

۱۳۱۲

DS
۴۶۱
/۷
/۴

مروزی، محمدکاظم
عالمگیرنامه: در احوال نخستین ده سال سلطنت اورنگ
زیب عالمگیر یا دشاه / محمدکاظم بن محمد امین؛ بتصحیح
خادم حسین و عبدالحمید، — کلکته: اشیا تک سوسیٹی بنکال
۱۸۶۸=۱۲۴۷.

۱۶، ۱۱۰۷، ۸۵ ص.

Bibliotheca Indica: Collection of Oriental Works.
Ālangīr nāmāh.

ص. ۴۰، به انگلیسی:

۱. اورنگ زیب، امیر تورهند، ۱۰۲۷-۱۱۱۸ ق. ۲.
I. Series. عنوان. الف. ۱۷۶۵-۱۵۰۰.

هند

DS۴۶۱/۷/۴

۷۰-۶۱

۱۹۰۸

۱۹۰۹

۲۳

ب-۱۳

۴

عالمگیر نامہ

تصنیف

منشی محمد کاظم بن محمد امین

در

احوال نخستین ده سال سلطنت اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ

بہتمام

اشیاتک موسیقی بنگالہ

بتصحیح

مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی مدرعین مدرعہ کلکتہ

در

کالج پریس چاپ شد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۸ء

فهرست عالمگیر نامه

- نیرنگ سازی کلک بدائع نگار جادو فن در سبب انشاء
 ۱۷ این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن
 ذکر بدائع و قانع و احوالی که ادبای و مقدمات طلوع نیر
 سلطنت و سطوع تباشیر صبح اقبال این بر گزیده ذوالجلال
 ۲۵ از مشرق سعادت کمال امت بطریق اختصار و اجمال ..
 ابتدای سوارئی ابوالمظفر محیی الدین محمد اورنگ
 زیب بهادر عالم گیر بادشاه غازی از دکن بسمت هند .. ایضا
 نهضت رایات نصرت آیات از خطه فیض بنیاده اورنگ آباد
 و وقوع فتوحات گوناگون دران یورش ظفر اثر بیمن
 ۳۶ عنایت ایردئی و نیریزی اقبال خدا داد
 نهضت موکب منصور قرین دولت و نیریزی از بلده مبارکه
 ۴۸ برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد
 ذکر محاربه عساکر جلال با راجه جسونت سنگه بد سنگال و

ظفر یافتن بر جنود کفر و ضلال بعون غایت داور پیممال ۵۹
 ذکر محاربه عساکر منصور نزدیک بمستقر الخلافه اکبر آباد
 بابی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت یافتن او از جنود اقبال
 و گریختن بجانب دهلی و از اینجا بلاهور و وقوع مقدمات دیگر ۸۷
 نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد بصوب
 دار الخلافه شاه جهان آباد - و شرح سوانح دیگر ۱۲۳
 ذکر مراتب زیاده سری و محال جوئی مراد بخش جاهل
 نادان و دستگیر شدن او به یمن تدبیر و اقبال والای خدیو جهان
 فرستادن خلیل الله خان با جنود قاهره برسم منقلا بکنار آب
 ستمچ و تعیین امیر الامرا با جنود ظفر پیرا بسمت هردوار
 بجهت سد راه سلیمان بی شکوه ۱۴۷
 زینت یافتن تخت شهنشاهی و اوزنگ گیتی پناهی
 به جلوس مسعود طرازنده انسر و بر ارنده سریر شهنشاه
 جهان دار عالمگیر ۱۴۹
 تعیین فوجی تازه از عساکر نصرت پزوه بجهت سد راه
 سلیمان بی شکوه ۱۵۹
 نهضت موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد پیروستن آن
 ناحیت از خار وجود دارا بی شکوه بد مآب ۱۶۰
 چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه از سرگذشت
 آن سرگشته دشت ادبار سر قوم خامه و قانع نگار گشت اکنون
 کلک بدائع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهدیده
 فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام می نماید ۱۷۷

و از غرائب امور و طرفگیهای احوال آن بی بهره جوهر
 دانش و شعور آنکه ۱۸۱
 توجه الویه ظفر طراز بر سیدیل ایلغار بتعاقب دارا بی شکوه
 ادبار شعار ۲۰۰
 تعیین یافتن صف شکنخان بتعاقب دارا بی شکوه از ملتان
 و ترک ایلغار موکب گیهان ستان ۲۰۳
 تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه
 بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پزوه ۲۰۸
 معاونت موکب منصور از دار الامان ملتان بدار السلطنة
 لاهور و نهضت نمودن از اینجا بدار الخلافه شاهجهان آباد قرین
 فتح و فیروزی بنابر فتنه انگیزی ناشجاع - و شرح سوانحی
 که بعد از آن روی نمود ۲۱۱
 جشن وزن فرخنده شمس سال چهل و دوم ۲۲۷
 توجه الویه ظفر پیرا بشکار گاه سورون جهت اطفاء نائر
 فتنه ناشجاع ۲۳۵
 ذکر محاربه شیران بیشه هینجا و بهادران رزم پیرا و فتح و فیروزی
 عساکر ظفر لوا و فرار ناشجاع ادبار افزا از معرکه مرد آزما ۲۴۳
 ذکر توجه الویه ظفر طراز بعد از شش روز و هزیمت ناشجاع
 از موضع کچوه بمستقر الخلافه اکبر آباد جهت تدبیر امتیصال
 دارا بد شکوه ادبار قرین و تنبیه راجه جسونت سنگه خسران
 مآل و مرده تسخیر قلعه اله آباد ۲۸۴
 ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مآل بگجرات و کیفیت

- بر آمدن از باجمیر ۲۹۵
 ذکر محاربه شیران بیشه هینجا و نهنگان بحر و غا و فتح و
 فیروزی اولیای دولت و فرار دارا بی شکوه بد عاقبت از اجمیر ۳۱۸
 معاودت رایات ظفر پیرا بدار الخلافه شاهجهان آباد .. ۳۳۵
 گفتار در تمهید جلوس ثانی ۳۴۹
 جلوس میمنت عنوان پایه افزای هفت اورنگ امگان گیمهان
 خدیو فیروز مند جهان ستان دوم باره بر سریر سلطنت
 جهان شوکت و تعیین خطبه و سکه گرامی و نام زد القاب
 سامعی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی ۳۵۴
 ذکر زائچه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس بطور
 اختر شناسان فرس ۳۷۲
 ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم آرائی این زیب
 اورنگ کشور کشائی ۳۸۵
 رفع بدعت نوروز و تبدیل آن بچشم نشاط افروز جلوس مبارک ۳۸۹
 تعیین محتسب و منع منهیات و مسکرات ۳۹۱
 شرح بعضی از عنایات و مراجع شهنشاهی که از جلوس
 میمنت عنوان عید قربان که منتهای ایام جشن بود
 نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت پایدار سمت ظهور
 یافته و گذارش بعضی از سوانح حضور لامع النور در عرض
 مدت جشن و سوز ۳۹۳
 وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا تجار محمد سلطان
 در بنگاله ۴۰۴

- دستگیر شدن بی شکوه ادبار پزوه بسمی کارکنان قضا و قدر
 در دست جیون زمیندار ۴۰۸
 بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر در قلع سعادت
 بنیاد مستقر الخلافه اکبر آباد ۴۲۳
 جشن وزن قمی سال چهل و دوم ۴۲۵
 بموجب یرلیغ معلی دارا بی شکوه و سپهر بیشکوه را که بهادر
 خان آورده در حوضه سرکشاده از میان شهر بخضر آباد بردند ۴۳۰
 برآوردن دارا بی شکوه از قید هستی ۴۳۲
 ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و بخشیدن باج غله
 و دیگر اجناس و حاصل راه داری کل مملکت محروسه .. ۴۳۵
 توجه رایات جهان کشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت
 تقویت عساکر بنگاله ۴۴۴
 جشن وزن خجسته شمسی سال چهل و دوم ۴۴۵
 بنای مسجد فیض اساس مختصر نزدیک آرام گاه خاص .. ۴۴۷
 رسیدن بادشاه زاده محمد سلطان بچذاب خلافت و ممنوع
 شدن از سعادت ملازمت و به سلیم گده نگهداشتن ۴۷۸
 آغاز سال میوم از سنین دولت داری عالم گیری مطابق
 سنه هزار و هفتاد هجری ۴۸۰
 ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون .. ۴۸۱
 در گردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد سلطان و رفتن
 به پیش ناشجاع فتنه شعار و شرح وقایعی که بعساکر ظاهر
 پناه رو داده ۵۰۹

- برگشتن بادشاه زاده محمد سلطان بدلائت اقبال بی زوال
 ۵۴۲ خدیو جهان
 ۵۶۲ جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهارم
 تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره بتأدیب راجه
 ۵۷۰ گرن بهورسه
 گشایش قلعه چاکنه که از قلاع حصینه ولایت کوکن است
 ۵۷۴ بسعی امیر الامرا رو داده
 ۵۹۰ جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل و سوم
 ۵۹۶ گشایش قلعه پرینده باقبال بیزوال
 رسیدن امیر خان با افواج نصرت قرین و آوردن راو کون را
 ۵۹۹ با دو پسر بحضور ظفر پیکر
 رسیدن کنور رام سنگه از مری نگیر و آوردن سلیمان
 ۶۰۰ پیشکوه را بحضور پرنور
 فرستادن بادشاه زاده محمد سلطان را از سلیم گده بقاعه
 ۶۰۲ گویار با سلیمان پیشکوه آهوی دشت ابدار
 رسیدن ابراهیم بیگ سفیر سبحان قلبی خان والی توران
 ۶۰۶ پاستان فیض مکان
 رؤیت هلال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم از جلوس
 ۶۱۲ فرخنده و ترتیب جشن عید و جلوس
 ملازمت بوداق بیگ ایلچی و رسانیدن نامه و گذرانیدن
 ۶۲۱ سوغات والی ایران
 ۶۲۳ جشن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

- ۶۳۳ جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم
 ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد سفیر عبد العزیز خان
 ۶۳۷ والی بخارا و گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا
 جشن کدخدائی بادشاه زاده عالی تبار بخت بیدار
 خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت سیر راجه روپسنگه
 ۶۳۹ راتهور بر طبق سنت سنیه میمنت امروز
 ۶۴۸ تسخیر ولایت پلاون از متعلقات صوبه بهار
 باقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخانان سپه
 سالار به بنگاله با عساکر نصرت پیرا فتح لوا در پی ناشجاع
 بد فرجام باهنگ تسخیر ملک آشام و گشایش آن ناحیات
 بمیامن سعی و جهاد ازلای دولت فیروزی اعتصام پس
 از گشایش کوچ بهار
 ۶۷۶ جشن جلوس جهان امروز و آغاز سال پنجم از سندن دولت
 فیروز والی عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری
 ۷۳۷ گفتار در انحراف مزاج مقدس پایه افزای اورنگ خلافت
 روزی چند از منهج صحت و استقامت
 ۷۴۴ اعتدال مزاج خدیو هفت کشور و شهزاده بحر و بر خایفه
 ۷۵۰ دین پرور
 ۷۵۴ جشن وزن فرخنده قمری سال چهل و ششم
 ۷۶۰ جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و پنجم
 ۷۶۳ توجه رابا عالیات بصوب پنجاب
 فتح ولایت جام و کشته شدن رانسنکه تیره سر انجام

- زمیندار آنجا بحسن مرامت و شہامت قطب الدین خان
 خوشگی فوجدار چونگه ۷۶۸
 معاودت خان خانان سپہدار بنگالہ از جنگ بعد مصاحہ
 و تحصیل پیشکش و پدروہ کردن جهان فانی ۷۷۶
 آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالم گیری مطابق
 سنہ ہزار و ہفتاد و سہ ہجری و توجہ بجانب کشمیر جفت
 نظیر ۸۱۳
 جشن وزن مبارک قمری سال چہل و ہفتم ۸۳۱
 نہضت رایات جاہ و جلال از نزعہ آبک کشمیر بجانب
 ویرناگ و از آنجا بصوبہ دارالسلطنۃ لاہور ۸۳۵
 جشن وزن مبارک شمسی و آغاز سال چہل و ششم ۸۴۱
 فرستادن صحیفہ قدسی در جواب شاہ عباس والی ایران
 باسوغاتی قیمت ہفت لک روپیہ مصحوب تربیت خان ۸۴۴
 معاودت شہنشاہ سلیمان مرہر از پنجاب بدار الخلافۃ
 شاہ جهان آباد ۸۴۵
 آغاز سال ہفتم از سنین والای عالم گیری مطابق سنہ ہزار
 و ہفتاد و چہار ہجری ۸۵۳
 جشن وزن خجستہ قمری ۸۵۹
 فرستادن مصطفی خان بسفارت توران ۸۶۳
 تعیین راجہ جینسگہ با اتواج منصور جہت دفع سیوانی مقہور ۸۶۶
 جشن وزن مبارک شمسی ۸۶۸
 آغاز سال ہشتم از سنین دولت والای عالم گیری مطابق

- سنہ ہزار و ہفتاد و پنجم ہجری ۸۷۷
 جشن وزن فرخندہ قمری ۸۸۴
 فتح اکثری از قلاع ولایت سیوا و ایل شدن آن جہالت کیش
 قندہ گرا بحسن کوشش و تدبیر راجہ جینسگہ ۸۸۷
 تعیین یافقن عمدہ راجہا راجہ جینسگہ با عساکر منصورہ بعد
 فراغ از مہم سیوا بتخریب ولایت بیجاپور و تنبیہ عادل خان ۹۰۹
 جشن وزن مبارک شمسی ۹۱۶
 نور آگین شدن تبت بزرگ بفروغ آثار اسلام و در آمدن زمیندار
 ضلالت فرجام آنجا بشاہراہ اطاعت و بندگی درگاہ ملک احترام ۹۲۰
 رحلت مغفرت آیت مورد تاییدات ربانی مشمول توفیقات
 آسمانی اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی بوسعت آباد جہان
 قدس و فرحت جاویدانی ۹۲۸
 گفتار در فتح چانگام از متعلقات ولایت رخنگ ۹۴۰
 آغاز سال نہم از سنین دولت والای عالمگیری مطابق سنہ
 ہزار و ہفتاد و شش ہجری ۹۵۷
 جشن وزن فرخندہ قمری ۹۶۲
 فرار نمون ہدیوای ضلالت شعار از درگاہ سپہر مدار ۹۶۷
 تعیین مہین شعبہ دوحہ سلطنت و فرمان روائی گزین بارہ
 نہال خلافت و کشور کشائی پادشاہزادہ کامگار بخت بیدار
 محمد معظم بانواج نصرت طرلز بدار الملک گابل ۹۷۳
 نہضت البویہ مہر پدیراہ از مستقر الخلافۃ اکبر آباد بدار
 الخلافۃ شاہ جہان آباد ۹۷۷

۹۸۹	چشن وزن مبارک شمسی
					شرح تاخت ولایت بيجاپور و مجارباتی که عساکر جهانکشا
۹۸۸	را با دکنیان شقاوت گرا روی نمود
					تعیین یافتن دلیرخان با افواج قاهره به تنبیه زمیندار چانده
۱۰۲۲	و تحصیل پیشکش نمایان
					آغاز سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق سنه هزار
۱۰۳۰	و هفتاد و هفت هجری
۱۰۳۱	تولد نوگل حدیقه دولت پادشاهزاده محمد کام بخش
					شورش انگیزی افغانان یوسف زئی در سواحل دریای نیلاب
					و تنبیه و تادیب آن طائفه باغیه به نیروی اقبال دشمن
۱۰۳۹	مال شاهنشاه مالک رقاب
					تعیین یافتن محمد امین خان با افواج قاهره و تنبیه
۱۰۴۵	افغانان یوسف زئی
۱۰۴۶	چشن وزن فرخنده قمری
۱۰۴۸	چشن وزن فرخنده شمسی
۱۰۶۹	خاتمه
					گذارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو
۱۰۷۰	کامل الذات
					ذکر کرائم اشغال شاهنشاه حق پرتو خیر اندرز در اوقات
۱۰۹۶	شبانروزی

نصیح غلطیهای کتاب عالمگیرنامه

صفحہ	مطر	غلط	مصحح
۲	۱۵	لَا أَحْصَى	لَا أَحْصَى
۱۱	۱۶	هر او	مهر او
۱۴	۲	گونبای	گونبای
۲۵	۱	تاشی	تاشی
۳۳	۱	دکیانیده	دکیانیده
۹۸	۲۲	رسمانه	رسمانه
۹۸ و دیگر جاها *		جمعیت	جمعیت
۱۰۴	۱۲	لِلشَّيَاطِينِ	لِلشَّيَاطِينِ
۱۰۶	۱۸	بَقَابِيَانِ	بَقَابِيَانِ
۱۰۹	۱۱	الشَّيْءِ	الشَّيْءِ
۱۱۲	۵	فَاقْبَلِي	فَاقْبَلِي
۱۱۷ و دیگر جاها *		جبه	جبه
۱۲۵ و ۱۲۷	۱۲	مَسْقَر	مَسْقَر
۱۲۸ و دیگر جاها *		باحتراز	باحتراز
۱۲۹ و دیگر جاها *		استیلام	استیلام
۱۳۴	۵	مرفع	مرفع
۱۴۵ و دیگر جاها *		اعز آباد	اعز آباد
۱۵۳	۲۱	بر خارست	بر خارست

۱۹۱	۱۹	د کذا ته په	و کذا ته په
۱۹۲	۵	تایانش	تاییدانش
۱۹۲	۱۴	نذ محمد	نذر محمد
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۹ و دیگر جاها		مرشته	مر رشته
۱۷۲	۱۷	طوف	طواف
۱۸۵	۲۱	پر گذشته	پر گشته
۲۳۳ و دیگر جاها		محازی	محاذی
۲۴۹ و دیگر جاها		سبحان سکه	سبحان سکه
۳۰۹	۳	فرجام	فرجام
۳۴۹	۱۵	کسید	سید
۳۴۹	۴	ساخنگ	ماخته
۳۳۳ و دیگر جاها		قله	قلعه
۴۳۷ و ۷۳۵		سکه	سکه
۴۴۱	۹	راجرپ	راجرپ
۴۹۱ و دیگر جاها		ماور الزهر	ماور الزهر
۴۹۳	۱۹	متبراز	متبر
۴۸۲	۲۵	تا	ثنا
۴۹۴	۱۹	بشاهزاده	بشاهراه
ایضا	۲۲	آسمان نیست	آسمانی است
۵۰۱	۱۲	نصرت	بانصرت
۵۱۱	۲	تسویات	تسویات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۹	انگریزی	انگریزی
ایضا	۱۵	گرویدن	گرویدن
۵۱۵	۳	جانگیر نگر	جهانگیر نگر
۵۳۱	۷	رکا	کار
۵۹۷	۱۹	سپها سنکر	سپها سنکه
۵۷۳	۱۷	حصینه	حصینه
۶۱۴	۱۹	موسم	موسم
۶۱۵	۲۱	مقوری	مقوری
۶۱۷	۱۸	مکارک	مبارک
۶۲۱	۹	الامثال	الامثال
۶۲۳ و ۷۹۷	۵	در انخان	دار انخان
۶۳۰	۲۲	ذلات	ذلات
۶۳۱	۹	السلطنة	السلطنة
ایضا	۹	گزیر	گزیر
۶۳۷ و دیگر جاها		میفخان	میفخان
۶۴۳	۱۲	انعطاس موران	انعکاس موران
۶۵۵	۲۱	ندارد	نداد
۶۵۵	۳	بکار	نابکار
ایضا	۱۵	انزاع	انتزاع
ایضا	۲۰	امتنا	امتناع
۶۵۸	۱۵	نوج	موج

صفحه	مطر	غلط	صحیح
۴۵۶	۱۸	جمع	چمعی
۴۴۲	۲۰	مدوا	مدارا
۴۴۴	۱۸	عائنه	علائنه
ایضا	۲۲	بمراهانش	بهمراهانش
۴۷۵	۱۶	حیاط	حیات
۴۷۶	۲۱	اوتات	اوقات
۴۸۷	۱۹	یشمه	شیمه
۴۹۳	۲	عمالی	عمانی
ایضا	۵	بهادر	بهار
۴۹۷	۱۸	قطع	قطعی
۴۹۹ و دیگر جاها		نودین	نودین
۷۰۳	۲۰	را	راه
۷۰۴	۶	پیشتر نشان میدارند	پیشتر نشان میدادند
ایضا	۱۷	صدمه	صدمه
۷۰۹	۱۴	هائل	حائل
۷۱۰	۶	المکر السیء	المکر السیء
ایضا	۱۷	ودادند	و دار دادند
۷۲۲	-۱	فاتر	دفاتر
۷۲۶	۳۰	توانائی	توانائی
ایضا	۲۱	خالقشان	خلق شان
۷۲۸	۱۸	الروی	الاروی
۷۳۲ و ۹۶۸	*	در	در

صفحه	مطر	غلط	صحیح
۷۳۳	۵	بردات	بردات
۷۳۶	۱۸	صوانج	صوانج
۷۳۹	۲	صاهات	صاهات
ایضا	۸	جشی	جشن
۷۴۱	۷	سپداران	سپداران
۷۵۱	۱۹	نش	نشینی
۷۵۳	۷	ل	را
۷۵۹	۱۶	طمع	طبع
۷۶۱	۱۰	مدیان	امیدان
۷۶۶	۵	نواهی	نواحی
ایضا	۱۰	صبع	صبع
۷۷۷	۶	تقاتر	تقاطر
۷۸۵	۳	درن	در
۷۸۹	۱۴	خسالت	خصال است
۷۹۰	۱۲	خبر	جز
۷۹۲	۱۹	زوم	زوم
۸۱۸	۱۱	شده	مد
۸۲۵	۱۵	نواسج	نواسج
۸۲۶	۲۲	صفیه	صفینه
۸۲۹	۲۲	صهی	فهی
۸۳۰	۱۱	اتقیدان	اتقیا

معجم	مطر	غلط	مخلج
۸۳۱	۱۸	سوا	سوار
۸۳۳	۱۹	مناکر	میذاکر
۹۰۱	۱۵	نبروی	نبردی
۹۲۰	۱۰	ثبت	تثبت
۹۲۶	۱۸	و	را
۹۲۸	۱۹	دروش	دوش
۹۳۷	۱۴	خد	خاد
۹۵۲	۱۲	قامت	اقامت
۹۸۸	۱۳	ای	پای
۹۹۴	۱۵	ظفر سپاه	سپاه ظفر
۹۹۷	۳	سری	سوی
۱۰۲۲	۷	ارجمند شد	ارجمندش
۱۰۵۱ و ۱۰۵۶		نردر	نرور
۱۰۷۳	۱۲	الخانه	الخافه
۱۰۸۴	۱۹	به مرحله	هر مرحله
۱۰۹۵	۱۴	یشکان	پیشکان

بسم الله الرحمن الرحيم

ای داده بمقل پرتو آگاهی • شاهان ز تو کامیاب شاهنشاهی
آن را که زکاینات برتر خواهی • بر سر نهیش انسر ظل الهی
اورنگ نشینان کشور دین را تیغ زبان باقبال ثنای بی همتائی
عالمگیر است که بر انراختن لوای دولت سلاطین دین پرور
شریعت آئین باوچ نصرت و فیروزی از آیات جهان افروزی قدرت
اوست و بر افتادختن اسام شوکت معاندین تیره اختر اهورا قرون
از ساحت اقبال و بهروزی بمقتضای صلاح اندوزی حکمت او
و نکته گزینان انجمن معانی را تحفه سخن به برکت حمد جهان
پیرائی دلپذیر است که آرایش شاهد ملک و عروس ملت بگوهر
تدبیر و جوهر شمشیر سلاطین جوان دولت خرد پیر باز بسند تقدیر
اوست و پیرایش گلشن حشمت و گلشن سلطنت از شاخ و برگ
زاید و خمس و خار مفسد آثار چمن پیرای لطف مصلحت
تأثیرار • بیت •

گردانداخته و برانداخته * بنوعی که باید چنان ساخته
فرمان روائی که نامه شهنشاهیش از نقص خاتمه تناهی عزت
و جلالت پاکست و در جست و جوی سر منزل عرفانش اعتراف
بعجز و نقصان غایت تکاپوی عقل دراک که العجز عن درک
الادراک ادراک آری ممکن ناتوان که جز نقص فطری سرمایه ندارد
اندازه کمالات ذاتی بر نداشته چون راه ثنای ایزد بیچون پوید و انسان
حیران که نقش برون پرده این بارگاه است از راز درون پرده آگاه
نگشته چسان حمد آفریدگار درون و بیرون گوید حاش لله دست
سپاس فرومایگان نشیب حدوث بمدد کرسی اندیشه و حواس
بطاق بلند ایوان کبریای قدم نرسد و غبار ادراک خاک نشینان
کوی عناصر بچندش نسیم فکر و دانش بدامن هوای اوج لا مکان
نه نشیند هرگاه عقل کل و نور اول که محیط انوار فیض ابد دازل
است با وجود کمال تنزه و قدسی نزدی و نهایت ربط و قرب بحضرت
مبدأ المبادی در بیدای ناپیدا کنار شناخت کنه آفریدگار راه عجز
و انکار پوید و لا احصی و ما عرفناک گوید عقل محجوب ما
محبوسان کلبه حدوث و امکان که باوجود جزئیت و نقصان پیوسته
پایمال کشاکش وهم و خیالست بدست آریز کدام نسبت و آشنائی
کامیاب معرفت و شناسایی جناب کبریا تواند گشت و ما محصوران
چار دیوار طبایع را که بینگانه وادی قدس تجردیم بسرمایه چه دریافت
و دانش حرف نیایش آلهی بر زبان اندیشه تواند گذشت هیبت
هیبت کالای دست بالای خالق بیچون بچند و چون هوس چرب
زبانان تهی کیده راست نیاید و نقد ستایش معاملان چار سوی

نقص و آرایش در عرصه هل من مزید قدس و کمال بیعتگی را
نشاید بیدش کوتاه بین را درین مشهد حیرت اعتراف بقصور عین
دوراندیشی و پیش بینی است و عقل ضعیف عجز آئین را برین درگاه
عزت اظهار مسکنست و ناتوانی محض صلاح دانی و مصلحت گزینی *

سخن را چند باشی محمل آرای

بدست آریز عجز اینجا بنه پای

سبحان الله در جناب احدیت و کبریائی که گوهر کمالات عقلی
مانند نقایص فروغ شایستگی ندارد و زخارف خیالات باطل تهیدستان
را اینجا چه مایه قبول و روائی و در بازار عزت و جلالتی که نقد
گنجینه دانش و آگاهی بچیزی برنگیرند و به پیشیزی نپذیرند ناسره
فلس مقالات پیوده حرف پرستان را کدام رتبه پذیرائی * نظم *

دل ز کجا دین پروبال از کجا * من که و تعظیم جلال از کجا
و هم سبکهای بسی ره نوشت * هم ز درش دست تهی بازگشت
پرورش آموختگان ازل * مشکل اینحرف نکردند حل
گزایش علم چه دریاست این * تا ایدش ملک چه صحرایست این
تعالی شانه این چه رتبه علو شان الوهیت و یکتائی است که از قریط
مایه ظهور و پیدائی کور دلان ظلمت کده امکان را در مشاهده انوار
هستی خویش جای چشم پوشی و نابینائی نگذاشته و با اینهمه جهان
پیرائی و نمود وجود و خود نمائی از کمال احتجاب کنه ذات پرده
از جمال عالم آرای حقیقت خود بر نداشته زهی دادار صنع پرداز
و قادر حکمت طراز که از بزرنگ سازی خاصه قدرتش صفحات حال
کایذات برنگینی نسخه بال طاووس است و بجهان افروزی پرتو حکمتش

ظلمت پیرای زوایه استعداد ممکنات از روشنی رشک خلوت
فانوس • نظم •

چنان لطف خاصیش با هر تن است • که هر بنده گوید خدای من است
چنان کار هر یک جدا ساخته • که گوئی به غیری نه پرداخته
بی نیازی که نقش پردازي کلک لطایف نگار مشیتش از پرده کارگاه
حب ذات نقش بدیع خلقت انسان که طلسم کشای گنج پنهانست
بر روی کار ابداع آورده زینت پیش طاق آفرینش و عنوان لوحه دانش
و بدینش ساخت و مستعد نوازی که سابقه عنایتش بچهره شناسی
علم ازل جواهر زوهر نفوس قدسیه انبیا و رسل را که گوهرهای شب
چراغ انجمن قدس اند در مکان معادن نظرت و استعداد بتابش
انوار خورشید صفوت و رشاد پرورش داده از وجود مسعود شان
دامن هستی را گوهر آگین کرد و آن قدسی نشان کرامت آگین را
سرمایه شناخت جمال حقیقت و بضاعت دریافت اصرار کارخانه
وجود ارزانی داشته بادراک جلال ذلیل ذات و صفات کرامت
امتياز بخشید و چون بصر بصیرت و دیده بینش کوته نظران عرصه
آفرینش از مطالعه انوار قدس الوهیت محجوب و دمت استعداد
محسوسان سلسله امکان کوتاه از دامن کبریای وجوب است برای
تاریک نشینان محفل کون در تیره شب ضلالت ذاتی و ظلمت
فطری از فرط عنایت چراغ هدایت از مشکوه نبوت برانروخت و
پیوسته از فروغ دلالت زمرة انبیا و مرسلین که صدر آرایان بارگاه
تقدس و پرده گزینان جلیباب بشریت اند پیشگاه وجود و ساخت
هستی بلوامع انوار معرفت و خدا پرستی روشن داشته در هر

زمانی بر طبق اقتضای آن یکی ازین گروه والا شکوه را خلعت
معجز طراز رسالت پوشانید و بر سریر عصمت مصیر نبوت
نشانید تابدستداری معیار دعوت و هدایت عیار گیر جواهر نفوس
معدا و اشقیای بوده بدواعی امر و زواجر نهی انتظام بخش سلسله
وجود و رونق انزای کارگاه ایجاد باشند و کام جان قابلیت و
استعداد ممکنات را که تشنه لبان شربت فیض و گرسنه چشمان
طعمه انصال اند سیراب زلال معرفت و کامیاب نوال آگاهی
سازند و همواره نور جهان افروز نبوت و رسالت را که فروغ آسمانی
و لطیفه ربانیت در مجالی افراد بشری و مظاهر اشخاص
صوری ترقی و استکمال نوری سیر فرموده در یکی از کمال افراد
بشر بمرتبه کمال منظر رسانید و ذات قدسی او را متمم آن نور
هدایت پرتو گردانید چنانچه مظهر اتم آن نور اعظم و حاصل اکمل
آن سر آغی ذات مقدس حضرت خدای پناهی است یعنی
اشرف مظاهر وجود - حاصل کارگاه هست و بود - محرم سرا پرده قدس
احدیث - هدم محفل انس صمدیت - واسطه نظام سلسله هستی -
رابطه انتظام مرسله حق پرستی - عنوان فصول کائنات - فهرست
ابواب مکنونات - لوح محفوظ اسرار حقایق غیبی - بیت معمور انوار
معارف الازلی - ازلی نور - ابدی ظهور - سلطان سر بر قرب حضور -
سفیر کشور الهوت - دبیر دفتر ناسوت - فروغ تابش صبح غیب - شمع
شب افروز ظلمت ریب - صورت نامه رحمت آلهی - رحمت عامه
عوالم نامتناهی - نخستین پرتو آفتاب صبح ازل - پیشین ثمر نهال صنع
قدیم ام یزل - خازن کدور وحی و کتاب - کاشف رموز ثواب و عقاب -

نقاہ جواهر نفوس انسانی - صبر فی نقود خزائن امکافی - اولین رقم
خامه بیچون - سر سخن انشاء کن فیکون - مبین اسرار مبداء و معاد -
معدین مراتب حق و رشاد - گل مرزباز گلشن لیالی و ایام - متاع
روی دست چارسوی عناصر و اجرام - واسطه انجلی عیوب - وسیله
انکسای ذنوب - خلف الصدق دودمان غیب و شهادت - ابو الالباء
نتایج خیر و سعادت - قهرمان کشور باطن و ظاهر - آفریده اول و
برگزیده آخر - هدایت کیش شفاعت گستر - عصمت پیرای اعجاز
پرور - فروغ گوهر ارواح - مصباح زجاجة اشباح - نور مقدس و عقل مجرب -
روح منزله و نفس موبد - فیاض عوارف معارف ربانی - قسام وظایف
کمالات انسانی - قاید قوانین وجود - هادی مراحل شهود - جلا بخش
مرآت استعدادات - آئینه دار جمال سعادات - سید زوای دیدة دانش
و بینش - طلسم کشای گنج آفرینش - دانای اسرار سواد و بیاض -
مبین خلیفه مبداء فیاض - پیشوای دنیا و عقبی - رهنمای صورت
و معنی - دیدار آرای نسخه جلالت و سروری - خاتمه پیرای رساله
رسالت و پیغمبری - رهبر وادی فوز و نجات - دار عرصه محشر و
عمرات - کرسی نشین عرش رفعت و اعتلا - صدر گزین مسند عزت
و اصطفی - حضرت محمد مصطفی - علیه وآله و اصحابه من الصلوات
و التحیات ما کان اثم و اونی *

محمد شهنشاه ایوان قرب * بهار دل افروز بستان قرب
بحق لایق مسند کبریا * ولی فخرش از فقر و از بوری
ز درویشیش بسکه سرمایه بود * زنداری فقر بی سایه بود
شب و روز بر سفره روزگار * بدی از نعیم جهان روزه دار

جز آن شب که بر قرص ماه یافت دست * ز خوان فلک نیم نانی شکست
بعد از اكمال دین و اتمام نعمت معرفت و یقین بوجود نور آگین
حضرت خاتم المرسلین که کارملت و ایمان بشایستگی رونق و سامان
پانته مرآت اعتقاد و آئینه استعداد این امت فرخنده بخت سعادت
نزدک بمصقل هدایت و توحید از زنگار ظلمت شرک جلی منجلی
گردید و دوره نبوت بانجام و گنجینه وحی بمهر اختتام رسید بانقضای
کمال رحمت و رافت نامتناهی نیر خلافت و امامت از مشرق
مقابع و کرامت دماید و جهانیانرا از بیم تیره روزی رهانید
چنانچه ساحمت کعبه ایمان و وادی قدس اسلام از پرتو انوار سعی
خلفای راشدین و ائمه دین که چراغ امروز مشکو نبوت اند روشنی
و ضیا پذیرفت و کارخانه سنت نبوی و دستگاه ملت مصطفوی را
بسرکاری متابعت و اهتمام حقانیت آن بر گزیدگان تقدس آئین
و پیشوایان هدایت گزین که پایه قدر و جلال و اندازه فضل و کمال
شان از اندیشه وهم و خیال افزونست و کلام اعجاز پیرای آلهی و
حدیث وحی طراز حضرت رسالت پناهی بجلال نعوت و مذاقب شان
مشکون رونق و انتظام انزود و قواعد خدا شناسی و رسوم حق سپاسی
والا پایگی و بلند اساسی یافت و گلشن دین و اعتقاد از خض و
خاشاک شرک و ارتداد پیرایش گرفت و بتقدیم فرض غزا و جهاد
آئین دین پروری و کفر سوژی تازه شد و ملت احمدی را متأثر
شوکت و اعتلا و مدارج نصرت و استیلا در اطراف و اکناف جهان
بلند آوازه گردید عساکر نصرت شعار اسلام را بحسن تجهیز دلپذیر
و برکت اصابت تدبیر آن فرزندان پایه خلافت و طرازدگان خلعت

نیابت فتح بلاد و امصار و قتل و قمع کفار بجزایر و آسانی
میسر گشت و پایه تدبیر و منزلت دین مبین بیدین مساعی جمیله
آن رهنمایان حق آئین و معتقدان طریق یقین در اندک فرصتی
از اوج شهر برین در گذشت رضی الله عنهم بحسن الخلفه و الامامه
و رضوا عنه بغور القرب و الکرامه و چون طراوت چمن شریعت و نصارت
گلشن مملکت بی آبداری تیغ معدلت و حیات و استحکام اساس
دین و استقرار قواعد شرع مبین بی دستگیری امر سروری و ریاست
صورت نگیرد و نسخ آثار بدع و مناهی و ترویج سنن نبوی و اجرای
اوامر الهی و تنظیم امور مصالح و مهم رعیت و حفظ قانون عدالت
و سویت بی وجود قهرمانی دان گستر و فرمان روانی عدل پرور
امکان نپذیرد لا جرم بمقتضای حکمت بالغه ایزدی پس از انقضای
عهد سعادت عهد خلافت و انقراض زمان هدایت عنوان امامت
ممشور ریاست کند بر ایا که ظل مرتبه خلافت علیاست بدام نامی
فرمان روایان معدلت پذیرای آرایش بخشیده زمام مهم خلایق و
عباد و سر رشته بست : کشاد کار خانه تکوین و ایجاد یکف عدل و
داد سلاطین دین پرور و الانزاک که اساطین بارگاه وجود و برگزیدگان
کارگاه هست و بود اند سپرده آمد و ملک و مملکت و دین و دولت را
از میامن آثار لطف و قهر و فروغ انوار رفعت و نصفت آن سالکان
مسالک سلطنت و زاهدان مذهب خلافت رونق و ضیا افزون و هر چند
که خورشید لطف و عنایت ربانی از ارج اقتضای حکمت و مشیت
بر ساحت احوال طایفه از گروه والا شکوه نوع انسانی تافته این امر
جلیل القدر و خطب عظیم الشان در ایشار و دیعت گذاشت ازان

خانواده دولت و سروری بلند اختیری را بانفسر سعادت و برتری
بر انفرخته بادی ربانی آن دولت آسمانی و مبدع و مخترع
قوانین حشمت و جهان بینی ساخت و ازان سلسله ارجمند قوی
طالع بخت بلندی را بر بی آن دولت جهانکشا و مکمل آن سلطنت
عالم پیرا گردانیده او را بجاییل توفیقات خاص و مزید کرامت
اختصاص از سایر اقران سعادت قرین و نام آزان آن طبقه جلالت
آئین نواخت تا پایه جاه و جلال میامن بخت و اقبالش بذروه
ترقی و کمال رسیده محامد اطوار خجسته آثار و مکارم خصال
قدسی مثالش در مراتب دولت و جهان بینی و مراسم سلطنت و
گیتهی ستانی دستور معامله دانان این رتبه عالی و دیدارچه نسخه
مفاخر و معالی باشد چنانچه آثار صدق اینمعنی از تباشیر صبح
خلافت طبقه رفیع کورگانی و سلسله علیه صاحبقرانی بر ساحت
شهر و مقصد پرور چون امعه مهر منیر عالم افروز است چه همچنان
که بادی آن دولت ابدی ظهور و ربانی آن سلطنت ازلی اساس
دست پرور توفیقات آسمانی - مورد تاییدات ربانی - مصدر آثار
عظمت و جلال - مطلع انوار انبیا و اقبال - فرازنده لوی جهان
کشائی - طرازنده سریر فرمان روائی - مطاع خوانین گیتهی و خدایگان
سلاطین عالم - امیر کبیر و خافان اکرم - حضرت امیر تیمر و صاحبقران
اعظم - است انار الله برهانه که فتوحات شکر و مساعی جمیله
آن حضرت در مدت بی و شش ساله سلطنت و کشور ستانی زیب
عنوان ظفر نامهای پاستانیهست مظهر تکمیل قواعد این خلافت
ابدی و محیی آثار و رسوم این دولت مرمومی ذات قدسی سعاد

گیتی خدیو عالمگیر جهان ستان شهشاه خدا آگاه زمان ماست
که از فیض ظهور عهد همایون فالش دین و دولت در پایه رفعت
و سرافرازی و به نیروی بال اقبالش همای شوکت و حشمت در
اوج شرف و بلند پروازیست یعنی شهشاه ظفر جنود تائید حیا -
فروغ کوکب حشمت و جاه - اختر سپهر بلند اختر - مرور اقلیم
سروری - دریا دل ابر دست - حق جوی یزدان پرست - نیروز تخت
جوان دولت - و الاهمت قوی مولیت - خورشید رای جمشید نظیر -
صبح سیمای مشرق ضمیر - آینه روی دانش و هنر - حرز بازوی
نصرت و ظفر - افتخار افسر و تخت - سزاوار دولت و تخت -
دور اندیش پیش بین - حق منش حقیقت آئین - کامیاب
فضیلت جود و تفضل - بهره مند نشاء وثوق و توکل - صورت شرع
و معنی عقل - پیکر انصاف و جان عدل - نخل پیرای ریاض
سعادت سرمدی - گلچین حدیقه خلق محمدی لنگر - فینه حلم
و وقار - قطب فلک ثبات و قرار - ماهچه رایت نصرت و نیروزی -
شمسه ایوان دولت و بهروزی - اسلام پرور کفر سوز - شرزادی
خیر اندوز - زنا رگسل بت شکن - حق دوست باطل دشمن -
میزان استقامت اخلاق و احوال - معیار امتحان هنر و کمال - شاهد
عدل معنی عادلیت - مصداق اکمل نشاء قابلیت - سبکدست
انجمن جود و کرم - گران رکب مضمار ثبات قدم - ساغر شکن
بد مستان - پنجه تاب دراز دستان - کامل نصاب جوهر دانش
و بیفش - مالک رقاب کشور آفرینش - طرز آموز رموز کشور طرازی -
قانون پیرای طور مسکین نوازی - قرار زمین و مدار زمان - جهان

جان و جان جهان - فروغ گوهر خرد - جدا کننده نیک از بد -
پیر و رضای حق مقید امر قادر مطلق - نیاز اندوز بارگاه الوهیت -
ناصیه انروز سجود عبودیت - شریعت مطیع سلاطین مطاع - نقش
بدیع خامه ابداع - مظهر الطاف سبحانی - آیه رحمت رحمانی -
رونق انزای هذگامه بزم و رزم - پیدشوی سلاطین والا عزم - نظر کرده
سعادت ازلی - دست پرورده لطف لم یزلی - صورت عظمت
و جلال - معنی دولت و اقبال - آسمان شوکت و شان - محیط
برد احسان - مسند آزادی ادرنگ خلافت - مربع نشین چار بالش
سلطنت - برگزیده لطف و عنایت آله - شمع این شش انجمن
و ستون این نه بارگاه - خورشید عالم آرای اوج سروری و سرافرازی -
ابو المظفر محی الدین محمد ادرنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه
غازی - ازاله موفقا بلایه دین الله و سقه رسوله الحجازی - و موبدا
لا اله الا الله و احراز المفاخر و المغازی * * نظم *
شهشاهی که اقبالش بگاید * مسخر کرد عالم را چو خورشید
هم از آغاز بختش بود ظاهر * که عالمگیر خواهد گشت آخر
چو سر زده او روشن روان را * بود روشن که میدگرد جهان را
زهی خدیو موبدا اقبال مند - و شهشاه حق پرتو سعادت پیوند - که
به نیروی بازوی توفیق ازلی و قوت سر پنجه تائید آسمانی لوی دین
و رایت دولت بیکدمت همت برافراخته و بتقویت شرع شریف
و اجرای اوامر الهی شهشاهی را با خلافت پناهی انداز ساخته -
تا تیغ سعی و جهادش در محو رسوم کفر و ضلال جوهر نما گشته
از خوف اشتباه هر زنا رگ بر تن کشیشان نابکار در کشاکش

گسیختن است و برهمین بتخانه نشین از صندل جبین سر گرم
 رنگ بنای مسجد ریختن - بتونیق اعلاء معالم دین نموی گرمی قصر
 رنعتش عرش اشتباه - و بپرکت صیانت مآثر شرع مصطفوی دست
 زلزله حوادث از دامن کاخ دولتش کوتاه - در محکمه قاضیان قضا قدرتش
 بتنفیذ احکام شریعت غرا گدا با جمشید و ذره با خورشید دوش
 بدوش - و بمتابعت محتسبان قدر صولتش در منع آثار بدع و اهو
 آسمان از کهکشان ذره بر دوش - بمیامن سعی و اجتهادش کار دین
 و ملت با برگ و ساز - و از زبان تیغ جهادش زبان اسلام بر کفر
 دراز - از هیبت ترکناز قهر دشمن گدازش هندری سرکشی که در
 هند مانده زلف پتان است - و کافر طرازی که ترک بیداد نکرده
 دل بیرحم خوبان - روزی که زانوش لوای معدلت در جهان افراخته -
 نخست رفع کین سپهر و جور انجم از فلک زندگان نموده - و دمی که
 همتش بکشایش کار عالم پرورداخته اول گره از پیدشانی بخت فرو
 بسته بی طالعان کشوده - بمیامن عدل و دادش همه چیز برآستی
 گرانیده مگر میزان که دمدم از سنجیدن بار عطایش خم میشود -
 و به برکت صدق و سدادش هر مایه انزایش پذیرفته الا حاصل
 بحر و کان که هر نفس از بان دستی سخایش کم میشود - سرشته
 زنجیر عدلش در دست مظلومان جور دیده از سلسله زلف معشوق
 در دست عاشق ستم کشیده خوشتر - و نوای کوس انصافش در گوش
 داد خواهان بیتاب از نغمه ظنبور و زباب در مسامع مستان خراب
 دلکشتر - شعله قهرش موی روان کج رفتار را بسان مار پوست از تن
 درست کشیده - و جلال غضبش کهنه گرگان مردم آزار را بسان بره

و گوسفند در مسلخ عدالت سر بریده - در پرشش گاه معدلتش ظالم
 پیشگان جور پرور را هول روز جزا واضطراب باز پرس محشر - و در بارگاه
 نصفتش چرخ فتنه گرد در تشاکش باز خواست شور و شر - کج تلاشانی
 که پا از اندازه گلیم خود بیرون می کشیدند چون نقش قالین بر بساط
 انصافش لکد کوب سیاست را آماده اند - و خود ناشناسانی که قدم
 از حد خویش فراتر می نهادند بتوزک نکه تهدیدش همه در پای
 خود ایستاده - پالنگ غضبش برگردن سرکشان و جباران چون طوق
 قمری با گردن همراه - و گسیختن زنجیر قهرش از پای خود سران و
 کج رفتاران از سوهان اجل میانجی خواه - از بیم تاکید شعله عقابش
 در پرده داری ناموس شمع را از چاک پرده فانوس پنه تن در
 کداختن - و بسطوت قهرمان صلاحش در نهی می پرستان لاله در بزمکاه
 گلستان بانداز ساغر از کف انداختن - اگر در چمن از تابش
 حرارت خورشید رنگ گلی شکسته چهره غضبش بتقصیر هوا
 داری سحاب چون عارض آفتاب گرم برانروختن است - و اگر
 در گلستان از کشاکش تعدی باد قبیای اطلس گل و پیراهن
 حریر لاله چاک خورده بکوتاهی رفوکاری آن خیاط نامیده را از شعله
 عقابش بیم سوختن - بحماییت مستونی عدالتش گل حساب خرده
 خود از نسیم میتواند گرفت - و به پشت گرمی محاسب انصافش
 ابر شمار در خویش از دریا می تواند جست - اگر نه جرم کجروی
 آسمان بودی - فکر فلک پیمایش بفاخن تدبیر عقده ذنب کشودی -
 و اگر روی آفتاب در میان ندیدی - فروغ اختر رایش از هر ذره
 خورشیدی نموی - خیاط قضا در روختن خلعت بقا بر قامت

والای دولتش امتداد زمان را بجای یک رشته در سوزن کشیده - و معمار قدر هنگام بنای قصر رفیع حشمتش کونبای نظر فضایی عرصه امکان و پهنای ساخت مکان را اندازه طرح یک ایوان دیده - از بس خرابه ها بمعماری لطفش سمت عمارت یافته - و جبال و بادی از فیض آبادی کرمش آبادی پذیرفته - در ایام خیر انجامش جز چغند بی خانمانی - و بغیر از چرخ و شاهین بی آشیانی - نشان نتوان داد - از آنجا که در معارک هیچجا بجوش توکل و سپر تسلیم از صدمه تیغ و سنان بی هراس و بیم است تصرف جهود همیش التزام سپر را در بزم قرار داده تا ارباب خواهش و تمنا از غارن مکرمش زربه سپر برند - و چون از غنیت تقدس ذات و حسن توفیق لب بشرب رحیق نمی آید اجتهاد قهر و سطوتش شیشه و جام مخصوص رزم ساخته تا غازیان خون آشام هنگام انتقام بآن خون دشمن خورند - هر کشفانی که به نخوت کلاه جباری از سرگردون میربودند سر انقیاد بر آستان عبودیتش نهاده اند - و جبارانیکه بیازاری تطاول پنجه از خورشید میبردند دست بیعت بقبضه تیغش داده - هر که سر بر خط فرمانش نگذاشت سر بر سر سنانش گذاشت - و هر که تخم غداوتش در دل کاشت جز خسران حاصلی برنداشت - در ایام عدالت فرجامش اگر ظلمی رفته برگزشتگان و پیشینیانست - و در زمان نصفت عنوانش اگر ستمی مانده بر محرومان این آسمان اقبال آشیان - دشمنان را پی زحمت جنگ و پیکار از پا در انداختن تصرف اقبال بلند اوست - و در ستان را بی آموخت خواهش و اظهار کام دل روا ساختن اختراع همت ارجمند او - عروس ملک را

در خطبه گاه دعا تا از گوهر پی بهای مری کلین نه بخشیده در بر نکشیده - و شاهد سلطنت را در انجمن دعوی سروری تا از آئینه تبع جهان کشا رو نما نداده بند نقاب نکشاده - لطفش را در پرورش دوستان خاصیت باد بهاری - قهرش را در خانه خرابی دشمنان تاثیر سبیل کوهساری - گاه نوازش همه شتاب هنگام سیاست همه تاخیر - وقت تدبیر گوهر عقل دم هیچجا جوهر شمشیر - گلشن بخت سر سبز کرده طالع ارجمندش - نهال فتح دست نشان اقبال پادش - طینت پائش خمیر مایه معادت و توفیق - جوهر ادراکش پدیده دانش و تحقیق - لطفش تریاق سموم حوادث روزگار - قهرش زعفرانل دشمن نابکار - پایه اورنگ قدرش بر سر انفسر خورشید - گوهر پایه بختش دره التاج جمشید - سیه درونان از برق سنانش در خطر - شر طینتان از آب تیغش پر حذر - گوهر شب چراغ عقل نگین خاتم سلیمانیش - جام جهان نمایی ضمیر ساغر بزم جمشیدیش - قهرش با لطف انباز - غضبش را عفو دمساز - کف همیش در ربار - تارک عزتش گوهر نثار - جبین عبودیتش بر خاک - پای همیش بر افلاک - با عهد راسخش کوه در پایداری سمت - حدس صایبش را عقد اخوت با کرامات درست - در برابر فروغ رایش روی آئینه سکندر چون پشت آئینه بی نور - با وسعت دستگاه جاهش ساخت حشمت سلیمان تنگ تر از دیده مور - نخل آمال دشمنانش در بی بربک و باری همطالع چوب دار - گلشن امید معاندانش را زخم جگر حسد پر زر گل همیشه بهار - تبع عالمگیرش با تیغ آفتاب از یکجوهر - کف گهر ریش با دست

• نظم •

سحاب از یک گوهر •

بر جودش حساب بحررگان پاک • از در بیم بخشش نقد انلاک
کند پر در چو دست جود پرور • تو گوئی بحر کف آورده بر سر
چراغ بزم گردون اختر او • فروغ هفت دریا گوهر او
بود جوهر بتیغش گاه خون ریز • بسان موج دریا شورش انگیز
گذارد بر سناش سر دم کین • سرافرازی دشمن نیست جز این
جهان از فتنه در عهدش امان یافت • ز تیغ جان ستانش ملک جان یافت
چنان زو امن و آسایش فزوده • که چشم فتنه هم خوابش ربوده
وجودش مایه تخمیر عدلست • بدورش ظلم در زنجیر عدلست
سپهر و انجم و مهر و مه او • قدیمی خادمان در گه او
نه تنها دولت دینش دادند • که ملک صورت و معنیش دادند
بود روشن چو خورشید از جبینش • مسخر کردن روی زمینش
بدولت چون لوائی دین برافراخت • بنصرت رایتش را حق علم ساخت
بکار دین بود در حشمت و بخت • نگنده همتش سجاده بر تخت
تقدس خانه زاک طینت او • توکل پیشکار دولت او
نه پلچد سر ز فرمان آلهی • ازان حکمش رود بر ماه و ماهی
چنان کز دولت او دین قوی شد • همش دین کام بخش از خسروی شد
نشاندش حق ازان بر تخت شاهی • که بر کرسی نشیند دین پناهی
بنورانش که نامی از ستم نیست • خرابی جز در اقلیم عدم نیست
بناء عدلست چون در جهان کرد • جهان را عدل او دار امان کرد
همین یک ظلم انقون در جهانست • که نام عدل بر نوشتی روانست
آلهی آسمان را تاملدار است • چمن را سبزی از خرم بهار است

ملک بادش بزیر پایه تخت • و ز سر بجز باد گلشن بخت
بعدلش هفت کشور باشد آباد • ز حق توفیق عالم گیریش باد

نیرنگ سازی کلک بدایع نگار جادو فن در سبب

انشاء این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن

سبحان الله گوهر شبنم چراغ سخن طرفه فروزنده جوهریست که
تیره روزان زاویه گمنامی را در شبهای تاریک کمی چراغ امید ازو
بر افروزد و ستاره سوختگان سپهر مراد را کوکب طالع از لوازم آن
فروغ سعادت اندر دوزخ نی نی درخشانده اختریست از آسمان قدس
که تاریک نشینان انجم خمول بمشعل پروتو هدایتش راه بحریم
بارگاه قبول تواند برد و واپس ماندگان قوائل اقبال در شگبیر همت
از بارگاه دلالتش مراحل کعبه آمل توانند سپرد گرانمایه گوهریست
از معدن دل که چون عروس طبع ازان پیرایه گیرد رخ بزبور مکرمت
و احسان پیراید و شگرف متاعیست از کشور آکهی که هر کس
بساط سودای آن چینه کامیاب سود مقصود آید نخلیست که
نخستین میوه اش ثمره دولت و شاد کامیست و نهالیست که
اولین شکوفه اش گل شهرت و نیکنامی چهره نما سر آیدست که
جمال شاهد مطلوب درو نمایش گیرد و عقده کشا مغفاحیست
که طلسم گنج سعادت بآن کشایش پذیرد • نظم •
آرایش ملک هفت کشور سخنیست • اکسیر سعادت سخنیست
توان بزبان وعف سخن کرد بیان • کز هر چه سخن گفتد برتر سخنیست
خاصه در روزگار هنر پروری و هنرمند نوازی زینت بخش این

زمان مسعود و اورنگ آرای این عهد سعادت اساس یعنی خدیو
هوشمند نکته رس نظرت بلند دقیقه شناس که به یمن احسان و
تجسینش مستعدان هفروز به بخت والای هنر می نازند و از خاک
آستان فیض مکانش نکته سنجان بالغ نظر بعمل کیما سخن اکسیر
سعادت جارید میسازند آن شهشاه قدر دان دانش پسند که از پرتو
تربیتش کوکب تیرد ارباب معانی نور بخش مهیل یمانی و
بفرغ عاطفتش پیشانی طالع اهل هنر چون جبین خورشید
نور اندیست بطنطنه کوس اقبالش بخت غنود ارباب استعداد از
خواب گران ناکامی جهته و در مصر مکرمت و انصالش یوسف
سخن بصد عزیزی بر کرسی قبول نشسته جوری که تا اکنون از
زمانه بر خردمندان میرنت لطفتش بصد گونه دلجوئی بتلافی
آن پرداخته و عیبی که همیشه مایه داران دانش از بخت زیان کار
داشتند حسن انصافش رفع آنرا از متمامات دادرسی شناخته
اگر در یتمعنی سخنی باشد قیاس صدق آن از حال من نا توان
توان گرفت که پس از عمری که چون حرف وفا از خاطر روزگار
فراموش و در زاویه گمنامی با شاهد ناکامی دست در آغوش بودم
بآبروی سخن درین زمان دانش طراز روشناس محفل عزت
و امتیاز گشته غبار بیرونقی از چهره طالع زدودم و به یمن مدیحه سکالی
این اورنگ نشین کشور مفاخر و معالی کامبخش کام و زبان گردیده
گوی دولت از همکنان ربودم مشاطه دهر بذات انکارم را که از بخت
بستگی در نهانکده ضمیر پرده نشین بودند بزبور ذلالت خدیو زمان
آراسته در بزم اشتیاق جلوه داد و صیقلی روزگار جواهر معانی شاهوارم

را که از فقدان مشتری و کساد بازاری در گرو عقده طالع مانده بود
آب و تاب اعتبار داده بنظر قبول شهشاه جوهر شناس رساند
بدستیاری طبع سخن سرا از حسیض مذلت و خمبول بر آمده بر بساط
عزت و قبول نشستم و بسحر طرازی خامه نکته پیرا طلسم گنج
معنی گشوده کار نامه هنر بر پیشطاق شهرت بستم بخت خفته سر
از کنار برگرفت دولت بیدارم در برآمد آسمان قدر گوهرم شناخت
زمانه گوهر قدرم آشکارا ساخت کامیاب سعادت جارید گشتم زله
بندخوان امید گردیدم دولت بمبار کباب آمده مزده حصول مقصود داد
یوسف گم گشته بختم بوی پیراهن بچشم روشنی دل فرستاد ایام
که همواره تلخ کام میباش داشت از نوع خامه چاشنی نیشکر چشانید
و درزان که پیوسته پایت قدرم می نهفت دستم گرفته بر بالای دست
عطارن نشانید طوطی خوشنوا کیلکم بشیرین زبان فیذا خوان بزم
اقبال گشته شکر بخش نوال لطف و انصال سایه ذوالجلال گردید
و عدلیب نواسنج طبعم در آب و هوا بهارستان جود و احسان
خلیفه جهان گل گل شگفته بآهنگ شکر سرانی صغیر صریح بر کشید
آثار قلم بطفیل فشر مناقب این بر گزید الهی چون بوی گل از
فیض همراهی صبا بهر سو انتشار یافت و ملک مخم بمیامن پناه
شهشاهی مانند رشته به تبعیت گوهر سمت قبول پذیرفت *

• نظم •

طبعم از اقبال فنا گستری • یافت در اقلیم سخن سروری
نطق من اعجاز مهیبا نمود • خامه بدستم ید بیضا نمود
گرچه بسی بیهوده بشتافتم • کام خود آخر ز سخن یافتم

خاطر اگر چند درو رنج برد * لیک ازو مایه صد گنج برد
 بخت که میکرد رم از نام من * گشت بانسون سخن رام من
 خضر قلم از ظلمات درات * ریخت بکام دلم آب حیات
 داد فلک از پس ناکمیم * دولت جاوید نکو نامیم
 کیفیت احراز این موهبت علیا آنکه در آغاز نخستین سال
 جلوس همایون شهنشاه مهر افسر سپهر سریر که کوکب بخت جهان
 کشا و نیز دولت عالمگیرش از اوج سروری و اقبال پرتو سعادت
 بر جهان گسترده و خورشید عالم آرای جاه و جلالش از مشرق شرف
 و کمال و مطلع نصرت و فیروزگی جلوه جهان افروزی آغاز کرد این
 غبار کوئی حقارت و ذره منشی محمد کاظم بن محمد امین منشی
 که شطری از اوقات بمقتضای تقدیر گوهر پی بهای حیات را دست
 فرسوده ببحاصلی ساخته روزگار به بطالت می سپرد و بحکم ضرورت
 یکپند در بند نامساعدی ایام چون مرغ زیرک در دام پسر می برد
 بیآوری دولت و رهبری توفیق شرف اسلام این سده فلک احترام
 یافته ظلمت زدهای اختر طالع گردید و ناصیه سعادت بنقش
 ارادت آراخته در سلک بندگی و خدمتگذاری انتظام گزید و اگرچه
 از نقص هم پیشگی تنگ سایگان سخن و فرو پایگان این فن که
 همواره چهره قنار سرمایه دازان معنی پناهن عیب همکاری آن گروه
 خراشیده است مدتی بود که طبع غیرت منش هوای سودای سخن
 سرائی از سر نهاده بار ناموس انشا از دوش خاطر بر گرفته بود و
 دل ننگه سنج معنی گزین را از نمادی ترک ممارست این صنعت
 بدیع آئین بمضمون اینمقال که * ع *

بص که خاموش نشستم سخن از یادم رفت
 طرز سخن طرازی و شیوه شیوا زبانی از یاد رفته لیکن چون سر
 خوشی ذوق دولت آستانبوس درگاه معلی و نشاء کامیابی این
 سعادت و الا طبع انسرده را بگلگونه نشاط چهره برافروخت و غنچه
 دل پرموده را بتازگی شگفتگی آموخت زبانرا شوق سخن و خاطر را
 خار خار معنی تازه گشت و یکدلک استعجال صفحه چند بانشای
 مدایح و محامد این ذات اقدس نکشته تحفه انجمن اقبال و هدیه
 یازگاه عز و جلال که معدن گوهر دانش و استعداد و موطن منتخبان
 قلمرو ایجاد است گردانید از آنجا که دران محفل عزت انصاف و
 تدروانی را پایه بلند و از محاسن عادات ارجمند این خدیو خرد پرور
 هفر پسند است که از ازیاب معنی گلی بگلشنی میگرفتند و گوهری
 بمعننی می پذیرند آن خرف ریزه های ساحل خیال که جز عرق
 تشویر و انفعال آبی نداشت بانوار نظر قبول و تحسین شهنشاه
 جوهر حنف دانش آئین آب و تاب در خوشاب یافته پسند خاطر
 دقیقه یاب افتاد و روش انشا و اسلوب کلام این بی سرانجام ملایم
 طبع اقدس آمده اشاره معلی صادر شد که بدایع وقایع این دولت
 کرامت آئین و خلقت سعادت قرن را که زیب نسخه مفاخر
 فرمان روایان پادشاهی و عنوان دیدارچه خلافت و کشور ستانیمت و کم
 کسی از سلاطین جهاندار و خواتین سپهر اقتدار را مثل آن احوال
 بدیع و معانی شگرف از شکوه همت و رسوخ عزیمت و اصابت
 رای و متانت تدبیر و جلال فتوحات و عظیم محاربات و مساعی
 مشکوره و کوششهای موفوره روی داده بنیروی تگاپوی سعی فراهم

آورده پی شائبه بدش و کم بقلم صدق رقم در قید تحریر کشد و آن
جواهر اقبال را که هر یک آویزه پیدشطاق عز و جلال تواند بود بسلامت
بیان و جزالت کلام در سبک تالیف و ترتیب انتظام بخشد تا این
نسخه نامی مصیغه گرامی بر صفحه روزگار بیدارمانده پس ماندگان
قافله هستی را که از گران خوابی نشاء عدم شرف ادراک این زمان
مسعود در نیافته عین حرمان این سعادت عظمی دارند سرمایه
اطلاع بر شرایف سوانح این عهد سعادت فرجام که ایام دولت روزگار
و روزگار دولت ایام است تواند شد تا باری اگر بچشم عیان و مدرک
بصر مشاهده مآثر حشمت و جلال این خدیو کامل الذات قدسی
سیر نکرده باشند از راه علم و خبر و وساطت اوراق و دفتربرقایق
احوال نرخته فال و جزئیات وقایع عهد اقبالش آگهی یافته اندکی
از بسیاری بمدارج کمالات نامتناهی این برگزیده الهی پی برند و
اگرچه اقدام برین امر جلیل و اتمام این شغل نبپول از اندازه توانایی
و استعداد خود فراتر میدید اما چون میامن توجه و التفات
شهنشاهی که انصرام بخش هر کار و عقده کشای هردشوار است
دل را نیروی جرات داد و همت را بلند پایگی بخشید *

* نظم *

من هم کمر قبول فرمان * بهستم بمیان خدمت از جان
بنشستم و خامه برگرفتم * این بار گران بسر گرفتم
تا سرکنم این شگرفنامه * باریک شدم چوموی خامه
لطف از شرف حسن خدمت از من * فرصت ز بهر همت از من
و این ناچیز ذره را از خلعتخانه مکرمیت بتشریف سرفرازی این

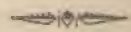
خدمت بلند رتبت قاصت امتیاز افراخته حکم معلی بطفرای نفاذ
پیوست که وقایع نگاران پیشگاه حضور و سر رشته داران سوانح اقبال
نسخه واقعات گرامی و فهرست واردات احوال سامی ماه بهماه
و سال بسال با وقایع صوابات و حقائق ولایات که از اطراف و
انکاف ممالک به پیشگاه خلافت می آید براقم این دناتر سعادت
مهارند و جزئیات احوالی که خود آثار معاینه نکرده باشد مثل
تفصیل حقایق بعضی جنود ظفر اعلام که بیورشهای نصرت انجام
معین بوده اند و کیفیات مراتب محارباتی که اولیاء دولت را
باعده سلطنت واقع شده از تقریر معتمدان کار آگاه درست گفتار
که دران عساکر نصرت و معارک نیروزی شرف حضور دریافته
اند اجتماع نموده درین دفاتر اقبال ثبت نماید و مقدماتی که
تقدیش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان کهر بیان خلیفه
زمان که لسان صدق عبارت از انست نبوشیده بارشاک آن رموزدان
اسرار ملک و ملت بنای کلام دران بر اساس تحقیق نهد و مقرر شد
که هرچه ازین سوانح دولت پیرا نگارش یابد بعد از ترتیب درست
و تهذیب شایسته داستان داستان ازان نامه ظفر نامهای داستان
در خلوات قدس و اوقات مناصب بعرض اشرف شهنشاه دقیقه
رس نکته دان رسد تا هم آن سوانح سعادت طراز همت تصحیح
و تدقیق یابد و هم شاهد لفظ و معنی بیمن اصلاح و ارشاد آن شهنشاه
بینشور دانش نهاد زیب و زینت پذیرد و این کتاب میمنت عتوان
را که ماندصیت دولت و طنطنه صولت آن حضرت عالم گیر باد
بمناصبت لقب اشرف اقدس بعالم گیر نامه موسوم ساخته حکم

فرمودند که چون احوال فرخنده فرجام ایام بادشاهزادگی از ولادت با سعادت تا هنگام عالم آرائی اقبال و جلوس بر اورنگ عظمت و استقلال در کتّاب مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر سوانح عهد سلطنت و فرمان روایی مظهر تائیدات ربّانی مورد توفیقات سبحانی اعلیٰ حضرت صاحب قرآن ثانی مفصلاً مذکور و مسطور است عنان کمیت آسمان خرام خامه از تکاپوی آن رادی معطوف داشته بگزارش وقایع ایام سلطنت و سریر آرائی پردازد و از هنگام نهفت موکب معلی از دکن بمستقر اورنگ خلافت که در جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هفت هجری روی داده و آغاز جهان انروزی و عالم آرائی و مبدأ انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است داستان طراز گشته هزده ساله احوال را یک مجلد سازد لیکن وجه نیت و پیشنهاد همت آنست که اگر بخت یاری و روزگار مددگاری کند پس از پیرایش این گلشن جاوید بهار اقبال و نگارش معظّمات احوال فرخنده فال بجهت شادابی گذار بیان مجملی از سوانح دولت افزای عهد بادشاهزادگی که متضمن بدایع وقایع و فتوحات مترک است مرقوم کنگ نکته سنج حقایق نگار ساخته مقدمه این فهرست دولت سازد امید که بمعاضدت همت و مساعدت سعادت توفیق اتمام این نسخه میمنت طراز که فهرست ابواب شوکت و بشّیاری و دستور العمل آداب خسروی و جهانداربست یافته شطری از شرائف مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و ظاهر بخامه صدق نگاشته شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکرمت شهنشاهی که نمونه ایست از جلال نعماء الهی از ذمه عبودیت ادا سازد و هم

بر آیندگان شاهراه هستی که توفیق اقتداء و تاشی باین خصال قدسی یا بند حقّی ثابت نماید و چون زبان خامه را یا رای آن نیت که درین حقیقه معالی تصریح باسم مقدس معلی نماید در هر جا ازان بلفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام و ملایم سوق کلام باشد تعبیر می نماید و حضرت صاحب قرآن ثانی را بر حسب اشاره والا باعلیٰ حضرت و حضرت اعلیٰ نام برده از دارا شکوه و شجاع و سلیمان بی شکوه و نا شجاع سخن میسراید *

کمال است بطریق اختصار و اجمال *

ذکر بدایع وقایع و احوالی که اسباب و مقدمات طلوع نیر سلطنت و سطوع تباشیر صبح اقبال این برگزیده ذوالجلال از مشرق سعادت کمال است بطریق اختصار و اجمال



ابندای سواری ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر بادشاه غازی از دکن بسمت هند حکمت طراز کارخانه امکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط اسباب و وسایل صوری ربط داده و بناء حدوث سوانح نشاء صورت بر اساس وجود وسایط و عال ظاهری نهاده چون خواهد که از نگار خانه تقدیر بکلک بدائع نگار ارادت نقش لطیفه مصلحت آمیز بر لوح وجود و کارگاه ابداع کشد و صورت قضیه خبرت بخش عبرت انگیز از جلایل تدوینها و دقائق حکمتایی پی منتهاء خویش بر روی

کار ایجاد و اختراع آورد تا اهل دانش و بینش که نظارگیان منظر
شهود و تماشاگران عرصه آفرینش اند محو تماشای آثار قدرت و
مست نظاره آیات صنع او گشته دیده بصیرت و اعتبار بر کشایند
و از پرده نقش و نگار حوادث امکانی مطالعه عجایب حکم پنهانی
و مشاهده غرایب مصالح آسمانی نمایند هرینه بر وفق مود آ
مدق انتماء اذا اراد الله شیئا هیئ اسبابه نخست پیشکاران پیشگاه
تدرتش اسباب و مقدمات وقوع آن امر شگرف باحسن و جبهی
سامان و سرانجام کنند و کار گذاران نهانخانه حکمتش شرایط
و معدّات ظهور آن سر بدیع از پرده خفا بمنصه شهود جلوه دهند از
نظایر صدق این مدعا صورت حال خجسته مال شهنشاه گردون سریر
عالم گیر است که چون حکمت کامله ایندی تقاضاء آن نموده بود
که درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین خورشید گیتی
آزای دولتش از مشرق سعادت و فیروزی جلوه جهان افروزی
نماید و بهار عالم پیرای سلطنتش بغیض معدلت و انضال کاین
دین و کلشن ملک را به پیرایه عالم پیرایه دولت جوانش نشاط
جوانی از سر گیرد و جهان کهن بمعماري آثار عدل و احسانش از
نورونق پذیرد لا جرم کار کنان آسمانی بر وفق تقدیر ازلی و حکمت
ربانی همواره در پیشگاه ظهور اعداء موان سلطنت و جهانبانی
آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اسباب انتظام بخش
مقدمات خلافت و کشور ستانی او بودند زمانه هر سانجه که می
انگیخت توطیه ظهور نور عالم آزایی او بود سپهر هنرنمایی که
مینموده مقدمه وصول نوبت کشور کشائی او چرخ دوار در اطوار

لیل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبالش میر و درر میگرد و
شطرفتی روزگار درگسترده بساط حوادث منصوبه دولت و کمالش
میدید چنانچه حدوث و قایع و احوالی که از موجبات سطوع نیر
خلافت و جهان بانی آن فرازنده لواء گیتی ستانیدست و خامه
حقایق نگار درین دفاتر نصرت مآثر بذکر جمعی ازان پرده از
جمال شاهد مقل میکشاید و تصدیق ایلمعنی مینماید شرح شمه
ازین حوائج بدیعه آنکه هفتم ذی حجه سال هزار و شصت و هفت
هجری اطلی حضرت صاحب قران ثانی را در دارالخلافت شاهجهان
آباد بحسب تقدیر آسمانی عارضه جسمانی بر پیکر مقدس و عنصر
همایون طاری شده مزاج اشرف از منبج صحت و قانون اعتدال که مناط
سلامت احوال و استقامت افعال است منحرف گشت و چون ایام
کوفت امتداد یانته ضعف قوی روز بروز سمت تضاعف و اشتداد
می پذیرفت و ازان جهت بنظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند
و سایه توجه ببارگاه سپهر نشان خاص و عام و محفل خلد آئین
عسلخانه نمی انداختند و خلایق که هر روز بمشاهده جمال مبارک
آن حضرت معدّات بودند مدتی مدید از فیض طلوع آن نیر اوج
عظمت و جلال محروم گشتند و انواع اختلال باحوال ملک و دولت
راه یافته فساد عظیم در مملکت تلک فسحت هندوستان بهمرسید
و دارا شکوه نا خلف باطل پژوه که خود را زنی عهد میدانست و
باجود عدم قابلیت رتبه والای سلطنت و سروری همیشه خلعت
استحقاق این امر جلیل القدر بمقراض طمع بر قامت نارسای
استعداد خود می برد و پیوسته سواد این تمنای اینجا در سر داشته

باین آرزوی خام و هوس ناتمام از پایه سر بر خلافت مصیر
جدائی نمی گزید درینوقت که حضرت اعلی را شغل طبیعت بدنغ
آن عارضه جسمانی و استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع
اشتغال بتدبیر امور جهانبانی و قیام بمصالح فرمان دهی و حکمرانی
شده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید بمهمات ملک و دولت
نمی توانستند پرداخت انتهاز فرصت نموده از بیخردی و زیاده
سری زمام اختیار سلطنت که نه در خور فطرت و انداز استیصال
او بوده بقبضه اقتدار خود آورد و دست استعلا آن حضرت از مراتب
ملک و مال و نظم امور دولت و اقبال کوتاه ساخته باقتضای رای
سست بنیاد بروفق خواہش و متمنای خود در جمیع کارها عمل
مینمود و چون خرد را همتا نداشت از تبه رانی راه وصول خبرها
باکذاف و حدرد مسدود ساخته خطوط و نوشتههای مردم را
میگرفت و وکلاء دربار جهان مدار را منع نوشتن حقایق و اخبار
باطراف و اقطار نموده بمحض تهمت و مظنه محبوس و مقید
میساخت چنانچه جمیع شاهزادهای عالممقدار و امراء نامدار و
سایر مردمی که در بلاد و صوبهای این مملکت وسیع بودند بلکه
اکثر یار یافتگان سده خلافت و ملازمان عجب سلطنت و سایر اهل
دار الخلافه که حیات با برکات آن حضرت باور نمی نمودند تا آنکه
باین سبب خلل عظیم باحوال ملک راه یافته سرکشان هر گوشه
و کنار و متمردان هر صوبه و سرکار سر بقتله و فساد برداشتند و
رعایاء واقعه طلب در هر جا که بودند ترک مال گذاری نموده تخم بغی
و عصیان در زمین تهر کاشتند و رنجه رفته کار بجائی رسید که

مراد بخش در گجرات رایت خوشتری انداخته بر تخت نشست
و خطبه رسکه بنام خود کرده اسم سلطنت بر خویش بست و ناشجاع
در بدگاله همین مسلک پیش گرفته بر سر پتله لشکر کشید و از آنجا
پیشتر آمده به بنارس رسید و از کارهای نامرایی که دران ایام از
بی شکوه برگشته بخت تیره سر انجام بظهور رسید آن بود که چون
مواد شوکت و استقلالش بپایه کمال رسیده و کثرت اسباب جاه و
مکنت سر مایه پندار او گردیده با سپاه موفور در پیشگاه حضور بود
و حضرت اعلی در ایام این کوفت ملاحظه عظیم ازو داشتند و بذایر
رعایت مراتب حزم و احتیاط در اکثر امور سلوک طریق مدامند
و مسامحه با او مینمودند و بمقتضای ضعف و هن تواء جسمانی
که باعث فتور در مشاعر نفسانیت چشم از صلاح دولت خویش
پوشیده ارجاء عذاب آن خود سر نموده بودند و در استرضاء خاطر و
انجاء مطالب و ملتصقاتش میکوشیدند درینوقت از غایت رعب
و هراسی که همیشه ازین خدیو فیروز مند رستم نهیب در دل آن
ناقابل بی نصیب جا کرده بود آن حضرت را بانواع تخیلات و
تصویلات برین آورد که اکثر عساکری را که بجهت تسخیر ولایت
بلجاپور کومکی موکب نصرت مآب و ملازم رکاب ظفر انتساب
شهباشه مالک رقاب بودند در عین آن یورش فیروزی اثر که فتح
بلجاپور نزدیک شده بود به پیشگاه حضور طلبیدند و انصرام آنهم
باین سبب در عقد تعویق و تاخیر افتاده از عظماء امراء کومکی
غیر از مہمغان و شاهنواز خان و انجالبخان کسی در دکن نماند
و چون از تبه رانی و ناعاقبت اندیشی بتدبیر ناقص خود چنین

اندیشیده بود و صلاح کار خویش درین دیده که مقدمه مرکشی
 ناشجاع و همراه بخش را بهانه فرستادن عساکر پادشاهی بدفع
 واستیصال ایشان ساخته هم در حین حیات میمنت آثار حضرت اعلی
 به نیروی استظهار آنحضرت کار آن هر دو بسازد و پس ازان بجمعیست
 خاطر و فراغ بال با تمام لشکریهای خویش و عساکر پادشاهی بمهم
 دکن و تدبیر کار این برگزیده آلهی پردازد و بودن خود و اقامت
 رایات عالیات در مستقر الخلافه اکبر اباد که وسط این مملکت
 مدبر بسطت و پای تخت این سلطنت ابد مدتست در حصول
 این مدعا اوفق و ادخل میدانست و نیز میخواست که خزاین
 و ذخائر انجاد در دست او باشد لهذا باین اندیشههای نامواب حضرت
 اعلی را بانواع ترغیبات در عین اشتداد مرض که هنگام سکون و
 آرامش بودند وقت نهضت و جنبش و جز خواص و نزدیکان
 آن حضرت را نمیدیدند و عامه خلائق هنوز جز بمحبت فائض الانوار
 ندانند تکلیف عزیمت بجانب مستقر الخلافه اکبر اباد نمود
 بنابراین رایات جاه و جلال بیستم محرم سنه هزار و شصت و هشت
 هجری مطابق سنه سی و یک جلوس همایون از مرکز خلافت
 انتهای نموده نوزدهم صفر سایه وصول بمستقر الخلافه انداخت
 و در آنجا چون خواست که مکنون خاطر فساد اندیش خویش بفعل
 آرد باغواهی حضرت اعلی کوشیده راجه جیست که کچوازه را که عمده
 راجهای عظام و رکن رکین این سلطنت ابدی درام بود یا چندی
 از امراء نامدار و عساکر بیشمار پادشاهی و سپاهی فرادان از خود
 با توپخانه و سایر اسباب محاربه بمرداری حلیمان بی شکوه مهین

ناخلف خویش بر مر ناشجاع تعیین نمود و لشکریهای مذکور چهارم
 ربیع الاول این سال از مستقر الخلافه بدان مهم روانه شدند و بعد از
 طی منازل از بنارس گذشته در موضع بهادر پور که بمسافت
 در نیم کوه از بلده مذکوره بر کنار آب گنگ واقع است و ناشجاع
 آنجا رحل اقامت انداخته نواره بنگاله را که عبارت از کشتیهای آن
 ولایتست نزدیک خود داشت بفاصله یک و نیم کوه برابر لشکر او
 نزول نمودند و در کمین فرصت و دستبرد می بودند تا آنکه بیست
 و یکم جمادی الاولی بیهانه تبدیل منزل و تغیر مکان آرازه کوچ
 در انداخته سحرگاه یارانه جنگ و پیکار سوار شدند و هنگام صبح که
 شجاع ضروری پروا خواب آلود غفلت و بیخبری بود و تسویه
 مشورت رژیم و جدال و تمهید مقدمات حرب و قتال نموده ناگهان
 از سرخده و غدر بر لشکر او ریختند و بباد حمله آتش کارزار بر
 انگشتند و آن بلخیز ناتجربه کار بعد از اندک اویزشی چون کار از دست
 و دست از کار رفته بود خود را بنواره رسانیده بپای مردی سرعت میور
 کشتی رهبرای فراز گردید و همگی اردو و خزانه و توپخانه و دواب
 و کارخانجاتش عرصه تهب و غارت شد و یکام و ناکسی از پتفه گذشته
 بصورت گیر رسید و در صدد محافظت آن در آمده روزی چند آنجا
 ثبات و توقف ورزید و چون لشکریهای که بتعاقبش رفته بودند
 بتسخیر سونگیو و بر آوردن او ازان حدرد نیز مامور شدند در آنجا هم
 مجال درنگ نیافته روانه بنکاله گشت و سونگیر تا پتفه ضمیمه اقطاع
 بی شکوه شد و جمعی از نوکران و مردم او را که در معرکه دار و گیر
 بحسب تقدیر دستگیر شده بودند بی شکوه باکبر اباد طلبیده بعد از

اهانت و تشهیر بحکم بیمروتی و تساوت قلب بقطع ید عقوبت نمود و از نهائنی چند بدان گزند نقد روان از کف داده دستخوش فنا گردیدند و آن بدکیش بلخرد بارتکاب این نگویند کردار که اکبر کبایر و آثام و هرمایه سخط و غضب حضرت قهار شدید الانتقام است گرانبار وزر و وبال گشته خزئی و نکال صوری و معنوی اندوخت و در همان ایام که سلیمان بی شکوه را بمقابله و مدافعه ناشجاع تعیین نمود چون از مطوت اقبال دشمن مال خدیو روزگار بغایت خایف و هایب بود در تدبیر کاران برگزید آفریدگار چنان اندیشید که لشکری عظیم بصوب مالوه که سر راه دکن است بفرستد تا در اجین که حاکم نشین آن ولایتست تمکن گزیده بحفظ قلاع و حدود آنجا پردازند و کنار آب نریخته و گذرهای آن بقید ضبط در آورده سد راه دکن باشند و بنابرین اندیشه فاعل بسخنان غرض آورد مصلحت نما و مقدمات غوایت آمیز فساد افزا حضرت اعلی را برین آورد که چشم از رعایت صلاح دولت و اقبال و ملاحظه حسن عاقبت و مآل پوشیده و از منہج مستقیم عقل و رای عدول و زبیده تجویز این معنی نمودند و راجه جسونت سنگه را تهور را که زبده راجهای هندوستان و بعزید شوکت و کثرت لشکر پادشاهی امراء عالی مکان بود و آنحضرت او را مہاراجه خطاب داده رکن رکن دولت و ستون قویم سلطنت میدانستند با چندی از امراء ذی شوکت و عمدہای دولت و لشکری گران و فوجی بیکران و خزانة وائر و توپخانه فروان بصوب مالوه تعیین فرمودند و چون دفع مراد بخش نیز مکنون خاطر آن ننگه پژوا بود و ملحوظ است که کار او هم بکیفیت حال ناشجاع

گراید طبع مبارک حضرت اعلی را از دگیبانیده مایل بامتیصالش ساخته بود آن حضرت قاسمخان را با لشکری جداگانه بکفایت مهم اوتعیین کرده مقرر فرمودند که همراه راجه جسونت سنگه باوجین رود و بعد از رسیدن آنجا اگر مصلحت اقتضا کند قاسمخان متوجه دفع مراد بخش و اخراج او از گجرات گردد والا کومکی راجه جسونت سنگه و ضمیمه لشکر او بوده بتفاق یکدیگر مهمی که رود بدان قیام نمایند و عداوت مذکوره بدست و درم ربیع الاول این حال از پیشگاه خلافت بدانصوب رخصت یافت و بی شکوه باین انتفا نکرد صوبه ربیع مالوه را بدین از حضرت اعلی التماس نموده باقطاع خود گرفت و خواجه محمد صادق بخشی دوم خویش را با فوجی شایسته بآنجا فرستاد که در بندر است ولایت مذکوره و اسدالمالت قلوب رسیداران آن سرزربوم کوشیده هنگام کار وقت پیکار کومکی راجه جسونت سنگه باشد بالجملة راجه مزبور و قاسمخان باوجین رسیده آنجا رحل اقامت انداختند و بضبط صوبه مالوه و حفظ قلاع و ثغور آن پرداختند و بی شکوه متروک رسیدن پسر بزرگ و لشکری که با او بمهم ناشجاع رفته بودند می بود که آنها را نیز بهمان هیئت مجموعی باوجین فرستد تا هر دو لشکر یکجا جمع آمده سرکوز ضعیف فساد اندیش او بفعل آورند و در یفمدت بر هم خوردگی و آشوب ناشجاع و مراد بخش از تذک ظریف و بخصوصاگی لوای سرکشی بر انرا شده اکثر مردم اطراف نیز بموانعت ایشان تمیز سلوک پدید گرفته قدم دوزخ نافرمانی گذاشته بودند با آنکه خدیو ندسی نژاد از آنجا که حاکم و قار و وسعت حوصله خداداد و کمال متانت و دانائی در ذات

والله انما انحضرت است املا و قطعاً بوقوع ایدم مراتب و سنجش این
تضایا از جا در نیامده مصدر امری که مشعر بسرکشی و نافرمانی
باشد نگشته بودند و به مقتضای سعادت فطری و رعایت ادب مرموع
از طریق متابعت و رضا جوئی والد سلیمان حشمت عدول نمینمودند
بی شکوه فتنه پژوه همواره از کمال عداوت و فساد اندیشی در انحراف
طبع مبارک آنحضرت ازین بهره مند سعادت ازلی میکوشید
و مقدمات نا ملایم غرض آمیز و امور غیر واقع وحشت انگیز خاطر
نشان کرده گرد کدورت و غبار کلفت در میانه می انگیزت تا آنکه
رنده رفته بشامت نرنده سازی و افساد او تغییر گونه بمزاج همایون
راه یافت و باغواء او عیسی بیگ ملازم سرکار والا را که در دربار
جهانمدار بخدمت و کالت قیام داشت می صدر جریمی محبوس
ساخته بضبط اموال و امتعه او فرمان دادند و بعد از یکچند که در
بند بود بقیح آن ادا متفطن گشته او را از قید رهانیدند و خلعت
داد بخدمت خدیو جهان رخصت نمودند و از شایع اطوار آن برگشته
روزگار که عنقریب بوبال آن گرفتار آید و باعث التهاب نوایر تهر و انتقام
این خدیو اسلام و مقتفی آثار حضرت خیر الانام علیه و علی
آله و اصحابه کرام الصلوة و السلام پیشتر همان شد این بود که در
اواخر حال از برگشته بختی و بی سعادت باظهار مراتب اباحت
و الحاد که در طبع او مرکوز بود و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا
نه نموده بدین هندوان و کیش و آئین آن بد کیشان مائل شده بوه
و همواره با برهمنان و جوگیان و سنیامیان صحبت میداشت و آن
گروه ضال مضل باطل را مرشدان کامل و عارفان بحق واصل می

پنداشت و کتاب آنها را که به بید موسوم است کتاب آسمانی و خطاب
ربانی میدانست و مصحف قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال
اعتقاد باطلی که به بید بهیچاصل داشت برهمنان و سنیامیان از
اطراف و اکناف بسویهای بلیغ و رعایتهای عظیم جمع آورده در
مدد ترجمه آن شد و همواره اوقاتش مصروف این شغل نا صواب
و تفکر و تدبیر در مضامین ضلالت قرین آن کتاب می شد و بجای
اسماء حسناى آلهی اممی هندوی که هنوز آنرا پر بهومی نامند
و اسم اعظم میدادند بخط هندوی بر نگینهای الماس و یاقوت
و زمرد و غیر آن از جواهری که می پوشید نقش کرده بآن تبرک
میجست و چون معتقدش آن بود که تکلیف عبادات ناقصان راحت
و عارف کامل را عبادت درکار نیست و کریمه و اعباد ربک حتی
یأتیک البقین را بمشرب ملاحده فرا گرفته دلیل این معنی می
شاخص بنابراین عقیده فاسده نماز و روزه و سایر تکالیف شرعیه را
خیر باد گفته بود و این خدیو دین پرور پاک اعتقاد را که همیشه
حمایت دین مبین و رعایت شرع حضرت سید المرسلین صلوة الله
و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الطیبین نصب العین ضمیر منیر
است و مقصود از سلطنت و دولت تزییح شرع و ملت و غرض
از شاهی و سروری اعلاء اعلام دین پروری میدادند و همواره از
عنقوان صبی و شباب بمقتضای سعادت مذشی و نیک سرانجامی
خلایف اوقات گرامی باداء فرائض و سنن و نوافل مصروف داشته
حتی المقدور در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر کوشش
مینمایند از اجتماع این عقاید رذیه و اطوار باطله ازان بی سعادت

وخیم العاقبت عرق حمیت دین و مسلمانی بحرکت می آمد و این معنی بر همگان روشن بود که اگر کار او با استقلال تمام گراید و در فرمان فرمائی و حکم رزائی مطلق العنان گردد هر آید ارکان شریعت غرا از پرخلل و صیت اسلام و ایمان بطنطنه کفر و جحش مبدل خواهد گشت تا آنکه درین ایام که این مراتب را از حد برده ایم اخلاق و افعالش بمرتبه کمال رسیده بود غیرت آلهی بر رفیق مودای کریمه *اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَوۡمِ حَتّٰی یَغۡیۡرُوۡا مَا بِاَنۡفُسِهِمۡ مَّکَانَاتِ* آن عقاید و اعمال را بنکال و استیصال او تعلق گرفت چنانچه سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای دیده وران دور بین خواهد گردید چون برخی از سوانح و وقایعی که مقدمه ظهور نور خلافت و عالم آرائی این خورشید اوج سلطنت و فرمان روائیست مرقوم خامه صفحه پیرا گشت اکنون وقت آنست که کلك حقایق نگار بنگارش مآثر اقبال و گزارش میامین احوال سعادت منوال این برگزیده ذوالجلال که مقصود از تمهید این مقال است گرانیده آغاز سخن نماید •

نهضت رایات نصرت آیات از خطه فیض بنیاد

اورنگ آباد و وقوع فتوحات گوناگون دران یورش

ظفر اثر بیمین عنایت ایزدی و نیروی اقبال خداداد

یگانه ایزد مفضل متعال و دادر قیوم بیهمال که نخل پیرای حدایق امکان و نقش طراز کارگاه کون و مکانست چون آفتاب عالمتاب هدایتش از اوج اقتضای حکمت و مشیت پرتو تقوی و رتبه خلافت

و فرمان روائی که ظل مرتبه ربوبیت و خدائیت بر سعادت دولت و قضای سعادت صاحب اقبال انگنده او را مظهر صفات جلال و جمال و دلیل بر قدرت کمال خویش سازد و خواهد که بحکم سابقه لطف یکی از نامداران گروه عباد که گل سرسبد گلشن ایجاد باشد بجهت منصب ریاست عامه که نظیر مرتبه قدرت تامه اوست برگزیده لوائی و الای حشمت و رایت منصور دولتش باوچ کمال و دروازه شهر استقلال بر افرازد تا به پرتو نیر سعادت و داد پرستی نور انزای انجمن هسقی گشته از فروغ هدایت و توفیق چراغ احسان و شعله ایمان در بزمگاه گیتی بر افروزد و رونق کارگاه ملک و دولت از زوایح بخانه دین و ملت جسته بشعله تیغ کفر سوز و لعله شمشیر عالم افروز رخس و خاشاک شرک و بدعت بسوزد هر آینه ذات قدسی حمایتش بجایل مضایل و شرایق مناقبی که طراز کسوت سلطنت و جهانداری و عذوان صحیفه ابهت و نامداریست از علو نفس و رسوخ عزیم و وفور شجاعت و کمال دین داری و افاضت رای و اصابت تدبیر و بیخت و اقبال یلند و همت آسمان پیوند آراسته همواره او را مظهر انظار لطف بی غایت و مطرح انوار فضل بی نهایت خویش دارد و کلید فتح ابواب مرادات و سر رشته نظم اسباب سعادت بدست اقبالش سپارد چنانکه نقش هر مدعا که بملک اندیشه بر لوح ضمیر کشد مطابق رتم تقدیر باشد و صورت هر مطلب که بر خاطر ارجمنش جلوه نماید حصول آن بی تشویش توقف و تاخیر صورت یلند عظیم امور که حقول و انهام اهل روزگار آنرا محال انگار در نظر همت و الایش سهل نماید و کارهای دشوار که انگار

و ادغام زیرکان هشیار از قبیل ممتنعات شمارد از دست عزیمت
کشورکشایش بآسانی بزیاد نهال دولت اعدایش مانند چنار آتش
از خود برآرد و نخل حشمت دشنانش از برگ و شاخ تیشه و اره
از برای خود سازد هر کج اندیشی که با او کمان عذا کشد روزگارش
هدف ناوک بلا گرداند و هر باطل پژوهی که بر شمع دولتش دم
هردی وزانده آن چراغ بخت خود فرو نشاند عقدهای مشکل بیک
حرکت سرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای خطیر به نیم اشاره
ابروی شمشیرش ساخته آید در کشایش صواب امور جز بشیوه
ستوده توکل توسل نجوید و هنگام شداید حروب و فتن غیر از طریق
ثبات قدم نپوید از شرط شهادت و وقار در موافق هیچا مانند کوه
بسیلاب لشکر انبوه از جا نرود و از کمال استقلال و قرار در آزمونگاه
جوهر شمشیر هر رشته رای و تدبیر از کف نهد و در جمیع معارک
و میادین آن سعادت مند دنیا و دین را جنود نصرت و تائید آسمانی
قرین و همراه باشد و در همه شداید و مهالک سالار عون و عنایت
زبانی پیشرو سپاه ظفر پناه •

• نظم •

چو ایزد یکی را ز الطاف خاص • بفرمان روانی دهد اختصاص
به نیروی طالع توانا بود • بتلقین الهام دانا بود
بتدبیر کشور کشائی کند • باقبال معجز نمائی کند
فرزاد او چون بدعوی ملک • سپارد باو ملک دارائی ملک
شود اختر دولتش چرخ عیان • عدوی بد اختر فتن در زیان
بهر کار مشکل که رای آورد • بآسانی آنرا بجای آورد
چو خورشید بختش نماید جمال • رسد اختر دشمنان را زوال

ز تدرار کند دعوی برتری • نماند کسی را هر روزی
نظیر این تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل
گیتی خدبو عالمگیر است که چون خامه تقدیر باقضاء کمال
حکمت منشور سلطنت و خلافت عالم را بلام نامی آنحضرت رقم
سعادت کشیده بود و مصلحت سنج قضا صلاح کار دین و دولت و
مصلحت امور ملک و ملت بجلوه بخت فیروز و اقبال جهان
افروزش اندیشیده لاجرم پیوسته ذات بیهمالش در مدارج استکمال
این مفاخر و معالی پیاپی همت عالی عروج مینمود و یوما فیوما
سر رفعت و جلالش از ترقی پیرخ برین میوه همواره سابقه عنایت
ازلی ادرا در حل وقایع و مشکلات بطائف تابد نصرت میداد و
بارقه لطف لم یزلی در تیره شب حادثات از فروغ الهام چراغ
هدایت در راه تدبیرش می نهاد عیان عزیمت کشورکشا بهر
جانب که می تاخت نصرت و ظفر دوا سپه باسقبالش می شتافت
و یگران همت والا بسمت هر مقصد که می تاخت کار ساز
حقیقی آنرا باحسن وجهی می ساخت هر آتش کیدی که
حساد دولتش می افروختند بآن خرمن بخت و اقبال خود
می سوختند و هر غبار کینی که اعداء سلطنتش می انگیزند ازان
گرد نا کسی و ادبار بر فرق روزگار خود می بختند چنانچه شاهد
صدق اینمقال از تتبع مآثر احوال میمنت پیرا و استماع بدایع
وقایع دولت افزا که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام بادشاه
زادگی بیمن جوهر همت و علو نظرت روی نموده بر پیشگاه خاطر
همگان جلوه گریست و مجددا از ملاحظه غرایب حوادث و فتوحات

خبر بخش که به نیروی تخت بلند و رسوخ عزیمت آسمان پیونددش
از ابتداء نهضت ریایات ظفر طراز از خطه دلکهای اورنگ آباد تا
جلوس عالم آرائی بر سریر خلافت اید بنیاد صورت وقوع یافته پرتو
ظهور اینمعنی بر ساحت ضمیر آگاه دلال منی تابد تنصیل این
اجمال و تبیین این شگرف داستان اقبال آنکه چون خدیو جهان حال
کوفت و یدماری و کیفیت بی اختیاری حضرت اعلی و فساد و
اختلال ملک و فتنه انگیزی و تبه رانی بی شکوه برین مذوال یافتند
که نگارش پذیرفت و یقین دانستند که آنحضرت را از استیلاء ضعف
و فتور قوی سر و برگ پرداخت سملکت نمانده است و بنابر رعایت
مراتب حزم و احتیاط ارشاء عذر بيشکوه کرده با او مواسات و ممانعت
مینمایند و بیم آنست که اگر چندی دیگر برین نهج بگذرد در ارکان
سلطنت و اساس خلافت خللهای عظیم بهمرسد که تدارک آن
بهشچوجه صورت پذیر نباشد و حفظ ناموس دین و دولت و جبر
اختلال امور ملک و ملت در کیش غیرت و حمیت پادشاهانه
واجب مینماید و نیز اینمعنی متحقق بود که اگر بی شکوه فرصت
دفع و استیصال مراد بخش یافته خاطر از مهم از بپردازد و پسر
کلان و لشکریهای دیگر بار پیوندند هر آئینه قوت و شوکت عظیم یافته
بتدبیر مهم دکن خواهد پرداخت و چون طینت فتنه سرشت او
بر کینه جوئی و فساد انگیزی مجبولست سلوک طریق حلم و
مدارا با مودی ندارد لا جرم رایی جهان آرای که جلوه گاه شواهد
رموز آسمانی و مطلع انوار الهام زبانیست چنان اقتضا نمود که
بیش ازین صبر بر اوضاع و اطوار نگویند و اعمال و افعال ناهنجارند

آن جاهل بیخبر نفرمایند و شورش ملک و دولت را زیاده ازین
تحمل نکرده بهرم ملازمت حضرت اعلی از خطه دلکهای اورنگ آباد که
مرکز ریایات حشمت و اقبال و آرامگاه موکب جاه و جلال بود بصوب
مصطفی خلافت نهضت نمایند و در یار عالم مدار را بفر وجود
فائض الانوار زیب و آراستگی بخشیده بکچند در ملازمت آنحضرت
بنظم و نسق امور ملک که انواع فتور بارکان و قواعد آن راه یافته بود
بپردازند و دست استیلاء بیشکوه که مصدر این همه فتنه و فساد گشته
در عرصه خالی گوی سلطنت و حکم روائی میباخت و طبل خود
کامی و خود رانی میخواست از امور دولت کوتاه ساخته حضرت
اعلی را از قید تسلط او بر آورند و مقرر فرمودند که مراد بخش را
که از حامی و یحوصلگی مصدر ادعای جاهلانه گشته درینوقت
دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل عنایت خمر وانه
زده بود با خود بملازمت آنحضرت آورده استعفیای بجایم او نمایند
و بعد از تصفیه این عزیمت خیر انجام چون عبور موکب نیروزی
امتصام از راه مالوه می شد و راجه جسونت سنگه و قاصم خان
چنانچه مذکور شد با لشکریهای عظیم در اوچین بودند و احتمال
این بود که از بی سعادت و ادبار باشا و بیشکوه که راضی بتوجه
مایم بدربار نبود صد راه موکب ظفر شعار شوند و بگم محاربه و
پیگار پیش آیند و نیز در پای سریر خلافت آن فتنه پوره با لشکری
انبوه و دلی از رشک شکوه اقبال این حضرت لبریز غصه و اندوه
در کمین کینه جوئی بود و با سپاه مختصر عزم این نهضت خیر اثر
خلاف قانون احتیاط مینمود لهذا حزم پادشاهانه مقتضی آن شد

که در توپخانه لشکر و سامان توپخانه و سایر اسباب فوج آراشی و لوازم
نبرد آزمائی کوشیده همایون موکبی در خور این عزیمت والا
و نهضت جهان پیرا ملازم رکاب نصرت مآب سازند بنابراین بر تو
اهتمام و توجه بصوب این مطلب انگنده در عرض اندک فرضی
لشکری نمایان و توپخانه شایان ترتیب نمودند و سران سپاه ظفر
شعار و سرداران جفوق انجم شمار را بمناصب عالی و خطایبای شایسته
سرافراز و نامور ساخته بانواع مکرمت و عنایت و اقسام مرحمت
و رعایت نوازش فرمودند و نظر التفات پیرداخت حال لشکریان انداخته
بقدر تفاوت درجات و مراتب همه را کامیاب مراحم و مواهب نمودند
و علوفه و مواجب افزودند و از بندهای پادشاهی که در آنصوبه بودند
هر کرا تونیق و سعادت مساعدت نمود و تخم اخلاص و درخواهی در
زمین عبودیت کاشت و سرارادت بر خط بندگی و همراهی گذاشت
ببمن عواطف و مکارم خسروانه گوی بخت و دولت از همکنان زبده
لوائی عربلندی و کامرانی برافراشت و بقصد امضاء این عزم فرخنده
فال و اجراء این اراکه خجسته مآل سپین شعبه دوحه جاه و جلال فروزان
اختر سپهر سعادت و کمال پادشاهزاده محمد سلطان را بانجابت خان
و فوجی از عساکر اقبال مقدمه جفوق فتح و ظفر و پیشرو افواج نصرت
اثر ساخته در شبه غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت
هجری مطابق شانزدهم بهمن برسم منقلایی پیشتر روانه برهانپور
نمودند و هنگام رخصت پادشاهزاده والا نژاد را بمرحمت خلعت خامه
و طوغ و نقاره و هوامپ با زین و ساز طلا و دو زنجیر فیل نوازش
فرمودند و از عدهای آن جیش مسعود نیابتخان را بعنایت خلعت

و امپ با ساز طلا و یک زنجیر فیل و میر ضیاء الدین حسین را که
تا آن وقت بخدمت دیوانی سرکار والا قیام داشت بعنایت خلعت
و امپ و فیل و راجه اندامین دهند پیر را بمرحمت خلعت و فیل و
باقاضه پانصدی پانصد سوار پینصب سه هزاری دوهزار سوار کامیاب
عواطف شهنشاهانه ساخته سایر کومکیان آن فوج نصرت طراز را در
خور رتبه و حال بمراحم والا عز امتیاز بخشیدند و پانجم ماه مذکور
مطابق بیستم بهمن که ساعتی بساعات مقرون بود حکم بر آوردن
پیشخانه همایون بصوب خاندیس نمودند و یگانه گوهر محیط سلطنت
گرامی ثمر نهال خلافت پادشاهزاده بلند مقدار فرخنده شیم محمد
معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند و نو پاوه گلستان سعادت
تازه نهال ریاض ایهت پادشاهزاده والا گهر محمد اکبر را که نور میداد
عالم قدس بودند با اکثر پرورگیان مرادق دولت در قلعه سپهر بنیاد
دولت آباد گذاشتند و منشور عاطفت پیرا بنام مراد بخش صادر شد
که از گجرات متوجه مالوه گردد و بعد از عبور موکب ظفر لوا از آب
فروده عساکر جهانکشا ملحق گشته بادر اک ملازمت اکسیر خاصیت
چهره مراد برافروزد و رخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج
حشمت پادشاهزاده والا قدر سعادت توأم محمد اعظم را اقبال آما
ملازم رکاب نصرت پیرا ساخته کامیاب سعادت همراهی نمودند و
روز مبارک جمعه دوازدهم شهر مذکور مطابق بیست و هفتم بهمن
در ساعتی کرامت طراز میمنت اثر که مختار اهل دانش و بینش
و زین جبریل تقویم آمرینش بود با جهانی فرو عظمت و شوکت و شان
نصرت قرین طالع و اقبال همزمان *

باتفاق جنود آسمانی و تأیید عون عنایت ربانی از ماصحت خطه فیض
 بذبک اورنگ آباد بصوب پرهانپور نهضت نمودند . . . نظم .
 زمانی که با تفرخی یار بود . نظرها بطالع هزاردار بود
 گران شد زبایش مرمع رکاب . برآمد بپرخ بلند آفتاب
 و در موضع هر رسول که مضرب خیام جلا و جلال و اولین مغزل کعبه
 دولت و انبیا بود بفرخندگی و فیروزی نزول سعادت گزیده در
 همین روز مسعود بادشاهزاد کامکار بخت بیدار محمد معظم را بعطای
 خلعت خاص و طوغ و نقاره و دو اسپ از طویله خاصه با ملازله
 یک زنجیر نیل با ماده نیل نواخته رخصت معارفت باورنگ آباد
 فرمودند و خواجه منظور را که مورد انظار اعتماد بود بقعه دار
 دولت آباد معین ساخته خلعت و اسپ و نیل مرحمت نمودند و
 میر عسکری که ثانی الحال بکتابخانه نامور شد و در آن وقت
 بخدمت بخشیکری درم قیام داشت بحراست حصار شهر و شاه
 بیگلخان از کومکیان دکن بفوجدار بیرون اورنگ آباد مقرر گشته
 هر یک بعطای خلعت و نیل نوازش یافت و در بنوقت جمعی کثیر
 از ملازمان عتبه سلطنت فیض افروز نوال و مرحمت گشته نخل
 مراتب و مناصب بسیاری از فیض سحاب تربیت بادشاهانه نشو
 و نما پذیرفت از انجمله مرشد قلینخان که جوهر رشد و کردانی و آثار
 ارادت و جانفشانی از سیماء احوالش ظاهر بود بتغویض خدمت
 جلیل القدر دیوانی از تغیر میر ضیاء الدین حسین و عطاء خلعت
 خاص و اضافت منصب و دیگر مواهب خسروانه سرمایه افتخار
 اندوخت و میر ملک حسین بعنایت خلعت خاص و اسپ و خواجه

عابد بعطای خلعت و اسپ و خنجر مرمع باعلاقه سرورید و غازی
 بجایوری بمرحمت خلعت و نیل مفتخر و مباحی شدند و شمس
 الدین خوبشکی باضافه هزار و پانصدی پانصد سوار بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار و حسن خان دکنی باضافه پانصد سوار
 بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار و ولی سجادار باضافه
 پانصدی در صد سوار بمنصب دو هزار و هزار سوار و میر احمد
 ولد ساد اتخان باضافه پانصدی در صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 هشتصد سوار و محمد ابراهیم پسر لیاقتخان باضافه هفتصدی سه صد
 سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و محمد منعم ولد میرزاخان
 باضافه پانصدی در صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
 و میر صالح داماد شاهنواز خان باضافه پانصدی در صد سوار
 بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و از اصل و اضافت سید نصیرالدین
 دکنی و حیف الله عرب هر کدام بمنصب هزار و هشتصد سوار و
 و خداوند حبشی بمنصب هزار و چهار صد سوار و الا رتبه گردیدند
 و این گروه و بسیاری از ادهای دیگر خلعت نوازش پوشیدند و
 به برخی شمشیر و جبهه و سپر عطا شد و از جمعی که تازه بدولت
 بندگی سرافراز شده بودند اسمعیل افغان بمنصب هزار و پانصدی
 سه صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزار و صد
 سوار و حکیم محمد امین شیرازی و میر محمد مهدی اردستانی
 که هر دو بصفت حدائق و مهارت در فن طب موصوفند هر یک
 بمنصب هزار و مجموع بعنایت خلعت و نایل گشتند و در
 هر روز یکره مقام شده سیزدهم موکب ظفر طراز ازان سر منزل

سعادت باهتر از آمد و بعد از طی دو مرحله میرزا سلطان صفوی
 بعهده خلعت خاصه و اسب باساز طلا و باضافه هزاری پانصد سوار
 بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش یافته باورنگ آبه
 مرخص گردید که در خدمت پادشاهزاده عالیقدر والا نژاد باشد
 و موکب جاه و جلال کوچ بر کوچ طی مراحل نموده بیست و پنج
 ماه مذکور موافق دهم اسفنددار رایت منصور ظل ورون به سعادت
 بلده برهانپور انگند و عمارات دولت بنیان قلعه مبارکه آن از
 نرنزول اقبال پایه رفعت پآسمان رسانید و پادشاهزاده عالیقدر
 والا تبار محمد سلطان که چنانچه مذکور شد پیشتر آمده بودند
 بادراک ملازمت قدسی انوارچهره بخت و دولت نورانی ساختند
 و نجابتخان و میر ضیاء الدین حسین و دیگر پندهائی که در
 رکاب پادشاهزاده ارجمند معین بودند و محمد طاهر صوبه دار
 خاندیس با جمعیکه در برهانپور بودند احراز سعادت زمین بوس
 نمودند و مدت یکماه موکب ظفر پناه آن بلده فیض اساس را
 از یمن اقامت مهبط انوار شرف و کرامت ساخته رونق افزای
 عرصه خاندیس بود و در خلال آن فرخنده اوقات عیسی بیگ وکیل
 دربار که چنانچه سابقا رتبه کلاک حقایق نگار شده حضرت
 اعلیٰ اورا باغوا بيشکوه یک چند محبوس ساخته بودند و آخر از قید
 رهانیده بملازمت والا رخصت نموده دولت زمین بوس دریافت
 و بعنايت خلعت واسپ و منصب هزار و پانصدی دو صد سوار
 بلند پایه گردید و چون امتعه و اموالش در دریا و جهانمدار
 بسرکار پادشاهی ضبط شده خسارتهای مالی باور میدید بود

بانعام هزار روپيه مورد نوازش پادشاهانه گشت و مقتدر خان ولد اعظم خان
 مرحوم بخدومت میر بخشگیر و مرحمت خلعت خاصه و باضافه
 هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند شد و
 میر ابو الحسن حاجب بیجاپور بعنايت خلعت و ماده فیل و انعام
 ده هزار روپيه مباحی گشته رخصت انصراف یافت و بهیاری از
 اسرا و منصبداران بر حسب تفاوت مراتب باضافه مناصب و
 احراز عطایا و مواهب کامیاب گشتند و جمعی کثیر بمنصبهای
 شایسته سرافرازی یافتند از انجمله سرافراز خان باضافه هزاری هزار
 سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و جادوراو باضافه
 هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
 و داماجی باضافه هزاری سیصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار
 و سیصد سوار و رستم راو باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار دو صد سوار و فتح روهله باضافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار عید الله بیگ
 سرای باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار
 و بیگوی باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر
 شمس الدین ولد مختار خان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب
 دو هزاری هزار سوار و سید شیر زمان باره باضافه پانصدی دو صد
 سوار بمنصب دو هزاری ششصد سوار و میرزا هوشدار ولد ملتفت
 خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد

سوار و تیرنیکچی بهومله باضانه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و قلعه دار خان باضانه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و قاضی نظامی گرسروندی باضانه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و از اصل باضانه سید عبد الرحمن بمنصب هزاری هزار سوار و محمد اسمعیل ولد نجایخان بمنصب هزاری پانصد سوار مشمول عاطفت گردیدند و از گروهی که بیادری بخت و رهبری دولت تازه مراقرار بندگی درگاه خلایق پناه شده بودند بیاس راو بمنصب دو هزاری هزار و دو صد سوار و داداجی بمنصب دو هزاری هزار سوار و دادکوجی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر کدام بعنایت خلعت میاهی گشتند *

نهضت موکب منصور قرین دولت و فیروزی از بلده مبارکه برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد

چون خدیو کشور اقبال بجهت استکشاف حال عرضداشتی برسم پرورش کوفت و اعتلال بخدمت حضرت اعلی ارمال داشته بودند مدت یکماه چنانچه گذارش یافت در بلده مبارکه برهانپور بانتظار جواب توقف فرموده همواره ترصد داشتند که شاید عارضه آن حضرت بالکلیه زایل شده صحت کامل حاصل آید تا بنظم و نسق مهمات خلافت و جهانپانی که بسبب ضعف و آزار آن دستور العمل

فرمان روائی و کشور متانی نهایت خلل پذیرفته بود بنفس نفیس متوجه گردیده کار داریت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام بخشند و دست تصرف و استقلال بیشکوه خسران مثال از مراتب ملک و مال کوتاه سازند و درین مدت که انتظار و درد خیر مسرت اثری از دربار جهاندار مشعر نموده حصول صحت و عافیت والد سپهر مقدار و تمکن آن حضرت بر رسد افتد داشتند اخباری که اشعار بضد ایندغنی می نمود متواتر میرسید و آثار آن که فساد مملکت و اختلال دولت بود یوما فیدوما بظهور می پیوست و در خلال آن ایام همچنانکه مذکور شد عیدسی بیگ از مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده حقایق و اخبار در بار و مراتب تبیه رائی و فتنه اندیشی بیشکوه و بی اختیار حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهانداري بنوعی که مشاهده کرده بود معرض داشت و نیز راجه جسونت سگه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سبق ذکر یافته با لشکری گران و سپاهی انبوه باغوا و افسان بیشکوه ناقص خرد ادبار پزده باوچین که حاکم نشین مالوه و قریب الجوار صوبه خاندیس است آمده بود چون طبع کج گرای آن بی بهره جوهر دولت بدین و آئین حقوق و احیاء مراسم کفر و جحود مایل میدید و ازین جهت میل عظیم بسلطنت او داشت بذایر خوش آمد و رعایت جاقب او مصداق اداهای بی ادبانه و حرکات ناهموار گشته بخيال محال و پندار دور از کار خود راست راه موکب چاه و جال میسمر و از سطوت و صولت سپاه بهرام انتقام نیندیشده از بدرگی و فریادیه گوهری خیرگی و زیاده مری از حد میبرد لاجرم عزیمتی که پیش نهاد خاطر قدسی

مآثر بود بآزگي تصميم يافته اين نهضت نيروزي اثر را در كيش
 هميت سلطنت و فرمانروائي لازم و متحكم دانستند و روز مبارك
 شنبه بيست و پنجم جمادى الآخرة موافق دوم فروردين كه طنطنه
 اهتزاز موكب ربيع صيت خرمي و شادمانى در اطراف و اكناف
 جهان انداخت و شاه سبز اورنگ عالمگير بهار با انواع رياحين
 و عساكر ازهار رايت نهضت بجانب گلزار انراخت تا تختگاه چمن
 و دار الملك گلشن از شر عناد خار بد نهاد كه باعث فساد باغ
 و بستان و ناخلف دردمان گلستان بود پيردازد و لشكر كافر كيش
 دى را كه بگام جرأت در راه موكب پر تجملى گل ايستاده خبرگي
 مينمود علف تبخ انشقاق غازيان سپاه ناميده سازد لواء توجه جهان
 كش از بلد مبارك برهانيد بصبوب مستقر الخلاء بر انراختند
 و بر ناست جوش غيبي و جفود آسمانى كوچ فرموده سجد همت
 بلند و يكران عزيمت آسمان پيوند بمرورى مقصود سبك عنان
 ساختند •

براي صواب و بعزم درست • بآهنگ نهضت ميان دست چيست
 چو پا در ركاب سعادت نهاد • بر و خواند نه آسمان ان يگاه
 و باغ فرمانبراري كه بپيرن شهر بمسافت نيم كرده واقع شده فيض اندوز
 نزول اقبال گرديد و درين ايام بسياري از بندهاي اخلاص كيش
 عقيدت شعار مورد انظار تربيت و مرحمت شهنشاه روزگار گشته
 بخطابهاي مناسب و افزايش مناصب و عطاء نقاره و علم والا يكي
 پاستند از انجمله محمد طاهر خراساني صوبه دار خانديس كه كموت
 اخلاص و ارادتش بطراز قدم عبوديت و منزلت قرب و محرميت

مطرز امت و قبل از اين مدتها بخدمت جليل القدر وزارت قدام نموده
 بخطاب وزير خاني و مرحمت خلعت و نيل كامياب عاطفت
 شد و حيد شاه محمد بخطاب مرتضى خاني و فتح روهيله بخطاب
 خاني و مير شمس الدين ولد مختار خان مرحوم بخطاب پدر
 خوش و هريك بمرحمت علم و ميرزا محمد مشهدى بخطاب
 امالتخاني و عطاء طوغ و نقاره و ملتفت خان ولد اعظمخان مرحوم
 بمعنايت نقاره و مير ملك حسين بخطاب بهادر خاني و مير ضياء الدين
 حسين بخطاب همت خاني و مقتدر خان ولد اعظمخان بخطاب
 مظهر دار خاني و محمد ابراهيم ولد نجابتخان بخطاب شجاعت خاني
 و عبد الله بيگ مرابي بخطاب عبد الله خاني و محمد بيگ مير
 آتش بخطاب ذوالفقار خاني و مير هوشدار ولد ملتفت خان
 بخطاب هوشدار خاني و محمد منعم ولد ميرزا خان بخطاب منعم
 خاني و خواجه عابد بخطاب عابد خاني و مير معصوم ولد شاهنواز
 خان بخطاب معصومخاني و عطاء علم و مظفر لودي بخطاب لودي
 خاني سرانراز گشته رايت امتياز باوچ بلند نامي انراختند بالجملة
 شهنشاه دين پناه دو روز قريبن دولت و كامگاري در باغ فرمانبراري
 مقام كرده طراوت بخش گلشن حشمت و بخدياري بودند
 و بيست و هشتم در كرده كوچ فرموده نواحي مرابي بنوله از نزول
 همايون پرتو سعادت گرفت و دو روز آنجا مقام شد دران منزل
 وزير خان را كه صوبه داري خانديس بدستور سابق بار مفوض گشته
 بود بمعنايت خلعت و امپ و نيل نواخته مرخص ساختند و احمد
 بيگ داماد خان مذکور بغوجه ارجي نواحي بلد برهانيد معين شد

و بهیل افغان بظابط پهلخانی سرافرازی یافت و تاتار بیگ ولد
اوزبکخان بظابط پدرش نامور گشت و درین ایام بختیار خان باضافه
پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرن
کچھی از زمینداران مالوه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
و نعمت الله ولد حسام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری
دو صد سوار سر بلندی یافتند و فروردین در موضع ماندوه مضرب خدام
نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - از سوانج این هنگام آنکه چون
شاهنواز خان صفوی بوسوسه خیالات باطل و اندیشای لاطایل از
توثیق انقیاد و موافقت و معذرت اتفاق و متابعت خدیو جهان
محروم گشته باقتضای فساد رای و سوء تدبیر از همراهی موکب
عالمگیر تعلق و امهال میوزید و در بلاد برهانپور مانده بطایف
الحیل در بر آمدن دفع الوقت می نمود و تخلف او از رفاقت عساکر
جلال درین عزیمت فیروزی مآل منافی صلاح دولت و اقبال بود
لجرم شهنشاه درویش دانش آئین که رای رزینش دقیقه یاب
امور دولت و دین است نظر بر صلاح کار و مصلحت وقت نموده
در منزل مذکور مهین گوهر خلافت تابان اختر برج سلطنت
بادشاه زاده عالی تبار والا نژاد محمد سلطان را با عمد
فدویان صایب تدبیر شیخ میر مقرر فرمودند که به برهانپور
رفته آن خان خلاف اندیش را که بایستی در راه متابعت و رضا
جوئی از همه بندهای عقیدت کیش در پیش می بود دستگیر
نموده در قلعه بلاد مذکور مقید دارند تا دیگر خلاف منشان را
سرمایه عبودت و هدایت گردد بفرمان همایون بادشاهزاده گرامی

نصرت و شیخ میر بشهر معاودت نمودند و او را از خانه خودش حوال
گوده بقلعه رسانیدند و در حصار ارک آن حصن قوی اساس محبوس
ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکب نصرت قرین پیوستند
بالجمعه عساکر ظفر مآثر از ماندوه بهفت کوچ متواتر بکنار آب نریده
رسید و درین ایام عیسی بیگ بخدمت بخشیدگری دوم و عزایت
خلعت و خطاب سزوار خانی و بختیار خان بظابط خواص خانی
و خوشحال بیگ و قاضی بظابط قلی خانی و محمد یوسف بظابط شمشیر
خانی و محمد ظاهر داروغه توبه خانه کن بظابط صف شهنشاهی مرمایه
مبارکات اندر خاندن و عبد الرحیم ولده داد خان و میر احمد ولد سادات خان
و تاتار بیگ ولد اوزبک خان هر یک بظابط پدر خویش نامور
شد و مصر بخان افغان بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار سرافراز گشته در سلطنت کومکیان
برهانپور انتظام یافت و میر ابو الفضل معموری کامگار و غلام محمد
افغان هر یک از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار کامیاب
گردید دهم ماه مذکور رایات منصور در گذر اکبر پور از آب نریده
به ایاب عبور نموده آنروی آب فیض یاب نزول موکب ظفر مآب
گشت و اصالخان و ممیز مهمند هر یک بمرحمت اسب مورد
عاطفت شد یازدهم جهانگیر پور مرکز دایره اقبال گردید درین روز
محمد عاقل برلاس بظابط تهور خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو
هزار و چهار صد سوار و قاضی نظامی گردزی بظابط مخلص خانی

رتبه امتیاز یافتند و جمعی از بندها بمرحمت امپ میاهی گشتند و شیخ عبد القوی باضافه ششصدی پنجاه سوار بمنصب هزار پانصدی صد سوار سر بلند گردید و دوازدهم بالای کتل ماند و از غیر نزل والا سرباوج پهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل بهادر خان که فرمان همایون بنابر مطلبی عقب مانده بود باستانم عقبه اقبال چهره سعادت بر انروخت و باباجی بهونه بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هریک بعهده خلعت سوار قرار شده کامیاب دولت بندگی گشتند و سید شیر زمان بارهه بخطاب مظفر خانی و حیات افغان بخطاب زبردستخانی و از اصل واضافه بمنصب هزار و هشتصد سوار مقتدر و میاهی گردیدند و درجه مال زمیندار چیت پور جبهه سالی سده منیه گشته بعزایت خلعت و امپ و اوریمی صرمع سر بلندی یافت و پس از طی دو مرحله دیگر بازه موکب فیروزی اعتصام یکروز مقام نمود و بسیاری از سعادت پذیران خدمت و شرف اندوزان رکاب دولت مورد انظار مراحم پادشاهانه گردیدند و از انجمله نجابتخان باضافه هزار و دو هزار سوار بمنصب والای هفت هزار و هفت هزار سوار و شجاعت خان بهر خان مذکور بعزایت امپ و باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب دو هزار و سوار و بهادر خان باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و هزار و پانصد سوار و مرشد قلیخان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هزار و پانصد سوار و میر مراد سازندرانی بخطاب غیرتخانی و باضافه پانصدی صد سوار

بمنصب دو هزار و چهار صد سوار و حمید بیگ بمنصب هزار و چهار صد سوار مشهور بمرحمت گردیدند و سید عبد الرحمن بخطاب دلدار خانی نامور شد و فتح خان و منعم خان و تهور خان و وزیر خان و محمد صادق و غیرت بیگ و کیمیری سنگه ولد راو کرن بهورتیه و حمید الدین ولد ابو سعید نپوره اعتماد الدوله و چندی دیگر بمرحمت امپ عنان توسن دولت گرفتند و جمعی بعهده خلعت قامت امتیاز اترارفتند و درجه مال زمیندار چیت پور بانعام چهار هزار روپیه محمد قلی چیله بمرحمت چیت پور نوازش یافتند بیستم ظاهر دیبالپور مرکز رایات منصور گردید درین منزل سید حسن نوجدار بکانه که بموجب حکم والا از آنجا بموکب ظفر لوا رحیده بود شرف استلام سده منیه دریافته تشریف عزایت پوشید و درین ایام کار طبخان بعهده خلعت و مایه خان و عبد الله خان سرای و تهور خان و جادونرانی و جسونت راو و رستم راو هریک بمرحمت امپ و سونسنکه برادر سپاسنگه زمیندار کالی بهیت بمنصب هزار و پانصد سوار و گروهی دیگر از نو سواران ازان دولت بندگی بمنصب شایسته کامروای عواطف پادشاهانه گردیدند بیست و یکم از دیبالپور کوچ شد و در انثناء راه مراد بخش که از گجرات بموجب حکم لازم الامثال احرام کعبه حلال شده بود رحیده بادرآک دولت ملازمت اکسیر خاصیت چهره مراد برانروخت و مراسم کورنش و تسلیم بجای آورده سرمایه سعادت دارین انروخت خدیو عطفیت پرور مهربان او را بجلال عواطف و جزایل مکارم نواخته از آنجا بهمعنای عون عزایت

ایزدی بموضع دهرمات پور که در هفت کروهی اوجین واقع است و راجه جسونت سنگه با قاسمخان و تمام لشکریهای بادشاهی بعزم مقابله موکب منصور بفاصله یک کروه در برابر آن نزول نموده بود شرف قدوم بخشیدند و برکنار ناله چور نریزه قبه بارگاه حشمت و جاه پاوچ نصرت و فیروزی اندراشته شد. اکنون کلک حقایق ارقام بحکم اقتضاء مقام بگذارش مجملی از حال راجه جسونت سنگه گرانیده جبین صفحه پیرا میگردد که راجه مذکور بعد از آمدن بمالوه و اقامت در اوجین چون از پیشگاه خلافت به تنبیه و نادیب مراد بخش مامور گشته بود وقتی که خبربر آمدن او از گجرات بصوب مالوه شنید با قاسمخان و سایر جنود بادشاهی از اوجین بقصد محاربه و قتال براه بانس برله روانه گشته بسر راه اورفت و به کروهی کچروده که از آنجا میان او و مراد بخش هژده کروه فاصله بود رسیده توقف گزید و جاسوسان فرستاد که بر کیفیت حال مراد بخش و حقیقت عزیمتش آگاهی یافته خبر محقق پاو رسانند از آنجا که شهنشاه عالمگیر از کمال دانائی و تدانیت تدبیر بنوعی ضبط گذرهای آب نریده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند که اخبار صوبه دکن و خاندیس باز نمیرسید خبر نهضت رایت فتح آیت از بلاد مبارکه برهانپور بصوب مالوه نداشت و بجمعیت خاطر کمر بکفایت مهم مراد بخش بسته همت بر حرب و بیکارش میکماشت و چون مراد بخش از آمدن او با لشکریهای بادشاهی که تاب مقاومت آن نه در خور طاقت و توان و انداز و مکنات و استعداد خون نه میدید آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

خدایو جهان که بواسطت مراسلات یاد فرموده بودند در هژده کروهی کچروده از سمتی که می آمده عمان بر تافت و از بالای کچروده گذاشته در نواحی دیبالپور چنانچه گزارش یافت بموکب اقبال پیوست و در ظلال حمایت و عاطفت این سایه نور انجیل در آمد القصه راجه جسونت سنگه بعد از سه چهار مقام در نواحی کچروده که انتظار خبر مراد بخش می بود شنید که او از راهی که می آمد بسمت دیگر گشت و در صدد تغشیش سبب آن حرکت بود و هنوز از عبور موکب منصور از نریده خبر نداشت درین اثنا نوشته راجه شیورام گور که در ماند و بود مشتمل بر حقیقت گذشتن جنود مسعود از نریده پاو رسید و جمعی از نوکران بی شکوه که در قلعه دهار بودند و بعد از قرب وصول عساکر فیروزی متأثر بقواحی قلعه مذکور از بیم سطوت انواج قاهره قلعه را خالی کرده برآمده بودند نیز بار ملحق شده اظهار این معنی نمودند راجه را از شنیدن اینخبر رعب اندود حیرت بسر بر آمد و از نشاء پادشاه غفلت و بیخبری هشیار گشته از کچروده براهی که آمده بود بی نیل مقصود باز گشت و از آنجا بعزم جنگ و آویزش گام جرات و قدم جسارت از حد خویش فراتر نهاده یکمزل بسمت جنود اقبال پیش آمد و در برابر دهرمات پور بفاصله یک کروه معسکر ابدار گزید که سد راه موکب نصرت پناه شود بالجملة این مظهر فضل و رحمت الهی و مورد تاییدات نا متناهی از آنجا که همواره همت قدسی شکوه مصروب صلاح حال عباد و نهمت خیر پرتوه مقصور برسد ابواب فتنه و فساد احمیت و بمقتضای شمول رافت و عموم شفقت پیش نهاد نیت

علیا آن بود که گرد پیکار انگیزخته نگردد و خون مسلمانان درمیانه ریخته نشود پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را که از برهمنان فهمیده بود نزد آن جهالت کیش فرستاده اورا بنصایح ارجمند صلاح انگیز منع ارتکاب جسارت و ستمیز نموده بودند و پیغام فرموده که چون ما را اراده جنگ نیست و عزم ملازمت حضرت اعلیٰ پیش نهاد خاطر والا است اگر اورا بخت و دولت رهبری نماید بعد ملازمت همایون مستسعد گشته تقبیل رکاب اقبال را مایه افتخار و شرف روزگار خود سازد یا از سر راه موکب ظفر پناه بر خامنه بجوده پور که وطن اوست برود والا پایمال جنود دشمن مال گشته جز خسران و نکال حاصلی نخواهد داشت از آنرو که آنجاهل مغرور را کج دماغ ظلمت اندود درد غفلت و غرور و پیشگاه ضمیر خالی از پرتو دانش و شعور بود برونق مضمون ابی و استغبر و کان من الکفرین از قبول این پیام صلاح آئین و کلام هدایت قرین شیطان صفت سر باز زد و بکثرت اعوان و انصار و جمعیت راجپوتان مشهور جلالت آثار که دران حزب ضلالت و خیل ادبار فراهم آمده بودند باد نخوت در سر افکنده آماده جنگ و پیکار شد و کبرای را باز فرستاده اظهار مخالفت و عصیان نمود و چون درینوقت نزدیک رسیده چنانچه گزارش یافت در برابر دهرمات پور که مضرب خیمام نیروزی بود نزول نموده بود خدیو موبد منصور در منزل مذکور که جهالت و جسارت آن تبه رای مغرور بیقرین پیوست و موکب ظفر اقر بر فوق فحوا و قد اعذر من انذر در صف آرائی و نبرد آزمای با آن جیش خذلان معذور و تنبیه و تادیب آن خیل عدوان در

کیش حمیت بادشاهانه فرض و ضرور بود بترتیب لوازم رزم و پیکار و تمهید مقدمات نبرد و کارزار پرداخته تقسیم افواج نصرت مآل و تعیین صفوف حرب و قتال نمودند و آن روز و آن شب رعایت سرتاب حزم و احتیاط که مناط مبارزت و سپاهگری و اساس سرداری و سروری است بجای آورده تدبیر جنگ و توزک سپاه فرمودند *

ذکر محاربه عساکر جلال با راجه جسونت

سنگه بدسکال و ظفر یاقین بر جنود کفر

و ضلال بعون عنایت داور بیممال

چون سابقه عنایت ایزدی بدرقه موکب دولت بخت بلندی گشته لوی توجه والا و رایت عزیمت کشور کشایش بصوب عالی مقصدی برافرازد و جدوش توفیق و جنود اقبال رفیق طریق امانی و آمال سعادت مندی سازد که در سلوک مسلک حشمت و کسکاری هر کجا خاری بر سر راه دولتش آید دست حمایت بخت کار ساز راه اورا ازان بپردازد و در طی مراحل سعادت و بختیاری هر تیره روزگاری که سد راه عزیمتش گردد زور بازوی طالع دشمن گداز زودش از پا در اندازد و از غبار فساد بی که باد نخوت اعداء بد نهاد انگیزد گرد فتوری بدامن دولتش نشیند و از صرصر غدای که از هوای پندار مخالفان شقاوت بنیاد خیزد نهال جاه و حشمتش گزند نبیند و هر خیل ضلالی که بآهنگ خلافتش رایت جسارت در میدان کین برافرازد خذلان و نکال دو اسبه باستقبالش تازد و هر حزب ادباری که چهره دلیری به پیکارش برافروزد بیگ

لطیفه سر پنجه قهر و سطوتش رنگ جرأت از رخسار همت در بازو
آری فوج ظلمت تیره روز با همه سیاهی لشکر در راه موکب
عالمگیر مهر انور سفید نتواند شد و سپاه نکبت شعار غبار با آن
از دحام و کثرت حشر در رهگذر باد مرمر جز پریشانی طوفی
نتواند بست جانی که شهباز همت بلند قصد پرواز کند اگر زاغ
مستمند در هوای دعوی پرواز نماید بی شک شکار شاهین قضاست
و گاهی که شیر دلبر بقصد نخچیر برخیزد اگر روباه حقیر با او
ستیزد لا محاله خونش هبا برگزیده آلهی را از کج اندیشی و
بدخواهی مشتکی نفاق منش خلاف آئین چه زیان و دست پرورد
لطف نامنداهی را از شر انگیزی و کینه توزی جمعی محال طلب
کوتاه بین کدام نقصان •

کسی را که اقبال رهبر بود • اگر سد راهش سکندر بود
بغیر از مندی کشاید رهش • شود عرصه بخت جولانگش
چو تائید حق یاور کس بود • بداندیش او کمتر از خس بود
هر آنرا که اقبال خصم افکن است • چه باک از جهانش همه دشمن است
موبد صدق این معنی کیفیت حال شهنشاه موبد پاک دین است
در محاربه راجه جسونت سنگه ضلالت آئین و صورت جسارت و بی
ادبی آن نابکار بی دین و هزیمت یافتن از جنود نصرت قرین
تبیین این مقال آنکه چون آن جاهل بدکیش بنصایح ارجمند
بادشاهی که کتاب پیش طاق دانش و آگاهی بود متنبه نشد و از
تجه رانی و کوه اندیشی به صلاح کار پی نبرده با جنود ارباب قدم
جرأت از حد خویش پیش گذاشت عرق غیرت شهنشاهانه بحرکت

آمده و آتش قهر خروانه زبانه زده تنبیه و گوشمال آن باطل سگال
در کیش مردی و حمیت و آئین فرمان رزائی و سلطنت واجب
دانستند و روز مبارک جمعه بیست و دوم رجب سده هزار و شصت
و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح که شاه چرخ
اورنگ عالمگیر مهر در عرصه چارم سپهر تیغ ظلمت سوز بقصد انتقام
هندی تیره روز شب از نیام کین کشیده لشکر کافر کیش ظلام را
انهمزام داد و اعلام سیه فام جنود لیل از پرتو ماهچه رایت انوار
سلطان قهار رو تحجاب تواری نهاد خدیو موفق و منصور پاک
اعتقاد بقصد مدافعه آن جیش کفر و عدا که فی الحقیقت غزو
جهاد بود بتسویه مغوف جدال و آرایش انواع اقبال و آراستن
فیضان کوه پیکر خصم افکن و پیش بردن توتخانه دشمن سوز صف
شکن فرمان داده و دل بر عون عنایت ایزد نصرت بخش نهاده حکم
نواختن کوس جنگ و انراختن لواپی رزم که زهره گداز بیدلان عرصه
نبرد و غیرت افزای مردان مرد است فرمودند و مانند مهر تابان که
بر بلند آسمان برآید سوار فیلی کوه پیکر فلک توان شده بتوزکی
شایسته و آئینی خجسته با جنود نصرت و تائید آلهی و سطوت و
صلابت شهنشاهی متوجه دنع و استیصال آن فرقه ضلال و مستحقان
عذاب و نکال گشته رخ بعرصه کارزار آوردند و هر اهل نصرت اثر را که
مقدمه الجیش نتج و ظفر بود برایت اقتدار بادشاهزاده والا نژاد
عالی تبار محمد سلطان و نجابتخان استوار کرده شجاعت خان
خلف خان مذکور رسید مظفر خان باره و احمد خویشمی و لودیخان
و بردخان و کمال لودی و سید نصیر الدین دکنی و جمال پنجابوری

و الهام الله و عبد الباری انصاری و میر ابو الفضل معموری و قادر داد انصاری و جمعی دیگر از مبارزان و ابطال و دلبران عرصه قتال با ایشان معین ساختند و ذو الفقار خان که از قدیمی بندهای جانسپار بود با برخی از اهل توپخانه و بهادر خان با ها دیداد خان و سید دلور خان و زبردست خان و سادات خان و حمید کاکر و دیگر مجاهدان شهامت پرور بهراولی بادشاهزاده و آلاتبار لواء مبارزت باوج دلوری برافراختند و اهتمام توپخانه بعده شجاعت و کاردانی و کوشش و جانفشانی مرشد قلپخان که از بندهای راسخ العقیده فدوی بود مقرر گردید و مراد بخش را با سپاه و حشم او در برانغار موکب نصرت شعار بازداشتند و سردار جرنغار فیروزی آثار نامزد قره باصره دولت عمره باصیقه حشمت بادشاهزاده و الا کهر سعادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کار طلبخان و سپهدار خان و راجه اندر من دهندیره و هوشدار خان و مختار خان و میر بهادر دل برادر خان مذکور و منعم خان و شیخ عبد العزیز و سید یوسف و اسمعیل نیازی و یعقوب دلور و اوزبک خان و نعمت الله ولد حسام الدین خان و سید حسن و کرن کجی و راجه سارنگدهر و غیرت بیگ و ممریز مهمند و جمعی دیگر از جنود قاهره درانطرف بمبارزت و کند اوری گماشتند و سرداری التمش بشهامت و صراحت پناه مرتضی خان تغویض یافته سید بهار و حمید الدین واد ابو سعید نبیره اهتمام الدوله و ملازمان چوکی خاص با او معین شدند و زبده فدویان اخلاص منش شیخ میرزا که جرهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت باسیدمیر برادرار و عبد الرحمن و غازی بیجاپوری و فتح خان روهیله و اسمعیل

خویشکی و کیسری سنگه بهورتیه و رگه ناته سنگه راتهور و مسعود منگلی و سید منصور و بادل بختیار و سیف بیجاپوری و گروهی دیگر از دلوزان جلالت آئین در جانب یمین موکب نصرت قرین طرح نمودند و صف شکنخان را باجمعی از اهل توپخانه و خواصخان و سکندر روهیله و برخی از اصراء دکنی مثل جادو زای و رستم راد و دولت مند خان و داماجی و باباجی و بیتوجی و یسویب را و طرح دست چپ فرمودند و قراولی جنود ظفر پناه بعده تردد و کار طلبی خواجه عبید الله و قزلباشخان و عبد الله خان مرابی و دوست بیگ برادر او و محمد شریف تولکچی و رعند انداز بیگ و جمعی دیگر از مردان کار و زمره قراولان و عمله شکار مقرر گشت و ماهیچه زایت نصرت نشان خورشید شان از اوج قول طلوع نموده گیتی خدیو عالمگیر با فر آسمانی و تایید ازلی مانند جوهر شجاعت و پردلی در قلب لشکر جای گرفتند و جمعی از بندهای خاص و دلوزان ثابت قدم در صحت اخلاص مثل امالتخان و مخلص خان و تهور خان و قلپخان و جوهر خان و هزبر خان و ذو القدر خان و بیگ محمد خویشکی و غیرتخان و سزادار خان و میر ابراهیم قوریگی و بهکونت سنگه ولد راو ستر سال هاده و سو بهکرن بندیه و آله یار بیگ میر توزک در رکاب نصرت مآب کامیاب سعادت گشتند • نظم •

بیاراست شاه توکل شعار • سپاه ظفر را یمین و یسار
سپاهی ثبات و تحمل همه • همه تن دل و دل توکل همه

بالجمله چون راجه جسونت سنگه خبر اهتزاز موکب جلال بعزم محاربه و قتال شنید صدمه سطوت و صلابت و نهیب قهر و مهابت شهنشاه توفیق سپاه تزلزل در بناء صبر و ثباتش انگنده دل ضلالت منزلش از تاثیر جلالت شان و صولت اقبال خدایگان جهان مغلوب لشکر رعب و هراس و دستخوش جنود خوف و اضطراب شده خواست که دفع الوقتی کند و آن روز بدستگیری ربو و رنگ باعث تعویق جنگ گشته کار خود را چاره درست اندیشد و نقش حیل و تزییری بر آب زند غافل ازین معنی که • بیت •

چو آهنگ صیدی کند شاهباز • نکردد پدم لایه صعوه باز
و باین خیال خام و اندیشه نا تمام وکیل خود را بخدمت همایون فرستاده اظهار عجز و بندگی و ندامت و هراکنندگی کرد و بزبان مسکنت و انکسار پیغام نمود که مرا داعیه رزم و پیکار نیست و یارای جرأت و جسارت با موکب نصرت شعار نه بلکه اراده ملازمت دارم و جز بندگی و اخلاص طریقی نمی سپارم اگر خدیو جهان بمقتضای فضل و کرم برین بنده بخشوده فسح عزیمت نبرد نمایند آمده تقبیل بساط عبودیت را سرمایه دولت می شمارم از آنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر پیوسته از صور الهام نقش پذیر است بمکنون خاطر او متفطن گشته جواب فرمودند که چون بفرخی و نیریژ مندی سوار شده ایم توقف و درنگ معنی ندارد اگر گفتار او بصدق و راستی مقرون و خالی از شایسته حیل و افسوس نیست از لشکر جدا شده تنها پیش نجاتبخان باید که خان مذکور او را بخدمت بادشاه زاده عالی تبار محمد سلطان برد و ایشان

او را بملازمت اشرف آوردند و استعفاء جرایمش نمایند چون التماس آن کچ اندیش تیره رای ناشی از مکر و تزویر و مینوی بر دفع الوقت و تاخیر بود و پرتو صدق و فروغ راستی نداشت اثری از ان ظاهر نشده جوابی نفرستاد و آماده جنگ و فساد و مهیبی نبرد گشته بدشت کفر و ضلالت لوابی جرأت و جهالت بر افراخت و بتدریب لشکر و صف آوایی انواع نیت اثر خویش پرداخته قاسمخان را سردار هرول ساخت و جمعی از راجپوتان عمده نامی جلالت شعار مثل مکند سنگه هاده و راجه سجان سنگه بندیل و امر سنگه چندراوت و رتن راتهور و راجن کور و دیال داس جهالا و موهن سنگه هاده و دیگر اعظم راجپوتان و خوشحال بیگ کاشغری و سلطان حسین ولد امانتخان مرحوم و دیگر بندهای معتبر بادشاهی و مردم کار طلب سپاهی دران نو چ تعدین کرد و بهادر بیگ بخشی آن لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام توپخانه بادشاهی و جانی بیگ خویش قاسمخان و جمعی دیگر در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و یادگار بیگ را که از سپاهیان نامی توران بودند بقراولی گذاشت و مهیس داس گورو گورو راتهور را با فوجی از مردم کار دیده و راجپوتان جلالت منش در التمش مقرر نمود و خود با راجپوتان تهور کیش خویش که از ده هزار سوار بیش بودند و بعضی دیگر از راجپوتان عمده بادشاهی مثل بهیم ولد راجه بیتهلداس کور و امثال آن در قول قرار گرفته راجه رایسنگه سیسودی را با جمیع راجپوتان قوم او در میانه قول و انتخار خان را با سید شیرخان باره و سید سالار و یادگار مسعود و محمد مقیم ولد شاه بیگ خان و گروهی دیگر

از منصبداران را در میسر جای داد و مالوجی و پرموجی و راجه دیبی سنگه بندیل را بمحافظت اردو که نزدیک بچنگ گاه بود گذاشت و بعد از تسویه صفوف بعزم رزم آهنگ جنگ از معسکر خود سوار شده با آن لشکر گران و سپاه بی شمار متوجه عرصه ستیز و پیکار گردید القصه پنج شش گهزی از روز گذشته تلاقی فتنین اتفاق افتاد نخست از طرفین باند اخترن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز رزم و مقدمه جنگ است هنگامه حرب و جدال تیز شده رفته رفته نیران قتال اشتعال یافت و کار کشش و گوشش بالا گرفت • نظم • بلا آتش فتنه را کرد تیز • توگفتی پدیدار شد رستخیز چنان تیغ کین را شد آتش بلند • که جستی زجا جوهرش چون سپند عساکر اقبال بتوزک تمام و ترتیب شایسته صف بسته و یسال آراسته چنانچه قانون رزم آزمائی و آئین سپه آرائی ست آهسته آهسته پیش می آمدند و بضرب تیر و بندوق و بان رخنه در بلاء مر مخالفان می انگذند درین اثنا از هر اول آن موکب ادهار جمعی کثیر از راجپوتان متهور جلالت خو •

همه سرکش و جاهل و جنگ جو • چو شمشیر آهن دل و سخت رو به بحر و غا جملگی هم قدم • همه بسته چون موج دامن بهم مژن مکنند سنگه هاده و رتن راتهور و دیال داس جهالا و از جن گور و دیگر عمدها و رؤسای آن قوم بی باک ضلالت کیش با تمام اتباع و سپاه خویش رایت چهل و تهور افراشته و دست تعلق از جان برداشته بیکبارگی جلو انداختند و نخست بتوخانه همایون رسیده بچنگ و ستیز پرداختند مرشد قلیخان و ذو الفقار خان با آنکه

فوجی در خور کثرت و هجوم مخالفان نداشتند دست اعتصام بحبل المتین اقبال بدینوال خدیو جهان زده و پای ثبات و قرار در عرصه کارزار استوار داشته از جا نرفتند و بعد از گیر و دار بسیار و سعی و تلاش بی شمار که منتهای مرتبه سپاهیگری و جانفشانی بود مرشد قلیخان مردانه وار نقد جان نثار نموده بملکونه شهادت چهره سعادت بر افروخت و باحرار نیک نامی جاوید سرمایه حیات ابدی اندوخت و ذو الفقار خان بآئین دلوران ناموس جوی هندوستان که چون کار جنگ تنگ شود از اسبان پیاده شده دل بر هلاک می نهند و انقراضات بحسن ثبات قدم و رسوخ عزیمت غنیم را هزیمت میدهند از اسب فرود آمده با معدودی پای همت و جلالت بقصد نیل سرخروئی و شهادت در میدان و غا افشرد و داد شجاعت و دایری داده دران آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات و استقلال از اقران و امثال برد اگرچه گل زخمی از شاخسار مردی چید لیکن ببرکت توجهات والی حضرت شاهنشاهی و میامن حسن اعتقاد و نیکو خواهی از آسیب هلاک ایمن ماند راجپوتان بدگر جهالت پرور از وقوع این حال خیره تر شده و از توخانه همایون گذشته بهمان هیئت اجتماعی بر هر اول موکب منصور تاختند و جمعی دیگر از هر اول آنخیل ضلالت منش و جوقی از لشکر قول و التمش نیز بکومک و امداد آن تیره بخندان بد نهاد حمله آورده جنگی عظیم در پیوست بدشاهزاده رالا تبار و

تجارتخانه و سایر بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه
بسیلاب حمله آن گروه از جا نرفته پای قرار در میدان مبارزت استوار
ساختمند و بنیروی بازوی همت و شهامت بمداغ و مقابله آن
متهوران ضلالت آئین پرداختند اگرچه جنود غنیم خسران مآب
در کثرت و انبوهی یاد از تراکم انواج محاب میداد لیکن تیغ آتش بار
مجاهدان ظفر شعار کار برق خاطف می نمود و هر چند نخل ثبات
و نهال استقلال اعداء در زمین کین ریشه محکم داشت اما یاد
حمله مبارزان فیروزی اعلام قایم مقام ریح عاصف بود نازک جان
ستان دلیران عرصه هیچا چون تیر قضا بخطا از شست می جست
و گرز گران سبکستان میدان دغا از خود کاسه بر سر اعدا می شکست
از بس عقاب تیز پر تیر از خانه کمان در پرواز بود شیر فلک روی هوا
نیستادن می پنداشت و بسکه زمین از خون معاندین رنگین
می نمود و هم غلط بین از روی اشتباه عرصه رزمگاه را ساحت لاله
ستان می انگاشت •
• نظم •
شدی تیر چون سوی هندو رزان • همه مندل جبهه کردی نشان
ز بس بهر دین تیغ در کار بود • زهی بر همان جاکه زناز بود
و چون غنیم لثیم بهجوم تمام و جلالت عظیم با جنود اقبال در آویخته
گرم ستیز و خونریز بود شیخ میر با سایر داوران طرح دست راست
بوقت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه آن خیل انبار زد و مرتضی
خان نیز با دلیران التمش در رسیده مصدر ترددات نمایان گشت
و همچنین صف شکنان با بهادران طرح دست چپ رخس
شجاعت انگخته بر مخالفان حمله کرد و کوششهای مردانه به تقدیم

و ساند و در همین اثنا شهنشاه عالمگیر ظفر لوا که سوار فیل کوه
شکوه بودند و مشاهدۀ سعی و جلالت و نظاره تلاش و کوشش هنرد
گروه میفرمودند چون دیدند که اعداء جهالت کیش را بت جرأت
و استیلا افراشته و صدمه تیغ قهر و نازک بلا بجان برداشته خیره روی
و چیره دستی میکنند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر
بسالمت ذاتی را کار نموده با ملازمان رکاب نصرت قرین بکومک
مبارزان جهاد آئین متوجه گردیدند و بهادران جانسپار و دلیران
عرصه کارزار را که با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بیمن اعانت
و امداد و نیروی اقبال خدا داد قوت بخشیده چنان نزدیک رسیدند
که قول همایون بهراول پیوست •
• بیت •
بجائی که او رخس کین رانده بود • تهور چو گرد از قفا مانده بود
از آثار شوکت و شکوه بادشاهی که پرتو انوار عظمت و جلال
آلهی ست اعداء بد عاقبت را پشت همت شکسته بازوی جرأت
بستنی گرائید و جنود مسعود را این حمله رستمانه و حرکت بهادرانه
ازان جوهر تیغ عالمگیری هایه دلوری و دلیری گردید غازیان لشکر
منصور مانند خیل نور که با سپاه ظلمت ستیز و بسان شعله برق
که در سیدای آویزد با گروه مخالف و فرقه ضلال بکوشش و قتال
در آویخته بضر و شمشیر و طعن ستان آن جهالت کیشان را مانند
بنات النعش متفرق و پریشان ساختند و خورشید سان ب تیغ عدو
موز بسیاری از هندوان بد اختر تیره روز را چون سایه بر خاک
هلاک انداختند •
• نظم •
ژنس راجپوتان به پیکار جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ

فتاد آنقدر کشته در کارزار • که شد بسته راه گریز حور
 ز تیغ جهاد آتشی بر فروخت • کزان همدوی جنگجو زنده سوخت
 دران میدان کین چندان خون کفاری دین ریخته شد که تا ابد
 سجزه از خاک آن زمین لاله گون روید و آنقدر پشته از کشته آمده
 گشت که زاغ و رغن آن وادی تا قیامت طعمه نجوید از بس مخالفان
 تیره سر انجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کندی آغاز نهاد
 و بس که پیغام نفا بگوش جان اعدا رسانید زبان تیز خنجر از
 کار افتاد • • نظم •

دران کینه خواهی ز بس طعن و ضرب • ز کار خود افتاد آلات حرب
 چو تیر شکسته کمان شد ز دست • زره پاره شد چون گریبان مست
 حاصل که بهادران فیروزمند با آن گروه شقاوت پیوند چنان گیروداری
 کردند و کارزاری نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظاره آن
 قهر و صولت تیغ سطوت در نیام خجالت ماند و هندوی تند خوی
 زحل را از مشاهده آن دلیری و کفداوری دور حیرت بسر بر آمد
 و درین رستخیز بلا و ستیز مرد آزما مکند سنگه هاده و سجان سنگه
 میسودیه و رتن سنگه را تهور و ارجن گور و دیال داس جهالا و موهن سنگه
 هاده که از سرداران معتبر و عمدها و اعیان آن لشکر بودند بتیغ
 آیدار آتش بار مجاهدان ظفر شعار مرزانه وار سر در جیب عدم
 کشیدند و جمعی گذیر و فرقه انبوه از نام آوران آن گروه باطل پزوه
 همراهی آن سالکان محالک نفا گزیدند و از غلبه شکوه و صلابت
 موکب گیتی کشا و مشاهده آن فر عظمت و جلال شهنشاه ظفر لوا
 راجه رایسنگه میسودیه از قول مخالف و راجه سچان سنگه بندبیل

و امر سنگه چقدر اوت از هراول غنیم لثیم با خیل و حشم و طبیل و علم
 در انداء نبرد و پیکار از معرکه کارزار رو تافتند و پدای مردی فرار
 رخت هستی از آنعرصه فتنه بار بدر برده بجانب اوطان خود شتافتند
 و سراد بخش که در برانغار موکب ظفر پیرا صف آرا بود از جانب
 یمن بر بنگاه اعدا که در عقب آن جیش هزیمت گرا بود ریخته
 بغارت و تاراج پرداخت و باین حرکت بی موقع آن گروه
 مشهور جاهل را لختی مضطرب و متزلزل ساخت و از جوتی
 که حراست اردوی غنیم بآنها متعلق بود مالوجی و پرسوجی
 تاب مقاومت نیاورد رخ از جنگ و ستیز و رد از شمشیر تیز بر تافته
 آهنگ گریز کردند و دینی سنگه که عقل در صمت و تدبیر دور
 اندیش داشت از راه انقیاد در آمده پیش سراد بخش رفت و او را
 شفیع عفو جرایم و وسیله صفع مائم خویش ساخته با او همراه شد
 و چون عبور لشکر سراد بخش درین حرکت از دست چپ راجه
 جسونت سنگه بود و از نزدیک قول آن سر خیل فتنه گذشت سپاه
 اندرا فی الجملة آریزیشی با اعداء جسارت منش روی داد افتخار
 خان و چندین دیگر که در صمت یسار آن حرب ادبار بودند بمقابل
 و مدافعه پرداختند و بتدرک تاز جرات هیچا دو اسبه بجانب عدم تاختند
 و راجه جسونت سنگه از ملاحظه اینحال و مشاهده نیروی اقبال
 بی زوال بر خلاف داب راجهای بزرگ تبار و راجپوتان تهور کیش
 مهابت آثار رنگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره روزگار

خود کشیده با معدودی از راجپوتان زخمی نیم کشته که بقبه
السیف عساکر نصرت بودند راه وطن پیش گرفت * بیت *
چنان بیمناک و هراسان گریخت * که زنار را از گرانی کسبخت
و قاسمخان و سایر لشکر پادشاهی که دران رستخیز بلا هدف نازک
قضا نگشته بودند بکام ناکامی راه قرار سپردند و بر آردن نقد حیات
ازان مهلکه غنیمت شمردند و همای همایون فال فتح و ظفر از لوح
لطف و عنایت الهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شاهد
نصرت و فیروزی در آئینه تیغ مجاهدان موکب جلال جمال نموده
و گلهای خرمی و شادمانی در سراستان آمال و آمانی هوا خواهان
شگفتن آغاز کرد و مجموع توپخانه و خزانه و فیلان غنیم بقید ضبط
و تصرف اولیاء دولت فیروزی لوا درآمده همه اموال و سامان و اردو
و بنگاه مخالفان تاراج لشکر ظفر اثر شد * نظم *
دلبران چو فارغ ز هلیجا شدند * بتاراج بنگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی بخت اثر یار داشت * همین سر بر برون و همار گداشت
بدست اندر آمد بسی پاک پا * ز خون جمله دست و پا در حفا
به بند آمد از هر طرف فیل مست * چرمستی که افند عسس را بدست
بالجمله بنیم اشاره آبروی شمشیر و یک حمله اقبال عالمگیر شهنشا
جهان این قسم فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عنوان
نامهای پاستانی تواند بود نصیب احباء این سلطنت جاویدانی
گردید و ازینگونه لشکری گران و جیشی پیکران که اعظم راجهای
هندوستان و سرداران عمده جلالت نشان دران فراهم آمده بودند و توپخانه
عظیم با ساز و سامان و فیلان فلک شکوه کوه توان و سایر اسباب گهرو

دار و ادوات رزم و پیکار همراه داشتند بنیروی زیر دستی و خصم انگنی
طالع والای خدیو زمان این چنین شکست فاحشی خورده سزای
جسارت و بی ادبی و پاداش جهالت و محال طلبی خویش یافتند
چنانچه بغیر از زخمیانی که بپای مردهی فرار نیمجانی از عرصه
کارزار بدر بردند و جمعی از آنها نیز در بوادی خذلان و خواری از
آسیب زخمهای کاری جان بجان آفرین سپردند قریب شش هزار
کس از مقتولان آن مذبذولان و کشتگان آن بخت برگشتگان باشا
والا بشمار و تعداد درآمده * نظم *
بگیتی ست تارسم فتح و شکست * چنین فتح کمر را نداد ست دست
نه چشم زره این چنین فتح دید * نه گوش سپرد در مصافی شنید
و از اینجا که خلقت قدسی سرشت این برگزیده الهی منبع گوهر
سروت و معدن جوهر فتوتست تعاقب لشکر گریخته که آب روی
مردهی بر خاک بی ناموسی ریخته بودند تجویز فکده بهادران
نصرت لوا را که از رحم تکامشی که شیوه عاجز کشی ست منع
نمودند و نیز بمقتضای کمال دین پروری و مسلمانی که
سر رشته جبلت همایون ست حکم عالم مطاع بنفاد پیوست که دران
مهرگه و غا هر کرا مسلمان یابند بجان امان داده دست از خون او
بدارند و از آردو و بنگاه غنیم متعرض عرض و ناموس مسلمین نگردند
و باین اقبال سرمندی و مدد حفظ و حمایت ایزدی که در جمیع
معارک و میادین شامل حال هوا خواهان دولت ابد قرین است
درین آویزش و کارزار که نظیر کارنامه رستم و اسفندیار بود چندین
امراء نامی از راجپوتان و مسلمان بتیغ قهر و انتقام مجاهدان

فیروزی مآل مورد فنا و زوال گشتند از سردران لشکر منصور و نام
آوران جنود مسعود حموی مرشد قلیخان چنانچه سبق ذکر یافت
دیگر کسی عرصه تلف نشد و غیر ذو الفقار خان و سکندر و هیله
و شیخ عبد العزیز و رکناته سنگه و اتپور دیگری از عمده‌ها را
آمییب زخم نرسید ازین ندویان نصرت مند شیخ عبد العزیز بکثرت
ترده و جانفشانی و حسن شجاعت و کار طلبی بیعت و یک زخم
برداشتنه بود لیکن ببرکت اخلاص درست و نیکو عقیدتی از مضرت
جانی و خطر هلاک ایمن مانده بمرهم گستری الطاف و عنایات خدیو
دشمن گداز دوست نواز آن زخمها بالتیام گرائید نیش بنوش
جراحت براحمت مبدل گردید القصة بعد از وقوع فتح و ظفر
شهنشاه سدید دین پرور دست نیاز بدرگاه ایند نصرت بخش کار ساز
برآورده سجدات شکر آلهی و سپاس الطاف نامتناهی بتقدیم رسانیدند
و لواهی غلبه و فیروزی باوج حشمت و بهروزی انراخته و نوای
کوس فتح و گورگه شادبانه مانند صیت اقبال و طنطنه جلال
خویش بلندى گرا ساخته قرین بخت فیروز و طالع دشمن سوز
بدولتخانه مختصرى که در جنگ همراه بود و باشاره والا در موضع
لشکرگاه غنیم برپا کرده بودند نزول اقبال نمودند و آنجا با ملازمان
رکاب نصرت و مجاهدان جنود دولت نماز ظهر بجماعت گزارده بعد
از ادای فرض و سنت شکرانه این موهبت کبری را از روی نیاز
درگاه ادا کردند و مراد بخش اینجا بجز بساط بوس رسیده تسلیم
مبارکباد فتح نمود و دیبى سنگه بنديله را که با خود بسده سینه آورده
بود از میامن مراحم پادشاهانه التماس عفو تقصیرش کرده بدولت

ملازمت اکسیر خاصیت فایز گردانید و حضرت شاهنشاهی تمام
روز آنجا بسربرد بعد از نماز مغرب که خبر رسیدن اردوی معلى
و انراخته شدن دولتخانه والا بعرض اشرف رسید قرین سعادت
با عهاکر ظفر مآثر سوار شده بمعسکر گردون شکوه که بمسانت یک
کره در همان نواحی واقع شده بود شرف نزول ارزانی فرمودند و
مراک بخش را بجلد و بی یکدلی و موافقت با اولیای دولت درین
فتح آمیانی مورد انظار عاطفت و مهربانی فرموده بانعام پانزده
هزار اشرفی و مرحمت چهار زنجیر نیل کوه پیکر و دیگر عطایا
و مواهب عز اختصاص بخشیدند و نهال گلشن عظمت و مهربانند
کوهر محیط سعادت و ارجمندی پادشاهزاده عالیقدر محمد سلطانرا
بافانده پنج هزارى پنجهزار سوار بمنصب پانزده هزارى ده هزار سوار
شمول انظار مرحمت فرمودند و بیعت و سیوم ماه مذکور ظاهر
بلده اوجین از پرتو نزول همایون مطلع انوار فیروزی شد و گروهی
از بندهای عقیدت سگال که درین نبرد اقبال مصدر گوشش و
جانفشانی گشته بودند مورد جلال الطاف و اعطاف شده کامیاب
فوازش پادشاه گردیدند از آنجمله نجایخان بمرحمت خلعت
خلعه و در زنجیر نیل و انعام یک لک روپیه مطرح انوار عنایت
گشته بخانخانان بهادر سپه سالار والا خطاب شد و ملتفتان خطاب
اعظم خانی و خدمت جلیل القدر دیوانی و مرحمت خلعت
خاص و اصپ با ساز طلا و طوغ و نقاره و از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار پایه اعتبار بر انراخت و مختصر
خال برادرش که میر بخشی موکب اقبال بود خطاب خانزمانی و

مذابت طوغ و فقاره و یک زنجیر نیل و میر ضیاء الدین حسین که سابق بخطاب همت خانی نامور شده بود بخطاب اسلام خانی و مرحمت اسپ و انعام چهار هزار روپیه باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدی هزار و پانصد سوار و بهادر خان بعنایت اسپ و علم و ذو الفقار خان بعطاء خلعت و اسپ سرافراز خان بمرحمت اسپ و نیل و غازی بیجا پوری بخطاب زندوله خانی و باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و کار طلب خان باضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و عابد خان باضافه هزاری دو صد سوار بمنصب چهار هزاری هفتصد سوار و شجاع خان ولد خانخانان بهادر سپه سالار بعنایت خلعت و اسپ و باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عهد الرحمن بیجا پوری بخطاب شرزه خانی و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و الهام الله ولد رشید خان انصاری بخطاب پدر خویش و مرحمت خلعت و علم و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه و راجه اندرمن دهن دیره بعطای نقاره و علم و دیدی سنگه بندیل بمرحمت خلعت و اسپ و لود خان بعنایت اسپ و نقاره و علم و نتج روهیله بخطاب فتح جزی خانی و مکرمت نقاره و علم و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعیل خویشگی بخطاب جانباز خانی و عطای علم و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری ششصد سوار و کمال لودی خطاب

هریر خانی و باضافه پانصد دو صد سوار بمنصب دو هزاری پانصد سوار و محمد بیگ خویشگی بخطاب دیندار خانی و باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری پانصد سوار و مرتضی خان بمرحمت نیل و اسپ و از اصل و باضافه بمنصب دو هزاری پانصد سوار و احمد خویشگی بخطاب اخلاص خانی و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری پانصد سوار و حمید کاکر بخطاب کاکر خانی و مسعود منگلی بخطاب منگلی خانی و احمد بیگ میر توزک بخطاب ذو القدر خانی و اسماعیل نیازی بعطای علم و خطاب خانی و میر ابو الفضل معموری بخطاب معمور خانی و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و حمید الدین بخطاب خانه زاد خانی و میر عیسی ولد اسلام خان بخطاب همت خانی و عطای خلعت و اسپ و منصب دو هزاری دو صد سوار و شیخ عبد العزیز بعنایت خلعت و اسپ و خطاب خانی سر بلند گشته و خواجه کلان بخدمت دیوانی صوبه مالوه معین گشته بخطاب کفایت خانی و مرحمت خلعت و اسپ و باضافه سیصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دو صد سوار سرافراز شده و عالم سنگه زمیندار کنور که در وقت دولت زمین بوس دریاخته بود بخطاب راجگی و عطای خلعت فاخره و اسپ و نیل با سازنقره و شمشیر و کمر خنجر و جینه مرصع و گوشواره مرزاید مشمول مراسم گوناگون گشته رخصت وطن یافت که همراه کفایت خان براسم خدمت دولت خواهی قیام نماید و سوبه سنگه زمیندار کالی بهیت بعنایت خلعت و اسپ و دهکده کی مرصع و امر سنگه

زمیندار نرور بمکرمیت خلعت و اسب و شمشیر و چندین بندیه
 يعطای اسب و خلعت مباحی گشته و دولت افغان بمنصب هزاری
 و پانصد سوار سراقراز دولت بندگی گردید و همچنین دیگر زمینداران
 مالیه مورد عنایات و مطرح الثقات بادشاهانه شدند و بسیاری از
 بندهای آستان سلطنت و ملتزمان ركب دولت پادشاهانه منصب
 و عطایای حنیه از اسب و نیل و شمشیر و سپر و نقاره و علم مطرح
 انظار فضل و کرم گردیدند و از گروهی که بر همنوئی بخت و
 دلالت توفیق از خیل مخالف جدا شده باستلام عتبه جلال کامیاب
 گشته بودند مخلصان خلف منصور حاجی الخطاب یکه تازخانی
 و منصب سه هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسب
 و انعام بیست هزار ردپه و سیف الدین محمود معروف بفقیر الله
 ولد تربیت خان مرحوم بمرحمت خلعت و خطاب سیف خانی و
 منصب هزار و پانصد سوار و مسعود یادگار نبیره احمد بیگلخان
 مغفور بمکرمیت خلعت و اسب و الخطاب جد خویش احد بیگ
 خانی و منصب هزار و پانصد سوار و محمد مقیم ولد شاه
 بیگلخان بعنایت خلعت و خطاب مقیم خانی و منصب هزار و پانصد
 سوار و از ش یافتند بالجمله گیتی خدیو موید منصور پیش از سه مقام
 در ظاهر بلده اوجین بیست و هفتم رجب قرین دولت دارین از آنجا
 نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
 شعبان حدود گوالیار را از موصول همایون زیلت پذیر ساختند
 و در جنب بلده مذکور خیام نزول بر افراختند • • نظم •
 چو جنب شهنشاهیست میکشید • نیامست خالی اقامت گردید

بجائی دیگر چون گرنی قرار • که تحت شهبی میکشد انتظار
 و درین ایام نصرتخان ولد خاندوزان بهادر مرحوم که بحراست قلعه
 واسین قیام داشت و یرلیخ جهان مطاع بطلب او صادر شده بود
 جبهه سالی عتبه عبودیت گشته بعنایت خلعت خاص و اسب
 و نیل و خطاب والای خاندوزانی مشمول مواطف خسروانی گردید
 و بعد از وصول رایست ظفرنگار گوالیار چون بی شکوه فتنه پزوه
 با لشکری انبوه چنانچه رنمزده کلک بدان خواهد شد بد هواپور آمده
 بانواع تدبیرات و لطایف حیل در منع عبور موکب جلال از آب
 چنبل میکوشید و اکثر گذرهای مشهور و مقرر را ضبط کرده به بستن
 مورچال و نصب اهرات توپخانه استحکام تام داده بود لا جرم رای
 عالم آرای حضرت شاهنشاهی بعد از اطلاع بر این معنی پرتو اهتمام
 و توجه بر تحقیق گذر و تدبیر عبور از دریای مزبور انگذند و از آنجا که
 آن خاتان موید دین پرور را همواره خضر توفیق در هر طریق راهبر
 است بعد از امتکشاف و تفحص از زمینداران آن بوم و بر بظهور
 بیخاست که گذر به دوریه که از سمت گوالیار بر دست راست دهولپور
 بمسافت بیست کروه واقعست بویاب قابل عبور موکب ظفر ایاب
 است و چون عساکر منصور هنوز از گذار آب دور و گذر مذکور غیر
 مشهور است بی شکوه بیخرد مغرور از کوتاه بینی تا حال بضبط
 و محافظت آن نپرداخته بنابراین روز دیگر که جنود ظفر اعلام آنجا
 مقام داشت خدیو جهان خانخانان بهادر حیه مالار و ذو الفقار خان

وصف شکنجان را با مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از بندهای
جانسپار تعیین فرمودند که بر جناح استعجال روان گشته بآن گذر
از آب بگذرند و تا وصول رایت اقبال آنرا از تصرف مخالفان
بد سگال صیانت نمایند بموجب فرمان واجب الانعام بندهای
اخلاص نشان توسن همت بسان برق آتش عیان کرده صیاح آن که
سلخ شعبان بود بکنار چنبدل رسیدند و بی توقف و درنگ چون
باد از آب گذشته آنطرف منزل گزیدند و در همین روز گیتی خدبو
فیروز مند از گوالیار نهضت نمودند پدایمردی همت بلند و عزیمت
آسمان پیوند بدو منزل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که غره
ماه مبارک رمضان بود قرین تاپید آسمانی از آب مذکور عبور
فرمودند و عساکر نصرت اثر و نهنگان دریای فتح و ظفر فوج فوج
مانند موج بسهولت از آب گذشته آنروی آب چنبدل از فیض نزول
اشرف مهبط انوار عز و شرف کردند چون هر رشته کلام در نگارش
مآثر اقبال شهشاه خورشید قدر گردید احتشام باینجا رسید
بحسب اقتضای مقام ذکر شمه از احوال حضرت اعلی و مراتب
کوته اندیشی و فتنه پزوهی بی شکوه بعد از اجتماع خبر انهمزام راجه
جسونت سنگه از اولیای دولت در نواحی اوجین که مقدسه شکست
کار آن بی بهره سعادت دارین بود ضرور مینماید و کلک حقایق
نگار بطریق اجمال چندین پرده از جمال شاهد مقال میکشاید که
حضرت اعلی را اگرچه در مستقر خلافت اکبر آباد فی الجملة محلی
و خفنی در کوفت بهمرسید لیکن چون هنوز بکلیه آن عارضه مندمع
نگشته بقیه آن آزار بحال و ضعف و فتور قوی در مرتبه کمال بود

و فصل تابستان نزدیک رسیده و اطباء از خوف عود مرض گذرانیدن
موسم گرما را دران مقرر دولت که هوایش بمراتب گرمتر از هوای
دارالخلافت شاهجهان آباد و عفازل و عمارت دولتخانه اش از حیثیت
وسعت و فضا و نزهت و صفا در مرتبه عمارات آن خطه فیض
بنیاد است تجویز نمی نمودند لهذا آنحضرت را عزم معاودت بسوی
دارالخلافت که بمزیت روح هوا در تابستان و فتور طراوت و نصارت
بلخ و یستان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترویج هبوب شمال و وسعت
مهاکن دایمیر و نزهت اماکن فردوس نظیر از اکثر بلاد و امصار
امتیاز دارد از خاطر مقدس سر برزده و این اراده مصمم گشته و
بی شکوه اگرچه اینمعنی را مخالفی مطالب دور از کار و ضد خیال
و پندار خود میدانست و راضی بنهضت الویه مسعود از آن مستقر
دولت نبود اما چون طبع مبارک حضرت اعلی را بعزیمت این
حرکت بسیار مایل دید و نیز از کمال سفاهت بنوشهای لاف آمیز
راجه جسونت سنگه که بدعویهای بلند و تعهدات ناپسند غرور افزای
از بود خاطر جمع نبوده چنان می پنداشت که او با لشکری که همراه
دارد مد راه موجب ظفریناه می تواند شد لاجرم بنهضت زیات جلال
ازان مرکز سلطنت تن در داد و حضرت اعلی هژدهم رجب که بیست
و دوم آن محاربه عساکر نصرت پدرا با راجه جسونت سنگه خلافت
گرا در اوجین روی داد ازان خطه دولت بنیاد متوجه دارالخلافت
شاهجهان آباد گشتند و دوم شعبان که رایات عالیات آنحضرت
بمستقر خلافت نزدیک رسیده موقع بلوچ پور مخیم نزول اردوی
همایون بود رستم بیگ گرز بردار و ساقی بیگ یسارل که از پیشگاه

سلطنت نزد راجه جسونت سنگه رفته بودند معاودت نموده خبر
انهمزام آن خلافت شعار و توجه خدیو کسکار بعزم ملازمت حضرت اعلی
رسانیدند بی شکوه از استماع این خبر مغلوب سلطان رعب و هراس
گشته و سر رشته رای و تدبیر از کف فرو هشته عزیمت رجعت
قهقری بمستقر الخلافت اکبر آباد نمود و حضرت اعلی را که اقلاً
راضی باین معنی نبودند و کمال استکشاف از برگشتن اظهار
میفرمودند بمبالغه و الحاح تمام و تمهید مقدمات غرض آمیز
فساد انجام یارتکاب معاودت مضطر ساخته عنان اراده آنحضرت از
رفتن شاهجهان آباد بصوب مقصد خود تافت و موکب مسعود
بادشاهی از بلوچ پور رایت مراجعت بجانب اکبر آباد افراخته
نهم ماه مذکور پرتو وصول بآن مرکز خلافت انگذ و بی شکوه بجمع
هپاه و لشکر و سر انجام اسباب نبرد و پیکار پرداخته جمیع امراء و
متصداران بادشاهی را که طلبیدن آنها از صیحات و محال فوجداری
و جاگیر ممکن بود بسده سلطنت طلبید و در تسلیه خواطر و تسخیر
قلوب آنها کوشیده همه را با خود متفق و همدستان ساخت و امراء
و عمدتهای حضور و سایر ملازمان پایه سریر خلافت را به چرب و نرمی
و ملایمت و نوید احسان و رعایت مستمال گردانیده رایت استبداد
بقصد فتنه و فساد بر افراخت و در افدک فرصتی از پندهای
عذبه سلطنت و هپاه قدیم و جدید خود حشری انبوه و لشکری
بیشمار که قریب شصت هزار سوار بود فراهم آورده از اسلحه و ادوات
تورخانه بادشاهی چندانکه خواست بر لشکریان قسمت نمود و سر
بخود رانی و شورش افزائی بر آورده دست بانواع اسراف و تبذیر

کثرت و مجموع توپخانه و فیلان جنگی کوه پیکر را ضمیمه سامان
نبرد و علاوه شوکت لشکر ساخته کله گوشه نخوت و غرور بر فرق پندار
کچ گذاشت و دامن فتنه بر میان زده همت بر استیصال خود
گماشت

زبیدالشی در دماغش فتاد • هوائی که داد آخرش سربیداد
شرش را چو سودای انسر گرفت • در گنج بکشد و لشکر گرفت
بجمع سپه زر پریشان نمود • پریشانی خویش سامان نمود
و از جمله کارهای ناصوابی که دران ایام ازان بشخرد بد فرجام بظهور
پیوست دستگیر ساختن محمد امین خان خلف الصدق زبده امرای
عظام معظم خان بود بی صدر جرم و تقصیری •

ذکر مجملی از منشای این قضیه آنکه خدیو جهانستان پس
از تسخیر ظفر آباد و کلیان و مراجعت از مهم بیجا پور که بمعاندت
و بد اندیشی بی شکوه خاطر خواه صورت نه دست عمده السلطنة
القاهرة معظم خان را با بعضی از افواج بادشاهی برای تحصیل مبلغ
صد لک روپیه پیشکش عادلخان که بشکرانه مراجعت موکب اقبال
بقبول آن منت پذیر شده بود در حدود بیجاپور گذاشته بودند و بعد
از آنکه هم بافساد آن فتنه پیژه که در خلل و شکست اینکار سامانی
بود و خطوط مبني براغوا و افلال بعادلخان و ارکان دولت بیجاپور می
نوشت این مطلب نیز صورت دلخواه ندانده در عقده تعویق افتاد
و حضرت اعلی که دران ایام چندان اختیاری در امور دولت و
جهانبانی نداشتند بمبالغه التماس آن ناقص خرد خان مذکور را
لحضور طلبیدند آن عمده السلطنت بنابر فرمان همایون آن حضرت

با بقیه لشکرها ازان حدود برخاسته بارزنگ آباد فیض بنیاد آمد
 که از آنجا با عساکر منصور روانه دربار جهانمدار گردید چون این معنی
 دران هنگام منافی مصالحت دولت قاهره و باعث خیرگی دکنیان
 فتنه جو بود خدیو زمان آنخان بلند مکن را که از عزیمت رفتن
 به پیچوجه تقاعد نمی نمود بنابر مصالح ملکی و مقتضیات جهان
 داری بالضروره دستگیر کرده در دکن نگاهداشتند بی شکوه بعد از
 اطلاع بر این معنی از بد اندیشی و بدگمانی اینمقدمه را بر سازش
 و اتفاق معظم خان با خاقان جهان و تمهید و توطئه آن عمده نوئیان
 محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشان حضرت اعلی
 نمود و محمد امین خان خلف او را که در انوقت خدمت میر
 بخشگیر بی بارگاه خلافت باو مغرض بود متهم بامور غیر واقع ساخته
 اذن گرفتارش گرفت و او را بخانه خود طلبیده دستگیر کرد بعد از
 سه چهار روز که در قید بود حقیقت حال و صورت بیگناهی خان
 مذکور بر خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت لایح و ظاهر شده او را از
 قید بی شکوه رهانیدند بالجمله حضرت اعلی را چون زور بازوی
 اقبال بلند و نیروی همت ارجمند حضرت شاهنشاهی کماهی بر
 خاطر روشن پرتو انگن بود و به یقین میدانستند که آن بیچوهر
 ناقص خرد را از ارتکاب ستیز و آریز با آن خدیو موفوق موبد جز
 مآل بد و نکال ابد حاصلی نخواهد بود لاجرم به افروختن نیران
 قتال و افراختن لوای جدال که آن تبه کار فساد اندیش پیش
 گرفته بود و ازان کینه جوئی و فتنه گزینی در مرآت پیش بینی آن
 حضرت چهره سوء عاقبت و خامت خاتمت او جلوه ظهور می نمود

اصلا راضی نبودند و نمیخواستند که بدست سعی خویش اسباب
 خذلان و ادبار آمده کرده تیشه بر پای بخت و دولت خود زند از جهت
 پیوسته در خلال این اوقات بمقتضای صلاح اندیشی و خیر سگالی
 بنصایح هدایت پیرا آن جاهل خمران مآب را رهنمون طریق
 عاقبت و صواب بودند هر چند افسوس موعظت و پند برو دمیده آن
 لجاجت کیش را بصلح و صلاح که سرمایه نجات و نلاح او بود ترغیب
 میدنمودند درو تاثیر نمیکرد و از آنجا که روز اقبالش بشام ادبار رسیده
 اراده ازای به برگردن ریشه حشمت آن نهال بی ثمر گلشن وجود
 تعلق گرفته بود به پیچوجه از اراده لشکر کشی و سپه آرائی باز نمی
 آمد و چون حضرت اعلی را درین ایام سر رشته اختیار و اقتدار از
 کف رفته بر منع و زجرش قادر نبودند ناچار تن باراده او درداده
 راه مدارا پیمودند و آن فتنه گرای تبه زای عزیمت ناصواب خود
 مصمم نموده شانزدهم شعبان موافق سیم اردی بهشت خلیل الله
 خان را با قباد خان و رام سنگه راتهور و امام قلی و نوری بیگ آغر
 و سایر آغران و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی و داود خان و
 عسکری خان سرداران خود را با جوقی از سپاه خویش برسم منقلای
 پیشتر رخصت نمود که رفته در دهلیپور تا رسیدن او اقامت نمایند
 و گذرهای آب چنبل را بقید ضبط آورده محانظت کنند و خود
 نیز با سپهر شکوه پسر کهنر خویش و سایر افواج و عساکر و توپخانه
 و سامان و اثربیهست و پنجم ماه مذکور مطابق هشتم خرداد از
 اکبر آباد بر آمده به پنج منزل بدلهلیپور رسید و چند روز آنجا اقامت
 گزیده بدالالت زمینداران آن سرزمین بوم بتحقیق و ضبط گذرهای

آن آب پرداخت و هرجا مظنه امکان عبور پدیدار بود جمعی به بند و بست و محاصرت آن معین ساخت و چون انتظار رسیدن یلیمان شکوه مهین نا خلف خود و لشکرهای که همراهش بودند و درینوقت بموجب طلب او از آنجا برگشته به تعجیل می آمدند داشت بضواب دید رای ناقص همت بر آن گماشت که بکچند باین عنوان سد راه موکب ظفر پناه گشته در صف آرایی و کارزار دفع الوقت نماید تا آن لشکرها نیز بار پیوند و ازینمعنی غافل بود که موکب دولت و جیش نصرتی که قهرمان تایید آنرا سالار و جنود مسعود توفیق رفیق و مددگار باشد کوه و دریا سد راهش نشود و هیچ چاره و تدبیر عایق صولت و استیلائی آن نگردد القصه بعد از استماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکئی از آب مذکور که فوق تصور او بود ازان رهنمائی بخت و تیز دستی اقبال مورد رعب و هراس و دست خوش اندیشه و وسواس گشته و لشکرها را بکجا فراهم آورده با دلی خایف و خاطری اندیشناک قیام از دهلیپور متوجه مقابله عساکر گرجون مآثر گردید و در موضع راجپوره که ده گروهی اکبر آباد است نزدیک بکنار آب چون زمینی برای جنگ خوش کرده مخیم نزول ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب انواع پرداخت و درین اوقات نیز هر چند اعلی حضرت از راه ترحم بحال آن بی دولت بد مآل متاثر نصاب نصایح آمیز مبنی بر تاکید مراتب صلح و سازگاری و مشعر باجتناب از جنگ و ستیز کاری باز میفرستادند بهیچوجه از اراده ناصواب خویش باز نمی آمد تا آنکه آن حضرت با وجود کمال ضعف و بقیه کوفت بقصد اطفای نایره فتنه

و فساد در عین سورت گرما و شدت حرارت هوا خوانند که تجشم حرکت نموده از راه دریا شرف قدوم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و بپایان تدبیر و لطایف دانش سد باب جدال و قتال نموده بمایمت و مصالحت دفع آن منازعت نمایند و باین عزم صواب پیشخانه بدرون فرستاده حکم فرمودند که در میان هر دو لشکر مرادفات جلال باوچ رفعت برافرازد و خود نیز متعاقب اراده هواری داشتند بی شکوه خدایان پرتو چون بنهضت مسعود آنحضرت که باعث فتح باب مصالحت میدانست راضی نبود و طبع فساد اندیش او از تبه رائی و فتنه گرایی تجویز صلح نمی نمود به فزون هیله و افسون در تاخیر و تعویق عزیمت همایون کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود و از باطل ستیزی و بیخردی انواب نکال الهی و ارباب ستمدنی بر روی روزگار خود کشود چنانچه بتفصیل مرقوم خامه حقایق نگار میگردد *

ذکر محاربه عساکر منصور نزدیک بمستنقر الخلافت

اکبر آباد با بی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت

یافتن او از جنود اقبال و گریختن بجانب

دهلی و از آنجا به لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سمحان الله یکی از بوالعجبیهایی قدرت جهان آفرین و شگرف گزیهایی مشیت قادر حکمت آفرین در سلسله آفرینش و کارخانه ایجاد و تکوین اینست که از دودمان سلطنت و سروری ناخلف بی جوهری را که در بدو فطرت از پیرایه دولت و بختمدنی و سرمایه سعادت

و نیک اخترى بى بهره آفریده - شاید گوی رتبه حشمت و برترى در ندیده باشد بر وفق تقدیر مصلحت پیرای او روزگار از باز بچه کارى چند روزى بطریق عاریت بلباس ایهت و کامکارى آراسته در نظر کوتاه نظران انجمن صورت و مجاز که از غلط اندازى و لعبت یازمى دهر نیرنگ ساز غافل اند بعنوان دولت و بختیاری جلوه دهند و توهم ایام از راه فریب گامى چند بر وفق خواهش و کام او گردیده نعل و ازگون زند تا کیفیت داده جاده دولت که محک آزمایش جوهر فطرت است سبب ظهور بى مایه استعداد و فروپایگی قابلیتش گشته آثار بیدولتی و ذواغی ادبار که بمقتضای سرشت و مضمون سرنوشت او باشد بمنصه بروز و شهن آید و بر اهل روزگار که ظاهر بیدان کار خانه حکمت آنریزگار اند جوهر بلیجوهری او جلوه ظهور نماید و برخلاف این نعمت ستم سببه آلهی برین رفته که سعادت مند نیک اخترى را که در ازل آزال رقم سعادت و قبول بر پیشانی بخت و ناصیه اقبال او کشیده استعداد رتبه والی سلطنت و جهانبانی و استحقاق مرتبه عظمی خلافت و کشور ستانی بخشیده باشد بمقتضای حکمت کلمه مدتی نقاب تعویق و تاخیر بر جمال دولت عالمگیرش فرو رفته آن دست پرورد تایید خویش را از روی تربیت خاص روزى چند سیر مدارج اطوار کمال و تماشاى غرایب اسرار کارخانه کبریا و جلال فرماید و پست و بلند روزگار و نشیب و فراز صورت و معنی پهای تجربه و دانش او پیموده دل هوشمند و فطرت ارجمندش را شناسای بدایع صنایع و مراتب آفرینش نماید تا جلال هم و فضایل شیم که در ذات همایونش ودیعت نهاده

دست قدرت بلیچون باشد به تمام ایام و تداریج شهور و اعوام سمت ظهور یافته بتکمیل صفات جلال و جمال مستعد عروج بر مدارج عظمت و استقلال گردد مصداق مقدمه اولی صورت و خامت حال بى شکوه خسران مآل است و نظیر تقریر اخیر کیفیت به روزى طالع این خدیو جهاننشان عالمگیر که کمال حکمت ایندی بجهت تمهید و توطیه دولت ابدی و تکمیل اسباب سعادت سرمدی او روزى چند آن نا قابل دولت و سزوار ادبار را بگرد آمدن سواد غرور و پندار امتحان نموده حقیقت نا قابلی و بی حاصلیش بر خلق و جهان آشکار ساخت و چون هنگام آن رسید که خورشید جهان افروز سلطنت این مهر سپهر حشمت و جلال از اوج کمال تیغ کشیده بارتقه نور ظهورش عالمگیر شود اسباب نکال و استیصال آن تیره بخت برگشته اقبال را هم از افعال و اعمال نگویند او سامان نموده نخل دولت و نهال شوکتش که جز فساد ملک و سلطنت ثمری نداشت از بیخ و بن بر انداخت چنانچه مراتب تبه کاریهای او که موجب زوال و ادبارش بود بتفصیل از مقدمات گذشته بر ساحت ظهور پرتو انکس گشته و بتجدید از ارتکاب ستیز و پیکار با این دست پرورد لطف آفریدگار حقیقت فساد رای و سوء کردارش روشن و مبرهن میگردد تبیین این مقال آنکه بعد از عبور موکب نصرت نشان در غره ماه مبارک رمضان از آب چنبل شهنشاه مالک رقاب در روز دین روی آب بجهت ترفیه سپاه و لشکریان که مسافتی بعید پیموده بودند مقام نمودند و چون خبر پیش آمدن بى شکوه از دهولپور بعزم مقابله عساکر منصور بمسامع همایون رسید چهارم رمضان از ساحل

چنبل مرتحل شده سه کوچ متواتر فرموده ششم ماه مبارک نزدیک
بلشکر آن فتنه پزوه رسیدند و بغاصله یک و نیم کروه از محل اقامت
او توقف ورزیدند تا کیفیت حال جنود مخالف و حقیقت عزیمت
آن فساد کیشان معلوم رای جهان آرای گردد بی شکوه در همین
روز بعد از اطلاع بر قرب وصول موکب نصرت لوا ترتیب افواج و
تسویه صفوف نموده با عساکر ادبار بعزم جنگ و پیکار سوار شد و
از اردو و بنگاه خویش قدری راه پیش آمده یسال بسته ایستاد لیکن
از هیبت جلالت نروشان و نهیب دورباش شکوه خدیو جهان از آنجا
قدم جرأت پیش نگذاشته تمام روز از کمال اندیشه و بدم با افواج
خود که همه مسلح شده بودند دران هوای سوزان و میدان شعله خیز
بسر برده لشکریان را تعدیمی عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از غلبه
گرما و فرط تشنگی و قلت آب بسر آب عدم رسیدند و پیمانۀ هلاک
در کشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام ادبارش نزدیک رسیده بود
رخ از عرصه مقابله تانده بمنزلگاه خویش معاونت نمود روشن ضمیران
بیدار دل اینمعنی را نشان برگشتگی بخت و شمشش دانستند
و شگون فرار و ادبار آن رمیده اختر تیره روزگار گرفته فال نصرت و
و فیروزی این فرازنده لواء دولت و بهروزی زدند و چون آن روز
موکب ظفر مآب در عین شدت گرما و سوزش آفتاب با وجود قلت آب
پنج کروه طی مسافت نموده بود و صفوف مخالف از جای خود
حرکت نکرده قدم جرأت پیش نگذاشت لا جرم شهشاه دانش
آئین باقتضای رای دور بین و صوابدید دولخواهان اخلاص گزین
حرکت لشکر فیروزی اثر پیشتر مناسب ندانسته همانجا توقف

مصاحبت دیدند و تا شب انتظار حرکت غنیم کشیدند و چون اثر
جنبشی ازان پیش فتنه ظاهر نشد و آن روز جنگ بتعویق افتاد
حکم جهان مطاع بنفان پیوست که جنود قاهره همانجا منزل نموده
خیمها بر پا کنند و مورچالها بجهت خبر داری و کشک لشکر بر
دور معسکر تقسیم نموده شرایط محافظت بجای آورند و آن شب
بقرمان معالی سران و سپهداران لشکر منصور بلوازم احتیاط و بیداری
و مراسم تیقظ و هوشیاری قیام ورزیده و دیده بخت و دولت
بخواب غفلت نسپرده تا صحرگاه از مشاهده کرور سپاه انجم و
تماشای توزک و آراستگی جنود کواکب تمهید فوج آرائی و معرکه
پیرائی می نمودند و منتظر طلوع صبح نصرت و انبال از مطلع عون
غایت ذوالجلال بودند و صبحگاه که موکب عالم امروز اوزنگ نشین
خطه روز با بخت فیروز و طالع ظلمت سوز بتوزک و آراستگی
لایق از منزلگاه مشرق بر آمده سمد عزیمت بمیدان آسمان تاخت
و با لشکر عالمگیر نور و ضیا که بتازگی از پیکار هندوی شب تیره
لوا برداخته بود رایت ارتفاع بصوب دار الخلافت گردون برافراخت
شهشاه صوبه بند دشمن گداز باهتزاز عساکر ظفر طراز فرمان داده
بترتیب و تسویه افواج بحرا امواج پرداختند و حکم قهرمان جلال
صادر شد که توپخانه همایون را پیش برده مهیای عدو سوزی
و آتش افروزی دارند و باشاره والا فیلان مست جنگی کوه توان بانواع
گنجیم و جوشن و برگه توان آراسته گشته اقسام اسلحه و ادوات حرب
بر خرطوم پیکر خصم انگن شان تعبیه شد و آن عریده جویان صف
شکن که هریک نمودار کوه آهن بود جا بجا در صفوف اقبال از

اسباب سطوت و صلابت موکب گردون حشمت گردید و مهین شعبه دوحه سلطنت گرامی ثمر نهال خلافت بادشاهزاده عالی نژاد محمد سلطان را با خانخانان بهادر سپه سالار هراول جنود نصرت شعار نموده جمعی از بندهای ثابت قدم جان سپار مثل سید مظفر خان بارهه و شجاعخان ولد خانخانان بهادر و لودخان و پردخان و اخلاصخان و تهور خان و رشید خان و خواصخان و زبردستان و احمد بیگ خان و معمور خان و سید نصیر الدین دکنی و جمال بیجا پوری و قادر داد خان و عبد الباری انصاری و عنایت افغان با ایشان معین شدند و ذو الفقار خان و صف شکنخان را فرمان شد که هر کدام با توپخانه که باهتمام او بود در پیش صف هراول قرار گرفته آماده خصم افگنی و دشمن شکنی گردد و سرداری برنغار نامزد گرامی گوهر محیط ایت و نامداری تابان اختر سپهر عظمت و کیمکاری بادشاهزاده ارجمند سعادت توام محمد اعظم نموده سپاه و حشم ایشانرا با اسلام خان و اعظم خان و خانزمان و مختار خان و کار طبخان و سیفخان و هوشدار خان و همت خان و راجه اندرسن دهنندیره و راجه سارنگدهر و چندیت بندبیل و بهگونیت سنگه هاده و سید حسن و اسمعیل خان نیازی و غیرت بیگ و محمد صادق و نعمت الله ولد حسام الدین خان و ابو مسلم و کرن کچی و ممبریز مهمند و جمعی دیگر از مردان کار و دلیران عرصه کارزار دران طرف تعیین فرمودند و مراد بخش را با نوچ و سپاه او در چرنغار موکب نصرت آثار حکم صف آرایی شد و سرداری التمش بعدها نوئینان اخلاص متش شیخ میر مغوض گشت سید میر برادرش و شرزه خان

و رندوله خان و فتح جنگخان و جانباز خان خوبشگی و سید منصور خان و رگناشه سنگه راتهور و کیسری سنگه بهورتیه و منکلیخان و عنایت بیجاپوری و بازید غریزی افغان و گروهی دیگر از مردان مرد و نهنگان عرصه نبرد با او معین گشتند و بهادر خان با جوتی از بهادران فدوی جانفشان مثل سید دلورخان و عزیرخان و هادیداد خان و سوبهگون بندبیل و کالی افغان و هزار و پانصد سوار از بندهای منصبدار طرح دست راست قرار یافت و خان دوران با فوجی از دلیران رزم جو در دست چپ طرح شد و خواجه عبید الله قراول بیگی با عبد الله خان سرای و دولت بیگ برادرش و بهرام ولد قزلباش خان و گروهی دیگر از بندهای کار طلب اخلاص شعار و جمعی از قراولان و عمله شکار بموجب فرمان ده قراولی کمر همت بر میان پردلی بستند و خدیو جهان حقان با فر فریدون و حشمت جمشید بر مقال رخشنده اختر و تابنده خورشید بر سپهر جلالت و ملک رفعت بعدی تخت نیل کوه پیکر آسمان منظر جایی گرفته فروغ بخش عرصه کارزار گردیدند و بادشاهزاده نیک اختر خجسته شیم محمد اعظم را دران اوچ برتری و اعتلا در خدمت والا جای داده قول همایون را بفر وجود اشرف زینت بخشیدند و مرتضی خان و اصالتخان و دیندار خان و مخلص خان و قلیچ خان و ذو الفقارخان و ساداتخان و سزوار خان و غیرتخان و منعم خان و یکه تاز خان و اورنگخان و مقیم خان و دولتمند خان دکنی و خواجه حسن ده

بیدی و میر ابراهیم توربینگی و آلله یار بیگ میرتوزک و خانه زاد خان و شیخ عبد القوی و جمعی دیگر از بندهای خاص درست اخلاص بملازمت رکاب فیروزی مآب اختصاص یافتند و از آنجا که بارها در معارک و غا و مهالک هیچجا که آنحضرت با خصوم و اعدا صف آرا گشتند بتجربه معلوم خاطر جهان پیرا شده که فتح و ظفر بکثرت سپاه و افزونی لشکر نیست بلکه منوط ست بعون نصر و تائید آفریدگار و ثبات قدم و استقلال سردار لاجرم از کثرت افواج غنیم و افزونی جنود مخالف نیندیشیده دست توکل و توسل بمضمون *وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* استوار داشتند و بتوزک و آئینی که دیده پیر جنگ دیده زمانه و چشم کهنه سوار روزگار در هیچ معرکه بکارزار سپهداران و فوج آرایان نامدار ندیده و سپه سالار خیل انجم و صف آرای معارک این سبز طارم مواکب کواکب را هرگز بآن ترتیب و آراستگی بمیدان سپهر نکشیده بود لای عزیمت بسمت مستقر الخانات که بی شکوه با عساکر ادبار سد راه بود بر افراشتند •

بجانب آن کوه آهن ز جای • جهان پر شد از ناله گرنای

به تندی روان شد سپاه گران • که میگفت دریا نگرود روان
بیشکوه نرفته پوزه صبح همین روز که هفتم ماه مبارک رمضان موافق بیستم خرداد بود چون طنطنه اهتزاز موکب اقبال شنید بالشکر آراسته خویش بدستور روز پیش سوار شده بعزم مقابله عساکر منصور در سر زمینیکه روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد و ترتیب افواج آن سر خیل جیش عفاک و فساک بدین نهج بود که

توخانه خود را بسرداری برق انداز خان میر آتش خویش از دست راحت و توخانه پادشاهی را که سردار آن حسین بیگ خان بود از طرف چپ در پیش صف لشکر جای داده از امرای عقبه خلافت را و ستر سال هاده را که از راجپوتان عمده هندوستان بمزید شجاعت و دلوری و نئون سرداری و سپاهیکری امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال نزد مسلمان و راجپوت مسلم الثبوت بود با سایر عمدها و رؤساء راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راتهور عم زاده راجه جسونت سنگه که با او سر همسری میخارید و او را بنظر هم چشمی میدید و بیرم دیو سیسودی و گردهر برادر راجه بیتلنداس کور و بهیم پسر راجه مذکور و راجه شیورام گور و دیگر راجپوتان نامی جلالت نشان هراول ساخت و از مردم خود داوود خان قریشی را با زیاده از چهار هزار سوار برگزیده و عسکر خان میر بخش خویش با سه هزار کس از نوکران عمده و مردم چیده ضمیمه آن فوج گردانید و سرداری برنهار بخلیل الله خان که از عمدهای یازده خلافت و میر بخش لشکر پادشاهی بود مفوض داشته ابراهیم خان خلف علی سردار خان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیگ و اسحاق بیگ و طاهر خان و فباک خان و سایر تورانیان و رام سنگه راتهور و غضنفر خان و سلطان حسین واد اصالتخان مرحوم و میر خان ولد خلیل الله خان و راجه کشن سنگه تونور و پرتیهراراج تپانی و دیگر امرا و منصبداران پادشاهی آن در فوج تعیین نمود و سپهر

بی شکوه پسر خود را بار ستمخان که بخطاب بهادری و فیروز جنگی نامور و در سلک اعظم امراء معتبر و سپاهی مسلم مقرر بود در جرنغار باز داشته قاسمخان و سربلند خان و سید شیرخان بارهه و مالوجی و پرسوجی دکنی و سید بهادر بهکری و مها سنگ بهدوریه و عبد النبی خان و سید نجابت و سید منور بارهه و سید نور العیدان و سید مقبول عالم را با جمیع سادات و اهل جلو و گرز برادران از بندهای بادشاهی دران فوج معین ساخت و خود با سه هزار سوار از عمدها و خاصان و مخلصان و مقربان خویش و جمعی از مردم بادشاهی مذل فیض الله خان و خوشحال بیگ کاشغری در قول قرار گرفته کفور رام سنگه سپین خلف راجه جی سنگه را با کیرت سنگه برادرش و شیخ معظم فتحپوری و جمعی از راجه پوتان و سید باهرخان نوکر خود با ده هزار سوار التمش کرد و دو فوج دیگر بر زمین و یسار قول قرار داده ظفرخان و فیروز میواتی نوکر خویش را پسر دروئی فوج میمنه گذاشت و نگاهداشت میسر بهبهه فاخر خان نجم ثانی که بتقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت القصة بعد از گذشتن یکپاس روز از کوه اندیشی و بلخردی عزیمت حرب و قتال مصمم کرده بقصد کینه توزی و فتنه اندوزی استقبال موکب جلال نمود و در منتصف نهار که آفتاب دولت این فرازنده لوی اقبال در اوج کمال و نیر شوکت آن بد اختر تیره روز مشرف بر زوال بود چون کوکبه موکب ظفر طراز و ماهیچه رایت نصرت اهتزاز از دور نمایان شد نخست بانداختن بان و توپ و تفنگ نیران جنگ انروخته هنگامه نبرد گرم ساخت بعد از وقوع این حال پربلیغ

لزم الاستغال صادر شد که از توپخانه همایون نیز بهادران جنگجو و دلوران شعله خو آتش افروز رزم و پیکار کردند بمجرّد صدور اشارت فیروزی بشارت توپ اندازان و باندازان چالاک برق سرعت و تفنگچیان خصم افکن رعد سطوت دست باستعمال آلات توپخانه کشوده در دم روی هوا از ابر درد تیره شد و ننگ خون آشام تفنگ بآهنگ جان دشمنان بی بنیاد خروشیدن کرد و محیط آشوب و بلا از موج خون اعدا بجوشیدن آمد و نهیب صدای صاعقه توپ و آمد و شد تیر شهاب بان زلزله در زمین و زمان افکند و گول بندوق جان شکار مانند زاله در فصل بهار بر فرق مخالفان تیره روزگار باریدن گرفت و از طرفین جنگ توپ و تفنگ گرم شده رفته رفته آتش حرب و قتال انروخته تر و خرم عمر اعدای از آسیب برق اجل سوخته ترمیگشت تا آنکه افواج غنیم نزدیک رسیده از هر دو طرف تیغ تیز و شمشیر خون ریز بقصد پیکار علم گردید و کار ستیز از قامت فتنه انگیزان بالا گرفت و زره چشمک زن نازک بلا و سر گوشی کمان با حادثه بر ملا شد بیغلام اجل از زبان تیغ بد صریح انجامید و راز سر بسته مرگ از تقریر سفیر تیر بانها پیوست *

بلا باز هنگامه آرامی شد * دگر سیل خون دشت پیدای شد
 حیا از در سو تیغ درهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد
 و جرنغار لشکر مخالف که سرداران سپهر بی شکوه و رستمخان بودند شوخی و خیرگی نموده نخست روبروی توپخانه همایون بقدم جهارت حمله آوردند تفنگچیان برق صولت و شعله خویان جنود دولت پای همت استوار داشته دست بمدافعه کشودند و با آتش

پیکار و گرمی کارزار کیفیت کرد نار در عین سطح خاک بآن باه
 پیمایان بی باک نمودند درین اثنا یکی از فیلان سره فوج رستمخان
 بضرب باهلیج از پای درآمد و صدمات جانگزی توپ و تفنگ و باه
 رخنه در بنای ثبات و زلزله در اساس حیات آن باطل ستیزان افکند
 و چون دیدند که این طرف از کمال استحکام توپخانه خلل پذیر
 نیست ترک کوشش نموده ناگهان ادبار بسمت برنغار موکب
 ظفر شعار تافتند و بفوج بهادر خان که طرح دست راست بود و از
 غایت کار طلبی بسیار پیش رفته بجنب هراول لشکر منصور
 پیوسته بود بر روزه بجنگ و پیکار پرداختند خان مذکور بمدان
 آنها در آمده انچه نهایت مرتبه تلاش و مپاهیکری بود بتقدیم
 رسانید و زخمی برداشت و سید دلار خان و هادیدان خان از
 همراهان او قدم جرأت و جلالت انشوده بدلیبری و دلوری چهره
 سعادت بگلکونه شهادت پیراستند و بعد از زده و خورد بسیار و کشتش
 و کوشش بیشمار چون فوج غنیم عظیم بود دفع آنها بمعنی این
 گروه صورت نه بست و نزدیک بود که پای ثبات و قرار مجاهدان
 فیروز مند لغزش پذیرد درین اثنا املاسخان با بهادران فوج برنغار
 از جانب یمین در آمده با مخالفان ادبار قرین مردانه وار بجنگ
 و پیکار در آویخت و همده نوینان اخلاص کیش سعادت صفش شبح
 میر نیز بانفوج التمش خود را رسانیده بزرز بازری شهاست و
 پردای و بدلیبری اقبال این مورد تاییدات ازلی ملک جمیعت اعدا
 از هم گسیخت و خاک معرکه بخون بسیاری ازان جسارت کیشان
 بی باک بر آویخت و درین آویزش مردانه و دار و گیر و سمانه

رستمخان هدف تیر قضا گشته گریبان بجنگ اجل داد و سپهر
 بی شکوه با بقیه السیف روی بفرار نهاد * * نظم *
 گریزان شدند آن گروه دلیر * چون خنجر بر آهوز غرنده شیر
 یکی جبهه امکند تا جان برون * کلاه آن دگر تا سر آسمان برون
 و از دلارزان فوج برنغار نصرت آثار مید حسن بخش از روی اخلاص
 و سعادت مندی مصدر ترددات نمایان شد و سیفخان تالشهای
 سپاهیان نمود و غیرت بیگ و محمد صادق و مریمز مهند کوششهای
 پسندیده بظهور رسانیده نقد شجاعت و مردی بسکه زخم کامل عیار
 ساختند و دارایی شکوه فتنه پژوه که از رسوم و قواعد پیکار و رزم آزمائی
 و رسوم و قوانین سرداری و سپه آزمائی بهره نداشت از کمال خامی
 و بی تجربگی بعد از تیز جلوی رستمخان و سپهر بی شکوه خود
 نیز متعاقب آنها با فوج قول و التمش بسرعت تمام روی بروی
 توپخانه و هراول لشکر منصور روان شد و هراول خویش را زیر کرده
 از توپخانه خود در گذشت و چون به توپخانه هدایون نزدیک شد
 از بیم آسیب آن دریای آتش زورق طاقش در گرداب اضطراب افتاد
 و دیده جنگ ندیده اش از صدمه توپ و تفنگ و بان ترسیده تاب
 ثبات نیارد و ازان سمت منحرف شده بجانب دست راست خود
 میل نمود از بلجهت هراول آن خیل ادبار را در ابتدای کار و اول
 جنگ و پیکار با هراول لشکر ظفر پیرا که در عقب توپخانه صف
 آرا بود اتفاق آویزش نیفتاده با فوج مراد بخش که جرنغار موکب
 نصرت شعار بود رو برو شد و خللی الله خان نیز با سپاه برنغار
 حمله آورد و جفون اوزبکیه که با او بودند دست جرات بجنگ تیر

گشودند مراد بخش قدم ثبات افشوده بمداغه و کارزار در آمد و
بعد از کوشش بسیار و آویزش بیشمار که چند زخم تیر برداشته بود
پای قرار و مردیش لغزش پذیرفته بعقب رفت و مقارن اینحال
حضرت شهنشاهی روی فیل ظفر پیکر آسمان تمثال که سپهر
خورشید دولت و اقبال بود بسمت دارابی شکوه باطل پژوه گردانیده
عساکر منصور و قول همایون نیز بجانب او میل نمودند و درین اثنا
راچپوتان جهالت کیش که مراد بخش را هزیمت داده از رزم او
و پرداخته بودند رخس تهور و جلالت بر انگیخته و رشته پیوند تعلق
از گوهر جان گسیخته بر قلب موکب ظفر لوا تاخندند دلاوران نصرت
نشان و بهادران فدوی جانفشان که جانبازی در راه خدیو حقیقی
و خداوند مجازی پیرایه مباهات و سرافرازی میدانستند و میدان
رزم در خدمت ولی نعمت صورت و معنی محفل بزم میشناختند
چون بقر جلالت نشان و حسن ثبات قدم و استقلال شهنشاه جهان
پشت همت قوی دیدند دست جلالت از آستین سعی و کوشش
بر آورده بصدمه تیر و تفنگ و بان و ضرب تیغ و طعن سنان بدفع
مخالقان پرداختند و دهمدم از نشاء پادشاه دلدھی و دلداری
خدیو کوه وقار در مراتب جان سپاری و گیر و دار سرگرمتر شده
بقشهای مردانه و حملهای متواتر رستمخانه جوهر شجاعت و بسالت
خویش اشکار می ساختند بیاد حمله مجاهدان سرهای دشمنان
از نهال قامت شان چون برگ رزان از باد خزان میریخت و بزور
بازوی اقبال خسرو مالک رقاب تار و بود حیات خصم بد مآب
مانند رشته بی تاب از هم می گسیخت از آب تیغ بهادران

هر لحظه چمن چمن گل زخم بر جگر اعدا میشگفت و بر ضرب
دست مبارزان هر لحظه قضا صد افروین میگفت تیر مغفر شکاف
دلبران خصم افکن از چار آینه و جوشن چون خطوط شعاع بصر
از عینک روشن میگذاشت و انصون حیل و تدبیر دشمنان گزند سیه
مار حنّان را مانع نمیکشت *
* نظم *
زبیداد تیغ جدائی فگن * سراز تن جدا ماند و تن از کفن
در شمشیر هرجا که میشد علم * چو مقراض میدرخش تیرش بهم
جدا با زره دستها سو بسو * چودامی که یک ماهی افتد درو
شد از تیغ بیداد در یک نفس * پر از مرغ اوداج این نه قفس
حاصل که مبارزان فیروزی اعلام را با معاندان تیره سر انجام جنگی
در پیوست و نبردی روی داد که چرخ بیداد گراز فتنه ساز بهای
خود اندیشیده از صدمه انتقام بهادران خون آشام چون بید برخویشتن
لرزید و شهسوار فلک تاز خورشید که در انوقت بسمت الراس جنود
اقبال رسیده بود از بیم آشوب آن عرصه هولناک در هبوط از اوج
انلاک تعلل و تأمل می ورزید درین نبرد مرد آزما مرتضی خان
بجوهر شجاعت و دلوری مصدر ترددات مردانه گردیده بزخم شمشیر
ببخت شجاعت و زینت بخشید و ذوالفقار خان نیز در مراتب گیر و
دار یا مخالفان تیره روزگار داد سعی و کوشش داده بغاز زخم رخسار
مردی بر افروخت و دیندار خان جوهر جلالت و کار طلبی نموده
زخمی برداشت و غیرتخان و الله یار بیگ میر توزک تلاشهای
مجاهدانه و چپقلشهای بهادرانه بظهور رسانیدند و اگرچه بهادران
فیروز مند و ملازمان رکب نصرت پیوند داد مردی و دلوری دادند

و کار نامه مبارزت و رزم آزمائی برطاق بلند مردی و مردانگی
نهادند لیکن از راجپوتان ضلالت شعار جهالت منش نیز تهرهای
عظیم و جلالت‌های غریب بوقوع پیوست چنانچه راد مئوسال هاید
و رامسنگه راتهور و بهیم پسر راجه بیتهداس کور و راجه سیورا
برادر زاده راجه مذکور و جمعی دیگر از دلیران و نام آوران آن گروه خدا
پژوه از تیره بختی و پدرکی راه خیرگی پیموده لپایمردی جراند
و دلیری بقول همایون بسیار نزدیک رسیدند و بروفق مضمون

• بیت •

چو پروانه خود را زند بر چراغ • نمیدرد چراغ او بمیدرد بداد
سوی آسمان هر که اذداخت سنگ • شکست سرش رخ بخون کرد رنگ
چو خواهی که گیری نیستان ز شیر • برو بیشتر ماتم خود بگری
خیال محال آن فرقه ضلال صورت نبسته و نقش کج اندیشی آ
بدکیشان در صحت نه نهشته بدالت تیغ بهادران نصرت شیم ره نورد
وادی عدم و شعله افروز نار جهنم گردیدند و راجه روپ سنگه راتهور
از کمال جهل و محال طلبی بر همه آن گمراهان یکام تهور و غرور
پیشی گرفته بغیل فلک شکوه سواری اشرف که بسان کوه از گناه
قدری و بار قرار و ثبات شهنشاه دنیا و دین لنگر متانت بر زمین
انداخته بود رسانید و پیاده شده در پای نیل مبارک آثار جلالت
و بی باکی بظهور آورد و خورشید سپهر خلالت از ادج رفعت و اقبال
تماشای جزأت و تهور آن جاهل بدسکال میفرمودند و از کمال صورت
منشی و فتوت پروری و مشاهده جوهر دلیری و دلوری او ملازمان
رکاب دولت را از قصد هلاک آن بی باک منع مینمودند لیکن

چون بهادران ارادت نشانرا ازان جسارت و سوءادب عرق حمیت
و غضب بحرکت آمده بود ضبط خود نتوانستند نمود و عنان تمالك
و تماک از دست داده او را از پای در آوردند سبحان الله نهایت مرتبه
تقدس ذات و الا نهاد و رحم و مروت خدا داد اینخدیو کشور باطن
و ظاهر و فرمان روی اقلیم صورت و معنی را بیدار دلان هوشمند
از حیا قیاس توانند کرد که آن قسم بد اندیش تیره اختری که
بجرم جراتش قتل عام کشوری و آتش شرارتش سوختن لشکری
گلجایش داشت و بارتکب این جرأت و شقاوت آسمان و زمین از
خودش دلتنگ و خاک تیره را از خون او ننگ بود بمقتضای
گرمذاتی و تفصل جدلی اعدام و اهلاکش روا نمی داشتند و همگی
همت قدسی سمات بر حفظ بنیان حیاتش می گماشتند زهی
شهنشاه صورت کیش رحم گستر و خدیو فتوت آئین عفو پرور که
قهرش با مهر انباز و غضبش را لطف دمساز است مخالفان کینه
خورا همه وقت از حسن نکوئی و لطف خوش خویش اسباب رجوع
آمده است و دشمنان پر خاشجورا در عین جنگ از میامن بخشایش
و رافتش در صلح بر رخ کشاده ایزد بیهمال این شایسته بخت و جزاوار
اقبال را که ذات قدسی نژادش مطلع انوار جلال و جمال و طلیفت
روحانی نهادش مظهر آثار فضل و کمال است پیوسته بندروی
توفیق بر اعدای دین و دولت مظفر و میامن لطف و قهرش را
لذت آنزای و پیرایه بخش هفت کشور دارد بالجمله دارا بی شکوه
بعد از مشاهده اینحال و اطلاع برگشته شدن رستمخان و روسترسال
و دیگر عمدهای راجپوتان که در ارتکاب این ننگه و پیکار اعتضاد و

استظهارش بانها بود و با اعتماد شهامت و پایداری آن جلالت کیش
جهالت منش طریق فساد و راه عذاب می پیمود دمی چند ایستاد
بقدر کوششی نمود و درینوقت محمد صالح دیوانش که او را خطابی
وزیر خانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده نامی آن نهاد
چو مثل سید ناهر خان باره که از سرداران خوب او بود و یوسف
خان برادر دلیر خان که افغانان او را از یکه جوانان دلاور و درمراتب
سپاهگیری ثانی ائین برادرش میشمردند از آب نیز
سجادهای شهامت پرور شربت هلاک چشیدند و مقارن این حال
چند بان متواتر از توپخانه که در رکب همایون بود بفوج قول و
اطراف فیل سواری او رسیده بود رجم چهل و غرور که در نهاد پرش
و شور آن بختور مغرور تمکن داشت از بیم آسیب آن سهام آتشین
که مصداق کریمه [و جَعَلْنَاهَا رَجُومًا لِلشَّيَاطِينِ] و هر یک شهابی
ثاقب در قتل و رجم مخالفان شیطنان آئین بود راه فرار پیمود
و با آنکه هنوز جمعی با او بودند و کار نبرد و پیکار با آخر نرسیده بود
تزلزل در بناء صبر و سکونش افتاده از غایت هراس و بیدلی از
فیل فرود آمد و بی سلاح و بیراق با پای برهنه بر اسب سوار شد
ازین حرکت و اضطراب بی هنگام لشکر نکبت اثرش که از صدمه
انتقام بهادران فیروز مند بکام انهزام ایستاده بودند پراگند و پریشان
شده راه فرار پیمودند و در اثنای اینحالت یکی از خدمتگاران
نزدیک او که ترکش بر میانش می بست هدف تیر قضا گشته از
پا در افتاد و از وقوع این حال یکباره مورد رعب و خوف گزیده چون
از جوهر شجاعت و مردانگی و پیرایه شهامت نفس و ثبات

قدم بهره نداشت و نقد حیات مستعار را با وجود این ننگ و عار
منظم می پنداشت بیش ازین تاب مقاومت نیاورده بکام ناکمی
راه ادبار پیش گرفت و سپهر بیشکوه نیز در اثنای گریز باو پیوسته
رفیق طریق نکبت و خذلان گردید و نساتم نصر و تایید از مهب
عقایت و اعزاز ایزد کامبخش کار ساز بر شقه رایت ظفر طراز وریده
اعلام شوکت معاندان شقاوت شعار بر خاک ادبار نگونسار شد و
صنای سخت و سرورش توفیق پیام بهروزی و مرده فیروزی بکوش
هوش اولیای دولت رسانیده صدای کوس فتح و شادمانه نصرت
بازج اقبال رسید و بعد از آن چنان فتح نمایانی که هوا خواهان این
سلطنت خدا داد را بتازگی در ارجن روی داده هنوز تیغ بهادران
فیروزی لوا از خون فامد اعدا رنگ داشت و جراحت زخمیان مرصه
وغا از بغی و مرهم بالتیام نگرانیده بود مجدداً از فیض بهار فضل
ربانی اینقسم گلی فتحي در سرابستان حشمت و کمرانی شکفت
و نسیم لطف و مرحمت سبحانی دگر باره گرد ملال از ساحت
خاطر اخلاص کیشان خیر اندیش رفت • • بیت •

قرن شد بهم این دو فتح قریب • چو نصر من الله فتح قریب
و درون نبرد خسروی و مصاف سلطانی چندان خرمن عمر اعدای
بدسکال بهاد فنا رفت و از هر صنف و گروه آن قدر خلق از آن جیش
بیشکوه بر خاک هلاک افتاد که صف آرایان معارک و غا و کار آزمایان
مواتف همچا مثل آن کم نشان توانند داد و خامه لشکر نویس

وهم و قیاس زبان بتعداد آحاد آن نتواند کشاد و با آنکه شهنشاه جهان از کمال نفوت منشی لشکر گریخته را حکم تکامشی نفرمودند از آن معرکه اقبال تامستقر الخلافت اکبر آباد که ده گروه مسافرت بود از گریختگان و بقية السیف عساکر بهرام انتقام در هر چند گام تنی چند از زخمهای منکر و غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده برخاک ادبار و خاکساری افتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رسیده از شهر بند حیات راه عدم پیمودند و از بندهای روشناس بادشاهی بغیر از فریقی که نام برده شد گروهی دیگر علف تیغ مجاهدان موکب فیروزی نشان گشتند از انجمله اسماعیل بیگ و اسحاق بیگ پسران امیر الامرا علیمردانخان و شیخ معظم فتحپوری و خواجه خان و حاجی بیگ و اسفندیار بیگ و عاشق بیگ گرز بردار و سید با یزید و گمان سنگه هاده بودند و از مردم عمده دارا پیشکوه سوای آنچه مذکور گردید شیخ خان محمد برادر داود خان و کیسری سنگه راتهور و مهدی بیگ ترکمان و سید اسمعیل بارهه و سید کمال الدین بخاری و ابراهیم بیگ نجم ثانی و سبحان سنگه راتهور و سید فاضل بارهه بودند و از سرداران و نوکران قاسمی او که درین جنگ از آسیب ناوک اجل جان برده بودند کم کسی بود که زخمی برنداشته باشد تا بتابعیان آنها و سایر الناس چه رسد و از بدایع آیات بینات اقبال این مورد الطاف ذو الجلال آنکه درین قسم جنگی که اینقدر امرای ذی شوکت و راجهای والا رتبت که هر یک صاحب طبل و علم و مالک خیل و حشم بودند و در صوبه و ولایتی ازین مملکت سپهر نسخت ریاست و حکومت می نمودند بر

خاک هلاک افتاده راه عدم پیمودند و اینهمه سرداران و سپه سالاران که نظیر شان برورگاران بهم نتواند رسید بقتل رفتند و از رؤس عساکر نصرت قرین غیر اعظمخان که بعد از فتح از غلبه حدت هوا و شدت گرما جان بجان آفرین سپرد و جمعی بیگ مخاطب بسزاوار خان و هادیداد خان و سید دلور خان دیگر کسی عرضه تلف نشد و آسیب زخم جز بهادر خان و ذو الفقار خان و مرتضی خان و دیندار خان و فیرت بیگ و محمد صادق و میریز مهمند بدیگری از عمد های نرسید و از فوج مراد بخش غریب داس سیسودی عم رانا راجسنگه و سلطان یار پسر همت خان قدیم و سید شینخ بارهه و چندی دیگر نقد جان در باختند با جمله دارا پیشکوه رسیده بخت تیره ایام پس از انهم از غایت رعب و هراس و نهایت دهشت و اضطراب چون سیماب هیچ جا قرار نگرفته با سپهر پیشکوه پسر خور و چندی از نوکران سراسیمه و هراسان بجانب اکبر آباد شتافت و بصد تگ و تاز قرین بخت نا کام و طالع نا ساز نزدیک بوقت شام که روز دولت و حشمتش بانجام رسیده بود با دلی شکست خورد و جنود یاس و حرمان و خاطری غارت زده لشکر خون و بریشانی خود را بمستقر الخلافه رسانیده بمنزل خویش که سعادت و اقبال از ساحت آن رخت کشیده بود و عناکب نکبت و خذلان بر او ایای آن تلیده در آمد و از نرط خجالت و شرمساری در آن غمخانه بروی آشنا و بیگانه فراز کرده رو بکسی نمود و از کمال افعال و تشویر و محظنه توبیخ و تعدیل بخدمت حضرت اعلی نیز نرفته تا سه یاس شب در نهایت ترس و بیم انجا بسر برد و چون از نهیب

سطوت عظمت و جلالت این خدیو شیر صولت رحتم صلابت بمربطه
رعیب برز مستولی گشته بود که از سایه خود میرومید و از درو دیوار
وحشت داشت دل بیقرارش بیش ازین دران سر منزل ادبار قرار
نگرفته و آخر شب مذکور عزم فرار نمود و زوجه و صلیله و بعضی
دیگر از پردگیان را رفیق طریق آذارگی ساخته و برخی از جواهر
و مرصع آلات و پارچه اشرنی و طلا که دران اضطراب و هراسیمگی
دست قدرتش بآن رسید همراه بر داشته با چهر بیدشکوه و معدودی
از نوکران که همگی دوازده سوار بودند در حجاب ظلمت لیل از
مستقر الخلافت ابراباد بصمت دهلی رهگرای وادی ناکسی
گردید و چون لشکر شکسته و سپاه از هم گسسته اش که پیامردی
فرار از شکار شاهین اجل جسته بودند بعضی زخمی و برخی از
آسیب شدت گرما خسته بودند و اکثر سواران و دواب و خیمه و
پرتال شان مریضه تلف گشته بود آنشب بغیر آنمعدود دیگر کسی
با او رفاقت نکرد و صباح آن پارچه مردم با بعضی ما محتاج بار
رسیدند و تا دو سه روز دیگر جمعی از حیا و لشکریانش متعاقب
رفته بلومی پیوستند تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار باو ملحق شد
و بعضی کل خانجانش نیز رسید لیکن بیشتر نوکرانش جدائی
گزیدند و بدالالت بخت و رهبری سعادت روی ارادت بعتبه اقبال
آورده اختیار بندگی درگاه آسمان جاه سرمایه شرف و مهابات
ساختند و شاهنشاه قنوت گدش سروت پرور همه را در مهاد امن و آمان
و ظلال لطف و احسان جای داده هر یک را بمنصبی شایسته تو
و مواجبی افزون تر از آنچه پیش از داشت نواختند و همچنین اکثر

خزانة و جواهر و مرصع آلات و کارخانجات و فیلق و اعیان و هائر
احباب حشمت و تجملش در ابراباد مانده بار نرسید * بیت *
ز زره نیم و مالش بنیچار ماند * چمن بی خس و گنج بی مار ماند
از دولت عاریت قنات رو * فلک داده خویش بگرفت ازو
و پارچه دیگر در جنگ گاه و برخی در شهر بناراج حادثه رفت و بشاشت
مغناق و عناد و اصرار در خصوصیت و انصاف و نشاندن نصایح هوش
افرا و مواظبت سعادت پیرای والد ماجد قدسی نژاد دولت و شوکت
چندین ساله بباد فنا داد و بدست کردار نگوهیده برق انروز خرمن
بخت و اقبال گشته رو بوالدی آوارگی و ادبار نهاد و آنچه از شرانگیزی
و بدخواهی برای این برگزیده الهی اندیشیده بود بروفق مضمون
نرمیده [وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ] خود مورد آن گردیده هم درین
مکارخانه اعمال بدسگالی و تبه اندیشی خویش را کیفر و پاداش
بمزاد دید و مزرع کردار و کشتن نیت پیش از موسم جزاء آخرت
در همین نشاء صورت درود چنانچه مرانجام حال آن بدفرهام
بفصل و تمزید کلاک حقایق ارقام خواهد گردید * بیت *
ز اندیشه خام آن کج نهاد * سر و انس و جاه بر باد داد
تبی بود مغزش از آن چون جیو * بدست خود افشرد خود را گلو
شرارت بود چون شرر خانه سوژ * شود تیره دل عاقبت تیره روژ
چکار آید از دست بدگیش را * بجز آنکه آتش زند خویش را
الصد شهشاه نصرت نصیب فیروزی لوا بعد از هزیمت یافتن
اندا و حصول این نتج صمرت پیرا که از مهین بخششهای ایزد
جهان آفرین و بهین عطایه دادر تفصل آئین بر هوا خواهان

این دولت ابد قرین بود سپاس الطاف و مواهب و هاب حقیقی
 بجای آورده جبین عبودیت و نیازمندی را از سجود درگاه کبرا
 پیرایه سعادت و سرلندی بخشیدند و با انواع ظفر اعتصام
 بآرامیدگی و توژک تمام در عقب مخالفان برگشته بخت تیرا
 سرانجام روان شدند و بمنزلگاه اعدای که اگرچه بجاروب غارت و تاراج
 حادثه رفت و روب یافته بود اما هنوز خیمه دارا بيشکوه بر پای
 بود شرف نزول ارزانی نداشته تا رسیدن اردویی معلی و دولخانه والا
 در خیمه او بسر بردند و امرای رفیع القدر اخلاص شعار و نوینان
 سعادت منش ارادت دثار و سائر عمدها و ارکان دولت پایدار
 تسلیم مبارکباد نموده آداب تهنیت این فتح خدا داد بقدیم
 رسانیدند و مورد انظار تحسین و آمرین شهنشاه زمان و زمین گشته
 زبان عبودیت بدعا و ثنا کشودند و مراحم بادشانه پرتو تفقد بحال
 مراد بخش که زخمی چند برداشته بود گسترده بچرب نرمی مرهم
 لطف و نوازش تدارک جراحتهای او فرمودند و جراحان مهارت
 پیشه و اطباء صائب تجربه و حدس بمعالجه و مداوا گماشتند و بعد از
 رسیدن اردویی نصرت قرین که برق لمعان تبه بارگاه اقبال بسیه خیمه
 افلاک رسید و سراق عظمت و جلال و سایبان حمایت بر پیشگاه
 ایوان کیوان کشید دولخانه همایون را بفر نزول اشرف مهبط انوار
 عز و شرف هاخذه بمراسم مایه بخشی و عطا گستری پرداختند و نظر
 توجه و مرحمت باحوال امرا و بندها انگنده جمعی را که درین مره
 آزمای نبرد خسروی و فیروزی مصاب سلطانی مصدر کوشش و
 جانفشانی گشته جوهر مردی و شجاعت و گوهر اخلاص و ارادت شان

بر پیشگاه ضمیر حق اساس جلوه ظهور نموده بود بشرائف عواطف
 و جلالت الطاف بادشاهانه نواختند و هر کس را در خور رتبه و قدر و موافق
 پایه و حالت کامیاب مواهب و مکارم ساختند و زخمیان عساکر گردون
 مائر را مرحمت خسروانه مرهم گستر آمد و شهدا و کشتگانرا نوازش
 بادشانه از خاک برگرفت و روز دیگر با غریزدانی و تائید آسمانی
 ازل سر منزل نصرت و کسرانی که بر اعداء دولت ابد مقرون بد
 شگون و بر ارباب سلطنت روز افزون فرخنده و همایون بود رایت
 ظفر پیکر بشکارگاه سموکر ارتفاع یافته عمارات فیض انین آن سرزمین
 دانشین که برکنار آب چون واقع است بیدم قدوم نصرت پیرا رونق
 و صفا پذیرفت و درین روز خجسته مغفرتنامه مشتمل بر صورت
 حال و اعتذار وقوع صف ارانی و قتال که باعث و بادی آن دارا بيشکوه
 بلخرد مغرور بود و جنون منصور بحکم شرع و فتوای عقل در اقدام
 بران مغرور نگاشته کلک ادب دانی و طرز شناسی ساخته بخدمت
 حضرت اعلی فرستادند و درین تاریخ محمد امین خان خلف
 معظمخان که بقدم عبودیت و اخلاص بر سائر بندهای عبیه خلافت
 عبقت بسته بموکتب جاه و جلال شتافته بود کامیاب دولت
 آستانبوس گشته مورد انظار عنایت گردید و بمرحمت خلعت خاص
 و باضائه هزار سوار بمنصب چهار هزار سوار
 سرلندی یافت و روزه دیگر که دران منزل فیض پیرا مقام بود اعتقاد
 خان ولد یمن الدوله آصفخان مغفور و جعفر ولد اله وردخان و غضنفر
 خان برادر او و فاخر خان نجم ثانی و جمعی دیگر از بندهای
 جناب خلافت از شهر رسیده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت بر

افروختند و بعنایت خلعت رتبه امتیاز اندوختند و دهم ماه مبارک
موجب ظفر اثر در ظل رایست خدیو موبد مظفر از سموگر باهتزاز آمد
ساحت باغ دلکشای نور منزل که در ظاهر مستقر الخلافت واقع
است از نزول همایون فیض اندوز گشت و حضرت اعلی بعد از توقف
این احوال بر کیفیت بطلان و بیحاصلی و حقیقت بیدرستی و ناقصی
دارای شکوه ناخلف ادبار پزوه که بی بهره جوهر عقل و دانش و نخل
بی ثمر گلشن آفرینش بود فی الجملة اگهی یافته مجدداً بنیری
بازوی تخت و اقبال این دست پرور تائید اینک بیهمال بقی
و وثوق حاصل نمودند و قدیمی صحیفه در جواب معذرتنامه خدیو
جهان مرقوم کنگ گوهر افشان ساخته مصحوب فاضلخان میرسامان
فرستادند و سید هدایت الله صدر را نیز بر فراغت خان مذکور
دستوری دادند و بر موجب حکم اعلی آنها بیباغ نور منزل آمده
دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و بعد از گذرانیدن آن صحیفه
شرافت پذیرا و گذارش مقدماتی که بابلاغ آن مامور بودند بعنایت
خلعت کسوت مباحات پوشیده رخصت معارفت بخدمت اعلی
حضرت یافتند و فردای این فرخنده روز دگر باره فاضلخان و سید
هدایت الله بامر حضرت اعلی بعتبه والا رحیده پیام عاطفت
رسانیدند و یکقبضه شمشیر موسوم بعالمگیر که آنحضرت مصحوب
آنها ارسال داشته بودند بخدمت همایون گذرانیدند همانا اینمعنی
درینوقت بالهام ملهم غیبی از آنحضرت بوقوع آمد و بهروزی و
خجسته نالی را آیینی تازه چهره ظهور بر افروخت آگاه دلان دیداور
و دوربینان دانش پرور از بارقه آن پلارک اقبال فروغ عالمگیری

و جهان پدیرای این جوهر تیغ جهان کشائی چشم فطنت و بصیرت
دیدند و اولیای دولست و هوا خواهان سلطنت از ظهور این لطیفه
بشارت انزا نوید تلخ های تازه و نصرت های بی اندازه بگوش
غراست و هوشمندی شنیدند و باجملة درین تاریخ طاهر خان و
قباد خان و فیض الله خان و سر بلند خان و نوازش خان و جمعی
دیگر از بندهای بارگاه خلافت برهنه منونی طالع احراز دولت آستان
یوس نموده بعنایت خلعت مباحی گردیدند و چون درین وقت که
عساکر گردون مآثر در ظاهر شهر نزول اجلال فرموده بودند اهل
مستقر الخلافت را فی الجملة تذذیبی باحوال راه یافته جمیعت
خاطر و اطمینان قلب حاصل نبود و نیز بمحاسن اشرف رسید که
نوکران مراد بخش که از عدم ضبط و نسق و کمال بی پروائی او
خود سر بودند و هر جا میر میزدند دست تعدی و تطاول بعرض
و ناموس مردم دراز می نمودند از جسارت پیشگی بعضی طریق
خلاف حکم پیموده بشهر در آمدند و شیوه عنف و ستم و مردم
آزاری آغاز نهاده شورش افزای میکنند و ممکن بود که از بی
اعتدالی آن گروه که اکثر ادبش و ازال بودند آشوبی در شهر بهم
رسد و هنگامه فساد گرم شده در آسایش و آرامش خلائق فتوری
روی نماید رای عالم آزادی خدیو ظلم گاه عدل پیرا بحکم کمال
نصفت و رعیت پروری و وفور رافت و معدلت گستره چنان
اتقضا نمود که رخشنده اختر برج سلطنت گرامی گوهر درج خلافت
پادشاه زاده والادرد محمد سلطان را بایکی از عمدهای بارگاه دولت
و جمعی از موکب بهرام صولت بشهر فرستند تا بضبط و ربط آن

مرکز خلافت که این بقی قیام نموده نوید جمعیت و امنیت بکافه میاد
و رعیت رسانند و مردم را از بیم تعرض و تعدی مطمئن خاطر
گردانند بذابردن بادشاه زاده والا تبار و خانخانان بهادر سپه سالار
دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون با فوجی از جنود قاهره داخل
شهر گشتند و مؤده امن و امان و نوید لطف و احسان شهنشاه زمین
و زمان باهل مستقر الخلافة رسانیده در صدد بند و بست شهر و ضبط
و نسق احوال مردم شدند خلائق را از انتشار صییت معدلت و
افضال خدیو جهان نوید بهجت و خوشدلی بگوش جان رسید و
خاطر پریشان اهل شهر از دست انداز لشکر تفرقه و تشویش بر
آسود و درین تاریخ خسرو و بهرام پسران نذر محمد خان و محمد
بدیع پسر خسرو بن نذر محمد خان و تربیت خان و خواجه
عبد الوهاب ده بیدی و جمعی دیگر از بند های عتبه خلافت
باستلام سده سپهر رتبه سر بلند گشته بعنایت خلاع فاخره قاصت
مباهات افراختند چهاردهم عمده امرای بلند مکان خانجهان مبدین
خلف یمین الدوله آصفخان مغفور که حضرت اعلی بعد از استماع
خبر هزیمت یافتن دارا بی شکوه باغواي آن فتنه پزوه و انساك
جمعی از ارباب غرض ادرا دستگیر کرده مقید ساخته بودند و پس
از دو روز که صورت بیگناهی آن خان والا مکان بر خاطر انور پرتو
انگن گشته بود ادرا از قید رهانیده بتلاطم عتبه جلال ظلمت زدای
اختر بخت گشته مشمول عواطف بیکران شهنشاه جهان گردید و
عمده الملک خلیل الله خان که حضرت اعلی ادرا با فاضلخان برای
مطلبی و گذارش پیامی فرستاده بودند ناصیه های آستان سپهر

نهان شد و خدیو زمان جواب مطلب بوساطت فاضلخان بخدمت
اعلی حضرت پیغام نموده خلیل الله خان را بذابر بعض مقتضیات
مصالح سلطنت و جهان بانی در ملازمت اشرف نگاهداشتند و
میر میران خلف خان مذکور و مالوحي دکنی و جمعی دیگر از
ملازمان سده خلافت دولت ملازمت یافته خلعت سرفرازی پوشیدند
پانزدهم قاسم خان و اسد خان بخشع دوم و نامدار خان و ظفر خان
رسید شیر خان باره و حسین بیگخان و عبد النبی خان و جمعی
دیگر از بندهای آمدان خلافت به تقبیل عتبه اقبال سر بلند گشته
بمرحمت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و چون مهمات چکله
متبرها که قبل ازین باقطاع دارا بی شکوه تعلق داشت درین وقت
از تفرق سپاه و مردم او که بنظم و نسق آن قیام می نمودند مختل
و نامنظم شده بود و مفسدان واقعه طلب آنجا سر بفساد برداشته
طریق بقی و عصیان پیموه بودند رای ملک آرای خدیو جهان
پرتو التفات به پرداخت آن انگنده جعفر ولد اله وردی خان را
بفوجداری و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین
تعیین فرمودند و بعنایت خلعت و قیل باماده قیل و از اصل و
اضافه بمنصب سه هزار سوار از آن جمله هزار سوار دو
احده و سه احده نواخته از پیشگاه سلطنت رخصت نمودند هفدهم
بادشاهزاده عالیقدر والا تبار محمد سلطان را فرمان شد که بشرف
ملازمت اکسیر خاصیت جد بزرگوار استسعاد یابند بادشاه زاده والا
نزدک بموجب حکم لازم الانقیاد داخل قلعه مبارک شده از روی توره
و آداب چنانچه از شهنشاه فلک قدر مالک رقاب مسترشد گشته بودند

کامیاب ملازمت جد امجد والا جناب گردیدند و درین تاریخ شیخ میرک و جمعی دیگر از بندهای سده خلافت شرف زمین بوس بارگاه جلال یافته بغایت خلعت سرفراز شدند و نوزدهم پرنده آرای هودج عزت زینت انزلی مشکوی ابهت ملکه خورشید احتجاب تقدس نقاب بیگم صاحب بموجب امر اعلی حضرت بداع نور منزل آمده ادراک ملاقات همایون نمودند و زیده امرای منبع الشان جعفرخان که منصب جلیل القدر وزارت کل بار مغفوض بود و تقریخان که در پیشگاه سلطنت نهایت قرب و منزلت داشت سعادت اندرز ملازمت اشرف گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافتند و همچنین دیگر امرای عالیمقدار و ارکان دولت پایدار و سایر ملازمان عتبه خلافت بجناب والا و آستان معلی شتافته فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در کرباس گردون اساس جهانی از اصناف خلق و عالمی از فرق ناس فراهم آمد و گیتی خدیو فلک سریر عالمگیر بر مسند عظمت و اقبال جلوس اجمال فرمودند خلائق را که امیدوار دولت ملازمت فایزالنوار بودند پارعام دادند و طوایف انام بوسیله بخشیان عظام و ایستادگان بساط ذلک احترام آداب ملازمت و قواعد تهذیب بجا آورده باشاواره والا میر توزکن مرتبه دان و یسارلان پایه شناس بروفق درجات و مراتب و بر حسب تفاوت مناصب هر کدام را در جا و مقام مناسبت باز داشتند و همگی در خور رتبه و حالت خویش مورد الطاف گشته رایست عزت باوچ کامرانی انراشتند و رای رایان که بحسن کفایت و کاردانی سر دفتر اهل دیوان بود با جمیع متصدیان دیوانی و

زمره اهل قلم و ارباب محاسبات جبهه سالی عتبه علیه گشت و برخی از مراتب ملک و مال که درین مدت انواع فتور و اختلال بقوام آن راه یافته بود بعرض اشرف این واقف رموز سلطنت و فرمان روائی و دانای اسرار خلافت و جهان پیرائی رسانیده دران ابواب باحکام کرامت نظام که امور دین و دولت و مهام ملک و ملت را سرمایه رونق و انتظام بود مامور و مسترشد گردید و از غره این ماه مبارک اثر که در معنی غره شهر نصرت و ظفر بود تا این تاریخ صیغمت گستری جمعی کثیر بمراحم و عذایات شهنشاه عذر سوز دوست پرور کامیاب و بهره ور شدند از انجمله تابنده گوهر محیط حشمت گرامی ژمرفال خلافت بادشاه زاده والا قدر محمد سلطان بمرحمت جیفه و خنجر مرصع با علاقه مروارید و دو زنجیر فیل نوازش یافتند و از خزانه مکرمت و احسان شهنشاهانه بیست و شش لک روپیه بمراک بخش عطا شد و خانخانان بهادر سده سالار که بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار سرفراز بود مجموع تابندگان او دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و زیده نوئیغان درست اخلاص شیخ میر بغایت خلعت خاص اختصاص یافت و شجاعت خان خلف خانخانان که بمنصب سه هزاره دو هزار سوار سربلندی داشت بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار کامیاب عنایت و رعایت بادشاهانه گشته مخاطب بخان عالم گردید و نتج جنگخان باضافه پانصدی پانصد سوار به منصب سه هزاره سوار و یکه تاز خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاره دو هزار سوار مباحی گشتند و علی هذا القیاس جمیع بندها بغایت خلعت

و اسهان و نقود و غیرها مورد نوازش گشتند بیستم که عزم دخول بمستقر اردنگ حشمت پدش نهاد خاطر ملکوت ناظر گشته بود
 رایات نصرت طراز از باغ نور منزل باهتر از آمده مراد بخش را چو
 هنوز اثری از زخم و آزارش باقی بود حکم شد که در همانجا که بود
 اقامت داشته باشد و خدیو جهان دار جهان بدان قرین تائید رانی
 و فر آسمانی از آن بدستان سرای دولت و کام رانی که مدتی نه روز
 از فیض نزول اشرف کامیاب حضرت و نصارت بود با بخت بلند
 و اقبال آسمان پیوند بر نیلی ابر خرام سپهر مانند سوار گشته لوای
 توجه بشهر انراختند *

ظفر از یمین نصرتش از یسار * فلک یاور و اختر و بخت یار
 زمین تابع و آسمان پیروش * نشان جم و شان کیخسروش
 خلائق را از مشاهده خورشید جمال عالم آرای شهنشاہ جهان
 بادشاہ نوجوان دیدد امید تازگی و روشنائی پذیرفت و جمعیت
 و آسودگی که بیگانه وحشت سرای دلها شده بود دگر باره با خواطر
 پریشان طرح الفت و آشنائی انگند ساکنان مستقر الخلافت چون
 از میامن الطاف بیکران و مآثر عدل و رافت بی اندازه خدیو
 زمان جان نو و حیات تازه یافته بودند و از خورد و بزرگ بشکر آه
 نعمت سترگ از هر گوشه زبان بدعا و ثنا کشودند و بلسان حال
 مضمون این مقال ادا نمودند *

خدا یاورا مملکت پرور * سکندر سریرا جهان داور
 ز آدم بمیراث عالم تراست * جهان بادشاهی مسلم تراست
 مهدی گوهر سلک آدم ثوی * مهدی مبدو باغ عالم ثوی

جهان سر بسر در پناه تو بآید * سردشمنان خاک راه تو بآید
 و منزل دارا بی شکوه که باشا را والا پیدشکاران پیشگاه سلطنت آنرا
 از گود بیرزنی رفته به بسط یسط دولت و سعادت آراسته بودند
 فیض اندوز نزول همایون گردید و درین روز عالم انروز آفتاب
 مرحمت سایه در الجلال از اوچ مکرمت و افضال پرتو تربیت و توجه
 بر احوال امرا و بندهای آستان خلافت انگنده جمعی کثیر بمواهب
 عالی و مراتب ارجمند کامیاب و سر بلند گشتند از آنجمله عمده الملک
 خلیل الله خان که سابق پنج هزاری پنج هزار حوار از آنجمله دو
 هزار سوار دو اسبه و سه اسبه منصب داشت بمنصب والی شش
 هزاری شش هزار حوار دو اسبه و سه اسبه بلند رتبه گردید و
 محمد امین خان بخندست جلیل القدر میر بخشگیری والا پایگی
 اندر ختمه بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و تربیت خان
 باضافه هزار و پانصدی دو هزار حوار بمنصب چهار هزاری چهار
 هزار سوار سرفراز گشته بنظم مهام بلند طیبه اجمیر معین شد و
 خان زمان باضافه دو هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار
 و عطای نقاره مورد نوازش شده بقلمه داری ظفر آبدار سر بلند
 گشت و اسد خان بخش دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری
 هزار و پانصد سوار و فیض الله خان باضافه هزاری بمنصب سه
 هزاری هزار و پانصد حوار پایه عزت برافراخت و اراد خان ولد
 اعظم خان کلان که چندی پیش ازین در زمان اعلی حضرت از
 منصب معزول شده بود درین هنگام عنایت بادشاهانه شامل
 حالش گشته بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مورد

مرحمت گردید بیست و یکم که همان منزل دل نشین از فرزند
برازنده ادرنگ دولت و دین فیض آگین بود تجدید مراسم
بخشی و عطا گستری نموده بسیاری از یندهای عتبه خلافت را
بمراحم خسروانه نواختند از انجمله طاهرخان باضافه هزاری دو هزار
و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزاری و پانصد سوار
و قبادخان باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو
هزار و پانصد سوار مر بلند گردیدند *

اکنون کلک حقایق ارقام بذکرشمه از حال دارا
بی شکوه نگوئید فرجام تمهید کلام نموده بنگارش
مآثر اقبال دشمن مال خدیو جهان می پردازد
آن رانده کشور دولت و عافیت بعدنراز مستقر الخلافت اکبر ابد
با قریب پنج هزار سوار چهار دهم ماه رمضان خود را بدهای رحانیه
در قلعه بابر شهر کهنه که بمذاهبت خرابی و بی رونقی شایان نزول
او بود مانده چغد بویرانه فرود آمد و چون شهنشاه توفیق سپاه به
از وقوع فتح و فیروزوی از کمال مروت ذاتی و ثبوت جبلی که شیه
قدسیه آن حضرت است تعاقب آن بد عاقبت روا نداشته افواج نصرت
قرین بتکامشی او تعیین نفرمودند و یکچند رایات ظفر پیوند در مستقر
خلافت توقف نمود آن کوتاه اندیش باطل پژوه را بتازگی وسوسه
دیو پندار رهنمون وادی ادبار گشته خیال محال تدارک و اندیشه
خام انتظام در سرافقاه و بقصد سامان نژده و جنگ در دهلی
بساط توقف و درنگ گسترده بسرائجام سپاه و لشکر پرداخت و
دست تعرض باشیا و اموال و اسبان و انیال سرکر خاصه پادشاهی

و نقود و اجناس و امتعه و ذخائر اسرا دراز نموده در هر جا هرچه
میدانست تصرف مینمود و چون بسلیمان بی شکوه پسر بزرگ خود
که بدوجب طلب او با لشکرها از پتنه می آمد و باصرای عتبه
خلفت که همراه او بودند نوشته بود که از آن طرف آب چون رو
بسمت دهلی آورده بر جناح سرعت و استعجال یار ملحق شوند
انتظار رسیدن پسر با آن لشکر میکشید و این هوس فاسد نا تمام در
دیگ سودای خام می پخت که بعد از رسیدن آن گروه که هر دو
لشکر یکجا شود و مواد شوکت و قدرتش تزیید پذیرد دیگر باره لوی
نساد امراشته صف آرای کین و عناد گردد و اگرچه میل خاطر
امرای خیر اندیش دولتخواه و انجذاب قلوب کانه لشکر و سپاه
باین پایه افزای ادرنگ عظمت و جاه از دیرگاه میدانست لیکن
از روی مکیدت و شرانگیزی که پیوسته بنای معامله او بران
بخت خفیه بخطوط و استمالت نامه های فریب آمیز عمدها و ارکان
دولت حضور و امرای صوبه جات و حکام ولایات را از نزدیک و
دور به نافرمانی و مخالفت و عدم انقیاد و اطاعت خدیو جهان
اغوا نموده بجانب خود دعوت مینمود چنانچه آثار شرارت و افساد
او از اوضاع گروهی که نقد عبودیت شان ناقص عیار اخلاص بود و
بر کسوت عقیدت طراز خلوص و یکرنگی نداشتند لایح می شد
و همچنین بنوشتهای فساد انگیز پنهانی در وسوسه و اغرای اطمینان
حضررت میکوشید و از آنجا که نهاد آدمی بر پذیرفتن نقوش
وسوس و قبول آثار تخیلات خاصه آنچه در لباس نیک خواهی و
خیر اندیشی جلوه غلط نما کرده خرد آشوب و دانش فریب گردد

مجبور و مضطربست تسویل و اغوای او را فی الجمله تأثیری از بعض اطوار آن حضرت نیز مستنبط میگشت مجعلا بعد از دفع فتنه آن باطل ستیز شورش انگیز که ساحت سرافشان سلطنت و اقبال از خار وجود شرآمودش پیرایش یافت و حریم کعبه جا و جلال از پرتو ماهیچه رایت منصور فروغ سعادت پذیرفت خدیو بیدار بخت سعادت نصیب را از کمال خلوص نیات و صفای طوبیت مکنون خاطر فیض پیرا و پیش نهاد اراده والا این بود که در ساعتی مسعود احراز ملازمت حضرت اعلی نمایند و بتقدیم مراسم اخلاص و عقیدت در استرضای خاطر اشرف کوشیده اگر بقتضای بشریت از رهگذر وقوع حوادث و حدوث وقایع که بحکم ضرورت رویداد غبار بر آئینه ضمیر مهر انور باشد آنرا مشافهه بی توسط اغیار بسر آستین اعتذار بنمایند تا بالکلیه غایله حجاب مرتفع شده مصافحت تام حاصل آید لیکن چون آن حضرت را کمال توجه و التفات بحال خسران مآل دارا بی شکوه بود و بتسویات و تنزیراتش فریفته شده سرزشته صواب اندیشی از کف گذاشته بودند و بجهت رعایت جانب او چشم از صلاح دولت و اقبال پوشیده همگی در اصلاح حال آن فساد اندیش فتنه گر و تربیت آن نهال بی بر و فخل بی ثمر میگوشتند چنانچه باوجود ظهور آثار بلجوهری ازان ناخلف دردمان سلطنت و سروری که صورت بدولتی و حقیقت بلعاصی او مشهور عالمیان گردید هنوز آن حضرت را اثر توجه باطن نسبت بآن ظاهر البطلان معلوم می شد و سنوح اموری که بانقضای تقدیر ربانی و مشیت یزدانی

رویداد خلاف مرغوب و منافی مطلوب آن حضرت بود و مع هذا ازان جانب اموری که محرک و سلسله جنبان ملاقات باشد بظهور نیویست لاجرم خدیو دقیق شناس دانش آئین باوجود این مراتب و مقدمات بادی ملازمت شدن را بی لطف دانسته بحکم تقاضای حال ترک آن عزیمت که قبل ازیں مرکوز خاطر قدسی شیم بود نمودند و چون در خلال این احوال خبر توقف دارا بی شکوه در دهلی و مراتب فتنه سگالی او چنانچه سمت گذارش یافت بمسامع جا و جلال رسید و دفع ماده شورش و فساد و قطع ریشه خصومت و عنادش بر ذمه همت علیا لازم بود و تیاران و تاخیر در آن خلاف آئین رای و تدبیر می نمود کفایت شر آن بد اندیش وجه عزیمت جهان کشا ساختند *

نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد و شرح سوانح دیگر

چون رای عالم آرای و همت مملکت پندرای حضرت شاهنشاهی بانقضای مصلحت دولت و اقبال عازم این نهضت همایون فال گشت بر خاطر ملکوت ناظر چنین پرتوانگند که مهین شعبه بوجه جا و جلال گردن باره نهال حشمت و کمال بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطان را با جمعی از جنود قاهره در مستقر الخلافه اکبر آباد گذاشته خود با بقیه موکب گردون شکوه متوجه مقصد گردند لاجرم آن و الا نژاد را بنظم امور آن مقر اورنگ خلافت معین ساخته بمرحمت خنجر مرصع با علاقه سرواید و دوزنجیر

فیصل و دو اسب عربی و شصت اسب ترکی و انعام دولک رید
نواختند و اسلام خانرا بخدمت اتالیقی آن نهال گلشن دران
و فاضلخان را بجهت خدمت اعلیٰ حضرت و پرداخت مهملات
بیوتات و رتق و فتق امور کارخانجات سرکار خاصه شریفه که اکثر
در آن مرکز حشمت بود و ذو الفقار خان را بحراست قلعه مبارکه
مقرر نمودند و تقریرخان را که در معالجه حضرت اعلیٰ مسانی
جمیله و تدابیر لایقه بظهور رسانیده بمزاج اشرف اشنا شده بود
فرمودند که در خدمت آن حضرت بوده بعلاج بقیه کونت و تدبیر
صحت مزاج مقدس قیام نماید و او را بعنايت خلعت خاصه
جمده مرصع باعلاقه مروارید و انعام سه هزار اشرافی کامیاب مرله
بادشانه گردانیدند و بیست و دوم ماه مبارک رمضان فتح و ظفر
همرکاب و نصرت و اقبال هم عنان بعزم دار الخلافه شاه جهان آید
از مسکن سریر سلطنت ابدی بنیان نهضت نموده موضع بهادرین
را از انوار فیض نزول فروغ میمنت بخشیدند و درین روز نوگل
حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن عظمت بادشاه زاده ارجمند عالی
تبار ستوده شیم محمد اعظم بر موجب فرمان خدیو جهان بخدمت
جد امجد والا مکان شتافته باهراز شرف ملازمت آن حضرت سرمایه
دولت و سعادت برگرفتند و پانصد مهر و چهار هزار روپیه بطریق
نذر گذرانیدند حضرت اعلیٰ بدیدار قره باصره دولت و کامرانی مسرت
و شادمانی اندرخته آن ثمره القوان سلطنت و جهانپانی را در آغوش
عاطفت و مهربانی کشیدند و بانواع عنایات و مراسم نوازش نموده
رخصت معاودت بخشیدند و دو روز دیگر آنجا مقام شده بیست

و چهارم عمارات دولت خانه گهات سامی از فرقدوم اقدس گرامی
گشت و موبک مسعود دران فرخنده منزل نیز دو روز اقامت
نمود درین خجسته هنگام از تقریر منہیان فرخنده پی خبر فرار
دارا بی شکوه از دهلی معروض حجاب بارگاه خلعت شد چون
توقف او در آنجا چنانچه گزارش یافت بامید رسیدن سلیمان
بی شکوه و سهاه همراه او بود و آنها دران نزدیکی نرسیدند و به یقین
میدانست که خدیو درین دانش آئین از استماع خبر توقف
و ننگه مگالی او در دهلی بقصد دفع آن خمیر مایه فساد رایست
عزیمت بصوب دارالخلائت شاه جهان آباد خواهند انراشت او را
در آنجا مطلق العنان و خلیع العذار نخواهند گذاشت و اگر
بیش ازین اقامت و درنگ گزیند شاید پسر او باو ملحق نشود
و جزو اقبال متوجه استیصال او گردد و از آنجا که موسم برشغال
در رحیده بود این اندیشه هم داشت که مباد از کثرت بارش و دفور
گل ولای راه مفر مسدود گشته رسیدن بلاهور که آنرا گوشه عافیت
و محل امنست خویش می اندیشید صورت نه بندد و مقارن اینحال
آرازه توجه رایات جاه و جلال از مسکن اورنگ سلطنت بصوب دار
الخلائت شنید لهذا دگر باره مغلوب رعب و هراس گشته دل از
بودن دهلی برگرفت و بیست و یکم ماه رمضان از آنجا رخت
الدبار بر بسته روانه لاهور شد و کیفیت حال کثیر الاختلال خود
بسلیمان بی شکوه و باقی بیگ مخاطب به بهادر خان نوکر خود
که او را اتالیق آن باطل بلجهر و صاحب اختیار لشکر ساخته
همراهش کرده بود اعلام نموده بآنها نوشت که اگر توانید از انروی

آب چون براه بوزیه و عهاتر پور برجناح تعجیل خود را در سهرند با
 لهور باو برسانند و سرانجام احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت
 از سوانح این ایام تعیین یافتن خاندورانست با برخی از عساکر
 گیهان ستان به تسخیر قلعهٔ اله آباد - چون بمسامع علیه رسید
 که سید قاسم براه که از جانب دارا بی شکوه بحکومت آن صوبه قیام
 داشت باوجود اطلاع بر کیفیت حال آن خسران مآل و حقیقت
 اقتدار و استقلال این برگزیدهٔ ذوالجلال توفیق سلوک طریق عبودیت
 و دولتخواهی نیافته هر بر خط اعتیاد نمی گذارد و بوموسه خیالات
 فاسد و اندیشه‌های خام قلعهٔ اله آباد را که در متانت و حصانت
 شهرهٔ ایام است استحکام تام بخشیده باستظهار رصانت و محکمی
 آن حصار استوار راه کجروی و خلاف می سپارد لاجرم عزم تسخیر
 آن پیش نهاد خاطر انور گیتی خدیو ممالک ستان گشته درین
 هنگام خان مذکور را بافوجی از جنود منصور بدانصوب معین
 فرمودند که اگر سید قاسم از خواب غفلت بیدار شده بصلاح کار
 حسن مآل راه برد و بی تعلل و درنگ و ارتکاب جدال و جنگ قلعه
 را تسلیم کند آن را بتصرف در آورده سید قاسم را بجناب والی
 خلانت فرستد و خود بحکومت و نظم مهام آن صوبه قیام نماید و
 اگر از کوتاه بینی و محال اندیشی در مقام سرکشی و نگاهداشت
 قلعه باشد بمحاصرهٔ آن پرداخته بقیه و استیلا مفتوح سازد و خان
 مذکور را هنگام رخصت بعنایت خلعت خاص و اسب و فیل نواخذند
 و از منصبش که پنج هزار پانچ هزار سوار بود دو هزار سوار دوا سپه
 و سه اسبه مقرر ساختند و هم درین ایام مراد آباد را که از محال

مقصد خیز است و قبل ازین باقطاع رستم خان تعلق داشت بجایگزینی
 قاسم خان عطا فرمودند و ارزا بعنایت خلعت و اسب و فیل امتیاز
 بخشیده رخصت آن صوب نمودند و ذوالفقادر خان که بحراست قلعه
 مسقر الخلافت تعیین یافته بود بعطای خلعت و اسب و فیل و
 نقاره و انعام شصت هزار روپیه و اسلام خان که بخدمت پادشاهزاده
 محمد سلطان مقرر شده بود بمرحمت خلعت و انعام سی هزار
 روپیه و هر یک باضافه منصب مورد انتظار عاطفت گردیده مرخص
 شدند و ارادت خان بصوبه داری اوده معین گشته باضافه هزار و
 پانصدی هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و سی هزار سوار
 از آنجمله هزار سوار دو اسبه و سه اسبه والا رتبه گردید و بمرحمت
 نقاره نوازش یافت و مختار خان بفوجداری سرکار ناندیر تعیین
 یافته باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و سی هزار
 پانصد سوار تارک اختیار برانراخت و عبد الذبی خان بفوجداری
 اوده تعیین یافته مشمول مزاحم خسروانه گردید و هوشدار خان
 بخدمت داروغگی غسل خانه از تغییر خانه زان خان خلعت
 صرغریزی پوشید و قلندر بیگ بقلعه داری کلیان منصوب گشته
 بخطاب قلندر خانی و داراب برادر مختار خان از کومکدان دکن
 بخطاب خانی و سیر بها دردل برادر دیگرش بخطاب جان سپار
 خانی نامور شدند و شفقت الله ولد سزادار خان مشهیدی که پدرش
 چندین قبل ازین در صوبه بهار و دیعت حیات مستعار سپرده بود
 بخطاب پدر خویش مخاطب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 دو صد و پنجاه سوار کامیاب نوازش گردید و هم درین ارثات عاطفت

پادشاهانه مراد بخش را به بخشش دو صد و سی و سه سراسپ نواخت
و بفتح جنگ خان و کار طالب خان و رشید خان هر کدام بیست
هزار روپیه و سید مظفر خان پانزده هزار روپیه و برندوله خان و دتازجی
هر کدام ده هزار روپیه و باخلاص خان و مقیم خان و سید نصیرالدین خان
دکنی و زبردست خان و اسماعیل خان نیاززی و سکندر و وهیل و وثر مکی
و ناناچی بهونسله و رستم را و او را احترام هر کدام پنج هزار روپیه و علی
هذا القیاس به بسیار بندها عطا شد بیست و هفتم موکب جهان نوره
از گهاٹ سامی باحتراز آمده نواحی جلال آباد مضرب سوادقات جلال
گشت و روز دیگر دران سرمنزل همایون اتفاق اقامت افتاده فردای
آن نزدیک باغ سلیم پور منزل گاه دولت شد و سلخ ماه مبارک که
موکب ظفر اعطصام در آن فرخنده منزل مقام داشت رای عالم
آرای شهنشاه عدو بند کشور کشا چنان اقتضای نمود که فوجی از
عساکر اقبال به تعاقب دارا بی شکوه خسران مآل که هنوز هوای
نهاد اندیشی و کینه جوئی در سر داشت و بقصد سرانجام اسباب
تدارک متوجه پنجاب گشته بود تعیین فرموده آن تیره بخت تباہ
روزگار را در هیچ جا فرصت ثبات و قرار و مجال اعداد مواد متذکره
و پیکار ندهند بنابراین بهادر خان را با گروهی از مبارزان جنود
نصرت به تعاقب آن بدعاقبت معین ساختند و منصبش را باغانه

(۵ ن) و چندین از امرای عقبه سلطنت و بندهای مستحقین

خدمت بانعام دواک روپیه کم یاب ساخت *

(۶ ن) ترنگچی و با یاجی بهونسله و رستم را و ادراجیرام الخ *

هنزایی بانصد سوار چهار هنزایی دو هزار سوار معزز نموده هنگام
رخصت اورا بعنایت خلعت و اسب و انعام سی هزار روپیه
نواختند و درین هنگام تابنده گوهر درج دولت درخشنده اختر
برج سلطنت پادشاه زاده والا گهر محمد معظم را که در دکن بودند
بارسال خلعت خاص شرف اختصاص بخشیدند و مهابت خان
صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار خاندیس و سیادت خان ناظم
امور دار الخلافت شاه جهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل
را بعنایت ارسال خلعت سرفراز گردانیدند و کنور لال سنگه
پسر را نا راج سنگه که از وطن رسیده باستیلام سده سئید نامیه
افروز طالع گردید و بمرحمت خلعت فاخره و یک عقد مروارید
و سرپیچ و طوق مرصع کم یاب عزت شد و عاطفت پادشاهانه
از حر نوازش رافا را بارسال سرپیچ مرصع گران بها سرفراز ساخت
و فیض الله خان از تغیر نوازش خان قور بیگی شده مطرح انوار
التفات گردید و سید مظفر باره ولد شجاعخان مرحوم بخطاب
پدر خویش بلند نامی یافت و خواجه نور که از بندهای درگاه
آسمان جابه بود بخدمت گذاری اعلیٰ حضرت تعیین یافته مخاطب
به معتمد خان گشت و خلعت و اسب و فیل باو عطا شد و چون
ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی و فیروزی منقضی گشت
شب چهارشنبه یازدهم تیر هلال خجسته فال عید الفطر از انق
سعادت طلوع نموده عرصه جهان را بانوار بهجت و شادمانی و لوازم
عشرت و کامرانی چون مشرق خورشید نورانی ساخت کوس طرب
و شادمانی نشاط بنوازش درآمد و رسم عیش و آئین طرب تازه گردید

و روز عید که از منزل سلیم پور کوچ میشد نوئیقان نامدار و امرای عالی مقدار و سائر بندهای اخلاص منش عقیدت شعار بجناب والای سلطنت و سده آسمان سالی خلافت حاضر گشته به تسلیمان تهنیت تارک آرای سعادت گردیدند و بتقدیم آداب مبارکباد این روز سعید که مقدمه هزار عید امید بود رسم بندگی بجا آورده و آن روز سه کروه طی گشته نزول اجلال شد و در آن فرخنده روز جهان افروز عاطفت بادشاهانه عمده السلطنة القاهرة خان چهار را که حضرت اعلی بعد از هزیمت یافتن دارا بی شکوه چنانچه گذارش یافت باغواوی و افساد آن تنه پزوه مورد بی عزایتی ساخته از منصب و جاگیر عزل فرموده بودند منصب جلیل هفت هزار و هفت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و عطای خلعت خاص و جمده مرمع و شمشیر خاصه نوازش نموده بخطاب والای امیرالامرائی بلند نامی بخشیدند و محالی که دو کرور دام جمع آن بود برسم انعام مکرمت فرمودند و خانخانان بهادر سده سالار بمطای خلعت خاص و انعام دولک رویه و محالی که دو کرور دام جمع آن بود کامیاب مواهب بادشاهانه گردید و خلیل الله خان بمرحمت خلعت و اسب با ساز طلا و اعتقاد خان بعنایت اسب و نایل مرنرازی اندوختند و دلیر خان که بیادری بخت از تبعیت و همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده بود شرف اندوز تقبیل عمده اقبال گشته بمطای خلعت فاخره و اسب باساز طه و شمشیر

و جمده مرمع و باضانه هزار سوار به منصب پنج هزار بی پنج هزار سوار مطرح انظار مکرمت شد و عبد الله خان رلد سعیدخان بهادر مرحوم که او نیز از سلیمان بی شکوه جدا شده بود احراز سعادت ملازمت اشرف نموده بعنایت خلعت و خطاب سعید خانی و دیگر عنایات خسروانی مباحی گردید و سید عبد النبی رلد خاندوران بهادر مرحوم خلعت یافته به اله آباد مرخص شد که در ملک کومکین مبدین برادر خود باشد وصف شکر خان بمرحمت امیر و انعام بیست هزار رویه مرنرازی یافت و بیست هزار رویه بچندی دیگر از ملازمان رکب دولت انعام شد درم ماه فرخنده فال شوال آن روی قصبه متبر را از سایه سنجق جهانکشا فروغ آگین شد و چون این روز عشرت افروز موافق سیزدهم تیر بود که روز عید کفنی است در منزل مذکور دگر باره جشن طرب و نشاط ترتیب یافته آنین کامرانی و کام بخشی تازه شد و چنانچه درین دولت ابد طراز معهود است امرای نامدار و عمدهای آستان بهر مدار صراحیهای مرمع و میفاکار پر از گلاب و عرق تنه و بهار گذرانیدند و از زبان حال بآهنگ این دعا ترانه سرا گشتند •

فرخنده بود چو عید هر روز و شدت • بی نیل اصل میاد دست طلبت تا بر عرق تنه بون شیشه چرخ • پر باد صراحی ز گلاب طربت و درین روز خجسته بسیاری از بندهای آستان جلال ملتزمان رکب انبال باضانه منصب و دیگر عطایا و مواهب فیض اندوز عاطفت بادشاهانه گردیدند از آن جمله سعید خان باضانه پاحمدی پانصد

سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و خواصخان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مهابی گردیدند و سید شیرخان باره یفوجداری سرکار ترهت منصوب گشته باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سرفرازی اندوخت و بعنایت علم لوائی امتیاز برافراخت و عبد الله بیگ ولد علیمردانخان مغفور و اعتماد خان که در سلک همراهان سلیمان بی شکوه بودند عز بساط بوس دریافته مشغول مراجع خسروانه گشتند *

ذکر مراتب زیاده سری و محال جوئی

مراد بخش جاهل نادان و دستگیر شدن او

به یمن تدبیر و اقبال والای خدیو جهان

از آنجا که امر جلیل سلطنت و شهنشاهی و شغل نبیل خلافت و گیتی پناهی که ظل خورشید عظمت و جلال الهی است مانند شان الوهیت و مرتبه ربوبیت مستدعی عدم سهم و انباز است و صدق کریمه [لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ] بمشرب و افغان اسرار نظام کل شامل نشأتین حقیقت و صیجاز حکمت و مصلحت پیرای ایزد جهان آرا در نظم سلسله وجود و کارخانه تکوین چنین تقاضا نمود که والا قدر سعادت مندی که بغور این رتبه بلند و منزلت آسمان پیوند مستسعد گشته از پیشگاه کبریا قامت سعادت به تشریف این موهبت علیا بدارد باعث حریم دولتش از غبار مساهمت و مشارکت اغیار سدره آید و گلشن جاه و حشمتش از خار نزاع

مفسدان دعوی کار پیرایش پذیرد مدعیان باطل گرایش را فلک پیوسته زهر حرمان مدعا جشانند و همپشمان باد پیمایش را گردون مدام غبار ناکای در چشم امید افشانند بلخرد فتنه پروری که از سلسله انقیادش برآمده راه خود سری پیماید سلسله تنبیه روزگارش پای فرساید و کوفه اندیش سبکسری که سراز ربهه اطاعتش کشیده آهنگ بالا دعوی نماید پپای خود گرفتار بند تقدیر آید بدمستان انجمن غرور را ساقی اقبالش هم در اول بزم از پا در اندازد و بی ادیان بساط نخوت را نامح تدبیرش بند از حبس و بند سازد متانت قوت رایش خام طمعان دعوی پیشه را به بختگی بر زمین ادبار زند و درست نقشی بخت والایش کج باز ان نفاق اندیشه را در ششدر مکافات انگند * * نظم *
چو بخشد حق یکی را سربلندی * دهد از اوصاف خویشش بهره مندی
ز لطف خود توانائیش بخشد * بملک و جاه یکنائیش بخشد
بلی آنکس که ظل ذوالجلال است * شریکش چون شریک حق محال است
شهنشه فرد می باید در اقلیم * در یکتا بود در خورد دیهیم
شاهد صدق این تقریر صورت حال خجسته مآل گیتی خدیو عالمگیر
است که چون انبریدگار جهان بمقتضای حکمت بالغه منشور
ریاست کبری و خلافت عظمی را بپای نامی او رقم سعادت کشیده
و ذات قدسی خالصش را در صفات جمال و جلال بذات بیهمال
خویش تشبیه بکمال بخشیده لاجرم آن یگانه دودمان اقبال را که
مظهر اتم ظل الهی و مصداق اکمل شاهنشاهی است بصفت تفرد
و یکنائی در خلافت و فرمان رایی از نقض مشارکت اغیار مبرا

میخواهد و پیوسته دعوی کیدشان فتنه جو و شرکت اندیشان محال
طلب را حرمان نصیب مطلب ساخته چمن دولت و ریاض
شوکش را از نخل بی ثمر وجود این گروه باطل پروره پیرایش
میدهد تا نهال جاه و استقلالش در کنار جویبار کمال قد کشیده
جهانیان در سایه حمایتش سرخ نشینند و از شاخسار مکرمتش
میوه عدل و انصاف چینند چنانچه بر تو ظهور این معنی از ننگ
جوئی و تبه رانی مراد بخش نادان و دستگیر شدن او بسر پانجه
تدبیر و اقبال والی خدیو جهان بر ساحت ضمیر آگاه دلان روشن
و تابانست تفصیل این اجمال آنکه چون آن تبه دست نقد شعور
را بمقتضای خامی و نادانی و غرور دولت و جوانی دماغ هوش
از سودای تمنای سلطنت و جهان بانی آشفته بود و از خام طمع
همواره این پندار محال در سر داشت که بعد از حضرت اعلی
دعوی وراثت ملک و سلطنت از پیش خواهد برد و فرمان روائی
و سریر آرائی هندوستان بار خواهد رسید لاجرم در مبادی سنوح
عارضه آن حضرت که بشاصت تبه رانیهای دارا بی شکوه خبرهای
موحش کشور آشوب در اطراف و اکناف مملکت شیوع یافته بود
در گجرات بمجره استماع این خبر شورش اثر بی تحقیق حال
و اندیشه مآل از لحد وصلگی و تنگ ظرفی رایت استقلال و استبداد
انراخته بر تخت نشست و خود را بمرورچ الدین ملقب ساخته
احم سلطنت بر خویش بست و خطبه و سکه بنام خود کرد و فوجی
به بندر صورت که در آن وقت باقطاع پرده آزادی هودج عزت نور
انزای شبستان ابهت ملکه قدسی نقاب خورشید احتجاب بیگم

صاحب تعلق داشت فرستاده قلعه آن را بقهر و استیلا با اموال
و اشیایی که از خالصه شریفه سرکار بادشاهی و نواب علیه در آن جا
متصرف گشت و دست تعدی و تعرض با اموال و امدعه مردم
دراز نموده کارهای نا شایسته پیش گرفت چنانچه محمد شریف
بسرانجام خان موروم را که از خانه زادان شایسته درگاه خلایق پناه
و متصدی مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان آنجا محبوس
ساخت و انواع اهانت و آزار رسانید و علی نقی دیوان خود را
که از بندهای روشناس بارگاه خلافت بود و بموجب امر اشرف
اعلی پهل دیوانی و کفالت مهمات سرکار اوقیام داشت بی صدور
جرمی و تنوع زلتی بتوهم نفاق و مظنه عدم یکجبهتی بدست خویش
بقتل رسانیده بانواع خود سری و شورش افزائی پرداخت و علانیه
طبل سرکشی و خود رانی نواخت و باوجود قرب جوار باین برگزیده
لطف پروردگار که سلطنت و فرمانروائی خلعتی بود بر قناعت
استعدادش زیبا و خلافت و جهان پیرائی کسوتی بر پیکر اقبالش
زیبنده و رسا و از فرط ادب پروری و سعادت منشی اصلا تغییر وضع
نکرده اختیار جلوس بر اورنگ فرماندهی نفرموده بودند برین
جرات و حیگرگی اقدام نمود و بعد ازان که کذب آن اخبار موحشه
ظاهر شد و بتحقیق پیوست که حضرت اعلی را اگرچه بیهاری
طاری گشته وضع و تصور عظیم در قوی زنده اما هنوز شمع حیات
با برکت آن حضرت در انجمن همتی فروزان است از آنجا که
هوای خود سری در سرش جا گرفته مدعوش لذت سلطنت
عاریتی شده بود تغییر اوضاع نا پسند نداد و طرفه تر آنکه در

اواخر حال که فی الجمله از مستی غرور و نادانی بهوش آمده بحکم ضرورت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل اشفاق خدیو عطوفت پرور قدسی اخلاق زده بود و در بنای حمایت شاهنشاهانه در آمده چاره کار در مطابعت و همراهی آن برگزیده الهی اندیشیده میخواست که بوسیله شفاعت آن حضرت شاهنشاهی در خدمت حضرت اعلیٰ بغير اداهای خارج و حرکات نا هنجار خویش پردازد و ناهموریهایی خود را هموار سازد و از نادانی و بی خبری ترک اوضاع سابق و اطوار نگویند نالایق نکرده تخت و چتر و مائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت و شهنشاه دانش پرور کامل خرد این سفاهتها را پرجاهلی و خورد سالی محمول داشته از کمال بزرگی و دانائی این مراتب را ازو در میگردانیدند و بمقتضای عطوفت و اشفاق و نهایت بردباری و حسن اخلاق برفق و مدارا با او سلوک میفرمودند که شاید رفته رفته بقیع آن اطوار ناسزاوار متفطن گشته ترک زیاده صریحا نماید لیکن از آنجا که پره نضوت و غرور حجاب چهره دانش و شعورش گشته بود اصلا او را تنبیه حاصل نشد و از مستی شراب غفلت و نادانی بخود نیامد تا آنکه بعد از جنگ دارا بی شکوه و وقوع سوانحی که در مستقر الخلافت اکبرایاد روی داد چون دید که امر سلطنت و فرمان روائی باین زبیده اورنگ جهان کشائی قرار گرفته زمام حل و عقد امور خلافت بکف اقتدار خدیو روزگار در آمد عرق حسدش حرکت نموده واغوی خوشامد گویان و تحریک فتنه جویان ضمیمه سودای غرور و مالی خرایای پندار او گشته

بتازگی هوای سلطنت در سرش افتاد و از بی دولتی پادشاه نفاق و مخالفت در دل پخته سرهمسری خاریدن آغاز نهاد و بعزم فتنه و فساد و قصد سرکشی و استبداد باوجود فقدان خزانه و وجه تنخواه موجب سپاه در مدد توفیر لشکر شده امرا و بندهای پادشاهی را بانواع استمال و اقسام ملائمت بجانب خود دعوت مینمود چنانچه جمعی از کوتاه اندیشان ناعاقبت بدین که سود خویش را از زبان نمیدانستند به تحریک بی سعادت باو گرویدند و مناصب نامناسب و زرهای بی موجب و خطاب های بیجا بمردم بی سروپا داده اسباب شورش و سرکشی سرانجام میکرد و دست باسراف و تبذیر کشوده روز بروز بی اعتدالی را از حد میبرد و خیالهای خام و هوس های فاسد نا تمام در سر داشت و بنا برین اندیشه های محال هنگام نهیست رایات اقبال از مستقر الخلافه اکبرایاد نخست در رفاهت مرکب جاه و جلال تعلل و اسهال و رزیده بهانهها آغاز کرد و آخر که قرار به همراهی داد چند روز بعد از جنود مسعود ازان مرکز دولت کوچ کرده همان جا عقب لشکر ظفر اثر آمد و بفاصله چند کوه دور از اردوی همایون نزول گزیده در کمین انتظار فرصت گین بود لاجرم در دفع ماده شورش انگیزی و مخالفت او که مودی بفساد حال بلاد و عباد میشد و ازان فتور عظیم درامن و آرامش جهانیان راه میداشت بر پیشگاه ضمیر منیر شهنشاه عالم گیر این رای دلپذیر جلوه نمود که آن بی ادب محال طلب را بطائف دافش و تدبیر دستگیر نموده بعنوانی که مستلزم فتنه و آشوبی نباشد تنبیه و تادیب نمایند و گلشن ملک و دولت از خار انسادش

به پیرایند و پناهنده عزم مصلحت اسامی چهارم ماه مبارک شوال که موکب جهان پیرا دران رویی قصه متبرها اقامت داشت چون مقرر شده بود که آن بخشد نفاق پرتو که بعد از جنگ دارا بی شکوه تا این هنگام بعز بساط بوس فرمیده بود بملازمت اقدس رسد رای عالم آرای خدیو عدو بند کشور کشای برین قرار گرفت که در همین روز فیروز این اراده والا از قوه بفعل آورده فرصت کار از دست نگذارند و اورا مجال غدر سکالی و فساد اندیشی ندهند

* بیت *

بود روشن بردانش پرستان * که باشد دست پیش دستان
زبان دهر را به زین مثل نیست * که گوید دست پیشین را بدل نیست
لذا در آوازل این روز که آن بی بهره جوهر دانش بکورنش آمد
اورا بحسن تدبیر دستگیر نموده خلایق را از شر شورش و انسادش
رهانیدند و چون بودن او همراه موکب ظفر پناه بمقتضای مصلحت
نبود بصواب دید رای صائب بعد از دوپاس شب آن تیره روز فتنه
اندوز را بعد از ندریان دولت خواه شیخ میر سپرده و دلیر خان را
با جمعی همراه کرده بقلعه سپهر پندیا شاه جهان آباد فرستادند
که آنجا پای بند زندان مکانات باشد بالجمعه روز دوم وقوع این
قصیه که دران منزل فیروزی اثر مقام بود راجه جیسنگه که برهبری
بخت بیدار از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده متوجه
سده اتبال گشته بود دولت اندوز تسلیم آستان جاه و جلال گشته
بعنايت خلعت خاص و شمشیر مرصع و فیل با ماده فیل شرف
اختصاص یافت و کیر تسنگه پسر راجه مذکور که بعد از جنگ دارا

بی شکوه بوطن رفته بود و راجه جیسنگه برادر زاده راجه جسونت
سنگه و سید فیروز خان باره و جمعی دیگر از بندهای عتبه خلافت
که همراه راجه جی سنگه آمده بودند و ابراهیم خان خلف علیمردان
خان که بعد از شکست دارایی شکوه بمقتضای خاص جوانی سود خود
از زیان نشناخته همراهی مراد بخش اختیار کرده بود سعادت آستان
بوس درگاه والا یافته بمرحمت خلعت سر بلند شدند و کنور اعل
سنگه بمرحمت سر پیچ و طره مرصع تارک مباحات افراخت
و ارسای برادر را تا که همراه پسر او بدرگاه جهانپناه آمده بود بعنايت
دهکده کی مرصع مباحی گردید و قطب الدین خان خویشگی و
راجه دیبی سنگه بندیده و سید حسن ولد سید دلیر خان و سید
منصور باره و رحمتخان و دلدوست ولد سرفراز خان قدیم و دلداد
بیگ برادرش و مجاهد بیجا پوری و محمد عابد نیلا وری و منوهر
داس پسر غریب داس میسودیه و چندین دیگر از بندهای آستان
خلافت که در سلک همراهان مراد بخش انتظام داشتند و علیقلی
بیگ و میر فتح از سرداران او و میر مهدی میر سامان و سائر
نوکران عمده و متصدیان برهبری بخت بیدار احراز دولت
ملازمت اکسیر خاصیت نموده خلعت نوازش پوشیدند و همگی
در خور حالت و شایستگی از میامن فضل و احسان گیتی خدیو
مالک رتاق کامیاب گردیدند و همچنین مجموع سپاه و لشکرانش
را که از سابق و لاحق زیاده تر بر بیست هزار سوار بود حکم معلی

(۵ ن) ولد راجه امر سنگه را تهور (۶ ن) محمد عابد بجلادی

صادر شد که بخشیان عظام جوق از نظر انور بگذرانند و بمناسب
و مواجب مناسب سرور از ساخته ضمیمه مواجب انجم شمار گردانند
و از زمره که مذکور شدند قطب الدین بمنصب سه هزار و
سوار و مید منصور باره بمنصب سه هزار و سوار و پانصد سوار و
سید حسن بختاب خانی و منصب دو هزار و سوار و دو هزار سوار
و مجاهد بمنصب دو هزار و سوار و دوازده سوار و بختاب
سردار خانی بمنصب دو هزار و سوار و علیقلی بیگ بختاب
علیقلی خانی و منصب دو هزار و سوار و دوازده سوار و دوازده سوار
و منصب دو هزار و پانصد سوار و میر فتح بختاب فتح خانی
و منصب هزار و پانصد سوار و سوار و محمد عابد بمنصب هزار و
شصت سوار و منوهر داس بمنصب هزار و چهار صد سوار و میر
مهدی بمنصب هزار و صد سوار و تارک امین از افراسخت ششم ماه
مذکور موکب نصرت طراز از آن فرخنده منزل باهتزاز آمده پنج
کوچ متواتر نمود و باز دهم مقام کرده دیگر تا خضر آباد جای
اقامت نکردند و در عرض این چند روز خجسته جمعی کثیر
از بندهای عتبه سلطنت مطرح انوار مکرمت گشته بمواهب
ارجمند مباحی گردیدند از انجمله پرموی دکنی باضافه هزار
سوار بمنصب سه هزار و سوار و ناصیه انتخاب از بخت
و ابو طالب ولد امیر الامرا بمنصب دو هزار و هشت صد سوار
و ابو الفتح پسر دیگرش بمنصب هزار و پانصد سوار
و بزرگ امید پسر میوهی بمنصب هزار و صد سوار و

سرور از یافتند و حسنعلی ولد اله ورد بخان که هنگامی که
شجاع از سلیمان بی شکوه و راجه جیسنگه عزیمت یافته به بنگاله
شغافت از پدر خویش که رفقت شجاع گزیده جدا شده بلشکر
باشاهی ملحق گردیده بود و درینولا بواسطت راجه جی سنگه
دولت زمین بوس دریافت بختاب خانی و منصب هزار و پانصدی
هزار سوار مورد مرحمت شد و نصرت اله ولد سعید خان بهادر
مرحوم بختاب نصرت خانی و کامگار ولد کامیاب بختاب خانی و
شیخ عبد العزیز بختاب عبد العزیز خانی و اله یار بیگ میرتورک
بختاب اله یار خانی سرمایه مباحات و کامرانی اندوختند و رام
هانگه ولد رتن رتنور که در موطن خویش بود و پدرش چنانچه
گذازش پذیرفته در جنگ اوجین به آب تیغ مجاهدان جنود اقبال
شریت هلاک چشید عاطفت خسروانه از روی ذره پروری و خانه زاد
نوازی که شیده کریمه این گوهر انسر سرور است بمنصب هزار و
هشت صد سوار و عطای جاگیر در وطن بدستوری که رتن داشت
نوازش نمود و فرمان شد که به پیشگاه حضور رسد و از خزانه انعام
بادشاهانه شصت هزار روپیه بچندی از ملازمان رکاب دولت و
مبارزان بهرام صولت عطا شد و درین ایام راجه رای سنگه مسودیه
که در جنگ اوجین چنانچه سابق ذکر یافت در ملک رفقت راجه
جسونت سنگه انتظام داشت و پس از انهم از موطن شتافته بود
دولت ملازمت یافته غبار آستان سلطنت را مندل ناصیه اعتبار

ساخت و بعنائیت خلعت و اسب و فیل و جمهر مرصع تارک
عزت بر افراخت چهاردهم خضر آباد مرکز دائره اقبال گشته
عمارات دایره یزش از نزل اشرف بیت الشرف دولت شد درین
روز دانشمند خان که در ایام بیماری اعلی حضرت گوشه نشین
شده بود در دار الخلافت شاهجهان آباد بسر می برد فیض اندوز
ملازمت همایون گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافت و روز
دیگر که آنجا مقام بود شیخ میر و دلیر خان که چنانچه گذارش
یافت برسانیدن مراد بخش بقلعه شاهجهان آباد معین شده بودند
شرف بساط بوس دریافتند درین اوقات خجسته آثار بوماطت
منهیان درست گفتار بمسامع جاه و جلال رسید که دارایی شکوه
باطل پرتو خسران مآل باوجود آن همه خذلان و نکال که نتیجه سوء
انفعال او بود هنوز متنبه نشده راه بصلاح حال نبرده است و ترک
نقذه اندیشی و فساد انگیزی نجسته عافیت را مغنم نشمرده و
از محال طلبی و باطل پرستی بهمان خیال خام و اندیشه نا تمام
در صدق تدارک و تلافی است و روز بروز از مردم واقعه طلب نذره
جو جمعیتش می افزاید و بهیچ وجه ترک خود رایی و شورش
افزائی نمی نماید چنانچه در اثنای فرار چند روزی که در سهند
اقامت داشت بااموال راجه تودرمل که نظم و پرداخت مهمات
آنچه کله باو متعلق بود و بعد از استماع خبر قرب وصول آن رانده کشور
اقبال و قبول بسهند از دور اندیشی و پیش بینی از مر راه کناره
گزیده به لکهی جنگل رفته بود دست تعدی دراز نموده کسان
به تفحص و تجسس ذخائرش گماشت و قریب بیست لک روپیه

از مال او که در بعضی مواضع مدفون بود و مردم نشان دادند
بر آورده متصرف گشت و از آنجا بعزم دارا لسلطنت لاهور که باقطاع
او تعلق داشت روانه شد و چون بکنار آب ستلج رسید کشتیها از
جمیع گذرها فراهم آورده بعضی را شکست و پاره را غرق نمود و
دارا خانرا که از سرداران عمده او بود با برخی از لشکر در گذر
تلون که گذر متعارف و مقرر آن آب است گذاشت باین اندیشه
نامد که چون موسم برشکال است و راهها از کثرت گل ولای
قابل عبور موکب منصور نیست و از طغیان آب دریای ستلج پایاب
ندارد و کشتی مفقود است بچند از صدمه عساکر جهانکشا ایمن
خواهد بود و تا موسم بارش سپری نشود و دریاها پایاب و راهها
قابل عبور جنود ظفر مآب نگردد توجه ربابات خورشید تاب بصوب
پنجاب صورت نخواهد بست و او در عرض این مدت در بلده لاهور
که از خزائن بادشاهی و اموال خودش یک کرور روپیه باتور خانه
و توپ خانه و دیگر کار خانجات و اسباب تجمل و ادوات نبرد و پیکار
در آنجا بود بفرایق یال باصلاح حال خود پرداخته لشکر و سپاه جمع
خواهد ساخت و دیگر باره لواء محاربه و جدال خواهد افراخت
غافل ازین معنی که نهال دولتی که اراده ازلی بپرگندن ریشه آن
تعلق یابد به آبیاری سعی و تدبیر برگ بقا نگیرد و کلخ حشمتی
که حکمت ایزدی انهدام امایش خواسته باشد بمعماري جهد و
کوشش مرمیت نپذیرد م جملا بعد از ظهور این احوال رای عالم
آزای خدیو کشور اقبال چنین اقتضا نمود که آن تپاه اندیش کینه
خورا که قدر عافیت و سلامت ندانسته هنوز مهبای فساد و آماده

عناد بود در لاهور فرصت ثبات و درنگ و هتجال سامان اسباب
فتنه و جنگ نداده ساعت پنجاب را از خار وجود فتنه آمودش
بپردازند و این مهم ظفر فرجام را بچند امرای عظام که در عقب
آن بد عاقبت تیغ سرانجام معین شده بودند نگذاشته خود بنفس
اقدس هم دران روزی همت خسروانه بدفع او گمارند و اگرچه موسم
برشکال بود و از کثرت آب و دنور گل والی عبور عساکر جهان پیم
براه پنجاب متعسر بل متعذر می نمود و بر تقدیر طی مسالک و قطع
مراحل گذشتن از آب ستلج و بده بانقدان کشتی و عدم پایاب و
باوجود ممانعت و مدافعت غنیمت خسران مآب در تصور و خیال
همگنان نمی گنجد و قطع نظر ازین مراتب بر موب جهان نوره
که درین سال همایون فال تعب و محنت بکمال کشیده مسافتهای
بعیده پیموده بود و مکرر اقدام بر حرب و جدال و تحشم صف آزادی
و قتال نموده عزیمت این یورش ظفر اثر بی آنکه روزی چند
تمکن و اقامت واقع شود و سپاه منصور از رنج سفر و محنت شاق
بر آساید بغایت صعوبت داشت و اکثر عمد ها و ارکان دولت نیز
درین موسم تجویز این نهضت همایون نمی کردند لیکن از آنجا که
پیوسته مقاصد و مرادات این برگزیده ذوالجلال ساخته و پزداخته
کارکنان آسمانی و عزایم و ارادات این دست پرور اقبال بتلقین الهام
و یانیمت درین باب رای ظاهر بینان و کنکاش عاقبت گزینان را
مقظور نداشته بتعلیم سرورش بخت و صواب دید همت والا عمل نمودند
و بر وفق مضمون [فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] شیمه قدسیه
توکل را که پیوسته نقد وقت و حال و سرمایه حصول امانی و

آمال آن حضرت است رفیق طریق نصرت و اقبال ساخته عزیمت
پنجاب مصمم فرمودند و چون فرخنده ساعت میمنت قربنی که
اختر شناسان والا نظر و دقیقه سنجان اسرار آسمانی برای جلوس
مسعود بر سریر کمرانی و اورنگ گیتی ستانی برگزیده باختیار
آن رقم سعادت بر صفای تقویم انجم و افلاک کشیده بودند روز
مبارک جمعه غره ذی قعدة روانق یازدهم امرداد بود و وقت
و فرصت آن وسعت نداشت که داخل دارالخلافه شاهجهان آباد
و قلعه مبارکه فیض بنیاد گشته بسر انجام لوازم و اسباب و تمهید
قواعد و آداب این امر جلیل القدر بنوعی که معمول این دولت
روز افزون و مطابق توره و آئین این سلطنت همایون است بپردازند
بر پیشگاه خاطر قدسی متأثر پرتو افگند که این مهم لازم الانصرام
و عزیمت نصرت انجام را که عین صلاح دین و دولت و سرمایه
نظام ملک و ملت بود بدین سبب در عقد تأخیر و تعویق نینداخته
بجهت ادراک این ساعت میمنت قرین در باغ فیض بنیاد اعزادان
که نسخه از فردوس برین و مشتمل بر منازل عالی دل نشین است
چند روزی اقامت نموده در ساعت مذکور بر تخت سلطنت و اقبال
جلوس اجلال فرمایند و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این محفل
انبساط بآنچه در وسعت وقت و فرصت گنجد اکتفا نموده بزودی
متوجه مقصد گردند پس از تمشیت این مهم والا و حصول دیگر
مقاصد علیا که خاطر ملکوت ناظر از معظمت مراتب ملک پیرائی
و جلال مهیات کشور کشائی هذوستان بپردازد و گلشن حشمت
و ایهت از خس و خار وجود مفسدان دعویگار بالکلیه پیرایش

پذیرد بفرانج بال و جمیعت خاطر تمهید مراسم جشن و سرور و سرانجام لوازم عیش و سرور چنانچه شایسته جلالت قدر و شان این دولت جهان مدار و سزاوار شوکت و عظمت ملاطین گردون اقتدار باشد نموده در خجسته ساعتی دیگر اورنگ سلطنت و سریر خلافت بجلوس اشرف والا پایه گردانند و خطبه و سکه را بنام نامی خویش پایه سعادت و پیرایه میمنت بخشد بنا برین مقدمات پرتو ورود بساحت دار الخلافه نینگنده داخل شهر نگشتند و شانزدهم موكب ظفر طراز از خضر آباد باهتزاز آمده باغ سندری باری که بمسافت یکره از دار الخلافه بسمت دار السلطنت لاهور واقع است از فرنزول اشرف نصارت و خرمی پذیرفته دو روز دیگر آنمکان فیض نشان بیمن اقامت شهنشاه عالم گیر میمنت پذیر بود درین ایام عاطفت پادشاهانه راجه جیسنگه را بانعام محالی که یکرور دام جمع آن بود رتبه امتیاز بخشید و محمد امین خان بمرحمت نقاره و علم رایت مباحات افراشت و میدادخان که بنظم مهمات دار الخلافه و حراست قلعه مبارکه قیام داشت ادراک ملازمت اکسیر خاصیت نموده بعنایت خلعت تشریف افتخار پوشید و ندادنخان مهین برادر بهادر خان که فوجدار میان دو آب بود تقبیل مدد مهین تمثال نموده بعطای خلعت و اسب و نقاره و علم مشمول نوازش شد و باضافه دو هزار و پانصدی هزار سوار بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار والا رتبهگی یافت و قطب الدین خورشکی بغواجداري سرکار سورتبه معین گشته بعنایت خلعت و اسب و نقاره و علم مشمول نوازش شد و فوجداري سرکار لکهنو از تنیدر اسبچ خان بدلیز خان مقروض

گشته جمالخان پسر خان مذکور بقیامت پدر بتقدیم آن خدمت مامور و بمنصب هزاری چهار صد سوار سر بلندی یافت نوزدهم خدیو گیتی حقان قرین دولت و بختیاری از باغ سندری باری کوچ فرموده سراستان فیض بذیاد اعز آباد را از فرنزول مسعود طراوت و شادابی افزودند *

فرستادن خلیل الله خان با جنود قاهره برسم

منقلا بکنار آب ستلج و تعیین امیر الامر با جنود

ظفر بیوا بسمت هردوار بجهت صدرالسلیمان بی شکوه

درین ایام فرخنده انجام رای گیتی آرای حضرت شهنشاهی چنین اقتضا نمود که نوجوی از جنود اقبال بسرکردگی عمده السلطنة خلیل الله خان بلشکری که بپادشاهی بهادر خان بتعاقب دارا بی شکوه معین گشته بود ملحق سازند تا هردو لشکر یکجا جمع شده بکنار آب ستلج رسند و آنجا رحل اقامت انگذند تا وصول موكب منصور بدبیر عبور از آب مذکور پردازند و تفحص و تحقیق گذرها نموده سوانح احوال آنصوب معروض بارگاه اجلال سازند بنا بران بیست و چهارم ماه مسطور آن نوین اخلاص آئین را بعطای خلعت خاص و نایل و شمشیر نواخته رخصت فرمودند و میرخان خلف او بمرحمت خلعت و اسب و علم باضافه هزاری هفصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و روح الله پسر دیگرش بمرحمت خلعت و اسب نوازش یافته با پدر مرخص گشتند و طاهرخان و رایسنگه راتهور هر یک بعنایت خلعت و اسب

بلاز طلا و فیل و قباد خان بعنایت خلعت و اسپ و عبد الله خان سرائی برحمت خلعت و فیل و انعام هفت هزار روپيه و يکه تازخان بعنایت خلعت و فیل و سيد منصور خان باره بعنایت خلعت و عبد الله بيگ و علیمردان خان برحمت نقاره و اسپ و سيد مغور باره و او دیهان را تهور هر يک بعنایت اسپ و شهباز خان افغان و آتش قلماق و گروه دیگر از ملازمان رکاب دولت و مبارزان بهرام صولت با خان مذکور معین گشته بمراحم و مکارم خسروانه مغرور مهابی شدند و چون بعرض اشرف رسید که سلیمان بی شکوه باجمعی از نوکران خود و پدرش که همراه او مانده بودند از آن روی آب گذشت عنان ادبار بسوی هر دو از تافته بقصد اینکه در آن حدود به معاونت زمینداران آن مرزوبوم از آب گذشته اگر توانند از راه بوریه و مهارنپور خود را بخدود پنجاب رساند و بدارای بی شکوه ملحق شده ضمیمه جیش فتنه و علاوه ماده فساد او گردد خدیو درویشان دانش آئین را دفع و استیصال آن شعبه درجه خصومت و عداوت که باعث قطع پروبال و موجب ضعف حال پدر فتنه گردید کمالش بود در کیش مصلحت بینی و صواب اندیشی لازم و مستحکم نموده عمده امرای رفیع مقدار امیرالامرا را با فوجی از عساکر نصرت شعار بسمت هر دو از تعیین فرمودند که سد راهش شده بکفایت مهم او پردازد و آن نوئین بلند مکان را هنگام رخصت بعطای خلعت خاص و شمشیر و فیل با ماده فیل و دو اسپ با ساز طلا نواختند و فدائی خان برحمت اسپ و نقاره و سودی خان برحمت خلعت و اسپ و فیل و شمشیر و انعام پانزده هزار روپيه

و سيد فیروز خان باره بعنایت اسپ و محمد طالب ولد امیرالامرا بخطاب عقیدت خانی و برحمت اسپ و بزرگ امید برادر خور و او و سيد علی اکبر باره و کشن سنگه و سيد لطف علی و جمعی دیگر از پندهای شہامت پرور و مبارزان جنود فتح و ظفر بآن زبده امرای عظام معین گشته هر يک در خور حال مشمول عنایت بادشاه دریا نوال شدند و سيد شجاعت خان به تهاذه داری هر دو از تعیین یافت بالجملة شهنشاه جهان تا رسیدن ساعت جلوس مبارک در باغ خلد آئین اعزاز بااد بتنظیم امور خلافت و جهانکشانى و تمهید مقدمات جشن سربر آرائی و سرانجام اسباب ورزش پنجاب و تجهیز و تعیین جیش نصرت مآب بدفع و استیصال اعادای خسران مآب پرداخته قرین دولت اقامت داشتند و هر روز بانواع اصطناع و احسان و اقسام اکرام و انصال پرتو انوارش بحال بندهای عقیدتمند و فدویان ارادت سگال افکنده همت بلند نهمت بر کام بخشي خلایق میگماشتند و درین ایام ایرج خان که از نظم مهم سرکار لکنو معزول شده بود از آنجا رسیده بتجدید عقبه خلافت چهره انروز طالع گردید •

زینت یافتن تخت شهنشاهی و اورنگ گیتی

پناهی به جلوس مسعود طرازنده افسر و

برازنده سربر شهنشاه جهان دار عالمگیر

چون حکمت کامله حضرت آفریدگار و دانای نهان و آشکار
بهر مدتی که حال روزگار باختلال گراید و مزاج زمانه از منہج

اعتدال انحراف یابد بمقتضای کمال مصلحت بینی رافت
شامله بتجید نظام کارخانه ایجاد تعلق گیرد و خواهد که کهن بنای
عالم تکوین از نور رونق و زینت پذیرد افسر خلافت و فرماندهی
بر مر بختیاری گذارد و زمام اختیار جهان بکف اقتدار جهاندار
مپارد که ملک و ملت در سایه حراستش از آفت خلل و نقصان
ایمن و سپاه و رعیت در پناه سیاستش از آسیب ظلم و طغیان
مطمئن باشند عرصه شش جهت از نور معدلتش مانند خلوت
فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و ساحت هفت اقلیم
از پرتو مکرمتش چون مشرق خورشید بفروغ آفتاب جهانباب منور
گردد سر از خط شرع بر ندارد تا طغرای سعادت جاوید بنام
نامی خویش رقم نماید و گردن از حکم یزدان نه پیچد تا گردن
سرکشان بگمند فرمانش در آید در لباس بادشاهی حق بندگی
و شرط پرستندگی معبود حقیقی بجا آرد و درزی سلطنت و فرمان
روائی همت بر فرمان برداری خالق بیچون گمارد قدم بر سریر
دولت بآن نیت گذارد که احکام دین را بر کرسی نشاند و خلعت
سلطنت و کمکاری بقصد آن پوشد که برهنگان وادی احتیاج را
تشریف عطا و احسان پوشاند بحکمت عملی قهر و سیاست را
بلطف و نوازش آمیزش دهد و بسعادت ازلی کسوت خلافت و
سروری بطراز شریعت پروری آرایش نماید کشایش کار فرو بسته
بفتح کشوری حساب کند و مید قلب دلخسته را بتسخیر اقلیمی
برابر شناسد تدبیرش را خاصیت حکم تقدیر باشد وصیت سخایش
چون جوهر شمشیرش عالمگیر بمیامن عدل و انصاف داد دهد

مظلومان و غور رمی مستمندان نماید و بحسن دالیش و بینش
خریدار مطاع هنر و قدر دان جوهر خردمندان باشد هم کشور صورت
بمیامین فیض و جودش معمور شود و هم دارالملک معنی از وجود
معبودش رونق پذیرد و بتعظیم او امر الهی لوی عزت و عظمت
بر انرازد و اجتناب از مناهای و ملامتی شعار و دثار خویش
سازد بجواهر مفاخر و لآلی معالی شاهد ملک و ملت بیاراید و
ذکر محاسن و مکارمش بر باد پای السنه و افواه بسیط جهان پیماید
بلاوائف اکرام و رضائف احسان دلهای آزادگان در قید کمند صحبت
خویش آورد و بشرائف عاطفت و جلال عطا وارستان را بسته
زنجیر والای خود سازد • نظم •

جهاندار باید که کار جهان • کند راست بر داب کار آگاهان
بخلق خدا مهربانی کند • بدین گله حق شبانی کند
برحم آتش جور تسکین دهد • ز ظالم ستاند بمسکین دهد
بدارد بتدبیر ناموس ملک • کند پیک اندیشه جاموس ملک
شاهد صدق این بیان صورت احوال میمنت طراز گیتی خدیو
عالمگیر است که چون از روز نخست کلک تقدیر نسیند این صفات
حمیده و فخرمت این خصال پسندیده در دفتر خلقت بنام ناموس
آن حضرت نوشته و دست تصادف میمنت آئینش باین اخلاق
کمله و ملکات فاضله سرشته بود چنانچه از آغاز طلوع صبح ولادت از
مشرق سعادت بموجب مضمون این خجسته مقال که • نظم •
بشهادگی شاه صاحب فرست • که در غلچگی گل تمام افسرمت
بزرگان بزرگ اند ز آغاز کار • ز خوار دهد مهر کامل عیار

بوارق این محامد و لواحق این محاسن از ناصیه حال فرخنده مآل
آن طرازنده سریر حشمت و جلال می تافت و از مبداء جهان
افروزی و ابتدای عالم آرائی فروغ اورنگ نشینی و لمعه فرمان
روائی از جبین افروز آگین آن ژبندة سلطنت هفت کشور جلوه
ظهور داشت سواد خوانان مصائف پیش بینی را پیوسته از مشاهده
انوار فر و کمالش ظاهر و هویدا بود که عنقریب بتائید ایزدی
همای سلطنت در سایه چتر گردون سایش بال اقبال خواهد کشود
و شهباز طالع کشور کشایش بصید طائر ملک پرواز خواهد نمود لجرم
کار کنان آسمانی باقتضای حکمت ربانی پیوسته ابواب حصول آمال
و آمانی بر روی دولت آن حضرت می گشودند و سر انجام اسباب
حشمت و کرامتی و تمهید موجبات خلافت و جهان بانی می نمودند
همواره بخت هوا خواه بود و تخت چشم بر راه روزگار دیده امید
بر شاه راه از منته و ادوار کشاده انتظار ورد این ساعت مسعود می برد
و چرخ پیر طفل و ش در ترمزد وصول این عید دل افروز روز می
شمرد تا آنکه درین هنگام که انواع خلیل و فتور بارکان و قواعد ملک
راه یافته بود و رونق و نظام از کار دین و ملت بکلی رخ تافته سرکشان
واقع طلب از نزدیک و دور رایت نخوت و غرور می افراختند و
مفسدان فتنه جو از هر گوشه و کنار طبل فساد و عناد می نواختند
بمیامن اقبال بیزوال و برکت عنایات قادر ذو الجلال خورشید عالم
آرای سلطنتش از مطلع سعادت و فیروزی پرتو جهان افروزی جلوه
گر آمد و آرزوی دیرینه روزگار بر آمده زمان انتظارش بسر آمد و
روز مبارک جمعه غره ذی قعدة سال هزار و شصت و هشت هجری

مطابق یازدهم اسرداد در عمارات دایمیز باغ فیض بنیاد
اعز آباد •

که همچو روضه جنت مدام خرم باد
بفرمان واجب الانعام پدشکاران پیشگاه سلطنت و خلافت بساط
انبساط گسترده جشعی والا و مجلسی دلکشا ترتیب دادند و ابواب
عیش و سرور و طرب و سرور بر روی عالمیان گشودند • • نظم •
پهلو خلد برین برمی آراستند • برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز • برامشگری زهره برداشت ساز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب • فراهم نمي آمد از خنده لب
جهان مجلس آرائی از سرگرفت • زمین را نگین وار در زر گرفت
و بعد از انقضای پانزده گهری و بیست و دو پل از روز مذکور که
موانق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نجومی باشد شهزاده
کامبخش کامکار با بخت بیدار و دل هوشیار قرین فرایزدی و تائید
الهی بر تخت سلطنت و شهزادهی و سربر فرماندهی و گیتی
مناهی جلوس اقبال نموده پایه امزای اورنگ و سرفرازی بخش
دیده گردیدند • • نظم •

بر آمد بر اورنگ شاهدشپی • شرف دادش از فرط الهی
شهزاده شد زینت امزای تخت • و طن کرد اقبال در پای تخت
چو از پای ارتخت انسر گرفت • باناک خود را برا بر گرفت
صدای نقاره شادیانه و نوای کوس طرب بدوازش گوش ساکنان سپهر
از چپ و راست بر خارست و آهنگ زمزمه تحیت و گل بانگ
قرانه دعا از حضاران بهشتی انجمن هزاران منت بر اجابت نهاد

امرای رفیع القدر نامدار و نویندگان اخلاص منش عقیدت شعار
به تسلیمات تهذیب تارک آرای سعادت گشته در خور رتبه و منزلت
دران خجسته محفل دولت بر اطراف سریر گردون مصیر گیتی
خدایو عالم گیر صف کشیدند و اورنگ والا پایه آسمان سایه از فر
جلوس فرمانروائی ایام مانند فلک بکام خود دیدند طبق طبق
زرو سیم مانند اوراق شکوفه که نسیم در محسن چمن بر تاج هفت
ترکی گل افشاند بر تارک و دیهیم آن زبیدند سلطنت هفت اقلیم
افشانده شد و دامن دامن چون جواهر شب افروز انجم و اختر که گردون
نظار بدر مدبر کند بر فرق فردان سای خدایگان سپهر سریر ریخته
آمد و از خلعتخانه جود و انضال بادشاهی جامهای رنگارنگ و
خلعتهای گوناگون گرورها گروه مردم را زین قامت افتخار گشت
و خازن مکرمت و احسان سایه الهی دست بخشش کشوده دامن
آرزوی کامجویان را مالامال نقد مراد کرد •
• نظم •

دران محفل از بدل شاهنشاهی • دل و دیده پرگشت و سخن تهی
شد از بخشش شاه والا کهر • جگر گوشه بحر و کان در بدر
ز خلعت دران بزم گردون اساس • چو خورشید شد خلق ز زمین لباس
فصحای بلاغت شعار و سخن • منجان نکته گزار تواریخ بدیعه برای
این جلوس قبال پندرا یافته اند از انجمله کریمه [اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَ اُولٰٓئِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ] است که کمال ندرت و غرابت دارد
و سید عهد الرشید تئوی که در سلک دعاگویان این دولت ابد

مدت امت بآن ملهم گشته بر دقائق فهمان اشارت غیبی و حقایق
شناسان رموز آسمانی که بدایع فکات و اسرار زبان رمز و ایماتوانند
فهمید مستور نیست که ظهور این لطیفه یشارت بخش که بذلقین
ملهم غیب رخ نموده اشارت است بآنکه این پیشوای سلاطین اولی
الامر و مقتدای خواتین ذری القدر برگزیده و پسندیده خالق
بلچون و بکمال حقیقت و حقانیت مستحق خلافت ربع مسکون
امت و خلایق را پس از اطاعت الهی و متابعت حضرت
ختمی پناهی اطاعت او امر و قبول نواهی او فرض عین و منتج
سعادت دارین امت و میر جعفر خراسانی که در فن تاریخ گوئی
سرآمد اهل زمان و از ثنا خوانان این دولت دیر پایان است (شهنشاه
فلک اورنگ) تاریخ وقوع این عطیه شگرف یافته و دیگر از نکته
منجان انجم معنی •
• ع •

سزادار سریر پادشاهی

گفته امید که تا چتر زر نگار سپهر برین بر فراز اورنگ زمین سایه
گسترده مهر عالم کبر را تاج فیروز می و افسر جهان افروزی بر سر
امت سریر جهانبانی و دیهیم گیتی هتانی را از وجود این بادشاه
حق آگاه دین پرور عدل گستر زیب و فرو بخت بلند و اقبال عدو
بندش در تسخیر جهان هم طالع خورشید انور باد بالجملة از انجا که
لوازم و مقدمات این جشن ارجمند و جلوس سعادت پتوند را
خدایو اورنگ اقبال بحکم اقتضای حال چنانچه گذارش یافت قرار
داده اکثر مراتب و مراسمی که لازمه سریر آرائی است بجلوس ثانی
حواله نموده بودند درین جلوس میمنت قرین خطبه و سکه و تعیین

لقب اشرف بعمل نیاروده موقوف داشتند و امرای نامدار و نویندگان عالمقدار نیز چون وقت را آن وسعت نبود که پیشکشهای لایق نمایان که این بزم فرخنده و جلوس خجسته را شایان باشد تهیه و سرانجام توانند نمود بمقتضای وقت هریک نذری در خور حال گذارانیده سامان پیشکش بهنگام فرصت که خاطر از مهم اعلای پرورنده آید و گلشن ملک و دولت از خار غنا اهل نساد به پیرایه قرار دادند و شهنشاه ابر کف دریا نوال دمت مکرمت از آستین انصال بر آورده هریک از بادشاهزادهای والا قدر عالی نژاد و ملازمان عتبه سپهر بنیاد را در خور منزلت و مرتبت کامیاب موهبتی و مشمول مرحمتی ساختند از انجمله رخشنده اختر برج سلطنت فروزنده گوهر درج خلافت بادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم را که در دکن بودند بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر نیل با صافه نیل و ده سر اسپ از طویل خامه نواختند و غره جدید دولت و اقبال طراز آستین ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند سعادت توأم محمد اعظم را که تا این هنگام منصب نیافته بودند بمنصب ده هزاره چهار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان طوغ و آفتاب کبر و دهکدهکی الحاس گران بها و برخی جواهر گرانبها و ده سر اسپ از طویل خامه پاینده قدر امرآختند و خلعت خاص و ده سر اسپ برای مهدین شعبه دوحه حشمت و نامداری گزین باوه نخل ابهت و کامکاری بادشاه زاده والا نژاد محمد سلطان را که در مستقر الخلافه اکبر آباد بودند فرستادند و زیاده فدویان شیخ میر بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر نیل و ده سر اسپ از انجمله یکی با زمین و

ساز طلا و از اصل و اضافه بمنصب والای پنج هزاره پنج هزار سوار دو اسبه و ده اسبه مشمول الطاف شاهنشاهانه گردید و راجه جیسنگه يعطای خلعت خاص و جمدهر مرموع و دو اسپ یکی با زمین و ساز طلا و عمده السلطنه جعفر خان بعنایت خلعت خاصه و باضافه هزاره سوار بمنصب شش هزاره شش هزار سوار دو اسبه و ده اسبه و دلیر خان بعنایت خلعت و نیل با صافه نیل و دو الغفار خان و اسلامخان که در مستقر الخلافه اکبر آباد بودند هریک باضافه هزاره سوار بمنصب پنج هزاره سه هزار سوار و کنور رام سنگه باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاره چهار هزار سوار و سیادتخان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و نامدارخان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاره دو هزار سوار و محمد امین خان میر بخشی بمرحمت یک زنجیر نیل و مرتضی خان يعطای شمشیر و جمدهر میدا کار و اسپ با ساز طلا و راجه رانی سنگه سیسوده بمکرمت خلعت و جمدهر مرموع با علاقه سرورید و اسد خان بخشی دوم بعنایت یک زنجیر نیل و هوشدار خان بعنایت نقاره و اسپ با ساز طلا و صف شاکرخان بمرحمت نیل و اسپ با ساز طلا و بلبله گردیدند و اصالتخان بعنایت خلعت و یک زنجیر نیل و انعام بیست هزار روپیه و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاره دو هزار و پانصد سوار مورد نوازش گشته رخصت دکن یافت که در خدمت بادشاهزاده ارجمند والا گوهر محمد اکبر بوده هنگامی که به موجب بولغ معانی آن نو باره گلستان سلطنت با ثمرات

ویاض عفت و ابهت و مائر پردگیان سر اداق عظمت از دولت آباد
عازم سده سپهر بنیاد گردند همراه بوده لوازم خدمت بتقدیم رسانند
و مالوجی بعطای خلعت و اسب با زین و ساز طلا مباحی شده
بقوچ امیر الامرا که بر سر راه سلیمان بی شکوه تعیین یافته بود
مرخص گشت و سید میر برادر شیخ میر بغایت خلعت و اسب
و خطاب امیر خانی مورد التفات گشته بقلعه داری دار الخلافه
معین شد و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان که بنابر
بعض اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بغایت خلعت و
سالیانه سی هزار روپیه مورد عنایت و رعایت گردید چون بعرض
اشرف رسیده بود که ابراهیم خان داعیه گوشه نشینی دارد بسالیانه
شصت هزار روپیه کامیاب شد و احمد بیگ خان که در زمان اطلاق
حضرت از منصب معزول گشته بود بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار مقرر شده بقومداری سرکار بهرامی که قبل ازین بمعتمد خان
متعلق بود تعیین یافت و میر سلطان حسین ولد امیرخان مرحوم
بخطاب افتخارخانی و میر ابراهیم حسین برادرش بخطاب ملتفتخانی
و میر محمد مراد بخطاب سید محمد خانی و میر فضل الله ولد
سیادت خان بخطاب فضل الله خانی و ابو الفتح منشی بخطاب
قالبخانی و انعام چهار هزار روپیه چهره امتیاز افرختند و مانسنگه
ولد راجه روپ سنگه راتهور که پدرش چنانچه گذارش یافته در جنگ
دارا بی شکوه مصدر جهالت و جسارت گشته متهورانه نقد جان
در باخته بود بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار مشمول فضل
و کرم شد و بسیاری از مملوهای بارگاه خلافت و بندهای عتبه

سلطنت باضانه مناصب و دیگر عطایا و مواهب که گذارش تفصیل
آن موجب تطویل است مطمح انظار عاطفت گردیدند و قریب
سه لک روپیه از خزانه احسان و مکرمات خسروانه بپندگی از امرا
و برخی دیگر از بدها انعام شد و انعام سه هزار روپیه باریاب نغمه
و سرود عنایت گردید و درم روز این جشن دل افروز حکم معلی
بمتمصدیان و عمله پیشخانه صادر شد که سرادق اقبال بجانب پنجاب
بیرون زنند و تا ششم ماه مذکور حضرت شاعشاهی قرین تخت
ارجمند در سراستان فردوس مانند اعز آباد که بوقوع این عطیه
عظمی و شرافت این لطیفه کبری هرگل زمیانش صد ناز بر سپهر
برین داشت بسر بوده سربر آزادی دولت و کامرانی و زینت افزای
اورنگ جهان بانی بودند *

تعیین فوجی تازه از عساکر نصرت پوره

بجهت سد راه سلیمان بی شکوه

اگرچه عمده السلطه امیر الامرا با امواج نصرت پورا چنانچه
گذارش یافت معین شده بود که بهر درار رفته نگذارند که آن بدبهره
جوهر سعادت از آب گنگ عبور نماید لیکن از آنجا که آئین دور بینی
و حزم اندیشی است رای عالم آزادی حضرت شاعشاهی چنان
انتضا فرمود که فوجی دیگر نیز از جنود ظفر پناه بجهت سد راه او
رخصت فرمایند که درون روی آب چون بوده اگر آن آواره دشت
انبار بالغرض از جای محال عبور از آب گنگ یابد در گذشتن
آب چون سد راه پیش شوند و از آن جانب امیر الامرا با آن لشکرها

و ازین طرف این جیش نصرت پیرا بدفع و استیصال او پردازند
بنابرین شیخ میر را با دلیر خان و صف شکنخان و برخی از اهل
توپ خانه و دیگر مبارزان نصرت نشان مثل رندوله خان و میر صالح
داماد شاه نواز خان و دلیر ولد بهادر خان و دهیله چهارم ذی قعدة
بجهت کفایت این مهم تعیین فرمودند و از کومکیان این عسکر
منصور رندوله خان بمرحمت فیل و جمعی بعطای خلعت و چذنی
بعنایت اسب نوازش یافتند *

نهیست موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد بیرواستن آن ناحیت از خار وجود دارایشکوه بدمآب

چون خاطر جهان پیرا از نظم و پرداخت بعض امور سلطنت
و تعیین عساکر نصرت اثر به کفایت مهم سلیمان بی شکوه فراغت
پذیرفت و اورنگ فرمان روائی از جلوس همایون زیب و نریافته
جهان انسرده و عالم برهم خورده رونق و انتظام از سر گرفت
عزیمت توجه پنجاب که بنابر فتنه دارا بی شکوه مرکوز خاطر قدسی
مآثر شده بود و تاخر دران منافی قانون تدبیری مینمود پیش نهاد
همت پادشاهانه گشته دگر باره نسیم ظفر شمیم نهیست و اهتزاز
بر پرچم ریات نصرت طراز وزید و موکب جهان نورد هنوز گرد
مغر و غبار تعب نیفشانده بعزم یساق جنبش گزید • نظم •
نمد زین لشکر کشان ثر هنوز • عرق ناگ اسپان لفر هنوز
نیا موده از بار جبه تنی • نرسنه هم از رنج ره توسنی
و هفتم ذی قعدة مطابق عقدهم امرداد قریب بصبح که وقت

ظهور انوار فیض آسمانی و محل و رد انتظار رحمت ربانی است
فرا زنده لوائی کشور ستانی پای عزیمت در رکاب دولت گذاشته
از باغ اعزا باد نهیست فرمودند و نواحی سرای نریله مضرب خیام
اقبال گشت درین منزل میدانخان که نظم مهمات دار الخلافه
بدستور سابق بار تفویض یافته بود بعنایت خلعت و اسب و
دانشمند خان که دران هنگام گوشه نشین بود بمرحمت خلعت
و انعام بیست هزار روبیه و جادو نرایی که ضمیمه کومکیان دار
الخلافه گشته بود بعنایت خلعت و باضافه پانصد سوار بمنصب
چهار هزار بی دو هزار و پانصد سوار و خواجه عبد الوهاب ده بییدی
و محمد صالح کرمانی دیوان بیوتات آن مرکز خلافت و جهان بانی
و روح الله دیوان آتجا و لطف الله ولد سعد الله خان مرحوم بعهده
خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و عید فیروز رستمخانی
از نوکران دارایشکوه بعنایت خلعت و منصب هزار و پانصد بی
دو صد سوار چهارم افتخار بر اندوخت و میر ابو الحسن ملازم ناشجاع
که قبل ازین در دربار جهان مدار بشغل رکابت اقامت داشت درین
ایام برهبری طالع اختیار بندگی آستان سلطنت سرمایه سعادت
ساخته بود بمرحمت خلعت و اسب و منصب هزار بی دو صد
سوار سر بلند شد و وزیر خان و پیردخان هر ایک بانعام پنج هزار
روپیه و دکناته سنگه را تهور بانعام سه هزار روبیه کامیاب عنایت
شهنشاهانه گردیدند و سید انوار از اصل و اضافه بمنصب هزار بی
هفتصد سوار مباحی گشته بغوجدار بی سرکار خیر آباد خلعت سرفرازی
پوشید و فضل الله خان مهین خان مذکور که در ملک کومکیان پدر

منتظم گشته بود و متصدیان و کومکیان آن مرکز خلافت و جهانبانی
 بعطای خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و روز دیگر موکب
 ظفر اثر کوچ کرده سه کروه طی نموده درین روز عمده السلطنة
 جعفر خان که موکبه داری مالوه باو سقوط گشته بود یکهزار سوار
 از تابانش دواسپه و سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل و اغانه
 ششزاری ششزار سوار از آنجمله چهار هزار سوار دو اسپه و سه
 اسپه باشد و بعدایت خلعت خاص و فیل پاماده فیل و جمد هر
 صرع و شمشیر خامه و دو سر اسپ از آنجمله یکی بازین و ساز طلا
 مشمول مراحم شهنشاهانه گردیده بآنصوب رخصت یافت و نامدار
 خان مهدین خلف او بعدایت خلعت و اسپ و نقاره و محمد کامگار
 برادر خورش بمرحمت خلعت مباحی گشته با پدر مرخص شدند
 و نوازش خان بغوجداری سرکار مند و حراست حصار آن نوازش
 یافت و ابرج خان و رستم برادر او در سلک کومکیان موکبه مالوه
 منسلک گردیدند و محمد بدیع ولد خسرو بن نذ محمد خان که
 بنابر بعضی اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بعطای
 خلعت و سالیانه سی هزار روپیه کامیاب بعدایت و رعایت گشته
 بدار الخلافت مرخص شده که آنجا بوده بدعاگوئی دولت قاهره قیام نماید
 و موکب گردون متأثر به شش کوچ متواتر چهاردهم ظال اقبال
 بر نواحی قصبه کرنال انگند و خدیو جهان همه جا شکار گران و
 مید انگنان راه نصرت و ظفر منی پیمودند و هر روز تا رسیدن

بمنزلگاه حشمت و جاه نیله گاز و آهوی بسیار شکار میفرمودند
 و درین ایام سیعخان بمرحمت اسپ و از اصل و اضافه بمنصب
 دوهزاری هفتصد سوار و مهیص داس را تهور باضافه پانصدی
 صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار از اصل و اضافه و
 عبد الحمید بیجاپوری بمنصب هزار و سوار و حسن بیگ از
 کومکیان دکن بمنصب هزار و هفتصد سوار و سیف بیجاپوری
 بمنصب هزار و ششصد سوار و میر ابراهیم میر توزک بمنصب
 هزار و چهار صد سوار و قباد بیگ بمنصب هزار و دو صد سوار
 سر بلند گردیدند و میر محمد مراد بحراست قلعه چاندور و خطاب
 سید محمد خانی و بعدایت خلعت و اسپ و ذوالفقار خان بمرحمت
 شمشیر با ساز میثا کار نوازش یافتند و چندیت بندیه بعدایت فیل
 و پر بهتراج بهاتی بعطای خلعت مباحی گشته بغوج خلیل الله خان
 مرخص شدند و میر مهدی یزدی که میر سامان مراد بخش بود
 بمنصب هزار و دو صد سوار سرفراز شده در سلک بندهای درگاه آسمان
 جاه انتظام یافت و چون راه راحت از کرنال گذشته بسبب کثرت آب
 و وفور گل و لای قابل عبور موکب جهان پیمای نبود رای عالم ارای گیتی
 خدیو کشور کشائی بران قرار گرفت که بسمت پیمین شاهراه که گل و لای
 آنرا کمتر نشان میدادند میل کرده از آن راه به پرگنه روهکه بر کنار آب
 ستمج است توجه نمایند و در آن موضع تدبیر عبور آب مذکور فرمایند
 بقایمین پانزدهم که از نواحی کرنال کوچ شد موکب اقبال بسمت
 قصبه اندری منحرف شده کوچ بر کوچ متوجه روه گردید و در
 عرض این ایام فرخنده انجام تا حین وصول موکب نصرت اعلام

بکنار آب ستلج بسیاری از بندهای عقبه خلافت که در جشن جلوس مبارک بسبب ضیق وقت و قلت فرصت بر تو لطف و انصال گیتی خدیو دریا نوال بساحت احوال آنها نثار شده بود کامیاب مرام شهنشاهانه گردیدند و بعد از طی سه مرحله از کرنال عرضداشت بهادر خان مشتمل بر مرده عبور موکب منصور از آب ستلج که باین زودی و سهولت فوق تصور همگان و دور از خیال ظاهر بنیان بود رسیده بشارت نصرت و فیروزی اولیای سلطنت بیزال رسانید و نیز نگ سازى اقبال این دست پرورد لطف ذوالجلال بتازگی حیرت بخش عالمیان گردید مجملی از کیفیت این فتح آسمانی آنکه خانمذکور که قبل از خلیل الله خان از پیشگاه خلافت بتعاقب دارا بی شکوه مرخص شده بود چون شنید که آن فتنه پزوه داود خان را که در گذر تلون بود اهتمام و استحکام آنروی آب و سرداری و کار فرمائی جنود آن خسروان مآب باو تعلق داشت بذات بعضی مطالب بلاهور طلبیده است از روی مصلحت بینی و کار طلبی عزیمت نمود که درین وقت خود را بکنار آب رسانیده فرصت کار از دست نهدارد و بهر نوع که باشد گذشتن از دریا همت گمارد و چون جمعیت مخالفان بیشتر در گذر تلون بود عبور عساکر گردون مآثر دران موضع متعذر می نمود بدلاست زمینداران و مشورت رای صائب برجناح تعجیل بگذر روهر که بر دست راست تلون بسمت بالای آبست شتافته در صد گذشتن از دریا شد و از کشتیهایی همراه که بموجب فرمان همایون متصدیان نواره سرانجام داده برعربها از دار الخلافه شاهجهان

آباد آورده بودند و از سفائی که بسعی و تفحص بندهای درگاه و رهنمونی زمینداران آن نواحی بدست آمده بود بیست و پنج منزل کشتی آماده ساخته در کمین انتظار فرصت بود تا آنکه به نیروی توفیق و یاری همت شب شانزدهم ذی قعدة عزیمت عبور مصمم نموده برسیدن خلیل الله خان و لشکری که با او بود مقید نگشت و اعتماد بر عون عنایت مهین کارزار و تکیه بر امداد اقبال نصرت طراز شهنشاه دشمن گداز کرده قریب هشتصد کس از همراهان خود که هر یک نهنگ دریای نصرت و ظفر بود بران کشتیها نشانده یکپاس از شب مذکور مانده بآن طرف آب روان نمود آن شهابت مشان دریا دل زورق همت در بحر توکل انگذده آنوقت شب بی توقف و درنگ بعزم جنگ از آب گذشتند و از کشتیها فرود آمده و توپخانه که همراه داشتند پیش رو کرده بطرف مخالفان که از پنبه غفلت و بیخبری مصداق کریمه [خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ] بودند روان گشتند و بسطوت و صولت بحر زخار که هنگام مد آب خود را بر ساحل زند بران مدبران غافل حمله آوردند آن گروه باطل پزوه ازین تیز دستی اقبال که فوق تصور و خیال آنها بود مورد رعب و خوف گشته تاب ثبات نیاروند و عنان استقلال از کف گسسته رهگرای وادی ترار گردیدند و مجاهدان کارطلب پیکار جو کامیاب نصرت و قرین آبرو دران روی آب مورچال بسته بجای مخدولان نشستند و چون گریختگان بتلون رسیده بعقهوران آنجا پیوستند آنها را نیز باجماع این خبر رعب اثر

پای همت سست گشته نیروی قرار و استقامت نماند و از گذر مذکور برخاسته روانه سلطانپور شدند و همچنین مردم دیگر که جایجا در گذرها بودند بآن ها ملحق گشتند و مجموع در سلطانپور فراهم آمده حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشتند و خلیل الله خان که بعد از بهادر خان از پیشگاه خلافت روانه شده بود شب هفدهم ذیقعده یگذاش شب گذشته نزدیک سرائی رای رایان که در منزل بالای مهرند است خبر گذشتن بهادر خان از دریا شنیده بمجرد اجتماع این مرزده بیعت افزا از آن منزل کوچ نموده ایلغار کرده روز دیگر بررهر رسید و باتفاق هم لشکرها را بهمان چند منزل کشتی از آب گذرانیدند و متممات این احوال و لواحق این موانع فیروزی مآل عنقریب سمت گذارش خواهد یافت و هم درین اوقات نصرت مهمات بعرض اشرف رسید که سلیمان بی شکوه که در آن طرف آب گنگ برابر هر دو در نزل ادبار نموده در صد تدبیر عبور از آب مذکور بود چون از وصول عساکر ظفر مآب بگذار آب راه مفر مسدود دید و تاب مقاومت جزو قاهره از اندازه طاقت و توانائی خویش افزون یافت ناچار متوسل زمیندار سرب نگر شده بکوهستان ولایت او در آمد و بهزاران خسران و ناکامی و نکبت و بد سرانجامی در آن شعب کفر و ضلال و پیغوله ادب و نکال که نمونه است از درکات مقرر مقرر گزید چنانچه تفصیل مرقوم کلک حقایق نگار خواهد شد و درین ایام ارسای برادر راناراج سکه که بهمراهی پسرش برای ادای مراسم تهنیت آمده بود بعطای خلعت و جمدهر مرصع باعلاقه مرورید و اسپ بازی و ساز طلا مباحی گشته رخصت آن

طرف یانت و فرمان عاطفت عنوان با خلعت فاخره و فیل باماد فیل برای رانا مرسل شد و حاجی بقا ملازم شجاع که آن بی بهر جوهر اقبال او را از بنگاله با نامه میانی بر مراسم تهنیت و فتوحات و مشعر باظهار مراتب خلعت و مواجات بجناب والا فرستاده بود جبه سالی سده معلی گشته بغایت خلعت و اسپ و علم و نقاره و اضافت منصب مشمول نوازش گردید و غضنفر خان بفوجداری میان دو آب از تعذیر ندائیخان معین گشته بعطای علم و خلعت و اسپ و اضافت منصب سرفراز شد بیست و یکم ماه مذکور شیخ میر و دلیر خان و صف شکنخان با سائر همراهان که بعد از آواره شدن سلیمان بی شکوه بکوهستان سرب نگر از کنار آب چون برخاسته بودند بموکب ظفر اثر پیوسته شرف استیلام عتبه خلافت دریافتند و برلیخ جهان مطاع بفغان پیوست که عمده السلطانه امیر الامرا از کنار آب گنگ برخاسته بمستقر الخلافة اکبر آگاه شتاید و تا معاودت موکب جاه و جلال ازین یساق نصرت مآل در خدمت پادشاهزاده عالیقدر فرخ خصال محمد سلطان بنظم مهمات آن مرکز حشمت و جهانبانی قیام نمایند و فدائی خان و سائر امرا و لشکری که باز معین بود بموکب ظفر قریب پیوند و چون سر رشته سخن در طی این فهرست حریده مفاخر و معالی باینجا رسید ذکر شمه از حال سلیمان بی شکوه بعد از هزیمت یافتن پدر نگوینده سیرش تا در آمدن او بکوهستان سرب نگر ناگزیر ضبط وقایع مینماید و کلک حقایق نگار چنین پرده از جمال بیان میکشاید که آن جاهل ادبار فرجام که راجه جیسنگ و دلیر خان و دیگر سرداران و امرای

بادشاهی از پتله بتعجیل می آمد یازدهم ماه مبارک رمضان که هفتم آن محاربه عساکر گردون مآثر با دارا بی شکوه روی داده بود سه منزل از اله آباد گذشته در نواحی موضع کُره خبر انهزام پدر فتنه گر خویش شنید و نخست فرمان حضرت اعلی و پس از آن نوشته دارا بی شکوه که مشعر بحقیقت وقوع صف آرایی و قتال و کیفیت نصرت و نیروی جنود اقبال بود باو رسیده بر صورت حال آگهی یافت و این خبر رعب اثر دران لشکر شائع شده سنگ تفرقه در جمیعتش انداخت حضرت اعلی چون تا آن وقت هنوز بصلاح کار دولت و مصلحت امر خلافت راه نبرده متوجه اصلاح حال و خامت مآل دارا بی شکوه بودند و باغواوی آن فتنه پزوه عمل میفرمودند بموجب خواهش و التماس او باین باطل التجره نوشته بودند که با نوکران پدر و لشکر ابتر خود عازم دهلی شده خود را باو رسانند و از سرداران و عساکر بادشاهی هرکه خواهد بار وفات نماید و دارا بی شکوه نیز بهمین مضمون رقیقه باو نوشته بود استمالتنامها باصرا و اعیان لشکر بادشاهی مبنی بر تکلیف و وفات و همراهی او فرستاده بود آن ناقابل دولت و اقبال بعد از اطلاع برون حال سراسیمه و مضطرب شد و عذاب ثبات و استقلال از کف همت فروهشته در چاره کار و تدبیر امر خویش متحیر گردید و همان روز راجه جیسنگه را طلبیده با او نکش کرد راجه بمقتضای [المستشار موتمن] گفت که صلاح درین است که با سپاه

همراه بلا توقف و احوال بصوب دهلی شتافته خود را به پدر رسانی و اگر اختیار این نتوانی صواب آنکه باله آباد مراجعت نموده تا مآل حال بدورت معلوم شود آنجا بسر بری و چندانکه سلیمان بی شکوه او را تکلیف رفاقت نمود از آنجا که عقل مصلحت بین و خرد صواب گزین داشت باساح آن جاهل ببحاصل سرشته صلاح اندیشی از کف نداده راضی به همراهی او نگشت و از فهمیدگی و نیک سرانجامی جواب مریخ داد که همراه نمی آیم و بدرگاه خلافت پناه میروم و بمنزل خود آمده دیگر پیش او نرفت و آن خیران و وظفه سرگشنگی روز دوم ورود اینخبر از کمال حدیث زدگی مقام کرد که باو با مردم کنگاش نموده کار خود را چاره درست اندیشد و درین روز دلیر خان را طلبیده بعد از ملائمت بسیار با او در صلاح کار مشورت کرد دلیر خان این رای نمود که به اله آباد مراجعت نماید و از آب گنگ عبور نموده بشاهجهانپور که آباد کرده بهادر خان و وطن افغان است بروی و آنجا لشکر و سپاه از اقوام افغان و غیر آن فراهم آورده آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل آورد و صرافقت و موافقت خود باو مشروط به قبول این تدبیر ساخته گفت که اگر بصواب دیدن عمل کنی رفاقت و همراهی میکنم سلیمان بی شکوه قبول این کنگاش نموده بنابرین مصلحت سست بنیاد قرار داد که روز دیگر کوچ کرده باتفاق دلیر خان بصمت اله آباد رود راجه جیسنگه چون برین معنی آگهی یافت و دانست که دلیر خان از خامی و بی تجربگی سون خود را از زبان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است بمقتضای دوستی و مودتی که با او داشت پابلغ نصائح دوستانه و تذکیر

مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد که جز خانه خرابی او و قبیلله اش حاصلی نداشت باز آورد و در عزیمت آمدن بعتبه اقبال که منتجع صلاح حال و سرمایه حصول آمال او بود باخود متفق و همدستان ساخت و صباح آن که سلیمان بی شکوه بنا بر قرار داد روز پیش ازان منزل کوچ کرده عزم مراجعت به اله آباد نمود دایر خان تمهید معذرت نموده با راجه جیستکه در همان منزل ماند و همچنین جمیع بندهای بادشاهی ترک همراهی گزیده کوچ نکردند و جمعی کثیر از نوکران جدید او و پدرش که هنگام رفتن به پتنه در اثنای آن مهم نوکر شده بودند و اوطان آنها دران سمت بود باستماع این خبر متفرق گشتند سلیمان بی شکوه بعد از وقوع اینحال خواست که با جمعی که همراه او مانده بودند بسمت دهلی متوجه شده بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند باقی بیگ مخاطب به بهادر خان که از نوکران عمده دارا بی شکوه بود و او را اتالیق آن بیدرواست برگشته اختر و صاحب اختیار لشکر ساخته بنای تدبیر آن مهم بر رای و رویت او گذاشته بود تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت اله آباد تافست ناچار آن سر گشته تیه ادبار با باقی بیگ مذکور و سید صلابتخان بارهه که او نیز از عمدها و پروردگانی دارا بی شکوه بود و قریب شش هزار سوار از مردم خود و نوکران پدر به اله آباد رفته مدت هفت روز انجا قریب حیرت و دهشت و سرگشتگی اقامت داشت و هر روز با جمعی مصلحت و کنکاش کرده از سراسیمگی و وحشت زدگی هر دم نقش تدبیر بر اوج خاطر می نکاشت و هر نقص بنای عزیمت بر مواب

دید کسی میگماشت و هر طایفه از همراهانش مصلحتی می اندیشیدند و هر فرقه تدبیری می نمودند رای جمعی این بود که در اله آباد رحل اقامت افکند و آنقدر را با پتنه در تحت ضبط آورده اسباب خود سری و فتنه پروری سر انجام کند و برخی صلاح ترین میدیدند که به پتنه رفته طرح صلح و الفت باشجاع اندازد و باتفاق و اعتضاد او هنگامه شورش و فساد گرم سازد و جمعی از عادات بارهه که عمدهای دارا بی شکوه و متوطن میان درآب بودند میگفتند که باید که بسمت چاند پور و ندینه (؟) رفته در آن حدرد از آب گذشت و در نواحی بوریه و مهار پور از آب چون عبور کرده متوجه پنجاب گشت و بعد از گفت و گو و کنکاش بسیار و اختلاف آرای و افکار سلیمان بی شکوه این رای را پسندیده بدان عزیمت زوائد اموال و کارخانجات و برخی از پرندگان خویش در قلعه اله آباد که از حصون رصینه و قلاع حصینه این مملکت گدیهان فسحت است گذاشته سید قاسم بارهه را که یکی از نوکران عمده دارا بی شکوه بود و قبل ازین نیز از قبل او بحکومت آنصوبه قیام داشت بحفظ و حراست قلعه مذکور گماشته از گنگ عبور نمود و از انطرف آب سراسیمه و از طی مراحل ادبار نموده گامی بنامی میزد و نمی دانست که بجای منتهی خواهد شد و در هر منزل جمعی از نوکران او و پدرش جدا شده میرفتند و روز بروز سلک شوکت و جمیعتش از هم می پاشید و مواد تفرقه و پربشانیش تزیید می یافت تا آنکه از لکنو گذشته به پرگنه ندینه که باقطاع برده آرای هودج عزت مدر نشین مشکوی ابهت ملکه نثرت نقاب

قدسی احتجاب بیگم صاحب تعلق داشت رسید و چون شنید که مبلغی از سرکار ایشان که از پرگنه مذکور بتحصیل رسیده بود آنجا موجود است کسان فرستاد که تجسس و تحقیق کرده آنرا از کروری آنجا بوصول رسانند کروری از یقمعنی خبر یافته در خانه خود متحصن شد و با اتباع و همراهان خویش مہیای مدافعت و ممانعت گشت آن ناقص خرد سفاقت پرور بعد از اطلاع بر اباد امتناع او از دادن زر لشکریانرا فرمود که سوار شده خانه او را قبل کردند و یورش نموده بر سیراھل و عیالش ریختند و او را با پسرش دستگیر و متعلقانش را امیر ساختند و دست تعدی و تطاول بمال و ناموس او و دیگر سکنه و مردم آن پرگنه دراز کرده با سر و نهب پرداختند و باین عنوان زیاده بر مبلغ دو لک روپیه از مال سرکار نواب علیہ و غیر آن بدست آورد و کروری مذکور را مقید ساخته بکسان خود سپرد و در خلال این اوقات سید صلابتخان بارہ کہ در سلاک همراهان او بود چون از نامیہ حال آن صورت معنی بطلان رقم بیدولتی و خذلان خوانده دریافت که بوی خیر از اوضاعش نمی آید بصواب دید رای مائب از جدا شده طریق مفارقت گزید و از سعادت منشی و نیک سرانجامی احرام طوف کعبہ اقبال بسته عازم درگاه خلافت پناه گردید مہملا آنجاھل ببحاصل تار رسیدن بہ ندینہ چون در ہر رھگذری کہ قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد قبل از وصول او بدان گذر کشتیہا را ازین روی آب بآن طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینہ عازم پیش شد بقصد اینکه در برابر ہر دوار باعانت زمینداران آن بوم و بر-

و معاونت مرزبان سری نگر- شاید از گنگ عبور نماید و از برابر مراد آباد گذشتہ بسرزمین چاندی کہ محاذی ہر دوار و متصل بسرحد ولایت سری نگر است رسیدہ در صدہ گذشتن از آب شوہ و بہوانیداس دیوان بیوئات خود را کہ قبل ازین از جانب دارا بی شکوہ پیش زمیندار سرینگر رفته محرک سلسلہ ارتباط ندما بین شدہ بود و بر حقیقت طرق و مسالک کوهستان آن سرزمین اطلاع داشت با بعض رعایت اشیا نزد مرزبان مذکور فرستادہ از و استعانت و اعتماد در ہر انجام کشتی و گذشتن از آب نمود و چند روزی آنجا رحل اقامت افکنده انتظار وصول خبر و جواب میکشید درین اثنا عمدۃ السلطنۃ امیر الامرا فدائی خان و سائر عہاکر گردون مآثر کہ از دار الخلافت شاہجہان آباد بجهت مد راہ او تعین یافته بودند بآن روی آب رسیدہ در برابر چاندی کہ محل اقامت او بود نزول نمودند و خیم و اعلام مواکب ظفر فرجام و آثار و علامات جنوں نصرت اعتصام ازان طرف دریا نمودار شدہ آن رسیدہ بخت تیرہ ایام از مشاہدہ سیلھی لشکر فیروزی اثر روز سیاہ و حال قبای خود معاینہ کرد و چون دانست کہ قاب ثبات و مقاومت از حوصلہ طاقت او افزون و طریق وصول بہ مطلوب از طریقہ عقل و رای بیرون است و اگر بعد ازین توقف گزیند و چندی دیگر دو چاندی بنشیند عقبویب افواج نصرت مآب از آب گذشتہ خاک بہار بر فرق روزگارش خواہد پخت لاجرم مغلوب جنوں یاس و ناکامی گشتہ دل بر فرار نہاد و کویہ سری نگر را مامن و مقر خویش اندیشیدہ قرار توسل و التجا بمرزبان آن سرزمین داد و از چاندی

کوچ کرده به گانه تال که سرحد ولایت سری نگر و پنج کوهی
آن سمت رفته منزل گزید مردم زمیندار مذکور که بعد از رسیدن
بهوانیداس آنها را فرستاده بود آنجا رسیده باو برخوردند و آن
رهگرای را که خبرت و سرگشتگی را رهنمون طریق آوارگی شده
بکوهستان در آوردند و چون پنجاه منزل سری نگر رسید مرزبان
انجا خود آمده باو ملاقی شد و گفت ولایت من جای مختصری
است و گنجایش لشکری که با شما است نداره و معینا راه عبور
اسپ و فیل و دیگر دواب نیست اگر میل بودن اینجا دارید سپاه
را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودی از نوکران سری نگر آئید
و درین وقت باقی بیگ مخاطب به بهادر خان چون بعد از برآمدن
از اله آباد بیمار شده کوفت مہلکی داشت و یک چشمش نیز
بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقه داخل اموات بود از رخصت
گرفته جدا شد و چون از میان کوهستان برآمد جان بقایض اراج
میبرد و از کارهای ناصوابی که از سلیمان بی شکوه واقع شد این بود
که کوروی پرگنت ندینه را که سیدی مظلوم بیگناه با قید و زنجیر
همراه بود چنانچه سبق ذکر یافت دستخوش انواع ظلم و تعدی
و مورد هتک عرض و ناموس گشته بود درین کوهستان باغواهی
بعض مردم غرض پیشه و فتوای خرد ناقص اندیشه بیجا و ناحق
بقتل رسانید و ازو و بال آن ضمیمه خزی و نکال خون گردانید
القصة بعد از هفت و هشت روز اقامت دران پیغوله خمول و ادا باره
کنگاش و مشورت در چاره کار می نمود و در ارتکاب عزیمت سری نگر
بهنوائی که مرزبان آنجا میگفت متفکر و متردد بود چون نوکران

دارا بی شکوه و مردم آن جاهل باطل پرتوه که از بهبود حال و حسن
مائش نومید گشته خیریت خود در اختیار مفارقت و ترک رفاهت
او میدیدند و اراده جدا شدن داشتند و درین کوهستان بسبب وجود
زمیندار آنجا و مردمش که راهها و درها در دست آنها بود این
اراده از قوه بفعل نمی توانستند آورد با یکدیگر متفق و همدستان
شده چنین مصلحت دیدند که او را از عزیمت سری نگر باز داشته
بیطائف حیل و حسن تدبیر ازان دیوالخ کفر و شعب ضلال برارند
تا در زمین وسیع هندوستان بی مانعی و مزاحمی راه جدائی توانند
پیمود لهذا عمدها و سرداران اتفاق کرده خاطر نشان او نمودند که
رنتن سری نگر بهنوائی که مرزبان آن یوم و بر میگردد خلاف
آئین حزم و احتیاط است و صلاح امر درین که چون عساکر بادشاهی
بسبب برخاستن ما از گذار گنگ و آمدن باین صوب از آب عبور
نکرده ازان طرف دریا برخاستند و بالفعل کسی سد راه ندست
ازینجا بهمان ره که آمده ایم برگشته بسمت اله اباد مراجعت کنم
و بجهت مزید ترغیب و تحریک خطی از جانب سید قاسم قلعه
دار اله آباد ساخته باو نمودند مضمونش آنکه شجاع با لشکری عظیم
از بلگانه متوجه اینصوب شده عذریب میرسد بهتر این است که
شما هم برگشته به اله آباد آئید و باهم اتفاق نموده آنچه صلاح حال
و مرکوز خاطر باشد بفعل آورید بذلایین مقدمات دور از کار آن
برگشته روزگار فسخ عزیمت سری نگر و جزم اراده معاونت بصوب
اله آباد نموده زمیندار آن کوهستان را عذر خواست و برخی از
جواهر و مرصع آلات با یک زنجیر فیل باو داده ازینجا پراهی که

آمده بود برگشت و چون به ندینه رسید مردمش که بجهت صلاح کار خود این توطیه کرده جدا شدن را انتظار وقت و فرصت می کشیدند از عاقبت بینی و عافیت گزینی شروع در جدائی کرده هر کسی بطرفی رفت تا آنکه اکثر متفرق و پیریشان شده پیش از هفصد سوار با او ماند و آنها نیز در فکر جدا شدن بودند چون آن سرگشته قبه نکال حال برین متوال دید و دانست که بخت و روزگار از برگشته وسعت و اقبال از کارش رخ تافته و با آن جمع تللیل به اله آباد که وجهه قصد او بودند می تواند رسید و آنها را نیز در رفاقت این عزیمت تا همه جا همراه نمی دید بتازگی مورد یاس و ناکامی و مغلوب و سب و سراسیمگی گشت و از بر آمدن کوهستان پشیمان شده دگر باره عزیمت و رفتن سری نگر کرد بنابراین صواب دید صباح آن که کوچ نموده متوجه سمت کوه شد از مردم باقی مانده نیز اکثر مفارقت گزیده سواى احمد کشی و تاج نیازی و بهادر لوحانی و سید احمد بواور سید قاسم باره و محمد شاه کوکته او و معدودی که همگی قریب در صد سوار بودند از مردمش با او همراهی نکردند و برخی از کارخانجات و فیلان و درویش نیز ماند و آنروز هفت کروه طی کرده نزول ادبار نمود و قاسم خان که مراد آباد به تیل او مقرر شده در آن تازگی پانجا رفته بود و بعد از بر آمدن آن بطلان پزوه از میدان کوه با سپاه خود بقصد گرفتن سر راه او متوجه ندینه گردیده چون خبر فرار آن سرگشته دشت ادبار دوم بار بجانب سری نگر شنید ایلغار کرده نیم شبی که روزش او بجانب کوه فرار نموده بود به ندینه رسید و آنجا توقف و درنگ نکرده بتعاقب آن بد عاقبت روانه پیش گردید

و سید شجاع خان تهاذه دار هر درار و غضنفر خان فوجدار میان دواب که آنها نیز بقصد گرفتن سر راه او از آب گنگ گذشته بودند متعاقب قاسم خان رسیده در پی او شتافتند چون آن بد دولت تیره اختر خبر تعاقب افواج قاهره شنید خائف و هراسان شده در کمال وحشت و اضطراب از جای که بود قصد فرار نمود و درین روز مجموع مردمی که تا اینجا همراهی کرده بودند چون حال او باین اختلال و ناکالش بدین متوال دیدند از صواب اندیشی ترك رفاقت نموده راه مفارقت پیمودند و آن وحشی دشت حرمان و ناکامی زوجه و چندی از پرورگیان و پاره از جواهر و مرصع آلات و اشرفی که در آن سراسیمگی همراه توانست گرفت برداشته با محمد شاه کوکته خود و هفده سوار دیگر رهگرایی وادی آزارگی گردید و بدالالت چندی از مردم زمیندار که بجهت رهبری همراه او بودند راه متعارف را گذاشته از بیره متوجه سری نگر شد و بعد از چند روز پدای کوه سری نگر رسیده زمیندار و ضالالت پزوه او را ببالای کوه برد و در ولایت خون جای داد و سرانجام حالش در محل خود گزارش خواهد یافت *

چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه از سرگذشت آن سرگشته دشت ادبار مرفوم خامه وقایع نگار گشت اکنون کلک بدایع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهیده فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام مینماید

آن رسیده بخت تیره ایام دوازدهم شوال بظاهر دار السلطنة

لاهور در باغ فیض بخش نزول ایدبار نمود و چهاردهم ماه مذکور داخل شهر شده در منزل خود فرود آمد هفدهم از آنجا بقلعه نقل کرده در عمارات بادشاهی بساط اقامت گسترد و هنگام فرار از مستقر الخلافة اکبر آباد بسید غیرت خان که از قبل او بحکومت آنصوبه قیام داشت نوشته بود که بسرانجام لشکر و لوازم توپخانه چندانکه تواند بکوشد و خود نیز باطراف و اکناف و حدود و نواحی آنصوبه وسیع لشکر خیز استمالت نامهای ملاطفت امیز مبنی بر وعده رعایت و احسان فرستاده سپاه آن مرزبوم را از هر قوم و قبیلۀ ترغیب نوکری خود کرده بود و برای زمینداران و فوجداران و کومکیان پنجاب و ملتان و بهکرناتپه که مجموع بانظام او متعلق بود و همچنین لشکرهای سمت پشاور و کابل که مهاتبخان بایالت و امارت آن قیام داشت خلعتها فرستاده مردم را از نزدیک و دور بجانب خود دعوت نموده بود بعد از داخل شدن لاهور چون خزانه عظمی از اموال سرکار خاصه شریفه بادشاهی بانورخانه و توپخانه و دیگر کارخانجات آنجا بود دست اسراف و تمذیر گشوده ابواب داد و دهش بر روی همگان مفتوح داشت و بجمع سپاه و لشکر و اصلاح حال ایتر خویش پرداخته همت بر تپه اسباب تدارک و انتقام گذاشت و چون بیدریغ زرهای وافر و منصب های عمده و اسپ و صلاح و خلعت بسیار بر مردم میداد و بی ملاحظه لیاقت و شایستگی نوکران را بخطایهای نامناسب بدنام میکرد و راعیه طلبان هنگامه جو از همه سوز و بار کرده در عرض اندک فرصتی قریب بیست هزار سوار فراهم آمدند و از بندهای بادشاهی

نیز جمعی از کوتاه بینی و طمع خام باستمالت و انعام فریفته شده باو گرویدند از آن جمله راجه راجپوت زمیندار کوهستان جمون بود که قبل از صف آرائی عساکر اقبال بآن خصوصیت سگال در وقتی که بجهت تهیه جیش فتنه و فساد بتحریرک آن سفاهت پرور فرمان اعلی حضرت بطلب جمیع امرا و سران لشکر از نزدیک و دور صادر شده بود او را نیز بمستقر الخلافة طلب داشته بودند و او بموجب آن طلب از وطن متوجه جناب خلافت گردیده بچنگ نرسید و در مابین سرهند و دهلی بدو بر خورد و بملاطفت و ملایمت پیش از پیش آن باطل اندیش سد راهش شده بامیدهای خام و طمعهای ناتمام رفاقت او گزیده بلاهور برگشت و دیگر خنجر خان فوجدار بهره و خوشاب که بعد از رسیدن آن خسران مآب به پنجاب فریفته انسون استمالت او شد و سود خود را از زیان ندانسته بمقتضای سفاهت و نادانی باو پیوست القصة در لاهور بواسطه وفور خزانه و زر و سامان جمعیت لشکر روز بروز مواد شوکت و اقتدار دارا بی شکوه می افزود و این هوس دور از کار در دیگ پندار پخته بود که اگر یک چند از نهیب و زود عساکر بهرام صوات مهلت یابد ارتکاب جلوس بر سریر که شایستگی آن از عطا خانۀ تقدیر بار نداده بودند نموده اسم سلطنت بر خویش بندد و در خلال این احوال همواره در اغوای و اغال عمدها و نوئیان بارگاه جلال کوشیده چنانچه عادت او بود خفیه استمالت نامهای غوایت آمیز فتنه انگیز بهریک میفرستاد و همچنین با امرای موالات و راجپوتانی که در اوطان خویش بودند خطوط شورش افزا مشتمل بر تحریک سرکشی و مخالفت

باین برگزیده بارگاه الهی می نوشت و بغیر جمعی که هنگام رفتن
بلاهور چنانچه گزارش یافت با داؤد خان در کنار آب ستلج گذاشته
بود بعد از وصول بلاهور چهار پنج هزار سوار دیگر با توپ و بان بسیار
و سائر اسباب توپخانه بکنار آن آب فرستاده بودند که گذر تلون را
چنانچه باید استحکام دهند و بعد از استماع خبر توجه رایات خورشید
تاب بصوب پنجاب بتازگی جمعی دیگر را نیز با سید عزت خان
و مصاحب بیگ و دیگر نوکران خود بسمت گذر روهر فرستاده
جایجا در کنار آن آب لشکرها تعیین کرده بود از مبداء ایام خدای
و ادبار که از مستقر الخلافه اکبر آباد رهگرای و ادبی فرار شد با ناشیاج
که شکست خورده جیش عناد و دل آزردگی کین و افساد او بود هنوز
خبر اختلال حال خود نکرده بحکم ضرورت و مصلحت در مصالحه
زده و حرف دوستی والتیام در میان آورده مکاتیب تزویر اسلوب
مبغی بر کیفیت حالات و مشعر باظهار مواخات و موالات نوشته بود
و او را ترغیب حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشی و سده آرائی
با این زیب اورنگ کشور کشائی نموده مقرر ساخته بود که چون
خود در پنجاب تهیه اسباب فتنه کرده بشورش و فساد پردازد او نیز
از بنگاله لوائی عزیمت به اله آباد افزاید و مراتب عهود و موافقت
موکد بایمان در میان آورده که بعد از حصول مرام بر فرض محال و
تصور خام ملک و مال با او بمساوات قسمت نماید چنانچه انسون
کند و فریب آن فتنه اندیش بد سگال دران خسران مآل اثر کرده
از زیاده سری و برگزیده اختیری پا از حد خویش پیش نهاد و
سزای آن کردار نگوهریده و حرکت ناهنجار در کنار روزگار خود دیده

ملک و مال و حشمت و اقبال بباد نفا و زوال داد همچنان که
در محل خویش رقم زده کلک سوانح نگار خواهد گردید •

و از غرایب امور و طرفگیهای احوال

آن بی بهره جوهر دانش و شعور آنکه

اگرچه بظاهر در سر انجام اسباب جنگ و ستیز و مامان مقدمات
نبرد و پیکار میگوشتد لیکن از آنجا که صدمه صوت جیوش قاهره
در دل دهشت زده او کار کرده باطنش مغلوب سلطان رعب و
هراس گشته بود و محاربه و مقابله عساکر همایون از حوصله طاقت
خویش افزون میدید سرکوز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب
ملتان و قندهار بود و تهیه اسباب این عزیمت نیز از کشتی و بار
بودار و غیره آن مینمود و بنزدیکان و محرمان خویش میگفت که
مرا تاب رزم و پیکار با خدیو نصرت شعر نیست و مرد نبرد آن
شهموار عرصه اقبال نیستم اگر دیگری با من طرف مبارزت و رزم
آزمائی می بود بر حرب و قتال دل نهاده صف ارا می گشتم چون
اکثر مردم این معنی را تفرس نموده دریافتند که آن لیجوهر باطل
جرات و دل در باخته عزم ثبات و قرار ندارد و هرگاه مواکب جاه و
جلال رایست توجه باستیصالش افزاید بی اقدام بر حرب و کارزار
قدم بوالهی نزار خواهد گذاشت پیوند امید از بر گرفته آهنگ
جدائی کردند چنانچه راجه راجروپ که بخیالات فاسد و اندیشههای
واهی رفاهت و همراهی گزیده بود بعد از استماع خبر توجه رایات
عالیات به پنجاب چون دریافت که بوی ثبات و استقلال از اوضاع

آن بد مال نمی آید و عنقریب رهگرایی وادی فرار خواهد شد و او
با قبيله اش در عرصه قهر و عتاب خدیو مالک رقاب گشته موطن و
مال و ناموسش بباد فنا خواهد رفت بیهانه اینکه بوطن رفته
مرانجام سپاه و لشکر - و استمالت قلوب زمینداران آن بوم و بر نماید
رخصت گرفته جدا شد و بذایر مصلحت پسر و وکیل خود را در
لاهور پیش او گذاشت و بعد از چند روز پسر نیز بذایر مواضع
که با پدر داشت نیم شبی از لاهور برآمده راه مفارقت پیمود و
چون خلیل الله خان و بهادر خان با جنود قاهره چنانچه گذارش
یافت برهنمونني الطاف الهی و مددگاری اقبال بجزوال حضرت
شهنشاهی بمسئولت و آسانی از آب ستلج عبور نمودند دارا بی شکوه
بعد از استماع این خبر بمرداران و اعیان لشکر خود که از گذر تلون
و دیگر گذرها برخاسته بودند نوشت که در سلطانیور توقف نمایند
و داود خان را که چندی قبل ازین چنانچه مذکور شد از گذر تلون
نزد خویش طلبیده بود با جوتی دیگر از لاهور بکنار آب بدها فرستاده
مقرر نمود که پس از رسیدن آنجا اگر مصلحت در گذشتن از آب
و محاربه باجنود ظفر مآب داند از آب بگذرد و با لشکر آن طرف
یکجا شده بمحاربه و مدافعه قیام نماید والا درین روی آب توقف
نموده آن لشکرها را نیز باین طرف طلبد و حتی المقدور در ضبط
و استحکام این روی آب کوشیده مستعد جدال و قتال باشد و او را
از حقیقت حال آگهی بخشد چون داود خان بر جناح سرعت و
استعجال بگذر گویند وال رسیده کماینبغی بر کیفیت و کمیت
جنود مسعود اطلاع یافت و دانست که مقابله و مقاتله با عساکر

همایون از اندازه طاقت او افزون است لشکرها را از آن روی آب
باین طرف طلبیده حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشت بذایرین
آن تباه اندیش باطل پژوه سپهری شکوه پسر خورد را با اکثر لشکر
و قوتخانه که با او بود متعاقب داود خان بگذر گویند وال فرستاد که
بآن جنود امداد ملحق گردد و بروفق اقتضای مصلحت خواه درین
طرف آب و خواه در آن طرف با عساکر جاه و جلال صف آرا گشته
بمدافعه و قتال پردازد و همه این احوال عنقریب گذارش خواهد
یافت بالجملة بیست و پنجم ذی قعدة ماهچه رایت جهانکشا
ظل و رود بکنار آب ستلج انگنده گذر روهر از فیض نزول شهنشاه
عالم گیر شرافت پذیر شد و مهاراجه جسونت سنگه که بعد از واقعه
أجین بچودهپور وطن خویش رفته بود از ان ذلت و تقصیر در
حجاب انفعال و تشویر بود و پس از وقوع سوانح اکبر اباد و پیرایش
گلزار سلطنت از خار عذک دارا بی شکوه خصوصت نهاد بالتماس
عبدما و نوئینان بارگاه سپهر بنیان مثل راجه جیسنگه که با او سمت
قرابت داشت خدیو خطا بخش جرم پوش رتم عفو و صفح بر
صفحه زلات و مآثم او کشیده از تقصیراتش در گذشته بودند او بعد از
شانیدن این مژده جان فزا عازم تقبیل سده والا گردیده بود و درین
منزل خجسته بدولت آستانپوس فائز شده از سر معجز و بندگی و
اندامت و سرانگندگی جبین خجست بر زمین عبودیت سود و پانصد
اشرفی و دو هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانید خاقان مررت کیش
تفضل شعار او را بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر نیل مزین بجل
زر بفت و ساز نقره - با صاف نیل و شمشیر مرصع گرانها نوازش

نموده از تشویر تصیر بر آوردند و چون از عرضه داشت خلیل الله خان چلیدن بوضوح پیوسته بود که افواج غنیم عاقبت رخیم دران روی آب بیداه که بقصد مدافعه و پیکار با جنود فیروزی آثار فراهم آمده اند و داود خان با دیگر سرداران دارابی شکوه از لاهور آمده بان حرب اقبال پیوسته و سپهر بی شکوه هم با لشکری دیگر و توپخانه تازه بایشان ملحق شده و دارابی شکوه خود نیز عزیمت بر آمدن از لاهور کرده عنقریب بآنها خواهد پیوست بنابراین شهنشاه دور بین دانش آئین راجه جیسنکه و دلیر خان را با جوقی دیگر از دلبران و ابطال بکومک آن فوج نصرت مآل تعیین نموده رخصت فرمودند و روز دیگر که موکب ظفر اعتصام در روهر مقام داشت صف شکنخان میر آتش را نیز با توپخانه دشمن سوز رخصت نموده ضمیمه آنجیش نصرت ساختند و بمقتضای حزم و احتیاط بادشاهانه یر لیغ گیتی مطاع به خلیل الله خان و بهادر خان صادر شده که تا رسیدن این جنود ظفر روزه هرجا که باشند توقف گزیده بعد از وصول ایشان که عدت و عدت عساکر فیروزی نشان افزایش پذیرد بشوکت و قدرت تمام متوجه دنع و استیصال اعادی بد فرجام گردند *

اکنون بحکم اقتضای مقام محلی از سوانح لشکر خلیل الله خان و بهادر خان مرقوم کلک حقایق نگار گشته دران ضمن کیفیت مآل کار دارا بی شکوه و نیرنگی اقبال بیزوال گیتی خدیو صوید حق پژوه بتحریر می پیوندد و آن دو خان اخلاص کیش بعد عبور از دریای ستلج و گذراندن تمام افواج قاهره از آب بیست و دوم ذیقعدة ازان روی دریا کوچ کرده

در موضع ملاچور از اعمال پرگنه راهون منزل گزیدند و چون التماس کومک از پیشگاه خلافت کرده بودند هم بانتظار وصول مدد و هم بجهت تحقیق حال اعادی دو روز آنجا اقامت گزیدند و بیست و پنجم کوچ کرده در موضع نوشهره نزول نمودند و بنابراین رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم سپاهگیری و سرداریست مورچالها بجهت کشیدگ لشکر بر دور معسکر تقسیم نموده بلوازم خبرداری قیام رزیدند و چون منزل پیش نشیب و فراز بسیار و آب کندهای دشوار گذار داشت که عبور لشکر منصور ازان بآسانی میسر نبود جمعی از بیلداران پیشتر فرستادند که راه را هموار سازند ازین جهت روز دیگر مقام کرده بیست و هفتم که راه ساخته شده بود جنود ظفر بهره از نوشهره کوچ نموده در موضع گنده سارنگ نزول کردند و تا رسیدن کومک از عقب آنجا قرار اقامت داده بیست و نهم راجه جیسنکه و دلیر خان که از پیشگاه خلافت بامداد و مظاهرت عساکر منصور معین شده بودند دران مقام بآن جیش فیروزی اعلام ملحق شدند و بعد از وصول آنها نیز دو روز دیگر لشکر ظفر اثر بجهت تحقیق و استکشاف حال جنود مخالف اقامت گزیدند و از تقریر مفیدان فرخنده پی چنین سامعه افروز دولتخواهان گردید که دارابی شکوه رسیده بخت که از سطوت عساکر گردون متأثر دل باخته بود پای ثبات و قرارش لغزش پذیرفته داعیه نبون و پیکار بعزم قرار مبدل ساخت و سپهر بی شکوه را که بقصد مدافعه و قتال بگذار آب بیداه

فرستاده بود بتعجیل تمام برگردانیده بیست و نهم ذی قعدة از
لاهور رخت ادبار بسته بجانب ملتان روان شد و دژ خان را با
برخی از سپاه خویش مقرر نمود که چند روزی در کنار آب توقف
گزیده کشتیها را سوخته و غرق کرده بعد از قرب وصول جنود مسعود
برخاسته متعاقب بار پیوندند بندهای عقیدت کیش اخلاص پرور
باستماع این مرده مسرت اثر مبتهج و مسرور گشته حقیقت این
مقدمه را که از شگرت کارهای قدرت ایزدی و نیرنگی های اقبال
این دست پرور تائیدات سرمدی بود معروض بارگاه جلال داشتند
و جمعی را بر سبیل تعجیل بگویندوال فرستادند که تا رسیدن
جیوش نصرت مآب کشتیهای که در اطراف و نواحی و مواضع
بالا آب از تضییع و اتلاف اعدای سالم مانده باشد بدالت زمینداران
آن سرز و بوم جمع نمایند و آنچه مخالفان در آب غرق کرده باشند
بسعی و تفحص برآورده در بستر جسر جد و اهتمام تام بظهور
رسانند و باقتضای رای مصلحت بین مقرر نمودند که طاهر
خان بانوری بیگ و امام قلی آغرو شهسوار بیگ و زمره آغران
برسم منتقا پیشتر روانه شده برجناح تعجیل خود را بلاهور رسانند
و هرچه از اشیا و اموال دارا بی شکوه و تبعه و نوکرانش عقب مانده
باشد مانع شده نگذارند که باورسد و نیز تا وصول موکب منصور
بدار السلطنة لاهور که خالی از وجود حاکم و امیری بود از بلاد
مذکور خبر دار بوده کوتوال و حارسان تعیین نماید طاهر خان با
همراهان برجناح استعجال روان گشته ششم ذی الحجة بدار السلطنة
لاهور رسید و بضبط و خبرداری شهر پرداختت القصه دوم ماه مذکور

فرمان و سرداران جنود قاهره صلاح در کوچ دیده مجموع آن عساکر
نیروزی متأثر به هذیات اجتماعی و توزک و شایستگی تمام کوچ
کردند و به پنج منزل که هر روز مسافت بعید می پیموندند ششم ماه
مذکور نیم گروهی دریای بیداه مضرب خدام جنود ظفر پناه گردید
و درین روز راجه راجوپ از وطن رسیده راجه جیسنکه ملاقات کرد
و همراه راجه آمده بخلیل الله خان برخورد و هر دو را شفیع عفو
جرائم و وسیله مفرج مآثم خویش در خدمت خدیو خطا بخش و عذر
نیوش ساخته اظهار ندامت و تمهید معذرت نمود و در همین روز
صف شکنخان با توپخانه رسیده ضمیمه جیش نصرت و نیروزی
گردید و روز دیگر افواج بحر امواج بجسر از آب بیداه عبور کرده
دوم ماه مذکور ظاهر دار السلطنة لاهور مضرب خیام عساکر منصور
گردید و متصدیان دار السلطنة آمده بخلیل الله خان ملاقی شدند
و تقریر نمودند که دارا بی شکوه بعد از استماع خبر توجه رایات
عالیات باین صوب از روی تجدد داعیه نبرد و پیکار اظهار می نمود و
مبهر بی شکوه را چنانچه گزارش یافت باین عزیمت بگویندوال
فرستاده بود و اراده داشت که خود نیز متعاقب بعزم جنگ بر آید
آخر نهیب هیدت اقبال این برگزیده ذوالجلال که دست قضا
خلعت ظفر و استیلا بر قامت دولتش درخته و بمقتضای متابعت
نبوی چراغ نصرتش از مشکواة نصرت با رعیه افروخته تزلزل در
بنای ثبات و استقلال آن قلعه اندیش بد سگال افکنده رای و اراده
خویش تغیر داد و عزیمت فرار مصمم نموده در بوادی ادبار نهاد
و جمیع خزائن و ذخائر لاهور از اشرفی و رویه و طلا و نقره غیر

مسکوک که مجموع زیاده از یک کروزر روپیه بود بانفائض امتعه
واجفاس کار خانجات بادشاهی که همراه توانست گرفت و اکثر
توپها و سائر اشیاء توپخانه برداشته بدیشترا احوال را در کشتیها
انداحت و برخی دیگر بردواب بار کرده بعزم رفتن قندهار روانه
ملتان گردید و در همان روز که از شهر برآمد بهدرباری شکوه که
بموجب طلب او از گوبندوال برجناح سرعت واستعجال برگشته بود
باو پیوسته رفیق طریق خذلان و نکال شد و یک روز در موضع آنچهرا
که نخستین منزل راه ملتان است مقام کرده رهگرایی وادی
آزارگی گردید و داود خان نیز با لشکری که در عقب مانده بود باو
پیوست و اگرچه برخی از نوکران در لاهور ازو مفارقت جسته
بدلالت سعادت روی فیاز و ارادت بعقبه والای سلطنت آوردند
لیکن چون خزانه بسیار همراه داشت و زرهای دایر بمردم میداد
قریب چهارده هزار سوار باو همراهی کردند مچنانچه چون بربیع معلی
صادر شده بود که خلیل الله خان با بهادر خان و دلیر خان و صف
شکنخان و طاهر خان و سائر عساکر نصرت نشان که با او بودند در
دار السلطنة لاهور توقف نکرده تعاقب دارا بی شکوه نمایند و ادا
هیچ جا مجال درنگ نداده ساحت مملکت از خار وجود فساد
آمودش به پوراند خان مذکور چون بطاهر دار السلطنة رسید داخل
شهر نشده یازدهم ذیحجه کوچ کرده به آنچهروز نزول نمود و یکرور
آنجا بجهت نظم و نسق امور دار السلطنة و سرانجام بعضی مهم
مقام کرد و خواجه صادق بخشی دارا بی شکوه و سائر مردمی که
بر همدانی بخت بیدار ازان مرحله پیمای وادی سرگشتگی و ادبار

جدا شده اراده بزدگی درگاه آسمان جاد داشتند نزد او آمدند و آن
نوبت عقیدت آئین آن گروه را بنویسند و مراسم شهنشاهانه
داده و استعالت نموده و مناصب مناصب درخور حال و
شایستگی هر یک تجویز کرده به پیشگاه خلافت فرستاد و روز دیگر
از آنجا کوچ نموده روانه مقصد گردید *

اکنون کنگ حقائق رقم بتحریر سوانح حضور لامع

النور پرداخته چندین صفحه پیرا میگردد که

شهنشاه ظفر لوا بعد از وصول بکنار دریای ستلج بجهت فراهم آمدن
کشتیها و تدبیر عبور موکب منصور از آب و تحقیق سرانجام حال
دارا بی شکوه بدست مدت هشت روز با بخت فیروز و طالع دشمن
سوز بساط اقامت گسترده چهره افروز دولت و کامرانی بودند و درین
ایام مهاراجه جسونت سنگه را بدار الخلافة شاهجهان آباد رخصت
فرمودند که تا انجام این مهم نصرت فرجام و معارفت موکب
فیروزی اعلام در آنجا باشد و هنگام رخصت اورا بعزایت خلعت
خاص و جمدهر صرع با عاققه سرزاید و انعام محالی که یک کروزر
دام جمع آن بود نوازش نمودند و همیشه داس راتهور بمرحمت
اسپ میاهی شده بهمهراهی او معین گشت و نوازش خان باضافه
پانصدی بمنصب سه هزاری سوار نوازش یافته درحاک کومکیان
صوبه مالوه منتظم شد و عبد الله بیگ ولد علیمردان خان از
کومکیان لشکر خلیل الله خان بخطاب گنجعلی خان بلند نامی
بانست و کیسری سنگه ولد راوگون بهورتیه بمرحمت شمشیر با ساز
میناکر و تهور خان بانعام پنج هزار روپیه و جانباز خان خویشکی و

حیدر منصور باره هر یک بعنایت اسپ و سوبه گرن بندیده بمرحمت
فیل مباحی گردیدند و راجه تودرمل خلعت یافته بخدمات
خود مرخص شد و چون حقیقت جدا شدن راجه راجروپ
از دارا بی شکوه و ندامت او بر وقوع تقصیر و اراده آمدنش
باستیلام سده سپهر نظیر بعرض اشرف رسید عاطفت بادشاهانه او را
بعنایت ارسال خلعت نواخته حکم جهان مطاع از پیشگاه نفل
و اصطناع صادر شد که بمنصب سابق که سه هزار و سه هزار سوار
بود سرافراز باشد و بزودی خود را به دولت ملازمت رساند و از وقایع
دارالملک کابل معروض بارگاه خلافت گردید که دالور ولد بهادر
خان روهیله از کومکدان آن صوبه بساط حیات در نور دید و چون
زنده اصرای عظام معظم خان که از بندهای شایسته و سزاوار احسان
بود و منشأ خدمات بزرگ و مصدر کارهای سترگ میتوانست
گشت بنابر بعضی مصالح و تدابیر ملکی که ناگزیر نشاء
سلطنت و جهانبانی است تا اینوقت در حصن سپهر بنیاد دولت
آباد محبوس بود چنانچه کلک حقایق نگار قبل ازین ایمانی بان
نموده درین ایام نیروزی انجام که امور دین و دولت و مهام ملک
و ملت بر رونق خواهش اولیای سلطنت انتساق و انتظام یافته
مصالحتی در محبوس داشتن خان مذکور نموده بود شهنشاه عاطفت
پرور مهربان که قدر دان جوهر پاکیزه گوهران و قیمت سنج گوهر
صاحب جوهرانند پرتو تفقد و بغذ پروری بحال آن قدر خواندین
انگذنه بانواع عنایت و اقسام مکرمت و انصال در مقام تلافی و
تدارک وقوع آن عذاب مصالحت آمیز شدند و یرلیغ گیتی مطاع

بنام رخشنده اختر برج دولت تابنده گوهر درج سعادت بادشاهزاد
والا تبار فرخنده شیم محمد معظم صادر شد که خان مذکور را از
قلعه ارک بر آورده در حصار میمنت قرین بائین در منزلی لایق
جای دهند که تا انقضای ایام برشکال مخلی بالطبع آنجا بسر
برد و پنجاه هزار روپیه از خزانه عامه آنصوبه بر سبیل انعام بدهند
و هرگاه فرمان طلب صادر شود آن والا تبار گرامی نسب او را روانه
جناب خلافت سازند و بعد از وصول این منشور کرامت پرتو نوید
این مراحم جلیله و مکارم منیله بآن خان بلند مکان رسانیده پیش
خود طلبند و دو اسپ با ساز طلا و یک پالکی داده او را بمنزل
رخصت کنند و باعتبار خان خواجه سراکه حارس ارک قلعه مذکور
بود یرلیغ جهان پیرا عز نفاذ یافت که سر انجام ضروریات و تهیه
لوازم سفرو دیگر مهماتش بعهده سعی و اهتمام خود دانسته در
احترام و نگو داشت او دتیقه فرو گذاشت نه نماید و بوزیر خان صوبه دار
خاندیس فرمان شد که تمامی اموال و امتهه خان مذکور از نقد
و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا که بسرکار والا ضبط شده در بلده
برهانپور موجود بود بتصرف گماشتهای او سپرده وقتی که
بموجب طلب از دولت آباد روانه حضور پرنور شوک و به برهانپور
رصد پنجاه هزار روپیه دیگر از سرکار خاصه شریقه باو دهد و فرمان
مرحمت عنوان مشتمل بر مزنده این الطاف سینه و اعطاف بهیه با
خلعت خالص و جمدهر خاصه گرانبها بجهت او ارسال یافت و چون
شیخ فرید مخاطب باخلاص خان صوبه دار پنده بعد از وقوع مقدماتی
که در مستقر الخلافة اکبر آباد روی داد از پنده برآمده روانه درگاه

آسمانچاه گشته بود یرلیغ لازم الانقیاد صادر شد که به اله آباد آمده
در سلك کومکيان خاندوران باشد و ازینجهت که خطاب اخلاصخانی
باحمد خویشگامی مرحمت شده بود و شیخ فرید خطاب احتشام
خانی عز امتیاز اندوخت پنجم ذیحجه که باقتضای رای عالم آرا
عزیمت عبور از آب ستلج پیش نهاد همت جهانکشا گشته بود
شهنشاه فیروزی شعاربکشتی از آب مذکور گذشتند و چون سفائی
که فراهم آمده بود ملاحیت بستم نجر نداشت حکم فرمودند که
آنها را بر لشکر ظفر اثر قسمت نمایند تا بکشتی بگذرند و ازانجا که
عبور موکب نصرت آیات بذابرقلت کشتی و عدم پایاب جزیره
عرض چند روز میسر نبود مقرر شد که تا گذشتن مجموع اردو و لشکر
خدایو مالک رقاب درانطرف آب بدولت اقامت فرمایند چنانچه
مدت یازده روز آنروی آب از قزول اشرف فیض افروز بود و درین
ایام میرزا سلطان صفوی از کومکيان صوبه دکن بجایگیری پراکنده
دهامونی و بمرحمت پراکنده جورا گده بر سیدل انعام کامیاب مواهب
شهنشاهانه گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافه اکبرآباد رسیده
جدین اخلاص و اعتقاد بر زمین عبودیت سود و از اصل و اضافه
بهگوتت سنگه هاده بمنصب در هزار و پانصدی هشتصد سوار و
شیرمنگه ولد رام سنگه راتهور که چنانچه گذارش یانت پدرش
در جنگ دارا بی شکوه از دم تیغ مجاهدان جلود اقبال شریعت
هلاک چشیده بود بمنصب هزاری هزار سوار مورد نوازش شدند و
سورجمل ولد راجه سیدو رام کور که او نیز پدرش دران معرکه و غا عریقه
فنا گشته بود باضافه هفتصدی هشتصد سوار بمنصب هزاری

هشتصد سوار و غیرت بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری درصد
سوار و منگلی خان و میر ابراهیم میر توزک هر یک بعزایت اسپ
و روپ سنگه راتهور بمرحمت خلعت مباحی گردیدند و یادگار
که قبل ازین بخطاب احمد بیگ خانی نامور شده بود خطاب
مسعود خانی سعادت اندوز گشت و منصب اعتبار خان خواجه سرا
خارس قلعه ارک دولت آباد از اصل و اضافه هزاری درصد سوار
مقرر گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافه اکبرآباد رسیده جدین
اخلاص و اعتقاد بر زمین عبودیت سود و بعرض اشرف رسید که راجه
انزوده ولد راجه بیتهداس کور که بهمراهی سلیمان بی شکوه در جنگ
زاشجاع زخمهای کاری برداشته بود و در بنارس بجهت معالجه
خون توقف نموده درین اوقات که فی الجملة خفتی در آزارش
حاصل شده بود عازم استیلام سده والا گشته بمتمبرا رسیده است حکم
جهان مطاع از پیشگاه عاطفت صادر شد که بأكبر آباد معاونت
نموده تابورگشتن رایات جلال از یورش پنجاب در خدمت بادشاهزاده
عالیقدر والا تبار محمد سلطان باشد و خوشحال بیگ کاشغری که
اختیار گوشه نشینی کرده بود بسالیانه پنجهزار روپیه و عطای دهی
چند دروجه مدد معاش از محال پنجاب کامیاب شد و چون سید
مظفر ولد سید خان جهان باره چنانچه در محل خود مرقوم گردیده
خطاب شجاعتمخانی نامور شده بود شجاعتمخان معروف بشاه خان
خارس قلعه کابل خطاب مغولخانی ممتاز گشت و عاقلخان که

بعنايت امپ و عليقايخان بمرحمت خلعت و امپ سرفراز شده
 بشكر خليل الله خان مرخص گشتند و الله يار خان ميرتوزك
 باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و محمد
 سليم بخشى صوبه کشمير از اصل و اضافه بمنصب هزارى چهار صد
 سوار مورد انظار مرحمت گردیدند و سارنگدهر زمیندار جمون از
 کومکيان لشكر خليل الله خان بموجب التماس خان مذکور بتفويض
 فوجدارى دامن کوه جمون سر بلند شده بعنايت علم رايست مباحات
 افراخت و اخلاص خان بمرحمت اسپ سرفراز گردید و همچنين برخى
 ديگر از عمدهاى اطراف و امرای صوبجات باضافه مناصب و ديگر
 عنايات سر بلند گردیدند و وزير خان صوبه دار خاندیس باضافه
 هزارى هزار سوار بمنصب پنجهزارى سه هزار سوار و صف شکنخان
 باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب سه هزارى هزار و پانصد
 سوار تارك انتخار افراختند و اعتماد خان بصوبه دارى کشمير جنت
 نظير از تغيير لشكر خان معين گشته بعنايت خلعت و اضافه
 منصب نوازش يافت و عبد الله بيگ ولد عليمرخان بمناسبت
 خطاب جد بخطاب گنجعلي خانى و سيد منور ولد سيد خانجهان
 باره بخطاب خانى و محمد يوسف که سابق مخاطب بشمشيرخان
 شده بود بخطاب نصير خانى و يادگار مسعود که قبل ازین بمناسبت
 خطاب جد خویش باحمد بيگ خان مخاطب گشته بود بخطاب
 مسعود خانى نامور گشتند و بسيارى از ملتزمان رکاب دولت
 و مبارزان جنود نصرت باضافه مناصب و ديگر عطايا و مواهب
 مورد انظار عاطفت گشتند و پانزده هزار روپيه بپندى از

خدمتگاران آستان سلطنت انعام شد سيزدهم نذاليخان از ميل
 در آب رسیده ناصبه ساي آستان خلافت گردید و درين هنگام
 شهباز خان بفوجدارى چکله ديپالپور از تغيير راجه تودرمل معين
 گشته باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدى هزار و پانصد
 سوار مباحى شد و منصب ابوالبقاء از کومکيان صوبه احمد آباد
 باضافه پانصدى هزار و پانصدى هزار سوار مقرر گردید پانزدهم
 نذاليخان بعنايت خلعت و فيل مشمول عاطفت گشته مرخص
 شد که بخليل الله خان پيوسته در تعاقب داراى شکوه ضميمه جنود
 اقبال باشد و قليچ خان بفوجدارى بهره و خوشاب از تغيير خنجرخان
 معين شده بعطای خلعت و فيل مفتخر گردید و منصب صف
 شکنخان باضافه هزارى پانصد سوار سه هزارى هزار و پانصد سوار
 مقرر شد و سيد منور ولد سيد خان جهان باره بخطاب خانى
 نامور شده باضافه پانصدى صد سوار بمنصب هزار و پانصدى
 ششم سوار مباحى گردید و امان الله بحراست قلعه دار السلطنت
 لاهور و عنايت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب هزارى
 دو صد سوار سر بلندى يافته مرخص گشت شانزدهم موكب ظفر
 طراز از ان روى آب ستلج باهتزاز آمده نواحى موضع مانچواره
 مضرب خيام نصرت اعتصام گردید و از دقايع صوبه گجرات بعضى
 اشرف رسيد که مىجهد جالورى از کومکيان آنجا وديعت حيات
 مستعار سپرد و روز ديگر نواحى قصبه راهون فيض اندرز نزول

همایون گشت و راجه راجروپ که بوسیله اظهار ندامت برتقصیرات و التماس شفاعت راجه جیسگنه و خلیل الله خان و دیگر عمدہای بازگاہ خلافت مرحام شہنشاہانہ رقم عفو بر جریدہ جرائم او کشیدہ بود از وطن رسیدہ ناصیہ خجالت و افعال بر زمین عجز و اقبال مود و بمرحمت خلعت فاخر و از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزار و پانصدی سہ ہزار و پانصد سوار مباحی شد و سید صلابتخان بارہ از عمدہای دارا بی شکوہ کہ بیداری بخش و رہبری دولت از ہمراہی سلیمان بی شکوہ تخلف ورزیدہ روی عبودیت بدرگاہ آسمانچہ آوردہ بود جبہ سای عتبہ اقبال گشتہ ظلمت زدای چہرا طالع گردید و بعطای خلعت فاخرہ و جمدھر مینا کار و بمنصب سہ ہزار و پانصدی دو ہزار و پانصد سوار مطرح انوار مکرمت و تفضل شد و از اصل و اضافہ رکذاتہہ راتہور بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار و خواجہ عبیداللہ بمنصب ہزار و پانصدی چہارصد سوار مشمول مرحمت گشتند و راکھونبت گپ اندر ہریک بانوام یکہزار روپیہ مورد عنایت گردید ہر دہم سہ کروزہ از قصبہ راہون گذشتہ نزول اجال شد و درین روز جمعی کثیر از نوکران دارا بی شکوہ کہ برہنمونی دولت ازو جدا شدہ بندگی آستان خلافت وجہ ہمت ساختہ بودند باحراز سعادت ملازمت قدسی برکات سرمایہ مباحات اندوختہ در سلك بندہای درگاہ خلایق پناہ انتظام یافتند و بعدایت خلعتہا و مناصب شایستہ کامیاب گردیدند بپست و یکم نزدیک قصبہ سلطانپور فیض اندوز نزول مرکب اقبال شد و خنجرخان کہ در زمان اعلیٰ حضرت فوجدار بہرہ

و خوشاب بود و بعد از آمدن دارا بی شکوہ بلاہور چنانچہ مذکور شد بنابر قلت سرمایہ دانش و تدبیر صلاح کار خویش از فساد باز ندانستہ باو ملحق شدہ بود و درینوقت کہ آن رسیدہ بخت ادبار نصیب از دہشت قرب وصول مرکب نصرت زیب رہگرای وادی فرار می شد بغلط کردار خود متغیر گشتہ ازو جدائی گزیدہ بود بشفاعت مقربان پیشگاہ اقبال سعادت اندرز تقبیل عتبہ جلال گشتہ بعفو جرائم تقصیر کامیاب مرحام شہنشاہ جرم بخش عذر پذیر گردید و بمرحمت خلعت نوازش یافتہ بہ تنبیہ و تادیب مفسدان دامن کوزہ کانگرہ معین شد بپست و دوم گذار دریای بیاب محط حراق حشمت و جاہ گردید و روز دیگر خدیو جہان بکشتی از آب مذکور عبور نمودہ آنطرف دریا منزل فرمودند وارو و لشکر بجسر کہ بموجب حکم جہانمطاع بستہ شدہ بود گذشتند و درین ایام یک زنجیر فیل خاصہ برخشندہ برج اختر عظمت تا بندہ گوردرج ابہت بادشاہزادہ ارجمند محمد اعظم عطا شد و سید صلابتخان بصوبہ داری برار از تغیر حسام الدین خان تعیین یافتہ بخطاب اختصاص خانی و عنایت خلعت و اسب سرمایہ افتخار اندوخت و فوجداری سرکار بیجا کدہ بحسام الدین خان مفوض شد و راجہ راجروپ بمرحمت جمدھر و اسب مباحی گشتہ بہ تہانہ داری موضع چاندی کہ سرحد ولایت سری نگر است تعیین یافتہ کہ بضبط و بند و بست بیرون آن کوهستان قیام نمودہ سد راہ بر آمدن سلیمان بی شکوہ و مانع رفتن مردم نزد آن خدلان پزورہ باشد و مانسنگہ گوالداری جبدین سای عتبہ سپہر اسما گشتہ بعدایت خلعت و از اصل

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار نوازش یافت و معبر
مهدی یزدی بدیوانی سرکار بادشاهزاد کماگر بختیار و الاقدار سعادت
توأم محمد اعظم سر بلند گشته بعتای خلعت مبهلی گردید و
محمد حسین سالدوز از نوکران دارا بی شکوه دولت اندوز ملازمت
اشرف شده خلعت سرافرازی پوشید بدست و چهارم نواحی قصبه
هیدت پور محیط انوار نزول گشت *

توجه الویة ظفر طراز بر سبیل ایلغار

بنعاقب دارا بی شکوه ادبار شعار

چون از مراض خلیل الله خان و دیگر دولتخواهان که بتکامشی او
مأمور شده بودند بوضوح پیوست که آن باطل پزوه با خزانه و توپخانه
و سامان شایسته و لشکر آراسته که قریب چهارده هزار سوار بود از لاهور درآمد
و مکنون ضمیر فساد تاثیرش ایست که هر جا قابو دادند با جنود
ظفر پیرا صف آرا گردن و احتمال آن میرفت که در ملتان ثبات
قدم ورزیده عثمان عزیمت از وادی فرار بسوی مدافعه و پیکار بر
تا بد و ازین جهت که با عساکر منصوره سردار توره که مردم ازو حساب
بر گیرند و در برابر آن نا خلف دودمان سلطنت و سروری شان
و اعتبار سرداری و سر لشکری داشته باشد نبود و از راه حزم و
احتیاط مظنه آن می شد که اگر جنگی روی دهد و نبردی اتفاق
افتد خدا نخواسته چشم زخمی بجنود اقبال رسد که تدارک آن
مشکل باشد و از سرداران عساکر نصرت نشان نیز بملاحظه ایتمعی
مسامحه و کوتاهی در تعاقب اوراق شده بود الجرم بر ضمیر الهام

پذیرش شاه عالمگیر که مرات صورت دوران دیشی و پیش بینی و دستور
العمل صلاح دانی و مصلحت گزینی است پرتو این عزیمت تافت
که خود بنفس نفیس بازید و سپاه ظفر پناه ایلغار نموده تعاقب آن
بد عاقبت نمایند و او را هیچ جا هیچال ثبات و درنگ و فرصت خیال
جدال و جنگ نداده ساحت ملک و دولت بباد دامن همت از غبار
وجود فساد آسودش پیرایند تا خاطر ملکوت ناظر بالکلیه از مهم او
جمیعت پذیرفته یزدی عثمان معاودت بصوب دارالخلافه شاهجهان
آباد معطوف گردد و بغراغ بال توجه و الا بنظم و پرداخت امور سلطنت
که انواع فتور و اختلال بارکن و قواعد آن راه یافته بود مصروف شود
بغایرین درین منزل قوه الظهر عظمت و جلال مسرت الصدر ابهت
و اقبال بادشاهزاد و خجسته شیم محمد اعظم را بازواند لشکر و اردوی
بزرگ و کارخانجات بدار السلطنة لاهور رخصت نمودند که تا
معاودت موکب ظفر پیکر ازین مهم نصرت اثر آجا بسر برند
و دولتخانه مختصری با کارخانجات ضروری همراه گرفته با خلاصه
عساکر گردون مآثر عزیمت ایلغار مصمم نموندند و هنگام رخصت
بادشاهزاد و الا نژاد را بمرحمت ذیل خاصه مزین بساز نقره و جل
زرینقت و دو اسب با ساز طلا مشمول نوازش ساختند و محمد امین
خان مدیر بخشی و اعتقاد خان و رای رایان متصدی امور دیوانی
را بعتای خلعت نواخته در خدمت آن گوهر محیط جاه و حشمت
رخصت کردند و بجمعی دیگر نیز از مردم همراه ایشان خلعت
مرحمت شد و بدست و پنجم ماه مذکور موکب جهانکشا از هیدت
پور بدست سنگره و تصور متوجه گشته نه کرره جریبی طی نمود و باغ

قطب الدین خان خویشکی که در ظاهر قصبه قصور واقع است از فیض نزول اشرف رونق فردوس و تصور یافت و روز دیگر نیز نه کروه طی شده نزدیک بموضع محمد پور مخیم جیش منصور گردید و درین منزل راجه جیسنکه که بموجب حکم معلی در لاهور توقف نموده بود شرف اندوز دولت ملازمت اکسیر خاصیت گشت و رندوله خان بغایت خلعت و اسب مباهی شده بدکن مرخص گردید و چون بعرض همایون رسید که ارادتخان صوبه دار اوده و دیعت هیات مستعار بمقتضای اجل موعود مپرده است عاطفت بادشاهانه هوشدار خان برادر زاده او را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد و بهادر چند و راجه کمانون و مان دهاتای خلف راجه راجروپ که بنیابت پدر خویش بحراست قلعه کهمرن قیام داشت بغایت ارحال خلعت قامت مباهات افراختند و بیست و هفتم هفت کروه طی شده موضع شیر گزه از فر نزول شه نشاه شیر دل زینت یافت و راجه جیسنکه که از دیر باز بوطن خویش نرفته تعب یساتهای پی در پی کشیده بود رخصت وطن یافته بمرحمت خلعت خاصه مورد نوازش گشت و روز دیگر موکب گردون شکوه هشت کروه طی نموده منزل آرای اقبال گردید و ندائی خان که بموجب فرمان همایون از لشکر خلیل الله خان رسیده بود بموکب معلی پیوسته احراز معادت ملازمت نمود و بفوجداری اوده و گورکپور و غنایت خلعت و ماده فیل و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار نوازش یافته مرخص گردید و رگنهاته سنگه راتهور بمرحمت اسب مباهی گشت بیست و نهم یازده کروه طی گشته نواهی موضع

موکب پور از پرتو درود اشرف پر نور شد •

نعین یافتن صف شکنخان بتعاقب دارابی شکوه از ملتان و ترک ایلغار موکب گبهان منان

چون بمسامع جلال رسید که آن خسران مآل در ملتان ثبات قدم نورزیده باستماع خبر توجه رایات اقبال در کمال سراسیمگی و تشمت حال بسمت بهکر ره نورد وادی فرار شد و بسیاری از سرداران و نوکرانش که تا ملتان با او همراهی کرده بودند از آنجا راه مفارقت پیمودند و روز بروز سلک جمیعت سپاهش بیشتر از پیشتر از هم گسیخته اسباب پریشانی و ادبارش تزیید می یابد و جز اینکه بزحمت بسیار و پایمردی فرار از سطوت و صولت جنون نیریزی شعار خود را بلجای و مقبری رساند کاری دیگر نمیتواند ساخت لجرم رای عالم آزای گیتی خدیو کشور کشا برین قرار یافت که ترک ایلغار نموده عنان سرعت و استعجال باز گشتند و بمیر منزل حکم شد که من بعد منازل نزدیک قرار داده مسافت بعید نه پیمایند و امر اعلی بغافل پیوست که صف شکنخان میرانش از ملتان بتعاقب آن بد عاقبت شتافته او را از ممالک محروسه بادشاهی رهگرای وادی آوارگی سازد و فوجی از دلیران کار طلب رزم جوو بهادران جلالت کیش شهامت خو مثل محمد بیگ و یان کار بیگ و شهبسوار بیگ و گدا بیگ بازمه از اوزبکان و زاهد بیگ ترکمان و امام قلی و نوری بیگ آغری باطایفه آغران و پردلخان و جمال خان بیجاپوری و سید نصیر الدین دکنی و غنایت میانه و سید منور خان پاره و

اودیهان راتهور هر یک با قوم و قبیلۀ خود و جوتی از مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از منصبداران که قریب شهر زار سوار بودند با خان مذکور معین گشتند و یرلیغ گیتی مطاع مشتمل بر تفویض این خدمه با خلعت خاص و شمشیر و یک زنجیر قیل برای او و بیست هزار اشرفی بجهت تنخواه موجب سپاه مصحوب الله یار خان ارسال یافته حکم شد که بسرعت خود را بملتان رساند و عساکر گومکی را سزای نهد و ده سال درنگ و امهال ندهد و فرمانی دیگر بخلیل الله خان صادر گردید که گروهی با صف شکنخان معین گشته اند همراه او روانه ساخته خود با بقیۀ جنود فیروزی تا رسیدن موکب جلال در ملتان توقف نماید •

مجمعی از حال دارا بی شکوه بعد فرار از لاهور آنکه

بسبب تاخیر و کوتاهی که از عساکر منصور در تعاقب او واقع شد فرصت یافته بمرحله پیمائی و ره سپاری روزی چند از وطء هلاک و گرفتاری برآمد و هفدهم ذی حجه بملتان رسیده نزل ادبار گزید و چون از سطوت موکب جهانکشا مغلوب خوف و رعت گشته پاس همتش را نیروی استقامت نمافده بود بعد از هشت روز اقامت دیگر باره بعزم فرار رخت فاطمی بسته پیست و پنجم ماه مذکور از انجا رو بوالی ادبار قباد و چنانچه عادت او بود که بهرجا میرسید دست تصرف و تغلب باموال و خزائن بادشاهی دراز می نمود بیست و دولک روپیۀ که در خزانه آن صوبه فراهم آمده بود متصرف شده آنرا با اکثر خزانه و توپخانه و احوال و اوقالی که همراه داشت و از لاهور بکشتی آورده بود بر همان نهج برکشتیهای

بزرگ انداخته فیروز میواتی و بسنت نامی خواجه سرا با جوتی از سپاه بر سر کشتیهها گذاشت که آنها را محافظت نموده به بهکر رسانند و خود از راه خشکی بطرف اوچه روانه شد و از آب بیداد و ستلج که بشارۀ او بر هر دو جسر بسته شده بود عبور نموده راه بهکر پیش گرفت بقصد آنکه از انجا رخت ادبار بحدود قندهار کشد و چون یکروز بعد آمدن او از ملتان این خبر در نواحی تلینیه؟ بخلیل الله خان و بهادر خان و سایر سرداران جنود اقبال که بتعاقب آن خسران مائل می شتافتند رسیده بر جناح استعجال روان گشته سوم محرم بملتان رسیدند و قراوان سپاه ظفر اثر که پیشتر بجهت تحقیق خبر رفته بودند چون تا آنوقت هنوز مشخص نبود که او عزم اجمیر دارد یا اراده بهکر بلکه رفتنش بطرف اجمیر اقرب می نمود راه اجمیر سر کرده بطرف دیباپور شتافته بودند و اثری ازو نیافته و حال آنکه آن سر گشته دشت ادبار براه لکهنوکهاره بعزیمت بهکر مرحله پیمائی وادی فرار گشته بود و ظاهر شد که حاجی خان بلوچ که از زمینداران عمده ملتان است از روی دولتخواهی و خدمت گزاری با جمعی بر سر کشتیهای خزانه و احوال او که فیروز و بسنت میبردند رفته میخواست که سد راه شود و آنها را بر گرداند چون توپخانه و سپاهی همراه داشتند بمذایع پیش آمدند و نیمه باین جنگی رو داده چندی از طرفین کشته شدند آخر الامر از عهده ممانعت بر نیامده آنها را راه دادند و چهارم محرم الله یار خان با خزانه بملتان رسیده یرلیغ

واجب الادعان که در باب تعاقب دارایی شکوه صادر شده بود بصف
شکناخان رسانید و او امتثال مثال همایون را کمر همت بر میان جان
بسته از روی کار طلبی همانروز کوچ کرده بتعاقب شتافت و تخته
این احوال بعد ازین در محل خود گذارش خواهد یافت •
اکنون بر سر تحریر وقائع حضور پر نور رفته سر رشته سخن
از جای که گذشته بود بدست کلک جادر فن میدهد
چون خیر فرار دارا بی شکوه از ملتان سامعه افروز اولیای
دولت گشته سرعت سیر و ایلغار موقوف شد ریاست ظفر اعتصام
در کنف رفاهیت و آرام طی مراحل نموده تا ظاهر بلد ملتان
هیچ جا اقامت نگزید دران اوقات میر باقر که میر سامان ایام
خلافت انجام شاهی بود بقوچداری و نظم مهمات سرکار بهکر
سر بلند شده بعطای خلعت و اسپ و خطاب باقر خانی و از اصل
و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار نوازش یافت و سالیانه میرزا
توذر صفوی که مبالغ سی هزار روپیه بود باضافه ده هزار روپیه
افزایش پذیرفت و آقا یوسف بخدست داروغی فیل خانه از تغییر
ملکیت خان خلعت سرفرازی پوشید و از اصل و اضافه چتروچی
دکنی بمنصب هزاری هزار سوار و غیرت بیگ و ابو مسلم و محمد
صادق هر یک بمنصب هزاری سه صد سوار و جمعی از نوکران دارا
بی شکوه که بدلالیت بخت سعادت اندرز تقبیل عتبه خلافت گشته
بودند بعنایت خلعت میاهی گردیدند و چون از عرضداشت خان
دوران حقیقت حسن خدمت و کار طلبی راجه دینی سنگه بندیده
بعرض اشرف رسید عاطفت خسروانه او را باضافه پانصدی پانصد

سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله
پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه نوازش نمود هفتم محرم گذار آب
راوی که سه گروهی ملتان است از فیض نزول شهنشاه عالم گیر
میمنت پذیر گشت و خلیل الله خان و بهادر خان و دلیر خان
و طاهر خان و خان عالم و رایسنگه ولد راو امر سنگه و یکه تاز خان و
گنجعلی خان و چنپت بندیده و سائر بندهای که بتعاقب دارایی شکوه
پیش آمده بموجب حکم والا در ملتان توقف نموده بودند احراز
دولت آستان بوس نمودند و از نوکران عمده دارا بی شکوه سید عزتخان
که برهبری سعادت در ملتان از همراهی او تخلف ورزیده بود و شیخ
موسی کیلانی که از قبل او بحکومت بلد ملتان قیام داشت رسید
مسعود پاره که او نیز بیداری بخت درین هنگام از جدا شده بود
باستلام سده سلطنت سر بلندی یافتند و سید عزتخان بعطای
خلعت و منصب سه هزاری پانصد سوار رسید مسعود بعنایت خلعت
و منصب هزار و پانصدی دو صد سوار مشمول مرحمت گشت و فیض الله
خان از تغییر خواجه عمید الله قراول بیگی شده بعنایت خلعت
قامت مباحات پیرافراخت و نوازش خان بقوچداری سرکار مند و
و حرمت حصار آن نوازش یافت و از اصل و اضافه منگلی خان
بمنصب هزاری ششصد سوار و بادل بختیار بمنصب هزاری سه صد
سوار و محمد علی ولد تقرب خان بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار
میاهی گشتند •

تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پشوه

اگرچه صف شکنخان بموجب یرلیع گیتی مطاع با فوجی از جنود قاهره چنانچه سبق ذکر یافت چهارم محرم از ملتان بتعاقب او برآمده از روی کار طلبی برجناح سرعت و استعجال در پی آن خسران مآل شتافته بود لیکن چون با خان مذکور لشکر و سامانی در خور اینکار نبود و هنوز دارا بی شکوه لشکری آراسته با خزانه وافر و توپخانه بسیار داشت حزم و احتیاط شهنشاهانه اقتضای آن نمود که عمده نوئیان صائب تدبیر شیخ میر که سرداری با سکینه و وقار و نقد شجاعت و بسالتش بر محک امتحان کامل عیار بود با فوجی دیگر از عساکر نصرت شعار بتعاقب آن ره نورد وادی فرار و مرحله پیمای بادیۀ ادبار تعیین باید تا هیچ جا مجال اقامت و درنگ نیافته خیال فاسدی بخاطر راه ندهد و اگر بالفرض جای ثبات قدم ورزیده بجنگ و مدافعه برگردد جنود اقبال از عهده نبون و پیکار آن یرگشته روزگار برآمده کفایت آنهم توانند نمود بنابراین آن زید و ندویان هشتم شهر مذکور مرخص شد که برجناح تعجیل بصف شکنخان و لشکر پیش ملحق گشته باتفاق یکدیگر کمر همت به تقدیم این خدمت بندند و دایرخان بادلیرورن مست پسران بهادر خان روهیله و قباد خان و شرزه خان و پردلخان و مانسنگه بندیل و سید منصور و مذکلی خان و جمعی دیگر از مردان کار و مبارزان شهامت شعار که مجموع ده هزار سوار

بودند با او معین گشتند و هنگام رخصت آن نوئیان اخلاص آئین بعطای خنجر خاصه با علاقه سرورید و انعام یک لك روپیه و دلیر خان بمرحمت یک زنجیر فیل و جمدهر میذاکار و شرزه خان بمعنایت خلعت و فیل و دیگران هر يك در خور حال بمرحمتی مفتخر و مبهلای شدند و روز دیگر شهنشاه یزدان پرست حق آگاه بقصد زیارت روضۀ فیض آئین جذاب قدوة الاولیاء الواصلین عارف صمدانی قطب ربانی شیخ بهاء الدین ملتانی قدس الله سره العزیز بشهر کرامت بهر ملتان شرف قدوم بخشیده فیض اندوز مزار برکت نثار آن مقرب درگاه احدیت گردیدند و استمداد همت و استفاضۀ انوار توجه از باطن پرفتوح آن نقاد کبراء عارفین فرموده شیخ بهاؤالدین صاحب سجاده آن پیشوای اولیاء عظام و خدمت مجاوران آنمقام قدسی احترام را از فیض انعام عام بهره ور ساختند و در رفتن و آمدن از زرفشانج دست جود و عطا خلقي ابوه را نقد آرزو بدامن آمید امتاک و دو روز دیگر قرین نصرت و ظفر انجا بسر برده نشاط اندوز دولت و کمرانی بودند و درین ایام شاه نواز خان که بنابر بعضی مصالح ملکی چنانچه در محل خویش گذارش یافته تا این هنگام در قلعه برهانپور محبوس بود مورد انظار فضل و کرم گشته عاطفت شهنشاهانه او را از قید تقصیر و حجاب تشویر برآورد

(۲) از یک هزار روپیه بشیخ بهاء الدین صاحب سجاده که از اولاد کرام آن پیشوای اولیاء عظام است و یک هزار روپیه بخدما و مجاوران آن مقام قدسی احترام انعام نمودند

و بعنایت ارمال فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص رهنصب
قدیم باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از سابق ولا حق
شهرزاری شش هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد
نوازش نموده خدمت صوبه داری گجرات که تا آنوقت در دست مراد بخش
بود باو تفویض فرمود و معصوم خان مهین خلیف خان مذکور
باضافه هشتصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
و میر محمد معظم پسر دیگرش باضافه پانصدی دو صد و پنجاه سوار
بمنصب هزاری پانصد سوار مورد انتظار تربیت گشتند و محمد حسین
سلدوز از نوکران دارا ایدشکوه بمنصب هزاری دو صد سوار و لودنخان
بمرحمت شمشیر و میرداد افغان بعنایت اسپ سر بلند شدند و اگرچه
لشکرخان صوبه دار کشمیر بصوبه داری ملتان معین گشته برلیغ همایون
بطلب او صادر شده بود لیکن چون تا رسیدن خان مذکور بجهت
نظم مهمات آنصوبه حاکمی ضرور بود مقرر گردید که خان عالم تا
آمدن لشکرخان بحکومت و ضبط آنجا قیام نمایند و بعد از رسیدن
او بحضور پر نور آید و بعنایت خلعت نوازش یافته بدین خدمت
مرخص شد و محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت و عزیزی
شاه یوسف کردیزی که مرقد شریف آنجناب در بلده طایفه ملتان
است بعطای خلعت و ماده فیل سرمایه اعتبار اندوخت *

معاودت موکب منصور از دارالامان ملتان بدار
السلطنة لاهور و نهضت نمودن از آنجا بدار الخلافت
شاهجهان آباد قرین فتح و فیروزی بنابر فتنه انگیزی
ناشجاع و شرح سوانحی که بعد ازان روی نمود
با آنکه حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی ملکاتش مظهر الطاف
الهی و مصدر اعطاف نامتناهی است در باره ناشجاع انواع احسان
و اصطفاغ بجا آورده بودند چنانچه بعد از شکست دارابی شکوه و وصول
موکب اقبال بمستقر خلافت از عظام امور اول کاری که پیش نهاد
خاطر والا ساخته بر جمیع مطالب و مهمات مقدم داشتند این بود
که موکب را با صریحه بهار و پنه که همیشه آن ابدار قریب آرزوی
آنداشت و میسر نمی شد از حضرت اعلی بمبالغه تمام برای او گرفته
ضمیمه ملک وسیع بنگاله گره انیدند و فرمان تفویض این ولایات ازان
حضرت حاصل کرده فرستادند و با او در مقام کمال عطا و عطا و عطا
بودند چنانچه بعد ازین مفصلا گزارش خواهد یافت درین هنگام
از عرائض و قرائع نگاران ممالک شرقی بمسامع حقائق مجامع رسید
که آن بیخرد سفاقت پرور از فاسداسی و حق ناشناسی قدر این
دولت و عافیت ندانسته هوای خود سری و زیاده طلبی در دماغ
نفیوت و پندار انگنده است و بادشاهی محال از بنگاله برآمده عزم
مخاطبت و منازعت دارد چون این خبر بطریق تواتر و توالی
بجناب خلافت رسیده بقضای مصالح سلطنت و فرمانروائی دفع
ماده شورش افزائی او لازم و متعین نمود و مهمات مملکت گنجهان

فست هندوستان نیز چنانچه باید هنوز انتظام نیافته خاطرجهان
پیرا پیرداخت امور ملک و ملت و رفع اختلال قواعد دولت متعلق
بود لاجرم درین هنگام که دارا بی شکوه رسیده بخت ادبار فرجام
بهزاران ناکلی و سرگشتگی رهگرای وادی فرار و آوارگی گشته از
ملتان بجاناب بهکر شتافت و افواج قاهره بتعاقب آن بد عاقبت
تعیین یافت خاطر اقدس را عزم معاودت بسوی مستقر سریر خلافت
مصمم گشته دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر اعتصام از ظاهر بلاد
ملتان که مدت پنجروز فیض اندوز اقامت موکب گیتی فرور بود
باهتزاز آمد و شهشاه فیروز بخت عالمگیر از کنار آب راوی قرین
عز و جلال بر سفینه اقبال نشسته لواپی مراجعت بر افراختند
درین تاریخ حاجی بلوچ که از زمینداران عمده ملتان است باستقام
عقبه فلک رتبه فائز گردید و بمرحمت خلعت و فیل و اسب کامیاب
عزت و مباحات گشته بمحال زمینداری خود مرخص گشت و طاهر
خان بمعزیت نقاره مورد نوازش شد و قباد خان از کومکیان شیخ میر
بمرحمت ارسال نقاره مصحوب عبد الله بیگ پسرش بلند آوازی
یافت و سعادت خان خویش خلیفه سلطان که در جاگیر خود بود
باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و لارته
گشته حکم شد که پاله آباد شتافته در سلک کومکیان خان دوران باشد
و بعد از طی چهار مرحله رای رایان که بموجب برلیغ والا از لاهور
عازم پیشگاه حضور گشته بود بشکر منصور پیوسته دولت استان
بوس دریافت و موکب گیتی کشا کوچ بر کوچ قطع منازل نموده
بیسست و چهارم شهر مذکور باغ و عمارات آنچهره که در ظاهر دار

السلطنة بر سمت راه ملتان واقع است محیط سراقات دولت و
عظمت گردید و اعتقاد خان که در شهر بود و سیفخان که رخصت از راه
یافته بشهر آمده بود وسید هدایت الله صدر و جمعی دیگر از پندهای
عقبه سلطنت دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و پرم دیو سید سودیه
از وطن رسیده غبار آستان خلافت را مبدل ناصیه اعتبار ساخت
و بمعزیت خلعت قامت انتخار افراخت و معین خان و سید فیروز
و محمد حسین سلدوز و عباس افغان از نوکران عمده دارا بی شکوه
که بیاوری طالع از سلیمان بی شکوه معارقت جسته بودند و حواجه
صادق بدخشی که در لاهور از دارا بی شکوه جدائی گزیده بود بتلذیم
عده جلال مشرف شده بمرحمت خلع و مناصب شایسته سرافراز گشتند
و دومین (۲) بمنصب هزاری دو صد سوار میبای شد و چون از وقائع
صوبه گجرات بعرض همایون رسید که دلداد خان فوجدار پتن و بیعت
حیات مستعار سپرده سردار خان برادرش بخدمت او منصوب گشته
باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار از انجمله
هزار سوار دو اسبه و سه اسبه نوازش یافت و چون درین روز برای
ملازمت فروغ اختر عظمت و حلال غره جیدین ابیت و اقبال بادشاه
زاده والا قدر محمد اعظم ساعتی مختار اختر شناسان نبود حکم شد
که فردایی آن که ساعتی مسعود بود و رایات عالیات ظل و رود بشهر
می انگند آن نوگل حدیقه دولت احراز سعادت ملازمت اشرف
نمایند و گرچه خاطر مانگوت ناظر حضرت شهنشاهی چنان میخواست

که روزی چند در دار السلطنة لاهور بساط اقامت گسترده پذیرا شد
 مهمات پنجاب که از وجود دارایی شکوه کمال خلل و فتور پذیرفته
 بود پذیرا شد و خاطر اقدس از بند و بست آنحدود جمع سازند لیکن
 چون مصلحت ملک و دولت بنابر سببی که گذارش یافت مقتضی
 توقف نبود قرار اقامت در دار السلطنة لاهور و نزول اجلال در قلعه
 مبارکه نداده امر والا بنفاد پیوست که اردوی معلی داخل شهر
 نگشته باغ فیض بخش که در بیرون دار السلطنة بسمت دهلی واقع
 است منزلگاه نصرت شود و مقرر فرمودند که خود بدولت بر سبیل
 عبور شهر را از فیض قدوم گرامت بهر آذین سعادت بسته از آنجا ظل
 درویش ببافند اندازند و روز دیگر که بیست و پنجم ماه بود بادشاهزاده
 عالیقدر والا گهر از شهر رسیده بادرآک شرف پایموس سرمایه دولت
 و کامکاری اندوختند و محمد امین خان میر بخشی و سایر بندگان
 که در خدمت آن نهال گلشن حشمت و بختیاری بودند بتقبیل
 مدد سینه چهره مباحات افروختند و شهنشاه جهان با جهانی فرد
 جلال بر کوه پیکر فیلی فلک تمثال سوار شده از آنجهه رایت توجه
 بشهر افراختند و تا دروازه هتیه بول شرف قدوم بخشیده لمحه سواره
 توقف فرمودند و قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نمودند و امان الله
 قلعه دار دولت زمین بوس یافته با حکام ارشاد آذنی که در هر باب
 بنفاد پیوست مسترشد گردید و از آنجا عمان اقبال منعطف ساخته
 در اقلای راه بمسجد وزیر خان فرود آمدند و نماز ظهر آنجا بجماعت
 گزارده نزدیک سه پاس روز ساخت باغ فیض بخش از نزول اشرف
 فیض اندوز گشت و لشکر خان که بجهت صوبه دارج ملتان بموجب

برلیغ معلی از کشمیر آمده بود کامیاب دولت ملازمت گردید و از
 نفائس امتعه کشمیر پیشکشی بنظر انور در آورده بقبول آن سر
 بلندی یافت و بعنایت خلعت کسوت مباحات پوشید و خلیل الله
 خان بتفریض صوبه داری پنجاب مباحی شده بعطای خلعت خاصه
 و انعام محالی که یکروز دام جمع آن بود مشمول نوازش شهنشاهانه
 گردید و چون بجهت نظم و نسق بعضی مهمات ضروری صوبه
 پنجاب و رهاصیت و آسودگی جنود ظفر مآب که بتازگی درین ایلغار
 تعب بسیار کشیده بودند چند روز اقامت ضرور بود تا بیست و نهم
 ماه مذکور آن سراستان حشمت و جاه از فیض بهار اقبال حریمی
 و نصارت پذیرفت درین ایام منصب مکرم خان نوجدار جونپور
 باضافه پانصدی پانصد سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر
 گردید و احتشام خان از کومگیان خاندوران که بمحاصره قلعه
 اله آباد قیام داشت باضافه پانصدی به منصب چهار هزاری
 سه هزار سوار و مبارز خان از کومگیان صوبه کابل باضافه پانصدی
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه امر سنگه
 نرودی که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار و گلیان سنگه زمیندار یاندهو بموجب
 التماس خان دوران بمنصب هزاری پانصد سوار و علی بیگ ولد
 مرشد قلیخان مرحوم که تازه از دکن باستلام مدد سلطنت رسیده
 بود بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد
 سوار و عباس افغان از نوکران دارا بی شکوه به منصب هزاری چهار
 صد سوار و میر محمد صادق ولد میر عبد الله صفوی از گوشه

نشینان لاهور به عطاء خلعت و انعام یک هزار روپیه نوازش یافتند. حاجی بقا مالزم نا شجاع که چندینی قبل ازین از جانب ارتدیت نامه فتح آورده بود بمرحمت خلعت و انعام مباحی گشته رخصت مراجعت یافت. سلخ محرم مواکب نصرت طراز از باغ فیض بخش باهتزاز آمده قرین سعادت بصوب دار الخلافه شاهجهان آباد نهضت نمود و آنروز اندک مسافتی طی گشته بنزل اجال شد و پیش کش بهادر خان از جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه و غیر آن بنظر انور گذشته برخیز. رتبه قبول یافت و خاندوران بعنایت ارسال خلعت مسمو نوازش گردید و رضوان خان که درین ایام از مستقر الخلافه اکبر آباد بسده سدر بنیاد رسیده بود خلعت یافته بخدمت عرض مکرر منصوب گشت و سید فیروز رستمخانی بقوجدارق دوآبه چناب و راوی معین شده خلعت سرافرازی پوشید و روز دیگر که غرق صفر بود مقام شده خدیو اقلیم شکار عالمگیر نشاط اندیز مید نخچیر گشتند درین اوقات نوری بیگ و امام قلی آغر که همراه صف شکنان بودند چون خاندان کور حقیقت کار طلبی و حسن خدمت آنها معروض بارگاه جلال داشته بود مشمول مرحامه شاهانه گشته اولین بترکتاز خان و دومین بآغر خان مخاطب گردید دوم ماه مذکور کوچ شده آنطرف قالیاب راجه تودرمل مضرب خیام اقبال گشت و درین منزل خلیل الله خان که بصوبه دارق پنجاب معین شده بود

(۲ ن) بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپیه — بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه

بمرحمت خنجر یا علاقه مرور این مباحی گشته رخصت مراجعت بلاهور یافت و لشکرخان که صوبه دارق سلطان باو تفویض یافته بود بعنایت نقاره و فیل واسپ سرافراز گشته مرخص شد و میرخان خلف خلیل الله خان بقوجدارق دامن کوه کانگوه و عذایت خلعت و باضانه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربلند شد و راجه مان سنگه گوالیاری بمرحمت دهکده کی مرصع مشمول عاطفت گردید و از اصل و امانه تنور خان بمنصب دو هزاری پانصد سوار و حیدر مقتدر بمنصب هزاری شصت سوار و غیرت بیگ بانعام دو هزار روپیه گامیاب عنایت گشتند سوم موضع چنپال و فردای آن نواحی سرای چوهرمل از سایه سنجق جهانگشا نور آما گردید و حیات زمیندار راجور خطاب راجگی و عنایت اسپ و خلعت نوازش یافت و چنپت بندیل و انکا پسرش بمرحمت خلعت مباحی شده بدار السلطنت لاهور مرخص گشتند که در سلک کومکین خلیل الله خان باشند پنجم آب پیا که بموجب حکم پادشاه دین پناه هزارن جسر بسته شده بود از پرتو عبور زیست خورشید تاب رشک چشمه آفتاب گشته آن روی آب فیض اندوز نزل خدیو مالک رقاب شد و روز دیگر موکب منصور از سلطانپور گذشته نزل فرمود درین هنگام قباد خان که در سلک همراهان شینج میر بود بصوبه دارق تنه تعیین یافته بعطای نقاره و باضانه پانصدی پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار نوازش یافت محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت و عزیزی شاه یوسف کودیزی که مرقد شریفش در بلاد طایفه سلطان است بمرحمت

خلعت و ماده نيل سرمای اعتبار اندوخت ششم موکب منصور
از سلطان پور گذشته نزول فرمود درین ایام منصب وزیر خان
صوبه دار خاندین باضافه هزاری هزار سوار پنج هزاری سه هزار
سوار مقرر گردید و منصب میرزا سلطان مقوی فوجدار دهامونی
و چوراکده باضافه پانصد سوار چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
قرار یافت و حسین بیگ خان بفوجداری هر دو بنگش از تغییر
فتح الله خان و عطای خلعت و باضافه پانصد سوار بمنصب
دو هزاری دو هزار سوار از انجمه پانصد سوار در اسپه و سه اسپه
و داور داد بفوجداری و قلعه داری اٹک از تغییر ابراهیم بیگ
و عنایت خلعت و اسپ نوازش یافته بخدمات مرجوعه اصرخص
گشتند و کاکرخان بفوجداری سرکار کوه مانک پور و از اصل و
اضافه بمنصب هزاری هفت صد سوار سر بلندی یافتند و میر
غضنفر میر توزک و چندین دیگر بمرحمت اسپ مباحی گردیدند
هفتم مابین سلطانپور و نور سرای مضرب خیام ظفر پیدا گشته
روز دیگر باغ نور سرای از پرتو رایت جهانکشا نور آگین شد
و خواجه اسمعیل کومانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار و محمد تقی برادر زاده وزیر خان و شیخ کتب هریک
بانعام یکپزار روپیه و جمعی از بندها بمرحمت خلعت و برخی
بعنایت اسپ سرافرازی یافتند نهم گذار آب حلیج از نزول اشرف
کامیاب میض و صفا گردید درینوقت عاطفت شهنشاهانه عمده امرای
مقام معظم خان را که چندی قبل ازین چنانچه گذارش پذیرفته از
حبس رهائی یافت و بعنایات و مکارم ارجمند سر بلند گشته محلی

بالطبع در قلعه دولت آباد بود بصوبه داری خاندین مباحی
ماخت که بچند آنجا بوده بنظم و نسق احوال خود و سر انجام لشکر
و سپاه پردازد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر نوید این سرافرازی
باشمشیر خاصه برای او مرسل گشت و وزیر خان صوبه دار خاندین
بعنایت احوال خلعت خاص عز اختصاص یافته حکم شد که بعد
از رسیدن معظم خان بیرهانپور از آنجا بارزنگ آباد شتافته به تنظیم
مهمات آن صوبه دولت بنیاد و خدمت بادشاهزاده عالیقدر و الانزاد
قیام نماید و مهاتخان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص
مصحوب طهماسب پسرش شرف امتیاز یافت و از گذار دریای ستلج
به سه مرحله رایت جهان پیرا همای آسا ظل ورود به بلده فیض
قرین سپرند انگند و باغ خلعت آئین آن که مشتمل بر عمارات
دلشیں عالیشان و به نزهت و صفا گل سرحد باغهای جهان است
به یمن نزول اشرف روکش حدیقه جنان گشت و پیشکش راجه
نودرمل از اقسام امتعه و نفائس سپرند از نظر اشرف گذشت از آنجا
لوائی کیتی کشا بدو منزل پرگنه انباله که باغی خوش و بستاد سراسر
دلکش دارد پرتو سعادت گستر و باغ مذکور از نزول همایون خرمی
و نصارت پذیرفت درین وقت منصب سارنگد هر زمیندار جمون
باضافه پانصد سوار و منصب مراد قلی سلطان کمهران از کومکریان
صوبه کابل باضافه پانصدی صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار از انجمه پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت و نوبتخان
چیله بفوجداری دو آبه جالندر از تغییر نصیری خان معین شده
خلعت سرافرازی پوشید پانزدهم نواحی تصبه شاه آباد و روز دیگر

ظاهر قصبه تهنایسر مضرب خدام نصرت و ظفر گشت و شیخ عبد
الکریم تهنایسری بنظم مهمات چکله سهرند از تغیر راجه تودرمال سر
بلند شده بعدایت خلعت و فیل و باضانه هزار و پانصدی هشتصد
و پنجاه سوار بمنصب دو هزار و هزار سوار چهره اعتبار برافروخت
و از تهنایسر بدو منزل ظاهر قصبه گردان محل ورود موکب جا
و جلال گشته نوزدهم نواحی قصبه پانی پت از سایه سنجق چهار
کشا نور اندوز شد و از آنجا بچهار منزل بیست و سوم حاجت دلکشی
باغ اعز آباد از فیض نزل اشرف خرمی و طرادت پذیرفت و هوا
ظاهر دار الخلافه از گرد قدوم موکب عالمگیر دامن دامن عبور
رفت و راجه جسونت سنگه که بموجب حکم لازم التقدیر
شاهجهان آباد بود و سعادتخان صوبه دار آنجا و دافشمنند خان
و ابراهیم خان خائف علیمردان خان که هر دو دران مرکز خلعت
گوشه نشین بودند و دیگر بندها و متصدیان آنمصر دولت و انبال
جنبه سالی آستان جلال گشته سعادت ملازمت یافتند و راجه الرنا
کور از اکبر آباد رسیده جنبه سالی عتبه عبودیت گشت و سوبهاک
پرکاش زمیندار سرور که تازه بتقبیل سده سلطنت رسیده بود
بعقایت خلعت و سرپیچ مرصع تارک افتخار افرخت و عاطفت
بادشاهانه راجه جسونت سنگه را بمرحمت خلعت خاص با نادرین
عز اختصاص بخشید و چون ساعت دخول شهر و قلعه مبارکه چهارم
ماه ربیع الاول بود مدت نه روز خدیو جهان دران سرا بستان فیض
مکان اقامت گزیده بهار افروز دولت و بخت و نشاط اندوز حشمت
و کامرانی بودند درین هنگام اسلام خان از اکبر آباد و بهار سنگه هاده

و کبریت سنگه ولد راجه جیسنگه و گرد هرداس کورو میل سنگه
سیسوندیه و جگت سنگه ولد نکند سنگه هاده و سورجمل و منو هرداس
کور از اوطان خویش رسیده جنبه سالی آستان سلطنت گردیدند و
بعطای خلعت کسوت مباحات پوشیدند و بهار سنگه مذکور پیچ
زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید و سوبهاک پرکاش زمیندار سرور
بعطای خلعت و گوشواره مروارید و اسب با زین و ساز نقره و
خنجر مرصع با علاقه مروارید مورد مراحم گوناگون گشته رخصت وطن
یافت و راجه صافسنگه گوالیاری بمرحمت سرپیچ مرصع مزینند شد
و داندان خان که در نواحی بهکر از دارا بی شکوه جدا شده از راه جیسلمیر
بحصار فرورده که وطن اوست رفته بود بعقایت ارسال خلعت نوازش
یافت و محمد صالح کرمانی که قبل ازین دیوان بیوتات دار الخلافه
شاهجهان آباد بود بدیوانی بیوتات مستقر الخلافه اکبر آباد و خواجه
اسعدیل کرمانی دیوانی دار السلطنت الهور معین گشته بعقایت
خلعت سرافراز گردیدند و از اصل و اضافت درویش محمد بمنصب
هزاری پانصد سوار و سلطان بیگ بمنصب هزار و چهارصد سوار
و جمعی کثیر از بندهای عتبه خلافت و گروهی انبوه از نوکران
دارایی شکوه که نو سرافراز دولت بندگی بودند بعطاء خلعت و اسب
کمرباد مواهب شاهنشاهانه گردیدند و از وقایع صوبه گجرات معروف
حجاب بارگاه اقبال گشت که ابو القاسم ولد میفغان مرحوم که در
سلک کومکبان صوبه مذکور بود باجل طبعی بهاط حیات در نورید

از سوانح عبرت بخش آنکه درین ایام منهدیان کار آگاه از ممالک شرق
رویه پیایی بدرگاه خلافت پناه رسیده خبر فتنه جوئی و شورش
انگیزی نا شجاع حق ناشناس و عزیمت او از پتنه بصوب الہ آباد
بقصد افراختن لواہی عذاک و افروختن نیران جدال بمسامع عظمت
و جلال رسانیدند و عرائض امرا و نوشتہای وقائع نگاران آنحدود نیز
مہمربایند معنی برسبیل تواتر و توالی بہ پیشگاه خلافت رسید و آنچه
قبل ازین از بعض اخبار و امارات مظنون خاطر دور بدن شہنشاہ
دانش آئین بود درین اوقات یقین پیوستہ منشاء تعجب خریداران
هوشمند گردید و الحق این حرکت ناہنجار و عزیمت دور از
کار ازان مدموش نشاء غفلت و پندار بی صدور باعنی بغایت
مستبعد و ناخوار بود زیرا کہ ہمیشہ با حضرت شاہنشاهی آقا
مخالصت و مصادقت و ہم یکجہتی و موافقت میدزد و هموار
بمشانہ و مکاتبہ اظہار ایدمعنی نمودہ عہود صفت و صفا و موافقت
یکانگی و ولا در میان می آورد آن گوہر یکنامی معدن فتوت را
نیز بمقتضای مہر اندیشی و محبت اخوت از قدیم الایام با اورابطہ
الفت و التیام بود و هموارہ در رواج کار و رونق حال و حفظ بنیان
دولت و استقلال او کوشیدہ در صدد نصرت و اعانتش بودند چنانچہ
از قضیہ شکستی کہ او را از عذاک و انسداد دارا بی شکوہ در نواح
بنارس رویداد و خلل و فتوری کہ ازین جہت بمبانی احوال و مراتب
ملک و مالش راہ یافت پیوستہ خاطر عاظر ملالت آگدن بود و
میلخواستند کہ جبر آن الکسار فرمودہ دگر بارہ کار او را رونق و نظام
و اساس ملک و دولتش را استحکام بخشند لا جرم بعد از آنکہ دارا

بی شکوہ فتنہ پزورہ در نواحی اکبر آباد از عساکر گردن شکوہ منہزم
گشتہ بودایی آزارگی شدافت و دست تسلط و استیلا او کوتاہ شدہ
نظم اسباب سلطنت و بسمت و کشاہ مہم خلافت بفرماندہی و اقتدار
خدیدو زمان قرار یافت چنانچہ گزارش پذیرفت از عظام امور اول
کاری کہ پیش فہاد خاطر اشرف ساختہ بر جمیع مطالب و مہم
مقدم داشتند این بود کہ مونگیر را با صولت بہار و پتنہ کہ ہمیشہ
نا شجاع را آرزوی آن مکنون ضمیر بود بمبالغہ تمام از حضرت اعلی
برای او گردنہ ضمیمہ ولایت وسیع بنگالہ کہ باقطاع او تعلق داشت
گردانیدند و فرمان آنحضرت مشتمل بر تفویض این ولایت حاصل
نمودہ با قدسی صحیفہ ملاطفت پندار مبنی بر تفقد و دلجوئی
بسیار و مشعر بسوانح و حقائق دربار جہانمدار مصحوب محمد
میرک گرز بردار از پیشگاه خلافت نزد او فرستادند و باو نوشتہ بودند
کہ چون هموارہ خواہش اینصوبہ داشتید بالفعل آنرا با ولایت بنگالہ
منصرف شدہ بجمعیات خاطر و فراغ بال روزی چند بنظم و پرداخت
آنصوبہ و جبر اختلال احوال خود پردازید تا آنکہ جنود قاہرہ از تعاقب
دارایی شکوہ و کفایت مہم او نارخ شدہ بمستقر اورنگ حشمت
مراجعت کنند در انوقت مطالب و مدعیات دیگر کہ داشتہ باشید
در حصول آن نیز خواہیم کوشید و چنانچہ آئین اخوت و مقتضای
نقوت است در هیچ چیز از مراتب ملک و مال مضایقہ نخواہیم
نمود و چون محمد میرک بہ بنگالہ رسیدہ فرمان عالیشان و ملاطفت
نامہ خدیو جہان باو رسانید از وقوع این عطیہ عظمی کہ فوق تصور
و تحیل او بود منت پذیر گشتہ در پیدراہن نشاط نگنجید و از خبر

فرار و ادبار دارا بی شکوه که همواره بار کمان کین و عذاب کشیده داشت و کفایت شر و دفع انفسادش جز بسطوط اقبال دشمن مال شهنشاه عالمگیر صورت پذیر نبود بغایت مسرور و مبتهج گشت و تهنیت نامه مشتمل بر مراسم مبارکبادی و مراتب شکرگزاری در جواب نوشته بجناب والا فرستاد و خود از اکبر نگر که حاکم نشین بنگاله است به پتنه آمد لیکن از آنجا که بخت و سعادت از او رمیته روزگار دولتش بسر رسیده بود و ضمیر کار آگاه و عقل معامله دان که سرمایه تمیز سود از زیان است نداشت بعد از رسیدن به پتنه و تصرف در صوبه بهار سودای زیادی طلبی در سرش جای کرده بطمعیهای خام و فکریهای دور از کار دیگر باره سر انجام اسباب ادبار نمود و قدر نعمت و عاقبت ندانسته و حق تفقد و دلجوئی خدیر زمان نشناخته راه ناسپاسی و طریق حق ناشناسی پیمود و چون دانست که رایات خورشید تاب بتعاقب دارا بی شکوه متوجه پنجاب شده و اتمام آنهم را بزودی گمان نمی برد و تختگاه سلطنت و مستقر خلافت را از فر شکوه موکب جلال خالی می شمرد از خواه طمعی و بخوردی باین وادی افتاد که لشکری جمع آورده بصوب اله آباد آید و از آنجا اگر تواند خود را باکبر آباد رساند شاید باین نیز دستی کاری از پیش برد و اغوای نوکران و خوشامدگویان و تحریک واقعی طلبان و فتنه جویان که چشم از صلاح دولتش پوشیده رونق کار و گرمی بازار خود می جستند نیز علاوه بددافشی و تبه رانی او شده دماغ پندارش را بشورش آورد و بعد از اندک توقفی در پتنه با لشکریانی آنحدود و توپخانه و نواره عظیم بنگاله اواسط صفر این سال

که رایات عالیات ظل و رعد بساحت پنجاب انگنده خاطر جهان پیرا مشغول دفع فتنه دارا بدشکوه بود انتهاز فرصت نموده لوائی عزیمت از پتنه بسمت اله آباد افراشت و باغوائی مفسدان کوته اندیش قدم جسارت از حد خویش پیش گذاشت و چون بنواحی قلعه رهناس رسید رام سنگه نوکر دارا بدشکوه که از جانب او بحراست آن حصن فلک اساس قیام داشت بایمائی آن فتنه پزوه که بعد از فرار از مستقر الخلافه اکبر آباد باو و دیگر قلعه داران بسمت اله آباد نوشته بود که قلاع آن نواحی به نا شجاع دهند رفته باو ملاقی شد و قلعه را سپرد و همچنین سید عبد الحلیل بارهه که از جانب دارا بی شکوه حارس قلعه چفاره بود قلعه مذکور باو داد و در خلال این ایام همواره سید قاسم خان قلعه دار اله آباد بار مینوشت که من هم باین مامورم که اگر خود باینصوب آیند قلعه را تسلیم کنم و منوح اینهمه مقدمات نیز باعث رسوخ عزیمت باطل و ازدیاد مواد بخوردی او گشته قدم جرأت پیشتر نهاد و چون این حقائق و احوال معروض بارگاه اقبال گردید اگرچه بمقتضای عموم رافت و صلاح اندیشی که شیمه قدسیه این خدیو مهر پرور خیر گستر است سرکوز ضمیر انور آن بود که تا ممکن و مقدور باشد پرده مسامحه و اغماض برکار او کشیده این حرکت ناهنجار از آن بخورد نگویده اطوار ناکرده انگارند و از مقالات هوش افزا و مقدمات دولت پیرا او را بشاه راه اندازند و چنان نشود که کار بفتنه و خوف ریزی کشد چنانچه بعد از تحقیق این اخبار شورش افزا مکرر از کمال بزرگ منشی و والا تهنیتی موعظت نامه ای دلاویز صلاح انگیز بآن بپهوده کوش باطل

ستدیز نوشتند که شاید سرمایه شعور و آگاهی شده از کرده نا صواب خود باز آید و دست ندامت بذیل اعتذار زده باز گردد لیکن درینوقت بنابر رعایت مراتب حزم و احتیاط که ملاحظه حفظ سلطنت و جهانداري و مقتضای خردمندی و هوشیاری است بر خاطر خورشید مآثر چنین تافت که اگر آن رمیده بخت برگشته روزگار از بیهوشی نشاء غفلت و پندار بخود نیاید و ترک اراده ناپسند و عزیمت فا سزاوار خویش نکرده بر مخالفت و عناد اصرار نماید چون خاندوران با عساکر کومک اله آباد تاب مقاومت او ندارد چندی دیگر از اعظم امرا و نوجی از موافک نصرت پیرا در ظل رایست بادشاهزاده محمد سلطان بدانصوب تعیین نمایند تا سد راه او بوده از حقیقت حال و کیفیت عزیمت و اراده آن نادل نژده سگال هرچه دریابند بسد جلال معروف دارند بنابراین یرلغ کرامت طراز بطغرای نغان بدوست که بادشاهزاده والا تبار نظم مهام مستقر الخلفاء بعمدة السلطنة امیر الامرا که آنجا بود وا گذاشته با توپخانه و لشکر اکبر آباد هفتم ربیع الاول که ساعتی مسعود بود لوای نهضت بانصوب برافرازند و از پیشگاه حضور نیز جمعی از مبارزان نبرک آزما و دلیران عرصه و غامعین گشتند و حکم شد که چون نا شجاع باله آباد نزدیک شوک خاندوران دست از محاصره قلعه باز کشیده بچند مسعود پیوند و تلمه این احوال عفریب مرقوم کلک سوانح نگار گشته عبرت افزای ناظران این مجموعه بدائع قدرت ایزدی خواهد شد اکنون کوضیفه معبود زبان خامه بگزارش وقائع حضور قدسی نشان گوهر افشان

میگردد چهارم ربیع الاول مطابق نهم آذر ماه رایات نصرت پیکر اوائل روز از باغ دلکشای اعز آباد بقصد دخول دار الخلافه باحتراز آمد و چون ساعت داخل شدن قلعه مبارکه اواخر روز بود شهنشاه جهان نخست بشکار گاه توجه نموده نشاط اندوز شکار گشتند و بعد از مراجعت که قریب دو پاس از روز گذشته بود بباغ مندر بازی که مابین شهر و اعز آباد واقع است نزول سعادت نموده ساعتی چند آنجا باستراحت گذرانیدند و آخر روز با بخت فیروز و اقبال عدرموز چون خورشید جهانباب و بدر عالم افروز که بر اوج سپهر برین بر آید بر نیلی کوه پیکر بدیع منظر که تخت زرین بر کوه بخت آن نصب گشته بود سوار شده لوای عزیمت بصوب عرصه مصر دولت و اقبال و ساحمت دار الملک مسجد و جلال افراختند نقارهای نشاط و کورکهای شاد یانه بنوازش آمده از غریو طبل و کوس و خروش کرنا و نفیر طنطنه شوکت و غلغله حشمت در گوش روزگار پیچید و گیتی خدیو عالم گیر با فرا الهی و شکوه شهنشاهی همعنان نصرت و ظفر فیل سوار از میان بازار فسحت آثار شهر عبور فرموده چون وقت نماز عصر رسیده بود نخست پرتو نزول بمسجد جامع افکندند و نماز بجماعت گذارده قریب دولت سوار شدند و در نیم گهزی از روز مانده قلعه مبارکه از فر نزول اشرف مرکوب حصار انلاک و شرافت بخش مرکز خاک گشت *

جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و دوم

بر حقایق سانچان این صحائف مآثر اقبال و دقائق شناسان

این دفاتر مغاخر عظمت و جلال مخفی نماند که از بدائع توانی
معمول این دولت جاوید طرازیکی آنست که فرما روایان این
دردمان عظیم الشان عمیم الحسان در هر سال از سنین عمر سعادت
قرین چون تاریخ میلاد میمنت ینیاد در رسد بشرائف نقود از زر و
هم و دیگر نفائس اشیا سنجند باین طریق که یکدفعه بطلا و دیگر
مرتبه بنقره و پس ازان چند نوبت دیگر بسائر فلزات و اشیای که
مقرر و معهود شده آن مبارک وزن بعمل می آید و وجوه مذکور
به محتاجین و ارباب استحقاق بذل و انفاق کرده جهانی را نقد
مقصود بدامن آرزو میریزند و دران جشن خجسته ملازمان عتبه
خلافت و ایستادگان پیشگاه قرب بروفق رتبه و شایستگی بمراحم والا
عز امتیاز می یابند و بنابر اختلاف تاریخ شمسی و قمری در سالی
دوبار این جشن عالم آرا پیرایه انعقاد یافته مگر را باعث جهان
پیرائی و طرب افزائی میگردد *

* رباعی *

هر سال شود بعدادت اهل زمان * با گوهر و زر وزن شه ملک سنان
لیکن اگر از روی حقیقت سنجند * انزور آید سایه حق از دو جهان
و همانا غرض از وضع این قانون نرخته آنست که هم ایدمعنی و سینه
کامیابی بیفویان و حاجتمندان شده برکت دعاء اجابت اثر انگیزه
سرمایه حصول مقام علیا گردد و هم تقریب جشن و مور منشاء
صدور آثار عنایت و تربیت شهنشاهانه گشته نوازش و کامبخشی
بندهای سده سلطنت و ایستادگان بساط خدمت بظهور رسد و درین
ایام خجسته فرجام که سال چهل و یکم شمسی از عمر مسعود شهنشاه
کیوان غلام بعدادت نیریزی صورت انجام یافته آغاز جهان افروزی

سال چهل و دوم بود جشن و زن شمسی بآئین مقرر و رسم معهود
صورت انعقاد پذیرفت و هفتم ربیع الاول مطابق دو ازدهم آذر
بزم والا جشن دلکشا ترتیب یافته در ایوان گردون آسائس غسلیخانه
مبارک اوائل روز که ساعت بانواز میمنت قرین و میزان فلک را
چشم حسرت بر زمین بود کفۀ ترازو از گوهر عنصر مقدس شهنشاه
دنیا و دین گرانبار قدر و شرف گشت و آن پیکر دولت و هیکل
اقبال که از فرط بزرگی و کمال عظمت با گوهر جانیهای پاک و جواهر
خزائن انلاکش نتوان سنجید بمقتضای رسم و عادت و آئین صورت
و مجاز بزر و سیم و سائر اشیا معهوده سنجیده شد و بعد از ادای
این رسم میمنت پیرا خاقان جهان چون آفتاب جهان از برج میزان
برآمده سریر آرای دولت و کمرانی شدند و دران جشن خجسته
بسیاری از بندهای عتبه خلافت بمواهب و مکارم ارجمند سر بلند
گردیدند از آنجمله مهاراجه جسونت سنگه بعدایت طره مرصع تارک
انتخاب بر افراخت و محمد امین خان میر بخشی و بهادر خان
و مرتضی خان و سائر امرای رفیع الشان و بسیاری از منصبداران
و ملازمان سده سپهر نشان بقدر تفاوت رتبه و پایه خلعتهای فاخر
گرانمایه کسوت امتیاز پوشیدند و امیر الامرا که در مستقر الخلافه
البر آباد و راجه جیسنگه که در وطن بود و جعفر خان صوبه دار مالوه
و خلیل الله خان صوبه دار لاهور و سائر امرا و عدهای که از پایه
سرب خلافت دور بودند باز سال خلعت سرمایه مباحث اندوختند
و مهابتخان صوبه دار کابل باضافه هزار سوار بمنصب شهنزاری
پنج هزار سوار سه هزار و پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه بلند

پایگی یافت و اسلماخان باضافه دو هزار سوار بمنصب پنجهازاری
پنجهازار سوار و مرحمت اسپ با ساز طلا و شمشیر سرفراز گشته
بخدمت بادشاهزاده محمد سلطان مرخص شد و بهادر خان که
بمنصب پنجهازاری چهار هزار سوار مباحی بود باضافه هزار سوار
و اسبه سه اسبه والا رتبه گردید و مرتضی خان بعنایت علم لوائی
امتیاز افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار
سر بلند گشت و راجه (۲) کور از اکبر آباد رسیده جبهه سالی عتبه
خلافت شد و بمرحمت فیل و سر پیچ مرصع مباحی گردید و
نجابتخان که چندی قبل ازین بنابر مدور تقصیری عظیم به تغییر
منصب و جاگیر و عزل از رتبه شوکت و اعتبار و سلب خطاب
خانخانانی و سبه سالاری مورد بی عنایتی گشته مدتی از دولت
بار و سعادت کورنش سایه آمیزگار محروم بود چون درین هنگام
بوسیله شفاعت و التماس ایستادهای بساط قرب مراحم شهنشاهانه
رقم عفو بر جریده جرائمش کشیده او را رخصت کورنش ارزانی
داشته بودند درین روز خجسته بواسطت امیر خان جبهه سالی سده
اقبال گشته عرق خجالت و تشویر از ناصیه تقصیر انشانند و عطای
خلعت خاص اختصاص یافت و دانشمندخان و ابراهیم خان که در
ملک گوشه نشینان بودند بعنایت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند
و داود خان که در حدود بهکمر از دارا بی شکوه جدا شده بود
بمساعدت سعادت درین ایام دولت آستانبوس درگاه والا یافته بود

بعطای خلعت و شمشیر و منصب چهار هزار و سه هزار سوار کامیاب
عنایت شد و بهاو سنگه هاده که تازه از وطن باستلام عتبه سپهر رتبه
رسیده بود بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و عطای خلعت و
جمده مرصع و اسپ با ساز طلا و یک زنجیر نیل و نقاره و علم
مورد انظار مرحمت گردید و چون همواره شخصی که ارشد آن سلسله
شاهت آئین و مورد نوازش فرماندهان این دولت ابد قرین
باشد از پیشگاه سلطنت مخاطب بر او میشود عاطفت بادشاهانه
ادرا از روی تربیت و خانه زاد پروری با بن خطاب نامور ساخته
محمود اقران گردانید و محمد بدیع بن خسرو بن نظر محمد خان
که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب سابق
که سه هزار و چهار صد سوار بود سر بلند گشته و گرد هر داس کور
باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و پرسوجی دکنی
باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار و دو هزار سوار سرمایه افتخار
اندوختند و صوبه گاش زمیندار سر مور که درین تازگی دولت
آستانبوس دریافته بعطای خلعت و اسپ و سر پیچ مرصع باعلاقه
مروارید مورد مراحم گوناگون گشته رخصت وطن یافت و فیض الله
خان بمرحمت شمشیر و علم و الله یار خان بعطاء جیفه مرصع
سرافرازی اندوختند و از اصل و اضافه دیلدار خان بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار سوار و شیخ عبد القوی بمنصب هزار و پانصدی
پنجاه سوار مشمول مراحم خسروانی گردیدند و همت خان خلف
املاخان بمرحمت خلعت و فیل مباحی گشته با پدر خویش
مرخص شد و مخلص خان خلعت یافته باکبر آباد مرخص شد که

کومکدان آن مستقر الخلافه را که برکاب بادشاهزاده محمد سلطان معین شده بودند در برآمدن قدغن و سزاولی نموده مجال تعلل و امهال ندهند و مصحوب او یک عدد جیغه مرصع از سرنوازش بجبهت بادشاهزاده والا تبار مرسل شد و غیرت بیگ بخطاب شجاع خانی و محمد صادق بخطاب دلاور خانی و وزیر بیگ بخطاب ارادتخانی و محمد علی ولد تقرب خان بخطاب خانی نامورگشته و شیخ عبد الوهاب بخاری و ملا عوض وحید و قاضی عبد الوهاب انضی القضاات هریک بانعام یکمزار رویه کلمیاب گشت میر حسین بندیده و میر رستم خانی و میر عزیز بدخشی از نوکران عمده دارا بی شکوه که درین ایام بمساعدت طالع بدولت آهتانبوس رسیده بودند بعطای خلعت و بمناصب شایسته مباحی گردیدند و بسیاری از امرا و عمدهای یارگاه سلطنت و سائر بندهای عتبه خلافت بافزایش منصب و عطای خلعت و شمشیر و خنجر و اسب و فیل و برخی بمرحمت نقاره و علم و بعضی بانعام نقود نوازش یافتند و خوشحال خان و بسرامخان که سر آمد نغمه سنجان هندوستان اند هریک بعنایت ماده فیل بهره اندوز عزت گردیدند و بسائر اهل نغمه و نشاط و سرور سرایان آن محفل انبساط پنجهزار رویه انعام شد و پیشکش بادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر سه زنجیر فیل و یک سراسپ عربی و نقائس جواهر و مرصع آلات بنظر انور رسیده رتبه قبول پذیرفت و همچنین نوینان عالیقدر و امرای نامدار و سائر بندهای آستان فلک مدار هریک در خور حال رسم پیشکش و نثار بجا آورده از مجموع موازی سه لک روپیه درجه

پذیرائی یافت و چون آن روز فرخنده بآئین بهجت و کامرانی و قرین طرب و شاهمانی بانجام رسید شب هنگام آتشبازی که باشاره والا دران روی آب جون محازی درمن مبارک آلات و ادوات آن ترتیب داده بودند مسرت افروز خاطر نظارکیان شده فروغ افزای انجمن عشرت گردید و شب دیگر چراغانی که هم دران روی آب در کمال خوبی سر انجام یافته بود نظر فریب تماشاگران گشت و تا سه روز این جشن پرنشاط و بساط انبساط مرتب و مهذب و درین ایام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر و مرصع آلات از مستقر الخلافه به پیشگاه حضور رسید و پذیرای انوار قبول شد و درین هنگام یرلغ گیتی مطاع بنام زبده امرای عظام معظم خان صادر گردید که نظم مهمات صوبه خاندیس بدیانت خویشکی از کومکدان صوبه مذکور که مناصب داند مغض داشته برخی از تابینان خود آنجا بگذارند و بر جناح تعجیل روانه پیشگاه حضور گردند و شب دوازدهم ماه مذکور که شب میلاد سعادت بنیان نشاء ایجاد برگزیده خالق عباد سرور عالمیان بهتر آدمیان حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الاصفیاء بود شهنشاه دین پرور بآئین مقرر این دولت خیر اثر دوازده هزار روپیه بارباب استحقاق و محتاجین و زمره اتقیا و صالحین انفاق فرموده سعادت دارین اندوختند دوازدهم هوای سیر باغ دلکشی صاحب آباد که در عین دار الخلافه واقع شده در گلشن همیشه بهار خاطر اشرف سر بر زده نشاط اندوز گنجشک آن سرا بستان فیض مکان گردیدند و روز دیگر عزیمت زیارت رومنه منوره حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه طاب ثراه مرکوز

خاطر اقدس گشته کشتی سوار بدان صوب توجه فرمودند و روان پاک
آن همای سدره نشین را بغایت دما روح و راحت بخشیده پنج
هزار روپیه بخدم و مجازان آن روضه خلد مانند انعام نمودند و
بعد از فراغ آن بطواف مزار فائض الانوار قدوة عرفای کرام
حضرت شیخ نظام الدین معروف بابلیا که در همان سمت است
تبرک جسته یک هزار روپیه بمسکینان و مجازان آن بقعه متبرکه
انفاق کردند و از آنجا بروضه قدسیه جناب قطب الاولیاء الواصلین
قدوة الاتقیاء الموحدین خواجه قطب الدین کاکلی قدس الله سره
العزیز که در هفت گروهی دار الخلافه است توجه نمودند و رسم
زیارت بجای آورده و استمداد همت نموده و هزار روپیه بسدنة
آن مقام قدسی احترام مکرمت فرمودند و واسط روز از آنجا قریب
تونیق ربانی و برکت آسمانی عذان معاودت معطوف داشتند و
در اثنای راه عشرت اندوز شکار گشته اواخر روز دولخانه همایون
از فرقه دوم اشرف رشک بیت الشرف خورشید گردید و درین هنگام
تابان اختر سپهر سلطنت گرامی گوهر بحر حشمت پادشاه زاده را
قدر محمد سلطان را بمرحمت دو اسپ از طوبیله خاصه یکی با سال
مینا کار و دیگری با ساز طلا نوازش نموده مصحوب ارادتخان ارحام
داشتند و یرلیغ گیتی مطاع بنام ذوالفقار خان صادر گشت که قلعه
مبارک اکبر آباد را بعد از رسیدن وعد انداز خان که بقلعه درج
آن مرکز سلطنت مقرر شده بود باز سپارد و یک کرور روپیه با برخی
اشرفی از خزانه عامره آنجا برداشته با توبخانه و همراهان خویش
روانه اله آباد شود و به پادشاه زاده ملک مکان محمد سلطان ملحق گردد

و راجه انورده کور و راو بهار سنگه هاده و گرد هرداس کور و جگت سنگه
هاده و پرم دیوسیسودی و علیقلخان و گروهی دیگر از مهارزان
نصرت نشان ضمیمه جنود معلی گشته مرخص شدند و همگی
در خور حال بعطایا و مواهب پادشاه دریا نوال سرافراز گردیدند •

توجه الوبه ظفر پیرا بشکارگاه سورون

جهت اطفاء نائرة فتنه ناشجاع

چون بتواتر اخبار و ظهور شواهد و آثار معلوم خاطر مهر
انور گردید که ناشجاع عافیت دشمن ناسپاس با وجود اطلاع
بر معاودت موکب ظفر ایاب از حدرد پنجاب و وصول به سدنة
اورنگ خلافت از اندیشه کج و پندار خطا باز نگشته بوسوسه خیال
باطل راه مخالفت و عناد می سپارد و بگام جسارت با جنود ادبار
بحدود بنارس نزدیک رسیده قصد اله آباد و عزم جنگ جوئی و
انساد دارد وای مصلحت پدیرای حضرت شاهنشاهی که گنجور
اسرار دانش و آگاهی دستور رموز خلافت و جهان پداهی است
بر آن قرار گرفت که قریب دولت از مقر سلطنت نهضت نموده
بخدمت شکارگاه سورون توجه فرمایند و یکچند دران نواحی بنشاط
شکار گذرانیده منتظر ورود اخبار و تحقیق حال آن خلاف منش
ستیزه کار باشند که اگر بنصائح هوش افزا و مواظ غفلت زدا بصلاح
کار راه برده دست ندامت بذیل اعتذار زند و قدم جرأت از حدود

بنام پیش نه نهاده بصمت پتند معارفت کند بادشاهزاده نامدار
والا تبار محمد سلطان را با عساکر منقلا باز گردانند و خود نیز
بصامت بعد از فراغ شکار سوزون بمستقر دولت روز افزون مراجعت
فرمایند و اگر از غنوده بختی و بیدولتی توفیق آگاهی و انتباه نیافته
مرفخوت و استکبار افزارد و باله آباد آمده بارتکاب محاربه و بیکار
پردازد و تنبیه و گوشمال او را وجه همت گیتی کشا ساخته بدنع
آن فتنه جو توجه نمایند و بنابرین عزم خیر اساس شانزدهم ربیع
الاول موافق بیست و دوم آذر عملی منشیاخانه را خلعت داده حکم
فرمودند که سراق اقبال بیرون زنند و عمارات فیض بنیاد خضر
آباد محط بارگاه حشمت و جاه کردند و روز دیگر که ساعتی فرخنده
اثر بود اوائل روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز از قلعه مبارک
بر نیل ظفر گنج سوار شده بهمعدانی جنود آسمانی رایت عزیمت
همایون بصوب مقصد بر افراختند و از میان شهر متوجه گشته تا
خضر آباد همه جا خلایق را از زر افشافی دست چود کامیاب
ساختند و برای سرانجام بعض امور در دران مقام دلکشا بساط
اقامت گسترده انتظام بخش مهام دولت بودند قلعه داری دار
الخلفه و حراست و خبرداری مراد بخش که در انجا محبوس
بود بدستور سابق بامیر خان تفویض یافت و سیادتخان بنظم
مهمات آن مرکز خلافت معین گردیده بعنایت نادری خامه مباحی
شد و دانشمند خان بانعام بیست هزار روپیه کامیاب مرحمت
گشته بانجا بتخان و ابرهیم خان و فاخر خان و ظفر خان که از
منصب معزول شده در دار الخلفه وظیفه خوار احسان بودند رخصت

انصراف یافتند و رعد انداز خان که بقلمه داری مستقر الخلفه
البرآباد مورد انظار اعتماد گشته بر عطا جمدهر میدا کار و باضافه
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار نوازش
یافته مرخص شد که خود را بر جناح سرعت باکبر آباد رساند و
خدمت میر بخشی گری زمرد احدیان که باو متعلق بود بسزاوار
خان تفویض یافت و او بهاو سنگه بعنایت نیل و جمدهر مرصع
و اسپ با ساز طلا و پرم دیو سیسودیه بعطای دهکدهکی مرصع و اسپ
با ساز طلا و سبل سنگه سیسودیه بمرحمت اسپ و راجه اودیبهان
مریته بعنایت خلعت مباحی شده ضمیمه جنود منقلا گشتند
و فضل الله خان بخدمت بخشی گری واقع نویسی دار الخلفه
و گرم افغان بفوجداری نواحی شهر تعیین یافته بعنایت خلعت
مرفراز گردیدند و خواجه عبد الوهاب ده بیدی و میر عبد الرحیم
ولد اسلام خان مرحوم و جمعی دیگر از بندها در سلك گومکیان آن
دار الملک حشمت و جاه انتظام یافتند و کیرت سنگه بکمان بهاری
که فوجداری آن باو متعلق بود مرخص شد و راجه پرتی چند
باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
مرفراز گشت بیستم ماه مذکور رایات منصور بفیروزی و نصرت از
خضر آباد نهضت نموده بعد از طی سه مرحله بعرض اشرف رسید
که فرقه ناصیه متح و ظفر بادشاهزاده عالیقدر والا گهر محمد سلطان
با عساکر منقلا نوزدهم همین ماه باثاوه رسیدند باجمعه شهنشاه
جهان صید کنان و شکار انگنان طی منازل نموده سیوم ربیع الثانی
حایه عز و جلال بر نواحی قصبه سوزون گسترده و روز دیگر دران

فخپیر گاه اقبال مقام کرده بنشاط شکر پرداختند و از آنجا که خدیو جهان را نیت خیر نرجام و همت حق شناس بر هدایت ناشجاع فتنه انگیز ناشیاس مقصور بود و بمقتضای عموم رافت و صلاح اندیشی میخواستند که تا ممکن و میسر باشد این مهم بمدارا و مصالحه انجام یابد و کار به ستیز و آریز نکشد از یک منزلی سوزن دیگر باره قدسی صحیفه مهدی بر مراتب نصیحت و خرد پروری مرقوم کلک فتوت گستره ساخته مصحوب یکی از بندهای نیکو فرد او فرمیدند تا کیفیت عزیمت و حقیقت ما فی الضمیر آن بی بهره جوهر دانش و تدبیر بوضوح پیوسته اتمام مراتب حجت نیز بظهور رسد و در همین منزل مخلص خان که بوسه سزاولی عساکر منقلا تعیین یافته بود از لشکر بادشاهزاده خورشید قدر سپهر مکان محمد سلطان رسیده احرار دولت مالزمت اشرف نمود و عرضه داشت آن والا نسب مشعر بکیفیت حال جنود مخالف بخدمت همایون گذرانید و چون اخبار قرب وصول ناشجاع و مقدمات فتنه جوئی و شورش انگیزی او روز بروز بمسامع دولت میر رسید و بدین انجامید که آن شوریده دماغ سودای سلطنت بزراجر نصائح و شرائف ملاطقات خسروانه ترک باطل حقیز نکرده از بلخردی همت بر استیصال خود میگمارد و در کج اندیشی و عذاب بنوعی راسخ است که بهیچ وجه مدارا و مواسا باو سود ندارد لاجرم نیران سطوت و جلال خدیو کشور و اقبال باشتعال آمد و چهره غیرت و عقاب بادشاهانه فروزان شده پنجم ماه مذکور از سوزن لوای توجه بمدافعه اعلا انراختند و به بادشاهزاده والا نژاد و عساکر منقلا نومان شد که در

جنگ و پیکار تعجیل نکرده انتظار وصول موکب مسعود برند و در همین روز که از نواحی سوزن کوچ میشد ذو الفقار خان از مستقر الخلاء اکبر آباد رسیده بلشکر ظفر اثر ملحق گشت و بهادر خان بلشکر منقلا مرخص شد و بعد از طی دو سه مرحله بوضوح پیوست که ناشجاع باله آبیاد رسید و سید قاسم قلعه دار اله آبیاد بمقتضای قرار داد رفته باو ملاقی گردیده است. مجمعی از حال بد نرجام آن ناخق شناس بعد بر آمدن از بنده آنکه چون به بنارس رسید از ظلم پرستی و بیداد گری که همواره در طبع او مرکوز بود دست جوهر و اعتساف بر سکنه و متوطنین آن بلده کشاده محصلان و متشددان گذاشت که مبلغی خطیر از زمره تجار و متمولین هند و مسلمانان که در آنجا بودند بگیرند و بجزیر و قهر و عذاب قریب سه لک روپیه بزور سر پنجه تطاول از اهل بنارس گرفت و از کمال بی پروائی و بیبوشی او جمعی که متصدی این جور و ظلم بودند بیرونق مضمون *

به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد * زند لشکریانش هزار مرغ بسیخ اصناف مبلغ مذکور از میان برده انواع ظلم بعرض و مال و ناموس آن مظلومان رها کردند و آن بی خرد بد مال جمع این مال را مرمایه جمعیت اسباب پریشانی و نکال ساخته از آنجا قدم جرأت پیش گذاشت و چون فوجی بسر کردگی سید عالم و حسن خویشکی و خواجه خسرو نوکران خود بر سر جوینور فرستاده بود و آنها رفته بمحاصره آن پرداخته بودند مکر مخان صفوی حاکم آنجا تاب ثبات و پایداری در خود ندیده بعد از انداختن توپی چند راندک

آویزشی از قلعه بر آمد و باتفاق فرقه مذکور در دو منزلی اله آباد
 بار پیوست و هفتم ربیع الثانی که آن موقت نیران فتنه و فساد
 باله آباد رسید سید قاسم بارهه نیز از قلعه بر آمده باو ملاقی شد
 و چون آن باطل اندیش بیخود بدستور سابق قلعه را بتصرفش
 وا گذاشت رسید تاج الدین نام سیدی از اقوام خون بنیابت
 خویش آنجا گذاشته با جمعیتی که داشت ضمیمه جیش فتنه
 گشت و ناشجاع بعد از هشت و نه روز توقف در اله آباد از آب
 گذشته قدم جسارت پیش نهاد و سرانجام حالش عنقریب عبرت افزایی
 هوشمندان خواهد گردید درین هنگام عاطفت بادشاهانه داود خان را
 بمرحمت فیل با جل زر بفت نواخت و حسن علیخان را قوش بیگی
 کرده عطای خلعت و علم باضافه پانصد بمصوب دو هزار و هزار
 مباحی ساخت و یزدانی پسر عم او بفوجداری فتح پور خانوه از تغیر
 راجه مهاسنگه بهدوریه و مرحمت خلعت و اسب و باضافه شش صدی
 چهار صد سوار بمصوب هزار و پانصدی هزار سوار و سزاوار خان بخدمت
 میر بخشیکری احدیان از تغیر رعده انداز خان و عنایت خلعت
 و از اصل و اضافه بمصوب هزار و پانصد سوار و پنجاه سوار و قزلباشخان
 بانعام پنج هزار روبیه و شجاع خان و چندی دیگر از بندگان بمرحمت
 امپ مورد نوازش گشتند دراز دهم ماه مذکور میر ابو المعالی و
 میرزا والی مرحوم از جایگیر داران صوبه بهار که بنابر ضرورت
 بناشجاع گردیده درین وقت برهبری سعادت از لشکر ادروی اراده
 بموکب اقبال آورده بود دولت زمین بوس دریافته بعطای خلعت
 و اسب با ساز طلا و فیل با جل زر بفت و شمشیر با ساز مینا کار

و خطاب میرزا خان و انعام سی هزار روبیه و باضافه هزار
 پانصد سوار بمصوب سه هزار و دو هزار سوار مشمول مراسم گونا
 گون گردید و بعرض اشرف رسید که راجه انرده کور از کومکیان
 حاکم مدغلا که بسبب اشتداد آزار قدیم چند روزی در اکبر آباد
 توقف کرده درین اوقات با وجود بقیه کوفت از روی کار طلبی
 بعزیمت لشکر ظفر اثر از آنجا روانه شده در نواحی مستقر الخلفه
 اکبر آباد روزگار حیاتش بسر آمد چهاردهم که عبور موکب منصور
 از نواحی مگن پور می شد شهنشاه مؤید دین پناه که همواره طلب
 همت از دلای آگاه و استفاضه انوار توجه از بواطن اولیاء الهه شمیمه
 کریمه آنحضرت است بروضه قدسیه قدوسه اصفیاء عظام نقاره عرفاء
 کرام حضرت سید بدیع الدین قدس سره که بزبان عوام اهل هند
 بشاه مدار اشتها دارد عنان توجه والا انعطاف داده رسم زیارت بجا
 آوردند و مجاوران آن مزار فائض الانوار را از فیض انعام عام بهره ور
 ساختند هفدهم ظاهر قصبه کوره که با شاد زانده والا تبار عالمقدار
 ارجمند بخت بلند محمد سلطان با عساکر مدغلا آنجا نزول داشتند
 و ناشجاع بچار کردهی آن رسیده توقف و زبیده بود و توپخانه در برابر
 خون چیده غم صف آرائی داشت مضرب سرادق نصرت و ظفر گردیده
 و بادشاهزاده ارجمند بلند مقدار محمد سلطان احراز سعادت ملازمت
 اشرف نموده یگهزار مهر بطریق نذر گذرانیدند و بعطای خلعت
 (۲ ن) و دو هزار روبیه بخدم و مجاوران آن مزار فائض الانوار عطا
 کردند هفدهم الخ

خاص با نادری مورد نوازش گردیدند و همچنین سایر امرا و بندگان
که در رکاب ایشان بودند بدولت زمین بوس رسیدند - از شرائف
اتفاقات و بدائع اسباب فیروزی آنکه زنده امرای عظام معظم خان
که بموجب یرلیغ گیتی مطاع از خاندیس متوجه درگاه آسمان جاء
گشته بود درین تاریخ که دو روز بعد ازان محاربه و قتال روی داده
بموجب جاء و جلال پیوسته جبهه سالی آستان سلطنت شد و از
رسیدن بوقت مجدد احسن اخلاص و نیکو بندگی و جوهر همت
و کار طلبی آنخان والا مکان که در پیشگاه خلعت جاوه ظهور نموده
مشمول انظار عاطفت و توجه بادشاهانه گشت و یک هزار مهر برسدیل
نذر گذرانیده بعطای خلعت خاصه با نادری قامت مباحات
انراخت و شهنشاه سوید مظفر روز دیگر دران منزل فیروزی اند
اقامت گزیده بتقسیم افواج نصرت شعار و تمهید اوزم رزم و پیکار
پرداختند و درین روز بادشاهزاده محمد سلطان بمعنایت خنجر
خاصه با علاقه مروارید و یک صد اسب از انجمله ده اسب عربی
و عراقی و معظم خان بعطای جمدهر مرصع با علاقه مروارید و یک
صد اسب ازان جمله پنج اسب عربی و عراقی یکی با زن
و ساز طلا و خان دوران و راجه رای سنگه هر یک بعطای خلعت
و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بمرحمت اسب عراقی
و پرسوجی باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار سوار
مطمئن انظار نوازش گردیدند •

ذکر محاربه شیران همیشه همجا و بهادران
رزم پیرا و قسم و فیروزی عساکر ظفر لوا
و فرار ناشجاع ادبار افزا از معرکه مرد آزما

بر ضامان دور بدین دیده و ران دانش آئین صورت اینمعنی جلوه گر
است که هیچ صفتی در آدمی نگوهیده تر از لجاجت و پرخاش
جوتی و شور انگیزی و فتنه خوئی نیست چه برداعت این خصال
ذمیه بسیار باشد که دولتهای عظیم خلل پذیر گردد و کج رفعت
و قصر حشمت سلاطین والا مقام بانهدام گراید بسا نامداران والا نزان
یا فروزش نیران جدال و عذاب خرمین انبیا و کمرانی بباد داده اند
و از باطل ستیزی و - یک - سری - بربر سر گینه وری نهاده • شعره
بنزدیک کار آگاهان روشن است • که زنجیر گردن رگ گردن است
کجا شعله باخار و خس آن کند • که با خویش مغرور نادان کند
نهی مغز کم ظرف همچون حباب • ز خویش است بنیاد کارش خراب
خاصه دران هنگام که این ردائل فساد انجام یا سوء تدبیر و اختلال
رای که خود به تنهایی سرعایت هزار زیان و بحقیقت دشمن
خانگی عبارت از آنست قرین شود و اگر باینحالت و خاصیت اثر
کفران نعمت و فاسد - بی - و نسیان عهد و ناحق شناسی علاوه گردد
و نیت خیر اساس و انیشه حق پتوره که در است و بهروزی و سعادت
و فیروزی از تعالیج و برکت آن است مفقود باشد مکانات آن بطریق
اولین از پیشگاه عدالت مستقیم حقیقی که پاداش هر نیک و بد در
کارخانه قدرت بدیع اوآماده و مهیاست بمنصه ظهور رسد و پیداست

که چون کسی را اتفاق ظهور این احوال با یکی از خداوندان اقبال و برگزیده‌های خاص ذوالجلال افتد زود تر از زود مستحق خدای و نکال و سزادار نکبت و ادبار گشته سرانجام کارش بخوار و ننگون‌ساری گذد آری در پیشگاه اراده ازلی و مشیت ربانی هر کس غلبه خلاف انگیزد روزگارش خاک مذلت بسو ریزد و هر که از محال جوئی و ناخرسندی با قضا و قدر سبزد و با کار کمان آسمانی در آویزد • ع • چنان افتد که هرگز برنجیزد • مصداق این بدیع سخن صورت حال ناشیاع ننگه جویی عافیت دشمن است که از بی خردی و باطل اندیشی و زیاده طلبی و حسد کیدشی حقوق مروت و مردمی خدیو جهان و مراعات سوابق عهد و پیمان بر طاق نیسان گذاشته بیداد دامن نخوت و غرور فیران خلاف و نزاع ابروخت و بدست کردار خویش تیشه بر پای بغت و دولت زده پاتش کین خود سوخت تفصیل این مقام آنکه چون بنصائح و آئی پادشاهی که هر یک عنوان نامه هوشمندی و آگاهی بود آن سر خوش نشاء غفلت و غرور را افاده شعور دست نداد و چنانچه گزارش یافته از اله آباد بقصد محاربه و پیکار گام ادبار پیش نهاده در عزیمت ناصواب خویش رسوخ و اصرار داشت و درین وقت با جنود نکبت افرد برابر موکب ظفر پیکر نشسته همت بر استیصال خود می گماشت لاجرم شعله قهر جهان سوز شهنشاه دشمن گذاز از کانون غیبت زبانه زده مصرع سطوت پادشاهی از مهیب غضب وزیدن گرفت و تندی و گوشمالی آن بخشد بد مآل از واجبات دولت و اقبال دانسته روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و سیوم دی ماه

که روز سیوم وصول ریایات ظفر پناه بموضع کوره بود عزم صف آرائی و کارزار با آن برگشته بغت تیره روزگار از خاطر اقدس سر بر زده فرمان قهرمان جلال صادر شد که توپخانه رعد نهیب برق نشان را پیش برده در برابر افواج غنیم صاعقه بار و آتش نشان سازند و موکب نصرت پدرا لوی همت بدفع اعدا برافرازند بمجرد صدور امر کرامت اثر دریا دریا لشکر چون بحر از جنبش نسیم بجوش آمد و نهنگان شیر افکن دشمن شکن تن بزیب جبهه و جوش پیراسته موج موج مانند موج از پی هم برخاستند و یسارلان جنود دولت و میرتوزکن بهرام صولت به ترتیب و تسویه عساکر گردون شکوه بر داحقه صفوف قتال بر آراستند هر اول برایت اقتدار غرغ جبین حشمت و سر بلند طراز کسوت نصرت و فیروز مندی بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان رونق یافته خان عالم رسید مظفرخان بارهه رسید نجف‌آبادخان بارهه و ارادخان و شیر سنگه راتپور و قزلباش خان و راجه اودیهان میرتیه و هرچس کور و بهادر بیگ و راجسنگه کور و راجه بهمان کور و گروهی دیگر از مبارزان شهابت نشان بایشان معین شدند و ذوالفقار خان با توپخانه و اکثر برقداران و جمعی از دلیران عرصه و غما و ثابت قدمان معرکه هیجا مثل فتح جنگخان و رشیدخان انصاری و راجه بهار سنگه هاده و لودیکخان و سید شیرخان و زین‌ستخان و سکندر روهیله و رام سنگه راتپور و دولت افغان و سید نور العیان بارهه و کاکر خان و عبد الباری و قادر داد

انصاری و عید الرسول بیگ روز بهانی و محمد مراد بیگ بهراولی
آن مقدمه الحشیش فتح و فیروزی و اهتمام مراسم برق افکنی
و دشمن سوزی پیش قدم میدان نصرت گشته گوی مسابقت از
اقران ربوت و راجه جسونت سنگه را با سپاه و راجپوتان او در برانغار
نصرت آثار حکم صف آرائی شد و مهیس داس راتپور و محمد
حسین شلدوز : میر عزیز بدخشی و بلوی چوهان ورامسنگه و هررام
راتپور و مهمه فوج او گشتند و اسلام خان با احتشام خان و سیف خان
و اکرام خان و همت خان و سید بهادر و سید علی اکبر بارهه و سید
زبردست بارهه و شجاع خان و دالور خان و ابو مسلم خویش اسلام خان
و میریز مهمند و سید یادگار حسین بارهه و عبدالله بیگ و کشور سنگه
هاده و سید احمد کبیر و سید کرم الله بارهه و شهاب الدین قلیخان
و سبحان سنگه بیگ روز بهانی با برخی از توبخانه و جمعی از بر تقدازان
بهراولی آن فوج دریا موج قرار یافت و سرداری جرانغار فیروزی
شعار نام زد قره باصره دولت و کامکاری و غرقه ناصیه حشمت و
بخشناری پادشاهزاده عالیقدر سعادت توام محمد اعظم شده سپاه
ایشان با خان دوران و راجه رایسنگه سید سودیه و میرزا خان و بیدم
دیو و سنبل سنگه سید سودیه و هوشدار خان و مسعود خان و سندر
داس سید سودیه و سید شمس بارهه و راجه چترمن جادون و جمعی
دیگر از بندها و منصبداران دران طرف صف نصرت آراستند و نذر
رام سنگه بارهه و امر سنگه بارهه چندراوت و علی قلیخان و جگت سنگه
هاده و سورجمل کور و شرفخان بیگ ترکمان و کاکر خان و میر
حسینی و میر بهانی و فتح سنگه کچوا و چندی دیگر از مبارزان

نصرت مدد بهراولی آن فوج مامور شدند و سرگرد گئی التمش
به حسن جرأت و کوشش بهادر خان تفویض یافته مصری و غلام
محمد انغان و عبد الغنی انصاری ولد هادی داد خان و محمود خان
و لڑاق و سلطان داؤد زئی و عمر ترین و گروهی دیگر از بهادران
حالات منش شهابت آتین در سلک همراهی او منتظم گردیدند
و در دست راست موکب جلال داد خان با جمعی از دلیران
عمره قبال مثل راجه اندرسن دهندیه و راجه دیبی سنگه بندیه
و بکه تاز خان و سادات خان و سید شجاعت خان و عید الرسول دکنی
و چتر بهوج چوهان و اندرسن بندیه و ابو المکارم ولد افتخار خان
میرحوم و خواجه رحمت الله و خواجه حسن و خواجه محمد شریف
و بیدی و کشن سنگه چندراوت بطریق طرح معین گشته کمر
جانفشانی بر میان همت بست و راجه سبحان سنگه با سید فیروز
خان و وزیر خان و حسن قلیخان^۵ و سید بهادر بهکری و فتح خان
و کامگار خان و ولد شاه بیگ خان و مقیم خان و اوزبک خان و سید
مقبیل عالم و بهرام ولد یوسف محمد خان و میرزا علی عرب و
قلم و خضر پسران وزیر خان و سید قطب عالم و دیگر مبارزان
بسالیت کیش ثابت قدم در دست چپ طرح شده چتر آسمان
سای هما آسای از اوچ قول سایه سعادت بر مفارق ندریان عقیدت
مند انگنده قلب لشکر بفر شوکت و حشمت پادشاهی که پرتوانوار
عظمت و جلال الهی امت قوت گرفت و جمعی از بندهای

اخلاص نشان مثل عابد خان و اسد خان بخشی دوم و فیض الله خان
با محمد عابد برادر خود و سید عزت خان و محمد بدیع بن خضر
بن ندر محمد خان و دیندار خان و رضوان خان و منعم خان و غیرت خان
و تهور خان و مخلص خان و افتخار خان و اله یار خان و ...
هدایت الله صدر و رای رایان و شیخ عبد القوی و نصرت خان و پلنگ
حمزه و میر نعمت الله و محمد علی خان و مراد خان و ذوالقدر خان
و سیف الدین صفوی و شیخ نظام و ملتفت خان و اسمعیل خان
نجات خان و لطف الله خان و لد سعد الله خان و افتخار ولد فاخر خان
و قباد بیگ و آفا یوسف و محمد مقیم دیوان بیوتات و معین خان
و قطب کاشی و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم و فتح الله نوله
معتمد خان و جهانگیر قلی بیگ داروغه قورخانه و محمد تن
برادر زاده وزیر خان و اختیار ترین و عبد الله بیگ شیرازی و ولی
محمد انصاری و جمال غوری و صالح بیگ و کامل بیگ گرز بردار
و خواجه بختاور و خدمتگار خان کامیاب ملازمیت رکاب ظفر مآب
شهنشاه مالک رقاب گردیدند و تا بنده اختر برج سلطنت رخنه
گوهر درج خلافت بادشاهزاده محمد اعظم را بدستور دیگر معارک
و حروب بهره اندوز سعادت همراهی نموده با خود در حوضه فیل خاصه
نشانیدند و عمده امرای عظام معظم خان را که با جمعی قلیل
با یلغار رسیده بود در حوضه فیلی جای داده حکم فرمودند که فیل
مرکوب او در جنب فیل مبارک باشد و یمن و یسار قول که در

(۶ ن) رضوی خان (۷ ن) اله یار خان

بازری نصرت و ظفر بود بدو فوج دیگر استحکام یافته سرداری میبند
اجوهر شهابت و کار فرمائی محمد امین خان میر بخشی مقور
گردید و گنج علی خان و سید منصور باره و بهکونت سنگه هاده
و مترسین بندیه و سید مسعود باره و عباس افغان و فرهاد بیگ
علیمردان خانی و خواجه صادق بدخشی و جیهنگه بهدوریه و سید
ناتار باره و شیخ نظام قریشی و سید حامد بخاری و روپسنگه راتهور
چندی دیگر با خان مذکور معین شدند و کار فرمائی میسره بحسن
بعالت و جانفشانی مرتضی خان تفویض یافته سید حامد
خلف او و کیسری سنگه بهورتیه و رای سنگه راتهور و سولیکرن
بنده و محمد بیگ ارلات و نصرت خان و نیازی خان و رکبهاتیه
سنگه راتهور و خانه زاد خان و قاتلخان و سلطان بیگ و میر رستم و
امیر کشی و شیخ جلال داود زئی و لطف الله میدانی بهمراهی
او تعین یافتند و عبد الله خان سرای و عبد المجید دکنی و
رنجی و سیف بیجاپوری و آتش نلماق و ولی بیگ کوالی و
امام وردی و یادگار بیگ ارلات و عرب شیخ ولد طاهر خان مرحوم و
جمعی دیگر از دلیران از طلب بقراولی سپاه ظفر بنده توسن جلالت
بر انگیختند و خدمت چنداوی بخوان خان و اخلاص خان و سزوار
خان درای قنوجی و جمعی دیگر از منصبداران و گروهی از احدیان
مفوض گشت و قیلان فلک پیکر خصم افگ دشمن بنا که هر یک
تیره ابر طوفان خیز بلا و مایه سیه روزی اعدا بود باسلحه و یراق
جنگ شکوه آسمانی یافته و برق انگنان چابک دست قوی بازو
و تفتان چرخان مو شکاف شعله خو بر پشته پشت آنها جای گرفتند

و در هر فوج چندی ازان عریده جوانان معرکه آشوب با توپخانه جداگانه معین گشته از اسباب سطوت و صلابت دقیقه تا مرعی نمایند در آنروز از کثرت سپاه و جوش لشکر آثار شور محشر هویدا بود و از چهار هم محور و محور مواکب منصور چهره آسمان و روی زمین پدید آمدن لشکری آراسته و رنگین چون خیل سبز و ریاحین تو گفتمی از زمین میجوشید و جیشی بر قهر و طیش مانند امواج بحر موج از شورش کین میخروشید زمین با همه تحمل و سخت جانی از حمل گرانمی آن خیل انبوه ستوه بود و از بسیاری نیلان آهنین جوش فلک شکوه سراسر داشت و محرا کوه می نمود * شعره

زمانه شور محشر عرض میکرد * زمین از چرخ وسعت قرض میکرد چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بردش هوا بود اگر سیماب باریدی چو باران * بماندی بر سنان نیزه داران القصره قریب بود هزار سوار مکمل آراسته که کم وقتی در ظل رایت سلاطین نامدار و خوافین گردون اقتدار مثل آن فراهم آمده باشد مہیای نبرد و آمادگی گیر و دار گردید و حکم اشرف صادر شد که اردوی معلی و دولخانه والا در همانجا که بود نزول اجلال داشته باشد و در همین روز ناشجاع نیز به ترتیب و تسویه افواج خویش پرداخته خود بالله ورد بخان و عبدالرحمن بن نذر محمد خان در قول قرار گرفت و بلند اختر پسر خرد خود را با سید عالم باره و سید قائم قلعه دار اله آباد و سنجر و سیف الله پسران الله ورد بخان با فوجی خان مذکور و قشونی دیگر از مردم کاری هراول کرد و شیخ ولی فرحلی را با جمعی بهر والی آنها تعیین نمود و زین الدین پسر بزرگ را

با فوجی عظیم در برانغار باز داشته حسن خویشکی را با جمعی هراول او ساخت و مکر مخان صفوی را با سید راجی و چندی دیگر از سرداران عمده و گروهی انبوه در برانغار مقرر نمود و شیخ ظریف دایو زنی را با فوجی طرح ساخته اسفندیار معموری را در التمش مقرر داشت و اهتمام توپخانه با ابو المعالی میر آتش گذاشته میر علاء الدوله دیوان خود را با جماعه بچنداولی و سید قلی اوزبک را با جوقی بقراولی گذاشت مجمل بعد از انقضای چهار گوی از روز مذکور که صفوف قتال ترتیب یافته شهنشاہ مؤید عالمگیر بسنت سینه خویش که در معارک رزم و پیکار و التزام سواری بر نیل نمروده اند تا فروغ طلعت مهر انوار از اوج رفعت و علو بر عرصه کارزار تافته هم از حسن دلیری و تلاش و جوهر سعی و کوشش مجاهدان فیروزی شعار آگهی یابند و هم افواج نصرت اثر و کافه سپاه و لشکر را مشاهده فر عظمت و جلال آنحضرت سرمایه ثبات و قرار هست و استقلال گردد بسان خورشید که بر سپهر اعلی برآید بر نیای ظفر پیکر آسمان منظر سوار شده پایه افزای عزت و علا گردیدند و همعنان جنود توفیق و تایید با فر فریدون و حشمت جمشید در کمال آهستگی و آرام بنوعی که ترتیب صفوف و تسویه افواج برهم نخورد مسانعتی که تا لشکر گاه غنیم بود بگام نصرت پیدموند و سه پاس از روز گذشته بفاصله نیم کوه از معسکر مخالف در سرزمینیکه توپخانه همایون را نصب کرده قراولان موکب اقبال آنجا میدان جنگ دیده بودند در برابر اعدای صف کشیدند ناشجاع فتنه اندیش آنروز قدم جرأت از جای خود پیش نگذاشته برخی از

توپخانه را با سید عالم بارهه و سید مرتضی امامی و شیخ ظریف و شیخ ولی فرملی و سید راجی و سرداران خویش ربع گروه از لشکر گاه پیش فرستاد که آمده برابر جنوک ظفر اثر به توپ و تفنگ نیران جنگ بر افروزند باشاره والا کار فرمایان توپخانه منصور نیر شعله افروز حرب و پیکار گشته از دهای آتش فشان بان و نهنگ خون آشام توپ و تفنگ را سر بجان مخالفان دادند و تا شب از طرفین هنگامه جدال گرم بود و چون شب در رسید و ظلمت لیل پرده تیرگی بر چهره بخت اعدا کشید ناشیاع نرفته مذکور را با توپخانه باز پس طلبیده سپاه خود را یکجا فراهم آورد و چون سرزمینی اعدا آنجا بچنگ پیش آمده بودند مکانی مرتفع بود و بر معسکر آنها اشراف داشت معظم جان بصواب دید رای صائب چهل توپ از توپخانه بادشاهی برده در سرزمین مذکور رو به لشکر اعدا بار نصب نموده و یرلیغ گیتی مطاع صادر شد که عساکر ظفر قرین بهمان ترتیب و آئین که صف بسته ایستاده بودند از اسبان فرود آمده با جوشن و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروزی دشمن هر یک در پیش موج خود مورچال بسته از غدر و کید اعدا غافل نباشند و بموجب امر اعلی معظم خان تا پاسی از شب بر اطراف لشکر فیروزی مصاف گشته باهتمام مورچالها و تاکید مراتب خبرداری و کشتک قیام داشت و آن شب بر طبق فرمان لازم الامتثال مبارزان موکب فیروزی مآل سلاح از بر نیفکندند و زمین از اسبان بر نداشتند و گیتی خدیو عالم گیر بعد فراغ از مراسم حزم و احتیاط بادشاهانه از نیل فرود آمده بدولتخانه مختصری که باشاره والا دران نبردگاه

اقبال ترتیب یافته بود نزول اجلال ارزانی داشتند و بعد از ادای نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزی از حضرت خلاق مایشاه با بخت دیدار و دل هوشیار بر بستر استراحت تکیه فرمودند و در اواخر این شب سعادت پرتو سانحه شورش افزا بظهور پیوست که ظاهر بدینان صورت درست آنرا چشم زخمی عظیم دانستند و از آنجهت فی الجمله تفرقه و برهم خوردگی بعساکر منصور راه یافت چنانچه جمعی از کوته فطرتان تدک حوصله را که از پدیرایه ثبات نفس و رموخ همت بهره نداشتند پای ثبات و قرار لغزش پذیرفته عنان استقلال از کف رفت و تیره درونان نفق پژوه را که هیچ لشکری از وجوه فساد آمود آن گروه خالی نیست دست آویز خلاف منشی و بیراه روی بدست آمد اما هوا خواهان وفا کیش عقیدت مند که پیوسته لطائف تابیدات آسمانی و امداد عون عنایات ربانی در باره این دولت جاودانی بی توسط اسباب ظاهری بچشم شهید و عیان دیده و حسن توکل و رسوخ همت آسمان پیوند این خدیو مؤید فیروز مند بارها در مهالک و اخطار سنجیده بحال المتین اقبال بیروال شهنشاه دین پناه وثوق و اعتصام تمام داشتند تنزل در اساس والای عبودیت و اخلاص شان راه نیانفت - شرح این واقعه عبرت افزا آنکه راجه جسونت سنگه ضلالت کیش جهالت خو که شهنشاه فضل پرور فتوت گستر از کمال صروت ذاتی و گرم جبللی سوابق زلات و تقصیراتش را بعفو و بخشایش مقرون ساخته مراحم و عنایات بی اندازه که بعض ازان رقم زده کلک حقائق نکار شده در باره او بظهور رسانیده بودند اگرچه بظاهر سر بر خط بندگی و

انقیاد نهاده اظهار دولت خواهی میکرد چنانچه بدین جهت درین
یورش ظفر پیرا بهمراهی موکب جهانکشا اختصاص یافته بود لیکن
از آنجا که طینت فتنه سرشت او از خمیر مایه کفر و عناد مخمر
و داعیه شر و فساد در ضمیر نفاق پرورش مرکوز و مضمربود و نظر
بر خدیت باطن خویش کرده خائف و ناایمن می زیست پیوسته
از بد نهادی و شقاوت مذشی فرصت افشاد و بد اندیشی می جست
و نهانی ماده خلاف و طغیان در خاطر می پخت تا اینکه
درینوقت که خدیو جهان نظر بر ظاهر حال آن کافر بد سگال کرد
اورا سردار فوج برانغار ساخته بودند بعزم شورش انگیزی از معرکه
کارزار قصد فرار نمود و شباشپ کس نزد ناشجاع فرستاده از داعیه
فاسد خود اورا خبر داد و اواخر شب مذکور از تیره روزی و برگشته
بختی با تمام لشکر و سپاه خویش و گروهی دیگر از راجپوتان ضلالت
کیش که با او در برانغار معین بودند مثل مهیس داس و رام سنگه
و هر رام راتهور و بلوی چوهان و جمعی دیگر از دست عقیدتان
باغواوی غول جهل و غرور از موکب منصور روگردان شده عنان بوادئ
ادبار تانفت و نخست باردوی بادشاهزاده محمد سلطان که بر سر راه
آن گمراه بود گذشته مردمش دست جسارت بغارت کشودند و هرچه
توانستند تاراج نمودند و چون بلشکرگاه اقبال رسید نیز در اثنای
گریز از معاهیر لئیم دست اندازیهای عظیم واقع شد و همچنین
آن سرخیل اهل نکال با آن حزب کفر و ضلال بهرجا میگذشت
هرچه و هرکس بر سر راه می آمد دست خوش تاراج و پایمال
تطاول راجپوتان میگشت و ازین جهت شورش و انقلاب عجمی

در اردوی معلی راه یافته مردم بهم برآمدند و خبرهای موخوش
لشکر آشوب شائع شد و مفسدان فتنه جو و هرزه کاران اردو سر
بفساد برداشته دست جرأت بخزانة و گارخانجات و دواب پادشاهی
و امتعه و اموال امرا و منصبدار و سپاهی دراز کرده بخون سری
رشورش افزائی پرداختند و چون نزدیک بصیخ این خبر بلشکر ظفر
پیکر رسید باعث برهم خوردگی جنود فیروزی اعلام گشته سلك
جمعیت موکب همایون از انتظام افتاد و بسیاری از مردم پست
نظرت کم حوصله و آحاد لشکر و سپاه برای خبرگیری بنگاه از روی
سراسیمگی و اضطراب بمعسکروالاشتاقتند و باین تقریب رخ از عرصه
کارزار تافتند و جمعی از سقله نهادان کوته اندیش و دورویان منافق
کیش بخیمالات باطل و فکریهای لا طائل احتمال غلبه طرف مخالف
را رجحان داده شبها شب بلشکر ناشجاع پیوستند و گروهی دیگر از
بیدلان عافیت گزین و کم فرصتان ادبار قرین پای همت پس
کشیده از دولت مرافقت و همراهی موکب جهانکشا باز ماندند
بالجمعه چون خبر فرار آن ضلالت شعار بمسامع جلال رسید خدیو
روزگار که ذات قدسی نشانش معدن تحمل و وقار و همت ثابت
از کانش در شدائد و مهالک بسان کوه استوارست املا و قطعا بوقوع
این مقدمه از جا نرفته تزلزل در بنای استقلال آنحضرت راه نیافت
و از سرا پرده اقبال بیرون خرامیده بر تخت روان سواره ایستادند
و خواص امرا و بندهای که در رکب فیروزی مآب حاضر بودند خطاب
کرده فرمودند که منوج این قضیه را از متممات اسباب فتح و ظفر
میدانیم چه هرگاه آن مفسد ضلالت کیش را داعیه بدخواهی و خلاف

اندیشی در خاطر بود رفتن او عین مصلحت دولت امت و عاقبت
مزای کردار نگویدد خویش خواهد یافت و بجای بر هم خوردگی
صفوف و تجدید توڑک افواج پرداخته اسلام خان را که هراول برانگار بود
بجای آن رسیده بخت تیره روزگار سردار کردند و سیف خان و اکرام خان را
با جمعی از دلیران پیکار جو و مبارزان بسالت خو هراول او ساختند
و دیگر باره صفوف نصرت و فیروزی آراسته لواي دولت و بهروزی
امراحتند و چون کوبه اقبال جهان افروز صبح ظاهر شده غبار فساد
هندوی تیره روز شب فرو نشست و خسرو گردون سریر عالم گیر مهر
بقصد جهان کشائی ترکش زرین از خطوط شعاعی بر میان بست
شهنشاه خورشید قمر فلک اقتدار بعزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ
و کارزار جوشن نصرت و توندیق پوشیده و تیغ بخت و تاید حمائل
کرده بدستور روز پیش بر فیلی کوه پیکر سپهر مانند سوار شدند و
اگرچه از لشکری که روز گذشته در ظل رایب فتح آیت مجتمع بود
بواسطه سئوچ قضیه شورش انگیزی راجه جسونت سنگه تیره بخت
درین روز خجسته قریب بنصف متفرق شده از موکب جلال
تخلف ورزیده بودند لیکن از آنجا که این بادشاه توندیق سپاه را
بمقتضای وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ در معارک کشور کشائی و جهان
سدائی جز بر تاید آسمانی و نصر و اعزاز ربانی نظر نیست و از
کمال صدق توکل و حسن اعتقاد اعتماد همت خدا دادش بر
امانت و امداد پناه و لشکر نه چه بکرات در شاداند معاربات صدق
کرده کَمِ مِنْ نَمَّةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ نَمَّةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ را هنگام کثرت
اعادی و قلمت اعوان و انصار آزموده به نیروی ثبات و استقامت

در مضمار شجاعت و شهامت گوی سروری و نصب المبوق
برتری از خسردان آفاق ربوده نظر التفات همت بر تفرق افواج
و نفس کمیت لشکر منصور نیفکنده باستظهار جنود غیبی و اعتضاد
جوش سماوی با بقیه عساکر فیروزی مآل متوجه میدان رزم
و عرصه قتال گردیدند و ناشجاع که روز پیش چنانچه گزارش یافت
تقسیم افواج نموده میمند و میسره و قلب و جناح مرتب داشته بود
درین روز آن ترتیب و صف آرائی را تغییر داد و مجموع لشکر
خویش یک صف کرده در عقب توپخانه باز داشت و خود با بلند
اختر پسر خرد در وسط فوج قرار گرفته زین الدین پسر بزرگ او و سید
عالم و شیخ ظریف داود زنی و شیخ ولی فرملی و حسن خوبشکی
در دست راست و سید قاسم و مکرم خان و عبدالرحمن خان بن نذر
محمد خان در دست چپ صف آرا گشتند مبعلا شهنشاه جهان
با عساکر گیهان ستان به توڑک و آئین شایسته آهسته آهسته روان
شده چهار پنج گهری از روز گذشته با فوج غنیم رسیدند و نخست از
طردین بان اندازی و جنگ توپ و تفنگ سر شده نیران جدال
اشتعال یافت و هنگام برق انروزی و عید سوزی گرمی پذیرفت
از نهیب صور ضرب زن و نیش زنبورک خصم افکن آثار قیامت
آشکار و رنگ جان دشمن فگار گردید توپ حیه درون آهنین دل
بآواز بلند آوازه اجل در شش جهت معرکه در داد و مهره تفنگ
جان گسل از مهره پشت مخالفان گذر کردن آغاز نهاد و از گرمی برق
بقدیق و بان آب تیغ و سنان آتش آمیز شد و بسکه نثار کیم
بر افرخست تو گفتی زمین شعله خیز و آسمان شراره ریز گشت

• شعر •

شد از برق کین گرم بازار جنگ • خروشید باز از دهائی تغلغ
 دمادم ز خوابیدن ماشها • همین رفت دشمن بخواب فلما
 ز پس آتش کینه ها در گرفت • عرق بر بدن رنگ اخگر گرفت
 درین حالت از توخانه همایون تویی به فیل مرکوب زین الدین
 پسر ناشجاع رسیده یکپای فیلان و یکپای شخصی که در عقب
 فیل نشسته بود بر پرانید لیکن باز و فیل آسیبی نرسید و رفته رفته
 شعله حرب افروخته تر شده میان هر اول جنود مسعود و لشکر
 مخالف کار جنگ از رعد خروشی و ماعقه ریزی توپ و تفنگ
 گذشته بآمد و شد ناوک و خدنگ رسید و مبارزان پیکار جو و بهادران
 شهادت خو از هر دو سو دمت کوشش از آستین جرأت برآورد
 بمقاتله و ستیز پرداختند و با آتش غیرت هنگام کارزار گرم ساختند
 از کثرت بارش تیر کمان نمودار ابر مطیر بود و عرصه دار و گیر
 مبارزان دلیر نیستان پر شیر می نمود نوک پیکان جگر فرسایان
 آسا خار آرزوهای باطل از دل اعدا بیرون کرد و ناوک مغرور شگ
 جان ربا بمشیک سازی و رخنه پردازی هوای پندار و غرور از سر
 هر شور مخالفان برآورد

ز برج کمان طائران خدنگ • پریدند بر روی مردان جنگ
 نهان گشت از تیر فرق عدو • بدان سان که در زیر نرگس کدر
 گذشتی خدنگ از تن زخم دار • به بیرحمی باد از لاله زار
 درین اثنا حید عالم باره که از بهادران عده آن لشکر و رکن اعظم
 آن جیش نکبت اثر بود با فوجی عظیم از دلیران کار طلب جلالت

نشان و سه فیل مست جنگی کوه توان که هریک آشوب کشوری
 و برهم زن لشکری بود از دمت راست غنیم بر جرانگار موکب ظفر
 شعار حمله کرده بدمه فیلان مذکور افواج دست چپ برهم خورد
 و پای ثبات اکثر مردم آن سمت لغزش پذیرفته توفیق مدافعه
 و صبارده نیافتند و بی کوشش و آویزشی هزیمت خورده پراپ بی
 ناموسی شتافتند از وقوع اینحال کمال تفرقه و فتور پمساکر منصور
 راه یافته تمام افواج بحر امواج بهم برآمد و مردمی که نه آبروی
 غیرت و حمیت داشتند و نه بهره از گوهر بی بهای اخلاص و ندویمت
 بموسسه دیو پندار و رهزنی غول ادبار از سعادت و اقبال رو گردان
 غده عیان بواجی گریز میزدند و بی ضرورت عار فرار گزیده عرض
 سپاه گری و ناموس مردمی خود بردند و سالک جمعیت قول همایون
 نیز از هم گسسته زیاده از دوهزار سوار در رکاب فیروزی مآب نماند
 باجمله مخالفان تیره اختر از مشاهده تزلزل افواج نصرت اثر خیره
 فرشته به همان هیئت اجتماعی با فیلان مذکور روی جسارت بقلب
 لشکر ظفر اثر آوردند درین هنگام از بهادران جنود قاهره مرتضی
 خان از میسر قول و بهادر خان از التمش و حسن علی خان از طرح
 دمت چپ هریک با معدودی از همراهان به نیروی همت و اخلاص
 بخش شجاعت برانگیخته سر راه بر دشمنان گرفتند و در همین
 وقت شهفشاه توفیق سپاه نیز از مشاهده این حال روی فیل مبارک
 آسمان تمثال بسمت اعدای بد سگال گردانیده متوجه دنع آنها
 گشتند چنانچه پشت قول همایون بجانب برانگار نصرت آثار گردید
 و مبارزان فیروزمند و مجاهدان ظفر پیوند که بر اعدای حمله برده

بودند به نیروی جرأت و استقلال خدیو کشور اقبال و پشت گرمی
امداد و اعانت سایه ذوالجلال بجهد و کوشش تمام بآن گروه بد فرجام
در آویخته چون باد مصر که بر خاک و خاشاک مینویسد آن
جسارت کیشان محال اندیش را از پیش برداشتند و به تیغ تیز و سنان
خون ریز بسیاری ازان برگشته بختان باطل ستیز را بر خاک هلاک
انگنده لوای غلبه و استیلا بر افراشتند سید عالم را بمشاهده جوهر
شهامت و دلوری بهادران نیروزی لوا باد نخوت از سر رفته و بازوی
همت سست گشته بگام فرار و ادبار پراهی که آمده بود باز گشت
لیکن آن سه فیل مست عربده جو که پیشاپیش فوج او بودند
دفع و منع مبارزان دلیر و ضرب تغنگ و تیر رخ از عرصه کارزار
تلافی بر همان تیره خیره و تیره پیش می آمدند بلکه از بارش
تیر و پیکان و صدمه بندوق و بان بجان سیل از ریزش ابر تند تر شد
روی قهر و صولت بجانب قول ظفر قرین آوردند و ازان سه فیل که
پیکر عفریت منظر یکی پیشتر آمده بغیل مرکوب مبارک قریب شد
و چون ابر تیره بخورشید تابان نزدیک رسید شهنشاه گران قدر که
وقار بحمله آن سیه مست باد کین از جا نرفته سر رشته ثبات
و قرار که مهین شیمه آن خاقان مؤید کامگار است از کف نگذاشتند
• شعر •

بمردی ز جا یک سر مونشد • ز راه چنان سیل یلک سوزید
به تمکین سرشته ز بس جوهرش • نجیبید جز نبض از پیکرش
و بقراولی که در حوضه یکی از فیلمان همراه نشسته بود اشاره
بصدور پیوست که فیلمان بد گهر خیره رو را که سوار آن فیل دلب

جنگ جو و باشاره کچک محرک صولت و تندمی آن بد مست
دیوانه خوب بود به تغنگ بزند و او بچالاکمی و تیز دستی بندوقی
انداخته بمساعدت اقبال خصم افکن شهنشاه جهان تیرش بر نشان آمد
و آن مقهور لئیم مانند دیو رجیم که بشهاب ثاقب از آسمان فرو افتد
و یحیی پلنگ خشمگین که از قلعه کوه نگونسار گردد از بالای فیل
فرو افتاد و فیلمان بادشاهی رسیده فیلبانان دلیر و چالاک خود را
به پشت پشته او رسانیدند و آن ده صفت گسسته عیان در
قید اطاعت و فرمان خویش آوردند و آن در فیل دیگر از قول
همایون گذاره شده بجانب دست راست جنود مسعود حمله بردند
و درین اثنا بلند اختر پسر ناشجاع و چندی دیگر از سرداران او مثل
شیخ ولی فرملی و شیخ ظریف داود زنی و حسن خویشگی و خواجه
غمر و مرگ با فوجی روی جسارت بصمت برانغار مرکوب نیروزی
آوردند و هم از رفتن فیلمان مذکور و هم از حرکت این فریق بآن
طرف درین وقت که خدیو کامگار مخالفان تیره روزگار را از جرانغار
دفع کرده بودند از عقب قول منصور که بجانب برانغار گشته بود
آثار برهم خوردگی و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که غنیم بآن
طرف حمله کرده شهنشاه مالک رقاب خواستند که با ملازمان رکاب
نصرت مآب عیان توجه والا بآن سو تافته بدفع اعادی پردازند از اینجا
که یکی از کرائم فضائل و جلائل خصائل آنحضرت این است که در
عین شدت هنگامه حرب و پیکار که کم کسی از شجاعان و پر دلان
لازگار را دران حالت مرد آشوب متانت رای بر جایی ماند و اجرای
آثار شهامت و دلوری بر هیچ اقتضای عقل اتفاق افتد آن خدیو

مؤید عالم گیر را با کمال جوش نشسته باد و شجاعت و پهلوی سرزشته
دائمی از کف نمیرود و همواره جوهر شمشیر با گوهر تدبیر بکار
میبرد در اثنای این اراده بخاطر دانشور رسید که چون روی جنگ
و کارزار بسمت جرانغار گشته هجوم انواع مخالف در آن طرف است
و ازین جهت هراول منصور نیز بآن جانب میل کرده مبادا از انحراف
قول بسمت برانغار بادشاهزاده عالیقدر والا تبار محمد سلطان
و ذو الفقار خان را که مقدمه الحیش ظفر اند تدبیری بخاطر او
یافته این حرکت را بر چیزی دیگر حمل کنند و خدا نخواسته
فتور و تزلزلی بفوج هراول رسد و باعث مزید خیرگی و چیره دستی
اعدا گردد لهذا بحکم در اندیشی و پیش بینی کس نزد بادشا
زاده والا تبار و خان شهابت شعار فرستاده حقیقت حال باز نمودند
و پیغام فرمودند که شما بخاطر جمع و دل قوی در برابر غنیم بوده
سرزشته کوشش و پایداری از کف ندهید که ما بسطوت و اقبال
دشمن مآل این جسارت کیشان محال اندیش را از برانغار دفع کرده
بکومک خواهیم رسید و بعد از رعایت این دقیقه حزم به نیروی
همت خسروی و معاضدت تایید سماوی روی فیل مبارک بجانب
دست راست گردانیده بمداخله مخالفان توجه نمودند و در خلال
اینحال فیلی که اسلام خان مردار برانغار بران سوار بود بصدقه
بان رم کرده انواع آن طرف برهم خورد و اکثر مردم آن سمت از جای
رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند اما سیفخان و اکرامخان که هراول
اسلام خان بودند با معدودی قدم همت فشرده کوششهای مردانه
نمودند و بختان بیگ روز بهانی که کار نرمایی توپخانه برانغار

و پیش روی سیفخان و اکرامخان بود دران آویزش و پیکار جان نثار
گشته پمربته والای شهادت و نیکنامی رسید و در اثنای این اختلال
شهنشاه فیروزی سپاه یا جنود نصر و تایید آلهی و صلابت و شکوه
شهنشاهی بکومک رسیده بقده عساکر ظفر مآل را که قدم استقلال
نشرده روی همت از عرصه کارزار تلافیه بودند قوی دل ساختند
و به یمن دلیری و دلوری آن حضرت مجاهدان بهرام صولت و ملازمان
کاب دولت دست جلالت از آستین سعی بر آورده باعدای تیره
بخت در آریختند و بکوششهای دلیرانه و نبردهای مردانه سلک
جرات و جمعیت آنها از هم گسیختند و درین گیرودار شیخ ولی
نرملی که هراول بلند اختر بود از دم تیغ مبارزان شهابت پرور زهر
هلاک چشید و حسن خویشتی زخمی شده در عرصه رزمگاه افتاد
و بسیاری ازان مخدولان بد نهاد را شعله سنان آتش بار و برق
شمشیر صاعقه کردار مجاهدان بسالت شعار خرمن حیات بباد فنا
برداد و بلند اختر چون اختر راجع برگشته با معدودی خود را بناشجاع
برگشته طالع رسانید القصه خدیو فیروز بخت کامیاب چون خورشید
جهان تاب که بیک تیغ کشیدن ساحت میدان سپهر از هجوم نجوم
بهردازد و مانند باد صبا که بیک وزیدن صحن چمن از خس
و خاشاک پاک سازد بیک توجه بادشاهانه عرصه برانغار را نیز از
غبار تسلط و استیلاي مخالفان جسارت منس برداختند و بعد از
دفع آن مقهوران بدسگال قرین عظمت و جلال متوجه پیش شده
لواهی همت بدفع ناشجاع افرختند و تدمی چند رفته بودند که
مکر مخان صفوی فوجدار جوئیور که چنانچه قبل ازین گزارش یافته

بنابر اضطرار بناشجاع پیوسته ضمیمه لشکر او شده بود و درینوقت بدالالت بخت و رهبری سعادت از جنود ادبار روگردان گشته بجانب موکب ظفر قرین می آمد از دور برسم زنهاریان نمایان شد و از میامین مراحم بادشاهانه امان یافته شرف زمین بوس دریافت خاقان جهان او را بر حوضه فیلی جای داده همراه گرفتند و بعد از عبد الرحمن بن نذر محمد خان که در زمان اعلی حضرت در سلک کومکدان بنگاله انتظام یافته با ناشجاع می بود رسیده جبهه نیاز بر خاک عبودیت سون و سنجر پسر الله وردیخان که جدائی پدر اختیار کرده روی ارادت بلشکر ظفر اثر آورده بود با حراز ملازمت اشرف چهره مباحات بر افروخت و درین اثنا پیک اقبال مرده نصرت رسانیده خبر فرار ناشجاع سامعه پیرای اولیای سلطنت گشت و از گلشن عذایت ازلی باه بهار مسرت و خوشدلی بر غنچه خاطر بندهای عقیدت مند و فدویان اخلاص پیوند وزیده گل فتح و فیروزی از گلبن امید شگفت همای دولت بال سعادت گذرد و شهباز حشمت اوج عزت گرفت زمانه تهنیت دوستکامی داد چهره بهارت کامرانی فرستاد دهان تیر از خنده نشاط لبریز گشت تیغ را رنگ غم از دل زوده شد کمان آبروی نیاز بالا کشید سنان تهر عنائی افراخت نقارهای شادبانه و نشاط بر پشت فیلان واسپان بنوازش در آمده نوای دلکشای بحجت و کامیابی بلند گردید و از مدای کرنا و خروش نفیر طنطنه عظمت و جلالت بمش گوش گردید رسید و بالجمله بمیامین تاییدات ربانی و امدها جنود آسمانی و حسن ثبات قدم و نیروی بازوی همت و جرأت این فرازنده لوای کشور

سنانی با وجود تغریق و انتشار لشکر و برهم خوردگی افواج ظفر اثر و ظهور انواع نفاق پیشگی و عذر گالی منافقان کید اندیش واقع طلب و چندی نغور و چشم زخم عظیم که عساکر جاه و جلال را درین مصائب اقبال روی داده اینچنین فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عدوان متأثر گامگاری و کمرانی تواند بود نصیب احبابی سلطنت روز افزون گردید و ناشجاع زمیده بخت برگشته ایام بهزاران خمران و ناکامی و خذلان و بد سرانجامی با پسران الله وردیخان و سائر جفرد نکبت نشان عدان یوادی ادبار یافته راه فرار پیش گرفت دارند و بنگاه و اکثر اسباب تجمیل و جاهش دست خوش تاراج افواج ظفر پناه گشته پیدای نهیب و غارت رفت و تمام توپخانه و بیشتر نیلای بزرگ نامی او غنیمت اولیای دولت گردید چنانچه یکصد و چهارده توپ از خرد و کلان و یازده زنجیر نیل کوه توان بقید ضبط انصرف آمد القصه خدیو جهان بعد از حصول این فتح شگرت که فی الحقیقت بی منت سپاه و لشکر و مشارکت گوش خدمت نورشان کوتاه نظر دست داد بلکه بمحض توبید ازلی و امدها جنود سماوی اتفاق افتاد دست نیاز بدرگاه امیر نصرت بخش گرساز بر آورده سپاس مواهب نامتناهی الهی بجای آوردند و با جنود مسعود از لشکرگاه غنیم که نزدیک بنالاب موضع کچه بود گذشته منزل آرای اقبال گردیدند و از آنجا که بمقتضای دور بینی و مصلحت گزینی قلع ماده افسان و شورش انگیزی ناشجاع بخورد باطل ستیز بر ذمت همت پادشاهانه از لوازم خیر اندیشی و عززدائی و واجبات امور سلطنت و جهان پیرانی بود و تاخیر

دران منافع قانون تدبیر مینمود چه متصور بود که آن نخل نخله
 ثمر بوستان ملک در حدود بنگاله قوت گرفته دیگر باره شاخ و برگ
 فساد جهاند و ریشه غرور و استبداد در زمین خصوصیت و عذاب دراند
 لا جرم بعد از نزول بمنزل گاه عز و جلال جمعی از عساکر نصرت سال
 بیاشلیقی جوهر تیغ عظمت و کمال فروغ کوکب ابهت و اقبال
 بادشاهزاده والا قدر محمد سلطان بقماقیب آن مرحله پیمای والی
 ادبار و خذلان تعیین نموده حکم فرمودند که بمراسم تکامشی پرداخته
 هیچ جا اورا مجال اقامت و درنگ ندهند و تا اقصی ممالک
 بنگاله رفته ساحات ولایات شرق رویه را از خار وجود شر آمودش
 بپیرایند و فرمان شد که بادشاهزاده والا تبار در منزل مذکور توقف
 نکرده همدین روز فیروز با جمعی که در رکب ایشان حاضر بودند
 بزودی متوجه آن مهم گردند و پیشتر منزل گزیده آنجا انتظار رعید
 امرای کومکی و جمعیت انواع برند و آن مهین شعبه دروغ حاکمیت
 را عیال عطا یک عقد مروارید گران بها که بدوشش اقدس اشرف
 پذیرای سعادت و شرف بود با دو پته که بر کتف همایون داشتند
 نوازش نموده مرخص فرمودند و بعد از رسیدن اردو و کارخانجات
 تفوز خلعت خاص با شمشیر خاصه برای ایشان فرستادند و تا بیست
 و ششم این ماه شهنشاه با حشمت و سعادت و اقبال و عز و جاه
 دران منزل فیروزی اثر اقامت گزیده سریر آرای دولت و کمرانی
 بودند و هر روز جمعی از بندگان عتبه خلافت و مجاهدان جهاد
 نصرت کامیاب عواطف پادشاهانه می گشتند از انجمله زید امرای
 عظام معظم خان که بعد از رهائی از قید تا اکنون بمنصب سر بلند

نگشته بود بمنصب والی هفت هزار و هفت هزار سوار و انعام
 ده لک روپیه و عطای خلعت خاص با پوستین سمور و نیل خاصه با ساز
 نقره و جل زر بفت و شمشیر و مهر با ساز مرصع مشمول مراسم گوناگون
 گردید و محمد امین خان خلعت خاصه با نادر و عبد الرحمن
 نیل و بهادر خان بمکرمیت خلعت خاصه با نادر و عبد الرحمن
 این نذر محمد خان که چنانچه سابق ذکر یافت در روز جنگ از خیل
 مخالف جدا شده به تقبیل رکب اقبال ظلمت زدای چهره بخت
 گشته بود بمنصب پنج هزار و پانصد سوار و عطای خلعت
 خاص و پنج مرابپ یکی عراقی با ساز طلا و مکر مخان که کیفیت
 حال از نیز سمت گزارش یافته بعنایت خلعت خاصه با نادر
 و پنج مرابپ یکی عربی و دیگری عراقی و یک زنجیر نیل و باضافه
 هزار و پانصد سوار و چهار هزار سوار و ذوالفقار خان و اسلام
 خان هر یک بعنایت خلعت خاصه و کتور لعل سنگه وک راناراج سنگه
 عطای یک عقد مروارید و سر پیچ و جینه مرصع و رابها سنگه
 هاند بمرحمت خلعت واسپ و شمشیر با ساز مرصع و باضافه
 هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزار و پانصد سوار
 و راجه سجان سنگه بدیله باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
 سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و رایسنگه راتهور بمکرمیت امپ
 با ساز طلا و سر پیچ مرصع و جمد مهر مرصع با علاقه مروارید و باضافه
 هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و هوشدار خان

باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و دو هزار موار و راور امر متکه
چندروات و بکه تاز خان و خواصخان و راجه اندرسن و علی قلیخان
هریک بمکرمیت خلعت و اکرام خان باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب دو هزار و دو هزار موار و سید مسعود باره باضافه پانصدی
بمنصب دو هزار و سصد سوار و نصرت خان از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی بمنصب هفتصد سوار و فرهاد بیگ علی
مردان خانی باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
سید و پنجاه سوار و از اصل و اضافه عنایت افغان بمنصب هزار و
پانصد سوار و شجاع خان بمنصب هزار و سصد موار و محمد قلم
علی مردان خانی بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و قطب کامی
بمنصب هزار و دو صد سوار و قابل خان و سوبهگرن بندبیل که
برادرش جان نثار گشته بود و جمعی دیگر از بندهای سده اقبال و
مبارزان فیروزی مآل بعنایت خلعت و دیگر مراحم جلیله مستمال
گردیدند و رای مکرم فوجدار بریلی بعنایت خلعت و اسب
کامیاب نوازش گشته بمحال فوجدار خود مرخص شد و مرتضی
خان بعطای علم و نقاره نوازش یافت و نرسنگه ولد راجه انروده کور
که پدرش چنانچه مذکور شد درین تازگی و دیعت حیات سپیده
بود بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و برادرانش هر کدام بمنصبی
در خور حال منظور انظار عنایت گشته بعطای جایگیر در وطن
بدستوریکه راجه انروده داشت کامیاب گردیدند و میر محمد هادی
ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سبک کومکیان صوبه بنگاله انتظام
داشت و بذایر اضطرار همراهی ناشجاع گزیده بود دولت زمین بوس

دریافته بمنصب دو هزار و پانصد سوار تارک افتخار برانراخت
و بسیاری از بندهای ارادت پذیرند و مبارزان نصرت مند باضافه
مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسب و فیل و خنجر
و شمشیر مورد انظار عاطفت خسروانه گردیدند و سی هزار روپیه
بچندی از خدمتگذاران آستان سلطنت انعام شد و بیست ششم ماه
مذکور راجه جیسنگه از وطن رسیده غبار آستان سلطنت را متعدل ناصیه
دولت ساخت و پانصد مهر و یک هزار روپیه بطریق نذر گذرانیده بعطای
خلعت خاص با نادر و طره مرصع و جمدهر مرصع با علاقه مرورید
عمرانیاز یافت و گرد هر داس کور بموکب معلی پیوسته دولت زمین
بوس اندوخت بیست و هفتم از نواحی کچوه کوچ شده بساحل رود
گنگ از سایه سنجق جهانکشا کسب انوار میمنت نمود و تا سلج
این ماه کنار آن رود دایمیر شرق اندوز اقامت موکب عالم گیر بود
و پس از نزول باین منزل عده نوینان معظم خان با ذوالفقار خان
و اعلیخان و کفور و اسنگه و دارو خان و فدائی خان و راجه اندرسن
دشمنیر و راور بهاو سنگه هاده و احتشام خان و فتح جنگ خان و
راو امر سنگه چندروت و اخلاص خان خونشکی و خواصخان و بکه تاز
خان و رشید خان و لودخان و سید فیروز خان باره و سید شیرخان
باره و سید مظفر خان باره و زبردستان و علیقلیخان و قزلباش
خان و اسکندر روهیل و کاکر خان و داور خان و نیکانمخان و نیازی
خان و قادر داد انصاری و گروهی دیگر از مردم کاری و دلیران
مرصع جانشپاری تعیین یافت که به بادشاهزاده محمد سلطان ملحق
گشته بتعاقب ناشجاع پردازان و هر یک ازین فریق بمرحمتی مورد

نوازش گردید و رای سنگه راتهور که برادر خردش را شخصی از روی نادانستگی بضرب بندوق از پای آورده بود عاطفت پادشاهانه بمعنایت خلعت و سرپیچ مرصع دل جوئی نموده از لباس کدورت برآورد و درین ایام مرتضی خان بعطای نقاره بلند آواز یافت و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بانعام ده هزار روپیه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار و سید عزت خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار و سیف خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دوهزار و پانصدی هزار پانصد سوار و حسنعلی خان باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و هرچس کور باضافه هشتصدی ششصد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و چتر بهوج چوهان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و آقا یوسف باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی و پانصد سوار و الله یار خان و میر نعمت الله و خانه زک خان هر کدام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و میر رستم باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و عمر ترین باضافه پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار سوار و از اصل و اضافه سیف الدین صفوی و ملتفت خان و عباس افغان هر کدام بمنصب هزار پانصد سوار و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم بمنصب هزار و دو صد سوار مفتخر و مباحی گردیدند و نرسنگه داس ولد راجه انورده کور که چنانچه گزارش یافته پدرش درین تازگی ردهست حیات مفرده بود بمنصب دو هزار پانصد سوار و خطاب

راجگی رگجسنگه و انوب سنگه برادران خردش هر کدام بمنصبی در خور حال مرفرازی یافته بمرحمت جایگزین در وطن بدستوری که راجه انورده داشت کامیاب عاطفت گردیدند و مادات خان بمعنایت نقاره نوازش یافت و میر محمد هادی ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلک گومکیان صوبه بنگاله انتظام داشت و بذایر اضطراب رفاهت ناشجاع لختیار کرده همراه او آمده بود باحرار دولت ملازمت اشرف چهره انروز طالع گشته بمعنایت خلعت و منصب دوهزاری پانصد سوار مباحی گردید و میر رحمت الله متولی مزار فلنض الانوار امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین عالم حضرت صاحب قرانی طاب مثواه که از خطه ممرقند آمده درین ایام سعادت آستانه بوس درگاه معلی یافته بود بانعام چهار هزار روپیه بهره اندرز مرحمت شد و میر عرب باخزری بفوجدارئی سرکار کوره و کپاتم نور و از اصل و اضافه بمنصب هزار پانصد سوار نامیده اعتبار برانروخت *

اکنون کنگ سوانح طراز که نخل پیرای این گلشن متأثر دولت و کامکاری است سر رشته نگارش وقایع حضور پر نور اینجا گذاشته بگزارش حقائق لشکری که بسرکردگی شیخ میر و صف شکنخان بتعاقب دارایی شکوه معین شده بود از ابتدای آن مهم نصرت فرجام تا اختتام با برخی از کیفیت سرگشتگی های دارایی شکوه تیره ایام نهال شاداب سخن را شاخ و برگ تفصیل میدهد تا نظارگان این بهارستان اقبال بر حقائق احوال کما می آگاهی یابند پوشیده نماند که صف شکنخان بموجب یرلیغ گیتی

مطاع چهارم محرم که ده روز قبل از آن دارا بی شکوه از ملتان رهگرای
فرار گشته بود از بلده مذکوره بتعاقب آن باطل پرتو شتافته در
پنج کروهی شهر منزل گزید و روز دیگر بانتظار رسیدن کومکیان
و در صحت شدن سلک جمعیت مقام کرده از آنجا بدر منزل مسافتی
بعید پیغموده بکنار آب بیا رسید و چون پیشتر جسر بر آن بسته بودند
هشتم از آب عبور کرده بطبق دو مرحله دیگر در کنار آب سنج که
از آنجا تا قصبه اوجه دوازده کوه است نزول کرد و با اهتمام بیستین پل
پرداخت و ظاهر شد که دارا بی شکوه دو سه روز در اوجه مقام داشته
باستماع خبر وصول جنود ظفر پناه بکنار آب بیا هشتم اینماه در
کمال خوف و سراسیمگی روانه پیش شده و روز دیگر که جسر بسته
شده بود صف شکنخان با جنود منصور از آب مذکور عبور کرد
و دوازدهم قصبه اوجه مورد نزول افواج قاهره گشته دو روز آنجا
بانتظار وصول خزانه و بعض کومکیان که هنوز نرسیده بودند مقام شد
و صالح بهادر گرز بردار از جذاب سلطنت رسیده هشتاد هزار اشرفی
و دیگر ضروریات باجمعی از بزرگان و پیداده و بیلدار و سقا
که از درگاه والا فرستاده شده بود رسانید و کومکیان و مردمی که
عقب مانده بودند بآن جیش فیروزی ملحق شدند و چون از
اوجه کوچ شده دو مرحله طی گشت از نوشته شیخ میر که با دلیر
خان و قباد خان و دیگر عساکر نصرت نشان چنانچه گزارش یافته
هشتم محرم از پیشگاه خلافت مرخص شده بود بوضوح پیوسته که
درین تاریخ با همراهان بکنار بیا رسید و سی کوه بین العسکرین
فاصله است بیستم قصبه ججهی و آهن محل ورود جنود مسعود

گشته از تقریر سنگه آن معلوم گردید که دارا بی شکوه ده ازدهم از آنجا
کوچ کرده تقریباً هشتاد کوه پیش افتاده خواهد بود و چون صف
شکنخان را بانتظار رسیدن شیخ میر چند مقام بایست کرد در قصبه
مذکور دو مقام نمود و بعد از طی شش مرحله دیگر که بانتظار وصول
آن جیوش قاهره دیگر باره مقام داشت شیخ میر و دلیر خان و قباد
خان با سائر عساکر منصوره از عقب رسیده بازوی جرأت مبارزان
جلالت اثر و مجاهدان شهادت پرور باعث تضاد و استظهار یکدیگر قوی
شد و درین منزل از لشکر قراول خبر رسید که دارا بیشکوه بیست و پنجم
همین ماه در بهر از دریا عبور کرده بسکرنزول نمود و از منزل
مذکور تا بهر که این روی آب است شصت و سه کوه و از آنطرف
تا سکر قریب صد کوه بود شیخ میر با صف شکنخان و دیگر
در آنخواهان گذارش کرده مصلحت در آن دید که خود با دلیر خان
و قباد خان و لشکری که همراه اوست از آب گذشته از آنطرف بجانب
سکرن روان گردد و صف شکنخان با کومکیان خویش ازین روی
آب بسمت بهر شتابد تا از هر دو سو بتعاقب پرداخته کار بر دارا
بیشکوه بد عاقبت تنگ سازند و اواسط همان روز هر دو لشکر کوچ
کرده در نواحی قصبه کن نزول کردند و روز دیگر بنا برین موافقت
صف شکنخان از شیخ میر جدا شده بسمت بهر روانه شد و شیخ
میر آنروز بجهت سرانجام کشتی و تمهید امداد عبور مقام کرد
و فردای آن چون یکصد کشتی فراهم آمده بود اردو را کوچانیده بر
ساحل دریای سند در گذر قصبه کن فرود آورد و آن روز قباد خان
با سپاه خود و سائر اوزبک از آب گذشت و تا دو روز دیگر اردو و

لشکر بنوبست از آب عبور میکرد و اواخر روز دوم شیخ میر خود نیز از آب گذشته مقرر نمود که بقیه مردم شبان شب از آب بگذرند و دلیر خان و قباد خان و لشکریرا که پیشتر عبور کرده بودند برسم منقاری روانه پیش ساخت و از گذار آب سه منزل قریب هشتاد گز پیموده پنجم صفر بدوازه گروهی سکه رسید و چون درین سه منزل راه از کثرت بیشه و تراکم اشجار خار دار بغایت صعب و تنگ و دشوار گذار بود و طول مسافت و سرعت سیر نیز علاوه آن گردید دراب بسیار تلف شد و لشکریان تعب و آزار کشیدند و در منزل سوم از خیمه و بار جدا مانده آذوقه کمتر یافتند و ششم ماه مذکور تصبیه سکه محل ورود جیش منصور گردید و صف شکنخان سه روز پیشتر به بهار رسیده روز پیش از آنجا کوچ کرده بود و ظاهر شد که دارا بی شکوه احوال و ائصال و بعضی پردگیان با یوخی از خزانه و آلات و نقره آلات سنگین بقلعه سکه درآورده بسمت نام خواجه سرا را که مورد اعتمادش بود با سید عبد الرزاق یکی از نوکران خویش بحراست قلعه برگماشته و چند توپ بزرگ که با خود داشته بادیگر لوازم توپخانه و گروهی از برق اندازان و تیر اندازان و پیادهای بندوقچی دران حصار استوار گذاشته سلج محرم از سکه تلخ کم یاس و حرمان روانه پیش گشته است و بقیه خزانه و احوالش در کشتیها است و خود پناه بیشه و جنگل درخت بریده و راه ساخته میروند و از نوکران عمده اش داود خان و شیخ نظام و میر عزیز و میر رستم و سید تاتار باره و سید جواد بخاری و دیگر سرداران با قریب چهار هزار سوار در نواحی بهار از جدا شده راه مفارقت

پیموده اند چنانچه داود خان با جمعی برای جیسمیر بسمت حصار نیریز که وطن او بود رفت و میر رستم با گروهی متوجه استلام سده خلافت شد و میر عزیز و شیخ نظام و سید تاتار و سید جواد چنانچه گزارش خواهد یافت بصفت شکنخان ملحق شده خان مذکور آنها را روانه درگاه سلاطین پناه نمود و جمعی دیگر نیز در بهار از جدا شده آنجا مانده بودند چنانچه از آن فریق شیخ عبد الرحیم خیر آبادی که در سلک مقریان و صاحبانش انتظام داشت در یفوت آمده بشیخ میر ملاتی شده اظهار نمود که قریب سه هزار سوار با او همراه مانده اند بالجمله شیخ میر پس از یکروز اقامت در سکه بجهت رسیدن بقیه اردو و لشکر که بسبب ایلغار عقب مانده بود دیگر باره راه تعاقب میر و از تقریر زمینداران بوضوح پیوست که چون از سکه بیست و پنج گز پیشتر راهی بجانب قندهار جدا میشود دارا بی شکوه بعد از ورود آنجا میخواست که بقندهار رود چون دریافت که نوکرانش همراهی نخواهند کرد و اهل حرمش نیز راضی بآن عزیمت نبودند ناچار عیان ادبار بسمت تهنیه منعطف ساخت و صف شکنخان که بیست و نهم محرم در نواحی قصبه کن از شیخ میر جدا شده پیشتر بسمت بهار شتافته بود از آنجا بدو منزل سی و سه گز پیمود و در منزل دوم از نوکران دارایی شکوه فریقی که مذکور شدند بار ملاقی گشتند و خان مذکور آن گز را بعنایت پادشاهانه مستمال ساخته روانه سده والای خلافت و جهانپای نمود و قراولان اشکر او و کوتوال دارا بیشکوه و چندی دیگر از نوکران او را با علمهای اردو بازارش که هنگام عبور او در بهار

از دریا اینطرف مانده فرصت گذشتن نیافته بودند بلشکر ظفر اثر رسانیدند و ظاهر شد که پنجاه تن از سپاه مخالف در کنار دریا بآب تیغ مجاهدان نهنگ صولت غریق بحر هلاکت گشته اند بالجمله سیوم صفر صف شکنخان به بهکر رسیده نزدیک بقصبه لوهری نزول نمود و روز دیگر بنظم و نسق بهکر پرداخته آغر خان را با سه صد و پنجاه سوار بفوجداری آنجا و محمد علی بیگ جماعه دار توپخانه را با دو صد سوار برق انداز و سه صد پیاپی بندوچی بگوتوالی قصبه لوهری گماشت و توپخانه علی بیگ را با پانصد سوار برق انداز و سه صد پیاپی بندوچی و پنج توپ از توپخانه همراه در سکر تعیین نمود که از مداخل و مخارج قلعه با خبر باشد و حتی المقدور تا معاونت لشکر منصور به توپ و تغذک شعله افروز نیران جنگ بوده کار بر متحصنان تنگ نماید و پنجم از آنجا کوچ کرده بعد از طعی هشت مرحله دوازدهم ماه مذکور در سیزده کرهی سیوستان نزول گزید و نوشته محمد صالح تر خان فوجدار و قلعه دار آنجا رسید که دارا بی شکوه به پنج کرهی قلعه رسیده باید که شما خود را زود رسانیده کشتیهای خزانه و اموال و اشیای او را که از عقب می آید در کنار دریا سد راه شوید لهذا خان مذکور محمد معصوم خویش خود را با هزار سوار برق انداز و چهارده شتر فال و پاره بان و جمعی بیلدار و سقا پیشتر فرستاد که از کشتیهای دارا بی شکوه گذشته نزدیک بقلمه سیوستان جائیکه عرض دریا کمتر باشد بر کنار دریا مورچالها بسازند و توپها نصب کرده برق اندازان و بان داران را جای بنشانند و خود شبان شب کوچ کرده دوازده کره طی نموده سه

کره از محاذی لشکرگاه دارا بی شکوه گذشته اوائل روز بر کنار دریا بفاصله یک کره از سرزمینی که محاذی قلعه سیوستان بود نزول نمود و محمد معصوم پیشتر رسیده تا نیم کره راه بر کنار دریا مورچالها بسته بود و خان مذکور خود نیز بعد از درود آنجا تا نیم کره دیگر مورچال بسته مترصد کشتیهای غنیمت نشست مخالفان کشتیها را از جایی که بود آورده بممانعت یک و نیم کره از معسکر ظفر اندر آن کنار دریا باز داشته بودند و قریب یک هزار سوار ازان خیل ادبار نیز با ده فیل و علمی چند در آنطرف نزدیک بکشتیها نمایان بودند صف شکنخان خواست که با جنود ظفر مآب از آب گذشته بدنع و منع اعدای پردازد و چون کشتیهای آنها پیش آمده مانع رسیدن کشتیهای همراه از بود بمحمد صالح پیغام نمود که ازان طرف کشتی بفرستد و خود نیز با سپاه و تاباندان خویش از قلعه بر آید و عقبه صعب دشوار گذاری که نزدیک بسیوستان واقع شده و عبور دارا بی شکوه ازان میشد گرفته تا رسیدن جیش منصور حتی المقدور در مراتب ممانعت کوشش بکار برد و باهل قلعه تاکید نماید که هرگاه مخالفان کشتی هارا از جای خود حرکت داده خواهند که از پای قلعه بگذرانند از قلعه ابواب انداختن توپ و تغذک مفتوح داشته شرائط ممانعت بتقدیم رسانند محمد صالح از بی جوهری و فرمایه همی توفیق خدمتی بسزا نیافته پیغام داد که اگر کشتی فرستاده شود مردم دارا بی شکوه که بروی آب اند از راه خواهند گرفت و مرا بی امداد عساکر بادشاهی قدرت گرفتن سرکنل و تاب مقاومت و مصداقت جنود مخالف نیست

و چون ازین کنار عمق آب بمرتبه کم است که عبور کشتی امکان ندارد و بالضرورت عبور کشتیها از آن کنار خواهد شد از آن طرف در مراتب ممانعت باید کوشید بنا برین صف شکنخان از آب عبور نکرد و باجیوش قاهره تمام شب بانتظار کشتیهایی دارا بیشکوه برکنار دریا مستعد مدافعت و مہیایی ممانعت بسر برد و نوشته شیخ میز که چنانچه گزارش یافت از جانب مکر بتعاقب شتافته بود رمید مشعر بآنکه ما نیز درین دوسه روز میرسیم و روز دیگر مہیان خبر رسانیدند که دارا بیشکوه مقام کرده لهذا مجاهدان لشکر نیروزی تمام آن روز در مورچالها خبر دار و مستعد کار بودند و فرمای آن یکپاس از روز گذشته اثر گرد و غبار آن روی آب ظاهر شد که دارا بی شکوه کوچ کرده و در آن اثنا کشتیهایی او نمودار گردید و صف شکنخان بگمان آنکه گفتار محمد صالح فروغ صدق دارد و کشتیهایی غنیم را ناگزیر عبور ازین طرف خواهد شد با تمام لشکر آماده و مترصد بر کنار دریا نشسته بود و بعد از ساعتی معلوم شد که مخالفان کشتیها را از آن طرف روانه ساخته بسمت مورچالها نمی آیند مقارن اینحال توپخانه بادشاهی را که بر کنار دریا نصب شده بود کشودند لیکن از جهت بعد مسافت چندان نفعی نبخشید و بغیر از دو کشتی که یکی از صدمه توپ شکسته در پای قلعه ماند و یکی در گل نشست دیگر مجموع آنها بی ممانعتی از طرف قلعه عبور کرده از آن ورطه تهلکه و بیم گذشت و این قسم منصوبه فتحی بکچ بازی محمد صالح باطل گشت همانا آن بی بهره جوهر دانش و تهی دست سرمایه سعادت را افسون و سوسهای طمع و امید فریفته

و خیالات باطل مردم نزدیک پرده بینش گشته دیدگاه عاقبت بین از شرائط دولخواهی و خدمت گذاری پوشید و مدار کار بر مسامحه و تساهل نهاده از سطوت قهرمان عتاب نیندیشید و دریغ وقت که باندک حسن سعی و جوهر همتی مصدر خدمتی نمایان میتوانست شد سر رشته صلاح اندیشی و خیر سگالی از کف داده بادای حقوق عبودیت و نیکو خدمتی واحراز نصب السبق ارادت و هواخواهی که در گرو اتفاق این قسم اوقات درهن انتهاز اینچنین فرصتها میباشد موافق نگشت و الا اگر بدالت بخت و یاری سعادت کمر همت بر میدان دولت خواهی بسته سرکشل را میگرفت چنانچه صف شکنخان ازین طرف تهیه اسباب ممانعت نموده بود او نیز از آنطرف ابواب مدافعت بر روی مخالفان میکشود نه از اربی شکوه باطل پتوه با لشکر از آن عقبه صعب میتوانست گذشت و نه کشتیهایی آن غریق بحر ادبار را عبور از پای قلعه بآسانی میسر میگشت و عنقریب زده نوئیذیان اخلاص گیش شیخ میر با جفود اقبال و عساکر دشمن سال از پی رسیده آن سرگشته تیه نکال را با تمامی اشیا و اموال بدست می آورد و همدران زودی ساحت ملک و دولت از غبار فساد او پیرایش می یافت لیکن از آنجا که برآمد هر کار در گرو وقتی معین و حصول هر مطلب باز بسته بزمانی مقدر است و مصلحت سنان قضا و قدر چندی دیگر آن رمیده کشور عانیت و رانده اقلیم دولت را در یوادی حیرت و سرگردانی و نیانی وحشت و پریشانی سرگشته می خواستند تا باقدام رنج و تعب نشیب و فراز دشت فاکامی و پست و بلند بیدلی آوارگی

پیموده از هر سرخاری گل پاداش اعمال چیدند و از هر رنگ
بادیه خدایان سنگ مکانات در راه خود بیدند در بنوخت اگرچه
بظاهر اسباب گرفتاری و استیصال آن وحشی دشت ادبار فراهم
آمده بود اما ایام مهلتش منقضی نگشته زمان مقدر نرسیده بود
شاهد این مقصد در آئینه حصول چهره نما نشد و چندی دیگر
در پردۀ تعویق ماند و چون هنگام آن رسید که کارکنان آسمانی
آن صید از دام جسته را بکمند تقدیر بسته بدست قهرمان جلال
سپارند و پیش ازین او را در بر انگیزش غبار فتنه و آشوب مطلق
العنان و خلیع العذار نگذارند دست قضا عفانش گرفته از توس
اقبال فرو انداخت و گلشن دین و دولت را از خار شورش و فسادش
پرداخت چنانچه تفصیل آن در جای خود عبرت بخش همکنان
خواهد گردید بالجمله چون دارا بدشکوه بدعاقبت کشتی عاقبت از آن
گرداب خوف و موج خیز خطر بساحل نجات رسانیده از کربوه سیوسدان
که محل بیم و هلاک بود عبور نمود شانزدهم ماه مذکور که خبر
گذشتن او از کذل بصف شکنخان رسید کوچ کرده همدین روی آب
بتعاقب آن بد مآب دو مرحله پیمود و هژدهم که بانتظار رسیدن
شیخ میر مقام کرده بود آن زبدۀ نوینان دولخواه از انطرف با لشکری
که همراه داشت رسیده بار پیغام نمود که صلاح دولت درین است که
شما هم از آب گذشته باینطرف آیند تا باتفاق راه تعاقب سپرده
همت بر امتیصال مخالفان گماریم لهذا خان مذکور بیستم از دریا
عبور نموده آن طرف نزول کرد و ازین جهت که کشتی کم بود تا
چند روز جنود ظفر مآب بنوبت از آب میگذشتند و چون تمامی

لشکر از آب عبور نمود بصف شکنخان با همراهان از آن طرف دریا
کوچ کرده برجناح سرعت روان شد و بیست و هفتم بشیخ میر که
چند منزل پیش رفته بود رسید و روز دیگر هر دو لشکر باتفاق کوچ
کرده راه مقصد سپردند و قراولان جنود نیروزی پیداده چند که در
تهتبه از لشکر دارا بی شکوه جدا شده بودند بعسکر ظفر اثر رسانیدند
از تقریر آنها بوضوح پیوست که آن مرحله پیمای راندی فرار با
جنود ادبار بیست و ششم صفر داخل تهتبه شده بعزم رفتن گجرات
سپاه اردوی خود از آب میگذرانید و غره ربیع الاول دیگر باره در
القای راه بصف شکنخان که از شیخ میر پیش افتاده بود نوشته
ترکدار خان که با عبدالله بیگ نیرن و زمره آغران قراول افواج قاهره
بود رسید مشعریانکه دارا بی شکوه بیست و نهم صفر از دریا عبور
کرد و ما را بعد از وصول به تهتبه با گروهی از مخالفان بد مآب که
هنوز از آب نگذشته در صدد عبور بودند آریزش روی نمود و جمعی
از آن گروه خدایان پزوه طعمۀ تیغ انتقام مبارزان شهامت کیش
گشتند و پاره زخمی شده از بیم آتش تیغ خود را در آب افکندند
و چندی دستگیر سر بیجهت قهر و جلالت بهادران نصرت نشان
گردیدند و از بندهای پادشاهی یک کسر جان نثار گشته برخی چهره
مردمی بگونه زخم پیرامند و دارا بی شکوه خود هنوز در آن طرف
آب نزول دارد خان مذکور باستماع این خبر آن روز چهارده کروزه
پیموده در یک کروزه تهتبه بکنار دریا نزول نمود و روز دیگر مقام
کرده بخشی سپاه نصرت پناه را با محمد مصوم بشهر قریستان که
آنچه از اسواال دارا بی شکوه بدست آمده باشد ضبط کند و همان

روز شیخ میرزا دلیر خان با لشکر ظفر اثر از عقب رسیده نزدیک
بشهر منزل گردیدند و قباد خان که از پیشگاه خلافت صوبه دار
تهتبه بار مفوض گشته بود داخل شهر شد و اواخر روز خبر رسید که
دارا بی شکوه از آن طرف دریا کوچ نموده بصوب گجرات روانه گشت
و چهارم شهر مذکور صف شکنخان از جایی که بود کوچ نمود و سه کروزه
از شهر پیش رفته بعزم گذشتن از دریا و قصد تعاقب برکنار آب
نزدل کرد و بسرانجام کشتی و بسترش جسر پرداخته هفتم که جسر
بسته شده بود از دریا عبور نموده آن طرف منزل گزید در خلال این
احوال یرایغ لازم الامتثال بنام شیخ میرزا دلیر خان پرتو روز
انگند که ترک تعاقب نموده برججاج سرعت و استعجال خود را
به پیشگاه جاه و جلال رسانند که کارهای اهر در پیش است بظاہر
شیخ میرزا صف شکنخان و دیگر دولتمخواهان یکجا فراهم آمده در باب
پیش رفتن از تهتبه و معاودت بدرگاه خلافت پناه باهم مشاوره و
مطارحه نمودند و چون مبارزان آن جیش مسعود درین یورش
فیروززی اثر مسافتهای بعید و مزاحل صعب شدید پیموده
در مخوش انواع رنج و تعب و متحمل اقسام سخت و مشقت
گشته بودند و اکثر سپاه و لشکر با آنرا مرکوب و بار بردار تلف شده
بضاعت ایلغار نبود معینا در خزانه عامرا همراه بیش از تخفوه
یکماهه مواجب سپاه زر نموده اتمام آن مهم را کفایت نمیکرد و نیز
راهی که در این شکوه خدان پرتو بذایر اضطرار اختیار کرده رهگزای
وادی فرار شده بود اکثر آن چول و بیابان بی آب و آبادانی بود
لاجرم رای دور بین دولتمخواهان صلاح گزین تجویز پیش رفتن لشکر

ظفر قرین از تهتبه نکرده نسخ اراده تعاقب و جزم عزیمت مراجعت
نمودند و بنابراین صوابدید نوزدهم شیخ میرزا دلیر خان و سایر
همراهان ازین روی دریا و صف شکنخان با کومکدان خود از آن طرف
کوچ کرده عنان معاودت بیکر معطوف داشتند و از اخبار منبہیان
بصوب پیوست که دارا بی شکوه هشتم ربیع الاول بقصبه بدین که
در سی کروزه بی تهتبه بسمت گجرات واقع است رسیده از آنجا روانه
ولایت کچه گردید و بطریق سه مرحله بکنار چول رسید و چون درین
حال از جهت کمی یازان تالابهای آن راه بی آب بود و در بعضی
جاها که چاهی بود لشکر را کفایت نمی نمود در آن دو سه منزل
از رهگذر کمی آب اکثر لشکران خسران مآب نزدیک بهلاکت رسیده
دواب بسیار تلف شده و یازدهم داخل چول شد حقیقت چول
مذکور آنکه دشتی شورستان است بمسافت چهل کروزه برکنار
دریای شور و در تمام آن مسافت آب شیرین مطلقا نایاب و از همه
موجای آب جلو امواج سرابست و بواسطه قرب دریا در بعضی
مواضع آن سرزمین نوعی از گل است که در ته آب دارد و دواب
در آن فرو میروند و بهندی آنرا دلال گویند و در جاده پیش از
چند موار بهلولی هم عبور نمی توانند نمود طول آن بیابان منتهی
میشود بموضع لونه که داخل ولایت کچه است و از آنجا يك راه
بگجرات جدا میشود و راهی دیگر بچونا گده القصه شیخ میرزا
و صف شکنخان یا معاودت فیروزی نشان ششم ربیع الثانی به بیکر
رسیدند و یکروز بجهت بندوبست آنجا و تدبیر تسخیر قلعه اقامت
نموده یازده توپ با آنچه از آلات و ادوات دولخانه همراه برد نزد بانر

خان فوجدار بهکر گذاشته ولی بیگ ملیمردان خانی را بدو ونگی
توبخانه آنجا گماشتند و آخر خان با زمره آغازان در سکر و زاهد بیگ
جورغاسی و حاجی الله وردی را با یکصد سوار برق انداز در قصبه
لوهری مقرر داشتند که از طرفین باخبر بوده مانع رسیدن آذوقه
بمحصوران باشند و هشتم ماه مذکور از بهکر کوچ کرده بر جناح
اتعیال روانه پیشگاه خلافت گردیدند * اکنون خامه حقائق نگار
بتحریر وقایع حضور سراسر نور باز گشته سر رشته نگارش سوانح دولت
انرا را از جایی که گذاشته بود باز یکف می آرد *

ذکر توجه الیه ظفر طراز بعد از شش روز و هزیمت
ناشجاع از موضع کچه و بمستقر الخلافه اکبر آباد جهت
تدبیر استیصال دارا بی شکوه ادبار قرین و تنبیه راجه
جسونت سنگه خسران مال و مرده تسخیر قلعه اله آباد

چون بعد از هزیمت یافتن ناشجاع مدت شش روز بموضع
کچه و روز دیگر بساحل دریای گنگ از پرتو ماهچه رایت
جهان کشا نور آگین گشته افواج نصرت اثر بتعاقب آن برگشته اکثر
تعیین یافت و خاطر جهان پیرا از مهم او فراغت پذیرفت از جهت
که خبر رفتن دارا بی شکوه بمجرات و شورش انگیزی و فتنه سگالی
او در آنجا بمسامع حقائق مجامع رسیده بود بیش ازین توقف در
حدود آله آباد جائز ندانسته بر ضمیر مهر نظیر چنین پرتو افگند که
عنان سمند عزیمت بسوی معاودت تافته لوای نهضت والا بمستقر
الخلافه اکبر آباد بر افرازند و تدبیر دفع و استیصال دارا بی شکوه

فتنه اندیش و تنبیه و تادیب راجه جسونت سنگه ضلالت منش
جسارت کیش نموده بزودی خاطر اقدس ازان دو مهم پیردازند
بنابراین غره جمادی الاول موبک جاه و جلال از گذار گنگ باهتر از
آمده بعزم مراجعت مرحله آرای اقبال گشت و نواحی قصبه کوره
مضرب خدام ظفر اعتصام گردید درین منزل خجسته از عرضه
داشت بادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان خبر فتح قلعه اله آباد پرتو
وصول امکنده ططنه کوس فیروزی سامعه امروز اولیای دولت گردید
تعبیر اینمقدمه آنکه چون ناشجاع قلعه دارا اله آباد را چنانچه گزارش
یافت بدستور سابق بسید قاسم نوکر دارا بی شکوه مفوض داشته
بود و او سید عبدالجلیل نام یکی از اقوام خود بنیابت خویش در
قلعه گذاشته با برخی از سپاه همراه ناشجاع آمده بود بعد از هزیمت
یافتن آن تیره بخت از روی پختگی و منصوبه شناسی ایلغار نموده
بیش ازان مرحله پیمای وادی فرار خود را باله آباد رسانید و با
تابانان خویش داخل قلعه شد و چون ناشجاع باله آباد رسید
چند آنکه سعی و تلاش کرد که قلعه را بتصرف آورد حید نام از
صواب اندیشی و مأل بینی بایلمعنی تن در نداد اما بمقتضای
زمانه سازی فی الجمله مداراتی کرد و بقول و قرار و عهد و پیمان
تنها از قلعه برآمده باو ملاقی گردید و بعد از ملاقات مرخص شده
بقلعه رفت و چون خبر آمدن بادشاهزاده خورشید قدر سپهر مکان
محمد سلطان با معظم خان و سائر سائر نصرت نشان باله آباد
شنید از صدمه صولت سپاه ظفر پناه حصار عاقبت بر خود تنگ
مضادیده چاره کار و مصلحت اسر خویش در سلوک طریق بندگی

و دولت خواهی و سپردن قلعه به بندهای بادشاهی دانست و رقیبه
 مشعر بمیراسم ندانست و استعقلای جرائم و اراده تسلیم قلعه پارلیانی
 دولت بیدزوال و خواهش انسلاک در ملک بندهای عتبه اتبال
 بخاندوران که از زمره کومکیان بادشاهزاده ارجمند والا تبار محمد
 سلطان بود نوشته با عرضه داشتی که درین باب بخدمت ایستادهای
 پایه اورنگ خلافت بملک عجز و انکسار نگاشته بود نزد خان مذکور
 مرصدا و اورا بمنامیت آنکه قبل ازین بمحاصره اله آباد قیام
 داشت واسطه طلب امان از پیشگاه فضل و احسان ساخت خان
 مشار الیه مکتوب اورا با عرضه داشت بخدمت بادشاهزاده والانزاده
 برده ایشان حقیقت اینمعنی بدرگاه خلایق پناه معروض داشتند
 و عرضه داشت اورا فرستادند از آنجا که عذر نیوشی و خطا پوشی از
 جلالت مکرّم و شرائف اخلاق شهنشاه آفاق است اورا امان داده برلیع
 کرامت نشان رقم نفاذ پذیرفت که خاندوران یاله آباد رفته قلعه را
 متصرف شود و سید قاسم را بمواطع بادشاهانه مستمال ساخته
 روانه درگاه آسمان جاه سازد و خود صوبه دار اله آباد بوده بحکومت
 و ایالت آنجا پردازد و خان مذکور بعنایت ارسال خلعت سرفرازی
 یافت و فرمان جهان مطاع به دارن خان که همراه معظم خان بود
 صادر شد که بعد از رسیدن به پتّه بصوبه دارن آنجا منصوب باشد
 و منصبش که چهار هزار سی هزار سوار بود باضافه هزار سوار دو
 اسبه سه اسبه افزایش پذیرفت و درین هنگام سیفخان قلعه دار
 کنگره شرفزمین بوس آستان معالی دریافتد بعنایت خلعت کسوت
 مجاهات پوشید در آنچه سار نگد هر ملازم باضافه پانصد سوار بمنصب

هزار پانصدی هزار پانصد سوار و راجه مانسنگه گوالیاری
 باضافه ششصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزار پانصدی هزار
 سوار سرفراز گشتند و از اصل و اضافه داور خان بمنصب هزار
 پانصدی دو صد سوار و داراب خان بمنصب هزار پانصد سوار
 و قلعه دار خان بمنصب هزار چار صد سوار نوازش یافتند دوم
 ماه مذکور نواحی کهاتم پور مضرب سراق منصوب گردید و مکرم
 خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا مبهاهی گشته بدستور
 عایق بفوجداری سرکار جرنپور مرخص شد و مدیرزا خان و راجه
 سجاد سنگه بندیده و گروه داس و منوهر داس کور خلعت یافته
 ضمیمه کومکیان بادشاهزاده فامدار عالیمقدار محمد سلطان شدند
 و میر نعمت الله بخطاب نعمت الله خانی و عطای خلعت سرفراز
 گشته همراه مکرخان بجونپور مرخص گردید و میر محمد هادی
 بخطاب هادی خانی نامور شده رخصت جاگیر یافت و سیف خان
 بهرحمت شمشیر و اسپ با ساز و طلا کامیاب عاظفت شد و سلطان
 بیگ بقلعه دارن اله آباد معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و
 از اصل و اضافه بمنصب هزار پانصدی پانصد سوار سر بلند گردید
 و نصرت خان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 ششصد سوار و فرهاد بیگ علی مردان خانی باضافه پانصدی صد
 سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و شیر افغان که
 تازه در سلک بزدگی انتظام یافته بود بمنصب هزار دو صد سوار
 دولی بیگ گوالی از اصل و اضافه بمنصب هزار صد و پنجاه
 سوار سرفراز گشتند و عمر ترین بفوجداری کزه و قنچپور معین شده

بعنائیت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار موار
مباهی گردید سیوم رایات منصور از فتح پور گذشته نزول نمود و
از اینجا که تنبیه و گوشمال راجه جسونت سنگه ضلالت شعار و مزا
دادن آن جسارت منش زشت کردار که طبل خلاف و نفاق بر ملا
نواخته از موکب معلی رو گردان شده بود و بکام فرار و ادبار راه
رطن پیش گرفته عزم پیوستن دارا بی شکوه و سلوک منتهج انصاف
باستظهار آن باطل پژوه در خاطر داشت بر ذمت همت ملک پیرا
الزم بود و تاخیر درین امر و فرصت دادن او منافی آئین تدبیر و
صواب اندیشی مینمود و حضرت شاهنشاهی درین منزل محمد
امین خان میر بخشی را با فوجی از امرا و منصبداران مثل عبد الله
خان و هنر خان و محمد بیگ ارلات و سید مسعود بارهه و پلنگ
حملة و نصرت خان و فرهاد بیگ علی مردان خانی و محمد طاهر
نواسه رستم خان و راجه سورجمل کور و سیف بیجاپوری و سید
علی اکبر بارهه و روپ سنگه راتهور و سید قاتار بارهه و سندر داس
و راجسنگه کور و گروهی دیگر از بندهای کار طلب پیکار جو و مبارزان
جلادت آئین شهاصت خوکه قریب نه هزار سوار بودند باستیصال آن
مرخیل اهل ضلال تعین فرمودند و رایسنگه راتهور را که برادر زاده
راجه جسونت سنگه است بخطاب راجگی نامور ساخته و بعنائیت
خلعت و فیل با ماده و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه
باضافه هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار موار
پایه قدر و منزلت افزوده همراه نمودند که بعد از مستاصل شدن
آن مقهور راجگی قبیله راتهور و مرزبانان ولایت جوته پور بار متعلق

بوده بجای آن بد کیش محال اندیش ریاست قوم خویش گذد
و محمد امین خان را هنگام رخصت بعطای خلعت خاص و شمشیر
و احب عربی با ساز طلا و یک زنجیر فیل مشمول مرحمت فرمودند
و چون بمرض اشرف رسید که سیف خان اراده گوشه نشینی دارد
اورا از منصب معزول گردانیدند و افتخار خان را از تغییر او آخته
بیکي ساخته بعنائیت خلعت و باضافه پانصدی دو صد سوار
بمنصب دو هزاری هزار سوار سر بلندی بخشیدند و در منزل
مذکور یکروز مقام کرده پنجم از اینجا قریب دولت و کامرانی نهضت
نمودند و تا بموضع عماد پور که نزدیک به سموکر است ازین
جهت که صف آرائی عساکر اقبال با دارا بدشکوه فتنه سگان و فتح
و نیروزی اولیای دولت بی زوال در نزدیکی آن اتفاق افتاده
الحال بفرمان همایون موسوم بفتح شکار است جای دیگر مقام
فرمودند (برخی از جوانمردان حضور پرنور در مرض این فرخنده ایام
آلله سعادت خان باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار مورد مرحمت گشته بجایگزین خود مرخص شد و بهگونیت
سنگه هابه که در جنگ نا شجاع زخمی برداشته بود شرف بساط
پوس دریافتند بعنائیت خلعت و اصل و اضافه و منصب دو هزار
پانصدی هزار سوار کامیاب نوازش شد و البته یار خان میر توزک
بخدمت داروغگی ملازمان جلو که قبل ازین بسیفخان مقرب بود
تعین یافته بعطای خلعت و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار پانصد سوار سربلند گشته رخصت جاگیر یافت و اندر من بندیده باضافه پانصدی و دو صد سوار و سردار قیام خانی ب خطاب الف خانی و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و قباد بیگ باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و شرف خان بیگ از اصل و امانه بمنصب هزار و پانصدی صد سوار فیض اندرز مرحمت گشتند و حسنعلی خان و خواجه عبید الله هر یک بمعنایت خلعت و سنج و ولد الله وردی خان بمرحت خلعت و اسب و انعام سه هزار روپیه مباحی شدند درین اوقات خان عالم از ملتان و طاهر خان از جاکیر خود رسیده جبهه مای مدد خلافت گردیدند و چون نوگل حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن خلافت بادشاهزاده والا گهر محمد اکبر با پردگیان سرانق دولت و عظمت که در دولت آباد بودند بموجب منشور لامع النور از انجا متوجه کعبه حضور گشته بودند خانه زاد خان بمعنایت خلعت فوازش یافته با جمعی مرخص شد که بذیره شده آن غرقه ناصیه دولت را بزرودی ب عز ملازمت رسانند (۴) و منصب قباد خان صوبه دار تهنه باضافه پانصدی پانصد سوار چهار هزار و سه هزار سوار و منصب مرحمت خان از اصل و اضافه دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت و مناصب امرای که در رکاب پادشاه زاده محمد سلطان معین بودند بمعنایت پادشاهانه افزایش پذیرفت از انجمله فتح جنگ خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه

هزار سوار و رشید خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و لودی خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه یک هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و دو صد سوار و سید مظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و علی قلی خان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و قزلباش خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و رحمت خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و الله داد ولد اخلاص خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سید سوار و از اصل و اضافه زبردست خان بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و سکندر روپیه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و عبد المجید بیجاپوری بمنصب هزار و پانصدی سوار و قادر و داؤد و عبد الباری انصاری هر کدام بمنصب هزار و پانصد سوار سرفرازی یافتند (دوازدهم زیاده امرای رفیع مقدار امیر الامرا که از مستقر الخان اکبر آباد باستقبال موکب جلال برآمده بود چهار منزلی فتح شکار بموکب معلی پیوسته با عقیدت خان و بزرگ امید خان و ابوالفتح پسران خویش کامیاب ملازمت اکسیر خامیت گردید و بعطای خلعت خاص کسوت مباحات پوشید و چون درین ایام از روی دور بینی و مصلحت گزینی راجی عالم آرای اقتضای آن نموده بود که مراد بخش را از قاعه شاهجهان آباد که مستقر اورنگ خلافت ابد بنیان است و پیش نهاد خاطر مقدس آن بود که بعد فراغ از مهم دارا بی شکوه آن مرکز سلطنت را بعد نزول اشرف آسمان پایه گردانند بر آورده بقلعه محکم اساس گویار

که در رفعت و حصانت و ضمانت شهره روزگار و حبسگاه کجی روشن
جسارت شعار است بفرستند تا آنجا پایی بند زندان مکانات بوده
از خیالات محال فارغ بال باشد لاجرم یرلیغ گیتی مطاع بدام امیر
خان حارس قلعه دار الخانیه صادر گردید که بعد از رسیدن عمدا
نویندگان شیخ میر که بموجب فرمان همایون با عساکر منصور از
تعاقب دارا بی شکوه برگشته برجناح استعجال به پیشگاه اقبال
می آید آن بی بهره جوهر دولت را از قلعه مذکور برآورده با
تاییدان خود و کومکدان دار الخانیه و جمعی از همراهیان شیخ میر
بگوالیار رساند و از آنجا بموکب معلی پیوسته با مهین برادر اخلاص
پرویز خویش شرف اندوز رکاب ظفر اثر باشد و صفی خان که در قلعه
دارای کنگره ازو آثار فیکو زندگی بظهور رسیده بود بقلعه دارای
دار الخانیه مورد انتظار اعتماد گشت و بعنایت اسب و علم و باضانه
هزاره پانصد سوار بمنصب دو هزاره سوار نوازش یانته
مرخص شد که بزودی خود را بشاهجهان آباد رساند چهاردهم که
دو گروهی فتح شکار مرکز رایت ظفر نگار بود تقریبا از مستقر
الخانیه اکبر آباد رسیده باسلام سده سپهر بنیاد سرمایه سعادت
اندوخت و روز دیگر ساحات دلکشانی فتح شکار مضرب خیم
حشمت شده عمارات عالیشان آن فیض اندوز نزول مسعود گردید
و چون بقصد دفع و استیصال دارا بی شکوه و تنبیده و تادیب راجه
جهنمت سنگه ضلالت پرتو عزیمت صوب اجمیر پیش نهاد خاطر
گیتی خدایو عالمگیر بود و می خواستند که بی توقف و درنگ
رایت توجه بآنحدود افراخته کفایت آن مهم ضمیمه این فتح خدا

داد سازند بذابریین عزم دخول بمستقر خلافت نموده مقرر فرمودند
که برای سرانجام بعضی مهام دو روز دران نخبه پیرگاه دولت و دو روز
در باغ نور منزل مقام کرده از آنجا بمقصد اقبال متوجه گردند و درین
روز خسرو بن نذر محمد خان که در مستقر الخانیه بود و فاضلخان
میر سامان (و میرزا نوذر صفوی) و معتمد خان خواجه سرا با جمیع
مصدقیان مهمات مستقر الخانیه شرف اندوز ملازمت اشرف گشته
بعنایت خلعت سرفرازی یافتند و راجه راجروپ که بموجب فرمان
طلب از تهبانه چاندی که سرحد ولایت سرپی نگر است بسده سلطنت
آمده بود جبهه سایی عتبه خلافت گردید (رنبه اچای دکنی که در جنگ
ناشجاع زخمی برداشته بود دولت ملازمت یانته بعنایت خلعت
و باضانه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار دو صد
سوار مباحی شد و سید بهادر باره باضانه پانصدی صد سوار
بمنصب هزار هشتصد سوار چهره اعتبار بر افروخت و شیخ محمد
سعید و شیخ محمد معصوم پسران شیخ مغفور سرحوم واقف اسراو
حقائق و علوم شیخ احمد سرهندی که در هر یک فضائل و کمالات
صوری و معنوی خلف الصدق آن مالک مسالک طریقت و عرفان
است بانعام سه صد اشرفی و میر ابوالیقا ولد میر محمود صفاهانی
بانعام دو هزار روپیه و خوشحال خان کلانوت بانعام یکصد اشرفی و
جمعی دیگر از بندها بانعامات لائقه سوره نوازش گردیدند (هژدهم
رایت منصور از فتح شکار باهتر از آمده باغ نور منزل از نزول همایون

خرمی و نصارت یافت و دو روز دیگر خدیو مؤید مظفر آنجا بساط
اقامت گسترده چمن آرای دولت و کامرانی بودند و در عرض این
چند روز که فتح شکار و باغ نور منزل از پرتو لوی جهان کشای
فروغ سعادت داشت فاضلخان میر سامان برخی از احوال دارا بی
شکوه را که درین مدت بحسن سعی و اهتمام خان مذکور بحیطه
ضبط در آمده بود و از نقد و جلس قریب پنجاه اک روپیه میشد
بمظفر انور شاهنشاه جهان گذرانید و بیست و یکم موبک جلا و جلال
ازان سر منزل دولت و یستان سروای حشمت نهضت نمود و چون
مقرر شده بود که امیر الامرا درین سفر فیروزی اثر ملازم رکاب نصرت
مآب باشد در منزل دوم مخلص خان که بصوبه داروغه مستقر الخانه
معین شده بود و بعنایت خلعت و نیل و باضافه پانصدی دو صد سوار
بمنصب دو هزار و پانصدی هفت صد سوار میاهی گشته بدان
خدمت رخصت یافت و تقریخان بعطای خلعت خاص و معتقد
خان خواجه سرا بمرحمت جمدهر میدناکار و یک زنجیر نیل و از اصل
و اضافه بمنصب هزار و سیصد سوار و محمد صالح دیوان بیوتات اکبر
آباد بعنایت خلعت و خطاب مکر مثانی و حاجی محمد معبد
دیوان و سائر متصدیان آن مرکز اقبال (۵) و محترم خان خواجه سرا
هر یک بعطای خلعت و حکیم صالح شیرازی بعنایت خنجر مرصع
سرفراز شده رخصت انصراف بمستقر الخانه یافتند (۶) و هوشدار خان
بمرحمت یک زنجیر نیل و سوهنکرن بندبیله بعطای گوشوار

مروارید میاهی گردیدند و میر فتح خلعت یافته در سلک کومکیان
اکبر آید منتظم شد و بیست و سیوم عمارت فیض اساس شکارگاه
زوباس شرف افروز فزول اشرف گشته نزهت آن عرصه دلپذیر
و نشاط صید نخبیر بهجت افزای طبع مبارک شهبشاه اقلیم شکار
عالم گیر گردید و روز دیگر آنجا مقام فرموده بشکار وحوش و طیور
مسرت پیرای خاطر پرنور بودند و بیست و پنجم که رایات عالیات از
آنجا نهضت نمود عمده نوئیذیان اخلاص کیش شیخ میر و دلبر خان
بموبک گیهان سدان پیوسته سعادت پذیر ملازمت اکبر خاصیت
گردیدند و عاطفت پادشاهانه هر یک را بعطای خلعت خاص و اسب
با ساز طلا اختصاص بخشید .

ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مال

بکجرات و کیفیت بر آمدن او باجمیر

چون ناظران این روز نامه متأثر اقبال را اطلاع بر مجملی از
حال آن خسران مال بعد از رسیدن ولایت کجرات و کیفیت
بر آمدن او از آنجا بصوب اجمیر ضرور مینماید کلک بدائع ارقام
سر رشته وقائع حضور لامع النور را درین مقام گذاشته بشرح بعض
احوالش میگرداند چون افواج قاهره در تهنیه بموجب فرمان همایون
و بنابر مقدمات دیگر که در محل خوبش رقمزد کلک بیان شده
از تعاقب آن بد عاقبت باز ایستاده طریق معاودت سپردند او
التمعی را غنیمت شمرده دیگر باره هوای خود سری و سودای
محال جوئی در دماغ پندار انداخت و چون ولایت کجرات را از

وجود لشکر و سربازی که با او مقاومت و مدافعت توانند کرد خالی میدانست بعزیمت آنحدود قدم در راه چول و بیدابان گذاشته برهنمائی و امداد بعض زمینداران از راه کنار دریای شور که طریقی است غیر مسلوک و راهی صعب و دشوار گذار رهگرایی و ادب را گردید و چون بولایت کچه رسید مرزبان آنجا از بیداناشی و ناعاقبت اندیشی سود خویش از زیان نشناخته باستقبال شدت و با او ملاقی شده دانا بی شکوه از مردم فریبی که داشت ملایمت و بخشش بسیار باو کرد و دخترش برای سپهر بی شکوه پسر خود خواستگاری نموده نامزد ساخت زمیندار مذکور بطائف استمال و چرب زبانی های او فریفته گشته آن آواره تیه خدای را از میان ولایت خود راه داد و از آنجا با قریب سه هزار کس از مردمی که با او مانده بودند روی عزیمت بگجرات نهاد شاه نواز خان صوبه داری آنجا که دران تازگی بآن صوبه رفته بود چون از قوم قضیه که هنگام توجه رایات اقبال از برهانپور بقصد دفع فتنه آن باطل پزوه بذایر رعایت مصالح دولت و فرمانروائی و نظر بر مقتضیات نشاء سلطنت و جهانگشائی نسبت باو ظهور یافت چهره اخلاصش خدشه ناک گشته مرات عقیدتش غبار آلود و نجشهای نفسانی بود و نیز لشکری شایسته که بآن متصدی مدافعه و پیکار آن برگشته روزگار تواند شد هنوز بهم نرسانیده بملکوت آن صوبه نکرده بود و در کومکین گجرات هم که کهنه فعله آنجا شده برای رونق کار و گرمی بازار خود هنگامه حور واقعه طلب بودند اتفاق و انقیادی که بایست نبود و جوهر توفیق خدمت و نیکو

بندگی که گوهریست کم یاب و درین قسم اوقات جز از تدبیرین بدهای وفا کیش راست عبودیت و ثابت قدمان مسالک اخلاص و ندویت چشم نتوان داشت در کسی مشاهده نمیکرد بازوی همت مست کرده در مقام مدافعت و ممانعت نشد و با کمال دعوی دانائی و فهمیدگی سر رشته صلاح دانی و صواب اندیشی از کف گذاشته بمقتضای رنجه خاطری و نثار دامن که دور از آئین بندگی است راه معاصیه پیمود اگر بر جاده بندگی و دولتخواهی ثابت قدم بوده به نیروی جرأت و بازوی همت کار میکرد آن بیکسر فساد اندیش را که در آن وقت لشکر و سپاهی چندان نداشت مانع دخول باحمد آباد میدوانست شد و بر تقدیری که اینمعنی از نیروی طاقت و قدرت خود فرائر میدید بایستی که قبل از وصول او بآنحدود از آنجا برآمده بدکن رود یا خود را به پیشگاه حضور رساند چنانچه شهنشاه هوشمند دانش آئین که از شرط پیش بینی صورت اینحال در مرات ضمیر الهام پذیر میدیدند او را پیشتر درین باب ارشاد فرمود بودند و فرمان سعادت عفواری متضمن اینمعنی از موقف عاطفت صادر شده بود حاصل که هم از خطایی گذشته و تدبیر و هم از کم عیاری نقد اخلاص و ضعف عقیدت که همکنان را ازو خلاف متوقع بود بادامی حقوق عبودیت موقوف نگشته قرار گردیدن و سازگاری بدارا بیشکوه داد و با رحمت خان دیوان آنجا و جمیع کومکین آنصوبه باستقبال آن بی بهره جوهر دولت و اقبال از گجرات برآمده در موضع سرگنج که دو کورهی شهر است با او ملاقی شد و از روی هوا خواهی و خیر اندیشی پیش آمد و آن باطل پزوه بی مانع و مزاحمی بشهر

درآمده سر خود سرب بوداشت و دست تصرف و تعرض با اموال و اشیاء و کارخانجات مراد بخش که آنجا مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف گشت و چنانچه عادت آن تپی دست نقد سعادت بود ابواب اسراف و تبذیر کشوده در صد فراهم آوردن لشکر و سپاه شد و کومکيان آنصوبه را بداد و دهش واستمال و بخشش فریفته بدادن مناصب نامناسب و زرهاى بى موجب و خطابهایی بیجا هنگامه آرای سفلت و بلخردی گردید و طمع در محصول و خراج بندر حاصل خیز صورت نموده امینای گجراتی را که در زمان اعلی حضرت یکچند حکومت آنجا کرده و آنوقت در گجرات بود از جانب خود با آنجا فرستاد و صادق محمد خان ملازم سرکار والا که بنظم امور بندر مذکور قیام داشت بی کوشش و مدافعتی از بیجوهری و ناکرده کاری خود معزول شده زمام مهم آنجا را بدست اختیار او گذاشت و چند روزی که امینا باین حکومت عاریت منصوب بود انواع اختلال بمهمات مالی و ملکی آن بندر رسانیده بتضییع اموال خاصه شریفه جساتها کرد و آخر الامر بداهرس عذاب بادشاهی که نمونه سخط و عقاب الهی است گرفتار آمد بالجملة دارا بدشکوه خسران پزوه در گجرات مدت یکماه و هفت روز بسر برده فوجی آراسته و لشکر شایسته که بیست و دو هزار سوار بود فراهم آورده توپخانه خوبی آراسته دیگر باره دماغ ادبارش از باد غرور و پندار گرم شده خیالات فاسد بخاطر راه دادن گاهی عزم آن میکرد که از گجرات بصوب دکن رفته آنجا غبار فساد انگیزد و از قطب الحاک و عادلخان استعانت نموده در توفیر لشکر و تقبیر

مواد شور و شر کوشد و گاه اراده بر آمدن بهمت اجمیر و قصد صف آرائی و نبرد با موکب عالم گیر مینمود لیکن از آنجا که صدقه اقبال دشمن مال شهنشاه جهان رعب انگین باطنش گشته از لطمه قهر و سطوت پادشاهی چهره همتش رنگ جرأت در باخته بود در ارتکاب این عزیمت تردد داشت تا آنکه خبر جنگ آله آباد بطریق غیر واقع و بر عکس آنچه روی نمود یار رسید و هبب آنکه بذابر چشم زخمی چند که موکب طغر پیوند را دران محاربه روی داد بیدلانی که در عین جنگ و آویزش از معرکه قتال رخ تافته بودند بی تحقیق انجام حال از خبرهای موخش کشور آشوب خود را بدر بردند و نخست آن اخبار کاذبه باطراف و اکناف رسیده شورش افزا گردید و پس ازین خبرهای نیدروزی اثر اولیای سلطنت سامعه افزوز دور و نزدیک گشته سرمایه امن و امان ملک و دولت شد مجمل آن فساد اندیش فتنه گر بمچرد شنیدن آن خبر کذب اثر بی توقف وانتظار و تغذیش حقیقت کار عزیمت صوب اجمیر مصمم نموده غره جمادی الآخره از گجرات برآمد و شاهنواز خان را با جمیع اتباع و لواحق از پسران و خویشان و کوچ مراد بخش که آنجا بود و اکثر کومکيان عمده آنصوبه مثل رحمت خان دیوان آنجا همراه گرفت و سید احمد برادر سید جلال بخاری را که جز نسبت فرزندی شاه عالم و انتساب بخاندان مکرم آن هدایت شعار کرامت شیم بهره از شایستگی نداشت صوبه دار گجرات کرده چند کسی از نوکران خود آنجا گذاشت و چون از گجرات سه مرحله پیمود یاخبار مذهبان و نوشتهایی که بار میروید کذب اخباری که او را باعث جرأت برین

حرکت شده بود معلوم نمود و رهن و نقوری در ارکان عزم و داعیه اش بهم رسید و در مصلحت کار خویش متدبر گشت درین اثنا نوشته از راجه جسونت سنگه عصیان منش مشعر بکیفیت حال خود و تحریض آمدن آن ذاتی خرد بصوب اجمیر بار رسیده محرک سلعاً عزیمت باطلش گردید و باستظهار موافقت و مرافقت آن شقاوت شعار و امید جمعیت قبیلۀ راتهور و دیگر اقوام راجپوتان که اوطان آنها در نواحی اجمیر بود تجدید اراده نامد خود نموده در پیش آمدن دلیر شد و در هر منزل نوشته مبنی بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت سنگه ضالالت کیش بآن ننگه جوی محال اندیش می رسید و آتش عزمش بباد سفاقت تند تر میشد تا آنکه بمیرته نه سه منزلی از جوده پور است رسید و تقمّم حال بد مآل آن تیره بخت برگشته روزگار عنقریب مرقوم خامۀ حقائق نگار خواهد گردید اکنون غداً یگران قلم بصوب تحریر وقائع حضور اشرف یافته از جایی که سر رشته سخن از کف گسسته بود دیگر باره سوافح نگار میگردد بیست و هفتم جمادی الاولی رایات جهانکشا پرتو دولت و بختیاری بشکار گاه یاری انگذده عمارات فیض اساس بکفار تالاب مهبط انوار نزول خاقان فلک جذاب گردید و سه روز در آن نخچیرگاه اقبال بساط اقامت گسترده نشاط اندوز شکار بودند و چون قرار آن در بیشه های آن نواحی دو شیر دیده بعرض همایون رسانیدند شهنشاه شیر دل هنر صوملت بشکار آنها توجه فرموده آن دو سبج جانگیزی را که مضرت رسان ساکنان آن سرزمین بودند به تنگ از پای در آوردند درین هنگام غره ناصیه حشمت

و بختیاری قره باصره ایهت و نامداری بادشاهزده نیک اختر والا گهر محمد اکبر یا سائر ثمرات ریاض سلطنت و پرتو گزینان تنق عظمی که بموجب فرمان طلب از دولت آباد آمده بودند بحرم کعبه حضور رسیده کامیاب سعادت ملازمت گردیدند و اصالت خان که در خدمت بادشاهزده نیک اختر والا تبار از دکن آمده بود شرف استلام سده سپهر احترام دریافت و اکرام خان بتغویض قلعه داری مستقر الخلافه اکبر آباد از تغیر رعد انداز خان مورد انتظار اعتماد گشته بعنایت خلعت و اسب و علم و شمشیر و ماده نبل مباحی شد و خواجه عبید الله بقلعه داری گوالیار تعین یافته بانزایش منصب و عطای خلعت و علم و شمشیر و اسب و ماده نبل و خطاب عبید الله خانی و از اصل و اضافۀ بمنصب دو هزاری هزار سوار سر بلند گردید و محمد مقیم دیوان بیوتات بخطاب مقیم خانی نامور شد و چون چندی بدیده که هنگام معارفت رایات خورشید تاب از پنجاب در سلک کومکیان آنصوبه انتظام یافته بود یاغوامی شقاوت و تیره بختی راه بغی و طغیان پیموده از آنجا فرار نموده بود در وطن خویش رفته بدزدی و رهنی و انساد که شیمۀ ندیمۀ آن ضلالت نهاد بود قیام می نمود و متدبرین راه مالوه از تروش انگیزی و عصیان او در آزار بودند لاجرم درین ایام دفع شر از دفع ضرر آن مدبر بد گهر وجه همت ملک پیرا گشته سوبه کون بدیده که هم از قوم اوست و از حقائق بوم و بر آن ولایت و کیفیت سرزمین آن گروه فساد آئین آگهی داشت به تنبیه و استیصال آن خسران مآل تعین یافت و باضافۀ پانصدی هزار سوار بمنصب

دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای خلعت و اسب و
فیل و علم کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و اندر من بندیده
بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم و راجه مهاسنگه بهدوریه
بعزایت خلعت و اسب و مترهین بندیده (بعطای خلعت
و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو
صد سوار و او بهگونت سنگه و جیسنگه بهدوریه) و جمعی دیگر
راچپوتان بعزایت خلعت مباحی شده بهمراهی او معین گردیدند
و عزت خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هفت صد سوار
و حسنعلی خان بمرحمت اسب نوازش یافتند (و همگی بعزایت
خسروانه سرفرازی یافتند دوم جمالی الآخرة ربابت نصرت طراز از
شکار گاه باری باهتزاز آمده (روز دیگر مقام شد درین اوقات
مهالخان صوبه دار کابل و اعتماد خان صوبه دار کشمیر هر یک
بعزایت ارسال خلعت و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر
مفتخر گردیدند و روز نچیر فیل پیشکش راجه نرسنگه کنور و روز نچیر
فیل پیشکش حسام الدین خان بنظر انور رسیده رتبه پذیرائی یافت
و محمد مقیم دیوان بیوتات بعزایت خلعت و خطاب مقیم خانی
سر بلندگشته خدمت دیوانی سرکار ملکه ثریا جناب تقدس نقاب
نور انزای هودج عفت و احتجاب روشن آرا بیگم ضمیمه خدمتش
شد و نوجدار خان از تغیر یزدانی بفوجداری روپداس خلعت
سرافزای پوشیده باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و

پانصدی هزار سوار مباحی گشت و درویش بیگ از اصل و اضافه
بمنصب هزار و هفت صد سوار سر بلند شد هفتم نزدیک قصبه
هندون مضرب خیام فیروزی گشت و آنجا یکروز اقامت شد درین
منزل صف شکنخان که از شیخ میر در عقب مانده بود باهمراهان
بموکب معلی پیوسته احرار دولت زمین بوس نمود و بعزایت
خلعت کسوت مباحات پوشید و فاضل خان و امالتخان بعطای خلعت
خاص اختصاص یافتند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی
چنان اقتضا نموده بود که پرده گزیدان سرادق عظمت و انبیا را
بمستقر الخلافه اکبر آباد فرستند شیخ میرک و رضوی خان و سید
هدایت الله صدر و لطف الله ولد سعد الله خان و معین خان و
جمعی دیگر را بمرحمت خلعت نواخته مقرر فرمودند که مخدرات
مشکوی حشمت و ابهت را بمستقر الخلافه رسانند نهم موضع وزیر
پرز مخیم عساکر منصور گردید درین تاریخ بهادر خان که بموجب
پریلیخ همایون از پادشاهزاده محمد سلطان جدا شده روانه پیشگاه
حضور گشته بود بموکب ظفر نشان پیوسته دولت زمین بوس
دریانت و این منزل نیز یکروز فیض اندوز اقامت موکب جاوید
فیروز گشته یازدهم از آنجا کوچ شد و تا هنگام وصول بقصبه توده
در جائی اتفاق مقام نیفتاد درین تاریخ سید قاسم قلعه دار آله
آباد که آن حصن فلك بنیاد را بخاندوران سپرده خود از روی
صدق نیت بقدم عبودیت روانه درگاه آسمان جاہ گشته بود بادراک
دوات آستان بوس چهره افروز طالع گردید و بعزایت خلعت و
خطاب شهامتخانی و بمنصب سه هزار و هفت صد سوار سرمایه انتخاب

اندوخت سیزدهم تربیت خان حاکم اجمیر که قبل از وصول دارا بی شکوه بآنجا از قلعه برآمده بود بموکب نصرت قرین پیوسته ادراک دولت ملازمت نمود پانزدهم امیر خان که بموجب امر لازم الانقیاد مراد بخش را از قلعه دار الخلافه شاهجان آباد برآورده بگوالیار رسانیده بود به معسکر همایون پیوسته کامیاب ملازمت (شرف گردید) پیردل خان و شرزه خان از کومکیان شیخ میر و ترکناز خان از همراهان صف شگنخان شرف تقبیل شده سینه یافتند (و چون دارا بی شکوه باجمیر رسیده آماده رزم و پیکار بود رای مهرانوار شه نشاه نصرت شعار چندین اقتضا نمود که جمعی برسم قراولی تعیین فرمایند تا از کیفیت لشکر مخالف آگهی یابند خبر رسانند بنابراین شانزدهم طاهر خان را بعنایت ترکش نوازش نموده با جمعی دیگر بدین خدمت رخصت فرمودند (و هرچس گیر بمرحمت جمدهر مرصع مباحی گشته بهمراهی خان مذکور معین شد و درین هنگام زبده نوئیخان عقیدت منش شیخ میر بمرحمت پنج سر اسپ ازان جمله یکی عربی باساز طلا مورد انظار عاطفت گردید و راجه نرسنگه کور بعنایت علم رایت مباحات افراخت و مهدی قلی خان سپاه منصور باضافه پانصدی بمتصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و راجه کشن سبگه تونور باضافه پانصدی بمتصب هزار و پانصدی هزار سوار و خواجه رحمت الله ده بیدی باضافه پانصدی بمتصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و

اضافه مصری افغان بمتصب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام محمد افغان بمتصب هزاری چهار صد سوار کامیاب عنایت پادشاهانه گردیدند (هزدهم محمد امین خان که بنابر قرب وصول دارا بی شکوه بموجب امر اعلی از نواحی لوه گده برگشته بود با همراهان بموکب اقبال پیوسته سعادت اندوز ملازمت اشرف شد نوزدهم نواحی قصبه توده که جاگیر و وطن راجه رایسنگه سیسودییه مت از نزول موکب ظفر قرین فیض آگین شد و راجه مذکور یک زنجیر فیل و دو سر اسپ با دیگر آشیا پیشکش نمود و درین منزل همایون یکروز مقام شد چون غنیم نزدیک و جنگ قریب بود حکم والا صادر گردید که خزانه و زوائد کارخانجات و احمال و ائقال غیر ضروری بقلعه که در قصبه مذکور واقعست برده نگاه دارند و باقتضای رای اصابت پیرا بعض از پرستاران و خدمتگذاران سرادق عزت را که سعادت پذیر دولت همراهی بودند نیز آنجا گذاشتند و راجه رایسنگه را خلعت مرحمت کرده بمحافظت قلعه گماشتند (درین هنگام دلیر خان بمرحمت اسپ با ساز طلا و بهادر خان بعنایت زره و خود و سید قاسم قلعه دار اله آباد بمتصب سه هزاری هزار سوار و خطاب شهابت خان و پیردل خان بعطای خلعت و دلیر ولد بهادر خان روهیله و رنبهاجی هر یک بمرحمت اسپ و خواجه عنایت الله بانعام دو هزار روپیه و عطای خلعت سرفرازی یافتند) و بیست و یکم رایات عالیات از توده نهضت نمود و بیست و چهارم

شش گروهی تالاب رامسر محل نزول عسکر ظفر اثر گردید و طاهر خان که برسم قراولی پیش آمده بود اواخر روز بعزم ملازمت رسیده آنچه از کیفیت حال غنیم دریافته بود معروض داشت و باز مرخص شد و درین منزل حضرت شاهنشاهی پرتو توجه بترتیب و توزک لشکر و تقسیم افواج نصرت اثر انگنده تعین صفوف اقبال فرمودند و سرگردگی هر اول بجوهر شهابت و دلوری راجه جیسنگه و دلیر خان مقرر شده حسن علیخان و بهوجراج کچهواوه و دلیر و رنمست پسران بهادر خان روئیل و سورجمل کور و بهاو سنگه کور و پرتیجراج بهاتی و جمعی دیگر از مبارزان کار طلب جلالت نشان بآنها معین شدند و صف شکنخان با توپخانه منصور و زمره برتندازان در پیش صف هر اول مقرر گردید و سرداری التمش بحسن شجاعت و کوشش زبده نوینان اخلاص منش شیخ میر مقوض گشته امیر خان برادر او و راجه رایسنگه راتهور و کیسریسنگه بهورتیه و جان نثار خان خوشگی و جگت سنگه هاده و میر رستم و منگللیخان و سید منصور و سید زین العابدین بخاری و شجاع خان و میرداد افغان و جعفر بیگ ترکمان و بایزید غازی و گروهی دیگر از دلیران جلالت کیش بهمراهی او مامور شدند و برانغار نصرت شعار بسرداری زبده امرای رفیع مقدار امیر الامرا رونق گرفته پسران خان مذکور و گنج علی خان و بیرم دیو سیسودی و سبل سنگه سیسودی و مصعو خان و ابو المکارم ولد افتخار خان مرحوم و چنددی دیگر در سلک کومکدان او انتظام یافتند و خانعال و راجه نرسنگه کور و محمد بیگ و یادگار بیگ بهراولی آن فوج

دریا موج فرمان پذیر شدند و سرداری جرانغار فیروزی آثار نامزد گرامی گوهر محیط سلطنت تابان اختر سپهر خلافت پادشاهزاده ارجمند سعادت توام محمد اعظم گشته حکم شده سپاه ایشان با بهادر خان و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان و نصرت خان و ملتفتخان و شیخ نظام ولد شیخ فرید و میر ابراهیم میر توزک و فضل الله خان و سید حامد بخاری و شیخ نظام قریشی با جمعی دیگر در آنطرف صف آرای نصرت گردند و فیض الله خان و دیندار خان با گروهی از مبارزان نبرد جو بهراولی این فوج مقرر شدند و محمد امین خان میر بخشی با جوتی از بهادران کار طلب مثل سید مسعود بارهه و نرهاد بیگ علیمردان خانی و محمد طاهر نواسه رستم خان و کمنگار خان و عباس افغان و سید علی اکبر بارهه و ازبک خان و قطب کلسی و روپسنگه راتهور و سید تاتار بارهه در دست راست موکب جلال بطریق طرح تعین یافت و بهراولی این فوج بر لجه راجرپ قرار گرفت و هوشدار خان و شرزه خان و غیرت خان و پلنگ حمله و میرزا علی عرب و عباده الله بیگ و راجسنگه کور و گروهی دیگر از دلیران عرصه و غا طرح دپت چپ شده (هزبر^۷ خان بهراولی آنها معین گشت) و در قول نصرت طراز که مطلع خورشید رایت بادشاهی و میمنت پذیر سایه چتر ظل الهی بود عبد الرحمن بن نذر محمد خان و فاضلخان و عابد خان و افتخار خان و تهور خان و رایرایان و آقا یوسف و محمد علی خان و قباد بیگ و شیخ عبد القوی

(۵) راجه جیسنگه کور (۶) بیگ نسخه (۷) ن) هزبرخان

و جانباز خان و ذو القدر خان و قابلقان و امانت خان و خواجه صادق
 دخیلی و اعتبار خان خواجه سرا و جهانگیر قلی بیگ داروغه تور
 خانه و خسرو چیل و قادر خواجه و خواجه بختاور و دربار خان و جمعی
 دیگر از بندها مقرر گشته محافظت میمند قول بحسن بهالت
 و اخلاص امانتخان و نگاهداشت میسر بخدومت گذارای تربیت خان
 تفویض یافت و باهر کدام قشونی از مبارزان نصرت اعصام آماد
 رزم و پیکار شد و دو فوج دیگر بطریق طرح بر زمین و یسار قول
 مرتب گشته در جانب راست مرتضی خان با بهکونت مانگ
 هاده و نصرت خان و رگدانه سنگه راتهور و خانه زاک خان و احد
 کسی و قلندر داور زنی و سید حامد ولد مرتضی خان و ابراهیم
 خوشکی و در جانب چپ الله یار خان با ملازمان جلو و گرز
 برداران و او دینهان راتهور و سید بهادر و شیخ ظریف فرملی مستعد
 کوشش و جانفشانی گردیدند و سرگرد گئی فوج قراول به تگابوی
 جرأت و سپاه دیگری ظاهر خان و عبد الله خان مغوض شد و بعد انداز
 خان و شهنواز بیگ و خواجه رحمت الله ده بیدی و آتش قلمق
 و ترکناز خان و گدا بیگ و خواجه حسن ده بیدی و ولی بیگ
 و محمد شریف ده بیدی و عبد الله بیگ نیمین و دوست بیگ و
 زمرة الوساة کابل بهرامی آنها کمر همت بر میدان عبودیت بستند
 و حکم معالی صادر شد که بعد ازین افواج نصرت قرین باین توردک
 و آئین سوار شده آماده و مسلح مراحل دولت و فیروزی سپارند

و در فنول و رکوب شیمه حزم و احتیاط که مناط رزم آزمائی و اسلح
 جهانگشائی ست مرعی دارند اکنون چون بحکم اقتضای مقام
 ذکر شده از حال دارابی شکوه بد فرجه بعد از رسیدن بمیرته و
 لیفیت معامله او با راجه جسونت سنگه تیره ایام از متهومات داهستان
 طرازی و وقائع نگار بست سر رشته سوانح موکب اقبال اینجا گذاشته
 بر سر آن سخن میبرد و نخست بذکر مجملی از حال راجه مذکور
 که مقدمه اتمام این مقال ست تمهید کلام نموده مقصود را گزارش
 میدهد آن جهالت منش ضلالت شعار چون در جنگ ناشیج
 مصدر بغی و عصیان گشته از موکب نصرت نشان رو گردان شد
 از آنجا که جرم و زلت خویش را از پایة عفو و بخشش فراتر میدید
 و به یقین میدانست که افواج قاهره عنقریب بتادیب و تنبیه او
 معین خواهد شد ناچار چاره کار دران دید که محرک سلسله شورش
 و انفساد دارا بی شکوه گشته بلطائف ترغیب و تحریش او را
 بجانب خویش کشد و از اوس راتهور و دیگر اقوام راجپوتان
 لشکری فراوان گرد آورد و باستظهار از رایت خلاف اندیشی و محال
 جوئی بر فرازد و آن بشخص رمیده بخت را با خود شریک بلا سازد
 بنابراین بعد از رسیدن بچوه پور چنانچه مذکور شد بتحریر
 راغوائی دارا بی شکوه پرداخت و خود در مدد فراهم آوردن
 راجپوتان و سرانجام لشکر شده منتظر رسیدن او بود در خلال این
 احوال راجه جیسنکه که بحسن خدمت و دلخواهی و فرط عقیدت
 و خیر اندیشی در پیشگاه خلافت منظور انظار قرب و اعتبار و پیشوای
 راجهای بلند مقدار بود بنابر رعایت مراسم جنسیت و رابطه

نسبتی که بآن خسارت کیش داشت ترحم و عطوفت بحال آنها
نموده و جبین ضراعت بر زمین عبودیت سوده بزبان محزونانگار
درخواست عفو تقصیر آن نابکار از مراحم شهشاهانه کرد و معروض
داشت که اگر عاطفت پادشاهی رقم صفح بر جریده زلات از کشت
آن خائف نا ایمن را بمژده عفو و امان جان بخشد هم اینمعنی بامه
سرفرازی این بنده خواهد گردید و هم آن وحشی و مغرور بکنه
اطاعت و انقیاد در آمده دگر باره از سر صدق و اخلاص گردن بطوق
بندگی خواهد سپرد مراحم والای پادشاهی که نمونه الطاف
الهی است بقبول این ملتزم آن عمده راجهای دولخواه را
عزت و سربلندی بخشیده حکم همایون صادر شد که از جانب خود
مکتوبی بار نویسد و مصحوب یکی از معتمدان خویش فرستاده
اورا از راجی خائف و گمراهی بمسلک قبول عبودیت و دولخواهی
رهنمون گردد و بنویسد عفو جرائم و صفح مآثم مستمال ساخته از
اراده پیوستن بدارا بی شکوه باز دارد و از پیشگاه مکرمت و تفضل
نیز منشور نجات و رقم عفو زلات بقام آن گمراه صادر گردید و چون
مژده این فضل و موهبت و بشارت این بخشش و مرحمت باد
رسید دل وحشت منزاش را که مغلوب جنود خوف و هراس
و دستخوش هزار اندیشه و وسوس بود آرام و اطمینان حاصل شده
از دهشت و سراسیمگی باز آمد و اینمعنی را نوزی عظیم و نعمتی
مغتنم دانسته از بیست گروهی جودهپور که بعزم آمدن اجمیر
لاحق شدن بجنود ادبار دارا بی شکوه برآمده بود نسخ آن عزیمت
ناصواب کرده مراجعت نمود چندانکه آن باطل پرتو مبالغه و الحاح

در طلب او گرد نمودند نیامد بالجمله چون دارا بی شکوه بمیرده که
مه منزلی جودهپور است رسید و اثری از آمدن راجه جسونت سنگه
ظاهر نشد متردد خاطر گشته آنجا توقف نمود و دوین چند نام هندوی
معتد خود را نزد او فرستاد و طلب ایفای وعده و تکلیف سرعت
در آمدن کرد و فرستاده مذکور در پنج گروهی جودهپور که راجه
مدعی بود که بهبانه انتظار فراهم آمدن اعوان و انصار آنجا مقام
داشت و در آمدن تعلل و امهال می ورزید باو بر خورده پیغام
رسانید و از جواب داد که وجه تاخیر انتظار رسیدن مردم و درست
شدن سلک جمعیت ست و صواب دید من آنست که دارا بیشکوه
بیشتر رفته در اجمیر که مرکز اوطان راجپوتان است رحل اقامت
اندازد تا اقوام راجپوت از همه سو رو بار آرند و من نیز سپاه و اتباع
خود جمع نموده مغرب میروم و فرستاده را رخصت نمود بدوین
آن بخورد برگشته روزگار بامید رسیدن و فراهم آمدن راجپوتان
بیشتر باجمیر آمد و تربیتخان ناظم مهمات آنجا چون تاب مقارعت
نداشت قبل از وصول او چنانچه سبق ذکر یافت از آنجا برآمده
بموجب معنی پیوست و دارا بی شکوه بعد از رسیدن باجمیر
دگر باره دوین چند را نزد راجه جسونت سنگه فرستاد که محرک
شده بزودی اورا بیاورد این نوبت در بیست گروهی جودهپور در
حالی که راجه را ازاد آمدن اجمیر بنابر مقدماتی که گزارش
بدوینست فتور یافته عزم مراجعت جزم شده بود باو بر خورده تحریک
و تاکید آمدن نمود چون از سیمای حال و نحوی مقال دریافت
که عزم آمدنش بسستی گزائید و در مقام یکدلی و اتفاق که

اظهار مینمود نیست امید از نیل مطلب بریده باجمیر مراجعت نمود و راجه از آنجا برگشته روانه جوده پور شد و باوجود اینمراتب دیگر باره دارا بی شکوه بعد از برگشتن دوبین چند از خام طمع و باطل اندیشهی سپهر بی شکوه را باصد سوار نزد راجه فرستاد که بهر نوبت که باشد او را بکمند تدبیر و تزویر باجمیر کشاند آن ثمره شیرا فساد بر جناح سرعت شتافته در نواحی جوده پور باو رسیدار ملایمت بسیار کرده تکلیف آمدن را بسرحد مبالغه و الحاح رسانید و چون راجه از صدمه قهر و سطوت پادشاهی لطمه بیم و دهشت بر رخسار همت خورده بود و خذلان و استیصال خویش در صورت اتفاق بآن بخورده محال اندیش بدیده پیش بینی مشاهده مینمود و از مرده عفو و بخشایش خدیو زمان و وصول منشور امید حیات تازه یافته بیقین میدانست که اگر این بار راه خلاف و طغیان پیماید و طریق سرکشی و عدوان سپارد بعد ازین ندامت و اعتذار سودی ندارد لا جرم باقتضای رای مصلحت بدین و خرد مول گزین پافسون ملایمت و الحاح او نپذیرفته قدم عزیمت بر جهاد انابت و بازگشتی که کرده بود استوار داشت و بلیت و لعل لطائف معاذیر و حیل دفع الوقت مینمود تا آنکه آن شعبه درجه خصوصیت و عذاک از آمدن او نومید شد و بی نیل مقصود باجمیر معاودت نمود و چون دارا بی شکوه قطع طمع از آمدن راجه کرد از اتفاق و امداد او دید که امید فرو بست و مقارن اینحال رایات جهانکشا نیز باجمیر نزدیک رسید بالضرورت صلاح کار در ارتکاب آویزش و پیکار دیده خواه و نخواه دل بر محاربه سپاه ظفر پناه نهاد

و چون میدانست که لشکرش تاب صدمه عساکر اقبال و طاقت مقاربت با موکب جاه و جلال ندارد و جرأت صف آرایی و معرکه پیرایی در خود نمی یافت از کوه اندیشی و نافص خردی مصلحت وقت در آن دید که دره کوهستان اجمیر را که از دو جانب بجبال فلک تمثال محدود ست گرفته سراسر عرض آن را مورچال بزد و سیدها ساخته بتوپ و تفنگ و سائر آلات و ادوات جنگ استحکام دهد و باین عنوان روزی چند گذرانیده به بید که چه رخ مینماید از بدمعنی غافل بود که باستظهار مشتی خاک و گل که دست کوشش باطل برهم نهد از آسیب سطوت تند سیل ضرشان ایمن نتوان نشست و بدیوار پستی که بر آورده همت کوتاه بود بلند آفتاب تابان را راه نتوان بست القصة باین خیال خام و تدبیر محست نا تمام قبل از وصول موکب ظفر اعلام شروع در بختن مورچال نموده سیدها بر مردم خود بخش کرد و هر سیده بعد از محافظت و اهتمام یکی از عمد ها مقرر ساخته بآلات توپخانه استحکام تمام داد از جانب یمن خویش مورچال نخستین که متصل بکوه کده پشتهای بود بکار فرمائی سید ابراهیم که او را مصطفی خان خطاب داده بود و عسکر خان نجم ثانی و جان بیگ پسرش که در آن وقت میر آتش بود مقرر نمود و مورچال پهلوی آن بغیر از میواتی که از سرداران عمده او بود سپرد و در جنب آن چند توپ کلان بر فراز پشته که بر دره مشرف بود نصب کرده نزدیک بآن جای بودن خود قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی دیگر بسته شاهنواز خان را با پسران و سائر اتباع و اشباع خان

مذکور و محمد شریف نام نوکر عمده او که او را قلیچ خان خطاب داده در آن اوقات میر بخشی ساخته بود و برق انداز خان و جمعی دیگر بضبط و نگاهداشت آن گماشت و از آن گذشته مورچالی دیگر که بکوه معروف بکوهله پهاری متصل بود فامزد سپهر بی شکوه کرده سیاه مردم او را با مغول پسر تحماتی خان خوایی آنجا گذاشت چون بریخی از احوال آن کوتاه اندیش بدسگال که مقدمه گزارش سوانح اقبال بود بتحریر بیصمت اکنون بنگارش وقائع موکب ظفر لوا پرداخته ملک نکند پرداز را داستان طراز نصرت و فیروزی میسازد بیست و پنج جمادی الآخره شهنشاه گیتی پناه بآئین صف آرائی و تیزوگ جهان کشائی از پانزده گروهی اجمیر نهضت نموده نواحی تالاب رامسر را از نزول والا سربر اوچ سپهر برانراشتند و روز دیگر نیز گروهی موضع دیوانی که از آنجا تا اجمیر سه گروه ست و تا میل اقامت دارا بی شکوه اندک مسافتی داشت مرکز رایات فلک نمر گردیده فرمان قهرمان جلال صادر شد که صف شکستگان میر آتش توپخانه همایون را برده در بروی مورچالهای غنیم در مکتبی مناسب نصب نماید و شروع در پیش برد کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرد تفنگچیان برق صولت و شعله خویان جنود دولت سرگرم دشمن سوزی و آتش افروزی گرداند و جمعی از مبارزان نبرد جو مثل پرندها و سید نصیر الدین دکنی و جمال و عنایت بیجاپوری و یوسف نیازی و ایمن آمردی بهمراهی خان مذکور مامور شدند و او

همراهان بموجب حکم معلی توپخانه را بقدر یک توپ انداز از موکب نصرت طراز پیش برده در جای مناسبی باز داشت و چون بغنیم نزدیک بود از کمال دور بینی و حزم بادشاهانه حکم اشرف مادر شد که عمده نوئیذان عقیدت منش شیخ میر با لشکر التمش و دلیر خان با دلیر و رنمست پسران بهادر خان روهیله از معسکر ظفر قرین پیش رفته نزدیک به توپخانه مهدای رزم و پیکار و از قدر و دست برد مخالفان خبر دار باشند و روز دیگر عساکر گردون شکوه نیم گروه پیش آمده نزول نمود و از پیشگاه جلال پرتو اشارت یافت که امیر الامرا با جنود برانغار و راجه جیسنکه با فوج هزارل بردست راست موکب نصرت شعار محاذی کوهله پهاری و جنبش برانغار در دست چپ عسکر فیروزی اثر در برابر کده بیهلی دایر کند و سائر افواج بحر امواج با لشکر قول بر اطراف و هواشی دولتخانه والا نزول کرده دایره سان بر مرکز اقبال احاطه نمایند و درین روز صف شکستگان توپخانه را از جائی که بود پیشتر برده بفاصله نیم توپ انداز در برابر مورچالهای غنیم عاقبت یغیم نصب نمود و مجاهدان دشمن سوز شعله افروز کوشش و جدال گشته برخنه کردن دیوار عمر مخالفان و هدم بنیان استقلال مقهوران لازمی جرأت و جلالت کشوند و توپ رعد خروش قیامت نهیب از طرفین بغرش در آمد و سحاب ژاله ریز تفنگ از هر دو سو بارش گرفت هوای معرکه از دود بارت نمودار ابر صاعقه بار شد و زمین کارزار از مجاورت شعله و شرر حکم کبریت احمر پذیرفت

زهر موفرو ریخت توپ و تفنگ • در آتش نهانگشت میدان جنگ
بانداز خون ریزهم از در سو • نشستند برق انگنان رو بر
القصة مبارزان خصم افکن دشمن شکن بصدقات توپ و ضرب ز
زلزله در اساس قرار و ثبات اعادی انگنده سرگرم تلاش نصرت و
فیروزی بودند و آن تیره بختان باطل ستیز نیز از مورچالها توپ
و تفنگ و بان بر توپ خانه همایون و افواج منصور انداخته آثار
مدانعت و مقارعت بظهور میرسانیدند و آن روز و آن شب و روز
دیگر تا سه پاس برین وتیره ناشره حرب و آویزش فیمابین اشتغال
داشت و گاهی جمعی از مخالفان محال اندیش از مورچالها بر
آمده خیرگی مینمودند و قابوی کین جسته در کمین انتهاز فرصت
بودند و چون اهل توپخانه همایون اسایش و آرامش را خبر بد
گفته در مراسم پاس داری و لوازم هوشیاری تهاون نمی ورزیدند و شب
و روز کمر همت بسته مردانه وار میکوشیدند مخدولان محال طلب
محال دستبرد نمی یافتند و ازین جهت که مورچالهای غنیم بد
فرجام در کمال متانت و استحکام بود و چنانچه مذکور شد سر تا
سر دره دیوارهای استوار بر آورده سدی شدید و حائلی محکم
در پیش رو داشتند و جا بجا توپ و تفنگ و سایر آلات لبره
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
دیوار همت بمدانعت و محاربت می گماشتند بنابراین شیخ میر
دایرخان و سایر سرداران موکب ظفر نشان از روی پیش بینی و در
اندیشی مصلحت دولت درین نمیدیدند که سوار شده بر مورچالها
بورش کنند چه در صورت ثبات و استقلال مخالفان در مراتب

مقاومت مردم خوب کار آمدنی بعبت تلف میگشتند و احتمال
آن بود که باوجود این نیز کاری از پیش نرفته خدا نخواستہ چشم
زخمی بچنود مسعود رسد که تدارک آن مشکل باشد لهذا در باب
مف آرائی و یورش و حمله بودن بر اعادی بد منش سرعت
و تعجیل جائز نداشته بنا بر رعایت مراتب حزم و تدبیر تائی
و تاخیر می ورزیدند و مقصود می اندیشیدند که بی آنکه مردم
خوب ضائع شوند و بی فائده جمعی برخاک هلاک افتند صورت فتح
و نصرت در آئینه حصول جلوه گر آید و نیز ظفر و فیروزی از انق
اقبال چهره نماید تا آنکه کار کنان آسمانی و نقش پردازان تقدیر که
همواره در تمهید مقدمات رفعت و اعتلای این دولت ابدی یقا
و اعداد مواد غلبه و استیلا این سلطنت ازلی بنا چهره کشای
بدائع اسباب اند و پیوسته مقاصد و مدعیات این برگزیده آلهی
را بطوری که در حوصله عقول و اوهام نگنجد و مدارک و انهام
در بیدان بمقیاس تصور نسجد بدست توفیق سرانجام میدهند
شاهد این فتح دشوار نما را بدیع ترین صورتی و آسان ترین وجهی
بدرایه حصول بخشیده بر منصفه ظهور جلوه دادند تا ظاهر بیدان سبب
اندیش و تدبیر گزینان تقدیر ناشناس را که از سر کار و کنه اقبال
این برگزیده ذو الجلال غافل اند روشن و مبرهن گردد که بخت
جهانگشایش کامیاب نصرت ازلی و دولت عالم آرایش بهره اندوز
تایید لم یزلی ست •

ذکر محاربه شیران بیشه هیجا و نهنگان
بحر و غا و فتح و فیروزی اولیای دولت
و فرار دارا بی شکوه بد عاقبت از اجمیر

مصلحت سنج دقائق آفرینش که رموز حکمت نهانش چهره
افروز حال جهان است چون بشگرف کاری مشیت بالغه نقش
اقبال برگزیده را در کارگاه عز و جلال در صفت نشین سازد و اعیان
دولت و کمال سعادت در پیشگاه ازل بدست عنایت خویش
پرداخته خواهد که چتر والای جهان خدیوی و عالم گیری بر فرق
فرقه های عزت او برافرازد نخست باقتضای حکمت کامله اهل
طالع دشمنان فتنه سگال و مدعیان باطل خیال را به وبال قتل
انگنده پرتو نظر هدایت اثر توفیق که شمع راه سعادت و بختیاری
همان تواند بود از حال آن گروه خسران پرتو باز گیرد و قضا و قدر
را که طرازندگان صور آمال و نقشبندان بدائع احوال اند از موافقت
آرا و عزائم آن کج اندیشان محال طلب باز دارد تا نقش هر
مأمول که یکلک بد اندیشی بر لوح تدبیر کشند باقتضای تقدیر
کج نشیند و صورت هر مطلوب که بچشم بد خواهی در مرآت اندیشه
بینند عکس آن در آئینه وقوع جلوه ظهور گزیند پیوسته بخت و ازون
چراغ دولت شان در رهگذر باد نهد و همواره طالع بد شگون رخت
امید شان بسیلاب دهد از دست زمانه لطمه حرمان بر رو و سنگ
ناکامی بر سبب خورند و پهای نا مرادی و سرگشتگی وادی بخت
برگشتگی سپردند بوسه دیو پندار اگر صد ره بعزم پیکار برخیزند

روزگار شان بر زمین ادبار زند و بسودایی دور از کار اگر هزار بار گردد
نخوت انگیزند سپهر شان بر خاک مذلت افکند دائم از محال
جوئی داغ حسرت بر دل و پای حیرت در گل بینند و مدام از
فلقه جوئی چشم دولت خیره و روز حشمت تیره یابند بناخن
سعی خویش همه چهره اقبال خراشند و بدست تدبیر خود خاک
ناکامی بر فرق آمال پاشند . شعر .

کسی را که لطف ازل یاور است . همیشه ز بختش بسر امر و صبر است
چو اقبالش آید بخصم انگیزی . کند دشمنش را فلک دشمنی
گشاید عدویش چو با زوی کین . زند آسمانش سیک بر زمین
بار هر که جست از خصوصت نبرد . نه با او که با چرخ آویزه کرد
بد اندیش . از بخت بد کشته . جهان کین ز بد خواه او خواسته
از شواهد صدق این مدعا شکست یافتن دارا بی شکوه باطل ستیز
هریمت نصیب است بتازگی در اجمیر از جنود نصرت نشان و
آواره شدن بوادی هلاک و خذلان تبیین این مقال آنکه پس از
سه روز آویزش و پیکار که میان عساکر گیتی کشا و اعدای تیره بخت
ادبار لوا بتوپ و تفنگ نیران جنگ اشتعال داشت و چنانچه
گزارش یافت صورت پذیری یورش در مرآت ضمیر مصلحت کش
امرای خیر اندیش جلوه ظهور نمی نمود و سران و سپه داران لشکر
منصور صلاح در سواری و جنگ فوج ندیده وقوع نصرت و ظفر را
بزودی و آسانی گمان نمی بردند روز سیوم که یکشنبه بیست و نهم
جمادی الآخره مطابق سیوم فروردی بود از نیرنگی اقبال بی زوال
شهشاه جهان و شگرف کاری طالع والای گیهان خدیو گیتی ستان

بی توطئه و تمهید هوا خواهان بغته صورتی بدیع از پرده غیب رخ نمود و منصوبه اتفاق افتاد که نقش مراد اولیای دولت ابدی بنده بر صفحه شهود جلوه گر گشت و نوعی که در تصور ظاهر بینان نمی گنجید و از پایه اندیشه مصلحت گزینان فراتر بود قفل مقصد بمغایع توفیق ربانی و تایید آسمانی کشایش پذیرفت کیفیت ظهور آن فتح مترک آنکه راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون که پیداهای او در کوه گردی و کوهی و نوردی و ورزیده کار و چالاک اند چون بعرض اشرف رسانیده بود که مردم من از عقب کوهله پهازی را بر آمدن بران کوه دیده اند حکم والا صادر شد که در کمین فرصت بوده هرگاه قابو یابد پیداهای کوهی خود را با جمعی از بندوچیان توطخانه همایون ازان راه بفرستد که اگر توانند آن کوه را از دست مردم دارایی شگوه بگیرند بذابان راجه مذکور اواخر این خجسته آردان آن گروه را بسمت کوهله پهازی فرستاده خود نیز بانواج خویش سوار شده رو بروی آن کوه بکوسک آنها مستعد ایستاده ماند مخالفان بیرون حال اطلاع یافته قصد مداخلت و ممانعت نمودند و از بیجهت که مبارزان توطخانه منصور ساعتی آرام گرفته دست از جنگ کشیده بودند و توپ و تفنگ نمی انداختند انتهاز فرصت نموده قریب هزار سوار ازان خیره رویان تیره روزگار بخیال محال و پندار دور از کار دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و بغوج راجه راجروپ نزدیک رسیده بجنگ و پیکار در آویختند چون حضرت شهنشاهی اوائل این روز نصرت امروز سرداران سپاه ظفر پناه را بحضور لامع النور طلب داشته در مراتب یورش تاکیدات خسروانه و ارشادهای پادشاهانه

فرموده بودند و آن بندهای ارادت شعار را بذاب تاخیر در پیش برد کار به سخنان گرم عذاب آمیز و مقدمات همت بخش غیوت انرا تحریض بر حرب و قتال نموده درین وقت آن بسالت منشان جلالت آکین را بمشاهدت این حال جوهر شهامت و کار طلبی حرکت کرده کمر جانفشانی بدفع اعدا بر میان عبودیت بستند و نخست دلیر خان از دست راست توطخانه با فوج خود سوار شده باستظهار اقبال دشمن سال خدیو جهان لوی جرأت و دلیری بجانب آن جسارت کیشان بر افرخت و بعد از وزیده نوئیان عقیدت مند شیخ میرزا همراهان خویش از دست چپ سوار شده با پیوست و همچنین راجه جیستگه با فوج خود و امیر الامرا با عساکر برانغار و اسد خان و هوشدار خان با جفود برانغار از دو طرف سوار شده بعزم رزم و آهنگ یورش صفوف نصرت آراستند لیکن ازین افواج قاهره لشکری که بر مورچال مخالفان یورش برده مصدر نبرد و آریزش شد فوج شیخ میرزا دلیر خان بود و در سپه داران موکب گیهای ستان کسی که مصدر خدمت شایان و جانفشانی نمایان گشته توفیق ادا حق عبودیت دریافت آن دوسردار دلیر شهامت آثار بودند و بعد از اتمام جنگ و پیکار که نصیم فیروزی بر شقه اعلام مبارزان ظفر اعتمام وزیده اقدام ثبات خصم تیره سر انجام لغزش پذیرفته بود راجه جیستگه از عقب رسیده ضمیمه آن افواج منصور گردید بالجملة شیخ میرزا دلیر خان بمیامن همت اخلاص پرور باتفاق یکدیگر بر مورچال شاهنواز خان که بسمت کوهله پهازی بود حمله آور گشتند و بمشاهدان

توپخانه همایون نیز آتش کارزار بر افروخته بازوی گوش
 بخصم افگنی و برق اندازی گشادند و علی الاتصال بجلاکي و گرم
 دستی توپ و ضرب زن تفنگ و بان بر مورچالها انداخته دشمنان
 تیره بخت را فرصت ندیده گشودن نمیدادند چنانچه از هر مورچال
 جمعی که بقصد کومک برآمده میخواستند که خود را بمورچال
 شاهنواز خان رسانند بمصدمات متواتر توپخانه بارش ابر بلا و صولت
 برق اجل را برآيي العین مشاهده کرده قدم همت باز پس می
 نهادند و درین بیغواهی مورچال می خیزدند و دریغوقت که افواج
 گیتی کشا نزدیک بمورچال اعدا رسیده آثار تسلط و استیلا جیوش
 نصرت لوا ظاهر شد مردم راجه راجرپ دلیر شده چندی بر فراز
 کوهله پهازی برآمدند و علم ادرا بر بالای آن برآورده باعث تزلزل
 ارکان استیصال مخالفان گردیدند و مقارن اینحال شیخ میر و دلیرخان
 با عساکر اقبال بادشاهی بمورچال شاهنواز خان رسیده با دشمنان
 مقهور که جمعیت نموده آماده مدافعت بودند بجنگ و پیکار در
 آویختند اگرچه مخدولان نابکار باستظهار حمایت دیوار کمال سعی
 و تلاش بکار می بردند و به توپ و تفنگ و تیر در مراتب جدال و
 قتال نهایت کوشش بظهور میرسانیدند و چنانچه گزارش یافت
 از جنود نصرت طراز سوای فوج شیخ میر و دلیرخان لشکری
 دیگر بجنگ نرسیده لیکن مجاهدان فبروزمند و مبارزان نصرت
 پیوند که جانفشانی را در راه قبله و مرشد دوجہانی سرمایه حیات
 جادوانی میدادند و سر بازی را در معارک و غا پایۀ بلند سرفرازی
 می شناسند ریزش گولہ توپ و تفنگ و بارش نارک و خدنگ را

چون قطرات امطار که از ابر بهار باران و مانند اوراق ازهار که بتحریر
 نسیم در صحن گلزار ریزد سرمایه آب و رنگ چمن اخلاص و
 عبودیت شمرده روی همت و جلالت ازان موقوف صعب که آزمونگاه
 جوهر توفیق و سعادت بود بر نذاشتند و بتلاش جرأت و دلیری
 و سطوت شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ خون آشام
 بقصد دشمنان بد فرجام از نیام تهر و انتقام کشیدند و مخالفان
 تیره روزگار نیز پای تجلد استوار داشته بقدر طاقمت و توانائی
 میکوشیدند از خروش های و هوی دلازان و نهیب گیر و دار
 بهادران نغمه جانخراش ندا بگوش جان اعدا رسید و از کر و فر
 بلان و ز و خور و پر دلاں شیر سوار میدان سپهر چون شیر علم بر
 خویشتن ایزید • • •

چنان تیغ را بود شوق مصاف • که چون برق جستی ز ابر غلاف
 غضب آنچنان کرد در مرد کار • که رگ شد به تن افعی زخمدار
 چو سر پنجه از دست میشد رها • ز کین مست گشتی بروی هوا
 بکار بدوشی نه پیوسته بود • که بر قش ز زور بغل جسته بود
 ز دارا بی شکوه مردم جمعی را از پیش خود بکومک تعین میکرد
 چنانچه شاهنواز خان را که دریغوقت با او بود فرستاد که بمورچال
 خود رفته در مراتب مدافعت کوشش نماید خان مذکور در عین
 جنگ رسیده باوریش و جدال و تحریض مردم بر حرب و قتال
 پرداخت و دران نبرد مرد آزما و مصاف نصرت پیرا روز بآخر رسیده
 خورید خاوری از هول و بیم آن معرکه رنگ جرأت در باخت و
 نران رستخیز بلا شاهنواز خان پیدایش کردار و مکافات تقصیر هدب

تبر تقدیر گشته از پا در افتاد و سیدان تخان پسر خان مذکور چند زخم برداشت و محمد شریف میر بخشی دارا بی شکوه را از دست دلیر خان تبری بر شکم رسیده از پشت گذر کرد چنانچه مذکور خواهد شد بهمان زخم کاری در گذشت و محمد و ابابکر خوبشکی از عمد های لشکر مخالف بتیغ اجل سپری شده در معرکه اندادند و از مجاهدان موکب جلال زبده نوئیان عقیدت سگال شیخ میر که بر حوضه نیلی سوار و مردانه وار سرگرم کوشش و پیکار بود بضرب بندوقی که در سینه اش رسیده جان سپردنی و حیات گذاشتنی را در راه خنجر حقیقی و خداوند مجازی نثار کرده پدای سعادت بیایه والای شهادت که معراج کمال مجاهدان میزدان ارادت امانت فائز شد درین وقت سیدی میر هاشم نام از اقوام خان مذکور که در عقب سوار بر حوضه نیلی نشسته بود بتنفین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی مسترشد گشته حسن تدبیری بکار برد و آن نوئیان شهادت نصیب سعادت نشان را در بر گرفته بوضع که بود نگاهداشت تا جنگ بآخر رسید و غلبه و استیلا نصیب اولیای دولت نلک اعتلا گردید و دلیر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تبری بر دست خورد و سائر مجاهدان جلالت پروردان مردی و دلیری داده بضرب تیغ و طعن سنگان بسیاری ازان محال اندیشان شقاوت منش را بر خاک هلاک انداختند و رایت فیروزی و نصرت بدست جرأت و بسالت برافراختند و درین اثنا راجه جیسنگه نیز با فوج خود رسیده ضمیمه جفوق ظفر شعار گشت و مخدولان نابکار را یکباره پشت همت شکسته تاب ثبات و قرار نماند دارا بی شکوه از آنجا که

تبریری طالع والای خدیو جهان و سطوت و مولات عساکر گیدبان سنان را آورده از نهیب اقبال بادشاهانه جگر در باخته بود و یقین میدانست که بخت رسیده و طالع بر گردیده اورا دگر باره راه آوارگی و فرار وادی سرگشتگی و ادبار در پیش است هم در اول جنگ و پیکار مقرر کرده بود که فرنگیان اورا سوار کرده و خزانه و کارخانجات ضروری بار نموده آماده فرار دارند و خود با سپهر بی شکوه مهدیای گریز بر فراز بلندی ایستاده مشاهده کوشش طرفین میکرد و انتظار انجام کار می برد و بآنکه بغیر مورچال شاهنواز خان که عساکر گردون متأثران راه یورش کرده بودند و مورچال سپهر بی شکوه بذات قرب اتصال بآن برهم خورد و دیگر همه مورچالها استحکام داشت قریب شش هفت هزار سوار با او آماده گلزار بودند چو هر همت و ثبات در خون ندیده فرار بر قرار اختیار نمود و چون شام در رسیده پرده ظلم بر روی مخالف و موافق کشیده بود و سپاه منصور نیز بسبب کشته شدن شیخ میر سرخود سری برداشته محمول نهیب و غارت بودند انتهاز فرصت نموده با سپهر بی شکوه و فیروز میواتی و چندین دیگر از سپاه راه گریز سپرد و خائف و هراسان در حباب ظلمت لیل جان آزان عرصه بیرون برد و ازین جهت که موکران عمده اش اشیاء و اموال و اهل و عیال خود که همراه داشتند بقلعه اجمیر در آورده بودند از سرداران سوای فیروز میواتی کسی با او رفیق طریق نکبت و خذلان نشد و مجموع اردو بده و اسباب شوکتش بطاراج حادثه رفته بسیاری از خزانه و کار خانجانش را جیوتان و مردم بی سرو پا که درین مدت برو گرد آورده بودند دران هنگامه

شورش و آشوب غارت کردند و بغیر از جواهر پوشیدنی و قلیلی از اشرفی که در عمارت‌های اهل حرمش بر نیلان بود از امتعه و اموال چیزی نپا و نرسید و خائب و خاسر بصد پریشانی و بی سرانجامی ره نورد وادی خسران و ناکامی شده عازم گجرات گردید و بعد از رفتن او جمعی از سرداران و مردمش که در مورچال‌های سست گده بیتله‌ای بودند و از رفتن او خبر نداشتند مثل عسکرخان و سید ابراهیم و جان بیگ پسر او و محمد بیگ ترکمان از کومیدان گجرات که او را از آنجا همراه آورده قزلباشخان خطاب داده بود تا قریب یکپاس شب مورچال‌های خود نگاه داشته بجزنگ و تلاش مشغول بودند و با هوشدار خان و اسد خان و فیض الله خان و دیندار خان و دیگر سپاه ظفر پناه که بآن طرف حمله برده بودند باستظفار حمایت دیوار مدافعت و پیکار مینمودند و پس از آگاهی بر کیفیت قرار آن بر گشته روزگار اواخر آن شب عسکر خان و سید ابراهیم و محمد شریف میر بخشی او که چنانکه گزارش یافت زخم تیر خورده بود با دیگر سرداران و عمده‌ها از صف شکن‌خان امان طلبیده نزد او آمدند و محمد شریف چون زخمش کاری بود آن شب در همان جا بساط حیات در نوردید و دیگران روز دیگر بوساطت خان مذکور رومی عبودیت و التجا بجناب والا آورده جبهه ساری آستان جلال و مورد انظار بخشایش و انضال گردیدند القصه این قسم فتحی نمایان که دین و دولت را سرمایه صلاح و بهر روزی بود بی آنکه شهنشاه جهان بنفس اقدس تصدیق نهضت و سواری کشند و چتر اقبال پرتو سعادت بر ساحت میدان رزم و عرصه قتال افکند بمیدان

لخت جهانکشا و طالع نصرت پیرای آن خدیو مؤید مظفر لوا نوعی که متوقع اولیای دولت و اصفیای سلطنت بود صورت وقوع یافته ملک و ملت را زیب و پیرویش داد و بلاد و عباد را امن و آرامش بخشید در حدائق مملکت گل‌های امنیت بر نهال امنیت جهانیان شگفت و نسیم فیروزی خاشاک خلاف از طرف چمنستان خلافت رفت پیشگاه جاه و حشمت بی غبار و گلزار ابهت و کمرانی بی خس و خار شد چشم فتنه غنود و روان ملک بر آسود منقه جوانان واقعه طلب را دست آویز شورش امزائی از کف رفت و عقیدت منشان دولتخواه را خاطر از اختلال دولت فراهم آمد •

• شعر •

بغازم باین شاه فیروز مند • که هرگز مبادش ز گیتی گزند
 بیک تند باد تپیش شد آب • دل اندر بر خصم همچون حباب
 عذر هر کجا شد تدبیر بخت • شکوهش بیک حمله درهم شکست
 دل خصم از آن گونه درهم فشرد • که خود حمله بر قلب دشمن نبرد
 جهانند اسب نصرت شه کامیاب • بدانسان که نفاد پا در رکاب
 بر قمار دور بین دیده و ران هوشمند و بالغ نظران حقیقت پیوند
 که مرآت خاطر شان نقش پذیر وقایع روزگار گشته از تصفح سوانح
 نهر حادثه زا و مطالعه پاستانی نامه‌های حیرت بخش عبرت افزا
 تاملی سراپای اوضاع و احوال جهان نموده اند و دفاتر مآثر و
 محائف مفاخر سلاطین ماضیه و خواتین سابقه جلوه گاه انظار تتبع
 ماخته نظار گنج کارخانه ابداع بوده صورت ایمنی پوشیده نیست که
 کم کسی از پادشاهان کشورستان و خسروان عالی مکان را در عرض

این قدر مدت این چنین محاربات شگرف خسروانی و مصافهایی
مرد آزمای سلطانی اتفاق افتاده و از آن دم که توفیق ربانی و تادیب
آسمانی دست نوازش بر سر اقبالمدان گیتی پناه نهاده کم بخت
بلندی را این نصرتهای غیبی و فتوحات سماوی دست داده و
اگر بدیده تحقیق نیک ملاحظه رود و از تاریخ نامهای کهن عبار
ملوک روزگار گرفته آید اکثر کشور کشایان نامدار را که علم عالمگیری
و جهان پروری بدست همت برافراخته اند و سمند عزیزم نام
میدان خصم انگنی و دشمن سوزی تاخته هنگام ظهور داعیه گیتی
سدانی و طلوع نیر اقبال و کامرانی باقتضای قوت طالع و نیرنگ
تقدیر دشمنی قوی که بحسب جاه و دولت و سپاه و شوکت با ایشاه
برابری کند و دم معارضا و هم سری زند مقفود بوده وصف آرائی
و نیردی که کار آزمایان مواقف هیچجا ازان باز گویند در دست
سلطنت بطریق ندرت روی نموده و بر همکنان ظاهر و هویدا است
که این پادشاه فیروز بخت نصرت سپاه خدیو عالم گیر گیتی پناه را
با وجود اعدای قوی دست ذی شوکت و مدعیان با اقتدار
مکنت که هر یک کلاه گوشه نخوت و استکبار بر فرق پندار می شکست
به نیردی توفیقات ازلی و تأییدات لایزالی در عرض سالی این
محاربات سترگ و نیردهای دشمن روز واقع شده همه جا غلبه
ظفر نصیب اولیای دولت ابد پیوند گردید و خود بنفس نفیس
در سه موقف دشوار و معرکه خونخوار که جگر گسل شیر دلان روزگار
و زهره گداز رستم و اسفندیار بود نبرد جو و رزم آزما بودند و در
صف آرائی و کارزار از کار نامه دلوری و استقلال بر طاق بله

همت و مردانگی نهاده بضرب تیغ مرانشان و قوت یازوی نصرت
نشان گوی سروری و قصب السبق برتری از معاندان دعوی کار
و شرکت اندیشان نخوت شمار بردند و با این کوشش همت و تلاش
جرات و معایب جهانکشا و محاربات ظفر پندار که ازان خاقان گیتی
مکان مشهور عالمیان گشته از غایت آگاه دلی و هوشمنندی هرگز
پندار این امور شگرف پرده غفلت بردانش خدا داد آنحضرت
نمی گذرد از نهایت خضوع و نیازمندی که بدرگاه کبریا دارند این
مراتب را بیازوی قوت و نیروی اقتدار خویش اسناد نکرده همواره
در خلوات قدس و محافل انس بر زبان حق ترجمان که مفتاح
خزائن صدق و ایمان است میگذرد که ظهور این مواهب عظمی
و فتوحات علیا را از معجزات باهرات حضرت سرور کائنات و آثار
میلان امداد و اسعاد باطن مقدس آن خلاصه موجودات علیه و علی
آله و اصحابه شرافت الصلوات و کرائم التحیات میدانیم لاجرم
پیوسته شکر این نعمت ارجمند بطاعات و عبادات و ابتغای مرضیات
آلهی و ترویج شرع مطهر حضرت ختمی پناهی و محو آثار بدع
و مغانی بجا می آورند و از قدسی منشی و توفیق نصیبی با وجود
کثرت اسباب جاه و تجمل و وقور مواد حشمت و کامرانی لحظه تن
بغفلت و تن آسانی نداده بدوام آگاهی و ایزد پرستی و کمال
عدل پروری و رافت گستری و پژوهش حال سپاه و رعیت و رعایت
قانون انصاف و عدت که غرض از سروری و سرفرازی همان تواند
بود سلطنت را فروغ خلافت بخشیدند امید که پیوسته کشور صورت
و معنی و اقلیم ظاهر و باطن از فرماندهی آن خدیو عالم گیر

زورنق پذیر بوده تیغ سطوت و اقبالش سر انداز خود مراد
و ماهیچه را دست عز و جلالش هم چشم خورشید خاوران باد بالچند
حضرت شاهنشاهی بعد از استماع مژده این نفع آسمانی روز
نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کار ساز آورده مراسم شکر و سپاس
آلهی بتقدیم رسانیدند لیکن خاطر حق پرست و فاجوی که قدر
جوهر عبودیت و قیمت شناس گوهر عقیدت است از تفسیه گشته شد
زبد نوئیگان اخلاص شعار شیخ میر که از دیرین بندهای فدوی
ارادت کیش و سرخیل دولتخواهان خیر اندیش بود قرین تاسف
و تاثیر گردیدند و روح او را بانوار توخبات باطنی و طلب غفران و آمرزش
نوازشهای معنوی و الطاف روحانی نموده حکم فرمودند که چون من
شود نعش آن نوین مغفور را بآئینی شایسته برداشته در روضه
قدسیه معینیه بسمت پائین پای قدوة ابرار حضرت خواجه بزرگوار
قدس الله سره العزیز دفن کنند و نعش شاهنواز خان را نیز با آن
نقد حیات نه در راه اخلاص و عقیدت باخته بود نظر بر حاکمه
نعمت و خدمتش حکم شد که باعزاز و احترام برداشته در همان
بقعه مبارک مدنون سازند و روز دیگر که سلخ جمادی آخره بود
خاقان مؤید پاک دین بطواف روضه مدور پیشوایی اهل یقین
نخبه اصفیای کرامت آئین حضرت خواجه معین الدین قدس
سره العزیز شرف قدم ارزانی داشته بعد از تقدیم آداب زیارت
پنج هزار رویه بمجاوران و خدمت گذاران آن مزار قدسی انوار انعام
فرمودند و از آنجا عذای توس اقبال را انعطاف داده در عمارت
فیض امس دولتخانه پادشاهی که در کنار تالاب انا ساگروان

است نزول اجلال نمودند و اردی همایون باشاره معنی از جانی که
بود کوچ کرده بنواحی تالاب آمد و چون تعاقب دارا بی شکوه
بسران پژوه از مہمات جهان پیرائی و فتنه زدائی بود بعد
معادلت از روضه معینیه باقتضای رای عالم آرای راجه چیسنگه
و بهادر خان را با جمعی از بندهای کار طلب و مبارزان نصرت
نشان مثل پیر دلخان و محمد بیگ و یادگار بیگ و اودیبهان
و آهوز و بهوجراج کچهواهد و شهبسوار بیگ و مصری افغان و مسکت
هنگه تونور و سورجمل کور و یوسف نیازی و آتش قلاماق و
جان نثار خان و غلام محمد افغان و ترکناز خان و شیخ نظام
بتکامشی او تعیین کرده مرخص ساختند که آن سرگشته تیمه ادبار را
هیچ جا مجال درنگ و قرار نداده اگر میسر شود دستگیر کنند و الا
همت بر تعاقب او گماشته او را آواره دشت ناکامی سازند و هنگام
وخت راجه چیسنگه را بعنایت خلعت و یک زنجیر فیل
و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و بهادر خان را بعطای
خلعت و جمدهر صیفی کار با علاقه مروارید و انعام سی هزار روپیه
نوازش فرمودند و از کومکبان آن جیش نیروزی یادگار بیگ
بعنایت خلعت و خطاب یادگار خانی و محمد بیگ برادرش خطاب
سرانداز خانی و دیگر عمدها بمرحمت خلعت و بعضی بعطای امپ
سر بلند گشتند و برای تسلیه خاطر رسید راجه جسونت سنگه که
صدق ندانست و باز گشت او بر ساحت ضمیر خورشید نظیر شهنشا

جرم بخش عفو پذیر پرتو وضوح انگنده بود فرمان مرحمت عفو
مبته بر مرده بخشایش و عفو موافق زلات و خطایا از پیشگاه عاطفه
مادر گشته خلعت خاص جهت او مرسل شد و بمنصب سابق
که هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار و اسبه
سه اسبه بود صرفراز گردید و چون از وقوع تقصیرات و مآثم گذشته
اثر خجالتی در قامت عبودیتش بود جلالت مرحمت و انضال
پادشاهانه چنان اقتضا نمود که بکچند از بساط قرب و حضور دور بود
از خجالت کردار و نشویر تقصیر بر آید لهذا صوبه دارچ گجرات
بار تفویض یافت حکم معلى صادر شد که بآن صوبه شتافته بنظم
مهمات و جبر اختلال امور آنجا پردازد و کنور پرتوی سنگه بهر
خود را روانه پیشگاه حضور سازد و تا سه روز دیگر رایات جهانشا
دران مکان فیض نشان اقامت گزیده سایه چتر اقبال فروغ بخش
ساحت آن بوم و بر بود و هر روز محفل کامرانی و کام بخشی مرتب
گشته هم امور ملک و ملت انتظام می یافت و هم آثار نوازش
و مکرمت بظهور میرسید و درین هنگام باقتضای رای عالم آرای
امیر الامرا بمستقر الخلافه اکبر آباد مرخص گشته بعطای خلعت
خاص و شمشیر مرصع گران بها عز اختصاص یافت و عاطفت
خسروانه امیر خان را که از قصبه شیخ میر شهسوار بود بعطای

(۶ ن) و پرتو توجه بحال باز ماندهای شیخ میر انگنده
همگی را بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و امیر خان برادر
آن مغفور باضافه دو هزار و دو هزار سوار بمنصب چهار هزار

خلعت از لباس کدورت بر آورده دل جوئی و نوازش نمود و جمعی
دیگر از خویشان و منسوبان آن نوئین مغفور خلعت مرحمت شد
و چون سوابق نسبت و بندگی شاه نوازش خان منظور خاطر عاطر
پادشاه حق پرست حق شناس بود پرتو التفات بحال فرزندان و باز
ماندهای او افکندند و به پسران آن خان مرحوم و اصالت خان و
میر صالح هر دو دامادش و خانه زاد خان که نسبت قرابت بار دارد
خلعت عذایت کرده آنهارا نیز از کلفت ماتم بر آوردند و معصوم
خان مهدی پسر اوزا که سابق هزار و پانصدی هزار سوار منصب
داشت بمنصب دو هزار و هزار و دو صد و پنجاه سوار و

سه هزار سوار و مرحمت نقاره و شمشیر و جمدهر با علان مرورید
و میر ابراهیم مهدی پسر آن مرحوم بمنصب هزار و چهار صد سوار
و دو پسر دیگرش بمناصب شایسته سر بلند گردیدند و به جمعی
دیگر از خویشان و به منسوبانش خلعت عذایت شده مجموع
کامیاب عاطفت شدند و چون سابقه نسبت بندگی شاهنواز خان
منظور خاطر عاطر پادشاه حق پرست و حق شناس بود باز ماندهای
آن خان مبرور را نیز مطرح انوار التفات ساختند و همه را بعطای خلعت
نواختند و معصوم خان پسر بزرگ اوزا بمنصب دو هزار و یک هزار و
صد سوار و سیادتخان پسر دومین را بمنصب هزار و پانصدی
هفتصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزار و پانصدی پانصد
سوار صرفرازی بخشیدند و بسیاری از بندهای عقیدت آئین و مبارزان
نصرت قرین مواهب سفید و مکرم بهیده مورد انظار نوازش گردیدند

سیادت خان پسر دومین را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و محمد احسان پسر خرد را بمنصب هفتصدی سیصد سوار سرافرازی بخشیدند و فیض الله خان بعنایت فیل با ماده فیل و اسد خان بمرحمت ماده فیل و صف شکفتان بعطای خلعت و نقاره و ماده فیل و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و پردخان بمرحمت اسب و باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و عقیدت خان ولد امیرالامرا باضافه پانصدی دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و از اصل و اضافه از وی بهان راتهور و بهوجراج گچنواره هر کدام بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ابوالمکارم ولد افشار خان مرحوم بمنصب هزار و پانصد سوار سر بلند گشتند و مسکر خان و سید ابراهیم و برق انداز خان و جمعی دیگر از نوکران دارا بی شکوه که ازو مفارقت گزیده ملتجی بجناب خلعت گردیده بودند بعطای خلع فاخره و مناصب شایسته سرفراز گشته در سلک پندهای درگاه خلانق پناه انتظام یافتند و رحمت خان دیوان گجرات که دارا بی شکوه او را بجبر و عطف همراه آورده بود به تقبیل عتبه جلال چهره طالع بر افروخت و چون بعرض اشرف رسید که دارا بی شکوه جمعی گذیر و فرقه انبوه را بمظنهای بیجا و گمانهای غلط از کمال سفاهت و بیخردی محسوس و متعبد ساخته بود و آن گروه در قلعه اجمیر اند خدبو عدل پرور فضل گستر بانضای عاطفت و مهربانی حکم فرمودند که آن بدگناهان را از قید رهائی

بخشد و قریب یک صد زنجیر فیل از نو و ماده و خرد و بزرگ از لشکر غنیم غنیمت اولیای دولت گشته داخل انبیا خاصه شریفه شده

معاودت رایات ظفر پیرا بدار الخلافه شاهجهان آباد

چون خاطر جهان پیرا از مهم دارا بی شکوه و دفع فتنه او فراغت یافت و راجه جسونت سنگه برهبری طالع بیدار دست نداشت بذیل اعتذار زده سرانقباد بر خط عبودیت نهاد شهنشاه عالمگیر را عزم مراجعت از اجمیر بدار الخلافه شاهجهان آباد مصمم گشته چهارم رجب که ساعتی میمنت اثر بود قرار نهضت فرمودند و لوائل آن روز فرخنده همگان معادت و توفیق بطواف روضه قدسیه معینیه توجه نمودند و چون بدروازه قلعه رسیدند از فرط نیازمندی و حق طلبی پیاده شده زمین را رشک افزای آسمان گردانیدند و بقدم صدق اعتقاد بآن بقعه فیض بنیان خرامش اقبال فرموده بعد از تقدیم مراسم زیارت و استفاضه انوار توجه از باطن کرامت موطن آن قدره اکابر عظام و صفوة اولیای کرام سنده و خدام آن مطاف قدسی احترام را کامیاب فیض انعام ساختند و قرین دولت روز انبوز بدولت خائفه همانون مراجعت نموده تا اواخر روز آنجا بسر بردند و یک گهروی از روز مانده که ساعت نهضت مسعود بود نوای توجه بسوی معاودت برافراختند و روز دیگر که مقام بود تردیت

(۲ ن) پنج هزار روپیه بسنده و خدام آن مطاف قدسی احترام انعام کردند

خان را بدستور سابق بصوبه دارى اجمیر منصوب کرده بعناية خلعت
واسپ نواختند (واماننگه راتهور بعد ملازمت فائز گشته يك زنجير
فيل و دو سر اسپ پيشکش گذرانيد و بمرحمت خلعت هر پنج مربع
سر بلند گشته رخصت وطن يافت و بعد انداز خان بخدمت مير بخشيدگر
احديان معين گشته خلعت سرافرازي پوشيد و رحمت خان بعناية
خلعت مياهي شد (ششم ماه مذکور نزديک تالاب رامسر مستقر
رايات ظفر اثر گرديد و روز ديگر که از آنجا کوچ شد راجه راي سنگه
سيمورديه از قصبه توده که موطن اوست رسيد دولت زمين بوس
در يافت و مقدم خان ديوان بيوتات نيز با خزانه و زوائد کارخانجان
که بموجب امر اعلی در قلعه قصبه مذکور بود بموکب معلی
پيوسته احراز ملازمت اشرف نمود و هشتم که بدستور روز پيش
کوچ بود از عرضه داشت اختر برج سلطنت گوهر درج خلعت
پادشاهزاده والا قدر محمد سلطان و معظم خان بوضوح پيوست که
ناشجاع باطل ستيز نمنه سگال که بخيال محال روزی چند در مونيگر
ثبات قدم ورزيده باستظهار پای ديوارى استوار که در قدیم الايام
افغانان در پيش آن بلده کشيده اند مغرور گشته بون و ميخواستند
که آنرا استحکام داده چندی آنجا پای همت فشارد از نيب
ترب وصول انواع قاهره اساس استقلالش تزلزل يافته تاب ثبات
و پايدارى نياورد و بيست و يکم جمادى الاولى از مونيگر رايت
ادبار افراشته بکام ناکسى روانه جهانگير نگر گرديد و معظم خان

با ديگر بندهاى پادشاهى بيست و چهارم شهر مذکور داخل قلعه
مونيگر شد از ورود اين مزنده بيجت پيرا اولياى دولت و امنياى
حافظت را مسرت بر مسرت افزوده صفير نفير نصرت و ططنه کوس
شاهمانى نوای بشارت بمسامع همگان رسانيد و مراحم خسروان
پادشاهزاده محمد سلطان را بارسال خلعت خاص عز اختصاص
بخشيد و شش هزار سوار از تابيدان خود آن والا نژاد را دو اسبه سه اسبه
مقرر فرمود که از اصل و اضافيه بمنصب پانزده هزارى ده هزار سوار
الان جمله پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه هر بلند باشند و معظم
خان بارسال خلعت خاصه و انعام محالي که يك کرور دام جمع آن
بود کعباب عناية گشت نهم موکب جلال از قصبه توده گذشته
تزلزل اقبال فرمود روز ديگر آنجا مقام شد درين منزل دليلر خان
نه در جنگ زخم تير برداشته بود عز بساط بوس در يافته بعناية
خلعت و شمشير و انعام پنجاه هزار روپيه نوازش يافت و از
منصبش که پنج هزارى پنج هزار سوار بون يک هزار سوار دو اسبه سه
اسبه مقرر گشت (و سيد منصور بفوجدارى بقلاده معين شده
بعناية خلعت و باضانه پانصدى پانصد سوار بمنصب هزار
پانصدى هزار سوار مياهي گرديد و هر جس کور بمرحمت علم
لواى مياهاات افراخته رخصت جاگير يافت و دليلر و نعمت
ميران بهادر خان روهيله هر يک بعناية خلعت و اسپ سرافراز
گشت) يازدهم کوچ شد و بطى ده مرحله بيست ماه مذکور

ظاهر قضیه هندون مخیم عساکر منصور گردید و دو روز آنجا
مقام شد درین ایام رخسندۀ اختر برج دولت تابنده گوهر
درج حشمت بادشاه زادۀ عالیقدر فرخنده شیم محمد معظم که در
دکن بودند با ارسال خلعت خاص و یک قبضه سپر خامه مورد
نوازش گشتند و بمحمد امین خان و فاضل خان از روی عاطفت
خلعت عطا شد و راجه رایسنگه سیدوید بهمرحمت خلعت و جمجمه
مروغ با علاقه مروارید و بیرم دیو سیدوید به عنایت خلعت واسپ
و نقاره و پیر سوچی دکفی و سندر داس سیدوید و مسعود خان
و اردبیلان راتپور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر بهمرحمت خلعت
سرفراز شده در سلک کومکیان دکن انتظام یافتند و هنگام رخست
همگی به عنایات و مراحم خسروانۀ مورد نوازش گردیدند و قطب الدین
خویشگی فوجدار سورتبه و چوناگده که هنگام شورش انگیزی در
بنی شکوه در گجرات بمقتضای پیش بینی و کار آگهی سرور شده
بندگی و دولت خواهی از کف نگذاشته از سعادت منشی پادشاه
باطل پرتوه نگرویده بود منظور انتظار عاطفت پادشاهانۀ گشته باضافه
پانصدی پانصد سوار دو اسبه سبه اسبه بمنصب سه هزار
و پانصدی سه هزار سوار از آنجمله هزار و پانصد سوار دو اسبه سه
(۷ ن) باقتضای رای عالم آرای راجه رایسنگه و بیرم دیو
سندرداس سیدوید و پیر سوچی دکفی و مسعود خان و اردبیلان
راتپور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر در سلک کومکیان دکن
انتظام یافتند

اسبه و عنایت و ارسال خلعت و خطاب خانی مشمول مرحمت
شد (و راجه اندرمن که چهار هزار و سه هزار سوار بمنصب داشت
پانصد سوار از تابندگان او دو اسبه و سه اسبه مقرر گردید و شرزه
خان یفوجداری سلطان پور و نندوار سر بلند گشته به عنایت خلعت
و نقاره نوازش یافت و هوشدار خان بهمرحمت یک قبضه شمشیر
مورد عاطفت گردید و فتح الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم
و خواجه عنایت الله هریک باضافه پانصد سوار بمنصب هزار
و پانصد سوار و از اصل و اضافۀ گوبال سنگه ولد راجه مرورپ از
کومکیان صوبۀ کابل بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار
و مصری افغان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام محمد
افغان بمنصب هزار و چهار صد سوار) و محمد قاسم علیمردان خانی
از کومکیان پادشاهزاده محمد سلطان با خطاب اهتمام خانی سرفرازی
یافته (و منگلی خان یفوجداری سرکار سارن معین شده به عنایت
خلعت و اسب و باضافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار ناصیه اعتبار افروخت) و درین هنگام حضرت
شاهنشاهی بذاب رعایت مراسم قدر دانی و ذره پروری روزی در
هین نهضت و سواری عنان توجه پادشاهانۀ بسر منزل باز ماندهای
شاهنواز خان انعطاف داده از روی نوازش پرسش آنها فرمودند
و ایست و میوم که موکب نصرت طراز از قصبۀ هندون باهتزاز آمد
ناصرخان میر سامان برای سرانجام بعضی مهم بمستقر الخانه

اکبر آباد رخصت یافت او ^(۵) دلیرخان ولد بهادرخان رودخانه که هزاری
هزار سوار منصب داشت دو صد سوار از تابیان او دو اسبه و سه
اسبه شد منصب راجه بهروج زمیندار مونیگیر از اصل واضه
هزاری هزار سوار مقرر گردید و فتح افغان بغایت خلعت و شمشیر
مباهی گشته رخصت وطن یافت و بیست و چهارم عرصه دلکشی
فتح پور از پرتو رادات جاه و جلال مطلع خورشید اقبال گشته
امارات فیض اسلح و آذخانه آن شرف اندوز نزول همایون گردید
خدیدو حق پرست مکرمت شعار مبلغی گرفتند برسم قدر برزخ
قدیمی قدوه اکبر عظام شیخ سلیم چشتی فرستاده چهره دولت
و سر بلندی را فروغ نیازمندی بخشیدند درین روز مخلص خان
از اکبر آباد رسیده ناصیه سالی آستان سلطنت شد و فردای آن
امیر الامرا که پیشتر آمده بود و تقرر بخان که در خدمت املی
حضرت بود و کومکبان و تصدیان آن مستقر اخلافه از شهر
رسیده دولت اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر معتمد خان خواجه
سرا آمده زمین عزت بوسیده یک هزار اشرقی که برده آرای هودج عزت
نور افزای شبستان حشمت ملکه قدسی صفات ملکی ملکات و
صاحب برسم تهنیت قدوم اشرف فرستاده بودند بنظر انور رسیده
درجه پذیرائی یافت و تا پنجم شعبان آن عرصه دل نشین فیضا
اندوز اقامت موکب ظفرقرین بود درین ایام پیشکش عادلخان حاکم
بجایپور از نفائس امتعه و جواهر و مرصع آلات به پیشگاه حشمت

و جاه رسیده رتبه قبول پذیرفت و دو اسب عربی باک رفتار که امام
اسمعیل والی یمن از روی اخلاص و عقیدت مندی مصحوب میر
ابراهیم ولد میر نعمان برسم پیشکش بدرگاه خلافت پناه فرستاده
بود بنظر اکسیر اثر رسیده پذیرای انوار استحسان گردید و پیشکش
رازا راجسنگه مشتمل بر دو قبضه شمشیر با ساز مرصع و یک عدد
برجی مرصع میفاکار به پایه سریر اعلی رسید (و مبایعت خان
مویه دار کلل و خلیل الله خان ناظم مهام دار السلطنت از لاهور
بغایت ارسال خلعت خاص عز اختصاص یافتند و عبدالرحمن بن
نذر محمد خان که در اجمیر بنابر تقصیری از منصب معزول شده
بود بمنصب سابق که پنج هزاری پانصد سوار بود سرافراز گردید
و باصالت خان و مرتضی خان و طاهر خان و اسد خان بخشع درم
و هوشدار خان و خانعالم و راجه رایسنگه راتهور از روی عنایت
خلعت مرحمت شد) و کنور لعل سنگه ولد رانه راجسنگه که دولت
اندوز ملازمت رکاب ظفر مآب بود بمرحمت خلعت و سمون
مرورید و جیفه مرصع و نیل باجل زربفت سر بلند گشته رخصت
وطن یافت (و راجه دیبی سنگه بندبیل و جعفر فوجدار متبرعا بتقییل
مده حنیف فائز گردید) و شهابت خان بدبانه داری غزنین از تغیر
شمشیر خان منصوب گشته بغایت خلعت و یک زنجیر نیل
مباهی شد و عزتخان بفوجدار سرکار بهراج (سرافراز گشته
بمرحمت خلعت و اسب و باضانه هشتصد سوار بمنصب سه هزاری

هزار و پانصد سوار نوازش یافت) و اعتبارخان خواجه سرا بقلمه داری
مستقر الخلافه اکبر آباد از تغیر اکبرخان بعنايت خلعت واسپ و معتبه
خان خواجه سرا بخندمت ناظرعی حرم سراي مقدس بجای اعتبارخان
منصوب گشته بعنايت خلعت و مراحم نوازش یافتند و سیفخان که
بعد از جنگ آله آباد از منصب معزول شده بود درین هنگام عاطفت
پادشاهانه شامل حالش گشته بعطای خلعت بمنصب سابق که
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود مورد انتظار التفات شد
(و راجه سنگه بندبیل باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزار و پانصدی سه هزار سوار والا رتبه گردید و عسکرخان
نجم ثانی از نوگران دارا بی شکوه بمنصب دو هزار و چهار صد
سوار سرفراز گشت و بالله یار خان و میر توزوک افتخارخان
آخته بیگی و مید نصیرالدین و جمعی دیگر از بزرگواران حضور
خلعت مرحمت شد و فوجدارخان بفوجداری فتح پور و خانه
از تغیر یزدانی و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار دو اسبه و سه اسبه) و میر فتح بفوجداری
بروده (و عطای خلعت واسپ و خطاب فتح خانی و از اصل اضافه
بمنصب هزار پانصدی هزار سوار دو اسبه سه اسبه سرفرازی یافتند
و روپ سنگه سیسودیه و پرتهی راج بهائی و راجه کهن و محمد
ظاهر نواسه سنگه مذکور و رستم خان بعنايت خلعت مهابدی شده

(۶) بیک نسخه (۷ ن) که از اعمال صوبه گجرات تعیین یافته

خطاب فتح خانی تارک مهابات برافراخت

در ملک کومکین صوبه کابل منتظم گشتند) و همت خان از لشکر
پادشاهزاده محمد سلطان رسیده جبهه سایی عتبه خلافت گشته
(بعطای خلعت کسوت مهابات پوشید و محمد ابراهیم و محمد
یعقوب و محمد اسحاق پسران شیخ میر مغفور که در مستقر الخلافه
اکبر آباد بودند دولت زمین بوس دریافتند بشمول مراحم خسروانه
منظور انظار نوازش گردیدند) و محمد بیگ ترکمان از کومکین صوبه
گجرات که دارا بی شکوه او را با خود آورده بود خلعت یافته بدستور
قدیم در ملک خدمتگذاران آنصوبه منسلک گردید (و خواجه عنایت
از خواجهایی مارواء النهر درین ایام بدولت آستان بوس رسیده
بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه کمیاپ شد) ششم شعبان رایات
منصور از فتح پور بعزم توجه بدار الخلافه شاهجهان آباد نهضت نموده
موضع چنداوی مضرب خیام ظفر اعتمام گردید درین تاریخ از
عرضه داشت پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان بر پیشگاه سلطنت
پرتو بشارت یافت که ناشجاع رسیده بخت تیره اختر چنانچه
گزارش یافت بخدمت صولت عساکر قاهره در موندگیر تاب ثبات
نیازنده به اکبر نگر که آنرا محل عنایت و مسکن امنیت خویش
می پنداشت رفته بود درین وقت که جنود گردون شکوه برهبری
دولت و اقبال از موندگیر بتهاقب آن فتنه پرور شتافته باکبر نگر
نزدیک رسید چون بر قرب وصول افواج نصرت شعار اطلاع یافت
در آنجا نیز تاب مدافعه و پیکار از انداز جمعیست و اقتدار خود انزور

کاشته دیگر باره عزم فرارش ببقرار ساخت و بیست و یکم رجب
با اهل و عیال و مردم خود رخت ادبار بکشتیها کشیده از دریای
گنگ گذشت و اکبر نگر که مرکز حکومت و مقر ایالت او بود
بتصرف بندهای درگاه خلأق پناه درآمد از درود این مرده دولت
افزا انوار بهجت و مسرت فروغ انزایی خواطر اصفیای سلطنت شد
نوای تهنیت از بار یافتگان بساط عزت بلندی گرا گشت و نقاره‌های
شادیاغه بنوازش آمده امرای رفیع مقدار و سائر ایستاده‌های
محفل سلیمانی تسلیم مبارکباد این فتح آسمانی نمودند (درین
منزل حکیم نور الدین دیوان بیوتات اکبر آباد و دیگر متصدیان آن
مستقر خلافت خلعت یافته مرخص شدند و روز دیگر کنار دریای
جون برابر موضع کوکل مضرب سراق ظفر پیرا گشته فردای آن
مقام شد و مخلص خان بعنایت خلعت کنسوت افتخار پوشیده بر نهج
سابق بنظم مهام اکبر آباد مرخص شد (و حکیم صالح شیرازی که
بموجب امر و الا دولت اندوز خدمت حضرت اعلی بود بعنایت
خلعت مباحی گشته رخصت معاودت یافت) نهم ماه مذکور باغ
و عمارات بادشاهی که ما بین متھرا و بندرابین ست فیض اندوز
نزول اشرف گردید و پیشکش جعفر خان نوجدار متھرا مشتمل بر
اسپان خوب و نفائس مرغوب بظفر اکسیر اثر رسیده پذیرایی
انوار قبول شد (درین هنگام عواطف بادشاهانه پرتو التفات و توجه
بحال باز ماندهای شیخ میر انگنده هریک را کامیاب فیض عنایت

و رعایت ساخت امیر خان برادر آن مغفور بمرحمت خلعت
خاص و شمشیر با ساز میثا کار و جمدهر میثا کار با علانته مروراید
وعطای نقاره و باضانه دو هزار و دو هزار سوار بمنصب چهار
هزاری سه هزار سوار سر بلند شد و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم
بمنصب هزار و چهار صد سوار و میر اسحاق و میر یعقوب پسران
خرد و سید محمد خواهر زاده او بمنصب شایسته مورد انظار
تربیت و نوازش گردیدند و فیض الله خان بعنایت خلعت و اسپ
با ساز طلا و شمشیر با ساز میثا کار و سیف خان و هممت خان بمرحمت
شمشیر مباحی گشتند) و بعد از طی سه مرحله باغ بلوچپور
از نزول مسعود خرمی و نصارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد
و دانشمند خان که برهبری سعادت از دار الخاننه امتهقبال موکب
جلال نموده بود چپه سالی عتبه اقبال گردید و جعفر خان نوجدار
متھرا خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص گشت و اکرام خان
قلعه دار سابق اکبر آباد بعز ملازمت نائز شد و بعرض اشرف رسید
که مید شجاعت خان باره بساط حیات در نوردید و سردار خان
که در ساک کومکین گجرات انتظام داشت چون درین هنگام
که دارا بی شکوه بد فرجام از اجمیر فرار نموده بآن صوب رفته بود
و دیگر باره قصد تصرف گجرات داشت مصدر دولت خواهی
و خدمات شایسته گشته آن بلده را از تصرف آن باطل پزوه
محافظت کرده بود عاطفت بادشاهانه او را باضانه پانصدی
هزار و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و
پانصد سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه نوازش نمود

(در کمال خان که بقوچدارى سکنده بود بعنايت خلعت و اضافه پانصدى سيصد سوار بمنصب هزار و پانصدى نهصد سوار و سيد مرزا سوزوارى از گومکيان پنده که درين ايام پدايه سرب اعلی آمده بود بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزارى سيصد سوار سرفراز شدند) هر دهم یک منزلى خضر آباد مضرب خيام نصرت اعتصام گردید و فاعلخان مير سامان که بموجب حکم والا بجهت آوردن کارخانجات پادشاهى در مستقر الخلافه اکبر آباد مانده بود بموکب معلى پديوسته فيض اندوز ملازمت همایون گردید نوزدهم عمارات فيض بنديان خضر آباد از سايه سنجق جهانکشا فروغ سعادت پذيرفته روز ديگر سيد آخا ناظم مهام دار الخلافه و نجاتخان و ابراهيم خان و ظفر خان و فخر خان که در سلك گوشه نشينان بودند با متصدیان آن مرکز خلافت بدولت آستان بوس رسيدند و مدت يازده روز شهنشاه جهان قرين دولت و کامرانى دران منزلگاه اقبال بساط اخلاص گسترده نزول اجمال داشتند درين وقت (۶) راجه جسونت سنگه صونه دار گجرات و راوبهاو سنگه گور که در سلك کومکيان دکن بود بعنايت ارسال خلعت سرمايه مباحات انداختند و بچيستنگه عم راذا بعنايت خلعت واسپ سرفراز شده بوطن مرخص گردید) و راجه ديبی سنگه بنديله بقوچدارى بپلمسه از تغير راجه عالم سنگه و عنايت خلعت و اسپ و اکرامخان بقوچدارى نواحى مستقر الخلافه اکبر آباد از تغير سيد سالار خان (۷) عطای خلعت و قيل و پاضانه هزار سوار

بمنصب دو هزارى دو هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه) و حسنعلی خان بقوچدارى نواحى دار الخلافه شاهجهان آباد از تغير کيرت سنگه (۸) و عنايت خلعت واسپ و فضل الله خان بداروغنگى جواهر خانه و مرحمت اخايت و سيد ابراهيم بيشکوهى بمنصب هزارى چهار صد سوار و سيد محمد قنوجى بانعام دو هزار روپيه سرفرازى يافتند و قابل خان که پدرش فوت شده بود بعنايت خلعت مورد عاطفت شد) و رعايت خان بقوچدارى سيوستان از تغير محمد صالح ترخان تعين يافته مشمول مراحم خسروانه گشته و درين ايام ميمنت پرتو شهنشاه حق پرتو قدسى خصال همغان دولت و سعادت بزيارت روضه منوره قدره اکبر عظام اسوه مشايخ کرام حضرت خواجه قطب الدين کاکى قدس الله سره العزيز توجه فرموده برکت اندوز گشتند و خدم و مجاوران آن بقعه مبارکه را از فيض مكرمت و انعام بهره ور ساختند و سلخ ماء مذکور که ساعت داخل شدن بمستقر اورنگ حشمت بود گيتي خديو عالم کير اوائل روز قرين عز و جلال با کوبه بخت و ديدنه اقبال بعزم دخول دار الخلافه بر فيلى قلك خرام کوه تمثال سوار شده پايه انزاي عزت و اعلا گردیدند و صدای نفايه و خروش طبل و کوس از گنبد آبنوس در گذشت و صفيير نفير و نوای کرناي پرده کشای گوش افلاکيان گشت و چنانچه رسم و آئين اين دولت ابد قرين صت

(۶) بیک نسخه (۷) دو هزار روپيه بخدم و مجاوران آن بقعه

مبارکه انعام نمودند و سلخ الحج

فیلق کوه پیکر بدیع منظر گردون شکوه گروهها گروه آراسته بپراشایی
طلا و نقره و جلاجل زرین و سلاسل میمنین و برگستوانهایی زردنری
و مخمل زرینقت و بر پشت هر یک علمهای خورشید تاب نورانشان
چون رایت آفتاب از اوج چرخ کبود درخشان و کوبهای کواکب
نشان بسان قندیل ماه و مهر از پیش طاق سپهر تابنده و درخشان
و پری چهره اسپان عراقی نسیم عربی نتاج هنر زرین ستار و مرغ
لجام و ماده فیلق کوه پایه و شکران نرو ماده جمله بازینت و پیرایه
و پیداهایی بسیار از تفنگچی و باندار با برقهایی زر نگار پیش پیش
افواج نصرت شعار نظر فریب تماشاگران شهر و بازار گردید و امرای
نامدار و نوینان رفیع مقدار آن بدر منیر و خورشید عالم گیر را راه
وار در میان گرفته و عساکر ظفر مآثر از عقب و میمن و یسار و
فوج مانند خیل کواکب سیار صف بسته در ظل رایت مهر ابرار
هر یک بجا و پایه خویش روان گردید ترک بهرام را از مشاهده این
شودت و احتشام چشم نظاره خیره گشته بحیرت و شگفت فرمودند
و فلک جهان دیده از حسن این توزک و آئین پسندیده ترک
خرامش کرده بتفرج ایستاد از بس زر و سیم نثار در هر طریق
و رهگذار بسان شکوه از باد بهار ریزان بود و دامن آمدن نظارگان
از نثار چینی لبریز نقد عطا و احسان

و هم پنداشت مگر خاک زمین زرخیزست

عقل میگفت که گردید فلک سیم نشان

القصة خدیو سکندر نشان باین توره و آئین و شوکت و شان از میان
بازار شهر قدیم با امرا و ندیم عبور فرموده پرتو ورود بساحت

در الحاقه انگذند و از راه دروازه لاهوری داخل قلعه مبارکه شده
نخست در ایوان سعادت بنیان خاص و عام و پس از آن در محفل
دولت اساس غمخانه سریر آرای شصت و کامرانی گردیدند زوده
نوینان عظام امیر الامرا مبلغی گرانمند بصیغه تصدق و نثار گذارند
و دیگر امرای والا مقدار و ایستادهایی بساط سلطنت در خور حال رسم
تصدق و نثار بجا آوردند و صفی خان قلعه دار دولت اندوز ملازمت
لشرف گردید از سوانح دولت افزا آنکه درین ایام از عرضداشت
خان دوران صوبه دار آله آباد معروض پیشگاه خلافت و جهانداری
گردید که قلعه چنانکه قبل ازین گزارش یافته بعد از برهم
خورشید دارا بيشکوه بتصرف ناشیاج آمده بود و گسید ابو محمد
نام یکی از نوکران از بحر است آن حصن منیع قیام داشت اوائل
رمضان المبارک این سال فرخنده فال بی تعب محاصره و بعد از
بصرف اولیای دولت بدینوال در آمد و سید ابو محمد برهیزی
طالع بیدار بشاه راه عبودیت و دولتخواهی مهتدی شده اختیار
بدگی درگاه آسمان جاه نمود و یرایغ گیتی مطاع بصورت پیوست
که حراست آن حصن فلک اسباب بخواص خان که از کومکین آن
صوبه بود مفوض باشد و سید ابو محمد به پیشگاه حضور آید

گفتار در تمهید جلوس ثانی

قبل ازین در داستان نخستین جلوس سعادت قرین گزارش

یافته که چون دران هنگام فرخنده فرجام مواکب نصرت اعلی
بقصد دفع دارا بی شکوه عزیمت یورش پنجاب داشت و وقت
فرصت را گنجایش آن نبود که جشنهای پادشاهانه و بزمهای
خسروانه که شایان این امر ستورگ باشد آراسته گشته جمیع مراتب
و مراسمی که معمول این دودمان کرامت بنیاد و منت سریر آرائی
اورنگ نشینان این سلطنت خدا دادست رعایت کرده شود لاجرم
خدایو جهان آن جلوس میدمت طراز را بحکم تقاضای وقت و حال
مختصر قرار داده خطبه و سکه و تعیین لقب اشرف را موقوف
داشتند و پیش نهاد ضمیر مهر تنویر آن بود که چون خاطر ملوک
ناظر بالکلیه از دفع فتنه اعدا بهی دازد و غبار شورش فساد اندیشه
باطل سگال بآب تیغ جهانکشا از ساحات ملک و دولت فرو نشاند
و موکب ظفر اوا از رنج سفرها و محنت یساقها آسایش یافته
قرین سعادت و کامرانی و نصرت بمركز خلافت و جهانبانی معارف
گزیند دران دار الملک مجید و جلال بجمعیت خاطر و فراغ بال دیو
باره به تمهید جشن جهان پیرائی و بزم سریر آرائی بذوعی که این
امر جلیل القدر را سزوار و در خور باشد پرداخته اورنگ سلطنت
بجلوس عالم آرا آسمان پایه گردانند و رؤس مذابیر و وجوه دناپذیر
بخطبه دولت و سکه اقبال آرایش داده آنچه از مراسم جشن و سرور
و طرب و سرور و لوازم عطا پروری و کرم گستری و مراتب داد و
دهش و انعام و بخشش در حیز توقف و تاخیر مانده باشد
بعمل آرند لهذا درین ایام فیروزی انجام که مهمات سلطنت و
گیتی ستانی بر وفق خواست اولیای دولت جاردانی انتظام

بافته ریایات نصرت بیکر کامیاب فتح و ظفر بمستقر خلافت نزول
احال نمود این اراده دلپسند که مرکوز ضمیر آسمان پیوند بود از
پیشگاه باطن الهام موطن سر بر زده اشاره والا بصور پیوست که
محسوسی کشایان رصد بند و اختر شناسان دقیقه سنج فرخنده ساعتی
میسخت بخش برای این جلوس همایون اختیار کنند و باتفاق
زمره ارباب تنجیم از اهل فرس و هند بیست و چهارم شهر رمضان
المبارک که مستجمع انوار فیوض و برکت و منتخب جداول تقویم
از مده و اوقات بود ساعت این جلوس مسعود مقرر شد و حکم گیتی
مطاع بنظامان منظم دولت صادر گشت که تا ساعت مذکور تهیه
لوازم جشن و سرانجام مراسم طرب نمایند و بارگاه حشمت و جاه را
بزیب اسباب تجمل و شکوه به پیرایند کار پردازان امور سلطنت
و پیشکاران پیشگاه خلافت کمر بامتثال فرمان بسته بآرایش محفل
نشاط و سامان اسباب انبساط دست سعی و کوشش کشوند و
موجب حکم اعلی سقف و ستونهای ایوان چهل ستون دولتمخانه
خاص و عام را بمحمل زر بفت و محمل زر دوزی و زر بفت های
طله بان و نقره بان عراقی و طاصهای گجراتی پرکار در کمال
طوبی و نظر فریبی آذین بسته رشک نگارخانه چین ساختند و
کوبه های مرصع و مینا کار و طلای ساده مائذد کواکب رخشان از
طاقهای آن ایوان سپهر نشان بزنجیرهای زرین در آویختند و در
وسط ایوان تختگاهی مربع ساخته اطراف آن را بمحجر طلا مزین
گردانیدند و تخت مرصع را که تا خسرو زرین کلاه مهر بر سر
سجانب گون سپهر قرار گرفته چنان فلک پایه اورنگ گرانمایه ندیده

بر روی آن جای دادند و در پیش تخت شامیانۀ اوای نگاری که حاصل همان صرف آن شده و مسلسل دورش از سرواربد های گران بها ترتیب یافته بچهار ستون مرصع برپای کردند و بر جانبد تختگاه دو فرخنده چتر مرصع و مسلسل از سرواربد که هورشید در سابل آن از شرف مر بر آسمان سایه باوچ اقبال بر افراشتند و بر دو بازوی تخت مرصع دو زرین سریر میذا کار گذاشتند و در عقب تخت سندلی های طلا نهاده تور خاصه را که مشتمل ست بر شمشیرهای مرصع ساز با پردل های جواهر طراز و سپرها و برجهای مرصع کار جواهر نگار که در ترمیع آنها از جواهر ثمینه خراج کشور بکار رفته بر روی آن سندلی ها گذاشتند و در پیش ایوان مذکور بر فراز صحن آن که محاط ست بمحجر سرخ شاد روانی عظمت نشان از مخمل زر بفت که ایوان گیوان سایه نشین دامانش تواند بود بستونهای سیمین صبح فروغ بر افراختند بر دور آن شامیانهای مخمل زر بفت و مخمل زر دوزی بستونهای نقره پرپا کرده و فرشهای زرنگار رنگارنگ و بساطهای گوناگون گسترده بیرون محجر نقره که کنار ایوان منصوب ست محجر نقره دیگر در میان محجر سرخ نصب کرده بر دو طرف خرگاههای عالی با پوششهای زرنگار بر پای کردند و در دیوار خاص و عام را بمخمل زر بفت و مخمل کلاپتون دوزی و ده یک دوزی و پردهای نرنگی و دیبایهای رسمی و چینی زینت دادند و پیرایش حجرهای در صحن خاص و عام بمقدار امرای عظام و نوینان والا مقام مقرر شده مجموع آنها را بر قباس ایوان عام و خاص بفائس اتمه از

زر بفت و مخمل و طاس آذین بستند و شامیانهای زر بفت و مخمل زر دوزی بر فراز صحن ایوان هر حجره برپا کرده فرشهای ملون و بساطهای مزین گسترده و همچنین محفل خلد مشاغل غلخانه را که انجمن خاص دولت ست با آذین حشمت و ابهت پیراسته اسپک مخمل زر بفتی که عاشر فلک اطلس تواند بود بدو ستون عظیم الشان فقره که هر یک از گمشان نشان میداد در پیش ایوان بارچ گیوان بر افراشتند و در زیر اطراف دامن اسپک مذکور محجر نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالبهای نفیس گرمایی و بساطهای رنگین خسروانی فرش کردند و اندرون ایوان را که از غایت تکلف و تجمل و زیب و آرایش اصلی تماشاگاه صورت منع جهان آفرین ست و سقف و جدار و طاق و روانش از صنعت گری و کاربرد دوزی هنروران بدائع طراز سحر آئین نسخه از نقش ارزنگ و نگارخانه چین بود بحال خود وا گذاشته کمال حسن و حسن کمالش را محتاج تکلفی ندانستند جز اینکه از طاقهای آن ایوان فلک نشان کوکبهای مرصع و میذاکار و پرچمهای طاق پردهای لرنگار آویختند و تخت کوچک مرصع و میذاکار را که مخصوص جلوس این انجمن خاص ست در پیش ایوان قرار داده زرین تختی کلان مئمن مسقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف صحن غلخانه را بزربفت های نفیس تزئین نموده در پیش آن شامیانهای زر بفت و مخمل بستونهای نقره برپای کردند و در ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف نقره که از لوازم آرایش این قسم بزمهای دولت آذین ست بر کرسیهای زرین و سیمین

چیده شد که دیدی نظارگیان از مشاهده آن خیرگی می پذیرفت
و باشاره معالی اکثر عمارات فیض آیات بتجلیه و تصفیة و سفیدکاری
و نقاشی و تجدید تصویر و رنگ و رغن زینت و صفای تازه یافت
القصه هرچه از مراتب زیب و آراستگی و فرو بها و شان و شکوه
و شوکت و عظمت در حوصله روزگار می گنجید و دست قدرت و مکت
امکان بآن می رسید در تمهید این بزم دلکشا جلوه ظهور نمود و آن
قدر نقش بدیع غریب و تصرفات دل پهنده خاطر فریب که در کارگاه
فکر و خیال گنجایش داشت در آرایش و پیرایش این انجمن
طربا پیرا بروی کار آمد

• شعر •
چو خلد برین محفلی ساز شد • بنظاره چشم فلک باز شد
مزین بصد نقش خاطر فریب • همه آشنایی دل اما غریب
برنگینی باغ در نو بهار • بزبانی خلوت وصل بار
هویدا درو نقش هر صنعتی • زهر معنی جلوه گر مورتی
ز نظاره اش دیده رنگین چندان • که شد بال طاووس مزگان ازان
جلوس میمنت عنوان بایه افزای هفت اورنگ امکان

گیمهان خدیو فیروز مند جهان ستان دوم باره بر سر
سلطنت جهان شوکت و تعین خطبه و مکه گرامی و نام
زد القاب سامی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی
یکانه این جهان آفرین که رافت مصلحت یدش بذا نشاء ایچ
و تکوین را بر اساس والای حکمت نهاده و از عطا خانه جود و انصال
اسباب خیر و کمال بهره ذره از ذرات امکان داده بمقتضای محبت

بالغه سلسله کثرت عالم کون و فساد و طبائع مختلفه اعداد را
بوحث قهری و عدالت قسری انتظام و التیام بخشیده و صدمه
طوت و عذاب خداوندان اقبال و نهیب عدل و داد اورنگ نشینان
نور حاکم و جلال را سرحدایه صلاح حال زمان و پیرایه اعتدال مزاج
نور گردانیده اگر سر رشته انصاف و سیاحت فرمایدان نامدار
شیراز جمعیت روزگار نکرده دفتر آراسته نظام کل بصیر حاد
مانند اوراق گل از باد پربشان گردد و اگر رابطه حفظ و حراست
خسروان ذوی الاقدار در نظم مهمات احوال جهانیان رشته وار پا
در میان نهاد چون سبزه دساخته حال خلق بتفرق و اختلال گراید
آری نعمت امن و امان باز بسته بوجود کشور کشایان ذی شان ست
در رنق کارگاه کون و مکان از فیض هست و بود ایشان بپاس
رافت و نصفت این گروه معدلت پروه ست که عافیت گزینان
نور تعلق در مهد تغم و آسایش تن به بخت راحت داده
اند و خاک نشینان کوی تجرد در زاویه مسکنت از خشت
نقر پالش عافیت در زیر حرف نهاده هم اقلیم صورت از برکت فیض
وجود شان بیست المعمور ست و هم دار الملک معنی از وجود
معمود شان دار السرور

• شعر •
شاهان کشور آبادی پذیرد • که از خورشید عالم نور گیرد
چو گلچیدن توان زن ملک اقلیم • که نبود خلق را از کس درو بیم
سلطانست خرم گلشن ملک • ملک جانست گوئی در تن ملک
امس رافت و خیرند شاهان • ستون این کین دیرند شاهان
چنان بی بادشاه از عقل دورست • چمن را گلشن آرائی ضرورست

و چون نباشد که کاخ دین و قصر ایمان بمعمارى سیاست دروز
اسلام قوی بنیان ست و اوامر شرع و احکام عقل بفرمان فرمانروایان
صاحب احتشام کامیاب نفاذ و جریان ازان دم که کلک قضا را
هستی بر لوح امکان زده منشور ترویج حق پرستی بنام نام
پادشاهان دین پرور نوشته و ازان ساعت که دست تقدیر تدبیر
عالم آب و گل نموده خمیر مایه نظام ملت بآب تیغ دین پناهان
شریعت گستر هرشته بی مفتاح شمشیر جهان کشا ابواب رواج و رونق
بر روی اوامر حق کشوده نگردد و بی مصقل تدبیر جهان پیرا
زنگار شرک و بدعت و غبار کفر و ضلالت از چهره مرآت دین
زدوده نشود

• شعر •

وجود شهاب در جهان کیمیاست • شهست آنکه بالاتر از وی خداست
لاجرم حکمت کامله ایزد بلچون بهر دوری از ادوار یکی از برگزیده های
خاص خود را که بخاتم موهبت ازلی رقم قبول و اقبال بر نامیده
حالش کشیده مظهر اتم قدرت برکمال و مرآت صفات کبریا و جلال
خویش گردانیده باشد بر تبه علیای ظل الهی و منصب والای
گیتی پناهی کرامت امتیاز داده بر خلق جهان سرور و فرمان روا
سازد و سر رشته امور بدائع انام بقبضه اختیار او نهاده رایست
اقتدارش باوچ رفعت و برتری و ذروه سپهر سروری برافرازد تا بمیان
عدل و رانت و مکارم احسان و نصفت و اجرای لوازم لطف و مهربانی
و امضای عزائم نهی و امر و تمهید مرام داد دهی و کرم گستری
و تشدید قواعد کفر سوزی و شریعت پروری اساس قوام عالم عقلی
و مناط استحکام نظام جمعی بوده دین و دولت در سایه حمایت

و معدلت گیرد و از انجا که بنای نگار خانه هستی بر تغیرات گوناگون
و تقلب اوضاع و تحول احوال از خصائص عالم کن فیکون ست
ملت سنیه الهی برین رفته که هرگاه سریر سلطنت و خلافت از
وجود فرمانروائی خالی و عاطل ماند یا باقتضای منوج حوادث
آسمانی که هر ظهور آن جز مصلحت منجان تقدیر نداشتند و هن
و ترویج در قواعد سروری و استقلال یکی از خسروان نامدار راه یافته
عال جهان و جهانیان ازان باختلال گرید بحکم صلاح اندیشی
الطاف شامله اختر دولت تخت بلندی دیگر از مطلع نور ظهور
عالم آرا سازد و سریر فرماندهی از شکوه اقبال سعادت مندی
آسمان پایه گرداند که بقوت تابید ازلی و نیروی توفیق آسمانی
حامل امر جلیل خلافت و جهانبانی تواند شد و بار گران سروری
و پادشاهی عالم بردوش همت بلند نهمت تواند گرفت و از زنجیر
عدالت سلسله انتظام جهان بر پای دارد و بکار فرمائی عقل متین
همت برسد رخنهای مملکت گمارد پاس میرت عالمیان را ناگزیر
نموس سلطنت و جهانداری داند و انماض از زلات زیر دستان
فرض عین عفو و بردباری شناسد بالهام اقبال در عظام امور قدم
تدبیر از حد اندیشه ظاهر بینان فراتر نهد و به نیروی شهامت و
استقلال در مهالک و اخطار پای همت از منتهای طانت شیر دلان
بیشتر گذارد بمیان حق طلبی دین و دولت را چون شیر و شکر
با هم آمیزش وحدت دهد و از فیض شریعت پروری ملک و ملت
را مانند شاخ و برگ بایکدیگر پیوند الفت بخشد تیر تدبیرش در
مضمار جهانبانی بحدی دور آهنگ بود که خدنگ فکر و اندیشه

عقل دور اندیش بآن فرسد و سمند عزیزتش در طریق کشور ستانی
بمذابۀ جهان نورد باشد که توس همت فلک تیز گرد از همراهی
آن باز ماند کوس انصاف را از پوست تن جور اندیشان بلند صدا
دارد و قانون سیاست از تار موی نازک گردن کشان خوش نوا
سازد بنگاه کرم عتابش نگه در دیده خیره چشمان بی ادب بسوزد
و لطمۀ نهی احتسابش آتش از رخسار مبتدعان دین برافروزد
کمند زود پیوند سطوتش تارک گردن هر کشان نخوت مند تاب
خورد و آب تیغ گرم خورش با خون اعدای دولت جوش الفت زند
انصر سر بلندی از سجود درگاه صمدیت جوید و منشور جهان مطامی
از اطاعت فرمان شریعت طلبد چتر والای ظل آلهی بآن نیت بر
هر افراد که ظلال احسان و انصاف بر مفارق کائنات اندازد و یاد
دولت بر ادرنگ گیتی پناهی بآن عزیمت نهد که خلائی را در
کنف عاطفت و مکرمت پناه دهد طنطنۀ کوس اقتبالش پرد
غفلت از گوش جباران اطراف کشاید و جنبه سامی آستان جلالش
چلین نخوت از پیشانی سرکشان اذناف فرساید عموم وظایف
مکرمتش از ادرات صاحب نیسان باز گوید و درام عواطف مرحمتش
بقیض بخشی آفتاب تابان نسبت جوید ببارش سحاب تربیتش
نهال استعداد ارباب هنر نشو و نما نمایان گیرد و از تابش آفتاب
عنایتش گلبرگ فطرت اهل کمال رنگ و بوی امتیاز پذیرد حرم
درگاهش کعبۀ سعادت ساکنان شش جهت عالم بود که رنج را
نورددی و محنت بادیه گردی بر خود پسندیده همت بر طوق
آن گمارند و بارگاه جاهش قبلۀ ارادت قاطنان هفت کشور باشد که

مملکت اوطان و سفارت خزان گزیده روی عبودیت و نیاز بدان
آرد باقبال بلند دست دعوی دشمنان از دامن مملکت کوتاه دارد
و بطالع نصرت مقد همت بر نصرت و اعزاز دین گمارد و ترویج
سنن نبوی را از واجبات دولت و کامکاری داند و تعظیم احکام الهی
را از موجبات عظمت و بخت یاری شناسد مشعلۀ دولت از مشکوۀ
دین برافروزد و سرمایه ایت از طریق شریعت اندرزد تسخیر
تلب آزادگان بر تسخیر عالم مقدم داند و دستگیری از پافشاران
زکوت نصاب قدرت و زبردستی شناسد ارباب فضل و کمال را بمواند
خود را انصاف موظف دارد و محبت اهل روع و صلاح سرمایه فوز و رفح
شارد و ولایتش در خاطر مسافران مقیم شود و دعایش بر زبان
غریبان وطن کفد

کسی را کند حق سزاوار ملک • که باشد بدانش نگهدار ملک
بآن بختور زبید اقبال و بخت • که نازد بشمشیر او تاج و تخت
فلک دولت آنرا دهد بیدریغ • که باشد نگهدار دولت به تیغ
بر آنکس مسلم بود سروری • که بر سر نهد بار دین پروری
خاست کسی را ز آدم رسد • که عدلش بفریاد عالم رسد
مصدق این مکارم و مفاخر دایم و مرآت صورت صدق این تقریر
نات مقدس گیمهان خدیو فلک ندر عالم گیر ست که چون نقشبند
نقا در نگار خانۀ تقدیر چهرۀ سعادت سیمای دولتش بفروغ این
فضائل شگرف و محاسن ارجمند برافروخته بود و کسوت طراز قدر
در کارگاه ابداع خلعت والای دین پناهی و عالم گیری بر قامت
طالع کشور کشایش دوخته لاجرم پیوسته روزگار برای تمهید مقدمات

سلطنت و کامکاری او در کار بود و چرخ دوار در سرانجام احباب
حشمت و بخت یاری او بیدقرار هر دم اقبال بلندش بنیرنگ سازد
توفیق نقشی مینمود و هر لحظه طالع فیروز مندش بسر انگشت
تایید عقد میکشود بشیر بختش هر روز بنو مزده میداد و سرور
دولتش هر نفس بنازه بشارتی می فرستاد چنانچه هم در مبادی
انکشاف صبح فطرت و جهان پیروانی و عنفوان ظهور تابش نور خلقت
و عالم آرائی که نخل برومند حشمتش در سراستان سعادت نونهال
و سرور فراز قدرش نورسته جویدار جاه و جلال بود نسائم کمرانی
از گلشن کمالاتش بر پیشگاه خاطر ارباب فطنت و ذکا میوزید و شمام
جهان باقی از بهارستان فضائلش بمشام ادراک تیز هوشان میرید
فروغ جهان فروزی از سایه چترش چون آفتاب روشن بود و جوهر
دشمن سوزی از جوهر تیغش مانند شرر از شعله بر ساحل ظهور
پرتو انگی می نمود رصد بندگان ملک دانش و شعور از جدال
تقویم خطوط جبهه اش استخراج دلائل بخت مندی و امقراط
درجات سر بلندی میکردند و واقعان رموز رمل سعادت از نقاط خال
رخسار سعادت نالش قرعه سلطنت ربع مهکون بنام همایونش بر
لوح تفاؤل و شگون می زدند زینت دادن انسر عزت و سروری از
تارک آسمان سایش هویدا میگشت و پا نهادن بر اورنگ خلافت
و برتری از نقش پای فلک فرمایش خوانده میشد لمولفه * شعر *
هنوزش بود با گهواره الفت * که بودش خار خار تخت دولت
هنوزش بخت در نشو و نما بود * که با پیل دمان تیغ آزما بود
لبش بودی هنوز آلوده شیر * که میزد همتش سر پنجه با شیر

چوبانخچیر و صید افتاد کارش * غزال ملک بود اول شکارش
ز فرخند و اقبالش عیان بود * که شاهنشاه عالم می شود زود
تا آنکه درین هنگام سعادت فرجام که کار پردازان استار تقدیر اسباب
خلافت و جهانپائی آن پادشاه عالم گیر بر وجه کمال آماده ساخته
صلاح حال جهان و مصلحت امور جهانیان منوط بفر معدلت و
فرمانروائی او دیده بودند و خلق عالم خصوصا ساکنان کشور هند
که یکپند بنابر اختلال مباحی مملکت و شورش افزائی مدعیان
سلطنت مورد حوادث و فتن و دستخوش تقلبات و محین بودند
سزاران برکت سروری و جهاندارائی او گشته استحقاق این موهبت
علیا داشتند باقتضای حکمت بالغه ایزد بهیمال نیر عالم آرای جاه
و جلال و کویب سعادت پیرای عظمت و کمالش از مطلع نصرت
و فیروزی پرتو جهان افروزی بر عرصه آفاق گسترده و جهان انسرده
عالم برهم خورده را دیگر بازه روزگار دولتش بهارستان خرمی
و نگارستان بیغمی کرد زمانی که سعود آسمانی در ادرار و اکوار
امکان سرگردان وصول آن بودند رسید و وقتی که وقت شناسان
عالم کون و مکان در دهور و قرون انتظار درود آن میبردند بجلوه گاه
ظهور خرامید مرادی که زمینیان از گردش افلاک و انجم میجهستند
بحصول پیوست و مقصدی که علویان در تمنا می آن دیده بر زمین
لوحته بودند پیاپی والای روانی برآمد در ساعتی فیض آیت لامع
الدور که زبده اوقات سنین و شهر و جامع برکت بطون و ظهور بود
یعنی روز فرخنده یکشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان حال
سزار و شصت و نه هجری مطابق بیست و پنجم خرداد ماه الهی

و بدست و هفتاد خرداد ماه جلالتی سنه پانصد و هشتاد و یک ملکشاهی
و ششم آذر ماه قدیمی سنه هزار و بیست و هشت یزد جردی و پنجم
خزینان ماه روسی سنه هزار و نهصد و هفتاد استغدری که عمر ابد طراز
بچهل سال شمسی و هفت ماه و سیزده روز و چهل و یک سال قمری
و ده ماه و ده روز رسیده بود بعد از انقضای هشت گهزی و هفت
پل از روز مذکور که سه ساعت و پانزده دقیقه نجومی باشد خانای
سپهر سریز مهر انصر شهنشااه عالم گیر عدل پرور دیبیم کرامت آثار
جهان بانی بر سر و خلع عفت سعادت نگار کامرانی در بر بایوان ملک
نشان چهل ستون خاص و عام که بآئین ایهت و احتشام زیب
و آرایش یافته وقوع این لطیفه ارجمند و عطیه شرافت پیوند درانها
مقرر شده بود خرامش اقبال نمودند و باقر آلهی و شکوه و عظمت
شهنشاهی بر اورنگ حشم و جلال و سریر عظمت و استقلال
جلوس اجال فرمودند لمولفه . شعر :

شد از مشرق بخت شاهنشهی . جهان تاب انوار ظل اللعی
ز شاهنشاه نو جهان تازه شد . تن ملک را باز جان تازه شد
شب هند را صبح دولت دمید . بهر کلبه آفتابی رهند
سریر مرصع سپهر آسا که از جواهر شب تاب و گوهرهای نرزداد
در انتظار این جلوس دولت همه تن چشم گشته بود بآرزوی خود
فائز شد و چتر زرین مهر فرسا که عمری بترسد این لطیفه سعادت
بیک پا ایستاده بود بتمنای قویش رسید در آندم ساکنان مواقع
جبروت از الواح قدس آیات بیانات فرخی و بهر زوی خوانده بر تارک
انصر زبش دمیدند و مقدسان مجامع ملکوت حرز سعادت

و کام گاری بر ورق منشور اقبال نوشته بيازوی پرنیروی قدرش بمتند
قدسیان دفع گزند را از کوب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون
مویختند و علویان از جواهر خزائن انلاک دامن دامن گوهر بهر
نظار اندوختند سپهر و اختران شادمانی کرده بشارت کامرانی دادند و
زمین و زمان تهذیب گو گشته باین ترانه زبان بر کشادند . شعر .
کای ز تو اورنگ شهی سرفراز . تاج خلافت ز تو گوهر طراز
آئینه صرورت شاهی تویی . سایه خورشید آلهی تویی
نیغ ترا شد چو مسخر جهان . خیز و کنون خطبه دولت بخوان
کوس شهی بر سر جمشید زن . بکف خود بر زر خورشید زن
زین ده از همت والی خویش . نامت اقبال بطغرای خویش
فرخ کوس شادی و صغیر بغیر شادمانی آهنگ ذروه افلاک کرد
و غلغل گلبانگ دعا و شور زمزمه تحیت و ثنا با خروش ذکر گردیدان
بیم آیم بخت شعله آواز خنداگران در خرمن طاقت ناهید در گرفت
و مضرب ساز مطربان تار میر برچیس را بگسستن برد نوای طنبور
و قانون و نغمه نای و ارغنون بآواز چنگ زهره در یک پرده کوک
شد و حرکت شوقی افلاک بر اصول دست افشانی و پای کوبی
اهل نشاط افتاد . شعر :

شده نغمه سازان دستان سرا . در آن گلشن بزم بلبل نوا
سرود آن چنان اوج برداشته . که یک بخت خوابیده بگذاشته
کدوهای بدین کامهای رباب . معی نغمه پیموده بر شیخ و شاب
حاکمان انجمن علوی همچو خوابان جلود دوست و لعیان پری چهر
اینهاشای این شکر مجلس طرب پیرای سر از غربات چرخ و

مناظر سپهر بر آوردند و شاهدان استدار فلکی که پیوسته از گوشه چادر شب رو می نمودند در عین روز بظاره آن فرخ آئین محفل دل افروز بر بام افلاک جلوه گر گشتند روزگار بعد از گجروی و مسماری کمر خدمتکاری بر میان بسته سر بر خط بندگی و فرمان برداری نهاد و آسمان از کهکشان دست کورنش بر سر گذاشته با مقربان دولت و نوینان عالی جاه دران والا بازگله دوش بدوش ایستاد چو بسرفرازی علم گردید که سایه بر سر سایه الهی گستر و تخت بر خویشتن بالید که کوه و تار و جهان حلم برو تکیه کرد دین و دولت باهم بر آمیخته یکدیگر را تهیته گفتند و صورت و معنی هم آغوش گشته غبار دوتی از میان رفتند شام نذره را سحر دمید و روز تفرقه بسر رسید جهان هوای جوانی از سر گرفت و دوران بقای کمرانی در بر کرد آئین حشمت و جلال تازه شد و خطبه دولت و اقبال بلند آوازه گردید خطیب سعادت منش بلاغت نشان دران محفل عالی شان پدای مردی بخت بلند بر منبر کرامت پایه آسمان پیوند که سلم بام شرف و معراج سپهر عزت بود برآمده از رنعت ردای کهکشان بدوش گرفت و با خطبه سرایان حظائر قدس هم زبان و هم آغوش شد و خطبه بلیغ انشا کرده بعد از سپاس آفرینگار جهان و درود واسطه ایجاد کون و مکان بنشر مدائح و مناقب نام آوران این دودمان همایون و ذکر القاب عامی و اسماء گرامی تاجداران این خاندان ابد مقرون پرنداخته داد بلاغت داد و چه غنچه رسم و آئین این سلطنت فیض قرین ست نام والا مقام هر یک از از آبابی عظام و اجداد کرام آن حضرت که بر زبان جاری می ساخت

بعطای تشریفی از خلعت خانة جو و احسان قامت مهابات می افراخت و چون زبان را بگوهر نام ارجمند خدایگان جهان زینت بخش هفت اوزنگ امکان پذیرای سعادت بخشید و دهان بذکر دعا و نشر ثنای پادشاه دولت و دین چون دهان غنچه عطر آگین گردانید بگران مایه خلعتی زر نگار که کسوت شرف و افتخار نام جویان روزگار تواند بود تشریف استیاز پوشید و جیب و دامن امیدش بنقد مقصود آمده شد چندان طبقه های سیم و زر بر نام والای خاقان دین پرور نثار کردند و آن قدر خوانهای در و گوهر بر تارک آسمان سالی خدایگان دین پرور برانشانند که از نثار جیفی آن بزم فرخنده کیسه فراخ اهل مجلس پر شد و دست گشاده از لب ریز در گشت ایستادهای بساط عزت و بار یافتگان محفل قرب در موقف تسلیم عبودیت دست ادب بر تارک اخلاص نهادند و از صفای عقیدت و صدق ضمیر دل به بندگی و هواخواهی بسته زبان بدعای بقای خلیفه زمان گشادند خزان انعام پادشاهی چون ابواب رحمت عام آلهی بر روی جهانیان کشایش یافت و از خلعت های رنگارنگ و تشریف های گوناگون قامت تمنای پیر و جوان آرایش پذیرفت خدمت پدشگان انجمن دولت پیدایهای ارکجه بگردش آورده بدوش ایستادهای آن بزم عشرت را چون جیب غنچه و گریبان یاسمین مشک پر و عطر آگین ساختند و خوان های پان بخش کرده خرد و بزرگ آن محفل انبساط را بدرگ طرب و نشاط نواختند درد بخور عنبر و عود زلفهای مشکین عنبر آمود بر روی هوا فرو هشت و شمیم عطر و عنبر دماغ جهانیان را از بزم روحانیان خبر داد در همان روز

عالم افروز زوهای ناب بسکه دولت آن پادشاه مالک رقاب چهر
 بزور قبول آراسته نقش رواج گرفت و زادگان کل از فرمان والای او
 با پاک گوهران دردمان دریا دعوی مباحث کردند گنجینه داران
 آسمانی طبقهای انلاک از اختر شب تاب صملو ساختند
 بدار الضرب اقبال رسانیدند تا بسکه سلطنت فرمان روی جهان
 زینت و زینت گیرد و حارسان خزائن سپهر طلای بیفش خورشید
 را دیگر باره گذاخته بعبارگاه عزت و جلال آرند تا بزور نام
 همایون خدیو زمان عیار کامل پذیرد مولفه • شعرا
 از سکه اقبال شه مهر نظیر • میم و درم ستاره شد نقش پذیر
 از خطبه او غلغله در چرخ افتاد • گردید زر از سکه او عالم گیر
 چون در عهد سلطنت اعلیٰ حضرت متن یک روی اشرافی و زینت
 بکلمه طیبه و حاشیه با سامعی سامعی خلفای راشدین مهدیین
 رضوان الله علیهم اجمعین و روی دیگر بنام نامی و القاب گرامی
 آن حضرت مزین بود شهشاه موق شریعت آئین را که در جمیع
 امور منظور نظر حق بین اقتدای آثار شرع مبین و رعایت اعزاز
 حضرت خاتم المرسلین صلوة الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین
 ست و همواره از سعادت منشی و والا گهری در تعظیم و احترام
 شرع و اسلام کوشیده امری که مستلزم اهانت و ازاء بقواعد ملت
 بیضا باشد جائز نمیدارند بخاطر هوشمند و ضمیر آسمان پیوند رسیده
 که نقش کلمه طیبه بر دراهم و دنانیر که شب و روز دست فرسوده
 طوائف انام میگردد و لوٹ کف کفار ضلالت آثار بآن میرسد
 موجب سوء ادب و هتک حرمت است لاجرم بالهام سرور غیبی

و القای توفیق الهی مقرر فرمودند که یک روی اشرافی و رویه را
 بنقش این بیت دل پذیر که • بیت •
 مکه زد در جهان چو بدر منیر • شاه اورنگ زیب عالمگیر
 در روی دیگر را بنگارش ضرب بلده و سنه جلوس همایون زیب و
 زینت بخشید و منشور اقبال بطغرای غرای ابو المظفر محی الدین
 محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی مزین
 و محلی گردید و فرمان شد که دبیران سخن پرداز عطار نشان
 مدائیر جلالت عنوان مشتمل بر مژده این جلوس میمنت طراز
 بصداران و میده کشان اطراف و امرا و حکام صوبجات نگاشته
 مصحوب مسرعان خجسته پی با کفایت و حدود ممالک محروسه
 فرستند و بشارت امن و امان و نوید سعادت و احسان بجهانیان
 رسانند القصه پایه افزای اورنگ جهان بانی در آن محفل
 خمروانی تا هفت گهری بر سریر مرصع جلوس اجمال نموده فروغ
 انزایی بزم دولت و کامرانی بودند و از اینجا بمشکوی قدس شرف
 قدس بخشیده ساحت آن حرم کده عزت بانوار ظل الهی برافروختند
 و در آن شبستان سعادت قیام همایون مجلسی نور افروز بزم قدسیان
 و مقدس محفلی نمودار مجمع روحانیان ترتیب یافته محتجبات
 مراقب حشمت و مخدرات امتار سلطنت پزوانه وار برگرد آن
 شمع انجمن خلافت و گیتی ستانی جمع آمدند و وظائف
 تهنیت و مبارک بادی بجای آورده برای نثار آن برگزیده
 الهی طبق طبق میم و زر با گوهر جان برآمیختند و دامن
 دامن درو گوهر با نقد حیات درهم ریختند خدیو بحر کف

تاریا نوال دست عطا و انضال گشاده هر يك از بیگمان معتمد
و بانوان مکرم و پرستاران بارگاه خاص و پردگیان حریم عزت و اختصاص
را با انعامات سامیه و مواهب عالیة نوازش فرمودند ازان جمله
بمسند نشین حرم عزت و احترام پرده گزین نقاب ابهت و احتشام
ملکه ملکی خصائل مالکة قدسی شمائل عاقله هوشمند کمال
سعادت پیوند فخله ریاض عظمت و اقبال درخه گلشن جلال
جلال روشن رای بیگم گرامی همشیره خویش که بمیان شرافت
ذات و کرامت صفات و محاسن اخلاق گزیده و مکارم اطوار پستند
و صدق اخلاص و عقیدت و رسوخ یک جهتی و ارادت بخداست
خدایو جهان و خلیفه زمان که مدرمسن مشکوی دولت بوجود برکت
آمود آن ملکه تقدس نقاب مزین ست پنج لک روپیه مرحمت
کردند و به پرده آزای هودج عز و علا نوربخش تقوی عظمت و ابهت
زبد مکرمات دودمان خلافت اسوه مقدسات خاندان شرافت باره
انوار ساحت دانش و هوش مندی لامعه فیض سعادت و سر بلندی
زیب مسند عزت مخدره نقاب عظمت زیب النساء بیگم چهار لک
روپیه و بدره ناخره بحر حشمت و کسرا نی ثمره طیده نخل دولت
و جهان بینی زینت سراقق ابهت طراز طیلان عفت زینت انما
بیگم دو لک روپیه و بقره باصره دولت و سروری غره ناصیه سعادت
و برتری زهره سمای رفعت بدر آسمان جلالت بدر النساء بیگم یک
لک و شصت هزار روپیه و بمحجوبه استار عزت نور انزای شهبان
ابهت زبد طاهرات نخبه مکرمات زبد النساء بیگم یک لک و پنجاه
هزار روپیه و بمچندی دیگر از پرده گزینان سراقق عصمت يك لک

ده هزار روپیه انعام فرمودند و چون حرم مرای اقبال از انوار
شوکت و جلال خدیو زمان فروغ میمنت یافت از انجا بدولت کد
خاص غسل خانه پرتو قدوم انگنده سریر آزای سعادت گردیدند و
ازان محفل سپهر احترام نیز بدستور مجلس خاص و عام انجمن
نشاط آراسته گشته آئین کام بخشی و کسرا نی تازه شد و هفدهم
عشرت آرائی و جهان پیرائی دیگر باره گرمی پذیرفت و از فیض
محابب عنایت و مکرمت بادشاهی نخل مراتب و مفاصل بالیدن
گرفت و از نسیم باد دستی جود و احسان خلیفه آلهی غنچه آمال
و امانی شگفتن آغاز نهاد و هر يك از بادشاه زاده های کام گار نامدار
مؤید منصور بختیار را مورد انظار توجه و نوازش ساخته بمواهب
عظمی و مراحم علیا عز اختصاص بخشیدند ازان جمله برای مهین
شعبه درخه سلطنت گزین باره نهال خلافت بادشاه زاده نام دار و الامکان
محمد سلطان که در بنگاله بودند سه لک روپیه و جهت رخسارده اختر
برج دولت و سروری تابنده گوهر درج عظمت و برتری بادشاه زاده
عالی قدر فرخنده شیم محمد معظم که در دکن بودند دو لک روپیه برهم
انعام فرستادند و نوگل حدیقه عزت و ارجمندی تازه نهال جویدار
حشمت و سر بلندی بادشاه زاده کامگار سعادت تولد محمد اعظم را
بانعام دو لک روپیه و مرحمت شمشیر مرصع گران بها و فیض خاصه
ایام براق نقره و جل زر بفت و باضافه یک هزار سوار به منصب والی
ده هزار بی پنج هزار سوار نواختند و قره العین سلطنت و نامداری
حصه الصدر ابهت و بخت یاری بادشاه زاده والا گهر محمد اکبر را
بانعام يك لک روپیه مشمول عاطفت ساختند و همچنین بهر

کدام از امرای نامدار و نویسندگان عالی مقدار و سرداران و حجه داران
جنود نصرت و سائر بندگان آستان خلافت بقدر رتبه و شایستگی
عواطف نمایان و عذایات شایان که بر سبیل تفصیل جداگانه رقم
زده کلک و بان خواهد شد سمت ظهور یافت و بزم صفا و اتقیا
و سخن هفتجان و شعرا و ارباب طرب و نشاط و سرود سرایان آن انجمن
انبساط انعامات لائقه و صلوات گرانمایه مرحمت شد بالجمله آن
مجلس دل کشا و مسفل سعادت پدید در کمال رنگینی و دل
فریبی و زیب و زینت و شکوه و عظمت و بهجت و سرور و شاد کاهی
و حضور بسر رسید و حضرت شاهنشاهی تا دو گهری دران بارگاه
جلال و نگارین سرای اقبال سریر آرا و بزم افروز گشته باطاف و
نوازش و عطا بخشش داد تمغای عالمی دادند و اشاره معلی بصدر
پیوست که این جشن سعادت آذین بهمین ترتیب و آئین تا دهم
ذی الحجه تمتد بوده بمقدم فرخنده عید اعظمی متصل باشد تا
در عرض این اوقات خسته فرجام که ایام دولت روزگار و روزگار
دولت ایام سمت جهانیان را کلام دل در گذار آمده آرزوهای دیرین
جهان بحصول انجامد تاریخ این جلوس میمنت قرین را ملا شاه
بدخشی که بسمت فقر و تجرد معروف بود و دارا بی شکوه یار
ربطه ارادت و اعتقاد عظیم داشت ظل الحق گفته و این گوهر
نظم سفته •

• رباعی •

محبی دل من چون گل خورشید شگفت
کمد حق و غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شاه حق آگه را

ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

و یکی از فضلاء پایت سریر اعلی (بادشاه ملک عفت اقلیم) گفته
و دیگری از نکهه (سنجان زیب اورنگ و تاج پادشاهان) یافته و ملا
عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی صفائی بالقای سرور غیبی
و امداد الهام ربانی تاریخ وقوع این عطیه ارحمقد را از انوار مشکوت
کلام آهی چنین اقتباس نموده که (انَّ الْمَلِكَ لِلَّهِ يَوْمَئِذٍ مَنْ يَشَاءُ)
الحق ورود این لطیفه بشارت پیرا پیدان فصیح بل بغض مریح ازان
انصاح میدماید که طلوع ندر این دولت آسمانی و جلوس
این زبنده افسر خلافت و جهانبانی بر اورنگ عظمت و کشور
متانی بمیامن تائیدات سماوی و کرائم توفیقات سبحانی
مت و آنچه از مراتب غلبه و استیلا این برگزیده ایزدی
و مدارج رفعت و اعتلای این سلطنت سرمدی و دنع و استیصال
اعدای بد سگال و نصرت و فیروزی جنود ظفر مآل درین فرصت
اندک و مدت قلیل بمنصه بروز آمده چون مصلحت کامله ازلی
و حکمت شامله لم یزلی اقتضای ظهور آن نموده لا محاله
بشرایف رضای ایزد بیچون مقرون بوده ست و چون نباشد
که بمیامن آثار دینداری و برکت دولت و کامگاری این بادشاه حق
پسند شریعت پرور احکام ملت بیضا و شرع مطهر امروز در
شش جهت و هفت کشور کامیاب نفاذ و روایت و شاهد مستور
حقیقت و حقانیت که از غلبه بطلان و استیلا باطل گزندان مجال
ظهور نداشت درین عهد سعادت مهی نقاب خفا از رخ بر افکنده
سرگرم جلوه خود نمائی مت در پناه حمایت دولتش دین از

کشاکیش شرکت شرک و ضلال فارغ البالی و بتکا بوی اقدام معی
و همتش آثار کفر و رسوم بدعت پایمال محو و زوال ست امید که
تا بدر منیر را بر اورنگ میثا رنگ مظهر جای قرار و خورشید عالم
گدیر را بر تخت مرصع و چتر زنگار باشد سریر شاهنشاهی و چقر
گیتی پناهی ازین دست پرورد الطاف الهی خلک پایه و خورشید
مابه باد .

ذکر زائجه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس قرین بطور اختصار شناسان فرض

لمولفه

ای رصد آموز خرد دستگاه . کدوب طالع نگر و اوج جاه
طالع فرخنده شاهی به بدین . مطلع انوار الهی ببین
دیده برین زائجه ارجمنده . باز کن در زیج سعادت ببند

چون بمقتضای تقدیر ازلی و تایید سبحانی جلوس معمود این
پایه انزای اورنگ خلافت و کشور ستانی در امد اوقات و ایمن
ساعات که جامع برکات کونی و آلهی و حاروی میامن ارضی و سماری
بود اتفاق افتاده لاجرم خامه نکته سنخ حقائق نگار که رصد بلند
آسمان معانی و دقیقه یاب جداول اسرار نکته دانی ست زائجه
طالع آن جلوس همایون درین صحیفه اقبال ثبت و مرتوم میسازد
و از اینجا که استیغای جمیع دقائق و نکات و استیعاب همه مزایا
و خصائص این سعادت نامه هفت آسمان فراتر از نیروی شرح
و بیان ست بتبیین بعضی از لطائف رموز و شرائف احکام آن بنوعی

که اختصار شناسان قوس استخراج نموده اند می پردازد تا ارباب
دانش و ادراک و دقائق سنجان انجم و افلاک را برخی از افطار
سعادت علوی و آثار برکات آسمانی که این زائجه میمنت طراز بآن
مخصوص و ممتاز ست بر خاطر حقائق ناظر جلوه ظهور نموده
باصطرباب حقیقت پیمای فکر و تعمق ارتفاع درجات آفتاب این
دولت ازلی اساس توانند گرفت و ازین جدول تقویم سعادت و لوحه
ارقام مرادات استخراج احکام فرخی و بهروزی و استنباط انوار
عالم آرائی و جهان فروزی این سلطنت ابد پیوند شوند کرد .

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانه اول برج امد ست

که بیت نیر اعظم و عطیه بخش عالم ست و در کتب
اختیارات مسطور ست که بهترین بروز برای طالع جلوس برج
امد ست مرکز این خانه درجه هفتم ازین برج ست که حد
زهره و وجه زحل و اثنا عشریه زهره ست و نه بهر عطارد و هفت
به زهره و در سنجان شمس و آذر جان زهره ست و رب مؤلفه
آفتاب ست بشرکت زحل و مستولی برین خانه آفتاب و سهم
الملك و السلطان درین خانه ست و دقیقه سنجان علم احکام بودن
سهم الملك در و تد طالع دلیل دوام و ثبات دولت گرفته اند .

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر استحکام اساس دولت و فرمان
روانی و انتظام امور خلافت و جهان پیرائی و کثرت و آرامشگی

خیل و حشم و ملائمت و جلالت در دلهای اهل عالم و غلبه و فیروزی در معارک و غا و نگونساری و تیره روزی اعدا - وقوع مشتملی درین خانه و اتصال او با آفتاب که صاحب خانه ست بنظر قبول دلیل ست بر ثبات ملک و بقای حشمت و مدق اخلاص و یکرنگی اولیای دولت و رسوم عقیدت و یک جهتگی اصفیای سلطنت و کثرت بندهای جانشینان خیر اندیش و نور ملازمان دولت خواه و ناکیش و روز افزونی اسباب سعادت و کمال بمیامان تأیید ایزد متعال و نشو و نما نمای نهال جاه و جلال از فیض بهار بخش و اقبال - و از بدائع تأییدات آسمانی آنکه طالع مهر فروغ این آفتاب جهان تاب اوج عالم گیری و جهانبانی موافق عاشر قران علویین در برج قوس واقع شده و اهل قرانات این قران را قران اوسط گمان کرده اند چه در مثله آبی دوازده نوبت قران شده و این اذل قرانست که از مثله آبی با تیشی انتقال نموده و قران مذکور در حدت دریمست و چهل و پنج سال تقریبا واقع میشود - و از شرائف اتفاقات غریبه آنکه طالع ولادت سعادت قرین خدیو زمان و زمین با طالع این قران موافق ست و این هر دو اتفاق بدیع در دلدل قومی و دو شاهد صادق ست بر اینکه پایه والای این دولت خدا داد و رتبه ارجمند این سلطنت گرامت بذب در مراتب عز و علا و مدار بر رفعت و اعتلا هم چشم زیرین و انگشت نمای خانقین گردد و صیت عالم گیری و دولت و آوازه جهانباندی و مصلحت این حضرت در انتشار باطراف و اقطار بر یک صبا و شمال و برید و هم و خیال مسابقت جوید بضرر شمشیر و حسن تدبیرش

ممالک و اتالیق جهان بحیطه تصرف و تسخیر آید و سمند عزیمت آفاق گیرش عرصه دوران بکام نصرت و فیروزی پیداید و سرکشان اطراف و نخوت منشان اکناف سرطاعت و انقیاد بر درگاه سلاطین مطافش نهند و خوانین روزگار و فرمان دهان نامدار گردن از ربقة متابعتش نه پیچیده کشور دلهای بتصرف والیان و الایش دهند و دلیل ست بر توفیق یافتن آنحضرت باعلای اعلام دین متدین و اعیای سدن حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و ابداع قواعد سلطنت و جهانبانی و اختراع قوانین خلافت و کشور ستانی و تصرفات بدیعه و دخلهای بجا در هر باب و وضع ضوابط و رسوم پسندیده بدین ثاقب و فکر صواب پیرا که سالها و قرنهای در روزگار از آن باز گویند و بزرگان جهان و سرداران دوران آن را دستور معامله خود سازند *

خانه دوم برج سنبله ست

که خانه عطارد و شرف او ست و مرکز این خانه درجه ششم ست که حد عطارد و وجه شمس و اثنا عشرده صریح و نه بهر زحل و هفت بهر قمر و در بجان عطارد و آذر جان مشتملی ست و رب مثله زهره ست بشرکت صریح و این درجه مضیده و مذکر ست و مستولی برین خانه عطارد که واقع ست در یازدهم درخانه خود *

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آباحتی خزانه عامره و کثرت نفوذ و

جواهر و اجتماع کنوز و ذخائر و فراهم آمدن تحف و نفائس از هر دیار و رسیدن اموال خراج و پیشکشهای نمایان از اطراف و اقطار و ازدیاد محصول مملکت بسبب تدابیر صائبه و ضبط و نسق مداخل و مخارج سلطنت از روی معامله فهمی و هوشمندی و دلیل ست بر آنکه اولیای دولت ابد قرین و بندهای اخلاص آئین مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گشته کارهای بزرگ و مهمات سنگین بمساعدت همت ایشان بظهور رسد و معضلات امور و عقدهای مشکل بحسن کار دانی و رای و زبیت آن گروه اخلاص طویبت کشایش پذیرد و همواره بصدق ارادت و خدمت گذاری و حسن عقیدت و جان سپاری مشمول عنایات و منظور توجهات پادشاهانه باشند و بودن سهم السعادة که دلیل مال ست با صاحب ثانی مفصیح از کمال قوت و سعادت خانه مال ست و وقوع سهم المال در برج میزان و بودن صاحبش در رتبه عاشر در خانه شرف خود هم دلیل کثرت خزائن و ذخائر و وفور امیال حشمت و بخت یاری و وسعت دستگاه مکنذ و نامداری و حصول گهرهای قیمتی و جواهر نفیسه ست •

خانه سوم برج میزان ست

که خانه زهره و شرف زحل ست و مرکز این خانه درجه چهارم ازین برج واقع شده که حد زحل و وجه و اثناعشریه مریخ و نه بهر و هفت بهر و درینجا زهره و آدرجان عطارد ست و رب منادیه زحل بشرکت مشتری و این درجه مونس و نپیره ست

و مستوای برین خانه زحل ست واقع در بیت شرف و حد در منادیه خود •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر غلبه و برتری و بزرگی و سروری بر اخوان و اقربا و غالب آمدن بر اعدای سلطنت و مدعیان مملکت در معارک و غا و مهالک هیجا و کمال مهر اندیشی و راقبت و عطف و ت پروری و شفقت نسبت بخوهران و خویشان و نهایت اکرام و انضال در حق ایشان و مسرور گشتن طبع مبارک از بعضی سفرها و نهضت های همایون که رایات عالیات را روی دهد و مقتضی فوائد و منافع عظیمه باشد و وصول مرزهای فتح و ظفر و رسیدن خبرهای مسرت اثر از اطراف ممالک و حدود ولایات بر سپید ثواب و توالی بدرگاه سپهر آیات و میل خاطر ملکوت ناظر بکشف مسائل دینی و تحقیق مباحث یقینیه و غور و تأمل در قضایای شرعی و عرفی و تدبیر و تعمق در مقدمات عقلی و نقلی و رغبت بصحبت علما و دانشوران و محالست اثقا و پرهیزگاران و رسوخ و تصلب در امور دین و استقامت و استقامت بر جاده شرع مبین و امر به بنای مساجد و معابد اسلام و حکم بهدم بت کدها و عبادت خانه های کفار ضلالت فرجام •

خانه چهارم برج عقرب ست

که خانه مریخ ست و مرکز این خانه درجه اول از حمل ست

که حد و وجه و اثنا عشر درجه مریخ ست (و ۱۴ بهر قمر و هفت
بهر و ذریحان و آذر جان مریخ) و رب مثلثه مریخ ست بشرکت
قمر و این درجه مونث و قیمة ست و مستولای برین خانه مریخ ست •

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر اقترا عواقب امور بمعاد و بهروزی
و اختتام مقاصد و سهام به خجستگی و نیروزی و آبادانی محکمات
و آسوده حالی رعیت و حیر حاصلی ولایات و افزونی محصول
خااصات و آراستگی ساخت دولت بمساکن عالی بنا و منازل خلد
آسا و طرح انگندن عمارات عالی اساس و بساتین فردوس مانند
بمعماری همت بلند و بودن راس درین خانه دلیل ازدیاد مواد
جاء و دولت و ترقی باقصی مدارج حشمت و ابهت و حصول
معادات و توفیقات و روائی مرادات و مقاصد و ادراک اجر و مذویت
باهدات بقاع خیر و مصاد •

خانه پنجم برج قوس ست

که خانه مشتری و شرف ذنب ست مرکز این خانه درجه پنجم
ازین برج ست که حد مشتری و وجه عطارد و اثنا عشر درجه زحل
و نه بهر زهرة و هفت بهر مریخ و ذریحان مشتری و آذر جان
قمر ست و رب مثلثه آفتاب ست بشرکت زحل و این درجه نیر و
مذکر ست و مستولای برین خانه مشتری ست که واقع شد در طالع •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر دوام عیش و سرور و کمال خرمی
و حضور و شگفتگی گلزار همیشه بهار خاطر ملکوت ناظر و نزهت
و تقدس باطن و ظاهر و توجه طبع اقدس بمخاطبات و مقارنت
نسوان و تعلق و عشق به طلعتان و پری رویان و میل کردن بلذات
مشروع و مباح و رعیت بلباحهای فاخره متشرعانه و آمدن رسل
و رسائل با نفائس تحف و هدایا از ملوک اطراف و اکناف بپایه
سریر سلطنت و رعیدن خبرهای مسرت پیرا و مزدهای سامعه
انروز بجناب خلعت و سعادت مندی و برخورداری فرزندان کامگار
و شاهزادهای نامدار بتوفیق فرمان پذیری و حسن خدمت و انقیاد
و صدور آثار شغقت و ظهور انوار تربیت در باره آن زمره عالی نژاد

خانه ششم برج جدی ست

که خانه زحل و شرف مریخ ست و مرکز این خانه درجه هفتم
ازین برج واقع شده که حد عطارد و وجه و اثنا عشر درجه بهر
و هفت بهر مشتری و ذریحان زحل و آذر جان شمس ست و رب
مثلثه زهرة ست بشرکت مریخ و این درجه مونث و قیمة ست
و مستولای برین خانه زحل ست که در بیت شرف قوی حال ست
واقع بتصدیس مشتری •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه ذات اقدس و عنصر مقدس
در اکثر اوقات قرین عافیت و سلامت باشد و اگر گاهی مزاج قدسی

امتزاج را از منتهی اعتدال انحرافی رودهد زود بصحت و استقامت
گرایند و عاقبت کونتها بکمال خیریت اقتران یابند و ماده تغیر مزاج انحر
سردی و خشکی و گاه نزله و زکام باشد و دلیل ست بر آنکه بندهای
قدوسی جان نثار و ملازمان کار آگاه هوشیار بر آستان سلطنت و سد
خلافت فراهم آیند که مصدر خدمات سترگ و کارهای بزرگ
گشته آثار کفایت و درایت و جان فشانی و عبودیت از ایشان
بظهور رسد و پرستاران خجسته منظر زیبا و مخدرات فرخنده طلعت
مع سلیمان در مرا پند دولت و حرم کد سلطنت بهم رسند که بحسن
خدمت رضا جوئی خاطر مهرانوار کامیاب قدر و اعتبار باشند.

خانه هفتم برج دلوست

که خانه زحل ست و اقوی حال مرکز این خانه درجه هفتم
ازین برج ست که حد عطارد و وجه زهره و اثنا عشریه مریخ و نه
بهر و هفت بهر مشتری و ذریحان و آذرجان زحل ست و رب مائده
زحل بشرکت مشتری و این درجه نیره و مذکر ست و سهم
الغیب که منسوب بآفتاب ست با سهم الرجا درین خانه ست و
جمع کواکب یاین خانه ناظر اند.

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر بهره مندگی طالع همایون از فتح
و فیروزی در جمیع معارک و میدان و ظفر یافتن بر دشمنان دولت
و اعدای دین و اقتران سفرها بس عاص و حصول مطالب
و مآرب و دلیل ست بر ذوق و ابتهاج طبع و حاج از مناکحه و ازدواج

و عفت و طهارت پرندگان حریم جاه و جلال و سعادت مندگی
مخدرات مشکوی اقبال.

خانه هشتم برج حوت است

که خانه مشتری و شرف زهره ست و مرکز این خانه درجه ششم
ازین برج ست که حد مشتری و وجه عطارد و نه بهر آفتاب و هفت
بهر مشتری و اثنا عشریه زهره ست و رب مائده مریخ ست
بشرکت قمر و این درجه قیمة و موفت ست و مستولی برین
خانه زهره ست واقع در وند عاشر در بیت خود.

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر آنکه ذات اقدس در مهالک و اخطار
و معارک و احوال از آسیب بلیات در کنف حفظ ایزدی و حمایت
نهایت سرمدی بود و در اکثر اوقات و ازمان از علل و امراض و آفات
و امراض معیون بود بر چار بالش صحت و عافیت متدین باشد
و اگر گاهی عارضه روی دهد زود بصحت گراید و هرگز غبار اندوه
و مکروه بر آئینه خاطر ملکوت ناظر نه نشیند و همواره طبع مبارک
قرین بهجت و نشاط و کامیاب ذوق و انبساط باشد و اموال اعدا
و اعداد و اسباب جاه و مکنت اهل عتد بتصرف اولیای سلطنت
ابدی بنیاد آید و ملک و دولت مورث بتمام و کمال در قبضه
تصرف و تملک بندهای این آستان اقبال باشد.

خانه نهم برج حمل ست

که خانه مریخ و شرف آفتاب ست مرکز این خانه درجه چهارم

ست که حد مشتری و وجه مریخ و اثنا عشریه و نه بهر زهره
و هفت بهر و ذریحان و آذر جان مریخ ست و رب مثلثه آفتاب ست
بشرکت زحل و این درجه موثقت و مظلّم ست و مستولی برین
خانه مریخ ست و او قوی حال •

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر درستى نیت و پاکی اعتقاد و ثبات
و استقامت بر جاده صلاح و سداد و کمال درج و پرهیزگاری و نهایت
تقوی و دینداری و حسن توفیق بادای طاعات و عبادات و تایید
یافتن باحراز ثنوبات و سعادات و تقدیم مراسم امر معروف و نهی
منکر و ترویج احکام شریعت طاهره حضرت خیر البشر علیه و علی آله
و اصحابه صلوات الله الماک اکبر و آگاهی از اصول و فروع دین و
بهره مندی از فضیلت علم و یقین و دیدن خوابهای راست و سهولت
حصول مهماتی که پیش نهاد همت و انگردد ظهور لطیفهای غیبی
و منصوبهای آسمانی و موافقت تدبیرات باثقه یرات ربانی و متانت
فکر و رزانت رای و ملهم گشتن بارانهای صواب و عزائم جهانگشای •

خانه دهم برج ثور ست

که خانه زهره و شرف قمر ست و مرکز این خانه درجه اول
ازین برج ست که حد زهره و وجه عطارد و اثنا عشریه زهره و نه بهر
زحل و هفت بهر و ذریحان زهره و آذر جان قمر ست و این درجه
موثقت و قیمة ست و مستولی برین خانه زهره و شراکت قمر و هر دو
قوی حال و متصل بنظر قبول •

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر کمال دولت و جلالت سلطنت و علو قدر
و مومنزات و انتظام قواعد خلافت و فرمانروائی و اتحاق قوانین
نصفت و جهان پیرائی و برآمد حاجات و حصول آمال و معاندت
طالع و مظاهرت اقبال و تصرف یافتن بر ولایات و ممالک و نیروز
گشتن در میادین و معارک و اطاعت و انقیاد سرکشان و متابعت
و خراج گذاری نخوت منشان و والا رتبیگی جاه و دولت و بلذیعی
صیت انصاف و معدلت و کمال سطوت و نهایت ملائمت و چون
بیت عاشر برج ثابت و صاحبش در و تد و قوی حال ست دلالت
می کند بر ثبات ملک و دوام سلطنت و استقرار قواعد
شوکت و ابهت •

خانه یازدهم برج جوزا ست

که خانه عطارد و شرف راس ست و مرکز این خانه درجه پنجم
ازین برج ست که حد عطارد و وجه مشتری و اثنا عشریه قمر و نه
به مریخ و هفت بهر قمر و ذریحان عطارد و آذر جان آفتاب ست
و رب مثلثه زحل ست بشرکت مشتری و این درجه مذکور و تیره
ست و عطارد که صاحب این برج ست درین خانه واقع شده و
سهم الصعاده و آفتاب نیز در همین خانه اند •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر آنکه نقش هر مامول که بر لوح ضمیر
مقدس ارتسام یابد عنقریب بحصول گراید و شاهد هر امید که در

پیشگاه خاطر اقدس جلوه نماید از پرده غیب بخوبترین صورتی چهره
کشاید و دلیل ست بر وجود ملازمان صافی عقیدت یکدل و یکرنگ
و فراهم آمدن پندهای کار آگاه قوی فرهنگ و توفیق یافتن ایشان
بتقدیم خدمات مرضیه و حل مهمات معضله و اشتها مکارم ذات
و صفات و انتشار صیت نیک نامی در اقطار و جهات و اظهار محبت
و داد سلاطین ذی شان و ارسال رسل و رسائل باین آستان سپهر
نشان و همیشه در مقام متابعت و یکرنگی بودن ایشان *

خانه دوازدهم برج سرطان ست

که خانه قمر و شرف مشترکی ست مرکز این خانه درجه هفتم
ست ازین برج که حد صریخ و وجه زهره و اثنا عشریه و نه بهر عطارد
و هفت بهر زحل و ذریحان قمر و آذرجان زحل ست و این درجه
مونسف و قیبه ست و مستولای برین خانه قمر ست و او در خانه
شرف و قوی حال *

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه دشمنان و مخالفان اگرچه
بدعوی ملک و ولایت برخیزند و گرد خلاف و نزاع انگیزند عاقبت
مذکوب و مغذول و برخی آواره و بعضی مقتول گردند و دلیل
ست بر محفوظ بودن ذات بیهمال از آفات عین الکمال
و عدم تضرر بیکر مقدس در مواضع اخطار و احوال و معارک
رزم و قتال و آراستگی این دولت خدا داد به فیضان ملک
توان گره پیکر و هیونان دیو هیکل پری منظر و مراکب باد سپهر

برق رفتار و خدول و دوام بسیار بر رموز دانان اسرار فلکی و دقیقه
سبحان اوضاع آسمانی پوشیده نیست که چه مایه نظرات سعد درین
طالع همایون جمع آمده و چه انوار شرف و میمنت از مطالع آن
روی نموده چون بمیامن تأییدات سمایی و تقدیرات سبحانی
بزیور جمیع سعادات محلی و از نقص همه نحوسات معروض ست
و تادیر ست که طالع جلوسی باستجماع شرائط و ارتفاع محذورات
بدین مثابه آراسته و پذیراسته باشد دلیل ست بر آنکه این اورنگ
نشین کشور اقبال را ترقی باعلی مدارج جاه و جلال و عروج بانصی
معارج عظمت و کمال که کم کسی از سلاطین ذی شان و خواقین
گردون نشان را مدلل آن دست داده باشد روی نماید و انوار این
دولت آسمان بسطت چون پرتو مهر منیر جهان تاب و عالم گیر
گشته اکثر ممالک ربع مسکون بتصرف اولیای این سلطنت روز
افزون در آید *

ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم

آرائی این زبیب اورنگ کشور کشائی

بر واقفان حقائق اوضاع روزگار و ناظران دفاتر لیل و نهار
پوشیده سماند که چنانچه ضبط روز نامه وقایع یومیه باز بسته بتعین
ماه و سال و محاسبه سوانح کونیه بی تبیین از منه و اوقات محال ست
همچنین حفظ سر رشته حوادث ایام و تصاریف دهور و اعوام را

(۲ ن) در آید مستبعد نیست *

از تقدیر مبدای معین ناگزیر و سلسله اطلاع بر وقایع دوران باعتبار
فرض بدایت جزئی از زمان انتظام پذیر ست لاجرم از مبدای
ظهور آفرینش ناظران منظم دانش و بینش به جهت ضبط
دقائق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال بنی آدم بعد از تقدیر از سنه
و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع علویات پیوسته جزئی خاص از
سلسله زمان را که حامل ظهور شرافتی عظیم و مشتمل بر وقوع
امری شگرف بوده مبدای اوقات خوانج قرار داده مدار انضباط احوال
نشاط کون و فساد و اندازه بست و کشاد کارخانه تکوین و ایجاد بران
نهاده اند و هرچندی که بظاهر طول عهد و تمدنی عصر حفظ آن
سر رشته و نگاهداشت آن قاعده تغیر یافته تا از طلوع نیر سعادت جدید
و ظهور صورت سانحه غریب پرتونسخ بر ساحت اعتبار آن تافته ست
بتجدید آن سنت سنیه هر داخه وقوع امری خطیر و سوزج حادثه
بدیع منشای تاریخ مجدد ساخته اند و از بدر ایجاد عالم همواره
طوائف اسم را تاریخی بوده که بنای احکام معاملات دینی و دنیوی
خود بر آن می نهاده اند چنانچه منقول ست که نخست هیوط
حضرت ابو البشر و بعد از آن بعثت نوح و از آن پس واقعه
طوفان و از آن گذشته مبعث دیگر انبیای عالی مکان و وقوع سوانح
غریبت نشان از حدیث دول و تجدید ملل منشای تاریخ بوده تا
آنکه وضع تاریخ میمنت طراز هجری زیب بهرست از منه و اذکار
و زینت دناتر لیل و نهار گشته رقم نسخ بر اعتبار و اشتیاق تواریخ
ماضیه کشید و چون سنت طائفه عجم قبل از ظهور دولت اخلام
چنین بوده که جلوس ملوک و خسروان خود را بر سریر حشمت و

فرمانروائی منشای تاریخ می ساخته اند و در ایام دولت اسلام نیز
این طریق بعمل آمده و با وجود تاریخ فرخنده هجری بواسطه بعد
آن عهد سعادت مهد جلوس بعضی از خوقین ذی شان مبدای
تاریخ مجدد گشته ست چنانچه تاریخ جلوس ملکشاهی تا حال
معتبر از باب نجوم و در تقاریم مثبت و مرقوم ست لهذا بنابر
اقتضای سنت سالفین در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه که مجدد آئین جهانگشایی
و مشید توانین این سلطنت جاردانی اند بر موجب خواهش
و فرموده آن حضرت فضلی پایه سریر خلافت مثل انلاطون الزمانی
امیر فتح الله شیرازی و مؤتمن الدوله شیخ ابو الفضل و غیرهما
تاریخ جدیدی وضع کرده تاریخ الهی نام کرده بودند و بطریق
سالهای ترکان هر دوازده سال از مبدای جلوس اکبری یک دور
قرار داده و هر سال را بنام یکی از شهور اثنا عشریه شمسی موسوم
گردانیده نوروز سال اول را از مبدای جلوس اکبری که مقارن
و مقارب جلوس آن حضرت بوده مبدای سنوات الهی ساخته
بودند چنانچه در اکبر نامه بتفصیل مذکور ست و در نوبت
سریر آرائنج حضرت جنت مکانی نور الدین محمد جهان گیر
بادشاه طاب مثواه جلوس جهانگیری مبنای تاریخ گشته بر همان
نهیج آغاز سنین از فردر دین نشاط آئین رتبت اعتبار یافت و بهمان
دستور ضبط وقایع بر سنین و شهور شمسی قرار گرفت و بعد از آنکه
هریز خلافت بجلوس اشرف اعلی حضرت صاحب قران ثاقب والا
پایه گردید آن حضرت تاریخ الهی و جهان گیری را که مبنای

بر سال و ماه شمسی بود اعتبار نکرده بنای ضبط حوادث و مدار حفظ اوقات بر وفق معمول اهل اسلام بر سنین و شهور قمری که بنای تاریخ هجری است نهادند و غره جمادی الآخره که در هشتم آن بر سر بر سلطنت جلوس فرموده بودند مبدای تاریخ قرار دادند بنابراین درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین که جهان پیر از فیض بهار دولت شاهنشاه جوان بخت عالمگیر نشاط جوانی از سر گرفته امیر سلطنت و فرمانروایی از تارک آسمان سایش سر بلندی یافت و اورنگ خلافت و جهان پیرانی بفر جلوس و الیش پدایه ارجمندی رسید همان منت منیه که بشیمه کریمه دین پروری اقرب بود مختار و پسند خاطر حق گزین آمده بآن طریقه اندیشه عمل فرمودند و مدار ضبط وقایع بر سنین و شهور قمری گذاشته ظهور این دولت کرامت نشان که سر مایه برکت کون و مکان و پیرایه شرافت زمین و زمان بود مذاط تاریخ مجدد نمودند و اگرچه نخستین جلوس همایون در غره ماه مبارک ذی قعدة سده هزار و شصت و هشت هجری اتفاق افتاد لیکن چون لمعان انوار نصرت و نیروزی و طلوع نیر جهان نوروزی آن نوازنده آوازی دولت و بهروزی در ماه مبارک رمضان این سال پرتو سعادت بر جهان گسترده و طلوع اختر شوکت و استقلال آن برگزیده در اوجلال در آن خیمه ایام چهره افروز بخت و اقبال شد غره آن ماه مبارک اثر را که غره جبین سعادت نامتفاهی و حامل برکت کونی و آلهی بود مبدای سنین این دولت کرامت

قرین اعتبار نموده حکم معلی بنفاد پیوست که در دفاتر و تقاریر و اسناد و مناشیر برین قبط ثبت نمایند و مدار ضبط حوادث و نگارش احوال درین صحیفه مآثر عظمت و جلال برین فرخنده تاریخ بوده مال بسال وقایع این سلطنت بی زوال برین منوال بقید تحریر آمد چنانچه بقرار مذکور تا حال سوانح یک سال و بیست و چهار روز از عهد سعادت مهد خلافت و شهنشاهی این شایسته اورنگ دین پناهی مرقوم کلک حقائق رقم گشته و قبل ازین چهار ماه وقایع ایام میمنت نرجام بادشاه زاهدگی از هنگام اهتزاز موبد ظفر طراز بعزیمت عالمگیری و کشور ستانی از خطه دولت بنیاد اورنگ آیاد که در غره جمادی الاولی سده هزار و شصت و هشت هجری اتفاق افتاده تا غره رمضان آن سال که مبدای اعوام این خلافت سعادت قرین است سمت گزارش یافته که مجموع یک سال و چهار ماه و بیست و چهار روز باشد و من بعد بیاورجی سعادت و سرگرمی توفیق از سال دوم جلوس مسعود وقایع نگار خواهد گردید امید که تا رقم شهور و اعوام و نقش لیالی و ایام بر صفحه روزگار صحت محاسبان دفاتر تکوین و ایجاد و محرران روزنامه کون و فساد را سنین و شهور این دولت ابد بنیاد مبلغی حساب باد *

رفع بدعت نوروز و تبدیل آن

بجشن نشاط افروز جلوس مبارک

چون حلاطین عجم و اکامره فرس بدآب و سنت جمشید که واضح آئین کسروی و مختار قراین کسروی صحت عمل نموده غره

فروردین را از عیدهای بزرگ میدانسته اند و بعد از آن خوانند
 احلام نیز بنابر رسم و عادت پیشینیان آن طریقه را معمول داشته در آن
 روز رعایت مراسم جشن و نشاط میکرده اند لا جرم قبل ازین درین
 دولت همایون و سلطنت روز افزون نیز بسنت ملوک سالفه و خواتین
 ماضیه در هر نوروز لوازم جشن و عید بعمل می آمد چنانچه در
 عهد سلطنت اعلی حضرت هم این طریقه معمول بود و رسوخ این
 بدعت بمرتبه رسیده بود که عوام الناس این روز را در تعظیم و
 رعایت حرمت ثانی عیدین می شمردند و از ایام متبرکه گمان
 می بردند از آنجا که این پادشاه مؤید حق آگاه را همواره همت والا
 نهمت شریعت پیدا بر رفع آثار بدعت و نهی اطوار جاهلیت
 مقصور و طبع حق پسند حقیقت پیوندش از رسوم و قواعد که بر
 قانون شرع و سنت باشد نفور ست رفع آن بدعت مستمره که از
 آثار عجم و اطوار مجوس است از ضروریات دین پروری و لوازم
 شریعت گساری شمرده حکم فرمودند که من بعد آن رسم مبتدع
 منسوخ باشد و بجای جشن نوروزی هر سال در ماه فرخنده رمضان
 که غره آن شهر کرامت بهر مبدای سال مجدد از سنین این دولت
 میمنت قرین ست و جلوس عالم آرا نیز دوم باره بر سر در اقبال و اورنگ
 استغلال در آن ماه خجسته فال واقع شده بچندین جهت اولیای این
 سلطنت اید مدت مبارک و مدین ست جشنی پادشاهانه و بزمی
 خروانه ترتیب دهند و آن جشن مسعود را بعید همایون فطر
 متصل ساخته اواز عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عیدی
 که قبل ازین در نوروز بعمل می آمد در آن جشن جهان افروز

که فی الحقیقت جشن عید ماه صیام و اقرب بر رعایت آئین اسلام
 است بعمل آید لا جرم راقم حوائج این دولت جاویدانی نیز درین
 صحائف اقبال و کامرانی بر خلاف وقائع نگاران پاستانی که غره
 فروردین را مبدای سال نو قرار داده در تعریف بهار و نوروز دستان
 سرانی و سخن پیرانی کرده اند از غره ماه مبارک رمضان به تمهید
 قدوم سال نو خواهد پرداخت و بتوصیف جشن جلوس میمنت
 مانوس از تعریف عید مجوس عدول نموده طرح سخن بر اساس
 نو خواهد انداخت امید که پیمامن دین پروری و مآثر شریعت
 گساری این خلیفه جهان و خدیو جهاندار جهان ستان تا منقرض
 ایام پدیرایه نظام ملک و دولت و سرمایه استحکام شرع و ملت
 بوده روزگار عالم آرای سلطنتش رشک انزای صبح عید قوانین
 جهان پدیرای خلافتش غیبت بخش آئین جمشید باد •

تعیین محتسب و منع منهیات و مسکرات

از آنجا که شهشاه اسلام پروردین پناه را همواره همت بلند نهمت
 بر رفع آثار مناهیه و ملامی مقصور و از سلطنت و پادشاهی و
 خلافت و گیتی پناهی پیوسته اجرای احکام آلهی و ترویج شرع مطهر
 حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه
 مقصود و منظور ست درین هنگام رای عالم آرا چنان اقتضا نمود
 که یکی از فضای پایه سربر اعلی که بصفت تدین و مسلمانی
 و حمت نقاحت و مسئله دانی موسوم باشد بخدست احتساب
 منصوب سازند تا خلائق را از ارتکاب منهیات و محرمات خصوما

شراب خمر و خوردن بنگ و بوزه و سائر مسکرات و مباشرت فواحش
و زانیات منع و زجر کرده حتی المقدور از قبائح اعمال و شذائع
افعال باز دارد بنابراین ملا عوض وجیه را که سرآمد دانش وران
توران است باین خدمت سر بلند نموده بعطای خلعت نواختند
و در عوض سالیانه اش که پانزده هزار روپیه بود منصب هزاره مند
سوار عنایت کرده ادره کامیاب عاطفت ساختند و جمعی از متصدیان
و اعدیان برای معاونت و دستیاری یرفاقت او معین فرمودند که
اگر بعضی بی باکان و خود سران از روی جهل و نادانی و شقاوت
و خیرگی از منع و نهی او سر کشیده و دوش اطاعت و تسلیم از
درگاه احتسابش پشیمیده بجزگ و پرخاش پدش آیند آن گروه خذلان
پژده را تلقیه و تادیب نماید و بحکم جمیع صونجات و اطراف
و اکناف ممالک مکروهه پرلیغ گیتی مطاع صادر شد که باین دستور
مد ابواب خباثت و منکرات و منع ارتکاب محرمات و منهیات نموده
کما هو حق بمرام احتساب پردازند و لله الحمد که امروز بدولت دین
پروری و میثاق شریعت گستره این پایه افزای اورنگ خفت
و سروری تمام مملکت فلک نسیم هندوستان و سراسر ساخت
این خرم بوستان از لوت نافرمانی شریعت غرا و خمس و خاشاک
بدع و اهواء پیراسته و مبری است و معالم شرع نبوی و مآثر سنت
مصطفوی از وصیت خلل و فتور و سمت نقصان و تصور مصیون
و معری لمولفه • قطعه •

زهی خدیو موافق که در مدارج حق

فهیبت دولت او داد دین و ملت داد

بزور بازوی توفیق و نوک گزاک تیغ
زدون نقش مذهبی ز صفحۀ ایجاد
چنان ز مطوت او می پرست شد هشیار
که دست لاله بلرزید و ساغرش انتاد
ز بیم آنکه بمستی کنند متهمش
نهال تن بتمایل نمیدهد از باد
رواج شرع بعهدش چنانکه در رمضان
چمن گر آب خورده سرو را کند آراه

امید که ایزد بیهمال و دادار هستی بخش بی زوال دین و دولت
و شرع و سلطنت را از یمن حمایت و پاس عدالت این پادشاه
بزدان پرست حق آگاه کامیاب رونق و رواج دارد و فیض توفیقات
الهی و امداد روح مقدس حضرت رسالت پناهی اجر این مساعی
مشکور بروزگار فرخنده آثار دولت پایدارش عائد گرداند •

شرح بعضی از عنایات و مراحم شهنشاهی که از
جلوس میمنت عنوان عید قربان که منتهای ایام
جشن بود نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت
پایدار سمت ظهور یافته و گزارش بعضی از سوانح
حضور لامع النور در عرض مدت جشن و سور

چون مدت در ماه و شانزده روز هنگامه این جشن عالم اندر ز امداد
داشت و خدیو کام بخش گرم پرور در عرض این ایام فرخنده اثر هر روز
ابواب بذل و عطا بر روی جهانیان می کشودند و همواره بندهای

عقیدت مند و اخلاص منشان سعادت پیوند را که سزادار لطف و تربیت پادشاهانه بودند کامیاب مکارم و مواهب ساخته بقدر مایه اخلاص و پایه بندگی مراتب و مناصب می افزودند و امرا و ارکان سلطنت و عمدت های آستان خلانت نیز هر روز بنوبت ادای مراسم پیشکش و نیاز می نمودند و در هر تاریخ برخی از بندها بخدمات ارجمند سر بلند گشته جمعی بصیحات و اطراف ممالک مرخص می گشتند و گروهی از اوطان و محال قبول و اقطاع خویش بخدمه سلطنت رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف میگردیدند و دیگر وقائع دولت افزا نیز درین مدت روی داد که نگارش تاریخ آن درین روز نامه مآثر اقبال ناگزیر است لاجرم بجهت حفظ سر رشته وقائع نگاری و ضبط سلك كلام سوانح این ایام سعادت فرجام از داستان جلوس مبارک جدا کرده تاریخ وار بر سبیل تفصیل بدین گونه گزارش میدهد بیست و چهارم ماه مبارک رمضان که روز جلوس همایون بود نهایت پادشاهانه رخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج سلطنت پادشاه زاده والا تبار محمد معظم را که در دکن بودند بار سال خلعت خاص عز اختصاص بخشید و عمده نوینان عظام امیرالامرا بعطای خلعت خاصه با چارقیب زر دوزی و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و دو سراسپ یکی بازین و ساز طلا مشمول مرحمت گردید و بر خصمت نوازش نوبت در ایام شرف اندوژی حضور پر نور بعد از نواختن نوبت پادشاهی بدستوری که یمین الدوله ضد الخلاء آصفخان خان خانان مرهوم درین دولت ابد طراز بآن امتیاز داشت و غیر از آن

نوین والا احتشام هیچ کس از امرای عظام و عمدت های سلطنت ابدی دوام را دستوری آن نبود رتبه مباهات یافت و به محمد امین خان میر بخشی خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و بتقرب خان خلعت و سی هزار روپیه برسم انعام و بدلیر خان خلعت و شمشیر با ساز مرصع با علاقه مروارید و یعبد الرحمن بن نذر محمد خان خلعت و خنجر مرصع و بامیر خان خلعت و اسب و سپر و بمرتضی خان خلعت و جمدهر میناکار با علاقه مروارید و یک زنجیر نیل و باصالت خان خلعت و اسب و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و باعتقاد خان خلعت مرحمت شد و فاضلخان میر سامان بعنایت خلعت و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار والا پایگی یافته اهتمام نگارش امثله جلیله و مناشیر عالی شان که درین دولت ابد نشان بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد بار مقوض گردید و منصب وزیر خان که در دکن بود باضافه هزار و سوار پنج هزار و سه هزار سوار مقرر شد و دانشمند خان که از اواخر زمان اعلی حضرت تا این هنگام در سلك گوته نشینان انتظام داشت مورد انظار عاطفت پادشاهانه گشته بعطای خلعت و جمدهر مینا کار با علاقه مروارید و منصب چهار هزار و دو هزار سوار نوازش یافت و ظاهر خان بمرحمت خلعت و باضافه هزار و بمنصب پنج هزار و دو هزار و پانصد سوار و عابد خان بمکرمت خلعت و یک زنجیر نیل از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و یک هزار سوار و آمد خان بخشی دوم بعنایت خلعت و شمشیر با ساز مینا کار و باضافه پانصد و پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد و دو هزار و

پانصد سوار و فیض الله خان بعطای خلعت و نقاره و باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب ده هزار و پانصدی دو هزار سوار و شیخ میرک
باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دوصد سوار سر بلند گردیدند
و بنچا بنخان و ابراهیم خان و سیف خان خلعت و یک زنجیر نیل
و بصف شکرخان خلعت و اسب و شمشیر با ساز میفا کار و بمقیدت
خان ولد امیر الامرا خلعت و جمدهر مرصع و بمالوجی دکنی
خلعت و اسب و شمشیر و نخان عالم خلعت و جمدهر مرصع و
پانتخار خان خلعت و علم و بالله یار خان خلعت و یک زنجیر نیل
و بهمت خان خلعت و اسب و عقیقت شد و رای رگه ناته متصدی
مهمات دیوانی بقطاب راجگی نامور گشته بمرحمت خلعت و باضافه
پانصدی بمنصب ده هزار و پانصدی پانصد سوار صباهی شد و صفی
خان بمخدمت بخشیمگری و برخی از بندهای ایام خیر فرجام بادشاه
زادگی و عساکر کوهی دکن از تغیر مخلص خان منصوب گشته
خلعت سرفرازی پوشیدند (۱) و کبیرت سنگه ولد راجه جیسنگه
بمرحمت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب ده هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار سرفراز گردید و قریب سی کس دیگر از امرای
عظام و بندهای سده ملک احترام بمقایت خلعت قامت مجاهات
انرا خنند و برخی بانزایش منصب سرفرازی اندوختند و درین روز
جهان افروز از جانب نهال برومند گلشن جاد و جلال گوهر ارجمند
محیط اقبال پادشاهزاده نوح خصال محمد معظم نه هزار اشرفی عوض

پیشکش بنظر کیمیا اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و پیشکش
امیر الامرا مشتمل بر جواهر زواهر و سائر تحف و نواذر مبلغ یک
لک و سی و پنج هزار روپیه بنظر انور در آمده درجه پذیرائی یافت
و پیشکش مهاپت خان صوبه دار کابل مشتمل بر یکصد اسب و دیگر
تحف و نقائس بمحل عرض رسید و همچنین دیگر امرا و بندها
پیشکش ها کشیدند و رسم نثار بجا آوردند و سید محمد علی سفیر
عادل خان و محمد ناصر حاجب قطب الملک که برای ادای مراسم
تهنیت با پیشکشها بدرگاه معالی آمده بودند جبهه سالی عتبه سپهر
رتبه گردیده بعطای خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و آنچه آورده بودند
بمحل عرض رسانیدند پیشکش عادل خان که مشتمل بر بیست و یک
زنجیر نیل و نقائس جواهر و مرصع آلات بود بهشت لک و پنجاه هزار
روپیه و پیشکش قطب الملک از اقسام جواهر و مرصع آلات بدو لک
روپیه بها شد و درین تاریخ کنور رام سنگه و امر سنگه چند درازت
و شیر سنگه راتهور که بنابر سببی که در مقام خود گزارش خواهد
یافت از لشکر پادشاهزاده والا قدر عالی منزلت محمد سلطان جدا
شده بودند بجبهه سالی سده سلطنت فامیده افروز عبودیت گردیدند
(۲) و سید محمد قنوجی و میر ابراهیم ولد میر نعمان مرحوم و شیخ
قطب و نعمت خان هر یک بانعام یک هزار روپیه کامیاب نوازش
گشت (۳) و پچندی از نغمه سنجان و سرود سرایان پایت سریر گردون
مصیر که در فن خود سرآمد و بی نظیر اند برخی از خلی و حلال

عطا گردید و بغیر فرقه که نام برده شد به بخیاری از منصبداران و برق اندازان و گرز برداران و یسارلان و جمیع ارباب نغمه و سرود از خلعت خانه جود و احسان پادشاهی تشریفات گوناگون و خلعتهای رنگارنگ مرحمت شد و شب هنگام هنگام چراغان کنار دریا که بموجب حکم اشرف باهتمام امرای عظام سرانجام یافتند بود فروغ انزای انجمن عشرت و شادمانی گشته شب تیره را چهره بهم چشمی روز روشن برافروخت و روشنایی را دل از تاب آتش غیرت سوختن از بس پرتو شمعهای خورشید تاب که بر آئینه بلورین آب می تافت چرخ سیلاب گون را دل از هوس آب گردید و ماه شب گرد بحکم آنکه در جذب انوار آن لیلۃ القدر عشرت مانند چراغ پیش آفتاب پرتو نداشت در نقاب غفا احتجاب گزید پرتو انوار عیش و نشاط بخت سیاه شب چون روز طالع مقبلان روشن گشت و از گلریزی شمع و چراغ سطح دریا نمودار سخن چمن و ماحت گلشن شد و کشتیهایی که گماشتهای امرا بفرمان همایون بر آنها چوب بندی بطرحهای غریب کرده چراغان نموده بودند با ساز و نقاره و کرنا و فانوسهای رنگین بدیع آئین هریک چون سپهر مکتوب که با چراغ انجم و قدیل ماه و مهر بسیر و گردش در آید بر روی آب جلوه گر شده نظر فریب تماشاگران گردید روز دیگر که بیست و پنجم بود بدستور روز پیش انجمن نشاط مرتب گشته پرتو مراسم شهشاهانه چهره پیرای حال جهانیان شد و درین روز فرخنده قریب یکصد

(۹ ن) پنجاه و هشتکس از امرا و قریب شصتکس از امرا منصبداران الخ

و بیست کس از امرا و منصب داران بعطای خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و راجه نرسنگه کور بغضایت سرپیچ صرمع تارک میاهات انراخت و جعفر ولد آله وردنجان که فوجدار متبرها بود بمرحمت اسپ نوازش یافتند بحال فوجداری خود مرخص شد (۱۰ و) از اصل و اضافت محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بمنصب سه هزار و هفت صد سوار و دیندار خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و نصرت خان باضافت پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار و شیخ عبد القوی باضافت پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزار و سیصد سوار و میررستم خان خوانی بمرحمت اسپ (۱۱ و) باضافت پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ملتفت خان باضافت پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و فضل الله خان باضافت پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و اضافت حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی از دستانی هر یک بمنصب هزار و پانصدی پنجاه سوار و شیخ نظام بمنصب هزار و پنجاه سوار مباحی گردیدند (۱۲ و) سید بهار بغضایت شمشیر با ساز میثا گار و سید نصیر الدین بمرحمت علم نوازش یافتند و پیشکش قاسم خان مشتمل بر دو زنجیر نعل و نه سر اسپ

(۱۳ ن) و پانزده کس از عهدهای آستان سپهر مدار باضافت منصب از ذات و سوار مطرح انوار التفات شهشاه روزگار گردیدند پیشکش الخ

مراقی و ترکی بنظر انور گذشته رتبه قبول یافت و محمد امین خان میر بخشی و دلیر خان و اصالت خان و مرتضی خان و امیر خان و اسد خان (و فیض الله خان) و جمعی دیگر از امرای عظام و مملوهای بارگاه سپهر احترام پیشکشها از نفائس جواهر و دیگر رغائب و نوادر گذرانیدند و امیر الامرا دیگر باره پیشکشی از جواهر مرصع آلات گذرانید و ظفر خان و ناخر خان چون از منصب معزول شده در سلک دعاگویان دولت قاهره انتظام یافته بودند نخستین بسالیانته چهل هزار روبیه و دویستین بسالیانته سی هزار روبیه کامیاب مراحم پادشاهانه گشتند و محضنفر خان فوجدار میان در آب چون فوجداران موضع دون ضمیمه خدمت شده بود منصبش باضافه پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار مقرر گردید چون درین هنگام بعرض اشرف رحید که مغول خان حارس قلعه ارک کابل و دیعت حیات مستعار سپرده سعادت خان که حراست حصار شهر کابل بار مفوض بود بمحارست قلعه ارک معین گشته بعنایت ارسال خلعت مر بلند شد و محافظت قلعه شهر از تغیر او بفتح الله خان که از کومکیان آن صوبه بود تفویض یافت و عاطفت پادشاهانه او را بعطای خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دوهزار و پانصد سوار نوازش فرمود (و منصب رعایت خان که بفوجداری سیستان از تغیر محمد صالح تر خان منصوب شده بود باضافه هفت صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت

و نگاه بیگ خان و عاقل خان که در دکن بودند هر یک از اصل و اصفه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مباحی گردید و قیاس الدین ولد اسلام خان مرحوم از کومکیان دکن بخطاب خانی مر بلندی یافته خدمت بخشید و صوبه اورنگ آباد از تغیر میر ابو الحسن باو تفویض یافت و علی خان ولد میر موسی مازندرانی بخطاب تشریف خانی و زاهد بیگ ترکمن از کومکیان تهته بخطاب زاهد خانی کامیاب عزت گشتند و از اصل و اضافه افتخار ولد ناخر خان بمنصب هزار و پانصد سوار و احمد بیگ نجم ثانی بمنصب هزاری صد سوار سراقازی یافتند و سلیم ابن ماه مبارک اثر سی هزار روبیه بزمرد اتقید و صالحین و ارباب استحقاق و محتاجین بوساطت صدر الصدر مرحمت گشته برکات ثنویات آن ضمیمه ذخائر حسنات و میامن توفیقات شهنشاه حق آگاه یزدان پرست گردید و روز مبارک یک شنبه موافق غره ماه تیر مقدم فرخنده عید نظر مهرت پدیرای خاطر جهانیان گشته آنین عشرت و خوشدلی تازه شد و هنگامه بهجت و خرمی از نور رنق و گرمی پذیرفت خلایق را از اتفاق این عید مسعود در ایام این جشن نشاط آمود مسرت بر مسرت فزود و شاهد معنی نور علی نور در نظر اهل بصیرت جلوه ظهور نمود و شهنشاه دین پرور شریعت گستر که پادای فرض صیام و دیگر عبادات مسنونه آن ماه متبرک ازم الاحترام به نیروی توفیق آسمانی و قوت تائید ربانی قیام نموده بودند قرین حشمت و جاه بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده اواسط روز بهم غذائی اقبال و سعادت معارفت نمود

و بعد از مراجعت سریر آرای دولت و کمرانی گشته ابواب گام
بخشی و کرم بر روی جهانپایان کشودند و درین روز خجسته
دانشمند خان و فاضل خان و طاهر خان و چند دیگر از عمد
هر یک پیشکش از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی انوار در آرد و
راجه رایسنگه را تهور و چندی دیگر از عمد در خور حال پیشکشها
گذرانیدند و عاطفت بادشاهانه طاهر خان و کیرت سنگه واد راجه
جیسنگه و عبد الله خان سرانی را هر کدام بمرحمت جمده مرصع
باعلاقه مرارید و دیندار خان را بعطای جمدهر میداگار نوازش نمود
و سزاوار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار
و محمد شریف بکاول بخطاب شریف خانی سر بلندی یافتند و
چون شب در رسید چراغانی که هوشدار خان در آن روی دریا حجازی
عمارت فیض آساس غسل خانه بر روی زمین از شمع ترتیب داده
بود مسرت افزای خاطر نظارگان گشته پسند طبع اقدس افتاد و روز
دیگر جمعی از امرا و عمدهای بارگاه در خور حال پیشکشها گذرانیدند
و پنجاه و پنج کس از بندهای آستان خلافت بعبایت خلعت
میاهی گردیدند و شبنگه بفرمان فرمانروائی ایام دیگر باره چراغان
گشتند بنستوری که قبل ازین شده بود هنگامه آرای انجمن عشرت
گردید سویر شوال هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان خاطر
ملکوت ناظر شهنشاه جهان سر بر زده باغر آباد خجسته بنیاد توجه
نمودند و در اثنای راه نشاط شکار گشته یک نیله گاو بدنگ مید کردند
و شب در آن گلشن سرای دولت بسر برده در طرف شاه نهر را
چراغان فرمودند به موجب حکم والا بر طرمی آن نهر فیض بهر انگنهای

همین گذاشته شمع کافوری بر افروختند تو گفتی آستان صنع مفتحه
نقره نام آب را بخط شعاعی آفتاب جدول کشیده بود یا در گلزار
همیشه بهار خلد از لب جویبار تسنیم گلهای آتشین دمیده چون
هوای دلکشای آن سرا بستان ابدال ملائم طبع اقدس افتاد روز
دیگر نیز آنجا بساط انبساط گسترده بعبیت اندوز بودند و پنجم قرین
سعادت از آنجا عزم معارفت بشهر فرمودند و نخست از باغ سایه
توجه بشکارگاه امکنده نشاط اندوز صید نیله گاو شدند و از آنجا مراجعت
کرده اوایل روز داخل قلعه مبارک گردیدند درین ایام دلیر خان
رخصت جاگیر یافته بمرحمت ده امپ عراقی و سی امپ ترکی
سر بلند شد و غضنفر خان فوجدار میدان دواب بعبایت یک زنجیر
نیل مشمول عاطفت گشته بمحال فوجداری خود مرخص شد
و پیشکش جعفر الدوله فوجدار متهر و یزدان خان دو زنجیر نیل یکی
از آن جمله با ساز نقره و بیست و سه سر امپ عربی و عراقی
و ترکی و پیشکش عابد خان مشتمل بر اسبان ترکی و شتران
بختی و دیگر نفائس توران و پیشکش شیخ عبد الکریم تهادی سوری
متصدی مهمات چکله بهرند از قسم جواهر و مرصع آلات و یک
زنجیر نیل پیشکش هنر خان بنظر اکسیر اثر رسیده پایت قبول
یافت و امتخار خان و خواجه عبد الوهاب ده بیدی و چندی
دیگر از عمد در خور حال پیشکشها گذرانیده و جگت
سنگه واد مگند سنگه هاده از وطن رسیده جبهه سالی سده
سنیده گردید و بعطای خلعت و دهکده کی مرصع کاسیاب
نوازش شد و سردار خان که در ساک کومکیان صوبه گجرات منتظم

بود بمنایت یک زنجیر فیل سرفرازی یافت و از اصل و اضافه
امد کاشی بمنصب هزاری شش صد سوار و آقا یوسف بمنصب
هزاره پانصد سوار و سید مسعود بارهه بمنصب شمشیر با ساز طلا
و دارودک فوجدار آنک و حکیم صالح شیرازی هر یک بمعطای ماده
فیل پانک حمله بخطاب ارسلان خانی و عبدالرحیم ولد اسلام خان
بخطاب خانی و سی کس از بندها بمنایت خلعت و چندی باضافه
مناصب مباحی گشتند و درین هنگام از وقائع صوبه بنگاله بمعرض
بارگاه جاه و جلال گردید که محمد قاسم مخاطب باه تمام خان که
دیوان لشکر بنگاله و داروغه توپ خانه آن جیش نیروزی بود در
محاربه و پیکار نا شجاع بجوهر سردی و دلوری نقد جان نثار
کرده مرغ روئی جاوید اندرخت چنانچه شرح این مقدمه بعد
ازین در طی نگارش سوانح شرق رویه رقم زده کلاک حقایق نگار
خواهد گردید گیتی خدیو بده پرور عاطفت گستر پرتو التفات
بحال باز ماندهای او انگنده انها را بوظائف عنایت و شرافت
رعایت نوازش فرمودند سیزدهم ماه مذکور که مطابق
سیزدهم ماه تیر بود جشن فرخنده عید گلابی بآئین معهود
مرتب گشت بادشاهزاده کامگار نامدار عالی قدر خجسته شیم
محمد اعظم و نوئیذان عظام و امرای والا مقام بدستور مقرر
صراحی هائی مرصع و مینگار پرگلاب و عرق فتنه در بهار گذرانیده
مسرت افزای طبع مبارک خدیو روزگار گردید و جمعی از عمد هائی
بارگاه سلطنت پیشکشها کشید درین ایام مهاراجه جهونمت
سنگه صوبه دار احمد آباد و قاسم خان فوجدار مراد آباد بمنایت

ارمال خلعت صربند گشتند و دانشمند خان بمعطای جمدهر
میثا کار با علاقه سرورید و کنور رای سنگه بمنایت خلعت و راجه
رای سنگه راتهور بمنصب گمشوارگ سرورید نوازش یافتند و
سید بهار بخطاب شیخامت خانی و انعام پنج هزار روپیه سرفراز
گشت و چون بعرض اشرف رسید که بزرگ خانم کوچ ظفر خان
که صبیغه سیف خان مرحوم از بطن عفت نقاب ملکه بانو بیگم
بنت غفران پناه یمین الدوله آصف خان بود جهان گزران را پدرود
نمود عنایت بادشاهانه ظفر خان و عنایت خان پسرش را بمعطای
خلعت از لباس کدورت بر آورد و سید اشرف ملازم عادل خان و
مترسین بندیل و جمعی کثیر از بند های آستان خلافت تشریف
مرحمت پوشیدند و چون متصدیان توپخانه بفرمان همایون بجهت
این جشن فرخنده انواع ادوات آتش بازیهائی غریب دلفریب
سامان نموده بر روی عمارت دولت بنیان غسل خانه بر کنار دریا
چیده بودند حضرت شهنشاهی بعد فراغ از نماز مغرب در سمت
شرقی ایوان غسل خانه که جانب دریاست سر بر آرای گشته بنگاه
گرم متوجه آتش افروز گرمی آن هنگامه دل پذیر شدند تراکم ابر
دود سپهری دیگر بر روی هوا آشکار کرد و از کثرت شراره خیل ستاره
درز نموده از شد برق آتش بدامن سیه خیمه افلاک رسید و از خروش
صدای باروت آثار نهیب رعد هویدا گردید فروغ انوار مهتابی کره
خاک را چون جرم قمر منور کرد و سطح مرآت الصفا آب را آئینه
رخسار ماه انوار گردانید تو گفتی ماه فخشب از جیب شب سر بر
زده یا شام تیره روز را صبح سعادت از افق طالع دمیده هر تیر

هوانی که سوی آسمان میرفت هنگام برگشتن صد عقد پروین
بر روی هوا می گسیخت و دامن دامن اختر شب تاب و خرمن
خرمن کوکب نوزان ازان میریخت حاصل که از آندم که پیرگردون
از برق و تیر شهاب سرگرم شغل آتش باز بست چنین هنگامه دل
افروزی بیاد ندارد •

وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان در بنگاله

از حوائج فائزانه که درین ایام بحسب نیرنگیهای تقدیر
زدی داده سرمایه کدورت خوار اوایی دولت و اصفیای سلطنت
گردید آنکه در خلال این جشن عالم امروز که جهان امیرز عشرت
و نشاط و جهانیان کمیداب طرب و انبساط بودند از وقایع بنگاله بمسامع
حقایق مجامع رسید که بادشاه زاده بلند قدر عالی نژاد محمد
سلطان که با زبده نوئیضان معظم خان و عساکر کیهان ستان چنانچه
سبق ذکر یافته باسببصال ناشیج فتنه گال معین بودند در حال ذی
که خان مذکور باقتضای مصلحت با بعضی از جیوش قاهره چهارده
کروه پیشتر از اکبر نگر در موضع سوتی اقامت گزیده مشغول دفع
اعدای بود و آن بادشاه زاده والا گهر در اکبر نگر یا برخی از افواج
نصرت اثر این طرف دریای گنگ در مقابل جیش مخالف نزول
داشتند با کمال جوهر دانش و هوش مندی و سرمایه علو فطرت و
شکوه سر بلندی از انجا که خامیهای جوانیست بافسون فریب
ناشیج ادبار نصیب که نهانی با رسال و سل و رسائل دام تیزویر گسترده

در صد خاطر ایشان میکوشید فریخته شده برخی خیالات و امور
وهمیه نیز علاوه آن گردیده بسمت و هفتم شهر رمضان که جلوس
همایون بر سریر سلطنت روز افزون در بسمت و چهارم ان روی داد
با چندی از نوکران عمده خود برگشتی نشسته از دریای گنگ
عبور نمودند و بعزم موافقت و موافقت بشیج پیوسته طریق
مخالفت پدیدوند و از منوح این حادثه لشکری که در رکب آن
والا گهر معین بود بهم برآمده کمال اختلال بحال سپاه ظفر پناه راه
یانت و معظم خان بمجرد آگهی بر منوح این حادثه از سوتی
بالبنار خود را بمعسکر شاهزاده رسانیده بتدارک این نقور و ضبط و
نسق لشکر منصور پرداخت حضرت شاهنشاهی را از وقوع این قضیه
مکروه که چشم زخم این دولت آسمان شکوه بود خاطر مقدس غبار
ملالت پذیرفته جرآن سافحه و حل آن معضله را بطایف عون و
امداد ایزد کار ساز که همواره کام بردار این سلطنت جاوید طراز است
حواله فرمودند و بمعظم خان یرلیغ رفت که بمظاهرت بخت
نیروزی مند و نیرنگسازی اقبال ابد پیوند مستظهر بوده سر رشته
ثبات و استقلال از کف نگذارد و افواج بحر امواج را گردآوری نموده
همت بر انصرام آن مهم گمارد که عنقریب پس از انقضای ایام جشن
جهان ییرائی و فراغ از نظم و نسق مهمات سلطنت و جهان کشائی
رابطات عالیات نیز از مرکز خلافت بدانصوب نهضت خواهند گزید
و تفصیل این وقایع و سرانجام این احوال در مقام خود مبین و
و مشروح محبت گزارش خواهد پذیرفت •

دستگیر شدن بیشکوه ادبار یزده بسعی کار کنان قضا و قدر در دست جیون زمیندار دادر

سبحان الله اقبال خصم افکن دشمن شکار خدیو جهان را طرفه خاصیتی است که صید از دام جسته ارباب نیروی تکاپوی گریز از جنگ میاد قضا ایمن نیست و نخبه پیر رم خورده او را بیدامردی صحرا نوردی و دشت پیمائی رهائی از کمند بلا ممکن نی زخمی تیغ ابدار مولتش اگر چون مرغ نیم بسمل گامی چند پدای اضطراب بهر طرف پوبد آخر از پا در آید و هزیمت خورده جیش سطوتش اگر چند روز از جهان پر فریب و سپهر غدار نصرت یافته راه چاره جوئی میبرد عاقبت در دیوادی ادبار پای امیدش بسنگ ناکامی بر آید همانا روزگار با این دولت پایدار در ازل عهد بسته که تا دشمنان بد فرجام اعدای تیره سر انجام را سر بطوق گرفتاری نیارد سر آرایش و ارام نخارد و تا مدعیان باطل ستیز و محال جویان فتنه انگیز را دست بسته بدست قهرمان جلال این بهین مظهر اقبال نسپارد دست از کوشش و اهتمام بر ندارد آری سعادت مندی را که اینز تواند از خلق جهان برگزیده بر تبه والای طالب خویش سر بلندی دهد و ذات قدسی خصالش را بتشبهه ذات بیهمال خویش رتبه ارجمندی بخشد صاحب حریم و حشمتش کی غبار آلود نقص شراکت اغیار پسندد و رخنه گران مملکتش را کجا مجال انهداد فتنه سازی

و فرصت دعوی همسری و انبازی دهد از بدائع شواهد صدق این مقال درین اوقات خجسته نال گرفتاری دارا بیشکوه زمیده بخت برگشته اختر است در موضع دادر بحسن سعی جیون زمیندار آن بوم و برتیبین این کلام و تفصیل این مقدمه دولت پدرا از آغاز تا انجام آنکه آن بد عاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت یافتن از موکب عالم گیر یکباره سلک جمیعتش از هم گسسته و پشت همت و شوکتش شکسته پریشان حال و بی پرو و بال بصوب گجرات رهگرای وادی آوارگی و نکال گردید که شاید دران حدود چند روز بجهر حال پر اختلال خود پرداخته کار خویش را چاره و تدبیری اندیشد و درین رجوع با او از عمدها و سرداران همین فدیروز میواتی بود با ده دوازده سوار غارت زده بی سامان و اگر چه دران روز که شب هنگام آن هزیمت یافت بنابر احتیاط و پیش بینی اهل حرم خود را بر عماریهایی فیلان سوار کرده با خزانه و طلا آلات و نقره آلات و کارخانهای ضروری که بر فیلان و شتران و اسبها بار بود از اواسط روز بر کنار تالاب اناساگر دور از جنگ گاه باز داشته بود و جوئی از سوار و پیاده با آنها گذاشته که اگر شکست روی دهد خود را بآن ها رسانیده بجمعیت و سامان راه قرار سپارد لیکن در آن وقت از غایت رمب و دهشت و خوف و وحشت خبری از آن ها نگرفت و بهیچ خبر هیچ کس ملتفت نگشته از طرفی بدو رفت و خواجه معقول خواجه سرای معتمد قدیمی او که ناظر حرمش بود چون مشاهده آثار شکست و برهم خوردگی لشکر نکبت اثر او کرده دید که عساکر قاهره بادشاهی غلبه و استیلا یافته بلشکر گاه

اور ریختند و بقتل و غارت پرداخته نزدیک بتالاب رسیدند و از آن
تیره بخت هزیمت نصیب خبری نرمدید فرار اورا متیقن شد
و پردگیانش را از آن آشوب گاه فتنه بسمت کوهستان کشید و از میان
کوه و دره راهی سر کرده دوازده فیل که زوجه و صبیبه و سائر عورتاش
در عماری ها بر آن فیضان حوار بودند بپرده داری ظلمت شب بصد
کوشش و تعب با معبودی از خواجه سرائین و پیاده ها بدر برد و
جمعی که بحراست آنها گذاشته بود متفرق شده هیچ کس همراهی
نکرد بلکه نخست همان واقعه طلبان آشوب جو در آن تاریکی برودن را هم
آمده بودند بتاراج پرداخته دست جسارت بنهب و غارت برآوردند
چنانچه قطارهای اشتران را که اشرافی برانها بار بود راجپوتان که
بمحافظت آنان گماشته بود و در نواحی اجمیر وطن داشتند پیش
انداخته بجانب اوطان خود شتافتند حاصل که از خزانه و اسباب
و کارخانجات و دواب هیچ باو نرسید و اکثر بتاراج حادثات رفت و آن
و خیم العاقبت و اهل حرمش که تمام آن شب و روز دیگر هر یک
از طریق راهی فرار سپرده بودند و آخر روز بعد از هشت پاس
با یکدیگر ملحق شدند و بعد از ساعتی توقف دیگر باره بهمان
سرعت و سراسیمگی روان گردیده سرگشته و حیران و غارت زده و
هریشان کامی بنا کامی میزدند القصه آن رمیده بخت تیره روزگار
بپای مردی فرار در عرض هشت نه روز بنواحی کجرات رسید و
چون امرا و کومکیان آنصوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علاقه
آمید از او کرده دل بدولت خواهی خدیو جهان نهاده بودند و با خود
قرار این معنی داده که اگر آن آواره کشور دولت و رانده اقلیم

مافیت قصد داخل شدن شهر کند اورا راه ندهند بنابرین سردار
خان از بندهای بادشاهی که از قدیم الایام در سلک کومکیان آنصوبه
انتظام داشت از سعادت منشی و نیک سرانجامی بادای حق عبودیت
و خدمت گذاری موفق شد و با جمعی متفق و هم داستان گشته سید
احمد برادر سید جلال بخاری را که دارا بدشکوه حاکم کجرات کرده بود
دستگیر نموده مقید ساخت و باستحکام قلعه و بندبست شهر
پرداخته آماده ممانعت و مدافعت گردید دارا بدشکوه بعد از اطلاع
برین معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته به برگنه کری که هشت
گروهی کجراتست رفت و آن جا بکنجی کولی التجا بوده از او
اعانت و امداد خواست کنجی با اتباع خود همراه شده اورا بحدود
ولایت کچه برسانید و از آن جا مراجعت نمود و در اثنای این احوال
کل محمد نام یکی از نوکرانش که او را نوجدار بندر سورت گرفته بود
با پنجاه سوار و در صد پیاده بندرتجی باو ملحق گشته همراه شد و
چون بکچه رسید راجه آنجا که هنگام آمدن او بکجرات مسافت بعیدی
باستقبال بر آمده انواع خدمت و همراهی بظهور رسانیده بود چنانچه
سابق ذکر یافت دختر خود نامزد پسرش کرده این نوبت در کمال
بیگانگی پیش آمد و باو بر نخورد لهذا پیش از دو روز آنجا توقف نکرده
بعزم حدود بهکمر روانه پیش شد و چون بنگار دریای سند رسید فیروز
میواتی که از بهبود در آن تیره روزگار نومید گشته بوی خیر از اوضاعش
فمی شنید و میامی فرخی و بهروزی در ناصیه احوالش نمی دید
از عاقبت بیخی و مصلحت گزینی دل از همراهی او بر گرفته با
همراهان خود راه مفارقت پیمود و از نیک اخترى و سعادت یابوری

عازم استلام درگاه خلایق پناه گردید و آن سیه روز فتنه اندوز از دریای
سند گذشته بولایت چاند خان رسید آن گروه باو بمخالفت پیش
آمده دمت بغارت و رهنزی کشودند و در صدد گرفتن او نیز بودند
چون هنوز جمعی با او مانده بودند بجنگ و کوشش بسیار از چنگ
آنها رهائی یافته بولایت مکسین رفت و میرزای مکسی که سرخیل
آن قوم و مرزبان آن حدرد بود او را استقبال کرده بوطن خود که از آنجا
تا قندهار ده دو ازده منزل است برد و از راه موافقت پیش آمده
قدومش را با احترام تلقی نمود و اظهار اخلاص و هوا خواهی و تقبل
امداد و همراهی کرده متعهد گشت که بدرقه کرده او را بسرحد
قندهار رساند از آنجا که آن رسیده بحت بی دولت را ایام مهلت
منقضی گردیده روزگار حیاتش بسرحد انتها رسیده بود و کارکنان
تقدیر بمقتضای مصلحت نظام کل اسباب گرفتاری و صواب
نگونساری او آماده کرده بودند قبول این معنی نموده بظاہر سابقه
مهرتقی که باملک جیون زمیندار داد داشت گمان موافقت
و هوا خواهی بار برده بموجب مضمون

• مصرع •
صید را چون اجل آید سوی میاد رود • روی عزیمت بسرحد دادر
نهاد باین خیال خام که روزی چند آنجا از محنت سفر و تعب راه
آسوده شده بدرقه امداد و همراهی او خود را بقندهار رساند • نظم •
اجل راه سرگرد و اندک پیش • کسان سوی دام فدا مید خویش
تماشائیان قضا و قدر • بر آورده از روزن غیب سر

همی رفت شادان و دامن کشان • کشیده قضا تیغ کین بر نسان
القصر طالع بدشگون و بخت سیه روزگار غمان ادبارش گرفته بحدود وطن
ملک جیون که مہبط کوکب آسمان و آخرین منزل اقبال او بود رسا فید
و چون پیشتر رقیه مشعر بآمدن خود بآن صوب نوشته بود و او را
ازین معنی اطلاع داده ملک جیون ایوب نام افغانی برهم استقبال
فرستاد و در حالتی که دارا بدشکوه داخل حدود زمینداری او شد
ایوب مذکور رسیده همراه گردید چون بیک گروهی وطن ملک
جیون رسید ملک برآمده باو ملاقی گشت و درین وقت هنوز داخل
وطن او نشده بود زوجة آن خسران مآل که بعد از فرار اجمیر عارضة
مل بهمرسانیده درین مدت بیمار بود و روز بروز کوفتش می اندوزد
مرحله هستی طی کرده بسر منزل غذا پیوست دارا بی شکوه را
از حدوث این سانحه کمال اندوه و ملال دست داده جزع و بیتابی
بسیار نمود و ماتم زده و سوگوار نعش او بر داشته بوطن ملک جیون
آورد و چون آن عورت وصیت کرده بود که نعش او را بقندهارستان
فرستد بعد از دو روز خواجه معقول ناظر را همراه تابوتش کرده
روانہ هندوستان نمود که بلاهور آورده در مقبره زیدہ الساکین میان
میر که آن بطلان پڑوة تهمت صریحی او بر خود بسته بود صدافون
سازد و چون درین اوقات او را اختلالی در رای و قدری در شعور
روی داده و سبر شده تدبیر نافص از گفتش رفته این معنی علاوه
ببدانشی فطری و باطل اندیشی ذاتی او شده بود اعتماد بر اظهار
اخلاص و هوا خواهی ملک جیون کرده حزم و درویشی را کار نه بست
گل محمد نوکر خود را که جوانی سپاهی کار آمدنی بود با قریب

هفتاد سوار خوب که بنیر ازان لشکر و سپاهی دیگر نداشت و باستظهار
 همراهی آن معدود تا اینجا رسیده بود همراه قعش زن کرد و خود
 با چندی از خواجه سرایان و خدمتگاران آنجا مانده قرار داد که چندی
 روز دیگر اقامت نموده از ماتم برآید و بعد ازان متوجه قندهار شوند
 چون ملک جیون از کار روانی و مصلحت شناسی صلاح کار خویش
 در دستگیر ساختن آن فتنه اندوز نساک اندیش دیده بود و بیقین
 میدانست که اگر او را از محال زمینداری خود راه دهد و در رفتن
 قندهار امداد و همراهی نماید عنقریب دستخوش نائرة قهر و غضب
 و مورد باز پرس و عتاب خسرو مالک رقاب خواهد گردید لهذا انتهاز
 فرصت نموده صبح بیست و نهم ماه مبارک رمضان این سال که دارا
 بیشکوه از آنجا کوچ کرده داعیه سمت قندهار داشت با اتباع و مردم
 خود بر سر راه او آمد و آن تیره اختر بر گشته بخت را با سپهر
 بیشکوه پسرش دستگیر نموده و حقیقت حال با بهادر خان و راجه
 جیمنگه که با افواج قاهره پادشاهی راه تعاقب آن بد عاقبت می
 سپردند و درین وقت بآن حدود نزدیک رسیده بودند و همچنین
 بباقر خان فوجدار بهکمر نکاشت باقر خان بمچرد زود نوشته ملک
 جیون این مقدمه را بدرگاه خلایق بنامه عرض داشت نموده با
 وقیمه ملک جیون مصحوب مسرعان بجناب والای خلافت فرستاد
 و این مژده دولت افزای بیست و یکم ماه فرخنده شوال بمسامع جاه
 و جلال رسید حضرت شهنشاهی بعد از مطالعه مرشد داشت باقر خان
 و نوشته ملک جیون باظهار اینخبر میمنت اثر سامعه امروز
 ایستادهای پایه اوزنگ اقبال گردیدند لیکن از آنجا که شیمه قدسیه

آن تربیت کرده ایزدی و دست پرورده سعادت مرمذی است که نه از
 وقوع معاصی امور و شدائد مهمات آثار دلتنگی و ملال بر چهره و قار
 آن حضرت ظاهر میشود و نه از حدوث مقدمات طرب بخش مسرت
 نوا امارات نوح و شادمانی و علامات بشاشت و کامرانی در بشرف
 همایون مشاهده میگردد از وصول اینخبر بهجت پیرا و مژده عشرت
 آما از جا در نیامده از کمال حوصله خدا داد و مدانت و وقار ذات
 قدسی نژاد مورد نشاط و مغلوب انبساط نگشتند و به تکرار و تذکار آن
 زیاده توجهی نفرمودند چنانچه حکم بنواختن شادیانه نیز صادر نگردید
 تا آنکه بعد از چند روز دیگر که خبر رسیدن بهادر خان بدادر و بدست
 آوردن آن باطل پزوه فتنه گر رسید بغایر مصلحت اعلام عامه خلایق
 که بعضی از آنها را در وقوع این معنی شائبه شکی مانده بود باشاره
 والا شادیانه اقبال بنوازش آمد باجمله بهادر خان بعد از وصول
 نوشته ملک جیون از جانی که بود ایلغار کرده خود را بدادر رسانید
 و آن خسران پزوه را با سپهر بیشکوه بقید ضبط و تصرف آورد و
 ملک جیون را همراه گرفته با راجه جیمنگه و سائر جنود فیروزی بر
 جناح سرعت روانه بهکمر شد و عنقریب سرانجام حال آن بد فرجام
 درین سعادت نامه بدائع ارقام گزارش یافته دیده وران هوشمند
 ازان کامیاب عبرت و آگاهی خواهند گردید اکنون کلک حقایق نگار
 سوانح حضور لامع النور رفته رفته وقایع ایام جشن جلوس مبارک
 را از جایی که گذاشته بود بر صفحه بیان مرقوم میسازد بیست و دوم
 شوال سنه محمد علی حاجب بلجاپوری از جانب عادل خان بمعقد
 مروارید و یک انگشتری الماس که زیاده از پنجاه هزار روپیه ارزش

داشت برسم پیشکش گذرانید و تقریرخان الماسی که بدره هزار روپیه قیمت باشد با سه اسب عراقی پیشکش نمود و روز دیگر جعفر ولد اله ورد بخان از متهرا رسیده احرار دولت ملازمت نمود و بمرحمت خلعت مباحی شد و درین ایام رای عالم آرا اقتضای آن کرده بود که گوهر درج ششم اختار برج عظمت بادشاهزاده والا نژاد فرخنده شیم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت کیمیا سعادت محروم بودند از دولت آباد فیض بنیاد بپایه سریر گردن مصیر طلب فرموده یکچند آن والا تبار سعادت پیوند را در پیشگاه عز و جلال کیمیا دولت حضور و بهره مند سعادت خدمت لامع النور دارند اهدا از بدای امرای عظام امیر الامرا را از تغیر آن غره ناصیه ششم و بخنداری بصوبه داری دکن سر بلند ساختند و بیعت و چهارم ماه مذکور او را بعنایت خلعت خاص و خنجر خاصه با علاقه مروارید و پیر با حاز مرصع و ماده فیل و بیعت اسب از انجمله ده راس عربی و عراقی یکی با حاز طلا مشمول مراحم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عقیدت خان مهین پسر خان مذکور بمرحمت خلعت و اسب عراقی با ساز طلا و ابو الفتح و بزرگ امید دو پسر دیگرش هر یک بمرحمت جوده مرصع کار با علاقه مروارید مباحی شده با پدر مرخص گشتند و حکم والا صادر شد که عقیدت خان از تغیر عاقل خان بحراست قلعه ارک دولت آباد قیام نماید و خان مذکور به پیشگاه حضور آید و سید محمد علی سفیر عادلخان بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه و محمد ناصر حاجب قطب الملک بعنایت خلعت و اسب عراقی و انعام پنج هزار روپیه سرور ارگشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب

حکیم محمد حسین گیلانی فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص و جوده مرصع با علاقه مروارید و دهکده کی الماس گرانها برای سرافرازی عادلخان مرسل شد و فرمان عاطفت نشان با خلعت خاص و جوده مرصع با علاقه مروارید برای قطب الملک ارسال یافت و بیست کس از امرای دکنی تشریف عنایت پوشیده با آن سمده نویندان مرخص گردیدند و برلغ عاطفت پیرا بنام قره باصره سلطنت و اقبال پادشاه زاده محمد معظم طغرای نغد یافت که پس از رسیدن امیر الامرا با وزیر خان که در خدمت آن بادشاهزاده مالیکدر کامگار بود متوجه کعبه حضور کردند و مرحمت پادشاهانه سرپیچ مرصع گرانها برای آن دره التاج خلافت و جهانبانی و خلعت خاصه جهت وزیر خان مرسل گردانید و از امرای کومکی دکن راجه رایسنگه سیسویه و سرافراز خان و خان زمان و چهل کس دیگر از عمد هائی آن صوبه بعنایت ارسال خلعت قامت امتیاز انراختند و درین هنگام فیروز میواتی از نوکران پیشکوه که چنانچه مذکور شد در کنار آب سند از جدا شده بود برهبری سعادت بدولت آستان بوس رسیده ظلمت زدای اختر طالع گردید بعنایت خلعت و شمشیر و منصب هزار و پانصد پانصد سوار مشمول نوازش یافت بیست و پنج چون روز دزن ششم سال شمسی از عمر گرامی تازه نهال ریاض سعادت و بخت مندی نوگل حدیقه دولت و سر بلندی شاهزاده و الانزان خجسته شیم محمد اعظم بود آن پادشاه زاده گران قدر بعنایت سرپیچ مرصع و خنجر خاصه با علاقه مروارید و پنج سراسب از طویل خاصه

از انجمله در اس. عراقی یکی با زین و ساز میثا کار و دیگری با ساز
 طلا مورد انتظار عاطفت گردیدند و درین ایام سید جعفر مهین
 خلف سید جلال بخاری که بجای پدر صاحب سجاده آن سلسله
 است بعنایت ارسال خلعت بهره اندوز عزت گردید و شجاع خان
 بقلعه داری چنانچه از تغییر خواصخان و عبد الرحیم و لد اسلام خان
 مرحوم بخطاب خانی سرور از گشتند و پیشکش بهرام ولد نذر محمد
 خان و یهگونت سنگه هاده از کومکین دکن و خواصخان و چندی
 دیگر از عمدها بنظر قدسی اثر در آمد و بعرض بار یافتگان پیشگاه
 عزت رسید که سیادتخان برادر اسلام خان مرحوم باجل طبیعی
 روزگار حیاتش بسر آمد و اقالی سمنانی مخاطب بامانت خان
 بموت مفاجات در گذشت بیست و هشتم طبع اندس پایه انزای
 اورنگ جهانداري بنشاطشکار و سواری رغبت نموده بیرون دار الخلافه
 توجه فرمودند و در شکار گاههای نواحی شهر آهویی چند بتفنگ
 مید نمودند و سلخ ماه مذکور عزم سیر اعز آباد از خاطر فیض بنیاد
 سر بر زده عنان توسن اقبال بآن گلشن سرای دولت و کامرانی
 انعطاف یافت و درین روز فضل الله خان ولد سیادت خان را با
 برادر خردش و همچنین صفی خان و عبد الرحیم خان و عبد
 الرحمن پسران اسلام خان مغفور را که برادر زادهای آن مرحوم اند
 خلعت عنایت نموده از لباس گذرت بر آوردند و روز دیگر جعفر
 فوجدار متبرا را بمرحمت خلعت خاصه نواخته بان صوب مرخص
 ساختند و دوم ذی قعدة قرین سعادت لوی معارفت بشهر انراختند
 پنجم ماه مذکور عرضه داشت بهادر خان بجذاب خلافت رسید مبنی

بر اینکه بعد از اجتماع خبرگفتاری دارا بدشکوه با راجه جیسنگه و
 سائر انواج قاهره نهم شوال از نواحی بهکمر گذشته باوجود شدت
 حرارت هوا و پادهای سموم جانگزا که در انحدود میوزد هر روز مسامت
 بعیدنی طی کرده خود را بدادر رسانیده است و دارا بدشکوه را بدست
 آورده متوجه حضور پرنور گردیده بعد از وصول این عرضه داشت
 منشور مرحمت و نوازش بنام راجه و خان مذکور شرف صدور یافته
 با خلعت خاص جهت هر دو مرسل گشت و درین ایام عاطفت
 خسروانه معظم خان و سائر امرای عظام و مجاهدان ظفر اعتصام را
 که در سمت بنگاله بودند و جعفر خان صوبه دار مالوه و خایل الله
 خان صوبه دار پنجاب و دیگر صوبه داران و عمدها و امرای
 اطراف را بتشریف عزت و مباحثات نولخت و مهابت خان
 صوبه دار کابل را با ارسال خلعت و شمشیر با ساز مرصع مورد انتظار
 نوازش ساخت و دارو خان صوبه دار پنده با ارسال خلعت و شمشیر
 و سید سالار خان بمرحمت احپ عراقی و رنبهaji دکنی بعطای
 شمشیر مباحی گردیدند و شهابت خان بقوحداری غزنین از تنبیر
 شمشیر خان منصوب گشته باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار
 دو هزار سوار سرور از شد و چون بعرض اشرف رسید که فتح الله خان
 ولد سعید خان بهادر مرحوم که حارس حصار شهر کابل بود باجل
 طبیعی در گذشت سعید خان برادر او که در سلک کومکین آنصوبه بود
 بجای او منصوب شده باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی
 در هزار و پانصد سوار مورد نوازش گردید و سید نصیر الدین بخطاب
 خانی و عنایت یکنجیر فیل و جمال بجایپوری بخطاب خانی و

مرحمت علم و عقایت میدانه بخطاب میدانه خانی و عطای علم و
فرهاد بیگ علیمراد انخان بخطاب فرهاد خانی و بمرحمت نذل
سرفرازی یانته مامور گشتند که خزانه عاصره که از پیشگاه حضور
لامع الغور برای تلفخواه موجب سپاه بنگاه مقرر گشته بود بآنجا
رسانند و ملک جیون زمیندار داد بجلدوی دولت خواهی و حسن
خدمتی که در گرفتن دارا بیشکوه ازو بتقدیم رسیده بود بعنایت
ارسال خلعت و منصب هزاری دوم سوار و خطاب بخلیار خانی
کامیاب مراحم شرفشاهانه گردید چون بعرض همایون رسیده بود که
قاباخان منشی اراده گوشه نشینی دارد عاطفت بادشاهانه او را
بسالانه پنجپنجاه رزیده موظف ساخت و پیشکش مبارجه جسونت
سنگه متحمل بر نفائس جواهر و مرصع آلات بظفر قدسی برکات
رسیده زینور قبول یافت و چون محجوبه نقاب لغت مخدرة قباب
عصمت نوازش بانو بیگم زرجه کریمه شاهنواز خان برای سرفرازی
خویش التماس قدوم میمنت لزوم اشرف بمنزل خود نموده بود
حضرت شاهنشاهی بجهت افتخار و مباحات آن بانوی حمیده
صفات هشتم ماه مذکور سایه سعادت بسکن او انگنده ساعتی چند
بنور حضور فروغ بخش آن گلشانه بودند و نعمت خاصه آنجا تدارک
فرمودند و آن وقت دثار رسم های انداز و نثار و شکر مقدم خدیو
روزگار بجا آورده پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و دیگر نفائس
گذرانند و آخر روز بدولت خانه معلی قرین سعادت معادلت
نمودند و درین اوقات به تمامت موسم برشکال جمیع عمدهای بارگاه
اقبال بقدر تغارت مراتب خلعت بارانی مرحمت شد و عبد الرحمن

بن نذر محمدخان بمرحمت مریدیم مرصع تارک مباحات
انراخت و راجه رایسنگه را تهور بعنایت دهکدهای زمره نوازش
یافت و بسیاری از بندهای عتبه خلعت عطای خلعت سرفراز
گشتند هفدهم نامدار خان از مالوه رسیده بدقیل سده سینه نائز
گردید و بعنایت خلعت تشریف مباحات پوشید و درین ایام
باعتضای رای عالم ارای راجه را جروپ با فوجی از عساکر ظفر اثر
بکوهستان سری نگر که پرتی پست زمیندار آن از کمال کوته اندیشی
و نا عاقبت بینی سلیمان بیشکوه را در ولایت خود جای داده
حمایت و نگاهداشت او را بپهوده سعی می نمود تعیین یافت که
آن بدفوله نشین دیوانه ضلالت را باطائف وعد و وعده بیم و امید
داده بحسن تدبیر آن شعبه درجه خصوصیت و عناد را که رجوع
بی سودش مضر تولید فتنه و فساد بود ازان کوهستان برآرد و اگر
زمیندار مذکور بموعظه و پند متنبه نگشته در نگاهداشتن آن باطل
بالحاصل اصرار نماید ولایت او را پی سپر انواع جهانکشا ساخته
همت بر استیصالش گمارد و از نوشته وقایع نگاران ممالک شرق
رویه بمسامع حقائق مجامع رسید که اله وردیخان را که بمقتضای
ضعف طالع و سرنوشت بد همراهی ناشایع فتنه پزوه بیخورد
اختیار کرده بود آن ستم کیش جور اندیش را بتبع بیداد از هم گذرانند
مجمعی از کیفیت حال خان مذکور آنکه در عهد سلطنت اعلی
حضرت صوبه دار پنده بود و دران اوقات که بواسطه سزوح عارضه آن
حضرت سوء تدبیرات دارایی شکوه خبرهای شورش انگیز ملک
آشوب باطران و اکذاف مملکت رفت و ناشایع را هوای خود

سری در سر انتاده قدم از حد خود فراتر نهاد و بعزم دعوی ملک و سلطنت از بنگاله بر آمده بر سر پنده لشکر کشید خان مسطور از تبه رانی و مصلحت ناشناسی صلاح کار در گرویدن بار دانسته پنده را بی ایستادگی و ممانعت بتصرفش داد و از غلط اندیشی کمر اطاعت بموافقت و متابعت آن ناسزاوار دولت بسته دل بر همراهی و دولت خواهی نهاد و ناشجاع او را معزز و محترم داشته خان بهائی میگفت و در جمیع امور بکنکش و موافقت او عمل میکرد و چون بعزیمت اکبر آباد از پنده بصوب بنارس روان شده در بهادر پور چنانچه در اوائل این صحیفه اقبال برسم اجمال سمت گزارش یافته با عساکر بادشاهی که بهر داری سلیمان بدشکوه بمدانعه او معین شده بود جنگ کرد و هزیمت خورده برگشت خان مشار الیه موافقت ورزیده به بنگاله همراهش رفت و با او می بود و در زمان سلطنت و استقلال و ظهور نیرو عظمت و جلال حضرت شهشاهی که آن ناسپاس فتنه سال دوم باره باندیشه فاسد و خیال مجال بالآباد آمده چهره بخت خویش بذخن کفران نعمت و حق ناشناسی خراشید و باموکت نصرت پیرا صف آرا گردیده نیز همراه آن باطل ستیز بود چنانچه پیشتر گزارش یافته بعد از هزیمت یافتن او دگر باره رفیق طریق فرار و هم عنان سلک ادبیار گشته به بنگاله رفت لیکن درین مرتبه چون از سیمای حال آن بددولت برگشته اقبال نشان و خامت عاقبت و سوء مآل لایح و هویدا میدید و آثار فسخی و بهروزی از چهره کارش در نمی یافت از نومید گشته از روی مدارا روزی گفزانید درین وقت که ناشجاع فتنه پرور از قرب

وصول عساکر قاهره بآکبر نگر تاب ثبات و مقارعت در خود ندیده از آنجا پتانده میرفت چون اراده مقارعت و عدم رفاهت از ناصیه حالش تفرس نموده بود بقتلوی بددانشی و جور اندیشی و اغوی جمعی از مفسدان فتنه انگیز او را باسیف الله خان پسر کوچکش بقتل رسانیده تحصیل این دزر و وبال را نیز ضمیمه خزنی و نکال خویش گردانید چنانچه تفصیل این مقدمه بعد ازین در طی نگارش موانع بنگاله و گزارش احوال ناشجاع بد نرجام مرقوم کلاک حقائق ارقام خواهد گردید *

بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه سعادت بنیاد مستقر الخلافة اکبر آباد

از آنجاکه مهندس بنیان ایجاد و معمار حصون سبع شداد کلخ والای این دولت ابدی بنیاد را برای تشدید قواعد ملک و ملت و تاسیس مبانی حشمت و جلالت بارج رفعت و اعتلا افراخته رونق کهن سرای دهر و آبنای دیرین بناء جهان بحسن تدبیر گیتی آرای این زیست افزای سرای آفرینش منوط و مربوط ساخته لجرم همواره همت یلند جناب در حصانت و رصانت حصن دین و حصار دولت مصروف میدارند و پیوسته اهتمام رایج زرین و عقل متین بر استحکام بنای مملکت و جهانداری و ترمیم ارکان اہم و نامداری میگذارند مؤید این کلام درین خجسته ایام احداث حصار شیر حاجی است بر دور قلعه مستقر الخلافة اکبر آباد و چون آن قلعه دولت اساس فلک مباح که حضرت علین مکانی عرش

آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه بنا کرده اند از معظمت قلاع منیع و حصون رفیع مملکت شهر قسمت هندوستان و مرکز و مقر این سلطنت گردن نشان است و از آن عهد همایون تا این زمان سعادت مقرون از بس بغنائس ذخایر از زر و جواهر مشحون گشته رشک افزای پند و کان است و انذار اسباب شوکت و ابهت این دولت ابد مدت دران می باشد و قبل ازین فصل که بلسان اهل عرف شهر حاجی گویند نداشت لهذا درین هنگام سعادت انجام که قواعد خلافت و اقبال از قوائم اورنگ حشمت و جلال خلیفه زمان بتازگی مشید گردید و جهان پیرا از پرتو دانش و تدبیر شهنشاه عالم گیر رونق و جوانی از سرگرفت رای عالم آرای که زینت بخش معموره هستی است چنان اقتضا نمود که آن قلعه مبارکه را با احداث حصار شیر حاجی استحکام بخشند و حکم لازم الانقیاد بناظران مهمات مستقر الخلافه اکبر اباد صادر شد که حصار ی استوار از سنگ سرخ فخرپور بران و تیره که در قلعه مذکور بکار رفته است بنا کرده در اتمام آن کمر سعی و اهتمام بر میان بندند و شب سه شنبه پانزدهم ذی قعدة این سال فرخ فال که واقفان اسرار تجسیم برای آن بنای آسمان شکوه همایون آثار سعادت اختیار کرده بودند بفرخندگی و مبارکی آفراساس نهادند از جانب دریا ارتفاع دیوار بنا بر پستی زمین دوازده ذرع و فاصله تا دیوار قاعه شصت ذرع و عرض دیوار پنج ذرع و از دیگر جوانب که زمین رفعت داشت ارتفاع دیوار هفت ذرع و فاصله تا دیوار قلعه نیز هفت ذرع و عرض دیوار چهار ذرع و خندق در بیرون

شیر حاجی مقرر شد و پنج دروازه که هر ایک باب الابواب دولت و سعادتست بران حصار میمنت انوار قرار یافت از انجمه سه دروازه روی دروازه هتیه پول و خضری و اکبری و یکی بر سمت یمن دروازه که در جانب شاه برج است و دیگری بجانب دریا محاذی دروازه خردی که درته جهرونگ مبارک است و کنگره و سنگ انداز بدستور قلعه مبارکه معبود گردید بالجمله بفرمان شهنشاه دین پناه معماران خبرت آئین صاحب مهارت و استادان فن عمارت دست کوشش با فراختن آن حصار و پرداختن آن بنای شهر آثار گشوده صنعت طرازی و کار نامه پردازی بکار میبردند و خارا شگنان آهنین چنگ قوی بازو و سنگ ترشان فولاد دست نبرهان نیرو داد استادی و هنروری داده بنوک الماس تیشه نام کوهکن از صفحه ایام می ستروند و باهتمام تمام و تاکید و قدغن عظیم هر روز خلقی کثیر و فرقه انبوه کار می کردند تا آنکه در عرض مدت سه سال صورت اتمام و پیرانه انجام یافت *

جشن وزن قمری سال چهل و دوم

درین اوقات سعادت مضاط که جهان کامیاب عیش و نشاط و عالم لبریز عشرت و ایدساط بود بزم آرایان دولت قاهره جهانپیان را باوروز فرخنده جشنی تازه ملا دادند و انجمن پیرایان حشمت باهره بارگاه سلطنت را بتازگی آذین مسرت و کسوفی بسته ابواب طرب و خرمی بر روی عالمیان کشادند یعنی جشن وزن قمری سال چهل و دوم از عمر کرامت قرین شهنشاه فلک قدر

خورشید نگین در رسیده بهجت افروز روزگار گشت و بیست و سیوم
ذی قعدة موافق بیست و دوم امرداد آن بزم خجسته و مجلس
همایون صورت انعقاد پذیرفته بعد از انقضای چهار گهزی از روز
مذکور در محفل سعادت اساس غسلخانه میزان دولت از شکوة
عظمت و جلال اورنگ نشین کشور اقبال گران سنگ گردید و وزن
مسعود بآئین مقرر وقوع یافته آن پیکر قدسی و عنصر قدوسی که
ترازوی زور بازوی خرد از سنجیدن بار قدرش قاصر است بطا و فقره و سائر
اشیاء معهوده سنجیده شد و ارباب استحقاق و نیازمندان کوی احتیاج
را از وجوه آن نقد مقصود بدامن امید آمد خدیو ابر کف دریا نوال
دست جود و انضال کشوده ایستادهای پایه سریر مهر نظیر را بگونه
گونه مرحمت و کم بخشی چهره کشای شواهد آمانی و آمال گردیدند
از انجمله درة التاج سلطانة عظمتی قرة العین خلانت کبری بادشاه
زاده ارجمند محمد اعظم را بعنایت یک عقد سروراید گران بها
که دانهای لعل آبدار نیز در آن منظوم بود سر بلندی بخشیدند و
امیر الامرا صوبه دار دکن بهطای خلعت خاص با تومان طوغ که
درین دولت مهر فروغ عمدها و نویلمان بارگاه خلافت بان عز اخلاص
می یابند والا رتبهگی یافت و محمد امین خان میر بخشی باضافه
هزاری هزار سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید
و ابراهیم خان خلف علیمردان خان که قبل ازین چنانچه گزارش
یافت از منصب معزول گشته یسالدانه موظف شده بود درین روز
عالم افروز مطرح انتظار عنایت شهنشاهانه گردیده بمنصب پنج هزار
پنج هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر و سپهر هردو با

ساز مینا کار و یک زنجیر فیل مزین بساز نقره و جل زربفت با
ماده فیل کامروای عاطفت شد و عبد الرحمن بن نذر محمد
خان بهطای ماده فیل و امیر خان بانعام سی هزار روبیه و مالوحی
دکنی باضافه هزار سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و عنایت
یک زنجیر فیل و مرتضی خان باضافه پانصد سوار بمنصب چهار
هزاری دو هزار پانصد سوار و انعام پانزده هزار روبیه و دانشمند
خان بعنایت شمشیر با ساز مینا کار و اسب با ساز طلا و نامدار
خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد
سوار و هوشدار خان بهطای یک زنجیر فیل مطرح انوار التفات
شدند و بسیاری از عمدهای آستان دولت و بندهای سده خلافت
بافزایش مناصب و دیگر عطایا و مواهب کامیاب مرحمت خسروانه
گردیدند و گروهی از امرای رفیع القدر که از پیشگاه حضور دور
بودند بعنایت ارسال خلعت چهره مباحات افریختند و گنجعلی
خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و یک سوار و دو صد سوار
مطرح انوار التفات شدند و فیروز میواتی بمنصب هزار و پانصدی
پانصد سوار و عنایت شمشیر با ساز مینا کار و محمد بیگ باضافه
پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و از اصل و اضافه
فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سیف
الدین صفوی بمنصب هزار و چهار صد سوار سرافرازی یافتند و مراد
خان بخطاب التفات خانی و مبر صالح فرمان نویسن خطاب
مکتوبخانی مامور گشتند و قیور خان و جمعی دیگر از بندهای
آستان خلافت بهطای خلعت کسوة افتخار پوشیدند و سید محمد

تفویجی و ملا عوض و حبیبه و میر سیدی شاعر هر کدام با تمام یک هزار روپیه مباحی گردید و چندی از پندها بمرحمت اسپ سر بلند شدند و ده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و صلاح انعام شد و درین روز فرخنده نامدار خان و هوشدار خان و راو امر سنگه چندراوت و کذور رام سنگه پیشکشهایی شایسته از جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانیدند و پیشکش لشکر خان صوبه دار ملتان مشتمل برده اسپ عراقی و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا از نظر انور گذاشته درجه قبول یافت و پیشکش چندی از عمدهای اطراف بنظر همایون رسید و پنج هزار روپیه بسرود سرایان آن انجمن عشرت عطا شد و شبنم چراغانی که با تمام هوشدار خان بر زمین کنار دریای جون از شمع ترتیب یافته بود فروغ افزای بزم اقبال گشته باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید سیوم ذی حجه حضرت شاهنشاهی بسیر باغ اعز آباد نشاط افزای طبع مبارک شده آن روز و روز دیگر دران گلشن فردوس مانند بدولت و کامرانی و مسرت و شادمانی بسر بردند و پنجم قرین سعادت معاودت فرمودند درین ایام ابراهیم خان بمرحمت سپر با ساز مینا کار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر نیک نوازش یافتند و منصب سیفخان باضافه پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار و منصب راجه کش سنگه تونور از اصل و اضافت هزار و سوار مقرر شد و شیخ موسی گیلانی و اسد کاشی هر یک بعنایت اسپ و بسیاری از بندهای عتبه خلعت بعطای خلعت سر افزایی اندوختند و گروهی از عمدها که از پیشگاه حضور در بودند بعنایت ارسال خلعت چهار

مباحات افروختند و چون در زمان اعلیٰ حضرت امیر الامرا علیمردان خان مرحوم تخت مرصع مختصری برای پیشکش آن حضرت میساخت و دران هنگام پیرایه تمام نیافته در عهد اورنگ نشینی و استقلال این پایه افزای سریر عظمت و حلال امر اعلیٰ با تمام آن عز نفاذ پذیرفته درین وقت آماده و مهیا گشته بود حکم اشرف صادر گردید که آن را در انجمن خاص غسلخانه بجای تخت کوچک مینا کار نصب نمایند و نهم ماه مذکور که ساعت قرین انوار سعادت بود آن زیبا سریر جواهر نگار زینت پذیر جلوس شهنشاه روزگار گردید و الهامی بیگ داروغه زرگر خانه راجلدوی حسن خدمت و اهتمام در اتمام آن تخت همایون بخت عنایت بادشاهانه بزر گشیده شش هزار و پانصد روپیه که همسنگ او بر آمد بار عطا شد و روز دیگر که عید فرخنده اضحی بود بارگاه عزت و دولت سرای عظمت بتمهید لوازم عید غیرت بزم جمشید و رشک بیت الشرف خورشید گشته دگر بازه نوای کوس اقبال آرازه طرب و نشاط در داد و زمانه آغوش شوق بیغل گیرجی شاهد عیش و انبساط کشف آئین خرمی و جیورتازه گردید و آئین بیغمی و سرور بزمگاه دلها را طراز عشرت بخشید بندهای عقیدت شعاز و نوکندان رفیع مقدار در عتبه والای خلعت و سد آسمان سای سلطنت فراهم آمده بدستلیحات تهنیت تارک آرای سعادت گردیدند خدیو موید دین پناه عبادت معبود بعزم ادای نماز عید بر نیک کوه شکوهی که تخت سپهر پایت طلا بران نصب گشته بود سوار شده با فر الهی و کوکب شهنشاهی بزیب و زینت تمام و کمال ایستاد و احتشام نوعی که معمول این

دولت ابدی است بمسجد عیدگاه فیض قدوم ارزانی فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده قرین سعادت معاودت نمودند و در رفتن و آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار از زر نثار کام دل اندوختند و از مطالعہ انوار جمال سایہ افریدگار و مشاهده فرشوکت و جلال خدیو روزگار دیدہ بنور ظل الہی برافراختند و بعد مراجعت از عیدگاه تقدیم سنت قربان نمودند و پس ازان بر اوزنگ کامرانی جلوس فرمودہ بکام بخشی بندهای عقیدتمند پرداختند و بداد و دهش و عطا و بخشش کام جهانی روا ساختند و چون جشن جلوس همایون کہ امتداد مدت آن تا این عید سعید مقرر شدہ بود بہزاران فرخی و فیروزی پسر رسید حضرت شہنشاہی روز دوم عید بہاغ فیض بنیاد اعز آباد عز قدوم بخشیدند تا پیشکاران پیشگاه سلطنت بقرآغ بال بساط جشن در چیدہ اسباب آذین برگزیدند و چہارم ہم بشہر معاودت فرمودہ سریر ارای دولت و معدلت گردیدند *

بموجب یرلیغ معلی دارا بیشکوة و سپہر

بیشکوة را کہ بہادر خان آوردہ در حوضہ

سرکشادہ از میان شہر بخضر آباد بردند

درین هنگام بہادر خان کہ آن مدبر بد فرجام را با سپہر بیشکوة پسر کہترش از بختیار خان زمیندار دادر گرفته مقید بسلسل مکانات صوری و معنوی بآئینی کہ بد منشان نگوہیدہ کردار را در خورد و سزاوار باشد بموجب یرلیغ معلی بآستان فلک نشان می آورد با بختیار خان و سائر ہمراہان بظاہر دار الخلافہ رسید و نظر بیک

چیلہ کہ از حضور پر نور برای خبر داری آن ادبار نصیب معین گشتہ بود باشارہ والا شانزدہم ماہ مذکور آمدہ دولت زمین بوس دریافت و حقائق احوال و خاصیت مآلش معروض بارگاہ اقبال داشتہ باز مرخص شد و سہ شنبہ بدست مطابق ہفدہم شہریور امر اعلیٰ بصدر پیوست کہ آنخداان پڑوہ را با سپہر بیشکوة در حوضہ سرکشادہ بر مادہ نیلی بنشانند و نظر بیک چیلہ در پس حوضہ نشستہ و بہادر خان با افواج قاہرہ ہمراہ گشتہ داخل شہر سازند و از راہ میان شہر و بازار بدہلی کہنہ ہونہ بخضر آباد رسانند و در جای محفوظی از عمارات خواص پورہ آن کہ برای بودن او قرار یافتہ بود بگذارند و غرض ازین تشہیر آنکہ ہمگی خلایق خرد و بزرگ و خاص و عام آن رمیدہ بحت تیرہ سوانجام را بی شائبہ شک و ریب برآی العین مشاہدہ نمایند و من بعد ژاڑخایان بپہدہ گو و واقعہ طالبان فتہ جو را جای سخنان لاطائل و مجال تصورات باطل نماند و در حدود و اطراف مملکت ارباشان را بہانہ انفساد و دست آویز شورش بہم نرسد و بموجب حکم جلالت اثر آن سید روز برگشتہ اختر را با پسرش بریک حوضہ فیل نشانیدہ آشکارا براہ بازار داخل شہر کردند و از پای قلعہ مبارکہ گذرانیدہ بنوعی کہ ہمہ کس دیدند و احدی را در وجود بی سواد او شک و شبہ نماند بشہر کہنہ بردند و بر موجب حکم اشرف بخضر آباد رسانیدہ در جای کہ مقرر شدہ بود نگاہداشتند و بہادر خان بعد معاودت از خضر آباد سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشتہ یکہزار مہر بر سچیل نذر گذرانید و بغایت خلعت خاص اختصاص یافت *

بر آوردن دارا بی شکوه از قید هستی

چون وجود ظلمت اندود آن نخل بی ثمر گلشن وجود جزیرگ
فدغه و فساد و خوار ضلالت و الحاد چیززی در بار نداشت و ارکان
دین و دولت و قواعد شرع و ملت را احتمال انواع اختلال از بودن
او متصور بود چنانچه درین وقت نیز از آتش شرارت وجودش
شراره فساد می جسته ساحت روی داد و در روز دوم بودن او بخضرایاد
اوباشان شهر و هرزه کلان کوچه و بازار بر افغانان بخضارخال
شوریده چندی را بصرب سنگ و چوب در هجوم عام از پا در آوردند
و برخی را خسته و مجروح گردانیده نهایت بی اعتدالی کردند و
نزدیک بود که شعله فساد بالا گرفته فتور عظیمی در شهر بهم رسد
لا جرم خدیو جهان را هم بحکم دین پروری و شریعت گستری و هم
بافتضای مصلحت دولت و سروری ستودن غبار وجود شر آمد از
ساحت کشور هست و بود لازم آمده آن باطل پرست ضلالت
نهاد را که افساد و الحاد او هر یک علت مستقلة فرو نشانیدن ظلمت
حیاتش شده بود پیش ازین برهم زن هنگام امن و امان روخته
افکن احساس جمیعت حال عالمیان روا نداشتند و آخر روز چهار
شنبه بیست و یکم ماه مذکور مطابق هزدهم شهر یور که همان روز
قضیه اوباشان شهر روی داده بود فرمان قهرمان جلال صادر شد
که آن بخیم العاقبة را در خضرایاد از قید هستی بر آرند و باهتمام
سیفخان و نظر بیگ چیل و چندی دیگر از چیلهای معتمد اوائل
شب پنج شنبه چراغ زندگانی او خاموش شده بنهائخانه عدم شناس

و باشاره معلی پیکر فتنه سرشت پر شور و شرش را بمقبره مذوره
حضرت جنت آشیانی علیین مکانی همایون بادشاه انار الله مثواه
نقل کرده در تخته خانه که زیر گنبد مرقد متبرک آنحضرتست
و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه آنجا مدفون اند دفن نمودند
و روز دیگر فرمان جهان مطاع بنفاق پیوست که سیفخان و دیگر
بدشکوه را بقلعه گوالیار رسانیده بحارسان آنحصن عالی احساس مبارک
و بمستقر الحفانه اکبر اباد معارفت نموده بصوبه داری آنجا از تغییر
مخلصخان که به بنگاله تعیین یافته بود قیام نماید و هنگام رخصت
او را بمرحمت خلعت و شمشیر و ماده فیل و نقاره نوازش فرمودند
و وزیر خان بعطای یک زنجیر فیل مجاهی شده با جمعی از افواج
قاهره بهمراهی او معین گردید بیست و سیوم راجه جیسنگه که
از بهادر خان در عقب مانده بود جبهه ساری عتبه سپهر آسا گشته
یکهزار اشرفی و دو هزار روپیه برسیدل نذر گذرانید و بعطای خدمت
خاص و پهلوانچی مرصع و فیل خاصه مزین بسازنقره و جل زرینقت
با ماده نیل مورق بمرحمت گردید و چون بعرض اشرف رسیده بود
که از کثرت ایلغار و طی مسافتهای بعید اسب بسیار از راجه
مذکور و بهادر خان تلف شده عاطفت بادشاهانه آن زیده راجه را
بعطای دو صد اسب از انجمله پنج راس عربی و عراقی یکی
با ساز طلا و بهادر خان را بعزایت یکصد اسب از انجمله پنج راس
عربی و عراقی یکی با ساز طلا نوازش فرمود و پدرخان و جان نثار
خان و اغر خان و آتش قلماق و جمعی دیگر از بندگان و مجاهدان

جنود نصرت که همراه راجه جیسنگه و بهادر خان معین بودند دولت اندرز ملازمت گشته بعزایت خلعت مباهی شدند و ملک جلون که قبل ازین بچلدوی خدمت شایسته که از بظهور آمد بمنصب هزاری درود سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب عزایت شده بود باضافه صد سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب عربی با زین و ساز مطلی و یکزنجیر نیل و شمشیر با ساز میناکار مشمول مراحم گوناگون گردید و چون حکم جلیل القدر از پیشگاه معذات بتحقیق منشأ قضیه شور انگیزی اوباشان شهر که نسبت باافغانان او روی نمود صادر شده بود بعد از تحقیق و تفحص بنبوت پیوست که هیبت نام فتنه جوی بی سعادتیی از خیل احدیان بادشاهی بادمی این جرات شنیع گشته محرک سلسله فساد بوده است لهذا شخذه شهر او را گرفته پیشگاه عدالت حاضر ساخته و ازین جهت که منشأ ایلقسم جصارتی شده باعث هلاک جمعی از مسلمانان گشته بود مورد انظار قهر و عتاب پادشاهان گردید حکم شد که او را پیاپی رسانند تا موجب عبرت دیگر بی ادبان خود سرو جصارت کیشان فتنه پرور شود درین ایام پیشکش رانا راجسنگه که مشتمل بر یکزنجیر نیل کوه پیکر با ساز نقره و سرخی از نوادر جواهر و پیشکش جعفر خان صوبه دار مالوه از نقائس مرصع آلت بنظر اکسیر اثر در آمده پذیرای انوار قبول شد و سعادتخان از جائیز خود رسیده شرف تقبیل عتبه اقبال دربانیت و عطای خدمت کسوت مباهات پوشید و مالوجی دکانی باضافه هزار سوار که سابق از منصبش کم شده بود بمنصب پنجزاری

پنجزار سوار و عزایت یکزنجیر نیل و راجه نرسنگه کور بمرحمت جمدهر مرصع و چندی دیگر از بقدهای آستان سلطنت بمواهب خسروانه و عطای خلعت و اسب سرافراز گشته در سلك کومکبان عساکر بنکاله منتظم گردیدند و چون توبخانه تازه به بنکاله فرستاده میشد برق انداز خان باهتمام رسانیدن آن معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار و مرحمت اسب مباهی شد و همت خان که از بنکاله آمده بود بعزایت خلعت و جمدهر میناکار و انعام دو هزار روپیه نوازش یافته باز به بنکاله مرخص گشت بیست و هفتم باغ فیض بیداد اعزاد از یمین قدوم اشرف بهارستان دولت و اقبال شد و شب هنگام باشاره فرمانروای ایام بر طرفین شاه نهر چراغان شده باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید روز دیگر قرین سعادت و کامرانی آنجا بسر برده بیست و نهم مراجعت فرمودند *

ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و

بخشیدن باج غله و دیگر اجناس و

حاصل راهداری کل مملکت محرومه

حضرت واهب العطیات جلالت کبریاءه که بعلم ازلی شناسای احوال عامه خلایق و کائنات بریاست چون گروهی از بدائع نوع بشر را بانظار خیر و رحمت و انوار فیض و نعمت سزاوار دانند و خواهد که آن صرغ نیک بخت را از اهل دیگر قرون و اعصار که اکثر دست فرسود جور روزگار بوده اند رتبه امتیاز بخشد هراینه

باعتضای لطف کامل خسروی نیک رای عادل و شهریاری بلند همت دریا دل برایشان گمارد که ترقی درجات عزو جاه بر ترفیه حال عباد الله مقصور شمارد و اعتلای مدارج دولت و سروری از ملوک جاده رعیت پروری چشم دارد از وسعت دستگاه جود و کرمش خلایق از تنگیهای ایام باز رهند و بیمایمن نصائل و نعمش جهانیان داد آسائش و کسرانی دهند بیغویان قلیل البضاعة از مآثر احسان عامش بطیب عیش و وسعت رزق فارغ الحال زیند و مسکینان عذیم الاستطاعة از بركات اصطناع و اکرامش آسوده و مرفه الحال باشند بحکم تفضل عام وجهه نتیش خیرت امر عموم بریت بود و بمقتضای لطف خاص پیشنهاد همتش رعایت حال خصوص رعیت باشد شاهد صدق این بیان کیفیت سعادت مندی دریافتگان این عهد میمنت مهد و زمان فرخنده عنوان است که ایزد جهان آفرین بمحض الطاف بیغایت آتمقبلان عافیت نصیب را در سایه همای همایون فال این خدیو کرم پرور مرحمت گشت زلم کاه عدل پیروی جهان افروز عالم آزایی حامی داده ابواب فیض و انصال و بر نوال این برگزیده ذوالجلال بر روی روزگار آنها کشاده از فیض عاطفتش هر زمان بطیفة احسانی خاص و مردم بوظیفة مرحمتی عام کامیاب میگردد از جمله آن مراحم کامله و مکارم شامله که درین ایام معدلت پیرا جلوه ظهور نموده سرمایه رفاهیت حال جهانیان گردید عفو کردن جمیع وجوه راهداریست در کل ممالک مصرعه و بخشیدن باج غلات و حبوبات و سایر اجناس ماکولات و مشروبات در اکثر بلاد معظمه چون درین

دو سال بنابر وقوع سوانحی و حوادثی که درین دفاتر مآثر نصرت و فیروزی گزارش پذیرفته بعضی نقورات در ممالک هندوستان فیض مکان روی نموده ازان رهگذر فی الجملة اختلالی بحال سنگه و رعایا راه یافته بود و در ایام ظهور شورش و فترت بسبب بغی و طغیان متمردان هر ناحیت درین مملکت سپهر بسطت گشت و زرع و ضبط و عمل نیز چنانچه باید بوقع نیامده و در هرجا زراعتی شده بود اکثر دستخوش تاخت و تاراج و پایمال تعدی و تجاوز سرکشان و عصیان منشان گردیده ازین جهت سر غلات و حبوبات بالا رفته بود لاجرم درین خجسته هنگام سعادت نرجام که غبار فساد ملک و دولت بآب تیغ انبال شهنشاه عدو سوز فرو نشسته اوزنک عظمت و استقلال بقدر وجود مسعود آن حضرت زیب و زینت پذیرفته بود مراحم خسروانه بر حال کافه رعایا و اطبقة برایا بخشوده سلسله عاطفت عمیم پادشاه عادل باذل مهربان کریم بچشش آمد و رای عالم آزایی بقصد جبر و تدارک این حوادث اقتضای رای گرامی عام و احسانی شامل تام نمود که صغیر و کبیر و غنی و فقیر و مؤمن و کافر و مقیم و مسافر از عوائد فوائد آن بهره مند گردند و بنابرین نیت علیا نخست در جمیع طرق و مسالک ممالک محروسه و قلمون خالصه شریفه محصول راهداری از رسد غلات و دیگر اشیا و اجناس که قبل ازین همیشه گرفتن آن در محال خالصات سرکار پادشاهی مقرر و معمول بود و داخل ابواب جمع گشته بخزانة عامه میرسید و در مواضع تیول و اقطاع اسرا و منصب داران و حدود زمیندارها در وجه تنخواه جاگیر داران

مستسرب بود و خزائن مومور و گنجهای معمور از رجوة آن سرانجام
توانستی نمود بمحض تفضل پادشاهانه برسیدل دوام معاف تر نمودند
و پس از چندی از کمال مکرمت باج غله و دیگر اجناس ماکوله
و مشروبه نه بیشتر گرفتن آن در جمیع شهرها مقرر بود از دارالخلافه
شاه جهان آباد و مستقر الخلافه اکبر آباد و دار السلطنة لاهور و
بلد مبارکه بیهانپور و چندی دیگر از معظمانت بلاد و معمورها و
بسیاری از دیگر رجوة مال سائر در جمیع ممالک بر وجه استقامت
و استمرار بخشیدند تا رسد غلات و حبوبات و سائر اصناف ماکولات
برسیدل و نور از نزدیک و دیر بجایی که مهبط انوار نزول ریات
عالیات باشد مبرسیده باشد و در هر شهر و معموره از زانی و فراوانی
در اقوات مردم پدید آمده این معنی سرمایه عیش و رفاهیت
خالق گردد چنانچه باین جهت از سرکار خالصه شریفه هر ساله مبالغ
بیست و پنج لک روپیه که هفتاد و پنج هزار تومان رائج ایران
است بخشیده شد و آنچه از کل ممالک محروسه بصیغه راهداری
معفو گردید محاسب و هم و مستوفی اندیشه از عهده ضبط و تعداد
آن بیرون نتواند آمد و درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاعه
موشح بتاکید شدید و تدقیر بلیغ بنام متصدیان هر صوبه و سرکار
و فوجداران و کروریان اطراف و اقطار این کشور همایون آثار بطعراي
نفاق پیوست که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده همت
والا شکوهست کشیده و کوتاه دارند و گرز برداران و بسالان و احدیان
از جناب معدلت و جهانداري برای رسانیدن این احکام کرامت
نظام و تقدیم مراسم منع و تاکید حکام بهمه صوجات و ولایات معین

گشتند و بمیامن این فضل عظیم و امتنان جسیم در کل ممالک
نسخه المسالك هندوستان تفاوت فاحش در نرخ غلات بهم رسید
و اگرچه چند سال متواتر بعد ازین نیز در بعضی از ولایات باران
کمی کرده خشکی روی داد و بدان جهت ایام عسرت پامنداد
کشید لیکن پامنداد نه انجامید و الحال اگر احیانا بعض سقوات
در برخی از محال و بلاد بسبب قلت باران فتوری در مراتب
کشت و کار و زرع روی میدهد و آفتی سماوی یا ارضی اتفاق می افتد
بدین جهت که از دیگر مواضع معموره بی زحمت باج و تسفا
غلات معموره بآن ناحیت میتواند رسید سکنه و قاطنان آنجا از
استیلاي قحط ایمن اند و بشدت غله ابتلا نمی یابند امید که این
جهان افرین پرتو عاطفت این پادشاه با داد و دین و خدیو ظلم
که معدلت گزین را تا انقراض زمان بر بسیط زمین مبصوط دارا
و همت بلند جنابش را همواره در اشاعت انوار لطف و کرم و ازاله
اثر جور و ستم به ذیروی توفیق و تائید بخشاک هشتم محرم
الحرام ده هزار روپیه وجه خیرات مقرر آن ماه بواسطه صدر الصدور
بارباب استخفاف عطا شد درین ایام ذوالفقار خان قرامانلو که در
سلطه گوشه نشینان بود جهان گذرانرا پدرود نمود و عنایت پادشاهانه
اسد خان خلف او را نامدار خان را که نسبت دامادی بآن خان
مرحوم داشت بعطای خلعت نوازش نموده از لباس گذرت برآورد
و از رفائج صوبه دکن معروض بارگاه جلال گردید که اختصاص خان
صوبه دار برار و حسام الدین خان فوجدار بلجاکده باجل طبیعی
بساط حیات در نور پدند و عاطفت حسروانه شاه بیگ خان را که

قبل ازین از منصب معزول شده بود بمنصب چهار هزار و چهار
هزار سوار نواخته بصوبه داری برار تعین فرمود و چون ولایت
کرناتک را که معظم خان در هنگام انتساب بقطب الملک تسخیر کرده
بود حضرت شهنشاهی بر سبیل انعام بخان مذکور عطا کرده بودند
و بعضی قلاع آن مثل کنجی گوته که از حصون معظمه آن ولایت
است با توپخانه بسیار و سائر اشیا در تصرف کسان و گماشتگان
او بود و ازین جهت که قطب الملک را خار خار طمع و تصرف
آن ولایت میشد مهمات آنجا اختلال داشت بنابراین درین هنگام
میر احمد خوانی بنظم و نسق امور آن حدود رخصت یافته
بخطاب مصطفی خانی و عنایت خلعت و اسب و یک زنجیر فیل
و باضافه هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار بمنصب سه هزار و
دو هزار سوار کامیاب مرحمت شد و شیخخان بیجاپوری بهمراهی
خان مذکور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و هشتصد
سوار مباحی گردید و نامدار خان از تغیر فیض الله خان تور بیگی
شده بعنایت خلعت سرفرازی یافت و ساداتخان بمرحمت ماده
فیل مباحی گشته در سالک کومکیان عساکر بنگاله منتظم شد و فیروز
میواتی بفوجداری سرکار اٹاوہ از تغیر عبدالذبی خان معین شده
بخطاب فیروز خانی و مرحمت اسب و باضافه پانصد سوار بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار تارک افتخار افراخت و سید فیروز خان
بارہ بخطاب اختصاص خانی نوازش یافت و رضویخان بخاری
چون اراده گوشه نشینی داشت بسالیانه دوازده هزار روپیہ کامیاب
مرحمت گردید و مخلصان از کومکیان بنگاله و عهد العزیز خان

قلعه دار واپسین بعنایت ارمال خلعت هرمایه عزت اندوختند و
پیشکش راجه رایسنگه سیسودیہ از جواهر و مرصع آلات و پیشکش
حاجی خان بلوچ مشتمل بر اسب و استر و شتر و باز و جره و پیشکش
پرتھی پت زمیندارا سری نگر از اسپان نانگن و جانوران شکار
انگن که دران کوهستان بهم میرسید و پیشکش چندی دیگر از
امرای اطراف بیایه سریر خلائق مطاف رسید و بعد انداز خان
که چندی پیش ازین چنانچه گزارش یافت بهم سری نگر
معین شده درین ایام بنابر مطلبی چند باشاره همایون به پیشگاه
حضور آمده بود دگر باره مرخص شد باتفاق راجه راجرپ باتمام
آن مهم پردازد هنگام رخصت بعطای خلعت و ماده فیل مرسلند
گردید و یک قبضه جمده مرصع بخان مذکور حواله شد که برای
پرتھی پت زمیندار آنجا بفرستد و خلعت و جمده مرصع برای
سونهاک پرکس زمیندار سر مور و خلعت جهت راجه بهادر
چند زمیندار کامیون از روی مرحمت ارمال یافت و بختیار خان
زمیندار دادر بانعام ده هزار روپیہ و عطای ماده فیل کامیاب عنایت
گشته بهحال زمینداری خود مرخص شد و شیر سنگه راتپور از اصل
و اضافه بمنصب هزار و چهار صد سوار دوازده ساله و مرحمت اسب
و خلعت نوازش یافته بیجاگیر داری سرفراز گشت و چون قبل ازین
درین دولت سپهر بسطت دارو غنگی داغ و تصحیح چهره اسپان تابینان
جمیع امراء و منصبداران بیک کس متعلق بود و درین ایام و نور
عساکر منصوره و کثرت انواع قاهره بمرتبه رسیده بود که یک داروغه
از عهده آن بر نمیتوانست آمد و ازین جهت کار مردم بتعویق می

کشید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نمود که داروغه دیگر یا مشرف و امینی جداگانه قرار دهند و میرعباد خوانی باین خدمت مریبلند گشته حکم شد که تا هزاری منصب دار را او تصدیق تابینان بپند و از هزاری بالا تر تصدیق سپاه آنها بقیاد بیگ داروغه سابق متعلق باشد از موانع عبرت بخش آنکه درین هنگام از وقائع صوبه کابل معروض بارگاه اقبال گردید که شیر بیگ ولد سعادتمن نبیره زین خان طغفور بزخم جمدهر قطع حیات پدر کرد فرمان شد که مهابت خان صوبه دار آنجا اورا مقید و محبوس دارد و هر حکمی که در باره او از پیشگاه خلافت صادر شود بآن عمل نماید و بجای سعادتمن شمشیر خان بمحارسه قلعه ارک کابل معین گشته از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و هشت صد سوار نوازش یافت و درین ایام میرزا نودر صفوی از اکبرآباد رسیده ناصیه سالی آستان معلی گردید و چون حاکم بندر شجر پنج سه اسپ عربی پرمیل پیشکش بدرگاه خلافت پناه فرستاده بود آورنده بانعام یک هزار روپیه مشمول مرحمت گشته شش هزار روپیه بار حواله شد که از امتعه هندوستان خرید نموده برای حاکم بندر مذکور بیرون و از وقائع توران زمین بمصامع حقائق مجامع رسید که چون میان سبجان قلیخان حاکم بلخ و قاسم سلطان برادرش که ایالت حصار باو تعلق داشت غبار مخالفتی برخاسته مودت و اتفاق بکدورت و نفاق متبدل شده بود سبجان قلیخان بطائفت تدبیر در مقام دفع او شد و جمعی از مردم خود بحصار نزد او فرستاده حرف صلح و آشتی و حدیث

مصافحت و یکجتهی در میان آورد و او بصلح راضی شده از خاصی و معامله نا فهمی بعزم ملاقات سبجان قلیخان از حصار با جمعی قلیل متوجه بلخ شد و چون قریب بموضع خلم رسید سبجان قلیخان گروهی برسم استقبال فرستاده بانها گفت که اگر توانند اورا بقتل رسانند آن فریق دران موضع افتهاز فرصت نموده اورا از هم گذرانیدند و بعرض اشرف رسید که سید بهادر بخاری باجل طبیعی روزگار حیاتش سپری شد و از وقائع چکله سهرند معروض پیشگاه خلافت گشت که شیخ عبد الکریم تپانسیری متصدی مهمات چکله مذکور جهان فانی را پدرود نمود و عبد الذبی خان بنظم مهم آن چکله معین گشته بغایت خلعت و پادشاه بانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مریبلند شد و محمد اسماعیل ولد نچایتمن که که خدا شده بعطای خلعت و خنجر مرصع و انعام ده هزار روپیه جهت سرانجام لوازم طوی مشمول عاطفت گردید بیست و نه صفر حضرت شاهنشاهی عزم سیر خضر آباد نموده قریب سعادت بآن صوب توجه فرمودند و نخست بروضه منوره حضرت جذت اشدانی علین مکانی همایون بادشاه طاب ثراه پرتو و روز گسترده بقاتحه و دعا روح آن سریر آرای اقلیم قدس را روح و راحت انزودند و پنج هزار روپیه بخندم آن روضه فیض آگین انعام نمودند و از آنجا بمزار نائض الانوار قدوة الصغیا شیخ نظام الدین معروف بارلایا قدس سره عمان سعادت تافته رسم زیارت بجا آوردند و یک هزار روپیه بمجاوران آن بقعه قدسیه عطا کردند و از آنجا سایه چتر دولت و اقبال بر راحت خضر آباد امکنده روز دیگر قریب حشت و کمرانی

انجا بسر بردند و بآن روی آب توجه فرموده بشکار کنگ نشاط
افزای طبع همایون گشتند و دوم ربیع الاول ازان مکان فیض
نشان بزیارت روضه متبرکه حضرت قطب الاولیای و الواملین
قدوة العرفای و الکاملین خواجه قطب الدین قدس الله سره العزیز
توجه فرمودند و برسم معبود دوهزار روپیه بمجاوران آن مزار مهر
انوار مگرمست شد و بعد از ادای مراسم طواف براه دامن کوه لوائی
مراجعت بشهر افراختند و در گوهرچه قدم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آهوی چند شکار کرده قلعه مبارکه را مهبط انوار اقبال ساختند

توجه رایات جهانکشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت تقویت عساکر بنگاله

چون از رفتن بادشاهزاده محمد سلطان بطرف ناشجاع و وقوع
آنجاهلی و سوء تدبیر که بمقتضای تقدیر ازان و اعتبار نا تجربه کار
بظهور آمد عساکر قاهره را در بنگاله چنانچه سمت گزارش پذیرفته چشم
زخمی عظیم و اختلالی فاحش روی داده بود و اگرچه زنده امرای
عظام معظم خان باستظهار اقبال بی زوال خدیو جهان لوازم استقلال
و پایداری بکار برده در مراتب سرداری کوتاهی نکرده بود و مغلوب
و عیب و تنزل نگشته با سجاهدان درست اخلاص عقیدتمند و مبارزان
شهامت کیش ظفر پیوند در برابر غنیم عاقبت و خیم بر منبج
مستقیم عبودیت و جان نشانی ثابت قدم بود لیکن بنا بر آئین
حزم و دور بینی رای جهان آرای که جلا پذیر انوار الهام ربانی
و مرآة غیب نمایی مصالح دولت و جهانانديست چنان اقتضا

نمود که رایات عالیات بعزیمت شرق روده از مستقر سریر
خلافت حرکت کرده بسمت ساحل رود گنگ ارتفاع یابد و بعد از
رسیدن بآن حدود اگر ضرور شود و مصلحت تقاضا کند بصوب اله آباد
رشته نهضت نموده باین توجه همایون آنخان ارادت پرور و سایه
جنود ظفر اثر را تصرف و مظاهرت نماید و اگر تا آن وقت خبر
غلبه و استیلائی اقوای نصرت مآل و مقهور گشتن اعدای بد سگال
بمسامع جاه و جلال رسد و خاطر ملکوت ناظر از اختلال و فتور
جیوش منصور جمع گشته مصلحتی در پیش رفتن ننمایند روزی
چند در کنار رود گنگ و فوای آن نشاط اندر سیر و شکار گشته
لوائی مراجعت بدار الخلافه برافرازند بنا بر آن سیوم ربیع الاول موافق
بسمت و ششم آبان که ساعتی مسعود بود متصدیان و عمله پیشخانه
را فرمان شد که باین عزیمت خیر انجام سرادقات اقبال بیرون
زنند و چون موسم وزن مبارک شمسی نزدیک بود مقرر فرمودند
که آن جشن نرخنده را در مقر اوزنگ حشمت گذرانیده پس
ازان بدولت متوجه مقصد گردند *

جشن وزن خجسته شمسی سال چهل دوم

درین ایام سعادت فرجام جشن وزن مبارک شمسی سال چهل
و دوم از عمر کرامت قرین شاهنشاه زمان و زمین خدیو رفت
گستر معدلت آئین صورت انعقاد یافته بزمی دلکشا و محفلی
روح افزا مرتب گشت و بارگاه سلطنت و پیشگاه خلافت بسیط بساط
عشرت و انبساط و زیب اسباب تجمل و احتشام آرایش پذیرفته روز

مبارک پنجشنبه پنجم ماه مذکور مطابق بهشت و هشتم آبان بعد از
انقضای یکپاس و یکگهتری ازان روز فیروز که ساعتی میمنت بخش
نشاط افروز بود در پل میزبان از سنجیدن گوهر عنصر مقدس شاهنشاه
آسمان جاه نمودار کفایت خورشید و ماه گردید و وزن مسعود باین
معهود بفعل آمده از وجوه آن عالمی را دامن خواهش مالا مال
نقد آمانی و آمال شد و سال چهل و یکم شمسی از عمر ابد طراز
بانجام رسیده سال چهل و دوم آغاز شد حدیو بنده پرور مکرمت شعار
دست ابر آثار بچود و احسان کشاده بند های آستان والا و ایستادگهای
پایه سریر معلی را بانواع لطف و مرحمت نوازش فرمودند
از آنجمله راجه جیسنگه بانعام یک لک روپیه مطرح انوار عاطف
گردید و راجه جسونت سنگه که بذایر وقوع زلالت و سوابق تقصیرات
خطاب مهاراجگی ازو مسلوب شده بود درین روز همایون مورد
لطف و تغضل بادشاه جرم بخش گردیده دگر باره بان والخطاب
کامیاب گشت و بهادر خان بانعام بیست هزار روپیه نوازش یافته
بکهزار سوار از تایلان او دو اسبه سه اسبه مقرر شد که منصبش از
اصل و اضافه پنج هزار و پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و میرزا
نو در صفوی که در سلت گوشه نشینان بود بانعام ده هزار روپیه
مشمول عاطفت و انضال شد و کنور را مسنگه باضافه هزار و
سوار بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار و مرتضی خان باضافه
هزار سوار بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار بلند رتبه گردیدند و
عابد خان بانعام دوازده هزار روپیه مباحی گشته بعطای علم لوی
تفاخر برافراخت و میرزا خان از کومکیان بنگاله بمنایت نقاره و

علم نوازش یافت و خان عالم که بذایر وقوع تقصیری از منصب
معزول شده بود بمنصب سه هزار و دو هزار سوار مورد انتظار فضل
و مکرمت گردید و کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه بمرحمت سرپیچ
مرمع سر بلند گشته بکامان بهاری که فوجداری آن باو متعلق بود
مرخص شد و صفیخان بمرحمت یکترنجیر فیل و باضافه پانصدی
بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و راو امرسنگه چندراوت باضافه
پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و شهابخان بمنایت
علم و غیرتخان باضافه پانصدی دوهزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
شش صد سوار سرفراز گشتند و تهور خان که چندی پیش ازین مورد
عنایت خسروانه گشته از منصب معزول شده بود بمنصب دوهزار
و پانصدی پانصد سوار کامیاب مرحمت شد و محمد صالح
ترخان که سابق قلعه دار سیوستان بود بذایر تهارن تقصیری
هنگام رفتن دارا بیشکوه بگشته چنانچه در مقام خود گذارش یافته
از مادر شده از منصب معزول گشته مغضوب و معاتب بود از
مرام شاه جرم بخش رخصت کورنش یافته بمنصب هزار و
پانصدی هزار سوار کامیاب تغضل گردید و منصب رشید خان
از کومکیان بنگاله باضافه پانصد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار مقرر شد و راجه امر سنگه بزودی از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و مان سنگه ولد روپ سنگه را تهور
بمنایت بهونچی مرمع و باضافه پانصدی دوهزار سوار بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد سوار و اسماعیل ولد نیابتخان بخطاب
خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سوار و

فضل الله خان و آقا یوسف هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و ذو القدر خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر ابراهیم میر تیزروک باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سزاوار خان باضافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصدی چهار صد سوار و پرداخان بانعام هشت هزار روپیه و آغرخان بانعام چهار هزار روپیه و عطای خنجر مرصع و قالدادان انصاری بخطاب خانی و آتش قلماق بخطاب آتش خانی و محمد تقی برادر زاده وزیرخان بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار سر بلندی یافتند و معتمد خان خواجه سرای باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مباحی شده بمحارست قلعه مبارکه دارالخلافه بعد از نهضت رایات عالیات مورد انظار اعتماد گردید و مکرمت خان بدیوانی صوبه گجرات و اهتمام سرانجام اتمه و اشیای که برای سرکار خامه شریفه در کارخانههای انجا مهیا میشود از تغییر رحمت خان منصوب گشته بعنایت خلعت و ماده نبل و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مفتخر و مباحی شد و عبد الرسول دکنی بمرحمت جمدهر منیدا کار فوازش یافته پاکبر آباد مرخص گردید که در ملک همراهان اعتبار خان باشد و دربارخان خواجه سرای بخدمت ناظری حرم سرای مقدس خلعت سراقازی پوشید و پنجهزار روپیه باهل طرب و نشاط و سرود سرایان آن محفل انبساط و یکهزار روپیه بملا محمد صادق طالب علم ایرانی که درین ایام باستیلام خلافت و جهانپناهی رسیده

بود عطا شد و بسیاری از بندهای بعنایت خلعت قامت استیاز انراختند و درین روز جهان انروز از جانب مسند نشین مشکوی عزت و اقبال پرده آرای هودج ابهت و جلال ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب روشن رای بیگم و همچنین از جانب ثمرات ریاض خلافت و جهانداری مقدسات تلقی عظمت و کامکاری و دیگر پرده گزینان امتاز عفت و نزاهت پیشکشهای شایسته از جواهر و مرصع آلات و خوانهای زرو سیم نثار بنظر انور شهنشاه روزگار رسید و باین دستور امرای رفیع منزلت و سائر مقربان پیشگاه دولت پیشکشها بمحل عرض کشیده رسم نثار بجا آوردند از انجمله راجه جیستگه پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه گذرانیده قریب یک لک روپیه بها شد و درین تاریخ جعفر نوجدار متبرک و مرحمت خان که از دکن آمده بود دولت زمین بوسه شده سلطنت یافتند و سید لطف علی بخاری که سید بهادر پسرش فوت شده بود بمرحمت خلعت از لباس کدورت برآمد و چون شب در رسید خدیو جهان در انجمن خاص غسخانه سریر آرائی دولت و کمرانی گشته بتماشای چراغانی که باشا را والا برکنار آب چون در کمال خوبی و نظر فریبی ترتیب یافته بود مسرت انزای خاطر اقدس شد و از انجا که شهنشاه دین پرور توفیق شعار از کمال حسن نیت و صفای طوبیت مبالغی خطیر از نقد و جنس موازی شش لک و سی هزار روپیه بود نذر سادات و مجاورین و خدمه و معتکفین حرمین شریفین زادهما الله شرفا و جلالا نموده مقرر نموده بودند که مصحوب یکی از معتمدان درگاه آسمان چاه بان

امان قدس فرستاده زمره سادات و ملحا و مشایخ و اتقیا را که شرف اندوز مجاورت حرم آن در حرم مکرم باشند از فوائد آن بهره ور سازند درین اوقات سعادت پیرا میرا ابراهیم خلف مغفرت آیات میر نعمان که سیدی پاک طینت صالح و میمائی تدین و پرهیزگاری از ناصیه حالش هویدا و لایح بود و قبل ازین نیز بزیارت حرمین مکرمین مشرف گشته لیاقت و شائستگی این امر داشت بتقدیم این خدمت والا رتبت مقرر شده سعادت دارین اندوخت و بعنایت خلعت مباهی شده مرخص گردید و خواجه سلامت بخدومت تحویلدارای نقود و اجناسی که مصحوب او فرستاده میشد و موازج شش لک و سی هزار روپیه بود معین گشته خلعت سرنرازی پوشید هشتم ماه مذکور موافق غره آذر که ساعت نهضت رایات عالیات بود بعد از انقضای یک پاس و سه گهری حضرت شهنشاهی قرین تائید الهی از آب جون عبور نموده لوای جهانکشا بصوب ساحل گنگ افرانخند و آن روز دو کروه طی کرده منزل آرای اقبال گردیدند و چون از وقائع سمت پورب مکرر بعرض واقفان پایت سریر خلافت مصیر رسیده بود که بهادر نام مغسسی از طائفه پچکوتی در سمت یسواره سربفنده و فساد و رهزنی و انسان پرداشته است و جمعی کثیر و فرقه انبوه از کواران و متمردان طایفه پیدس و دیگر واقعه جویان و خلاف منشان آن سمت بار گرویده باستظهار جمعیت و هجوم اوباش لوای جرات و جسارت بتاخت و غارت آن حدود افرانشته و رعایا و مترددین از سرشورش و طغیانش در امان نیستند لهذا دفع او نیز پیشنها خاطر اقدس گشته بهادر خان با جمعی

از انواع نصرت مآل بدفع و استیصال آن بغی اندیش فتنه سگال تعیین یانت و بعنایت خلعت خاص و شمشیر و سپر هر دو باساز مرصع مورد نوازش گشته درین تاریخ مرخص شد و راو امر سنگه چندرات و جگت سنگه هاده و رام سنگه راتهور و اغرخان و سید مصطفی و رگهاته سنگه و محمد صالح ترخان و غیوت و مظفر پسران بیادر خان افغان و بلوی چوچان و گروهی دیگر بهمراهی او معین گشته بمراحم خسروانه سر بلند گردیدند و دانشمند خان که نظم میام دار الخلافه باو تقریض یافته بود بمرحمت خلعت خاصه و یک زنجیر نیل و نجابخان که در سلک گوشه نشینان بود و معتمد خان خواجه سرا که بمحاربت قلعه مبارکه معین شده بود هر یک بعنایت خلعت مباهی گشته مرخص شدند و اعتقاد خان و تقرب خان بعنایت خلعت سر بلند گشته رخصت یافتند که تا معادرت رایات عالیات در دار الخلافه بسر برند و کیرت سنگه که فوجدار میوات بود فوجداری نوای دار الخلافه از تغییر حسن علی خان ضمیمه خدمتش گشته بمرحمت امپ و باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سی دو هزار سوار مقتدر گردید و روح الله دیوان دار الخلافه و عبد الرحیم خان که بخدومت بخشگیری و واقعه نویسی آن مرکز خلانت تعیین یافته بود و حقیقت خان و عنایت خان ولد ظفر خان که از زمره اشکروغا بودند خلعت رخصت یافتند و خوشحال بیگ کاشغری که در سلک گوشه نشینان ملتزم بود پانعام دوصد اشرافی و قایلخان منشی که او نیز بوظائف دعا گوئی اشتغال داشت پانعام یک هزار روپیه مشمول عنایت شده

مرخص گشتند و در منزل مذکور در روز مقام شده یازدهم ربیع الثانی
 عالیات از آنجا نهضت نمود و اعتقاد خان بعنایت خلعت سر بلندی
 یافته بشاه جهان آباد مرخص گردید که تا مراجعت موکب منصور
 آنجا بسربرد و رضویخان که منصبش برطرف شده بسالیانه دوازده
 هزار روپیه کامیاب مرحمت شده بود بعطای خلعت و انعام پنج هزار
 روپیه سرفراز گشته بگجرات که وطن مالوف اوست رخصت یافت
 که آنجا مرفه الحال بدعای دولت ابدی دوام قیام نماید نوزدهم
 ربیع مسعود ظل ورد بر ساحل رود گنگ افکنده موضع گده مکئی^(۲)
 فیض اندرز اقبال شد و چون چر و کانگ و مرغابی و دیگر
 اقسام شکار از سباج و وحوش در آنجا بسیار بود و سرزمینهای خوش
 و جنگلهای دلکش داشت روزی چند بقصد سیر و شکار در آن
 مکان دلنشین نزهت نشان اقامت موکب جلال مقرر گشت و
 ازین جهت که رخشنده گوهر درج دولت تابنده اختر برج عظمت
 پادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم چنانچه گزارش یافت
 بموجب یرلیغ طلب با وزیرخان از دکن متوجه کعبه حضور گشته
 درین وقت نزدیک رسیده بودند بیست دوم که ساعت ملازمت
 آنغره نامیه حشمت بود حکم شد که محمد امین خان میر بخشی
 و فاضلخان میر سامان تا یک گروه راه پذیر گشته آن بهین نوباره
 نهال سلطنت را بعزم ملازمت اشرف فائز گردانند و بعد از انقضای
 شش گهزی از روز مذکور پادشاه زاده والا قدر کامکار بتوره و آئینی

شایسته و سزوار در انجمن خاص غسلخانه سعادت اندرز ملازمت اکسیر
 خاصیت شاهنشاه روزگار شده آداب کورنش و تسلیم بتقدیم رسانیدند
 و یک هزار اشرفی و یک هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیدند و چون آن والا
 نژاد عالی تبار بدولت پای بوس سر بلندی دارین اندوختند
 حضرت شاهنشاهی از کمال شوق و عاطفت آن نخل گلشن حشمت
 و کامرانی را در آغوش عنایت و مهر بانی کشیده کامیاب سعادت
 درجهانی ساختند و خلعت خاصه با نادری و یکصد اسپ از انجمله
 بیست رام عربی و عراقی یکی با زرین و ساز میناکار و دیگری
 با ساز طلای ساده و یک زنجیر فیل خاصه مزین با ساز نقره و جل
 زربفت و یکقبضه جوده هر صرع باعلاقه مرزاید بان غره نامیه
 دولت مرحمت فرمودند و وزیرخان که در خدمت آن پادشاه زاده
 ارجمند آمده بود جبین ارادت بر آستان عبودیت سوده پانصد مهر
 و یک هزار روپیه برسبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاصه نوازش
 یافت و چون قراولان در پیشهای آن نواحی شیرینی قبل کرده بودند
 شاهنشاه وزیر صولت شیر شکار عزم صید آن صبح ضار فرموده بعد از
 ملازمت پادشاه زاده سعادت پیوند که یکپاس از روز گذشته بود قرین
 عز و علا بر تخت روان طلایی که سر پوشیده بشکل بنگله ساخته بودند از
 مختصرات طبع مقدس این مبدع آئین دولت و کسرا قیست و درین
 هنگام پیرایه اتمام یافته بود سوار شده بشکار توجه فرمودند و نزدیک
 پنجپیر گاه بر فیل سوار شده پادشاه زاده محمد معظم را در عقب سر
 مبارک جای دادند و چون بشیر رسیدند آن صبح جانگزی را
 بضرب بندوق از پا در آوردند و در همان نواحی ساعتی چند بشکار

چهرز بهجت اندوز گشته مراجعت فرمودند و سه روز دیگر توبین دولت و کامروائی اقبال دران سر منزل عز و جلال اقامت گزیده بنشاط شکار صورت پیرای طبع اقدس بودند درین ایام پادشاه زاده کامگار بختیار محمد معظم را بغضایت بکعقد مروارید و دهکده کی و پهنوچی مرصع و شمشیر خاصه و سپر با ساز میذاکار و دو صد ثوب از ملبوسات خاص عز اختصاص بخشیدند و رانا راجسنگه و مهالخان صوبه دار کابل بغضایت ارسال خلعت زمستانی قامت میاهات و افراختند و امیر خان بمرحمت یکنجیر فیل سر بلندی یافت و مبارک خان نیازی از کومندان صوبه کابل بفوجداری بنگش از تنیدر حسین بیگلخان منصوب شده هزار سوار از تابینان او دو اسبه سه اسبه مقرر گشت که از اصل و اضافه منصبش دو هزار و دو هزار سوار از آنجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و منعم خان بقلعه داری احمد نگر از تغیر دارالخاں معین گشته بغضایت خلعت و اسب و اضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر افراز گردید و اسماعیل خان بفوجداری جالذپور تعیین یافته بمرحمت خلعت و اسب میاهای شد و مانسنگه وک روپ سنگه راتپور بعطای جمده مرصع باعلاقه مروارید مشمول عاطفت گشته رخصت وطن یافت و سهراب خان فوجدار بالاپور بغضایت ارسال خلعت کلباب عزت شد و مرحمت خان و تشریفخان که از دکن آمده بودند بعطای خلعت و آتشخان بمکرمت خنجر باعلاقه مروارید و اودی کرن وکیل را نا بمرحمت اسب و بهگوتیداس دیوان مستقر الخلافه اکبر اباد بخطاب رائی سر بلند شدند و مصری افغان بفوجداری

سلطان پور منصوب گشته بغضایت اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار عز افتخار یافت و پیشکش اعتماد خان صوبه دار کشمیر از نقائس امتعه آنجا بنظر قدسی اثر رسید و خواجه برخوردار مخاطب با شرف خان که از قلعه داری اودیسه معزول شده بود شرف اندوز ملازمت اشرف گشته یکنجیر فیل پیشکش نمود و چون تخت روان مسقف طلائی که مذکور شد با تمام امیدای زرگر که داروغگی کارخانه ساختن طلا آلات و نقوه آلات باو تعلق داشت در عرض اندک فرصتی موافق حکم معلی و خواهش طبع والا صورت اتمام یافته بود مراحم پادشاهانه او را بعطای ماده فیل و اضافه منصب نوازش فرمود بالجمله چون قراولان بتفحص شکار رفته بودند بمسامع جلال رسانیدند که در موضع برکهانگر چرز بسیار است خاطر ملکوت ناظر بشکار آن سمت توجه نمود رئیسست و ششم رایات ظفر اثر از کده منیسر باهتزاز آمده عرصه برکهانگر مرکز دایره اقبال گردید و سه روز آنجا مقام شده اشتغال بصید چرز نشاط افزای طبع مبارک بود و چون قراولان در آن روی گنگ شیرینی قیل کرده بودند شهنشاه شیر دل هزار افکن روز سیوم از آب عبور فرموده آنرا بضرب تفنگ از پای در آورند سنگ ماه مذکور موکب منصور از آنجا نهضت نموده بطی دو مرحله پرتو سعادت و فیروزی بر موضع فیروز پور گسترده و یک روز آنجا مقام شد از سوانح این ایام مفتوح شدن حصن فلک اساس رهتاس

است قبل ازین بابا بیگ نوکر ناشجاع که از جانب او بحراست
آن قلعه سپهر ارتفاع قیام داشت از سعادت منشی و نیک سرانجامی
اظهار دادن قلعه و خواهش عبودیت این آستان جلالت نشان کرده
بود و باشاره همایون سلطان بیگ و کامگار خان با جمعی از جنود
گیهان ستان معین گشته بودند که بانجا شناخته آن حصن قوی
بذیان را بتصرف آورند درین هنگام از عرضه داشت آنها معلوم
رای جهان آرای شد که بابا بیگ مذکور برفوق قراولان قلعه را
بتصرف بندهای پادشاهی داده متوجه درگاه خلعت پناه گردیده
است عاطفت پادشاه بنده پرور مکرمت گستر که پیوسته برای نوازش
فدویان اخلاص مند و تربیت و پرورش بندهای عقیدت پیوند سبب
جود بیانه طلب است این فتح آسمانی را که بمعاضدت اقبال
بی زوال و بی تکاپوی سعی و کوشش و فیروزی محاصره و جدال روی
داده بود تقریب مرحمت و بنده پروری ساخته سلطان بیگ را
بخطاب شاه قلی خان و عنایت ارسال خلعت و اسب و از اصل
و اضافه هزار و پانصدی هفت صد سوار و کامگار خان را از اصل
و اضافه بمئصب هزار و پانصدی هزار سوار مباحی گردانیدند
و حراست قلعه مذکوره بشاه قلی خان تفویض یافت سیوم ربیع
الثانی موضع احمد پور مرکز ریات منصور گشته روز دیگر آنجا مقام
شد و از آنجا لوای جهانکشا بطی دو مرحله بموضعی از کنار گنگ
که چرز دافر داشت پرتو نزول انگنده چهار رز آنجا اقامت واقع شد
و حضرت شاهنشاهی چرز بسیار شکار کرده بدو دفعه در آنبری
آب دو قلاده شیر یکی نر و دیگری ماده که بچه همراه داشت

بصرب تفنگ از پایی در آوردند و بچه شیر را با شاره همایون قراولان
زنده گرفتند درین هنگام عاطفت پادشاهانه گوهر درج حشمت
واقبال اختر برج عظمت و جلال پادشاه زاده محمد معظم را بعیای
دهمدهکی الماس و یک عقد مرارید گران بها عز اختصاص بخشید
و فیض الله خان قراول بیگی و جعفر فوجدا متهرا و حسنعلی
خان قوش بیگی بمعنایت خلعت قامت امتیاز افراختند و هرجه
ولد راجه پتهلداس که برادرش فوت شده بود همچنین راجسنگه
و رامسنگه پسران ارچن کور که برادر زادهای او بودند بمعنایت خلعت
سرفراز گردیدند و عبد الرحیم و محمد رشید پسران مخلصخان که
چندی قبل ازین در صوبه کابل در گذشته مورد انظار نوازش شده
بمناسب مناسبت کامیاب تربیت پادشاهانه گشتند یازدهم ماه
مذکور موضع سرن گهاٹ که قراولان شکار بسیار در نواحی آن دیده
بودند مضرب خیام فلک احترام گردید و خدیو جهان چهار روز
دران سر منزل فیض نشان بساط اقامت گسترده نشاط اندوز شکار
بودند و چرز بسیار صید کرده دو شیر به تفنگ زدند از سوانح آنکه
چون گوهر محبط خلعت و جهانبانی پادشاه زاده والا قدر خجسته
شیم محمد معظم بریده بلوغ و جوانی که هنگام نشاط و کامرانی ست
رسیده بودند عاطفت پادشاه کامل خرد بالغ نظر پرتو تربیت بحال
آن نونهال گلشن اقبال انگنده پانزدهم در همین منزل گاه عز و
جاه مخدغه عفت سرشتی که از بغات اشراف خراسان بود و
شائستگی اقتران با آن اختر برج عظمت و کامگاری داشت عجالة
در سلک ازدواج آن پادشاهزاده ارجمند سعادت پیوند کشیدند و

شبه هنگام که ساعت عقد بود اقصی القضاة قاضی عبد الوهاب را طلبیده در حضور پر نور عقد فرمودند و از روی عنایت یک عقد سرورید گران بها بآن عالی تبار والا گهر مرحمت نمودند شانزدهم از سرن گهاگ کوچ شده بالای موضع نورنگر مخیم اردوی ظفر پیکر گشت و چون هنگام نزول بمنزل عبور اشرف از پیش دایره پادشاه زاده والا قدر سعادت توأم محمد معظم وزیر خان شد آن کامگار بختیار و خان اخلاص شعار هر یک پیشکشی از جواهر و مرصع آلات گذرانید و موب ظفر پناه پنج روز دران سر منزل مقام فرموده نشاط شکار مسرت انزای طبع همایون بود و چون خاطر ملکوت ناظر از میر و شکار آن حدرد پرداخت عزم توجه الیه آباد که مقصد اصلی ازین نهضت جهالکشا آن بود وجه همت ملک پیرا گردید و بیست و دوم رایت نصرت طراز از نورنگر باعث از آمده بکده مکتبسر مراجعت نمود و شه شاه دین پناه در انذای راه شیرینی که قراولان دران نواحی قبل کرده بودند بتغذک زدند و بشش کوچ و دوم مقام دوم جماد الاولی دیگر باره چتر والای اقبال بر ساحت کده مکتبسر سایه گستر شد و روز دیگر که آنجا مقام بود از وقائع بنگاله معروض بارگاه خلافت گردید که یکه تاز خان در محاربه که عساکر ظفر مائر را درین ایام با ناشجاع روی داده بود جان نثار گشته سرخروئی جاوید اندوخت و درین وقت پادشاه زاده کامگار عالی مقدر محمد معظم بمرحمت خلعت بارانی و اسب عربی با ساز طلا و یک عدد پاندان مرصع با خوانچه و دیگر ادوات آن که مجموع مرصع بود مورد انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و جمعی از پندهای آستان سلطنت بمعنایت خلعت مفتخر

و مباحی شدند چهارم از کده مکتبسر بعزیمت الیه آباد کوچ شده سیزدهم عرصه سورون که شکار گاهی دل پذیر و دشتی پر نشیمن است کامیاب نزول موبک عالم گیر گردید و در انذای راه ماده شیرینی که قراولان قبل کرده بودند شکار شه نشاه وزیر صولت شد و درین ایام کنور رام سنگه بعطای خلعت خاص مباحی گردید و پرتی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه که از پیش پدر خویش آمده بود جبهه مالی آستان خلافت گشته در زنجیر نیل برسم پیگش گذرانید و بعطای خلعت و دهکده کی الماس و یک عقد سرورید عز مباحات اندوخت و بهگونت سنگه هاده از وطن و قلعه دار خان از دکن رسیده دوات اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردیدند و خان مذکور یک زنجیر نیل برسم پیشکش گذرانید و شیخ محبوب محمد از اولاد کرام نقاره اولیای عظام خواجه بهاء الدین ملتانی قدس الله سره بعطای خلعت و ماده فیل کامیاب مکرمت گشته رخصت وطن یافت بالجمله شکار گاه سورون سه روز فیض اندوز نزول همایون گشته سیر و شکار آن عرصه فزوت اثر مسرت افزای طبع مبارک خدیو خورشید قدر جمشید فر شد و از جمله شکارهایی خسروانه در آنجا بوقوع آمدن آن بود که خاقان جهان در یک روز پنج شیر بنیروی بازوی اقبال عالم گیر از پا در افکنده ساکنان آن سرز و بوم را از شر آن سباع جانگزا بفیض سعادت شه نشاهانه رهایی بخشیدند و درین منزل جعفر ولد الیه ورد بخان را که فوجداری متهمرا بار تعلق داشت و پدرش را چنانچه سابقا گزارش یافت ناشجاع به تیغ بیداد از هم گذرانیده بود مشمول انظار مرحمت گردانیده منصبش

را به سه هزار سوار از انجمله یک هزار سوار در اسب سه اسب بود از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسب سه اسب مقرر ساختند و بخطاب اله وردیخانی و عنایت خلعت خاصه و اسب با ساز طلا نواختند و بخدمت مرجوعه رخصت نموده سه پسر اورا نیز خلعت مرحمت کردند و درین هنگام خاطر ملک پیرا پرتو التفات بحال مجاهدان تورخانه همایون افکنده ولی بیگ کولابی را منک باشی اول برقدازان فرمودند و بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری دوصد سوار نوازش نمودند و ولی بیگ علیمردان خان را منک باشی دوم ساخته بمرحمت خلعت و اضافه منصب مفتخر و مباهی گردانیدند و جمعی کثیر از جماعت داران دیگر را برتبه بوز باشیکری پایه عزت افزوده خلعت سر افرازی بخشیدند هفدهم از سرورن کوچ شده موضع چاندپور محط سراق منصور گردید و از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که نور الحسن که از عدهای ناشجاع بود برهبری بخت بیدار ازان بر گشته روزگار جدا شده بچگون مسعود پادشاهی پیوست و روز دیگر سه گروه طی کرده نزول اجلال شد و چون طبع اقدس حضرت شاهنشاهی بتماشای جنگ فیل رغبت داشت نردای آن که کوچ بود اوائل روز حضرت شاهنشاهی یک جفت فیل بچنگ انداخته نشاط اندوز آن تماشای غریب خاطر فریب شدند و بعد از فراغ قرین سعادت و کامرانی ازان منزل نهضت فرمودند درین تاریخ عرضه داشت زده امرای عظام معظم خان مشعر باین معنی به پیشگاه خلافت رسید که نا شجاع بخورد

بد مال که بسودای باطل و خیال محال درین مدت در بنگاله قدم استقامت بمداومت و مقارعت جنود اقبال افشوده غبار فساد انگشت و چون مرغ نیم بسمل دست و پائی زده حرکه المذبحی میکرد درین هنگام از سطوت و استیلاء عساکر ظفر مائر قواعد همت در ارکان ثباتش تزلزل یافته سلك شوکت و جمعیتش از هم گسسته است و آن خان عقیدت نشان بافواج منصور از آب گنگ عبور کرده بقلع و استیصال و اتمام مهم آن فتنه انگیز بد سگال کمر همت بسته چنانچه بالفعل از دانه که آنرا بنگاه خود ساخته آنجا رحل اقامت انداخته بود هزیمت جهانگیرنگر کرده است همچنانکه تفصیل آن بعد ازین مرقوم کلک حقائق نگار خواهد گردید بالجملة روز دیگر که مقام بود چون قراولان دران نواحی شیرین قبل کرده بودند شهنشاه هزبر انگر شیر شکار سوار شده آن صبح ضار را بضرب تفنگ از پای درآوردند و از آنجا بطی سه مرحله بالای شمس آباد نزول سعادت نمودند و دران موضع بنابر دستور صید و شکار سه روز اقامت گزیده دو ماده شیر و چرز و مرغابی بسیار شکار فرمودند چون مقصد اصلی ازین نهضت جهان پیرا معاضدت و امداد عساکر بنگاله بود و نیروی ثانیات آسمانی و میامن توفیقات یزدانی بی آنکه کومک تازه یان جنود مسعود پیوند و صورت فتح و ظفر در آئینه تیغ مجاهدان جیوش قاهره جلوه گر شده مزده نصرت و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع جاه و جلال رسید و خاطر مہر تقویر ازان مهم خطیر فراغت پذیرفته موکب منصور را مصلحتی در پیش رفتن نماند رای عالم آرای بادشاه عالمگیر کشور کشا درون منزل همایون

عزیمت معاودت مصمم فرمود و عنان توجه والا بسمت دار الخلافه
 اعطای داده لوای مراجعت برانراختند درین ایام فروغ اختر عظمت
 و بختیاری بهار گلشن ابهت و نامداری بادشاهزاده عالیقدر ارجمند
 محمد معظم بعنایت خلعت خاص زمستانی عز اختصاص یافتند
 و همچنین امرای عظام و سائر عمدهای آستان سلطنت مقام که
 کامیاب خدمت حضور بودند باین مرحمت کسوت امتیاز پوشیدند
 و امیر الاسرا صوبه دار دکن و معظم خان سپه دار بنگاله و دیگر عمدها
 و امرای اطراف باین عنایت قاصت مبالغات افرختند و مرتضی
 خان بعلای شمشیر خاصه و ابراهیم خان بمکرمت خنجر مرصع
 مشمول عاطفت خسروانه شدند و میر خان خلف خلیل الله خان
 که در حدود کوهستان جمون خدمات شایسته از بظهور رسیده قلعه
 تاراکده را که مفسدان آن سرزمین در ایام فتور از تصرف بندهای
 بادشاهی بر آورده بودند استخلاص نموده بود بعنایت ارسال خلعت
 و نقاره مورد نوازش شد و فیض الله خان وصف شکنخان بعلای
 خلعت مباهی گردیدند و پرتیپ سنگه راک مهاراجه جسونت سنگه
 دو زنجیر نیل پیشکش نموده بعنایت دهکده کی الماس سرپلند
 گردید و نصرتخان بقوجداری مانکپور معین گشته از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و سه صد سوار سرفراز گشت چون خواجه عبد
 الغفار که از خواجهای معزز معتبر ماور النهر است چون درین
 ایام عریضه مبئی بر مراسم دعاگوی و قواعد هواخواهی با مختصر
 پیشکشی بدرگاه آسمان جاد فرستاده بود از خزانة انعام
 بادشاهی که نمودار گنجینه فیض عام الهی ست دوازده هزار روپیه

بفرستادهای او حواله رفت که از نفائس امتعه هندوستان فیض
 مکان خرید نموده برای خواجه مشار الیه ببرند و آن ها نیز
 کامیاب انعام و انصال بادشاه دریا نوال گردیدند و خواجه میر عبد
 العظیم که او نیز از خواجهای ماور النهر است بعلای دو هزار
 روپیه مورد عاطفت گشت و میر مظفر حسین و میر ابن حسین
 از اولاد ابن حسن خان فیروز جنگ که درین ایام از ایران بعزم
 بندگی این درگاه خلافت پناه آمده بودند هر یک بعنایت خلعت
 و خنجر و انعام دو هزار و پانصد روپیه کامیاب مرحمت گشته
 بمناسب مناسب مفتخر و مباهی گردیدند و موکب جاد و جلال
 از بالای شمس آباد بچهار منزل سلج ماه مذکور پرتورود بشکار
 گاه سوزون انگند و یکروز آنجا اقامت تجزید و از آنجا تا چهارروز دیگر
 برکنار رود گنگ مرحله پیمای گشته ششم جمادی الاخر از ساحل
 گنگ بسمت دار الخلافه میل کرد و از سوزون تا اینجا حضرت
 شهنشاهی بهنیروی تائید الهی هشت شیر دیگر شکار فرمودند درین
 هنگام ذو الفقار خان از کومکیان بنگاله بعنایت ارسال خلعت خاصه
 با ندری عز امتیاز یافت و اله وردیخان فوجدار مشهور از محال
 فوجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت گردید و پیشکشی از
 مرصع آلات گذرانید و میر باغی راک میر محمود اصفهانی که
 مراد بخش در ایام فتور و زمان خود سری بمظنه نفاق و بی
 اخلاصی از منحرف شده او را با پدرش از گجرات اخراج کرده
 از راه دریا با ایران فرستاده بود و او درین ایام باستماع صیت
 خلافت و سریر آرائی شهنشاه جهان از ایران احرام طواف کعبه

اقبال بسته متوجه درگاه خلایق پناه شده بود بادرک دولت زمین
بوس ظلمت زدایی اختر طالع گردید و بمرحمت خلعت و انعام
چهار هزار روبیه نوازش یافت درین اوقات نگارندگان وقائع حضور
لامع التور بعرض اشرف رسانیدند که درین مدت که شاهنشاه روزگار
نشاط اندر میزد و شکار بودند و چهار صد چرز شکار شاهین دولت
شده از انجمله دوصد و پنجاه و هشت چرز بدست مبارک صید فرمودند
و مابقی چه در حضور پرنور و چه غایبانه شکار قوشچیان و میر
شکاران شده و بدست و پنج شیر هدف تیر اقبال عالمگیر گشته از انجمله
بدست و سه شیر بنفس اقدس از پای آورند و یکی را پادشاه
زاده جوانبخت کامگار محمد معظم با اشاره والا بتغذی زدند و یک
شیر بچه را قروان زنده گرفته و دیگر اقسام شکار از مرغابی و دراج و
غیر آن فزین از حیز تعداد است بالجملة مویک جهانشا از کنار
گلنگ بطی شش مرحله یازدهم ماه مذکور ظل اقبال بر نواحی
دار الخلافه افکنده در پنج گروهی شهر نزول اجلال گزید و روز دیگر
مقام شد و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافه و اعتقاد خان و ظفر
خان و فاخر خان و خواجه عبد الوهاب و متصدیان و کومکبان آن
مستقر دولت سعادت زمین بوس دریافتند درین ایام راجه
جیسنکه یک رام اسپ عربی با ساز طلا بنظر معلی در آورده
بقبول آن سر بلند شد و ظاهر خان بمرحمت اسپ عراقی با ساز طلا
مورد نوازش گشته بجایگزین مرخص گردید و جانباز خان بفوجداری لکهی
جنگل و دیبال پور از تغیر شهباز خان معین گشته بمرحمت خلعت
و اسپ مباحی شد و منصبش که در هزاره پانصد سوار بود باضافه

در اسپه سه اسپه افزایش پذیرفت و عسکر خان بفوجداری بزارس
از تغیر شرف خان بیگ منصوب گشته بعنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و هفت صد و پنجاه سوار سراقازی یافت
و معین خان بخدمت و کالت سرکار پادشاه زاده نیک اختر والا گهر
محمد معظم خلعت مباحات پوشیده از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصد و دو صد و پنجاه سوار مشمول عنایت گشت سیزدهم کوچ
شده موضع شاهده که یک گروه شهر است محط سراق جاه و جلال
گردید و حضرت شاهنشاهی در اثنای راه نشاط اندر شکار گشته
یازده آه و کلنگ و مرغابی بسیار صید فرمودند و روز دیگر مقام
شده نجابت خان که برسم گوشه نشینی در دار الخلافه بصر میبرد
جبهه ساری عتبه خلافت گردید و کیرت سنگه ولد راجه جیسنکه از
میوات رسیده بتقبیل مدد سنیه تارک افتخار افرخت و بهادر خان
چنانچه گذارش یافته بدفع نفع بهادر بچکوتی معین شده بود
چون کفایت مهم او نموده رفع قساد آن بد نهاد کرده بود درین
اوقات بصوبه دارجی اله آباد از تغیر خان دوران سر بلند گشته فرمان
مرحمت عنوان مشعر باین معنی با خلعت خاصه برای او ارسال
یافت و روز مبارک جمعه پانزدهم جمادی الاخره مطابق نهم
اسفندار که ساعت دخول دار الخلافه بود خدیو زمان شهنشاه جهان
ستان با جهانی فروشان بر فیلی کوه پیکر گردون توان که تخت
فلک پایه طلا بر پشت آن نصب کرده بودند قرین سعادت و عظمت
سوار شده متوجه شهر گردیدند و فیل سوار از دریا عبور نموده داخل
دار الخلافه شاه جهان آباد شدند و نخست پرتو نزول بمسجد جامع

انگنده نماز جمعه گزاردند و از آنجا با شکوه آسمانی و فریادانی سوار شده در ساعتی مسعود قلعه مبارکه را از یمن نزول همایون سربازچ گردون برافراختند و زمانی در خاص و عام و لمح در غسلیخانه سریر آرای اقبال گردیدند و تقرب خان که در شهر بود و معتمدخان قلعه دار بادراک دولت زمین بوس چهره عزت برافراختند درین ایام پیشکش تازه نهال گلشن حشمت و جلال بادشاه زاده ارجمند سعادت پیوند فرخنده فال محمد اعظم از نوادر جواهر و نفائس اقمشه بنظر اکسیر اثر رسیده رتبه قبول پذیرفت و یک زنجیر نیل با ساز نقره و جل زربفت و یک ماده نیل که مختار خان از دکن برسم پیشکش بجناب خلافت فرستاده بود و پیشکش قباد خان صوبه دار تهنه بمحل عرض رسیده شرف پذیرای یافت و بهگونت سنگه هاده بمرحمت علم رایت مباحات افراخت و شاه قلیخان که چنانچه گزارش پذیرفت قلعه داری رهناس بار تفویض یافته بود باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار مورد انتظار مرحمت گردید و منصب و قلعه دار خان از اصل و اضافه هزار و چهار صد سوار قرار یافت و درین هنگام خضر اباد از میامن قدوم خدیو جهان فیض اندوز گشته دو روز میر و شکار آن نواحی مسرت افزای خاطر ملکوت ناظر گردید و از آنجا معاودت نموده باعز اباد توجه فرموده و دو روز دیگر قرین دولت و کامرانی دران مکان فیض نشان بسر برده روز سیوم از آنجا بشکار گاه سیولی که آن را باتوپ شکار موسوم ساخته اند متوجه گشتند و دران نخچیر گاه اقبال نیز دو روز بشکار نیله کار و آهو نشاط اندوخته بیست و هفتم

بعز اباد مراجعت نمودند و روز دیگر هم عنان دولت و سعادت شکر کنان و صید افکنان بمستقر خلافت رسیدند و چون منزل گرامی گهر محیط حشمت و کامرانی تابان اختر سپهر عظمت و بختیاری بادشاه زاده والا قدر فرخنده شیم محمد معظم بر سر راه بود برای سربلندی آن دره التاج سعادت و ارجمندی آنجا نزول اجلال نموده بدولت ساعتی نشستند و بادشاه زاده نامدار عالمقدار ادای مراسم نثار و شکر مقدم شهنشاه روزگار نموده پیشکشی از زواهر جواهر و نفائس اقمشه بنظر مهر انور در آوردند *

بناء مسجد فیض اساس مختصر نزدیک

بآرام گاه خاص اختصاص یافت

از آنجا که همواره همت حق نهمت گیتی خدیو دین پرور یزدان پرتو بر مواظبت طاعات و عبادات و احراز مثنوبات و سعادات مصروف است و همگی خواهش طبع مقدس آنکه تا ممکن و مقدر باشد صلوات خمس و ستم و نوافل را در مسجد ادا نمایند بر پیشگاه خاطر ملکوت ناظر که پیوسته شاهراه جنود ارادات الهی و سر منزل رفور عزائم قدسی است پرتو این عزیزیت تافت که نزدیک بآرام گاه خاص خجسته مسجدی مختصر طرح اندازند و عباد تجامی فیض اثر بسازند تا همواره بهسولت و آسانی بی چشم رکوب و طول حرکت در اوقات لیل و نهار از راحتگاه قدس بآنمعبد همایون انار خرامش اقبال فرموده بطاعت داد و پاک و پرستش داور بیهمال پردازند بنابراین در سمت شمالی غسلیخانه مبارک

مابین عمارت آن نگارین سرای حشمت و جلال و باغ خلد مثالش
که موسوم بحیات بخش است زمینی برای این بقاء کرامت افروز
اختیار نموده معماری توفیق مسجدی میمنت اساس از سنگ
مرمر طرح فرمودند مشتمل بر دو ایوان عالی بنیان باهم در طول
متصل و سقف هر یک بشکل بنگله و دو گنبد بریمین و یهار بر
نهجی که در ایوان عقب که جائی محراب است گنبد از بیرون
چندان نمودار نباشد و بر بالای ایوان پیش سه گنبد عالی نمایان
باشد یکی بر بالای بنگله و دو بر هر دو بازو و طول عمارت پانزده ذرع
و عرض نه ذرع سوای اساس و طول محن آن پانزده ذرع و عرض
دوازده ذرع و هزده تسو و ارتفاع زمین کرمی عمارت از محن يك
و نیم ذرع و بر سمت شمالی این عمارت مختصر ایوانی طویش
پنج ذرع و عرض سه و نیم ذرع یک در ازان بجانب ایوان مسجد
و نه منظر بسمت باغ حیات بخش سه ازان شرقی و سه غربی و
سه شمالی و در وسط ایوان حوض مطبوع خردی که آب ازان جوش
و از محن مسجد سه در بجانب باغ کاشوده شود و پنجم ربع الثانی
این سال همایون فال که زایات عزو جلال در ساحل رود گنگ نشاء
اندوز سیر و شکار بود باشاره والا مسجد مذکور اساس یافته مقصدیان
مهمات عمارت کمر سعی و اجتهاد باهتمام آن بناء شرافت بنیاد
بر میان همت استوار ساختند و از معماران پیشه و رو بنایان هنر
گستر و سنگ تراشان فرهاد فن و خارا شکافان کوه شکن و نقاشان
سحر طراز و طراحان کارنامه پرداز هر روز گروهی انبوه در عمارت آن
مسجد قدسی شکوه بازوی جد و معی کاشوده بکار پرداختند و اگرچه

در عرض اندک مدتی بتاکید و اهتمام تام ایوان اصل مسجد مهیا گشته
چنان شد که حضرت شاهنشاهی دران نماز میگزاردند لیکن آن
بقعه مبارکه بالتمام در مدت پنج سال پیرایه اتمام یافت و مبلغ
یک لک و شصت هزار روپیه صرف آن شد بالجملة این فرخنده
مسجد عالی بنا اگرچه عمارتش مختصر است لیکن زیب و زینت
و نبض و کیفیت آن در مرتبه قصوی و درجه علیاست و بغایت
مطبوع و دلنشین واقع شد و در سقف و جدار آن سراسر تختهای
سنگ مرمره بنوک تیشه استادان هنر پیشه تراش یافته چنان تنگدرز
بکار رفته است که گوئی از معدن صنع یک لخت برآمده بتجلیه
و تصفیه بهمانه صفا و مقال یافته که پای نظر ژرف نگاهان بر سطح
آن لغزش پذیرد نقاشان نازک دست بدائع نگار طاق و رواق و سقف
و جدار آن را سوای ازاره دیوار بگونان گون نقشهای دل پسند غریب
و الوان گلها و بوتهای مرغوب خاطر فریب که طراحان جادو قلم بر
صفحه سنگ رقم زده اند مثبت کرده کار نامه هنر برطاق بلند استادی
نهاده اند و ازاره دیوار صاف و هموار و ساده پرکار قرار یافته روشنی
و صفای آن بهمرتبه است که سطحش بامرح مردم مساوات میزند
و از صفحه آئینه حکایت میکند و گنبد های آسمان شان آن مسجد
فیض نشان را از تنگ پوشش ساخته بطالای ناب تلمیع نموده اند
و همچنین سرگلستانها را بگلهای مایع مهر فروغ و زیب و زینت افزوده
ای شائبه تکلف وصف طرازی و آب و رنگ سخن پردازای نظارگیان

را از مشاهده آن گنبد های فلک اعتلا کوه های طلا بنظر می آید
و هرگاه پرتو آفتاب بر آن می تابد تیز بینانرا از بارقه انوار ملمعش
دیده بخیرگی میگردانند *

بناء ز انوار رحمت چو طور * ستونهای مرمر علمهای نور
ز گل دستپایش که شد اوج گیر * جو انانه گل زد بسر چرخ پیر
فلک را در و پشت طاعت درتا * ز انجم بکف سبک کهر با
نمایان ز سنگ لطافت سرشت * که شد سجده عکس خط سرنوشت
تاریخ اتمام این بناء قدسی احترام ملائک مقام را عاقل خان که از نیکو
بندهای قابل این درگاه گردون نشانست آینه کریمه (وان المساجد لله فلا
تدعوا مع الله احدا) یافته اگرچه زیب و زینت و تکلفات این مهبط
انوار برکت در سال هزار و هفتاد و چهار صورت اتمام یافت لیکن
اصل عمارت در سنه هزار و هفتاد و سه که عدد حروف این ایت واقی
هدایت مشعر با نست مرتب شده بود چون تاریخ مذکور کمال
ندرت و غرابت دارد پسند طبع همایون آمد و بموجب امر اعلی
دران بقعه مقدسه بر سنگ ثبت افتاد از خوانج دولت پیرا آنکه
درین ایام سعادت انجام از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع
رسید که بادشاه زاده عالیقدر والا نژاد محمد سلطان که باغوا
خامی و جاهلی چنانچه گذارش پذیرفته طریق مخالفت و عصیان
مؤرده بذاشجاع گرویده بودند درین هنگام که از غلبه و استیلا
عساکر نصرت نشان و سطوت اقبال بیژوال شاهنشاه زمان و هن
و اختلال عظیم بارکان شوکت و قوت آن بد مآل راه یافته بود و
مزیمت نزار بجهانگیر نگر داشت باقضاء مصلحت دید خرد

خرد دان و رهبری درامت بیدار خدیو جهان بشاعت کردار خود
متفطن شده از غلط صریح که کرده بودند برگردیدند و ششم
جمادی الاخره بمعنوی که ازین طرف رفته بودند باکبر نگر آمده
باسلام خان ملحق شدند چنانچه حقیقت این مقدمه بعد ازین
بتفصل در طی وقائع بنگاله مبین خواهد گشت این خبر بشارت
اثر مجدد آثار نیرنگی اقبال نصرت طراز این دست پرورد الطاف
ایزدی در نظر بصیرت دیده دران دور بدین جلو ظهور نمود و مراحم
بادشاهانه آن والا نژاد را با ارسال خلعت خاص با نادری مصحوب
محمد میرک گرز بردار نواخته یرلیغ گیتی مطاع بطغرای نغان
بیوست که فدای خان با جمعی از عساکر بنگاله آن عالی تبار را
به پیشگاه خلافت رساند و درین اوقات پیشکش عادل خان حاکم
بیجاپور از اقسام جواهر و مرمع الات موازی یک لک سی هزار روپیه
بخواب سلطنت رسیده پایت قبول یافت و چون از وقائع بندر سورت
بمسامع حقائق مجامع رسید که میر عرب خوانی متمدنی مهمات
آنجا باجل روزگار حیاتش سپری شد میر احمد خوانی بنظم مهم
بندر مذکور معین گشته پائرش منصب و خطاب مصطفی خانی
و دیگر مراحم خسروانی کامیاب عاطفت شد و تشریف خان خطاب
مقتخر خانی سرمایه اختیار اندوخت و عاقل خان از دکن و همت
خان از بنگاله و رحمت خان از گجرات بموجب فرمان طاب رسیده
دولت زمین بوس یافتند و خوشحال بیگ قافشال که قبل ازین
مخاطب بقلیج خان شده بود خطاب سعادت خانی و عذایت اسپ
مباهی گشته در سلک کومکدان صوبه کابل انتظام یافت و همت

خان بعنايت خلعت و اسب و باضافه پانصدی بمنصب دوهزاری
چهار صد سوار و عادل خان بعطای خلعت مشمول مرحمت گردیدند
و قلعه دار خان بحراست قلعه ارک کابل از تغییر شهسیر خان معین
شده بعنايت اسب و باضافه پانصدی سید سوار بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد سوار سرفراز گردید و ارسلان خان در سلک
کومکيان صوبه کابل منتظم شده بعطای خلعت نوازش یافت و مانکو
بلال دکنی که درین هنگام بندگان درگاه آسمان جاه از دکن آمده
بود جبهه ساي آستان خلافت گشته یک زنجیر نیل و دو اسب
عراقی برسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت و اسب و پانصد
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مباحی گشته بدولت بندگان
سر بلندی یافت و میر باقی ولد میر محمود اصفهانی که چنانچه
گذارش یافت تازه از ایران آمده بود نه سراپ عراقی پیشکش
نموده بقبول آن سرمایه مباحات اندوخت و بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار سرفراز گردید و خواجه پهل بانعام یک هزار روپیه و
چندی از قراولان بحرحمت اسب مورد عنايت گشتند چهارم رجب
عرصه دانشین خضر اباد مهبط انوار قدم همایون گشته در روز فیض
اندوز نزول اشرف بود و ششم بشهر مراجعت فرمودند هشتم ماه مذکور
که غره فروردین بود وزیر خان پیشکشی نمایان مشتمل بر نفائس
جواهر و مرصع آلات و لطائف اقمشه و پنج زنجیر نیل و هفت سر
اسب بنظر کیمیا اثر در آورده بقبول آن تارک تفاخر برافراخت
و مجموع بمبلغ یک لک و بیست هزار روپیه بها شد و روز دیگر
حضرت شهنشاهی بعزم سیر و شکار باعزابال فیض بنیان شرف قدر

بخشیده فردای آن از انجا بخاص شکار توجه فرمودند دو روز دران
نخچیرگاه انبال نشاط اندوز شکار گشته سیزدهم رایت معاودت بشهر
افراختند و درین ایام هینخ میرک هروی که از دیرین بندهای
این آستان سپهر نشان بود و جمال حالش بحلیه سیدات و علم و
صلاح آراستگی داشت بخدمت جلیل القدر مدارت کل از تغییر سید
هدایت الله قادری و الار تیکی یافته بعطای خلعت کسوت مباحات
پوشید و عبید الله خان بفوجداری گوالیار از تغییر کشن سنگه تونور
معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار دو صد سوار
سر بلندی یافت و رحمت خان بخدمت دیوانی سرکار ملکه قدسی
خصال تقدس نقاب پرده آزای هودج عفت و احتجاب روشن
رای بیگم از تغییر مقیم خان منصوب گشته بعنايت خلعت
و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مباحی
گردید و یادگار خان از کوهستان جمون رسیده دولت اندوز ملازمت
اشرف گشت و میر هدایت الله خوشش خلیفه سلطان که تازه از
ایران آمده بدولت بندگان این آستان سپهر نشان سرافرازی یافته
بانعام پنج هزار روپیه فیض اندوز مرحمت گردید و شین عباس
برهان پوری یک هزار روپیه و جمعی از قراولان و عمل شکار بعطای
خلعت و برخی بمرحمت اسب مباحی گشتند و چون خلایل الله
خان صوبه دار لاهور چندی قبل ازین التماس عتبه بوسی کرده
بود و ملتصق او درجه پذیرائی یافته حکم اشرف بنغان پیوسته
بود که میر خان خلف خود را بنیابت خویش در لاهور گذاشته
بدولت پای بوس رسد بیست و چهارم ماه مذکور به پیشگاه خلافت

رسیده احراز سعادت ملازمت نمود و پانصد اشرفی و یک هزار روپیه بصیغه نذر و خنجر مرصع گران بها برهنه پیشکش گذرانیید بیست و نهم هوای گلگشت باغ و بستان از گلزار همیشه بهار طبع اقدس شاهشاه جهان سر بر زده نخست بباغ صاحب آباد عز ورود بخشیدند و از آنجا بباغ معروف بسی هزاری و از آن گذشته بباغ سندری باری که هر دو بر سر راه اعز آباد واقع است پرتو قدم انگذده بعد فراغ از سیر آنها با عز آباد توجه نمودند و سه روز آنجا بهیر و شکار مسرت اندوز گشته درم شعبان بدار الخلافه معارفت نمودند درین ایام پیشکش ملکه ملکی صفات قدسی خصال صدر آرای شبستان دولت و اقبال بیگم صاحب که در مستقر الخلافه اکبر آباد کامیاب سعادت خدمت اعلی حضرت بودند مشتمل بر جواهر و مرصع آلات بنظر انور رسیده رتبه قبول پذیرفت و محمد امین خان مدیر بخشی بمرحمت قلمدان مرصع مورد نوازش شد و خان دوران که سابق صوبه دار اله آباد بود بنظم مهام اودیسه معین گشته فرمان عالیشان مشعر باین معنی باو طغرای نفاذ یافت و ظاهر خان از جاگیر رسیده بتقدیل عتبه خلافت نامیده افروز عبودیت گردید و منصب نوازش خان که در سالک کومکیان صوبه مالوه انتظام داشت از اصل و اضافه سه هزار و دو صد سوار مقرر گشت و چون بعرض اشرف رسیده بود که چکر سین بهیل زمیندار موضع کهاتا کهیزی از اعمال مالوه باقتضای شقاوت کیشی و نامعایت اندیشی از مذهب تویم اطاعت و انقیاد انحراف ورزیده سلوک طریق ثمر و پیش گرفته است بهگونت سنگه هاده که موطن او بانحدود

قریب الجوار است بتنبیده و تادیب آن ضلالت شعار جهالت آئین و انتزاع قلعه ولایتش تعین یافته بعطای خلعت و اسب و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مشمول عاطفت شد و غیرتخان بقلعه داری رهناس از تنیدر شاه قلیخان منصوب شده بمعایت خلعت و اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار سوار سر بلند گردید و غضنفر خان فوجدار میان دراب از محال فوجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف شد و مبارک خان نیازی که بفوجداری هر دو نیکش قیام داشت و منصبش دو هزار و هزار سوار بود یک هزار سوار از تابینان او دو اسبه سه اسبه مقرر گردید و چتر بهوج چوهان بفوجداری و تبهانه داری موضع دون که قبل ازین ضمیمه خدمت غضنفر خان فوجدار میان دراب بود منصوب شده بعطای خلعت و اضافه پانصدی نه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و سر انداز خان و یادگار خان در سالک کومکیان بنگاله انتظام یافته بمرحمت خلعت مباهی شدند و شهباز خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و هشت صد سوار و عبد الرحمن خورشیدی بمرحمت اسب سرفراز شده در سالک کومکیان کابل معدود گشتند و منصب غلام محمد افغان از کومکیان صوبه اله آباد و از اصل و اضافه هزار و هفت صد سوار قرار یافت و فیروز خان میواتی بفوجداری سرکار اثاره معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و خانه زاد خان چون کندخدا میشد بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مشمول عنایت شد و زمیندار چانده بمرحمت ارسال یک زنجیر قیل و اسب بازین

و ساز مطهری مورد عاطفت پادشاهانه گردید و کفایت خان از بنگاله رسیده دولت ملازمت اندوخت و محمد مومن ولد شاه بیگ خان بعبای اسپ نوازش یافته بدکن مرخص گشت و مصحوب ارخلعت برای شاه بیگ خان مرسل شد و میررحمت الله متولعی رونقه منوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی و سرور خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله پرهانه که چندی قبل ازین از خطه سمرقند بدرگاه سپهر مانند آمده بود بانعام هفت هزار روپیه از خزانه احسان پادشاهانه کامیاب نوازش شد و چلبی بیگ نوکراوتار خان حاکم قندهار که از جانب او بآستان سپهر مدار آمده بود بعزایت خلعت و انعام دوهزار روپیه بهر اندوز مرحمت گردید و چون پادشاه زاده عالیقدر والا نزاك محمد سلطان که ندائی خان از بنگاله با فوجی از جنود قاهره بآوردن ایشان مامور شده بود بکعبه حضور نزدیک رسیده بودند حکم والا صادر گشت که مرحمت خان پذیره شده و آن والا نزاك را بزودی بدار الخلافه رساند و هنگام رخصت بمرحمت اسپ مبهلی شد و از آن رو که در بنگاله از فدائی خان و چنددی دیگر از امرا بعضی تقصیرات سرزده بود فرمان شهنشاه مالك رناب از پیشگاه عتاب بصدر پیوست که خان مذکور بحضور لامع النور نیامده از همانجا بگورکپور که جاگیر او بود برود بوزدهم ماه مذکور از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که ناشجاع فساد انگریز فتنه پرور که در تانده پای جرأت نشوده حتی المقدور در مراتب مدافعت کوشش می نمود بمساعی جمیل و ترددات شائسته معظم خان و دلیر خان و داوود

خان قواعد همت و ثباتش اختلال نوحش یافته بحالی که مزارار اعدای بد هکال باشد از انجا بر کشتی نشسته روانه جهانگیر نگر شد چنانکه بعد ازین حقیقت این مقدمه در گذارش تفصیل حال آنخسران مآل مشروح و مبین خواهد گردید از ورود این خجسته خبر ایستادهای بساط سلطنت و بندهای آستان خلعت مراسم تهنیت بجا آورده تسلیم مبارکباد نمودند و نقارهای نشاط بنوازش آمد و عاطفت خسروانه معظم خان را بمناپت ارسال خلعت خاص و شمشیر و سپر خاصه عز مبهات بخشید و محمد امین خان خلف او را بجدوی ترددات شایسته و مساعی آن خان اخلاص نشان بمرحمت خلعت و اسپ با ساز طلا مبهلی ساخت و دلیر خان و داوود خان و مخلص خان و چنددی دیگر از عمدهای کومکدان لشکر ظفر اثر بنگاله را بمرحمت ارسال خلعت نواخت و درین هنگام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر نفیسه و دیگر تحف و رغائب از دکن بدرگاه خلافت پناه رسیده پایه قبول یافت و خلیل الله خان چون میرروح الله پسر خود را با صبیته امیر الامرا نسبت کرده اراده طوی او داشت پیشکشی از جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانیده التماس رخصت کرد عذایت پادشاهانه روح الله را بعبای خلعت و اسپ با ساز طلا و جمدهر مرصع با علاقه مرورارد و مهره مرورارد که در روز طوی بر سر می بندند نوازش فرموده بدین اقتران امتیاز بخشید و مرخصی خان بمرحمت داده فیل مبهلی شد و مکرم خان فوجدار جونپور بفوجداری سرکار اوده که قبل ازین بفدائی خان مقوض بود و غضنفر خان بفوجداری سرکار

چونپور از تغییر خان مذکور منسوب گشته بعنایت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و دوهزار سوار سرفراز شد و عاقل خان بقوجداري میان دواب از تغییر غضنفر خان معین شده بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردید هر یک بانزایش منصب و دیگر مراحم خسروانه سربلند گردید و راجه عالم سنگه زمیندار مالوه از وطن خویش و سوبهگرن بندبیله که بکفایت مهم چندیت مقهور معین بود بدرگاه معلی رسیده دولت زمین بوس یافتند و پالافاخان و چندی دیگر از بندهای که طوی کد خدای آنها بود خلعت و به برخی اسپ مرحمت شد و میر رضی خراسانی متخلص بدانش بعطای خلعت و انعام یکهزار روپیه کامیاب عنایت گردید *

رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان بجناب خلافت و ممنوع شدن از سعادت ملازمت و به سلیم کده نگهداشتن

درین هنگام فرخنده انجام که آن عالی نژاد بمیامن هدایت الهی و رهبری اقبال بلند حضرت شاهنشاهی نزدیک بدار الخلافه رسیده بودند رای عالم آزایی که رموزدان اسرار دولت و جهانبا نیست چنان اقتضا نمود که چون بحکم جهالت و خطا اندیشی دامن کردار آن والا تبار غبار الودعصیان و مخالفت شده است یکچند بمکافات آن از دولت کورنش وسعادت حضور لامع النور محروم بوده در گوشه خمول بسر برند و در

زاریه وحدت از شر اغوا و سوء اغرای شور انگیزان شیطان منش در مهمل امن و آسایش بوده روزگار فرخنده بعافیت سپردند بنابران صبح روز بیست و پنجم شعبان بموجب حکم اشرف الله یارخان داروغه گرز برداران بشکر پور که آن روی آید چون است رفته ایشانرا از راه دریا بسلم کده برای بودن آن والا گهر مقرر شده بود رسانید و حراست و خبرداری ایشان بمعتمد خان خواجه سرا که در پیشگاه خلافت مورد انتظار اعتدال است تفویض یافت بیست و هفتم از وقائع مستقر الخلافه اکبر آباد بعرض همایون رسید که ذو الفقار خان که از بنگاله کونیناگ برآمده در اثنای راه آزارش اشتداد نموده بود و بدان جهت از خدمت بادشاهزاده محمد سلطان جدا شده در مستقر الخلافه مانند جهانگزران را پدرود نمود چون از بندهای درست اخلاص شہامت منش بود حضرت شهنشاهی را خاطر مبارک قرین تأثر گردید درین اوقات راجه جیسنگه بعطای خلعت خاص و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر سربلند گردیدند و راجه راجوب که با وعد انداز خان و دیگر افواج منصوبه چنانچه گزارش یافته بمهم سری نگر قیام داشت و درین ایام بنابر بعضی مطالب پادراک شرف حضور مامور گشته بود دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت شد و جانباز خان و پرداخاں و آتشخان که به همراهی بهادر خان به تنبیه بهادر بیچکوئی تعیین یافته بودند و اندر من و مترسین بندبیله که در سلک کومکیان سوبهگرن منظم بودند شرف زمین بوس درگاه والا یافتند و وزیر بیگ مخاطب بارادت خان که از قدیم الایام بخدومت بادشاهزاده محمد سلطان

معین بود جبهه های آستان خلافت گشته بنا بر وقوع تقصیر در محاربت آن والا نژاد مغضوب و معاتب و معزول از منصب شد •

آغاز سال سیوم از سنین دولت دارای عالم گیری

مطابق سنه هزار و هفتاد هجری

درین هنگام مبارک فرجام که جهان بگام هوا خواهان این سلطنت گیتی اعتصام و امور دین دولت کامیاب انتظام بود قدوم فرخنده ماه صیام میمنت بخش ایام گشته سرمایه نزول برکت آسمانی و پیرایه حصول سعادت جاودانی شد و شب سه شنبه مطابق بیست و یکم اردی بهشت رویت هلال اتفاق افتاده سال سوم از سنین خلافت و جهان پیرائی خدیو جهان و خلیفه زمان بفرخی و فیروزی و نیک اختری و بهروزی آغاز شد و دگر باره ابواب فوز و فلاح و سداد و صلاح بر روی عالم و عالمیان باز گردید و اشاره والا بصدر در پیوست که ناظران امور سلطنت و پیشکاران پیشگاه ابهت و بترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس میمنت قرین که هر ساله بجای جشن نوروزی چنانچه گذارش پذیرفته مقرر و معهود گشته پدید آزند و دولخانه مبارک خاص و عام و انجمن خاص غمخانه را بدستور سال گذشته اذین دولت و اقبال بسته اسبک دل بادل که سپهر برین چون ساخت زمین سایه نشین و دامانش تواند بود در پیش ایوان فلک نشان خاص و عام باوج عظمت و احتشام برافرازند و مقرر شد که بیست و چهارم این ماه سعادت پرتو که جلوس ثانی برادر نیک عظمت و کامرانی دران روز واقع

شده آغاز جشن کرده آنرا بعید فرخنده فطر متصل سازند درین اوقات وزیر خان بصوبه دارجی مستقر الخلافه اکبر اباد از تغیر سیف خان معین گشته بعنایت خلعت خاص و اسب عراقی باساز طلا و جمد هر مرصع باعلاقه مرورید و نیل خاصه باماده نیل سربلندی یانت و قاسم خان از مراد اباد و اله رودخان از مهترا رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف گردیدند و الف خان که بموجب حکم جهان مطاع از صوبه کابل آمده بود و باقر خان که از فوجدارجی بهکر معزول شده بود باستیلام عتبه سپهر رتبه فائز شدند و ایرج خان از گومکیان مالوه بفوجدارجی بهلکه از تغیر راجه دیبی سنگه بندبیله تعیین یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری در هزار سوار سرفراز شد •

ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون

چون اسباب و ادوات این جشن فرخنده بسعی کار گذاران بارگاه حشمت و جاه مهیا گردید بیست و چهارم این ماه میمنت اثر موافق چهاردهم خرداد که وقوع این بزم مسعود دران روز خجسته معهود بود در دولت خانه مبارک دار الخلافه شاه جهان آباد محفلی دلکشا و انجمنی والا ترتیب یافته بساط عشرت و انبساط گسترده شد و اسباب خرمی و نشاط اماده گشت مجلس آرای اقبال هنگامه عالم آرای و طرب پیرای از سرگرفت و بزم افزون دولت پیشگاه ایام را بزبور تجمل و احتشام آذین بست نخل مراتب و مناصب را از فیض بهار تربیت بادشاهی موسم نشو و نما

رسید و نهال آمال و آمانی بقطره فشانی سحاب الطاف و مراحم
خسروانی دیگر باره سرسبزی آغاز نهاد جود و کرم را هنگام جهان
پیرائی و آرزو امید را وقت حاجت روانی آمده مؤلفه • نظم •
دیگر تازه شد رسم عیش و سرور * جهان گشت لبریز ذوق و حضور
شنیدند از هم زمین و زمان * ز تو مرده عشرت جاودان
فلک دهر را باد کلام داد • طرب دست بیعت پیام داد
و بعد از یکپاس روز حضرت شاهنشاهی با فروشان الهی دولت
خانه خاص و عام را از فیض قدوم والا غیرت بخش مهر اعلی
ساخته چون مهر منیر و آفتاب عالم گیر از مشرق سرور مرصع نگار
گردون نظیر انوار سعادت بر جهانیان گسترند صدای نقاره نشاط
و غلغل کوس شادی و طنطنه شوکت جمشیدی و حشمت کیقبادی
بمسمع ساکنان مجامع افلاک رسانید و آهنگ تحیت و نوای
تهنیت از خیل قدسیان بزمین و از زمرة انسیان بپرخ برین رسید
تخت از شکوه عظمت و جلال خدیو جهان صد پایه بر خویش
افزود و چتر از فرمیمت فرق نرقدان سایه خلیفه زمان با سایه
بال هما دعوی شرف و مباحات نمود بهرام پر نهیب بر یام پنجم
فلک برای توزرک این جشن فرخنده کمر خدمتکاری بر میان
بست و ناهید عشرت نصیب در انجمن سومین مهر بقصد هنگامه
آرایی و طرب سازی برامشگري و نغمه پردازی نشست بخت که از
خدمتگاران این سلطنت آسمانیست باین خجسته مقال نا خوانی
آغاز نهاد • مؤلفه
شاهها گهر محیط احوال توئی • آرایش بزم جود و انصال توئی

هر روز ببارای بعیش انجمنی • که اورنگ نشین بزم اقبال توئی
آسمان که از هوا خواهان این دولت جاودانست بلب ادب زمین
عبودیت بوسیده بعرض این مضمون لب کشاد • مؤلفه • نظم •
از جشن تو بزم دهر آرایش یافت
و از عدل تو چشم فتنه آسایش یافت
در عهد تو از شکوه و زینت
هر چیز که میکرد جهان خواهش یافت

القصة این جشن سلطانی و انجمن دولت و کامرانی بنوعی انعقاد
یافت و بعنوانی تمهید پذیرفت که مشاهده ترتیب و توزرک و
زیب و آرایش آن هوش ربای حاضران و حیرت فزای ناظران
گردید شهشاه کام بخش کرم پرور با جهانی قدر و عظمت و شوکت
و نرساعتی چند دران محفل خلک مثال بر اورنگ حشمت و جلال
جلوس سعادت فرموده باحیای مراسم لطف و بخشش و انافه
آثار عطا و نوازش پرداختند و بحرسان کف احسان گشوده دامن امید
اهل تمنی را لبریز گوهر مدعی ساختند و از انجا بانجمن خاص
غسلخانه که آنهم بدستور خاص و عام زینت و آراستگی تمام یافته
بود و شرف قدوم بخشیده دران بزم همایون نیز ساعتی سرور آرا
گردیدند از شرائف لطائف اقبال آنکه درین روز عالم از روز خیر از
بنگاه رسید که ناشجاع و خیم العاقبة که از صدمه صولت و استیلائی
جنود قاهره چنانچه ایمانی بآن رفته رخت ادبار از گانده بجهانگیرنگر
کشیده بود آنجا نیز از سطوت جیوش نصرت آیات مجال ثبات
نیافته ششم ماه رمضان این سال که اوائل سنه ثانی از جلوس

همایون حضرت شاهنشاهی ابدت بولایت رخنگ آواره گردید و سر
تا سر مملکت وسیع بنگاله از گرد شورش و انصاف او پیرامنه بحیطه
ضبط و تصرف اولیای دولت در آمد و معظم خان با عساکر ظفر
نشان نهم ماه مذکور داخل جهانگیر نگر شد از ورود این مرده دولت
انرا اولیای سلطنت و احبای خلافت را مسرت بر مسرت افزود
و بتازگی ابواب بهروزی و کهرانی بر روی این دولت آسمانی
کشود و غبار فساد از مرآت حشمت زدوده شد و خار عناد از سرایستان
ابهت دروده گشت خیل فتنه منهنز و سلك امنیت منتظم گردید
ملک بقرارگاه سلامت رسید و سلطنت با آرام جای جمعیت خرامید
هوای فتنه و شور از دماغ پندار و غرور مخالفان بیرون شد و مواد
نزاع خصم بد سگال بقطع و فصل تیغ اقبال مرتفع گردید هواخواهان
خبر اندیش را نقش مامول بر صفحه حصول در دست نشست و
مخلصان ارادت کیش را از کشاکش تفرقه و تشویش رست
و عنقریب کلک حقائق نگار بعد از اتمام داستان این جشن جهان
پیرا بتفصیل سوانح بنگاله که تا حال جا بجا بر عبیل اجمال و ایما
گزارش یافته خواهد پرداخت باجمعه درین جشن مسعود که مدت
ده روز امگداد داشت عنایت بادشاه ابر کف دریا نوال شامل حال
همکدان گشته دور و نزدیک و خرد و بزرگ بمراحم والا و مکارم سترگ
کمیاب شدند نخست رخشنده گوهر محیط حشمت تا بنده اختر
سپهر عظمت بادشاه زاده ارجمند والا قدر محمد معظم بمرحمت
خلعت خاص و سر بند مروارید که دانهای لعل ایدار نیز دران منتظم
بود شرف اختصاص یافتند و نخل ارجمند گلشن سلطنت نهال

برروند چون خلافت بادشاه زاده جوان نعت محمد اعظم بعطای
در عقد مروارید با آویزه لعل و زمرد مطمح انظار عاطفت
گشتند و معظم خان بعنایت ارسال خلعت خاص و خنجر مرصع
تارک مباحات افراخت و براجة جیسنکه و خلیل الله خان
و محمد امین خان میر بخشی و مرتضی خان و امیر خان و
اصالت خان و تقرب خان و فاضل خان و دیگر امرای رفیع مقدار
و ارکان دولت پایدار و بسیاری از بندهای منصبدار بقدر درجات
و مناصب و ترتیب رتبه و پایه خلعتهای فاخر گران مایه مرحمت
شد و امیر الامرای صوبه دار دکن و مهاراجه جسونت سنگه صوبه
دار گجرات و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار
کابل و دیگر امرای اطراف و عمددهای صوبجات و حکام ولایات
بعنایت ارسال خلعت سرمایه افتخار اندوختند و بتمامی اهل
نشاط و نغمه سنجان آن محفل اندیسات خلعتهای رنگارنگ عطا شد
چنانچه درین ده روز جهان افزون قریب شش صد دست خلعت از
خلعت خانه جود و احسان بادشاهانه زیب قامت افتخار بندهای
سده خلافت گردید و جمعی کثیر و زمره انبوه باضافه منصب و
دیگر عطایا و مواهب سرفرازی اندوختند از انجمله امیر خان بمرحمت
یک زنجیر فیل و مرتضی خان بعطای اسپ با ساز طلا وصف
شکن خان بمرحمت اسپ با ساز مطلی سر بلندی یافتند و تربیت
خان بصوبه داری ملتان از تغیر لشکر خان منصوب شده خلعت
سرفرازی پوشید و لشکر خان بصوبه داری تبه از تغیر قباد خان
معین گشته بعنایت ارسال خلعت و فرمان مرحمت عفو و مشعر

باین معنی عز امتیاز یافت و منصب راجه سچاندهنگه بقدیله که سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود باضافه پانصد سوار دو اسبه سه اسبه افزایش پذیرفت و گنجعلی خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار مباحی گشته در سلک کومکیان صوبه کابل انتظام یافت و راجه رکناته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی شش صد و پنجاه سوار و از اصل و اضافه شاه قلیخان بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و الله یار خان بمنصب دو هزار و هفت صد سوار و رعند انداز خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و رام سنگه ولد رتن را تهور که در سلک کومکیان بهادر خان صوبه دار اله آباد منتظم بود و بمنصب هزار سوار و سید حامد ولد مرتضی خان بمنصب هزار و سه صد سوار مشمول عطاقت خسروانه گردیدند و میر روح الله ولد خلیل الله خان بخطاب خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و التقات خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد سوار مباحی گشتند و بهرام ولد قزلباشخان مرحوم که سابق از منصب معزول شده بود مورد انظار التقات گشته بمنصب هزار و شش صد سوار سر فراز گردید و سالیانه فاخر خان که سی هزار روپیه بود باضافه پنج هزار روپیه افزایش پذیرفت و میر عماد خواهرزاده خلیفه سلطان که از نیک اختر و سعادت یاروری بعزم بندگی درگاه خلافت پناه از ولایت ایران آمده درین اوقات به تلذیم سد خلافت چهره طالع بر افروخته بود بمنصب خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با ساز میناکار و اسب با زین و ساز مطلا و انعام دوازده هزار روپیه

و منصب هزار و دو صد سوار سرمایه کهرانی اندوخت و میر باقی ولد میر محمود اصفهانی بانعام ده هزار روپیه و عزیز الله پسر خرد خلیل الله خان بمنصب ماده فیل کامیاب عنایت گشتند و شمشیرخان از کومکیان صوبه کابل بحراست حصار آن دار الملک اقبال از تغییر سعید خان منصوب گشته فرمان گیتی مطاع درین باب باو صادر شد و رحمت خان بخدست دیوانی بیوتات حضور الامع النور از تغییر مقیم خان و خاندن کور بدیوانی صوبه کشمیر از تغییر محمد عسکری و عنایت خلعت و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار و اسمعیل بیگ کرمانی ببخشگیری اول احدیان از تغییر رعند انداز خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار و نظر بیگ چیله که داروگی نقارخانه باو مفوض شده بود بخطاب نویت خانی نوازش یافت و هرچس کور بقوجداری بعضی از محال ولایت دهندیره معین گشته بمنصب (سپ مباحی شد و شیخ بهاء الدین از اولاد امجاد قدوة اولیای عظام زبده اصفیای کرام قطب ربانی شیخ بهاء الدین ملتفاً قدس سره العزیز بعنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه بهره اندوز عزت گشته بوطن مالوف مرخص شد و سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر سید جلال مغفور بمنصب خلعت فاخره کسوت امتیاز پوشیدند و میر ابراهیم و میر طالب برادر زادهای میر حسن قاینی بوساطت فاضل خان دولت ملازمت اشرف یافته بانعام شش هزار روپیه کامیاب بمنصب پادشاهانه گردیدند و خوشحال خان کلات را که سرآمد نغمه سرایان پایگ بربر خلافت مصیر و دارن خود متغیر

و بی نظیر است عطا فت خسروانه بزر سنجدیده هفت هزار روپیه که هم سنگ او برآمد بار عطا فرمود و سی هزار روپیه بوساطت صدر الصدر باریاب استحقاق و محتاجین و زمره اتقیا و صالحین مرحمت شده آثار دعای اجابت انتمای آن گروه ضمیمه برکات این دولت گردون شکوه گردید و در کس از کپتانان فرنگ که درون ایام باستیلان آستان خلافت نشان رسیده بودند بمحرمت خلعت و انعام پنج هزار روپیه مورد نوازش پادشاهان گردیدند و شیخ قطب و انلاطون چیله هریک بانعام یک هزار روپیه مبداهی گشت و پنج هزار روپیه بنعمه سنجان و سردو سربان این جشن مسعود عطا شد و درین بزم عالم افروز پادشاه زادهای کامگار بخت پیدار و نوینان رفیع مقدار اقامت رسم نثار نموده پیشکشهای شایسته گذرانیدند از آنجمله اختر سپهر عظمت و بختیاری گوهر محیط حشمت و نامداری پادشاه زاده ارجمند محمد معظم پیشکشی که قریب یک لک روپیه قیمت آن بود گذرانیدند و از جانب معظم خان پیشکشی از جواهر و اسب و نفائس امنعه و اتمشه بنظر اشرف رسیده پنجاه هزار روپیه بها شد و خلیل الله خان از جواهر و موصع آلات و اسبان عربی و عراقی و ترکی پیشکشی نمایان که دو لک روپیه قیمت آن شد بنظر همایون رسانید و قاسم خان موازی شصت هزار روپیه از جواهر موصع آلات پیشکش کرد و اله وردیخان و هوشدار خان هریک پیشکشی که پنجاه هزار روپیه بها شد گذرانید و امیرخان و فاضلخان هر کدام از نفائس و مرغوبات قریب باین مبلغ بنظر اکسیر اثر رسانید و ابراهیم خان زمین موصع با ساز و لوازم آن و

تقریب خان یکسراسپ عربی با ساز طلا گذرانیدند و محمد امین خان میر بخشی و مرتضی خان و دیگر ارکان دولت و عدههای بارگاه سلطنت پیشکشهای لایق از جواهر و موصع آلات و سائر نفائس و مرغوبات بنظر مهر انور در آوردند و همچنین از جمیع امرای اطراف و حکام صوبجات در خور حال پیشکشها بیایه سریر گردون نظیر رسید و خوانهای زر و میم نثار و پیشکشهای شایسته و سزوار از جانب پرنده آرای هودج عزت مسند نشین مشکوی ابیت ملکه تقدس نقاب روشن رای بیگم و دره فاخره بحر سلطنت نخله طینه گلشن خلافت ملکه ثریا جناب زیب الفسا بیگم و دیگر ثمرات ریاض عظمت و اقبال و مقدسات مشکوی ابیت و جلال بانوار نظر اکسیر اثر زیور قبول یافت و همگی بمکارم عالیه و مواهب سامیه عز اختصاص یافتند و در ایام سعادت انجام این جشن فرخنده باشاره معلی یک مرتبه بر کنار دریای جون محافلی درس مبارک چراغانی که از شمع بر روی زمین ترتیب داده بودند فروغ بخش انجمن دولت گردید و دوم باره چراغان کشتیا که بدستور سال گذشته باهتمام متصدیان سرکار پادشاه زادهای ارجمند کامگار و گماشتهای نوینان عالی مقدار در کمال خوبی و دلدیری سرانجام یافته بود بنظر قریب تماشاگران شد و یکشب تماشای آتشبازی که اسباب و ادوات آنرا هم بر کنار دریا نصب کرده بودند مسرت فرازی خاطر ملکوت ناظر گشت و در همین ایام عزایت پادشاه ابرکف دریا نوال بمناسبت موسم برشکال نخل برومند گلشن عظمت نهال سعادت ثمر بوستان حشمت پادشاه زاده ارجمند محمد

منظم و نویندگان والا مرتبت و امرای رفیع منزلت را بعطای خلعت
بارانی عز اختصاص بخشیدند و شب شنبه مطابق نوزدهم خرداد
هلال فرخنده شوال از مطلع شرف و کمال سر بر زده در اثنای این
جشن معبود جهانیان را بتازگی مؤلفه خرمی و بشارت خوشدلی
داد اختر مراد از سپهر امید دمید ماه سعادت از ملک عزت تابان
شد اطفال آمانی و آمال بغید دل افروز حصول و انجام بدوستانند
و آرزومندان دیم طرب از صوم انتظار بر آمده بر سباط نشاط نشستند
ماه نو چون زهره جبینان غرنه نشین از منظر قصر زمردین سپهر
گوشه ابروی التفات بمنظران عید امید نمود چرخ پیر از قوس
شادمانی مانند کودکان زینت دوست از کف الغضب دست در
حنا گرفت بکلید هلال درهای شادگمی بر روی عالمیان کشاده
شد و از طلعت ماه مذی طلیه انوار عشرت و کسراتی آشکار گردید
غریب کوس شادیانه و طمطراق شک خسروانه پرده کشای گوش زمانه
گشت و طنطنه تهنیت و زمزمه مبارک باد از زمره خاکیان بمسامع
انفکیان رسید بجهت قدوم عید اسلامیان بانشاط جشن شهنشاه اسلام
مانند رنگ و بوی گل بهم آمیخت و آمیزش این دو هنگامه سر
گلپای فرح و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع تباشیر
مباح فرخ روح عید جهان را چهره بنور سعادت و بهروزی بر
افروخت نویندگان رفیع قدر و امرای نامدار و سائر بندهای آستان
سپهر مدار و عتبة والای سلطنت و سده علیای خلافت حاضر
آمده بتقدیم تسلیم تهنیت رسم عبودیت بجا آوردند و شهنشاه
موفق موبد دین پرور که سر تاسر این ماه مبارک اثر پادای صوم

و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مرغیات و سعادات و ذکر
و طاعت و شب بیداری و خیر و صبر و پرهیزکاری و التزام موالج
انعال و اهتمام بشرائف و طائف و اعمال و اشتغال بتلاوت کلام
ملک عالم و سلوک جاده سفن حضرت خیر الانام علیه و علی آله
کرائم الصلوة و السلام بسر برده بودند عزم توجه بمصلی فرموده
بنور و آئینی که معمول این دولت خدا داد است بر نیلی کوه شکوه
سپهر مانند که تخت مهر فروغ طلا از کوه پشت آن برنگ اورنگ
زین شفق از چرخ نیلوفر بیسطوح بارقه تلمع روشنی بخش
اناق بود سوار شده بادشاهزاده نیک اختر والا گهر ستوده شیم محمد
معظم را در عقب سر مبارک جای داده بعیدگاه توجه فرمودند و
نماز عید بجماعت ادا نمودند و بعد از معادلت ساعتی در محفل
سعادت اساس خاص و عام بر اورنگ کسراتی و کام بخشی نشسته
خورشید سان پرتو مرحمت و احسان بر ساحت احوال جهانیان
کس کردند و ابروار از فیض عام مکرمت و انعام حدائق امید خلایق را
سر مزو شاداب گردانیدند و تا در روز بعد از عید مراسم جشن و سرور
و تمهید و قواعد عیش و سرور مشید بود و درین ایام قاسم خان یعنایت
خلعت خاصه و اسب با ساز طلا مباحی گشته بمراد آباد که جاگیر
او بود مرخص شد و اله ورد خان بمرحمت اسب با ساز طلا سر بلند
گردیده رخصت معادلت بمقبره یامت اکنون کلک حوائج نگار سرشته
و نافع حضور قدسی سرور را اینجا گذاشته بتغارش حقائق مالک
شرقی و شرح حال ناشجاع خسروان مال و ذکر ترددات و محاربات
انواج قاهره که بهاشلیقی بادشاهزاده عالیقدر و الانزاد محمد سلطان

و عمدة الملك معظم خان در ربیع الثانی نخستین سال جلوس
 همایون از اله آباد بتعاقب آن تیره بخت معین شده بود میپردازه
 و از هنگام رسیدن او به بنارس آغاز سخن کرده تا برآمدنش از
 بنگاله بجانب رخنگ که قریب شانزده ماه بود آن سوانح دولت
 انرا را که قبل ازین در طی این دفاتر مافتر نصرت جا بجا بطریق
 اجمال مذکور شده بر سبیل تفصیل گزارش میدهند تا ناظران این
 مجموعه بدائع عظمت و جلال بر کیفیت احوال آن فتنه اندیش
 باطل گال و قوت بازوی بخت و نیروی سر بخت اقبال این برگزیده
 الطاف قادر بهیما لکهای آگهی یافته عبرت اندوز کارخانه ایجاد و
 خبرت پذیر تقلبات نشأ کون و فساد گردند بر متتبعان سیر و آثار این
 دولت گیتی مدار پوشیده مباد که آن بیخرد و تیره رای بعد فرار
 از اله آباد چون به بنارس رسید از پیدائشی و باطل اندیشی اراده
 کرد که در بهادر پور که دو ونیم کروه بالای بنارس برکنار دریای گنگ
 واقع است حصاری کشیده مورچالها ببندد و روزی چند انجا قدم
 ثبات فشرده حتی المقدور همت بر مدافعت گمارد و هرگاه کار برو
 تنگ شود باستظهار فواره راه فرار سپارد و بهادر پور سرزمینی است
 که آن برگشته بخت ادبار قرین قبل ازین در ایام بیماری اعلی
 حضرت که بهوس خود سری و استقلال لشکری فراهم آورده بسمت
 اله آباد می آمد بصوبه دید رای ناقص انجا رحل اقامت انگذده
 حصاری بر دور معسکر خود کشیده بود و مورچالها بسته و در همانجا
 از عساکر باد شاهی که بسراری سلیمان پیشکوه بر سر او تعیین
 یافته بود شکست خورده راه فرار پیمود چنانچه خامه حقائق نگار در

اوائل این صحیفه دولت مجلا ایمانی بآن نموده القصة باین خیال
 خام پای تجلد دران مقام استوار کرده شروع درکشیدن دیوار و بستن
 مورچال نمود و از قلعه چنانکه هنگام آمدن باله آباد بتصرف آورده
 بود هفت توپ کلان برآورده در مورچالها نصب نمود و کسان فرستاده
 بود که دیگر توپها از ان قلعه بیاروند درین اثنا طنطقه وصول پادشاه
 زاد نامدار و الاعتبار محمد سلطان و معظم خان باعساکر گردن شکوه
 بدو منزلی چنانچه شنیده ارکان ثبات و عزیمتش تزلزل یافت
 و توقف در بهادر پور مصلحت ندیده بکام فرار بسمت پتنه شتافت
 و بدست و هفتم جماد الاولی بظاهر آن بلده رسیده قرین خفت
 و خواری در هین مذلت و شرمساری آنجا نزول ادبار نمود از کار
 های بی هنگام آن بیخرد و تیره ایام انکه در خلال این احوال پر
 اختلال که فاموس حشمت و سروری بدست لجاجت و فتنه پروری
 بیاد داده شاهد ملک و دولت ازو فراق می جست و عروس بخت
 و اقبال طلاق می طلبید در پتنه داعیه کنخدا کردن پسر از خاطرش
 سر برزد و صبیحه ذو الفقار خان قراما نلورا که برسم گوشه نشینی
 آنجا میبود بعنف و تکلیف تمام برای زین الدین مهین ناخلف
 خویش خطبه نموده بقید ازدواج او آورد و از انجا روانه پیش
 گشته ششم جمادی الاخره داخل مونگیر شد و چون یک طرف آن
 بلده کوهیست بلند فلک مانند و طرف دیگرش دریای گنگ است
 و افغانان در زمان حکومت خود بجهت استحکام بلده مذکوره
 در پیش آن دیواری کشیده از یکجانب بدریاد و از طرف دیگر بکوه
 که فاصله نیمایین یک کروه و ربع جریبی است متصل ساخته اند

و خندنی حفر نموده و تا شجاع بنابر احتیاط از سال گذشته تا این هنگام بتجدید و مرمت آن کوشیده در هر سی گز برجی ساخته بود و خندق آنرا بآب رسانیده بعد از وصول بآنجا از محال طلبی و باطل اندیشی باستحکام آن دیوار پرداخته و باستظهار حمایت آن رحل اقامت انداخته خواست که ردی چند آنجا قدم جرأت استوار سازد و بلوازم مدافعت و محاربت پردازد و باین هوس خام و سودای ناتمام مورچالها بمردم خود بخش کرده آنها را بآلات توخانه که در نواره داشت مستحکم گردانید و راجه بهروز زمین دار کهرپور چون بظاهر بنابر مصلحت مماشات با آن تیره اختار برگشته روز میکرد و خود را باو متفق و امین نمود محافظت دامن کوه که از میان آن راهی غیر مسلوک دشوار گذار باکبر نگر بود بعده راجه مذکور گذاشته باعتماد موافقت و هواخواهی او خاطر جمع نمود و چون پادشاهزاده ارجمند عالمقدور محمد سلطان و معظم خان که با عساکر کپهانستان راه تعاقب آن بد عاقبت می سپردند اواسط جمادی الاخره بخدره مونگیر قریب شدند از مصلحت سنجی و حسن تدبیر اراده تسخیر مونگیر و محاصره آن که بطول می انجامید مستدرک دانسته قصد درآمدن از راه کوهستان کردند و راجه بهروز را بفیوض الطاف و مراحم پادشاهانه بر فرض عبودیت و دولت خواهی و تهدید قهر و عتاب خسروانه بر تقدیر مخالفت و گمراهی پیغام داده بشاهزاده اطاعت و بندگی دعوت نمودند از آنجا که مقدمات نصرت و استیلا و موجودات رفعت و اعتلای این دولت جاودانی همواره ساخته و پرداخته کار گذار آسمان نیست راجه مذکور از یازری بخت و بهروزی طالع

مسلک مستقیم بندگی و خدمتگذاری و منهج تویم دولت خواهی عبودیت شعاری اختیار کرده برهبری سعادت قبول رهنمونی جنود اتیال از طریق کوهسان نمود و افواج قاهره بدالانت او مونگیر را طرح داده و کوه را در دست چپ گذاشته پرا دامن کوه کهرپور که پیشه و جنگل است روانه شدند که از عقب ناشجاع در آمده کار بروزنگ سازند آن تیره بخت چون برین معنی اطلاع یافت و دانست که اگر چندی دیگر در مونگیر توقف کند جنود مسعود از عقب رسیده راه فرار او مسدود خواهد شد و رسیدنش به بنگاله که مقر اهل و عیال و مستقر حکومت و ایالت او بود و ملجا و مقری جز آن نداشت متعذر خواهد گشت ارکان ثبات و استقامتش متزلزل گردید دست ازان مطلب باطن و سعی بلیحصل کشیده بدست و یکم ماه مذکور از مونگیر روانه پیش شد و عساکر قاهره باستماع این خبر از پیاله پور که قریب بدست کروه از مونگیر بسمت اکبرنگر است پرا راست میل کرده معظم خان بمونگیر آمد که بند و بست آن نماید و پادشاهزاده پیر مکان محمد سلطان با عساکر ظفر قرین تا برگشتن آنخان اخلاص آئین دران حدود اقامت نمودند و چون ناشجاع بموضع رنگمائی که از مونگیر سی و سه کروه و تا اکبرنگر قریب پانزده کروه است و آن نیز موضع مونگیر واقع شده که یکطرفش کوه و طرف دیگر دریای گنگ است رسید و خبر میل کردن عساکر منصور پرا راست شنیده گمان برد که چون راه کوهستان متعذر العیور بوده ترک آن نموده از راه متعارف بتعاقب خواهند پرداخت در آنجا باز بهمان خیال فاسد و اراده بدیده که در مونگیر

کردند و هوای قرار در رنگ داشته و سودای اعدک مدافعه و جنگ در سرافکنند و دیگر باره دیواری چون بنای همت خود سخت بنیاد از سمت دریا بر آورده بکوه رسانید و پانزده روز آنجا اقامت گزیده با استحکام آن دیوار و ساختن مورچال پرداخت و چون خواجه کمال افغان که زمین دار بیربهم و چانت نگر بود بنا بر مطالب و مدعیات زمیندارانه بظاهر با او دم موافقت میداد آن بی بهره جوهر عقل و رای از خام طمع کار او را بر معامله راجه بهروز قیاس نکرده بحکم (الغریق یتشبه بكل خشیش) بظاهر اتفاق و هوا خواهی او مستوثق شد و اسفندیار معموری نوکر خود را باو همراه کرده بموضع بیربهم فرستاده که سد راه سپاه ظفر پناه شده نگذارند که از میان بیدش و جنگل آن حدود راه عبور یابند بالجملة معظم خان بمونگیر رسیده بنظم و نسق شهر و قلعه پرداخت و تاتعیین قلعه داری از حضور لامع النور محمد حسین سلدوز را بحراست قلعه معین ساخت و بعد فراغ از ضبط و بند و بست آن معاودت نموده به بادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان پیوست و عساکر منصور از پیاله پور بدستور پیش برای بیدش و کوه متوجه مقصد شدند و از آنجا که خواجه کمال را تدبیر درست و عقل مآل اندیش بود و از کارشناسی و مصلحت دانی سوء خود از زبان میدانست بعد از رسیدن افواج جهان کشا به بیربهم در راه دادن عساکر بادشاهی و سلوک جاده بندگی و دولتخواهی بطریقه راجه بهروز عمل نموده با ولایی دولت آثار مخالفت و ممانعت بظهور فرسائید و خود آمده بیادشاهزاده والا تبار ملازمت نمود و جنود قاهره ایلیجا نیز بهمین

عنوان که از مونگیر عبور کرده بودند کوه را در دست چپ گذاشته بر ابراهام کوه طریق نصرت پیمودند و اسفندیار چون خواجه کمال را با احیای سلطنت متفق یافت بی نیل مطلب معاودت کرد از سوانجی که در خلال این ایام دران لشکر فیروزی اعتصام روی داد نصیبه شورش الگیزی و نفلق پزوهی راجپوتان ضلالت کیش و جدا شدن آن گروه نا عاقبت اندیش است از جنود مسعود تبیین این مقال آنکه چون اکاذیب موحشه و اخبار غیر واقعه از جنگ اجمیر بآنها رسیده از استماع آن اراجیف بمقتضای واقعه طلبی و فتنه جوئی غبار نفاق و دورویی بر چهره احوال شان نشسته بود بعد از روانه شدن عساکر منصور از پیاله پور کدور راسنگه و لد راجه جیلسنگه و راو بهاو سنگه هاده با اکثر آن فرقه ضلال مثل امر سنگه چندرات و گردهر داس کور و چتر بهوج چوهان و شیر سنگه روتله و پردو من کور از بیدانشی و کوه اندیشی بی تحقیق حال و ملاحظه سوء مآل بعزم تخلف از همراهی افواج اقبال چند روز هنگام سواری و فرود آمدن ترک کورنش و ملازمت بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطان نموده در روز مقام نیز بخدمت ایشان نمی آمدند و کیفیت جنگ اجمیر را بعنوانی نا سزاوار که نصیب دشمنان این دولت پایدار باد شهرت داده برهمن جمعیت دلهای مستعقیدتان گردیدند و از دهم رجب که لشکر ظفر اثر در دود منزلی بیربهم بود تغییر فاحش در سلوک پیش گرفته هنگام نزول در جای که برای هر یک

(۲ ن) بیر سنگه روتله

مقرر شده بود فرود نمی آمدند و همگی اجتماع نموده دوز از اشک
گاه نزول می نمودند و وقت کوچ اردوی خود را در میان گرفته
مقرب لشکر می آمدند تا آنکه شانزدهم رجب که جنود قاهره در
سه منزل از بیربوم گذشته بود اتفاق نموده روزی دولت از همراهی
جیش منصور بر تافتند و بهیأت مجموعی براه مخالفت و معارفت
شدائند و شاهزاده عالیقدر و معظم خان بمقتضای مصلحت متعرض
احوال آنها نگشته جزای حرکت ناهنجار آن چهارالت نشان
جوارت شعار را بقرور عتاب بادشاهانه حواله نمودند و اما ازین
معنی متزلزل نشده باعتضاد جنود عون الهی و اعتماد اقبال
بدینوالی شاهنشاهی روانه مقصد گردیدند بالجمله ناشجاع بعد از آگاهی
بر گذشتن عساکر جهان کشا از بیربوم هوای مقاومت و صدامت
از سر بیرون کرده ناچار و ناکام باجنود نکبت فرجام از رانگاماتی
روانه اکبر نگر شد و اوائل ماه رجب بآنجا رسید و چون از بیم تعاقب
انواج بحر امواج سفینه طاقت بگردآب اضطراب داده فیروبی همت
و جرأت در باخته بود قرار استقامت و پایداری باخود نتوانست داد
و در آنجا مقاومت با عساکر ظفر مائر از اندازه قدرت و عدت خویش
فراتر دانسته اواسط رجب بعزم گذشتن دریای گنگ از اکبر نگر برآمد
از شنائع افعال ناصواب آن بشخرد بدما ب که در خلال اینحال بارتکاب
آن وصال دارین اندوخت کشتن اله و ردیخان بود با صیف اله پسر
خرد او تبیین این مقدمه آنکه چون میخواست که در گذر دو گچپی

که دوازده گروه از اکبر نگر بسمت مخصوص آباد است از آب گنگ
عبور کند از شهر برآمده در دو سه گروهی گذر مذکور نزول کرد
و سراج الدین جابری و نور الحسن را که از عمد های او بودند
در شهر گذاشت که اهتمام بر آوردن کار خانیات و مردمش نمایند
و خرد بکنار آب رفته کشتیها بمردم بخش کرد و مقرر نمود که اواخر
شب از دریا بگذرد چون آنشب بادی عظیم میوزید و دریا بتلاطم
آمد روان شدن کشتیها را مانع گردید از کنار آب مراجعت کرده
بدایره خود آمد که صباح از آب بگذرد و درین وقت عساکره قاهره
بموضع بلکته که تا جای نزول او قریب پانزده کره بود رسیده
مقام داشت چون اله و ردیخان از معامله نهی و کار شناسی رقم
خذلان و نکال از ناصیه حال آن خسران مآل خوانده این معنی را
متیقن نمود که بر تقدیری که به تگاپوی گریز و آوارگی از تیغ قهر
و سطوت مبارزان جیش اقبال آمان یابد لامحاله در دریا طعمه
ماهی و نهنگ یا محشور با دودام صحرای رخنگ خواهد گردید و
برهنمونی عقل صواب اندیش میخواست که از غلط کردار خویش
برگشته بجنود مسعود پیوندد و درین هنگام که طنطنه قرب وصول
انواج فیروزی لوا جگر کسل مخالفان و زهره گداز اعدا شده بود حصول
این مطلب را نزدیک بکار میدانست درین شب که ناشجاع از کنار آب
برگشته بخیمه گاه خود آمد خان مذکور انتهاز فرصت نموده بشهر
مراجعت کرد و چون بسیاری از مردم ناشجاع که از بهبود حال و حسن
مآلش امید برگرفته آراده جدائی داشتند باو متفق و همدامان
بودند و خود نیز جوقی از سپاه داشت منزل خویش را استحکام

ذاده در مقام این شد که اگر جمعی از جانب آن شور انگیز ننگه
 پرور بر سر او آیند بغیروی جمعیت اتباع و همراهان بجنگ و
 مدافعت پیش آید و اعلان مخالفت نماید چون ناشجاع خبر
 برگشتن او بشهر شنید دران باب تدبیری اندیشید و خبرهای غیر
 واقعه که فروغی از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت
 و آنروز نخست میوزابیک نام یکی از نوکران عمده خود را از راه
 بر سر او تعیین کرد و پس ازان هرکس از سرداران و نوکران که
 بنظرش می آمد پی در پی میفرستاد چنانچه اکثر سپاه و سردمش
 بر دور منزل خان مذکور اجتماع کرده مترصد اشاره بودند که برخانه
 از یورش نمایند و سراج الدین جابری دیوان خود را فرستاده بود
 که او را بلطائف و عدو عید و استمالت و تهدید از اراده مخالفت
 و مقارقت باز داشته بهر عنوان که باشد پیش آن ادبار ائین برد
 چون خان مذکور صورت حال بر این منوال دید و از برگشتن
 ناشجاع بشهر و اشتباه اکذیب باطله که آن بیخرد کوته اندیش
 شهرت داده بود جمعی که با او متفق بودند ارکان ثبات و همت شان
 بسستی گرانیده بود بحکم ضرورت تن بآمدن نزد آن گوهیده کردار
 داده بر عهد و قول نا استوار او دل نهاده با سیف الله پسر خرد
 خود را برفاقت سراج الدین از شهر برآمد درین حالت سپاه و
 مردم ناشجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند و برسم گناهکاران
 دستها بر پشت بسته در بیرون اکبرنگر که ناشجاع بانجا رسیده
 در باغ خود فرود آمده بود پیش او بردند و آن تیره بخت تبه رای
 او را با پسرش بر فیلی نشاندیده همراه بشهر آورد و در منزل خویش

نزول ادبار نمود و بفتوی رای ننگه پرور و تحریک مفسدان کوته نظر
 چشم از عتاب یوم الحساب و باز پرس رز و محشر پوشیده او را با
 سیف الله پسرش دران مقام بتیغ کین و انتقام از هم گذرانیده و
 دست تظاول و بیداد باخذ و نهب اموال او کشوده تمامی را
 متصرف شد و بنابر مصلحت سه روز دیگر در اکبرنگر بسر برده
 بیست و یکم رجب دگر باره قرین خزی و نکال و رهین و زروبال از شهر
 بر آمد و در دو کچی از آب گذشته در سرزمین باقرپور که محاذی
 آنست طرح اقامت انداخت و مجموع نواره ینگانه که مدار جنگ و تردد
 دران ولایت برانست بحیطه ضبط و تصرف خود آورد و از باقرپور
 تا مقابل سوتی جا بجا مورچاها ساخته بنواره و توپخانه و سرداران
 و مردم کاری استحکام داد و بادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان و معظم
 خان با حضور گینهانستان سلخ رجب باکبر نگر رسیده نصرت و ظفر در
 درگاه پی نزول نمودند و چون مابین موضع مذکور و باقرپور در میان
 دریا سرزمینی مرتفع بود ناشجاع خواست که آن زمین را گرفته
 برخی از توپخانه با جمعی از سپاه فراز آن بر آرد که از انجا باسانی
 توپ و تفنگ بر افواج قاهره اندازد و باین اندیشه شهننگام جوقی
 از مردم خود با توپی چند بکشتهها در آورده بانجا فرستاده آنها در
 حجاب ظلمت شب بران سرزمین بر آمده شروع در بستن مورچال
 و ساختن دمدمه نمودند و اهل نواره دست جرأت بانداختن توپ
 و تفنگ کشودند معظم خان همت اخلاص قرین بر انتزاع آن سر

زمین گماشته چون روز شد بسعی کوشش بسیار چند کشتی سرانجام کرد و باین عزیمت صائب وقت شام باجمعی از مبارزان فیروزی اعتصام بگذار دریا رفت و چون اول شب باد اشتداد داشت و سیر کشتی منعدر بود درپاس از شب گذشته که باد ایستاد و طلاطم دریا فرو نشست جمعی از بهادران جلاهداران آئین بران کشتیها نشانیده بسوی آن سرزمین روان نمود و آنها فرود آمده کشتیها را باز پس فرستادند و برخی دیگر دراز سفائن نشسته رفتند و همچنین بمیامن کوشش و اجتهاد آتخان اخلاص نهاد تا از اخر شب قریب دو هزار کس از تابینان او و چندی از یزدهای عمده بادشاهی مثل ذوالفقار خان و فتح جنگ خان و رشید خان انصاری و لودی خان و راجه سبحان سنگه بندبیل و تاج نیازی هر یک با تابینان خویش و دو و یست بیلدار و پاره توپخانه از آب گذشتند و چون صبح دمید مخالفان از عبور لشکر منصور آگهی یافته اقدام ثبات آنها لغزش پذیرفت و توپها را بر سفائن انداخته مانند خاشاک سبک سر از پیش موج گریزان شدند و مجاهدان فیروزی لوا بجای آنها آمده دران سرزمین علم نصرت بر افراختند و طرح مورچال انداختند و رز دیگر اعدای تیره ایام با هئیت و جمیعت تمام با کل نواره بر سر آن سرزمین آمدند و از کشتیها جنگ توپ و تفنگ سر کرده بر روی آب آتش کارزار بر افروختند و عساکر قاهره نیز از مورچالها بمدافعت پرداخته قدم همت از جای خود برداشتند و نیروی مردانه نموده چند کشتی را بتوپ زدند جمعی ازان خیل ادبار از کشتیها برآمده خواستند که باستظهار نواره برگذار آب مورچال

سازند تاج نیازی و جوقی از افغانان و گروهی از تابینان معظم خان بران جسارت منشان حمله برده آنها را فرصت تمکن و مجال قرار ندادند و از طرفین جنگ نمایانی شده چندی از بندهای بادشاهی و تابینان معظم خان رتبه جانفشانی یافتند و برخی از مقهوران را سفینه حیات یگرداب فنا افتاد و پس از یکروز مدبران شقاوت اندرز دگر باره باستظهار نواره آمده بجنگ در پیوستند لیکن از سطوت و صولت بهادران فیروزمند مغلوب و منکوب گشته طرفی بقتلشدند و جمعی کشته و پاره مجروح گردیدند و چندی از مبارزان جلالت شعار نیز جان نثار گشته گروهی را آسیب زخم رسید و بعد از وقوع این حال اعدای بد سگال طمع خام از گرفتن آن سرزمین پریده دست از اوینش کشیدند و همگی همت بر استحکام مورچالها و نگاهداشتن آن مصروف ساختند اما همواره نواره آنها بروی دریا سیر می نمود و گاهی بسمت اکبرنگر که محمد مراد بیگ باقشونی از جنود مسعود در آنجا معین بود میرفت و شب و روز از طرفین بتوپ و تفنگ هنگامه کوشش و جنگ گرم بود بالجمله چون در سمت دو کچی^(۷) و اکبرنگر دریا عرضی عریض داشت و ناشجاع با اکثر لشکر و سامان توپخانه در برابر توپخانه نشسته بود و آنقدر نواره که جیش منصور بان عبور تواند نمود یافت نمیداد معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا چنان اندیشید که خود باشش و هفت هزار سوار از بادشاهزاده و الانزاد محمد سلطان جدا شده

بطرف سوتی که قریب چهارده کوه از اکبرنگر بسمت جهانگیرنگر واقع است رفته آنجا بتدبیر گذشتن از دریا پردازد و عساکر ظفر مآثر از دوکچی تا سوتی جا بجا در کنار آب مورچالها ساخته در کمین انداز فرصت باشند بنابران آنخان اراکات ائین یا برخی از جیوش نصرت قرین بسوتی رفته آنجا بساط اقامت گسترد و همت عقیدت پیوند بر عبور از دریا و استیصال اعدا مقصور گردانیده بسر انجام اسباب و تمهید مقدمات آن پرداخت علی قلخان را با جمعی در محاذی دوناپور که قریب شش کوه از باقرپور بسمت جهانگیرنگر است تعیین کرد و بادشاهزاده بلند مقدار محمد سلطان یا ذوالفقار خان و اسلام خان و فدائی خان و جمعی دیگر از امرا و سائراواج نصرت پیرا در دوکچی قرار اقامت داده رو بروی ناشجاع نشستند و آن باطل ستیز فتنه پرور نور الحسن را که از عده های او بود با قوچی و برخی از توپخانه فرستاد که در مقابل سوتی نشسته بهراتب مدافعت پردازد و اسفندیار معموری را با جمعی بدوناپور معین نمود که آنجا مورچال بسته مانع عبور عساکر منصور باشد و زین الدین پسر بزرگ خود را با تمامی پردگیان و زائد اموال و اشیا بنانده فرستاد بالجملة معظم خان بعد از استقرار در سوتی بسر انجام نواره پرداخته قریب صد کشتی سامان نمود و شب و روز در کمین فرصت بوده مخالفان آنطرف دهندها بسته هشت توپ کلان بر فراز آنها نصب کرده بودند و پیوسته بلشکر منصور می انداختند و اکثر اوقات آسیب آن بلشکریان و اهل اردو و دواب لشکر میرمید معظم خان در خلال این ایام خواست که دختبردی بدوناپوران نماید بنابران ده

کشتی مشحون بالات توپخانه کرد و جمعی از تنگچیان و مردان کاری بران نشانیده شبی روانه نمود که بآنطرف رفته دستبردی بکار برند کشتیهای مذکور چون قریب بمیان دریا رسید دیده بانان و قراولان نواره غنیم آگاه شدند و نواره آنها بمدافعت پیش آمده این فریق کاری فاسخته بر گردیدند روز دیگر آنخان عقدیت پرور دگر باره بآن عزیمت نصرت اثر بیست کس از بندهای بادشاهی و جمعی از غلامان خود برده در کشتی نشانیده در گرمگاه روزی که هوا در فحایت حرارت بود و اعدای غافل بودند آنها را فرستاد که شاید فرصت یافته دستبردی نمایند آن کار طلبان چالاک بسبک سیرج باد از آب گذشته بر سر توپخانه غنیم که در مورچالهای کنار دریا بود رسیدند و بدلیبری و تیز دستی شش توپ برداشته به کشتیها در آوردند و دو توپ کلان که قابل نقل و تحویل نبود آتشگاه آنها را میخ زده باطل گردانیدند و سالما و غانما معاودت کرده بنیرنگی اقبال بیزوال خدیو جهان اینقسم دستبردی عظیم و جرأتی نمایان از آنها بظهور آمد اعدای از وقوع این مقدمه انگشت حیرت بدندان تعجب گزیده از سطوت و صولت مبارزان بهرام انتقام حساب تمام بر گرفتند چون ناشجاع ازین معنی آگاهی یافت سید عالم را که رکن اعظم لشکر او بود با قوچی تازه بجای نور الحسن تعیین نمود و پس از وقوع این قضیه شگرف باقتضای تدبیر عساکر گردون مآثر را چشم زخمی روی داد و تبیین این مقدمه آنکه چون مبارزان فیروزی نشان چنان دستبردی نمودند و نقش آن تدبیر بحسن اتفاق و بنابر غفلت ارباب عناد و شقاق در صحت نشین شد معظم خان را بخاطر

رمید که دستبرد ی بهتر از آن بکار برد لهذا بعد از وقوع این مقدمه به چند روز بندهای پادشاهی را طلبیده قرارداد که نوبتی دیگر جمعی کثیر باستعداد تمام به کشتیها نشسته بر سر مخالفان روند و باین عزیمت شب دوشنبه نوزدهم شعبان از نخستین سال جلوس همایون خود بکنار دریا رفته زمره از دلیران و دلوران جیش مصعود را که مرداران و مردم نامی در آن میان بودند بر کشتیها نشانید و بسعی و اهتمام تمام تا اواخر شب هفتاد و سه کشتی مشغول بمردان کار و آلات پیکار ساخته نزدیک صبح بآنطرف آب روانه نمود چون درین نوبت اعدای غافل نبودند بلکه از عزیمت این حرکت پیشتر آگاهی داشتند و اساده مدافعت شده شب و روز لوازم حزم و پاسداری و مراسم تیقظ و هوشیاری بکار میبردند سید عالم که سرگروه مخالف بود مستعد مقارعت و مصاصمت گشته بالشکری شایسته و چند نیل مست جنگی دور از مورچال عقب دمدمها در کمین فرصت شد کشتیهای مذکور نزدیک بکنار رمیده دو سه کشتی که از همه پیش بود اهتمام خان و گروهی دیگر در آن بودند خان مزبور و معدودی از مبارزان منصور بچستی و چالکی فروت آمده بر مورچال اعدا حمله آورگشتند و مردمی که در مورچال بودند از پیش آنها گریزان شده بهادران نصرت لوا علمهای خود بر بالای مورچال زدند بمشاهده اینحال سید عالم بآن جمع کینه خواه از کمینگاه بر آمده درینوقت که این زمره قلیل فروت آمده باقی در مدد نزول بودند و اکثر کشتیها هنوز بکنار دریا نرسیده بود برین گروه حمله کرده بکام مدافعت پیش آمد مبارزان جلالت آئین باوجود قلت عدد قدم دلیری

نشرده دست جرأت بانداختن تیر و تفنگ کشودند و مخالفان را برگردانیده گذاشتند که داخل مورچال شوند لیکن مردمی که در کشتیها بودند توفیق اعانت و امداد نیافتند و در عین این زد و خورد قدم همت پس کشیده کشتیها را برگردانیدند و از مجموع نواره پادشاهی همین شش کشتی در آن کنار ماند که برخی مردم از آنها فروت آمده داخل مورچال شده بودند و پاره هنوز در کشتی بودند مخالفان از مشاهده این حالت چیره دلیر شده بهمان هیئت اجتماعی که نخست بر مورچال حمله آورده بودند با وفو نیل مست باهنگ مدافعه برگردیدند لیکن متعرض مردمی که داخل مورچال شده بودند نگشته بر سر کشتیهای مذکور هجوم آوردند و فرصت غنیمت شمرده بازوی جسارت بمحاربه و پیکار کشودند معظم خان چند آنکه سعی کرد که کشتیهای که از کنار برگشته بود باز بکومک آنها برود یا باینطرف آید که جمعی دیگر موار کرده بمدد فرستد صورت نیست و درین اثنا که بهادران نیروزمند باعدای شقاوت پیوند گرم تلاش و اویزش بودند از نواره مخالف چند گوشه جنگی از اطراف این کشتیها در آمده بروی آب نیز مخدولان خاکسار آتش اندوز پیکار شدند و بحر طوفان خیز فتنه و ستیز بتلاطم آمده حربی صعب نیمابین روی داک و نهنگان بحر شجاعت را با آن روبه صفقان اویزش رستمانه اتفاق افتاد زیر ستخان برادر فتح جنگ خان که بارفقای خود دریکی از آن کشتیها بود باجمعی از مخدولان که در گوشها بودند جنگی مردانه و کوشش دلیرانه کرده بهیاری از آن گروه ادبار پرترا را مقتول و مجروح ساخت و جنگ

کنان از میان گوشها برآمده یکزخم تفتنگ و دو زخم تیر برداشت و
چند کس از همراهانش نیز زخمی شدند و شهباز و شریف برادران
فتح جنگ خان و رستم و رسول برادر زاده های خان مذکور و جمعی
دیگر از اقربا و تابینان او که در کشتی دیگر بودند برخی فرود آمده
بمدانعت اعدا پرداختند و مابقی در مدد فرود آمدن بودند درین
اثناء فوجی دیگر از دشمنان بد سیر قریب بدریست سوار فیلی
پیشا پیش برانها حمله کرد و نیل بآب درآمده بر سر کشتی رسید
این دلیران جانمبار مرد را در دل بر هلاک نهاده آنچه نهایت مرتبه
سپاهگری و جانفشانی بود بظهور رسانیدند و بعد از کوشش بسیار
شهباز را نیل بصدمة دندان از هم گذرانید و رستم و رسول با جمعی
دیگر جنگ کنان برتبه ولای شهادت فائز گشتند و تنی چند که مجروح
گشته از تلاش و تردد بازمانده بودند بحسب تقدیر دستگیر شدند
جامل که دران موقوف قیامت اثر و موج خیز حادّه و خطر جمعی کثیر
را آب هلاک از سر گذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب اجل
فروشد و بعد از وقوع این کارزار مخالفان نابکار بر سر اتمام خان و گروهی
که پیشتر از کشتی نزول نموده بمورچال درآمده بودند هجوم آوردند
آن دالوران شهامت پرور که جان فشانی را در راه بندگی پیرایه بقای
چاودانی و برمایه عمر ثانی می شمردند بازوی سلامت و دلیری
کشاده خرید متاع نیکدامی را نقد روان برکف همت نهادند و تیغ
گین از نیام قهر کشیده داد سعی و جلا دت دادند لیکن چون پیاده
بودند و از عقب کومک می نرسید و فیلان غنیم از اطراف بر آنها حمله
کرد اتمام خان و برخی دیگر گوهر حیات در راه عبودیت در باختند

و جمعی دیگر را اعادی هجوم آوردند دستگیر ساختند القصه پس
از وقوع این مقدمه یچند روز چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود
باران سر شده بمخالیجی ابر قطره بار غبار بیکار فرو نشست و کثرت
بارش و طغیان آبها باعث خمود فیران جدال و قتال گردید و از طرفین
بساط صحرایه در فرودیده بسر انجام اسباب گذرانیدن ایام
برشکال پرداختند *

روگردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد

سلطان و رفیق به پیش ناشجاع فتنه شعار

و شرح وقایعی که بعساکر ظفر پناه روداده

چون ایند جهان آرا خواهد که یکی از برگزیده های خویش را که
جمال عظمت و کمال جلالتش از نظر ظاهر نگر صورت بیدان در
نقاب احتجاب مستور باشد در پیشگاه ظهور جلوه دهد و باطائف
توفیقات و شرائف تائیدات شان معنوی و فراطال الهی او را بکنه
عالمیان نماید تا هم اهل روزگار که بی دستیاری دلائل ظاهره
براهین باهره کامیاب معرفت حقائق اشیا نتوانند شد بعلو قدر
و منزلت او راه برده چراغ بینش از مشعل هدایت بر افروزند
و سرمایه آگهی و بصیرت اندوزند و هم آن دست پرورد انوار توفیق
از ظهور بدائع وقائع و جلائل احوال اندازه مواهب و الطاف ذوالجلال
در باره خود گرفته دست اعتصام و توسل از غره و فقی توکل بر ندارد
و همواره همت والا بشکر نعم والای نامتناهی آلهی گمارد باقتضای

حکمت‌های پنهان که در منوج حوادث نشأ کون و فساد و دیعت نهاد
گاهی در سلطنت دولت آسمان و غبار حادثه ناملائم که با صرا
آشوب ظاهر بینان و توتیلی دیده دانش هوشمندان باشد بباد
دامن مصلحت بر انگیزد و احبای سلطنت و اولای خلافتش را
بحدوث سانحه نا مرغوب که غافلان اسرار حکمت ایزدی آن را از
مویذ عین الکمال و خردمندان بصیرت منش از آیات مبین
اقبال شمارند امتحان نماید تا چون محمول و انهام از باب الباب در
تدبیر آن معضله فرو ماند و اقدام نفوس اصحاب همت در حاول
آن واقعه از جاده ثبات و استقامت لغزش پذیرد سلسله عنایت
ازلی که همواره کمال آمال و ناظم اشتات احوال این دولت آسمانی
شکوهست بجنبش آمده بچاره گری و کار سازی پردازد و بحل
آن عقده دشوار قوت باوری بخت کامکار او بر همکشان روشن و اشکار
سازد از شواهد و نظائر صدق این مقال در مدارج ظهور نیز ایهت
و جلال خدیو جهان و خلیفه زمان قضیه مخالفت و طغیان پادشاهزاده
عالی نژاد محمد سلطان است که درین هنگام بحسب تقدیر روی
داده موجب خیرت آرا و افکار شد و بآ نسب فی الجملة و هن
و اختلالی بعساکر کیهان ستان راه یافته یکچند سرمایه نفوذ و غرور
مخالفتان گردید و آخر الامر امداد لطیفه تائید الهی و رهنمایی
انوار شمع دولت حضرت شاهنشاهی آن والا تجار خلاف اندیش
را از تیه عصیان و گمراهی بر آورد و مجدداً نیروی طالع والای این
خدیو انفس و افاق پرتو ظهور داده جهان و جهانیان را دیده بنور
بنفش بر افروخت تبیین این غریب واقعه آنکه چون درین مدت

ناشجاع از روی عذر و مکیدت بار سال رسل و رسائل و تمبید
تسویات و تخلیات که در نفوس جوانان نا تجربه کاران سریع التأثیر
است باغوازی آن شعبه دوحه سلطنت میکوشید و به نیرنگ تلبیس
و تزویر انسون مکرو فریب میدمید و حرف تزویج مبین خود با آن
والا نزاک در میان آورده بود و نیز بعضی مفسدان واقعه طلب میانه
ایشان و معظم خان که حضرت شاهنشاهی بمقتضای پیش بینی
و کار آگاهی او را در سرداری عساکر نصرت شعار کمال استقلال و
اختیار داده بودند غبار نقاز انگیزخته همواره بنمائی و غمازی
رنجش انگریزی و فتنه سازی می نمودند درین وقت آن عالی
تبار را بنابر مقدمات و همیه اندیشیهایی فاسد بخاطر راه یافته این
معنی علاوه مراتب اغوا و افلال مخالفان گردید و از خامی و
جاهلی ارتکاب امری که سزاوار آئین دانش و هوشمندی و
شایان شکوه حشمت و سر بلندی نبود نموده چهره دولت و سعادت
خود بناخن مخالفت خراشید و اراده گردیدند بناشجاع و موافقت و
معاونت او پیشنهاد خاطر ساخته باین قصد ناصواب و عزیمت
نالایق شب بیست و هفتم ماه رمضان دوم سال از جلوس همایون
با امیر قلی داروغه توپخانه و قاصد علی میر توزک خویش که
مکرم این راز بودند و دوسه کس دیگر از خدمتگذاران بر کشتی
نشسته از آب گذشتند نا شجاع بعد از اطلاع برین مقدمه انبساط
و استبشار عظیم نمود و بلند اختر پسر که تر خویش را با جانی بیگ
که سر خیل عمدهای او بود باستقبال فرستاده تقدم ایشانرا باعزاز
و احترام تمام تلقی کرد و این معنی را سرمایه رونق کار و بهبود

حال خویش دانسته باستظهار یکدلی و اعتضاد موافقت آن راه
نزد مستوفی گردید و ازین سانحه کمال فتور و اختلال بجنود اقبال
راه یافته سپاه ظفر پناه بهم برآمدند و بند های بادشاهی را دل از
جایی رفته بازوی همت بستنی گزائید و ناشجاع لشکری با برخی
از نواده بدو گچی فرستاد که از اشیا و اموال و کار خانجات و لشکر
شاهزاده هرچه توانند بآفری آب برند معظم خان همان شب از
سئوچ این قضیه آگاهی یافته بحسن همت و نیروی تدبیر عذاب
ثبات و سکون از کف داد و اصلا مغلوب تزلزل و هراس نگشته پای
عبودیت از جاده مستقیم اخلاص و دولت خواهی بیرون نهاد و
فردای آن بقصد جبر این حادثه از روی کمال سرداری و عبودیت
شعاری جریده از سوتی خود را بدو گچی رسانید و لشکر نصرت
افر را که از وقوع این سانحه سر رشته استقلال از کف داده بودند
ضبط و نسق کرده باستمال و دلهی همت بخشید و جمعی از
مخالفان را که چرگی و چیره دستی کرده با نواده بقصد بریدن کار
خانجات و لشکر شاهزاده باین طرف آب آمده بودند از آنجا دفع
نموده خائب و منهزم ساخت و کمر اخلاص و بندگی بر میان جان
بسته بدبیر تدارک این قضیه فائز گردید و پرداخت القصة بعد ازین
مقدمه چون موسم طغیان آبها بود از طرفین مورچالها برخاست
و معظم خان خود در موضع معصومه بازار که سرزمینی مرتفع و از
اکبر نگر بمسافت سی کروزه واقع است قرار گزیدند ایام برسات
داده آنجا بساط اقامت گسترد و بروفق تجویز و صوابدید او ذالفقار
خان و اسلام خان و فدائی خان و عید مظفر خان و اخلاص خان

خویشگی و راجه اندر من بندیده و قزلباشخان و چندی دیگر از امرا
در اکبر نگر ماندند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی
که پیوسته از فروغ الهام روشن و دقائق اسرار ملک و ملت دران
پرتو افکن است از کمال دتور بینی و مصلحت سنجی چنان اقتضا
نموده بود که یکی از بندهای شهامت کیش جانسپار با فوجی از
جنود نصرت شعار از دریای گنگ عبور نموده بر سر تانده که بنگاه
ناشجاع بود بروی چنانچه معظم خان با عساکر نصرت اثر از سمت
مخصوص آب و اکبر نگر در استیصال آن شور انگیز ندیده گر
میگوشید از آنطرف دریای گنگ نیز برخی از افواج ظفر لوا بدفع
او پردازند و از هر دو سو کار بران برگشته روزگار تنگ سازند از جناب
خلافت و جهانداری یرلیغ گیتی مطاع بنام دژ خان صوبه دار
بهار صادر شده بود که کمر همت بتقدیم این خدمت بندن و با
تاییدان خود و کومکیان آن صوبه هر جا مذامب داند از آب گنگ
گذشته بر سر تانده رود خان مذکور بعد از ورود منشور لامع النور
شیخ محمد حیات برادر زاده خود را با هزار و پانصد سوار و دو هزار
پیاده بنیابت خویش در پنده گذاشته بموجب فرمان واجب الانعام
غرة ماه مبارک رمضان با رشید خان و میرزا خان و هادی داد خان
و قادر داد خان و خواجه عنایت الله و سائر کومکیان صوبه بهار
بلده پنده از گنگ گذشته و چون موسم برشکال رسیده آبها و ناله
طغیان کرد و دریای ترجوک و گندک و دیگر شعبهای دریای گنگ
که دران فصل بدون کشتی و جسر عبور از آنها متعذر است در راه
واقع بود و غنیم عاقبت و خیم باستظهار نواده عظیم جا بجا بر کنار

آن آبها مورچال بسته و جمعی بمدافعه مقرر نموده از روی زمین و دریا در مقام ممانعت بودند ازین جهت طی مسافت تا رسیدن بخدود منگیر و بهاگلپور بطول کشید و درین مدت اکثر اوقات میان مبارزان جیش منصور و اعدای مقهور جنگها و آویزشها روی می نمود و همه جا غلبه و استیلا اولیای دولت را بود و چون داؤد خان بموضع قاضی کریم که برابر بهاگلپور است رسید هنوز موسم بهار آن ملک که امتدادش بیشتر از دیگر جاها است سپری نگشته آبها و نالها که عبور از آن ناگزیر بود طغیان داشت خصوصا آب کومی و کاله پانی و مهاندی که در برشکال بغایت عظیم می باشد و هیچ یک پایاب ندارد و ازینجهت برای گذرانیدن بانی ایام برشکال و ضرر نشستن طغیان آبها و نالها دران موضع قرار اقامت داده یکچند بانتظار وقت و فرصت آنجا بسر برد و چون ناشجاع بار دیگر چنانچه عنقریب گزارش خواهد یافت اکبر نگر را متصرف شده باین روی آب آمد خان مذکور نیز بصوابدید رای صائب از گنگ گذشته درین طرف اقامت گزید و یکچند در حدود بهاگلپور و کهل گانو گذرانید و در اواخر ربیع الاول که موسم باران متقصری گشته آبها از طغیان ایستاد و میان ناشجاع و معظم خان درین طرف آب محاربات و صف آرائیها روی داده دگر باره از گنگ گذشته روانه مقصد گردید باجمعه ناشجاع بجهت گذرانیدن ایام برشکال در تانده طرح اقامت انگذده مجموع لشکر خود را آنجا جمع کرد و چون شدید بود که رحمان یار مخاطب برشید خان پسر انتخارخان قدیم که در سلک کومکین پنگاله انتظام داشت و آن بخدود

تیره بخت او را حاکم جهانگیر نکر کرده بود زمینداران آنجا را باخود متفق ساخته در صدق بندگی و دولت خواهی خلیفه جهان است و مقدر خان پسر معصوم خان زمیندار جانگیر نگر باشاره او اکثر نوارها پادشاهی را بقید ضبط و تصرف خود آورده بآن برگشته ایام در مقام سرکشی و خلاف است و مجموع زمینداران آنخدود بمواذات او دم از مخالفت میزنند و عنقریب خانمذکور بانوار پادشاهی بمعظم خان پیوست از استماع این خبر لواعج نیران خوف و هراس از کانون باطنش سر بر زده زین الدین مهین نا خلف خود را با خواجه خسرو که نوکر عمده او بود و لشکر شایسته بجهانگیر نگر فرستاد تا بضبط و نسق آن حدود و استمالت زمینداران آنجا پردازد و رحمان یار مذکور خاطر خود را بفعل نتواند آورد و چون خاطرش ازین معنی بغایت هراسان بود باین اکتفا نکرده سید عالم را باجمعی دیگر متعاقب فرستاد که بزین الدین پیوسته بهر عنوان که صورت بدهد رحمان یار را بقتل رسانند زین الدین بعد از وصول بجهانگیر نگر تمهید کشتن رحمان یار کرده از روی غدر و مکیدت بغسانه و افهون روزی او را دربار عام طلبید و باشاره آنشعبه دوحه فساد مردمی که حاضر بودند هریک حربه انداخته او را از هم گذرانیدند و ریال این قضیه نیز بروزگار رخامت آثار ناشجاع عائدگشته ضمیمه اسباب خذلان و ادبارش گردید *

و از سوانح این ایام آمدن آن بدمآب است باینطرف آب و متصرف شدن اکبر نگر بنابر بعضی موجبات و اسباب تبیین این مقدمه آنکه چون یکطرف آن بلده کوهستانست

و سه طرف دیگر را در موسم برشکال و زمان شدت باران و طغیان آبها که باصطلاح اهل آنملک جهیل میگویند بمذابه آب میگردد که همه زمینهای که در غیر این موسم خشک میباشد بزیر آب در می آید چنانچه بحال تردد اسب و آدم نمی ماند و در عین شهر کشتی کار میکند لهذا در هنگام طغیان جهیل بغایر آنکه همگی نواره را که مدار کار آنملک بر آنست غنیمت متصرف بود از روه از راه دریا بسپاه ظفر پناه نمی رسید و ازین جهت که راجه هر چند زمیندار منجوه که از تیره بختیی و شقارت منشی با اعدای اتفاق داشت در طرف کوهستان منجوه راه بر مترددین شورانیده بنجاره را میزد از آن راه نیز غله بمعسکر فیروزی نمی رسید بنابراین مقدمات درین ایام عسرت و تنگی تمام در لشکر منصور که در اکبرنگر بود روی داده کار مردم بصعوبت کشید و اختلال عظیم بحال لشکریان راه یافته اکثر مراکب و دواب از قلت قوت تلف شد و نیز جمعی از جنود قاهره در سرزمینی مرتفع که آب نمیگرفت رخت اقامت گسترده منتظر انصرام ایام برسان بودند چون ناشجاع بر اینحال آگاهی یافته داعیه گرفتن اکبرنگر از ضمیر فساد پرورش سر برزده نخست شیخ عباس را که میر بحر بود با چهار صد سوار و برخی از نواره بموضع پتوره^(۴) که دهی است در هشت گروهی اکبرنگر بر ساحل دریا و زمینش ارتفاعی دارد فرستاد و او را همراهان پانجا آمده چون مانع و مزاحمی نبود بساط اقامت و درنگ گسترده و با آنکه درین

مدت که اکبرنگر در تصرف جنود ظفر اثر بود و اهل و عیال اکثر نوکران ناشجاع باموال و امتعه آنجا بودند معظم خان و ذوالفقار خان نظر بر شمیمه معدلت و نصفت و شیوه احسان و مروت خدیو جهان و خلیفه زمان کرده منسوبان و متعلقان آنها را در مهد امن و امان جای داده بودند و احدی را یارای آن نبود که دست تعرض و تطاول بعرض و مال آنفریق رساند شیخ عباس مذکور در عرض این ایام که در پتوره بود اکتفا بآثار جور و بیداد ناشجاع کرده همواره جمعی بر نواره بتلاخت و تاراج اکبرنگر میفرستاد چنانچه مال و ناموس بسیاری از مردم ناشجاع دران غارتها دستخوش بیداد او باشند بد بالجمله بعد از چندی که شیخ عباس در پتوره پای جرأت استوار کرده بود ناشجاع دلیر شده عزم آمدن باین روی آب نمود و سراج الدین جابری را بامیر علاء الدین دیوان و محمد زمان میر سامان خود در تانده بمحافظت بگذار و اهل حرم گذاشته باستظهار نواره نهم ذی الحجه باین کدار آمد و در پتوره نزول ادبار نمود و چون منخواست که صبیح خود بحواله نکاح بادشاهزاده محمد سلطان در آرد تا ایشان دلفهان همراهی او شوند و تهیه اسباب این طوی کرده بود از اینجا ایشانرا بتانده فرستاد که کد خدا شوند و بعد از وقوع طوی مراجعت نمایند و سیزدهم ماه مذکور از پتوره قصد اکبرنگر کرده پانجا آمد ذوالفقار خان با اکثر لشکر ظفر اثر در سرزمین بلندی از دامن کوه که مابین شهر قدیم و شهر نو است جای اقامت گزیده بود و راجه اندر من بندیده با جمعی در منازل و عمارات ناشجاع نزول داشت خان مذکور بعد از توقف برین معنی چون

دران اوقات کوفتفاک بود خود سوار نتوانست شد اسلام خان و فدائیان با سائر عساکر بادشاهی سوار شده بقصد مدافعت اعدا براه خیابانی که ازان دامن کوه تا شهر نواست و در موسم طغیان آنها همان زمین خشک میباشد بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندر من با همراهان خود در مقام مدافعت در آمده حتی المقدور کوشش و اویزشی با مخالفان نمود لیکن از قلمت جمعیت همراهان تاب مقاومت نیاورد و اسلام خان و فدائیان و سائر عمدها و سرداران لشکر بادشاهی بنابر اغراض باطنه نفسانی بایکدیگر خلاف ورزیده توفیق مجاهده نیافتند و با آنکه از جانب اعدا اصلا آثار غلبه و استیلا رخ نمود بلکه شوکت و کثرت مبارزان جنود دولت را بود بی کوشش و جانفشانی قدم همت پس نهاده رخ از عرصه مقابله تافتند و بهمان سر زمین که محل اقامت بود برگشته آنجا نیز از عدم اتفاق استقلال نورزیدند ذوالفقار خان چون حال برین منوال دیدناچار با مجموع عساکر قاهره در اواخر شب کوچ کرده براه دامن کوه منجوه و حباسه بجانب معصومه بازار روانه شد و بمعظم خان ملحق گشت و بعضی از بندهای همت فطرت سست عقیدت راه بیونانی پیموده رو گردان شدند و بجنود مخالف پیوستند و اکثر فوکران بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان از سپاه و خدمه بانظر رفته بعضی کار خانجات و فیلان و اسبان شاهزاده نیز که آنجا بود بتصرف ایشان آمد و مخالفانرا از وقوع اینمعنی نخوت و جرأتی تازه و قوت و شوکتی فراوان بهم رسیده قدم جسارت در اکبرنگر فشرودند و بی مانع و مزاحمی

ایام برشکال را آنجا بسر بردند و چون موسم باران منقضی شد و طغیان آنها فرو نشست و بادشاهزاده والا گهر محمد سلطان که بجهت کدخدائی پنداشده رفته بودند با جنود مخالف که دران طرف آب بود باکبرنگر آمدند ناشجاع را دگر باره سودای پندار و غرور و هوای فتنه و شور بسر افتاده باندیشه محال عزم صف آرایی و فبرد با عساکر اقبال که همه پیش معظم خان در معصومه بازار یکجا فراهم آمده بودند مصمم کردند و با بادشاهزاده محمد سلطان و بلند اختر بسر خرد خویش و قریب هشت هزار سوار باهنگ جنگ و قصد پیکار روانه شد و میر مرتضی بخشی خود را بحراست اکبرنگر مقرر نمود معظم خان بعد از استماع خبر نهضت غنیم از اکبرنگر بقصد مدافعه و مقابله از معصومه بازار روانه شد و چون نزدیک بموضع بلکته رسید بصوابدید رای صائب در عقب تاله عمیقی که بدریای بهاگیرتی منتهی شده قرار اقامت داده دو جسر بفاصله نیم کوه از هم بران تاله بستم یکی پیش روی معسکر ظفر اثر و یکی با سمت راست در سمت بلکته که هرگاه خواهد جنود مسعود را باین دو جسر از آب بگذارند و درانطرف جسرهای مورچال بسته بادوات توپخانه استحکام داد و همه مراد بیدگ را باهتمام توپ اندازی در مورچال سمت رو بروی خود و یکه تاز خان را باجمعی بمحافظت جسر جانب دست راست و پدر محمد آخر را با فرقه آغران بقراوانی تعیین کرده منتظر ورود اعدای نشست باجمعه چون ناشجاع می خواست که از نواره جدا نشود و از اکبرنگر تا نواحی معسکر جیوش فیروزی که براه راست همگی بیدست و چهار کوه

بود قریب بدو ماه طی کرده غرق شهر ربیع الثانی از دوم سال جلوس
همایون در حدود بلکپته در برابر افواج بحر امواج نزول ابرار نمود
و چون ناله در میان حائل بود نخست بتوپ و بان و تفنگ جنگ
سر شده تا هشت روز باین عنوان از طرفین هنگامه نبرد گرم بود
و گاهی یک جوانان و دالوران جنود قاهره که برسم قرادلی از آب
گذشته بودند با مخالفان مقهور که خیرگی نموده قصد نزدیک
آمدن بجسر میکردند آتش کارزار می افروختند و بشعله جان
سوز تیغ و سنان خرمن وجود جمعی از اعدای نابکار و دشمنان تیره
روزگار می سوختند چون معاندان دیدند که جبری که رو بروی لشکر
فیروزی اثر بود بمحافظت افواج گردون توان و توپخانه برق سطوت
و عد نشان و حسن تدبیر و هوشمندی معظم خان مستحکم است
و از آن سمت مجال یورش و عبور و احتمال آویزش با لشکر مذکور
نیست و قراولان بآنها خبر رسانیدند که در سمت جسر بالا جمعیت
لشکر ظفر لوا کم است بامید آنکه شاید آنجا کاری از پدش برند
روز نهم از مقابل جیش اقبال کوچ کرده بسمت جسر مذکور روانه
شدند که آنجا جنگ در انداخته بغلبه و استیلا از آب بگذرند ناشیاج
خود یا بلند اختر پسر کهتر خویش در قول قرار گرفته هراول را باقتدار
جرات بادشاه زاده بلند مقدار محمد سلطان استوار کرده شاهزاده چهار
نیل جنگی با توپخانه پیش روی خود قرار داده بائینی شایسته
یسوی جسر روان شدند یک تاز خان با همراهان خود بقدم همت
و جلالت بقصد مدامعه بمورچال اینطرف آب آمد و معظم خان
بعد از توقف برین معنی در الفقار خان را با همراهان او و فرقه

آمران و روز بهاندیان بمدد یک تاز خان فرستاد و آنخان شهابت شعار
خود دران طرف جسر قرار گرفته رسول بیگ روز بهانی را با
جماعت او و طایفه آمران و پانصد سوار برق انداز و پانصد پیاده
بندوچی بکومک یک تاز خان از آب گذرانید القصه فوج مخالف
باستظهار فیلان و توپخانه عظیم نزدیک بمورچال رسیده بجنگ و
کوشش پرداخت یک تاز خان با آنکه سپاهی درخور هجوم مخالفان
همراه نداشت قدم ثبات و استقلال امشده داد سعی و مردی داد
و پس از تلاش و تردد بسیار که منتهای مراتب کارزار و سزاوار
بهادران جان نثار بود بزخم تفرگی که از دست اجل کشاد یافت
از پای در آمده با دو برادر حقیقی نقد جان در راه ولی نعمت
صورت و معنی در باخت و بنیروی کوشش و جان نشانی لوائی
شهادت در میدان سعادت برافراخت و از بندهای روشناس محمد
صادق اردوبادی نیز دران داروگیر بسربازی رتبه سرفرازی
اندوخت و چندی دیگر از جوانان دالور سر بچید نیگداسی فرو
برده جمعی کثیر چهره مردمی بزبور زخم آراستند و از نامدران لشکر
مخالف مقصود بیگ مخاطب بقدر انداز خان و سرمست افغان
هدف نازک قضا گشته بر خاک هلاک افتادند و بسیاری از آن
حزب ابرار کشته و زخم دار گشتند و بعد از سوج اینحال چون
همراهان یک تاز خان که جمعی قلیل بودند تاب استیلا اعدا
نیلورند و از آب گذشته بدو الفقار خان که دران طرف جسر بود
ملحق شدند آنخان عقیدت مآب از انروی آب بتوپ و تفنگ
نایرق قتال افروخته بازوی شهابت و پردای بهدافعت کشاد و

تلاشهای مردانه و کوشش های دلورانه بظهور رسانیده داد مردی و مردانگی داد و از مشاهده کثرت اعدای و قات جمعیت همراهان خویش چند گشتی را ازان سر جسر بعدت رای صائب آتش زده سوخت تا اگر بالفرض غنیمت غلبه نماید و داخل جسر شود از آب نتواند گذشت و مخالفان تابکار پس از سعی بسیار و تلاش بیشمار دست از جنگ کشیده کاری نتوانستند ساخت و قدم جرأت بجسر نتوانستند گذاشت معظم خان بعد از وقوع این مقدمه مراتب چنان دانست که از ناله عبور کرده بر سر مقهوران رود بنابراین محافظان اردی و معسکر بعهده ذوالفقار خان نموده باین عزیمت فحصرت اقر با عساکر ظفر پیکر در همین روز از آب گذشت و ترتیب و تسویه افواج قاهره نموده خود در قول قرار گرفت و اسلام خان را با سید مظفر خان و دلور خان و نیکنام خان و جمعی دیگر از مبارزان جلالت آثار در میمنه و ندائیکانرا با راجه سجان سنگه بندیله و گروهی دیگر از مردان کار در میسر جای داد و فتح جنگ خان را با لودیخان و زبردست خان و فریقی دیگر از افغانان که همگی در هزار سوار بودند بهر اولی مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را با جوقی از مجاهدان شهابت شعار طرح نمود و تکیه بر بخت بلند و اقبال نصرت پیوند گیتی خدیو عالم گیر فیروز مند کرده بتوزولی لائق و سزادر در عقب افواج مخالف که سه سردار توره داشت و بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطان بآن مایه جرأت و دلوری و مهارت در فنون سرداری و مداهیمگری که در عرض مدتهای مدید از برکت خدمت و میامن ارشاد حضرت شاهنشاهی اندوخته بودند مقدمه

الجیش بودند روان گردید و ازین جهت که راه گل ولای بسیار داشت و بیشه و جنگل بود آهستگی روان گشته چون بکنار دریای بهاگیرتی در جای که بذالغ بلکبه نپیوسته و پایابست رسید چنداول غنیم که سردارش اسفندیار معموری بود ازان طرف نمودار شد باشاره خان سیده دار از توپخانه بادشاهی دست بانداختن بان و گنجال و شتر نال کشوده نیران قتال بر افروختند و قشونی از افغانان که در فوج هراول بودند و برخی از تایلپیان معظم خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت مند از آب گذشته باعداد در آویختند و بیک حمله افواج قاهره بای ثابت دشمنان از جای رفت و بسیاری ازان گروه شقاوت پرور و تیغ آشوبار زهر آیدار مبارزان ظفر شعار گریبان بچنگ اجل داده سرنجیب عدم در کشیدند و زخمهای کاری با سهندیاز رسیده در معرکه افتاد و نور الحسن که از عمدهای مخالف بود چهار زخم برداشته از عرصه کارزار عذبان بادی فرار یافت و گرد هراتپور که او نیز از نوکران عمده ناشجاع بود و با مهاراجه جسونت سنگه سمت خویشی داشت دران آویزش و پیکار بدار البوار شتافت و بقیة الیسف بتنگ پا جان ازان مهلکه برآوردند ناشجاع چون برآمدن معظم خان باین طرف ناله اطلاع یافت این حسین داروغه توپخانه را با فوجی در برابر ذوالفقار خان بر سر جسر گذاشته ازانجا بقصد مقابله معظم خان بر گشت و بعد از انقضای سه پاس روز روبروی جنود اقبال شده صف آرای حرب و قتال گردید و پشت بدهی که دران فواجی بود داده توپخانه را پیش روی خود چید القصه بتوپ و تغذ و زنبورک و بایان نیران جدال زیانه زده برق فتنه درخشیدن گرفت و رعد بلا

نواهی فنا ساز کرد معظم خان خواست که با فوج منصور بهمان ترتیب و توزک که قرار داده بود بر مخالفان حمله برد لیکن چون امر به ابراز انانیت و خود سری سخن شنوی و فرمان بری نکردند و با او فی الجمله نفاق ورزیده خود داری و کوتاهی نمودند و باین سبب از عساکر ظفر اثر ترتیب و توزک افتاده سلک اجتماع و اتفاق بر جای نماند چنانچه هر اول و طرح از قول بسیار دور افتاده میسر چندان بدست چپ میل کرد که قول بمنزل چنداول شد و از میمنه بغیر اسلام خان کسی نزدیک نماند و با معظم خان در قول از تابینان او پانصد سوار و از امرا همین قزلباشخان و ارادت خان و راجه بهروز مانده بودند لاجرم آن روز از طرفین هنگام جنگ بانداختن توپ و تفنگ گذشت و از کوتاهی مردم کوفته اندیش کار بسلاح کوتاه نرسیده استعمال تیغ و سنان و حملهای دلیران ورزم آوران که بآن کار پیکار یک روی شوک نداد چون شیر سوار میدان سپهر از معرکه گردون برگشته بمنزل گاه مغرب فرود آمد هر دو لشکر دست از محاربه و جدال کشیده جنود مخالف آن طرف دریای بهاگیرتی نزول ادبار گزید معظم خان چون حال بدین منوال دید با اقتضای رای مصلحت پیرای از ناله بلکهته عبور کرده بخیمه گاه خود آمد و از آنجا که آن زبده خوانین عظام بدوئه خان که چنانچه گذارش یافته بموجب یرلیغ گیتی مطاع با عساکر پتینه از دریای گنگ گذشته در حدود موگگیر بجهت گذرانیدن ایام بر شکل اقامت داشت نوحته بود که درین وقت که موسم باران با آخر رسیده دریاها و نالها از شدت و طغیان باز ایستاده است و ناشجاع فساد اندیش

با اکثر جنود نا محرم خودیش درین طرف مشغول مقابله و محاربه عساکر اقبال است از جای که اقامت داشت پیش رفته قصد تانکه نمایند و خبر رسیده بود که خان مذکور از آنجا روانه پیش شده دران زودی از آب کوسی خواهد گذشت و یقین میدانست که عقب ریب ناشجاع فتنه پرور برگشته اختراستماع این خیر سر رشته ثبات از کف داده قدم همتش لغزش خواهد پذیرفت و بی تعب حرب و کوشش و تپش نبرد و آویزش هزیمت یافته بنانده خواهد رفت و نیز چون دایر خان از پیشگاه عز و جلال بکومک جنود مسعود معین شده بود انتظار رسیدن او نیز میبرد لاجرم بمقتضای حسن تدبیر چند رزی صلاح در صف آرایی و معرکه پیرائی ندیده روز دیگر از کنار ناله کوچ کرد و بقصد تعلل و تاخیر در محاربه و کارزار کنار آن ناله را گرفته بسمت مخصوص آباد روانه شد ناشجاع از طرح دادن معظم خان و نهضت عساکر قاهره بسمت مخصوص آباد گمان ضعف و وهنی در حال جنود اقبال و فتور و اختلالی در جرأت و استقلال معظم خان برده از اصابت زامی و صلاح اندیشی آنخان اخلاص نشان غافل بود و بداین خیال غلام و پندار باطل او نیز با جنود ادبار از محل اقامت خود کوچ کرده از آن طرف دریای بهاگیرتی بسمت مخصوص آباد روان گردید که پیشتر رفته از آب بگذرد و با فوج نصرت شعار کارزار کند و در گذر نصیر پور که شش گروهی مخصوص آباد است و لشکر منصور در نزدیکی آن نزول گزیده بود پایاب یافته بقصد گذشتن از آب در برابر جیوش نصرت مآب فرود آمد و هر روز از طرفین دریا بتوپ و تفنگ هنگامه

جنگ گرم بود و قراولان لشکر فیروزی از آب گذشته با قراولان غنیم
آویزش می نمودند و ده دوازده روز باین عنوان گذشت تا آنکه
شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی که مخدولان بعزم محاربه و
مجادله آهنگ گذشتن از آب داشتند و باین سودای محال و پندار
دور از کارلوی نخوت و غرور بهوای استکبار می افراشتند نیرنگسازی
اقبال دشمن گداز شهشاه جهان منصوبه طراز آمد و خبر پناشجاع
رسید که داؤد خان از آب گومتی که آن باطل اندیش سید تاج
الدین باره و جمال غوری و خواجه مشکی نوکران خود را با نوجوی
در کنار آن تعیین کرده بود که آنرا از عبور افواج منصور محافظت
نمایند بکوشش همت و تلاش جرأت گذشته است و جمال غوری
دران مقاومت و مدافعت با جمعی دیگر بتبع جلالت مبارزان
فیروزمند سپری گشته و عنقریب خان مذکور بنانده که بنگاه او بود
میرسد از استماع این خبر زعمب اثر مغلوب جنود خون و هراس
گردیده بدوئی که معظم خان اندیشیده بود داعیه نبرد و پیگار
بعزمیت معاونت و فرار مبدل ساخت و اواخر همان شب نا کام و
ناچار در کمال اضطراب طبل رحیل ادبار فرو کوفته با جنود نکبت
و خدالان و وفود خبیثت و خسران از کنار آب بهاگیری کوچ کرده
روی عزیمت بسمت سوتی آورد که از دربابی گنگ گذشته خود
را بنانده رساند معظم خان که بدیده داشت و تدبیر این منصوبه
پیش دیده بود انتهاز فرصت نموده دنع مخالفان مطرود را کمر
حانغشائی بر میان همت بست و بقصد تعاقب بعد از یکپاس روز
سوار شده با سواکب منصور از دریای بهاگیری که پایاب بود عبور

نمود و چون تمام اردو و احوال و انتقال لشکر نصرت اثر بدستی از
آب بگذرد سه ناله دیگر نیز تا معسكر غنیم در میان بود آنروز يك
و نیم گروه طی شد ناشجاع در کنار ناله که سه طرف دلدل داشت
توپ خانه را چیده خود بانفواج خویش سواره در عقب آن ایستاده
بود معظم خان چون بر حقیقت گل ولای و دلدل آن سرزمین آگاهی
یافت پیش رفتن را بی رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم
سرداری و سپاهگریست مناسب ندید و همانجا ایستاده توپخانه
بادشاهی را رویی مخالفان چید و بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ گرم
شده تا اواخر روز نائره جدال شعله ور بود و مردم از طرفین سواره
ایستاده بودند و چون شام نزدیک رسید معظم خان اردو را عقب
افواج فرود آورده بعد از سه گهری شب تخیمه گاه آمد و مقهوران
در جایی که ایستاده بودند منزل نمودند و درین تاریخ مخلص خان
و عبد الله خان و سید نصیرالدین خان و سید سالار خان و دیگر پندهای
بادشاهی که از درگاه سلاطین پناه با خزانه و توپخانه بلشکر منصور
معین گشته بودند بجنود قاهره پیوستند و دوازده یک روپی و هفت
صد بان و دیگر ادرات توپخانه که همراه آورده بودند رسانیده ضمیمه
اسباب نصرت و فیروزی گردیدند باجمعه سه پاس از شب گذشته
ناشجاع از جایی که بود کوچ کرده رهگرایی فرار شد و بادشاهزاده
محمد سلطان را با سید قلی اوزبک که از عمدهای او برده و گروهی
دیگر چنداول قرار داد صبح روز دیگر که خبر بمعظم خان رسید
باجنود مسعود بعزم تعاقب سوار شده توپخانه و لشکر را
باحتیاط تمام از ناله و مواضع گل ولای گذرانید و چون مذهبیان خبر

رسانیده بودند که غنیم عاقبتاً و خیم در گذر کلمته مجاذی موضع
تیردی پور بمن گشتن از دریای گنگ دارد بر جناح تعجیل بآن
سمت روانه شد و چون یک کروه طی نمود خبر رسید که مخالف
بسمت دریای گنگ نیامده بطرف سوتی روانه شده است بنابراین
آنخان اخلاص کیش بجهت تحقیق حال مقهوران بجای که رسیده
بود توقف نمود و چون متواتر اخبار محقق رسید که غنیم براه
سوتی رفته آن نوین معظم از سمت گذر برگشته از همان
راه بدعاقب شتافت و دو نیم گره جریبی طی کرده اواخر
روز در موضع فتح پور نزول نمود و از آنجا تا منزل گاه مخالفان چهار
کروه بود چون پاسی از شب ماند توپخانه منصور را پیشتر روانه
کرده فراهانرا با نوح طرح و پیر محمد آخر را با قراولان و محمد
میرا بیگ را با اهل توپخانه همراه نمود و هنگام صبح خود با انواع
قاعه سوار شده در پی اعدای روان گردید و در اندامی راه خبر رسید
که ناشجاع از سوتی گذشته آن طرف جیلساری نزول ادبار نموده
است عساکر گردون مافتر ربع کرده از سوتی گذشته بانواع مخالف
نزدیک شد ناشجاع خسران مآل از مشاهده قرب وصول جفون اقبال
از روی ضرورت بمقابله و مدافعت برگشته توپخانه خود را که پیش
انداخته بود طلبیده در برابر جیوش ظفر پیکر چید و به توپ رفتنگ
و بان نایره قتال اشتعال یافته تا هنگام غروب آفتاب برین و تیره
گذشت و چون شام در رسید قریب صد سوار ازان جیش ادبار
جسارت و دلیری کرده بقوچ ذو الفقار خان که از دست چپ جفون
فیروزی شعار به برانغار غنیم مقابل شده بود نزدیک رسیدند شیخ

بهد امجد دکنی و چندی از همراهان خان مذکور و پیر محمد
آخر با قراولان بتحریر غیرت و همت سرکب جلالت برانگیخته
بران تیره بخشان حمله بردند و به تیغ سرانشان مبارزان نصرت نشان
جمعی از آنها بر خاک هلاک افتاده بقیة السیف راه فرار سپردند
و چندی از مجاهدان شهاست آوار نیز زخمی و جان نثار گشتند
و چون ساعتی از شب گذشت هر دو لشکر دست از جنگ کشیده در
برابر هم فرو آمدند و شب را باصلاح پاس داشته مستعد گردیدند
و اماده کارزار بودند و در اواسط این شب نور الحسن که از عمد
و ارکان لشکر مخالف بود چون بحسن فرامست و عاقبت بینی
دریافته بود که بوی خیر از اوضاع ناشجاع نمی آید و عنقریب از سطوت
و صولت جیوش نصرت شعار راه آوارگی و فرار می پیماید برهبری
نخت و یابوری توفیق ازان برگشته اختر ادبار رفیق مغارقت
جسته جفون ظفر اثر پیوست معظم خان او را بنوبد الطاف بادشاهانه
مستمال ساخته خلعت فاخر و خنجر مرصع رده هزار روپیه از
سرکار خاصه شریفه داد و رفیقانش را نیز در خور حال رعایتها نمود
انقصه تا چهار پنج روز باین دستور هنگامه جنگ بتوپ و تفنگ
گرم بود و فریقین سواره و مسلح در برابر یکدیگر صف کشیده می
ایستادند و قراولان باهم آویزش می نمودند تا آنکه اواخر شب
بیست و هفتم خبر رسید که غنیم مقهور پاسی از شب مانده
بجانب دوناپور نرار نمود چون ماسیچة رایت صبح نمودار شد معظم
خان که همت بر میان عبودیت بسته با جیوش رعد خروش
بدعاقب روان گردید ناشجاع پس از رسیدن بدوناپور که آنجا ناله

از دریای گنگ جدا شد و اکثر اوقات بی کشتی و پل متعذر بعبور است ازین جهت که لشکر فتح رهبر بتعاقب آن تیره اختر بزدی از آب بگذرد و از جمله دو پل پخته که از قدیم الایام بر ناله مذکور بسته شده یکی را که بگنگ نزدیک بود شکسته بشوکلچي رفته بود معظم خان چون بکنار ناله رسیده پل را شکسته یاست ساعتی چند آنجا ایستاده باهتمام تمام جای پل را بخاک انداخت و توپخانه و لشکر را گذرانید و در حین توقف بر کنار آن ناله یک کشتی از غنیم مشحون بادوات توپخانه که از جمله ده توپ و دو صد بان بود بدست آمده داخل توپخانه منصور شد و بعد گذشتن از دونا پور در انهای راه خبر رسید که ناشجاع از کمال سراسیمگی ترتیب افواج را یرهم زده بالشکر پراکنده بدو کلچي فرار نموده است از اجتماع این خبر فتح جنگ خان تیز عذانی کرده با تمام فوج همراه بی تحقیق و تامل برجناح سرعت روانه شد و اسلام خان نیز با افواج برانغار جلو ریز رفته خود را بهرزل رسانید و چندانکه معظم کسان فرستاده آنها را منع نمود بسخن او باز به ایستادن تا آنکه بکنار ناله دوکلچي رسیدند افواج مخالف آن طرف ناله صف کشیده ایستاده بودند و توپخانه را پیش رو چیده مقاومت و مدافعت را مهیا و آماده شده دست جرأت باندلختن توپ و تفنگ کشودند و حتی المقدور در دفع صولت سپاه منصور کوش نمودند و فتح جنگ خان و اسلام خان با همراهان این طرف ناله عنان کشیده مجال گذشتن و پیش رفتن نیافتند تا آنکه معظم خان نیز با ذوالفقار خان و نندانیخان و دیگر جنود فاعره رسید و صلاح دران دید که چون این تیز جلوئی رانع

شده افواج بحر امواج بصدمة توپخانه مخالفان عنان دلیری باز نکشیده و شیده توپ و تفنگ آنها را واقعی نهاده باعضان تأیید الهی و استظهار اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی ازان ناله که چندان آبی نداشت بتلاش حالات و دلاوری بگذرند و همت بردستگیر ساختن ناشجاع مقصور گردانیده او را مجال عبور از دریای گنگ ندهند لیکن چندانکه درین باب امر و سرداران را تحریک و تکلیف کرد کوتاهی و خود داری نموده سخن آن نوین اخلاص آئین رارکا نیستند ناچار خان سپهدار توپخانه مجکی که همراه رسیده بود ازین طرف ناله بروی غنیم چیده در برابر آن جیش ادبار صف کشیده ایستاد و به برق انگیزی و آتش امروزی هنگامه دشمن کشتی و عدو سوئی گرم گردیده از اواخر روز تا اواسط شب نایره جدال مشتعل بود و قریب بنصف شب که اعدای باطل آهنگ دست از جنگ کشیدند عساکر منصور بخیمه گاه خود که تا جای نزول مخالفان نیم گزوه بود رفته باقی شب را بسر بردند و روز دیگر معظم خان از آنجا کوچ کرده بر کنار ناله که بسمت اکبرنکر در پیش غنیم واقع بود نزول نمود و صباح آن ناشجاع نیز از جای نزول خود کوچ کرده برابر لشکر نصرت اثر فروز آمد و در صدد گذشتن از دریای گنگ شد لیکن این اندیشه داشت که اگر نخست خود با جمعی بگذرد باقی لشکر نکبت اثرش که پیوند امید ازو گسسته جدائی را فرصت می جستند طریق مفارقت سپرده همراهی او نخواهند نمود و اگر اول لشکر و مردم از آب بگذرانند و خود با جمعی تلایل بماند مبادا گرفتار سرینجه سطوت و استیلائی عساکر قاهره گردد لهذا با تقاضای

مصلحت خندق عریض عمیق بر اطراف لشکر گاه حفر نموده
مورچالها بست و باسباب و ادوات توپخانه استحکام داد تا از صدمه
افواج بحرامواج ایمن بوده باسانی و فراغ بال از آب بگذرد و نخست
باد شاهزاده نامدار و اعتبار محمد سلطان را که درین وقت از رفقت و
و اتفاق ایشان خاطرش جمع نبود از آب گذرانیده بتانده فرستاد
و چون نزدیک دوکچی و جزیره درمیان دریای گنگ واقع شده که
عساکر ظفر مآل چنانچه گزارش پذیرفته سال گذشته آنجا مورچال
بسته بودند احوال و ائصال و اندر لشکر را بنواره از شعبه اول گنگ
گذرانیده بآن جزیره فرستاد و در صدد بستن جسر شده بانظار
آماده شدن آن جسر باستظفار توپخانه یک دو روز بسربرد و در
عرض این ایام نصرت فرجام معظم خان هر روز با عساکر ظفر اعتصام
از معسکر فیروزی سوار شده نزدیک بمحل اقامت اومی آمد و
بانداختن توپ و تفنگ نایره پیکار افروخته باصف تفرق حال پر
اختلال او میگردد تا آنکه شب دوشنبه ششم جمادی الاولی که جسر
بسته شده بود پاسی از شب گذشته منهدمان اقبال خبر رسانیدند که
آن باطل اندیش بد سگال پریشان و آشفته حال بسان باد از آب
گذشته بحزب ادیار خویش ملحق گردید و چون روز شد معظم خان
باعتضای رای صائب فرهاد خان را با سه هزار سوار و محمد مراد
بیگ را با توپخانه پیشتر بجانب اکبرنگر فرستاد تا راه کدهی و
رنگا مائی که از هنگام استیلا غنیمت بر اکبرنگر تا این زمان مسدود
بود بکشاید و آنحدود بامنیت گراید و فوجدار و کوتوال باکبرنگر تعیین
نمود و بداورک خان که در آنروزی گنگ بود نوشت که اگر احتیاج

یکوسک داشته باشد بنواره خود فرساده از گذری که مناسب دانند
خان مذکور را از آب گذرانیده بلشکر خویش ملحق گردانند و خون
روز دیگر در دو کچی برای سرانجام بعضی سهام مقام کرد و هشتم
ماه مذکور با عساکر منصور کوچ نموده بسمت اکبرنگر روانه شد و در
اثنای راه خبر رسید که دایر خان در گذر دوده که یکدم تلی نیز
اشتهار دارد ششم شهر حال بنواره داورک خان عبور نموده درین دروژ
باو ملحق خواهد گردید و چون از پیشگاه خلافت و جهانداري
یرلیغ گیتی مطاع بتغافه پیوسته بود که هرگاه این روی آب از وجود
اعدای پیرایش یافته معظم خان با جنود گیهاستان بتعاقب
مخدولان از گنگ بگذرد اسلام خان با جمعی از لشکر ظفر اثر در
اکبرنگر بوده ضبط و حراست این روی دریا بعهده او باشد معظم
خان در همین روز خان مذکور را با فتح جنگ خان و زیندست
خان و راجه سجاننگه بندپله و سکندر روهپله و راجه اندرمن
بندپله و اسمعیل خان نیازی و داور خان و نیکتام خان و عبد الرسول
و شیخ حمید دکنی و میر عزیز بدخشی و جمعی دیگر که قریب
بده هزار سوار بودند مرخص کرد که باکبرنگر رفته آنجا اقامت گزینند
و از دوکچی تا سوئی جا بجا تپانه نشانیده ازین روی دریا باخبر
باشد که مبادا اعدای خسران مآب نقشی بر آب زده دگر باره
باستظفار بنواره بر اکبرنگر توابع آن استیلا یا بند و خود یا ذوالفقار
خان و فدائیان و مخلص خان و اخلاص خان و سید مظفر خان و لودی
خان و قزل باش خان و راجه بهروز زمیندار و موگیر و راجه کوکلت
زمیندار اچینه و دیگر جنود قاهره نه گروه جریبی طی کرده در

پیر بهار که منتهای اکبر نگر است منزل کرد و فردای آن بگذر دوده که از پیر بهار بمسافت چهار کره جریبی واقع است رسیده نزول نمود و رسول بیگ روز بهانی را بتهانه داری اکبر نگر و علیقلی خان را بتهانه داری دوناپور و راجه کوکلت را بتهانه داری لوده جنگل و رنگمائی و کدهی و راجه بهروز را بفوجداری آنحدود تا مونگیر که محال زمینداری او بود رخصت نمود و چون قبل ازین دوده لک و پنجاه هزار روپیه برای تنخواه مواجب سپاه نصرت پناه از پیشگاه خلافت مصحوب مخلص خان بلشکر ظفر اثر مرسل شده بود و خان مذکور از آن جمله ده لک روپیه در قلعه مونگیر گذاشته و هفت لک روپیه دیگر که سید میرزای سبزیاری برسانیدن آن معین بود نیز بمونگیر رسیده ضمیمه آن شده بود سید بصیر الدین خان را با جمعی بآوردن خزانة از مونگیر تعیین نمود و روز دیگر نوآره داؤد خان را که یکصد و شصت کشتی بود شیخ حمید پسر او آورده بگذر دوده رسانید و چون دریای گنگ درین موضع منشعب بسه شعبه شده است مقرر کرد که بر شعبه اول که آب آن کمتر بود جسر بسته لشکر منصور عبور کند و در سر زمینهای که میان شعبه نخست و دوم واقع بود فرود آمده از شعبه دوم بکشتی بگذرد و دوازدهم ماه مذکور که جسر بسته بود باجنود قاهره از نخستین شعبه گنگ عبور نموده در جزیره میان دریا نزول کرد و کشتیها را بشعبه بزرگ آورده اواخر روز بر مردم قسمت نمود که بتدریج از آب گذشته در جزیره که مابین این شعبه و شعبه سیوم گنگ است فرود آیند و ازین جهت که در آن چند روز اکثر اوقات از شدت و اشتقام باد دریا در توج و

تلاطم بود لشکروانی عبور نموده در عرض دو سه روز گذشت و چون خبر رسید که چندی از قراولان غنیم بموضع سده که میان شعبه بزرگ و شعبه سیوم گنگ محاذی اکبر نگر واقع است و اکثر ملاحان بتکاله آنجا توطن دارند آمده اند تا اهل و عیال آن فرقه را کوچانیده بمرند آن خان اخلاص شعار دوپست سوار از تابیدان خود با جمعی از قراولان بادشاهی از آب گذرانیده بآنجا فرستاد که دفع مذنولان نموده اهل و عیال ملاحان را از رفتن بطرف غنیم مانع آیند و آنها بسمه زنده از قراولان مخالف که بآنجا آمده بودند چند سوار را دستگیر کرده آوردند و خود چهاردهم ماه از شعبه بزرگ گذشته در جزیره که معسکر فیروزآبی بود فرود آمد و اشاره نمود که کشتیها را بشعبه سیوم گنگ آورده مهیا به بستن جسر بدانند و هزار سوار دیگر بسمه فرستاد که آنجا تهانه نموده از اهل و عیال ملاحان باخبر باشند تا آن جماعه از حزب مخالف جدا شده باین طرف رجوع آورند و مبارزان نصرت شعار در سده دو سوار دیگر از غنیم دستگیر کرده فرستادند و از تقریر آنها بوضوح پیوست که نا شجاع بر ناله مهادی جسر بسته قرار داده بود که بادشاه زاده محمد سلطان را با توپخانه و لشکری از آب گذرانیده بمداغه دلیر خان و داؤد خان فرستاد بعد از استماع خبر عبور جیش منصور از شعبه بزرگ گنگ تزلزل در بنای همت و عزیمتش راه یافست و مغلوب رعب و هراس گشته جسر را کشون بالجملة دلیر خان و داؤد خان که آن طرف دریا بودند اواخر روز جریده باین روی آب آمده با معظم خان ملاقات نمودند و در صلاح کار مشاورت و کنکاش کرده

بعد از یکپاس شب بلشکر گاه خود رفتند و اگرچه نوین معظم از روی کوشش و کار طلبی میخواست بر شعبه سیوم گنگ نیز جسر بسته بزودی ازان عبور نماید لیکن چنانچه مذکور شد چون سنده در سرزمین همین جزیره که معسکر فیروزی اثر بود واقع شده و افواج غنیم بقاصله دو کوه از موضع مذکور آنروی ناله مهاندی مورچال بسته اقامت داشتند بملاحظه آنکه میاد اعدای پس از برخاستن عساکر قاهره از سرزمین مذکور بانجا آمده آنها متصرف شوند و در سنده مورچال بسته بمردمی که در اکبرنگر بودند مجال تعرض و آویزش پابند رعایت مراتب حزم و تدبیر را روزی چند در همان جزیره قرار اقامت داده در کمین فرصت بود و دلیر خان و داود خان با همزمان خود و فرهاد خان و جمعی دیگر که با توخانه یکومک آنها معین شده بودند و در برابر افواج غنیم که بسر گردگی سید تاج و خواجه مشکى و دیگر سرداران مخالف در آنطرف ناله مهاندی مورچال بسته بودند فرود آمده در تدبیر عبور لشکر منصور سعی و تلاش می نمودند *

انفون درین مقام کاک حقائق ارقام بتحریر مجملی از کیفیت

ناله مهاندی و تصویر چگونگی اختلاط آن پادریای گنگ

و حقیقت مورچال مخالفان باطل آهنگ تر زیان میگرد

آن ناله از کوهستان مورنگ آمده درین مکان داخل شعبه سیوم گنگ شده و نیم کوه پائین دست این موضع از شعبه مذکور جدا شده بطرف مالدۀ رفته است و از پیش مالدۀ گذشته نزد یک شیرپور و هجرپور بدریای گنگ پیوسته است و شعبه

مذکور نیز برابر اکبرنگر در موضع چاندپاره بشعبه وسطی ملحق گشته است و این شعبه از جائی که عساکر گردون ماکر برکنار آن نزول داشت تا یک کوه عرضش در نهایت تذگی و آتش بغایت عمیق است و زمین آنطرف دریا از سطح آب کمال ارتفاع دارد ناشجاع ازجایی که ناله مهاندی داخل شعبه گنگ شده تا جائی که ازان جدا گشته بمالدۀ میرد سراسر مورچال بسته سید تاج و خواجه مشکى را با برخی از جنود ادبار بمحافظت آن تعیین کرده بود و از محل انفصال مهاندی از شعبه گنگ برکنار دریا دیوار کشیده مورچالی دیگر ساخته بود و خود با بادشاه زاده بلند قدر عالی نژاد محمد سلطان در گهاگ چوک میگردانید و توخانه را پیش روچیده آنجا اقامت داشت بالجملة چون گرفتن سرزمینی که سید تاج و خواجه مشکى بمحارمت آن معین بودند بگذشتن از شعبه سیوم گنگ در سمت مقابل اعدای صورت پذیر نبود زیرا که چنانچه گزارش یافت عرض دریا کم و عمقش بسیار و زمین آنطرف مرتفع بود رای معظم خان برین قرار گرفت که در بالای آب شعبه گنگ جائی که مهاندی داخل نشده جسر از آب گذشته باتفاق دلیر خان و داود خان بتدبیر عبور از ناله مهاندی بردارند و باین اندیشه صائب مقرر نمود که آن دوخان شہامت شعار درکنار ناله مذکور برابر اعدای بدسگال مورچال سازند و در روزی که آنها بتقدیم این امر می پرداختند از کمال حسن تدبیر توخانه را از جایی که بود پیشتر برده بتوپ و تفنگ ازین روی شعبه گنگ باویرش و جنگ پرداخت و مخالفانرا بطرف خود مشغول ساخت تا ازان طرف

دلیرخان و داود خان یأسانی برگذار ناله میباندی مورچال بسته در برابر اعدای قرار گرفتند و دمدنها بر افراخته توپهایی رعد سطوت اژدر نهیب بران منصوب ساختند و بعد از استحکام مورچال شب و روز از طرفین بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن نواثر جدال و قتال شعله ور بود و اولیای دولت و مجاهدان جفوق نصرت در تندییر عبور از ناله مذکور و قمع و استیصال غنیم مقهور مساعی موفور بظهور رسانیده می خواستند بهر نوع باشد از آب گذشته بنای ثبات مخالفان را بباد هزیمت دهند و چون معظم خان جاسومان بسمت بالای آب میباندی برای تفحص گذری که صلاحیت گذشتن لشکر فتح رهبر داشته باشد تعین نموده بود شب سه شنبه بیست هشتم ماه مذکور منهدمان خبر آوردند که در گذر گون رکه موضع قابل عبور هست و از معسکر ظفر اثر تا آنجا یک راه چهار کوه و براه دیگر دو کوه مسافت بود لهذا آنخان عقیدت نشان هنگام صبح قبل از ظهور طلوع آفتاب برخی از توخانه با فرهاد خان و جمعی از قراولان بآن سمت فرستاد که توپها برگذار ناله چیده به بستن مورچال پردازند و آنمکانرا بادوات توخانه مستحکم سازند و ذوالفقار خان و فدائیکان و لودنخان را بجهت محافظت و خبر داری اردو و لشکر گاه گذاشته پس از یک و نیم پاس روز خود یا مخلص خان و جمعی دیگر از عساکر گردون توان از شعبه سیوم گنگ بچسر عبور نمود و آنطرف دلیر خان و داود خان و میرزا خان و رشید خان و دیگر مبارزان ظفر پناه همراه شده باتفاق روانه سمت مقصد گردیدند و در اثنای راه قراولان خبر آوردند که فرهاد خان و جمعی که پیشتر رفته بودند

برگزار ناله مورچال ساخته توپها نصب کردند آن ناله در موضع مذکور قریب پنجاه گز عرض و آیش عمق بسیار داشت و بر طرفین آن جنگلی صعب دشوار گذار از اقسام اشجار در نهایت تشابک و تراکم واقع بود و چون بظهور پیوست که مخالفان کشتی چند آنجا در آب غرق کرده اذن معظم خان بعد از وصول بآن موضع جمعی از ملاحان را به برآوردن کشتیها اشاره نمود و آنها عجله دو کشتی بر آورده بکنار رسانیدند آنخان اخلاص آئین نخست جمعی از تفنگچیان پیاده بابرخي از بیلداران بآن دو کشتی بچند توپ از آب گذرانید و بعد از آن پیر محمد آغرا با زمره قراولان بدفعات بر کشتیهای مذکور نشانیده بآن روی ناله فرستاد و اسپان آنها بشنا گذشتند و آنفریق در آنطرف بچستی و چالاکي و جد و جهد تمام مورچال بستند و اگرچه جمعی از سوار و پیاده غنیم یا امیرقلی داروغه توخانه بادشاه زاده والتهار محمد سلطان بنگاهدانی آن گذر قیام داشتند لیکن از نهیب مهابت اقبال دشمن مال خدیو جهان و سطوت و صلابت عساکر کیهانستان قدم جسارت بدفع و منع پیش نگذاشته مانند سراب از دور نمایان بودند درین وقت پیر محمد آغر با چندی از قراولان بتکلیف شهادت و دلوری از مورچال باره پیش رفته بسمتی که آن گروه جلوه گر بودند روانه شد مخدولان نظر باطل نگر بر قلت جمعیت آن مبارزان جلالت پرور در انگذده قریب صد کس آنها حمله آور شدند دلوران نصرتمند مضمون (الحرب خدعة) را کار بند گشته از روی مصلحت سوادگیری از پیش آنها زرگران شدند و مقاهیر را بکنار آب کشیدند و ازین طرف مجاهدان

توپخانه بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن روی جرأت آن خیره رویان
تیره بخت را برگردانیدند درین حالت گوله توپی از توپخانه منصور
بسواری ازان زمره نایکار رسیده او را از باره حیات نرو انگند اصاحی
بدستال از مشاهده این حال مغلوب رعب و دهشت گشته سراسیمه
وار راه فرار سپردند و پیر محمد آخر با قراولان تعاقب نموده یک کس
از آنها را دستگیر کرد و درین اثنا قریب سه صد کس از تابینان معظم
خان از آب عبور کرده بآن طرف رفتند و چون دوازده کشتی دیگر
که مخالفان غرق کرده بودند بدست آمده بود و دلیر خان و داود
خان از روی کار طلبی بر دیگران سبقست چستنه شروع در گذرانیدن
مردم خود کردند و تمام آن شب سواران بکشتی و اسبان آنها
بهشنا میگذشتند و آن دو خان شهادت نشان نیر او آخر شب عبور
کرده بلشکر خود پیوستند معظم خان آنشب و روز دیگر تا پاسی از
شب بر کنار ناله بسر برده بتاکید و اهتمام گذرانیدن جنود فیروزی
اعتصام قیام داشت چنانچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از
آب گشتند و روز سیوم آنقدر کشتی بدست آمد که بر ناله مذکور
بجسر بسته شد و رشید خان و میرزا خان و دیگر کو مکیان و همراهان
داود خان عبور نمودند و چون مورچال دلیر خان و داود خان که
دران روی مہاندی برابر مورچال سید تاج و خواجه مشکي بسته
بودند خالی و غنیم نزدیک بود معظم خان محافظت و خبرداری
آقا یحیی عبد الله خان سرای و سید سالار خان و میانه خان و جمال
دلزاق کرده خود بلشکر گاه بزرگ که در میان دو شعبه گذگ بود
معاونت نمود و روز دیگر که غرق جمادی الاخره بود ازان طرف مہاندی

خبر رسید که مخالفان را از سطوت عبور افواج منصور پای ثبات و
قرار از جای رفته مرحله پدماي وادی فرار گشتند و سید تاج و
و خواجه مشکي مورچال را خالی کرده بدش ناشجاع رفتند و سیوم
ماه دلیر خان و داود خان از جانی که بودند کوچ کرده برگزار ناله
نزدیک مہاندی که قبل ازیں مخدولان مورچال بسته بودند فرود
آمدند و مہدیان از لشکر ناشجاع خبر آوردند که سید عالم که با زین
الدین مہربن ناخلف او در جہانگیر نگر بود با قریب یکہزار و پانصد
سوار و پیاده و دوصد توپ از خرق و کلان آمده بار پیوست و چون
آنطرف مہاندی یک گروه پیشتر از محل نزول دلیر خان و داود خان
ناله دیگر بود که لشکر منصور را ازان عبور با یستی نمود پنجم ماه
مذکور معظم خان با جمعی از شعبه مہوم گنگ گذشتند و از مہاندی
بکشتی عبور کرده بکنار ناله رفت و بران جسر بسته یک گروه پیشتر
رفته آن سرزمین را بنظر حزم و احتیاط ملاحظه نمود و مراجعت
کرده بمنزل گاه خود آمد و روز دیگر سید سالار خان و میانه خان و
جمال دلزاق را با هزار سوار و پیاده بسیار و برخی از توپخانه بمالده
تعیین کرد و جمعی از مخدولان که در آنجا بودند باستماع خبر توجه
این فوج از ناله مہاندی عبور نموده بآن طرف رفتند و مقرر شد
که داود خان بامیرزا خان و رشید خان و سایر کوکبیاں خویش صحابی
مکانی از مابین دریای گنگ و ناله مہاندی که ناشجاع خود آنجا
انصامت گزیده بود مورچال بسته بمراسم جمعی و کوشش قیام نمایند •

برگشتن پادشاه زاده محمد سلطان بدلاکت

اقبال بی زوال خدیو جهان

از بدائع ثانیات آسمانی و لطائف غایبات ربانی درباره این دولت جاودانی که درین هنگام خجسته مرجام بجلوه گاه ظهور آمده غبار ملالت از چهره حال اولینی دولت زدود و مجدداً جمال عظمت و کمال حضرت شاهنشاهی را بعالمیان روشن و آشکارا نمود آنکه پادشاهزاده نامدار بلند مقدار محمد سلطان که باغوازی و سارس نفسانی و خامی جوانی چنانچه گذارش یافت ارتکاب مخالفت و عصیان مرشد حقیقی و قبله و کعبه دوجہانی نموده غبار شورش انگیزه بودند درین وقت که آثار نکبت و خذلان و امارات تیره روزی و ادبار در ناصیه حال ناشجاع رسیده بخت برگشته روزگار برآی العین مشاهده نمودند و بییقین دانستند که وفات او جزسوی خاتمت و رخامت عاقبت نتیجت ندارد چشم بصیرت بر سراپای احوال خود کشوده بیاروری عقل رهنما بر قبح کردار ناسزاوار خویش متنبه گشتند و از غلطی که بمقتضای تقدیر از ایشان سر بر زده بود بتعلیم سرورش دولت و تلقین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی برگشته بشاهراه سعادت و هوشمندی مہتدی شدند و چون بعزیمت رجوع و انابت از روی صواب اندیشی چند روز قبل ازین به بهانه دیدن اهل حرم خود که دران اوقات عارضه بیماری داشتند از ناشجاع مرخص شده بتائده آمده بودند و اسلام خانرا که با فوجی از عساکر قاهره در اکبرنگر بود از داعیه خود آگهی داده مکرر نوشتههای

نہانی با فرستاده بودند که با جنود مسعود در دوکچی منتظر ورود ایشان باشد درین هنگام آتہا از فرصت نموده آن اراده پسندیده را از قوه بفعل آوردند و شش جمادی الحرة اوخر روز به بهانه شکار سوار شده بکنار دریا آمدند و خود در کشتی نشسته و یازده کس از نوکران روشناس و برخی از خواجہ سربان و خدمہ و یک اسپ سواری در چهار کشتی دیگر در آورده از گذر تائده بگذر دوکچی کہ اسلام خان با انواج قاهره بموجب وعده ایشان آنجا مترصد بود متوجه شدند درین اثنا جمعی از مردم ناشجاع کہ در تائده می بودند ازین معنی آگهی یافتند و در کشتیها نشسته راه تعاقب سپردند و بسیار نزدیک رسیده بودند مقارن اینحال اسلام خان کہ منتظر قدوم ایشان بود خبردار شده خود را با ہمراہان بکنار دریا رسانید و مخالفان ادبار فرجام چون جمعیت لشکر ظفر اعتصام مشاهده کرده دیدند کہ کشتی پادشاهزاده بکنار نزدیک رسیده است خامرو ناکام برگشته بآنطرف رفتند و پادشاهزاده بتائید اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی قرین سلامت بساحل مقصود رسیدند لیکن یک کشتی کہ گروهی از خدمہ ایشان دران بودند از گرانباری نزدیک باین کنار غرق شد و برخی مردم را آب هلاک از سرگذشت و چندی به نیروی شناوری از غرق آب اجل رستند و دیوایس از شب گذشته این خبر بہجت اثر از نوشته اسلام خان بمعظم خان رسید از وقوع این شگرف واقعه مسرت افزا احبابی سلطنت و اولیای دولت مسرور و بہتہ گشته بعجائب الطاف ربانی و غرائب کارسازہای آسمانی کہ همواره قرین روزگار این خلافت جاودانیدست متیقن

گردیدند نصرت را آب رفته بجوی و دولت را رنگ تازه بروی آمد
و چون پادشاهزاده جرییده آمده بودند معظم خان از سرکار خاصه
شریقه برای ایشان از مایحتاج آنچه عیاله مقدر بود سامان نمود
و از آنجا که بودن ایشان در آن روی آب مقتضای مصلحت نبود قرار
داد که در گذر سده از آب گذشته بشکر ظفر قرین آیند و دهم ماه
مذکور آن شعبه در حقه حشمت و جاه از گنگ عبور نموده بمعسكر
منصور متوجه گردیدند معظم خان با دیگر بندهای پادشاهی پذیره
شده آن والا تبار را بخیمه که برای ایشان مهیا گشته بود فرزد آورد
بالجملة چون منتهیان خبر رسانیده بودند که در سمت پائین آب مہاندی
نزدیک بگلہ گہات بفاصله پنج کرہ از مالدہ پایا بیست که صلاحیت
عبور موکب ظفر ایات دارد محمد مراد بیگ که با سید سالار خان و
میانه خان و جمال دازاق و گروهی دیگر در مالدہ بودند باشاره معظم
خان جمعی از رفقای خویش با برخی از توپخانه همراه گرفته خود را
بموضع پایاب رسانند و آنجا مورچال بسته گذار آب را با دروات توپخانه
استحکام بخشند ناشجاع بعد از اطلاع بریمعنی بلند اختر پسر کهنر
خویش را با سید عالم که عمده ترین سرداران او بود و سید قلی
اوزبک که او نیز بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدین
جانبی و میر مرتضی امامی و اکثر سرداران و نوکران عمده و
سپاه و توپخانه بسمت مالدہ و بگلہ گہات فرستاد که در آن حدود
بر گذار مہاندی ہرجا پایاب و قابل عبور لشکر منصور باشد
مورچال بسته بمراسم مدانعت و مقاومت پردازند و خود با جان
بیگ و ابن حسین و فوجی کمتر از هزار سوار باستظہار توپخانه

و ثواب در جای که ناله مہاندی از آب گنگ جدا شده بطرف مالدہ
میرود بفاصله ناله مذکور پراہر لشکر داؤد خان پای تجلد استوار
کرده معظم خان چون برین معنی آگاهی یافت عبد اللہ خان مرای
و حق وردیخان و گدابیگ را با پانصد سوار از ہمراہان ذوالفقار
خان و قریب هزار سوار از تابینان داؤد خان و دلیر خان و گروهی
دیگر از مبارزان بکومک لشکری کہ در حدود مالدہ بود تعیین
نمود و درین اوقات سید نصیر الدین خان کہ با آوردن خزانه از موگیر
معین شده بود بشکر ظفر قرین رسیده چہارہ لک و پنجاہ ہزار
روپیہ کہ از آنجا آورده بود رسانید و چون مدتی بود کہ ذوالفقار
خان را کوفتی صعب طاری شده آنعارضہ بامتداد کشیده بود و خان
مذکور از غلبہ ضعف و آزار نیروی سواری و تردد و طاقت
زناقت عساکر قاہرہ نداشت بنابراین از جناب خلافت و جہانداری
استدعای آمدن بکعبہ حضور نموده با دراک این سعادت دستوری
یافتہ بود و درینوقت بعزم روانہ گشتن بدرگاہ والا از معظم خان
مرخص شدہ با کبر برگرد آمد القصہ چون افواج مخالف در حدود
مالدہ و بگلہ گہات اجتماع کردہ بودند و ازینجہت کہ جمعیت عساکر
فیروزی متأثر در آن طرف کم بود و سردار عمده نیز بانہا نبود مظنہ
این می شد کہ مخالفان از آب گذشتہ باین طرف آیند و دستبردی
نمایند معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا دلیر خان را نیز بآن
سمت تعیین نمود و خان مذکور بیست و پنجم ماه مزبور بآن
جانب روانہ شد و چون یرلیغ لازم الامتثال از جناب سلطنت و انتقال
بطغرای نغان پیوستہ بود کہ پادشاهزادہ محمد سلطان را روانہ پیشگاہ

حضور نماید معظم خان بموجب حکم واجب الاذعان سامان لوازم رفتن ایشان کرده از بندهای بادشاهی فدائیخانرا بانوجی از سپاه ظفر پناه و ارادت خان را که سابق در خدمت ایشان معین بود باچندی از نوکران قدیمی ایشان بحراست و خبردارچ آن والا نزاد مقرر نمود و بذوالفقار خان که چند روز پیشتر از لشکر ظفر اثر جدا شده روانه درگاه معلی گشته بود نوشت که بهر جای رسیده باشند تا رسیدن شاهزاده توقف گزینند و او نیز در خدمت آن عالی نسب بوده لوازم حراست و محافظت بجا آورد و شاهزاده بیست و هفتم ماه مذکور از آب عبور کرده در پیر بهار نزول نمودند و در رجب از آنجا روانه درگاه آسمان جاه گردیدند و معظم خان در همان روز که شاهزاده از آب گذشتند از سرزمین جزیره که مابین شعبه دوم و سیوم گنگ است و آنخان مصلحت دان یافتضای حزم و صلاح اندیشی مدت یکماه آنجا اقامت داشت کوچ کرده بآن روی آب رفت و راجه بجانسنگه را با هزار سوار و پانصد پیاده بندتچی و برخی از توپخانه برای محافظت آن سرزمین گذاشت که مبادا مخالفان آنها بتصرف آرند و روز دیگر از ناله مہاندی گذشتہ آنطرف منزل نمود و سلج ماه مذکور که از آن جا کوچ کرده روانه مالد بود درافشاء راه نوشته دلیر خان از بگله گہات رسید و بوضوح انجامید که میرزا بیگ نام یکی از سرداران عمده ناشجاع بانوجی قریب هزار سوار و چند فیل که از مہاندی گذشتہ بقصد مبارزه و پیکار بانواج قاهره باین طرف آمده بود و در سینل گہات دلیر خان را باو فیردی مردانه و جنگی دلیرانه روی داده است و مخالفان هقاوت شعار بعد

از کوشش و آویزش بسیار هزیمت فاحش خورده راه فرار سپرده اند چنانچه میرزا بیگ مذکور یک زخم تنگ و دیگر زخم نیزه برداشته با هفت سوار نیمچان از آن سہلکہ بر آورده و خواہر زادہ ار کہ بخطاب یکہ تازخانی متہم بود و دیگری از رؤسای مقہوران کہ بخطاب سراندا از خانی بدنامی داشت دران داروگیر دستگیر سرینچہ اقبال عدو بدد دشمن شکار شہنشاہ روزگار گشتہ اند و گروهی انہوہ از آن جسارت کیشان طعمہ تیغ سرافشان سجاہدان نیروزی نشان شدہ برخی هنگام گریز از آن رستخیز فتہ و ستیز در آب مہاندی بغرق آب عدم فرو رفته اند و آنخان جلالت شعار بعد ازین فتح بہ بگله گہات رسیدہ برکنار مہاندی مورچال بستہ و در آنطرف سید عالم باتوپخانہ و لشکری در برابر نشستہ است معظم خان از وقوع این لطیفہ نصرت کہ بذیرنگی طالع والی خدیو جہان چہرہ امروز دولت گشتہ بود بچیت قرین و مسرت اندوز گشتہ چہارم رجب بمحمود آباد کہ سہ گروهی بگله گہات است و بلند اختر پسر کہتر ناشجاع با سید قلی اوزیک و جمعی دیگر از سرداران و سپاہ مخالف درانطرف مہیای مدامہ بود رسید و آنجا مورچال بستہ اقامت گزین و روز دیگر سوار شدہ برای دیدن بگله گہات و ملاحظہ مورچال بلشکر دلیر خان آمد خان مذکور دمدہا بر افراختہ توہہا بران نصب ساختہ بود و شب و روز آنها را در مقہوران می انداختند و چون از طریق خشکی بجاگیر بگر سہ راه است یکی راہ مالدہ کہ سید سالرخان و جمال دلزاق و گروهی دیگر بہ محافظت آن قیام داشتند و دیگری راہ بگله گہات کہ آنها را دلیر خان گرفته بود و سیوم

زاه شیر پور و هجر ایتی که بسمت پائین آب مہاندی و از بگلہ گہات بمسافت ہشت کرہ واقع است و تا این ہنگام فریقی بمحافظت و سد آن طریق معین نبودند و غلہ نیز از ان راہ بٹاندہ می رسید بذاہران معظم خان درین ہنگام لودیخانرا با فوجی و شش توپ و دیگر ادوات توپخانہ بآنجا تعین نمود کہ ضبط و حراست راہ و منع رسیدن غلہ و آذوقہ بٹاندہ نمودہ از ان ناحیہ با خبر باشد بالجمہلہ معظم خان مدت یکماہ در محمود آباد اقامت گزیدہ تمام ہمت اخلاص نہمت خویش بتدبیر عبور از مہاندی و دفع و استیصال دشمنان فساد اندیش کہ بمیانجی آب و استظہار توپخانہ و نوارہ قدم ثبات فشرودہ اظہار آثار تجلد میکردند بستہ بود و چنانچہ شدوہ عبودیت و آئین خدمتگزاریت آسایش و آرامش را خیر باد گفتہ شب و روز درین باب سعی و کوشش مینمود تا بالکلہ غبار فتنہ و آشوب ناشجاع باطل ستیز فتنہ پرور از ساحت آن بوم و ہر فرو نشیند و آن مہم نصرت فرجام بزودی انجام یافتہ کار بہ موسم بر شکل آیدہ نکشد و چون در خلال این ایام گذر پایابی در حدود بگلہ گہات بہم رسیدہ بود رای اخلاص پیرای آن نوین ارادت آئین برین قرار گرفت کہ پیش ازین توقف و درنگ جائز نداشتہ و تکیہ بر اقبال بیوزال خدیو جہان نمودہ بہر عفوان باشد بالشکر منصور از گذر مذکور عبور نماید و ہران و سرداران جنود قاہرہ را ازین قرار داد با خبر ساختہ چہارم شعبان از دوم سال جلوس ہمایون پاسی از شب ماندہ باین عزیمت صائب با مخلص خان و اخلاص خان خویشکی و دیگر مبارزان فیروزی شعار سوار شد و در اندای راہ دلیر خان

و سید مظفر خان و گروہی دیگر از سرداران شہامت نشان کہ دران ضاع بودند با سپاہ خود از مورچالہا برخاستہ رفیق طریق نصرت گردیدند و بہیئت اجتماعی روان گشتہ اول روز نزدیک بگذر مذکور کہ دو کرہ پائین بگلہ گہات بود رسیدند چون ناشجاع پیشتر ازین ارادہ آگاہ شدہ فوجی بابرخی از توپخانہ جہت مدافعت عساکر ظفر قرین تعیین نمودہ بود آنہا آمادہ مدافعت در انطرف ایستادہ بودند بجزر و زور جنود مسعود بکنار نالہ دست باند اختر توپ و تفنگ کشتند معظم خان توقف و درنگ مصلحت ندیدہ مردم را تکلیف گذشتن از نالہ نمودہ مجاہدان فیروزمند و مبارزان نصرت پیوند بمیان ہمت و جلالت و یاری توفیق و سعادت جمعیت مخالفان را و تعی نہ نہادہ ہمگی دل بر عزیمت عبور گذاشتند و نخست دلیر خان و اخلاص خان و مخلص خان فیل سوار بآب زدند و پس از ان سید مظفر خان و دیگر نہنگان بحر شجاعت بآن نالہ در آمدہ از چپ و راست و پس و پیش فوج فوج مانند موج در آب روان گشتند درین وقت مقہوران بد نرجام بجد و کوشش تمام از کنار آب آتش پیکار برافروختند و بہادران نہنگ صولت ہزیر آہدگ را در میان نالہ بشیدہ توپ و تیر و تفنگ گرفتہ لوازم مقاومت بظہور رسانیدند و چندی از سپاہ ظفر پناہ ہدف نازک بتدبیر گشتہ سر بجیب نیکنامی فرو بردند و برخی را آسیب زخم رسیدہ جمعی از صدمہ ریزش گولہ و پیکان برگردیدند و گروہی از دلیران بسالت کیش شہامت خو کہ حفظ ناموس سپاہ گیری و آبرو دامن گیرشان بود روی ہمت بر نداشتند و چون دو طرف گذر غرق آب بود و در میان نالہ از طرفین گذر چوبہا

بر زمین فرو برده بودند که نشان پایاب باشد و مردم بر زمین غرق آب نیفتند درینوقت بسبب عبور لشکر ظفر اثر آب بتلاطم آمده ریگ زمین از ته بدر رفت و بعضی مواضع پایاب غرق آب شد و چونها نیز غلطیده بشانها برجای خود نماند و بدین سبب از سوار و پیاده قریب هزار کس را لطمه امواج تقدیر غریق بحر هلاکت ساخت و فتح پسر دلیر خان رخت حیات بسیلاب اجل داد و باقی جنود قاهره قرین نصرت و سلامت چون باد از آب گذشتند پساحل مقصود رسیدند و بمجرد برآمدن جیوش بحر خروش از آب اعادی بد مآب رخ از عرصه مقاومت گردانیده بمورچالها رفتند و معظم خان نیز متعاقب عبور نموده بجنود منصور پیوست و همگی عساکر گردون مائثر باتفاق بجانب مورچال مخالفان روان گردیدند جمعی ازان تیره بخندان قدم جرأت فشرده ساعتی چند باستطهار توپخانه و مورچال هنگامه انروز کوشش و جدال گردیدند و عاقبة الامر تاب ثبات نیارزده روی همت برتامند و مجموع توپخانه آنها بدست سپاه ظفر پناه در آمد و در خلال این احوال بلند اختر و سید عالم و سید قلی اوزیک که ناشجاع آنها را نیز متعاقب این گروه باین طرف تعیین کرده بود رسیده از دور نمایان شدند و از سطوت افواج گیتی کشا بی آنکه مجاهدان نصرت لوا بر آنها حمله آرند و آویزشی قیما باین روی نصاید عذاب عزیمت تامته راه فرار سپردند و برآوردن جان ازان عرصه مغتنم شمردند و بلند اختر با سید قلی اوزیک از مراسیمگی بنانده شتافت و سید عالم با دیگر جنود مخالف بکام ادبار بناشجاع بر گشته روزگار پیوست بعد از وقوع این

فتح شگرف چون آنقدر کشتی که قابل بستن جسر باشد بهم رسیده بود معظم خان برکنار ناله نشسته باهتمام بستن جسر پرداخت و چون جسر مهیا شد بقیه جنود مسعود را که از آب گذرانیده همانجا منزل کرد ناشجاع و خیم العاقبة اواسط همین روز خبر عبور عساکر منصور از ناله شنید و چون دید که سید بلاچخان بالا گرفته که بخس و خاشاک تدابیر باطل و اندیشیهایی بیحاصل سد راه آن توان کرد یکباره مورد یاس و ناامی شده باهزاران خسارت و حرمان و نکبت و خذلان دل از بودن بنگاله و مملکت و دولت دیرساله برگرفت و چون شب در رسید بالشکر نکبت زده و حال تباها از چوکی میداد پور رحل افامت برداشته روی ادبار پناده که بنگاه او بود آورد که از آنجا پسبج راه آوارگی نموده بچپانگیر نگر رود بالجمله معظم خان روز دیگر با فوج ظفر اثر بجانب تانده که ناشجاع تیره اختر بانجا رفته بون روانه شد و بعد از طی اندک مسافتی باو خبر رسید که تمامی نواره غنیم نزدیک تردی پور که از گذر مذکور تا آنجا هشت کروهست جمع شده و ناشجاع خود نیز بآن راه خواهد آمد لهذا با جمعی از لشکر جدا شده بر جناح سرعت و تعجیل بجانب تردی پور شتافت و باقی جنود مسعود نیز متعاقب بآن سمت روان گردید و یکپاس از روز مانده آلتخان اخلاص نشان بتردی پور رسید و چهار صد کشتی از نواره ناشجاع بعضی ازان مشحون باموال و کار خانجات او که دران موضع بانتظار رسیدن آن رمیده بخت مجتمع بود بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و معظم خان نور الحسن و مدیر عزیز دیوان لشکر ظفر اثر را با واقعه

نوبسی و جمعی از سپاه و ششصد پداده بندو قچی برای ضبط آن اموال آنجا گذاشته صبح روز دیگر برسم ایلغار روانه گانده شد و با چهار صد سوار قریب بنصف النهار بدانده رسید ناشجاع که شب پنجم ماه مذکور چنانچه گزارش یافت از چوکی میردادپور روانه گانده شده بود صباح آن بانجا رسیده بعزم فرار و قصد ساز و برگ راه ادبار بیرون گانده برکنار دریا فرود آمد و بتأکید و اهتمام تمام در غراب که اعتماد در استحکام آن داشت از نفائس و غرائب اموال مثل اشرفی و طلا و جواهر و مرصع آلات پر کرده خلاصه دیگر اشیا و کار خانجات که در آنجا داشت بر دو غراب دیگر بار نموده آنها را روانه ساخت و بعد فراخ از سرانجام این امور نیم گروه از گانده پشتر رفته در درخت زاری فرود آمد و ساعتی چند آنجا توقف گزید درین اثنا قراولی بار خبر رسانید که افواج قاهره نزدیک رسیده است از غایت رعب و دهشت مضطرب گشته سراسیمه و از آنجا سوار شد و پنج و شش گهزی از روز مانده خود را برکنار دریا رسانید و با بلند اختر و زین العابدین پسران خود و جان بیگ و سید عالم و سید قلی از یک و میرزا بیگ و معدودی از سپاه و خدمه و خواجه سزایان که همگی سه صد کس بودند در کشتی نشسته به قریب شصت کوسه در همان روز که پنجم شعبان از دوم مال جلوس همایون بود بجانب جهانگیرنگر آواره گردید و دیگر نوکران عمده و سردارنش که سیمای خیر و صلاح و آثار بهروزی و نلاح در چهره احوال او نمیدیدند باقتضای صلاح اندیشی خون را بیکسو کشیده مفارقت گزیدند و اموانان و خود سران لشکرش دست بغارت کشوده باخذ

اموال او جمارت نمودند چنانچه برخی از نفائس امثله توکخانه اش را که صندل نام خواجه سرای تحویلدار باشاره آن خسران مآب انتخاب کرده بر شش فیل و دوازده شتر بار کرده آورده بود که داخل کشتی کند با چندی از جنائب خاصه که آنها را نیز میخواست بکشتی در آورده همراه ببرد جمعی از او باش بقاراج بردند و درین وقت مردم بهم درآمده طرفه حالتی رخ نمود و غریب هرج و مرجی پدید آمد هر کس را هر چه بدست می آمد بپس و غارت میدرد و آن را غنیمت می شمرد و چون معظم خان ششم ماه مذکور که روز پیش آن ناشجاع از گانده بوالی آراگری شتافته بود بانجار رسید و برین احوال مطلع گردید بضبط و گره آوری اشیا و اموالی که مانده بود برداشته در استرداد آنچه او باشان لشکر بغارت برده بودند از آن خیره چشمان تاراجگر و گستاخ رویان جهالت پرور صاعی شد و عورت و پردگیان را که آنجا مانده بودند با احتیاط تمام حراست کرده جمعی برای کیشک بر اطراف حرمگاه گماشت و ناظران و خواجه سزایان قدیمی را تاکیدات بلیغه نموده مقرر ساخت که بدستور سابق بخدمت خود قیام نمایند و لوازم هوشیاری و خبرداری بیشتر از بیشتر بظهور رسانند و داور خان که بعد فرار ناشجاع از چوکی میردادپور بر آب مهندی جسر بسته گذاشته بود او خراین روز رسید و از جلائل دلائل اقبال این برگزیده ذوالجلال و امارات روشن بر تیره روزی و ادبار ناشجاع خسران مآل که درین هنگام جلوه ظهور نموده بتازکی سرمایه عبرت و بصیرت عالمیان گردید آنکه آن دو غراب که مجموع خزانه و جواهر خانه و نفائس اموال آن بد مآل

در آنها بود پس از برآمدن معظم خان از تَرَدی پور چون محاذی موضع مذکور رسید بندهای بادشاهی خبردار شده ازین طرف کشتیها دریافتند و بقوت طالع والای خدیو جهان و خلیفه زمان هر دو را بدست آورده بگذار رسانیدند و مجموع اشرافی و طلا آلات و جواهر و نفائسی که در آنها بود بحیطه ضبط و تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ضمیمه غنائم گردید و از شیر پور و هجره همتی که لودبخان با جمعی در آنجا بود خبر رسید که هنگام عبور نواره غنیمت قریب سی کشتی که در بعضی از آنها برخی اشیاء و اموال ناشجاع و منسوبان و اتباع او بود بدست مبارزان فیروزی نشان آمد و برادر زاده سید عالم و رندوله پسر خوانده او با چندی دیگر از مغذولان که در آن کشتیها بودند اسیر سر پنجۀ اقبال دشمن شکار شهنشاہ کامگار گردیدند و همچنین اکثر اموال ناشجاع که بغارت رفته بود بحسن سعی و تفحص و قدغن و اهتمام معظم خان از جسارت منشانی که دست تطاول با خدا آن کشاده بودند استرداد یافته بحیطه ضبط آمد و هشتم ماه مذکور جمعی از فوکران عمده ناشجاع مثل سراج الدین جابری و اسفندیار معموری و میر مرتضی امامی و ابن حسین داروغۀ توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم کوک و داراب پسر فاضل خان قدیم و گروهی دیگر که روی امید از بر تافته با اهل و عیال و امتعه و اموال مانده بودند بمعظم خان ملاقی شدند و آن زبده نوئیان نظر بر شیمه فضل و کرم و شیوه بخشایش و احسان خسروانه کرده همگی را بجان و مال امان داد و بنویسند مراحم بادشاهی و بشاوت مکارم سایه الهی خوشدل و مستمال ساخته

مناصب مناسب در خور حال آن فریق تجویز کرد و حقائق احوال آنها را بدرگاه معلی عرضه داشت بالجمله معظم خان دوازده روز در تانده توقف نموده بنظم و نسق مهمات هر دو روی گنگ و گرد اوزی اموال ناشجاع نگوهریده فرجام قیام ورزیده هیزد هم شعبان بعزم تعاقب آن بد عاقبت تیره اختر کوچ کرده بتَرَدی پور آمد و اسلام خان که با نوجوی از عساکر ظفر مآقر در اکبرنگر بود چون بنابر نقار خاطری که با آن نوئین ارادت آئین داشت بی آنکه از پیشگاه خلافت و جهاندارای فرمان طلب بنام او صادر شود با جمعی از همراهان خود از اکبرنگر برآمده عازم درگاه خلافت پناه شده بود شخص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نموده بآنطرف آب رخصت کرد و نتیج جنگخان و اخلاص خان خویشگی و عبد الله خان سرای و زبرد سخنان و مالوجی و میانه خان و علیقلی خان و جهال دایق و امر سَنگه فیروزی را با هزار سوار دیگر با خان مذکور تعیین نمود و خود با دایر خان و داؤد خان و رشید خان و سید نصیرالدین خان و راجه نرسنگه کور و فرهاد خان و آغرخان و قرادخان و عبد الباقی انصاری و گروهی دیگر از مبارزان جیش اقبال نوزدهم از تَرَدی پور کوچ نموده در هجره پور منزل گزید و روز دیگر از آنجا بر جناح مهارعت براه خشکی روانه جهانگیرنگر گردید تا فاشجاع آنجا مجال ثبات و استقرار زیانته آواره کشور ادبار شود و بالکلیه ساحات آن مملکت از خس و خاشاک فتنه او پیراید بالجمله آن ناسزا را در دولت و اقبال نکبت زده و پیریشان حال با هزاران خسران و ناکامی که بمکانات سوی افعال از پیشگاه عدل داور بیهمال

مستوجب آن شده بود یازدهم شعبان جهانگیر نگر رسید و درین مدت که زین الدین مهین ناخلف او در آنجا بود باشاره آن بی بهره جوهر عقل و فرهنگ با راجه رخسار راه ارسال رمل و رسائل گشوده مکرر کسان با ارمغان نزد او فرستاده بودن و بجهت دفع منور خان زمیندار جهانگیر نگر که از بخت مغربی و پیش بینی چنانچه گزارش یافته زمینداران آنندوه را با خود متفق و همدستان ساخته سر از اطاعت و فرمان پذیری ناشجاع پیشیده بود چندی قبل ازین کومک طلبیده و دران وقت راجه جمعی کثیر از رخنگیان دیومعیرت بهائم خو با جلیه و غراب بسیار بمدد فرستاده چنانچه آنشعبه در حقه عساکر بمعاضدت و امداد آنقوم بد نهاد بر سر منور خان رفته او را شکست داد و پس از کفایت آنهم مبلغی از نقد و جنس بر سهیل جلد بآنها داده آن گروه خدلان پوره را رخصت معاودت نمود و بنامه و پیام با راجه مقرر کرد که هرگاه پدر منزه پرورش یومتن رخنگ مضطر شود و جهانگیر نگر آمده خواهد که بیایم روی فرار رخت ادبار بآن دیار کشد و گریاره جمعی بسرحد فرستد که او را دلیل راه آوارگی شده بآن کفر ابدان رسانند و راجه بحاکم چانگام که سرحد رخنگ امت تاکید کرده بود که هرگاه ناشجاع درین باب ایمانی کند بی توقف گروهی را نزد او فرستد در خنگیان بدگوهر لئیم درین آمدن خرابی عظیم باطراف و نواحی جهانگیر نگر رسانیده چنانچه شیمه آن بی دیفان و عادت آن خلالت گزینانست خلعتی کثیر از رعایای آنجا که اکثر مسلمانان بودند بقدر اساراها آورده با خود بردند و وبال آن نیز بیروز کار ناشجاع

و خیم العاقبت عائد گشته ضمیمه موجبات خزی و ادبار او گردید و درین ایام که بد فرجام از تانده نزار نموده جهانگیر نگر رسید چون این معنی را متیقن بودند که از صولت و سطوت عساکر جهانکشا آنجا نیز ثبات و استقامت نمی تواند ورزید و چاره کار جز فرار بجانب رخنگ نمی دید کسان بانوشتها نزد راجه آنجا فرستاده درخواست نمود که جمعی از مردم خود بفرستند تا او را رهبری و همراهی کرده بآن ولایت کفر آیت که نمونه از درکات معبر و سورتی از معنی یَمْنُ الْمَصِيرُ است برسانند و قریب یکماه بانظار خبر بهر برد و از آنجا که معظم خان با فواج نصرت پدرا چنانچه مذکور شد بتعاقب او پرداخته بود از طنطنه قرب وصول مواکیب ظفر لوا مورد رعب و هراس گشته مقید بر میدن خبر و معاودت فرستادهای خود نشد و یکشنبه ششم شهر رمضان که آغاز سنه ثالث از جلوس همایون بود رخت نکبت بر سفینه ادبار نهاده با ژین الدین و بلند اختر و ژین العابدین پسران خودش و چندی از عمدها که تا اینجا رهاقت کرده بودند مثل جان بیگ و سید عالم و سید قلی اوزبک و میرزا بیگ و جمعی از سپاهیان و معدودی از خدمه و خواجه سرایان از جهانگیر نگر برآمد و در موضع دهانه که چهار گروهی شهر و جای تهاه است منزل نمود و در آنجا جمعی از ملاحان و فرقه از سپاهیان که رخصت حال و خدلان و نکال خود در صورت رفاهت آنخسران مآل بدیده پیش بینی و مصلحت شناسی میدیدند برگشته بشهر آمدند و از فقدان ملاح چند کشتی همانجا ماند و روز دیگر از آنجا روانه شده در سری پور که یکی از تهاهای عمده و درازایه گروه بالای جهانگیر

نگر است نزول ابدار نمود و در آنجا جان بیگ که از تربیت کردهای
عمده قدیمی او بود با چندی از نوکران روشناس و گروهی از عمده
نواره و ملاحان که درینوقت بوجود آنها بیشتر از عمدها و سرداران
احتیاج داشت ترک رفاقت کرده راه مفارقت پیمودند فردای
آن از آنجا روانه شد و چون زمین الدین مهین داخل او قبل ازین
بسمه ماه شخصی نزد راجه رخنگ و دوکس دیگر سه چهار روز قبل
از رسیدن ناشجاع بهجانبگیرنگر برای طلب کومک پیش حاکم
چانگام فرستاده بود درین روز بعد از طی اندک مسافتی آن هر
سه کس با پیچاه و یک منزل جلیه رخنگی و فرنگی مشغول
بمردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چانگام باشا راجه سامان
کرده برسم کومک فرستاده بود بآن برگشته بخت ملاقی شدند
و نوشته راجه و حاکم چانگام رسانیدند و رؤسای کفره رخنگ اظهار
نمودند که اگرچه راجه ما را برای امداد و کومک فرستاده است و
قرار داده که خود نیز آمده در چانگام بتشینند و متعاقب نواره عظیم
بفرستند و جمعی براه خشک نیز تعیین نمایند لیکن این مراتب
در صورتی مقرر بود که شما در جهانگیرنگر قدم ثبات نهاده
اعتقاست میوزیدید چون اضطراب کرده برآمدید مأمور نیستیم که
شمارا بر رخنگ بریم ناشجاع بآنها گفت که ما باین عزیمت از
جهانگیرنگر آمده ایم که در موضع بهلوله که سرحد ملک بادشاهیست
و حل ثبات انگنده تمکن و اقامت قایلیم و قلعه آنرا با دیگر تهاجمات
استحکام دهیم باتفاق و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل
آوریم بنابراین آن گروه ضلالت آئین بمرافقت و موافقت راضی گشته

همراه شدند و آن روز در پرگنه لکهی دیده منزل نمودند و صبح آن
ناشجاع بیدارست باطل آهنگ بانواره رخنگ از آن موضع روانه شده
در پرگنه بهلوله در مکانی که تا قلمه آن براه خشک چهار کروزه مسافت
بود نزول نمود و در آنجا امام قلی خویش حسین بیگ اباکش که
بحراست قلعه بهلوله قیام داشت باشا راجه حسین بیگ مذکور آمده
بآن تیره ایام ملاقی شد و آننداز تبه کار او را تسلیم و استمال
نموده فرستاد که حسین بیگ را مستمال ساخته پیش او آورد حسین
بیگ از قلت سرمایه دانش و تدبیر سود کار خویش از زبان باز
ندانسته روز دیگر بانسون فریب آفتنه پرور با یکصد سوار از قلعه
بهلوله برآمده بدیدن او رفت و آن آواره کشور دولت او را با امام
قلی مذکور نگاه داشته تکلیف دادن قلعه نمود و امر کرد که بمردم
خود که در قلعه گذاشته بود بنویسد که قلعه را باتمامی اموال که
آنجا داشت حواله کسان او نمایند و روز دیگر میرزا بیگ را با
دوازده کس در دو کشتی نشانیده یا نوشته حسین بیگ فرستاد که
رفته قلعه را باموال و اشیای او بتصرف آرند میرزا بیگ در دو
گروهی قلعه کشتی را بکنار باز داشت و نوشته حسین بیگ را
بشخصی داده نزد گفاهتهایی او که در قلعه بودند فرستاد و بآنها پیغام
نمود که مرکوبی چند بفرستند که با همراهان از کشتی برآمده بقلعه
روند چون نوشته بآنها رسید از صواب اندیشی و کارشناسی بظاهر قبول
دادن قلعه نموده جواب فرستادند که اسبان برای سواری میفرستیم
و پس از ساعتی چند مظفر نام غلام حسین بیگ و هندی که
دیوان او بود با هشتاد سوار و چهار صد پیاده بذر قچی و تیر انداز

و در قیل بکنار دریا رسیده بجنگ پیوستند و فیانرا با آب زده بر سر کشتیها آمدند و میرزا بیگ را با ده کس از جمله دوازده کس دستگیر نمودند و دو کس گریخته خود را بناشجاع رسانیدند و او را از سزوح این مقدمه آگاهی بخشیدند آن تباہ اندیش بلخورد بعد از اطلاع برین قضیه قرار داد که روز دیگر بامداد رخنگیان و استظهار نواره آنها کفایت مهم گماشتهای حسین بیگ نموده قلعه بهلوله را بتصرف آورد و آن غلامت کیشان را بسعی و کوشش درین امر تکلیف نمود چون صبح شد سرداری دیگر از آن گروه شقاوت پروره با سه کشتی از چانگام رسیده بفرقه سابق ملحق شد چون رخنگیان دیدند که امر او از صلاح و کارش از اصلاح بیرون است از قبول رای باطل و تکلیف لا طائل او سر یاز زده بزبان معذرت صریح جواب دادند که آداب و آئین ما نیست که از کشتی برآمده جنگ کذیم بتوپ و تفنگ بر روی آب آتش کارزار می توانیم افروخت و حسین بیگ اباکش را که بودن او در قید ناشجاع سرمایه هوس گزین قلعه بهلوله بود ازو طلبیده گفتند که با او معامله داریم و طلب را بمبالغه و ابرام رسانیده چون دیدند که ناشجاع در دادن او تعلل و امهال می ورزد پرده مدارا و مراعات ظاهر از پیش برداشته بذخوشی و تلخی در آمدند و حسین بیگ را با امام قلی از قید او برآورده پیش خود بردند و بعد از نیم مقدمه با او گفتند که اگر بهلوله بتصرف می آمد شما را آنجا متمکن ساخته یکی از پسران شما را برخنگ می بردیم و آنچه راجه مقرر میساخت بعمل می آوردیم الحال چون نقش تدبیر درست نه نشست و بهلوله بدست نیامد صلاح درین

است که بی توقف و درنگ روانه رخنک شوید ناشجاع قبول این معنی نموده بعزم جرم قرار داد که رخت ناکمی بآن ناحیه کشد و چون مردمش ازین عزیمت باطل آگاهی یافتند و دانستند که غول ادبارش راه زده و دیو پندار افسون ضلال برو خوانده از بیدانشی راه دلدی می سپارد که جز خسران صورت و معنی و خدایان دینی و عقبن سودی ندارد و اکثر سپاهان و خدمه و ملاحان متفرق شده هریک از طرفی بدررفت چنانچه صبح روز دیگر که از آنجا روانه میشد سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلی اوزبک با دوازده تن از مغولان و معدودی دیگر که همگی بچهل کس نمی گشتند قرار رفاقت داده مانده بودند بالجمله با عتماد مرافقت و همراهی و اعتضاد و امداد و هوا خواهی آن بی دینان بد نزاد پرفتن رخنک دانهاد گشته قطع علاقه امید از بودن بنگاله گرد و با آنکه عقل مصلحت بدین و خرد خرده دان بهزار زبان می گفت * نظم *

اذا کان الغراب دلیل قوم * سپیدیهم سبیل الهالکین

از کمال سفاکت و بیخردی روز دیگر باغوا می آن گمراهان از کشور دولت و شهرستان عافیت یکباره آواره گردید و بعد از قطع مراحل ادبار و طی لجهای خونخوار بجزیره رخنک که اژدها معمورهای عالم و مسکن کفر و ضلالت شیم است رسیده از تیره بختی و بد فرجامی بآمد و دام آن سرزمین محشور شد و بشامت کفران نعمت و ناسپاسی و زیاده طلبی و حق ناشناسی و نقض عهد و میثاق و هدم بنیان وفا و رفاق و ستمیزه با قضا و قدر و منافعت و لجاج با برگزیده خالق اکبر مملکت وسیع بنگاله و دولت و حشمت چندین ساله را بباد

نفا داده اواره تیه خندان گردید و خامت حال و سومی مآلش باعفا
عمرت همگان شد و سر انجام کار آن بد عاقبت بعد از وصول بآن
ولایت ضلالت پدیداد و ملاقات با سرگروه آن قوم بد نزاک و درون نهاد
که بهزاران هزار مرحله از شهرستان ادمیت و کشور انسانیت دوز
و از حلیه دین و دانش و شعار مروت و مردمی مهجور اند بعد ازین
در محل خود مشروح و مذکور خواهد گردید *

جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهل و چهارم

درین هنگام سعادت انجام که زمانه را هر زمان اسباب کامرانی
و مواه شادمانی در افزایش بود خجسته جشن وزن مبارک قمری
خدو کام بخش کامران شهشاه جهاندار جهان ستان نشاط افزای
دوران گشته بفروغ بهجت و خوشدلی چهره پذیرای حال جهانیان
گردید و بتازگی صالی عیش و طرب و نوید خرمی و انبساط بعالمیان
داده یزم گاه گیتی را زینت بخشید و روز مبارک دو شنبه هفدهم
ذی قعدة این سال فرخ نال مطابق چهاردهم امرداد پس از انقضای
یکپاس روز که ساعتی سعادت طراز میمنت افزوز بود در محفل
قبض منزل غسلیخانه که برای این جشن خسروانه زیب و آرایش
یافته بود انجمن عشرت مرتب گشته از سنجیدن گوهر عنصر
همایون پایه انزای اورنگ عظمت و سروری میزان سرنواز باآسمان
انراخت و بآئین معبود و زن مسعود یفعل آمده جهانی را کامیاب
امید ساخت و سال چهل و سیوم قمری از عمر کرامت قرین
خدو زمان و زمین بانجام رسیده سال چهل و چهارم آغاز شد درین

روز خجسته برتو عاطفت شهشاهانه بر ساحت حال سعادت اندوزان
بساط اقبال و مقربان پدشگاه جاه و جلال تافته رسم بخشش و نوازش
و شیوه مکرمت و انعام عام شد و نخل سرتاب و مناصب از فیض
بهار تربیت بادشاهی بشو و نما گرانیده شاهد آمال جهانی بگوهر
افشانی کف احسان خلیفه الهی پذیرای حصول یافت ازان جمله
رخشده گوهر درج عظمت تابنده اختر برج خلافت بادشاهزاد
والا قدر خجسته شیم محمد معظم بانعام یک لک روپیه و مرحمت
جیقه مرصع و بازوبندی که مشتمل بر دو قطعه لعل آبدار و چهار
دانگ مروارید گران بها بود و یک عقد مروارید که دانهای زمرد نیز
دران انتظام داشت سر بلندی یافتند و تازه نهال حدیقه کامکاری
شاداب نخل کلشن بخنداری بادشاهزاد عالی نژاد سعادت پیوند
محمد اعظم بعنایت یکعقد مروارید که دانهای زمرد دران منظوم
بود عز اختصاص اندوخند و قرة العین سلطنت و فرمان روائی
قوة الظهر ایهت و جهانکشائی بادشاه زاده ارجمند والا گهر محمد
اکبر بمرحمت یک زنجیر فیل مشمول عاطفت گردیدند و معظم
خان سپهدار بنگاله بجلدوی مساعی جمیله که در دفع و استیصال
ناشجاع خسران مآل ازو بظهور آمده بود خطاب والای خانانانی
و سپه سالاری بلند نامی یافته دو هزار سوار از تابانان او در اسبه
سه اسبه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافت هفت هزار
هفت هزار سوار ازان جمله پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد
و بمرحمت ارسال خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع عز مباحات
بیانت و از روی عنایت خلعت خاص با شمشیر خامه برای امیر

الامرا صوبه دار دکن و خلعت خاصه بجبهت رانرا راجستگه و
و مهابت خان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار اکبرآباد و بهادر
خان باظم مهام صوبه داره آباد مرسل گشت و ابراهیم خان که بصوبه
دارمیر کهمیر جنت نظیر از تغییر اعتماد خان معین گشته بود
بعنایت خنجر مرصع با علاقه سرورید و اسب با ساز طلا مباحی
گشته مرخص شد و اصالت خان که سابق از منصب معزول شده
بود درین هنگام مورد عاطفت خسروانه گشته بمنصب پنج هزاری
سه هزار سوار سریلندی یافت و بقوچدارمیر مراد آباد از تغییر قاسم
خان منصوب شده بعطای خلعت خاصه و ماده فیل و ترکش
زرورزی کامیاب مرحمت گردید و قاسم خان بقوچدارمیر چکله مهترا
از تغییر اله وردیخان معین گشته بعنایت ارسال خلعت نوازش
یافت و نجابت خان که بمقتضای تقدیر در اوائل این سلطنت
عالمگیر تقصیری از صادر شده بود چون از انوقت باز که مورد تفضل
و بخشایش خدیو جرم بخش گشته رخصت کورنش یافته بود تا
این هنگام بی سلاح بملازمت اشرف می آمد عاطفت بادشاهانه
او را بعطای شمشیر نوازش نموده حکم شد که بعد ازین یراق بسته
به پیشگاه حضور می آمده باشد و طاهرخان بمنایت خنجر مرصع و
آمد خان بخشی درم بمرحمت شمشیر و قطب الدین خان فوچدار
چوناکده بمرحمت ارسال خلعت و یک زنجیر فیل و سردار خان
از کومکبان گجرات و سوبهاگ پرکاس زمیندار سرور و راجه
بهادر چند زمیندار کمانون بعنایت ارسال خلعت چهره اعتبار
انورخندک و لودخان که درین ایام از بنگاله به پیشگاه خلافت

رسیده یوه باضافه پانصدی پانصد سوار که سابق بنایر تقصیر
از منصبش کم شده بود بمنصب دو هزاری پانصد سوار سرور شد
و سوبهکر بنیدیله بقوچدارمیر ترهاری و عنایت اسب و ازاصل و اضافه
بمنصب دو هزاری هزار سوار دو اسبه سه اسبه مباحی گشت و
ازاصل و اضافه نصیری خان فوچدار کوه مانگپور بمنصب دو هزاری
هزار سوار و سیدحسن ولد دلیر خان باره بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و تهور خان بقوچدارمیر چنور و
مرحمت خلعت و اسب و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار و تشریف خان بقلمه داری فتح آباد دکن تعیین یافته
به عنایت خلعت و خطاب معتز خانی و ازاصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و محمد بیگ خان بقوچدارمیر و قلعه
داری انکور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار مورد نوازش گردیدند و از اصل اضافه کاکر خان
بمنصب هزاری هشت صد سوار و میرزا علی عرب که در ملک
کومکبان دکن انتظام داشت بمنصب هزاری شش صد سوار و اسد
کاسی بمنصب هزاری شش صد سوار و اوزیک خان از کومکبان دکن
بمنصب هزاری پانصد سوار سرورازی یافتند و نور الحسن که شمه
از احوال او در طی سوانح بنگاله گذارش یافت از انجا رسیده چپه
سای سده اقبال گردید و بمنصب هزاری پانصد سوار سروراند
شد و منصور بزار عبد الله خان والی کاشغر و مهدی برادر زاده
خان مذکور که هر دو از متهوم گشته براه بدخشان خود را بجمعیت
آباد هندوستان بهشت نشان رسانیده بودند درین هنگام بتقدیر

سده سپهر مرتبه فائز شده مشمول عواطف بادشاهانه گردیدند و اولین بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام شش هزار روپیه و منصب هزاری دوم سوار و درمیدین بمرحمت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام چهار هزار روپیه و منصب هفت صدی صد سوار نوازش یافته سرفراز دولت بندگی گردیدند و قزلباش خان بقلعه داری قندهار دکن از تغییر مدیر عهد الله معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و چون مهدیقلیخان سپاه منصور اراده گوشه نشینی داشت بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب عنایت گردید و سید جعفر ولد سید جلال بخاری که کسوت سیدتش بطراز تقوی و فضیلت آراستگی دارک و بالفعل صاحب سجاده آن سلسله است بمرحمت خلعت و یک زنجیر فیل و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف او بعنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حسن برادر سید جلال مغفور بعطای خلعت و ماده فیل مطرح انوار نوازش گشته باحمد آباد که موطن مالوف آنهاست و درانجا بوظائف احسان و شرافت انصال این دولت بی زوال موظف اند رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری که از اولاد قدوه مشایخ عظام اسوده اوایای کرام حضرت شیخ قطب عالم قدس سره و صاحب سجاده آن دودمان کرامت نشانست بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دوصد اشرافی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردیدند و وزیربیک مخاطب بارادتخان که همراه بادشاه زاده عالیقدر بلند مکان محمد سلطان بود و بنا بر سنخ قضیه رفتن

آن را اعتبار به پیش ناشجاع مورد عتاب شهشاه مالک رقاب گشته از منصب معزول شده بود مطمح انظار بجایش گردیده بمنصب هزاری چهار صد سوار سربلند شد و بقلعه داری ظفرنگر از تغییر میرزا علی عرب تعیین یافت و سیدی نولاد بکوتوالی رکاب سعادت از تغییر محمد خان منصوب شده بعنایت خلعت و خطاب قولان خانی نامه اعتبار برانروخت و حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی ازستانی و حکیم معین برادر حکیم شمسای کاشی و میر آق متولی روضه منوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی ریدشوی خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه و چند صدی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه و سید شیر محمد قادری بانعام سه هزار روپیه و شیخ عبدالله بانعام دو هزار و پانصد روپیه بهره اندوز مکرمت گشت و محمد آمین بیگ خویش ذوالفقار خان که درین ایام از ولایت ایران روی عبودیت باین آستان سپهر نشان آورده بود بمرحمت خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و سپر با ساز طلا و انعام سه هزار روپیه سربلندی اندوخت و سبها سکر بهدوریه که از نیکو محضری و سعادت یآوری توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود بعنایت خلعت و اسب سرفراز گشته مسمی بر او سعادت مند گردید و یکی از اهل دکن که از نیز باین دولت فائز گشته بود بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپیه کامیاب شد و پنج هزار روپیه با برخی از حلی مرصع باهل ساز و فوا و نغمه همچنان آن بزم رالا عطا گردید و درین فرخنده روز جهان امروز از جانب مندره نقاب حشمت و اقبال محجوبه استار

جاء و جلال ملکه ثریا جناب خورشید احتجاب بیگم صاحب که در
مستقر الخلافة اکبر آباد شرف اندوز خدمت اعلیٰ حضرت بودند
یکمقد مروراید که پنج قطعه لعل آبدار دران منتظم بود و دو لک
و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت بنظر فیض اثر رسیده پذیرای
انوار قبول شد و از جانب صدر نشین مشکوی ابهت و احتشام
پرده گزین تنق عظم و احترام ملکه تقدس نقاب روشن رای
بیگم پیشکشی از جواهر زواهر بنظر قدسی متأثر در آمد و گوهر انسر
سر بلندی فروغ اختر ارجمندی بادشاهزاده والا قدر محمد معظم
پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات که پنجاه و دو هزار روپیه
بها شد گذرانیدند و پیشکش قطب الملک که شصت و پنج هزار
روپیه قیمت آن بود و پیشکش امیر الامرا صوبه دار دکن و
پیشکش مهاراجه جسودت سنگه صوبه دار گجرات مشتمل بر جواهر
و مرصع آلات و نفائس و نوادر آن بلده فاخره و امپان کچی
باک رفتار که بقرب یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت شد از نظر
اشرف گذشته بمعرض قبول در آمد و راجه جیسنگه پیشکشی
شایسته از جواهر و مرصع آلات موازی یک لک و سی هزار روپیه
بنظر انور رسانید و جمعی دیگر از امرا بقدر پایه و حالت خویش
پیشکش ها گذرانیدند و درین ایام تربیت خان صوبه دار اجمیر که
از انجا معزول شده بود دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید
و بمعرض همایون رسید که داور داد خان ناظم مهات اٹک باجل
طبیعی بساط حیات در نوردید و جمشید چیله که از غلامان روشناس
این آستان دولت اساس بود و بفرورداری سرکار پیراتهه قیام داشت

یکی از سپاهیان بهابقه رنجشی قصد هلاکش نموده اورا از پای
در آورد و چون حقیقت گردن کشی و سرتابی متمدن مراد آباد که
از محال مقصد خیز زور طلب است بمسامع حقائق مجامع رسیده بود
حکم معلی صادر شد که بخشی سرکار تازه نبال بوستان سعادت
و اتبال بادشاهزاده ارجمند فرخنده فال محمد اعظم با پانصد سوار
از سپاه ایشان بکومک اصالت خان فوجدار آنجا شتابده یکچند در
تنبیه و تادیب مفسدان نگهیده آئین و ترم پیشگان ادبار قرین
آن سرزمین ممد و معاون خان مذکور باشد و بعد از استیصال
متمدن بغي کمال مراجعت نموده به پیشگاه جاء و جلال آید درین
وقت فیض مقدم فرخنده عید الضحیٰ مسرت بخش دلها گشاده
آئین عشرت و خرمی تازه شد و کوس طرب و خوشدلی بلند آوازه گردید
نوبتبان عالی مقدار و امرای والا جاء در بارگاه فلک پیشگاه جمع
آمده بتسلیمات عبودیت سمات تقدیم رسم تهنیت نمودند و
حضرت شاهنشاهی بشیخه معهود عزم توجه بمصلی فرموده بر
فیل کوه پیکر بدیع منظری که تخت مهر فروغ طلا بر پشت آن
نصب گشته بود سوار شدند و سر و سر افزا گلشن سلطنت و سروری
بادشاه زاده کامگار سعادت شیم محمد معظم را در عقب سرب مبارک
جای داده فیض قدوم بعیدگاه ارزانی داشتند و نماز عید بجماعت
گزارده پس از یک و نیم پاس روز لوای معاونت برافراشتند و در
رفتن و آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار از زر پاشی و سیم
اشنانی دست مکرمت و جود نقد مقصود بدامن امید افتاد و بعد
معاونت از عیدگاه شهنشاه اسلام پرور دین پناه بدست مبارک ادای

سنت قربان فرمودند درین روز میمنت افروز تزیینت خان پیشکشی مشتمل بر یک زنجیر نیل و جواهر و مریخ آلات و دیگر نفائس بنظر قدسی برکات رسانید و عاطفت بادشاهانه شامل حال بندهای آستان عظم و جلال گشته جمعی کثیر را مورد انظار احسان و نوازش و مطرح انوار عطا و بخشش گردانید *

تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره به تأدیب و تنبیه راجه گرن بهورسه

تبدیل این مقال آنکه در ایام بیماری اعلیٰ حضرت و هنگام تسلط و استیلای دارا بیشکوه که آن تیره بخت خسران یزده از بی خردی و باطل اندیشی یاغوی آن حضرت پرداخته ایشان را برین آورد که اکثر عساکری که بجهت تسخیر بیجاپور بملازمت رکاب نصرت مآب شهنشاه عالمگیر مالک رقاب معین بودند طلب نمود و جمیع عمدها و سران لشکر بادشاهی بدربار جهانمدار شتافته از امرای بزرگ سوای معظم خان و نجاتخان کسی در دکن نماند راجه گرن جهالت منش ضلالت ائین که پیوسته در سلک کومکین آنصوبه انتظام داشت یاغوی دارا بیشکوه از دولت اطاعت و خدمت گزاری و شرف متابعت و فرمان برداری خدیو جهان رخ برتافت و بی رخصت از دکن برآمده بوطن خویش شتافت لیکن دران وقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف و درنگ نموده بدربار گیتی مدار نرفت و بعد از آنکه دارا بیشکوه ننگه سگال که از جنود اقبال

شکست خورده رهگرایی وادی خذلان و نکال گردید و ساخت سلطنت و حریم خلافت از غبار شورش آن بیخبر نسا آئین پذیرایش یافته سریر عظمت و کامرانی و اورنگ فرماندهی و جهانبانی بفرجالات و اقتدار این دست پرورد لطف افریدگار زیفت پذیر شد و سران و سالاران و نوئیان و سپهداران از نزدیک و دور و غیبت و حضور سر عبودیت برخط فرمان برداری گذاشته غاشیه انقیاد بردوش اعتقاد نهادند و گوش اطاعت بحلقه یندگی سپردند از آنجا که سرأت ضمیرش از زنگار ضلالت تیره و دیده تدبیرش از غبار جهالت خیره بود توفیق استغفار و اعتذار و دولت استلام آستان سپهر مدار نیافته یکچند بمقتضای اندیشههای تباہ و مصلحتهای زمیندارانه در آمدن ببارگاه جاه و جلال تعلل و امهال می ورزید و پس از مدتی که از بخردی نشاء غفلت و نادانی بهوش آمده بخطای رای و غلط تدبیر خویش متفطن شده غلبه وحشت و دهشت و استیلای خوف و هراس مانع آمدن او بدرگاه گردن اساس گشته از کمال انفعال و تشویر در پرده حجاب تقصیر ماند و از کوتاه بینی و ناعاقبت اندیشی در بیگانه وطن خود که بولایت مالوار قریب الحجاز است رحل اقامت انگذده در جواب مناشیر گیتی مطاع که از پیشگاه خلافت و جهانداری در باره طلب او عز مدبر می یافت از روی مکر و تزویر غرائض مبینی بر حیل و معاذیر نوشته دفع الوقت میکرد بنابراین درین هنگام فرخنده انجام رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی که مطلع انوار الهام الهیست چنان اقتضا نمود که یکی از عمدهای درگاه والا با فوجی از عساکر گیتی کشا بتادیب

آن بدکیش باطل اندیش معین شود که اگر از خواب غفلت بیدار
گشته دست ندامت بذیل اعتذار زند و اظهار خجالت و سرانگیزی
کرده بقدم اطاعت و بندگی پیش آید اورا آمان داده همراه خود
بعینه سپهر مرتبه آرد و الا بتنبیه و تادیب او پرداخته همت بر
استیصالش گمارد و باین عزیمت صواب انجام امیرخان را با فوجی
از جنود نصرت اعتصام و مبارزان بهرام انتقام مثل راجه رای سنگه
راتهور و دیندار خان و پردل خان و الف خان و سید منور خان و
سید بهادر باره و جان سپار خان و ترکناز خان و راجه دیبی سنگه
بندیله و زاهد خان و آتش خان و گزوهی دیگر که قریب ده هزار
سوار بودند به سرانجام این خدمت تعیین نموده سیزدهم ذی حجه
سرخص فرمودند در هنگام رخصت اورا بمعطای خلعت خاص و شمشیر
باساز مرصع و ماده فیل با حوضه نقره و ده اسب از آن جمله پنج
راس عراقی یکی با زین و ساز مطلی نوازش نمودند و از امرای
کومکی و عمدهای آنجیش مسعود راجه رای سنگه راتهور بعنایت
خلعت و اسب یا زین و ساز مطلی و دیندار خان بمرحمت ماده فیل
و پردلخان بعنایت اسب و افغان بمکرمیت شمشیر و اسب و سید منور
خان و سید بهادر باره و جان سپار خان و ترکناز خان و راجه دیبی سنگه
بندیله و زاهد خان و آتش خان و قریب سی کس دیگر هر یک
بمکرمیت اسب و برخی بعنایت شمشیر و گروهی بمعطای خلعت
فاخره سربلندی یافتند و کیسری سنگه ولد راو کورن مذکور که برهبری

(۲۰ ن) کیسری سنگه

بخت و دولت از دیرگاه بندگی این درگاه آسمان جاه اختیار کرده کامیاب
خدمت حضور بود و با پدر رابطه الفت و داعیه موافقت نداشت
بموجب التماس در حاکم کومکیان امیرخان منتظم گشته بمعطای
خلعت و ماده فیل مباحی شد درین ایام الهوردخان که از
موجداری متبرا معزول شده بود باستیقام کعبه جلال شرف اندوز
گردید و بعرض اشرف رسید که قاسم خان موجدار سابق مراد آباد
که درین اوقات بنظم مهمات چکله متبرا تعیین یافته روانه آنحدود
بود برادر زنش که سببولی شویده دماغ بود و همانا غبار نقاری
ازو در خاطر داشت بحالت ذاتی و جسارت نشاء جنون عارضی او
را بزخم جمدهر از هم گذرانید و بقصرمان جهان مطاع این بدکیش
شفارت منش بیاسار سید و عبد النبی خان بموجداری چکله
متبرا معین گشته بعنایت خلعت و ماده فیل و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه نوازش
یافت و نظم مهات چکله سپهرند از تغیر او ببافرخان تفویض یافته
منصبش باضافه هفت صد سوار هزاری هزار سوار مقرر گردید هفتم
محرم اخلاص خان خودشکمی که بموجب حکم معلی خزانه و
جواهرخانه و دیگر اموال ناشیاع یا عوزات و پردگیان آن و خیم العاقبه
از بنکانه آورده بود بادراک دولت زمین بوس چهره عبودیت
نورانی ساخت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میداکار و اسب
عراقی تارک مباحات افراخت و الهوردخان بموجداری سرکار
گورن دور از تغیر داندخان حریفند گشته بمکرمیت خلعت و شمشیر
باساز مرصع امتیاز یافت و الهداد ولد اخلاص خان بعنایت

خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار
سرافراز شد و درین ماه مبارک بیست هزار روپیه بوساطت
صدر الصدور باریاب استحقاق انفاق شده ضمیمه ذخائر حسنات شهنشا
قدسی سیر قدوس ملکات گردید و درین اوقات عنایت پادشاهانه
پرتو توجه بحال باز ماندهای قاسم خان انگنده جانی بیگ همشیره
زاده و پنج پسر و دیگر خویشان و منسوبان او را بعطای خلعت از
لباس کدورت برآوردند و همگی را بوظائف احسان و شرافت
افضال مشمول عاطفت و بنده پروری گردانیدند رسور سنگه وکیل
رانا بمرحمت خلعت و اسب مباحی گشته رخصت انصراف
یافت و ابو القاسم نبیرگ لشکر خان بانعام دو هزار روپیه کامیاب
عنایت گردید بیست و دوم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار
لاهور که چنانچه گزارش یافته بموجب التماس بحضور لامع النور
آمده یکچند کامیاب خدمت سراسر سعادت بوده رخصت معاودت
یافته بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز میدناکر و یک زنجیر
فیل بایراق نقره و ماده فیل مطرح انوار مکرمت شد *

کشایش قلعه چاکنه که از قلاع حصیه ولایت

کوکن است بسعی امیر الامرا رو داده

تبدیل این مقال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصیه ولایت کوکن است
وان ولایت بیست واقع در ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع محکمه
و بندرهای زر خیز که از آن جمله بندر چیل وابل است و پاره ازان
کوهندستان و دره و سنک لانج و بعضی پیشه و جنگل است در سابق

ایام برخی ازان ولایت که بملک بیجاپور متصل است بمعادل خان
و اکثر نظام الملک تعلق داشت و در زمان فرمان روائی اعلی
حضرت که قلعه شهر بنیاد دولت آباد با جمیع ولایات نظام الملک
بحیطه تسخیر اولیای این سلطنت ابدی دوام در آمد و از دولت
و حشمت آن سلسله بی نظام اثری نماند عادل خان که از عاقبت
بینی و مصلحت گزینی حلقه اطاعت و انقیاد در گوش کرده و
غاشیه اخلاص و اعتقاد بر دوش گرفته در مقام خدمت گزاری و
فرمان برداری بوده پیشکشهای شایسته بجناب خلافت فرستاده از
خدمت اعلی حضرت التماس کرد که باقی ولایت کوکن که مستخر
چنود قاهره شده بود بذایر آنکه بمحال مملکت بیجاپور اتصال داشت
باو مرحمت فرمایند و تقبل نمود که بعضی از ولایات خوب خود
نیز در عوض آن بتصرف اولیای دولت سپارد آن حضرت بذایر
الحاج و اقتراح از ولایت مذکور باو عطا کردند و ازان وقت باز کل
کوکن در تصرف محمد عادل خان بود و در اواخر زمان حکومتش
اکثری ازان ولایت باذطاع ملا احمد ناتیه که از عهد های او بود
تعلق داشت و دو پرگنه که یکی موسوم به پونه و دیگری به سوبه
است بجاگیر ساهو بهونسله که پیشتر از اتباع نظام الملک بود و
بعد از انقراض دولت او بمعادل خان گرانیده در سلک نوکران او
در آمد داده بود و ساهو انجا برهم زمینداران وطن گزیده چون خود
در سمت کرناتک معین بود سیوایی پسر بد گهرش بنیاد است آن
ضالالت پرور آنجا می بود و در اواخر زمان اعلی حضرت چون محمد
عادل خان را عارضه مرضی که بآن در گذشت طاری شده کوفتش

بامتداه کشید و ازین رهگذر انقلابی در احوال مملکت بشجایور بهم رسید ملا احمد میاهمی که در گوئن داشت نزد خود به بشجایور طلبید و آن ولایت و قلاعش از لشکر و حشمتی که ضبط و محاذت آن کماینبغی تواند نمود خالی ماند درینوقت سیواشی مرده که جلالت و بیدایی با مکر و گریزه فراهم دارد انتهاز فرصت نموده دران ولایت غبار طغیان بر انگیخت و آغاز سرکشی کرده جمعی از مفسدان قوم خویش بر خود گرد آورد و نصرت بحیله و تزویر قلعه چند را متصرف شده دست غلبه و استیلا بما بقی قلاع که از رجود حراست پیشگان و ذخیره و سامان تهی بود دراز نمود دران اثنا محمد عادل خان را روزگار حیات سپری شده علی عادل خان پسرش که دران وقت طفلی بود کسوت نیابت پوشید و ازین جهت که او را هنوز استقلالی در امور حکومت بهم نرسیده فتور و اختلالی در احوال بشجایور راه یافته بود بخبر این قضیه نتوانست پرداخت و سیواشی مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع و حصون آن ولایت دست تملک یافت و بجمعیت خاطر و فراغ پال سامان اسباب بغی و تمرد نمود و باستظهار کوه و جنگل و حصانت و رسالت قلاع سرکشی و مخالفت را میان دست و احداث حصون تازه کرده از سابق و لاحق چهل قلمه مشحون بمسامان قلعه داری بهم رسانید و با علی عادل خان اعلان خلاف کرده گردن از طاعت بپچید و چون علی عادل خان را فی الجمله استقلالی در مراتب حکومت و ایالت بهم رسیده در مدد دنع او شد رسل و رسائل بمیدان آورده از روی کید و تزویر باظهار خجالت و ندامت استغفار تقصیر نمود و افضل نام یکی از ارکان دولت

بشجایور را که بنور جمعیت میاه و مزید جلالت و سپاهگری موسوم بود آن مقهور لئیم از کمال ملاحظه و بیم داشت از راه احتیال و مکیبت برای استماله خویش طلبید و بعضی عادل خان نوشت که اگر از باین حدود آید و با من عهد و میثاق در میان آورده خاطر رسیده مرا مطمئن سازد بمحاطت او به بشجایور آمده ملاقاتی میشود و با فضل نیز درین باب خطوط عذر آمیز نوشت پنابران علی عادل خان از خاصی و معامله نافهمی افضل را که دو هزار خوار جلالت شعار داشت بآوردن او تعین کرد و چون بگوئن رسید مقروض شد که از سیدوار هر یک با معدودی بی سلاح و یراق در مکانی که سیدوار معین نموده بود با یکدیگر ملاقات کنند و باهم عهد و پیمان در میان آورده قول و قراری که باید بعمل آورند سیدوار غدار نا بکار نهانی مردم خود مسلح ساخته چذنی را نزدیک بمکان ملاقات و ما بقی را بر اطراف لشکر افضل در کمین گاهها نشانیده بود و خود نیز حربه در آستین پنهان داشت چون افضل بموجب قرار داد بآن پیر نزدیک بد نهاد بر خور در اثنای مصافحه و معانقه نخست خود حربه بر وزن و مردمش از کمین کین بر آمده کار او تمام ساختند و در پسرش که رفیق پدر بودند دستگیر شدند و جمعی که جا بجا در کمین نشسته بودند از اطراف و جوانب بر سر بنگاه و لشکرش ریخته دست جسارت بقتل و غارت کشوند و چون سرزمینی که آنجا نزول داشت اطراف آن کوهستان و جنگل بود و لشکریانش غافل بودند اکثر بقتل رفته معدودی ازان مهلکه بر آمدند و امتعه و اموال و اثر و مراکب و اشیاء متکثر بدست سیدوای مدبر آمد

و بعد ازین قضیه علی عادل خان لشکری بسرداری رستم نام یکی از نوکران عمده خویش بدفع او تعیین نمود و در نواحی قلعه پرناله که از معظمات قلاع سیوا است میان هردو طائفه جنگ روی داده شکست بر لشکر بیجاپور افتاد بالجمله آن مقهور را از سنج این قضایا قوت و استقلالی تازه بهم رسانیده بالکلیه خاطر از توهم و ملاحظه که از جانب بیجاپوریان داشت پرداخت و شروع در قزاقی و تاخت و تاراج اطراف و نواحی کوکن کرده بعضی اوقات که قابو می یافت به برخی از محال ملک بادشاهی نیز دست جرأت دراز می نمود چون این وقایع بمصاحبه حقائق مجامع رسید یرلیغ گیتی مطاع از پیشگاه خلافت با امیر الامرا صوبه دار دکن صادر شد که با عساکر قاهره آن صوبه کمر همت بدفع آن بد سگال و افتزاع حصون و قلاع ولایتش بسته آنحدود را از غبار تمرد و فساد او به پیراید بنابراین امیر الامرا بموجب فرمان والا شان بست و پنجم جمادی الاولی از دهم سال جلوس همایون باین عزیمت صائب با جنود مسعود دکن از خطه فیض بنیاد اورنگ آباد برآمده مختار خان فوجدار ناندییر را بحکومت و حراست شهر مقرر ساخت و نهم جمادی الاخر باحمد نگر رسیده برای نظم و نسق بعضی مهمات روزی چند آنجا توقف نمود و بیست و سیوم ماه مذکور از آنجا کوچ کرده غره رجب بموضع سون بری که از محال ولایت سیوا است نزول نمود و از آنجا بقصبه صوبه که از معمورهای ولایت کوکن است و حصاری از گل دارد و مقاهیر دست از محافظت آن کشیده خالی گذاشته بودند آمده جاندو برای را با جمعی آنجا گذاشت که بمحافظت و

حراست آن پرداخته از اطراف و نواحی با خبر باشد و اهتمام رسیدن غله و آذوقه بلشکر ظرف اثر نماید و چون بوضوح پیوست که امواج مخدولان در اطراف و نواحی جنود اقبال برسم قزاقی چنانچه عادت دکنیان رویه خصال است جولان می نمایند و فرصت دستبرد می جویند مقرر نمود که هر روز یکی از سران لشکر منصور با سه چهار هزار سوار بنوبت برای محافظت جمعی که بجهت آوردن کاه و هیمة و سائر مایحتاج از اردو بیرون می رفتند و بمصلاح اهل هند آنرا که می میگویند رفته بمراحم حراست پردازد و از آنجا بعزم قصبه پونه که آن نیز از معمورهای آن ولایت است و محل اقامت و مسکن سیوای ضلالت آئین بود چهارم شعبان بموضع بارامتی از اعمال پرگنه صوبه که قلعه گلی دارد نزول نمود و جمعی آنجا گذاشته مقرر کرد قلعه آنرا که شکست و ریخت بسیار بآن راه یافته بود مرمت نموده بلوازم محارست و خبرداری قیام نمایند و از آنجا بکنار دریای نیرا منزل گزید و چون خبر رسید که فوجی از سیوای مقهور بده گروهی لشکر منصور آمده در کمین فرصت اند شریزه خان را با سه هزار سوار بدفع آن جمع بد فرحام تعیین نمود و مخافیل تیره ایام تاب ثبات و پایداری نیلورده برآه فرار شتافتند و چند روزی دران حدود بسر برد و پانزدهم ماه مذکور بموضع دهال از اعمال پرگنه پونه که کنار دریای نیراست نزول نمود و از آنجا بطی دو مرحله بقصبه سرول که از ولایت عادل خان بتصرف سیوا آمده بود رسید و قلعه آنرا که غنیمت کنیم چون بنای درامت خون منهدم ساخته بود مقرر نمود که تجدید

عمارتش کرده جمعی آنجا باشند و دران موضع سه چهار مقام
نموده چون آگهی یافت که در اطراف قلعه راجگده که ازو قصبه
سرول ده گروه مسافت دارد و چهار پنج قلعه دیگر از سیوای بدگیر
در نواحی آن واقع است جمعی کثیر و فرقه انبوه از مخالفان
شقاوت منش ادبار پزوه فراهم آمده بخیدال محال آماده مدافعت
و قتال اند شمس الدین خانرا بانواج هراول و راو بهاو سزگه را با
همراهان او و شرزه خان را با جمعی از دکنیان و میر عبدالمعبود
داروغه توبخانه را با هزار تغلکچی بدفع آنها تعیین نمود اعدای
مقبور را از سطوت ابواج قاهره پای قرار از جای رفته راه فرار
سپردند و مبارزان جیش مسعود دلهای اطراف راجگده را تاخته
آن روز دران حدود بودند و روز دیگر لوائی معاونت افرارخته شبهنگام
بعسکر نصرت اثر پیوستند و صباح آن که لشکر ظفر پیکر ازان کوچ
کرده جمعی از مخدولان جسارت نموده برسر اردو آمدند راو بهاو سزگه
که سردار چنداول بود خبر یافته خود را بوقت رسانید و مردانه وار
بران گروه نابکار حمله ور گشته تیغ سرافشان بهارزان نصرت نشان
جمعی از مدبران بی باک را بر خاک هلاک افکند و برخی را
مچروح ساخته رهگرایی وادی فرار گردانید و آسیبی از انها باردو
نرسید و آن روز موضع سیوایور که از قصبه سرول هشت گروه امت
مخیم جنود ظفر قرین گردید و چون مابین سیوایور و پونه نزدیک
بموضع کراده کوهیست که ازان بایست گذر کرد و دوراه مشهور دارد
که هر یک بغایت صعب المرور است چنانچه سواری بصد تعب
عبور تواند نمود و خبر رسید که مخالفان در پای کتل فراهم آمده

مسلح و آماده بکام مدافعت و مقاومت ایستاده اند بنابراین امیر
الامرا برای ساختن راه و تدبیر عبور از مضیق آن کوه در سیوایور
قرار اقامت داده شمس الدین خانرا با جمعی از بیلدار و تبردار
بیکی ازان دو راه فرستاد که ملاحظه نموده اگر قابل توسیع باشد
بساختن آن پرداز و وسیع سازد و خود با گروهی بدیدن راه درم رفته
چوکی بطراف و نواحی آن کوه تعیین کرد که بتحقیق طرق و
مسالك آن پرداخته راه دیگر تفحص نمایند و چون پس از زمانی
خبر رسید که در کمر آن کوه راهی پیدا شده که بعد از ساختن آن
ارابه باسانی عبور میتواند کرد در ساعت جمعی از بیلدار و تبردار
با هزار و پانصد سوار از تابیدن خود فرستاد که راه مذکور را
بسازند و آنها بجهد بلیغ و کوشش تام بساختن آن پرداختند
تا شام آماده عبور جنود نصرت اعتصام گردانیدند و درین روز که
راجه رایستگه باهتمام گهی رفته بود قریب چهار هزار سوار از بغی
اندیشان سیه روزگار بقصد دستبرد بسمتی که اهل لشکر بکهی رفته
بودند شتافتند راجه فوج خود را تیزوک کرده و پای همت در
میدان جرأت فشرده بهدانع آن جسارت منشان در آمد و چون
ازین معنی پیشتر خبر بامیر الامرا رسیده بود سرفراز خان را با
جمعی از دکنیان و هزار سوار از مردم خود بکومک راجه تعیین
کرده بود این گروه در افنای این حال بمدد رسیدند و مخالفان
مصلحت در آویزش ندیده پای جرأت پس کشیدند بالجمله روز
دیگر که راه ساخته شده بود امیر الامرا از سیوایور کوچ کرده اوسط
روز پدای کتل رسید و بعد از عبور لشکر منصور ازان عقبه سه و نیم

کرده طی کرده در موضع کراعه منزل گزید و چون راو بهار سنگه را با جمعی چند اداول کرده در پای کتل گذاشته بود که اهتمام گذرانیدن بقیه اردو و لشکر نماید بعد از گذشتن آن نوئین نامدار سه هزار سوار از جنود ادبار در پای کتل نمودار شده بعزم ستیز قدم جرأت پیش نهادند راو بهار سنگه مرکب جلالت بر انگلیخه از روی دلیری و دلوری بر آنها تاخت و سلک جمعیت آنضالالت کیشان را متفرق و پریشان ساخت و در گره باره مقهوران مجتمع شده از روی خیرگی حمله آوردند درین اثنا شمس الدین خان که امیر الامرا او را بعد آگاهی ازین معنی بکومک جند اول تعیین کرده بود جلو ریز رسیده بران جسارت منشان حمله کرد و مقابله تاب ثبات و پایداری نیاروده بوادی فرار شتافتند و روز دیگر قصبه ساپور^(۲) مخیم نزول عساکر منصور گشته امیر الامرا بعد از ورود بمنزل جمعی از برق اندازان خود را بتاخت دههای پای قلعه پونه^(۳) دهر که از اعظم قلاع سیوایی بدگهر بود و از ساپور بمسافت دو کوره و افیع است فرستاد مخالفان خبر یافته با سه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند آنفریق باوجود قلت عدد و عدم وصول مدد پای همت استوار کرده دست جرأت بجنگ تنگ کشودند و تا سرب باروت داشتند تنگ اندازی کرده مدامعت نمودند و چون مصالح بندوق آخر شد بحکم ضرورت دست بقائم تیغ آبدار برده دل بر هلاک نهادند و دان مردی و دلیری دادند پس از آویزش بسیار و کوشش بی شمار بیست و چهار تن

که سه چهار کس از آنها جماعت دار بودند مردانه وار نقد جان در میدان جلالت در باختند و بیست و پنج کس رخسار دلوری بگلگونه زخم زینت پذیر ساختند و بسیاری از مقهوران سیه روزگار دران کارزار بدار ابوار شتافته گروهی زخم برداشتند چون ازین قضیه بامیر الامرا خبر رسید راجه رایسنگه و راو بهار سنگه را بحراست اردو گذاشته خود با بقیه لشکر بسرعت متوجه بآن سمت گردید غنیم لایم را از صولت و سطوت سپاه نصرت پناه پای قرار از جای رفته رهگرای فرار گردید و امیر الامرا بتعاقب آن تیره بختان پرداخته تا سر کتلی که در پای قلعه پونه و هراست از پی رفت جمعی که در قلعه بودند بانداختن بان و تفنگ پرداخته از برج و باره آن حصار شراره زیر آتش کین و پیکار گردیدند در خلال این حال چندی از تاینیان شمس الدین خان تیز جلو کرده از کتل بزیر رفتند و مخاذیل که در پائین کتل بودند نظر بر قلت آن معدود کرده بر آنها حمله نمودند شمس الدین خان را از مشاهده این حالت عرق حمیت شهامت بحرکت آمد و باوجود ریزش گوله تفنگ از برج و باره قلعه با بقیه سپاه خویش از کتل بزیر رفته بر مخالفان تاخت و بضرب تیغ جانستان جمعی ازان مدبران بی باک بر خاک هلاک انداخت و بقیه السیف رخ از عرصه ستیز تافته راه گریز سپردند و چون روز بآخر رسیده بود و لشکر منصور دو کوره از معسکر ظفر قرین دور شده امیر الامرا صلاح در ترک تعاقب دیده به بنگاه خویش معادلت نمود و روز دیگر ازان منزل کوچ کرده در موضع راجواه منزل گزید و چون کتل دشوار گذاری بر سر راه

بود که آنرا بایستی ساخت و نیز خبر رسیده بود که غنیم عاقبت
و خیم در اطراف چاکنه و پونه هرجا کاه و غله بوده آنرا چون خرمن
بخت خویش آتش زده دران حدود از آبادی اثری نگذاشته است
و در منزل مذکور غله یافته میشد و کبھی میسر بود بنا بر رعایت
مصلحت در آنجا بانتظار ساختن راه و بجهت اینکه سپاه ظفر پناه
مگرر بکبھی رفته ذخیره چند روزه برگیرند چهار مقام نمود و هفتم
ماه مبارک رمضان از آنجا کوچ کرده بسر کتل رسید و چون جمعی
کثیر از سپاه و برخی از اردو گذشتند خود نیز پیش رفته سرافراز
خان و جادو نرای را با گروهی دیگر و فوجی از تابینان خویش
گذاشت که جا بجا در اواسط راه ایستاده اردو را هنگام عبور از دست
اندازی اعادی مقهور محاطت کنند مخالفان هرجا قهومی میدیدند
بقدم جسارت پیش آمده قصد دستبرد میکردند و مبارزان نصرت
شعار برانها تاخته دفع شر آن اشرار نا بکار می نمودند تا آنکه مجموع
اردوی لشکر بسالامت از کتل مذکور عبور کرده در نشیب آن نزول نمود
و از آنجا بطی دو مرحله قصبه پونه محل ورود جنود مسعود گردید و
چون امیرالامرا هزار سوار از تابینان خود با دو هزار پیاده بندو قچی
بسرکردگی اسمعیل نامی از نوکران خویش جهت ضبط ولایت تلکوکن
فرستاده بود و درینوقت خبر رسید که آن فریق بولایت مذکور در
آمده اکثر آنرا بقید تصرف در آوردند بذا بران صلاحیت دگنی را
بفوجدار و حراست آن ولایت تعیین نموده بود باباجی بهونساه
و داکو جی و گروهی دیگر را برسم کمک همراه او معین ساخت و
ازین جهت که موسم بارش رسیده بود برای گذرانیدن ایام برشگال

روزی چند در پونه اختیار اقامت کرد و قریباً چهل روز آنجا بسر
برد و درین مدت اکثر اوقات اتواج قاهره را بر سر کبھی با مخالفان
بد سگال آویزش و جدال روی میداد و چون بسبب طغیان آبهای
که در میدان سرحد ملک پادشاهی و آن قصبه واقع است راه رسیدن
غله و آذوقه بلشکر ظفر اثر مسدود شد و ازین رهگذر عسرت و تنگی
بهر رسید بصوابدید رای صائب مصلحت چنان دانست که از پونه
کوچ کرده بچاکنه که از آنجا تا سرحد ملک پادشاهی غیر از دریای
بهبونه آبی در میان نیست و آذوقه بلشکر ظفر دیگر بآسانتر میرسند
رفته اقامت گزیند و باقی ایام بر شگال را آنجا بسربرد و چون تا
انقضای موسم باران جنود مسعود بیکار بودند تسخیر قلعه چاکنه
که از قلاع متبینه آن ولایت است و انتزاعش از مقدمات ضروری
آن مهم بود پیش نهاد عزیمت ساخت و باین قصد از پونه کوچ
کرده بیست و دوم شوال با عساکر فیروزی مآل بپای حصار چاکنه
رسید و برج و باره و اطراف و نواحی آنرا بنظر احتیاط در آورده
همت اخلاص قرین بر کشایش آنحصن حصین گماشت و مورچالها
بخش کرده هر جمعی در طرفی مقرر داشت در سمت شمال رویه خود
با سپاه خویش و گرنهرکور و بعزم دیوسیدیه و حبش خان و
ترینگچی بهونساه و دواچی و جمعی دیگر از یند های پادشاهی
طرح مورچال افگند و در جانب مشرق که رو بروی دروازه قلعه بود
شمس الدین خان و میر عبدالمعبد داروغه توپخانه و سید حسن

و اوژنگخان و خداوند حبشی و بجی سنگه نوکر رانا راج سنگه با فوجی که از دکن معین می باشند و سلطان ملی عرب و علی یار بخاری به پیش بردن سیه پرداختند و در طرف جنوب راویها و سنگه و سرافراز خان و جادونرای و جوهر خان حبشی و جمعی دیگر از دکنیان تعیین یافتند و در جانب مغربی راجه رای سنگه سیودی و گروهی دیگر مورچال بسته شروع در پیش برد کار کردند و توپهای کلان از دهنها صوت که آن نوین رفیع منزلت بجهت تسخیر قلعه مذکور از قلاع دکن طلبدیده بود اشاره نمود که در جاهای مناسب دمدنها ساخته آنها را نصب کنند و از موضعی که زمین صلاحیت نقب داشته باشد آغاز نقب نمایند بالجملة مبارزان نصرت آثار حصار را مرکزوار در میان گرفتند و کمر سعی و اجتهاد بر میان عبودیت استوار کرده همت بر کسایش آن حصن قوی اساس بستند و باوجود موسم برشکال و دوام بارش ابرهای طوفان بار و تواتر تقاطر امطار شب و روز از طریقین بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گرم بود شراره شعله بارت همواره از برج و باره مانند برگ لاله از باد بهار بر فرق مجاهدان ظفر شعار میریخت و گول توپ و بتدوق انواج قاهره در دیوار حصار را پرویزن وار مشک ساخته خاک ادبار بر سر دشمنان سیل روزگار می ریخت و گاهی که اعدای فرصت می یافتند جمعی از قلعه برآمده بغیال دست برد بر سر مورچالها هجوم می آوردند و از دمدنه پلارک خون آشام مبارزان نصرت فرجام خا سر و فاکم بر میگشتند القصه مدت پنجاه و شش روز برین و تیر و نیزان قتال شعله در بود و چون از مورچال

امیر الامرا بیرج مقابل آن نقب رسانیده بودند هفدهم ذی حجه از موسم سال جلوس همایون مطابق سوم شهر یور که نقب مذکور بباروت انباشته شده بود امیر الامرا بصواب دید رای اخلاص پیرا اقرار یورش داده مقرر ساخت که همه لشکر آماده شده بعد از پردن برج از اطراف و جوانب بر قلعه درند و یکپاس از روز مانده اشاره کرد تا نقب را آتش داند برج مقابل بصدمة باروت از هم پاشیده اجزای آن مانند خیل کبوتران رصیده بهوا اوچ گرفت و ساکنانش بیلک چشم زدن ببروج مشیده افلاک رسیدند و چون راهی برای یورش بهم رسید آن نوین عقیدت آئین خود تا پیش دمدنه که در مورچال او ساخته شده بود آمده بندهای بادشاهی و تابینان غویش را بر یورش و کوشش تحریر کرد عساکر فیروزی مآثر که آمده مجاهده بودند تکیه بر نیروی طالع کشور کشای حضرت شاهنشاهی کرده و بر حفظ الهی بر سر کشیده مجموع بیک دفعه بر قلعه دریدند و دامن جانفشانی بر میان زده یازوی جرأت کشادند و همگی داد سعی و تلاش و دلیری دادند خصوصا شمس الدین خان و راویهار سنگه که نهایت کوشش و تردد از آنها بظهور پیوست لیکن چون در عقب برج پشته بلندی از خاک بود مخدولان بران پشته بر آمده دست جلالت بمدافعت کشودند و بانداختن بان و تفنگ و حقه و سنگ پرداخته کمال جد و اجتهاد در مدافعت نمودند مبارزان نصرت مند آنروز مجال پیش رفتن و برآمدن بران گریوه بلند نیافتند و چون دران آویزش و ستیز روز بآخر رسید و ظلمت شب پرده میانجی در میان کشید مجاهدان عقیدت شعار

که عار فرار برخود نمی پسندیدند اکثر در پای قلعه قدم همت فشرده
بهر عنوان که بود شب را بسر بردند و صبح روز دیگر که خورشید
جهان آرا مانند بهادران قلعه کشا بر قلعه ذات البروج آسمان یورش کرد
دگر باره عساکر فیروزی لوا آماده نبرد و بیکار گشته بر قلعه دریدند
و بمیامن اقبال گیتی ستان خدیو جهان بحصار شهر بند درآمده
بقهر و غلبه و صولت و استیلا آنرا مستخر ساختند و بدالمت تیغ
آبدار بهیاری از مخدلان نابکار بدار البوار فرستاده قلعه پیکرشان از برج
سر پرداختند و بقیة السیف بحصار ارک پناه برده آنرا حصن
عاقبت و آمان گردانیدند و درین دو یورش نصرت اثر دوسد و
شصت و هشت کس از بند های پادشاهی و تائیدان امرا جاندار
گشته سرخروی ابد اندوختند و شش صد کس را آسیب زخم رسید
و چون مخالفان غبط قلعه ارک را نیز از حیز قدرت خویش بیرون
دیدند آمان خواستند و بوساطت رازبهار سنگه آمده بامیر الامرا
ملاقی شدند و قلعه را بارلبای دولت قاهره سپردند امیر الامرا
فردای آن داخل قلعه شده ملاحظه برج و باره و توپخانه و ذخیره
نمود و بتدبیر بندوبست و اهتمام مرمت آن پرداخت و چون
از جذاب خلافت و جهانجانی اوزبک خان که در سلک کومکیان
دکن انتظام داشت بحراست آنحصن رمین معین شده بود اورا
با جمعی از سپاه ظفر پناه و توپخانه شایسته در قلعه گذاشت
و بعد از چندی با جنو نصرت اثر از آنجا کوچ کرده بقصد تنبیه
میوای ضلالت کیش و تسخیر قلعه و ما بقی ولایت آن مقهور
بغی اندیش بسمت پونه روانه شد و قلعه مذکور بموجب حکم

اشرف باسلام آباد موسوم گشت و سوانحی که بعد ازین در دکن
ریزی نمود در مقام خود همت گذارش خواهد یافت اکنون کمیت
خوشخرام خامه بشاهراه مقصود برگشته به تحریر وقائع حضور لامع
النور عرصه بیان می پیماید و درین ایام رعند انداز خان که چنانچه
سابق ذکر یافته باشاد معلی بنابر بعضی مطالب از مهم سری نگر
به پیشگاه خلافت آمده بود باتمام آن مهم دستوری یافته بمرحمت
جیغه مرصع و اسپ عراقی سر بلند گردید و هفت کس از کومکیان
او بعنایت اسپ و چندی دیگر بعطای خلعت مباحی گردید و
چون بتازگی برای انصرام آن مهم خیر انجام مقرر شده بود که بعضی
مصالح از بند و قچی و پیدار و برخی آلات و ادوات توپخانه و رسد
غله بلشکر ظفر اثر برند حکم گیتی مطاع به نغان پیوست که
تربیت خان که بصوبه دارج ملتان معین شده بود باهتمام رسانیدن
آن ضروریات قیام نموده پس از رسیدن آنجا باتفاق رعند انداز خان
و راجه راجروپ که متصدی آن مهم بودند جا بجا تپانه بنشانند
و بعد فراغ از تقدیم این خدمت مراجعت نموده بملتان شتابد و
خان مذکور هنگام رخصت بمرحمت خلعت و اسپ عربی با ساز طلا
سرافرازی یافت و چون مهمات صوبه بنگاله بروفق خواهش اولیای
دولت ابدی درام انتظام یافته ساخت آن مملکت بالکلیه از غبار
امسان ناشجاع شور انگیز پیرا سده شده بود بدو آن خان صوبه دار بهار
که بکومک خان خادان سده سالار معین گشته بود یرلیغ معلی صادر
شد که پیدل بته معاونت نموده بنظم مهم آنجا پرازد هژدهم
مصر که جشن وزن سال هفدهم از عمر گرایی چراغ دردمان هشت

فروغ خاندان سلطنت بادشاه زاده سعادت منش فرخنده شیم محمد معظم بود عنایت بادشاهانه آن تابنده گوهر درج اقبال را بعطای یک عقد مروارید شاهوار که دانهایی زمرد آبدار دران منظوم بود و یک تبضه خنجرگران بها عز اختصاص بخشید و درین تاریخ فدائبخان که از فوجداری گورکهور معزول شده بود باسلام سده جلال فائز گردید و یرلیغ گیتی مطاع بجعفر خان صوبه دار مالوه صادر شد که برخی از تابیدان خود آنجا گذاشته با تدمه سپاه خویش برای کوسک امیر الامرا بدکن شتابد و در تقدیم خدمات بادشاهی و ممدومعاون آن عمده الملک باشد شب دوازدهم ربیع الاول که شب میلاد مسعود برگزیده خالق و درد خلاصه عالم هست و بود حضرت سرور کائنات و اشرف موجودات علیه و طی آله و اصحابه شرائف الصلوة و کرائم التحیات بود شهنشاه اسلام پرور دین پناه پانزده هزار روپیه بنمره صلحا و اتقیا انغان نموده استفاضه انوار سعادت از میامن روح مقدس مظهر آن سرور فرمودند *

جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل و سوم

درین اوقات فیروزی سمات که ابواب مسرت و کامرانی بر روی اولیای این دولت جاودانی باز بود و نسائم فیوضات آسمانی و تائیدات ربانی در بهارستان اقبال حضرت خاقانی در احتزاز فرخنده جشن وزن شمسی خورشید جهانآباد اوج عالمگیری و کشورستانی عالمیان را نوید هزاران خرمی و طرب داد و گلشن شادکامی را در برج دلپای عشرت طاب کشاد و دیگر باره بارگاه سلطنت و انجمن خلافت ببسط

بسط عیش و نشاط ترتیب اسباب بهجت و انبساط آذین خسروانی و شکوه آسمانی یافته پیشکاران پیشگاه دولت باشاره والا اسپک مخمل دلپاد را که سپهر برین از غیرت و سعادت و امانش دلتنگ و از قدرت و نفاست طرح و رنگ نمونه ایست از نقش ارزنگ در پیدش ایوان فلک نشان چهل ستون خاص و عام باوچ رفعت و احتشام بر افراختند و سریر گردون نظیر مرصع را که

آسمانیست که مهرش شه عالمگیر است

دران ایوان سعادت اساس بقوایم اقبال نصب کرده جمیع لوازم و ادوات این بزم مسعود بآئین معهود آماده و مرتب ساختند و اوائل روز مبارک جمعه پانزدهم ربیع الاول این سال فرخنده ذال مطابق بیست و هشتم آبان ماه که ساعتی فیض بخش میمنت پرتو بود و در محفل شرافت منزل غسلخانه این بزم همایون صورت انعقاد یافته عنصر مقدس و پیکر کرامت پرور خدیو عطا کار مکرمت گستر بسیم و زر و سائر اجناس مقرر سنجیده شد و از وجوه آن جهانی را نقد مقصود بدامن امید آمد و سال چهل و دوم شمسی از عمر کرامت پیوند قرین خجستگی و بهر روزی بانجام رسیده سال چهل و سیوم بهبارگی و فیروزی آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ ازین رسم میمنت طراز سریر آرای عظمت و بختیاری گشته خورشید وار پرتو عام عنایت و نوازش بر سعادت احوال باریاتگان بارگاه جلال و سعادت اندرزان انجمن خلد مثال گسترند و بعد از ساعتی چند محفل خاص و عام را بانوار قدوم میمنت قرین نور آگین ساخته اورنگ مرصع نثار را بجلوس همایون والا پایه گرد افیدند و تا سه روز

این جشن جهان افروز عالمیان را سرمایه مسرت و شادمانی و پنداری
 حصول آمل و امانی بود و هر روز جمعی کثیر از ندوبان ارادت
 کیش و هوا خواهان خیر اندیش کامیاب مرحمت و انصال پادشاه
 دریا نوال گشته بمراحم و مواهب و انعامات و انزایش مناصب
 سر بلندی می یافتند از آن جمله نهال برومند بوستان حشمت
 و کامکاری نخل سرانرا از ریاض عظمت و نامداری پادشاهزاده
 عالیقدر فرخنده شیم محمد معظم و بهار گلشن ابهت و سروری
 فروغ اختر سعادت و ذبک اختیاری پادشاهزاده ارجمند بختیار محمد
 اعظم هر یک باضافه دو هزار بی منصب پنج هزار پنج هزار سوار
 و بمرحمت در اسپ از طویلۀ خاصه یکی با ساز طلا عز اختصاص
 یافت و برای سر بلندی امیر الامرا صوبه دار دکن و خان خانان
 مپدار بنگال و جعفر خان صوبه دار مالوه و دیگر امرای نامدار و عمدۀای
 رفیع مقدار که از پایه ارتک خلافت و جهانپانی دور بودند خلایع
 فاخره مرسل گشت و مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات بعنایت
 ارسال خلعت با شمشیر خاصه عز امتیاز یافت و راجه جی سنگه
 بعطای خلعت خاص و کوشواره مروارید و در اسپ از طویلۀ خاصه
 یکی با ساز طلا و مرتضی خان باضافه هزار سوار بمناصب
 پنج هزاری سه هزار سوار و عطای خلعت والا پایگی یافتند و اسلام
 خان که بنابر بعضی تفصیلات یکچند مورد عتاب پادشاهانه گشته و
 از منصب معزول شده در مستقر الخلافه اکبر آباد ترین محرومی از
 سعادت خدمت انور بسر میبود و درین هنگام مطمح انتظار عفو
 و بخشایش خدیو عطا کیش خطا پوش گشته رخصت ملازمت

یافته بود و باشارۀ والا درین بزم فرخنده جبهه سالی آستان ملی
 گردید و بعنایت خلعت و شمشیر و منصب چهار هزاری دوهزار
 سوار دگر باره کامیاب دواست شد و فیض الله خان بمرحمت اسپ
 با ساز طلا و شمشیر یا ساز سیناکار و مرزا نود و صفوی که در سلک
 گوشه نشینان بود بعنایت خلعت خاص و انعام ده هزار روپیه و
 اخلاص خان خویشکی بانعام بیست هزار روپیه و صفیخان بانعام
 پانزده هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان
 بانعام ده هزار روپیه و فدائیکان که قبل ازین مورد عتاب پادشاه
 مالک رقاب گشته منصب کم شده بود باضافه هزار و پانصدی
 پانصد سوار بمناصب سه هزار سوار و حسن علی خان
 بمرحمت خلعت و ماده قیل و اسپ عراقی با ساز طلا و شمشیر با ساز
 سیناکار و کنور رام سنگه بمکرمست اسپ با ساز طلا بهره اندوز عاطفت
 خسروانه گردیدند و نوازش خان که در سلک کومندان مالوه منتظم
 بود از اصل و اضافه بمناصب سه هزار سوار و دو صد سوار مطرح
 انوار نوازش شد و مرحمت خان بفوجداری اجمیر از تغیر تربیت
 خان منصوب شده بعنایت خلعت و اسپ مباهمی گردید و جلال خان
 کاکر بفوجداری هوشنگ آباد مامور شده باضافه هزار پانصد
 سوار به منصب سه هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت و
 سعید خان بفوجداری سرکار بهرایج از تغیر سید عزت خان معین
 گشته بعنایت خلعت و اضافه منصب سرفراز گردید و ملتفت خان
 که بخدمت میر توردکی قیام داشت میر بخشگری احدیان ضمیمه
 خدمتش گشته بعنایت خلعت قامت اعتبار بر افراخت و محمد

ابراهیم ولد نجابتخان که قبل ازین خان عالم خطاب داشت و پایتاج
تقصیری سلب خطاب را مستحق شده مورد آن بی عنایتی گشته بود
درین هنگام چون بعرض اشرف رسید که غیرتخان قلعه دار چنانچه
رخت اقامت از حصار هستی بیرون کشید خطاب غیرتخانی
نامور شد و از اصل و اضافه همت خان بمنصب دوهزاری پانصد
سوار و خانه زاد خان بمنصب هزار و پانصدی دویست سوار و
زبردست خان بقوجدارئی کوالیار و از اصل و اضافه بمنصب هزار
هزار سوار از اجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و جهانگیر قلی
بیگ داروغه تورخان خطاب جهانگیر قلیخانی و بختارخان
بعنایت اسپ و حکیم جمالای کشی که سابق مخاطب بدیانت
خان بود و درین اوقات از غلبه ضعف و استیلائی کبرسن گوشه نشینی
گزیده بدعاگوئی دوام دولت قاهره اشتغال داشت بمرحمت دو صد
اشرفی و ولی بیگ کوالی از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد
سوار و میر غضنفر میر تئوزوک بعطای جیفه مرصع مفتخر گردیدند
و سید هدایت الله صدر چون از استیلائی کبرسن التماس کرده بود
که رخصت گوشه نشینی یافته بدعای دوام دولت این فرجام قیام
ورزد مراحم پادشاهانه او را بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب گردانید و
مالوجی و پرموجی دکنی که از منصب معزول شده بودند
نخستین بسالیانه سی هزار روپیه و دومین بسالیانه بیست هزار
روپیه مشمول فضل و عنایت خسروانه گردیدند و بدیع الزمان
کفایت خان چون از کبرسن استدعای رخصت گوشه نشینی کرده
بود بسالیانه شش هزار روپیه موظف شد و سید محمد نواسه و میر

ابوطالب مشهدی که درین ایام از خراسان بعزم خدمت گزاری
این آستان فیض مکان آمده بود جبیه سالی عتیقه خلعت گشته
بمرحمت خلعت و منصب شایسته و انعام پنج هزار روپیه نوازش
یافت و اسفندیار عم زاده اسد خان که او نیز بقصد بندگی عتیقه
صیهر مرتبه تازه از دیار ایران رسیده بود دولت اندوز ملازمت
اکسیر خاصیت گشته بخلعت و منصب شایان مورد عنایت احسان
شد و پرتوی سنگه ولد مہاراجه جسونت سنگه خلعت پوشیده
رخصت وطن یافت و بهادر چند زمیندار کمانون بمرحمت ارسال
یک قبضه شمشیر با ساز مرصع سرمهات باوج اعتبار رسانید و
بقیوی شعار شیخ محمد سعید خلف شیخ احمد مهرندی خلعت
و دو هزار روپیه و بسید حسین عرب دو هزار روپیه مرحمت شد
و محمد وارث و قاضی عبد الوهاب اقصی القضا و چندی دیگر
هریک بانعام یک هزار روپیه سرافراز گشت و یکی از چوهریان
احمد آباد که درین ایام بسعادت اسلام مشرف گشته بود بانعام
دو هزار روپیه مشتمل عنایت شد و بجمعی کثیر از بندگان آستان
اقبال و خدمتگزاران بارگاه جاه و جلال و بجمیع ارباب ساز و نوا
و سرود سرایان آن بزم والا خلعتهای گوناگون عطا گردید و درین ایام
میدمت پیرا که بساط جشن مبسوط بود یکشب بزمین آذری دریای
جوش محادی عمارت مبارک غسلخانه چراغانی که یاهتمام هرشدار
خان از بیست هزار شمع ترتیب یافته بود بزمگاه دولت را فروغ
عشرت بخشید و شب دیگر تماشای آتش بازی که ادوات آن هم
بر گذار دریا چیده بودند حیرت بخش نظارگیان گردید •

کشایش قلعه پربنده باقبال بیروال

از آنجا که سرانجام مهام این دولت جاودانی از روز ازل بکار
فنان آسمانی حواله رفته لاجرم همواره مقاصد علیا و مطالب والای
این خدایو عالمگیر بحسن پرداخت و اهتمام پیشکاران پیشگاه
تقدیر بی توسل اسباب ظاهر و توسط کوشش و تدبیر با حسن
وجهی صورت پذیر میگرد و هر روز مبشر اقبال بوده و فتحی بدیع
و بشارت نصرتی شگرف سامعه افروز اولیای دولت بی زوال میشود
مصادق این کلام درین خجسته هنگام کشایش قلعه پربنده است از
معظمت قلاع حصینه و حصون متین و ولایت بیجاپور بمحض نیروی
اقبال کشور شکار این برگزیده آورندگان بی زحمت مبارکه و پیکار
کیفیت وقوع این فتح ارجمند آنکه غالب نام شخصی که از جانب
علی عالیخان بمدراست قلعه مذکور قیام داشت از آنجا که ملهم بخت
آیت هدایت بردارش فروخوانده طالع بیدارش بصلاح کار رهنمون
گشته بود هوای عبودیت و هوا خواهی این آستان فلک نشان که
قبله حاجات مقبلان و کعبه آمال همکنان است در سر همتش
افتاده از خرد منشی و صواب اندیشی بصدق نیت و صفای طوینت
عزم انسلک در سلک بندهای عتبه خلافت نمود و سپردن آن قلعه سپهر
مانند را با ولایای سلطنت ابد پیوند بهین ذریعه بندگی و ارادت
و گزین وسیله ادراک دولت و سعادت دانسته بنامه و پیغام مکنون
ضمیر خیر اندیش خویش با امیر الامرای صوبه دار دکن در میان
اورد و بجهت تاکید این داعیه عبید الله پسر خویش را نیز نزد آن

رکن السلطنة فرستاد که مشاهدۀ اظهار این مطلب نماید آن نویسن
اخلاص آئین صورت این معنی بجناب خلافت و جهانپائی معروض
داشته اشاره معلی صادر شد که اورا بجائیل مراحم و عنایات شهنشاهانه
مستمال ساخته فوجی از عساکر دکن بپای قلعه مذکور فرستاد
و آنرا بتصرف آرد امیر الامرا غالب را بنویس عاطفت والای بادشاهی
مستبشر گردانیده نخست بشیخ برهان ملازم خود که از جانب
او بفوجداری سرکار پر قیام داشت نوشت که با جمعی که همراه دارن
برجناح سرعت بجانب پربنده شتایند و متعاقب سرخرازخان و جادو
نرای و کار طلب خان و پیتهوچی و برادرش و دلار خان و یعقوب
دلور و میر عبدالمعبود داروغه توپخانه دکن و جمعی دیگر بدان
صوب معین گردانید چون این گروه بپای قلعه رسیدند غالب از
سعادت منشی بقرار داد خود عمل نموده بیست و هفتم ربیع الاول
این سال مبارک فال قلعه را حواله بند های درگاه آسمان جاه کرد
و خون رخت اقامت از آنجا بر گرفته با امتعه و اموال و اهل و عیال
بیرون آمد و باتفاق کار طلبخان با سه پسر و داماد و دیگر اتباع و
اشباع سلخ ربیع الثانی آمده با امیر الامرا ملاقی شد و آن زبده
امرای عظام از سرکار خاصه شریفه هفتاد و پنج هزار روپیه و یکزنجیر
فیل و نه حراس و یکصد و شصت و شصت خنجر مرصع و خلعت فاخر بمشار الیه
و بیست هزار روپیه و یک زنجیر فیل و خلعت بعید الله پسرش
که چنانچه مذکور شد واسطه این مقدمه بود و بهر یک از دو پسر
دیگر و دامادش خلعت و اسب داده استمال و دلجویی آنجا
نمود و حقیقت بجناب خلافت عرض داشت از پیشگاه حضور لامع النور

حراست قلعه مذکور بمختار خان که سابق قوجدارى والدير باو
متعلق بود تفويض يافت و عاطفت بادشاه غالب را بمنصب چهار
هزارى چهار هزار سوار که متنهاى تملى او بود و عطای خلعت
و نقاره و علم و خطاب خانى بهر اذنوز حصول آمال و امانى گردانيد
پوشيده نماند که قلعه مذکور از قدیم الايام در تصرف نظام الملکيه
بود در اوائل عهد سلطنت اعلى حضرت که ارکان شوکت و استقلال
آنسلسله اختلال پذيرفته مشرف بر انقراض و زوال گشته بود و نتيج
خان پسر ملک عفير سرشته رتق وفتق مهمات آن دولت بگف اقدار
خويش گرفته از نظام الملک جز نامى نموده بود و محمد عادل خان
حاکم بچاپور انتهاز فرصت نموده شخصى را که دران وقت بحراست
آن قلعه قيام داشت بطايف تطميعات بجانب خود مائل گردانيد و
سه لک هون باو داده قلعه را گرفت و ازان باز حصار مذکور بتصرف
عادل خان درآمده از لواحق و مضافات مملکت بچاپور گرديد
و بفرمان اعلى حضرت يکمرتبه مهابت خان خان خانان بافواج قاهره
بادشاهى باندزاع آن قلعه معين شد و روزي چند بمحاصره پرداخته
صورت تسخيرش در آئينه سعوى و تدبير جلوه گر نديد و آخر الامر
دست از کوشش کشيده بى نيل مطلوب باز گرديد چون از روز ازل
طلسم عقد هاى دشوار بنام نامى اين دولت پايدار بسته شده درين
ايام نصرت انجام پذيروى بخت همايون و اقبال روز افزون حضرت
شاهنشاهى ان حصن حصين باحسن وجهى بحيطه ضبط و تصرف
اربابى سلطنت ابد قرين در آمد *

رسیدن امير خان با افواج نصرت قرين و آوردن را و کرن را با دوپسر بحضور ظفر پیکر

سابقا گزارش يافت که خان مذکور باز سر از افواج قاهره بتدبير
آن جهالت منش معين گرديد اکنون کلک سوانح نگار بتحرير انجام آن
مهم نصرت پذيرامى پردازد چون امير خان با جنود منصور بحود بیکار
نزدیک شد راو کرن بططنه توجه عساکر نصرت شعار از خواب گران
غفلت و بيخردى بيدار گشته چاره کار در سلوک منهي مستقيم
اطاعت و فرمان بردارى ديد و يقين دانست که اگر بر سوى کردار
اصرار نمايد و بحکم جهالت مسلک مخالفت پويده بمداومت و
مقاومت پيش آيد تيغ قهر و انتقام مجاهدان دين و مجارزان دولت
گرد دمار از روزگار او انگيخته مال و مئوطن و عرض و ناموسش
دست خوش فنا و زوال خواهد گرديد لاجرم هواى پندار باطل از سر
جهالت و غرور بيرون کرد و بقدم ندامت و اعتذار نزد امير خان آمد
و او را شفيق عفو جرائم و زلاالت در حضرت خلافت ساخته عازم
استلام عذبه سپهر احترام گرديد و خان مذکور او را همراه گرفته باعساکر
راه معاودت سپرد و چهارم ربيع الثانى بر پيشگاه عظمت و
جهانبانى رسیده کامياب دولت زمين بوس گرديد و هشتم راو کرن
بوسيله آنخان عقيدت نشان بآئين بندگي در کمال خجلت و سر
انگندى با انوپ سنگه و پدم سنگه پسران خويش جدين عبوديت
بر خاک آستان سلطنت سود و مورد لطف و بخشايش خديو عطا بخش
خطا پوش گشته از استيلاى رعب و دهشت و غلبه خوف و وحشت

آرام یافت عاطفت و افضال سایه ذوالجلال او را با پسرانش بعطای خلعت نواخته کسوت عفو پوشانید *

رسیدن کنور رام سنگ از سری نگر و آوردن سلیمان بيشکوه را بحضور پرنور

چون پیوسته شرائف تائیدات ربانی و لطائف توفیقات مہجانی کار ساز و کام پرداز این دولت آسمانیست لاجرم همواره جلائل امور و عظام مہمات که در نظر ظاهر نگر صورت پرستان چہرہ نمایی دشواریست بآسانی صورت گیرد و عقد های مشکل و کارهای صعب کہ دست تدبیر دقیقه سنجان عالم اسباب از دل آن بدامن عجز آویزد با حسن وجہی کشایش پذیرد ازان جملہ بدست آمدن سلیمان بيشکوه کہ یک چند در حیز تعویق مانده بنابر بعضی موانع ظهورش در نظر همگان بدیع می نمود و درین ایام فیروزی نشان مفاتیح اقبال بیژنوال شہنشاہ جهان قفل افضال ازان مہم کشود تبیین این مقال آنکہ پرتہی سنگ زمیندار کوهستان سری نگر کہ از بلخردی و باطل پردری آن شعبہ دوحہ نساہ را چنانچہ گزارش پذیرفته در سرزمین خود جائی داده تا این هنگام بنابر فکر های بیہودہ و طمعہای خام در حمایت و صیانت از گوشش بی حاصل می نمود درین وقت از بیہوشی نشاء غفلت بخود آمده دانست کہ اگر بدیش ازان برین معنی اصرار نماید عنقریب بوبال نکال آن ناقابل بر گشتہ اقبال گرفتار آمده مال رموطنش دستخوش قہر و تاراج افواج بحر امواج خواهد گردید و دیدہ تدبیر بر سوی کردار خویش کشودہ

بظہار ندامت و تمہید اعتذار پرداخت و مکتوبی بر ارجہ جیسنگہ مہلی بر استدعای صقح جریان خود از بيشکوه سلطنت و تعہد سپردن آن بی بہرہ جوہر سعادت باولیائی دولت نوشدہ او را وسیلہ در خواست عفو و بخشایش ساخت حضرت شاہنشاهی بالتماس راجہ مذکور رقم عفو بر جریدہ تقصیرش کشیدہ کنور رامسنگہ خلف آن زیدہ راجہای عظام را معین فرمودند کہ بسرخود سری نگر شتابد و سلیمان بيشکوه را از گرفتہ بعتبہ سپہر رتبہ آرد و نوزدہم ربیع الثانی او را بعنایت شمشیر با ساز میناکار و دھکدھکی الماس سر بلندی بخشیدہ سرخص نمودند و از بانصوب شتافدہ چون پرتہی سنگہ خبر آمدنش شنید جمعی فرستاد کہ سلیمان بيشکوه را در جای کہ می بود دستگیر کنند تا بموجب یرلینگ گیتی مطاع او را بکنور رامسنگہ سپارن آن باطل بی حاصل بعد از اطلاع برین معنی از ناقص خردی بجنگ و مدافعت پیش آمده محمد شاہ کوکہ اور چندنی دیگر از ہمرہانش بقتل رفتند و خود دستگیر شد و پنجم جماد الاولی مطابق ہفدہم دیماہ آن گرفتار دام ادبار را پرتہی سنگہ مذکور ہمراہ میدنی سنگہ پسر خویش و جمعی از مردم خود کردہ از کوهستان فرود آرد و بکنور رامسنگہ و تربیت خان و رعاندانخان کہ چنانچہ مذکور گشتہ قبل ازان افواج ظفر اثر بتسخیر سری نگر و استیصال آن ضلالت پرور معین شدہ کار بر تنگ کردہ بودند حوالہ نمود و چون این خبر بعجت پیرا ہفتم ماہ مذکور بمسامع جاہ و جلال رسید باشارہ معلی شایانہ اقبال نواختند و دولت خواہان بارگاہ خلافت و بار یافتگان بساط سلطنت تسلیمات تمہید

بجای آوردند و عاطفت بادشاهانه راجه جیسنگه را بعطای طرے مرصع گران بها تارک تفاخر بر انراخت و یازدهم کنور رامسنگه و تربیت خان و رعد انداز خان با دیگر بندگان بادشاهی و عساکر قاهره آن ثمره شجره خلاف را که چون شجره خلاف ثمره نداشت بظاهر دار الخلافه رسانیدند و باصرای او را در قلعه سلیم کده که بادشاه زاده عالیقدر بلند مکان محمد سلطان نیز آنجا بودند جای دادند و چهاردهم حکم اشرف بصدور پیوست که او را به پیشگاه حضور لامع النور آورد تا سعادت کورنش یافته بتفضل بادشاهانه مستمال و مطمئن خاطر گردد و با اشاره والا الله یار خان و معتمد خان خواجه سرا او را در محفل خلد مثال غسلخانه شرف اندوز ملازمت همایون گردانیدند و حضرت شاهنشاهی که بهین مظهر الطاف الهی اند از فرط رافت و کمال انصال بر حال او بخشوده آن رمیده بخت هراسان را بمزده بخشایش و امان حیاتی تازه عطا فرمودند و دل وحشت منزلش را که رهین خوف و هراس و قرین رعب و دهشت بود بشارت این امتنان عظیم و تفضل شکر فامیناس و آرام بخشیده پس از لمحہ او را رخصت نمودند *

فرستادن بادشاهزاده محمد سلطان را از سلیم کده

بقلعه گولیاری با سلیمان بیشکوه آهوی دشت ادبار

چون رای عالم آرای که دستور امور سلطنت و جهانبانی و هرتو انوار الهام ربانیت چنان اقتضا نموده بود که آن بادشاهزاده

والا نژاد را با این شعبه و وجه فساد بقلعه سپهر بنیاد گولیاری که مراد بخشش قیز با پسرش آنجا بود بفرستند تا مجموع دران حصن حصین و معقل متین از شر اغوا و اغرای مفسدان ملک اشوب و راقعه طلبان شورش انگیز محروس باشند لهذا مرتضی خان را با چوقی از بندهای درگاه آسمان جابه برسانیدن ایشان مقرر ساخته بدست و چهارم جمادی الاولی رخصت نمودند و معتمد خان خواجه سرا را از تغییر عید الله قلعه دار گولیاری کرده همراه نمودند و هنگام رخصت مرتضی خان را بمرحمت ترکش زر دوزی و سپهر با ساز میثا کار و سید حامد پسرش بعطای اسپ و معتمد خان را بمرحمت خلعت و اسپ و جمعی دیگر را از کومکیان بعنایت خلعت و برخی را بعطای اسپ مباحی ساختند درین ایام عاطفت خسروانه بادشاهزادهای کامگار بخت بیدار و امرای نامدار را بمرحمت خلعت زمستانی عزراختصاص بخشید و امرای و عمدہای اطراف را نیز باین عنایت سر بلند گردانید و راجه جیسنگه که کوچ او فوت شده بود بعطای خلعت از لباس کنورت برآمد و کنور رامسنگه بمکرمات سر پیچ مرصع و گوشواره مروارید نوازش یانمت و راو کردن بهورتیه که چنانچه سبق ذکر یافته درین ایام جبهه سالی آستان سپهر احترام گشته بود پیشگی از جواهر و مرصع آلات و یک زنجیر نیل گلان بایراق نقره و پنج سر اسپ بنظر قدسی اثر در آورده بقبول آن ناصیه مہاہات انروخت و صد راس اسپ پیشکش مہاہان صوبہ دار کابل از ان جمله ده راس عراقی با ساز طلا بنظر معلی در آمد و پیشکش لشکر خان صوبہ دار ساقی ملتان

مشتعل برده سر اعیان عراقی و جانواران شکاری از باز و جره و دیو و دیگر تحف و رغائب بمحل عرض رسید و فتح جنگ خان که از بنگاله رسیده جبهه سای آستان اقبال گشت و طاهر خان بجاگیر مرخص شده بعنایت خلعت سر بلند گردید و تربیت خان که چنانچه قبل ازین گزارش پذیرفته صوبه دارمی ملتان باو تفویض یافته بود بعطای خلعت سرافراز شده بآنصوب مرخص گشت و امان الله برادرش بعنایت خلعت مهابی شده بهمراهی او رخصت یافت و سیفخان که بحال قبول خون رفته بود سعادت اندوز سده جلال گردید و پرتوی سنگه زمیندار سری نگر بعنایت ارسال خلعت قامت اعتبار افرخت و میدنی سنگه پسر او که بعد از سپردن سلیمان بیشکوه پاولیای دولت قاهره همراه کنور را سنگه بدرگاه آسمان چاه آمده بومیله او دولت زمین بوس حاصل نموده بود مشمول مراحم والا گشته بعطای خلعت و عیل و ده راس اسب و پنجاه هزار روپیه و جمدهر و پهنچی و اور بوسی مرصع کامیاب مواهب خسروانه گردید و چون پدرش التماس نموده بود که او را بمنصبی سر بلند ساخته کامیاب خدمت حضور السع النور دارند عنایت بادشاهانه او را بمنصب دو هزاری هزار سوار مرمایه افتخار بخشیده در سنگ خدمتگزاران آستان سلطنت منتظم گردانید و معصوم خان از تغییر سیفخان اخذ بیگی شده خلعت سرافرازی پوشید و پردلخان بفوجداری پتن معین گشته بعنایت خلعت مهابی شد و پسر و برادرش خلعت یافته با او مرخص گشتند و راجه ثورمل بفوجداری (ثاوه و عنایت خلعت سر بلند گردید و خواجه انور بخدمت ناظری

حرم سروای مقدس از تغییر دربار خان منصوب شده بعطای خلعت و خطاب جواهر خانی پایه اعتبار افرخت و بمرض اشرف رسید که سید بهادر ولد سید صلابتخان باره جهان گذران را پذیرد نمود و منصور کاشغری که برادرش فوت شده بود و خضر ولد کمال لودی که پدرش سپری گشته بود بعنایت خلعت از لباس کدورت برآمدند و خاینده ولد یکه تاز خان که پدرش چنانچه گزارش یافته در بنگاله نثار شده بود و چندی دیگر از خویشان آن مرحوم بمرحمت خلعت مشمول عاطفت گشتند و طیب خواجه که از خواجهای معتبر مارو المهر است و در عهد سلطنت اعلی حضرت هنگامی که ولایت بلخ و بدخشان مفتوح شد بهندوستان فیض مکان آمده یکچند شرف اندوز خدمت آنحضرت بود پس ازان بوطن مالوف مرخص گردید چون درین هنگام از روی صدق ارادت و رموخ اخلاص عریضه مبذول بر اظهار عقیدت و دعاگوی عبودیت و هوا جوئی بدرگاه جهان پناه ارسال داشته بود چهارده هزار روپیه از خزانه مکرمت و احسان بفرستاده او حواله شد که از امده هندوستان خرید نموده بجهت خواجه مشار الیه ببرد و همچنین خواجه عبد الغفار نیز که دران دیار بحسب عزت و اعتبار هم وطن خواجه است چون بار سال عریضه و ابراز مراسم عبودیت استفاضه انوار الطاف بادشاهانه نموده بود دوازده هزار روپیه در وجه انعام او عطا گردید و درین اوقات بیست و هفت راس اسب با برخی از میوهایی بلخ که سبحان قلی خان والی انجا برهم ارسلان مصحوب قلیچ بیگ کس خود بجناب خلافت و جهانپانی مرسل داشته بود بنظر اکسیر اثر

وسیعده آورنده بعنايت خايعت و انعام نوازش يافت تهم جهادی
الاخره راوگرن بهورتیده که کیفیت حال او گزارش پذیرفت
بمخصب سه هزاری دوهزار موار مورد فضل و مکرمت گشته در سلک
کومکيان صوبه دکن بدستور سوابق ایام انتظام یافت و انوپ سنگه
و پدم سنگه پسرانش به تشریف عنایت مباحی گشته با او مرخص
شدند و بیست و چهارم مرتضی خان از گوالیار رسیده بدولت
ملازمت اکسیر خاصیت استسعاد یافت چون از وقائع بندر سورت
بمسامع حقائق میجامع رسید که حسین پاشای حاکم بصره باقتضای
نیک اختیری و سعادت یازوی عریضه مشعر بصدق ارادت و
و رسوخ عقیدت و مشتمل بر تهفیت جلوس اشرف بر سریر سلطنت
و اورنگ خلافت با اسپان عربی نژاد برسم پیشکش مصحوب قاسم
افای ملازم خود بآستان شهر بنیاد فرستاده موسی الیه بر بندر
سورت رسیده است یرلیغ گیتی مطاع بمصطفی خان ناظم مهمات
بندر مذکور پیرایه نفاذ یافت که چهار هزار روپیه در وجه صد خراج
از خزانه عامره آنجا بقاسم افاضه و مرانجام ضروریاتش نموده
اورا روانه درگاه معلی گرداند *

رسیدن ابراهیم بیگ سفیر سبجان قلی

خان والی توران بآستان فیض مکان

چون آنخان والا دودمان ازروی آداب سنجی و قاعده دانی برای

تهفیت جلوس همایون بر سریر عظمت و کمرانی و اورنگ خلافت
و جهانبانی و اظهار مراتب صدق و ولا و تحریک سلسله عطوفت
خاطر والا اهدیم بیگ را که از عده های او بود با صحیفه اختصاص
و یکرنگی و ارمغانی از تحف و نفائس توران روانه درگاه اسماں جاه
کرده بود و درین هنگام معروض بارگاه جلال گردیده که او بظاهر دار
الخلافت رسیده است بیست و ششم جمادی اخره که بجهت استسعاد
او بعز ملازمت اشرف ساعت مقرر شده بود باشاره معلی میر
باقی میرتوزوک پذیره شده اورا بدارگاه سلاطین پناه آورد و بوسیله
بخشیان عظام شرف استلام سده سپهر احترام یافته نامه سبجان قلی
خان را گذرانید و سوغاتی که از اسپان ترکی و شتران نرو مایه
و جانوران شکری و دیگر نفائس و رغائب توران آورده بود بنظر
انوار رسانید و عاطفت پادشاهانه اورا مشمول نوازش گردانیده بطای
خلعت فاخره و کمر مرصع و انعام پانزده هزار روپیه سربلندی
بخشید و منزلی لایق بجهت بودنش و یکی از بند ها برعایت
مراسم مهمانداری مقرر گردید و چون اورا بعد برآمدن از بلخ عارضه
بهمرسیده درین مدت علیل بود چنانچه کوفتگاک بعبه فلک مرتبه
رسیده با حالت ضعف و ناتوانی احرار از تقبیل سده خلافت و جهانبانی
نموده اشاره والا مآثر شد که اطباء پایه سریر اعلی بتدبیر صحت و
معالجه او پردازند و هم درین اوقات سعادت عنوان از وقائع صوبه
مکّان بمسامع اقبال رسید که شاه عباس والی ایران نیز بمقتضای
صلاح اندیشی و کار آگاهی بتجدید مراسم یکجهتی و وثاک و تاسیص
مبانی صداقت و اتحاد پرداخته بود ابق بیگ پسر قائد سلطان

چونکه تفنگچی اقباسی را که در سلک عمده‌های او بود با نامه‌ی مملو
از روابط موافقت و موافقت و مبنی بر تهذیب جلوس همایون بر
ایرنگ عظمت و خلافت و ارمغانی شایسته روانه درگاه سلطین
پناه نموده و او از قندهار گذشته براه ملتان عازم آستان جلالت
نشان است بذایران خاقان جهان ابدال بیگ را که از بندهای نزدیک
روشناس بود تعیین فرمودند که پذیره شده تا ملتان برود و لوازم
مهمانداری بجا آورده سفیر مذکور را به پیشگاه حضور لامع النور
رساند و غرض رجب او را خلعت مرحمت کرده رخصت نمودند و
بوداق بیگ را بمناییت ارسال خلعت مصحوب او کسوت مهابرات
بخشیدند و بتقریب خان حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار
دار السلطنة لاهور و دیگر حکام و ناظران مهم از سرحد دار الامان
ملتان تا دار الخانة شاه جهان آباد یرلیغ معلی بطغرای نفاذ
پیوست که هر یک لوازم ضیافت و مهمان پذیری و مراسم تفقد و
نیگوداشت از بعمل آورده از نقد و جنس فراخور حال تکلیفات بجا
آورد چهارم رجب ابراهیم بیگ ایلچی سبجان قلی خان بمرحمت
عصای مرصع و یک عدد اشرفی که دو صد توله وزن داشت و یک عدد
روپیه بهمین وزن کامیاب عاطفت شد و چون کوفت زمزمی داشت
و درین وقت مرضی اشکدار کرده بود پس از روزی چند باقتضای
تقدیر از تقریر سفیر اجل پیام صحت شتید و همراهانش بمناییت
خلاص و انعام هشت هزار روپیه مشمول نوازش گشته رخصت
معاونت یافتند و درین ماه مبارک ده هزار روپیه بواسطت صدر
الصدور باریاب استحقاق اتفاق شد سوم شعبان عاطفت بادشاهانه

طرز کسوت حشمت و بختیاری بهار گلشن عظمت دکامکاری بادشاهزاده
عالی تبار فرخنده شیم محمد معظم را بعطای خلعت خاص عز
اختصاص بخشید و کسان بوداق بیگ ایلچی والی ایران که خریدار
کاریز و برخی میوه‌های دیگر بدرگاه جهان پناه آورده بودند
بمرحمت خلعت و انعام در هزار و پانصد روپیه و خواجه ابو ثنائی از
خویشان عابد خان بمناییت خلعت و انعام سه هزار روپیه کامیاب
مهریت گردیدند و سید نبروز بقوجدارائی سرکار ایلچ معین شده
خلعت یافت و بهار سنگه برادر راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون
که عمری روزگار بجهالت کفر و ضلالت بت پرستی گذرانیده بود چون
درین ایام بمیامن ارادت و عبودیت بادشاه دین پرور حق پرست
پرتو هدایت و فروغ سعادت برزاریه باطنش تافته توفیق ادراک
شرع اسلام یافته بود مراحم خسروانه او را بعطای خلعت فاخره و
اسب و ماده فیل نواخته خطاب مرید خانی ارزانی داشت و
و درین ماه فرخنده پانزده هزار روپیه باتفیا و صالحین و زمره
مستحقین و محتاجین عطا شد از مآثر کرم پروری و رافت گستری
خدو احسان شعار مکرمت آئین درین اوقات میمنت‌ترین کسوت درین
ظلال برافضالست هر مفارق کافه فقر و عامه مساکین چون در
سال بیماری اعلی حضرت که ایام شورش و فتور بود بذایر انسان
متمردان و عصیان‌مندان که از فتنه جوئی و واقعه طلبی در هر گوشه
سرخود صری برداشته دست جرأت از آستین طغیان بر آورده
بودند و آسیب تعدی و تجاوز آنها بکافه رعایا می‌رسید درین
مملکت سهریست گشت و زرع و ضبط و عمل چنانچه باید صورت

قبست و مزروعات اکثر محال بتهب و غارت بیداد مفسدان بد نهاد رفت و درین چند سال همایون فال نیز برشکال بکمال نهد و گاهی در اول موسم و بعضی اوقات در آخر فصل کمی باران روی داد درین اوقات فیروزی سمات که این حالت بامتداد کشیده بود در اکثر این ممالک فسیحة المسالك اثار عسرت و غلا شائع گشته چهره حال فقرا و مساکین و مشارب عیش بینوایان و خاک نشینان از آن غبار آلود گشت چنانچه در امور معیشت و تحصیل اقوات که منوط زندگانی و سرمایه بقای نوع انسانی است تهی دستان دینی برگان دل سوال و رنج طلب میکشیدند و درویشان و مسکنت گیشان در کمال صعوبت و تعب بسر میبردند و در دار الخلافه شاه جهان آباد که مجمع طوائف طوائف اسم و مزدجم خلائق عالم است باوجود فقرای شهر از قری و قصبات اطراب و نواحی نیز رعایا محنت زده آمت رسیده از غایت اضطراب با اهل و عیال بقصد در پوز و تحصیل قوت رو بشهر آورده ضمیمه فقرای انباشدند و از نهایت فقرت و انبوهی این گروه وظایف خیرات مقرر در مرکز بادشاهی و وجوه انفاقات و مبرات مردم نایز جوع و طلب آنها فرو نمی نشانید بنابراین عاطفت بادشاه در این نوال بر حال آن مسکینان شکسته بال ترحم فرموده حکم جهان مطاع از پیشگاه تفضیل و اصطناع صادر شد که بغیر از لنگرهای مقرر که از سرکار خاصه شریفه هر روز آنجا طعام برای فقرا می پزند ده لنگر دیگر در شهر و دوازده لنگر در پیرگنهای نواحی دار الخلافه قرار داده هر روز دو رتبه طعام را بر به جهت مساکین ترتیب دهند و همچنین فرمان همایون بصدر

پیوست که در مستقر الخلافه اکبر آباد و دار السلطنة لاهور نیز سنوای وجوه خیرات مقرر لنگرهای تازه بدستور دار الخلافه احداث نمایند و اهتمام این خیر عام بعهده معتمدان دیانت شعار فرموده جانبداران و داروگان و محصلان گماشتند و بامرای بارگاه خلافت و عمدهای پیشگاه سلطنت نیز تا هزاری منصب حکم اشرف صادر شد که بقدر تفاوت مراتب و درجات مناصب از جانب خویش لنگرها مقرر ساخته راتب خیر و موائد انفاق مرتب دارند و باین دستور هر روز اطعام فقرا می نموده باشند و از غایت اعتنا و اهتمام بشان این امر بر امرای نیز محصلان تعیین فرمودند که بمراسم تأکید و قدغن پرداخته نگذارند که کسی از فرموده تخلف ورزد و از میامین برکت رافت و احسان این سایه لطف و مرحمت یزدان بنوعی معاطا کرم کسب کرده شد و قوالهای نوال آماده گشت که هر روز خلقی بدان انبوهی کامیاب آن موائد گشته از رنج جوع و عسرت و تعب درروزه و طلب رستند و بدین فضل و احسان خلیفه زمان بسعت عیش و رفاهیت حال پیوستند و دعای اجابت اسر آن گروه ضمیمه دیگر موجبات بقای این دولت آسمانی شکوه گردید و تا عسریه بسر تام مبدل نشد رسم این خیر عام منقطع نگشت و چون بعرض اشرف رسید که غله از اطراف کم میسرند و مردم شهر در مواضع فروخت غلات هجوم آورده از اقویا برضعفا حیف و میل میروند نظم و نسق امور غله و اهتمام آن بقدا ئیدخان مفوض گشته پنجاه کمن از پندهای منصبدار و پنجاه یساول بهمراهی او تعیین یافتند و از آن جهت که مهاجر گردن مائر و جنون انجم شمار در دار الخلافه

بسیار فراهم آمده کثرت لشکر در رکاب ظفر اثر بر مرتبه کمال رسیده بود فرمان شده که نوینان والا احتشام و امرای عظام نصف لشکر و سپاه را در حضور نگاهداشته نیمی دیگر بمحال تیول و انطاعات خویش فرستند تا هم در انبوهی خلائق شهر تحفی پیدید آید و هم حال آنقرینق بوسعت و رزاهیت گراید *

رویت هلال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم

جلوس فرخنده و ترتیب جشن عید و جلوس

درین اوقات نصرت سمات که از یمن معدلت و فرماندهی پایه انزای اورنگ دولت و دین عرصه جهان و ساحات کیهان نشاط آگین و زمین و زمان و سپهر و اختران بهزاران خجستگی قرین بود ایام میمنت انجام صیام در رسیده آئین صلاح و عبادت تازه شد و هنگام طاعت و حق پرستی گرمی پذیرفت و بیست و نهم شعبان مطابق دهم اردی بهشت غرق جبین انجم و افلاک نور بخش انجم خاک یعنی هلال مبارک فال رمضان خوشتر از گوشه ابروی ماه رویان از منظر انق جلوه ظهور نموده عبادت منشان سعادت پزوه را بفروغ ایمان چشم روشنی بخشید و سال سیوم از سنین خلافت گیتی آرای آفتاب عالم تاب اوج عظمت و جهانباتی بفرخی و کمرانی پدرايه انجام گرفته چهارم سال سلطنت و انبال بمبارکی و فیروزی آغاز جهان افروزی نمود و اشاره همایون به پیشکاران پیشگاه حشمت و جاه صادر شد که بترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس اشرف پرداخته دولخانه والای خاص و عام و محفل

معیض اسباب غلخانه را باین مقرر و رسم مهیو آئین عشرت و شادمانی بلندند و اسپک و دلبادل فلک دامن آفتاب ارتفاع را که * لمؤلفه * نظم *

ظنابش چو پهلوی هم جا کند * ره آسمان جاده پیدا کند
بدامان او گر رسد دست کس * همین پنجه افتابست بس
در پیش ایوان چهل ستون خاص و عام باوج رفعت و احتشام بر
افرازد و سریر فلک نظیر مرمع را که * * لمؤلفه * نظم *

ز بس تابش در و لعل خوشاب * دهد سایه اش نور چون آفتاب
سپهری درو گوهرش ماه و مهر * ولی رسم او برخلاف سپهر
ز تابان گهر های گیتی فروز * شمردن توان اخترش را بروز
در وسط آن ایوان کیوان نشان نصب نموده سرکوب کرسی نه پایه افلاک
سازند و آرایش و پذیرایش حجر های اطراف خاص و عام بدستور
جشنهای سابق بعده اتمام متصدیان بادشاه زادهای والا مقام
و امرای عظام مقرر گشته حکم معلی صادر شد که اسباب چراغان و
آتشبازی نیز بطریق هر سال سامان دهند و دقیقه از دقائق لوازم
این جشن خجسته فرو نگذارند و اگرچه روز سریر آزادی این زیفت
بخش اورنگ کهای بیست و چهارم ماه مبارک رمضان است و
سال گذشته دران روز فیروز افاز جشن شد لیکن از آنجا که همکنان
را درین ماه میمنت پرتو بمقتضای طبیعت بشری از رهگذر روزه
داشتن و کف نفس از لذات و التزام ریاضت بدنی که باعث کلال
قوای جسمانیست بمراسم خرمی و انبساط رغبتی تام و میلی کامل
نیست و التذادی وافی ازان حاصل نه و نیز شهشاه حق آگاه

یزدان پرست را که بغیری تأییدات سماوی و توفیقات ازلی سرتاسر این ماه مبارک اثر بقلب و جوارح در لیل و نهار بطاعت و پرستش حضرت امیردگار قیام میورزند و احمه از ذکر حق و یاد مانع مطلق غافل و فاهل نیستند از کمال اشتغال بوظائف عبادات و تحصیل اسباب سعادات درین ماه متجرب فرصت پرداختن بمراتب بزم و سوز و طرب و سرور نیست آغاز این جشن سعید را هفتم ماه از روز فرخنده عید قرار داده استمداد مدت آنرا این نوبت داده روز مقرر فرمودند از سوانح مسرت پیرا آنکه پس از انقضای دو ازده گهری از روز دوشنبه دهم این ماه مسعود در مشکوی دولت گوهر انصر حشمت و سربلندی نهال گلشن اہبت و بخت مندی پادشاه زاده جوان بخت محمد معظم پسری نیک اختر والا گهر قدم فرخنده بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش دیده اقبال گردید از استماع این مژده بهجت انزا طبع مقدس خدیو جهان و خلیفه زمان بشفقتی و ابتهاج گرائیده خواجه معقول ناظر آسمانی تبار را که این بشارت بسمع همایون رسانیده بود بعنایت خلعت و انعام یک هزار روپیه نوازش فرمودند پادشاه زاده ارجند کامگار یک هزار مهر برمدیل نذر بخدمت اشرف گذرانیده برای آن نو باده نهال عظمت و احتشام التماس نام نمودند حضرت شاهنشاهی آن موافق معبود را بسلطان معزالدین موسم ساختند و درین ایام بمسامع حقائق مجامع رسید که بوداق بیگ ایلچی دانی ایران که کلک حقائق نگار سابقا بآمنش او ازان دیار اشعار نموده سنج شعبان داخل بلده ملتان شد و تربیت خان صوبه دار آنجا پس از اقامت

مراسم ضیافت پنج هزار روپیه نه تقو از نقایس اقمشه هندوستان بار تکلف کرد و چون از ملتان برآمده بدار السلطنة لاهور رسید خلیل الله خان صوبه دار آنجا شرائط مهمان پذیری و رسم نکو داشت بجا آورده او را ضیافتی پسندیده نمود و دران ادراع تکلفات بکار برده چهار صد قاب طعام و هفت صد خوان از اقسام متعلقات و عطریات کشیده بیست هزار روپیه و یکقبضه خلج و شمشیر هر دو با ساز میناکر و هفت تقو از پارچه از اقمشه هندوستان بار داد هزدهم ماه مذکور عریضه بوداق بیگ ایلچی مشعر بروانه شدن از دار السلطنة لاهور به پیشگاه حضور لامع النور بابرخی جانوران شکاری از باز و جره و چرخ و شاهین و غیران مصحوب کسانش بجداب عظمت و جهانپائی رسیده آورندها بعنایت خلعت تشریف سر افزای پوشیدند از سوانح نصرت پیرا درین خجسته ایام انفتاح قلعه کھاتا گهری است از متعلقات صوبه مالوه و استخلاص آن ولایت از مخاذیل قوم بهیل بحسن سعی و کوشش را بپهکونت سنگه هاده چون بمسامع جلال رسیده بود که چکر سین بهیل سرگروه مفسدان آن سر زمین که قبل ازین بدولت فرمانبرداری و خدمتگزاری آستان سلطنت کامیاب توطن و زمینداری آن ولایت بود قلعه مذکور در تصرف داشت باغواهی چهل و غرور و استظهار حصانت قلعه مسطور از مسلک قدیم عبودیت و منهج مستقیم اطاعت انحراف ورزیده هم استکبار میزد چنانچه از آمدن نزد صوبه دار مالوه و دادن پیشکش مقری عمده لوازم فرمان پذیری آن مخذول بود سر باز زده شیوه بغی و تمرد میورزد لجرم حضرت شاهنشاهی چندی پیش

ازین راو بهگونت منگه هاده را که محال زمینداری و وطن او بآن ولایت قریب الجوار است بدفع آن مدبر خلالت آئین تعیین فرموده بودند را و مذکور بموجب حکم جهان مطاع بآنجا شتافته باستیصال او پرداخت و قلعه کپاتا کپیری را بحسن کوشش و تدبیر مفتوح گردانیده ساخت آن ولایت از لوٹ تصرف آن مردود پاک ساخت چون درین هنگام این معنی از عرضه داشت راو بهگونت سنگه معروض بارگاه جاه و جلال گردید عاطفت پادشاهانه او را مورد نوازش ساخته خلعت کسوت مباحات بخشید درین ماه میمنت پرتوسی هزار روپیه از خزانه احسان عمیم پادشاه عادل باذل مهربان کریم بوساطت صدر الصدور بزمرد صلیح و اتقیا و ارباب احتیاج و استحقاق بذل و انفاق شد و دعای اجابت انتمای آن گروه بروزگار همایون آثار متواصل گردید بیست و هشتم چون بوداق بیگ ایلچی و الی ایران بسرای بادلی که نزدیک آفر اباد است رسیده اینجا نزول کرده بود گیتی خدیو عالم پرور مهربان او را بعفایت اولوش خاصه مورد نوازش ساختند و اشاره معلی صادر شد که سیوم ماه شوال که ساعتی نیک بود ادراک دولت زمینبوس نماید شب دوشنبه دهم خرداد رویت ماه فرخنده شوال اتفاق افتاده مسرت بخش دلها و طرب افروز خاطر ها شد درهای بسته نشاط بکلید هلال پر روی روزگار کشاده گشت و اسباب خرمی و انبساط باشاره ابروی ماه نو آمده گردید جهانیان بوزد جشن کامیاب بهجت و خوشدلی شدند و عالمیان بقدم دو عید یکدیگر را تهنیت گفتند

• امولفه • نظم •

سپهر را دو مسرت رسید از ایام
زمانه یافت بیلک روز از دو شادی کام
یکی ز عید همایون غرق شوال
دگر ز جشن جلوس شهنشه اسلام
برای عیش دوبالای روزگار فلک
دوصاف عشرت مزوج ساخت در یک جام

و نردای آن که عید خجسته نظر بود و بارگاه سلطنت و انجمن خلالت بعضی کار پردازان پیشگاه دولت جاودانی شکوه آسمانی و پدرباش خسروانی یافته بود نوای شادمانه اقبال طنطنه عظمت و جلال بگوش گردون رسانید و نویدمان رفیع مقدار و امرای نامدار و سائر بلدهای آستان سپهر مدار ادای مراسم تهنیت و مبارکباد در گریاس فلک اساس حاضر آمدند و چون خورشید جمال جهان آرای گیتی خدیو دین پرور اسلام پناه بسان ماه عید ازواج سپهر بارگاه تابان شد بتسلیمات عبودیت تارک آرای سعادت گشتند حضرت شاهنشاهی بهیمنه معیون عزم توجه بدصلی نموده بر فیل ابر خرام کوه پیکر بدیع منظری که تینت زرین بران زده بودند قرین دولت سوار شدند و گوهرافسر حشمت و سروری فروغ اختر ابهت و نیک اختر پادشاه زانده کامکار اختیار محمد معظم را در پی سر مکارک جای داده بتوزک و آئینی که معمول این سلطنت ابد طراز امت بهمدگاه شرف حضور بخشیدند و پس از معاودت بدولتخانه همایون در ایوان سپهر نشان خاص و عام سریر آرای عظمت و احتشام گشته بکام بخشی خلایق پرداختند و بسیاری از عبودیت منشان اخلاص مند و ارادت کیشان عقیدت

پیوند را بمیراحم و مواهب خسروانه مورد نوازش ساختند ازان جمله نهال برومند گلشن ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند فرخنده نال محمد معظم را بمرحمت خلعت خاص و سرپیچ مرصع و یکمقد مرورید و انعام یک لک روپیه و نوگل حدیقه ابهت و اقبال بادشاه زاده والا قدر خجسته خصال محمد اعظم را بمطای خلعت خاص و یکمقد مرورید عز اختصاص بخشیدند و از آنجا که درین دولت پایدار و سلطنت گیتی مدار جز بادشاه زادهای نامدار کامکار را افزایش مراتب منصب زیاده بر هفت هزاری هفت هزار سوار معمول نیست و هرگاه عاطفت بادشاهانه بیکي از بندهای عمده که باین پایه عالی رسیده باشد اقتضای ظهور مرحمتی کند او را بانعام برخی از محال زیاده بر تیول تلقوا منصب کامیاب عنایت میسازند شهنشاه بنده پرور مکرمت گستر بر اچه جیسنگه که از عمدهای بارگاه سلاطین پناه است و باین منصب والا پایه عزت باج ترقی افراخته بآنکه سابق بانعام محالی که یک کرور دام جمع آنست سر بلند گشته بود موازی یک کرور دام دیگر تیول بر سبیل انعام مرحمت نموده او را بین الاقران سرفراز فرمودند و بآن زبده راجهای عقیدت شعار و دیگر نوئیقان رفیع قدر و امرای نامدار خلع فاخره عطا کردند و بطاهر خان یک اسب اسپ عراقی و کنور را سبکه بمرحمت یک زنجیر فیل مباحی گشت و با خالص خان خونشکی علم و بمیدنی سنگه و پرتهی سنگه زمیندار سری نگر سر پیچ مرصع مرحمت شد و بقطب الدین خان فوجدار سورتیه اسپ با ساز مطلا عنایت نموده فرستادند و اعتماد خان بمناسبت نام بخطاب اشرف خانی

و شیخ عبد القوی بخطاب اعتماد خانی و اشرف خان که در سلک کومکیان دکن انتظام داشت بمناسبت اسم پدر خویش بخطاب بر خوردار خانی و سید حامد ولد مرتضی خان و سید خان قلعه دار ظفر آباد هر یک بخطاب خانی و میر باقی ولد میر محمود امفانی بخطاب باقی خانی و علی بیگ ولد مرشد قللیخان مرحوم بخطاب اتمام خانی نامور گشتند و قاسم افای رومی که چنانچه سابقا گزارش یافت حسین پاشای حاکم بصره او را بمناسبت اظهار مراتب عبودیت و هوا خواهی و استفاضه انوار توجهات شاهنشاهی بخطاب خلافت فرستاده بود و شرف تقبیل سده سپهر رتبه دریافته پنج سر اسپ عربی نزد که پاشای مذکور برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون رسانید و از جانب خود نیز چند سر اسپ عربی و یک غلام گرجی پیش کش نموده بقبول آن مرتفاخر برانراخت و بعنایت خلعت و انعام پنج هزار روپیه مشمول عاطفت خسروانه گردید و محمود دلتراق بقوجداریت یکی از محال صوبه دکن معین گشته بعنایت خلعت و اسپ عراقی و بافانده هشت صد سوار بمنصب هزاری هزار حوار مباحی گشت و میر عزیز بدخشی بداریغی عدالت حضور پر نور از تغیر خواجه صادق و عنایت خلعت سر بلند گردید و عساکری که از دیوانگی قرن کشمیر معزول شده بود بمخدمت دیوانی و لعل چند ولد رای بهار امل بدیوانی خالصه شریقه شرف امتیاز پوشید و چون خواجه موسی ولد طیب خواجه عریضه میثی بر اظهار مراسم دعا گوی دولت قاهره از ولایت توران بهارگاه اقبال که کعبه آمال ساکنان

شش جهت گیتی است فرستاده بود چهار هزار روپیه در وجه انعام او مصحوب حامل عریضه مرسل گشت و بسیاری از امرا و منصبداران باغافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسب و فیل و جیغه و شمشیر و خنجر کامیاب عاطفت پادشاه مکرمت شعار فیض پرور گردیدند و سید محمد متولی مرزا فائض الانوار خواجه ابرار و اموا احرار قدرة الفقراء الواصلین خواجه معین الدین قدس سره بعنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حسین مدنی بانعام دو هزار روپیه و حاجی قلم خوش تویس و شیخ قطب و شیخ عبد الله و ملا فروغی شاعر هریک بانعام یک هزار روپیه نوازش یافتند و بصالج بهادر گرز بردار و پنج کس دیگر از گرز برداران جیغه مرصعه و بجمعی گذیر از بندها و خدمت گذاران آستان سلطنت مصیر خلعت مرحمت شد و پانزده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و هنر و پنج هزار روپیه بقمعه پردازان و سرون سرایان آن بزم مسعود عطا گشت و درین روز عالم افروز از جانب نخله کریمه ریاض ارجمندی دوحه شریفه حدائق سر بلندی ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب بیکم صاحب برخی از نوادر جواهر و مرصع آلات که از مستقر الخلافة اکبر اباد بوسم تهنیت این جشن دولت پیرا بخدمت والا ارسال داشته بودند بظرف اکسیر اثر رسیده پرتو قبول پذیرفت و راجه جیسند، نوزده سراسپ با ساز طلا و بعضی از نفائس جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانید و محمد آمین خان میر بخش و وزیرخان و امالتخان و بهادر خان و مرتضی خان و تفرخان و چندی دیگر

از امرا و عظام و عمد های بارگاه چهر احترام هریک در خور حال پیشکشی شائسته گذرانید *

دلازمت بوداق بیک ایلچی و رسانیدن

نامه و گذرانیدن سوغات والی ایران

چون سفیر مذکور که حقیقت آمدنش سبق گذارش یافته بظاهر دارالخلافة رسیده بود سیوم عید در اثنای این جشن سعید حکم معلی صادر شد که اسد خان و سیفخان و ملتفت خان و نوزک پذیر شده او را از بیرون شهر بملازمت گرامت بهر آوردند و آنها بموجب حکم لازم الامثال او را ببارگاه جاه و جلال رسانیدند و در ایوان فلک نشان خاص و عام که حضرت شاهنشاهی آنجا سر بر آرای عظمت و کمرانی بودند شرف اندوز تبدیل آستان سلطنت گشته بظرف و قانونی که معمولی این دولت روز افزونست سعادت ملازمت اشرف دریافت و بعد از ادای آداب کورنش و تسلیم نامه والی ایران را گذرانید و عاطفت پادشاهانه دران مجلس مقدس او را بعطای خلعت فاخره و جیغه و خنجر مرصع نوازش نمود و ارکچه جشن با پیاله و خوانچه طلا و پان با پاندان و خوان طلا مرحمت شد و پس از انقضای این فرخنده مجلس باشاره والا او را بخانه رستم خان مرحوم که سر منزل دست عالی دلنشین برکناره دریای جون و از سرکار خاصه شریفه فرش و دیگر لوازم آن سامان یافته بود فرو آوردند و میر عزیز بخش که از بندهای سنجیده بود بمهمانداری او معین گردید گیتی خدیو مکرمتا پرور روز دیگر نیز او را به پیشگاه حضور

قدسی سرور طلب فرموده سعادت اندوز کورنش ساختند و بعطای
یکقبضه شمشیر با ساز مرصع نواختند و چندی از همراهانش را مثل
نظر قلی میرآخور اسپهان سوغات و محمد حسین تحویلدار امتعه
و تندسوات و احمد بیگ خویش ایلچی مذکور و میرزین العابدین
ملای اورا بمرحمت خلعت کسوت مباحات بخشیدند و شهنشاه در
انجمن خاص غسالخانه سرور آرای اقبال گشته چراغان کشتیها که
باهتمام و کلاهی پادشاهزادهای عالی نژاد والا مقام و نویذیان رفیع
قدر و امرای عظام بدستور معهود دیگر جشنها در کمال خوبی و نظر
فریبی سامان یافته بود مسرت افزوز طبع مقدس گردید و بوداق
بیگ و همراهانش تماشاى آن هنگامه دل پذیر نمودند و هفتم
شوال دگر باره سفیر مزبور را ببارگاه فلک پیشگاه طلب فرموده
کامیاب کورنش گردانیدند درین روز خجسته سوغات والی ایران از
نظر کیمیا اثر پادشاه دین پرور گذشت ازان جمله شصت و شش سر
اسپ عراقی برق تک باد رفتار و یک دانگ سردارید غلطان آبدار بوزن
سی و هفت قیراط بود الحق نطفه این قم گوهری از صلب ابر
نیسان در مدف اسکان کم قرار میگيرد و در دانه باین گون و لون
بطریق ندرت از بحر صنع بساحل ظهور می افتد آن در یتیم را
جوهر فلانمان پایه سرور اطل بشصت هزار روپیه قیمت نمودند و
مجموع آن ارمغان بوقوف ارباب خیرت بچهار لک و بیست و دو
هزار روپیه بقیمت رسید و بوداق بیک خود نیز از اسپهان عراقی و
شتران بخائی و دیگر نفائس ایران پیشکشی شایسته بنظر همایون
درآورده بقبول آن سر بلندى اندوخت و عاطفت پادشاهانه اورا بانعام

شصت هزار روپیه و عطای ماده فیل باحوضه نقره و جل زر بخت
مباحی ساخت و محمد حسین تحویلدار را بانعام پنج هزار روپیه
و نظر قلی میرآخور و میرزین العابدین هریک را بانعام سه هزار
روپیه و احمد بیگ خویش ایلچی را بانعام دو هزار روپیه سرفرازی
بخشید پنجم ذی قعدة مطابق سیزدهم تیر ماه که جشن عید گلایی
بود پادشاه زاد های ارجمند کامگار و امرای نامدار برسم معهود
صراحتیهای مرصع و میناکار گذرانیده مسرت پیرای طبع مبارک
شهنشاه روزگار گردیدند درین ایام فاضل خان که طفلی ازو درگذشته
بود بعطای خلعت خاص کسوت مرحمت پوشید و راجه رای سنگه
سیسودیه از وطن رسیده جبه سالی آستان خلعت گردید و قباد خان
که از صوبه دارج تته معزول گشته بود باندراک شرف بساط بوس
نایز شد و چون ابو سعید نیرغ اعتماد الدوله رحلت کرده بود خانزاد
خان و صلاح الدین پسران اوو در انخان همشیره زاده اش را عاطفت
پادشاهانه بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و بمعرض اشرف
رسید که جمال ولد دلیر خان که بنیابت پدر بقوجدارى بیسواره بود
باجل طبعی روزگار حیاتش سپری شد *

جشن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

درین هنگام میمنت فرجام موسم وزن قمری مهر سپهر سلطنت
و سروری در رسیده آئین جهان پدرائی و عشرت آرائی تازه شد و روز
مبارک یکشنبه نوزدهم ذی قعدة مطابق بیست و هفتم ماه تیر
آنجشن فرخنده صورت انعقاد یافته پس از انقضای یازده گهری از

روز مذکور در ایوان کیوان نشان غسل خانه که بترتیب اسباب تجمل و احتشام آراستگی یافته بود وزن مسعود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و چهارم قمری از عمر سعادت قرین خدیو کشور دولت و دین و بفرخی و فیروزی و نیک اخترى و پیروزی بانجام رسیده سال چهل و پنجم بمبارکی آغاز شد بادشاهزادهای کامگار والا ثبار و نوینان رفیع مقدار رسم نثار بتقدیم رسانیده تسلیات تهنیت بجا آوردند حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک اورنگ جهانبانی و سریر کمرانی بعز جلوس همایون والا پایه گردانیده بکام بخشی خلائق برداختند درین روز فرخنده مهابت خان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص قامت امتیاز افرخت و اصالت خان بمرحمت اسپ مباحی گشته بمراک آباد مرخص شد و خان زمان صوبه دار ظفر آباد باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار بلند رتبه ی یافت و بوداق بیگ ایلیچی بانعام پنجاه هزار روپیه و مرحمت کمر مرصع و خلعت یارانی و پاندان با خوانچه طلا و یک قبضه پیر با ساز مرصع و یک قبضه بندوق خاصه مورد عنایات کوناگون گردید و بمحمد حسین تحویلدار سه هزار روپیه و بنظر قلی میر اخور و حکیم یوسف از همراهان بوداق بیک حرکتام دو هزار روپیه و بچند کس از قورچیان و همراهان ایلیچی مذکور سیزده هزار روپیه عطا شد و اصالتخان فوجدار مراد آباد بمرحمت اسپ باساز طلا مباحی گشته بمحال فوجدارى خود مرخص شد و خان زمان صوبه دار ظفر آباد باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار بلند رتبه ی یافت

و دتاجی دکنی از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار سوار بلندى یافت و راجه راج روپ بمحارست سرحد غزنین از تغیر سید شهابت خان معین گشته بعنایت خلعت و اسپ مباحی شد و از منصبش که سه هزار سوار بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید یرلیخ گیتی مطاع بعز نفاذ پیوست که سید شهابت خان بعد از رسیدن راجه مذکور بدار الملک کابل آمده در سلک کومکیان آن صوبه منتظم باشد و سید عزت خان بفوجداری مرکز بهکر از تغیر خنجر خان منصوب شده بمرحمت خلعت و باضافه پانصد سوار دو هزارى هزار سوار سوار گشت و عسکر خان فوجدار بنارس از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى ششصد سوار و بعد انداز خان از تغیر عاقل خان بفوجداری میان دراب و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار فوجدار خان بفوجداری نواحی دار الخلافه شاهجهان آباد و عطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى هزار و پانصد سوار و الف خان از اصل و اضافه بمنصب هزارى هشتصد سوار سرفرازی اندوختند و شهید از افغان بفوجداری کوهستان بخون از تغیر میر خان تعین یافته از اصل و اضافه هزارى هزار سوار و بنایب خلعت مورد نوازش گردید و ناظر خان خواجه سرا بمخدمت داروغگی زرگر خانه و از اصل و اضافه بمنصب هزارى دو صد سوار مباحی شد و عالم خان سردار قبیله نو خانی و تماچی زمیندار کچه و پرتهی سنگه زمیندار سري نگر و راجه دیبی سنگه بندیل و اعتبار خان قلعه دار اکبر آباد بعنایت ارسال خلعت سرمایه مباحات اندوختند و سیدی

ابراهیم از ابتاع سیوای مقهور که برهبری طالع از آنضلات گیش
جدائی گزیده بعزم بندگی در گاه خلایق پناه نزد امیر الاسرا آمده
بود بموجب التماس آن عمده نوئیذیان بمنصب هزاری پانصد سوار
کامیاب شد و چون سیدی جوهر که از عمدهای علی عادل خان بود از
محرک گشته بدلالیت سعادت نقش ارادت این آستان اقبال بر
لوح ضمیر مرتسم شاخه بود و سیدی بلال وکیل خود را بجانب
خلافت و جهاندارى فرستاده میخواست که روی نیاز بدر دولت
ابد طراز آرد عاطفت بان شاهانه او را با ارسال خلعت فاخره با فرمان
مرحمت عنوان مصحوب سیدی بلال وکیلش سرافرازی بخشید
و وکیل مذکور بعطای خلعت واسپ و انعام دو هزار روپیه مباحی
گردید و جواهر خان خواجه سرا بمرحمت ماده نیل و محمد آمین
شیرازی و حکیم محمد مهدی آردستانی و سید محمد صالح
گجراتی هر یک بعنایت خلعت و قاسم اقامی کس حسین پاشای
حاکم بصری بانعام پنج هزار روپیه و میر شرف الدین صفهانی
از سادات گلستانه بانعام دو صد اشرافی و حاجی حسین عرب
بمکرمات خلعت و انعام دو هزار روپیه و سید عبد الرؤف مدنی
بانعام دو هزار روپیه و شاه قلی و لد شمسوار بیگ که از دکن آمده
بود بعنایت شمشیر با ساز طلا و انعام یک هزار روپیه و بسرامخان
کلارفت و چندی دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه فیض اندوز
عاطفت خسروانه گردیدند و بچندی از شرف اندوزان بساط خدمت
از خزانه احسان و مکرمات بیست هزار روپیه انعام شد و سه هزار
روپیه بزمرد نغمه سنجان و مروت سرایان آن بزم مسعود انعام شد

سیوم ذی الحجه بوداق بیگ سفیر وای ایران بانعام صد اشرافی
کلیان که وزن مجمر هفت صد توله بود و سه صد روپیه هریک بوزن
پانصد توله نوازش یافت و درین هنگام پیشکش امیر الاسرا صوبه دار
دکن از نوادر و جواهر و دیگر تحف و رغائب و پیشکش قباد خان
صوبه دار مغزول تپه مشتمل بر مرصع آلات و نفایس امتعه تپه
ریک زنجیر نیل و پیشکش شمس الدین خان خویشتی یک زنجیر
ماده نیل و پیشکش متکلیخان بنظر قدسی انوار در آمد و راجه
جیسنگه دو اسپ عراقی برسم پیشکش گذرانید و چون بمصامع
همایون رسید که سیر ابراهیم وادمیر نعمان که چنانچه گزارش یافته
جهت رسانیدن مبلغ شش لک و شصت هزار روپیه که شهنشاه
جهان نذر حرمین شریفین زاد هما الله قدر و تعظیما کرده بود بآن
امکان قدس مرخص شده بود و دران حدود باقتضای اجل موعود
وخت همگی ازین سرای فانی بر بسته عاطفت بان شاهانه اسلام
خان را که خهر او بود باهمت خان خلف خان مذکور بعطای
خلعت نواخت و کنور راسنگه که کوچ او فوت شده بود و راجه
راسنگه که یکی از افاربش در گذشته بود هر یک خلعت کسوت
نوازش پوشید و انتخار خان و ملتقت خان و بهاء الدین پسران
اصالت خان مرحوم که والد آنها رحلت نموده بود بعطای خلعت
از لباس کدورت برآمدند و عسکر خان نوجدار بنارس که پسرش
فوت شده بود بعنایت ارسال خلعت مورد الثقات گردید و از وقائع
صوبه کابل بموقف عرض رسید که نیکنام خان افغان باجل طبیبی
در گذشت دهم ذی حجه که عید فرخنده اصحبی بود دگر بارگاه

سلطنت و جهانپانی بآذین نشاط و شاهمانی زینت یافته نوای
شادپایان اقبال سامعه پیرای همگنان گردید و عهدهای آستان دولت
و سائر بندهای عتبه خلافت در بار جهان مدار حاضر آمده چون خورشید
جمال عالم آرای گیتی خدیو عالمگیر از اوج عظمت و جلال طالع شد
مراسم عبودیت و تسلیمات تهذیب بجا آوردند حضرت شاهنشاهی
بشیمه کریمه خویش عزم مصلی کرده بآئین معهود توجه فرمودند و نماز
عبادت را آنجا بجماعت گزارده قرین سعادت معاود نمودند و پس از
ادای سنت قربان در ایوان سپهر نشان خاص و عام بر اورنگ فلک
پایه مرصع نگار جلوس فرموده کام بخش خلایق گردیدند و درین روز
خجسته بوداق بیگ ایلچی والی ایران را رخصت انصراف ارزانی
داشته بانعام یک لک روپیه و عنایت خلعت فاخره و خنجر میفاخر
با علاقه مرورید و اعطای با زین و لجام طلا و نعل با زین طلا و ساز
نقره و چل زر بهفت و پگزنجیر نعل دریائی که شکل و صورتش خالی
از طرفگی و غرابتی نیست و یک منزل پالکی با ساز و لوازم آن
مطرح انوار نوازش ساختند و مقرر فرمودند که جواب نامه متعاقب
او مستحوب یکی از بندهای عهده که بسمت فهمیدگی و سنجیدگی
موسوم باشد یا شایسته ارمغانی از نغایص و نوادر هندوستان نیز
مکان بفرستند و بایلچی مذکور از اول تا آخر پنج لک روپیه
و بهمهرا هانش سی و پنج هزار روپیه عطا شد و حکم جهان مطلع
بصدور پیرومت که خواجه صادق بدخشی او را بدرقه نموده بمثلان
رساند و چون درین ایام از وقائع دارالملک کابل بمسامع حقائق
مجامع رسید که عهد العزیز خان والی بخارا بمقتضای طرز شاهی

و قاعده دانی ویر وفق سنت احواف خویش عمل نموده بجهت تقدیم
مراسم مبارکباد جلوس همایون بر اورنگ خلافت و جهانپانی خواجه
احمد پسر خواجه خواند محمود را که از کبار خواجهای ماوری النهر بود
باتهذیب نامه خلعت آئین بخد مت اشرف فرستاده سفیر مذکور یا زده
دی قعده بخط کابل رسیده است از پیشگاه سلطنت مصاحب بیگ
بعجهت مهمانداری و آوردن خواجه مسطور تعین یافته مرخص
گردید و بطراز کسوت حشمت و نامداری زینت مسند ابهت و تختیاری
بادشاه زاده والا قهر محمد معظم و راجه جیسنگه و محمد امین
خان و مرتضی و دیگر امرای عظام بمناسبت موسم برشکال خلعت
بارانی عطا شد و چون نوکل حدیقه دولت تازه نعل گلشن سلطنت
بادشاهزاده والا قهر محمد اعظم را تربیت پادشاهانه نوازش بندوق
اندازی که تحصیل ملکه آن ناگزیر نشاء سروری و سرافرازی است
مامور ساخته بودند هوشدار خان که آن شیوه را خوب ورزیده بخد مت
تعلیم آن والا تبار تارک افتخار افراخته خلعت یافت و بادشاهزاده
سعادت پیوند بمرحمت بندوق خاصه مورد عاطفت گردیدند و سردار
خان که در سلک کومکیان صوبه گجرات انتظام داشت بموجب
طلب ازان صوب رسیده ناصیه سلمی آستان معلی گردید و یک
زنجیر نعل و چند طلا و یزر که فرد کامل آن در گجرات پیدا میشود یا
دیگر نفائس اشیا برسم پیشکش گذرانید و بفروجداری و جاگیر داری
سرکار بهرایج معین گشته بعنایت خلعت و باصانه هزار سوار
بمنصب دو هزار و پانصد سوار سر بلندی یانت
و ظفر خان که در سلک دعاگویان دولت قاهره بود رخصت سکونت

در دار السلطنة لاهور یافته بعطای خلعت مباحی شد و عاقل خان که از نوجداری میان دواب معزول گشته بود چون بسبب بعضی عوارض جسمانی در پیشگاه خلعت و جهانبانی استدعا نمود که گوشه انزوا گزیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام نماید پسایانده نه هزار روپیه موظف گشته بدار السلطنة لاهور رخصت یافت و از نوشته وقائع نگاران ممالک شرقی بموقف عرض رسید که در القدر خان حارس قلعه رهناس باجل طبیعی رخت اقامت از حصار هستی بیرون کشید و هزبر خان بحراست حصن مذکور تعیین یافته بعزایت خلعت و از اصل اصفانه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سربلند گردید از سوانح دواست پیرا جوهر نمای تیغ اقبال حضرت شاهنشاهیست بسر افشانی چنبت بد گهر که سرگروه مفسدان خود سربود آن بغی اندیش فتنه پرور از قوم ضلالت کیش بندیده امت و از دیرباز در ولایت و سیمع مالوه باسظهار بدشاهی انبوه و سرزمینهای ناهموار آن حدود قزاقی و رهنی جسارت ورزید بیرایه بغی و طغیان و مسلک نامستقیم خلاف و عصیان می پیمود و بآئین دزد بدشکل زندگانی می نمود در ایام سلطنت اعلیحضرت مکرر افواج قاهره بادشاهی بدفع واستیصال آن بدسگال معین گشت لیکن قلع ریشه نسا و قطع ماده افساد او چنانچه بایست صورت نه بست در هنگام توجه عساکر گیتی کشا از دکن بدستداری عجز و استکانت و توبه و دامت در حدود مالوه بموکب جلال پیوسته دولت زمین بوس دریافت و بسلوک جاده عبودیت و دوات خواهی و اختیار خدمتگزاری و همراهی ذلت و جرایم

خوبش را پرده عفو و بخشش پوشانید و چون جنود کیهانستان در فواحی مستقر الخلافة اکبر آباد بردار بدشکوه ظفر یافته بتعاقب آن بدماآب متوجه پنجاب گشت و ساحت آن بوم و بر از وجود فتنه آمود او پیراسته شد هنگام مراجعت رایات عالیات بدار الخلافة آن مردود بموجب فرمان همایون در سلک گومکیان خلیل الله خان منسلک گردید در دار السلطنة لاهور ماند و در وقتی که موکب اقبال از مرکز خلعت بدفع فتنه ناشجاع متوجه اله آباد گردید آنصلالت کیش را عرق بدرگی حرکت نموده و جوهر فرومایگی از ذات خساست فهاد سربرزده از دار السلطنة لاهور بآئین ممالیک گزیر بدشه فرار نمود و مالوه رنجه بشیمه ذمیمه و عادت قدیمه خوبش همان طریق رهنی و قطع طریق پیش گرفت و چون دران هنگام از طرف اله آباد ناشجاع فتنه چولواپی فساد افراشته گرد مخالفت و عدوان انگیزه بود چنانچه سبق ذکر یافته دران یورش فیروزی اثر راجه جسمونت سنگه در عین معرکه رغا و موقف همیجا از لشکر ظفر پیرا روگردان شده منتهج عصیان پیمود و از سمت گجرات دارا بدشکوه باطل ستیز دگر باره سپاه و لشکری فراهم آورده بهوس مقابله و آویزش با موکب ظفر لوا روانه اجمیر گشته بود آنضلال اندیش بد مآل به پشت گرمی سنج آشودش و اختلال انتهاز فرصت نموده مسالک و شوارع ولایت مالوه بر مترددین میسوزانید و جسارت و خیرگی از حد گذرانیده بود حضرت شاهنشاهی دران ایام عجلانه سو بهکرن بندیده را که هم از قوم اوسمت با چندی دیگر از راجهوتان بتادیت و تذبذب انمردود تعیین نمودند و بعد از آنکه مهم ناشجاع و دارا بدشکوه و راجه جسمونت

سنگه بمیدامن اقبال فرخنده فال بر رونق خواهش اولیای دولت
ببذوال بقطع و فصل انجامید و غبار آن فتنها که بیکبار برخاسته بود
بآب تیغ عالمگیر شهنشاه سکندر نظیر در اندک فرصتی فرو نشست
و ریای جاه و جلال پرتو ورود بدار الخلافة انگند راجه دیبی سنگه
بذیله باستیصال آن مقهور مأمور گشته پیرلیغ گیتی مطاع بنام
جمع جاکیر داران و کومکینان صوبه ماله عز نفاذ یافت که باتفاق
راجه مذکور در دفع و استهلاک او سعی بوده ریشه فساد آنضالات
نهاد ازان سرزمین بر اندازند و ساحات آن بروم از خار انساد او
بپردازند و این گروه بموجب فرمان همایون کمر همت بکفایت مهم
آن مخدول بسته شب و روز در کمین فرصت بودند و آن نابکار از
بیم صولات افواج نصرت شعار دران مدت یکجا قرار نکرشته رویه
صفت هر روز گوشه می خزید و هر شب مسکن و مقامی تازه میگزید
تا آنکه درین سال فیروزی مآل بمردم راجه سجان سنگه بذیله که
خون در سلب کومکینان عساکر بنگاله انتظام داشت و برخی از اتباع
و تابیدانش در وطن او بودند خبر رسید که آن صید بخت تبه کار
بقوم دهندیره پناه برده میان آن گروه در آمده است باستماع
این خبر بولایت دهندیره شتافته به تجسس حال او پرداختند و چون
آگاهی یافتند که آن عصیان منس در موضع سهره که موطن راجه
اندرمن دهندیره است بحماییت مردم او مخفی گشته است
بآنجا رفته طلب او نمودند جمعی ازان قوم کوته اندیش که
بمناسبت ملت و کیش او را جا داده بودند از قهر و عتاب پادشاه
مالک رقاب خائف و هراسان شده در حالتی که آن کافر اجل گرفته

ملیل و مریض بود مداوای او را از دم شمشیر تدبیر جهشتند و بحکم
ضرورت سر پر شرش از تن فتنه پرور جدا کرده نهانی از مردم راجه
سجان سنگه بدریار جهانمدار فرستادند و پناه جواب دادند که ما او را
از هم گذرانیده بسزای کردار رسانیدیم و چهاردهم ربیع الاول سر
آن مدبر خیره سر بجداب سلطنت رسیده برخاک ادمبار و نگونساری
پای فرسود مذلت و خواری گردید و ظهور آثار نیرنگی اقبال دشمن شکار
خدایو جهان بتازگی تهر منشان خلاف ائین را سرمایه عبرت شده
دولت خواهان بیدار بخت آگاه دل را بصیرت بخشید *

جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم

درین هنگام میمنت انوار موسم وزن شمسی خدیو روزگار بصد خرمی
فصل بهار در رسیده گلهای نشاط بر تارک جهانیان افشاند و دگر باره
بازگه دولت و پیشگاه عظمت به آذین خسروانی زینت پذیرفته
رسم عیش و آئین شادمانی تازه شد و چهاردهم ربیع الاول مطابق
دوازدهم آذر ماه از انقضای هفت گهزی از روز مذکور در ایوان
مهر نشان غسل خانه آنجشن خجسته انعقاد یافته از خلیص منجیدن
بادشاه ملک دستگاه گفتین ترازو جرم خورشید و ماه را بهنگ کم
برگرفت و حال چهل و سوم شمسی از عمر سعادت قرین گیتی خدیو
با داد و دین بهزازان نصرت و فیروزی و میمنت و بهروزی بانجام
رسیده حال چهل و چهارم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از
مراحم وزن بایوان چهل ستون خاص و عام که گران مایه تخت
فیروزی بخت مرصع نگار در آنجا نصب کرده بودند سریر آرای

دولت و کمرا نی شدند درون نیز فرخنده قرة العین عظمت و بختیاری
 قوة الظهر شوکت و نامداری بادشاهزاده فرخ خصال محمد معظم
 بانعام دولک رویه نوازش یافتند و امیر الامرای صوبه دار دکن
 و خان خانان سپه دار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه ناظم مهم
 احمد آباد و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار
 کابل بعنایت ارمال خلاع فاخره قامت مفاخرت انراختند و عبد
 الرحمن بن نذر محمد خان بانعام ده هزار رویه مورد مرحمت شد
 و عابد خان که از نزدیکان خواجهای مادی الدهر است بتفویض
 خدمت جلیل القدر مدارت کل از تغیر شیخ میرک که او را
 کبر سن دریافته بود و الا پایه گردانید و اسلام خان بصوبه داری کشمیر
 دایم از تغیر ابراهیم خان معین گشته بمرحمت خلعت و اسپ
 با ساز طلا ضربند شد و همت خان پسرش بعنایت اسپ
 مباحی گشته برفاقت پدر مرخص گردید و چون صف شکنان
 میر آتش بذابر تقصیری مورد عذاب بادشاهانه گشته از منصب
 و خدمت معزول شده بود فدائیکان بخدمت داروغگی توبخانه
 خلعت سرفرازی پوشید و قباد خان باضافه پانصد سوار بمنصب
 سه هزاری دو هزار و پانصد سوار چهره اعتبار افروخت و اکرام خان
 بفوجداری فتحپور و خانه معین گشته از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و دو هزار سوار مورد مرحمت گردید و حسن علی خان
 توسن بیگی بعنایت خلعت کسوت مباحات یافته جهت بسر
 کردن جانوران بشکار گاههای نواحی دارالخلافه مرخص شد و
 چون فوجی تازه از مبارزان جنود انبال برسم کومک بدکن معین

شد بود و رعذ انداز خان برسانیدن آن مامور گشته بعنایت خلعت
 و علم و یک زنجیر فیل نوازش یافت و از جمعی که با خان مذکور
 بدکن تعیین یافته بودند رکعتیه سکه راتهور بعنایت خلعت و از
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و قادر دان
 انصاری و جهانباز خان هریک بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصد سوار و زاهد خان و سید علی اکبر باره
 و چندی دیگر بعنایت اسپ و ترکناز خان و سید زین العابدین
 بخاری و جمعی دیگر بمرحمت خلعت و برخی بعطای شمشیر
 براندوز عزت گشتند و سوبکرن یزدیله از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و دو صد سوار و مرحمت خلعت و شمشیر سرفراز
 گشته در سلک کومکیان صوبه دار الملک کابل منتظم شد و مرادقلی
 کهکاز کومکیان صوبه مذکور باضافه چهار صد سوار بمنصب هزار
 و پانصدی هزار و چهار صد سوار و از اصل و اضافه التقات خان
 بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و امام اوبردی که در سلک
 کومکیان دکن منتظم است بمنصب هزار و دو صد سوار و حامدخان
 بمنصب هزار و چهار صد سوار و افتخار ولد فاخر خان بمنصب هزار و
 سه صد سوار و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم بمنصب هزار و
 دو صد و پنجاه سوار و حکیم صالح شیرازی بمنصب هزار و دو صد سوار
 مشمول انظار عنایت گردیدند و مانسنگه ولد راجه رویسنگه راتهور
 بعنایت حریم مرصع تارک مباحات افراخته بوطن رخصت یافت
 و روح بدیوانی دار الملک کابل از تغیر یعقوب خان منصوب
 شده بعنایت خلعت و خطاب بشارت خانی سرمایه کمرا نی اندر خدمت

و سید جعفر خان ولد سید جلال بخاری و سید محمد خلف او که در موطن مالوف خود کجرات بودند بعنایت ارسال خلعت سرمایه افتخار اندوختند و کمال نظر داروغه آبدار خانه بخطاب خدمت طلب خانی پایه عزت یافت و انور خان خواجه سرا که التماس رخصت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و قدرا نموده بود بعنایت و انعام دو هزار روپیه سرافراز گشته بادراک آن سعادت مازون شد و قاسم آقای کمر حسین پاشای حاکم بصره بانعام دوازده هزار روپیه و عطای خلعت تمیایب گشته رخصت انصرام یافت و بهمر اهان او یک هزار روپیه عنایت شد و مصحوب او يك قبضه شمشیر مرصع گران بها برای پاشای مذکور مرسل گردید و مغول خان که از زمره گوشه نشینان بود بانعام پنجهزار روپیه بهره اندوز مرحمت گشت و بسیاری از امرا و منصب داران بمکرمات خلعت واسپ و شمشیر و دیگر عطایای خسروانی مباحی گردیدند و هفت هزار روپیه بزمرة نغمه سنجان و سرون سرایان آن بزم مسمود عطا شد و جمعی کثیر از بندهای آستان خلعت و ملازمان رکاب دولت بعنایت خلعت و برخی بمکرمات اسپ مباحی گشتند و درین روز جهان افروز از جانب خان خاندان ميه سالار يك قطعه الماس ابدار که هفتاد و پنجهزار روپیه قیمت آن بود بنظر مهر انوار در آمده پسند طبع همایون افتاد و پیشکش مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار کجرات از نوادر جواهر و مرصع آلات به پیشگاه حضور رسیده پایه قبول یافت و دانشمند خان المامی که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بمحل عرض رسانید

و دیگر امرای نامدار و عمد های آستان سپهر مدار پیشکشها درخوز حال گذرانیدند و اشاره والا صادر شد که تا پنج روز این جشن فرخنده هنگامه آرای عشرت و خرمی و انجمن افروز مسرت و شادکامی باشد

ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد سفیر عبد العزیز خان والی بخارا و گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا

چون آن خان والا دو دهان چنانچه سابقا گزارش یافت نعت خوانین اسلاف و طریقه ابرار اجداد که همواره با سریر آزادیان این دولت خدا داد رعایت مراتب یکجتهی و داد و سلوک سلت صداقت و اتحاد نموده باقتضای صلاح اندیشی طالب ایتلاف و التیام و بادی فتح الباب ارسال نامه و ابلاغ پیام بوده اند برای ادای مبارک باد جلوس این فرزنده اوای عظمت و کشور ستانی بر اورنگ خلافت و جهان بینی خواجه احمد نام یکی از نزدیکان خود را با تهیت نامه مبنی بر مراتب الفت و استیفا و محتوی بر قواعد آداب دانی و پایه شناسی و ارمغانی از نفائس و مرغوبات ثوران برسم سفارت باستان فلک نشان فرستاده ایلچی مذکور درین هنگام بظاهر دار الخلافه رسیده بود چهارم ربیع الثانی در اثنای این بزم کامرانی و جشن خسروانی حکم معلی صادر شد که سعادت تلذیم مدد جلال فایز گردد و بموجب فرمان همایون میفغان و رقبه خان پذیره شده او را بهارگاه اقبال رسانیدند و در محفل فلک شکوه خاص رعام بومیلد بخشیان عظام شرف استلام مدد مظهر

احترام دریافت و پس از تقدیم مراسم گورنش و تحلیم نامه
عبد العزیز خان را بخدست اشرف گذرانید و سوغات که مشتمل بود
بر اهدان راهوار ترکی و شتران نر و مایه بختی و دیگر تحف
و نوادر بنظر خورشید مآثر رسانید ازان جمله یک قطعه لعل رنگین
خوشآب بود که بچهل هزار روپیه قیمت شد عاطفت پادشاهانه
دران روز خواجه احمد مزبور را بمکرمات خلعت فاخره و خنجر
گران بها باعلاقه مرارید و انعام هشت هزار روپیه نوازش نمود
و چون در راه کوفتی بهمرسانیده هنوز بقیه ضعفی داشت
مصلای مرمع عطا فرموده منزلی لایق بجهت بودنش مقرر شد
و شهنشاه باشاره والای فرمان روی ایام کشتیهایی که بدستور
جشنهای سابق بران چراغان شده بود برروی دریای جون جلوه گر
گشته حیرت بخش ناظران و طرب فزای حاضران گردید و چراغانی
که از شمع داران روی آب بر زمین کنار دریا در کمال خوبی و نظر
فربیی ترتیب یافته بود ایستادهای آن انجمن عشرت را مسرت
بخشید حضرت شهنشاهی در ایوان سپهر نشان غسخانه رو بدریا بر
سریر عظمت و انبیا جلوس فرموده از ادج رفعت و عا بان تماشاای
بهجت افزا توجه فرمودند و خواجه احمد ایچی نیز دران فرخنده
مجلس سعادت حضور یافته از تفرج آن هنگامه داپذیر بهره ور شده *

جشن کدخدائی بادشاهزاده عالی تبار بخت بیدار
خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت میراجه
رو بسنگه راتهور برطبق سنت سنیه میمنت افروز

از انجا که حکمت کامله خلاق احد و بدیاز صمد که ذات مقدسش
بتنزیه لم یولد متفرد و ممتاز و در صفت وحدت و یکتائی
بی سهم و انباز است سرشته بقای انسان که خلف الصدق
دردمان امکان و قرة العین خانواده اکوان است و مخلوق
از برای پرستش صانع و معرفت یزدان بئوالد و تامل باز
بسته و سرور اهل دانش و بینش که کدخدائی سرای آفرینش است
در ترغیب سنت سنیه نکاح بامر تذاکوا تکاثروا عقد جواهر رحمت
در دامن بخت نیک سرانجامان است گسسته بر قاطبه خلایق و کانه
عباد خصوصا سلاطین والا نزال که اساطین کارخانه ایجاد اند لازم و مستحکم
است که همت بلند نفیست بر تکثیر ذریه که سرمایه نظام کشور صورتست
مقصود داشته سراچه هستی و پیشگاه حق پرستی را رونق فزایند
و اخلاف عالی گهر را با عفت منشان نیکو سیر صمت مزاجت داده
در استیفای فصل که خلوق ذکر و درام نام از شرائف نتایج آنست
کوشش نمایند بنابراین رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که
بهین مظهر خلیفه آلهی و در همه امور مقتدی بآثار شرع مظهر
جناب رسالت پداهی اند درین هنگام میمنت فرجام چنان اقتضانمود
که فرزند اختر برج دولت رخشنده گوهر درج سلطنت پادشاهزاده
کامگار بخت بیدار محمد معظم را که سن شریفش پدایه نوزده

سالمی رسیده نخل برومند قدش در گلشن شباب و کمرانی قد کشیده بود ازین سمت وافی برکت بهره‌مند سازند و خاطر اقدس از پیوند آن نونهال گلستان جاه و جلال که بر ذمت همت والا فرضی بود لازم الذا پدید آزند و پس از تأمل در اختیار عفت سرشتی که سزوار این نصیب ارجمند باشد قرعۀ این دولت بدام صبیغ ستوده اطوار راجه روپ سنگه را تهور که از نژاد راجهای ذیشان و پسر عم مهاراجه جسونت سنگه بود افتاده آن مستوره بختمند را نامزد پادشاه زاده عالی قدر نمودند و چون بموجب یرلیغ گیتی مطاع از موطن خویش بمشکوی قدس و حرمکده اقبال رسید نخست بتلقین کلمۀ طیبه و ادراک شرب اسلام قایم گردید و روزی چند در خدمت علیه حجله نشینان حرم عفت و پرده گزینان سرادق عظمت کسب ضروریات احکام دینی و آداب و مراسم ایمانی نموده در اندک فرصتی جمال حالش بزبور اخلاق حمیده و عادات پسندیده آرایش یافت و اشارۀ همایون بترتیب اسباب و مقدمات آنطوی فرخنده صادر گشته کارپردازان پیشگاه سلطنت بهر انجام لوازم آن پرداختند و متصدیان مهمات سرکار پادشاه زاده نامدار بختیار نیز بسامان ضروریات آن قیام ورزیده آنچه بایست مهیا ساختند و عاطفت خسروانه از زواهر جواهر و پیرایه‌های گران سایه زیاده از یک لک روپیه بآن مخدرة نقاب حیا عطا نمود و بسیاری از نفائس اقواب و امتعه و دیگر اسباب تجمل و تزئین مبدول داشت و همچنین صدرآریان سرادق حشمت و اقبال و معظّمات شهبان جاه و جلال اعنی بیگمان تقدس نقاب خورشید اجتباب ثریا جاذب نیز از اقسام

حلی و حلال و مرصع آلات و رغائب ملبوسات تملقات بجا آورده جهازی شایسته برای آن محجوبۀ عفت منش مرتب نمودند و سیزدهم ربیع الثانی مطابق پانزدهم آذر که شب هنگام آن با اختیار اخترشاسان پایۀ سریر اعلی ساعت عقد مقرر شده بود در محفل فردوس مثال عسلخانه خجسته جشنی بادشاهانه پیرایۀ انعقاد یافت

* مؤلفه * نظم *

که نظارۀ جشن آن بزم گاه * تهی ساختی دیده را از نگاه بهشتی بزجائی روی حور * ازو چشمند چون غم از عیش دور
همین نیز چون دامن بوستان * صفا خیز چون سینۀ دوستان
و آن روز بهجت افروز در منزل فیض قرین پادشاه زاده ارجمند نیز بساط جشن و سوز مبسوط گشته هنگامۀ عیش و طرب گرمی پذیرفت
از باب نغمه و سرود با دف و چنگ و بربط و عود آنجا فراهم آمده نوا سنج عشرت و خوشدلی بودند و اوائل شب مذکور که آن بزم قدسی سرور در بارگاه اقبال مهمل گشته بود پادشاه زاده عالی تبار والا مقام در کمال شوکت و احتشام از منزل خود برآمده براه دریا حور مشیغۀ سعادت متوجه پیشگاه حضور لاسع النور گردیدند و در برج قلعه مبارکه از کشتی فرود آمده بکران دولت و کمرانی بزریران کشیدند از آنجا تا پای شاه برج که مطلع آفتاب سلطنت و جهانبانی است از دو طرف بر زمین کنار دریا چوپ بست نموده چراغانی در کمال خوبی و نظر قریبی کرده بودند و فانوسهای رنگین و منقش بطرزی دلکش در پیش آن در آویخته بدستور معهود دیگر جشنها چراغان کشتیها نیز هنگام افزون آن بزم طرب پدیدار شده

از تلمع و ضیا سطح بلورین آب هم چشم چشمه آفتاب گردیده بود.

* لمولفه * نظم *

ز بس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو منقل شد افروخته
چراغان چنان گشت عالم فروز * که نگذاشت در دهر یک تیره روز
و دران طرف دریا آلات و ادوات آتشبازی چیده شده بود بموجب
حکم اعلیٰ چندی از امرای عظام مثل اسد خان بخشی دوم و صفیخان
و امتخار خان اخته بیگی و ملتفت خان میر توزک از جای که
بادشاهزاده بلند مقدار سوار شده بودند در رکاب ایشان روان گشتند و
طایفه مطربان و اهل عشرت و سرور از انات و ذکور با دف و ساز به نغمه
شادی و اهنگ مبارکباد گل بانگ نشاط بر کشیده ترانه سرایان و
سرود گویان پیش پیش می آمدند و آواز نقاره و کرنا و صفیر و
نقییر و سرنا از بالای سفائن چراغان که بر روی دریا جلوه گر بود و
آوازه شگوه و جلالت بگوش گرهون میرسانید و در انجمن همایون
عسلخانه که حضرت شاهنشاهی بافر الهی سرپر آرای خرمی و
انبساط بودند ترانه سنجان محفل خاص در پرده تهییه نوا ساز
گشته شعله آواز شان در خرمن طاقت ناهید در گرفته بود و غلغله
شادمانی و صدای شادمانه کامرانی ازان بزم معانی سپهر اعلیٰ
بر رفته *
* لمولفه * نظم *

سرود مغنی شده گرم جوش * زده نغمه چنگ و نی راه هوش
پی گوهر خوشدلی رشته ساز * چه آهنگ مطرب چه آوازه ساز
بالجمله بادشاه زاده عالی قردا الحشمت قریب دولت و مسرت سعادت
اندوز ملازمت اشرف گشته آداب تسلیمات بجا آوردند حضرت

خلافت پناهی آنساله دودمان سلطنت را مطمح انظار عاطفت و
مطرح انوار مرحمت گردانیده یکعقد مروارید شاهوار که پنجاه هزار
روپیه ارزش داشت از سر عنایت بدست کرم پرور بر سر ایشان
بستند و گرانبها سر بندی دیگر از یک دانه لعل آبدار و دو دانه مروارید
غلطان که پنجاه و پنج هزار روپیه قیمت آن بود و بازو بندی مرصع
و خنجر خاصه با علاقه مروارید و چرکمی خاصه مروارید دوز و جیغه
مرصع و یک لک روپیه نقد و یکزنجیر فیل خاصه باتلایرو پنج سر
اسپ عربی و عراقی ازان جمله یکی با ساز مرصع و یکی با زین و
ساز طلا مکرمت فرمودند و اشاره والا با فروختن آلات آتشبازی
صادر شده تماشای آن هنگامه دلپذیر حیرت بخش ناظران گردید
نخلهای باروتی که بسان سرو جوی باری از کنار دریای جون قد
افراخته بود گلهای آتشین در دامن زمین فرو ریخت و انعطاس
موزان گوناگون نقشهای بدیع از صفحه آئینه نام آب انگیخت
صورت بر رفتن و باز گشتن تیر هوایی از گلبازی نو نهالان گل
بهرمن در ساحت باغ و گلشن نشان داد و از شعله ریزی و شرر
باری گل افشان هوای گلریزان بهار در سر عشرت طلبان افتاد
لمعات فروغ ماهتابی کره زمین را چون گوی آفتاب رزین ساخت و
حلهای زر کش نور به آذین بزم سرور برد و بام شهر و کو انداخت *
* لمولفه * نظم *

ز انوار مهتابی مه ضیا * جهان بسکه اندر خت نور و صفا
هواروشنی بخش ادراک شد * زمین شمع فانوس افلاک شد
و پس از انصرام این تماشای نشاط افزا چون ساعت عقد در رسید

بموجب امر اعلی قاضی عبد الوهاب اقصی القضاات در حضور انور
بائین شرع مطهر تمهید قواعد عقد نموده آن بخلف حدیقه
عقت را بانهاال بر زمین گلشن حشمت پیوند داد ایستاد های بساط
قرب و حضور و بار یافتگان آن انجمن پرنور مراسم تهنیت بتقدیم
رسانیده تسلیم مبارکباد نمودند و نثارهای عشرت بقوا آمده نغمه
سرایان خوش آواز و ترانه گویان طرب ساز نغمهای دلنواز در مقام
تحییت و ثنا خوانی سرودند و آن بزم پر نشاط و محفل انبساط
بمبارکی و فرخندگی صورت انجام پذیرفت درین جشن بهجت
پیرا بخواجه احمد ایلچی بخارا که باشا را والا شرف اندوز بساط
حضور بود در عدد اشرفی یکی سه صد توله و دیگری دو صد توله
در آن داشت با در روپیه بهمین وزن هطا گردید و بخوشحال خان
کلونت و بسرامخان برادرش موازی چهار هزار روپیه از حلی و
حلی مرمع و سه هزار روپیه نقد و بخوهر خان کلونت دو هزار روپیه
مرحمت شد درین هنگام فرخنده فرجام چون ایام بر شگال سپری
گشته و هوا بخوشی گرائیده بود و فصل زمستان که موسم سپهر و شکار
این کشور فیض پرور است در رسیده هوای نشاط میند نخچیر از
پیشگاه خاطر مهر تنویر شهشاه عالم گیر سر بر زده هفدهم ماه مذکور
ساخت شکار گاه باله از فیض درود فرمانروای عالم شرف اندوز شد
و آن روز و روز دیگر آنجا بشکار کنگ و آهو نشاط اندوخته نوزدهم
بخاص شکار توجه فرمودند و روز دیگر از آنجا بشکار پور سعادت تقدم

بخشیده بیست و یکم دگر باره بخاص شکار مراجعت نمودند و سیزده
روز دیگر در آن نخچیر گاه نزعت دشان و نواحی آن بصید نیله گاو
عشرت آرا گشته در پرد شکار پرورش حال رعایا و زیر دستان
میکردند و بقراولی سعادت ازلی صید دلهای رسیده نموده چهره
انروز دولت و معدلت بودند و در خلال این ایام در موضع انوپ شکار
روزی شکاری غریب دلفریب که کمال ندرت داشت مسرت پیرای
طبع اقدس گردید گزارش کیفیتش اینکه چون آنحضرت بعزم صید
نیله گاو که هنگام مستی آن بود بشکار گاه مذکور رسیدند از جمله
قراولی که در تفحص نخچیر بهر سو تکیو داشتند شیخ بدو نام قراولی
آمده بموقف عرض همایون رسانید که در نیله گاو درین نزدیکی از
جوش نشای مستی بجزگ پیوسته آریزشی شگرف حیرت افزا
بایک دیگر دارند حضرت شاهنشاهی بتماشای آن وحشیان توجه
فرموده نزدیک پانها رسیدند چنان پرخاش مستی و شورش بهیمنی
بر انها مستولی بود که اصارم نخورده سر از جنگ برنداشتند و بقومی
درهم آریخته زد و خورد می نمودند که تمام سر و گردن هر دو
مجبور گشته بخون بر آفشته بود پس از جنگ صمد یکی ازان
درستیزنده وحشی مغلوب گردیده راه گریز سپرد و آن دیگر در پی
او شتافت درین وقت خدیو روزگار قصد شکار انها نموده از قضت
روان مبارک فرود آمدند و با دالی و موند که از آلات و ادوات
صید و حوش است متوجه شکار گردیدند اتفاقا از رسائی کمند
مدویند اقبال حضرت شاهشاهی که هیچ صید مقصودی گردید
ازان نپسند نخچیری که گریخته بود برگشته بر سر تیر آمد آن

حضرت از روی چهره‌ی و چالاکي تغذگ موسوم به بی بدل را که در سرراستی و بی خطائی نظیر ندارد بجانب او ماشه خوابانیدند و گوله بشانه اش رسیده از انطرف گذر کرد و آن صید می قدم رفته از پا در افتاد و دیگری که تعاقب او کرده بود آمده بر در آن سر زمین سعادت قرین که کیهان خدیو با داد و دین بدولت آنجا سر بر زانوی صید افگنی نهشته بودند گردید و چون بقایوی آنحضرت در آمد او را نیز نشان کرده تغذگ موسوم بظفر بان را که بر سر دست مبارک بود چنان بجانب او برق افروز شدند که گوله بهمان دل در سینه اش جای گیر آمد و او نیز پنجاه قدم رفته فرو غلطید شیخ بدھو و یار محمد قراول که نزدیک بودند رسیده آنها را ذبح نمودند و آن شکار غرابت آثار که انموزجی بود از نقش نیرنگی طالع خصم افکن اقلیم شکار شهنشاه روزگار حیرت افزای دیده وران هوشمند گشته ازان تیز دستی بخت و صید افگنی اقبال نیروی بازوی تائید این برگزیده ذوالجلال مجدداً بچشم بصیرت مشاهده کردند و طبع مبارک خدیو جهان ازان بشگفتگی و انبساط گرائید و چون بیگ اهنگ توجه بادشاهانه آن دو شگرف نخبیر پرورش دلپذیر که گذارش یافت بندو تیر صید شد و باتفاق مهارت پیشگان فن شکار و صید آزمایان کهن دشت روزگار صیدی باین ندرت و خصوصیت کم اتفاق می افتد اشاره معالی صادر شد که سه تختگاه سنگین یکی دران گل زمین که شهنشاه دولت و دین در حالت صید این وحشیان آنجا نهشته بودند و در دیگر در دژا که آن دو نخبیر هفت تیر اقبال عالم گیر گشته بودند بسازند تا نشانی از کیفیت این شکار

بدیع آثار باشد و نیز فرمان همایون بنفاد پیوست که در آن موضع خوب شکار دولتحانه مختصری بجهت نزول اشرف به پردازند درین هنگام بقروغ اختر جاه و جلال کوهر محیط عظمت و اقبال پادشاهزاد ستوده خصال محمد معظم یک سراسپ از طویل خاصه عطا گردید و بمرتضی داد خان و کنور رامسنکه و هوشدار خان و فیض الله خان و حسن علی خان و دارا بخشان و برخی از قراولان و عملی شکار خلعت شکاری مرحمت شد پنجم جمادی الاولی شهنشاه دین پناه رایت معاونت از شکار گاه برانراخته ساحات دار الخلافه را از فرودوم اشرف سعادت بخشیدند درینوقت یرلیغ گیتی مطاع بنام مهاراجه جسونت سنکه صوبه دار کجرات عزمدور یافت که با تمامی سپاه خویش بکومک امیر الامرای که با عساکر منصور بدفع و استیصال میوای مقهور قیام داشت بشتابید و بقطب الدین خان فوجدار چونانکه فرمان شد که بکجرات آمده تا بر رسیدن صوبه داری دیگر بنظم مهم آنصوبه استغال ورزد و از وقائع دار الملک کابل معروض بارگاه خلافت گردید که راجه راجدروپ تپاندار غزنین با جل طبعی پیروی شد و شمشیر خان که بحراست حصار شهر کابل معین بود بجای او منصوب شده باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار میدهی گردید و خدمت او بشهامت خان که در سلک کومکیان آنصوبه منتظم بود مفروض گشته منصبش که در هزاری هزار سوار بود باضافه پانصد سوار افزایش پذیرفت و مان دهات و لد راجه راجدروپ که تپانه دارحق کهمر و غور بند و حاکم باو متعلق بود بنابر تفضیه فوت پدر خویش بعد از ایت

ارسال خلعت مورد نوازش شد و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار شربلند گردید و بمرد خان برادرش که چنانچه سابقا گذارش پذیرفته از نیک سرانجامی شرف اسلام دریافته دولت اندرز حضور لامع النور بود نیز خلعت مرحمت شد دهم ماه مذکور اله وردخان فوجدار گورکهور بمزبساط بوس بارگاه سلطنت جبین طالع بر افروخت و سه زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید و بعطای خلعت سرمایه مباحات اندوخت و درین اوقات بجمع نوینان والا قدر و امرای والا نامدار و بسیاری از عبودیت منشان خدمت گذار خلعت زمستانی عطا شد *

تسخیر ولایت پلاون از متعلقات صوبه بهار

چون از روز نخست کار گذاشتن و قدر مقالید فتح و ظفر بدست شکوه دولت این خدیو سکندر فر داده اند و در مدارج عالمگیری و کشور ستانی ابواب تائیدات غیبی و توفیقات آسمانی بر روی تخت جهان کشای گشاده الاجرم اولیای سلطنت گیتی فرورزش هر روز به تسخیر ولایتی فیروز و یکشایش ناحیتی نصرت اندوز گشته بلوامع سیوف همت و مجاهدت عرصه مملکت از ظلمت وجود شرکشان نخوت منش پیرایش میدهند پرده کشای چهره صدق این مضمون مسخر کشتن ولایت پلاون است که درین ایام از میامن اقبال کیهانستان خدیو جهان بحسن سعی و کوشش داود خان صوبه دار پهنه برمنصه ظهور آمد توضیح این مقدمه آنکه چون مرزبان آن ولایت که بوراقت نیاگان ضلالت آئین آن سرزمین را

مستصرف بود باستظهار قلاع متین و حصون استوار و کثرت پیداهای جرار و صعبیت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزونئی کربوه و کوه پذیرای افسون دیو غرور گشته دم نخوت و استکبار میزد و بدست جسارت لوای استبداد افراخته از دیرگاه باغی و خود سر میزیست و از بیجوهری و سست همتی برخی صوبه داران در بعضی اوقات که انتهاز فرصت میکرد پای جرأت از حد خود فراتر نهاده دست تعرض بمحال ملک پادشاهی که بخداوند زمینداری او قریب الجوار بود دراز می نمود از کوه نظری و فرومایه گوهری به پندار جهالت و خیال خود سری سر از ریقه فرمان پذیری بارگاه سپهر مدار و اطاعت و تبعیت صوبه دار پیچیده در دادن پیشکش برسم معبود دیگر مرزبانان تهران و تقاعد میوزید الاجرم سال گذشته در هنگامی که داود خان صوبه دار بهار از مهم بنگاله مراجعت نموده بنواهی پهنه رسیده بود و دران حدود یک چند توقف گزیده به تنبیه و تادیب بعضی مفسدان تیره ایام قیام داشت فرمان فرمان جلال از پیشگاه سلطنت و اقبال بخان مذکور پیرایه نغان یافت که با کومکیان و عساکر آن صوبه همت بر تسخیر ولایت آن سیه روز ظلمت کفر و غوایت گماشته از نا بود و مستاسل سازد و راحت آن سرزمین را از غبار تصرف آن مدیر بی دین بپردازد و برلغ گیتی مطاع بنام فوجداران و تئوداران و زمینداران و سائر کومکیان آن صوبه صادر گردید که با سپاه و تابانان خویش نزد او شتافته در تقدیم آن مهم شرایط موافقت و موافقت بظهور رسانند آنخان شهادت نشان بوزر فرمان عالیشان کمر عبودیت بتمشیت آن خدمت بسته بیست درم شعبان آنسال که

از تادیب دیگر فساد کیشان فارغ گشته بود با اتفاق میرزا خان فوجدار در بهنگه و تهور خان جاگیردار چین پور و راجه بهروز زمیندار مونگیر و دیگر عساکر پادشاهی و زمینداران و کومکیان آن صوبه بسمت مقصد روانه گردید پلارن بمسافت چهل کروزه در جنوب رویه پتته واقع شده از بلده مذکور تا سرحد آن ولایت بیست و پنج کروزه است و از آنجا تامکانی که مسکن و مامور سرزبان آن ولایت و آثار شهر و آبادیست پانزده کروزه آن معموره کفر و ضلالت در قلعه محکم اساس دارد هر دو سنگین یکی ازان بر فراز کوهی که دران نزدیکی است و دیگری بر روی زمین رودی عظیم از پای آن دو حصن منبع میگردد و در اطراف و نواحی کوهپای مرتفع و جنگلهای انبوه است و سه قلعه متین از متعلقات آن ولایت در سرحد صوبه بهار است نخستین قلعه کوتهی که بیست کروهی پلارنست دوم قلعه کنده که از کوتهی بمسافت هفت کروزه بر سمت یسار آن واقع است سیوم قلعه دیوکن که بفاصله ده کروزه از کوتهی در جانب یمین آنست و همواره از قدیم الایام زمینداران ضلالت فرجام آن کفر بوم را بغی و سرکشی با حکام شیوه بوده و به پشت گرمی حصانت قلاع و صعوبت مسالك و انبوهی بیشها با صوبه داران دم مخالفت زده طریق اطاعت نمی پیموده اند چنانچه در عهد سلطنت اعلی حضرت که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ مدتی بصوبه داری پتته قیام داشت پرتاب ولد بلندر چروکه دران هنگام سرزبان آن ناحیت بود از کمال چهل و استبداد تن باطاعت و انقیاد ندارد و در مدت حکومت او پیشکشی نقرستاد و بعد ازان خان مرحوم که امیر الامرا خلاف

یمین الدوله آصفخان که دران وقت بشایسته خان مخاطب بود بصوبه داری آنجا منصوب شد اگرچه بموجب فرمان حضرت اعلی باعماکر کومکی آن صوبه به تنبیه انضالات پرور پرداخت لیکن او را مستاصل نساخت و انتزاع قلاع و ولایتش میسر نگشته هشتاد هزار رویه پیشکش گرفت و مراجعت نمود بالجملة چون زمیندار شقارت شعار پلارن همواره قلاع سه گانه سرحد را بسامان محاربه و نبرد مشغول داشته باستظهار آن دست جرأت بیعضی محال ولایت پادشاهی دراز می کرد دژ خان انتزاع آنها را از مقدمات مطلب دانسته نخست تسخیر قلعه کوتهی پیش نهاد عزیمت ساخت و پنجم ماه مارک رمضان این سال همایون بنای آن قلعه رسید مفسدانی که در آنجا بودند از سطوت جنود قاهره پیشتر باستماع خبر مغلوب رعب و خوف گردیده رخت اقامت بیرون کشیده بودند و قلعه را خالی کرده دژ خان آنها بحیطه تصرف آورده بندوبست شایسته داد و پس ازان کشایش قلعه کنده وجهه همت گردانید آن قلعه است در کمال استحکام بر فراز کوهی واقع شده و جمعی کثیر از مقاهیر با سامان قلعه داری دران بودند از قلعه کوتهی تا آنجا اگرچه مسافت هشت کروزه است لیکن سراسر راه آن جنگلی انبوه است و در وسط طریق کوهی بلند و کژیوه دشوار گذار نیز هست ازین جهت خان مذکور نخست بقطع اشجار جنگل و هموار ساختن راه پرداخته دران باب سعی و کوشش تمام بظهور رسانید و چون بنیروی جهد و اهتمام مبارزان نصرت اعتصام تا یک کروهی قلعه کنده جنگل بریده شد و راه قابل عبور افواج منصور گردید اساس ثبات و استقلال مخدولان

بد سگال تزلزل پذیرفته آن حصار حصانیت آثار را نیز بی مدافعه و پیکار خالی کرده بکام فرار مسلک ادبار سپردند و داود خان با افواج فیروزی نشان چهارم شوال پدای قلعه رسیده آنحصار متدین را تصرف نمود و انهدام آنرا مقتضای رای صلاح اندیش دانسته بهندم بنیانش پرداخت و در اندک فرصتی آن حصار امتوار را با خاک برابر ساخت و چون فصل برشکال نزدیک رسیده بود قرار داد که ایام بارش را که نه هنگام حرکت و یورش است در آنجا گذرانیده بعد از انقضای موسم باران رهگرایی مقصد گردد و رعایت مراسم حزم و تدبیر را از قلعه کوچکی تا آنجا در هر سه کروه قلعه گلین ساخته در هر یک صد سوار از تابینان خویش و جمعی از پیداهای بندوچپی و برخی از زمینداران تعیین نمود که چون رمق آزوده بمعسکر نصرت آید از حدود خود سلامت بگذرانند و محافظت راه نموده بگذرانند که از دشت برد مقهوران بی دین آسیبی بمترددین نرسد و چون موسم برشکال سپری شده هنگام نهضت و سواری در رسید همت اخلاص گزین بر تسخیر پلاون بسته با عساکر نصرت قرین عازم آن مهم شد و با آنکه مرزبان آنجا بصدمه صولت افواج منصور از مستی پندار و غرور بشعور آمده و کلا فرستاده بود که تمهید مراسم معذرت و ندامت و تعهد وظائف انقیاد و اطاعت کرده پیشکشی مقرر نمایند تا جنود قاهره از عزیمت استیصال و انتزاع ولایت آن خسران مآل در گذشته به پند معادرت کند آن خان شهادت شعار تزلزل در اساس عزیمت خود راه ندادن و توزوگ لشکر و ترتیب افواج نموده غره ربیع الاول این سال فرخنده پائینی شایسته روانه سمت مقصد

گردید میرزا خان با مقصد سوار جلالت آثار و دوسد پیاده بندوچپی بهراولی کمر همت بر میان پردلی بست و تهور خان با هفت صد سوار و مقصد پیاده در برانغار آماده کارزار شد و شیخ تاتار برادر زاده داود خان با پانصد سوار از تابینان خان مذکور و راجه بهروز با چهار صد سوار و یک هزار و پانصد پیاده کار فرمای جرانغار گردید و داود خان خود با دو هزار سوار در قلب جای قرار گرفته پانصد سوار از تابینان خویش بچنداولی معین ساخت و گروهی انبوه از تبرداران بسرگردگی جمعی از بندهای پادشاهی و مردم خویش تعیین نمود که سرامر راه را تا قلعه پلاون که جنگلهای صعب داشت و منصور بود که مستعدان در پناه آن کمین گاه گرفته با مظهر تشابک اشجار طریق آمد و شد بر مترددین لشکر نصرت شعار بشورانند جنگل بری نموده مسطح و مصفی سازند و در هر جا که باقتضای مصلحت جمعی بایست گذاشت تپانه مقرر کرده جوتی بمحارمت آن گماشت تا مقهوران را مجال دستبرد نماند مچما جیوش فیروزی لوا بترتیب و آئینی که گذارش یافت هر روز سوار شده مسافتی قلیل می پیمودند و جنگل بریده و راه ساخته پیش میروفتند و هنگام نزول بر اطراف لشکر مورچالها ساخته بلوازم تیغ و هوشیاری که ناگزیر سپاهگر بست قیام می ورزیدند و بنا بر تعویق ساختن راه در عرض نه روزه کروه طی شده نهم ماه مذکور در موضع نرسی که از آنجا تا قلعه پلاون هفت کروه مسافت است مضرب خیام افواج ظفر اعتصام گردید و اگرچه درین مدت که داود خان برای گذرانیدن ایام برشکال در کنده اقامت داشت چنانچه سابق ذکر یافت و کلا

زمیندار پلارن برای تمهید مصالحه و مقرر کردن پیشکش نزد او آمد
شد داشتند اما خان مذکور سخن آنها را بسمع قبول راه نداده جوابی
که مشعر بحصول مقصود آنمردود باشد نمیگفت درین هنگام که
افواج قاهره بموضع نرسیده نزل کرد مجددا صدقه رعب و استیلا
جنود مسعود در باطن ضلالت آمد آن کافر مطرود کار گر آمد و بمشاهده
آثار سطوت اقبال دشمن مال و ملاحظه و خامت عاقبت و سویی
مآل هوای سرکشی و سودای مخالفت از سر پندارش برآمد و ناچار
از راه چاره سنگالی و لایه گری پیش آمده صورتسنگه وکیل خود را
که مدار علیّه و صاحب اختیار مهمات او بود دگر باره نزد داود خان
فرستاده اظهار عجز و زاری و قبول فرمان پذیری و خدمت گزاری
نموده راجه بهروز را در حصول این مدعی و میل انگیخت و تقبل
دادن یک لك رویه بر سهیل پیشکش بسزاکر جهانمدار و پنجاه
هزار رویه بداد خان کرد خان مذکور درین مرتبه از کمال تضرع
و الحاح او تن بقبول این معنی داد و پذیرفتن مامول آن مخدول
را از مقتضیات صلاح اندیشی شمرده این مقدمه را بجناب سلطنت
و جهانبنانی عرضه داشت و بانظار رسیدن جواب از بارگاه مهیور
جناب روزی چند دران مقام توقف گزیده در استیصال او امهال می
ورزید در خلال این ایام روزی سفیدان جیش اسلام خبر رسانیدند که
جمعی از مقهوران انتهاز فرصت نموده در هفت گروهی معسکر
فیروزی رسد غله را زده اند اگرچه پس از وقوع این مقدمه زمیندار
ندار بواسطه وکلا تمهید مراسم اعتذار کرده چنین را نمود که آن
جسارت بی اطلاع و اشارت از از مردمش سرزده و نیز پنجاه هزار

روپیه از جمله پیشکشی که قبول کرده بود فرستاد لیکن داود خان
بران ادای ناهنجار مسامحه ننموده بتحریر غیرت و تکلیف حمیت
بعزم پیش برد کار و سزا دادن آن بکار هشتم ربیع الثانی از نریمی
کوچ کرد و در دامن کوهی که سه گروهی قلعه پلارن بود نزل نمود
و شانزدهم آنجا یک کره پیشتر رفته خیمه نصرت برافراخت
مخدولان از قلعه برآمده در نیم گروهی عسکر ظفر شعار مورچاها
استوار بسته بجمیعت و هجوم تمام نشسته بودند و مہیای مدافعه
و محاربه گشته اظهار آثار جلالت میکردند درین وقت از جناب
خلانت و جهانداري یرلغ کرامت عنوان در جواب عرضه داشت
داود خان مشعر باین معنی بر تو سعادت گسترده که اگر مرزبان
مذکور برهبری بخت و یادری دولت توفیق ادراک شرف اسلام
در یانته بدین مبدین احمدی و ملت والای مصطفوی گراید و ترک
آئین ضلال و باطل پرستی نماید اورا بیدین ایمان امان داده پیشکش
بگیرد و آن ولایت برو مسلم دارد و الا چنانکه مامور شده همت بر
استیصال آن مقهور و انزاع قلاع و ولایتش گمارد آنخان عبودیت منش
مضمون حکم همایون را بآن بدگینش تیرہ ایام پیغام نموده انتظار
جواب داشت از آن جا که مبارزان جنود اقبال را شوق جدال و قتال
با اعدای بد سکا عذاب گسل شکیب و تحمل بود تهور خان برلاس
که از صدق تام بهره تمام داشت تا وصول جواب آنخسران مآب که
آثار امتدا و ابا از قبول این پیام هدایت پیرا از چهره حالش
لائح بود صبر نموده بتحریر نص تهور و دلادری در احراز نصیلت
مجاهده تعجیل نمود و بی اطلاع و مشورت داود خان بیست و

چهارم ربیع الثانی با سپاه خود سوار شده بر طایغان مردود حمله برد و نزدیک مورچال آنها رسیده نائره نبرد برافروخت چون داور خان ازین معنی آگاهی یافت او نیز بصورت با جنود نصرت سوار شده پیشتر رفت و در برابر مورچال مقهوران بفاصله یک تفنگ انداز فرود آمده آنجا طرح مورچال انداخت و بتوپ و تفنگ هنگام جنگ گرم ساخت از یک پاس روز تا هنگام غروب خورشید گیتی فیروز نیران حرب و قتال شعله در بود دلبران جلالت منش از طرفین سرگرم کوشش و آویزش بودند چون تهور خان بخدلان منشان جهالت پرور نزدیک تر بود شانزده کس از تابانان او سر بچسب نیکنامی فرو بردند و پنجاه کس از سوار و پیاده و بسیاری از مراکب را آسیب زخم رسید و اواخر روز آنخان تهور نشان بصوابدید داور خان بمعسكر ظفر پیوست و چون شام پرده ظلام بر چهره لخت عاصیان تیره ایام کشید آنمردودان دو توپ بزرگ از قلعه بر آورده در مورچال نصب نمودند و دست جرأت بتوپ اندازی کشودند از صدقه گوله آنها تلی چند از سوار و پیاده با برخی از دواب عرضه تاف گردیدند و درین شب زمیندار مذکور بشقاوت از ای وضعت جبلی اظهار اصرار بر آئین کفر و انکار نموده سرتابی خود از رتبه تکلیف اسلام بداور خان پیام داد بالجملة چون مورچال متمردان بر فراز گاهی بود و مجاهدان نصرتمند در نشیب جای سینه ساخته بودند و آسیب توپ و تفنگ آن گروه شقاوت پرور بعساکر گردون شکوه میرسد داور خان کوهچه که سر کوب آن سرکشان مذکور بود و آن را با سائر کوهها و پشتهای بلند فرا گرفته

مورچالها ساخته بودند به نیروی تلاش جرأت و جهاد همت بدست آورده توپی چند بران بالا برد و برق افروزان توپخانه منصور پچالکی و گرم دستی طی الاتصال آنها را بران مستحقان عذاب و بلا بسان فرنده ابر نیران خروشان میساختند و در اساس ثبات و ارکان استقلال آن قوم بدستال تزلزل می انداختند تا آنکه بیست و هفتم شهر مذکور اشرار را پای قرار و پایداری لغزش پذیرفته از سیدها راه فرار پیمودند و نزدیک بقله رفته بر کنار رودی که در پای آنحصار جاریست دگر باره بازمی جهد و کوشش بپوش مورچال کشودند چون از معسكر جنود فیروزی تا آنجا جنگلی انبوه بود داور خان دوسه روز باهتمام بریدن اشجار جنگل و ساختن راه پرداخت و غرق جمادی الاولی که راه قابل عبور جیش منصور گشته بود بانواج ظفر قرین باهنگ یورش بر مورچال مقهوران بی دین که بر کنار آب بسته بودند روانه پیش گردید شیخ تاتار و شیخ احمد برادر زادهای خود را با تابانان خویش و جمعی از منصبداران بادشاهی و پسر راجه بهروز را باتباع او و جمعی از تابانان میرزا خان در دست چپ معین ساخته قرارداد که از راه درهای کوه بر مخالفان خدلان پرور حمله برند و شیخ صفی را با جوقی در سمت یمن تعیین کرد و خود با میرزا خان و تهور خان و راجه بهروز و ابو مسلم و سید نجابت و گروهی از منصبداران در قلب قرار گرفت و از سه جانب بر متمردان عصیان منش یورش کردند دلبران عرضه و غا و شبران پدیده مبارزت بآن حرب کفر و ضلالت رسیده نیران قتال بر افروختند و تا دو پاس روز بآن تیره روزان شقاوت اندوز

هری ضعیف و نیروی شدید نموده مشورت غزو و جهاد اندوختند و آخر الامر نسائم غلبه و استیلا بر پرچم اعلام جنود اسلام رزیده کفار ضلالت فرجام مقهور و مغلوب گردیدند بشعله تیغ مر افشان بهادران نصرت نشان جمعی کثیر از عصات را آتش در خرمن حیات افتاد و بسیاری ازان بی دینان بهارش تیرو تفنگ و ضرب شمشیر و طعن سنان خسته و مجروح گشته زخم دار بدر رفتند جمعی از آنها در پناه کوه و جنگل در خزیدند و فریقی رخت ادبار بحصار شهر بند کشیدند پس از وقوع این فتح اگرچه قرار داد دژ خان این بود که با فوج نصرت شعار برجای مورچال مخالفان قرار گرفته از روی تأمل و تدبیر بتسخیر قلعهها که در کمال متانمت و استواری بود و کشایش آنها بزودی در مرآة اندیشه چهره نمی نمود بپردازد لیکن مجاهدان جیش اسلام که رغبت و شغف تمام پاهراز رتبه عزاداشتند عنان تمالک و تماسک از کف داده بنیروی جلالت و یاری سعادت بتعاقب آن جمع بد عاقبت رخس شجاعت بر انگشتند و فوج فوج بسان فوج سچک از آب گذشته در پی آن خاکساران باد پدما روان گشتند و بحصار شهر بند رسیده بیورش و آوینش پرداختند مقهوران بغی اندیش تاب ثبات و استقامت از حوصله طاقت خویش افزون دانسته سراسیمه رار از حصار بیرون شدند و بهزران خواری و دشواری بقلعه پائین و حصار کوه پناه جستند و زمیندار خسران مآل اهل و عیال و زبده اشیا و اموال خویش که در قلعهها بود بر آورده بچنگل فرستاد و خود باستظهار حصانت آن دو حصار با گریهی از کفار تحصن گزیده بمراسم مدافعت و مقاومت قیام

ورزید غازیان نیروزمند بحصار شهر بند در آمده بشعله تیغ و سنان آتش دران کفرستان زدند و از انجا بدروازه قلعه رسیده بنیروی پوشش همت برکشایش آن بستند و تا یکپاس شب از طرفین هنگامه جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود انجام حال بر اهل حصار تنگ شده زمیندار تیره روزگار پس از یک و نیم پاس شب براهی که از قلعه بجانب جنگل داشت برآمده ره گرای فرار گردید و بمیان عون و تائید الهی و امداد اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی فتح و نیروزی قرین حال مبارزان جهاد آئین گشته آن هر دو حصن حصین بتصرف اولیای دولت و دین در آمد ساخت آن دیار از لوث وجود کفار سیه روزگار پیرایش یافت و منم خانها و معابد هندان که از دیرباز ظلمتکده شرک و ضلال بود بانوار ذکر و تهلیل برآمده و درین یورش و آوینش شصت و یک کس از مجاهدین اسلام پدای مردی سعادت پدایه والای شهادت رسیدند و یک صد و هفتاد و هفت تن بمن مجاهده و پیکار چهره شجاعت را از گلگونه زخم سیمای سرخروئی بخشیدند و بسیاری ازان تیره بختان بدنهار را تیغ خصم امکن بهادران دشمن شکن برج سر از قلعه تن جدا کرده بگویی نیستی فرو افکند و جمعی نیم کشته و زخم دار آواره دشت ادبار شدند و جمع غفیر اسیر و دستگیر گردیدند و پس از چند روز چون منبهیان خبر رسانیدند که گروهی انبوه از خسران مذشان باطل بژده در قلعه دیوکن فراهم آمدند و به همدار دور از کار استعداد جنگ پیکار نموده آنجا قدم جرأت فشرده دارن خان شیخ صفی را با فوجی آراسته از تابندگان خویش و برخی از بندو تچیان بدفع اشرار و تسخیر

آنحصار تعیین نمود و او بتأجرا رسیده بمحاصره پرداخت و کار بر متحصنان تنگ ساخت متمردان باطل سدیز تاب ثبات نیاورد و طریق فرار پیمودند و آن قلعه نیز بتصرف دولت خواهان درآمد و خان مذکور بجهت بندوبست آن ولایت و ضبط و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشه فساد گمراهان قبیله درون چندینی دیگر در آن حدود توقف ورزیده منگلی خانرا که بموجب یرایغ کیتی مطاع فوجداری پالون و حراست آن قلاع باو تفویض یافته بود آنجا گذاشته به پدنه مراجعت نمود.

اکنون سمنه تیز گام آسمان خرام خامه را در طی مناهج تحریر این شگرف نامه به سمت نکارش و وقائع حضور پر نور عذرا تاب گشته سرشته سوانح اقبال را از جای که گذاشته بود باز بکف می آرد.

بیست و دوم جمادی الاولی عنایت خسروانه داود خاندان در تسخیر ولایت پالون مساعی جمیله ازو بظهور پیوسته بود بار سال خلعت خاص کسوت مباحات بخشید و اضافه منصبش در یکی از جشنهای خسروانه مقرر گردید و درین تاریخ راویت ابدال فرمانروای عالم پرتو سعادت بشکارگاه پالم انکنده سه روز بصید لشچیر آن عرصه داپذیر مسرت پیرای خاطر مهر تنویر بودند و بیست و پنجم ساعت دار الخلافة بغیض قدیم اشرف مهبط انوار عز و شرف گردید وصف شهنشاه که چندی قبل ازین مورد عتاب خسروانه گشته از خدمت و منصب معزول شده بود مورد انظار عفو و بخشایش خدیو بنده پرور قدر دان گشته بمنصب دو هزاری یک هزار سوار سرافرازی یافت دوم جمادی الاخره فاضل خان میر سامان بمستقر الخلافة اکبر آباد مرخص

گردیده بخدمت همایون اعلی حضرت رفته گزارش بعضی مطالب و مقدمات نماید و پس از تقدیم آن خدمت به پیشگاه حضور آید و هنگام بخصت بعنایت خلعت خاص نوازش یافت و درین هنگام امیر خان بصوبه داری دارالملک کابل از تغیر مهابت خان مریدان شد و بعطای خلعت خاص و شمشیر خاصه و جمد هر مرصع با علاقه مروارید و اسب عراقی با ساز طلا و نیل خاصه با ساز نقره و ماده نیل با زین نقره و جل زرینت و باضافه هزار سوار دواپه سه اسبه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار ازان جمله یک هزار سوار دواپه سه اسبه مورد اصناف الطاب گشته هشتم ماه مذکور بدان صوب مرخص گردید محمد ابراهیم و محمد اسحاق پسران شیخ میر مرحوم و چندی دیگر در سلك کومکدان آنصوبه انتظام یافته بمعضی از آنها خلعت و برخی اسب مرحمت شد و از کومکدان آن صوبه مرادقلی کهر و جمعی دیگر هر یک بمنصب اسب و خلعت و سعادت خان بشریف عنایت خلعت مورد نوازش گردید و عسکر خان فوجدار بذارس در ملک کومکدان صوبه بنگاله انتظام یافته خواجه صادق بدخشانی بخدمت او خلعت سرافرازی پوشید و دایر راند بهادر خان روهیله بفوجداری ترهات از تغیر حید عبدالعزیز معین شده بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار و دو صد سوار ازان جمله پانصد سوار دواپه سه اسبه سرفراز گردید و از روی عنایت خلعت خاص با فرمان مرحمت عنوان جهت راناراجسنگه مصحوب کبرای مرسل گشت هزدهم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار سابق پنجاب که در لاهور عارضه بر مزاج او طاری گشته از دیر باز کوننگ

بود بظاهر دار الخلافه رسيد و از آنجا که بقیة ازان آزار و ضعف بسیار داشت اشاره والا بصدر پيوست که داخل شهر شده بسر منزل خویش فرود آید و از کمال عاطفت و بنده پروری تقرب خان و دیگر اطبای پایة سریر خلافت را حکم شده که بمعالجه او پردازند و میر خان خلف خان مذکور با روح الله خان و عزیز الله برادران خود احراز دولت ملازمت اشرف نمود غرة رجب فاضل خان از مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده ناصیه های آستان خلافت شد و برخی از نفائس جواهر و مرصع آلات که حضرت لعل از سر عاطفت مصحوب او فرستاده بودند و قریب شانزده لکاروپیده قیمت آن بود بخدمت اشرف گذرانید و میر خان هزده سر اسب عراقی با برخی از جواهر و مرصع آلات بر سبیل پیشکش بنظر انور رسانید و هزده سر اسب کجی بان رفتار صرخرام از انجمله نه سر با ساز طلا که قطب الدین فوجدار سورتیه برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاده بود بموقف قبول رسید و خواجه احمد ایلچی بخارا بانعام پانزده هزار روپیه و برخی از نفائس اقمشه مورد نوازش گشت و بمیرزا بیگ میر شکار و لطیف بیگ میر آخور و محمد رحیم مشرف سوغات عهد العزیز خان خلایق فاخره و پنجهزار روپیه مرحمت شد و از سوانح بسر آمدن روزگار حیات خلیل الله خان است چون کوفتش بامداد کشیده ضعف و فتور قوی بمرتبه کمال رسیده بود باندک نکستی که از بی تدبیری غذا روی داد کارش از مداوا در گذشت و بدعوت اجل نمک خوان (کُلْ نَقْمِ دَایِقَةُ الْمَوْتِ) چشیده دوم رجب پیمانه زندگی او بمریز گشت چون از بندهای ارادت شعار اخلاص کیش و فدویان هواخواه

خیر اندیش بود و درین دولت ابد قرین نسبت عبودیت موروثی و حقوق خدمت دیرین داشت شهنشاه عاطفت شعار قدر دان را از درگشتن آن ندوی عقیدت مند خاطر حق شناس حقیقت پیوند قرین تأسف و تأثر گشته روح او را بانوار توجهات روحانی مرمایه امزش بخشیدند و روز جمعه که دو روز از رحلت او گذشته بود بمقتضای کمال قدر شناسی و بنده پروری که آیه ایست در شان این خورشید اوج عظمت و سروری از مسجد جامع پرتو قدوم بسر منزل باز ماندهای آن مرحوم افکنده آن سوگواران را بزبان عاطفت تسلیه و پرمش و دل جوئی و نوازش فرمودند و میر خان و روح الله خان و عزیز الله خان پسران آن مغفور و افتخار خان و ملتفت خان و بهاء الدین برادر زادهای او و سیف الدین صفوی دامادش را بعطای خلایق فاخره نواخته و همگی منسوبانش را مشمول مرام خسرانه ساخته از گذرورت ماتم رسیدگی بر آوردند و زوجه و صبیبه اش را بسالیانه پنجاه هزار روپیه کمایاب مکارم شبه شاهانه گردانیدند و پسران و دامادش را باضافه مناصب مطمح انظار تربیت ساخته وقوع آنرا در جشن همایون عید فطر که نزدیک بود مقرر فرمودند ششم ماه مذکور ختنه مور نوگل حدیقه ابهت و جلال تازه نهال ریاض حشمت و اقبال بادشاه زاده والا گهر محمد اکبر زینت انزلی انجمن خلافت گشته در ساعتی مسعود آن قوت الظهر سلطنت عظمی باین سمت منیه فائز گردیدند و چون این اراده دل بسفد دفعه بی تمهید و توطیه از پیشگاه ضمیر مهر تدویر حضرت شاهنشاهی که همواره از صور الهام نقش پذیر امت سر بر زد و خاطر ملکوت ناظر بان متعلق بود که

این سنت ارجمند که از شرائف سلفین نویست بزودی از قوت بفعل
آید لجرم وقوع آنرا بتمهید جشنی بزرگ در حیات تعریق و تأخیر نیفگنده
برونق اندکار مآثر شریعت غراء زیادت تکلفات بتقدیم آن امر
موکد نپرداختند و ذمه همت علیا ازان حق لازم الادا فارغ ساختند
و درین جشن خجسته جمعی از ملازمان و خدمت گذاران آن بادشاه
زاده کامگار بختیار را بعطای تشریفات نواختند و درین اوقات برونق
خواهش و اشاره حضرت اعلیٰ خواجه پهل و خدمتخان خواجه مرا
و جمعی از چیلها را خلعت داده بمستقر الخلافة اکبر آباد رخصت
فرمودند که ضمیمه خدمتگذاران آن حضرت باشند و چون در پیشگاه
خلافت و جهانداری از تقریر بوداق بیگ ایلچی ایران بظهور پیوسته
بود که والی آندبار را بخوردن پان که از شرایف خصایص هندوستان
و برگ سبزی ازین خرم یوستان است رغبت و شغف تام بهم رسیده
الجرم بمقتضای عطفیت پروری حکم اشرف صادر شد که قدری
معتدبه از پان نفیس برای والی مذکور بفرند و یکی از ملازمان
درگاه برسانیدن آن معین شد نوزدهم رایات مهر انوار بعزیمت شکار
پرتو اقبال بآن روی دریایی چون افکنده پنج روز در آن حدود بصید
نخچر نشاط اندوز بودند و بیست و چهارم که قرین سعادت معارفت فرمودند
خواجه احمد ایلچی بخارا را بعنایت خلعت و خنجر مرصع باعانه
مروارید و انعام سی هزار روپیه نواخته رخصت انصراف بخشیدند و بمهرزا
بیگ میرشکار و لطیف بیگ میرآخور و چندی دیگر از رفقای او
خلع فاخره ده هزار روپیه و برخی از اقمشه مرحمت کردند از اول تا
آخر بسفیر مذکور و همراهانش از نقد و جنس قریب یک لک و

بیست هزار روپیه عطا شد و چون عبدالرحمن دیوان بیگی عبد العزیز
خان که از اساطین دولت اوست عریضه مبني بر مراتب عبودیت
و هواخواهی این آستان سپهر نشان بخدمت ایستادهای پایه اورنگ
عظمت و جهانبانی نگاشته با مختصر پیشکشی بقصد استغاضه انوار
مواهب بادشاهانه که فیض عامش پسان ادراوات غمام بجمع طوائف
انعام میرسد و دوز و نزدیک و ترک و تاجیک از عوائد نواند آن بهره مند
میگردند بدرگاه خلافت پناه ارسال داشته بود از خزانه انعام بادشاهی
هشت هزار روپیه بفرستاده او حواله شده که از امتعه هندوستان خرید
نموده برای او ببرد و میر عبد الله کاشغری و چندی از رنیکانش
بانعام چهار هزار روپیه کامیاب عنایت گشتند غره شعبان هشتاد
و پنجیر نیل از نیلان فاشجاع که خان خانان از بنگاله فرستاده بود و دو
و پنجیر نیل از غنائم پالون بنظر همایون رسید شب پانزدهم ماه مذکور
که لیلۃ الجرات بود پانزده هزار روپیه از خزانه احسان پیکران بوساطت
صدر الصدور باریاب استحقاق اتفاق شد و درین ایام زیفت افزای
افسر و اورنگ مکرر بعزم شکار کلنگ بخضر آباد توجه نمودند چنانچه
یکصد و پنجاه کلنگ درین سال صید شاهباز انبال همایون فال شد
و چندین بار چتر فلک فرسا و لوای خورشید سا بسمت اعزآباد و دیگر
صید گاه های نواحی دار الخلافة سایه گستر شده اقسام شکار مسرت
بخش طبع همایون گردید و از جمله شکارهای صید قمرغه بود که آنروی
دریایی چون در برابر خضر آباد اتفاق افتاد چون خاطر مبارک بنشاط
آن شکار شگرفت رغبت نمود بقبضه الله خان قزول بیگی حکم والا صادر
شد که مردم اطراف را گرد آورده باهتمام آن پردازد و خان مذکور

باقراوان و عمل شکار بموجب فرمان بسر انجام لوازم آن کوشیده دامی بزرگ که آنرا بزبان میرشکاران هند بادر گویند در عرصه شکار گاه کشید و جانور بسیار از هر طرف رانده بدرون آن در آورد و چون قمرغه دست بهم داد و کیفیت آن بغرض اشرف رسید گلگون عزیمت خسروانه باهنگ نشاط اندر وژی آن شکار بدیع آثار بجانب خضر آباد سبک خرام گشته روز دیگر با شاهزادهای ارجمند بیدار بخت و مقربان بساط عزت و ملتزمان رکاب دولت بآن روی آب توجه فرمودند و چون بکنار دام رسیدند بادشاه زادهای والا مقام و چندی از امری عظام بدرون آن در آمده مشغول صید انگنی شدند و عمدتها و خواص را نیز رخصت شکار فرمودند سی صد و پنجاه و پنج آهو بحیطه دام در آمده بود شهشاه والا بذیروی دست و بازو کشور کشا هشت آهو زدند از انجمله شش به تفنگ و دو بضرب خدنگ و سی و یک نخچیر را قراوان دستگیر کردند و چهل و هفت ازان عزالان را جمعی که رخصت صید یافته بودند بتیر تفنگ از پای در آوردند و از آنجا که پرتو انوار رحم و کرم جلی و فضل و رافت ذاتی این مظهر رحمت نامتناهی چهره افروز حال جمیع مخلوقات الهی است و چنانچه افراد انسان را که بدائع و ذائع ایزدی اند دستخوش جور و تطاول و پایمال ظلم و تعدی نمی پسندند اصناف حیوان را که بی زبانان کشور آفرینش اند اسیر دام ستم و بیداد روانیدارند در اثنای این حال که طبع قدسی خصال بهقتضای بشریت مشغوف صید و شکار بود ببارقه تیر هوشمندی و تابش انوار آگاهی صورت این خطر الهی بخاطر ملکوت ناظر جلوه ظهور نمود که آن

گرفتاران بی نوا را که از همه سورا تگا پو بسته و سر رشته چاره بیرون شد از جمیع جهات گسسته است پیش ازین بهوای خواهش طبع از پای در آوردن از آئین شمول رافت و عموم معدلت دور است و فتوت بادشاهانه و صورت خسروانه بر حال آن وحشیان مسکین بخشایش آورده اشاره والا بمنع صید و اطلاق آنها از قید صادر شد و مجموع آنچه سالم مانده بودند از تنگ نای دام رهایی یافته دامن صحرای عانیت گزیدند و بغرض همایون رسید که آهوی بسیار بحیطه قمرغه در آمده بود چون نزدیک بدام رسیدند بهیات مجموعی رم نموده پراهل قمرغه حمله کردند و پنج کس را از صدمه شاخ آنها آسیب رسید از انجمله دو تن هلاک شدند و قریب هزار آهو بدر رفته سه صد و پنجاه و پنج بدام آمد بالجمه درین هنگام بفیض الله و هوشدار خان و دارالخان خلعت مرحمت شد و بسیاری از میرشکاران و جمعی کثیر از بندها و خدمت گزاران بهعاقبت خلعت و برخی بهعطای اسب سرفرازی یافتند و از فکاشته وقائع نگاران صوبه دکن بمصامع حقائق مصامع رسید که گرد هر داس کور که در سلسله کومکیان آن صوبه بود باجل طبیعی بساط حیاط در نور دیک از غرائب سوانح که درین ایام بعرض اشرف رسید آنکه جمعی از اطفال در قصبه موتی پت چنانکه عادت صبدیان است ببازی شاه و وزیر هذگامه آرای لاهو و لعب بودند از انجمله دو کس دزد شدند کودکی که شخته آن بازی بود آنها را گرفته پیش طفلی که ببازیچه حکم رانی داشت آورد و او برسم بازی اشاره بسیاست آنها کرد آن کودک ناهوشمند دست و پای هر دو بسته چوبی که در دست داشت چنان بر سر آنها زد

که هر دو را بمضرب آن سراز هوای حیات پرداخته شد و باقتضای
تقاضای آن لاهو صورت جد پذیرفت *

باقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخازان
سه سالار بنگاله با عساکر نصرت پیرا فتح لوا دربی
نا شجاع بد فرجام بآهنگ تسخیر ملک آشام
و کشایش آن ناحیت بمیامن سعی و جهاد اولیای
دولت فیروزی اعتصام پس از کشایش کوچ بهار

هر بخت مند صاحب اقبالی را که ایند کام بخش بیدمال بتغویض
رتبه علیای خلافت و کیهان خدیوی و بخشش منزلت والای سلطنت
و جهان خسروی بهره مند فضل و کرامت ساخته چهرة سعادت
سیمای احوالش بلوامع انوار داد دهی و معدلت پژوهی برافروزد
و علم عالمگیری و اوای گیتی ستانی بدست دولت گردون شکوهش
داده پایه قدر و حشمت آن برگزیده خویش باوج نصرت و استیلا
ورزیده سپهر رفعت و اعتلا بر افرازد لامحاله کارهای سترگ و مهمات
شگرف که حیرت فزای دور بیدان دیده و رویشش افروز ژرف نگهان
بصیرت پرور باشد بدیرنگ سازی مآثر اقبال و کارپردازی منتسبان
عتبه جلالتش بخوبترین صورتی در پیشگاه ظهور چهرة سعادت
ولایات گردن کشان روزگار و عرصه گاه نخوت مرتبان اطراف و اقطار
که بدست غرور سر خود سری خازند و کلاه استنبار بر فرق پندار کج
گذارند بحواصرا کب موکب گیتی حنائش فرموده آید از بدائع مصداقات
این کلام صدق آنجام درون اوقات خجسته فرجام مسخر گشتن

ولایت کوچ بهار و توجه جنود ظفر اعتصام است از انجا بتسخیر
مملکت آشام که بمساعی کوشش زبده امرای عظام خان خانان
سپهدار بنگاله سمت وقوع پذیرفت تفصیل این اجمال آنکه چون
در اواخر سال هزار و شصت و هفت هجری که اعلی حضرت را
بیماری طاری شده مدت آن نارضه بامتداد انجامید و چنانچه درین
صحیفه سعادت طراز گزارش یافته بآن سبب در جمیع جوانب و
اکتاف این مملکت سپهر بسطت گرد شورش برخاسته فتور عظیم
باحوال ملک راه یافت و مرکشان هر طرف و متمردان هر ناحیه
قدم جرأت از حد خود فراتر نهاده راه طغیان و طریق عصیان پیمودند
و مفسدان بغی اندیش و فتنه گرایان و افعه طلب که در کمین
چنین وقتی بودند فرصت یافته آغاز شور انگیزی نمودند و ناشجاع
از بی خردی و خام طمع در بنگاله بدعوی سلطنت و سروری
برخاسته بر سر پشته لشکر کشید و این حرکت نا صواب ازو باعث
فتور و اختلال احوال آندیار گشته زمینداران نصاب جوتغیر سلوک پیش
گرفتند بیم نراین زمیندار کوچ بهار که قبل از حدوث این مانع بر
منهج قویم اطاعت و فرمان پذیری ثابت قدم بود و چنانچه رسم مقور
سائر مرزبانان است همواره با رسال پیشکش اظهار انقیاد می نمود
چشم از صلاح حال و ملاحظه مآل پوشیده باغوا دیو ضلال از شاه
راه خرد یکسو شد و از هر جسارت پداخت گهواره کفایت جسارت ورزید
و جمعی نقیر از صغیر و کبیر رعایا آنجا که اکثر مسلمان بودند اسیر
کرده بولایت خود برد و خرابی بسیار بآن ناحیه رسانید و پس از
ارتکاب این جرأت شنیع دیگر باره در سر انجام اسباب نکال خویش

کوشیده بهولانائیه وزیر خود را با گروهی انبوه بقصد ولایت کامرود
که عبارت از هاجورا و گواهئی و توابع آن است از قدیم ایام
داخل ممالک محروسه پادشاهی بود فرستاد که آن را نیز بتصرف در
آورد درین وقت جی ده بچسنگ راجه آشام که بحسب وسعت
ولایت و فزونی دستگاه قدرت و کثرت جمعیت لشکر و افروهي
خیل و حشم و بسیاری نواره و توپخانه و فیلان جنگی بر رتبه تفوق
داشت و بهوای پندار باطل سر بر خط اطاعت و فرمان پذیری
نمیداشت ولایت خویش را که از بنگاله دور دست واقع است
و آبهای عظیم پهناور و دریاهاى زخار خونخوار و بیشه های صعب
دشوار گذار در طریق آن حائل و بردلاع رفیع و حصون منیع
مشحون بآلات بیکار و مردان کارمشتعل است از آسیب ترکناز موافک
نصرت طراز ایمن و مضمون می پنداشت چون بر سونج آن حوادث
و فتن و مراتب شور انگیزی و ملک آشوبی ناشجاع ادبار نصیب
سعادت دشمن آگهی یافت و بر کیفیت دلیری بیم نراین و عزیمت
تازه او مطلع شد او را نیز سودا طمع خام تکلیف جسارت بتصرف
ولایت مذکور نموده چشم از ملاحظه سوى نتایج و مفاسد آن داعیه ناسد
پوشید و از ضلالت منشی و باطل پرستی آن نگهدیده جرأت را
پیش دستی با بیم نراین خیال کرده از وخامت انجام آن کردار
ناهنجار نیندیشید و لشکری عظیم از آشامیان درون نهاد و دیو خصال
بانواره و توپخانه براه دریا و برخی دیگر از راه خشک بولایت کامرود
تعیین نمود و لطف الله شیرازی که در ملک بندهای پادشاهی
و در اعداد کومکین آنصوبه بود و دران هنگام بموجوداری انجا

قیام داشت چون دید که سیلاب آشوب از دو طرف در رسیده و شعله
فئنه از دو سو بالا گرفته و تاب مقاومت را فراتر از نیروی قدرت خویش
میدانست و از وصول کومک و مدد امیدش منقطع بود باقتضای
صلاح اندیشی رخت اقامت ازان ولایت برگرفته بپایمردی نواره
خود را از ممر آن سفل حادثه بر کنار کشید و بتحدود جهانگیر نگر
رسید و بهولانائیه وزیر بیم نراین چون بر قصد آشامیان و توجه آن
گروه شقاوت پزوه بدان صوب آگهی یافت از انجا که چیره دستی
و استیلاى انها را متیقن بود و مصامت و مقاومت نمی توانست
نمود عنان عزیمت از سمت آن مقصد بر تافته قرین ناکسبی
سراحل معارفت پیمود و متغلبان ضلالت فرجام آشام بی مانع
و مغازی بر ولایات پادشاهی دست تملک و تسلط یافته بنهب
وغارت و جور و بیداد پرداختند و چنانچه شیمه ذمیمه آن جمع بدنه
است سکنه و رعایای آندیار را اسیر ساختند و چون ناشجاع بیخرد
بد فرجام که دران هنگام از محال جوئی و فتنه پروری هوای سلطنت
و خود سرى در سر افکنده اسباب شورش و موافقت سرانجام داده
بود در اندک فرصتی غبار آلود ادبار گشته بحال پراختلال خویش
در مانده و گرفتار آمد و بجهنم آن قضیه نتوانست پرداخت آشامیان
مقهور از انجا قدم جرأت پیشتر نهاده بی مانعی تا حوالی پرگنه
کری باری که پنج منزلی جهانگیر نگر است متصرف شدند و در
موضع مسک سله که قریب بکری باری است نهانه ساخته جمعی
کثیر بمحافظت آن گذاشتند و در سوابق ازمنه نیز ازان تیره بختان
امثال این جرأت و خیرگی بظهور رسیده چنانچه در عهد فرمانروائی

حضرت جنت مکلفی پای جسارت از سرحد خود پیش نهاده ولایات پادشاهی را تاختند و سید ابابکر را که از بندگان عمده آملان سلطنت بود با گروهی از سوار و پیاده از حوالی جمدوره باسیوی بردند و در اوائل جلوس اعلی حضرت دگر باره چیره دستی نموده شیخ عبد السلام فوجدارها جورا با جمعی کثیر از گواهیی دستگیر نمودند و درین مدت هیچک از حکام بنگاله توفیق تادیب آن جمع نابکار نیافت مگر میر عبد السلام مخاطب باسلام خان که در نویت صوبه داری خود در زمان سلطنت اعلی حضرت تسخیر آشام و تنبیه آشامیان تیره ایام را وجهه همت ساخته بسرکردگی سید تخان برادر خویش لشکری بدان صوب فرستاد لیکن چون در خلال آن حال از صوبه داری بنگاله معزول گشته امر جلیل القدر وزارت باوقامزد شد و آنصوبه باقطاع ناشجاع قرار گرفت توفیق اتمام آن مهم نیافت و انواع قاهره پادشاهی از موضع کجیل که دهنه ولایت آشام است پیشتر نتوانست رفت بالجمله چون در ماه رمضان سال سیوم جلوس همایون ناشجاع از بنگاله بجانب رخنگ رهگرای آزارگی گشته خان خانان با جفوق ظفر اثر متعاقب او بجهانگیر نگر رسید و در صدد جبر اختلال احوال آن حدود شده ططنه صولت و سطوت عساکر نصرت نشان رعایانگن دلهای سرکشان و عصیان منشان گردید راجه آشام از صدمه پلارک قهر و انتقام مجاهدان جنود اسلام بیمناک و هراسان گشته در مقام اصلاح کردار ناهنجار و تمهید مراسم اعتذار در آمد و وکیل با معذرت نامه نزد خان خانان فرستاده اظهار نموده که چون بیم نراین زمیندار کوچ بهار که با من صمت خصومت دارد در ایام شورش و انقلاب دست تعرض

ولایت پادشاهی دراز نموده ولایت کامروپ را که در قدیم الایام بشام تعلق داشت می خواست متصرف شود من او را از تصرف آن باز داشتم و آن حدود را بحیطه ضبط آوردم الحال هرکس باین صوب معین شود این ولایت را بتصرف او سپارم خان خانان با انضامی صلاح اندیشی در آن وقت پظاهر معذرت از در پذیرفت و رکیل را خلعت داده باز گردانید و رشید خان را با سید نصیر الدین خان و سید سالار خان و آخر خان و جمعی دیگر تعیین نمود که رفته ولایات پادشاهی را بذاتر قرار داد آشامیان تصرف کند و درین اثنا بیم نراین نیز مغلوب جنود رعاب و خرف گردیده درخواست عفو تقصیر خود را وکیل فرستاد از آنجا که تادیب و گوشمال او لازم و مستحق بود خان خانان بجواب آن خسران مآب نپرداخت و فرستاده را روی نداده مقید و محبوس ساخت و راجه سجان سنگه بدفیله را با فوجی از بندگان پادشاهی و میرزا بیگ کس خود را با یک هزار سوار از تابندگان خویش بدنباله آن شقاوت شعار و تسخیر ولایت کوچ بهار معین ساخت آشامیان چون بر تعیین رشید خان با انواع نصرت نشان بهمت کامروپ آگاهی یافتند نخست پرگنه کری باری و چند پرگنه دیگر را خالی کرده پس نشستند و آخرتا کنار آب بناس ولایات پادشاهی را را گذاشتند لیکن رشید خان چهار منزل از جهانگیر نگر پیش رفته بنابر افراط احتیاط توقف گزید و این معنی را بر حیل وری و تزویر آن گروه مبذول داشته در پیش رفتن ثعلل دروید و چند آنکه خان خانان مراسم تاکید بجای آورد موثر نباشد تا آنکه سید یوسف که سابق از قبل ناشجاع فوجدار پرگنه کری باری

یون و آغر خان از کومکیان رشید خان و جمعی دیگر باشا از آن نوشتن
عقیدت آئین پیش رفته گری باری و برخی از برگزینان دیگر را که
آشامیان واگذاشته بودند بحیطه ضبط و تصرف آوردند و بعد ازین
رشید خان نیز پیشتر رفته بموضع رنگامائی که از توابع کامروپ است
رسید و چون مخدولان آشام از تعلل او در پیش رفتن خیره گشته دگر
بار به سودای طمع خام دل بتصرف آن ولایت بسته بودند و بمقدرت
و جمعیت تمام با سامان توپخانه و فرار و بسیار و سایر ادرات نبرد
و پیگار در مقام مخالفت و مدافعت در آمده و او لشکر و سامانی
در خور دفع آنها همراه نداشت در رنگامائی اقامت نموده حقیقت را
بخان خانان نوشت و راجه سجان سنگه که به تدبیر بیم نراین معین
شده بود چون دید که آن مهم از پیش نمی تواند برد او نیز در
نواحی یک دوار که در بند ولایت کوچ بهار است توقف نموده
حقیقت حال باز نمود خان خانان بعد از اطلاع برین حقائق
مقتضای رای هوای آن دانست که سامان و سرانجام آن در مهم
لازم الانصرام نموده خود با نواره و توپخانه و عساکر بنگاله اعزام آن
مقصد شود و صورت این اراده بخدمت ایستادهای پایتخت سریر
خلافت مصیر عرض داشته دستوری خواست و یرایغ گیتی مطاع
بر طبق ملتسم او بفرق پیوست و بامرای کومگی و سران سپاه
ذکر پناه که در مهم ناشیخ با او معین بودند حکم معین صادر شد
که درین مهم شرائط موافقت و مراقبت بظهور رسانیده از صلاح و
مؤیدیت او بیرون باشند و چون ایام برشکل بانجام رسید و طغیان
آنها فرو نشست عزیمت خریش مصمم نموده کمر خدمت بر میان

همت و اخلاص بهت و شب هزدهم ربیع الاول از چهارم سال
جلوس همایون مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری بمقصد
استیصال عاصیان بدنگال از خضر پور روانه شد و دو ثلث نواره همرا
گرفته باقی را در جهانگیر نگر گذاشت و بموجب حکم معین
خراست اکبر نگر بمخلص خان و محافظت جهانگیر نگر باحتشام
خان تفویض یافت و سید اختصاص خان و راجه امر سنگه نوروی
و جمعی دیگر از عدهای منصبداران با کومکیان مقرری بهمراهی
احتشام خان معین شدند و انتظام مهمات خالصه شریفه بمعدله
پهلو تیداس دیوان آنجا بدستور معهود مقرر گشته اهنمام مهم
نواره بمحمد معین مقیم مقروض گردید و چون معظم خان با فوج ظفر قرین
بموضع پری تله که سرحد ملک بادشاهیست در رسیده به صدک
استکشاف احوال طرق و مسالک از سرحد ملک بادشاهی بولایت
کوچ بهار شد از تقریر ماهیت داندان آن سر زمین چنین بوضوح
انجامید که سه راه مسالوک مشهور بولایت مذکور هست یکی از
سمت ولایت سورنگ و دوم از جانب ملک بادشاهی از جمله آن
دو راه یکی راه یک دوار است و آن عبارت از در بدیست محکم
اساس که بر بالای بندی عریض مرتفع که باصطلاح اهل آن ملک
آل میگویند از قدیم ایام ساخته شده و شهر کوچ بهار با برخی از
برگات محصور است بآن بند عالی و درش بیست و چهار گروه
است و بر بالای آن بند از همه طرف جنگلی است انبوه از درخت
باتس و بید و دیگر اشجار بلند تنومند و شاخهای آنها بنوعی برهم تانته
شده که مور از آن بدشواری عبور تواند نمود چند جا بران بند

حصانت پیوند در و در بند در کمال استحکام ساخته و توپهای
بزرگ و زنبورک و ضرب زن و دیگر ادوات پیکار بران چیده شده مردان
کار و حراست پیشگان هشیار بمحافظت هر یک معین اند و بزرگترین
آن در بندهای یک درواز است که راه مذکور از سمت محاذی آن سر
برمی آورد و با وجود آن جنگل پر خطر خندق عمیق پهناور و دور آن
در بند حفر نموده اند و راه متعارفی که ازان بولایت کوچ بهار تیره
می شود همین است و اگر در بند مذکور مفتوح شود تا معموره کوچ بهار
دیگر عائقی در راه نیست لیکن فتح آن بآسانی میسر نمیشود و طریق
دیگر راه گهواره گهاک است که برنگاماتی اتصال یافته و عرض آن بند
در انطرف کمتر است لیکن دران راه ناهای عظیم عمیق دشوار
عبور و جنگلی خطرناک صعب المور است که از تشادک شعبهای
اشجارش هوای آن وادی در زنجیر است و کثرت درختان خاردارش
باک را هنگام عبور دامن گیر و هوای این طرق سه گانه مشهور راهی
دیگر از سمت ماک بادشاهی نشان دادند که آل آن طرف عرض
و ارتفاعش از دیگر اطراف کمتر است لیکن تا معموره کوچ بهار
همه جا جنگلی انبوه برنی دارند که بیم نراین ازیان راه که احتمال
عبور موکب منصور ازان راه دور میدانست چنانچه یابست بمحافظت
آن نپرداخته بود و باستظهار معویت آن پیشه خاطر ازیان اندیشه
جمع ساخته خان خانان باقتضای رای کار آگاه اختیار این راه نموده
با سواد ظفر پناه از بی تله روان شد و مقرر کرد که نواره را در ناله

که از گهواره گهاک آمده بدریای برمه پیکر ملحق میشود آورده نگاه دارند
و راجه سچانسکه بامر آن نوین عقیدت کیش با همزمان خودش
بر سر راه مذکور بچنود منصور پیوست چون عساکر گیتی کشا داخل
آن راه شده شیردلان شهابت پیشه دران پیشه در آمدند فیلان
فلک توان کوه پیکر و تیر داران و پیداهای لشکر پیش پیش افواج
نصرت لوا نیهای جنگل درهم شکسته ساخت آن عرصه از ترام
و انبوهی آن می پرداختند و راه میساختند و نخست سواران
جیش فیروزی مرکب رانده اهل اردو از عقب آنها روان میشدند
و باین عنوان هر روز یسعی و کوشش عظیم و زحمت و مشقت تمام
دران پیشه راه کشوده پیدای همت مردانه آن رانی پرتعب می
پیمودند در اندای طی این مسافت زردی عظیم پهناور پیش آمد
که عبور ازان ناگزیر بود مردم آن بوم و بر اظهار نمودند که بی کشتی
و بستن جسر گذشتن لشکر ازان میسر نیست و پایاب ندارد و ازیان
رهگذر برخی صورت پرستان ظاهرنگر که از بدایع تائیدات سماری و
شکوه معنوی این دولت جاوید طراز غافل بودند بگرداب تفکر در
انتاده خرد کوتاه نشان را موج حیرت از سر برگذشت از آنجا که
همواره میامن اعتدال و امداد کارسازان آسمانی عساکر نصرت اثر
را در هر طریق راهبر است قراوان موکب فیروزی که بتقصص
پایاب هرسو در تگاپو بودند بدلائل خضر و توفیق راه گذار جنود ظفر
شمار یافته بخان پچه سالار خبر رسانیدند و جبوش نصرت مآب
پایاب ازان رو گذشته بساحل سلامت رسیدند و مشاهده این
شگرف کاری اقبال گلشن ارادت اولیای دولت بی زوال را آبی دیگر

غزون بالجمله افواج گیتی ستان بصورت آتش و سطوت برق ازان
 نیرستان گذشته غرق جمادی الاولی بپای آل رسید جمعی از مخدولان
 قبیله ایام که بحر است آن قیام داشتند بازجود آن سد استوار بنای
 همت سست پیوفد شان بسیلاب رعب شکست یافته پس از اندک
 آویزشی رخ از عرصه مقاومت بر تافتند و فردای آن جنود ظفر
 پیرا داخل آل گشته چون بشهر کوچ بهار نزدیک رسیدیم بزم نراین
 که باسطهار آن آل دم سر کشی و استقلال یزد و آنرا حصار
 امنیت ملک و مال خود از آسیب حوادث روزگار میدانست از
 مشاهده آثا قهر و استیلائی عساکر فیروزی مأل و داخل شدن در آل
 عرصه عادتت بر خود تنگ فضا دیده بر آوردن جان و ناسوس ازان
 ورطه مغنم شمر و سه روز قبل از وصول افواج قاهره بشهر خلاصه
 اموال و تمامت اهل و عیال را بر گرفته باجمعی از خواص و نزدیکان
 رهگرای وادی آذرگی و ادبار گردید و پدایمردی فرار خود را بپای
 کوه بهوتنمت که پناه جای خویش اندیشه بود کشید و بهولا زانجه
 وزیرش باشاره و صوبیدید او با پنج شش هزار پیاده بسمت مغرب
 رویه کوچ بهار که دامن کوه مورنگ است و جنگل های صعب
 دارد فرار نمود بخضال آنکه چون جنود اقبال از انجا نهضت گزید
 متوجه پیش شود از کمین فرصت برآمده بقطع طریق و شراندن
 راه و سوختن قری و مزارع و غلات و اغواپی سکنه و رعایا پردازد
 و نگذارد که آذوقه بلشکر ظفر اثر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر
 مضرب خیام سپاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره نزهت اثر
 که از ظلمت و جود تباه کیشان ضلالت پرور پیرایش یافته بود مرکز

رایات فتح شد و صدق صدق بنکاله باشاره خان خانان بر فراز
 خانه بزم نراین برآمده بگلبنک اذان سامعه افروز ساکنان
 آن کفرستان گردید و طنطنه تکبیر و تهلیل که از بدأ سطوع تابشیر
 صبح ملت احمدی تا آن وقت بکوش باطل نبوش اهل آن دیار
 نرسیده بود نعم البدل صدای ناقوس آمد در بتکدها مسجد اصف
 بسجود و رکوع نماز مبدل گشت و بجای طاق ایرونی بتان صحراب
 قرار گرفت آثار کفر و ضلال سست انطماس پذیرفت و ارکان دین
 و قواعد اسلام بلند اساس شد و از انجا که همگی همت معتدلت گزین
 بادشاه قوت پرور مروت آئین متوجه آست که اصناف خلایق و
 گروه گروه برایاد هر کشور و ناحیت از میامن فضل و کرم و مآثر
 عدل و احسان بادشاهانه بر مهک امن و امان متمکن بوده هرگز از
 رهگذر جنبش عساکر قاهره در اصناف جیدرش اقبال بر چهره احوال
 رعایا و زیرستان هرچند باقتضای سرنوشت در اطاعت و فرمان
 پذیري سرکشان و بغی اندیشان روزگار شان سپری شده باشد غبار
 ملالی نه نشنید و همواره بسپیداران رفیع مقام و نوینان والا احتشام
 از پیشگاه عدالت و جهابانی تهدید و تاکید میبرد که قواعد
 نصفت و رامت را بدر جمیع اسکنه و احوال با طوائف انام پاس
 دارند خان خانان بمقتضای کار آگهی و خلوص عبودیت نظر
 بر ریشه قدسیه لطف و مکرمت خسروانه کرده بکروز قبل از وصول
 بشهر تاکید و تدعیر عظیم نموده منادی گردانیده بود و جمعی باهتمام
 گماشته که لشکریان و اهل ازم دست تطاول بقاراج و غارت که شیوه
 یغما چنان هست فطرتست نکشوده عرض و مال و ناموس رعایا را

خواه در مسکن خود باشند و خواه از بیم سپاه ظفر پناه قرار نموده
متعرض نشوند قتلچنان پس از دخول لشکر به شهر تنگی چند از
سوار و پیاده را که دست تعدی بمال رعیت گریخته دراز کرده چند
بزرگوار و برخی اجناس ما کوله متصرف شده بودند گرفته آوردند
خان سپه سالار آن سقله طبعان جسارت شعار را بیرونق توره این
دولت معدلت آثار بسزای کردار رسانیده آنها را پادشاهی که تصرف
نموده بودند تشهیر نمود و انتشار صیت عدل و انصاف شاهنشاهی
موجب تالیف و استمالت قلوب رعایای گریخته شد و اکثر پادشاهان
این معنی بمساکن و اماکن خویش باز گردیده سپاس گذار
و ذابش گزین عدالت پروری و داد گستری خدیو جهان و
خامنه زمان گشتند و بشن نراین بسر زمیندار مذکور بیداری
بخت و رهبری دولت باعیال خود از بدر بدگهر خویش جدائی گزیده
روی نداشت بشکر ظفر طراز آورد و بطوح و رغبت شرف اسلام دریافت
بیم نراین بذابراکه از کج بدنی و جوهر ناشناسی داعیه خود سری
و استقلال از سیمای حال این پسر تفرس می نمود او را محبوس
و نظرنفد داشت لیکن از مشاهده احوال و اطوارش امارات خلاف
آن پندار در نظر ارباب بصیرت پرتو ظهور داد خان خاندان او را از
سرکار اشرف خلعت داده استمالت و دلجوئی کرد و جمعی از
میاهدان جیش اقبال بتعاقب بیم نراین که چنانچه گزارش
یافت در دامنه کوه بهوتنمت پای اقامت در دامن ناکسی کشیده
بود تعین نمود و اسفندیار بیگ ولد آله یارخان مرحوم را که بر
خصوصیات احوال آن سرزمین اطلاع داشت بتفحص بهولانته شوریده

بخت که در جنگل های دامن کوه مورنگ در خزیده جویای
فرست شور انگیزی بود فرستاد که هم آن مخدول را بدست آورد و هم
پادشاه و استماله رعایا پرداخته آنها را بمساکن خود شان بازگرداند
و فرهاد خانرا نیز با گروهی از سمت دیگر بجهت همین مطلب
روانه ساخت و بحکم کارشناسی و تدبیر اشاره نمود تا عمارات
در بند یک دوار را منهدم ساختند و از هر طرفش تا صد گز جنگل
بری کرده جانبدن آن از هجوم اشجار پرداختند و یکصد و شش
توپ از خر و بزرگ و یکصد و پنجاه و پنج زنبورک و راسخنی
و بندوق بسیار و دیگر آلات توپخانه و ادوات بیکار و برخی از احوال
و اقبال بیم نراین بقید تصرف در آمد و اسباب توپخانه بجهادگیرنگر
ارسال یافت و فرهاد خان که بزمانب بهولانته معین گشته بود
رسم تکلمشی بجا آورده تا جائی که سوار می توانست رفت
بدنبدال اوشدافت و برخی از اسبان و اشیای که آن مخدولان گذاشته
بجنگل رفته بود بدست آورده پس از هفت روز مراجعت نمود و
اسفندیار بیگ که ماهیت دان آن بوم بود بمکانی چند که گمان
بودن آن ضلالت کیش داشت جاسوسان فرستاده کوشش بلیغ در
تفحص آن مدبر گمراه نمود و چون خبر شنید که در یکی از جنگلهای
آن سمت بسان مودیات در خزیده میخواید که از آنجا به پناه گاهی
دیگر فرار نماید نصف شب با همراهان خود سوار شده بر سر او
ایلغار کرد و دو پاس روز بمکانی که او را نشان داده بودند رسیده
آن بد فرجام را با زن و فرزند و چندی از اقوام که همراهش بودند
دستگیر کرده قرین ذیل مطلب مراجعت نمود و از گرفتار شدن آن

کافر نهاد آئین سکنت آن سرزمین که از شر او خائف بودند مطمئن گشته جمعی که متفرق شده بودند رجوع نمودند و بیم نراین مقهور که در دامن آن کوه پهتفت ماوی گزیده بود چون آگاهی یافت که فوجی از جیش قاهره بدانصوب معین گشته است بحمايت دهرمراج سر زبان آنکوهستان توسل جسته بالای کوه برآمد و آن کوهیست که جز پیاده را بصدد شوازی مجال معون برقلل آن نیست میجاهدان نصرت شکوه پهای آن کوه رسیده یک زنجیر فیل و برخی از امهات و دیگر گراب که ازان خسران مآب آنجا مانده بود با یکی از مردم آن کوهستان بدست آورده بر گردیدند و آن شخص کوهی بزبان عجز و تضرع بخان خانان اظهار نمود که اگر مرا امان دهید و مکتوبی مستعمل بر مطلبی که باشد بمرزبان این کوه بنویسید رفته بار میفرسانم و جواب می آرم آن خان صلاح اندیش او را امان داد و بخشش خلعت و زر خوشدل ساخت و پروانه بزمیدار پهتفت نوشته مصحوب او مرسل گردانید مشعر باین معنی که بیم نراین مقهور را که با او پناه جسته است بفرستد یا از او آنجا بیرون کند کوهستان پهتفت سرسبز است و بمسافت پانزده کروزه در سمت شمالی کوچ بهار واقع شده و قلل آن که همواره برف دارد از سه منزلی بلده مذکوره نمودار است میوههای سرد شیرین مثل امرو و سیب و به و امثال آن آنجا میشود و اسپان مختصر که آنرا تانگن و گونت گویند در مشک و پهت که قسمی از پشمینه است و پری که پارچه گنده ایست پر زدار مفسوح از ریسمان که بکار فرش می آید در آنجا بهم میرسد و نقره و طلا قلیلی از دیک شوی پیدا میشود زمیندار

آن کوهستان مردی بود معمر مرتاض رعیت پرور انصاف پدشه مردم آن سرزمین چنین دان می نمودند که قریب صد و بیست سال از عمرش گذشته و مع هذا قوی و مشاعرش سرور کلال فاحش نگشته از حظوظ و لذات احتراز می نمود و جز کیله و شیر غذایی نمی خورد و با رعیت در کمال رفق و رافت سلوک میکرد و بر جمعی کثیر ریاست داشت در وسط ولایتش تند رودی عمیق کم عرض جاریست و بجای پل زنجیری اهلیت پر بالای آب بسته اند که هر دو سرش از طرفین بمنتهای عظیم بند است و زنجیری دیگر بر بالای آن بارتفاع قامت ادبی بر همان وتیره تعبیه شده مترددین پای بر زنجیر بیرون نهاده و دست بر زنجیر بالا زده باعتمام آن دو سلسله عبور می نمایند و احمال و ائقال و اسپان تانگن را نیز بهمین زنجیر از آب میگذرانند آن شخص کوهی قوی هیکل و مرغ و سفید بود و در سرموی دراز زرد رنگ داشت که از اطراف رو گردن فروهشته بود و جز لنگی سفید که بر میان بسته بود لباسی دیگر نداشت گویند زن و مرد آن قوم بدین هئات و رنگ اند و بهمین وضع و لباس زیست می نمایند چون بیان برخی از خصوصیات ولایت کوچ بهار درین مقام ناگزیر است خامه سوانح نگار بگذارش مجملی ازان صفحه ارا میگردد آن ولایت مابین شمال و مغرب بنگاله مائل بشمال واقع شده طولش پنجاه و پنج کروزه جریبی و عرض پنجاه کروزه است بحسب نزعت و صفا و لطافت آب و هوا و نور ریاحین و ازهار و کثرت بهاتین و اشجار و خرمی و دلکشائی و فیض بخشی و فرح افزائی از بلاد شرقی و غربی امتیاز دارد و نواکه و ثمار همدستان و بنگاله

مانند آتیه و کیله و اندام و کونله که بهترین اقسام نارنج است بغایت خوب میشود و نهال نلقل گرد نیز در آن سرزمین بسیار است آنچه از آن ولایت در اندرون بند واقع است آنرا بیشتر بند و خارج آنرا باهر بند گویند و دریای عظیم و درونهر مختصر داخل بند میشود و آنها با دیگر آبها و دریاها که از جوانب دیگر می آید بدریای منکوس که از سمت آشام منتهای ولایت کوچ بهار است داخل میگردد و در ایام برسات هچیک پایاب نیست و بعد از انقضای موسم باران بعضی پایاب میشود و اکثر در ته سنگ ریزه دارد و آب شان در کمال لطافت و عذوبت و صفاست و در بیرون بند پنج چکله است مشتمل بر هفتاد و هفت پرگنه و در درون بند دوازده پرگنه و محصول آن ولایت قریب بده لک رپیده است سنگ آن دو قوم اند یکی مسیح و آن گروه در پرگنات درون بند سکونت دارند و دوم بهار که بیرون بند میباشد وجه تسمیه آن ولایت بکوچ بهار وجود آن قوم است و ولایت آشام را نیز کوچ آشام بدین جهت گویند که بسیاری از آن طائفه در اینجا توطن گزیده اند و هر دو قوم کافر و بت پرستند و بیم نراین ازین قوم است و نراین جز نام اجداد و نیاکان اوست بذا برانکه بتی که اهل آن دیار آنرا پرستش میدمایند موسوم به نراین است کفره هفت زمینداران آن ولایت را اعتبار عظیم میکنند و از نزاکت راجهای بزرگ که قبل از ظهور دولت اسلام بوده اند میدانند زمیندار مذکور سکه بر زر میزد و آن زر را در آن ولایت نرائنی گویند و طبعش بعیش و عشرت و خود آرائی و زینت و پاکیزگی بغایت مائل بود بهستی و هوا پرستی روزگار

گذرانیده خود باصر حکومت کتمرمی پرداخت و ضبط و نسق مهمات به بهولا ناتیه رزیر خویش باز گذاشته بود عمارات عمالی و مسکن دل نشین مشتمل بر دیوان خانه و خلوت و حرم و خواص پوره و حمام و باغچه ها و نهر و فواره و آبشار بقیرینه و طرح در کمال زیغت و تکلف ساخته و همه جا تصرفات خوب بکار برده و شهر کوچ بهار نیز بطرح و قیرینه آباد شده و کوچها همه خیابان دارد و درختهای نازکیسر و کچنار که بغایت خوش برگ و گل موزونست فشانیده شده نقص آن سرزمین منحصر درین است که نهال خلعت اشخاص از بهار خوبی و جمال بهره در نیست و آب هوایش با کمال لطافت حسن پرور نه همانا دهقانان قضا تخم و جاهت و زیدائی در زمین طینت آن قوم نیفشانده و مصور صنع در چهره کشای آن گروه قصد شبیه کشی صورت انسانی نکرده خرد و بزرگ را روی و طلعت زشت و نا دل نشین است و لطف منظر از زن و مرد آن کشور گریزان و گذاره گزین در هیأت و اشکال بطائفه قلماق مشابهت دارند لیکن اکثر سبز فام و برخی کدند گون اند و در قوم مسیح بعضی سفید رنگ می باشد و این فریق هم مزارع اند و هم سپاهی حربی آنها تیر و شمشیر و تفنگ است و تیر ها اکثر زهر آلوده پیکانست بمچرد رسیدن آن بدن جای زخم آساست میکند و مجروح را هلاک میسازد گویند علاج آن خوردن کثیر است و طلا کردن آن بر موضع جراحت و مسموخ شده که بعضی از اهل آن ولایت افسونی میدانند که چون بر آب میخوانند و مجروح از آن بیاشامد از آسیب آن زخم جانگزا رهایی یابد بالجملة چون خان خاان را پیشه پاد همت اخلاص

منش و غرض اصلی ازین یورش تسخیر ولایت آشام و ثقیفه و تادیب آشامیان نابکار تیره ایام بود تادیب و استیصال دهر مزاج و انتزاع آن کوهستان را بوقتی دیگر حواله نموده عزیمت آشام مصمم نمود و اسفندیار بیگ را که بموجب التماس آن نویین معظم از پیشگاه خلافت و جهانبانی بخطاب اسفندیار خانی نامور شده بود با جمعی از منصبداران و چهار صد سوار از تابدندان خود و یک هزار پیاده بندوچپی بفوجدارئی کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیرنگر موسوم ساخت و قاضی سمو را که سابق نوکرناشجاع بود و بر حقائق و کیفیات آن ولایت وقوف و اطلاع تام داشت بدیوانی آنجا گماشت و در عرض شانزده روز که عرصه آن ولایت مورد اقامت جنود قاهره بود خاطراز بندوچست آنجا پرداخته بیست و سوم ماه مذکور با عساکر منصور بعزم تسخیر آشام از راه گهوژا گهات روانه شد و بیست و هشتم مویک فیروزی بکنار دریای برمه پیکر رسید و دو کروه از رنگامائی گذشته نزول نمود و رشید خان با همراهان خویش آنجا بلشکر ظفر اثر ملحق گردید و چون نواره نرسیده بود دو روز بانتظار رسیدن آن اقامت واقع شد دریای برمه پیکر از طرف ولایت ختا می آید و آبهای دیگر نیز باو می پیوندند و در کمال شدت و تندی جاری است اکثر جاها عرضش نیم گرو هست از طرفین این بحر پنهان تا سرحد آشام و ازان پیشتر تا جای که علام الغیوب داند در کوه بلند کشیده در ساحل آن از قدرت بیشه و جنگل و وفور آبها و نالها و گل و لا و دلدل عبور لشکر در کمال دشواریست و اگر چه زمینداران آن حدود و بومیان آن مرزمین طرق و مسالکی که بسهولت عبور

توانستی کرد نشان میدادند لیکن خان سپه سالار بآنین حزم اندیشی و دور بینی که اساس سرداری و سپه سالاریست بر رهنمونی آن گروه اعتماد نکرده راه کنار دریا پارچود نهایت صعوبت اختیار نموده مقرر ساخت که دایر خان با فواج هر اول و مدیر مرتضی با توفخانه منصور آن راه را که راست بسمت مقصد منتهی می شد سرگرده پیش پیش انواج قاهره ره نورد نصرت و فیروزی کردند شانمذکور دامن کوشش و اجتهاد بر میان اخلاص و اعتقاد زده گام همت در مراحل عزیمت عزو و جهاد نهاد و نیلان فلک پیکر کوه توان بصدقه دندان اشجار جنگل را درهم شکسته و نیهایی بیشه را که در کمال اینوهی رسته بود بکند خراطوم دسته بسته پایمال میدساختند و تیرداران و پیکاهای لشکر بقدر بقدر وسع و توانائی در تهقیق و تسویه آن مسلک ناهموار سعی و کوشش بکار برده طریق مطلب ارجار موانع می پرداختند و آبها و نالها دران راه بسیار بود لیکن اکثر گذر پایاب داشت و در هر سرزمین که چپله و دلدل پیش می آمد آنرا بشاخهایی درختان و دستهای نی و پشت های گاه می انباشتند آنگاه سبک روان وادی نصرت قدم همت بران می گذاشتند و چون راه باین مرتبه صعب و خطرناک بود و نواره ازین جهت که سر بالائی آب می آمد دیر می رسید در روزی دو کروه یا دورنیم کروه بیشتر طی نمی شد و هر جا که مرکز رایات نزول میگشت هر جوتی از سپاه اسلام در محط رحال و مضرت خیم خویش جنگل بری نموده جای فرود آمدن می گشادند و رحل اقامت می نهادند و خان سپه سالار از بام تاشام بساختن طرق و مسالک و گذرانیدن

ارد و لشکر از مواضع اخطار و مهالک اهتمام سعی و کوشش می
گماشت و دران مراحل مخوف هائل شبها را با آئین عز و بیداری
پاس میداشت القصه مبارزان سعادت لوا به مساعدت توفیق در قطع آن
طریق خار رنج و تعب که گل راه طلب است در زیر پای همت چون
برگ شکوفه و یا سمین که نسیم فروز دین پای انداز قدم لشکر
بهار سازد تصور نموده بشوق غزا و جهاد با آشامیان بد نهاد و محو
رسوم کفر و جهالت ازان بروم ضلالت بنیاد آن مساعدت پر آست
را با انواع مشقت پیمودند تا آنکه ششم جمادی الاخره در نیم گروهی
جوگی کپه منزل گاه چنود ظفر پناه گردید و آن کوهیست بلند بر
هاحل دریای برمه پتیر واقع شده وجه تسمیه اش آست که در
مواضع از منه یکی از جوگیان هذ در مغاره ازان کوه بیغوله گزین
شده از خالق کناره گرفته بود و بلسان آن قوم غار را کوبه گویند
از اینجا تا گواستی که سرحد قدیم ممالک محروسه است چهل کوه
مسافتست و از اینجا ناگر گانو که مسکن راجه آشام و دار الملک آن
ولایت است یکماه راه آشامیان شقاوت پزوه از دامن این کوه که
که متصل بدریاست قلعه که عرض دیوارش از پائین نه گز و از بالا
پنج گز و دورش از درون حصار زیاده از یک کوه واقع است مشتمل
بر بروز مشیده در کمال متانت و رصانت ساخته اند ارتفاع
دیوار از جانب غربی که بر سر راه میاه ظفر پناه بود تاقله
کوه رسیده و چنانچه در استحکام قلاع و حصون رسم آن قوم سیه درون
است بمسافت یک تفنگ انداز دور از دیوار کوهالها حفر نموده
میخهای سر تیز بانس که بلغت آنطائفه بهانچه گویند در میان آنها

نصب کرده بودند و در عقب آن قریب به دویم تیر انداز تا کنار
بخندق بر سطح زمین بهانچه فرو برده در خندق عمیق آن که
بمرض سه گز بود نیز بر همین وتیره بهانچه تعبیه نموده بودند و سمت
جنوبی آنرا دریای برمه پتیر مستطامت پیوسته و از جانب مشرق
دریای بناس از پای آن کوه گذشته بدریای برمه پتیر پیوسته است
و جهت شمالی بخندق رکه و جنگلی انبوه استحکام پذیرفته
و محاذی کوه مذکور دران طرف دریا نیز کوهیست که آنرا
بنچرتن گویند و بران کوه نیز بر همین وتیره حصاری متین و قلعه
حصین است در قلعه جوگی کپه قریب پانزده هزار کس باتو بخانه
بسیار و دریای قلعه سه صد و بیست کشتی جنگی یا ساز و آلات
بیکار بود که اگر عساکر قاهر بران قلعه مستولی شوند مقتضیان
خود را از سمت دریا بدیامردی نواره بقلعه کوه بنچرتن رسانیده
آنجا ثبات و استقامت ورزند و دران حصار استوار فرصت جوییده
چون لشکر فتح رهبر ازان جا متوجه پیش شود از کمین کین برآمده
رسد آذوقه را بزنند و راه بر مترددین بشوراند و دران قلعه نیز قریب
شش هزار کس ازان جماعت عصات با ادوات تو بخانه آماده مدافعه
و نبرد بودند و چون درین موضع دریا منشعب بدو شعبه گشته در وسط
هر دو شعبه طع زمین خشت واقع شده بود که نشیب گاهی داشت
مخدولان نگویند بخت آنجا مورچال بسته آنرا بچوب و بانس استحکام
داده بودند بقصد اینکه نواره بادشاهی از هر شعبه که قصد عبور نماید
بقوب و تفنگ نیران جنگ فروخته گذارند که پیش رو خان سپه
سالار روز دیگر آنجا مقام نمود و سید نصیر الدین خان و یار کارخان

و میانه خان و جمال خان و روی سنگه را تهور و پرتاب سنگه داده را با جوتی دیگر از دریا گذرانید که دران روی آب باشند تا غنیم عاقبت و خیم آن طرف را محل ثبات و درنگ نیندیشد و جمعی بسمت عقب کوه چوگی کپه تعیین نموده مقرر ساخت که جنگل بری کرده تا کنار دریای بناس از عقب کوه زمین از هجوم اشجار ببردانند تا راه فرار گمراهان مردود از طرف جنگل مسدود شود چون آشامیان دانستند که راه گریز بسته میشود از صدقه خوف و هراس حصار طاقت را متزلزل ارکان دیده در حجاب ظلمت شب هر دو قلعه را خالی کردند و بنواره در آمده استعداد جنگ با بنواره بادشاهی نمودند روز دیگر که سپه سالار خیل ثابت و سیار بافتزاع بلند حصار سپهر از تصرف آشامی شب دیوچهر را بهت همت بر انراخت و کار فرمایی سفاین کواکب زورق خورشید را بادبان زر نگار کشوده از ساحل افق سپهر اخضر فلک دریا نورد ساخت خان سپه سالار با مواکب انجم شمار بادشاهی سوار شده روی بجانب حصار آورد و بنواره منصور را با استعداد شایسته و آئین سزاوار روانه نمود و نصیرالدین خان و دیگر امرا با نوجوی که از آب گذشته بودند نیز از جای خود باهنگز آمده از آن طرف محاذی این افواج بحر امواج بسال بسته روان شدند و دریای لشکر از طرفین آن بحره بنیاور بصد شورش محیط بجنبش آمد و مبارزان بنواره مستعد احراز مقبولیت عز و جهاد بر روی کشتیا نهنگ آسا بحر فرما گشته از هجوم و انبوهی بنواره توگفتی ابرهای تیره از روی دریا برخاست و غبار جوش سپاه از کناره بحر را نمودار رنگ روان گردانید آشامیان شوم بخت تیره روز که از

حصار بنواره پناه بسته بر روی آب آمده افروختن آتش پیکار بودند از مشاهده سطوت افواج نصرت پیرا از طرفین دریا و حرکت بنواره منصور سفینه طانت بگرداب اضطراب داده لنگر ثبات و استقامت بر گرفتند و روی ادبار بودایی فرار نهادند بنواره بادشاهی تعاقب آن بخت برگشتگان کرده کار بر آنها تنگ نمود اکثری کشتیا بکنار کشیده جنگل پناه جستند و ما بقی دران بحر خون خوار بطوفان جلالت و کارزار غازیان فیروز مند اطمه خور امواج بلا گشته بعضی زخمدار بدر رفتند و جمعی کثیر گرفتار و دستگیر گردیدند و یک صد و چهل و هشت کشتی و شصت و چهار توپ آهذین از کوچک و بزرگ و تغنگ و بادلج بی شمار و سرب و باروت بسیار و دیگر اسباب و ادوات حرب و پیکار بتصرف مجاهدان ظفر شعار و در آمد و تقی آن دو حصار چرخ آتار چهره امروز دولت پایدار شده مبارزان نصرت شکوه بی کوشش محاربه و پورش کامیاب فیروزی گردیدند اگر مذبذول پای ثبات میفشردند بتلاش بسیار صورت تسخیر آن دو حصار در آئینه سعی و تدبیر جلوه گر میشد چه سه طرف حصن جوگی کپه چنانچه گزارش پذیرفت بحکایت دریای بر مهابت و یداس و جنگل و کوه استحکم داشت و سمت روی بروی لشکر ظفر اثر که سراسر دیوار بود صلاحیت نقب نداشت زیرا که یکند دو گز از زمین آب می جوشید بالجملة خان خانان عطاء الله ملازم خود را با جمعی بمحارست و تهانه داری چوگی کپه تعیین نموده عزیمت گواهی نمود و چون از دریای بناس بایست گذشت باشاره آن نومین معظم جسر بران بسته شد و لشکر منصور عبور

نموده تا او زدهم ماه مذکور از کنار بناس متوجه پیش گردید و سید نصیر الدین خان و دیگر امرا که از دریای برهما پتر عبور نموده بودند مقرر شد که از همان روی آب بصوب مقصد در حرکت آیند و هر روز در برابر لشکر فتح رهبر نزل نمایند و در وقت گذراندن توپخانه از دریای بناس يك كشتي بآب فرو رفته توپ کالانی بآب انداخته خان سپه سالار چون ازان آگهی یافت به برآوردن آن توپ که کمال اشکال داشت بلکه متعذر می نمود همت بسته راضی بماندن آن نشد و عمل توپخانه و نواره را به برآوردن آن تاکید کرد و آنها از موضعی که توپ فرو رفته بود زمین کنار دریا را بریده آب را ازان جانب بدریای برهما پتر انداختند و بچهرهای ثقیل و مسامی جمیل پس از چند روز توپ را ازان نژد رود عمیق بر آورده بلشکر رسانیدند و این معنی باعث شگفت همگان گشته در نظر بینش ارباب بصیرت از جلائل دلائل و بدائع آیات اقبال روز افزون نمود و بیست و یکم دو گروهی گواهی که سپاه آشام بغلبه و از حاکم تمام آنجا قدم جرات نهاده مہیای مدافعت و پیکار بودند مرکز ریاست نزول گردید آشامیان بد فرجام آنجا دو قلعه در نهایت وسعت و رفعت و استحکام بنا نموده اند یکی در موضع سری گهات که پنج کوه را حصار کرده اند و دیگری بر کوه ناندو که آن روی دریای برهما پتر محاذی سری گهات است و تمامی نواره خود در میان این دو قلعه نگاه داشته بودند و دران دو قلعه از يك لك آشامی زده بود بعد از ورود

چند مسموم بدان موضع خان سپه سالار رسیدن خان را با فوجی تعیین نمود که بسمت شمالی قلعه که راه فرار محصوران ناپاک بود رفته سد طریق گریز آنها نماید و آن مقهوران از سطوت عساکر جهان کشا مغلوب رعب و هراس گشته پایی ثبات و قرار شان لغزش پذیرفت و شب هنگام قبل از رسیدن خان مذکور قلعه را خالی کرده جمعی از آنها خود را بنواره رسانیدند و قرین مذلت و خواری از راه دریا طریق فرار سپردند و برخی برای خشک آواره داشت ادبار گشته غبار آلود ناکمی شدند چون خان خانان ازین معنی آگهی یافت از جای که بود کوچ نموده بسری گهات آمد و داخل قلعه شده مشاهده وسعت و متانت و رفعت و رصانت آن حصار سپهر آثار نمود و خاطر از بندوبست آن پرداخت و از آنجا بگواهی که بمسافت ربع کوه پیشتر بود رفته خیام نزول افراخت حاکمان قلعه ناندو نیز بی ارتکاب جنگ و ستیز برای گریز شتافتند یادگار خان اوزیک از آن روی آب تعاقب آن مردودان بدما آب نموده برخی را به تیغ خون آشام رهبرای نیستی گردانید و در موضع کجایی نیز که هفت گروه پیشتر از قلعه ناندو همت کفار ضلالت شعار قلعه متین ساخته جمعی کثیر با سیاب توپخانه و لوازم قلعه داری بحراست آن گذاشته بودند باستماع فرار مقهوران از گواهی گروهی ازان دیوسیرتان بی دین که در آن حصن حصین بودند از سراسیمگی و بیم قبل از رسیدن جذبه ظفر و زور راه گریز سپردند و هر سه قلعه که در کمال متانت و استحکام و اشتغال بمحاصره هریکی از آنها مانع تسخیر آشام بود بمقتضی اقبال جهان کشا بدین آسانی کشایش پذیرفت همانا معاونان

غیبی و یارکنان آسمایی که همواره سامان طراز و کام پرداز این دولت جاردانی اند رعب انکس دلهای ضلالت امای آنمردودان باطل سکا گشته صرف عنان همت و عزیمت شان از وادی ثبات و استقلال نموندند والا اگر یای قرار فشرده بمراحم قلعه داری که آن بد کیشان را مسلم است می پرداختند تا رسیدن ایام برشکال که برهم زن هنگامه حرب و جدال است تسخیر یکی از آن حصون صورت پذیر نبود و باجملة بتخانه کومکها و لولا چماری و اسمعیل جوگی که از صنمکدهای بزرگ مشهور است و درافسون های هندی و افسانههای هندوان بعظمت و بزرگواری مذکور برقرار کوهی متصل بقلعه داند واقع شده از نشیب تا فراز آنکه قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند و قلعه کجای متصل بچنگل موصوم بکجلی بن است که ذکر آن در اسما کفار هند واقع است و فیل بسیار در آن هست چون ولایات پادشاهی تا گواهی که سرحد قدیم بود از تصرف کفار آشام بغیری تیغ سعی و جهاد مبارزان اسلام مستخلص شد و احاطت آن حدود از خار تسلط و استغالی آن گروه تیره ایام پیراسته گشت خان خانان محمد بیگ ملازم خود را با جمعی بفوجداری گواهی و حسن بیگ زنکنه را که او نیز در ملک نوکران او بود بحراست کجای تعیین نموده بیست و پنجم ماه مذکور بالشکر منصور باهنگ تسخیر ولایت آشام از گواهی روانه شد و ازین جهت که مدارجنگ و پیکار آن قوم دثار نابکار برخدعه و فویب و شبخونست و همواره در سوابق ازمنه بدستکاری مکر سکالی و وحیله اندوژی بر لشکرها ظفر یافته اند و بسیاری از جنود سلاطین هند که عزیمت

تسخیر آن ولایت کرده اند باین طریق دران حدود بطورقه هلاکت افتاده خان سده سال از کمال حزم اندیشی و کار آگاهی ناکید و قدغن نمود که جنود فیروزی اعلام شهبها در محل نزول و مضرب خیم بمراحم تیقت و بیداری و لوازم احتیاط و هوشیاری قیام ورزیده دیده بخواب غفلت نسپردند و سپاه نصرت پناه سلاح از بر نیفگنده زین از پشت مراکب باز نگیرند و هر جوقی بنوبت رسم کیشک بجای آورده از مکر و غدر اعدای باخبر باشند و مقرر شد که هر جا معسکر شود در پیش روی قراولان لشکر و در عقب آنها میر مرتضی خان داروغه توپ خانه منصور با گروه تفنگچیان و برق انگدان و تمامی توپ خانه و از عقب آنها دلیر خان بانوج هراول فرود آمده سد راه مقهوران باشند و درین هنگام مکر و پنچ زمیندار ولایت درنگ که از لواحق آشام است از دور بینی و مصلحت گزینی بقدم اطاعت و انقیاد بخنود نصرت لوا پیوسته طریق عهدیت و دولت خواهی سپرد و دو زنجیر فیل برسم پیشکش آورد خان خانان او را استمالت و دلجوئی نموده بهمرلهی جیش منصور مامور ساخت و زمیندار قرومریه که آن نیز از توابع آشام است برادر زاده خود را که سمت نیابت و جانشینی او داشت یا یکنزنجیر فیل نزد خان سپهدار فرستاده باظهار بیماری ندامت خود را تمهید اعتذار نمود آنخان عقیدت سکا برادر زاده اش را مستمال ساخته همراه گرفت باجملة درین طرف دریای بر مهاپتر که عساکر قاهره را نصرت می پدید قلعه ایست بجمدهر موسوم از معظلمات قلاع مشهوره آن مرزوم و آن سه حصار استوار است مشتمل بر برج مشیده که بر فراز کوهی

بلند بر روی هم کشیده اند و پهلوهایی آن کوه را تراشیده و یک طرف آن دریای برمه پتتر است و سه طرف دیگر غرقابست عربض عمیق که اکثر جاها عرقش یک تیر انداز است و مسافتی آن قلعه در آن طرف دریا قلعه ایست در کمال وسعت و رفعت و به نهایت مقاومت و حصانت موصوفه بسیمله گده و کثرت و هجوم آشامیان در آن پشت نشان میدارند چون کرگانو که دارالملک آشام و مسکن و مستقر راجه آنجاست آن روی دریای برمه پتتر بود و مدت محاصره جمدهر بامتداد میکشید و تسخیر آن بآسانی دست نمی داد خان سوه سالار صلاح کار در آن دید که بکشایش آن ملتفت نشود و غنان عزیمت بجانب قلعه سیمله گده معطوف داشته از دریا بگذرد و پس از کشودن آن حصن حصین که آشامیان بی دین احتظار تمام یدان داشتند روی همت بسوی کرگانو آورد و باین اندیشه صائب ششم رجب آن لشکر بیدمار را از آن بحره پتتر زخاز بگشتی در عرض ده روز گذرانیده با آئین حزم و هوشیاری روانه شد روزی در اثنای طی این مسافت تند بادی صرصر مازند و زیدن گرفته ژاله عظیم بارید و به بسیاری از نوار پادشاهی و لشکریان آسیب غرق و شکست رسید و ستور و مراکب از سدمه ژاله گزند یافتند چنانچه بعضی اسبان و دیگر چهار پایان تاپ صدمات آن نیاورد خود را از سر اسیدمی یاب زدند و بتازیانه موج دریا پیوه راه عدم برگرفتند یازدهم ماه مذکور افواج ظفر طراز بپای قلعه سیمله گده رسیده بفاصله دو تنگ انداز از قلعه نزول نمود و آن حصنی است متین و حصاری رفعت آئین که گوئی انورجی است از قلعه ذات البروج آسمان بر روی

زمین محاصره آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب هم عالیه انزول و ساکنانش از سنگباران حوادث روزگار و آسیب متجذیق افلاک مصون و هم تیز پا در رسیدن بپای برج و باره اش تعلل را کوچه سلامت اندیشیده و از خیال معویت تسخیرش مر اندیشه حصاری گریبان تأمل گردیده • • لمولفه • • نظم •

گشته حصن ز رفعت و وسعت • بهرور چون حصار چرخ برین غوطه خور دلو آسمان بچرخش • ثور چرخش بجای گاو زمین مخدولان نابکار در دو دست آنقلعه سپهر آثار دو دیوار عربض رفیع استوار کشیده اند یکی در جانب جنوب و آن منتهی میشود بکوهی که در عقب قلعه است و از ابتدای این دیوار تا آن کوه چهار کوه است و دیگری در طرف شمال و این دیوار تا سه کوه کشیده بدریای برمه پتتر رسیده است و این دو دیوار مشتمل است بر پنج برج کلان که دور هریکی چهار صد و سی گز است و برجهایی خرد هر کدام بفاصله پنجاه گز دور از دیگری واقع است و بر دور هریک از برجهایی بزرگ بدستور قلعه دیواری استوار کنکره دار کشیده از طرف درون و بیرونش خندق عمیق بنمیدن فرو برده اند و در آن بجای آب خاکی نرم چون توتیا چنانچه طریقه آن کوه خاکسار است اندیشه و بر سر آن هردو دیوار توپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ چیده شده بود و قریب سه یک آشامی جنگجو دیو خود در آن حصار فراهم آمده سقیزه و قتال را آماده بودند و در مقام مدانعت بقدام کوشش و ثبات ایستاده جنوب قاهره بر کنار ناله که از سمت جنوب قلعه بپای برج جنوبی رسیده و از آنجا

بطرف غرب جریان یافته است نزول سعادت نمود و مقرر شد که شبها چندی از سرداران افواج جهانگشا با فوجی از سپاه نصرت پناه سوار شده تا هنگام ظهور طلوعه لشکر صبح معسكر ظفر را برسم طلایه پاس دارند و از غدر شبخون مخالفان با خبر باشند و محدود بیگ بخشی لشکر منصور بنسحق این امر معین شده هر شب باهتمام مراسم پاسداری قیام می ورزید و از آنجا که محاصره تمام آنحصار میسر نبود بصوابدید خان سپه سالار دلیر خان باوج هراول و میر مرتضی با اهل توپخانه از معسكر نیروزی او پیشتر رفته در جای که بندوق از قلعه میسرید برابر یکی از برجهای کلان مورچال بستند و توپهایی بزرگ بر دمدنها بر آورده بر قلعه میزدند و جمعی از مبارزان نصرت نشان و برخی از سپاه خان خانان با اشاره او بساختن کوچه سلامت پرداخته سیدها قریب بدیوار حصار رسانیدند مخدولان آشام هر روز تا شام و هر شب تا صبح بمراسم حرب و کارزار می پرداختند و علی الاتصال توپ و تفنگ از برج و باره می انداختند و مبارزان نیروزی شعار ریزش آن ابر بلا را چون قطرات امطار که در فصل بهار بر سبزه و مرغزار باران تصور نموده می از سعی و کوشش نمی آسودند و دست از جهاد کوتاه نمی نمودند و در بعضی لیالی مخدولان غدار انتظار فرصت نموده بقصد دستبرد بر اهل سیه حمله آور میبشدند و بتدیغ خون آشام بهادران بهرام انتقام جمعی بخاک هلاک انداده بقیه السیف ناکام و خاکسار به پناه حصار در میروفتند و چندی از مجاهدان اسلام نیز دران کارزار و ستیز بر تبه والای شهادت میسریدند و برخی دیگر مردی را بزینت زخم طراز سعادت

می بخشیدند شبی گروهی انبوه ازان جمع ضلالت پترة بصورت تمام برسدید که باهتمام سپاه و مردم خان خانان بود ریخته اظهار آفات تهور و جلالت نمودند و نزدیک بود که آسیبی عظیم و چشم زخمی فاحش باهل سیه که دران دم از کید مخالفان غافل بودند برسد تا بدینان دلیر خان بر جسارت و چیرگی آنها آگهی یافته بکومک پرداختند و مقهوران تاب حمله آن شیردلان نیاورده روبه صفت گریزان شدند و کربانی نساختند چون روزی چند از محاصره گذشت و چندان کاری از پیش نرفت چه هر توپی که از توپخانه منصور بر برج و باره قلعه میرسید از کمال استحکام و استواری آن حصن محکم آساز جز گردمی ازان بر نمی خواست و اقوی معتد به چون شکستن دیوار و انتقال کنگره بران مترتب نمی شد و نیز مکانی که جنود مسعود آنجا خیمه نزول افراخته بودند سرزمینی قلب خطر ناک و در آنجا مظنه شبخون جسارت اندیشان بی باک بود چنانچه در سوابق ازمنه دو دفعه در همین مکان لشکری عظیم هندوستان که بعزیمت تسخیر آن دیار رفته بودند بخدعه و شبخون آن قوم غدار سیه درون دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کسی جان سلامت ازان روطه بر نیاورده لاجرم رای اصابت انتقامی خان سپه سالار بدان قرار گرفت که بر یکی ازان دو دیوار که کیفیت حفاظت و محکمی آن گزارش یافت یورش کرده شود و در کشایش آنحصار سرعت و تعجیل بکار رود که در توقف و تاخیر احتمال هزاران آفات و گوناگون مخافات است و باین اندیشه درست و رای صائب فرهاد خان را برای تحقیق راه یورش تعیین نمود که اطراف حصار را بنظر احتیاط

در آورده جانی که صلاحیت آن امر داشته باشد اختیار نماید اگرچه همه اطراف جنگل بود و مقهوران بنا بر کثرت عدد و وفور ابتاع و انصار از همه سو خبردار و آماده بیکار بودند و توپ و تفنگ بسیار می انداختند لیکن چون جنگل جانب جنوب کمتر بود خان مذکور آن سمت را برای این مطلب انساب دید و مقرر گردید که دلیر خان با جمعی از دلیران و ابطال جنود اقبال بآن سمت شتافته از آنجا یورش نماید و سائر عساکر قاهره نیز از معسکر فیروزی طراز باهتر از آمده از پیش روی خود حمله آور شوند و محصوران را از همه سو مضطرب ساخته تزلزل در بنای ثبات و رخه در اساس حیات آن بی دینان انگند لهذا در شب پانزدهم ماه مذکور باین عزیمت صواب آئین دلیر خان با راجه نرسنگ و فرهاد خان و یادگار خان و سرانداز خان و جمال خان و میانه خان و آغرخان و قراول خان و رنمست پسر بهادر خان و هینه و هزار و پانصد سوار از تابندگان خان خابان و گروهی دیگر از مبارزان و میر مرتضی داروغه توپخانه بآن سمت معین شد یکی از آشامیان تیره بخت که در مبادی احوال از میان آن قوم بد مآل برآمده و سال ها در ممالک بادشاهی سر برده در سلک احاک لشکر منصور منتظم بود مضمون * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود

مورت حالش آمده بدنهادی و غرومایه نژادی خار خار شر انگیزی و نکوهیده سگالی از خاطرش بر انگیزت و عرق میجانست ذاتی و مناسبت فطری او بشامیان حرکت نموده بمرکز اندوژی در مقام کینه توزی شد و نزد خان خانان آمده بصورت دولت خواهی اظهار

نمود که چون بر حقیقت این بوم و بر کما هی آگهی دارم اگر برهبری من عمل نمایند افواج فیروزی را بموضع که ارتفاع دیوار و عرض و عمق خندق و دیگر موانع یورش کمتر باشد میبرم خان همه سالار بر مکیدت و نفاق آن گمراه آگاه نشده اورا برهبری سپاه ظفر پناه معین نمود و آن عذار نابکار هماندم بمحسوران پیام داد که در فلان مکان که اصعب جوانب و حدود است جمعیت و هجوم نموده مقررست باشید که من افواج قاهره را بآن طرف رهنمون شده بر سر تیر شما می آم دلیر خان آن بداندیش را همراه گرفته اواسط شب رهبرای مقصد گردید و چون بمحاذی دروازه که در وسط دیوار بود رسید میر مرتضی را با میانه خان و جمال خان مقابل دروازه گذاشت که آنجا بتوپ اندازی مقهورانرا بخود مشغول ساخته از موضع یورش غافل دارد و میر مرتضی توپ خانه را آنجا باز داشته باهتمام توپ اندازی و برق افروزی پرداخت و چون همراهانش را هائل و پناهی چنانکه باید نبود بسیاری از سوار و پیاده هدف توپ و تفنگ شده عرض تلف گشتند و آن آشامی بد نهاد که بجهت رهبری همراه دلیر خان بود مرکز ضمیر بداندیش خویش بفعل آورده خان مذکور را با افواج منصور هنگام ظهور تپاشیر صبح بمکانی برده راه یورش نمود که خندقی پر آب داشت و صعودت طریق بیشتر از دیگر امکنه و اجتماع مقهوران زیاده از جوانب دیگر بود اهل حصار دست جرأت بمداغنه و بیکار کشوده بیکبار چند هزار توپ و باداج و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازی رها کرده روی هورا از ابر دود چون رز بخت خویش تیره ساختند

بعد صدای توپ از دها بیکر از زمین و زمان زلزله انگیز شد و هقهایی
باروت از بالای برج و باره بر فرق مجاهدان شراره ریز گشت برق بدوق
از دامن هوا بگریبان سما رسید و ریزش کوله تفنگ عرصه خاب
را بسان دامن املاک لهریز سفک حادثه گردانید دران رستخیز بلا
از حسن اتفاق تفنگی بر مقتل آن آشامی پر نغان رسیده اورا
بجزای کردار رسانید و شاهد معنی (لَا يَحِقُّ الْمَكْرَ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) جلوه
ظهور نموده سرمایه عبرت سائر بدانندیشان شد دلیر خان را چون نور
همت و شهادت رخ تافتن از آن آشوبگاه حادثه که آزمونجای جوهر
مردی و مردانگی بود تجویز نمی نمود بر حمایت اقبال بی زوال
حضرت شاهنشاهی که در میانست بند های اخلاص کیش نمود از
حفظ آلهیست تکیه کرده فیلی که بران سوار بود از کمال جلالت بآب
خندق راند و دیگر بهادران فیر جو و مبارزان بسالت خو چون آن
حسن دلیری از سردار مشاهده نمودند همه را عرق جرأت بحرکت
آمده پای عزیمت پیش نهادند و مجموع پورش نموده دران
موقف پر خطر و عرصه قیامت اثر که پدران روزگار را قدم همت
از نهیب آن میلغزید و روان تهمتن و روح روئین تن از خوف
آشوبش برخودش می لرزید باعدای نابکار داد گیر و دادند
و جنگی عظیم در بیوسته مبارزان دین و مجاهدان نصرت قرین را
با کفار نابکار و فرقه اشراک حربی صعب روی داد چنانچه اکثری از
سپاه اسلام را تن از آسیب زخم و نثار و جمعی را دران بذل کوشش
نقد جان نثار شد و پنج تیر بدلیر خان رسید لیکن چون سلاح
پوشیده بود بیکرش از آن مجروح نشد و تیر بسپار بر فیل مرکوبش

و خوضه آن بند شده بود و خان دلیر با چندی از یلان خصم افکن
قلعه گیر بیانی حصار رمیده بدستیاری شجاعت بیابانی دیوار برآمد
و متعاقب او دیگر پردلان و ابطال رسیده باهل ضلال برزم و قتال
در آویختند و مقارن این حال میر مرتضی که محازی دروازه حصار
مشغول کارزار بود بقدردی برق افروزی و دشمن سوژی محصورانرا
مغلوب ساخته دروازه را مفتوح گردانید جمعی که در سیده
بودند بیارویی همت از خندق گذشته قدم بدیوار حصار گذاشتند و از
جمیع جوانب سپاه نصرت شعار داخل حصار شده لوائی غلبه و استیلا
بر افراشتند و کفار فجار که در درون حصار بیرون از حصار و شمار
بودند از مشاهده آثار سطوت و مولیت و نهیب قهر و انتقام جنود
اسلام با کمال کثرت و جمعیت و سامان ادوات حرب و پیکار و
جصانت و رصانت حصار ارکان ثبات و قرار مقتزل دیده فرار اختیار
نمودند و از قلعه پراهی که باندیشه چندین روزی بخانب جنگل
گذاشته بودند رهکرای ادبار گشتند و حصن کلیا بر را که قلعه اصل
بود و آنرا محصور بحصار سیمله کده ساخته بودند در نهایت جصانت و
مدانست و استواری و کشایش آن فی حد ذاته در کمال معویت و
دشواری بود از غلبه رعب و بیم خالی کردند و عساکر گردن مآثر
داخل حصار شده نوحی بسرکردگی محمود بیگ بخشی بتگامشی
مخدوران شتافتند و جمعی از آنها را طمع شمشیر انتقام گردانیده
و چندیرا دستگیر کرده معارفت نمودند و گروهی از معاوی که
بحراست قلعه چمدهر قیام داشتند از استماع تسخیر حصار سیمله
کده مغلوب خوف و هراس گشته آنرا نیز خالی کردند و راه فرار

مهر دند خان سپه سالار بدرون حصار رفته از مشاهده وسعت
و متانت آن حصن محکم اساس و استحکام برج و باره و کثرت
و نور آلات قلعه داری بشگفت آمد و از تسخیر آن قلعه سپهر
آسا بدین عنوان مجدداً پذیرنگسازي بخت والا و نیروی انبال
کشور کشای شهنشاه جهان مستوثق شده ناصیه شکر و سپاس
بسجود درگاه گیرا بر ابروخت و مقرر نمود که از آشامیان تیره بخت
که مانده بودند جمعی که بقدم عجز و اطاعت پیش آیند آنها را
آمان داده و سلاح گرفته قید کنند و مقید انرا یکجا فراهم آرند و هر که
از شقاوت و بد ترکی راه خبرگی سپرد و دست بیراق کند بتیغ خون
آشام از هم گذرانیده نقش وجودش از صفحه هستی بسترند و
تاکید و قدغن نمود که هیچکس از لشکریان دست بغارت نکشاید
و اهل و عیال رعایا را آسیبی ننماید تا خاطر رهمیده و دل رعب دیده
آن وحشی طیلان دیومش در خصال از آسیب مضرت جنود
قاهره ایمن و مطمئن گردیده در مساکن و اماکن خویش قرار گیرند
و جمعی و خلقی انبوه از فرقه مسلمین و سکنه و رعایای ولایت
کامروپ که بقید آشامیان گرفتار آمده در از یار و دیار دران تیره
یوم ضلالت و بی دینی و دیوسار جهالت و نامردمی بصحبت
اشرار معذب میزیستند از تسلط آن ملاعین نابکار رهائی یافتند
و باو طان مالونه خویش شتافتند و مقرر نمود که آهارای اشام را
بجهانگیر نگه برده بکار باروت ساختن و شغل سرانجام ادوات نواره
باز دارند و خود قرین نصرت و ظفر باعساکر فیروزی اثر در پای
قلعه کلیابر نزول نمود و پنج روز آنجا اقامت گزیده سید نصیر

الدین خان را با جمعی از بند های بادشاهی و تابینان خویش
بفوجداری کلیابر و مید میرزای سبزواری را با سید تاتار و راجه
گشن سکنه بتهانه داری جمدهره تعیین کرده خود از آنجا کوچ
نموده روانه پیش شد بنابر آنکه تا در منزل دریای برمه پتر بدامن
کوه پیوسته از پای آن میگذرد و ازین جهت لشکر فتح رهبر را
عبور بر ساحل دریا میسر نبود و از کنار آب دور افتاده در عقب کوه
راه می پیمودند مابین عساکر قاهره و نواره مسافتی بعید پدید آمد
درین وقت مقهوران بی دین که بصحرا و دریا در کمین کین بودند
انتظار فرصت نموده با قریب هشتصد کشتی جنگی مشحون بمردان
کار و ادوات بیکار در جای که بیشتر از صد کشتی از نواره منصور بمنزل
نرسیده مابقی در دنبال بود بغتة بر سر نواره آمد بتوپ و تفنگ
بر روی آب آتش جنگ بر ابروختند درین حالت ابن حسین
داروغه توپ خانه چون خان خانان بنابر بعضی مهام او را همراه
گرفته بود حاضر نبود منصور خان زمیندار و طی بیگ ملازم خان
سپهدار که بحراست و اهتمام نواره معین بودند دران موج خیز
فتنه و ستیز که طوفان بلا بلند گشته بحر پر آشوب حادثه از صرصر
خطر متلاطم بود سفینه طاقمت بگرداب اضطراب نداده و دل بیادری
الطاف الهی و مدد گاری اقبال بی ژوال حضرت شاهنشاهی
تهاده در مقام مدافعت اشرار پایداري نمودند و بازاری همت و
دلییری بمحاربه و پیکار آن جمع نابکار کشودند و چون دو پاس از
شب دوری شد برخی از نواره بادشاهی که در عقب بود از پی
رهمیده باعث استظهار مجاهدان ظفر شعار گردید و تا یکپاس روز

دیگر نایب قتال و جدال شعله ور بود و حربی صعب و جنگی مستند روی نمود چنانچه بآن اشتداد و امتداد هیچ گاه جزک نواره اتفاق نیفتاده بنابر کثرت مخالفان و قلت جمعیت مجاهدان نزدیک بود که لشکر اسلام از مدافعت و مقارعت بستمه آمده مورد غلبه و استیلا کفار شود و خدا بخوایسته چشم زخمی روی نماید درین اثنا که کار بر مبارزان ظفر جنگ تنگ شده بود عون عذیبت ایزد نصرت بخش که همواره در جمیع شدائد یاور بندهای اخلاص پیروزه عقیدت پرور است چهره ظهور نموده نسیم فتح و ظفر از صهب اقبال بر ریاست آصال مبارزان فیروزمند وزیده آشامیان منکوب منهنم و مغلوب گشتند و صهب آن بود که چون در شب آواز توپ بلشکر ظفر پیکر که از کنار دریا تا آنجا سه گروه مسافت بود رسید خان سده سالار بر وقوع این سانحه متعظن گشته محمد سوم نام یکی از بندگان های پادشاهی را با جمعی تعیین نمود که خود را بنواره رسانیده بمدد پردازد و او دران شب راه گم کرده بگذار دریا نتوانست رسید پاسی از روز برآمده با معدودی بساحل دریا در موضعی که میان نواره پادشاهی و مخدولان آویریش بود و کرناچی را که همراهش رحیده بود اشاره نموده تا کرنا کشید مقهوران از شنیدن آواز کرنا و نمودار شدن جوقی از سواران که همراه محمد سوم رسیده بودند مورد عجب و هراس گشته سفینه همت را لنگر ثبات بر گرفتند و مبارزان نواره منصور را جرأت و دلیری افزوده سرمایه استظهار شد و به پشت گرمی وصول کومک بتازگی خود را فراهم آورده و کشتیها را راحت کرده بصولت تمام بر نواره غنیم

حمله آور گشتند آشامیان کافر کیش بد سگال که از مطولت اقبال دشمن مال خدیو جهان دل باخته بودند رخ از عرصه مقابله تافته چون هاشاک سپهر از پیش باد مصرر گزیزان گشتند و نواره پادشاهی تعاقب آن برگشته بختان نموده بسیاری از آنها را دران بحر خونخوار طعمه نهنگ تیغ آبدار ساختند و جمعی که بر تندروی کشتیها اعتماد نداشتند از بیم قهر و انتقام غازیان اسلام خود را بگذار انداخته خاکسار ادبار برافروختافتند و باقی ماندها بوسیله مردی سرعت سیر سفائن از طوفان آب شمشیر رهایی یافتند و قریب چهار صد کشتی که برهویک تویی بزرگ با ادوات آن از سرب و باروت بود بدست مجاهدان ظفر پیوند در آمده فتنی متراک روی داد و شکستی فاحش بر اعدای شقاوت منس افتاد اگر نه مساعدت طالع از جهند دشمن هوز و معافدت بخت بلند چارید فیروز حضرت شاهنشاهی شامل حال اولیای دولت بی زوال گشته همت بخش و ثبات افزای دلاوران نمی شد و اندک کوتاهی از اهل نواره بظهور می آمد تمام نواره از دست رفته نهضت جدوش نصرت پیگر پیشتر میسر نمی گردید و چشم زخمی عظیم ازان مقهوران المیم میرمید بالجمله هم از وقوع این مقدمه و هم از تسخیر حصار سیمله کده که پیش ازین روی داده بود فتور و شکست تمام باحوال مخدولان آشام راه یافت و چون خود را در صحرا با شیران بیسه شهامت و در دریا با نهنگان بحر صرامت آزموده آثار عجز و زبونی خویش مشاهده کردند چاره کار در فرار و آوارگی از شهر و دیار دانسته آمادگی گریز بجانب کوهستان کمروپ که در

کمال معنویت است و سوار را مجال عبور بر فراز آن نیست گردیدند
چون موضع سوله گده مخیم جذوق فیروزی اثر گشت عمدها و خواص
راجه که مدار مهم ریاست و حکومت او بودند و بلسان آن قوم آنها
را بهوکن نامند بنا بر مکر و خدیعتی که سرشته طیفنت آن طایفه
پرفرویب بد نهاد است حیل سازمی و ربه بازی آغاز نهادند و عرائض
مبنی بر غزو اطاعت و التماس مصالحه نکشته مصحوب و کلا نزد
خان خاندان فرستادند آنخان کار آگاه جواب داد که اگر راجه آنچه
از توپ خانه پادشاهی و اموال رعایا و سپاهی که بغارت آن از
گواهی جاسارت نموده با تمامی رعیت ممالک محروسه که درین مدت
اسیر کرده در بند دارد بفرستند و من بعد امتثال او امر و نواهی
پادشاهی کرده قرار فرستادن چند نیل کلاں هر ساله باستان فلک
نشان نماید و بالفعل پیشکشی لایق از نقد و جنس یا دختر
خویش بجایاب سلطنت مرسل دارد جنود قاهره از تنبیه و
استیصال او عیان عزیمت مصروف خواهد داشت و الا وصول عساکر
جهان کشا را بگرگانو متیقن گشته آماده آوارگی و ادبار باشد و
چون بنای آن ملتقمس بر مکر و تزویر دفع الوقت و تاخیر بود و
همگی نیت آن گروه بد طوبیت مقصود برین که لشکر فیروزی
را از مراسم حزم و پاسداری غافل سازند تا مکر و خدعه بکار توانند
برد خان سپه سالار سپاه نصرت شعار را در غایت مراتب تیقظ و
هوشیاری بیشتر از بیشتر تاکید و قدغن نموده و هن و فنور در
عزیمت تسخیر گرانو راه نداده و نیست و هفتم رجب موضع لکهور گده
بحکم جیوش کیهانستان گردید و آن موضع نیست که آب دهک

که از کوهستان جنوبی می آید آنجا بدویای بر مهپتر ملحق می
گردد و تا گرگانو دیگر آنها و دهرهای کوچک نیز داخل بر مهپتر
میشود بالجمله یازده زنجیر فیل از راجه در لکهور گده بدست اولیای
دولت ظفر اثر در آمد و در آنجا برهمنی که از مقتدیان راجه بود
باشاره او نزد خان خاندان آمده بزبان تصرع و انکسار التماس
مصالحه نمود و متعاقب او یکی از نزدیکان راجه نیز رسیده پانندان
و مشرب طائنی و دو سبوی نقره و مبلغی اشرفی و مکتوبی مبنی
بر مراسم ندامت و اعتذار و درخواست صلح و مراجعت اقوام
گردون اقتدار و قبول فرستادن پیشکشی شایسته و هزارار آورده از سر
عجز و انتقار گزارش مدعی نمود و چون این مقدمات بحکم فرست
و هوشمندی محمول بر خدیعت و حیله روزی بود خان سپه سالار
جواب داد که الحال خود جنود مسعود عازم گرگانو است بعد از وصول
بآنجا آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل خواهد آمد چون
شهر گرگانو بر ساحل رود دیکهو آباد است که در هشت گروهی آن
بآب دهک متصل میشود و آبش آنقدر نیست که سفائن بزرگ
بر آن مرور تواند نمود مقرر شد که نواره مقصور در لکهور گده که مجمع
آنها را آن دیار است قرار گیرند و کشتیهایی خرید که بر آب رود دیکهو عبور
تواند نمود همراه بگرگانو آید و این حسین داروغه نواره با منور
خان و سائر زمینداران بکاله و جمال خان و جمعی از منصبداران
و علمی بیگ ملازم خان خاندان با گروهی از تابندگان او و برخی از
پیداهای تفنگچی بر سر نواره نموده با اهتمام رسیدن آذوقه و امنیت
طریق و خبرداری از جوانب محدود آن ولایت بکوشد و غرق شعبان

ز لکه‌و گنده کوچ شده در مکانی که گارخانه نواره راجه بود لشکر گاه
شد و قریب صد منزل کشتی بزرگ که در آنجا مانده بود بتصرف
اولیای دولت در آمده داخل نواره منصور گردید و روز دیگر افواج
گیتی کشا در موضع دیولگانو از رود عظیمی که در پیش آنجا ریست
عبور نموده بر ساحل آن خیام نزول بر افراخت راجه در آنجا بتخانه
عالی بنا و باغی در کمال نزهت و صفا به جهت پرهمنی که از
مقتدایان او بود مشرف بران رود ساخته و روز دیگر آنجا مقام شده
خان ماه سال جمععی از تابینان خود را بتخانه داری آنجا و محافظت
راه و تسلیه و استمالت رعایا تعیین نمود و درین منزل از بعضی
مسلمانان کرگانو که بحسب تقدیر اسیر کفار شده از دیر باز آنجا بسر
می بردند نوشتها رسید مشعر بآنکه راجه بمد از استماع خبر قریب
وصول افواج قاهره اهل و عیال و زبده اموال از جواهر و نفوذ و دیگر
نقائص آشیا برداشته بجانب کوهستان نامروپ که از کرگانو تا آنجا
چهار روزه مسافت است فرار نمود و برخی از فیلان بچنگل ها سر داده
بعضی دیگر با سابقی احوال و ائقال آن سرخیل اهل ضلال بپایان
و حارهی در شهر مانده است چهارم شعبان قریه کچپور مورد نزول
جیش منصور گردید و در آنجا چهار زنجیر فیل از فیلان راجه
بدست آمد و فردای آن باشاره خان سپهدار فرهاد خان و سید
محمد دیوان لشکر ظفر اثر با جمعی بجهت ضبط اموال راجه بر
جناح استعجال پیشتر روانه کرگانو شدند و روز دیگر آنجا رسیده
بگردآوری غنایم پرداختند و آن روز موضع ترمهانی که مجمع رود
دیگهو و دهنگ است مضرب خیام افواج نصرت اعتصام گردید و

دران نواحی شانزده زنجیر فیل از فیلان راجه بتصرف اولیای دولت
در آمد و جمعی از سپاه فیروزی در کچپور و برخی در ترمهانی و
و فریقی در لام دانگ که موضع است مابین ترمهانی و کرگانو و
روسی از پیش آن چارپست معین شدند که بضبط آن حدود قیام
نمایند ششم شعبان از چهارم سال جانوس همایون خضه کرگانو که
دار الملک آشام است از پرتو ماهچه رایت اسلام نور آگین گشت
و جنود ظفر ورود از رود دیگهو عبور نموده در سمت شرقی مساکن
راجه سراق نصرت زده نزول نمود از صواب و استیلائی مجاهدان
فیروزی لوپشت شوکت و تجبر اشرار نابکار انکسار یافته غبار آلوده
فناکمی و پیغوله گزین ادبار شدند و به پرتو افوار ایمان ظلمت غوایت
و باطل پرستی رو بپای تواری نهاده ساخت آن تیره بوم
روشنی پذیرفت از هیبت گلپانگ اذان نا قوس را نفس در سینه
شکست و برروز سر بخت قوت دین متدین زنا چون رشته اهل باطل از
میان کفار گسست باهتمام غازیان سعادت مند هیکل اصنام بمان
توالب بلجان باندک فرصتی از هم فرو ریخت و صدمه و غلبه و نیروی
اسلام گرد نگو ساری از معابد کفر و مذامک شرک بر انگشت
طنطنه شکوه اقبال شاهنشاهی در اطراف و اقطار آن دیار پیچید و
و آوازه این فتح نامدار آویزه گوش روزگار گردید و گروه مسلمان و نرفته اهل
ایمان که از دیر باز محبوس آن زندان ضلالت و محصور با ارباب کفر
و جهالت گشته در دست جور و جفا ز قید تسلط و استیلائی آشامیان
شوم لقا دست خوش رنج و پایمال عنا بودند و هرگز این لطیفه غیبی
و عطیه آسمانی بخواب و خیال در خاطر محنت زده آن آوارگان و

هشت بلا و بیچارگان بغیرت مبتلا خطور نمی نمود از وصول افواج ظفر پیرا بهره مند حصول امید گشته جوش شادمانی و نشاط در گرفتند و مانند معذبین است که در قیامت پس از انصرام ایام تعذبت بمیامن فضل و بخشایش رب کریم از بالای جحیم رهائی یابند از عذاب محبت کفار لغیم نجات یافتند بالجمله چون بتحقیق پیوست که راجه و خواص او بعد از عزیمت فرار از توپ و ضرب زن چندانکه توانسته اند در تالاب ها غرق کرده اند خان سپه سالار خود بامتصدیان و عملة توپخانه باهتمام بر آوردن آنها بر سر تالاب ها رفت و به سعی و تلاش تمام در صد و هشت توپ و ضرب زن بر آورده داخل توپخانه نمود از غذایمی که بسرکار والای بادشاهی ضبط شد زیاده از یکصد زنجیر فیال و تقریبا موازی سه لك روپیه از طلا و نقره و دیگر استعه و اجناس آندیار بود و از آغاز این یورش نصرت طراز تا هنگام مراجعت جنود دشمن گذار شش صد و هفتاد و پنج توپ که از انجمله یکی قریب سه تن گوله می خورد و دو هزار و سه صد و چهل و سه زنجورک و یک هزار و دویست رام جنگی نوعیست از بندوق کلان و شش هزار و پانصد و هفتاد قبضه بندوق و زیاده از دو هزار بندوق باروت که هر یک دو و نیم تن باروت داشت و هفت هزار و بیست و هشت قبضه سپر و از آهن و سرب و شوره و گوگرد آن قدر که از وزن و حساب افزون بود و زیاده از یک هزار کشتی جنگی بحیطه تصرف در آمد و یک صد و بیست کشتی بزرگ و زینت تمام در کمال بزرگی و استحکام از سفاین خامه راجه در گرگانو بود و چیزها جهت محافظت بر فراز آن ساخته بودند یکی از آشامیدان

مشهور شیخی بشراکه شرارت آتش در چیزها زد که تمامی آنها دران طوفان آتش بباد فنا یسند و از معظمت غنائم که بکار عامه سپاه و کانه لشکر آمد انبارهای برنج بود که مخالفان تیره ایام از سقاقت و طمع خام بگمان آنکه پس از مراجعت لشکر اسلام باز بران خدمت تملک خواهند یافت بسوختن و تلف ساختن آن نپرداخته بودند و درین مدت که عساکر نصرت پیکر دران بوم و بر اقامت داشت اعظم اسباب قوت لشکر همان شد و اگر نه آن بودی از بی قوتی و فقدان آذوقه خصوصا در موسم برشکال و هنگام طغیان آنها که راه رسد آذوقه از اطراف مسدود بود مردم را کار بجان میبردید یک صد و هفتاد و سه انبار که در هر یکی ده هزار تن برنج و در بعضی کمتر بود بضبط در آمد خان سپه سالار از پیش بینی و مصلحت گزینی کسان بمیانظمت آنها گماشته نگذاشت که دست زده غارت و تاراج افواج بحر امواج شود و زیاده از قدر احتیاج پایمال اتلاف و اسراف گردد و مقرر شد که رعایای ولایت کمر و پادشاهان خویش رفته بعمارت و زراعت پردازند و تا مدت یکسال از ادای مال واجب و تکلیف دیوانی مرفوع القلم باشند آن محنت زدگان جور دیده و بیچارگان ستم رسیده که بمیامن برکات دولت بادشاه دین پناه عدل پرور رافت گستر از شر آن قوم بد سیر نجات یافته بودند برخصت خان سپه سالار بر سفائن خرد آشامی که از يك تخته چوب میتراشند و آنرا کوس گویند سوار شده بمواطن و مساکن خویش پیوستند اکنون کلک حقائق ارقام درین مقام بگذارش برخی از کیفیات و خصوصیات ولایت آشام و شرح بعضی از احوال آشامیدان ضلالت

گیش بد فرجام پرداخته متقبعان این فاکر مآثر نصرت را ازان
آگاهی می بخشد ولایت مذکور مابین شمال و مشرق بنگاله واقع
شده و دریای برمه پتر که از سمت ختای آمده از میان آن ولایت
میگذرد و آنچه ازان سرزمین بساحل شمالی دریای برمه پتر
است اوثر کول گویند و آنچه در طرف ساحل جنوبیست دکن کول
خوانند و مقتبای طول اوثر کول کوهستان نیست که سکنه آن بقوم سری
مجی اشتهار دارند و مبداءش گواهی است که سرحد ممالک
محروسه پادشاهی است و امتداد دکن کول ملتبی میشود بموضع
که موصوم است بهدی و مبادی آن بکوهستان سری نگر پیوسته و
از کوهستان های شمالی مشهور که در طرف اوثر کول واقع است
کوهستان دوله و لامده است و از جبال معروفه جنوبی سمت دکن
کول کوهستان نامروپ است که چهار منزل بالای گرگانو است و راجه
بآنجا گریخته بود و دیگر کوهستان نیست که سکنه آنرا قوم نازک گویند
و متوطنان جبال مذکور مال گذار راجه نیستند لیکن اظهار انقیاد
میکنند و امتثال برخی از احکامش مینمایند مگر قوم دله که از
دائرة اطاعت او بیرونند و گاهی انتهاز فرصت نموده بحدودی که
متصل بدامن کوهستان آنهاست تاخت می برند ولایت آشام طولانی
واقع شده امتدادش تقریبا دوسه کوه جریبی است و عرضش از
کوهستانهای شمالی تا جبال جنوبی تخمینا هشت روزه راه است
و از گواهی تا گرگانو هفتاد و پنج کوه جریبی است و از آنجا تا ولایت
ختن که ممکن پیران و یسه بوته و درین زمان مشتهر به آوه و دارالملک
راجه پیکوست که خود را از نسل پیران و یسه میداند پانزده منزل

مسافت است از انجمله پنج منزل آن طرف کوهستان نامروپ
جنگل و کوهستان صعب دشوار گزار است و ازان گذشته تا آوه که
مشرق رویه است زمین هموار و دشت است و در سمت شمالی
دشت جبالی است و چنانچه گزارش یافت دریای برمه پتر ازان سمت
آمده و چندون آب از کوهستان جنوبی آشام آمده بدریای برمه پتر
داخل میشود و اعظم آنها آب دهک است که چنانچه سبق ذکر
یافت در موضع لکھو کده بآن دریای پهنار پیوسته و مابین آن دو آب
جزیره است معمور مزروع در کمال تسکنت و خرمی و صفاتا قریب
بنجاء کروه کشیده و آبادی آن منتهی میشود بجنگل صعبی که
چراگاه فیلانست و از آنجا نیل میگیرند و سواي آن در جنگل های
ولایت آشام چهار پنج جای دیگر هست که صیدگله نیلان است چنانچه
اگر خواهند در سالی پانصد شش صد نیل گزیده میشود و طرف
دیگر آب دهک که جانب گرگانو است سرزمینی است وسیع
خوش و نصای فسیح دلکش و مجموع آن آباد و معمور و در همه
جا گشت و زرع و باغ و درخت زار منور و مجموع آن جزیره که مذکور
شد تا این سرزمین دکن کول از موضع سیمه کده تا شهر گرگانو
که قریب بنجاء کروه مسافت است همه جا باغهای پر درخت میوه
دار چنان بهم پیوسته که گویا یک باغست و در میان باغها خانهای
رعیت است و اقسام ریاحین رنگین خوشبو و الوان گلهای باغی
و خوردوری درهم شگفته چون دو ایام برسات زمینها را آب میگیرد
بجهت سهولت عبور و ترددین از سیمه کده تا گرگانو آبی عریض
بلند بسته اند که سرزمینی مزروع جز آن بنظر نمی آید و از دو

طرف راه درختان بانس سایه گستر سر برهم نهاده از فواکه و انماز
آنجا انبه و کیله و کتبل و نارنج و ترنج و لیمو و انداس است
و پنباله که قسمی از آمله است در آنجا بمقابه راهست مژه و خوش
جاشنی میشود که جمعی طعم آن دریافته اند بر الوجه ترجیح
میدهند و درخت نارجیل و نهال فلفل و فوفل و سادچ نیز وفور
دارد و نیشکر نفیس نازک شریف سرخ و سیاه و سفید و زنجبیل
بی ریشه و برگ تنبول میشود و قوت نشو و نما می نباتات و قابلیت
زمین بمرتبه کمال است هرچه بکارند و هر نهال که بکشاند
خوب میشود و در اطراف کرکانو درخت زرد آلو و انار نیز هست
لیکن چون خود روست و تربیت و پیوند نیافته اثمار آن زیونست
و محصول عدده آن ولایت برنج و ماش است و عدس بسیار کم
است و گندم و جو نمی کارند و ابریشمی بسیار خوب مثل ابریشم
حید^(۴) میشود لیکن بقدر احتیاج میسازند و وفور عظیم ندارد مشجر
و مخمل و تات بذ که قسمی از پارچه ابریشمی است که خیمه و
قنات ازان سازند و دیگر اثواب ابریشمین خوب می بافند نمک
در آنجا عزیز و کمیابست در دامن بعضی کوهها بهم میرسد لیکن
تلخ و گزنده است و در اصل آن ولایت نمکی بغایت تلخ از درخت
کیله میسازند در کوهستانی که قوم نافک می باشند عود نفیس
راثر بهم میرسد و هر سال جمعی ازان قوم عود باشام آورده بنمک
و غله معاوضه میکنند و این گروه ضلالت پزیره که دران کوه مسکن

دارند بقرسنگها از سرزمین آدمیت دور و از حیدل صفات و شمائل
انسانی بکلی مهجور انداز پای تاسر عریان زیست می نمایند سگ
و گربه و مار و موش و مور و ملخ و امثال آن هرچه ببایند میخورند
در کوهستان نامروپ و سدی و لکپو کده نیز عود خوب غرقی پیدا
میشود و در اکثر آن جبال آهوی مشکین هست و سرزمین
ساحل شمالی دریای برمه پتر که اوتر کول گویند در نهایت
آبادانیست نلغل و فوفل بسیار در آنجا حاصل میشود و وفور معموری و
کثرت گشت و زرع دران طرف بیشتر از دکن کول است لیکن چون
جنگل های صعب و اماکن دشوار گذار در دکن کول افزون تر
است حکام آشام باقتضای مصالح ملکی آنجا را محل سکونت
و مرکز اقامت ساخته دار الملک خویش آنجا قرار داده اند
و در اوتر کول از ساحل دریای دامن جبال که سر سیراست و
برف دار و مسافت متفاوتست از پانزده گره کم نیست و از
چهل و پنج زیاده نه سکنه آن کوهستان ها توانا و قوی هیکل و وجیه
و مستوی الخلقه اند و مانند سایر اهل سر سیر گونه روی شان سرخ
و سفید است و اشجار و اثمار سر سیری دران کوهستان ها میشود
و در سمت قلعه جمدهره بجانب گواهتی کوهستانست که آنرا
ولایت درنگ گویند جمیع مردم این کوهها بایکدیگر در احوال و
اطوار و گفتار مشابعت دارند و یاسامی قبائل و امکنه و مساکن
از هم متمایز اند در اکثر آن جبال مشک و قطاس و بهوت و پری
و نوعی از اسب کوهی که آنرا کونت و تانگن گویند بهم میرسد و
طلا و نقره از ریگا شونی آنها پیدا میشود و همچنین در کل ولایت

آغام از شستن ریک دریاها و نهرها طلا حاصل میشود یکی از محصولات آن ولایت همین است گویند که درازده هزار آشامی و بره ایتی بیست هزار بر یک شوی آبها قیام دارند و مقررچندین است که بالمقطع هر یک از آن جمع که باین صنعت مشغول اند در سالی یک توله طلا برآید دهند اهل آشام گروهی بد کیش باطل آئین اند و دین و ملتی مشخص ندارند و هرچه مرغوب طبع کچ رای ایشان افتد بقتوی خواهش نفس و میل طبع عمل کرده باختیار آن میگردانند و هر امر که در نظر ادراک قاصر شان جلوه استحسان کند بآن اقدام مینمایند از کمال خشونت مقید به هیچ طریقی از طرق کفر و اسلام و مقتدی به هیچ فریقی از مشاهیر فرق انام نیستند برخلاف سائر کفره هند از اکل مطبوخ مسلمانان احتراز نمی کنند و از تذلول هیچ یک از لحوم غیر گوشت آدمی ابا ندارند و میته نیز میخورند و بنابر عدم عادت از خوردن روغن مجتنب اند بمثابه که اگر بوی آن از طعامی آید و غبمت بآن نمی نمایند ستر و حجاب عورات در میان آن قوم رسم نیست چنانچه زنان راجه آنجا نیز رو از کسی نمی پوشند و رخ کشاده و سر برهنه در بیرون تردد می کنند مرد ایشان اکثر چهار و پنج زن دارند بیع و شری و معاوضه ازواج در میان ایشان متعارف و معمول است و سر و ریش و بیروت میتراشند و هر کس ازین شعار تحلف و وزد او را زجر و ملامت میکنند و زبان شان با زبان اهل بنگاله اشفاقی ندارد قوت و توانائی و جرأت و بیدایگی از هیبت و خلقشان پیدا و خصال سبعی و صفات بهیمی از سیمای حال شان هویدا است ثاب ریاضات بدنی و قدرت بر امور شاقه از

اکثر طوائف اسم بیشتر دارند همه سخت کوش و سخت جان و جنگجو و کینه ور غدار و مکارند رحم و شفقت و انصاف و الفت و صدق لجه و وفا و شرم و عفت و حیا در طاعت آن قوم بد نهاد نسرشته اند و تخم اهلیت و ادمیت در مزرع و جود ضلالت آمود شان نگشته چون از لباس انسانیت بکلی عاری اند پوشش درختی ندارند کرباسی بر سر و لنگی بر کمر می بندند و چادری بدوش میگیرند دستار بر سر بهترین و جامه و ازار و کفش پوشیدن در آن دیار رسم نیست عمارت خشت و سنگ و گل در کل آن ولایت غیر در وازهایی شهر کرگانو و بعضی از بتخانها نیست غنی و فقیر مساکن و بیوت خویش از چوب و نی و علف مرتب می سازند راجه و خواص او بر سکان و رؤسا و اغنیای رعیت بر دولی که از سکان نازک تراست سوار میشوند از دواب اسب و شتر و دراز کوش در آن هر زمین نمی شود مگر از جای دیگر یا نجا برند آن حیوان میروتن بحکم مجانست بدیدن و داشتن دراز کوش میل تمام دارند و بقیمت اطل خرید و فروخت می نمایند و از مشاهده شتر تعجب عظیم می کنند و از اسب بغایت میروند چنانچه اگر یک سوار بر صد آشامی مسلح حمله برد همه سلاح انداخته فرار مینمایند و اگر گریختن نتوانند خویش را به بند میدهند اما اگر یکی از آن مردودان با ده پیاده از قومی دیگر روبرو شود غلبه میزند سکنه قدیم آن ولایت در قومند آشامی و کلتافی قوم ثانی بر گروه نخستین در جمیع امور تقدیم و مرتبت دارند مگر در مراسم حرب و سپاهگری و تمشیت معاب امور که آشامیان مقهور در آن مراتب پیش

قدم اند شش هفت هزار آشامی دیو سیرت جلالت شعار با اسلحه
 رزم و پیکار همواره در اطراف نشیمن و خوابگاه راجه بحراست و پاس
 او قیام دارند و معتمد و فدوی و میر غضب راجه آن فرقه اند
 حربی اهل آن ولایت بندوق و شمشیر و نیزه و تیر و کمان بانس
 است و در قلاع و نواره توپ و ضرب زن و رام جنگی نیز بسیار دارند
 و در انداختن آن بغایت ماهر اند راجها و حکام و عمدهای آن
 ولایت چون رهگرایی نیستی شوند برای آنها دخمه سازند و زنان
 و خواص و خدمه متوفی را با برخی اسباب تجمل و حوائج ایام
 زندگانی از فیل و اوانی زرین و سیمین و فرش و لباس و خوردنی و
 چراغی با روغن بسیار و مشعل داری در دخمه گذارند و این را بمنزل
 توشه آخرت شمرند و سر دخمه بچوبهای قوی با استحکام تمام پیوندند
 چند دخمه کهنه را که مردم لشکریان راه یافته بودند شکافته بودند از
 مجموع آنها موازی نود هزار روپیه از طلا و نقره برآمد از بدائع امور
 که عقل طبیعی مشتریان روزگار از قبول آن سر باز زند و جریان عادت
 بر امتناع وقوعش شهادت دهد آنکه جمعی از منصبداران پیش
 خان خانان آمده متفق اللفظ و المعنی نقل کردند که در یکی از
 دخمها که هشتاد سال بران گذشته بود پاندان طلائی برآمد که پان
 سبز تازه دران بود و العبدۃ علی الروی شهر کرگانون مشتمل است
 بر چهار دروازه که بستک و گل عمارت شده از هر دروازه تا خانه
 راجه سه کوره مسافت است و اطراف شهر را نیستان احاطه کرده و آل
 بلند عریضی بجهت تردد مردم در ایام برسات در سراسر شهر ساخته
 اند و در پیش خانه هر کس باغ و مزرعه است و در حقیقت آن

شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع خانه راجه بر کنار رود
 دیکهو است که از میان شهر میگذرد و در هر یک از طرفین آن رود
 معموره ایست و بازاری مختصر دارد که غیر از پان فروش دیگر
 اصناف مکتوفه دران نمی نشینند و سبب آنست که در آن ولایت
 خرید و فروخت اطعمه و اغذیه متعارف نیست آنجا هر سال
 اقوات یکساله خویش ترتیب داده ذخیره کنند بر اطراف خانه راجه
 آبی بسته اند و بر کنار آن بجای دیوار بانسهای محکم متصل بهم
 بن زمین فرو کرده و بر دور آل مذکور خندق حفره نموده که همیشه
 پر آبست و در آن محوطه یک کوره و چهارده جریب است در دور
 آن نشیمنهای عالی و معادن وسیع بعضی از چوب و برخی از کاه
 و علف که آن را چر گویند بجهت راجه ترتیب داده اند و از جمله
 آن اماکن دیوان خانه ایست بطول یکصد و پنجاه ذرع و عرض چهل
 ذرع مبنی بر شصت و شش ستون چوبی و دوازده هر ستونی قریب
 به چهار ذرع است و در اطراف این نشیمن انواع شیکهای چوبی منبت
 کار نصب کرده از درون و بیرون آنرا بلوچهایی برنجی مصقل که
 چون پرتو آفتاب بران افتد بسان آئینههای درخشد تزیین نموده اند
 و بتحقیق پیوسته که سه هزار فجار و دوازده هزار مزدور دو سال
 متواتر دران کار کرده اند تا مهیا شده هرگاه راجه درین ایوان می
 نشسته یا سوار می شده بجای نقاره و نفیر دهل و داند میزدند و داند
 لوحیمت مدور ستبر از روی و همانا طاس روئین که در عهد سلاطین
 عجم نواختن آن در حروب و رکضات متعارف بوده همین است
 راجهای آن ولایت پیوسته بکثرت حشم خدم و رفو جمعیت اتباع

و انصار و سرانجام اسباب نفوذ و مواد استغبار کلاه گوشه غرور بر
 تارک پندار کج نهاده اند و هرگز سر اطاعت و فرمان برداری
 به هیچیک از سلاطین نامدار و خواقین کمار فرود نیاورده باج خراج
 نداده اند در جمیع از منته دست استیلای فرماندهان هندوستان
 از دامن تصرف آندیار کوتاه بوده و مفتاح تدبیر هیچ کس از
 اعظم گیتی کشایان کشور گیر طلسم اشکال آن مهم نگشوده در سوابق
 ایام هرگاه لشکری بعزم تسخیر آن مرز و بوم روی توجه بدان صوب
 می آورده چون بسرحد آن ولایت میرسیده است آشامیان مقهور
 در مقام مدافعت در آمده بشیخون و خدعه و غدر و سد راه آذوقه
 کار برانها تذگ می ساخته اند و اگر بدین طریقه بران گروه ظفر
 نیافته از مقاومت و مصادمت عاجز می آمده اند رعایا را کوچانیده
 بکوهستان ها میبرده اند و آتش در غلات زده ولایت را خالی
 میکرده اند و چون لشکر بآن کشور در می آمده است و ایام برشکال
 میرسیده از کمین فرصت برآمده بکینه خواهی و انتقام میبرد اخته اند
 و آن فریق را از فقدان آذوقه و قوت کار بهلالت کشیده در دست
 آن مخاذیل اسیر و قتل می گردیده اند و باین عنوان مکرر لشکر
 های گران و افواج بیکران دران گرداب بلا غریق بحر فنا گشته متنفسی
 از آنها بر نیامده در ازمنه ساله و قتی حسین شاه نام یکی از سلاطین
 بنگاله را مرتبت تسخیر آن ولایت پیشه پاد همت گشته با لشکری
 جرار از پیداده و سوار و نواره بسیار متوجه آندیار شد و در آغاز کار
 بر آشامیان ضلالت شعار ظفر یافت و با امید خویشتن بآن ولایت
 در آمده رایت غلبه و استیلا بر افراشت و راجه آنجا چون تاب

مقاومت نداشت ملک را خالی کرده بکوهستان رفت حسین شاه
 پسر خود را با اکثر لشکر بضبط آن حدود گذاشته به بنگاله معاودت
 نمود چون برشکال در رسیده به طغیان آنها طرق و مسالک مسدود
 کردند راجه با اعوان و انصار خویش از کوه فرود آمد و آشامیان
 بد گهر آن لشکر را در میان گرفته بچنگ پرداختند و از جمیع جوانب
 راه وصول آذوقه مسدود ساختند و آن گروه را در اندک فرصتی از
 فقدان قوت کار بجان رسیده در دست مقاهیر قتل و اسیر گشتند
 و همچنین محمد شاه بن تغلق شاه که فرمان روی اکثر مواد اعظم
 هندوستان بود نوبتی يك الملك سوار با سامانی سزوار بکشایش آندیار
 فرستاده و مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجذب گمنامی
 فرو برده خبری و اثری از آنها ظاهر نشد و باری دیگر هم بدین
 منوال جیشی بانه تمام آن آشامیان بدفعال و تدارک این قضیه تجویز
 کرده بدان مهم روان نمود و چون بآنها به بنگاله رسیدند فسخ عزیمت
 نموده این داعیه را موقوف داشت از مردم سرحد هر کس بآن دیار
 قدم گذارد اذن بر گشتن ندارد و همچنین هیچیک از اهل آن
 ولایت را یاری بر آمدن ازان سرزمین نیست ازین جهت کسی را
 اطلاع بر کیفیت حال آن گروه گماهی حاصل نمی شود مردم
 هندوستان اهل آن ولایت را ساحر و جادو گر خوانند و در افسونهای
 هندی و مبهلات سحر اسم آن ولایت مذکور است و گویند هر کرا
 بدان دیار گذارد اذن گرفتار طلسم شده راه بیرون شد نمی یابد
 حتی در بنگاله راجه آنجا ملقب بمرکی راجه است و سرک در لغت
 هندی آسمان را گویند آن شوریده دماغ سودای بندار را از کمال

ضالمت و جهالت معتقد آنست که اجداد بد نژاد او فرمانروای
ملاء الطی بوده اند یکی از آنها وقتی میل هبوط نمود و بنردبان طلا از
آسمان فرود آمده یکچند بنظم مهام آن ناحیت مشغول شد و چون
آن سرزمین دل نشین او گردید همانجا اقامت گزیده دیگر با آسمان
فرست القصه ولایتی بدین مثابه وسیع معمور و کشوری چندین دور
دست دشوار عبور که بیان کیفیات اخطار و مهالک و خصوصیات
معویبت طرق و مسالک و دیگر عوائق و موانع تسخیرش فراتر از
نیروی نکارش و تقریر است و قومی چندین دو صفت سبع خصال
بدیهه اطوار و طایفه همه دیو هیکل سخت گوش بی باک غدار
با عدت رابتهی تمام و کثرت و جمعیتی فزون از تصور اوهم همه
جا در مقام مدافعت و مقاومت عساکر گیتی کشا آماده جنگ
جوئی و کینه خواهی بودند و چندین قلعه حصین محکم اساس
و حصن متین فلک مماس مشحون بمردان کار و سامان حصار داری
و بیکار که کشایش هر یک از آنها بمدتی مدید میسر نمی آمد داشتند و
بیشهای صعب پر خطر و دریا های زخار پنهان در راه بود بمدد
کاری تأیید ایزد نصرت بخش فیروزی رسان و سپه داری اقبال
کشورستان خدیو جهان مستخر جنود فیروزی اعتصام و مرکز ریاست
دولت اسلام گشته تارک نخوت و استکبار بسیاری از آشامیان
مقهور که کردن کشان مغرور و بی دینان از خدا دور اند بسواقر
مراکب مواکب ظفر مأل پایمال اذلال شد و مجاهدان دین و مبارزان
سعادت آئین فضیلت غرر و جهاک اندوخته برکات مثنویات آن بزرگوار
میرخنده آثار شه شاه حق پرور شریعت گستر توفیق شعار عاید گردید

و راجه مردود مطرود که کج دماغش آشیانه زاغ نخوت بود و عمری
در حکومت و ریاست آن قوم بد فعال کوس نخوت و استقلال نواخته
هرگز تصور این ادبار و نکال نمی نمود بوبال اعمال گرفتار آمده با
معدودی از عمدها فزودیکان و اهل و عیال و برخی از اشیا و اموال
چنانچه گزارش پذیرفت بکوهستان نامرود که بردات آب در هوا
و تنگی عرصه و فضا بدترین اماکن عالم و بی شک یکی از درکات
جهنم است قزو نمود و سائر سرداران و سپاهش باشاره او بآن روی
آب دهنگ رفته در جزیره وسیعی که مابین دریای برمه پترو آب مذکور
است و مشتمل است بر جنگلهای انبیره و بیشهای صعب اقامت
گزیدند و برخی دیگر بیضمی کوهستانها جای گرفته جوابی فرصت
کین شدند نامرود سرزمینی است در جانب دکهن کول میان
سه کوه بلند واقع شده و از گرگانو تا آنجا چهار روز راهست از بص
مکان بد آب و هوای تنگ فضا دلگیر است راجه هرکرا مورد غضب
ساختی بآنجا فرستادی طرق و مسالک دشوار عبور دارد که پیدای
بصعوبت تمام میروند و یک راهست که سوار میتواند رفت ابتدای
این راه تا قریب نیم کوه جنگلی انبوهست و از آن گذشته دره ایست
سنگلاخ پر آب و بر طرفین آن دره دو کوه بلند سر بفلک بر گشیده
بالجمله خان سپه سالار روزی چند در گرگانو اقامت نموده بنظم و
نهی مهام و تسلیم و استمالت رعایا و گرد آوری اشیا و اموال راجه
پرداخت و مکرر خطبه بنام نامی و القاب سامی خدیو جهان و خلیفه
زمان شاه عالمگیر جهان ستان خوانده وجوه دراهم و دنانیر
بسکه همایون زینت پذیر ساخت در اثنای این حال دو سه روز

بارانی بشدت تمام باریده بادهای تند وزیده آثار موسم برشکال که دران دیار از سائر ممالک هندوستان پیشتر شروع میشود هویدا گردید چون بالضرورت فصل باران را آنجا بایست گذرانید خان سپه سالار در مدن تعین تهانها و حفظ حدود و جوانب و ضبط طریق رسیدن آذوقه شده مقرر ساخت که ایام برشکال را آنجا بگذرانند و چون ساحت میدان سپهر از سیاهی لشکر سحاب متجلی گشته تیر باران ابر و برق افروزی هوا فرو نشیند و آبها و دریاها از جوش و طغیان باز ایستد عساکر گردون متأثر باهتزاز آمده در قلع و استیصال راجه و ابتعاش کوشش نمایند و عرصه آن بر و بوم از خمس و خار وجود ضلالت آمود آن مردود و بپرازند و باین صوابدید خود با اکثر جنود منصور در موضع متبراهه که بمسافت سه و نیم کوره پیشتر از کرگانو در دامن کوهی ما بین مشرق و جنوب واقع است و بوضع فضا و رفعت و زمین صلاحیت تمکن مویک ظفر قرین داشت قرار اقامت داده میر مرتضی داورغنه توپخانه را با راجه امر سنگه و جمعی از تابدینان امرا و برخی از بندوقچیان پیداه بمحافظت کرگانو و گردآوری آلات و ادوات توپخانه که از راجه مانده بود فرستاد و سپید محمد دیوان لشکر نصرت اثر را بجهت تسلیم و استمالت رعایا و پرداخت مهمات دیوانی و محمد عابد دیوان دیوتات را برای ضبط اموال راجه در کرگانو معین نمود و مقرر کرد که میر مرتضی از آلات توپخانه آنچه درکار باشد نگاهداشته تده را بجپانگیر نگر ارسال دارد و محمد عابد ملاحظه عرض اموال و اجناس نموده از آن جمله آنچه تلخواه مواجب سپاه توان نمود در وجه علوفه آنها تن نماید و بقیه را با ادوات توپخانه

بجپانگیر نگر فرستد و میانه خان را با تابدینان او و طائفه از تابدینان دیگر امرا بموضع ساپانی که در دامن کوه جنوبی کرگانو واقع است و یکی از سرداران عمده راجه با بسیاری از مخدولان آنجا پای جرات فشرده سرمایه فتنه جوئی و شورش انگیزی بودند و مزاحمت بحال سکان آن سرزمین میرسانیدند معین ساخت که آنجا رفته به تنبیه تیرد منشان و حراست سنگه و رعایا پردازد و غازی نام افغانی از نوکران خود با برخی از سوار و پیداه در موضع دیو پانی که ما بین کرگانو و ساپانی واقع است بخبرداری گماشت و جلال ملازم خویش بضبط و محاربت کنار آب دهنک مقرر کرده فوجی با او همراه نمود و بیستم شعبان با مواکب گیپانستان از کرگانو نهضت نموده موضع متبراهه و مخیم سرداق نزل ساخت و بقصد گذرانیدن ایام بارش آنجا بساط اقامت انداخت و باشاره آنخان سپه سالار فوجی از عساکر گردون شکوه هشت کوره پیشتر از آن مکان رفته تهانه نمودند و مکرر آنها را با مخدولان نابکار که در لیل و نهار انتهاز فرصت نموده از سر جسارت نایره افروز کین و پیکار میگشتند محاربات عظیم اتفاق افتاد و آویزشهای متراکمی روی داد و در هر کت غلبه و نصرت و اولیای دولت را بود و مقاهیر آشنای همواره جمعی بکشتن داده خاکسار فرا میشدند و همچنین گروهی از کفار تیره روزگار که آن روزی آب دهنک در پیشها و جنگل های آن ناحیه چون مور و مار انتشار داشتند هنگام فرصت و قابو بتکرار شیخونها بر عساکر جلال آورده هر بار جمعی از آن مخادیل بد فرجام عرضه تیغ قهر و انتقام غازیان فیروزی اعتراف شده مغلوب و مذکوب میگرددند

و چون بندر و شعبون کاری نساختند چند نویت بهجوم و جمعیت تمام در روز مجاهدان جاوید فیروز حمله آورده در هر کارزار مبارزان سعادت آئین مظفر و غالب و اعدای بی دین منهنز و خائب میگشتند و چون مکرر این صورت روی نموده نقش جلالت و دالوری جلال مذکور در دلهای مخالفان مقهور که در آن سمت بیشتر از دیگر اسکنه فراهم بودند قرار گرفته سلطوت آن سپاه کینه خواه و عیب انرا و زهره ربای متمردان تباہ اندیش شد و روی همت از عرصه مقابله و مجادله بر تانده بنوایابی ناکامی در شدند و توقف میانه خان در موضع سلطانی باعث امنیت آن حدود گشته غبار انهداد آشامیان بد نهال فرو نشست و مدیر مرتضی باهمراهان خویش در گرگانو بضبط و محارست آنجا که اینبنی قیام ورزیده همواره باآئین حزم و احتیاط باجمعی که داشت مستعد و مسلح پاس میداشت و از غدر و مکر اعدای پر حذر و با خبر میزیست بالجمله کل مواضع دکن کول بقامت تصرف و تسلط اولیای دولت قاهره در آمد اکثر سکنه و رعایا بانشار صیبت رافت و معدلت شهشاه جهان سریر خط اطاعت و انقیاد نهاده بمساکر و اسکان خویش قرار گرفتند و سکان زمین اتر کول نیز در مدد ایلی و فرمان پذیری در آمدند و چون کیفیت این نتج نامدار و خصوصیات موانع این یورش نصرت آثار درین ایام سعادت انوار که متدهای سال چهارم از جلوس همایون بود از عرضه داشت خان خاندان سپه سالار بمسامع جاه و جلال که همواره شاهراه بشائر اقبال یاد رسیده مسرت و پیرای خواتر اولیای دولت گردید عواطف بادشاهانه محمد امین

خان خلف آن نوئین معظم را که عرضه داشت او گذرانیده بود بعطای خلعت خاص عز اختصاص بخشید و فرمان مرحمت عنوان مبنی بر جلالت مراحم بادشاهانه از پیشگاه عنایت و نوازش بنام خان خاندان پیرایه نغان یافته با خلعت خاصه به جهت او مرسل گردید و دبیر عنایات جلیله و مکارم منیله که در مقام خود سمت ذکر خواهد یافت در باره او بظهور رسید اکنون کلت حقائق نگار بتحریر وقائع حضور پرنور پرداخته باقی احوال این مهم خیر مآل و کیفیت انجام آنرا در مقام خود گزارش خواهد نمود •

جشن جلوس جهان افروز و آغاز سال پنجم از سنین دولت فیروز والای عالم کبری مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری

درین خجسته هنگام میمنت فرجام که از فیض جهان پیرائی و فرمان روائی گیهان خدیو حق پرست یزدان بژوه دین دولت بهم امیدش داشت و ملک و ملت بیکدگر نازش می نمود قدوم فرخنده ماه صیام برکت بخش ایام شده شرف اندوزان دولت اسلام را هنگامه آرای انجمن سعادت و چراغ افروز شیدستان عبادت گشت دگرباره نور طاعت و فیض متابعت دین مبین مؤمن صفتان پاک دین را چه به بسیمای صلاح افروخت و نفوس هوا پرستان طبیعت پرور را اجرتکلیف الهی نظر از مناهی و مالهی بر درخت برکت ماه مبارک رمضان جهانیان را برمائده توفیق صلا عام در داد و وظائف طاعات و شرائف عبادات معبوده آن شهر

کرامت بهر ابواب حسنات و ثوابات برزوی زمانیدان گشاد و شب
پنجشنبه سلخ فروردین شرف رویت آن ماه سعادت پرتو روی نمود
و سال چهارم از سنین سلطنت میمنت قرین طرازند اوردنگ
جهانبانی فرازنده لوای کشور ستانی بهزاران فرضی و کمرانی
پیرایه اختتام یافته پنجم سال خلافت و مریر آرائی بهبارگی آغاز شده
نوید حسن انجام رسانید پیشگاران پیشگاه دولت و کار گزاران بارگاه
حشمت را فرمان شد که ترتیب اسباب و تمهید قوانین و آداب این
جشن سعید تا رسیدن عید نموده بآئین معهود با فراختن اسبک
دلایل در پیش بلند ایوان چهل ستون خاص و عام و نصب کردن
تخت مرصع نگار در وسط آن بارگاه گردون احترام و دیگر لوازم و
مقدمات این بزم همایون پردازند و اسباب چراغان و آتشبازی
نیز بطریق هر ساله آماده و مهیا سازند و پذیرش و آذین حجرهای
اطراف خاص و عام بدستور پیشین بعهده وکلای پادشاه زادهای
عالی مقدار و امرای نامدار قرار یافت ششم رمضان المبارک سی
هزار و پیمده بواسطت صدر الصدور بمرقه اتقای و صالحین و فقرا و
محتاجین اتفاق شده برکات دعای اجابت اثر آن گروه ضمیمه
اسباب خلوت و بقای این دولت آسمانی شکوه گردید و درین تاریخ
از نوشته وقایع نگاران دار السلطنة لاهور معروض محفل لامع النور
گردید که خواجه احمد انبجی عبد العزیز خان والی بخارا که چنانچه
گزارش پذیرفت درین نزدیکی رخصت انصراف یافته بود در راه
کومت قدیمش عود نموده رخت اقامت از سر منزل هستی بر
گرفت باز دهم پرم دیو سیهودیه از وطن رسیده جبهه سالی آستان

خلافت شد و یک زنجیر نیل و دو سر اسپ برسم پیشکش گزارانیده
بمطای خلعت قامت ماهات افراخت و شب شنبه بیست و نهم
اردی بهشت هلال فرخنده شوال بسان ماه رویان زیبا چهره مسرت
سیما از منظر قصر زر اندود افق بمنظران بزم عشرت و سرور نموده
هنگامه آرای طرب و سرور شد و فردای آن که عید خجسته فطر بود لوای
کوس خسروانی و صدای شادیانۀ عیدی از بارگاه حشمت و جاه
پردۀ کشای گوش افلاک گشته انجمن عشرت و انبساط آراسته شد
آمیزش فیض عید اهل اسلام با نشاط جشی جلوس شهنشاه خورشید
فر فریدون غلام زمانه را بامتزاج برکات دین و دولت و ابتهاج مزاج
ملک و ملت بشارت بخشید و اختلاط این دو عیدش دل امروز رقم
نسخ بر جریده ذکر جمشید و نام نوروز کشید بخت و سعادت اقبال
و کمرانی بوزود این دو عید یک دیگر را تهنیت گفته مصافحه
الفت کردند و روشنان سمدی و مقدسان علوی نظاره زیب و
زینت این محفل خسروی را برسم تماشاگران بر افراز بام سپهر
برون هجوم آوردند توفیقان بلند مکان و امرای عالیشان و سائر
بندهای آستان کیوان نشان همه مزین و زرین لباس در کمراس
دولت اساس و تمیۀ فلک حماس بیعت ادای مراسم مبارک باد
فراهم آمدند و چون خورشید عالم گیر اوج خلافت بانوار طلعت
جهان پیرا فروغ بخش بارگاه سلطنت شد وظائف کورنش و تسلیمات
تهنیت در موقف عبودیت بجا آورده از زبان حال باین ترانه ثنا
خون بزم اقبال گردیدند *

• نظم •

شاهان ز تو صد ناز بجهشید کذب • در عید تو آرایش امید کنیم

تا حشر چنان باد که از بخت سعید • بدینم روی تو و عید کنیم
و حضرت شاهنشاهی بعبادت معبود عزم توجه بمصلی نموده بر
فیل فلک هیکل همایون منطری که تخت زرین بر کوه پشت آن
نصب نموده بودند با جهایی فرو شکوه و حشمت و عظمت سوار
شدند و بتوزوک و آئینی که معمول این دولت گردون شوکت و
مخصوص این سلطنت • بهر بسطت امت فیض انزای ساخت
عیدگاه گشته نماز عید بجماعت ادا کردند و پس از معارفت قرین
سعادت در ایوان خاص و عام که بآیین ابهت و احتشام رویش
چرخ برین و رشک انزای نگار خانه چین شده بود بر سر بر مرصع
نگار جلوس فرمودند و غمام بذل و انعام باد شاهی چون سحاب
فیض و رحمت الهی بر گشت زار امید جهانیان قطره بار گشته
نهال آمال بسیاری از شرف اندوزان آن محفل فردوس مثال دران
بهارستان مکرمت و انضال شگونه مراد گرفت از انجمله رخسند
اختر برج حشمت تابنده گوهر درج ابهت بادشاهزاد
عالی تبار بلند مقدار محمد معظم بعطای خلعت خاص و سرپیچ
مرصع و خنجر مرصع باعلاقه مروارید و دهکده کی و اوردی و پروچی
مرصع و سمرن مروارید مشمون عواطف جلیده گشتند و فروغ ناصیه
بخت مندی انصرتارک سر بلند بادشاهزاد کلم کار بخت بیدار
محمد اعظم بمکرمت یک قبضه خنجر مرصع باعلاقه مروارید و نوگل
حدیقه دولت تازه نهال جویبار سلطنت بادشاه زاد ارجملک والا کبر
محمد اکبر بمرحمت جیفه مرصع عز اختصاص یافتند و چون
مرحوم بیکران گیتی خدیو بنده پرور مهربان اقتضای آن می نمود

که خان خانان سپه سالار را بجلدی مساعی جمیده که از در تسخیر
ولایت آشام و کوچ بهار بظهور رسیده بود مورد موهبتی بسترگ
سازند و منصت آنخان ارادت نشان بمرتبه هفت هزاری هفت
هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه که از پایهای والای
عمدهای در گاه معالی است رسیده بود عاطفت شهنشاهانه او را
بانعام محالی که یک کرور دام جمع آن بود زیاده بر انقطاع مقرر
و عطای توأم طوغ که درین دولت ابد طراز اعظم نوینان و سپه داران
رنج مرتبت را بآن شرف امتیاز می بخشند نواخته رایت عزتش
بارج کامرانی و مباحثات افرخت و بعد ایت خلعت خاص اختصاص
بخشیدند و راجه جیسنگه و محمد آمین خان میر بخشی و مرتضی
خان و اعتقاد خان و دانش مذک خان و فاضل خان و بسیاری از
عمدهای بارگاه خلافت بمرحمت خلاع فاخره کسوت افتخار پوشیدند
و امیر الامرای صوبه دار دکن و رانا راج سنگه و مهاراجه جسونت
سنگه و جعفر خان صوبه دار مالوه و وزیر خان ناظم مهام مستقر
الخلافة اکبر آباد و امیر خان که ایالت صوبه کابل بار مغفوس بود
و دیگر امرای اطراف و حکام صوبه با یعدایت ارسال خلعت مطرح انوار
نوازش گردیدند و طاهر خان و قباد خان حسنعلی خان هریک بعطای
یمناس (سپ عراقی) با ساز طلا و حسن خان یعدایت و سر احب عراقی
با ساز طلا مشمول مکارم خسروانی شدند و الله وردخان بعطای خلعت
و خنجر با علقه مروارید و سه سر اسپ یکی با ساز طلا سر بلند گشته
بگور کبیر که فوجداری آن باز متعلق بود مرخص شد و سه پسرش
بمرحمت اسپ مولهی گردیدند و فدائیخان باضافه پانصدی بمنصب

سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و میرخان باضافه پانصدی هزار
سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و از اصل
و اضافه الله یار خان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و یوسف خان
بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و روح الله خان برادر امیر
خان بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و سیف الدین صفوی
بمنصب هزار و شش صد سوار و دارالخانی بمنصب هزار و پانصد
سوار و ناظرخان خواجه سرا بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار
سرافراز گشتند و پیر دیو و سیسودی که درین ایام از وطن باستلام
سده سپهر احترام رسیده بود بمنحمت خلعت خنجر مرصع با علاقه
مروارید و دهکده کنی مرصع و اسب با ساز طه تارک تغاخر بر
افراخت و علی قلینخان که سابق بقابرتقصیری از منصب معزول
شده بود مورد فضل و بخایش گشته بمنصب هزار و پانصد سوار
نوازش یافت و منصب رای کردند فوجدار بریلی باضافه پانصدی
هزار و پانصدی هزار سوار و منصب بختیار خان زمیندار را از
اصل و اضافه هزار و چهار صد سوار مقرر شد و رشید خوشفرویس که
در زمان اعلی حضرت اختیار گوشه نشینی کرده تا این هنگام در
کنج انزوا بوظائف دعا گوئی دولت قاهره قیام داشت بمنصب
نهمصدی هشتاد سوار کامیاب عنایت شد و خدمت دیوانی سرکار
برده آرای هونچ حشمت زینت افزای مشکوی اینست زاده مخدرات
زمان ملکه جهان بیگم صاحب که سابق نیز یکچند بآن سر بلند بود

خلعت سرافرازی پوشیده بمنحمت خلافت اکبر آباد مرخص گردید
و میرعماد خوبش خلیفه سلطان بخدمت داروغگی روزینه داران
که سابق بشیخ میر مرحوم متعلق بود منصوب گشته خلعت یافت
و انتخاب ولد فاخرخان بخطاب مفاخر خانی و میدنی سنگه فرستاده
رانا راجسنگه بعنایت خلعت و اسب و ماده فیل مبادی گشته
رخصت انصراف یافت و سید بهار که قبل ازین مخاطب بشجاعت
خان شده بود چون اراده گوشه نشینی داشت بسالیانه ده هزار روپیه
بهره اندوز وظائف مکرمت گردید و رضویخان بخاری بانعام پنج هزار
روپیه و عزیز الدین برادر زاده جعفرخان که کدخدا میشد بمنحمت
خلعت و انعام پنج هزار روپیه و میر احمد ولد صفی خان بعطای
جیفه مرصع و ماده فیل و مظفر بیگ وزیر کرمان که تازه از دیار
ایران رسیده بدولت بندگی آسمان فلک نشان فائز گردیده بود
بمنحمت خلعت و انعام پنج هزار روپیه و میر ابراهیم مازندرانی که
او نیز تازه ازان دیار بعقبه سپهر مدار رسیده بود بعنایت خلعت
و انعام دو هزار روپیه و عبد الله ولد خدمت طالبخان بانعام یک هزار
روپیه و سعید خوشفرویس و میر یحیی طالقانی و خواجه اگر که از
ملکه معظمه زاده الله شرفا و قدرا برگشته بود هر یک بانعام
یک هزار روپیه نوازش یافتند و درین روز جهان افروز از جانب ملکه
ملکی صفات تقدس نقاب طراز طیلان عفت و احتیاج بیگم
صاحب برخی از زواهر جواهر و نفائس مرصع آلات که برسم تهنیت
این بزم کامرانی و انجمن شادمانی از مستقر الخلافة اکبر آباد
ارسال داشته بودند بنظر اکسیر اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و

بادشاهزادهای ارجمند کسکار اقامت رسم پیشکش و نثار نموده بسی
از نفاثت و نوادر روزگار گذرانیدند و پیشکشهای شائسته از نوئیلمان
رفیع قدر و امرای نامدار بمحل عرض رسید و درین تاریخ تربیت
خان صوبه دار ملتان که بموجب فرمان طلب از آنجا آمده بود دولت
زمین بوس بارگاه خلافت یافته بمطای خلعت قامت مباحثات
افراخت و چون این روز خجسته بهزاران میمنت و سعادت منقضى
گشته شب در رسید و محفل خاص غسلخانه بانوار حضور شهشاه
خورشید جاه مانند بزم فلک بغرغ شمع ماه فروزان شد چراغان
کشتیا که باهتمام امرای عظام و متصدیان بادشاهزادهای عالیقدر
والا مقام در کمال خوبی و نظر فریبی سرانجام یافته بود نور افزای
انجمن عیش و خوشدلی گردید و شب دیگر تفرج این هنگامه
نشاط پیرامین شد و چراغانی که از شمع بر روی زمین کنار دریا
چون مرتب شده بود نیز طبع مقدس را مسرت افزون تا سه روز این
جشن گیتی فرور عشرت آرای محفل اقبال بود *

گفتار در انحراف مزاج مقدس پایه افرازی اورنگ خلافت روزی چند از منجم صحت واستقامت

درین ایام سعادت انجام که مزاج زمانه از میامن عدل و رافت
خدید داد گر معدلت پرور پیرایه اعتدال داشت و اسباب انتظام دین
و دولت و موجبات شگفتگی خواطر اولیای سلطنت سمت کمال
پذیرفته بود چشم زخم تفرقه و تشویشی بهنگامه جمعیت دلهار سیده
سوخ عارضه ذات همایون روزی چند بندهای ارادت کیش عقیدت

پیوند را ملالت بخشید و بمیامن عزایت بی غایت ایزدی عاقبت
بعافیت گرائید تبیین این مقال آنکه چون در ایام ماه
مبارک رمضان که هوا بغایت گرم و طول ساعات نهار علاوه
آن بود حضرت خلیفه الرحمانی باقتضای تأییدات آسمانی
و توفیقات یزدانی اکثر اوقات روز بوظائف طاعات و شرائف عبادات
و تلاوت و کتابت و حفظ کلام مجید ربانی اشتغال می نمودند
و از آن گذشته بلوازم نصفت پروری و معدلت گسترش و پزوهش
حال مظلومان و داد دهی ستم رسیدگان که مهین عبادت برگزیدگان
درگاه صمدیت است مشغول بوده بمراسم احتراحت نمی پرداختند
و شامگاه که افطار میفرمودند بعبادت معهود مسجد غسلخانه را نور
آمود حضور ساخته تا مدتی از شب بادی فرائض و مدن و نوافل
که سنت تراویح از انجمله بود میگذرانیدند و مع هذا بقصد ریاضت
بدن و تلطیف سر و تصفیة روح بآئین تقدس منشان و ابرار و خدمت
صالحین و احرار از اشریة لذیذ و اطعمه شهیه که سرمایة قوت پیکر
جهمانی و پیرایه قوام هیکل عنصریست احتراز نموده قریب بدروپاس
شب غذای قلیلی که از قوت روحانیان نشان دادی تناول میکردند
و اکثر شب در نزهت گاه قدس مسجد بمعبادت و آگاهی و ابتدای
مرضات الهی گذرانیده اگر لحه میغذودند و دمی می آسودند
هموز بستر استراحت از پهلوی مبارک گرمی پذیرفته بودند که بتحریر
بخت بیدار و دل هشیار بتیقظ و انتباه میگزائیدند و دگر باره از
چشمه سار توفیق تجدید وضو نموده تا ظهور انوار فجر بمراسم
طاعت و حق پرستی قیام می ورزیدند چنانچه سرتاسر آن ماه

فرخنده باین عنوان گذرانیده از قلت غذا و التزام سبزو اندام
 بعبادات شاقه عنصر مقدس را کمال رنج و تعب رسید لجرم پس
 از انصرام ایام میام و وقوع جشن مبارک بذابرتقدم این اسباب و
 علل آثار گرانی در بدن همایون و مقدمه الحرافی در مزاج و هاج ظاهر
 شد لیکن از آنجا که کمال حوصله وقار و نهایت تحمل و ثبات ذات
 قدسی برکات آنحضرت است بقوت نفس ارجمند و علوهمت بلند
 خود را مغلوب آن عارضه نگردانیدند و تا میوم عید که ایام جشن مسعوه
 بود هر روز برسم معهود در وقت در محفل والی خاص و عام و انجمن
 خاص غسلخانه سریر آرای اقبال و کمرانی گشته هنگام نشاط و
 طرب را فسرده نساختند چون روز میوم آن سوی المزاج ازدیاد
 پذیرفته تپ بر پیکر مقدس طاری شد آخر روز که هنگام
 بار غسلخانه بود از حریمه قدس بیرون آمده لمحله بر پای ایستادند
 و بندهای آستان خلانت که بآئین مقرر دران بارگاه عزوجل
 فراهم آمده بودند کورنش نموده بخشیان عظام اهل چوکی را
 تسلیم تور فرمودند و پس ازان عز وود بآرامگاه حشمت و جاه
 بخشیده امر معلی به برداشتن اسباب جشن و آذین صاهر شد و روز
 دیگر که حرارت تپ اشتداد یافته بود و آخر روز حکیم محمد امین
 و حکیم محمد مهدی که سرآمد مذاقت مژشان بارگاه سلطنت اند
 آن حضرت را قصد کرده بمعالجه و مداوا پرداختند و آن شب
 کمال گرانی در پیکر گرامت پرور بهم رسیده از استیلائی گرمی
 تپ بسان انداب در تاب بودند و گاه مدهوشی روی میداد و ازین
 جهت که بغضد خون بسیار کشیده شده بود ضعفی عظیم نیز علاوه

آن گردید در آن شب از شدت آن عارضه رنگ از چهره دولت پریده
 بود و نیرو از بازوی انبیا رسید مزاج عانیت تغیر دامت و طبع
 گرمی مکدر سلطنت بر خویش میلرزید و مملکت از گزند فتنه
 میترسید پرده آرایان مشکوی عزت و پرستاران بارگاه عظمت پروانه
 وار بر گرد آن شمع انجمن خلانت و جهانداري جمع آمده تا صبح
 بر آتش بیدار می بودند و روز دیگر نیز اثر خفگی در تپ پدید
 نیامد و نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک و ملت بهم بر آید
 و امن و عانیت بشورش گراید از آنجا که ذات مقدس آن برگزیده
 ذوالجلال در هر حال بهره مند ثبات و استقلال است و اصابت رای
 و دانش ملک آرای آن حضرت در حالت سقم و صحت بر یک
 وتیره و منوال درین حالت نظر رانست گستر بر صلاح امر جهان و
 جهانیان انگذنه باوجود کمال تغیر حال و اشتداد آزار بیجهت حفظ
 سلسله امن و آمان قصد بیرون آمدن نمودند و قوت نفس موید
 را قائم مقام توانایی تن ساخته و بیداری عصای تائید ربانی قامت
 انبیا انراخته هنگام تسلیم تور که بدن های عتبه خلانت در صاحت
 غمخانه جمع آمده بودند بهمان طرز و آئین که در ایام کمال صحت
 و قوت آزان حضرت معهود بود از آرامگاه خاص بیرون خرامیده
 بتسلیم تور اشاره فرمودند و خلایق را که منتظر طلوع افتاب سلطنت
 بودند از فروغ انوار جمال مهر آثار پرتو سعادت بخشیده خاطر نگران
 عقیدت مژدان اخلاص کیش را که رهین هزار گونه فقره و تشویش
 بود آرام بخش گردیدند و لمحله بقوت روحانی و نیروی همت
 عظمت و جهانیانی بر پای ایستاده بخلوت گاه دولت باز گشتند

زهی ذات تدسی نهاد و نفس تائید پرورد که بشدت آلام جسمانی و عوارض عنصری که شیردلان روزگار و بزرگ همتان عالی وقار را عذاب تحمل گسلد و سرشته تماسک از کف رباید مغلوب نگردیده دران حالت طبع آشوب و شورش مرد امن بهره مند جوهر ثبات و استقامت باشد و اقتضای خرد والا و دانش ارجمندش بر مقتضیات جسم و قوی و آثار طبع و مزاج غالب و قاهر اند نگارنده این صهیغه معالی و مفاخر آن روز در سلک بندها حاضر بود دران والا بارگاه دولت بار و سعادت کورنش. آن سایه رحمت انورگار یافته بدیده تفرص بیان میدید که در مدور این حرکت مصلحت پیرا و ظهور این جلوه عالم آرا که سرمایه النظام حال زمان و موجب امن و آرامش زمانیان گردید آنحضرت را جز قوت نفس موبد محمدی دیگر از اسباب تحرک نبود چنانچه حصار الذکیا و هوشمندان از مشاهده این نیروی همت خسروی در شگفت مانده از مرانصاف اذعان نمودند که در چنین شگرف حالتی این مایه ثبات و سکون بر شخص اقدس و ذات همایون مسلم است امید که ایزد بیهمال پیوسته نهال برومند عمر و اقبال این مهین پاسبان ملک و ملت و بهین قهرمان دین و دولت را که سرمایه رونق بهارستان ایجاد است از نسائم ناملائم نشاءکون و فساد صیانت نموده بزال چشمه سار بقا سر سبز و شاداب داران بالجملة روز دیگر نیز حضرت شاهنشاهی بنا بر رعایت مصالح منکبی بهمین دستور هنگام تسلیم توجیه برون آمده از انوار دیدار مبارک پرتو حیات بر عالمیان گسترده و وفردای آن به بندهای آستان خفاقت از دولت کورنش محروم

مانده هفتم شوال که روز جمعه بود قورونده اختر برج حشمت و جلال بادشاهزاده ارجمند فرخنده خصال محمد معظم را بتیابیت خویش حکم فرمودند که بتأین مقرر بمسجد جامع رفته نماز گذارند و اواخر روز راجه جیسنگه و محمد آمین خان میر بخشی و فاضل خان میر سامان و راجه رگه ناته ناظم امور دیوانی بآرامگاه خاص طلب فرموده دولت کورنش دادند تا چند روز دیگر هنگام تسلیم توجیه شرف قدوم به بیرون می بخشیدند و امده ایستاده جمال جهان افروز بخلائق می نمودند و گاه دمی بر فراز کرسی قرار می گرفتند و درین ایام تقرب خان را که چندی پیش ازین مورد عذاب خسروانه گشته از نظر الثغات افتاده بود مورد نفل و بخشایش و مشمول کرم و نوازش ساخته رخصت کورنش دادند و روز سیزدهم که وقت معهود جلوه سعادت به بیرون نمودند بر تخت سنگ مرمری که در پیش ایوان خوابگاه مبارک است جلوس فرمودند و جمیع بار یافتگان انجمن غسالخانه دولت اندوز کورنش شده بتأین مقرر بر رونق تفاوت پایه و منزلت در مقام خدمت و عبودیت ایستادند و چون شام در رسید نماز مغرب اجتماعت گذارده بعد از ادای نماز بخلوتگاه انس خرامیدند و روز دیگر که جمعه بود باوجود نهایت ضعف و بقیه کوفت بدستور ایام صحت هنگام نماز بر تخت روان نشسته ترین سعادت و توفیق بمسجد جامع تجسم فرمودند تا عامه خلایق از مشاهده جمال عالم آرای آنحضرت بتحمای گرائیده از تفرق خاطر رهائی یابند و جمعه دیگر نیز برین وتیره عمل نموده جهان و جهانیان را امن و آرام

افزودند و در عرض این ایام بذایر ضعف و نفاقت گاه از منظر
درس آفتاب طلعت همایون طلوع می نمود و برخی اوقات هنگام
تسلیم تور بر آمده بندگان را اطمینان می بخشیدند و گاه بجهت
ادای نماز بمسجد مبارک غسلخانه خرامش اقبال میفرمودند
و درین وقت بعضی از عمده و خواص و محرمان حریم قرب و
اختصاص دولت کورنش می اندوختند و در هفته دیگر بذایر بعضی
امباب نکس در آزار آن حضرت روی داد چنانچه سه روز متوالی از
آرامگاه خاص بیرون نیامدند و چند جمعه پرتو حضور بمسجد
لیفگندند چون طبیعت نهایت ضعف پذیرفته بود و این نکس
روی نمود بعضی عوارض دیگر علاوه کونت اصلی که حوی المزاجی
حاد بود گشته مدت این آزار باصتداد کشید لیکن بمیامن فضل
و موهبت ایندی بصحت و عافیت انجامیده خاتمت آن احوال
پراحوال که جان قدسیان از بیم گزندش خسته و خیزد بود بخیر و سلامت
قرین گشت .

اصدال مزاج خدیو هفت کشور و شهنشاه بحر و بر خلیفه دین پرور

در معالجه و مداوای این عارضه از حکیم محمد امین و حکیم
محمد مهدی که باتفاق متصدی علاج بودند بالقای الهام غیبی
و توفیق شفا بخش حقیقی خدمتهای نمایان و تدبیرات شایسته
بظهور پیوست و مساعی جمیله بوقوع آمد و مراتب خیرات و مبرات
و نفوذ و صدقات که از مجربات معالجات روحانیست چندان بکار رفت

که رسم احتیاج و بینوائی از جهان بر امتداد مجملات حضرت شهنشاهی
در خلال این ایام خیر انجام باوجود کمال ضعف و بقیده آزار سر رشته
صلاح اندیشی ملک و ملت و رعایت تدبیر دین و دولت از کف
همت فرو نگذاشته گاه اوائل روز از مطلع درس خورشید سان چهرة
سعادت می نمودند و گاه وقت تسلیم تور لمحله جلو اقبال به بیرون می
فرمودند و مطالب و مقدمات ملکی اکثر بواسطت عرائض و نوشتجات
بعرض میرسید و جواب با صواب بخط قدسی نهط تحریر می یافت
و گاهی بعضی متصدیان عمده در آرامگاه خاص دولت بار یافته ضروریات
امور معروض میداشتند و باحکام مملکت پیرا ارشاد می یافتند
و درین اوقات نخل سرفراز گلشن اقبال گوهر ارجمند محیط جلال
پادشاهزاده ارجمند فرخ خصال محمد معظم بمرحمت خلعت
بارانی شرف اختصاص یافتند و صف شکنخان و راجه رگه ناتیه
و صفی خان و اخلاص خان و الله یار خان و افتخار خان و حسن
علی خان و جمعی دیگر از امرا که در جشن مبارک خلعت نیافته
بودند کسوت مباحات پوشیدند و در سراپ عری پیشکش امیر
الامرا با ساز مرصع و میثاکار و پنج زنجیر نیل پیشکش خان دوران
صوبه دار ادرسه و یازده سراپ عربی و پنج غلام کرجی پیشکش
مصطفی خان ناظم مهمات بندر سورت از نظر انور گذشت و بعرض
اشرف رعید که قابلقان منشی که مدتی برسم گوشه نشینی در لاهور
بسر میبرد و درین هنگام بموجب طلب بحضور پر نور آمده بود و
کامگار خان که در سلک کومکبان ادرسه انتظام داشت و مالوجی
دکھنی که چندی قبل ازین گوشه نشین شده بود باجل طبیعی

روزگار حیات شان بمر آید و چون بمسامع همایون رسید که در نواهی
پرگنه گول که در قیول حسن علی خان بود جمعی سفیدان و قده
طلب از کوته اندیشی و تمرد کبشی غبار شورش انگیزده سر بفساد
برداشته اند خان مذکور با پانصد بر قنداز و ملتفت خان معبر
بخشی احدیان پا چهار صد احدی بجهت تلبیه و تادیب آن عصیان
متشان تمرد آئین تعیین یافته مرخص گشتند که گروه آن شقاوت
هزوه و بسزای کردار خویش رسانند هفدهم ذی قعدة که بمیدان
لطف و عنایت ایزدی مزاج و حاج بصیرت و استقامت گرائید بجز
بقیه ضعف و نقابت اثری از عیاض پیکر قدسی نمادند بود
حضرت شاهنشاهی بفر قدوم اشرف فیض بخش حمام گشته غسل
عافیت نمودند و غبار ملالت از دلپای عالمیان شسته شد و نوزدهم
قرین فرخی و بهروزی در بارگاه سپهر احترام خاص و عام انجمن آرای
اقبال گشته جمیع بندها را دولت گورنش دادند چون سیزدهم تیره
ماه که عید گلانی بود در ایام عارضه ذات همایون واقع شده مراسم
آن بفعل نیامده بود درین روز فرخند باشاره والا پادشاهزادهای
عالی قدر و امرای رفیع مقدار بآئین مقرر صراحیهای مرصع
میدگار گذرانیده بشکرانه صحت و عافیت ذات مقدس خدیو روزگار
رسم نثار بجای آوردند و بیست و ششم مهابت خان که از صوبه
دارق کایل معزول شده بود بآستان فیض مکان رسیده شرف اندوز
ملازمت اکسیر خاصیت گردید و بعنایت خلعت خاص اختصاص
یافت و بیست و نهم چون پرده آرای هودج عزت فروغ بخش تنق
حشمت ملکه تقدس نقاب خورشید احتجب روشن رای بیغم

بشاد حق رفیع عارضه ذات عظیم المثل در هر مکتب قدس و مشکوی
اقبال فرخنده جشنی ترتیب داده بودند بامر همایون جمیع امرا
و عمدهای بارگاه خلافت برای تقدیم مراسم تهنیت بسده علیه حرماکه
دولت رفته تسلیم مبارکباد بجای آوردند و از سرکار آن ملکه ملکی
سیر قدسی اطوار تا قریب پنجاه کس از عمدها بخلاع ناخبره مهابه
گردیدند دهم ذی الحجه که عید مبارک اضحی بود بارگاه سلطنت
و دولت سرای خلافت باسباب تجمل و احتشام زیب و آرایش یافته
صدای شادبانه عیدی و خروش کوس خسروی جهانیان را صلی
عشرت و شادمانی در داد پادشاهزادهای کامگار بخت بیدار و نوینان
رفیع مرتبت و امرای نامدار و سائر بندهای درگاه جهان مدار در
جناب والا و آستان معلی حاضر آمده بتسلیمات تهنیت تارک عزت
بر افراختند و حضرت شاهنشاهی بشیعه معهود عزم توجه بمصلی
فرموده با فر آسمانی و کوبه عظمت و جهانپانی بر فیض بدیع
منظر آسمان پیکری که تحت زرین بران زده بودند سوار گشته بآئین
مقرر پرتو ورود بساحت عید گاه ایگندند و نماز عید گزارده پس از
عبادت بدست مبارک ادای سنت قربان نمودند و در قهاب و ایاب
آن خدیو مالک رقاب از زر و سیم نثار اهل کوچه و بازار را دامن
امید گرانبار نقد مقصود شد کانه خلایق و عموم سکنه دار الخلافة از
صغیر و کبیر و غنی و فقیر که یکپند از حرمان دیدار مهر انوار
انج ناکمی کشیده بودند خورشید جمال عالم آرای آن حضرت را
در اوج کمال با فروغ عافیت و اقبال بکام خویش دیده از فیض
دو عید و حصول دو امید بهره ور گردیدند *

جشن وزن فرخنده قمری سال چهل و ششم

درین اوقات میمنت قرین که جهان از میامن صحت و عافیت خدیو زمان و زمین پاسبان دولت و دین مسرت اندرز و نشاط آگین بود موسم وزن خجسته قمری در رسیده جهانیان را عشرت و خرمنی افزوده روز چهارشنبه شانزدهم ذی الحجه مطابق یازدهم اسرداد که دگر باره بارگاه شصت و جهانبانی از آذین طرب و شادمانی چهره بآراستگی افروخته بود در محفل فرخوس مثال غسلیخانه بزمی نشاط افزا و جشنی عالم آرا مرتب گشت و بعد از انقضای یکپاس و پنج گهری از روز مذکور وزن مسعود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و پنجم قمری از عمر سعادت قرین آن حضرت پایه اختتام یافته سال چهل و ششم آغاز شد بادشاهزادهای گامگار عالی مقدار و امرای اعیان دولت پایدار رسم نقار بجا آورده تسلیحات تهفیت بققدیم رسانیدند حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک سریر آرای اقبال و کامرانی گشته دست دریا نوال بمرحمت و افضال کشادند درین جشن فرخنده ببادشاهزادهای نامدار بخت بیدار و بسیاری از امرا و عمدتای حضور فائز الانوار خلعت مرحمت شد و برای جمعی از امرا و حکام اطراف خلع فاخره مرسل گشت و مهابت خان که صوبه داری گجرات از تغذیر مهاراجه جسونت سنگه بار مقوقش گشته بود بمذایت خلعت خاصه و اسپ عراقی یا ساز طلا و یک زنجیر نیل کالن با ساز نقره و جل زر بغت سر بلند شد و دو هزار سوار از تابیدانش دو اسبه سه اسبه مقرر گردید که بمنصبش از اصل و اضافه شش هزار و پنجهزار

سوار ازان جمله سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و بجادری مساعی جمیله که قبل ازین در کشایش ولایت پلاون از داؤدخان صوبه دار پنه بظهور پیوسته بود یکهزار سوار از تابیدان او دو اسبه سه اسبه مقرر گشت که بمنصبش از اصل و اضافه چهار هزار و چهار هزار سوار ازان جمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و منصب راوکرین که در ابتدا در کومکین دکن بود باضافه پانصدی سه هزار و چهار هزار و پانصد سوار قرار یافت و کنور رامسنگه بمرحمت پهلوی صر مع مشمول نوازش شد و رضویخان که قبل ازین در ملک گوشه نشیدان انتظام یافته بود مورد انظار عاطفت بادشاهانه گشته بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و مذایت خلعت و جمدهر مینا کار سرافرازی اندوخت و منصب اسمعیل خان قلعه دار احمد نگر باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و از اصل و اضافه مکرمت خان دیوان گجرات بمنصب هزار و پانصدی سه صد و پنجاه سوار و قلندر خان بمنصب هزار و هشت صد سوار و محمد ثقیی خان بمنصب هزار و صد و پنجاه سوار و منصور ولد ملک عقیق بسالپانه هزار روپیة مباحی گردیدند و فرستاده حاکم رندیز که چندی قبل ازین بآستان فلک نشان رسیده بود بمذایت خلعت و اسپ و خنجر مرصع مورد نوازش گشته رخصت انصراف یافت و چقدی از نوکران عادلخان که با پیشکش از بدرگاه خلایق پناه آمده بودند خلعت یافته مرخص شدند و میر جعفر ولد سید جلال بخاری و محمد صادق برادر زاده سیفخان هریک بانعام دو صد اشرافی و خواجه عبد المنان بانعام سه هزار

روپیه و شیخ عبد الوهاب بخاری بانعام دو هزار روپیه و خواجه قادر و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه نوازش یافت و یک هزار روپیه به پسران کلاونت و هشت هزار روپیه بسائر نغمه سرایان و سرود پردازان آن بزم نشاط پیرا عطا گردید و چون مجلس مردوس آئین عسلخانه بهزاران عشرت و شادمانی و مسرت و کمرانی بسر رسید حضرت شاهنشاهی حرمدی قدس را بفروغ انوار ظل الهی برافراخته دگر باره دران مشکوی اقبال دامت دریا نوال بحد و انصال کشوند و مجموع صدر آرایان شهبستان دولت و پرده گزینان سرادق ابهت را بجادوی حسن خدمت و پرستاری که در ایام کوفت و بیماری آن زبندد اوزنگ عظمت و بختیاری ازیشان بظهور پیوسته بود بانعامات سامیه و مواهب عالیة نوازش فرمودند چنانچه از نقد دو لک و سی هزار اشرفی بآن مقدسات تلق عزت عطا نمودند بالجمله تا سه روز آن جشن طرب افزا امتداد داشت و هفتم محرم الحرام گیتی خدیو غلام اوائل روز بدباغ صاحب آباد فیض قدوم بخشیدند و آن روز و روز دیگر قرین حشمت و جلال دران گلشن فردوس مثال بسر برده نهم بدوام خانۀ همایون مراجعت فرمودند و چهاردهم پرتو عزیمت بخضر آباد انگذده چون فیض و نزهت و صفای آن مکان دلکشا ملائم طبع اقدس افتاد پانزده روز آنجا بساط اقامت گسترده سعرت اندوز بودند و سلج ماه مذکور عرصۀ دار الخلافه از درون معدون نور آموذ شد و چهارم صفر دگر باره عزم گلگشت باغ صاحب آباد از خاطر انوار سر بر زده دو روز دران مرا بستان خلد نشان بهجت افزای طبع مقدس بودند دهم

ماه مذکور چون مطابق روز دهم بود که عبد هندوانست بر راجه چند سنگه و کثور را سنگه خلعت خاصه عطا فرمودند و از آنجا که بعضی از زمینداران کوهستان جهون و مقدسان آن حدود از کوتاه بینی و فتنه گزینی طریق تمر و عصیان پیموده باغواهی جهالت و گمراهی سر بفساد داشته بودند و لواهی نخوت و استبداد افراشته دفع و استیصال آن گروه خذلان سگال پیش نهاد همت خسروانه گشته میرخانرا با جمعی از پند های حضور لامع النور بآن مهم مرخص نمودند و فوجداری آن سرزمین نیز از تغیر شهباز خان بخان مشارا الیه تفویض نمودند و هنگام رخصت اورا بعنايت خلعت و اسب عراقی با ساز طلا و یک زنجیر فیل و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار نواختند و از کومکیان او بروج الله خان برادرش و سیف الدین صفوی و راجه سارنگدهر و جمعی دیگر خلعت و به برخي اسب مرحمت کردند و بمیدنی سنگه که پسر راجه سرب نگر است خلعت مرحمت گردید شانزدهم عزیمت گلگشت باغ فیض بنیاد اعز آباد فرموده بفر قدوم والا بهاز پیرای انجمنستان دولت گشتند و چند روز آنجا قرین خرمی و نشاط بسر برده بیست و یکم مراجعت نمودند و چون درین هنگام تقرب خان باجل طبعی رخت هستی بر بسته بود عواطف پادشاهانه محمد علیخان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گردیده بود درین وقت مورد فضل و بخشایش شهنشاه عطا کار احسانمنش شده بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار نوازش یافت و اعد خان

بخشی دوم که طفلی از در گذشته بود بعطای خلعت خاص از
 سوگوار بی برآمد و درین ایام فوجداری تره‌ار از تغییر دلیر افغان
 بر اچه دیبی سنگه بندیده مغرض گشته منصبش باضافه پانصد سوار
 در هزاری در هزار سوار مقرر شد و پردخان بفوجداری هوشنگ
 آباد از تغییر جلال خان مباحی گشته ^{یک هزار} سوار از تابینان او دو
 اسبه سه اسبه قرار یافت که منصبش از اصل و اضافه دو هزار
 سوار دو اسبه سه اسبه باشد و چون ^{معرض} ^{سکه جاه و جلال}
 گردید که اکرام خان فوجدار بیرون مستقر دار الخلافه اکبر آباد
 و بیعت حیات بمقتضای اجل موعود ^{عبد الله} ^{خان بجای}
 او معین گشته باضافه پانصدی پانصد سوار ^{مرتلند} ^{بی} یافت و
 ارسله علی راد الدردی خان مغفور بفوجداری ^{بذارس} از تغییر
 خواجه صادق بدخشی تعیین یافته بعنایت خلعت و از اصل و
 اضافه بمنصب نهصدی هفت صد سوار مباحی شد از وقائع دار
 الملک کابل بمعرض اشرف رسید که چهار قلای کهک از کومکیان آن
 صوبه باجل طبیعی درگذشت و از دهم ربیع الثانی چون روز دهن
 رخشنده اختر شهر مفاخر و معالی پادشاه زاده هوشمند نظرت بلند
 محمد معظم بود عاطفت پادشاهانه آن دره التاج عظمت و بخشناری
 را بعطای یک عقد مرورید گرانها فواخت و باشاره همایون فاضل
 خان میر سامان بمنزل شریف ایشان رفته باهتمام لوازم و سرانجام
 مقدمات آن فرخنده جشن پرداخت و دهن آن گران قدر والا گهر
 بالین مقرر بفعل آمد و سال نوزدهم شمسی از سن گرامی ایشان
 بانجام رسیده سال بیستم بمبارکی آغاز شد و پادشاهزاده ارجمند

بامر معالی خلعت فاخره و خنجر مرصع بخان مذکور عطا کردند
 بیستم وزیر خان صوبه دار مستقر الخلافه اکبر آباد که منشور عاطفت
 بطایب او عز صدور یافته بود از آنجا رسیده احراز دولت زمین یوس
 نمود و بعنایت خلعت خاص قاصت مباحات فواخت و سیف خان
 که قبل ازین بنابر تقصیری از منصب معزول گشته در سهرند
 برهم گوشه نشین بسر میبرد درین هنگام مشمول انوار مرحمت
 گشته بموجب حکم لازم الاستدال به جبهه سائی آستان جاه و جلال
 چهره افروز طالع گردید و بعنایت خلعت و شمشیر و منصب دو
 هزاری هزار و پانصد سوار مروراز شد پنجم ربیع الثانی حضرت
 خلیفه الرحمانی بمیزبنت میر و شکار لوی توحه به اعز آباد فواختند
 و چون باشاره معالی چندی قبل ازین نزدیک بآن حدیقه خلعت آما
 باغی خوش و بستان سرای دلکش که بقول باری موسوم
 است اساس نهاده بود درین وقت که سیر و گلگشت آن بهارستان
 اقبال بهجت انزای خاطر قدسی متأثر گردید و عمارات دایم برش
 که باهتمام ملتفت خان میر توزوک صورت اتمام یافته بود
 بنظر اکسیر اثر رسیده طمع انور افتاد عاطفت خسروانه خان
 مذکور را بعطای خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار
 و پانصدی شش صد سوار مرورازی بخشید از سوانح مصلحت
 بدرا نقل نمودن خزائن عامره است از حصن سعادت بنیاد مستقر
 الخلافه اکبر آباد بقاعه دولت اسام دار الخلافه شاه جهان آباد چون
 درین ایام رای عالم آرای پایه انزای اورنگ خلافت و جهانبانی
 که سرآه جمال نمایی شواهد الهامات ربانیت باقتضای بعضی

از دقائق مصالح ملک و ملت پرتو توجه بصوب این مطلب انگنده بود حکم اشرف عز نفاذ یافت که وزیر خان بمستقر خلافت شتافته در بر آوردن آن خزائن موفوره و گنجهای نامحصوره رسانیدن آن به پیشگاه حضور لامع النور لوازم قدغن و اهتمام بظهور رساند و اخلاص خان خوشگلی و کثرت سنگه و جمعی دیگر باو معین شدند و هشتم ماه مذکور خان مشارا الیه با همراهان بدین مهم مرخص گردید و در خلال این ایام مکرر رایت اقبال بصوب اعزادان و خضر آباد اهتزاز نموده سیروسکار آن حدود مسرت افزای طبع همایون گشت و نوبتی هنگام نهضت بخضر آباد گیتی خدیو حق پزوه بزیارت روضه متبر که تدویر آکابر عظام سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز توجه نموده فیض اندوز گشتند و بعد از معهود سجاورین آن بقعه قدسیه را از فیض انعام بهرور گردانیدند درین ایام عاطفت بادشاهانه طراز مسند حشمت و سر بلندی فروغ گوهر فطرت و هوشمندی بادشاهزاده کامگار محمد معظم و راجه جیسنگه را بعطای خلعت زمستانی عز مبهات بخشید و همچنین سائر عمدهای آستان خلافت و مقریان پیشگاه دولت بترتیب قدر و منزلت باین عنایت سر بلند شدند *

جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و پنجم

درین اوقات میمنت پیرا که از شکوه معدلت و درمان روانی زینت افزای اورنگ سلطنت و سروری دین و دولت دریای رفعت و بر تری و ملک و ملت کامیاب سعادت و نیک اختری بود

موسم وزن خجسته شمسی در رسیده جهانیان را کام بخش عشرت و خوش دلی گردانید و روز مبارک غره جماد الاولی مطابق بیدست و دوم آذر که بارگاه حشمت و جاه پادین خسروانی بر آراسته بود در انجمن فردوس مثال غسلخانه فرخنده جشنی بادشاهانه منعقد گشت و پس از انقضای دوپاس از روز مذکور گوهر عنصر مقدس حضرت شاهنشاهی بزرر سیم و دیگر آشیای معبوده سلجیده شده وزن مبارک بائین مقرر بفعل آمد و سال چهل و چهارم شمسی از عمر سعادت قرین سرور آرای خلافت و جهانبانی بهزاران فرخی و کسرانی بانجام رسیده سال چهل و پنجم بهبارگی آغاز شد بادشاه زادهای نامدار بخت بیدار و امرا و عیان دولت پایدار رسم نثار بجای آورده تسلیمات تهنیت بتقدیم رسانیدند و درین روز عالم افروز بهین شعبه دوحه عظمت و انبیا گزین باره نهال جاه و جلال بادشاه زاده والا قدر محمد معظم بعطای خلعت خاص و انعام یک لک روپیه و دره التاج حشمت و کامگاری قره العین شوکت و بختیاری بادشاهزاده ارجمند محمد اعظم بعنایت یک عقد سروراید و نوگل حدیقه دولت فروغ ناصیه سعادت پادشاهزاده والا گهر محمد اکبر بمرحمت جبنه مرصع مطرح انوار عاطفت گردیدند و راجه جیسنگه و وزیر خان و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان و دیگر امرای نامدار و عمددهای درگاه سپهرمدار بعطای خلاع فاخره قامت مبهات افراختند و امیر الامرا صوبه دار دکن و خان خانان سپهدار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه که در دکن بود و جعفر خان صوبه دار مالوه و امیر خان صوبه دار کابل و دیگر امرای اطراف بعنایت

ارسال خلعت مورد نوازش گردیدند و غذایت ماده فیل بدانشمند
خان ضمیمه عطای خلعت گشت و محمد امین خان باضافه هزار
سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و مرتضی خان باضافه هزار
سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و اعتقاد خان باضافه
هزار و سوار بمنصب پنج هزاری یک هزار سوار و فاضل خان باضافه
هزار و سوار بمنصب پنج هزاری دو هزار سوار و هوشدار خان باضافه
پانصدی بمنصب چهار هزار و هشت صد سوار و اسد خان
بخشی دوم باضافه پانصدی بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد
سوار سر بلند شدند و از اصل و اضافت عابد خان بمنصب چهار
هزار و سوار و دوسد سوار و فدائی خان بمنصب سه هزار و دو
هزار و سصد سوار و اشرف خان بمنصب دوهزار و پانصدی چهار
صد سوار و عهد الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم بمنصب
دوهزار و سوار و هفت صد سوار و صف شکن خان بمنصب دوهزار و
یک هزار و دوسد سوار و هرم دیو سیسودی بمنصب هزار و پانصد سوار
و باقی خان میروتوزک بمنصب هزار و سه صد سوار و محمد منصور
کاشغری بمنصب هزار و دوسد و پنجاه سوار سر بلند شدند و نجای خان
که در مبادی سال اول این خلافت همایون بنابر وقوع تقصیری
مورد عتاب خسروانه گشته از منصب معزول شده بود مطلع انتظار
فضل و مکرمت پادشاهانه گردیده بمنصب پنج هزار و چهار هزار
سوار دگر باره کامیاب دولت شد و خلعت خاصه و جمدهر باعلاقه
مروارید باد عطا گشت و وزیر خان که چنانچه گزارش یافت بجبهت
آوردن خزائن عامره بمسئله خلافت اکبر آید رفته بود خدمت

مذکور را بنائین شایسته بجا آورده درین جشن فرخنده دولت زمین
بوس دریافت و بعطای خلعت خاص و باضافه هزار سوار بمنصب پنج
هزار و سوار و چهار هزار سوار و الازبه گردید و صفی خان باضافه پانصدی
بمنصب سه هزار و سوار و دوسد سوار و راجه رکناث باضافه پانصدی
پنجاه سوار بمنصب سه هزار و سوار و هفت صد سوار و عبد الرحمن بن نذر
محمد خان بانعام ده هزار روپیه و دانش مند خان پمرحمت ماده فیل
و الله یارخان بعنایت علم نوازش یافتند و علی قلیخان بغوجدرائی
اعظم آباد از اعمال صوبه گجرات تعین یافت خلعت سرفرازی پوشید
و منصب چکرام از کومکین دکن باضافه پانصدی هزار سوار مقرر
شد و شیخ بدهوی قراول پمرحمت فیل مورد نوازش گردید و جمعی
کثیر از منصبداران و خدمت گذاران بارگاه سلطنت بعنایت خلعت
کسوت افتخار پوشیدند و چهار هزار روپیه بزمرف نغمه سنجان و سرود
سرایان آن بزم عشرت پذیرا عطا شد و درین جشن خسروانه پیشکش
امیر الامرا صوبه دار دکن از جواهر زواهر و نفائس مرصع آلات بنظر
قدسی برکات رسیده رتبه قبول پذیرفت *

توجه رایات عالیات بصوب پنجاب

چون دران هنگام که مواکب جاه و جلال بتعاقب دارایشکوه
بد حال سایه سعادت و اقبال بر عرش پنجاب گسترده بنابر سنج
نقشه ناشجاع چنانچه سبق ذکر یافته بزودی ازان حدود
مراجعت واقع شد و آن قدر توقف روی نداده که خاطر اقدس
حضرت شاهنشاهی از سیر و شکار آن ناحیت نشاط اندوز شود و

درین ایام طبع مبارک را بگلگشت نزهت آیداد کشمیر فردوس
نظیر هم رغبت تام بهم رسیده بود و بعضی مصلحت های ملک و
دولت نیز اقتضای آن میگردید که رایات خورشید تاب بصوب
پنجاب انتهای نماید لهذا این عزیمت فرخنده پیش نهاد خاطر
اشرف گشته غرة جمادی الاولى که روز جشن رزن مبارک بود
اشاره والا بصدر پیوست که پیش خانۀ همایون بسمت پنجاب بیرون
زنند و هفتم ماه مذکور مطابق بیست و هشتم آذر که ساعت بانظار
سعد و انوار سعادت قرین بود خدیو زمان و زمین های دولت در
رکب اقبال آورده لوای توجه بدان صوب برانراختند و آن روز اعز آیداد
فیض بنیاد را مهبط انوار نزول ساختند هوشدار خان بصوبه داری
و حراست قلعه دار الخانۀ تعیین یافته بعنایت اسب با ساز طلا
ونیل باحوضه نقره سربلند گردید و داروغگی غسانه مبارک از تغیر
خان مذکور بالله یار خان مغرض گشته خلعت و علم باو مرحمت
شد و یازدهم از مرایستان اعز آیداد کوچ فرموده چند روز در شکار
گاههای نواهی آن نشاط صید نخبیر اندوختند و شانزدهم حوالی
قصبة سونی پست مضرب خیام ایستاد و احتشام گشته در روز درانجا
مقام شد و بیست و هفتم نزدیکی کرنال محط سراقات اقبال گردیده
چون خاطر ملکوت ناظر بسیر مخلص پور و شکار چرز دران حدود
مائل بود درین منزل فاضل خان میر سامان را با زوائد اردو و لشکر
و کار خانجات رخصت فرمودند که از راه راست بدار السلطنة لاهور
رود و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای پوستین خاصه پشت
گرم عنایت ساختند و روز دیگر کوچ فرموده با ملازمان رکب

دولت مراحل آرای سعادت گشتند و شکار کفان و صید افغانان
متوجه شده بجمع جمادی الاخره بخضر آباد پرتو ورود گسترند و
پس از استیغای سیر و شکار آن حدود عنان توسن اقبال بسمت راه راست
منعطف ساخته یازدهم باغ انباله را بغزول اشرف خرمی و طراوت
بخشیدند و درین ایام پیشکش امیر الصرای از نفائس جواهر
و مرصع آلات بنظر قدسی برکت رسیده رتبه قبول پذیرفت و فیض الله
خان قراول بیگی و حسن علی خان قوش بیگی و اعتماد خان و رحمت
خان دیوان بیوتات و جمعی کثیر از قراولان و عملۀ شکار بعنایت خلعت
شکاری نوازش یافتند و مصطفی خان ناظم مهمات بندر سورت و
راجۀ تودرمل نوجدار اژاوه و راجه بهادر چند زمیندار کمانون بهرحمت
ارسال خلعت سربلند گشتند و جهانگیر قلیخان بفوجداری میان
دو آب معین گشته بعنایت خلعت و اسب مباحی شد و چون درین
اوقات صف شکن صفوی که از دیر باز در گوشۀ انزرا بوظائف دعا
گوئی این دولت گیتی آرای اشتغال داشت روزگار حیاتش بسر
رسیده بود و اخلاص خان خویشگی بلجل طبیعی بساط هستی در
نور دیده عاطفت پادشاهانه سیف الدین واد صف شکن مغفور
و دیگر منسوبان او و خداداد پسر اخلاص خان مرحوم و چندی
دیگر از خویشان را بعنایت خلعت نوازش فرمود و سوبهاگ
پرکاس زمیندار سر مور و باقر خان فوجدار سهرند بموکب جاه و جلال
پیوسته ادراک دولت زمین بوس نمودند و عاطفت پادشاهانه
سوبهاگ پرکاس را بعطای خلعت و اوربسی مرصع و جمدهای
مرصع و اسب با ساز طلا سرفرازی بخشید پانزدهم ظاهر بلده مهرند

از غبار موکب مسعود عبیر آموذ شده باغ خلد مثالش از نزول
اشرف چمن زار دولت و بهارستان اقبال گشت و یذا بر فیض هوا
و نزهت و صفای آن بستان سرای دلکشا دو روز آنجا اقامت شد و
باقدر خان پیشکشی از امتعه و اقمشه آن بلده بمحل عرض رسانید
و بعطای خلعت مباحی گشت نوزدهم نواهی قصبه لودیانه مضرب
سراوقات جاه و حشمت گردید و روز دیگر ریاست عظمت و جلال
دریای سلج را که باشاره همایون جسر بران بسته شده بود عبور
نموده قریب بقصبه پهلور نزول کرد و چون قراران در پیشدهای
نزدیک آن دو شیر دیده بودند شهنشاه شیر دل هریر صولت بعزم
مید آن در صبح اضر سوار شدند و هر دو را بضرب تفنگ از پای
در آوردند بیست و ششم نواهی تلوندی مخیم عساکر گردون شکوه
شد و ابراهیم خان ناظم مهمات دار السلطنة لهور از آنجا رسیده
احراز دولت زمین پوس نمود بیست و ششم موکب ظفر پناه از
دریای بیدای برخی بکشتی و بعضی بپایاب عبور نموده نزدیک
فتح آباد منزل گزید و دوم رجب ظاهر دار السلطنة از طلوع
ماه چپه رایت اقبال فروغ سعادت پذیرفته باغ فیض بخش که
عمارات دلنشین و مساکن نزهت آئینش غیرت افزای تصور
فرکوس برین است بنزول اشرف مہبط انوار عز و شرف گردید و
فاضل خان میر سامان که پیشتر آمده بود بدولت ملازمت استماع
یافت و چون ساعت داخل شدن شهر و قلعه مبارک دهم ماه
مذکور مطابق غره اسفندیار بود خاقان جهان تا رسیدن ساعت
هزارن بستان سرای دولت بساط اقامت گسترده چمن آرای عشرت

و کمرانی بودند و دهم ماه مذکور بعزم دخول آن مستقر حشمت
و جاه با قر الهی و عظمت شهنشاهی بر ویل کوه شکوه زیبا منظری
که تخت فلک پایه زرین بر کوه پشت آن نصب گشته بود سوار
شدند و رخشنده اختر سپهر اقبال بادشاه زاده فرخنده خصال محمد
معظم را در پی سرمبارک جای داده لواهی توجه بشهر افراختند
و قریب در پاس از روز گشته قلعه مبارک که بمیان قدم همایون
سر رفعت پاچ گردون رسانید و چون فصل جوش نرگس و اوائل
موسم شگوفه و هنگام سیر ریاض و گلگشت بساتین بود روز دیگر
بسیار باغ دلکشا که آنروی دریای راویست توجه نموده مصرت
پیشرای طبع اقدس گردیدند و فردای آن که جمعه بود در مسجد
فیروز خان که در فضایی بیرون قلعه نزدیک بدروازه هتیه پول
واقعست بآئین معبود نماز گذارده مقرر فرمودند که سائر جماعات
بدین دستور آنجا اقامت جماعت می نموده باشند و در ایام
این ماه مبارک اثر بیست هزار روپیه بوساطت صدر الصدور عابد خان
باریاب استحقاق انفاق شد و درین اوقات از وقائع بدگانه بمسامع حقائق
مجامع رسید که سید نصیر الدین خان و سید میرزای سزاوری که
با خان خانان دروساق آشام بودند باجل طبعی مرحله هستی
پیمودند عاطفت بادشاهانه میر علی امیر پسر سید میرزا را باسه
برادر دیگرش و در امتحان برادر زاده و عزیز الله دختر زاده آن مرحوم
را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد و فیروز خان میواتی فوجدار
لکمی جنگل که دولت اندوز ملازمت شده بود خلعت یافته بمحال
نوجداری خود مرخص گشت و مهاسنگه عمه رانا راج سنگه بمنایست

خلعت سربلند شده رخصت انصراف یافت و مصحوب او خلعت
خاصه بجهت سرفروازی رانا مرسل گشت و رعایت خان بنظم مهمات
بذکر صورت از تغییر مصطفی خان معین شده بعزایت خلعت
و از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار صد سوار مباهی گردید
بیست و چهارم حضرت شهشاهی بعزم شکار تلوندی رایت توجه
بر افراخته روزی چند دران حدود نشاط اندوز شکار بودند دران نواحی
دوشیر که آسیب آن بسکنه و رعایا میرسید بتفنگ از پای در آوردند
و چهارم شعبان ساحت دار السلطنه را از سایه چتر اقبال فروغ
سعادت بخشیدند و چون اراده سیر کشمیر پذیرد مرکوز خاطر مهر
تغییر بود خدمت کار خان را با جمعی از بیلداران و تیرداران
بجهت ساختن طرق و مسالک آن که اکثر کوه های بلند
و کوه های دشوار عبور و درهای تنگ سبکساخت صعب الامر است
و مضائق و مزائق بسیار دارد رخصت نمودند ششم ماه مذکور میر
خان فوجدار کوهستان جمون ازان حدرد رسیده دولت زمین بوس
در یافت *

فتح ولایت جام و کشته شدن رایسنکه تیره
سرانجام زمیندار آنجا بحسن صرامت و شهامت
قطب الدین خان خویشکی فوجدار جوناکنده

تبدیل این مقال آنکه رنمل زمیندار سابق آن ولایت که حلقه اطاعت

و بدنگی این آستان خلافت نشان زبور گوش جان ساختند بر جاده
فرمان پذیری و دولت خواهی ثابت قدم بود و همواره بمقتضای
صلاح اندیشی و کار آگاهی امتثال اوامر و نواهی بادشاهی و ادای
پیشکشی مقرری می نمود چون درین عهد سعادت مهید روزگار
حیاتش سپری شد از پیشگاه سلطنت و جهانپانی زمینداری آن
فایده بستر حال پسرش تقویض یافت و او بموجب یرلیغ کرامت
نشان و رسم معهود زمینداران برجای پدر نشست و سرکردگی
قوم خویش و راجگی آن سرزمین را کمر بست رایسنکه مردود
برادر رنمل که مقهوری مغرور و غداری نابکار بود عرق غیرت و
حمیتش حرکت نموده براه دشمنی و مخالفت سترسال شنافت
و در ضد دنع و اهلاک او در آمده چون با جوهر دلمیری و جرأت
مکر و چربزت فراهم داشت مردم را ازورسانیده بجانب خود دعوت
نمود و بطائف تدبیرات و حیل فریب پنج شش هزار سوار و
پایاده جمع آورده رایت غلبه و استیلا بر افراخت و گور دهن
راتهور را که جد مادری سترسال و مدار مهم ریاست او بود بقتل
رسانیده سترسال را باخواص نوکران و پیشکاران و مادرش مقید
ساخت و زمینداری و ولایتش را متصرف شده بجای پدر نشست
و تماچی زمیندار ولایت کچه را نیز با خود متفق نموده بمعاونت
و موافقت او مستظهر گشت و از آنجا که دیده عاقبت بدین و عقل
مصلحت گزین نداشت و ظلمتکده باطن ضلالت موطنش از تابش
نور خرد بهره در نبود دم نخوت و استقلال زده هوای خود سرب در
سر بیمیز انگند و کسان قطب الدین خان حاکم جوناکنده را که

بجهت تحصیل زر پیشکش بآن ولایت معین شده بودند از همه جا برخیزانیده مردم بادشاهی را از دار الضرب و بندر مروارید که از اعمال آن ولایت است نیز معزول ساخت و پس از چندی سترسال از قید آن مدبر بدسگال زهائی یافته نزد قطب الدین خان آمد و از جور و بیداد آنضالالت نهاد تظلم نمود چون این سوانح و وقائع بمسامع حقائق مجامع رسید یرلایع لازم الامثال از پیشگاه قهر و جلال بطغرای نفاذ پیوست که قطب الدین خان کمر همت بدفع و استیصال رایسنگه خسران مآل بسته عرصه آن ولایت از خار تسلط و استیلائی او به پیراید و سترسال را دیگر باره بزمینداری آنجا نصب نماید و میر رستم خوانی و عبد الباری انصاری و امدکاسی و جمعی دیگر از کومکیان صوبه کجرات بمعاونت او تعیین یافتند و خان مذکور بمجرد ورود منشور لامع الذور سامان لوازم آن مهم نموده با سپاه خویش و کومکیان کجرات که مجموع قریب هشت هزار سوار و پیاده بسیار از بندر قچی و تیرانداز بود اوائل جمادی الاولی این سال فرخنده فال از جوناگده بعزم دفع رایسنگه روانه گردید و اواسط ماه مسطور داخل ولایت جام شد رایسنگه تیره بخت بد فرجام باستماع توجه جنود نصرت اعتصام همگی سپاه و مردم خود را فراهم آورده و سرانجام توپ خانه نموده بجمعیت و ابهت تمام از شهر جام بعزم مدافعه بیرون آمده بود و در چهار گروهی از شهر نزول ادبار گزیده و اطراف لشکرگاه را به بستن مورچال و جیدن ادوات توپ خانه استحکام بخشیده و تماچی مقهور زمیندار ولایت کچه که از زمینداران آن حدود در قوت و افتداری جمعیت

اعوان و انصار با رای سنگه شقاوت شعار بود بمقام جت ضلالت ذاتی و انتضای جهالت نظری هفت هزار سوار جرار تیره گزار از راجپوتان جلالت شعار بکومک او تعیین نموده بون بالجملة قطب الدین خان با جنود قاهره نزدیک بمقهوران رسیده بغاصه یک گروه در برابر آن گروه شقاوت پرتوه فروغ آمد و او نیز بذاب رعایت مراسم حزم و احتیاط که مناط سپاهگری و سردارست در پیش معسکر خویش مورچالها بسته بادرات توپخانه استحکام داد و باقتضای رای جانب توپی چند از لشکرگاه پیش فرستاد که در موضعی که آسیب گوله آنها بمخندران رسد نصب نموده مورچال سازند و میر رستم و عبد الباری انصاری و امدکاسی را با گروهی از سپاه خود تعیین نمود که نزدیک بتوپخانه مذکور نزول نموده از دستبرد مخالفان با خبر باشند و این گروه با توپخانه از لشکرگاه پیش زننده در جای مناسبی مورچال ساختند و از طرفین بتوپ و تفنگ هنگام جنگ سرشده شب و روز نائرة قتال مشتعل بود و ازین جهت که غنیم عاقبت و خیم نیز توپخانه عظیم داشت بتوپ اندازی و برق اندوزی مبارزان دین را بر دشمنان ضلالت آئین غلبه و احتیلا دست نهاد و چون قریب دو ماه بزمین گذشت و کاری از پیش نرفت و منتهیان خبر آردند که کومک زمیندار ولایت کچه نزدیک رسیده است آن جمع تیره سرانجام بمقرب بمقهوران جام ملحق گشته قوت رشوکت امدادی متزاید خواهد گردید قطب الدین خان بصوابدید خرد مصلحت دان صلاح دران دید که پیش از آنکه بوصول مدد و افزایش جمعیت سپاه بازری جرأت مخالفان قوت گیرد صف آرای قتال گشته همت بر

استیصال آنها گمارد و این عزم مصمم نموده بترتیب و توزوک افواج پرداخت و فوجی بر سر راه کومکین کچه که نزدیک رسیده بودند معین ساخت که سد راه آن گمراهان بوده از حال آنها آگاه باشند و بهر یک از میر رستم و اسدکاشی و عبد الباری انصاری که از لشکرگاه پیش بودند فوجی تازه از سوار و پیاده و بند و تپچی کومک داده مقرر نمود که هر کدام از طرفی بر مردودان حمله برند و محمد پسر بزرگ خود را هراول خویش کرده میمند و میسره بمردان کار و بهادران شهامت آثار استوار ساخت و شب پانزدهم رجب بعزم رزم و آهنگ کارزار چون پاسی از شب ماند افواج نصرت شعار سلاح پیکار پوشیده فکاره جنگ نواختند و از مورچالها بیرون آمده به نیت غزو و جهاد کمر همت بر میان معی و اجتهاد بستند و اعدای بد نهاد نیز آمده مدافعت و مقاومت گشته از مورچالها برآمدند و قطب الدین خان خود با اکثر لشکر که همراه او بودند در پیش مورچال توقف گزیده قرارداد که نخست افواجی که با ترپخانه پیش بودند نیران قتل افروخته جنگ سرکنند میر رستم و عبد الباری و اسدکاشی دست استظهار و اعتقاد بمیامن تائیدات الهی و اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی زده بنیروی شجاعت و دلوری هر یک از طرفی بر حزب کفر و فرقه ضلال حمله کردند و بگروهی از مخدولان که پیش خیل جنود عدوان بودند مقابل شدند و دایمران جلالت کیش دست جرأت از آستین شهامت برآورده بضرر تفنگ و سیبه خدنگ روی جسارت مقهوران باطل آهنگ بر تافتند و آن بی دینان پای همت برکشیده برایشنگه شقاوت منشر پیوستند و چون از سطوت

و استیلائی این افواج نصرت لوا بقطب الدین خان خبر رسید یا عساکر قاهره بر جناح سرعت بمقابله کفار نابکار شتافتند بچندوناهمود کفر و طغیان مقابل شد رایسنگه تیره بخت همگی سپاه خویش یکجا فراهم آورده بجسارت جهل و غرور پای ثبات درمیدان مدافعت نشد و با راجپوتان جاهل تهور کیش که وقت حفظ ناموس و هنگام جوش حمیت زهر آب تیغ خونخوار را شربت خوشگوار و شیوه سربازی سرمایگه مباحثات و افتخار دانند پیاده شده مقهورانه دل بر هلاک نهاد و بعد از ساعتی چند که از طرفین ازدهای توپ و تفنگ در خروش و بحر و غا بطونان آتش درجوش بود مبارزان منصور از اطراف و جوانب مقهوران در آمده طائران تیر جنگ خدنگ را از آشیان کمان بروزی امانی پرواز دادند و در هر سینه نیز جمعی کثیر و جمی غفیر از آن بی دینان بقعر سعیر و درکات بئس المصیر فرستادند و چون رایسنگه مردود قرار گشته شدن باخود داده بقصد در باختن نقد حیات قدم استقلال و قرار در عرصه پیکار استوار کرده بود تماچی پسر بدگهر خود را با جانام برادر ضلالت پرور خویش و جمعی از اقربا و راجپوتان جهالت اندیش بهبالغه تمام رخصت داد که پدای مردی گریز ازان رستخیز بلا برآمده خود را بگوشه کشند تا ریشه نسل و بیخ نسا او دران سرزمین باقی باشد القصه غازیان نصرتمند و مجاهدان همت بلند داد سعی و جهاد داده بدلاوت تیغ جانستان بسیاری از بی دینان را رهگرایی مطموره نیستی گردانیدند و رایسنگه مردود که روی بروی قطب الدین خان بود بایک پسر و عم و اقربا و خواص و مدهاکه همگی شش صد

تن بودند اینجا دران بحر پر آشوب هیچجا نند یاد حمله بهادران
فیروزی لوا حباب آسا سر بگریبان فلان فرو بودند و قریب یک هزار
کس دیگر از کفار تیره ایام علف تیغ انتقام غازیان اسلام گشته بقیه
السیف راه نزار سپردند و یک صد و هفتاد و هفت تن از مبارزان
شهادت کیش برتبه والای شهادت فائز گردیدند و چهار صد و سی
و چهار کس زخمی شده گل نیک نامی از شاخسار مردی چیدند و
از میر رستم و اسدکاشی و عبدالاری افساری که مقدمه این جیش
فیروزی بودند تلاشهای مردانه و ثمرات بهادرانه بظهور رسید و
چون عرصه نبردگاه از لوث وجود جهالت منشان گمراه پیرایش
یافت و رخسار سعادت مجاهدان دین قویم بنگرگونی این غزو سترگ
و جهاد عظیم آرایش پذیرفت قطب الدین خان در ساحت میدان
رزم نژاد آمده شکرانگه ایزد یگانه را دوکانه ادا کرد و سلامت ذات
اندس و شخص مقدس حضرت شاهنشاهی را که این فتوحات والا
و نصرت های سترگ بفیروزی بخش جهان افروز و یاروری اقبال
دشمن سوز چهره آرای دین و دولت میگردد بزیان اخلاص
فاتحه خوانده اواخر روز با جنود فیروزی بلسکرگاه آمد و تفقد حال
مجزوخان نموده جراحان بمداوای آنها گماشت و چون معلوم شد که
فوجی که زمیندار کچه بگرمک رایسنگه مخدول تعیین نموده بود بدو
گروهی رزمگاه رسیده بوده و باستماع خبر غلبه و استیلائی اولیای
دولت زهگرای برار گردیده خان مذکور فوجی از جنود منصور
بتعاقب آن برگشته بختان معین نمود و هفدهم رجب از جای
که انامت داشت کوچ کرده در ظاهر شهر جام نزل کرد و لشکریان را از

تعرض حال سنگه شهر منع نموده منادی گردانیده که بفرزندان و متبلمان
جمعی که گشته شده بودند کسی آسیب نرساند و سترسال را که
زمیندار ری آنجا بالا صال باو میدرید بجای رایسنگه ستمکن گردانید و سر
پر شر رایسنگه تیره اختر و بامزیدیه پسرار و سنگه رام خاله زاده و سانگی
عمش بگجرات فرستاد که از دروازه های شهر در آورند تا حرمایه عبرت
دیگر خود سران فتنه پرور باشد و یک دو ماه جهت بند و بست و
ضبط و نسق آن سر زمین دران حدود توقف گزیده چون منهدیان
خبر رسانیدند که تماچی پسررایسنگه و جسامی برادر آن و خیم العاقبه
سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده در موضع هالار غبار
انگیز فتنه شدند آن خان شهادت نشان محمد پسر خود را با دو
هزار سوار بدفع و استیصال آن شوریده بختان تعیین نمود و آن هر
دو مردود باستماع توجه این جایش مسعود باهمراهان از موضع
هالار فرار نموده رو بجانب کچه آوردند و محمد مذکور بر جناح
استعجال از دنبال رسیده با آن کوه افدیشان بچنگ و قتال
پیوست و حربی صعب روی نموده یکصد و هفت تن از فیه
کفر و طغیان دران آویزش بخاک هلاک افتادند و بقیه السیف
بتگ پانیم جانی بدر بردند و چندی از مبارزان اسلام بسعادت
شهادت رسیدند و چون قطب الدین خان عرصه آن ولایت از غار
فسان بی دینان بد نهاد پیراسته خاطر از بند و بست آن حدود
پرداخت بچوناگده معاونت نمود و پس از وصول خبر این فتح
نمایان بآستان دولت آشیان خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه
گشته شهر جام بفرمان شهنشاه اسلام موسوم باسلام بگرگردید *

معاودت خان خانان سپهدار بنگاله از جنگ بعد مصالحه و تحصیل پیشکش و پدرو کردن جهان فانی

سابقا رقم زده خامه حقائق نکار گشت که چون بمیامن اقبال
کشورستان خدیو جهان و مساعی جمیله خان خانان عساکر اسلام
را نتج ولایت آشام دست داده توفیق غزو و جهاد با آشامیان
شقاوت بنیاد چهره افروز سعادت شد و شهر گرگانو که مرکز
حکومت و مستقر ایالت راجه آنجا است و از دیرباز ظلمتد شرک
و ضلالت و دار الملک کفر و جهالت بود برورد جنود مسعود نور
آسود گشته تمامی سر زمین دکن کول که ساحل جنوبی دریای
برمه پتر است بتصرف مبارزان دولت و سپاهان دین در آمد
و راجه مردود آنجا بهزاران خواری و خاکساری رخت اذبار
بکوهستان کسروپ کشیده عساکر قاهره دران ولایت رایت استقرار
بر افراشتند و سکنه و رعایای آن دیار که از بیم سطوت سپاه ظفرینه
بکوهها و جنگلها گریخته بودند باستماع صیت معدلت و نصف
این دولت خداداد باماکن و مساکن خویش باز گشته سر بر خط
اطاعت و انقیاد گذاشتند ازین جهت که موسم برشکال نزدیک رسیده
بود و ایام بارش را آنجا بایست گذرانید خان سپه سالار همت بر
ضبط و محافظت حدود و ثغور آن ولایت گماشته در هر جا که مظنه
شورش و نساد آشامیان بد نژاد بود تهانه قرار داد و یکی از سرداران
با فوجی بآنجا فرستاد تا از هر طرف که آن قوم مقهور سر بگفته و
شور بر آرند مبارزان منصور همت بدفع آنها گمارند و میر مرتضی

را با جمعی از مجاهدان نصرت لوا در شهر گرگانو گذاشته بیستم
شعبان از چهارم سال جلوس همایون خود با بقیه لشکر ظفر اثر در
موضع متبرها پور که سه و نیم کروه بالای گرگانو واقع است و سرزمینی
بلند دارد که در موسم برشکال آنرا آب نمیگیرند اقامت ورزید درین
اندا موسم برشکال در رمیده جوش لشکر ابر از ساحت میدان
آسمان شورش انگیز شد و از تقاطر امطار و ریزش سحاب مدار عرصه
دشت و بسط هامون طوفان خیز گشت موج مدلاب چون زنجیر
پای دیوانگان دشت فرسا گردید و خیمه لشکریان در صحرا نمودار
عباب روی دریا آمد بمشاهد صولت برق زمین از آب رخ در نقاب
احتجاب کشید و از بیم تیر باران ابر دریا زره جامه موج در پوشید
نهرها و نالها بسان تهر پیشگان سر بطغیان بر آورد و طرق و
مسالک از نور کل ولای راه تردد بر سپاه و لشکر مسدود کرد سران
و سرداران مقاهیر آشام و سپاهان و رزم آوران آن گروه تیره ایام که از
بیم پلارک قهر و انتقام مجاهدان ظفر اعتصام در تنگنای جنگلها و
بر قلل جبال سر کعب ناکمی در کشیده ربه صفت از شیران
بیشه و غما و هزاران عرصه هیجا اختفا گزیده بودند انتهاز فرصت
نموده دلیری و جسارت آغاز کردند و نخست در موضع دیوانگانو
غبار تهر انگلیخته بر تهانه دار آنجا شب خون آوردند پندهای
بادشاهی از آنجا که سر رشته حزم و آگاهی از کف نداده هوشیار و خبردار
بودند بکوه و مخدولان از جا نرفته در مقام مدافعت ثبات قدم ورزیدند
و اعادی را هزیمت دادند خان خانان بعد از استماع این خبر یارگار
خان اوزبک را تعیین نمود که مکتومان آن حدود را تنبیه نموده

محافظت آن تپانه قیام نماید و خان مذکور بانجا شتافته دنع
 شراشرار نابکار نمود چون مقهوران در دیولگانو کاری نساخندند آهنگ
 تپانه کچپور نموده غرق شوال ۲۳۳۰ و جمعیت تمام بر سر انوریگ
 تپانه دار آنجا رفتند و او در اول وهله اگرچه بنیروی بازوی
 جرأت و دلیوی بران دیوسیرتان ضلالت پرور ظفر یافت و آنها را
 منهنزم گردانید لیکن چون پسر از فتح خاطر از دغدغه مخالفان
 پرداخته حزم و احتیاط را که سرمایه سپاهیگری و پیرایه دلیری و
 دلوریست کار نبست و مورد غفلت و بی پروائی گشت ضلالت
 کیشان غدر اندیش که هزیمت یافته بودند بکام جسارت بر گردیده
 ناگهان بران تپانه ریختند و او با معدودی شریعت هلاک چشیده
 دیگرانرا پای ثبات از جا رفت و آشامیان مقهور کچپور را متصرف
 گشته انروی آب دهنگ از محاذی موضع مذکور تا نواحی لکهو کده
 مورچالها ساخته بسد راه نواره و منع رسیدن آذوقه بلشکر ظفر
 قرین پرداختند چون خان سده سالار برین معنی آگاهی یافت
 سرانداز خان از یک را با جمعی تعیین نمود که بکچپور رفته بتدارک
 این قضیه کوشد و چون آن حدود را از غبار رفتنه مقصدان به پدید
 در کچپور اقامت گزیده بحراست تپانه آنجا قیام نماید و متعاقب
 او محمد مراد بیگ را که چندی قبل ازین با برخی از سفائن
 جنگی بددرقه کشتیهای آذوقه از لکهو کده بکرگانو رفته بود بانواره
 همراه او و چندی دیگر از کشتیهای جنگی مقرر نمود که کشتیهای
 آذوقه را که خالی شده بود بددرقه نوده برگرداند و بسرانداز خان
 ملحق گشته باتفاق راه مقصد بپارند و بمعاونت هم مستظهرباخذند

پهناپه محمد مراد بیگ خان مذکور را پهای مردی نواره که با
 اوست از آبها و نالها بگذراند و سرانداز خان با همراهان خویش
 بر ساحل شرائط امداد و گومک نواره بظهور رساند و محمد مراد
 بیگ در موضع نیک که سرانداز خان بانظار رسیدن او توقف نموده
 بود باو رسیده از آنجا پایکدیگر روانه شدند و در گذشتن از نخستین ناله
 که بر سر راه سرانداز خان بود فیما بین منازعت و ناسازی روی نموده
 از درزش تند باد ستیزه و رنجش کشتی اتفاقشان در موج خیز
 مخالفت و نفاق افتاد و بغلبه نفسانیت سر رشته دولتخواهی
 و مصلحت شناسی از کف فرو رفته سرانداز خان از همانجا قدم
 مرافقت پسر کشید و محمد مراد بیگ از خود رائی و خویشتر
 نمائی مقید بر فاقه او نگشته سفینه عزیمت را بدست سبکسری
 انگر برداشت و شب هنگام که کشتیها را بکنار کشیده منزل گزید
 برخی از نواره مقهوران نمایان شده ناگهان بر نواره بادشاهی حمله
 آورد و از طرف ساحل نیز مقارن این حالت گروهی از اهل ضلالت
 در رسیده با تین نگو هیدد خویش شور شبخون در انداختند محمد
 مراد بیگ و همراهانش را پای ثبات و سکون لغزش پذیرفته
 همت و دلوری بر مدافعت و مقاومت یاری نکرد و مجموع
 لشکریان و اهل نواره بی آنکه شرائط پیکار و مراسم کارزار بظهور
 رسانند از کشتیها خود را بکنار انداخته عار فرار گردیدند و بترمهانی
 رسیدند و بغیر چند کشتی از امغانان دلیر خان که بمجرع ظهور
 نواره غنم آن پر دلا ب نیروی بازوی جلالت آن سفائن را بمیان
 نواره مخالفان زده بدر رفتند و به دیولگانو رسیدند دیگر مجموع

نواره پادشاهی و لشکریان و کشتیهایی که آزرده به گرگانو رسانیده بودند با جمیع اشیایی که در آنها بود بتصرف آشامیدان در آمده سرمایه نخوت و استکبار آن گروه نابکار گردید و راه رسیدن آذرده بلشکر فیروزی اثر و طریق آمد و شد نواره و خبر از آگاهی کده مسدود شد و چون جزیره آنروی آب دهنگ را که جلال بضبط آن معین بود اکثر آب گرفته از طفیان دریا و کثرت گل و لای بادپایان دشت پیمای را آنجا مجال جولان نبود و مبارزان جهاد آذین از توده بازمانده در سرزمینی رفعت قریب رحل اقامت و سکون امکنده بودند و در دامن کوه ساپانی که میانه خان با جمعی آنجا بود از کثرت نزول سیلاب آن کوه مجاهدان فرصت پزوه بهتوه آمده جز محافظت خویش با صبری دیگر نمی توانستند پرداخت مذلولان آشام از صدمه تیغ خون آشام غازیان ظاهر اعتصاب خاطر بیدغدغه ساخته و رایست جسارت امراخته جمعی ازان خسیسان خس طبیعت که در سیر روی آب بسان خاشاک بی پاک و چالاک اند سبک از آب دهنگ گذشتند و برخی ازان پست قدر آن نازل مرتبه بنگون ساری بخت و هبوط طالع چون سیل از فراز کوه ساپانی منحدر گشتند و دست تعرض بخواشی گرگانو دراز کرده فرصت دست برد بخارخان شهر می جستند میر مرتضی که بمحافظت شهر قیام داشت و پیوسته بآئین عبودیت و اخلاص و از روی کوشش و فداکاری بندگی بمراسم حزم و پاسداری و شرائط خبر گیری و هشیار می همت می گذاشت پس از آگاهی برین معنی پیشتر از پیشتر در وظائف حراست کوشیده روز و شب آماده مدافعت و پیکار بود

چون دست استیلای مقهوران بگرگانو فرسید و آنجا کاری از پیش نتوانستند برد جمعی کثیر ازان مدبران بموضع دیو پانی که غازی افغان با بیست سوار و پنجاه پیاده تهازه دار آنجا بود رفته آنرا قتل کردند از آنجا که او را از جوهر دلیری و سپاهگیری نصیبی بود نظر بر قلت جمعیت همراهان خود نموده بقصد دفع شر آنشقاوت کیشان از محوطه بانسی که بجهت سکونت خویش ساخته بود بیرون آمده باچندی از رفقا که در میدان جلالت و سربازی با او شریک اعدان بودند بران جمع کثیر تاخت درین اثنا سرداران ملاعین که خود را بدروازه محوطه رسانیده بود بیکمی از همراهان غازی مقابل شده شمشیری بر پیشانی اسپ او رسانید و اسپ بصدمه رخم از زمین راست شده سوار بر زمین افتاد و خصم کینه جو باتیغ آهسته رو بدو نهاد آن سرد صفت شهامت کیش بجلدی و چالاک از زمین برجسته بآمرود در آویخت و بزخم جمدهر خونس با خاک بر آمیخت اشرار نابکار از کشته شدن سردار مغلوب رعب و بیدلی گشته روی همت از عرصه پیکار بر تافتند بالجمله از وقوع این قضایا رعایایی که مبرر حط انقیاد نهاده بمساکن خویش باز آمده بودند بواحدی قرار شتافتند و در خلال این حال خبر استیلای بدیم نراین بر ولایت کوچ بهار اشتهار یافته نخوت انزای اعدای مقهور و همت گسل بیدلان لشکر منصور گشت و این سانحه بدان جهت وقوع یافت که جمعی که بنظم و نسق مهمات مالی آن ولایت معین گشته بودند باقتضای مصلحت و تدبیر کار نموده بدستوری که در ممالک محروسه پادشاهی معمولست

شروع در جمع بندی آن ولایت و مطالبات اموال از رعیت نمودند
از آنجا که زمینداران مملکت هندیستان بمقتضای تدبیر بحسب تسخیر
قلوب و استعالت رعایا که سر از ریشه اطاعت و مالگزاری آنها بر
ندارند در محال زمینداری خویش مساعله در اخذ مال بکامی بود
و دستور و قانونی که در ممالک محروسه معمول است بعمل نمی
آورد و بیم نراین نیز برین و تیره عمل می کرد کانه رعایای
آنجا از وقوع آن معاصله و قرار آن دستور که از آئین معهود آندینار
هزار بود و بایستی بتدریج صحت ظهور و استمرار گیرد متوحش و
و نفور گشته خواهان بیم نراین شدند و او را بفروغ آمدن از
کوهستان و تحریک سلسله فساد ترغیب نمودند آن ضلالت آئین
این معنی را دولتی عظیم شمرده از کوهستان فروغ آمد همگی
اهل آن دیار بآن بنی اندیش سیه روزگار پیوستند و دگر باز او را
بحکومت و ریاست برگرفته بر سر محمد صالح نام یکی از منصبداران
ازان بادشاهی که در موضع گنجل بازی بود ریختند و او با همراهان
بتغیغ عصیان آن مخاذیل نقد جان در راه عبودیت در باخت و
ابواب وصول رسد بلشکری که آنجا بود مسدود شد و بیم نراین
باسفندیار خان پیام نمود که طریق سلامت آنست که خود را در
معرض هلاک نیارده رخت اقامت ازین دیار برگیری و به بنگاله
روی خان مذکور چون قوت مقاومت در خود ندید بصوابدید خرد
مصلحت بین بارفقای خویش از آنجا بر آمده بگهوڑه گهات رفت
و درین وقت عسکر خان نجم ثانی که از جناب خلافت و جهانپانی
بآنجا معین شده بود در گهوڑه گهات رسیده بار پیوست و بذابر آنکه

استعداد استرداد آن ولایت از کفره بدشهاد نداشتند بصورت آنجا
توقف گزیدند تا مهم آشام بانجام گراید و خبری از خان خانان بیاید
بالجمعه چون آن نوین سپهدار بر کیفیت جرأت و جسارت آشامیان
و آمدن آنها بناواحی گرکانو و صحاربه باغازی تهانه دار دیوانی
آگهی یافت ابو الحسن نام یکی از جماعت داران خرد با فوجی
شایسته بتنبیه مقهورانی که چند جا در نواحی دیوانی مورچال
ساخته دگر باز در صد حمله بردن بران تهانه بودند تعیین نمود
و زمره آغران را با جمعی دیگر بکومک میسر مرتضی فرستاد
و ابو الحسن بدیوانی رسیده بتادیب مفسدان پرداخت و آن
بی دینان مزبور را ازان حدود متفرق و پیریشان ساخت و چون قضیه
شکست محمد مراد بیگ و استیلای آشا میان بر نوار که همراه
او بود بخان سپه سالار رسید فرهاد خان را با راجه سجان سنگه و
فرول خان و دیگر بندگان های بادشاهی و فوجی آراسته از سپاه خود
بلکهوگده تعیین نمود که رفته کشتیهای آذوقه را که آنجا فراهم
آمده باشد بلشکر ظفر اتر رساند و در رفتن و آمدن مفسدان اطراف
را تنبیه و تادیب نموده سرانداز خان را بمحافظت کچهور بازدارد
و در هر تهانه که کومک ضرور داند جمعی بگذارند و تهانهای آن
حدود را بنوعی بتدریست دهد که بعد ازین مقهوران بی دین
محال تعرض بمتردین نیابند و ابو الحسن را که چنانچه گزارش
یافته بتنبیه مفسدان دیوانی معین کرده بود نیز مامور ساخت
که با همراهان خویش رفیق خان مذکور باشد و فرهاد خان هزدهم
شوال بگرکانو رسیده از ناله دیکهو که کمال شورش و طلاطم و نهایت

طغیان و اشتغال داشت شب هنگام عبور نمود و ابو الحسن از انروی
آب بار پیوست و چون بموضع نیک رسیده صحرا را دریایی بیکران
دید و چندانکه در جست و جوی راه کوشید چاره و تدبیرش بجایی
نرسید چون آن روز و شب آسمان از سحاب قطره ریز و زمین از آب
طوفان خیز بود سواران جز خانه زین منزل گاهی نگزیدند و پیدها
بغیر ایستادن در آب چاره ندیدند روز دیگر فرهاد خان ناچار
چاره کار در معادوت دانست و سر انداز خان را که دران موضع
بود همراه گرفته بسمت کرگانو روان شد و بارنقا همه دران آب
رانده قریب بموضع ترمهانی رسید آشامیان غدار نا بکار بتازگی آنجا
انهار عمیق و جداول عریض حفر نموده بآب دهنگ متصل کرده
بودند و بر سواحل آن مورچالها ساخته بمردان کار و آلات پیکار استوار
نموده راه مراجعت سپاه ظفر پناه را مسدود گردانیده بودند درین
اثناء بسیاری از ملاعین آشامی که بر کشتیهایی جنگی نشسته بودند
در رسیده بر اطراف لشکر منصور شروع در انداختن توپ و تفنگ
نمودند و از مورچالها نیز دست بامتعمال آلات حرب کشودند فرهاد
خان و همراهانش حال برین منوال دیده در گرداب حیرت و اندیشه
فرو شدند نه نواره داشتند که بان دنع اعدای مقهور و از آبها و نالها
عبور توانند نمود و نه آذوقه که قوت دواب و لشکریان شوک ناچار خود
را بدالای آبی که دران نواحی بود کشیده دل بفضل الهی نهادند
چون ازین معنی بخان خاندان خبر رسید محمد موسی یکه تازخانی
را با فوجی عظیم از سپاه خود بکومک فرستاد و او بترمهانی رسیده
پیشتر نتوانست آمد خان سده دار و سایر دولت خواهان عقیدت

شعار را از اجتماع این حالت موجب شامت و ملالت گشته در حل
آن معضله فرو ماندند القصه تا یک هفته فرهاد خان و رفقای او
بر فراز آن آل محصور آشامیان دیو سیرت درد خصال بودند و از بی
قوتی گدازن لشکر را ذبح نموده بگوشت آنها تغذی می نمودند و
مقهوران محال طلب هر روز و هر شب از کشتیه و سورچالها بانداختن
توپ و تفنگ ناثره جنگ افروخته مراسم کینه توزی و شر اندوزی
بظهور میسرسانیدند و چند نوبت از کشتیهها فرو آمده قدم جهالت
بر آل نهاده حملات متواتر نمودند و فرهاد خان با مبارزان نصرت
نشان در مقام مدافع در آمده بضرب تیغ سرافشان کفایت شر
آتشقوت منشان می نمود نوبتی جمعی کثیر از مقاهیر پدای آل
آمده بر معدودی از راجپوتان راجه سجان سنگه که بآنها نزدیک بودند
حمله آور شدند فرهاد خان ازان حال آگاه گشته خود را بآن موضع
رسانید و راجپوتان را اشاره نمود تا مضمون الحرب خدعه را کار
بسته از روی مصالحت قدم همت را پس کشیدند آشامیان بی فرهنگ
باطل آهنگ از مشاهده این حالت خیره گشته بی درنگ پیش آمدند
و از کشتیهها دور افتادند خان مذکور چون تیر تدبیر در هدف مقصود
جایگیر دید با همراهان عطف عنان همت نموده بران گمراهان
حمله نموده اکثری ازانها را طعمه تیغ بی دریغ ساخته چند کشتی
را متصرف شد مجمل چون این حالت بامتداد کشید و جنود مسعود
را آذوقه موقوف گشته از بی قوتی کار بصعوبت انجامید خان مذکور
و اتباعش بصوابدید همت و جرأت قرار داده که کلکها از درخت
کیله و نی و کاه ترتیب دهند و آنرا ضمیمه کشتیهایی که از مخالفان

بدست آورده بودند ساخته و بر آنها سوار شده بدفع شر اشرار نابکار پرداختند و خود را بهر عنوان که باشد ازان گرداب خطر بساحل نجات اندازند بنابراین قرار داد پس از هفت روز که دران گرداب عذاب آشوب گاه بلا برنج تسلط و استیلائی اعدا مبتلا بودند فرهاد خان با جمعی از بردگان که هر یک بهنگ بحر شهامت و شجاعت بود در اول ظهور تابش صبح که هنوز روشنی روز جهانرا چهره افروز نگشته بود بران کشتیها و کلاک ها که ترتیب داده بودند بر نشستند و سفینه همت بداریای توکل افکنده در روی آب بر روی مخدولان خسران مآب حمله ور گردیدند آنصالح کیشان مقهور از انجا که سر خوش نشاء پندار و غرور گشته احتمال ظهور این قسم دستبردیی از مبارزان منصور راه نمی دادند بجمعیت خاطر و اطمینان دل بی پروا و غافل غفوده بودند از منوح این حال و مشاهده جرأت و جلالت مبارزان فیروزی مآل مغلوب رعیب و دهشت گشته بواهی فرار و بواهی ادبار شتافتند و غازیان اسلام ازان مهلکه نجات یافتند فرهاد خان سپاس فضل و موهبت ایزدی بجا آورد و بچهل و یک کشتی که از آشامیان مردود بدست آورده بود لشکریان را از آنها گذرانیده درم ذی قعدة بخانجانیان پیوست و پس از مراجعت فرهاد خان از کثرت بارش وطنیان آنها طرق و مسالک بالکلیه مسدود شد و هر کس در هر تهانه که بود بر آمدنش ازان جا و وصول کومک یار نزدیک بمرتبه تعذر رسید بنابراین خان سپه دار قرار داد که سپاه ظفر پناه از تهانها برخیزند و جلال با همراهان ازان روی آب دهنگ و غازی از دیوبانی و جمعی از مردم تهانهای دیگر بکرگانو آمده نزد میر

مرتضی باشند و میانه خان از دامن کوه ساپانی بر خاسته با سراندار خان آثروی ناله دیکهو که از پیشش کرگانو جار بست اقامت نمایند و سکنه آن حدود را از شر تعرض اعدای مردود محافظت کند و دیگر لشکرها از هرجا که باشند بمتهراپور آمده بجیش مسعود پیوندند باجمله بنابر منوح این اسباب و موجبات دگر باره جمیع ولایت آشام بقصر آشامیان تیره ایام در آمده غیر از کرگانو و متهراپور جایی دیگر در تصرف عساکر منصور نماند و از خیرگی مقهوران کار بجای کشید که از متهراپور بکرگانو بی فوجی مجال تردد نبود از وقوع این حالت وحشت و دل تنگی و دهشت و مراسیمگی بر ضامان استیلا یافت و دلها قرین حیرت و خاطر ها رهین ضجرت گردید عسرت و قلت آذوقه نیز این حالت پر ملالت را علاوه شد و راجه ضلالت کیش یکی از عده های خویش که او را بیلخانی بهوکن گفتندی سردار و صاحب اختیار کرده بالشکری عظیم بمداغه عساکر گردون مآثر تعیین نمود و باطراف آن ولایت نوشت که هیچ کس از گفته و فرمان او سر نه پیچد و خود از کوهستان نامروپ برآمده در قصبه سولا کوری که در چهار منزلی کرگانو است و در سوابق ایام دار الملک رانهای آشام بوده اقامت نمود و بیلخانی بهو کن که بکنار نهر دلی که از کوهستان برآمده و از نزدیک متهراپور گشته بآب دهنگ می پیوندد و در موسم بزشکال دریای عظیم می شود آمده قرار گرفت و از اطراف آندیار مردم را طلبیده حشری انبوه از آشامیان شقاوت پزوه فراهم آورد و دیواری عریض مرتفع در کمال استحکام بطول می کرده در عرض اندک فرصتی بر لب آب مذکور

ساخت که یکسر آن بکوه متصل بود و مرد دیگر منتهی شده بجای
که نهر دلی متصل بآب دهنگ می شود مقاهیر شقاوت فرجام
چندین نوبت بجمعیت و هجوم تمام از آب گذشته بر لشکر دلیرخان
شب خون آوردند و آویز شهای صعب کردند نوبتی آن خان
شهامت شعار خود سوار شده بران مخدولان تاخت و جمعی کثیر
را طعمه صمصام انتقام ساخت و دیگر بلشکر او جسارت نمودند و
چون زمیندار چارنگ که از اعظم اعوان راجه بود باتباع خود بنزدیک
متبرپور آمده مورچال بسته بود خان خانان راجه هجان سنگه را
بدفع او تعیین نمود و راجه مذکور بر سر او رفته با آن کانر لئیم
حرئی عظیم نمود و او را هزیمت داده کامیاب ظفر بلشکر فیروززی
اثر معاودت کرد و همواره مبارزان جلالت آثار را در لیل و نهار با
اعدای تیره روزگار آویز شها روی میداد که ذکر مجموع آن بر سبیل
تفصیل موجب اطباب و تطویلست چون مخالفان را از محاربات و
مقاتلاتی که در متبرپور با جنود منصور بجای آوردند مقصود
حاصل نشد انتزاع کرگانو که نیلان و اسپان و جمیع آلات توپ خانه
و نواره و ذخیره آذوقه در آنجا بود پیش نهاد همت باطل نهمت
ساختند و شبها بجمعیت تمام بر اطراف شهر و محوطه خانه راجه
هجوم آورده فرصت یورش می جستند و نواحی شهر را بشرازه
شرارت آتش زده خانها را می سوختند و صدق (کریمه بخیرتون
بیوتهم بایدیم) را چراغ ظهور در پیشگاه بصائر می افروختند میروتنی
دزدن آل بر دور محوطه خانه راجه از پیادههای بندرتچی جمعی
بحراست باز داشته و گروهی بر کنار ناله دیکهو بمحافظت گماشته

خود با همراهان مکمل و مسلح تا صبح آماده مدافعت و محاربت
بود و در مراسم خبر داری و هوشیاری تهاون نمی نمود چون
خان خانان ازین معنی آگاه شد هفتم ذی القعدة فرهاد خان را با سید
سالار خان و قراول خان بکرگانو تعیین نمود بعد از آمدن فرهاد
خان مخدولان شقاوت پرور پیشتر از پیشتر جسارت و خیرگی نموده
بکرات و مرآت هنگامه آرای جدال و قتال گشتند و آویز شهای سترگ
و کوشش های سخت بکار برده هر بار خاسر و ناکام و مغلوب تبخ سطوت
دلاوران اسلام گردیدند و صعب ترین محاربات آن بود که در شب غره
ذی الحجه روی دانه فرهاد خان زخمی شد و نزدیک بود که کرگانو
بتصرف آشامیان مخدول در آید و کار لشکر نصرت شعار بفساد
گراید و آن چنان بود که مقاهیر باطل ستیز محال طلب برده داری
ظلمت شب ابتهاز فرصت کین نموده از سمتی که خندق محوطه منزل
راجه پایاب بود گذشتند و بپای دیوار بانس رسیده بشور عظیم که
هنگام رزم و جدال شیمه آنقوم بد خسالت بر بندرتچینی که در
پای دیوار بحراست قیام داشتند حمله آوردند آنها را پس از اندک
مدافعتی پای قرار از جای رفته فرار نمودند و اشرار نابکار دیوار
را آتش زده بدرون حصار آمدند و نصف آنرا فرو گرفتند و از وقوع
این معنی شورش و انقلاب عظیم در اهل حصار بهم رسیده مردم
بهم بر آمدند و حال دگرگون شد چون سرداران جنود فیروززی
صدای ها و هوی مقهوران را بر معامله هر شب که بر اطراف حصار
آمده شور می انداختند قیاس کرده بخيال این جسارت نیفتادند
و بندوق چنان مذکور نیز بغلبه دهشت و سراسیمگی از وقوع این

جرات دیر خبر با آنها رسانیدند زود بتدارك این قضیه نپرداختند
مجملا چون فرهاد خان و میر مرتضی بر کیفیت استیلائی اعدا
آگاهی یافتند با جمعی از دلداران موار شده بدفع آنها متوجه گشتند
اما چون ظلمت لیل پره احتیاج و استتار بر چهره مخالفان سیه
روزگار کشیده بود نمی دانستند که جمعیت آنها در کدام طرفست
و بچه جانب حمله باید برد در خلال این حال آشامیان بد کمال
یکی از چهره های بزرگ خانه راجه را آتش زدند از پرتو شعلات
آن شب تیره نمودار رز روشن گشته محل اجتماع فساد کیدشان
ظاهر شد و مجاهدان فیروزی مآل بروشنائی آن مشعل اقبال
بران گروه تیره بخت حمله کردند لیکن چون زمین ها کل ولای
داشت و کودالها بر سر راه پر آب شده بود اکثر سواران از هم جدا
افتاده خبر معدودی از سپاه با سرداران نرسیدند آشامیان همت
همت باوجود کثرت عدد از صدمه جرات و دایری بهادران نصرت
نشان مورد رعیت و هراس گشته ببالای آل بر آمدند و از انجا دست
جرات بانداختن تیر کشودند مبارزان بپای آل رسیده میر مرتضی با
هفت موار از فدریان معادلت مند بدیروی همت و جلالت ببالای
آل حمله کرد و شدت تیر باران آن نابکارانرا چون قطرات ابر بهاران
هرمایه خورمی و طربناگی شمرده دایرانه خود را بدالا رسانید
و بهاد آن حمله مردانه ابر جمعیت آن تیره روزان را فراز آن پشته
متفرق گردانید و فرهاد خان از سمتی دیگر با معدودی بر مخالفان
تاخت و همچنین سائر سرداران و دلداران هر یک از طرفی بر
مخزولان بی دین زده تیغ قهر و کین از خون آن ملاعین رنگین

ساختند فرهاد خانرا دران رست خیز بلا و ستیز سرگ آزما از غنچه
بیگان اعدا دو گل زخم بر دست شکفته کاپچین ریاض سرخروئی شد
باجمله اعدای ضلالت قرین ثاب حملات مبارزان سعادت آئین زیاده
هزیمت را غنیمت شمردند و خون را بخندق انگنده طریق فرار و مسلک
ادبار سپردند و عرصه حصار از خار استیلائی اشرار پیرایش یافته
اولیای دولت بغیر روزمندی چهره نشاط برافروختند چون حصار مذکور
از بانس بود و آشامیان مخذول بهوختن آن مجال دخول یافته
بودند روز دیگر میر مرتضی بصوابدید دولت خواهان همت بر ساختن
دیوار گل بجای حصار بانس گماشته بجد و کوشش بلیغ همان
روز دیوار سمت شمال را با استحکام تام بر آورد و در عرض یک هفته
بر در آن محوطه دیواری عریض مرتفع مرتب ساخته بتوب و تفنگ
و دیگر آلات جنگ مستحکم گردانید و سید سالار خان و عبد الرسول
دکنی و قشونی دیگر از سپاه ظفر پناه مقرر گشتند که شبها بیرون
شهر رفته بمراسم حراست و پاسداری قیام نمایند و از کید کفار غدار
با خبر باشند لیکن آشامیان سخت کوش بدکیش از بدرگی ترک
خبرگی نکرده دست جهارت از کینه تیزی و شراندوزی نکشیدند
و از آئین فتنه سازی و دست اندازی متقاعد نگردیدند هر شام
بجمعیت تمام از نپردلی و ناله دندانکاله که یک گروهی کرگانو
گذشته بآب دهک می پیوند عبور نموده بانواج منصور که در
بیرون شهر پاس میداشتند مقابله و مجادله می نمودند و بر اطراف
حصار هجوم آورده جویای فرصت دستبرد بودند و آنروی روز
دیگر که محل اقامت سرانداز خان و میانه خان بود مورچالها ساخته

پیوسته شب خون بران لشکر می آوردند و آنها چون جای مستحکمی
داشتند بمداغه پرداخته دفع شر آن بد اندیشان میکردند و در
هنگام ذی الحجه مخدولان با همگی ابتلاع خودش بکثرت و هجوم تمام
شب هنگام بقصد یورش بر حصار از آب گذشتند و بشهر رسیده بیکبار
بر افواج بیرون و اطراف حصار حمله آورده جنگ در انداختند
فرهاد خان با آنکه از شدت الم زخمها که بدستش رسیده بود کمال
آزار داشت موار شده میان حصار ایستاد و اتمام جنگ و مراسم
حراری بجا آورده سپاه نیروزی را بمداغه و محاربه کفار نابکار تعیین
نمود تا قریب سه پاس شب فیران قتال و جدال شعله ور بود و
حراری صعب و کارزاری شدید که مثل آن کم بوقع پیوسته بود رو
نمود خود مقهوران شقاوت پرور مکرر از هر سو بر دیوار حصار یورش
برده در هیچ طرف مجال غلبه و استیلا نیافتند و عاقبت الامر
بصدقه تیغ مجاهدان جلالت شعار سپر انداخته بواهی فرارشانند
و درین بیکار و آویزش از اکثر مبارزان عقیدتمند و فدویان اخلاص
منش خصوصاً فرهاد خان و سید سالار خان و میر مرتضی ترددات
مردانه و گوشه‌های دلیرانه بظهور رسید و شب هشتم شهر مذکور
منهیدان لشکر منصور خبر رسانیدند که دگر باره مقاهیر از آب گذشته
عزم غدر و شبنون دارند فرهاد خان با کمال ناتوانی و آزار سوار
شده آماده زور و کارزار گردید و افواج درون و بیرون را خردار و مستعد
بیکار گردانید قریب بد و پاس شب که ماه جهازگرد سر بنقاب
احتجاب در کشید عاصیان تیره بخت ظلمت سرشت از کمین کین
برآمده برخی با عید سالار خان و عید الرشول مقابل شدند و جمعی

کثیر محاذی دیوار حصار صف کشیده جویای فرصت یورش بردند
درین اثنا تیره ابری مترام که نموداری از انبوهی و هجوم افواج
مخالف بود ظاهر شده بارشی شدید آغاز کرد که چون ریزش سیل
سروشک عشاق فرصت دیده گشودن نمی داد و آب تا رکاب بادپایان
آتش خور رسیده دلوران اسلام را مجال تاخیر بران خاکساران نماند
لیکن مقاهیر نیز پای جرأت پیش نهاده قدرت آویزش نیافتند
و از اول تا آخر در برابر عساکر نصرت مآثر ایستاده پایان شب رخ
از عرصه مقابله بر تافتند و روز عید الضحی خبر رسید که گروهی
انبوه از آشامیان شقاوت پرور از آب دندانکا عبور نموده در سواک شهر
میان درآل بدستن مورچال دست جسارت گشاده اند فرهاد خان
قراولخان را با فرقه آغران و جلال را با همراهان او و دیگر دلوران
بمدافعه بد اندیشان معین ساخت و آنها رفته فضیلت غزو و جهاد
با آن جمع ضلالت نهاد انداختند و آن باطل ستیزان را مغلوب
و منهزم ساخته مورچالها را که بچوب و تخته ساخته بودند آتش
زده سوختند چون فرهاد خان را الم زخم دست داشتند انجامیده
از کثرت تردد و شدت آن آزار ضعف و ناتوانی بر و مستولی گردیده
بود مخالفان ازین معنی آگهی یافته خیرگی میکردند خان سده سالار
رشید خان را بجای او تعیین نموده او را نزد خود طلبید و خان مذکور
بازدم شهر مسطور داخل گرگانه شده همان روز شدید که کفار فجار
دگر باره بمورچالی که متصل شهر از تخته و چوب ساخته بودند و روز
پیش غزات اسلام آنرا آتش زدند آمده بتجدید و استحکام آن مشغول
اند بمجرت اجتماع این خبر با جنود ظفر اثر سوار شده به تنبیه آن

تیره بختان شتافت آشامیان مردود از سطوت و مولت جنود معمود
 ره نورد فرار شدند رشید خان تا کنار آب دندکا تعاقب آن بدعاقبتان
 کرده از اینجا معاودت نمود و در همین روز سر انداز خان نیز خبر
 یافت که ضلالت منتهان آشامی در یکی از مورچالها که نزدیک
 محل اقامت او در آن روی ناله دیگهو ساخته بودند جمعیت نموده
 عزیمت شبخون دارند باوجود کثرت آشامیان بد اندیش و قلت
 همراهان خویش بتحریرک جلالت و دلاری بر سر آن زمره بد سیر
 رفته جمعی کثیر به تیغ کین و کمند قهر قتل و اسیر گردانید و مورچال
 را خراب نمود و اسیران را که از صد تن بیش بودند سرهای
 کشتگان از گردن در آویخته نزد خان خاتون فرستاد بعد از وقوع این
 فتح اعلاهی خسران مآب دست از تعرض حال افواج آفریدی آب
 کشیده دگر باره پیرامون عزیمت شبخون نگردیدند و چون گروهی
 از کفار تیره روزگار بر کنار ناله که موسوم است بکاکو جان و از مابین
 نهر دلی و دندکا میگذرد مورچالی باستحکام بسته بودند رشید خان
 محانظت شهر و حصار بمیر مرتضی و راجه امر سنکه گذاشته
 شانزدهم ماه مذکور بقصد دفع آن مفسدان مقهوران از کرگانو برآمد
 و از ناله دندکا با تمامی سپاه ظفر پناه به نیروی توکل و دلیری گذشته
 چون بکنار ناله کاکو جان که در آن طرفش غلیم لئیم مورچال بسته
 بجمعیت عظیم نشسته بود رسید فرقه ضلال بازوی جرأت بمداغنه
 و جدال گشوده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمودند و چون زمین
 آفریدی آب بنوعی ارتفاع داشت که صعود بساحل متعذر می نمود
 و جنود قاهره در گذشتن از آب متفکر گشته لختی درنگ گزیدند

و درین اثنا عبد الرحمن خویش رشید خان با چندی از بهادران
 جلالت شمارو چند بیلدار بآب زدند و چون نزدیک بکنار رسیدند
 مخدولان مغلوب خوف و رعب گشقه روی بفرار نهادند و بیلداران
 به تیز دستی و چالاکي راهی که یک سوار بهالا تواند رفت دران
 کنار گذاشتند و مبارزان ظفر پناه ازان راه بدلا برآمده بتعاقب گریختگان
 پرداختند و دیگر لشکریان نیز از عقب آنها بسرعت از آب گذشتند
 مجاهدان اسلام دران صحرای وسیع باعدای ضلالت فرجام رسیده تیغ
 انتقام در آنها نهادند و کشتی بلیغ و قتلی بیدریغ کرده مشونت
 جهاد اندوختند و پسر بلندی بهوکن که سردار آن جمع نابکار بود با
 پقیة السیف آن خیل ادبار بتگ پانیمجانی ازان عرصه بلا بر آورده
 بکنار نهر دلی رسید و چون گریختگان از بیم تعاقب جنود ظفر مآب
 دست خوش اضطراب بودند سراسیمه وار بکشتیهایی که در کنار
 داشتند هجوم آورده خود را بر روی هم در سفائن انداختند و برخی را
 کشتیه غرق شده بسیاری را موج فنا از سر گذشت و یک صد و
 هشتاد تن از آشامیان در نهاد که اکثر رؤسای آن قوم بد نژاد بودند
 و ازان جمله یکی از سرداران عمده بود بکمند قهر و استیلاهی
 بهادران نیز روزمند اسیر گشتند و رشید خان مورچال آنها خراب
 کرده ترین نصرت و ظفر معاودت نمود و از وقوع این فتح نمایان
 خوف و هراس ببقیاس بر یوایان آن باطل پرستان ایزد ناشناس
 مستولی گشت و از جمیع مورچال ها برخاسته بزرایای ذاکلمی در
 خزیدند و فی الجملة آرامشی در اهل شهر و حصار پدید آمد و
 باشاره خان سپهدار رؤسای اساری را مغلول و مقید ساخته مابقی

را در کنار ناله دندک بدار زدند تا خلاف اندیشان بد سگال ازان عبرت گیرند شمع از سوانح لکپوگده که نواره بادشاهی آنجا بود آنکه بعد از رسیدن موسم برشکال و طغیان آب ها و مسدود شدن راهها چون خبر جسارت و خیرگی آشامیان مقهور و قصه گشته شدن انور بیگ تپانه دار کچپور اشتهار یافت این حسین بر دور لشکر خویش حصار از بانس در کمال ممانعت و استحکام ترتیب داده بر اطراف آن ادوات توپخانه چید و برکنار دریا نیز بر مررا و موضع کمین گاه مقابله مورچال ها بسته از شر اعدا و شب خون آنها فارغ گشت و برخی از نواره مشحون بمردان کارزار و ادوات پیکار بسر کردگی علی بیگ ملازم خان سپه سالار کچپور فرستاد که آنجا رفته بتنبیه و تا دیب اعدای پردازد چون علی بیگ کچپور نزدیک رسید برخی از کفره نابکار بر روی دریا باسفائن جنگی و جمعی از طرف ساحل بر سر نواره بادشاهی آمده از دوسو بحرب وجدال پیوستند و در اول کار نواره منصور مغلوب شده تا موضع بانس بازی که مابین کچپور و دیول گانو است باز گردید و در آنجا منصور خان زمیندار که این حسین او را با برخی دیگر از نواره بمدد علی بیگ فرستاده بود باو پیوست و هر دو باتفاق بر اهل کفر و شقاق حمله بردند و آنضال اندیشان تاب ثبات نیاورده طریق فرار سپردند و چند کشتی ازانها بدست مبارزان نصرت مند افتاد و منصور خان و علی بیگ بلکپوگده معاودت نمودند و چون درین وقت یادگار خان در دیولگانو از شر اعدای ایمن نبود و بودن او در آنجا با جمع قلیلی که همراه داشت از مصاحبت دور می نمود این حسین باقر خان سپهدار

برخی از نواره بدیولگانو فرستاده او را بلکپوگده طلبید و چند نوبت بیای مردی دایری و شهامت با مبارزان منصور بآنروی دریای بر مهاتر رفته چندی از رؤسای آشامی را که گروهی انبوه ازان قوم بد نهاد فراهم آورده در آن طرف مصدر فتله و فساد گشته بودند و بمنع وصول رمد و قطع طریق مسلک تهر و سرکشی می پیمودند تنبیه و تادیب نمود و جمعی ازان بی باکان را بتبع بیدریغ از هم گذرانیده زمره کثیر بقید اسیر آورد و اسیرانرا باشیای بسیار که غنیمت جیوش نصرت شعار گشته بود بلکپوگده رسانید و در عرض این ایام سه نوبت نواره بر ساز و سامان بجبهت بدرقه کشتیهای فرقه که بشغل تجارت غله و رسانیدن آذوقه قیام داشتند بگوهتی فرستاد که از آنجا آذوقه وافر بلکپوگده آورند و چون مکرر بر سنگه حدود قلعه سوله گده که مابین لکپوگده و کلیابر واقع است تاخت برده مفسدان آن سرزمین را گوشمال داد رعایای آن موضع از ترک تاز غازیان سعادت پژوه ستوه آمده سرداران خود را که محرک سلسله فتنه و شورش بودند دستگیر ساخته نزد او آوردند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و چند کورت بر متوطنین دامن کوه تاخته قتل و غارتی عظیم نمود و آنها نیز در سردار که از عمده های راجه بودند و نزدیک کوهستان مورچال ساخته هنگام فرصت قدم جرأت بحوالی کرگانو می گذاشتند با زنان و فرزندان آنها دستگیر کرده نزد او آوردند و چون اکثر مفسدان را تنبیه و تا دیب نموده دست جرأت و استیلاي آنها کوتاه ساخت یادگار خانرا فرستاد که پائین پیش ضبط دیولگانو نماید و حقائق این احوال را بخان خانان نوشته مصحوب یکی از آشامیان

فرستاد بالجملة چون بپجدلی بهوکن مکرر حملات سرد آزما و شب
خون ها بر عساکر قاهره آورد و در مراتب مدافعت و محاربت
هر تدبیری که ممکن بود بکار برده بیقین دانست که اقدام ثبات
و همت سپاهیان دین و مبارزان نصرت قرین بامثال این امور
لغزش نمی پذیرد و شاهد مقصودش در مرآة سعی و کوشش صورت
نمیگردد ناچار مسلک عجز و ابتهال سپرده بدلالیت عقل دور
بین و خرد مصلحت گزین باشارت راجه شقارت کیش ضلالت
آئین بزبان مسکنت و خضوع اظهار ندامت و استدعای مصلحت
نمود و عریضه مبني برین مراتب مصحوب یکی از مردم کاروان
نزد خان خانان ارسال داشت و فرستاده او بمتهرا پور که محل
اقامت مواکب منصور بود آمده خان سده سالار را بتذکار کلمات
عجز آمیز بخشایش انگیز بصلح راضی گردانید لیکن آن نوئین
صلاح اندیش کاروان قبول این معنی را مشروط بآن ساخت که راجه
پانصد زنجیر نیک و سه لک توله طلا و دختر خویش بجهت پرستاری
پرده آرایان خرمکده سلطنت و اقبال بفرستد و هر ساله پنجاه زنجیر
نیک برسم پیشکش به پیشگاه جاه و جلال ارسال دارد و آنچه از ولایت
آشام بی سپر افواج ظفر اعتصام گشته بتصرف بندهای بادشاهی
را گذارد و کوهستان نامروپ و دیگر کوهستانهای اطراف آن ولایت
باو متعلق باشد و پورنمل نام هندوی از بندهای بادشاهی جهت
ابلاغ این پیام برفاقت کس بپجدلی بهوکن نزد او فرستاد و چون
پورنمل آنجا رسید بپجدلی بهوکن قدومش بتاداب مهمان
پذیری تلقی نموده شبی او را نهانی از اغیار طلبید و اظهار کرد

که اگر راجه قبول شرائط مصالحه نکند من ازو مفارقت جستجو
نزد خان خانان می آیم و بمنهج عبودیت و دوات خواهی خدیو
زمین و زمان میگیریم و بعد از دو سه روز پورنمل را اثن انصراف
داد در خلال این احوال در متهرا پور که خان خانان با اکثر عساکر
منصور آنجا اقامت داشت بسبب کثرت بارش و رذات آب و هوا
اقسام امراض و اسقام خصوصاً تب لرزا و اسهال شائع شده اکثر
اهل لشکر مریض و گوتناک شدند و اثر سمیتی در هوا و مقدمه
و بانی در جنود نصرت لوا بهمرسیده جمعی کثیر باقنضای تقدیر
بساط حیات در نوشند و این حالت پرمالالت در کرگان و اطراف
و نواحی آن بلکه در جمیع ولایت آشام سرایت کرده این بلیه عموم
پانت و خلقی انبوه از آشامیان شقارت پوره خصوصاً ابتاع و اشباع
راجه که خود را بکوهستان های دور و تنگای درها و جنگلها کشیده آن
مواضع را پناه جایی خویش اندیشیده بودند از تیغ زهرآبدار و با زخم
فنا خورده بدرکات حجیم پیوستند چنانچه از خواص راجه نقل نمودند
که دو لک و سی هزار آشامی ببلیه و با راه نیستی پیمودند و وقوع
قحط و غلا و فقدان حوائج ضروری معیشت که علقش انسداد طرق
و مسالک و عدم وصول رسد از چهار انگیر نگر بود علاوه اینحال گشته
کار مردم ازان بدشواری کشید از جمله یک صد و هفتاد و سه انبار
شالی که از مخازیل غنیمت اولیای دولت گشته بود هنگام طغیان
آب و جسارت و خیرگی اعدای خهران مآب شانزده انبار در تصرف
عساکر نصرت شعار مانده مابقی را مقهوران متصرف شده بودند
و درین مدت قوت غالب اهل لشکر و دراب برنج بود و دیگر

اجناس غلات و ماکولات و مشروبات و جود غذا داشت چون گاو
بسیار از مخالفان بدست سپاه ظفر پناه آمده بود تا یک چند
گوشت گاو در آب صرف جوشانیده یا در پیله آن پخته با برنج
میخوردند در اواخر حال آن نیز مفقود شد و چون اقسام لیمون
و نارنج در آن ولایت و فراست گاهی مفرای هوس متعممان ازان
می شکست دیگر از انواع خورنی چیزی یافت نمیشد جمعا بنا بر وقوع
این قضایا و حدوث این بلایا آشامیدان شقاوت پرور خیره تر شده بتازگی
آمدند در انتزاع آن ولایت بستند و بیحدلی بهوکن که چنانچه گزارش
یافت از مجادله و کوشش بهر گرانیده از روی تضرع طلب مصالحت
میگردد که باره راه مخالفت و طغیان پیمون و از قرارداد علی که پیشتر
نموده بود بر گشته بکینه توزی و شر اندوزی نشست و چون
عقوبت هوای بهتراپور و حدوث عامل و اسقام بنهایت رسید
خانانان با جنود نصرت نشان ازان جا کوچ نموده دوازدهم محرم از
بنجم مال جلوس همایون بگرگانو آمد و آشامیدان مخدول این
حرکت را بر عجز محمول داشته خیره تر شدند و درجسارت و دلیری
فزودند اکثر شب ها بآئین نکوهیده خویش باطراف حصار آمده
تصد شب خون میکردند و حملهای متواتر می نمودند چون
عساکر قاهره از درون و بیرون خبردار و آماده مدافعت و پیکار
بودند و شب ها بر بستر استراحت نمی غفودند و مردودان بهر
طرف حمله می آوردند تیغ قهر بر سرونوک بالا بر جگر خورده از
مولت غازیان اسلام بانهزام می گرائیدند نویی مقابله اجتماعی
عظیم نموده در مهتاب شبی بمورچال دلیر خان و راجه سچاننگه

آمده نائیکو قتال بر اندوختند و جمعی کثیر طبعه مصمصم انتقام
مبارزان فیروزی متل گشته جز خدایان و نکال خاصای نیندوختند
دلیر خان را از خیرگی و جزأت آنها عرق غیرت و شهامت و دلیری
حرکت نموده بتغایب آن بجهارت مدشان پرداخت و تا ناله و ناله
رفته تیغ جلالت بخون بسیاری از ملائین بی دین رنگین ساخت
و پس از وقوع این معنی آشامیدان ضلالت کیش سر از هوای
شب خون پرداخته دیگر قدم بجهارت بفرزیدی گرگانو گذاشتند و در
خلال این ایام در گرگانو نیز امراض و علل مهلکه شائع شده شدت
آن بلایه و اشدت کشت و غلا بنهایت انجامید و از آنجا که جز صبر
و سکون چاره نبود مجاهدان دین و مبارزان ظفر قرین بمقتضای
(اِنَّ الْمَعَ الصَّابِرِينَ) پای همت در دامن مصابرت کشیده و
دست اعصاب و توسل بحبل المتین تسلیم و توکل در زده منتظر
انصرام ایام برعات و طلوع نیر رهائی و نجات ازان ورطه پرفات بودند
و در اوامط ماه صفر بازان روی به کمی نهاده خورشید جهان افروز
لطف و عنایت ایزدی از افق انضال تابان شد و از تاثیر نگاه گرم
آفتاب رفته رفته نقاب آب از چهره شاهد غیر ابرائنده روی دل جوئی
زمین نمودار گشت زمرد اسلامیان را پای تمی از گل بر آمد و
گشتی امید مخالفان خشک افتاده درین ایام چون بظهور پیوست
که ازان روی رود دیگهو تا دیوانگانو براه چارنگ قریب دامن کوه
آبی همت که افرا در برشکال آب نمی گیرد و درین وقت که زمین ها
یقینه از آب و گل دارد و آن راه خشک و قابل عبور است خان
سه سالار بیست و یکم صفر ابوالحسن را با فوجی از موافقان

فصرت اثر تعیین نمود که ازان راه بچارنگ رفته بتنبیه مفسدان اطراف و نواحی آن پردازد و غازی افغانرا با صد سوار و صد پیاده آنجا تهاذه دار ساخته خود بدیولگانورود و آنجا توقف نموده باین حسین اعلام نماید تا کشتیهای آذوقه را بدیولگانو فرستد ابو الحسن بچارنگ رفته تهر گزندان آن حدود را تنبیه و تادیب نمود و غازی افغان را با جمعی که بهمراهی او تعیین یافته بودند آنجا گذاشته بدیولگانو آمد و پس از وصول بآنجا چون کشتیهای آذوقه از لکپوکده رسید از آنرو که هنوز برخی مقاهیر بر طرفین دریا در مورچالهایی خود متمکن بودند و نواره را بیم آسیب تعرض و دست انداز آنها بود احتیاطا برخی اجناس سفائن را با نوجی از سوار و پیاده براه چارنگ روانه گرگانو نمود و خود نواره را همراه گرفته عازم گرگانو شد و چند قلعه که اعاهی بر طرفین آب دهک احداث کرده بودند بقیه و استیلا انتزاع نموده مهندم ساخت و درین اوقات خان خانان سید احمد ملازم خود را با فوجی از سوار و پیاده بتهان داری کچپور فرستاد و سید سالار خان را بچارنگ تعیین نمود که باتفاق غازی بضبط و محافظت آن حدود قیام نماید و از آخر ربیع الاول رسد غلات از راه خشک سرگرد و ابو الحسن با نواره بر آذوقه بگرگانو رسید و بیمن فصل و گرم این زمان شدت عسر به یسر مبدل شد و وسعت و رفاهیت در حال لشکریان پدید آمد بالجمله آشامیدان تیره بخت را از فرو نشستن آنها و انصرام ایام در شکل و افتتاح طرق و مسالک هوای جرأت و نخوت از سر رفته مگر باره روی ادبار بشواحق جبال و تنگناهی درها و جنگلها نهادند و راجه

مخدول که بسولا کوری آمده بود باز بکوهستان نامروپ گریخت و بشکلی بهوکن اگرچه باستظهار متانت و استحکام مورچالیه که برکنار نهر دلی ساخته بود با گروهی انبوه از آشامیدان شقاوت پزوه بر جای خود ثبات و استقامت ورزیده بود لیکن دیگر باره از راه مسکنیت و خشوع درآمد و سفرا فرستاده مکرر التماس مصالحه نمود خان سدیدار بقبول ملتزم آن غدار نابکار اقبال نکرده همت بر دفع و استیصال آن مدبر بد سگال و گرفتن مورچالش گذاشت و هشتم ربیع الثانی ابو الحسن و قزول خان و جمعی از مبارزان ظفر قرین را تعیین نمود که بر کشتیهای جنگی نشسته بشرمهانی روند و از آنجا بسرا بالی نهر دلی روان شده از عقب مورچال او در آیند پس از رسیدن این فریق بآنجا اعادی بقدم مدافعت و مقارعت پیش آمدند و حربی عظیم و کارزاری سترگ روی داد آخر الامر مجاهدان فیروزی لوا غلبه و استیلا یافته بخصاری که اعدا از بانس ساخته بودند در آمدند و مخالفان منهزم گردیدند و چون ازان جانب که جتوه قاهره در آمده بودند تا محل اقامت بشکلی بهوکن که محاذی گرگانو بود و فرقه عظیم از مقهوران لغیم آنجا بودند ده گروه معافیت بود و رفتن ابو الحسن با همراهان بر سر آن گروه مقتضای مصلحت نمی نمود خان سیده سالار قرارداد که خود نیز با اکثر عساکر ظفر اثر از گرگانو برآمده بر سر بشکلی بهوکن رود و مقرر نمود که ابو الحسن یا همراهان همانجا اقامت گزیده منتظر رسیدن اقواج بحر امواج باشد و مقارن وصول جیوش منصور ازان طرف بر اعادی حمله برد و مدبر مرتضی را بدستور سابق

بمحافظت و حراست کرگانو و سراندا از خان را بضبط آن روی رود
 دیکهو معین ساخته چهاردهم ربیع الثانی با جنود مسعود از کرگانو بر
 آمد و از آب دندکا بپایاب گذشته چون لشکر فتح رهبر بکنار نهر دانی که
 پایاب بود رسید بحدلی بهوکن که از داخل شدن ابو الحسن بمورچال
 بنای ثباتش تزلزل یافته دل از دست داده بود و آماده فرار ایستاده
 از سطوت عساکر قاهره یکبار مغلوب رعب و خوف گشته چاره کار
 در فرار دید و با همراهان خویش از مورچال بر آمده راه گریز
 بهر و جنود نیروزی قرین نصرت و بهرزی بآن مورچال که در
 کمال رصانت و استحکام بود داخل شده برجای اعدای مغذول
 خیام نزول افراشتند از وقوع این فتح آشامیان تیره بخت مورد
 یاس و ناکامی گشته دل از امید غلبه بر داشتند و رعایا و سکنه
 هر ناحیه که در ایام شور انگیزی و فتنه سازی سپاه آشام و ضعف
 و اختلال حال لشکر اسلام طریق بیوفائی و تمرد گرانی پیموده
 بعضی بطوع و برخی بکراهت بر اچه گردیده بودند دگر باره از متابعت
 او رجوع کرده روی التجا بلشکر منصور آوردند و چون مقبلیان خبر
 رسا دیدند که جمعی از مقهوران در مورچالی که آن روی آب دهک
 ساخته اند پای جرأت فشرده خیال تمرد در سردارند خان خانان
 با جنود کیهانستان از آن موضع کوچ کرده هزدهم ماه مذکور بساحل
 آب دهک رسید مخالفان آشامی که در آن روی آب مورچال
 داشتند با آنکه آن آب عمیق و عریض در میان حائل بود از مشاهده
 ریاات و اعلام جنود نصرت اعتصام پانهم گرانیدند از سوانحی که
 درین مقام باقتضای تقدیرات آسمانی روی داده مفشای معارفت

جنود اسلام از دیار آشام شد آنکه هنگامی که خان خانان موافق
 بکناره آب رسیده مورچال مغذولان را با احتیاط نظر می نمود آن نویسن
 عقیدت آئین راغشی وضعی طاری شده بغلبه آن حالت از اسب فرود
 آمد و بر روی زمین تکیه کرده ساعتی بخود شد و چون بهوش آمد
 بخیمه گاه رفته نزول نمود و مبدائی کوفت و آزارش که باعث
 مصالحه با آشامیان گشت و آخر بآن در گذشت هما بود و درین
 موضع بنابر حدیث این عارضه چند روزی اقامت نمود و درین
 مکان بدلی بهوکن که از سرداران عمده نامی راجه و سر آمد شجاعان
 آشام بود و بنابر رنجی که از راجه داشت قطع نظر از اهل و
 عیال کرده با سه برادر خویش از جدائی گزیده بود روی از ادب
 بلشکر نیروزی آورده نزد خان خانان آمد آن خان سپهدار باقتضای
 مصالحت او را بپخشش خلعت فاخره و دهکده کی و خنجر مرصع و
 اسب خوشدل ساخته داجوئی و استمالت نمود و مقرر کرد که از مردم
 جنگی آن ولایت هر قدر تواند فراهم آورده بضبط و محافظت قرین
 و قصبات و راهها از نامروپ تا کرگانو قیام نماید و راه دریا نیز تا
 موضع ترمهانی بعهده او کند چون او را در میان آشامیان بسرداری
 و سر لشکری اعتباری عظیم بود در اندک فرصتی چهار هزار کس
 از مردم جنگی آن ولایت جمع نموده بمرام خدمت گزاری و دولت
 خواهی پرداخت راجه ازین معنی بیمناک و هراسان گشته بر همه
 عمدهای خود بی اعتماد شد و بیحدای بهوکن را که چنانچه
 گزارش یافته هنگام شورش باران و طغیان آب در محلی و مجادله
 با عساکر نصرت مآب کمال سعی و کوشش نمود اصلا مدهانه و تپان

نگریده بود از کمال خوف و استععار به پناهه اینکه در مدافعه لشکر
پادشاهی مساعده و کوتاهی ورزیده است باعیال و اطفال از ذکور
و افاک بسیخها آهنین کشیده به قویّت شدید هلاک گردید چون
بدلی بهوکن بخان خانان اظهار نمود که چندی از عمد های راجه
با جمعی از مقامیر و چند زنجیر ذیل در موضع سولا کوزی هستند
خان پناه دار درویش یک ملزم خود را با شش صد سوار بدفع آن
گروه تعیین کرد او بتجا رفته مخدّوان را انباز داد و هفت زنجیر
ذیل بدست آورده بهلشکر فیروزی فرستاد و از آنجا که خان خانان را
همگی همت بر استیصال راجه مقصور بود و می خواست که سلامت
آنولایت از خار رجوع نماند آمود آن کافر مردود پذیرش یابد یلجم
جمادی الاولی بعزیمت نامروپ که راجه بتجا پناه برده بود از گذار
آب دهنگ کوچ کرده روز دیگر در قصبه سولا کوزی نزول نمود و هفتم
ماه مذکور عساکر منصور در پیش آن قصبه از آب دهنگ بدایاب
عبور نموده آنروی آب نزول کرد و نیم که دران منزل مقام بود خان
خانان را دردی شدید در سینه و معده بهم رسیده تپی محرق طاری
شد و بعد از در سه روز مرض ذات الصدّ نیز علاقه گردیده روز بروز
آزارش اشتداد و ضعف و ناتوانی از دیار می یافت و لشکریان که
در موسم برشکال گذشته از قحط و غلا و بیماری و وبا و فقدان
ازامش و آسایش و دوام محاربه و آریزش ستوه آمده انواع شدائد
و مکاره را متحمل شده بودند چون حال سردار و کیفیت کوفت و
آزارش برین و تیره دیدند و ملاحظه این داشتند که مبدا پیش
از حصول مطالب که استیصال راجه بود موسم بارش در رسد دگر باره

حالات سابق رخ نماید یا آنکه خان خانان را بآن عارضه روزگار حیات
بسر آید از پی سری کار لشکر بفساد گراید مورد تفرق خاطر گشته
ارکان همت و ثبات شان متزلزل گردید و عظمای لشکر در صدد
این در آمدند که اگر خان خندان بجهت اتمام آن مهم و استیصال
راجه اراده گذرانیدن موسم برشکال داشته باشد مسلک خود سری
سپرده ازو جدا شوند و به پناهه آیند چون خان سده سالار در عین
کوفت و آزار برین معنی آگاهی یافت این الم روحانی بر کوفت
جسمانی او غلبه کرده قرین تفکر و در هین ملالت شده چهارم ماه
مذکور کوچ کرده یک منزل پیش رفت تا غنیم لئیم خیره نگردد
لیکن بذابر ضرورت و اقتضای مصالحت اراده مصالحت و عزیمت
معاودت پیش نهاد خاطر ساخت و راجه ضلالت آئین که همواره
بارسال سفرا و وسیله امرا التماس صلح و طلب عفو می نمود و بقبول
مقرر نمیشد درین وقت که گرفتاری و استیصال خودش قریب
الوفا بود میدید بدلی خان توسل جسته در التماس مصالحت و اظهار
عجز و مسکنّت مبالغه کرد و آن خان شهادت نشان بذابر صلاح
وقت خان خانان را باین معنی راضی ساخت و هفدهم ماه مذکور کوچ
شده موضع پتام که برابری جنگل دره نامر و پست محل نزول گردیده
بر زمین پتام متعلق بزمینداری بود که نسبت قرابت و اختصاص
بر راجه داشت و از جانب او بخطاب راجگی از اقران ممتاز بود و
بنامه راجه در دهنگ جنگل و دره مورچالی در نهایت متانت
و استقامت بسته بودند و وقوع امر مصالحه درین موضع مقرر گشته
بود بعد از حصول جنود مسعود باین مکان و کلاهی کاروان که راجه

تمشیت صلح برای وراثت آنها مفوض ساخته بود رسیده بدهید
مقدمات مصالحه پرداختند و پس از گفت و گوی بسیار چنین
قرار یافت که راجه بالفعل صبیغه خود با دختر راجه پتنام بیست هزار
توله طلا و یک اک و بیست هزار توله نقره بیست زنجیر فیل برسم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خان خانان و پنج زنجیر فیل
بجهت دلیر خان بفرستند و متعاقب در عرض دوازده ماه سه اک
توله نقره و نود زنجیر فیل بفرستد و متعاقب در عرض دوازده ماه سه اک
بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد و تا وصول تخته
پیشکش که ادای آن در مدت دوازده ماه مقرر شده بود چهار
کس از عدها که ارکان ایالت و حکومت او بودند هر کدام
یک پسر خود برسم گردگان همراه لشکر ظفر پناه به بنگاله فرستند
و فرزندان و عیال بدلی بهوکن با برخی از رعایای ولایت
کامروپ که در کوهستان نامروپ و دیگر جبال محبوس بودند
بلشکر ظفر اثر رسانند و نیز مقرر شد که از سمت اوترکول ولایت
درنگ که یکطرفش بگواهی و طرف دیگرش بدریای آبی
برازی که از حوالی قصبه جمدهر میگذرد متصل است و از جانب
دکن گول ولایت بیل قلی و در مرز که هیچگاه در تصرف
بندهای بادشاهی نبوده داخل پیشکش و ضمیمه ممالک محروسه
باشد و حد فاصل میان مملکت بادشاهی و ولایت آشام در
جانب دکن گول دریای کلنگ در طرف اوترکول دریای آبی
برای قرار یافت و عهد نامتضمن بر تعهد این امور از جانب
آشامیان و قولنامه از قبل خان خانان مبنی بر قبول صلح بشروط

مذکوره نوشته شد و چون مقرر گردید که جلوس معهود برای ساحل
آب دهنگ لوی معاودت امراخته بگرگانو بروی خان سپه سالار بمیر
مرتضی نوشت که با همراهان و توپ خانه و آشیایی که آنجا بود و
جمعی از رعایا و سکنه آن ولایت از مسلمان و هندو که اراده بنگاله
داشته باشند از گرانو برآمده باشند بصورت پیوند و باین حسین
خبر فرستاد که بجهت نقل اسباب گرانو برخی از نواریه بآنجا
فرستد و چون بدلی بهوکن اظهار نمود که چندی از فیلان راجه
که هنگام انهنام در صحرا و جنگل رها کرده بود درین نواحی
همه جمعی بتفحص آنها معین ساخت و شب سه شنبه پنجم
جمادی الاخره و کالی راجه رسیده پیشکشی که رسانیدن آن
بلا تاخیر مقرر بود از طلا و نقره و صبیغه راجه و دختر راجه پتنام
با چهار پسر از عدهای راجه که بودن آنها در بنگاله تارسیدن
تخته پیشکش معهود شده بود بلشکر فیروزی رسانیدند و جمعی که
بتفحص فیلان رفته بودند بعد از چند روز رسیده پانزده زنجیر فیل
آوردند و دهم ماه مذکور از پنجم سال جلوس همایون که مقدمات
صلح صورت یافته بود خان خانان با موکب کیهانستان از دهنگ
کوهستان نامروپ کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله برامراخت
و چون درین هنگام فی الجمله خفتی دراز از آن نوین بلند مقدار پدید
آمده بود بسرعت سیر ده نورد گشته کوچ بر کوچ طی منازل می
نمود و چون بقمرمائی رسید و بظهور پیوست که نواریه که ابن حسین
بگرگانو فرستاده و با تحمل اشیا و احوال سرکار بادشاهی نمی
کند و ازین جهت هنوز میر مرتضی از گرانو برنیاورده در فکر

سرانجام نواره است مقرر نمود که تهنه داران چارنگ و گچپوز و دیو اگانو تا آمدن میر مرتضی در تهنه‌هایی خود بوند و وقتی که میر مذکور عازم لکه‌بوده شود با او رفاعت نمایدند بالجمله خان سده سالار با جنود نصرت شعار بیست و دوم شهر مسطور بلکوه کده رسیده بانظار رسیدن میر مرتضی چند روز آنجا مقام نمود و چون میر مرتضی با همراهان و جمیع اشیا و اموال بادشاهی و خلقي کثیر از فکور و اناث آن ولایت که بطوح و رغبت عزم مهاجرت ازان کفرستان نموده بودند رسید از آنجا که بلد بخت و سر انجام مهم سرزمین درنگ و دو مریه و غیر آن که چنانچه مذکور شد از ولایت آشام ضمیمه ممالک محروسه گشته بود و نظم و نسق مهمات گواهی که در مدت تسلط و استیلای آشامیان بد کمال اختلال یافته بود لازم بود و نیز بایم فراین زمیندار کوچ بهار را که دگر باره غبار فساد و طغیان انگلیخته بران ولایت مستوای گردیده بود تذبذب بایستی نمود و موسم برشکال قریب شده بود آن نوین عهدار باقتضای مصلحت عازم بنگانه گشت و دلیر خان را با اکثر لشکر نواره بانظار رسیدن برخی از فیان پیشکش که هنوز نرسیده بود در لکه‌بوده گذاشته بیست و هشتم ماه مذکور عازم گواهی شد و سلج آن ماه بموضع کلیا بر رسیده غرق رجب از آنجا کوچ نمود و بجهت ملاحظه کردن حدود دومریه و سرحد ولایت آشام و معاملات بادشاهی که بقاذگی قرار یافته بود براه دامن کوروان گردید و بنابر صریحت راه و اندوهی جنگل لشکریان سه چهار منزل تمب تمام کشیدند و چهارم شهر مذکور از دریای کلنگ عبور نموده در پای قلمه کجلی نزول کرد و

چون مکر پنج راجه درنگ هنگام یورش آشام همراهی جنود ظفر اقتضام اختیار نموده دران سفر بساط حیات در توریده بود و مانرش که با پسر خرد مال او در ولایت درنگ بود درین مدت بلوازم دولت خواهی قیام ورزیده خان مپهدار آمر بطلمب مادر و پسر مکردهج فرستاده دران منزل چند روز قیام نمود تا آنها و راجه دو مریه که او را نیز طلبیده بود برسند و مهمات آن حدود را نظم و نسق دهد و درین ایام آن خان خانان سده سالار را بنابر استعمال بعضی از ادویه حاره که بتجویز طبیبان فرنگی بکار برد ضیق النفس و خفقان و آثار قرحه شش و استسقا که هر یک براسه مهالک است برآلام سابق افزون بالجمله یازدهم شهر مذکور که مادر و پسر مکردهج از ولایت درنگ رسیدند خان خانان آنها را بعنایات بادشاهی خوشدل و مستمال ساخته آن پسر را که ده ساله بود قائم مقام پدر ساخت و چون راجه دو مریه بسبب عارضه که او را طاری شده بود نتوانست آمد مادر خود را فرستاده تمهید سعادت نمود و او نیز در همین روز رسیده مورد استمالت شد و آن نوین عقیدت آئین سیزدهم از کجلی کوچ کرده بموضع پاندو که مقابل قصبه گواهی آنری آب وانغست نزول نمود و چون از پیشگاه خلافت و جهانمائی یرلیغ همایون صابر شده بود که رشید خان بفوجداری سرکار نامروپ قیام نماید خان مذکور را بآن خدمت معین ساخته جمعی دیگر از امرا و منصبداران و محمد بگ ملازم خود را با چهار صد سوار و دو صد

پیداده و برخی از نواره بهمراهی او تعیین نمود و روز دیگر دلیرخان
از لکهور رسیده هشت زنجیر فیل که راجه آشام از جمله فیلان
پیشکش متعاقب ارسال داشته بود رسانید و چون خان سپهدار
باجود شدت کوفت و آزار مهمات آن حدود را انتظام بخشیده خاطر
ازان پرداخت بیست و ششم ماه مسطور از موضع پاندر یکشتی
نشسته کوچ به کوچ روانه گشت و سلخ آن ماه بمقام بری تله
که سر راه ولایت کوچ بهار است رسیده بعزم انتزاع آن ولایت و تنبیه
و تادیب بدم نراین آنجا نزول کرد و اردو و سائر اهل لشکر که براه خشک
می آمدند بعد از پنج شش روز رسیده مکانی موضع مذکور از
آب گذشتند و اسفندیار خان و عسکر خان و راجه بهروز که در حدود
گهواره گاهت اقامت نموده بودند بلشکر فیروزی پیوستند و درین ایام
کوفت خان خایان بهرتبه رسید که کار از مداوا در گذشت و طبیعت
مغلوب احتیالی مرض شد چون حال خویش برین منوال دید و
کمال همت و حمیتش بتسخیر کوچ بهار مصروف بود عسکر خان
را با اکثر جنود قاهره و نواره بیست و ششم شعبان بدان مهم تعیین
نموده بجانب خضر پور روانه شد و اواخر روز چهار شنبه درم شهر رمضان
المبارک از ششم سال جلوس همایون در در کروهی خضر پور داعی
حق را لیدیک اجابت گفته ازین مرحله دفا بسر منزل بقایبومت
چون این خبر از نواخته سواج نگران پنجاه در دار السلطنة لاقر
بمصامع حقائق مجامع رسید از آنجا که مراحم بادشاهانه قیمت
سلج گوهر عجب است و اخلاص نیکو بند های عقیدت مند و در
پیشگاه خلافت و جهان بینی عاطفت و قدردانی را پاینده بلند

است حضرت شاهنشاهی برفوت آن فوئین ارادت آئین که بند
عمده فدوی این دولت ابد قرین بود متأسف گشته روح او را
بانواع توجهات روحانی نوازش فرمودند و محمد آمین خان
خلف الصدق آنخان مغفور را که بخد مت و الاثنی میر بخشیکری
و منصب ارجمند پنج هزاری پنج هزار سوار سربلندی داشت
مورد انواع مکارم و اصناف اعطاف ساخته تسلی بخش خاطر
مخزون او گشتند چنانچه عتقرب بتفصیل در محل خود سمع
گزارش خواهد یافت اکثون کلك حقائق نگار سر رشته وقائع حضور
مهر انوار را از جای که گذاشته بود و باز بکف می آرد *

آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بجانب کشمیر جنت نظیر

درین هنگام میمنت انجام که مآثر عدل و رافت پایه افزای
ارزنگ هشمت و فرمانروائی دین و دولت را چهره افروز و جهان
از فیض نضل و نصفت زینت بخش دیهیم سلطنت و کشور کشائی
نشاط اندرز بود ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی در رسیده بر
زمین و زمان از پرتو سعادت نور افشان شد و شب سه شنبه بیست و
یکم فروردی رویت هلال کرامت انوار اتفاق افتاده سال ششم از
عوام خلافت سعادت قرین گیتی خدیو با داد و دین بفرخی و
فیروزی و نیک اخترى و بهروزی چهره آغاز بر افروخت و چون
بیست و پنجم این ماه میمنت پرتو ساعت نهضت رایات عالیات

بعزیمت خطه دلپذیر کشمیر بود مقرر شد که در ساعت مذکور به باغ
دلکشاکه آن روی آبراری مسازی قلعه مبارکه واقعست و بی شواذب
تکلیفات سخن دري نسخه ایست از ریاض رضوان و مشتمل بر
عمارات فیض آیات و منازل بهشت نشان پرتو نزول افکنده روزی
چند آنجا بساط اقامت گسترند و جشن فرخنده جلوس اشرف راکه
هر ساله وقوع آن در عید سعید فطر معهود گشته است گذرانیده
پس از انصرام آن بزم نشاط انجام لوای توجه بصوب مقصد بر
افرازند و اشارت همایون بکار پردازان پیشگاه سلطنت و سامان پردازان
بارگاه حشمت عز مدور یافت که دران یستان سرای اقبال اسباب
و لوازم آن بزم خجسته ترتیب دهند درین ایام طیب خواجه که
از اعظام خواجهای ماوری النهر است چون بمادت معهود عریضه
مبنی بر اظهار مراسم عقیدت و دعاگوئی دولت قاهره با مختصر
پیشکشی بیخواب خلعت و جهانداري ارسال داشته بود عاطفت
پادشاهانه او را بار سال خلعت کسوت مہانات بخشیده ده هزار
روپیه از خزانه احسان بیکران یکسانش حواله شد که از امتعه
هندوستان خرید نموده برای او بپردازند و هفت هزار روپیه در وجه
انعام عبد الرحمن دیوان بدگی و سبحان قلنغان والی بلخ که او نیز
بار سال عریضه اظهار مراسم عبودیت و اخلاص کرده بود عطا گردید
و بقایبک ملازم سبحان قلی خان که از جانب او برخی جانوران
شکاری برسم ارمغان باستان فیض مکان آورده بود پانچ هزار
روپیه نوازش یافت و جمعی گذر از اهل ماوری النهر که بقصد
استفاضه انوار مکرمت پادشاهانه بدرگاه خلایق پناه آمده بودند

بعطایا و مواهب سنیه کامیاب شدند و محمد آمین خان میر
بخشی بعنایت خنجر با علاقه مرورید نوازش یافت و بعد انداز
خان که برسانیدن فوجی از جنود اقبال بجهت کوهک لشکر دکن
معین شده بود ازان صوب رسیده دولت اسلام عتبه جلال دریافت
و بمعرض اشرف رسید که رعایت خان فوجدار سوسدان باجل طبعی
بساط حیات در نوردید و خنجر خان خلعت یافته در سلک کومکدان
صوبه کابل منتظم گردید و معین خان بخدمت دیوانی سرکار پوره
آرای هودج عزت زینت انزلی مشکوی دولت ملکه مقدس نقاب
روشن رای بیگم از تغیر مقدم خان خلعت سر امرای پوشید بیستم
این ماه مبارک فرجام موافق نهم اردی بهشت متصدیان پیش
خانه همایون باشا را والا در ساعتی مسعود سرادقات اقبال از
دار السلطنه لاهور بیرون برده در باغ دلکشا بساط حشمت و ادبیت
گسترند و بیست و پنجم مطابق چهاردهم اردی بهشت که ساعت
نہضت مرکب مسعود بود پس از انقضای پنج گهری از روز مذکور
حضرت شاهنشاهی با نسر الهی و عظمت و شکوه جهان پناهی از
قلعه مبارکه سوار شده لوای توجه بعزم کشمیر بر افراختند و
دریای راوی را بجزر عبور نموده در باغ دلکشا نزول سعادت فرمودند
درین روز میر خان فوجدار کوهستان جمون را بعنایت خلعت و
اسپ با ساز طلا نواخته بخدمت مرجوعه رخصت نمودند و از وقایع
صوبه بنگاله خبر در گذشتن خان خانان سپه سالار ازین دار بیداد
بسماع همایون رسید و پس از سه روز از کمال مرحمت و ذره
بروزی اشارت معلی بپین ثمره شجره اقبال گزین باره نهال حشمت

و جلال پادشاهزاده قدسی شیم محمد معظم مادر شد که برای
سرافرازی محمد امین خان خلف الصدق آخان مغفور بسر منزل
او عز قدوم بخشیده تارک افتخارش باوچ سر بلندی برافرازند
و او را همراه به پیشگاه حضور آوردند و اسد خان بخشی دوم را نیز
حکم شد که در رکاب پادشاهزاده عالیقدر برود و چون خان مذکور
کمیداب این فخر و مباحات بملازمت قدسی برکات رسید عاطفت
خسروانه او را بعطای خلعت خاص از لباس سو کواری بر آورد و در
جشن مسعود بدیگر مواهب عالیله نوازش فرمود چنانچه در مقام
خود گذارش خواهد پذیرفت شب چهارشنبه نوزدهم اردی بهشت
هلال فرخنده شوال از انق سعادت طلوع نموده هنگامه افروز عشرت
و شادمانی گردید و روز دیگر که عید خجسته فطر بود حضرت
شاهنشاهی در مصلائی که از خیمه ترتیب یافته بود برسم معبوده
نماز عید گزاردند و بعد فراغ از نماز انجمن آرای نشاط و کامرانی گشته
مریر عظمت و جهانپایی را از فر جلوس والا آسمان پایه گردانیدند
درین روز خجسته نخل برومند گلشن دولت و کامگاری نهال نیکو نمر
بوستان سلطنت و بخت یاری پادشاهزاده ارجمند محمد معظم با نعم
دو لک روپیه و غرق ناصیه حشمت و سر بلندی فروغ اختر ابهت
و بخت مندی پادشاهزاده والا قدر محمد اعظم بعطای طرک
مرصع مطرح انوار عاطفت گردیدند و امیر الامرا و راجه جسونت
سنگه و دیگر عمدهای اطراف بعنایت خلعت قامت مباحات
افراختند و براجہ جی سنگه خلعت خاص و آردوسی مرصع
و دو اسب عراقی یکی با ساز طلا و بمحمد امین خان میر بخشی

اسب عربی با ساز طلا و ماده نیل و شمشیر و سپر ارجمند
با علاقه سرورید و بنجالتخان ماده نیل و اسب با ساز طلا
و بغاضل خان میر سامان یک زنجیر نیل و بدانشمند خان نقاره
و براجہ رایسنگه اوربسی مرصع و بتربیت خان جمدهر مرصع و
بعبد الرحمن ولد نذر محمد خان و طاهر خان و اسد خان بخشی
دوم و فیض الله خان و فدالتخان و حسن علی خان و قباد خان
هر یک اسب با ساز طلا عطا شد و نامدار خان که در دکن بود
باضافه پانصدی بمنصب چهارهزاری دوهزار و پانصد سوار والا پایگی
یامت و مر بلند خان که او نیز در ملک کومکپان آن سوبه انتظام
داشت از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار والا یار خان باضافه پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی هزار
سوار و افتخار خان آخته بیگی از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری
هزار و دویست سوار و ارسلان خان باضافه پانصدی بمنصب هزار
و پانصدی هشت صد سوار و از اصل و اضافه روح الله خان بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و دیانت خان بمنصب هزار و پانصدی
دویست و پنجاه سوار و التفات خان بمنصب هزار و پانصدی صد و
پنجاه سوار والا پایگی پانصدی بمنصب خنجر خان که در ملک
کومکپان کابل انتظام داشت از اصل و اضافه هزار و پانصدی هزار و
پانصد سوار مقرر گردید و بختدار خان بعنایت ماده نیل و اسمعیل
زمیندار هوت که درین ایام شرف اندوز ملازمت اشرف گشته بود
بمرحمت خلعت و نیل و اسب با زین و ساز نقاره و شیخ بهاول الدین
ملتان بی عطای خلعت و ماده نیل و انعام یک هزار روپیه و بکرم

سنگه گوالیاری بعنایت خلعت و اسب بازمین و ساز نقره و الله داد
خویشکمی که فوجدار بهر اینج بود بعنایت خلعت و خطاب خانگی
و در ^(۴) پنجند زمینند از کهلور که تازه بدولت زمین بوس رسیده بود
بعنایت خلعت و خنجر مرصع با علاقه مرورید و اور بسی و پهنوچی
مرصع و یک زنجیر فیل و خطاب راجگی مشمول عاطفت بادشاهانه
گردیدند و عهد الرسول دکنی که از منصب معزول شده بود پسالیانه
ده هزار روپیه موظف گشت و عبد الله خان بعنایت خلعت مباحی
گشته در زمرة کومکبان صوبه کابل انتظام پذیرفت و مرید خان خلعت یافته
در ساک کومکبان میرخان فوجدار جمون منتظم شد و برهان الدین
برادر زاده فاضل خان که از ولایت ایران روی نیاز باین آستان
سپهر نشان آورده بود دولت زمین بوس شده سلطنت یافته بعطای
خلعت تشریف مباحات پوشید و بشیخ عبدالوهاب بخاری و بشیخ
عبد الله اکبر ابادی و شیخ محمد یوسف کرویزی و کمب اندر هندی
شاعر هر کدام یک هزار روپیه و بمیر محمد صادق داد عبد الله صفوی
و میر موسی نبیره او یک هزار و پانصد روپیه عطا گردید و پنج هزار روپیه
بنغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم نشاط پیرا مرحمت شد و امرای
نامدار و عمدی درگاه سپهر مدار مژل راجه جیسنگه و نجایت خان
و مرتضی خان و ابراهیم خان صوبه دار لاهور و فاضل خان میر سامان
و چندی دیگر اقامت رسم پیشکش نموده تحف و رعائب بحمل عرض
رسانیدند چون این بزم والا و جشن عالم آرا در کمال دولت و کامرانی

و نهایت نشر و شادمانی بانجام رسید سیوم شوال رأیت نصرت
طراز از باغ دلکشا باهتزاز آمد از سوانج این ایام آنکه چون میوایی
مقهور که امیر الامرا صوبه دار دکن و راجه جسونت سنگه با دیگر جنود
قاهره باستیصال او مامور بودند درین وقت جسارت و خیرگی نموده
ششگون بلشکر امیر الامرا آورده بود و وقوع این معنی که از غفلت
آن عمده امرای نامدار ناشی بود باعث عتاب بادشاه مالک رقاب
آمد رای عالم آرای چنان اقتضا نمود که صوبه دار دکن را از تغیر او
بفرورزند اختر برج سلطنت و اقبال رخشنده گوهر درج عظمت و جلال
بادشاهزاده عالیقدر رخشنده خصال محمد معظم تفویض فرمایند
و هشتم شوال که موضع چمیه ^(۵) کمر مضرب خیام ابهت و احتشام بود
بادشاهزاده ارجمند و الا تبار را بدان صوب مرخص نمودند و هنگام
رخصت آن نهال برمند گلشن حشمت را بعنایت خلعت خاص
و پنجاه راس اسب عراقی ازان جمله ده راس بازمین و ساز طلا
و پنجاه راس ترکی و یک زنجیر فیل از حلقه خاصه با ساز نقره
و جل زر بفت و ماده فیل و شمشیر مرصع گران بها و پنج اک روپیه
و باضانه سه هزار و پنج هزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار
مور و عوطف گوناگون ساختند و مهاراجه جسونت سنگه را که در
دکن بود بعنایت ارسال خلعت خاصه و دو اسب یکی با ساز طلا
نواختند و وزیرخان صوبه دار اکبر آباد را که بسمت قدامت خدمت و
اعتماد و صدق عبودیت و اعتقاد موسوم است بخدمت آن دره القاج

خلافت و نامداری معین فرموده اورا بعنایت خلعت و یک زنجیر
فیل مباحی گردانیدند و سید خانرا بقلعه داری دولت آباد خجسته
بنیاد و محمد تقی خان را بخدمت بخشی گری آن صوبه تعیین
نمودند و روز دیگر مکتب ظفر پیکر از چیمه ککر نهضت نموده
دریای چناب را بجزر عبور کرد و چهار دهم قصبه بهنجر که از آنجا
داخل بکوہستان کشمیر میشوند فیض اندوز نزول اشرف شد از
دار السلطنة لاهور بکشمیر جنت نظیر چهار راه سلوک مشهور است
یکی راه پکھلی که دور ترین مسالک است خم و پیچ و نشیب و فراز
بسیار دارد لیکن گرم سیر است و دران راه برف کمتر از دیگر
راه ها می بارد و زود زائل می شود چون خواهند اوائل موسم لاله
و شگوفه و جوش بهار کشمیر را دریابند ازین راه میروند و راه مذکور
سی و پنج منزل و یکصد و پنجاه و چهار کروزه پادشاهیست که
گروهی دویست جریب و جریبی بیست و پنج ذرع پادشاهی باشد
دوم راه چومک که بیست و نه منزل و یکصد و دو کروزهست درین
راه نیز بارش برف کم است اما بعد از آب شدن آن در یکدو موضع
گل و لای بسیار میشود که گذشتن ازان کمال تعب و صعوبت دارد
و ازین راه با واسط بهار کشمیر میتوان رسید سیوم راه پونچ که بیست
و سه منزل و نه کروزه پادشاهیست آن راه نیز کم برف است
و بآن راه اواخر بهار کشمیر را می توان دریافت چهارم راه پرنچال^(۷)
که هشتاد کروزه پادشاهی و بیست و پنج منزل لشکر است ازان جمله

تا بهنجر که راه هموار است هشت منزل و سی و سه کروزه و از بهنجر
تا کشمیر که کوہستانست دوازده منزل و چهل و هفت کروزه و این
راه ازان سه راه دیگر سرد سیر و پر برفتر است و برفش دیر مرتفع
میگردد چنانچه تا اواخر اردی بهشت در سر کتل پرنچال برف و سر ما
می باشد و ممکن نیست که ازین راه بسیر شگوفه و لاله جوغاسی
که بهترین اقسام لاله است و در مبادی موسم بهار کشمیر می شکفت
توان رسید لیکن از دیگر طرق نزدیک تر و بهتر است و چون بذابر
صعوبت راه که اکثر بر شواصخ جبال است شتر از بهنجر پیشتر
نمی توان برو و دران کوہستان غیر فیل و اسب و استر و مزدوران
کشمیری بار نمی برند و سراقات جابه و جلال پادشاهی آن قدر
که در دیگر اسفار و حرکات همراه می باشد بآن راه بردن متعصر و
تشفیقی دران ضرور است از زمان حضرت جنت مکانی چنین
معهود شده که در یازده منزل ازان منازل دوازده گانه که چوکی هتی
و نوشهره و جنگش هتی و راجور و تهته و بیرم کله و پوشانه
و بالی کتل پرنچال و هیر پور و شاجه مرگ و خان پور باشد
هر جا یکدست منزل مرغوب مشتمل بر حرم سرا و غسلخانه
بجهت دولت خانه میسازند و با مصالح اهل کشمیر آنرا لری گویند
و عمارت و مرمت هر یک ازان لریها بعهده اہتمام یکی از امرای
عظام مقرر می باشد همچنین از هر راه که رایات عظمت و جلال متوجه
کشمیر شود همین طریقہ معمول است از آنجا که رایات عالیات را
یک چند در دار السلطنة لاهور اقامت روی داده درین نهضت مسعود
تأخیری واقع شد چنانچه اول ماه خرداد الیوه همایون ظل درود

بقصبة پهنبر افگند و بدین جهت برف از راه پرنچال زائل شده بود
توجه موکب ظفر پناه بآن راه معرور گردید و چون راهها و کوهیهای
دشوار گذار آن کوهستان عبور تمامی عساکر گردون مآثر را که
که بسبط عرصه زمین بران تنگ و هنگام رکوب و نزول عرض و طولش
فرسنگ در فرسنگ است گنجایش نداشت حکم اشرف بنفاد
پیوست که راجه جیسنگه و نجابت خان و فدائی خان و تباد خان
و غیرت خان و بسیاری از امرا و منصب داران و اکثر توپخانه
و زمره احدیان و زوائد اردو و لشکر در سواحل آب چناب و نزدیک
گجرات خرد اقامت نموده تا هنگام مراجعت رایات جلال از خطه
کشمیر دران حدود باشند و طاهر خان با برخی دیگر از امرا
رخصت جاگیر یافت و صف شکن خان با جمعی مامور شد که دریای
کتل پهنبر تمکن گزیده بضبط و خبرداری دهنگ آن کوهستان قیام و
دراز و آینه و رونده را بی حکم و دستک مانع آید بواسطه آنکه مردم
در مضائق و مزائق کوهستان درهائی تنگ از گذرت و ازدحام آزار
نکشند و از عقبات مشکله بآسانی عبور نمایند اشاره والا صادر
شد که برخی از امرا و منصب داران و ارباب خدمات نزدیک
باکار خانجات ضروری ملازم رکاب نصرت مآب بوده محمد امین خان
میر بخشی با برخی از بندها و فاضل خان میر سامان یا زوائد
کار خانجات و بعضی دیگر از مردم دو سه منزل از دنبال موکب
اقبال یکی از عقب دیگر بیایند و شانزدهم موکب ظفر پناه از
پهنبر نهضت نموده بلری چوکی هتی که بر گذار تالابی خوش واقع
است و اهتمام آن باسد خان متعلق بود نزول کرد و خان مذکور

یک زنچیر فیل برسم پیشکش گذرانید و همچنین بهراری که نزول
سعادت میشد هر یک از عمد ها که اهتمام آنرا متکفل بود پیشکشی
در خور حال میگذرانید هفدهم نو شهره که برگشته است وسیع بغایت
معمور و رودی عظیم از پیشش تصبیه آن جاریست و در عهد حضرت
عرش آشدانی اکبر بادشاه طاب ثراه بفرموده آنخسرو خورشید جاه
قلعه مئین از سنگ برکنار آن رود ساخته شده مورد نزول همایون
گردید و چون اهتمام لری آن بمتصدیان سرکار نهال حدیقه دولت
و کام کاری بهار چمن حشمت و بخت یاری بادشاه زاده ارجمند
محمد اعظم تعلق داشت آن عالی نسب والا تبار یکدانه مروارید
گران بها با برخی دیگر از نفائس آشیابرم پیشکش گذرانیدند درین
منزل اسلام خان صوبه دار گشمیر که بجهت صوبه داری مستقر الخلافه
اکبر آباد یرلیغ طلب بنام او صادر شده بود با همت خان مهدین
خلف خویش رسیده دولت زمین بوس دریافت و بآن خدمت
مر بلند گشته بعفایت خلعت و اسب با ساز طلا و فیل با ساز نقره
و باضافه هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار مؤرد
نوازش گردید و همت خان بغوجداری نواحی آن مرکز سلطنت
معین گشته بعفایت خلعت و اسب صباهی شد و از منصبش که
دو هزاری هزار سوار بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه قرار یافت
هزدهم پنچنکش هتی و از انجا بر اجور که لری در لنگانه آن باهتمام
متصدیان سرکار نخل برومند گلشن اقبال ثمره شجره عظمت و جلال
بادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم متعلق بود شرف نزول
انخشدند و از جانب آن کامگار بخت بیدار پیشکشی از زواهر

جواهر بنظر صبر انور رحید و شهنشاه چراغانی که باهنگام راجه
حیات زمیندار آنجا از هیمه بر گذار رود خانه و بر فراز کوه ترتیب
یافته بود بهجت انروز طبع مقدس گردید و عاطفت پادشاهانه راجه
مذکور را بعطای خلعت و انعام پنجپنجاه روپیه نوازش فرمود بیستم
موضع تهنه که مرتضی خان باهنگام لری آن مامور بود از ورود اشرف
کام یاب عز و شرف گردید و خان مذکور مراسم پیشکش بتقدیم
رسانید و روز دیگر موکب اقبال از کتل رتن پنجال که کرپوه ایست
سخت دشوار گذار عبور نموده بلری بدم اکلله نزل فرمود اگرچه
طریق این مرحله سر تا سر کرپوه صعب المرو است اما سواره آذرا
طی می توان کرد و بسختی کتل پنجال نیست که در بعضی عقبات
پیدا باید رفت حضرت و نصارت و خرمی طراوت آن کوه فلک شکوه
بمرتبه است که بتحریر شده ازان شکفت نیست اگر نهال خشک
خامه سر سبز بهار جاردان و آب در جوی مضطر روان گردد در تمام این
راه که گوئی قنطریه صراطست در میان ریاض جنت تماشای بنفشه
و پاستین و اقسام سبزه های شاداب و گل های رنگین و درختان موزون
سدره قامت طوبی آئین حسرت بهشت برین از خاطر ناظران میبرد
و مشاهده آبهای روان کوثر مثال و چشمهای صافی تسنیم زلال غبار
کندورت و مال از دل های تماشاگران میشود و این کتل منتهی میشود
بدرو بدم کله که نمونه از کوچک باغ فردوس است از دو طرف کوههای
سبز خرم پر صنوبر سرسبز اخضر کشیده و چون صفحه عارض نوخطان
مهوش سبز های داکش بران دمیده و رود خانه که غروب آن
گرد بدرونقی بر چهره چشمه خضر پیخته و صفای زلالش آب آینه

بخاک بر آمیخته دران دره جریان دارد و منبعش تال پریان است
و لری دولت خانه پادشاهی برگذار آن ساخته شده قبل ازین
آبشاری دران دره واقع بود که بقدر چهار آسید آب از سی گز ارتفاع ریخته
داخل رود خانه میشد و فرموده حضرت جنت مکانی رو بروی آن
تختگاهی از سنگ ساخته بودند که آنجا نشسته تماشا میکردند
الحال چون بمروز ایام تندی آب سنگ را بریده ریزش آب و
و کیفیت آبشار بحالت سابق نمانده است بالجمله بیست و دوم
لری پوشانه که پای کتل پنجال است از ورود مسعود فیض آمد
شد و روز دیگر موکب منصور ازان کرپوه صعب المرو عبور نمود
از پانین کتل مذکور تا فراز آن قریب دو کوه پادشاهیت سیاحان
جهان گرد و سواران عالم نور بر بسط خاک چمن راهی صعب
هولداک نشان نداده اند شعرای سحران بیان و سخن سنجان بلاغت نشان
که بنظم و نثر تعریف کشمیر داند و شرافت متذذرات و لطائف
خصوصیات آن خطه فردوس نظیر نموده اند طریق وصف معویت
راش نیز پدای خامه صدق رقم پیموده اند چنانچه عندلیب نواهی
ریاض قدس معنی حاجی محمد جان قدسی درین باب گفته

• بیت •

بکشمیر اعتقاد ما درست است

وای ایمان براهش سخت است

و صاحب طبع سلیم محمد قلی وصف تنگی راه بلطف سخن چمن

• بیت •

ادا کرده

درین ره خوش بود معشوق دلخواه که نتواند کس اورا برد از راه

مجموعه موكب جلال بعد از طی آن عقده در نضای بالای كئل كه لری آن باهتمام اسلام خان بود نزول اجلال نمود بیست و چهارم اری هیره پور از نزول همایون كمباب فیض و صفا گشته روز دیگر آنجا مقام شد و فردای آن بمنزل شاجه مرگ توجه فرمودند نزد يك منزل مذکور موضع است كه مزار شیخ موسی بغدادی كه معاصر عارف سبحانی و ولی حقانی حضرت سید علی همدانی قدس سره العزیز بوده آنجا واقع شده سرزمینی سبز خرم دل نشین است و درختان موزون طوبی نشان دارد و جوئی بقدر دو آسیا كه گوئی از نهر سلسبیل جدا شده مابین مقبره شیخ و مسجدی كه آنجا ساخته اند میگذرد و همه جا در میان سبزه جریان دارد الحق مكانی فیض قرین و نزهت گاهی خلد آئین است بیست و هفتم اوای جهان كشابمنزل خانپور در اهتزاز آمد درین راه سرزمینهای خرم و خوش و مرغزارهای دلکش و جداول آبهای صافی و گلهای رنگارنگ و سبزههای گوناگون بنظر همایون در آمد و خصائص و کیفیات کشمیر بهشت نظیر و آثار حضرت و نضارت و صفا و طراوت آن خطه داپذیر آشكر گشته غبار تعب و محنت راه از دلهای نظارگیان زدود و درین منزل سیفخان كه پیشتر بكشمیر آمده بود و مراد خان زمیندار تبت دولت زمین بوس دریافتند و روز دیگر آنجا مقام شده فردای آن كنار دریای بهت نزدیک موضع هفت چنار مضرب خیام حشمت گشت و سلخ ماه مذکور آنجا مقام شد و غره ذی قعدة مطابق هجدهم خرداد كه ساعتی مسعود بود شهباشه روزگار اراذل روز از موضع هفت چنار سوار صفیه اقبال گشته بهار آسا روی توجه

بگلشن کشمیر آوردند و اواط روز دولتخانه والا بفیض قدوم اشرفا روکش حدیقه چنان گردید چون وصف خطه کشمیر و تعریف خصوصیات آن بلده فردوس نظیر فراتر از پایت تحریر است و در كتاب مستطاب بادشاهنامه كه مشتمل است بر وقائع عهد دولت اعلی حضرت علیین مكاني فردوس آشیانی صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه طاب ثراه برخی از خصائص و احوال آن بلده خاد مثال از ریاض و بساطین جنت فشان و جزیرههای دلکش فیض مكن و چشمه سارهای تسنیم مانند عذوبت قرین و گولابهایی صافی ضلال آئینه آئین و آبشارهای دلغریب فرح فزا و ییلاقها خوش هوای دلگشا و سرزمینهای خرم و خوش و درختان موزون دلکش و كثرت ریاحین و ازهار و نور فواكه و اثمار و نزهت عرصه و فضا و لطافت آب و هوا و دیگر مزایای شگرف كه آن بلده فیض بیداد بآن از سائر امكنه و بلاد امتیاز دارد مشروح و مبین گشته لا جرم درین صحیفه مآثر سعادت و اقبال بتوصیف متنزهات و شرح خصائص و کیفیات آن كه تفصیلش را مجلدی جدا گانه باید نوشت نمی پردازد بالجمله چهارم ماه مذکور هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان خاطر انور خدیو جهان سر بر زده نخست باغ فیض بخش و فرح بخش را از فیض قدوم خرمی و نضارت بخشیدند و از آنجا سایه سعادت بباغ نشاط افكند سیر انگلشن فردوس مانند فرمودند و پس از فراغ بدولت خانه و الا مراجعت نمودند درین هنگام سردار خان فوجدار سرکار بهرایج بفوجداری سرکار سورتبه از تغییر قطب الدین خان كه درسلك كوشمیان لشكر كن منتظم شده بود منصوب گشته خلعت

سرفرازی یافت و چون مجاهد برادر فیض الله خان باجل طبیعی در گذشته بود عاطفت بادشاهانه خان مذکور و در برادر دیگرش را بعطای خلعت از لباس گذشت برآورد از سوانح این ایام دفع و استیصال قوم سبیل است از کنار دریای نیلاب آن گروه و خامت پوزه قبيله انداز قبائل افغان نیازی که بیشتر از آنها در آنروزی نیلاب ممکن دارند و در سوانح ایام برخی از آن طائفه بد فرجام در موضع دهکوت که آنروزی آب است و حضرت شاهنشاهی آنرا بمعظم نگر موسوم ساخته اند اقامت گزیده بودند و بنابر آنکه قومی مفسد جهالت کیش و فرقه دیو هیرت ناعاقبت اندیش اند و بعضی اوقات مصدر شر و فساد می گشتند اشاره والا بفوجداران و حکام آن حدود صادر شده بود که آن شور بختان را از آن سرزمین اخراج و از عاج نمایند و بموجب فرمان همایون آنها را بآنروزی آب کو چاریده بودند چون بمسامع حقائق مسموع رسید که درین اوقات آن جمع واجب القمع بمقتضای جهالت و ناعاقبت اندیشی مسلک بغی و عصیان و طریق تمرد و طغیان پییده اند و گروهی انبوه از آن خود سران خسران مآب پیادمریدی جسارت و دلیری از آب نیلاب مدور نموده بر تپانه بادشاهی که درین طرف آب است حمله آورده اند خلیل الله خان فوجدار آنجا که بنیروی همت و شهامت قدم ثبات نهاده بآن مردودان نابکار بمدافعه و مقابله پیش آمده بود در آن آرایش و کارزار جان نثار گشته تپانه بد تصرف مقهوران در آمده است لاجرم چهره غضب بادشاهانه بشعله غیرت فروزان شده و برخیزد از موقف قهر و جلال صادر شده که فدائی خان

میر آتش که با توپخانه منصوب در کنار دریای چغاب بود با اهل توپخانه بدان صوب شتافته آن مدبران برگشته روزگار را بسزای کردار ناهنجار رساند و خان مذکور بمجرد ورود منشور لامع النور عازم آن حدود گشته بتنبیه و استیصال طاعیان بدمال پرداخت اگرچه باستماع توجه امواج قاهره که مقاومت آن فزون از اندازه طاقت دتوان آنها بود اهل و اعیال و اکثر مویشی و مال خویش با جمعی از آب گذرانیده بودند لیکن گروهی که بجسارت جهل و غرور درین طرف آب مانده بودند طعمه تیغ سطوت مبارزان نصرت مند گشته سر پیچید نیستی در کشیدند و عرصه آن فاحشیت از خار وجود عامیان سرودن پیرایش یافته از مال و مویشی آنها غنیمت فراوان بدست سپاه ظفر پناه آمد و قریب دو لک روپیه از نقد و جنس و سرکار خاصه شریفه ضبط شد و فدائی خان روزی چند آنجا توقف نموده بدو دست تپانه و ضبط و نسق آن سرزمین نمود و چون برخیزد همایون بخنجر خان که در سلک کومکیان صوبه کابل انتظام داشت صادر شده بود که بر جناح سرعت و استعجال بدان صوب شتافته بحراست تپانه و فوجداری آنجا قیام نماید بعد از رسیدن خان مذکور فدائی خان او را در آنجا متمکن ساخته مراجعت نمود چون راجه رکبنانه متصدی مهمات دیوانی را در راه کشمیر عارضه طاری گشته باشد داد انجامیده بود درین وقت مستوفی قضا روز نامچه حیاتش از دفاتر هستی برآورد و منصب جلیل القدر وزارت اعظم بفاضل خان میر سامان که بسمت فضیلت و جامعیت در علوم سنجیدگی و معامله مهمی و رزانت رای

متصف بود و استحقاق این خدمت والا رتبت داشت نامزدگشته
پانزدهم ماه معطور بتقویض این رتبه والا و منزلت عظمی سر مباهات
بادج کمرانی رسانید و بعطای خلعت خاص قامت امتیاز
افراخت و افتخار خان بخدمت میر سامانی خلعت افتخار پوشید
و ملتفت خان برادرش از تغییر او آخته بدیگی شده خلعت یافت
و روح الله خان بخدمت میر بخشی گری احدیان از تغییر ملتفت
خان منصوب گشته بعنایت خلعت میاهی شد از شرائف سوانج
این اوقات قدسی برکات افزایش وجوه خیرات و مبراتست در
عهد سلطنت اعلی حضرت هر سال در پنج ماه متبرک از خزانه
احسان بادشاهانه مبلغ هفتاد و نه هزار روپیه بوساطت صدر الصدور
بارباب استحقاق و محتاجین و زمره اتقیا و صالحین انفاق میشد
بدین دستور در هر یک از محرم و ربیع الاول دوازده هزار روپیه و در
رجب ده هزار و در شعبان پانزده هزار و در ماه مبارک رمضان
سی هزار و در هفت ماه دیگر خیرات را رجعی مقرر نبود از آنجا که
همواره همت قدسی نهضت شهنشاه موقوف حق پزوه برکام بخشی
خلائق و انجام مقاصد حاجت مندان مقصور و طینت لازم
السعدتش بافاضت آثار کرم و اشاعت انوار احسان محاب آسا
خورشید سان مقطور است درین وقت حکم معلی از پیشگاه فضل
و مکرمت بصدر الصدور و متصدیان امور بیوتات صادر شد که دران
پنج ماه متبرک بدستور سابق عمل نموده در باقی شهر نیز که
پیشتر وجه انفاقی مقرر نبود هر ماه ده هزار روپیه بارباب استحقاق
انفاق شود که وجوه خیرات مقرر از سابق و لاحق در سالی یکا

لک و چهل و نه هزار روپیه باشد تا ارباب احتیاج در تمام عرصه
سال بهر اندوز وظائف خیر و انضال بوده هیچ وقت از مواهب
پادشاهانه محروم نباشند و این مبلغ سوای زیربست که از وجوه وزن
مبارک شمسی و قمری در سالی دو قوبت دامن امید خلائق را
لبریز نقد مقصود می سازد و دیگر مراتب خیرات و مبرات و وجوه
انفاقات و ادرارات که از کید ضابطه و دستور بیرونست محاسب
و هم مستوفی خیال بضبط و تعداد آن بتواند پرداخت *

جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هفتم

درین ایام طرب بخش نشاط پیدا که مرمه دلکشای خطه
کشید از فرزنول شهنشاه مهر افسر سپهر سریر خدیو جهاندار
عالم گیر سعادت آگین و فیض پذیر بود موسم وزن فرخنده قمری
در رسیده جهانمانرا نوید شادمانی و بشارت کمرانی رسانید و روز
مبارک یکشنبه هفدهم ذی قعدة مطابق سیوم تیر پس از دو
پاس روز آن جشن دل افروز انعقاد یافته وزن مسعود بائین معهود
بفعل آمد و سال چهل و ششم قمری از عمر کرامت طراز حضرت
شهنشاهی بهزاران میمنت و فرخندگی بانجام رسیده سال چهل و
هفتم آغاز شد درین روز همایون فاضل خان وزیر اعظم باضافه پانصد
سوا بمنصب پنج هزار و دو هزار و پانصد سوار والا رنگی یافت و
دانشمند خان بعطای علمرایت افتخار افراخت و مرتضی خان و
کفور رامسنگه والله یارخان هر یک بعنایت اسپ باصا طلا میاهی
گشته بعنایت خلعت باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و

پانصدی دو هزار سوار مشمول عاطفت شد و افتخار خان میر
سامان باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد
سوار و سیف خان بصوبه دارچی کشمیر از تغییر اسلام خان منصوب
گشته بعنایت خلعت و افزایش بمنصب مشمول عاطفت شدند
و حکیم محمد مهدی بخطاب حکیم الملکی نامور گشت و معین خان
از اصل و ضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و مراد خان
زمیندار ثبت بعنایت خلعت و اسب و خنجر مرصع و از اصل و
و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و مغاخر خان از اصل
و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار و محمد تقی خان که خدمت
بخشگیری دکن باو مفوض شده بود بمنصب هزاری دو صد و
پنججاه سوار و خدمت طلب خان بعنایت اسب و الله قلی چیله
بانعام یک هزار روپیه و مرحمت اسب و شمشیر مورد نوازش
گردیدند و سعید جعفر ولد سعید جلال بخاری که در موطن مالوف
خویش گجرات بود بانعام سه هزار روپیه مورد مرحمت گردید و
و عنایب خان ولد ظفر خان که در کشمیر اختیار گوشه نشینی کرده
بود از اصل و اضافه بمالیه بیست و چهار هزار روپیه کامیاب
مکرمت گشت و بخواجه معین الدین ولد خواجه خداوند محمود
خلعت و یک هزار روپیه و بخواجه عبد الرؤف ده پندی و قاضی
عبد الوهاب اقضی القضاات هر کدام یک هزار روپیه و بشیخ
محسن کشمیری خلعت و دو هزار روپیه و بیچندی از شعرا و
سازندهای کشمیری سه هزار روپیه و بزمرة نغمه سنجان هندکه ملازم
رکاب نصرت مآب بودند سه هزار روپیه انعام شد از سوانح در

گذشتن فاضل خان وزیر اعظم است ازین جهان فانی از اینجا که
کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار
دل آزار همواره یا خردمندان بر سر کین است آنگاه عقیدت آئین
را که خلعت خدمت بلند رتبت وزارت بر قامت قابلیتش
زیبیده و شایان بود پس از تسلیم آن خدمت کوفت معده بهم
رسیده در اندک فرصتی اشتداد یافت و چون اشهب عمرش از منزل
ستین بچند مرحله بر گذشته بعدود سبعین مشرف گشته بود
و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض صعب نمانده
معالجه و مداوا سودمند نیفتاد و بدست و هفتم فی قعدة که در
یازدهم آن بغور رتبه والی دیوانی کمرانی یافته بود داعی حق
را لایک اجابت گفته جهان گذرانرا پذیرد نمود حضرت
شهنشاهی که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت اند
بر فوت آن دستور دولت خواه متأسف گشتند و نعش آن مغفور
بموجب وصیتش بلاهور نقل یافته در باغی که جهت مدفن
خویش ساخته بود مدفون شد و درین روز که سیزدهم تیر ماه وعید
گلایی بود چون طبع مبارک خاقان حق شناس از حدوث این
حادثه متأثر گشته بود مراسم آنروز را موقوف فرمودند و روز دیگر
جشن مذکور بآئین مقرر بعمل آمده بادشاهزادهای کام گار و الاثبار
و امرای نامدار رسم گذرانیدن مراحمهای مرصع و مناکار بجا آوردند
و درین روز برهان الدین برادر زاده فاضل خان مرحوم که تازه از ایران
زمین بدرگاه سپهر آئین آمده بود مورد انتظار نوازش گشته بعنایت
خلعت از لباس سولوازی برآمد و بمنصب هشت صد و پنجاه

سوار سر بلند شد و هم ذی الحجه که عید فرخنده اشعی بود مراسم آن عید سعید بعمل آمد و حضرت شاهنشاهی بعبادت معهود به مسجد عیدگاه پرتو قدم گسترند و پس از ادای نماز معادلت فرموده رحم قربان بجای آوردند و شب بیست و هفتم باشاره معلی بر کوهچه که آنطرف دل رو بروی دولتخانه والا واقع است و همچنین بر کشتیها در روی دل چراغانی در کمال خوبی و نظریه فریبی شده تماشای آن نشاط انزای طبع همایون شد و نوبتی دیگر بر روی دل چراغان کشتیها هنگامه افروز عشرت گردید و بکرات حضرت شاهنشاهی بگلگشت و بساتین سیر نزهت گاهها توجه فرموده مسرت اندوز گشتند درین ایام شہامت خان حارص حصار شهر دار الملک کابل بحراست قلعه ارک آن بلده فیض قرین از تغییر قلعه دار خان و شمشیر خان تهاذه دار غزنین بمحافظت حصار شهر مذکور و قلعه دار خان بتهاذه داری غزنین تعیین یافتند و از وقائع صوبه بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که خواصخان از کومکیان آنصوبه باجل طبیعی بمطایعات در نوردید و چون از موانع صوبه دکن معروض پیشگاه خلافت شد که سید علی و راجی رند افضل که از نوکران عمده عادل خان بود ازو مفارقت جسته بعزم بندگی درگاه آسمان جاه روی ارادت بلشکر ظفر اثر دکن آورده اند عنایت پادشاهانه اولین را بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار و درمیان را بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار نواخت و دلاور خان حبشی از کومکیان دکن بخطاب حبش خان به مرفراز شد *

نہضت رایات جاہر جلال از نہضت اباد کشمیر بجانب ویرناک و از انجا بصوب دار السلطنۃ لاہور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه سارهای کوثر زلال و نزهت گاههای خلد مثال که هریک زینت بخش اقلیمی و چشم و چراغ کشوری تواند بود واقع شده بر پیشگاه خاطر خورشید مآثر چنین پرتو افکند که بدان صوب توجه نموده نشاط اندوز سیر آن اماکن دلکش کردند و از ویرناک سمت اقبال را بجانب دار السلطنۃ عنان بر تابند و روز مبارک دوشنبه بیست و دوم محرم مطبق چهارم شهریور که ساعتی فرخنده اثر بود موکب جاہ و جلال از ان خطه فردوس مثال نہضت نموده آنروز در موضع پانیپور که سر زمین آن زعفران زار است و در انجا باغی خوش و منزل دلکش برای دولتخانه بادشاهی بر کنار آب بہت ساخته شد پرتو نزول گسترد و روز دیگر قریه دینی پور محط سراق منصور گردید و نردای آن قصیدہ بیچ ہزارہ کہ آنجا بر طرین آب بہت و بہستان سرا در گمال نزهت و صفا مکانی ہم واقع است از ورود مسعود سعادت آمود گشت و در ان مکان فیض نشان یکروز مقام شد بیست و ششم کہ رایت ظفر طراز از بیچ ہزارہ باہنراز آمد تا پل کہنہ بلکہ کہ منتهای سیر کشتی است حضرت شاهنشاهی سوار سفینہ اقبال قطع مسامت فرسودند و از انجا بدولت بر تخت روان نشسته باسلام آباء معروف ماہچہ کہ دو چشمہ خوش و عمارات عالی دلکش دارد شرف قدم بخشیدند و چون آن موضع باقطاع تازه

فہال ریاض خلافت شاداب نخل گلشن سلطنت بادشاہ زادہ ارجمند
محمد اعظم متعلق بود آن نوگل خدیقہ دولت پیشکشی از نوادر
جواہر بنظر قدسی متأثر رسانیدند و بیست و ہفتم باغ و عمارات چشمہ
سار آصف آباد معروف بمچھی بہون کہ مثل آن سرچشمہ ہشتم
سیاحت پیشگان جہان دیدہ کم رسیدہ و مشتمل است بر عمارات
عالی دلنشین و حیاض و ریاض فیض آئین از نزول ہمایون انوار
میدمت پذیرفت و چون آن مکان نزہت نشان مرغوب طبع اقدس
آمد روز دیگر قرین عز و احتشام آنجا مقام فرمودند و از جانب
رخشدادہ اختر برج سلطنت تابندہ گوہر درج خلافت بادشاہ زادہ
عالیقدر محمد معظم کہ آن موضع بتیول ایشان تعلق داشت رسم
پیشکش بتقدیم رسید بیست و نہم چشمہ سار فیض بنیاد بیگم آباد
معروف باحول از ورود اشرف آبزیافت و آن چشمہ ایست
ہم چشم کوثر و تسنیم کہ تا خوردن ہر صبح از زلال صافی آن دمت
و رو نشوید سیمای روشنی نگردد و تا ماہ ہر شامگاہ بطریق انعکاس
دران غوطہ بخورد رخسارش جلا پذیرد آبش را در غدویت و گوارائی
ممت مزیت بر آبہای دیگر است دران نزہت گاہ دولت عمارات
پادشاہانہ و منازل خسروانہ در کمال زیب و زینت و رفعت و متانت
ساختہ شدہ و باغی خوش و بہستان سرای دلکش دارد کہ رشہ نہال
محبتش از سرزمین خاطر رغوان آب می خورد دران بہارستان عشرت
نیز یک روز مقام شد و چون آن مکان حلد مثال بسرکار پردہ ارای ہودج
عظمت صدر نشین تتق حشمت نواب تقدس نقاب زیب النساء
بیگم متعلق بود آن ملکہ ملکہ اطوار ادای مراسم پیشکش و نثار

نمودند دوم سفر ریات جہانکشا از بیگم آباد انتہای نمودہ پرتو
برود ہشتمہ سار شاہ آباد معروف بہ ویرناک امکنہ آن منہل پاک
و سرچشمہ فیض ناک منبع دریای بہت است و آب بسیار دارد در
کمال صفا و برودت کہ پنجہ آفتاب تاب سردی آن ندارد از انہی
جوشد و جداول و افہار از ان جریان می یابد دران مکان نزہت قرین
نیز عمارات عالی دلنشین و بہستان جنت آئین مشتمل بر نہرہای
خوش و آبشار ہای دلکش کہ ہریک آب روی کشوری تواند بود
ساختہ شدہ چون فیض ہوا و نزہت و صفای آن موضع دلکشامالہم
طبع اقدس خاقان جہان آمد دو روز آنجا بساط اقامت گستردہ
گلشن افروز دولت و بخت و چمن آرای عشرت و شادمانی بودند
از سوانح آنکہ چون جعفر خان صوبہ دار مالوہ بہت تقویض
خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بہ پیشکاہ حضور طاب شدہ بود
صوبہ داری مالوہ از تغیر او بلجابت خان کہ در کنار چناب بود
مفوض گشتہ فرمان والا شان مشتمل برین معنی با خلعت خاص
لجبت او مرسل شد و منصبش کہ پنجہزاری چہار ہزار سوار بود
باضادہ یک ہزار سوار افزایش پذیرفت و از وظائف صوبہ گجرات
بمسامع حقائق مجامع رسید کہ شوریدہ بخت بی سروپای از قوم
بلوچ دران ناحیت بوموسہ سردای باطل و اغوی دیو پندار
خود را دارا پیشکوی نام کردہ بود و جمعی از واقعہ طلبان ننگہ جو و
ارناش بی آبرو فراہم آمدہ غبار فساد می انگیزند و طایفہ
کولیان گجرات کہ پیوستہ ہوائی تمر و سودای طغیان آن گروہ
عصیان پزیر را در سر است آن فرومایہ را دست آویز ننگہ ساختہ

شورش افرائی می کردند مهابت خان صوبه دار آنجا بدفع
از پرداخته سلاک جمعیت مفسدانی که بران مجهول فراهم
آمده هنگامه آرای افساد بودند از هم گسیخت و فرقه گویان را
تادیب بلیغ نموده گرد دمار از روزگار شان انگیزیت و آن تیره
بخت بی نام و نشان را ازان حدود آواره ساخت بالجمله پنجم
ماه مذکور موکب منصور از شاه آباد بجانب دار السلطنة لاہور
عنان اقبال منعطف ساخته هشتم بهیرو پور که سر راه پرنچال
است پرتو نزول افکند و در افدای راه حضرت شاهنشاهی بسیر
آبشار او هرکه در دره دست چپ راه واقع است و کمال ندرت و
غرابت دارد توجه نموده نشاط اندرز تماشای آن شدند درین منزل
سیف خان که بصوبه دارئی خطه کشمیر منصوب شده بود بعطای
خلعت و اسب عراقی و یک زنجیر فیل مهابی گشته دستوری
معارف یافت و مراد خان زمیندار تبت خلعت یافته مرخص
شد و از وقائع دار السلطنة بموقف عرض رسید که ظفر خان که برسم
گوشه نشینی آنجا بسر می برد باجل طبیعی روزگار حیاتش
مپری شد و از هیرو پور در عرض یازده روز عرصه پهنبر از غبار
موکب مسعود عطر آموذ گردید و راجه جی سنگه که بموجب فرمان
همایون در نواحی گجرات اقامت گزیده بود و صف شکن خان که
در پهنبر نزول داشت و راجه رای سنگه و دیندار خان دولت
ملازمیند و ختنند و راجه حیات زمیندار راجور بعنایت خلعت و ماده
فیل سرفراز گشته رخصت انصراف یافت و روز دیگر که در پهنبر
مقام بود از وقائع مستقر الخلافه اکبر آباد بموقف عرض رسید

که اسلام خان صوبه دار و کفایت خان دیوان آن مرکز دولت
باجل طبیعی رخت هستی بر بستند و یرلیغ کرامت عنوان بنام
هوشدار خان صوبه دار دار الخلافه شاه جهان آباد صادر شد که بعد
از رسیدن صیف خان که از تغیر اوبحراست قلعه مبارکه و قلم مهمات
دار الخلافه معین شده بود بمستقر الخلافه شتافته بصوبه دارئی آن
مصر اقبال قیام نماید و صیف خان بخلعت نوازش یافته مرخص
گردید که یزیدی خود را بدار الخلافه رساند و بعد انداز خان از تغیر
همت خان بقوجدارئی نواحی اکبر آباد تمعین یافته بعطای
خلعت مهابی شد و از منصبش که در هزاری هزار و پانصد سوار
بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید و میرصمد یزیدی
بدیوانی آن مستقر حشمت منصوب گشته خلعت سرفرازی پوشید
و مقیم خان بدیوانی سرکار ملکه ملکی خصال تقدس نقاب طراز
هودج عفت و احتجاب روشن رای بیگم مهابی گشته بعطای
خلعت سربلند شد بدست و ششم موکب ظفر مآب از دریای چناب
بجسر عبور نموده بر ساحل آن نزول سعادت فرمود و چون قراولان دران
نواحی شیری چند قیل کرده بودند شه شاه شیر شکار بعزم صید آن
سماج ضار و درندگان مردم آزار روز دیگر که مقام بود سوار شده
ازان جمله دو ماده شیر را که هر یک بچه داشت بتفنگ از پای
در آورند و شیر بچه را قراولان گرفتند و صبح آن که از کنار دریا
کوچ شده دگر باره بشکار شیری چند که باقی مانده بود توجه نموده
دو ماده شیر و چهار شیر بچه را بتفنگ از پای در آوردند و فیض الله
خان قراول بیگی را بعطای خلعت نواختند چهارم ربیع الاول موافق

پانزدهم مهر رایت ظفر پیرا پرتو سعادت در ساخت باغ دلگشا
 انگشته عمارات دولت خانه آن از نزول اشرف مهبط انوار عزم
 کرامت گردید و ابراهیم خان صوبه دار دار السلطنة و اعتقاد خان
 و تربیت خان که بموجب حکم والا در لاهور مانده بودند در امت
 آستان بوس دریافتند و پس از دو روز اقامت در آن حدیقه خلک
 آسا اواخر روز چهار شنبه هفتم ماه مذکور مطابق هزدهم مهر که
 ساعت دخول دار السلطنة بود حضرت شهنشاهی قرین تائب
 الهی لوی عظمت و جلال ازان بستانسرای اقبال بر افراخته روی
 توجه بشهر آوردند و از دریای راوی بحسر عبور فرموده قلعه مبارکه
 را بقدم میمنت قرین رفعت و ذروه چرخ برین بخشیدند درین
 ایام راجه جی سنگه بعطای خلعت خاص قامت مباحات افراخت
 و ظاهر خان از چاکیر رسیده جبهه سالی عتبه سلطنت گردید و
 بعطای عصای مرصع نوازش یافت و میر خان فوجدار کوهستان جمون
 از انجا رسیده بتقبیل سده سینده شرف اندوز شد و سید سلطان از سادات
 کریمایی معلی که یک چند در کلکنده بود و برهبری سعادت و یاور
 بخت از انجا بقصد استلام آستان خلافت و انتظام در سلک خدمت
 گزاران پیشگاه سلطنت از قطب الملک جدا شده بود دولت آستان
 بوس یافته یک زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید و بعطای
 خلعت سرپا شد گردید و ازین جهت که ملا عوض و جید یابو
 تقصیری مورد عتاب خسروانه شده بود خواجه قادر که شرف سعادت
 با منزلت فضیلت فراهم داشت بخدومت احتساب از تغییر او
 خلعت سرقرازی پوشید و چون درین ایام نوبت خان چیده را یکی

از چیلهای بادشاهی بسابقه عداوتی که با او داشت بزخم جمده
 از پای در آورده بود معدلت پادشاهانه قاتل را بیایا رسانید و پسران
 و دیگر باز ماندگان آن مرحوم مورد عاطفت گشته بمنایت خلعت
 نوازش یافتند و کوچک بیگ ملازم عبد العزیز خان والی بخارا که از
 جانب آن خان والا دومان چند سر اسب و برخی جانوران
 شکاری برسم ارمغان آورده بود سعادت استلام آستان فلک احترام
 دریافتن آنها را بنظر انور رسانید و بمراحم خسروانه سر افراز گشت
 و حاجی محمد عرب فرستاده امام یمن شرف اندوز ملازمت اکسیر
 خاصیت گشته دو سر اسب عربی و دو نیمه شمشیر که امام
 برسم هدیه بارگاه خلافت ارسال داشته بود بخدومت اشرف گذرانید
 و بمنایت والا نوازش یافت پانزدهم عزم زیارت روضه منوره حضرت
 جنت مکانی نور الدین محمد جهان گیر بادشاه طاب قراه که در آن
 روی آب راوی واقع است از خاطر ملکوت ناظر گیتی خدیو حق
 پرست سر بر رفته بآنمراز فیض انوار شرف قدوم بخشیدند و روح
 آن سربر آرای محفل خلک را بفاتحه و دعا روح افزا گشته ده هزار
 رویه بخدومه و مجاوران آن روضه فیض مکان انعام فرمودند

جشن وزن مبارک شمسی و آغاز سال چهل و ششم

درین ایام میمنت فرجام که جهان از سائر عدل و رامت
 بادشاه عالمگیر مالک رقاب کامیاب بود و نهال آمال عالمیان پتروش
 صاحب نصفت و احسان خافان مهر افسر سپهر جناب مرحوم
 و شاداب فرخنده جشن وزن شمسی آن پایه انزای اورنگ خلافت

و جهانکشان طرب پیرای همچن ایام گذشته هنگامه خرمی و نشاط رونق پذیرفت و روز مبارک دو شنبه یازدهم ربیع الثانی مطابق بیستم آبان در عمارات فیض بتیاد شاه برج دار السلطنة لاهور که در رفعت و شان عزت بخش چرخ ذات البروج و آفتاب هر صبح بعزم تماشای آن شگرف مکان بر نردبان نه باید فلک در عروج است و باشاره همایون پیشکاران پیشگاه دولت برای این جشن بهجت طراز آنرا بمسط بساط تجمل و احتشام بنوعی که معمول این سلطنت گردون بسط است زیب و آرایش فزوده بودند خجسته بزمی دلکشا و مقدس محفلی مسرت اما پیرایه انعقاد یافت و خورشید گیتی فروز اوج عظمت و اقبال پرتو ورده به برج میزان افکنده وزن مسعود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و پنجم از عمر همایون بهزاران سیمت و فرخندگی بانجام رسیده سال چهل و ششم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک سریر آرای حشمت و کامرانی گشته دست دریا نوال بخود و انصال کشوند درین روز خجسته امیر خان صوبه دار کابل که بموجب یرلیغ طبیب از انجا آمده بود ناصیه سالی عتبه خلافت گشته پیشکشی شایسته از اسپان عربی یاد رفتار و ترکی راهوار و نفائس جواهر و دیگر رغائب و نوا در گذرانید و بعطای خلعت خاص اختصاص یافته از منصبش که پنج هزاری پنج هزار سوار بود یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شد و بجای آن خان صوبه دار مالوه بمرحمت یک زنجیر نایل مشمول عاطفت خسروان گردید و منصب هوشدار خان صوبه دار مستقر الخلفه اکبر آباد از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار

قرار یافت و اسد خان بخشی دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار و هشت صد سوار و فدائی خان باضافه پانصدی بمنصب چهار هزاری دو هزار و سه صد سوار وصف شکنخان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و سیفخان صوبه دار کشمیر بمعاذرت ارسال خلعت و شمشیر و افتخار خان میو سامان بعطای قلمدان و عبد الرحمن ولد نذر محمد خان بانعام پنج هزار روپیه و سلطنت خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری شش صد سوار و مخلص خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و حکیم الملک باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری پنج صد سوار و از اصل و اضافه سزاوار خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و محمد عابد برادر فیض الله خان بمنصب هزاری سه صد سوار هر بلندی یافتند و عاقل خان که یکچند برهم گوشه نشینی در لاهور بسر میدید منظور انظار عاطفت گشته بمرحمت خلعت و بمنصب دو هزاری هفت صد سوار دگر باره کامیاب دولت پندگی گردید و سید سلطان کرلائی که چنانچه گذارش یافت که درین ایام بآستان معلی رسیده بود بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرافراز گشت و از ده هزار روپیه و ده سراسپ یار عطا شد و شیر سنگه زمیندار چنده که درین هنگام شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشته بود بمرحمت سر پیچ و اور بسی موصع و منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب راجگی تارک مہامات افراخت و لطف الله خان و جواهر خان خواجه سرا و خدمت طلب خان هر یک بمعاذرت ماده نیل و هردیو زمیندار کوهستان جمون و دربار خان خواجه سرا هر یک بمرحمت

امپ با زین و ساز نقره مهابی شدند و خواجه بهادرالدین از خواجه
زادهای مازنی المهر که رخصت طواف حرمین شریفین زادهما
الله شرقا و قدرا بافته بود بعطای خلعت و انعام پانزده هزار روپیه
کامیاب عطاقت شد و کوچک بیگ ملازم عبد العزیز خان والی
بخارا بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه سرافراز گشته رخصت
انصراف یافت و قاضی عبد الوهاب اقصی القضاات و محمد رازک
و حانظ رحیم الدین و حکیم مائت و راقم این صحیفه اقبال و چندی
دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه مهابی شد و پنج هزار روپیه
بزمیر نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم پرنشاط عطا گردید و پنج
زنجیر نیل پیشکش بهادر خان صوبه دار اله آباد بنظر انوار رسیده
و جمعی از عمدها و امرای حضور پرنور اداای مراسم پیشکش نمودند *

فرستادن صحیفه قدسی در جواب شاه عباس

والی ایران با سوغاتی قیمت هفت لک

روپیه مصحوب تربیت خان

چون شاه عباس والی آندیار بمقتضای صلاح اندیشی و آداب
سفیری بجهت تهنیت سریر آرای این زبندۀ ابرنگ خلافت
و کشور کشتائی بوداق بیگ بهر قلندر سلطان چوله تفنگچی
اقامی را که در سلک عمدهای او بود بانامۀ مبنی بر مراسم
مبارکباد جلوس همایون بر سریر سلطنت ابد بلیاد و مبنی
از قواعد یکجہتی و اتحاد ارمنائی شایسته از تحف و نفائس
ایران زمین رسیده سپهر آئین فرستاده بود و او در سه چهار جلوس

والا یاحتان معلی رسیده اداای مراتب سفارت نمود و در همان
سال کامیاب مراسم خسروانی شده رخصت انصراف یافت
درین اوقات حضرت شهنشاهی را بر پیشگاه ضمیر آفتاب اشراف
که دقیقه سنج رموز انفس و آفاق است چنین پرتو افکند که
قدسی صحیفه عطوفت مشحون در جواب آن نامۀ تهنیت مصموم
طراز نگارش داده با برخی از نفائس و نوادر ممالک هندوستان
برسم ارمغان مصحوب یکی از عمدهای درگاه آسمان جاهنزد والی ایران
فرستاد و تربیت خان صوبه دار ملتان را که از بندهای معجیدۀ عمده
این دولت گردون توان و صاحب ثروت و سامان بود باین خدمت
مقرر نمودند و در روز جشن وزن اشرف او را بعطای خلعت و یک
زنجیر نیل با ساز نقره و ساده نیل و ده سرامپ از انجمله دو
عربی و دو عراقی یکی از آنها با ساز طلا و جینه مرصع و شمشیر
و پیر و ترکش همگی با ساز مرصع و با ضافۀ یک هزار سوار بمنصب
چهار هزاری چهار هزار سوار مورد انتظار نوازش ساخته بسفارت
ایران زمین مرخص فرمودند و گرمی سرامله که بموجب امر
اعلی دانشمند خان انشا کرده بود با سوغاتی از مرصع آلات و
و نفائس امتعه و اثواب و دیگر نوادرو زغائب این مملکت فلک
صحت که زیاده از هفت لک روپیه قیمت آن بود مصحوب خان
مذکور فرستادند *

معاودت شهنشاه سلیمان سرور

از پنجاب بدار الخلافة شاه جهان آباد

چون خاطر ملکوت ناظر گیتی خدیو عالمگیر از گنجشمت

بخلف کشمیر و سیر و شکار عرصه پنجاب و نظم مهام آن حدود فراغت یافت و یک چند سایه چتر همایون انوار سعادت بر ساخت آندینار گسترده ساکنان آن بوم و بر از فیض معدلت و احسان پادشاهانه کامیاب و بهر روز گردیدند عزم مراجعت بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد که مستقر سریر سلطنت اید بنیاد است از پاتن الهام موطن سریر زد و روز مبارک جمعه پانزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و چهارم آبان که ساعتی مسعود بود متصدیان و عملة پیش خانه خلعت یافته بموجب امر و الاسراقات اقبال بیرون زدند و دوشنبه هجدهم مطابق بیست هفتم آبان که اختر شفاشان پایه سریر اعلی ساعت این نهضت فرخنده مقرر کرده بودند قریب به پاس روز حضرت شاهنشاهی با فرالهی و شکوه جهان پناهی بر نیل کوه پیکر بدیع منظری که تخت آسمان پایه زرین بر پشت آن نصب کرده بودند سوار شده لوائی توجه بر افراختند و آن روز در باغ فیض بخش نزول سعادت نموده دو روز دیگر در آن یستان سرای دولت قرار اقامت دادند و چون صوبه دارای دار السلطنه لاهور بدستور سابق بابرهم خان مفوض شده بود او را بعطای خلعت نواخته رخصت فرمودند و حاجی محمد طاهر بر نهج سابق بخدمت قلعه دارای آن مرکز سلطنت خدمت سرفرازی پوشید و فائز خان سیواتی نوجدار دیبالپور بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سپاهی گشته بخدمت مرجوعه مرخص شد و بیست و یکم که از باغ فیض بخش کوچ شد هفتاد و یک خان و عابد خان و چندی دیگر از مرا و سیداری

از بندهای منصبدار را با اکثر زوائد اردو و کارخانجات رخصت فرمودند که براه راست پیشتر رفته در دار الخلافه احراز شرف مزینت نمایند و مقرر ساختند که خون با خاصان و نزدیکان و عملة شکار نخست بشکار گاه کانداهن توجه نموده در آن نخچیر گاه اقبال نشاط شکار اندوزند و همه بچاشکار کندان و صید انگدان طی منازل نمایند و بیست و چهارم در چهار منزلی دار السلطنه امیر خان صوبه دار کابل را بعفایت خلعت خاصه و خنجر باعلافت مرورید و در اسب هر دو با ساز طلا سربلند ساخته رخصت انصراف فرمودند بیست و هفتم عرصه شکارگاه کانداهن از سایه سنجق جهان کشا نور آگین گشته عمارات فیض آیات دولت خانه آن بنزول والا مهبط انوار شرف و کرامت شد و در روز فیض اندرز اقامت همایون گردید چون اعتقاد خان القماس نموده بود که یک چند در لاهور بوده متعاقب بهر حضور رسد او را خلعت عطا کرده مرخص فرمودند و میر خان فوجدار کوهستان جمون بدعایت خلعت و اسب با ساز طلا سربلند گشته بخدمت مرجوعه رخصت یافت و از آنجا که بعرض اشرف رسیده بود که برخی از مفسدان قوچی بیت جالندر بمقتضای ناعانیت اندیشی غبار تیرد و عصیان انگیزانند یازدهم جمادی الاولی فدائیلخان داروغه توبخانه بآندون مرخص شد که تنبیه و تادیب مفسدان نساد آئین و بند بیست آن سر زمین کرده متعاقب بیاید و صالح بهادر از تغیر خانه زاد خان بفوجداری آن حدود خلعت سرفرازی پوشید و شیر سنگه زمیندار چنچه بمکرمت خلعت و جیفه مرصع و اسب با ساز طلا و نقره

و یک زنجیر فیل کمیاب عاطفت گشته بوطن مرخص شد و از خزانة احسان بادشاهانه پنج هزار روپیه بکس خواجة عبد الغفار که از ماری النهر عریضه آورده بود و هفت هزار روپیه بفرستاد که کوپک اتالیق که از عمدهای سبحانقلی خان والی بلخ امیر و مختصر پیشکشی بجناب والای سلطنت فرستاده بود حواله رفت که از امتعه هندوستان خرید نموده برای آنها ببرند درین هنگام عاطفت بادشاهانه فروغ دردمان حشمت و کامکاری بهار بوستان اہبت و بختیاری بادشاهزاده والا قدر عالی هم محمد معظم و مهاراجه جسونت سنگه و دیگر عمدهای اطراف را بمرحمت خلعت زمستانی نواخت و راجه جی سنگه و محمد امین خان میر بخشی و دیگر امرای بارگاہ سلطنت و عمدهای آستان خانان را بمعطای خلاع فاخره قامت امتیاز انواخت و امیر الامرا که از صوبه داری دکن معزول گشته بود بصوبه داری بنگاله معین شده فرمان کرامت عنوان مشتمل برین معنی با خلعت خاصه زمستانی بجهت او مرسل گردید و حکم شد که بپیشگاه حضور نیامده بدان صوب شتاید سیزدهم ماه مذکور موکب منصور از دریای ستلج بجزر عبور نمود و باقر خان فوجدار مہرند و جهانگیر قلیخان فوجدار میان دواب شرف اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر دولت خانہ باغ مہرند از فیض قدوم چمن پیروای حدائق عظمت و جلال بہارستان اقبال گشت و چون طراوت و نصارت و نزہت و صفای انگلشن دلکشا ملائم طبع اقدس افتاد و چهار روز شرف اندوز اقامت همایون شد بیست و دوم باغ فیض آئین انبالہ از نزول اشرف

کامیاب خرمی گردید و چون خاطر ملکوت ناظر بہیتر و شکار مخلص پور مائل بود رایات عالیات از انبالہ بآن سمت متوجہ شدہ بیست و ہشتم خضر آباد کہ سہ کروہی مخلص پور است مخیم سراقات حشمت شد و حضرت شاہشاہی بعزم سیر عمارت و باغ مخلص پور کہ بفیض آباد موسوم است بکشتی از دریای چون عبور نموده آن گلشن سرای دولت را سیر نمودند و اواخر روز بدولت خانہ همایون مراجعت فرمودند و سہ روز آنجا اقامت گزیدہ بشکار چرز نشاط اندوز بودند و سوبہاگ پرکس زمیندار سرور و آن حدود جہدہ سہی آستان سلطنت گشتہ برخی جانوران شکاری از باز و جبرہ و شاہین برعم پیشکش گذرانید و بمعطای خلعت کسوت مہاہات پوشید ہفتم جمادی الآخرہ نزدیک کرفال مضرب خیم اہبت و جلال شد و بعرض اشرف رسید کہ اللہ یار خان کہ هنگام نہضت رایت منصور از دار السلطنت لاہور کوفتی بہمرسانیدہ از راہ راست پیشتر بدار الخلافت شاہ جہان آباد آمدہ بود در آنجا باشنداد آن عارضہ بساط حیات در نوردید و ملتفت خان بخدمت داروغگی گزر برداران و ملازمان جلو کہ بآن خان مرحوم متعلق بود خلعت سرافرازی پوشید و باقر خان فوجدار سر ہند و جهانگیر قلیخان فوجدار میان دواب خلعت یافته بخدمات مرجوعہ مرخص گشتہ نہم ماہ مذکور نواحی قصبہ پانی پت مہبط انوار نزول شد و روز دیگر کہ دران منزل مقام بود زبده امرای عظام جمعہا خان کہ او را از مالوہ بجهت تفویض خدمت جلیل القدر وزارت طلب داشتہ بودند دولت زمین بوس آستان سلطنت دریافته یکہزار مہر و یکہزار روپہ

بصیغه نذر و برخی از جواهر زواهر برهم پیشکش گذرانید و شب هنگام که ساعتی مسعود بود در انجمن خاص غسلخانه بخدمت والای وزارت اعظم که آن نوین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن حاصل بود مر بلند گشته بعطای خلعت خاص با چرکسی قامت امتیاز افرخت و درین هنگام ملا یحیی نایب که ملا احمد مہین برادرش رکن رکن دولت بیجاپور بود و او بیاروی بخت و دلالت سعادت جدائی از عادل خان گزیده بآستان خلافت نشان که قبل از انبال مقبلانست بصدق نیت روی ارادت آورده بود شرف تلذیم سده سپهر مرتبه در دافته خلعت مہاہات پوشید چہار دہم نواحی - سونی بہت مرکز رایات فلک فرسا گشتہ و در روز آنجا مقام شدہ طبع مہارک بشکار نیلہ گاو نشاط اندوخت و درین اوقات از وقائع صوبہ بہار معروض بارگاہ سلطنت گردید کہ میرزا خان فوجدار در بہنگہ کہ با آتہ در دستان فوجدار گورکھپور بہ تنہیہ زمیندار مورنگ معین بود دران حدود باجل طبیعی روزگار حیاتش سپری شد و بیست و درم باغ فیض بنیاد آغر آباد بحر قدوم گیتی خدیو حق پرست کامیاب نرہمت و صفا گردید و تالیست و نہم دران بستان سرای شہمت بزم آرای الہمت و کمرانی بوندہ چہار شنبہ سلخ ماہ مذکور مطابق یازدہم بہمن کہ ساعت بانوار سعادت قرین بود پس از دو پاس روز بعزیمت دخول شہر بر فیل کویہ شکوہی کہ تخت فیروز بخت زرین بر کویہ پشت آن منصوب گشتہ بود سوار شدہ رایت توجہ بصوب دار الخلافت افراتند و در باغ سرہندی کہ بر سر راہ ہون فرود آمدہ نماز ظہر بجماعت گزارند و بعد فراغ

از نماز قرین تائید ربانی و فر آسمانی از انجا متوجہ گشتہ ساحت دار الخلافت را بوزرود مسعود کرامت آمود ساختند و قلعہ مہارکہ را از یمن نزول ہمایون سر باوج گردون بر افراختند درین ایام پیشکش عادل خان حاکم بیجا پور مشتمل بر شانزدہ زنجیر فیل و نفائس جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکت رسید و عاقل خان بخدمت داروغگی غسلخانہ مہارک کہ پیشتر باللہ یار خان مرحوم مغرض بود سرافراز شدہ بعنایت خلعت و اسب و شمشیر مہاہی گشت و سلتفت خان و سزارار خان بخدمت میر توڑوکی مر بلند گشتہ ہریک خلعت بر افرازی پوشید و اسفندیار بیگ و بر خوردار بیگ برادران اللہ یار خان مغفور بعطای خلعت از لباس کدورت بر آمدہ مورن عزایت و رعایت خسروانہ گردیدند و حاجی محمد فرستادہ امام یمن بر محرمت خلعت و انعام چہار ہزار روپہ مشمول عاطفت گشتہ رخصت انصراف یافت چہارم رجب امالتخان از مراک آباد رسیدہ باحرار دولت ملازمت چہرہ مراک بر افروخت و چہار مر اسب عراقی بر سبیل پیشکش گذرانیدہ بعطای خلعت خاصہ سر مایہ مہاہات اندوخت و محمد بیگ خان کہ سابق قلعہ دار افروز بود از انجا رسیدہ دولت زمین بوس دریافت و غیات الدین خان کہ نخشی صوبہ دکن بود بنظم مہمات بندر سورت از تغیر رعایت خان منصوب گشتہ بعزایت خلعت و باضافہ پانصدی سیصد سوار بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار مر بلند شد و سید صدر جہان خویش خلیفہ سلطان کہ برہمیرجی سعادت از ایران بعزم بندگی این آستان خلافت نشان آمدہ بود شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشتہ بعطای

خلعت و منصب شایسته کامیاب شد و هفت سراسپ عربی که محمد پاشا حاکم احما از روی عبودیت و اخلاص بر سر پیشکش مصحوب عبد الله بیگ نام شخصی بجناب خلعت و جهانداري فرستاده بود بنظر انور رسیده آورنده بخلعت و انعام میبای شد و مصحوب او هشت هزار روپیه با برخی اجناس برای پاشای مذکور ارسال یافت بیست و چهارم بعزم سیر و شکار رایت مهر انوار پرتو اقبال باغر آباد انگند و در اثنای راه رکن الدوله جعفر خان سپاه خود بنظر انور عرض نمود و یک سراسپ با ساز مرصع پیشکش کرده عاطفت خسروانه اورا بعطای خلعت خاص عز اختصاص بخشید و حضرت شهنشاهی از آغر آباد بانوب شکار شرف قدوم بخشیده چند روز آنجا بصید نخچیر نشاط اندوز گشتند و بیست و نهم رایت مراجعت بشهر افراتختند و سیوم شعبان بخضر آباد توجه نموده دو سه روز بسیر و شکار آن حدود مسرت اندوختند درین هنگام باقتضای رای عالم آرا صف شکنخان را با برخی از عساکر قاهره تعیین نمودند که باورنگ آباد رفته در خدمت دره التاج سلطنت و بختیاری قوه الظهر عظمت و کامیابی بادشاه زاد و الا قدر خجسته شیم محمد معظم باشد و اورا بعطای خلعت و اسب و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار سر بلند گردانیده پنجم ماه مذکور مرخص فرمودند و بچندی از همراهان او اسب و برخی خلعت عطا شد و معصوم خان خالف شاهنواز خان مرحوم بقوجداري تربت معین گشته بعنایت خلعت و اسب با حاز طه سرخرازی یافت و همت خان از تغیر او قوربکی شده بعطای

خلعت سزمایه افتخار اندوخت و معتقد خان که سابق فوجدار سلطانپور بلهری بود بقوجداري سرکار جونیپور از تغیر فضیفر خان منصوب شده خلعت نوازش یافت و خواجه نذیر از تغیر هزبر خان بمراسم قلعه فلک اسامی رهناس و عنایت خلعت میبای گشت بدست و دوم احمدشاه خان که در سلک گومکدیان بنگاله بود از آنجا رهیده دولت اندوز تقبیل شد علیه گردیده بعطای خلعت کموت میبایات پوشید *

آغاز سال هفتم از سنین والای عالم کبری مطابق سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

درین اوقات خجسته اثر که جهان از فیض معدلت شهنشاه دادگر بهره‌ور بود و زمانه را بفر دولت گیتی خدینو دین پرور خلعت خوشدلی در بر و انسر شادکامی بر سر قدوم فرخنده ماه صیام برکت بخش ایام گشته جهانیان را نوید بهروزی و مزده سعادت اندوژی رسانید و شب دوشنبه دهم فروردین ماه رویت هلال اتفاق افتاده سال هفتم از سنین میمنت قرین سلطنت و فرمان روائی خلیفه زمان و زمین خاقان حق پرست پاک دین آغاز شد و اشاره معلی به پیشکاران پیشگاه خلافت صادر گشت که تا رسیدن عید سعید بسامان لوازم و ترتیب مقدمات جشن جلوس همایون پرداخته بر سر هر سال محفل والای خاص و عام و انجمن خاص غلخانه را آذین بندند و چون این شهر فیض بهر بهزاران شرف و کرامت بانجام رسید شب دوشنبه نهم اردی بهشت هلال فرخنده شوال

از افق سعادت طلوع نموده هنگامه آرای عیش و نشاط و فرح
افزای انجمن انبساط شد و فردای آن که عید خجسته فطر بود و بارگاه
سلطنت و جهانپانی بسط بساط حشمت و تجمل شکوه آسمانی یافته
بود در دربار سپهر مثال شادیانه اقبال بنوا آمده صلابی خوشدلی و
شادکامی بجهانیان رسانید و پادشاهزادهای کامگار عالی مقدار و
امرای نامدار و سایر بندهای آستان گنبدان مدار در سده سنیه
سلطنت فراهم آمده آداب عبودیت و تسلیمات تهفیت بجای
آوردند و حضرت شاهنشاهی با شان آلهی و فرجهان پناهی بر فیل
کوه پیکر زیبا منظری که تخت زرین بران زده بودند سوار شده بقوز
و آئینی که معهود این دولت ابد قرین امت بهصلی توجه فرمودند
و نماز عید بجماعت گزارده پس از مراجعت در ایوان چهل ستون
خاص و عام که در کمال زینت و آراستگی روز سپهر و حیرت بخش
دیدگاه ماه و مهر بود بر تخت فیروز تخت مرصع نگار جلوس فرموده
دست نوازش بگام بخشی خلایق کشادند و شب هنگام در محفل
فردوس مانند غسلخانه که آن نیز برسم مقرر و زیب و آرایش یافته
سریر آرای اقبال و انجمن افروز کامرانی گشته بادامت آذر لطف
و کرم و اشاعت انوار جود و احسان داد امید خلایق دادند و شب
دیگر چراغان گشتیها که باهتمام متصدیان پادشاهزادهای عالیقدر
والا مقام و امرای عظام سرانجام یافته بود بزمگاه دولت را فروغ عشرت
بخشید و تا چهار روز هنگامه عیش و طرب امتداد داشت درین
جشن فرخنده نهال برومند گلشن خلانت فخل سرفراز ریاض سلطنت
پادشاهزاده والا قدر عالی هم محمد معظم که در دکن بودند

بعنائیت خلعت و شمشیر خاصه و بیست سر اسب عراقی و هشتاد
سر اسب ترکی مورد انتظار مرحمت گردیدند و غرق نامیده حشمت
و کامکاری قره باصره شوکت و بختیاری پادشاه زاده ارجمند محمد
اعظم بعطای سرپیچ مرصع گران بها و سپهر با ساز مرصع و یک
زنجیر فیل از حلقه خاصه با سه زنجیر تلایر عز اختصاص یافتند
در راجه جیستگه و جعفرخان و محمد امین خان و مرتضی خان
و اصالت خان و دانشمند خان و طاهرخان و بسیاری از عمدهای
آستان معلی و بندهای عتبه والا بمرحمت خلایق فخره قامت مباحثات
و امیرالاعرا صوبه دار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه و وزیرخان که در
دکن بودند و مهابت خان ناظم مهمات گجرات و نجابت خان صوبه دار
مالوه و ابراهیم خان صوبه دار دار السلطانت لاهور و دیگر عمدهای
اطراف و امرای صوبجات بعنائیت خلعت نوازش یافتند و محمد
امین خان و نجابت خان که منصب هر یک پنج هزار و پنج هزار
سوار بود از تائیدان هر کدام یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر
شد و اصالت خان باضافه پانصد سوار بمنصب پنج هزار و چهار
هزار سوار و دانشمند خان باضافه هزار و پنج هزار و
هزار سوار والا پایه گردیدند و عابد خان از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزار و پانصد سوار و مرحمت یک زنجیر فیل صوبه
عاطفت شد و احتشام خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و
پانصدی سه هزار سوار و راکون بهورتیه و جادونرای که در سلک
کومکدان دکن منتظم بودند هر یک باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و حید عزت خان از اصل و اضافه

بمنصب ده هزاری دو هزار سوار و امر سنگه چند راوت باضافه پانصدی
بمنصب دو هزار و پانصدی یک هزار و سیصد سوار و سید منور خان
بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و اعتماد خان باضافه پانصدی صد سوار
بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و از اصل اضافه تهور خان
بمنصب دو هزار و سوار و نصیری خان بمنصب دو هزار و
هشت صد سوار و اعتبار خان قلعه دار اکبر آباد بمنصب دو هزار و
هفت صد سوار و رحمت خان بمنصب دو هزار و چهار صد سوار
و کاکر خان بمنصب هزار و پانصدی هزار هشت صد سوار و
فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و محمد
علی خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و شجاع خان
بمنصب هزار و نه صد سوار و دارن خان بمنصب هزار و شش
صد سوار و حامد خان و میر ابراهیم ولد شیخ میر مرحوم هریک
بمنصب هزار و پانصد سوار و عبد الرحیم خان و ناظر خان هریک
بمنصب هزار و دو صد سوار و برق انداز خان بمنصب هزار و صد
و پنجاه سوار سر افرازی یافتند و طاهر خان و فیض الله خان و
حسن علی خان هریک بعنایت اسپ با ساز طلا و همت خان
بمرحمت علم و بزرگ امید خان بعنایت اسپ و از اصل و اضافه
بمنصب هزار و چهار صد سوار و محمد کامگار خان ولد جعفر خان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار بخطاب کامگار خانی و
فرخ فال ولد یمین الدوله آصف خان مرحوم بانعام ده هزار روپیه
و میر غضنفر میر توژدک بخطاب یکه تاز خانی و دارا بخش و
عرب شیخ ولد طاهر خان و بخنداور خان هریک بعنایت اسپ

و بر صوبی دکنی که از منصب معزول شده بود پسالیانده بیست هزار
روپیه و انوب سنگه زمیندار مانند هو بعلای سر پیچ و دهکده کی
مرصع و محمد منصور کاشغری بعنایت شمشیر با ساز میدا کار و
مکتوب خان و نهال چند جوهری و مان سنگه باک فروش هریک
بمرحمت ماده فیل و خوشحال خان کلونیت بعنایت اسپ و
گردهر داس پیش دست میر سامان بخطاب رائی سر بلندی یافتند
و شیخ عبد الله اکبر آبادی و خواجه رنا از اهل ماروا الیه
هریک بانعام دو هزار روپیه و تقوی شعار شیخ محمد اشرف
لاهوری و سید بدایت الله قادری و حاجی قاسم خوشنویس و
شیخ جمال محدث و شیخ قطب و ملا فروغی شاعر و چندی دیگر
هر کدام بانعام یک هزار روپیه بهره اندوز مرحمت گشت و پنج هزار
روپیه بزمرة نغمه سنجان و سرود سراجان آن بزم مسعود عطا شد و
درین روز عالم افروز از جانب بهین ثمره شجره سلطنت گزین باو
نهال خلافت پادشاه زاده والا قدر محمد معظم که در دکن بودند
پیشکشی مشتمل بر یک زنجیر فیل و نفائس اقمشه و دیگر
تحف و رغایب پیشکش قطب الملک مشتمل بر چهار زنجیر فیل
و زواهر جواهر و پیشکش عادل خان از نوادر مرصع آلات بنظر
قدسی برکت رسید و جعفر خان و راجه جی سنگه و اصالت خان
هریک پیشکشی شایسته گذرانید و از جانب وزیر خان دو زنجیر
فیل و چهار سر اسب و برخی جواهر تمیینه از نظر انور گذشت و
محمد امین خان و دانشمند خان و داود خان و کنورام سنگه و فدائی
خان و احتشام خان و بعضی دیگر از عمد ها در حضور حال پیشکش

بمحل عرض رسانیدند و بهادر خان صوبه دار اله آباد که مشهور
عاطفت بطلبش صادر شده بود از آنجا رسیده معادلت ملازمت اکبر
خاصیت دربارت و یک هزار اشرفی و سه هزار روپیه بصیغه نذر
و پیشکشی شایسته گذرانیده بعنایت خلعت خاص و شمشیر
مشمول انظار عاطفت شد و دلیر خان که بموجب یرلیغ طلب از بنگاله
رجعه بدولت زمین بوس فائز گردید و یک زنجیر فیل و نه سراسپ
نانگن برسم پیشکش گذرانیده بعطای خلعت کموت افتخار پوشیده
و ملا یحیی برادر ملا احمد ناتیه سه زنجیر فیل و گویال سنگه هاده
یک زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند و میر حاجی فولاد ایلی
عبد الله خان والی کاشغر که خان مذکور او را با صیغه اخلاص و ده
و مختصر ارمغانی از نوادر آن دیار باستان سلاطین مدار فرستاده بود
شرف اندوز ملازمت اشرف گشته مشمول مکارم خسروانه شد هشتم
ماه مذکور احتشام خان بمرحمت احسان صیافی شده رخصت
جاگیر یافت و راجه کشن سنگه تونور و راجه امر سنگه فروری
خلعت یافته دز سلک کومکیان صوبه کابل منتظم گشتند و درین
هنگام بعرض همایون رسید که میرزا نورفر صفوی که برسم گوشه نشینی
در مستقر الخلاه اکبر آباد بسر می برد باجل طبعی و دیعت حیات
مستعار سپرد و فیض الله خان قرادل بیگی که پسرش فوت شده بود
و اسب خان که کوچ او در گذشته بود هر یک بعنایت خلعت مشمول
نوازش گردید و بمفخر خان بمقامت خویشی اسد خان خلعت
مرحمت شد و ملا عوض بجیه که سابق بنابر تقصیری از منصب
معزول شده بود مورد انظار عنایت گشته بمنصب هزاری مد سوار

مباحی شد و بخدمت تعلیم قوه الظهر حشمت و نامداری مهتره الصغر
الیهت و کامکاری بادشاهزاده ارجمند محمد اعظم خلعت سر افزاری
پوشید و میر خان از کوهستان جمون که فوجدار آن باو متعلق بود
و غرضقر خان از جونپور و مخلص خان از بنگاله و عبد العزیز خان
از مالوه بموجب یرلیغ طلب رسیده دولت زمین بوس دربار افتد و سیدی
احمد که والی حبشه او را با رقیمه نیاز و مختصر پیشکشی بدرگاه
سلاطین پناه فرستاده بود بدولت استلام سد سپهر احترام فائز گشته
تشریف عنایت پوشید و پس از روزی چند دگر باره بعطای خلعت
و انعام ده هزار روپیه کامیاب مرحمت شده رخصت انصراف
یافت و مصحوب او از نقد و جنس موازی بیست و پنج هزار روپیه
برای والی مذکور مرسل گشت و شیخ سعد الله فرستاده حاکم
عمان دولت اندوز ملازمت اکبر خاصیت شده بعنایت خلعت و
انعام پنج هزار روپیه مورد نوازش گردید و او نیز بزودی رخصت
معادلت یافته ده هزار روپیه بجهت حاکم مذکور مصحوب او مرسل شده

جشن وزن خجسته قمری

درین اوقات فرخ سمات که از میامین حق پرستی خدایو صورت
و معنی دین دولت یکرنگ بود و غنی و فقیر در پناه میزان
معادلت هم سنگ فرخنده جشن وزن قمری خورشید اوج خلافت
و سروری در رسیده جهانیان را نوید عشرت و شاد کامی داد
و اواسط روز مبارک خجسته بیست و یکم قمری تعداد مطابق بیست
و هشتم خرداد که بارگاه سلطنت و دولت سرای عظمت پادشاه

همروانی آرایش یافته بود در محفل فیض بنیاد غسل خانه وزن مسعود بائین معهود بفعل آمد و سال چهل و هفتم قمری از عمر میمنت قرین خدیو زمان و زمین بهزاران فرخندگی و نیروزی بانجام رسیده سال چهل و هشتم بسعادت و بهروزی آغاز شد درین جشن همایون عاطفت پادشاهانه گوهر انصاف و اقبال طراز مسند ابهت و جلال پادشاهزاده والا قدر محمد معظم را بعنایت خلعت خاص و انعام یک لك روپیه فواخذ بمتصدیان دکن یرلیغ رفت که مبلغ مذکور را از خزانه آنجا بهسرکاران عالی تبار رسانند و براجہ جیسنگه و چندی از امرای نامدار خلعت عطا شد و جعفرخان بعنایت خنجر با علائق مروراید مورد نوازش گردید و بهادر خان بمرحمت خلعت و شمشیر و اسب با ساز طلا سر بلند گشته باله آید که موپه داری آن باو تعلق داشت مرخص شد و دلیر خان بعنایت اسب با ساز طلا مباحی گشته رخصت جاگیر یافت و ظاهر خان بعطای هفت سراسیم مطمح انظار مكرمت شد و منصب شاه قلی خان موجودار اوده باضافه پانصد سوار دوهزاری دوهزار سوار از انجمله يك هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شد و ملا یحیی برادر ملا احمد نایبه که چنانچه گزارش یافته از بشاپور روی نیاز بدرگاه خلایق پناه آورده بود بمنصب دوهزاری هزار سوار و مرحمت اسب با ساز طلا و شمشیر با ساز میلتاکر و مخلص خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری پانصد سوار سرافراز گشتند و منصب مراد خان زمیندار ثبت از اصل و اضافه هزار سوار قرار یافت و میر عزیز داروغه عدالت

و برق انداز خان هر یک از اصل و اضافه بمنصب هزار سوار و سوار مفتخر گشت و میر حاجی نولك ایلچی عبد الله خان والی كشغر بعنایت خلعت و انعام پنجهزار روپیه و جمعی از رفیقانش بانعام چهارده هزار روپیه بهره اندوز عاطفت گشته رخصت انصاف یافتند و مصحوب سقیر مذکور از نقد و جنس سی هزار روپیه برای خان مذکور فرستاده شد و عبید الله خان موجودار نور و بهادر چند زمیندار کمانون و جمعی دیگر از امرای اطراف بمرحمت ارسال خلعت هر مایه افتخار اندوختند و سید عنایت الله که کد خدا می شد بعنایت خلعت و اسب و جیفه مرصع و انعام پنجهزار روپیه و شیخ قطب بانعام دوهزار روپیه و منصور ولد ملک عبدربانعام یک هزار و پانصد روپیه و شیخ عبد الوهاب بخاری و شیخ مصری و دوست محمد خطیب و درازده کس دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه فیض اندوز عنایت گشت و سید جعفر ولد سید جلال بخاری و سید محمد پسرش که در موطن مالوف خود گجرات بودند بمرحمت ارسال خلعت و انعام دوهزار روپیه مورد التفات گردیدند و ملا حیدر علی داماد ملا عبد الله شوستری مشهور که درین اوقات بمساعدت بخت از ایران باستان معلی رسیده بود بعنایت خلعت و انعام دوهزار روپیه و وظیفه شایسته کامیاب شد و پنجهزار روپیه بزمرد نغمه سنجان و سرور سرایان آن بزم عشرت پیرا عطا گشت و آن جشن فرخنده تا سه روز جهانیان را طرب افروز بود - از سوانح بهجت امرا آنکه درین هکلام از عروغه داشت گوهر انصاف و اقبال فروغ اختر عظمت و جلال

بادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم بظهور پیوست که هفدهم ذی قعدة در مشكوى دولت آن عالي قدر والا تبار بعد انقضای سه پاس از روز مذکور از بطن عصمت نقاب والدۀ كريمة سلطان معز الدين پسرى والا گوهر متولد شد حضرت شاهنشاهی آن نورال حدیقه سلطنت را بسلطان اعز الدين موسوم ساختند و امان الله ملازم بادشاهزاده والا نژاد را كه عرضه داشت ایشان آورده بود خلعت و انعام دو هزار روپيه نواختند هشتم ذی حجه مطابق سیزدهم تیر ماه جشن عید گلایی منعقد شده بادشاهزادهای کامگار عالیقدر در امرای نامدار بآئین معهود رسم گذرانیدن صراحیهای مرصع و میناکار بجای آوردند دهم ماه مذکور كه عید فرخنده اضحی بود بازگاه سلطنت و جهانبانی بسط بساط حشمت و تجمل آذین پذیرفته دیگر باره نوای كوس خسروانی نغمه عشرت و شادمانی بمسامع جهانیان رساید و حضرت شاهنشاهی بدستور مقرر فیض قدوم بعیدگاه بخشیده نماز عید بجماعت گزارند و پس از معاودت در محفل سپهر مشاغل خاص و عام سریر آرای اقبال و انجمن انور کامرانی گردیدند درین روز خجسته جعفرخان بعزایت خلعت خاص اختصاص یافت و اصالت خان بمرحمت اسب با ساز طلا میاهی شده بموان آبك مرخص گشت و خلیج خان فوجدار معظم نگر بعزایت ارسال علم لوای تفاخر بر افراخت و میر رضي الدين فوجدارى سرکار سارن از تغیر متکلی خان معین شده بعزایت خلعت و از اصل و اضافه بمقصد هزار و پانصدی هشت صد هزار سرفراز گشت و سید انور كه سابق فوجدار سرکار خیر آبك بود

فوجدارى گوالیار تعین یافته بعزایت ارسال خلعت مرمایه میاهات اندوخت و منصبش از اصل و اضافه هزارى نه صد سوار مقرر شد و میر اسفندیار معهورى فوجدارى خیر آبك منصوب شده بعزایت خلعت و اسب سربلند گردید و محمد شریف خویش اعظم خان مرحوم كه تازه از ایران آمده بود بمرحمت خلعت و انعام دوهزار روپيه نوازش یافته سرفراز دولت بندگی گشت •

فرستادن مصطفی خان بسفارت توران

چون عبد العزیز خان والی بخارا در چهارم سال این سلطنت عالم آرا خواجه احمد خلف خواجه خاند محمد را چنانچه در مقام خود گزارش یافته با تهنیت نامه و مختصر ارمغانی از نفائس توران برسم حجابیت جهت مبارکباد جلوس اشرف بر سریر خلافت و جهانبانی بآستان معلی فرستاده بود و بعد ازان همواره بارمال هدایا و ابلاغ پیام صدق و ولا اظهار مراتب موافقت و یک رنگی می نمود لاجرم حضرت شاهنشاهی را درین ایام سعادت فرجام بمقتضای کمال عطوفت بر خاطر ملکوت ناظر پرتو انگند كه یکی از ایستادهای بساط قرب و حضور را بسفارت توران مقرر نموده جواب نامه آن خان والا دردمان با ارمغانی شایان مصحوب او ارسال دارند و مصطفی خان خوانی كه از دیرین بندهای سنجیده درگاه آسمان جاه امت بتقدیم این خدمت معین گشته هزدهم ذی حجه مرخص شد و هنگام رخصت بعزایت خلعت و اسب باساز طلا و شمشیر باساز میناکار و جمدهر مرصع با علاقه

مهرارزید و سپهر و ترکش هر دو با ساز میذاکار و ماده نیل با حوضه
سربلند شد و مصحوب او نامه که بموجب امر اعلیٰ دانشمند خان انشا
کرده بود با موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات
و نفائس اقمشه هندوستان بجهت خان مذکور فرستادند و چون
میرخان قلی خان والی بلخ نیز دوسیم سال جلوس همایون چنانچه
درین صحیفه متأخر اقبال گزارش یافته ابراهیم بیگ راکه از عمدهای
او بود بر سر سفارت بجانب عالمیان مآب فرستاده در ادای مراسم
تهنیت بر عبد العزیز خان سیقت گزیده بود گیتی خدیو مکرمت
پرور قدر دان آن خان والا مکان را هم با رسال نامه عطوفت عنوان موازی
یک لک روپیه ارمغان یاک آوری فرمودند درین هنگام غضنفر خان
بصوبه دارمی تهنه از تغیر قباد خان منصوب گشته بعنایت خلعت
و اسب با ساز طلا و یک زنجیر نیل باضافه پانصدی هزار سوار بمصوب
سه هزاری سه هزار سوار از انجمله هزار سوار و اسیپه سربلند شد و سادات
خان از کومکیان صوبه بهار بموجب برلیغ طلب از آن حد در رسیده دولت
زمین بوس دریافت - و از سوانح صوبه بنگاله معروض پیشگاه خلافت
شد که میر صالح داماد شاه نواز خان و دوست کام ولد معتمد خان
که در ملک کومکیان آن صوبه منتظم بودند باجل موعود در گذشتند -
و از وقائع دار الملک کابل بمسامع حقائق مجامع رسید که بشارت
خان دیوان آنجا باجل طبیعی سپری شد - و از وقائع شهرند بظهور
پیوست که باقر خان فوجدار آن چکله را روزگار حیات بسر آمد و
عبد العزیز خان بجای او معین شده بمرحمت خلعت و اسب
مباهی گشت بیست و سیوم محرم نامدار خان که در ملک کومکیان

مهاراجه جسونت سنگه انتظام داشت و در تنبیه و تادیب سیوانی
مقبور ترددات نمایان ازو بظهور رسیده بود بموجب فرمان طلب
از آنجا رسیده بجبهه مائی آستان خلعت جبیل عبودیت نورانی
ماخت و بعنایت خلعت قامت افتخار انراخت و درین ایام
بمناسبت موسم برشکال بهار گلشن جاه و جلال سحاب چمن
حشمت و اقبال پادشاهزاده ارجمند محمد معظم و مهاراجه جسونت
سنگه و امیر الامرا و نجابت خان و وزیر خان و دیگر عمدهای
اطراف بعنایت خلعت بارانی نوازش یافتند و راجه جیسنگه
و جعفر خان و محمد امین خان و دیگر امرای حضور و ایستادهای
پیشگاه قرب بر حسب ترتیب قدر و منزلت باین مرحمت
سرفراز گردیدند و چون از فیض باران رحمت اینزدی هوا اعتدال
یافته دشت و صحرا بنضارت و خرمی گرائیده بود حضرت
شاهنشاهی مکرر بسمت آغز آباد و دیگر مید گاه های اطراف
دارالخلافه توجه نموده نشاط سپهر و شکار اندوختند و آهوی بسیار
مید فرمودند و درین اوقات راجه فرسنگه کور از بنگاله رسیده احراز
دولت ملازمت اشرف نمود و خلعت یافته بوطن مرخص شد و
از منصبش که هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار
در اسیپه سه اسیپه مقرر گردید و چون بمعرض همایون رسید که خواجه
نذیر درین ایام بقلعه دارمی رهتاس تعین یافته بود باجل طبیعی
در گذشت و ابو مسلم بحر است آن حصن مظهر اساس معین شده
بعنایت خلعت نیکدام خانی سرفراز گردید و بزرگ امید خان بعنایت
خلعت مباهی گشته به بنگاله رخصت یافت حکم والا صدر یافت که

نزد امیر الامرا باشد و منگلی خان که از فوجداری سرکار سارن معزول شده بود سعادت زمین بوس دریافت و در بارخان خواجه سرا بخندمت ناظری حرم مرای مقدس از تغیر جواهر خان معزول انظار اعتدال گشته خلعت سرفرازی پوشید و فوجداری نواحی دار الخلافه را تغیر فوجدار خان ضمیمه خدمت نواله خان کوتوال گشته خلعت باو مرحمت شد و منصبش افزایش پذیرفت هشتم ربیع الثانی چون دسهره بود که عید هندوانست عاطفت بادشاهانه راجه جیسنگه را بعطای خلعت خاص توازش نمود شانزدهم ماه مذکور دارود خان که از صوبه دارائی پتنه معزول شده بود ادراک شرف ملازمت کیمیا خاصیت نموده بعطای خلعت مشمول عنایت گشت و وزیر خان که از قلعه دارائی رهناس معزول شده بود از انجا رهید و بمنز بساط بوس نائز گردید .

تعیین راجه جیسنگه با افواج منصور

جهت دفع صیوای مقهور

چون آن نابکار شقاوت شعار که محملی از حال خسرو مآل او درین صحیفه متأثر اقبال گزارش پذیرفته در ولایت خود باستظهار قلاع حصین و معادل متین و کثرت جمعیت اویش و دکنیان رانعه طالب فتنه آئین کمال قوت استقلال یافته ریشه استقرار دران سرزمین نرو برده بود و شیوه تاخست و قزاقی پیش گرفته غبار شورش می انگیخت و ازین جهت که ولایتش بساها دروایی شور نزدیکست و بندری چند در تصرف داشت

مانند طائفه ملیبار بدزدی و رهنزی برکشتی نشینان نیز بدگوهری خویش هویدا میساخت و هرگاه کشتی مورد نفور دریاگشته بیگی از بندرهای او می افتاد تمامی اموال و اشیائی که دران بود دست خوش جور و تغلب او می گشت چنانچه درین ایام بظهور پیوست که چه از بزرگی که جمعی کثیر از طوائف تجار باموال و امتعه بسیار دران بودند و فنانی شده بقبضه تصرف و استیلاي او درآمده بود و آن کافر جابر دست تطاول باخذ و نهب اموال آن مسکینان کشوده تمامی را متصرف شد و مع هذا مالکان اموال را که اکثر مسلمان بودند مقید و محبوس ساخته باضرار و آزار طلب زیادت می نمود و از ظلم پرستی و شقاوت پروری مدت ها آن محنت زدگان را باین سبب در شکنجه تعب مبتلا داشت تا آنکه جمعی از آنها که در موطن و مساکن خویش بقیه ثروت و بضاعتی داشتند ازان جمله مبلغ های کلی طلب داشته بار دادند و از چنگ جبر و بیدان آن صلاحت گیش بد نهاد رهائی یافتند و مهاراجه جسونت سنگه که با عساکر قاهره باستیصال او تعین یافته بود اگرچه بر سر ولایت آن مردود رفته یک چند بمحاصره بعضی از قلاع اوقیام ورزید و در تخریب ولایت و تسخیر حصون آن مقهور سعی مومور بظهور رسانید لیکن اثری که مطلوب اولیای دولت بود بر کوشش او مترتب نشد و هیچ یک از قلعه های عظیم آن مغذول لذیم مفتوح نگشت و مهم او بطول و امتداد کشید لاجرم درین اوقات سعادت پیرا رای ملک آرای حضرت شاهنشاهی که مطرح انوار الهام آلهی و مرآت صور احرار سلطنت و جهان پناه است چنان تقاضا نمود که یکی از نویدگان

بارگاه خلافت را با لشکری تازه و سامانی شایسته بدفع آن خلعت
آئین تعیین نموده مهاراجه جسونت سنگه را به پیشگاه حضور
لامع النور طلب دارند و راجه جیسنگه را که از راجه‌های ذی شان و
بحسن تدبیر و جمعیت لشکر و رفور سامان سرداری و سرلشکری
را شایان بود با چندی از امرای نامدار و عمده‌های آستان سپهر
مدار مثل دایر خان و داود خان و راجه‌های سنگه می‌مودید و احتشام
خان شیخ زاده و قباد خان و راجه حجاج سنگه بکیرت سنگه
و ملا یحیی نایبه و راجه فرسنگه گور و پورنمل ببدیل و زیر دست
خان و بادل بختیار و برق انداز خان و دیگر مبارزان نصرت شعار با
توپخانه و سایر ادوات نبرد و پیکار که همگی قریب چهارده هزار
سوار بودند بتقدیم این خدمت تعیین نموده مقرر فرمودند که آن
زید راجه و جمعی که در رکاب ظفر مآب بودند در جشن مبارک
شمسی که وقوع آن نزدیک بود بدان صوب مرخص کردند و برلیغ
گیتی مطاع بنام دایر خان و احتشام خان و برخی دیگر که در
محال قبول خویش بودند بعز صدر پیرومت که از آنجا عازم مقصد
گشته بر راجه مذکور پیوندند *

چشن وزن مبارک شمسی

درین ایام فرخنده انجام که از فیض این دولت آسمانی عرصه جهان
بهارستان طرب و شادمانی که انجمن گیتی نگارستان عشرت و کامرانی
بود موسم وزن شمسی خورشید اوج خلافت و جهانستایی در رسیده
جهانیان را نشاط تازه بهشتید و روز مبارک شنبه نوزدهم ربیع الاول

مطابق هفدهم آبان که بارگاه حشمت و دولت سرای سلطنت
باشاره والا آدین خسروانی و شکوه آسمانی یافته بود بعد از انقضای
دوپاس و سه گهری از روز مذکور در محفل فیض بنیان غسلخانه
همایون جشنی بادشاهانه انعقاد یافته عنصر انور و پیکر کرامت
پرور گیتی خدیو دادگر معدنیت گستر را باشیای معهوده بآئین
مقرر ستجیده شد و سال چهل و ششم شمسی از عمر اشرف قرین
سعادت و اقبال بانجام رسیده سال چهل و هفتم به نیک اختری
و بهروزی جلوه جهان افروزی آغاز کرد و حضرت شهنشاهی بعد
فراخ از وزن معبود دران انجمن طرب پیرا سریر آرا گشته بکام
بخشی خلایق پرداختند و نهال آمال بسیاری از عبودیت منشان
ازادت سکن را از فیض بهار مکرمت و انضال کامیاب نشو و نما
ساختند دران روز عشرت افروز رخشنده اختر برج سلطنت تابنده
گوهر درج خلافت بادشاهزاده ارجمند والا قدر محمد معظم که در
دکن بودند بعنایت دوسر اسب عربی مورد عاطفت گردیدند و
و خنجر خاصه باعلاقه مروارید بنو گل خدیقه دولت تازه نهال ریاض
حشمت بادشاهزاده کامکار محمد اعظم عطا شد و جعفر خان بعنایت
خلعت خاص با نادری قامت امتیاز افراخته باضافه هزاری هزار
سوار بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار از انجمله چهار هزار سوار
دو اده سه اده والا رنگی یافت و راجه جیسنگه که بانواج
قاهره بدفع و استیصال سیونی مقهور معین شده بود بعنایت
خلعت خاص با نادری و شمشیر مرصع و یک صد اسب از انجمله
بیست و زاس عراقی و عربی یکی با وزن و ساز طلا و نیل خاصه با

تلایر و ساز نقره و جل زریفت مورد عواطف بادشاهانه گشته مرخص شد و مرتضی خان باضافه یکهزار سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار وندائی خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار و فیض الله خان باضافه پانصدی بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار مشمول مراسم خسروانه گردیدند و سادات خان بفوجداری شاه آباد تعیین یافته بعنایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرفراز شد و حسن علی خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی یک هزار و هفت صد سوار و مبارز خان بعنایت ماده نیل و خنجر خان فوجدار معظم باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصد سوار و سیف الدین صفوی بخطاب کامیاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و قلعه دار خان حارس قلعه غزنین بعنایت ارمال خلعت و یک زنجیر نیل و حکیم صالح شیرازی بخطاب صالح خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی بمنصب یک صد سوار و حاجی شفیع دیوان دکن بخطاب شفیع خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار و بختار خان و دربار خان هر یک بعطای ماده نیل کامیاب مرحمت گشتند و از اصل و اضافه هادیخان از کومکدان صوبه بهار بمنصب دو هزار و شش صد سوار و روح الله خان و معتمد خان خواجه سرا هر یک بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و التغات خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و حمید حطاط کویلائی بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و گدا بیگ بمنصب هزار و چهار صد سوار مفتخر

گردیدند و از گروهی که با راجه جیسنکه بدکن معین گشته بودند داود خان بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و یک زنجیر نیل مباحی شد و منصبش که چهار هزار و چهار سوار بود باضافه هزار و انزایش پذیرفته و یکهزار سوار از تابینانش دوامده سه اسبه مقرر گردید و راجه رایسنکه سیسودی بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و جمدهر مرصع باعلاقه سروراید و قباد خان بعنایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و سوار و کیرت سنگه بمرحمت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هفت صد سوار و ملا یحیی نایده بعنایت خلعت و نیل و باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و راجه نرسنگه کور و پورنمل بندیل هر یک بمرحمت خلعت و اسب و بادل بختیار و برق انداز خان و بسیاری از مبارزان شہامت نشان بعطای خلعت و برخی بعنایت اسب نوازش یافته مرخص گشتند و محمد لطیف ولد مکرمت خان مرحوم بدیوانی آن جیش مسعود خلعت سرافرازی پوشید و جانی بیگ به بخشیدگری آن لشکر مقرر گشته بعنایت اسب و خلعت مباحی شد و بجهت دلیر خان خلعت دیگر و یک زنجیر نیل و برای احتشام خان خلعت مرسل گشت و از امرای دکن سرانراز خان و قطب الدین خان و زندرله خان و شرزه خان و هلال خان و غالب خان و جوهر خان و دتاجی بعنایت ارسال خلعت سرمایه مباحات اندوختند و درین روز هوشدار خان صوبه دار مستقر الخلاء اکبر آباد که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود شرف زمین بوس دریافتد بعنایت خلعت سر بلند

شد و پیرم سنگه زمیند از سرری نگر که پدرش اورا بخندست گزاری
بارگاه خلافت پناه فرستاده بود دولت اندوز تقبیل سده سینه گشته
پیشکشی از طلا آلات و اسباب کوفی و جانوران شکاری بمحل عرض
رسانید و بعنایت خلعت و سرپیچ و اوردی و بهوشی مرصع و
منصب هزاری پانصد سوار مورد عاطفت گردید و احمد بیگ خان
بانعام ده هزار روپیه و قاضی عبد الوهاب اتقی القضاة بمرحمت
ماده نیل و انعام یک هزار روپیه و عبد الله ولد حاجی قاسم خوش نویس
که کد خدا میشد بانعام چهار هزار روپیه و محمد قاسم چورغاسی
که تازه از نوزان بآستان سپهر نشان رسیده بود بمرحمت خلعت و
جینغ مرصع و انعام ده هزار روپیه و خواجه سکندر که از نیز بزازگی
ازان دیار آمده بود بعنایت خلعت و خنجر و انعام ده هزار روپیه
و سید شیر محمد قادری بانعام سه هزار روپیه و ملا محمد مقیم
کشی که از خامان و صاحبان پیشکوه بود بانعام ده صد اشرافی و
شیخ عبد الملک و سعید ای خوش نویس و خواجه کمال الدین و
شیخ الله داد هر یک بانعام ده هزار روپیه و سید شیخ همشیر زاده
سید جلال بخاری بانعام یک صد اشرافی و محمد وارث و خواجه قادر
مکتسب و بدست کس دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه بهره
اندوز عاطفت گردیدند و ده هزار روپیه بنغمه سنجان و سرود سربان
آن انجمن والا عطا شد و درین بزم مسعود نوئیذان نامدار و امرای
مالی مقدار رسم نثار بجای آورده پیشکشها گذرانیدند و تا سه روز
این جشن خسروانی جهانیان را سرمایه شادمانی و پیرایه کامرانی
بود درین ایام چون هوا بسرمدی گرانیده موسم شکار نیله کار رسیده بود

شاطر مبارک شهنشاه روزگار بنشاط شکار مائل شده در جمادی
الاولی باغ آباد شرف قدوم بخشیدند و شش روز در نجیر گاههای
نواحی آن نشاط صید اندوخته نیله گو بسیار شکار فرمودند و هم ماه
مذکور میرزا سلطان صفوی جاگیر دار دهامونی از آنجا رسیده احراز
دولت ملازمت نمود و یک هزار اشرافی بصیغه نذر و نه زنجیر نیل
و برخی جواهر مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده خلعت نوازش
پوشید و هوشدار خان صوبه دار مستقر الخانه اکبر آباد بمرحمت
خلعت و شمشیر و اسب با ساز طلا مبهی شده مرخص گردید و
از وقائع صوبه مالوه بمسامع حقائق میجامع رسید که نجابت خان
صوبه دار آنجا جهان گذران را پدرش نمود و نظم مهام آن صوبه بر وزیر
شان صوبه دار خاندیس تفویض یافته یرلیغ همایون صادر شد که
بدان صوب شتافته به بقدر و بست مهمات آنجا پردازد و بعنایت
ارسال خلعت خاص اختصاص یافت و در آن شان که در سلک کرمکیان
راجه جیستگه انتظام یافته بود بصوبه دار خاندیس مقرر گشته
فرمان شد که یکی از اقارب خودش باجه عی از تابستان در بلده طیبه
بهرانپور گذاشته خود با تکه سپاه عازم مقصد شود و عاطفت خسروانه
غیرت خان خلف نجابت خان را که کامیاب خدمت حضور بود
بعطای خلعت از کسوت سوگاری برآورد و معتقد خان و اسمعیل
خان و دیگر پسران آن خان مرحوم را که از پایه سریر سلطنت دور
بودند با ارسال خلعت نوازش فرمود و بعرض اشرف رسید که خنجر
خان فوجدار معظم نگر را روزگار حیات بسرآمد و الله یار پسرش
بعطای خلعت از لباس کدورت برآمد و رزق الله خان که از مستقر

الخلافة اکبر آباد آمده بود بعزایت خلعت مقتخر گشته رخصت
انصراف یافت و راجه تودرمل ناظم مهمات چکله اقراره که بر موجب
طلب بحضور پرنور آمده بود خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص
شد و مبارز خان از کابل رسیده شرف زمین بوس دربانست و
بعزایت خلعت سرانراز گشت و عبدالله خان از تغییر راجه اندر من
دهندیره بفوجداری شاه آبک از اعمال صوبه مالوه معین گشته
بافاضه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار تارک اعتبار
بر ارجح و فاضی عارف ششمین پیکارش سوانح احوال تربیت خان
که به حجابت ایران زمین رفته بود تعیین یافته بعزایت خلعت و
اسپ و انعام پنج هزار روپیه مدهی گردید و حکم شد که بزودی روانه
گشته بخان مذکور ملحق گردد هشتم جمادی الآخره از عرضه داشت
گوهر محیط حشمت و بخنداری اختر سپهر عظمت و کمکاری
پادشاهزاده والا قدر محمد معظم که در صوبه دکن بودند بظهور پیوست
که بیست و شش جمادی الاولی در مشکوی دولت آن وال قبار از بطن
دختر ستوده سیر راجه روپ سنگه راتهور گرامی پسری تولد یافته
فروغ بخش دیده افبال گردید و یک هزار اشرفی که بصیفه بنو
فرستاده بودند بمحل عرض رسید حضرت شاهنشاهی از ورود آن مزده
دولت پیرا مسرور و مبتهج گشته آن مولود مسعود را سلطان عظیم
الدین موسوم ساختند و مدیر معین ملازم پادشاهزاده کلکار را که
عرضه داشت ایشان آورده بود بمرحمت خلعت و اسپ و انعام دو هزار
روپیه و میرزا محمد وکیل آن عالی نسب را بعزایت خلعت نوازش
فرمودند یازدهم ماه مذکور آل وردی خان از گورک پور که باقطاع او

تعلق داشت رسیده بجهه سای عتیقه خلافت گردید و چهارده زنجیر
نیل که از زمیندار مورنگ گرفته بود با ده زنجیر نیل پیشکش نمود
بمحل عرض رسانیده خلعت عاطفت پوشید و یک زنجیر نیل بدش
نصیر خان بنظر اکسیر اثر رسید و درین ایام پادشاه زادهای
عالیقدر والا مقام و امرای عظام که فیض اقدوز خدمت حضور بودند
بمرحمت خلعت زمستانی برسم معهود مورد نوازش گردیدند و نهال
یوسفان سلطنت طراز کسوت انبیت پادشاهزاده ارجمند محمد معظم
و امرای اطراف باین عزایت عز اختصاص یافتند و مکرر رایت
اقبال بسمت آغرا آباد و پالم و خضر آباد و دیگر شکارگاههای اطراف
در اخلافه پاهتزاز آمده خاطر اقدس از سیر و شکار آن حدین بهجت
آمود شد و فیض الله خان قرول بیگی و فرزند قرولان و عماله شکار
خلعت شکاری مرحمت گشت و ارسلان علی ولد آل وردی خان
مرحوم که سابق فرجدار بنارس بود بفوجداری سیستان از تغییر
ضیاء الدین خان معین گردید و از اصل و اضافه بمنصب هزار
نصد سوار از آن جمله هفت صد سوار دو اسبه سه اسبه سبایی
شده بخطاب ارسلانخانی نامور گشت و پانک جمله مخاطب
بازسلان خان بخطاب خنجر خانی سرانراز گردید و هزار خان
بفوجداری بنارس از تغییر ارسلان خان و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هفت صد سوار مقتخر شد و بعرض اشرف
رسید که فیروز خان معیوتی فوجدار دیپاپور و حقیقت خان
که در خلک گوشه نشینان بود باجل مرعود در آمدند و دیندار
خان بفوجداری دیپاپور تعیین یافته بعزایت خلعت و اسپ و

باضافه هشت صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
مباهی شد و چون خواجه عید الغفار بمادت معهود از مازراء الغفر
عریضه مباهی بر مراسم عبودیت و دعا گوئی بدرگاه خلایق بذاته
ارسال داشته بود از خزانه احسان پادشاهانه هفت هزار روپیه
در وجه اقامت خواجه مزبور و سه هزار روپیه بغیرستادهای او عطا
شد درازدهم رجب حضرت شاهنشاهی بالتماس مخدرة تقی
عصمت نورس بانو بیگم زوجة کریمه شاهنواز خان مرحوم شرف
قدوم بسر منزل او بخشیده آنجا نعمت خاصه تغافل فرمودند و آن
بانوی حمیده اطوار ادای مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم خدیو
روزگار بجا آورده پیشکشی گذرانید و درین هنگام میرخان فوجدار جموں
که به پیشگاه حضور آمده بود رخصت آن حدرد یافته بمنایست خلعت
و اسب سربلند گشت و سید شیرخان بارهه از کومکدان صوبه اترپسه
بقلعه دارچی افندیباری و فوجدارچی نواحی آن تعیین یافته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار سرافراز شد و چون فدائی خان
محمد صالح که پسر خود را که خدا میکرد پیشکشی بنظر همایون درآورده
التماس رخصت نمود و عاطفت پادشاهانه پسرش را بعطای خلعت
و خنجر مرصع نوازش فرمود و سید سلطان کریمالهی که او نیز
کند خدا میشد بمنایست خلعت و خنجر مرصع سرمایه افتخار اندوخت
بیست و سیوم ماه مذکور معروض پیشگاه خلافت گردید که نیکفام
خان قلعه دار رهتاس بساط حیات در فرودید و دای بیگ گولابی
بحراست آن حصن شهر اساس معین شده از اصل و اضافه بمنصب
هزار و چهار صد سوار مباهی شد و دلاور خان بقلعه دارچی رتنپور

که تا رسیدن عید سعید بترتیب اسباب و سرانجام لوازم جشن
مسموع پرداخته محفل شهر اساس خاص و عام و انجمن خلد
مقل غلخانه را برسم هر ساله آذین عشرت و شادمانی بندد درین
هنگام آله وردنخان فوجدار گروکپور که چنانچه مذکور شد به پیشگاه
حضور آمده بود بخدمت مرجوعه مرخص گشته بعطای خلعت و
اسب با ساز طلا و سحر با ساز میدناکار مشمول عاطفت شد و معین
خان بدیوانی دارالملک کلل از تغیر حکیم نور الدین منصوب
گشته بمنایست خلعت و اسب سربلندی یافت و مقیم خان از
تغیر او بدیوانی سرکار ملکه ملکی خصال تقدس نقاب طراز بودج
مفت و احتیاج روشن رای بیگم خلعت سرافرازی پوشیده از
اصل و اضافه بمنصب هزاری دوسد سوار مباهی شد و چون ایام
صیام قرین انوار میمنت و شرف بانجام رسید شب جمعه بیست
و نهم فروردین هلال فرخنده شوال از افق سعادت طالع گشته چهره
آرای شاهد عیش و نشاط شد فردای آن که عید فرخنده فطر بود
و بارگاه خلافت و جهان بینی بسط بساط حشمت و تجمل پدیرایش
و آراستگی یافته بود نوای عشرت و خوشدلی بآهنگ گشته شان یافته
اقبال طنطنه عظمت و جلال بگوش گردون رسانید پادشاه زادهای
کام کار عالیمدار و امرای نامدار و سایر پندهای آستان
گیهان مدار بسده والا و درگاه معلی فراهم آمده آداب عبودیت
و تسلیمات بهذیت بجای آوردند و شهشاه مهرانسر شهر سربر

تعمیدین یافت عمره شعبان لشکر خان که از صوبه دارچی تهیه معزول
شده بود دولت زمین بوس یافته بعد از خلعیت مشمول القاف
گردید پنجم ماه مذکور سیفخان صوبه دار کشمیر که بموجب
التماس بجذاب معالی رسیده بود شرف تقبیل سده سیده پادشاه
خلعیت نوازش پوشید ششم لشکر خان بصوبه دارچی پند از تغییر
دارک خان تعمیدین یافته بعد از خلعیت و یک زنجیر ذیل واسپ با ساز
طلا کامیاب مکرمت شد و چون صفی خان میر عبد السلام پسر خود
را که خدا میگرد پیشکشی بمحل عرض رسانیده رخصت طوی
خواست و عاطفت پادشاهانه پسرش را بعد از خلعیت و خنجر
مرصع نواخت بیست و ششم سیفخان صوبه دار کشمیر رخصت
انصراف بآن خطه دایم پذیر یافته خلعیت واسپ با ساز طلا بار عطا شد

آغاز سال هشتم از سنین دولت والای عالمگیری

مطابق سنه هزار و هفتاد و پنجم هجری

درین اوقات همایون که زمانه را مواد عشرت و کامرانی
روز افزون و زمین و دولت به هزاران سعادت و فرخندگی
مقرور بود شهر کرامت بهر رمضان در رسیده انوار یمن و برکت
بر جهان و جهانیان گسترده و شب چهار شنبه نوزدهم ماه اسفند از
رویت آن ماه مهر انوار اتفاق انداده سال هشتم از سنین خلافت
و فرمان روائی طرازند افسر تخت شهنشاه صوبه فیروز بخت
بمبارگی و فیروزی و خجستگی و بهروزی آغاز شد و اشاره والا بکار
پردازان پیشگاه دولت و سامان طرازان بارگاه سلطنت صادر گشت

مانند بدر مغیر و خوشیاد عالم گیر که هر سپهر برین بر آید بر ذیل
نملک خرام کوه تمثال که تخت زرین بر کوه پشت آن نصب
کرده بودند سوار شده بتوزک و آئین سقر به صلی توجه فرمودند
و اقامت نماز عید بجماعت نموده پس از مراجعت در ایوان چهل
ستون خاص و عام که تخت فیروز بخت مرصع نگار را دران انجمن
سعادت اساس مرکوب کرسی نه پایه افلاک ساخته در پیش آن
اسپک دلدادل مخمل بر انراخته بودند سریر آزادی ابهت و
کمرانی گشت دست نوازش و انصال بکام بخشی و عطا کاری
کشدند و تا پنجم روز قرین بخت بیدار و دل هوشیار محفل خرمی
و طرب آراسته باصناف مکرمت و احسان مید دلای خلایق
فرمودند و چون بدولت از خاص و عام بر خاستند از کمال حق
پرستی و توفیق شعاری دیگر پاره تجسم حرکت و سواری فرموده
جهت ادای نماز جمعه پرتو قدوم بمسجد جامع گسترده و بآئین
معهود نماز گزارند درین جشن خجسته برای مهین باره نهال
عظمت و انبیا گزین ثمره شجره ابهت و جلال پادشاهزاده ارجمند
محمد معظم که در دکن بودند خلعیت خاص فرستادند و فروغ دردمان
حشمت و کامرانی چراغ خاندان سلطنت و بختیاری پادشاهزاده
عابد قدر محمد اعظم را بمرحمت سه اسپ از طویل خاصه و یک
عقد سروازند و نوگل حدیقه دولت تازه نهال روض خلافت پادشاه
ازده والا گهر محمد اکبر را بعطای جیفه و بهویتی مرصع مشمول
عاطفت ساختند و امیر الامرا و راجه جیسنگه و دیگر امرای اطراف
را بعد از ارسال خلعیت کسوت مهاباتی بخشیدند و جعفر خان

بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و وزیرخان صوبه دار مالوه که پنج هزاری پنج هزار سوار منصب داشت یک هزار سوار از تأییدانش دو اسبه سه اسبه مقرر شد و ظاهر خان بمرحمت هشت سراسپ از انجمله یکی عربی با ساز طلا و دانشمند خان باضافه پانصد سوار بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه اسدخان بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و میرزا سلطان صفوی و نامدار خان هریک بمنصب چهار هزاری دو هزار و هشت صد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و سیصد سوار و عبدالرحمن بن نذر محمد خان بانعام چهار هزار روپیه و صف شکن خان که در دکن بود باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و افتخار خان باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری هزار و دویست سوار و حسن علی خان بمرحمت اسپ با ساز طلا و مبارز خان بمنزله پنج سراسپ و سید سلطان کردلانی باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار و سید شیرزمان باره باضافه پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و از اصل و اضافه همت خان بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار و ملتفت خان بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و غیاث الدین خان نظام الام بکدر سورت بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و سزوار خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و یوسف خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و صالح خان بمنصب هزار و پانصدی صد و پنجاه سوار و تاج خان فوجدار پونار بمنصب هزار و هشت صد سوار و فرهاد خان از کومکیان صوبه بنگاله بمنصب هزاری چهار صد سوار و مکرمت خان دیوان صوبه گجرات بمنصب هزاری

سیصد و پنجاه سوار و محمد تقی خان بخشی دکن بمنصب هزاری سیصد سوار و سید جمفر بخاری که در طن مالوف خود گجرات بود بمنزله ارسال خلعت و انعام دویست اشرفی و سید علی داروغه کذاب خایه بمرحمت خلیج مرصع و پریم سنگه پسر زمیندار سری نگر بمنزله جده هر مرصع و سید عنایت الله بمنزله ماده فیل و انعام دو هزار روپیه و خدمت طلب خان بمرحمت اسپ و محمد ناصر چیله بمنزله داروغه بقارخانه بقطاب نوبت خانی و خواجه طرب که در خدمت اعلی حضرت بود بقطاب مجلدار خانی مقتدر و مباحی شدند و ارسلان خان فوجدار سابق بنارس که چنانچه گزارش یافته بقوجدار سیستان تعیین یافته بود جبهه سای آستان اقبال گشته بمنزله خلعت و اسپ سر بلند شد و بدان خدمت مرخص گردید و جهانگیر قلی خان فوجدار میان دو آب که بموجب التماس شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشته بود بمنزله خلعت سرفراز گشته بخدمت مرجوعه رخصت یافت و خواجه سکندر که تازه از ماوراء النهر آمده در سلک بندهای این آستان فلک احترام انتظام یافته بود بمرحمت جیفه مرصع و شمشیر و سپر با ساز طلا و انعام دو هزار روپیه مباحی شد و سید یحیی بانعام دو هزار روپیه و شیخ محمد ماه جونپوری بانعام دویست اشرفی و سعید الله و محمد معصوم از ملازمان قدیمی که در سلک لشکر دعا منتظم شده بودند هریک بانعام سه هزار روپیه و ملا محمد امین خوش نویس بانعام دو هزار روپیه و شیخ پیر محمد صاحب سجاده جناب قدوة الواصلین حضرت خواجه معین الدین قدس سره

بعثت خلعت و انعام یک هزار و پانصد روپيه و الله يار ولد
رضا بهادر و حکيم احمد عرب و مير محمود سبزواری و سعیداي
خوش نویسن و ملا فرغی شاعر و کب اندر و کبیرای که از شعری
هندوی زبانند و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپيه کامیاب
شدند و پنج هزار روپيه بنعمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود
عطا شد و درین روز خیسته نویدان رفیع قدر و امرای نامدار
پیشکشهایی شایسته که یک لک و هفتاد هزار روپيه قیمت آن شد
گذرانید و از جانب امیر الامرای صوبه دار بنکاله برخی از جواهر
نقیسه و مرمع آلات و از قبل وزیر خان دوزنجیر فیل با نفایس
جواهر بنظر اکسیر مآثر رسید و مرتضی خان و دانشمند خان و کنور
رام سنگه و دیگر عمدتها در خور حال پیشکش ها گذرانیدند و در
زنجیر فیل با ساز نقره پیشکش مختار خان قلعه دار پرئیده از نظر
انور گذشت و حاجی احمد سعید که در چهارم سال جلوس همایون
بجهت رسانیدن مبلغ شش لک و شصت هزار روپيه نذر حرمین
شریفین زادهما الله قدرا و جلالة بآن امکن قلندر تعیین یافته بود
از آن صوب رسیده جبهه صامی آستان خلعت شد و چهارده سر اسب
عربی برسم پیشکش گذرانیده سید سعیدی که شریف مکه معظمه او را
با صیغه نیازی مشتمل بر اظهار مراسم اخلاص و دعاگوئی و سه سر
اسب عربی و برخی تبرکات و تنسوقات آن مکان ملائک آشیان
برفاقت مشار الیه بدرگاه فلک پیشگاه فرستاده بود دولت اندوز ملازمین

اشرف گشته بعثت خلعت و انعام شش هزار روپيه فرستاد شد
و میدی کامل سفیر حاکم حبشه و سید عبدالله فرستاد حاکم خضر موت
که آنها نیز با صحائف اخلاص و انمودگی از تنسوقات آن حدود
درین ایام بآن جناب معلی رسیده بودند باستلام سده جلال فائز گشته
نخستین بعثت خلعت و انعام دو هزار و پانصد روپيه و دویمین
بعثت خلعت و انعام یک هزار روپيه سرفرازی اندوخت و شیخ
محمد فرستاد سید عبد الرحمن مغربی که از اجله سادات
و اتقیا و سعادت اندوز مجاورت حرم قدس کعبه معظمه امت تقبیل
عقبه اقبال نموده بعثت خلعت و انعام دو هزار روپيه کامیاب شد
و نه سر اسب عربی که امام اسمعیل حاکم یمن از روی اخلاص و
هوا خواهی از مال داشته بود بنظر فیض گستر رسید و این جشن
جهان افروز تا پنج روز جهانیان را هنگامه آرای طرب و نشاط بود - درین
اوقات از وقایع صوبه دکن بمسامع علیه رسید که احتشام خان شیخ
زاده که در ملک گومکیان راجه جیسنگه انتظام داشت باجل
طبیعی روزگار حیاتش سپری شد - و از سوانح مستقر الخلافه اکبر
آباد معروض بارگاه سلطنت گردید که اعتبار خان خواجه سرا که
بجراست حصن سپهر مثال آن مصر دولت و اقبال تیام داشت رخت
اقامت از حصار هستی بیرون کشید و رع انداز خان فوجدار نواحی
مستقر الخلافه بجای او معین گشته بعثت ارسال خلعت و باضانه
پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مباحی شد و
خدمت خان مذکور بهوشدار خان صوبه دار آن مرکز سلطنت متعلق
گشته منصبش باضانه هزار سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر

شد هشتم ذی قعدة مهراجة جسونت سنگه از دکن رسیده باستلام
مده سنیه چهره طالع برافروخت و یک هزار مهر و یک هزار
روپیه بر سبیل نذر گذرانیده بعطای خلعت خاص سرمایه
مباهات اندوخت *

جشن وزن فرخنده قمری

درین ایام میمنت فرجام موسم وزن قمری پایه انزای
اورنگ خلافت و جهان یابی در رسیده آئین مسرت و شادمانی
تازه شد و روز مبارک سه شنبه عاشر شوال مطابق سیزدهم
خرداد که یارگاه سلطنت و دولت سرای خلافت دگر باره بسط
بساط عشرت و کامرانی آئین خسروانی و شکوه آسمانی یافته بود
آن جشن خجسته انعقاد یافت و بعد از انقضای یکپاس و
دو گهری از روز مذکور در محفل خلد مثال غسلخانه وزن مسعود
برسم معبود بفعل آمد و حال چهل و هشتم قمری از عمر میمنت
طراز شهنشاه خورشید قدر کیوان غلام قرین هزاران فرخی و بهروزی
بانجام رسیده سال چهل و نهم آغاز جهان افروزی نمود درین جشن
عالم آرا بهار چمن حشمت و کرم کاری، فبال گلشن ایهت و بختیاری
بادشاهزاده جوان بخت محمد اعظم بعنایت یلک زنجیر فیدل با ساز
نقره مورد عاطفت گردیدند و مهراجة جسونت سنگه بعطای
خلعت خاصه و پهنچی و دهکده کی مرصع مشمول الثقات شد و
جعفر خان فوجدار و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان
و دانشمند خان و طاهر خان و بیست و پنج کس دیگر از امرای

عظام بمرحمت خلعت نوازش یافتند و کنور راه سنگه بعنایت
شمشیر و مبارز خان بعطای جیفه مرصع و اسب باساز طلا سربلند
شدند و از اصل و اضافۀ قلعه دارخان خارس غزنین بمنصب دوهزاری
هزار و پانصد سوار از آن جمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و رای
مذکور فوجدار بریلی بمنصب پانصدی هزار هزار و دو صد سوار دو اسبه
سه اسبه مباهی گشتند و شهراب خان که سابق فوجدار بالا پور بود
بقلمه دارمی اودگیر از تغیر بهرام خان تعیین یافته از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرانرا شد و سعادت خان
قافشال خلعت یافته بجاگیر خود مرخص گردید و حاجی احمد
سعید بنظم سهام چکله اقاوه از تغیر راجه تودرمل معین شده
بعنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و هفت صد
سوار پایه اعتبار اندوخت و از اصل و اضافۀ علی قلیخان از کومکیان
صوبه گجرات و خواجه عنایت اله از کومکیان صوبه دکن هر یک
بمنصب هزار و هفت صد سوار و احمد بیگ نیم ثانی از کومکیان
صوبه مالوه بمنصب هزار و چهار صد سوار سه بلندی یافتند و عالم
خان سردار قبیله نوحانی و میر احمد خان قلعه دار بهالیدر و برخی
دیگر از امرای اطراف بعنایت ارسال خلعت و کامل بیگ فوجدار اٹک
بخطاب کامل خانی و بکرم سنگه ولد راجه مان سنگه گوالیاری از زمینداران
کوهستان جمون بخطاب راجکی و مرحمت ارسال خلعت سرمایه
افتخار اندوختند و تقوی شعار شیخ محمد اشرف لاهوری بعطای
سه هزار روپیه و شاه قلی چله بانعام پنجهزار روپیه و خدا بند بیگ
ولد یکه تاز خان مرحوم دینچ کس دیگر هر یک بانعام دو هزار روپیه و حکیم

احمد عرب و دوازده کس دیگر هر یک بانعام یک هزار روپيه كمياب گريدند و سيد يحيى رسول شريف مکه بعنايت خلعت و اسب و انعام هفت هزار روپيه و يك عدد اشرفي و يك عدد روپيه هر يك بوزن صد توله و سیدی کامل سفیر حاکم حبشه بعنايت خلعت و اسب و انعام دو هزار روپيه و سيد عبد الله فرستاده حاکم حضرموت بعطای خلعت و اسب و انعام دو هزار روپيه و شيخ محمد فرستاده سيد عبد الرحمن مغربی بعنايت خلعت و اسب و انعام دو هزار روپيه سرافراز گشته رخصت انصراف يافتند و از خزانه احسان پادشاهانه دوازده هزار روپيه برای حاکم حبشه و هفت هزار روپيه جهت حاکم حضرموت و نه هزار روپيه برای سيد عبد الرحمن مغربی مصحوب سفرا ارسال يافت و چون کوپک اتاليق که از عمدهای سبحان قلی خان والی بلخ بود عريضه ميلى بر اظهار مراتب بندگی و اخلاص با مختصر پيشکشی بدرگاه فلک پيشگاه فرستاده بود آورنده بعنايت خلعت و انعام دو هزار روپيه فوازش يافته مرخص شد و مصحوب او هفت هزار روپيه با خلعت فاخره و خنجر مرصع جهت مشار اليه مرسل گشت و پنج هزار روپيه بنصرت نعمة سبحان سرود سرايان آن النجم اقبال عطا شد و درین بزم فرخنده جعفر خان پيشکشی مشتمل بر دو زنجير فيل و نه سر اسب عربی و عراقي و نفایس اقمشه و ديگر تحف و رغائب بنظر

(۲) چهار (۳) پنج (۴) سه (۵) و صالح محمد
(۶) چهار (۷) کوپک

همایون رسانید و سائر امرا و عمدهای بارگاه دولت در خور حال پيشکش ها گذرانيدند غرضی حجة قاسم آغاى رومی که دوم باره از جانب حسين پاشای حاکم بصره آمده بود باستلام سده سنيه جبهه افروز طالع گشته نه سر اسب عربی فرستاده پاشای مذکور و چند اسب از جانب خود بمحل عرض رسانید و بعنايت خلعت و خنجر مرصع و انعام نه هزار روپيه كمياب عاطفت شد دهم ماه مذکور که عيد فرخنده اصبی بود آئين عیش و انبساط تازگی يافت و کوس طرب و نشاط بانند آوازي پذيرفت و حضرت شاهنشاهی بآئين معهود رايه توجه بمصلی افراخته پس از معاودت يدست مبارک ادای سنت قربان نمودند نوزدهم که مطابق سيزدهم تير بود جشن عيد گلابی منعقد گشته بادشاهزادهای ارجمند بختيار و امراى نامدار رسم گذرانيدن مراديهای مرصع و ميناکار بجاي آوردند *

فتح اکثري از قلاع ولايت سيوا و ايل شدن آن جهالت
کيش فتنه گر بحسن کوشش و تدبير راجه جيه سنگه

تبيين اين داستان نصرت طراز از آغاز آنکه آن زده راجه اي عظام که با عساکر نصرت اعلام چنانچه گزارش يافته نوزدهم ربيع الاول سال گذشته از جناب خلافت رجه اندازی بدفع فتنه سيواى مقهور تعيين يافته بود چهارم شعبان آن سال بخطه فيض پديد اورنگ آبان رسیده يا همراهان شرف ملازمت دره التاج عظمت و جلال قوه الظهور حشمت و اقبال پادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم دريافت و هشتم ماه مذکور ازان عاليقدر والا نژاد مرخص گشته روانه سمت

مقصد شد و بیست و پنجم بقصبه پونه که مهاراجه جسونت سنگه با افواج قاهره پادشاهی آنجا بود رسید و مهاراجه بموجب فرمان همایون سر رشته اختیار آن مهم بدو باز گذاشته روانه درگاه سلاطین پناه گردید و آن نوین اخلاص آئین چند روزی در پونه اقامت گزیده بضبط و نسق آن حدود و استحکام تپانها پرداخت و قطب الدین خان را با هفت هزار سوار بطرف جنیر فرستاد که در آن سمت بوده از غنیمت مردود با خبر باشد و مقرر ساخت که روی قلعۀ لوه گده در مقام مناسبی تپانۀ باستحکام ساخته سه هزار سوار آنجا بگذارند و مقابل حصن ناردک تپانۀ دیگر قرار داده در آن مکان نیز فوجی شایسته معین سازد و خود با تئمۀ جیوش قاهره همواره در آن اطراف و حدود حواری نموده بمراسم هوشیاری و پاسداری قیام ورزد و همچنین در هر طرف که مظنۀ دست برد بغی اندیشان بود جمعی از جنود مسعود تعیین نمود و بمقتضای رای مصلحت پدرا نخست تسخیر قلعۀ پورندهر و حصن درمال که از معظمت قلاع سیوای تیره تخت بود پیش نهاد همت اخلاص فہمت ساخته باین عزیمت صائب ہفتم رمضان این سال فرخ فال از پونه بسمت ساسور که هر دو قلعہ مذکور نزدیک آن بر فراز کوهی واقعست برآمد و احتشام خان را بضبط و حراست پونه گذاشته رندولہ خان و بیرم دیو سید سودیہ و زاهد خان و جان نثار خان و خواجہ ابو المکارم و جمعی دیگر را کہ ہمگی چہار ہزار سوار بودند بہمراہی او تعیین نمود و بعد از وصول بموضع پونہ^(۱) کہ پنجم

گروه از پونه بسمت ساسور روی بروی کوه قلعہ پورندهر واقع است و دوراہ از میان آن کوه بملک پادشاهی هست کہ ہماہیان گمرہ بآن در طریق مسلک جسارت می توانستند سپرد رایا و ہنومت راو را با حید سوار و سیصد پادہ بند و چہی تپانہ دارچ آنجا مقرر نمود و بیست و دوم آن ماہ مبارک کہ بیک منزلی ساسور رسید دلیر خان را کہ مقدمہ جیش فیروزی بود با فوج ہراول و توپخانہ منصور پیشتر روانہ نمود کہ از کتلی صعب المرور کہ بر سر راہ بود عبور نمودہ نزدیک ساسور منزل گزیند و فردای آن خود نیز با دیگر افواج قاهرہ متعاقب او روان شدہ چون یہاں کتل رسید داؤد خان را آنجا گذاشت کہ پس از آنکہ ہمگی لشکر ظفر اثر از آن کریوہ عبور کند از آنجا روانہ شوک و خود با سپاہ ہمراہ از کتل گذشت و دو کرہ طی نمودہ نزول کرد و دلیر خان کہ پیشتر آمدہ بود نزدیک ساسور رسیدہ در صدد نزول بود و سوارہ ایستادہ سر زمین مناسبی برای فوج آمدن می جست درین وقت فوجی از غنیم سیدہ روزگار نمودار گشتہ غبار انگیز پیکار شد آن خان شہامت پرور سپاہ ظفر اثر را توڑوک کردہ بر آن جہارت کیشاں حملہ ورشد و آنہا تاب مدافعت و مقاومت و نیروی ثبات و انتقامت در خود ندیدہ بطرف کوهی کہ قلعہ پورندہر و درمال بر فراز آن مقابل ہم بقاصلہ دو تفنگ انداز واقع است روی ادبار آوردند و جنگی بگریز و ستیزی فرار آمیز میکردند خان مذکور با جنود منصور جنگ کتان و خصم انگنان یہاں کریوہ آن کوه رسید و درین آویزش بسیاری از مقامیر طعمہ شمشیر مبارزان دلیر شدند و برخی قلعہ را حصار عافیت ساختہ

مابقی آوارۀ دشت ناکسی گردیدند و مجاهدان فیروز مزد قدم جرأت
بر آن گوه بلند سپهر مانند گذاشته بعلو همت چرخ پیدوند ابر آسا بر آن
برآمدند و معموره که در کمر گوه بود و دکنیان آنرا مایچی گویند
آتش زده بهزم محاصره قلعه پیشتر رفتند متحصنان هر دو قلعه
شروع در انداختن توپ و تفنگ و بان کرده برق افروز کین و پیکار
گشتند دلیر خان با جنود نصرت نشان پای همت پس نکشید
و بیادرجی جرأت و بسالت نزدیک بحصن پورندهر رسیده عجله
مورچالی بست و حقیقت حال بر ارجح جیستگه اعلام کرد راجه چون
از بیمنعی آگهی یافت کیرت سنگه پسر خود را با سه هزار سوار
خویش و راجه رایسنگه و قباد خان و متوسین و اندرمن پندیده
و بادل اختیار و جمعی دیگر تعیین نمود که بدلیرخان پیوسته
در محاصره هر دو قلعه بکوشند و جمعی از بیلدار و سقا و سرب و
باروت و دیگر آلات توپخانه و مصالح مورچال فرستاد و داود خان
که راجه از راهی کتل برسم چنداوازی گذاشته بود چون از بیمنعی
آگهی یافت از کتل عبور نموده او نیز بمقتضای کار طلبی از
همانجا بجانب لشکر دلیر خان شتافت و باو ملحق شد و چون سادک
جمعیست مجاهدان منصور درست گردید بشوکت و ایهت تمام
همت بر محاصره هر دو قلعه بسته باستحکام مورچالها پرداختند و
کمند تدبیر برکنگره تسخیر آن بلند حصار چرخ آثار انداختند
دلیر خان با سپاه خود و غیرت و مظفر برادر زادهای او و دیگر
افغانان و اودیهان و هریبهان کور از مایچی گذشته ما بدین پورندهر
در درمال جای مورچال اختیار نمود و آتشخان میر آتش آن جیش

اقبال را با توبهخانه پادشاهی و ترکناز خان و جمعی از راجه جیستگه
در پیش روی خود جای داد و کیرت سنگه با سه هزار سوار راجه
و چندی از منصبداران روز بروی دروازه قلعه پورندهر سبیه ساخت
و در دست راست او راجه فرسنگه کور و کورن راتهور و جگت سنگه نروزی
و سید مقبول عالم مورچالها قرار دادند و داود خان با تمام تائیدان
خویش و راجه رایسنگه راتهور و محمد صالح ترخان و رامسنگه
و سید زین العابدین بخاری و حسین داود زئی و شیر سنگه راتهور
و راجه سنگه کور و چندی دیگر از پندهای پادشاهی عقب قلعه پورندهر
مقابل کهرکی جای مورچال گزید و رسول بیگ روزبهانی با
جمعی دیگر از روزبهانیان در دست راست داود خان قرار گرفت
و چتر بهوج چوهان با جوقی از سپاه دلیر خان روز بروی حصن
در مال و متوسین و اندرمن پندیده و چندی دیگر در عقب آن
با استحکام مورچال پرداختند و روز دیگر راجه از جای که بود کوچ
کرده بساور رسید و بفاصله دو کوه از قلعه لشکرگاه ساخت و خود
با جمعی پدای قلعه رفته ملاحظه سیدها و اهتمام پیش برد و کار کرده
بدائرة گاه برگشت و چون جاسوسان خبر رسانیدند که نیتوی مردود
که خویش نزدیک سیوای ضلالت گراست و سرخیل فلنگه آن
مخدول بود با فوجی بطرف پرنیده شتافته است راجه سید متور
خان باره را با شرزه خان و حسن خان و جوهر خان و جگت سنگه
و دیگر پندهای پادشاهی که در تپانه سوپه بودند بتعاقب و تنبیه
آن مقهور فرستاد و این گروه تا پرنیده رفته چون مخالفان باستماع
توجه آنها فرار نموده بودند معاودت نمودند و از آنجا که اختشام خان

تهانه داربونه را چنانچه قبل ازین در طی وقائع حضور بر نور گزارش یافت بجل طبیعی روزگار حیات سپری شده بود آن نوین ارادت کمال سیوم شوال قبادخان را بجای او تعیین نمود و بصوابدید رای صائب از جای که معسکر فیروزی بود کوچ کرده در پای کوه نزدیک بمورچال ها نزول کرد چنانچه اکثر دایرهای اهل لشکر بر کمر کوه واقع شد بالجملة شب و روز مبارزان نصرت شعار بلوچ و تغلک شعله افروز نمود و هنگامه آرای پیکار بودند و متحصنان آن دو حصن حصین در مراتب مدافعت و مقاومت کمال سعی و کوشش می نمودند و راجه هر روز خود بمورچال ها رفته مراسم تأکید و اهتمام بظهور میسرانید چون یک برج قلعه در مال بصدمات متواتر توپ ها که علی الاتصال بر آن میزدند شکست و انهدام یافت دلیر خان سپاه خود را بر یورش تحریض نمود و ششم شوال آنها باسظهار اقبال بی زوال خدیو جهان دلیرانه بر آن برج یورش کرده بر فرازان برآمدند و جمعی که بمحافظت آن قدام داشتند تاب ثبات و پایداری نیاورده بمحوطه که مقابل برج مذکور است در خزیدند و مبارزان فیروزی لوا علم نصرت بر بالای برج افراشته باستحکام آن پرداختند و درین یورش و آویزش چهار کس از تابندگان دلیر خان پیکر مردهی بزیشت زخم آراستند و هفت تن از مخالفان بر خاک هلاک افتاده چهار کس زخمدار شدند چون راجه ازین معنی آگهی یافت از راجپوتان خود نیز جمعی تعیین نمود که بسپاه دلیر خان پیوسته در تسخیر حصار کوشش نمایند مبارزان منصور دست جلالت و مردانگی بجدال و قتال گشوده اوای غلبه و استیلا بر افراختند و

باستعمال آلات توپ خانه کار بر محصوران تنگ ساختند چون آن گروه ضلالت پرتو ستوه آمده نیروی محافظت قلعه در خود ندیدند روز دیگر کس نزد راجه فرستاده بزبان مسکنت و خضوع امان طلبیدند راجه نظر بر شیدم فضل و کرم خسروانه نموده آنها را امان داد و اواخر روز محصوران از قلعه بیرون آمده بدلییر خان ملاقی شدند و آن قلعه بتصرف اولیای دولت در آمد و از فرقه مذکور دو سردار را دلیر خان خلعت داده با دیگر همراهانش پیش راجه فرستاد و راجه نیز چندنی را خلعت داده چون رخصت خواستند که باوطان خود روند اسلحه از آنها گرفته همگی را مرخص ساخت - در تسخیر آن حصار استوار از مبارزان جلالت شعار قریب پنجاه سوار و سی پیاده جان نثار گشتند و سی و دو سوار و هفتاد و هفت پیاده را آسیب زخم رسید و بعد از فتح این قلعه راجه بصوابدید رای اخلاص پیرا داؤد خان را با راجه رایسنگه و شرزه خان و امرسنگه چندراوت و محمد صالح ترخان و سید زین العابدین بخاری و اجل سنگه کچهاوه نوکر عمده خود و چهار صد سوار از تابندگان خویش و جمعی دیگر از مبارزان بسالت کیش که همگی قریب هفت هزار سوار بودند معین نمود که از دو طرف بولایت سیوای سروده در آمده بتاخت و تاراج پردازند و بدین جهت کل بر آن تیره روزگار تنگ سازند و نوزدهم شوال خان مذکور را با همراهان رخصت نمود و بقطب الدین خان که او نیز با لشکری شایسته در سمت جنیر معین بود و بلوچخان که بمحافظت تلکوکن قیام داشت نوشت که آنها نیز از آن طرف بولایت آن مخدول در

آمده در تخریب آن بکوشند و رعایا و متوطنین آن سر زمین را که
همگی در کیش ضلالت و آئین جهالت اند چندانکه بتوانند بقیه
امر آورند تا سبب شقاوت پوزة از همه جهت ستوه آید و بعضی
و بیچارگی گرایند بالجمله در یکی از شبها جمعی از مخالفان غدر
اندیش تیره درون بارادۀ دست برد و شب خون بمورچال کثرت
سنگه آمدند و چون او با همراهان خبردار و هوشیار و آماده حرب
و گرززار بود کاری نساخته خاسر و ناکام بر گردیدند و نوبتی دیگر
انتهاز فرصت نموده پوزة دارق ظلمت شب بر مورچال رسول
بیگ روز بهانی حمله آور گشتند و چون او و رنیدقانش مغلوب
غفلت و بی خبری بودند بر سر تپه پهاغی که در مورچال او بود رفته
آتشگاه یکی را صیغ زدند و بتابینان رسول بیگ ناگهانی در آورخته
یکی را از پای در آوردند و چهارده کس را مجروح کردند چون صدایی
این دار و گیر بلند شد زبردست خان از مورچال خود و محمود نوکر
دلیر خان با جمعی از ان خان شهابت نشان رسیده بمقهوران در
آور گشتند و چهارتن را طعمه مصاصم انتقام ساخته بسیاری را خسته
و مجروح گردانیدند و بقیة السیف نیم جانی بر آورده به پناه قلعه
در رفتند و روزی دیگر فریقی از ان بخت برگشتگان بقصد برداشتن
لاش های کشتگان از در پیچۀ قلعه برآمدند چون دران طرف مورچال
پردخان و سوبه گرن بندیده و دیگر بندهای پادشاهی بود این گروه
شقاوت پوزة بمدافعت و مقاومت غنیم در آور گشتند و آن مدبران المیم کاری
نساخته رهگرایی فرار شدند و درین آرایش هشت تن از مبارزان خصم
افکن گل زخم از شاخسار مردی چیدند و چهار کس از مخالف را

صحرای حمله دلاوران خاک نیستی بر سر بیخست و بسیاری زخمدار
شدند و داود خان و راجه رای سنگه و دیگر مبارزان فیر زمند که بداخت
رفته بودند بیست و یکم شوال بنواحی روهیره و دامن کوه قلعه
راچکده رسیده قریب پنجاه قریه را چون خرمن بخت اعادی آتش
زدند و چهار موضع که در شعاب جبال آباب بود و جمعی از مخالفان
آنجا تمکن داشتند گروهی از مغل که قراول جیش منصور بودند
بآنجا رسیده باعادی در آور گشتند و خبر داود خان فرستادند خان
مذکور راجه رای سنگه را با فوج هرول و اچل سنگه کچه پهاغی را با
راچدتن راجه جیسنگه بامداد آنها تعیین نمود و مقاهیر رهگرایی
فرار گشته هر چهار موضع بشاک برابر شد و رعایای ضلالت گرا اسیر
گردیده مواشی و اشته و اشیای آنها بدست بهادران ظفرلوا در
آمد و روز دیگر دران سرزمین مقام کرده فردایی آن بسمت راچکده
روانه شدند و بسیاری از مواضع و قری را آتش در زده ویران ساختند
و بیست و چهارم پهای قلعه مذکور رسیده به تسخیر مضادات و
نواحی آن پرداختند درین حالت مقهوران از بالای قلعه توتیا
و تفنگ و بان می انداختند و جمعی کثیر از قلعه برآمده در کمر
کاه کوه صف کشیده ایستاده بودند لیکن از سطوت و صولت افواج قاهره
جرأت فرود آمدن نیارستند نمود بالجمله چون آن سر زمین کوهسار
و سنگ زار بود و نشیب و فراز بسیار داشت جنود مسعود بعد از
قاخست و غارت آن حدود از آنجا دو گروه برگشته نزد یک کتل کونچن
کیوره دایره کردند و شب را پائین پاسداری و هوشیاری بسر برده
روز دیگر بسویا پور آمدند و داود خان از آنجا بسمت قلعه کزدانه رفته

مضافات آنرا تاخت و قطب الدین خان با همراهان بسمت
دره پوره^(۴) کهوره و تاسی کهوره نزدیک قلعه کنواری رفته بتخریب ولایت
اهل کفر و غوایت پرداخت و از سنگ آن بوم اسیر بسیار گرفت
و مواشی بیشمار بدست آورد و بیست و نهم شوال که داود خان و
قطب الدین خان بهم ملحق گشتند باتفاق یک دیگر بسمت قلعه
لوه گده شتافتند چون افواج قاهره بیای قلعه رسید از اعدای نابکار
پانصد سوار و هزار پیاده جنگی جرار از قلعه برآمده با قراولان جیش
منصور جنگ در پیوستند چون این خبر بداد خان رسید راجه رایسنگه
و قطب الدین خان و اچل سنگه نوکر راجه جیسنگه را با سپاه او بامداد
فرستاد راجه رایسنگه و اچل سنگه بهنگام رسیده سلک جمعیت ضلالت
کیشان جسارت شعار بتدیغ آبدار از هم گسیختند و خون جمعی را بخاک
معرکه برآمختند و بقیه السیف رهگرایی فرار گشته قلعه را حصار
عاقبت ساختند و مبارزان منصور معمرهای دامن کوه قلعه را آتش زده
ویران ساخته اسیر و مواشی بسیار بدست آوردند و در آن نواحی دایره
کردند و صباح آن دگر یازده سواری نموده مواضع دامن کوه قلعه
لوه گده و ایساگده و تکی و تکونه را سوخته و خراب کرده بدایره گاه
پرگشتند و چون اکثری از ولایت عامیان مردود پامال خرابی ساخته
از تاخت و تاراج آن حداد پرختند روز دیگر بعزم معاودت کوچ
کرده نزدیک قصبه پونه نزول نمودند و چون راجه جیسنگه مقرر
کرده بود که قطب الدین خان با همراهان در نواحی پونه تهاغه

ساخته آنجا باشد خان مذکور آنجا توقف گزیده داود خان در راجه
رایسنگه و دیگر بندهای پادشاهی و چهارم فی قعده پس از چهارده
روز بشکر ظفر اثر پیوستند و قطب الدین خان که نزدیک پونه تهاغه
ساخته آنجا امامت داشت چون آگاهی یافت که جمعی از غنیم
شقارت آئین نزدیک قلعه اردرک کمین گرفته فرصت کین می جویند
با همراهان روی عزیمت بدان صوب آورده تا نواحی اردرک
تاخت نمود و نزدیک هر یک از قلاع مخالف که جمعی از بتی
اندیشان جسارت کیش بخمال محال و پندار دور از کار برآمده غبار
پیکر انگیزند از صدمه صولت بهادران ظفر شعار بعضی کشته و
برخی زخمدار گشته خاک فرار بر فرق روزگار خود ریختند خان مذکور
آن روز در عقب کوه لوه گده منزل گزید و چون خبر شنید که جمعی
از باغیان ضلالت پوزه بالای کوه فراهم آمده اند روز دیگر سوار شده
جوقی از مبارزان دلاور بالای کوه فرستاد ازان عاصیان منشان چندی
که بیچنگ پیش آمدند پذیروی بازوی جلالت بهادران فیروزمند
بخصیض نیستی افتادند و برخی بیای مردمی فرار رهایی یافتند و
بسیاری دستگیر شدند چنانچه از مرد و زن سیصد تن بقیه امر
آمدند و قریب سه هزار از مواشی آنها بدست سپاه ظفر پناه آمد
بالجمعه چون راجه جیسنگه باستصواب مهارت پیشگان فن قلعه گیری
قرار داده بود که دهمه بلند باستحکام تمام از چوب و تخته ترتیب
دهند تا گروهی از برق اندازان و توپ افغان با ادوات توپخانه بر
فرز آن برآمده سرکوب عاصیان منکوب باشند و کار بر آنها تنگ
سازند بیست و چهارم فی قعده که دهمه مرتب گشته بود آن

عمده راجها چندی از مردم خود تعیین نمود که دهمه مذکور را
محمادی برجی که سیولی مقهور بجهت مزید استحکام آن قلعه
احداث نموده بود و ببرج سفید زبان زد است نصب نمایند و از آخر
روز دهمه در برابر آن برج منصوب شد و مبارزان توپخانه و برخی
از راجپوتان راجه بر فراز آن برآمدند اهل قلعه از مشاهده این حال
شروع در بارش توپ و تفنگ و ریزش حقه و سنگ و دیگر آلات
آتش بازی کرده بمداغه مبارزان منصور و باطل ساختن دهمه مزبور
پرداختند درین اثنا جمعی دیگر از راجپوتان عمده راجه که در
مورچال بودند با سپاه دایرخان یاصداد بهادران جلالت کیش رسیدند
و پسر از آنها زبردست خان و آتش خان داروغه توپخانه خود را
رسانیدند و هنگام جدال و قتال گرمی پذیرفته از طرفین نهایت جهد و
کوشش و کمال دایری و دلوری بظهور رسید و بهیئت سنگ نوکر عمده
راجه جیسنگه که سردار پانصد کس بود و چندی از راجپوتان و یکی
از تابندگان دایرخان جان نثار گشتند و بسیاری از مقاهیر بقعر سعیر
پسوستند راجه بعد ازین سوبهگون بندبیل و ترکناز خان و جمعی دیگر
از بسالت منشان بمعاونت بهادران نصرت نشان تعیین نمود و دایرخان
و کیرت سنگه متصل دهمه ایستاده تأیید جنگ و کارزار و اهتمام
پیش برد کار میکردند بصدمات توپخانه منصور در برج سفید
شکست و ریخت و رخنه بسیار راه یافتند مبارزان نصرت منشا مکرر
یورش کردند و خود را بپای برج رسانیده شروع در کوشش آن نمودند
مقهوران لغیم مابین این برج و برج قدیم که به برج سیاه مشهور است
باروت بسیار ریخته بودند که اگر دایرخان فیروز مند بر برج سفید استیلا

یابند و خواهند که از اینجا بر برج سیاه یورش نمایند آنرا آتش زنند
درینوقت آن باروت را آتش زدند و قریب هشتاد تن از مخالفین
بی دین بشراره شرارت و شعله کین خود سوختند در همین گرمی
جلالت کیشان نصرت منشا را داعیه آن بود که بر برج سیاه نیز
یورش نمایند چون شب نزدیک رسیده بود و مخالفان میان هر دو
برج که نشیب گاهی بود آتش در زده بودند راجه جیسنگه از صواب
اندیشی صلاح دران ندیده سپاه ظفر پناه را از ان عزیمت بازداشت
و در پای برج سفید مورچال نمودند و چون شام پرده ظلم برچهره
بخت عاصیان بد فرجام کشید رخت اقامت از برج سفید برگرفته
با حال تباہ ببرج سیاه در آمدند و آن برج را بر جمعی دیگر قریب آن
که هر دو بنا کرده سیولی بد نهاد بودند صرف اولیای دولت ابدی بنیاد
در آمد و توپها را بر برج سیاه بسته همت بر انباشتن نشیب گاهی
که مابین هر دو برج بود گذاشتند و در عرض پنج شش روز آن را
بخاک و سنگ انباشتند و بر آن زمین مورچالی بلند بر آورده بر
برج سیاه مشرف ساختند و در توپ بر بالای آن نوه علی الاتصال
می انداختند چون صدمات توپ دران نیز رخنه افکن گشته حارسانش
را گزند بسیار رسید برج مذکور را با برجی دیگر که متصل آن بود
خالی کرده در پناه دیوار حصار جای گرفتند و آن هر دو برج نیز
بتصرف بهادران قلعه کشا در آمد و درین ایام چون یقینا خان
تهانه دار پونه خبر رسیده بود که جمعی از مقهوران در موضع
فرکوت مارا دارند ابو القاسم و عبد الله پسران خویش را با جمعی
از تابندگان خود و رندوله خان و خواجه ابو المکارم و راجی و بهائی

پسران افضل بیجاپوری و برخی دیگر از پندهای پادشاهی بدان
جانب تعیین نمود این گروه چون نزدیک بدان موضع رسیدند
میصد سوار از اشرار که دران جا بودند فرار نمودند و پناه نصرت
شعار اسیر و مواشی بسیار گرفته مراجعت کردند باجمله چون
سیوای ضلالت کیش بر مراتب سطوت و استیلا جفود ناهمه آگاه
گشته یقین میدانست که عذریب حصن متین پورندهر که از
مواد عمدت نخوت و استکبار آن تیره روزگار بود و بسیاری از اقربا و مردم
کاری او دران محصور بودند بنیروی قهر و صوابت اولیاء درامت
مستخر خواهد شد و لا محاله افواج بحر امواج پسران از آن محاصره
حصن راجده که آن نابکار پشت انتظار بدان باز داده باهمگی
اهل و عیال و ذخائر و اموال دران بود خواهند پرداخت و آنرا نیز
بجبر و قهر مفتوح خواهند ساخت و اگر بر جاده سرکشی و عصیان
منشی ثابت قدم بوده بهسلک مستقیم متابعت و فرمان برداری
نگراید و در مخالفت و طغیان اصرار نماید حالش بخذلان و
نگال و خرابی و استیصال خواهد کشید لاجرم پیش بینی و مصلحت
گزینی را کار بسته چندی قبل ازین بتکرار کسان نزد راجه جیسانگه
فرستاده بود که تمهید مراسم اعتذار و اصلاح کار آن ضلالت شعار
نمایند و در آخر پندت نام برهمنی که آن مقهور لنیم یار رابطه ارادت
و اعتقاد عظیم داشت باشاره او نزد راجه آمده حرف استعدای امان
درمیان آورده بود و راجه یار عهد نموده که اگر آن مدبر فدار بنده
صدق و راستی طریق عجز و ندامت پوید و ای سلاح باقین مجرم
آمده ملاقات کند از آسیب جانی در امان خواهد بود چون پندت مذکور

معادوت نمود آن جهالت کیش ضلالت پرده که از مدمات قهر و
استیلا مواکب گردون شکوه ستوه آمده ذریعه جهت امن و آمان و
وکیل برای سلامت مال و جان مشغولست بعهد و قول راجه از خوف و
هراس رانده و وسواس رسته عزیمت اطاعت و انقیاد و عبودیت
و فرمان پذیری آستان سپهر بقیان مصمم نمود و بخاطر ایمن و قل
مطمئن هفتم نی حجه پا معبودی از راجکده بقصد ملاقات راجه
پانینی که قرار یافته بود روزان گردید و شب بر راجه خبر رسیده بود
که آن ضلالت کیش فردا خواهد آمد چون روز شد راجه بدلیرخان و کیرت
سنگه که از پیش قدمان عرصه پیکار بودند و سینه آنها بحصار بسیار
نزدیک رسیده بود پیغام نمود که مورچال خود پیشتر پرده تدبیر
یورش بر حصار نمایند خان مذکور و کیرت سنگه بجهد و اهتمام بلیغ
شروع در پیش برد کار کردند از مشاهده اینحال مقهوران بجمعیت
تمام از حصار بدرون آمده بمراسم مدانعت پرداختند مبارزان بدروزمند
بجملهای متواتر دلبرانه آن جسارت منشان را از پیش رانده
بدروازه قلعه رسانیدند و نیروی مردانه روی داده قریب شصت
تن از اعدا بدیغ سرادگن دلبران دشمن شکن سر از هوای هستی
برداشتند و بسازی مجروح گشتند و چندی از تابان راجه و
دلیرخان و کیرت سنگه چهره مردی بگلگون زخم آراسته معبودی
جان سپردنی در راه عبودیت در باختند در اندازی اینحال که
هنگامه قتال و جدال گرم بود و راجه هر ساعت خبر می گرفت که
کار جنگ و کارزار یکجا انجامیده منهبان خبر رسانیدند که سیوای
مقهور بموضع سیوا پور رسیده از آنجا بر فراغت سرور خان تپانده از آنجا

بملاقات می آید آن عمده راجها اودیراج منشی خود را با گرک
سین کچهاوه باستقبال او فرستاده پیغام کرد که اگر آمدن بعزم
فرمان پذیري و عهودیت و قصد پیروزی قلاع و حصون بتصرف
اولیای دولت است باین عزیمت صائب و اراده پسندیده بیدید
که مورد انظار عفو و تفضل پادشاهانه گشته مال و ناموس و
جانش در امان خواهد بود والا آمدن در کار نیست چه عنقریب
بمیامین عون عنایت ایزد متعال و نیروی بخت دشمن سوز عذر
مال اورنگ نشین کشور اقبال تمامی قلاع و ولایتش مسخر خواهد
گردید اودیراج پس از طی اندک مسافتی باو رسیده پیام راجه گزارد
آن خسران مأب جواب گفت که احوال خود نزدیک بحضور رسیده ام
آنچه مقتضای زندگی و دولت خواهی خواهد بود بعمل خواهم
آورد و پس از ساعتی بمعسکر ظفر پیوسته نزدیک بدایره راجه
رسید آن نوین کار شناس جانی بیگ بخشی لشکر نصرت
اثر را فرستاد که او را بدرون آرد و چون بدرون خیمه رفته با راجه
ملاتی شد راجه باو معانقه کرده نزدیک خود جای داد آن ضلالت
سگال زبان عجز و ابتدال کشوده اظهار ندانست بر زلات و تعصیفات
خود نمود و گفت که قلعه پورنبره را با بسیاری از قلاع دیگر بامید
عفو بخشایش گیتی خدیو فضل پرور گرم گستر پیشکش می کنم و
من بعد حلقه اطاعت و زندگی در گوش و عاشق دولت خواهی
و خدمت گذاری بر دوش خواهم کشید راجه نظر بر شمع تفضل و
احسان پادشاه خطا بخش عذر نبوش کرده او را بجان و مال امان داد
و غازی بیگ میرتوزوک را اشاره نمود که برفاقت یکی از مردم او

نزد دایرخان و کیرت سنگه رفته بگوید که چون سیوا بداورجی بخت
و رهبری طالع منیع تویم عهودیت و فرمان پذیري سپرده است
مراعات خاطر او کرده محصوران را امان دادیم متعرض حال آنها
نگشته بگذارند تا بیرون آید و سپاه ظفر پناه بقلعه در آمده آنها
تصرف نمایند غازی بیگ ابلاغ پیام نمود و کس سیوا باشاره او
بدروازه حصار رفته متحصنان را باعلام کیفیت حال مزده حیات
تازه بخشید و آنها آن شب مهلت خواستند و راجه سیوا را که جریده
آمده بود در دایره خود جایی داده با او انواع ملاطفت بظهور
رسانید روز دیگر بموجب قرارداد هفت هزار تن از مرد و زن از انجمله
چهار هزار تن مرد جنگی از قلعه برآمدند و بندهای پادشاهی
داخل شده آن حصن متین را تصرف نمودند و راجه سید محمد
جوان را که دیوان بیوتات لشکر ظفر اثر بود تعیین نمود که بقلعه
رفته ذخیره و اسلحه و توپخانه و سایر اشیائی که دران باشد بقید
ضبط آورد و چون سیوا در همین روز پنج قلعه دیگر موسوم بلوه کده
و ایسانده و تپکی و تگونه و روهیره پیشکش کرده راجه جیسنگه بر راجه
سجانشنگه بندهای که در سمت عقب حصن پورنبره بر سر راه
را بکند معین بود اشاره نمود که اندر من برادر خود را با فریقی
برای تصرف قلعه روهیره بفرستد و بقباد خان تپاندهار پونه نوشت
که با هزار پانصد سوار رفته چهار قلعه دیگر را بتصرف آورد و
سیوا نیز کسان خود تعیین نمود که مردم او را بر آورده قلاع مذکور را
به بندهای پادشاه حواله نمایند و چون دایرخان هنوز در پای
قلعه اقامت داشت راجه سیوا را برفاقت راجه رایسنگه نزد خان مذکور

فرستاد که بار ملاقی شود آن خان شهابت پور بعد از ملاقات دو مرتبه
اسپ یکی عربی با ساز طلا و شمشیر و جمدهر هر دو با ساز سرع
و دو تقویر از نغایس افمشته بار داده رخصت نمود و چون پیشتر که
سیوا پناهر مال اندیشی و مصلحت شناسی چنانچه گزارش یافت
راه آشنائی درآمد و شد کسان پراجه کشوده بود و راجه او را با بلاغ نصایح
هوش انرا و پیغام بدیم و امید پشاهراه اطاعت و بندگی میخوانند
بجهت استمالت خاطر آن مدبر فرمان عالیشان مکرمت عنوان
مہنی بر مرده فضل و بخشایش بنام از با خلعت عافیت و نوازش
از پیشگاه خلافت و جهان ستانی التماس کرده بود و فرمان همایون
و خلعت که بموجب استدعای آن زبده راجهای عظام از جناب
سلطنت مرسل گشته بود درین روز رسید و او را روز سیوا باستماع این
بشارت عظمی بجهت اندوز گشته با استقبال مقال کرامت تمثال
شأنت و بوزن آن منشور مکرمت مضمون سر مباحات بارج گردون
رسانیده خاعت افتخار پوشید و چون باطن خلعت موطن آن وحشی
دشت عصیان به زده عفو و احسان شهنشاه جهان فی الجمله آرامش
و اطمینان یافت راجه با او در باره سپردن تمامی قلاع و حصون
باولیای دولت ابد مقرون سخن در میان آورده بعد از گفت و گوی
بسیار چندی قرار یافت که از جمله سی و پنج قلعه که از زمان
حکومت و لا نظام الملکیه دران ولایت بود و الحال سیوا در تصرف
داشت بدست و سه قلعه که حصن متین پورندهر و درمال
از انجمله باشد و قریب ده لک هون حاصل ولایات متعلقه آنست
بتصرف بندهای درگاه آسمان جاه سپارد و از انجا که دشت نومل

و التجا بعفو عمیم و فضل جسیم شهنشاه جرم بخش امیربان کریم
در زده بقدم ندامت و اعتذار مسلک اطاعت و بندگی و منهج
عبودیت و سرافکندگی سپرده بود دوازده قلعه که قریب یک لک
هون محصول مضافات آنست بدستور سابق در تصرف او باشد
و بیماری و مسکن خویش باز گشته سنبهاجی پسر خود را که طفلی
هشت ساله بود نزد راجه فرستد و آن پسر در سلک بندهای درگاه
خلائی پناه منتظم گشته همراه راجه باشد و سپاه و نوکرانش بمراحم
خدمت قیام نمایند و سیوا خود نیز هرگاه دران حدود مہمی
بمیان آید کمر خدمت بر میان جان بسته اوازم بندگی بجای آورد
و بنابرین قرار داد راجه او را در اسب با ساز طلا و یک زنجیر نیل ساده
داده رخصت نمود و کبیرت سنگه را همراه کرد که تا قلعه کفدانه که از
جمله قلاع سپردنی باولیای دولت و در حصانت و متانت ثانی
حصن پورندهر بود رفته بعد از تصرف قلعه مذکور و سپردن آن بزاہد
خان که بقلعه داری مقرر گشته بود سیوا را از انجا رخصت کند و تفصیل
امامی قلاع مفتوحه اینست پورندهر - درمال - کفدانه - کهنداکله -
لوه کده - اوساکده - پتکی - تکونه - روهیر - فاردرک - ماموئی -
بهنداردک - پکس کپول - روپاکده - بکت کده - موربخن - مانک کده -
سروپ کده - ساگر کده - مرک کده - انکوله - سون کده - مان کده - باجمله
چهاردهم ذی حجه بر وفق قرار داد سیوا سنبهاجی پسرش نزد
راجه آمد و چون پندر چیل از جمله ولایاتی بود که از سیوا بتصرف

احدای مملکت قاهره آمده بود راجه لودیکان را بضبط آنجا تعیین نمود و بیست و یکم ربیع الاول بدیدن قلعه کندانه که در شش گروهی معسکر ظفر پیرا بود رفته آن حصن رفیع و معقل منیع را ملاحظه نمود و اهتمام بند و بست و سرانجام ضروریات آن کرده و شب آنجا بسر برده روز دیگر بلشکرگاه برگردید و از آنجا که بموجب التماس آن عمده راجها سنبهاجی پسر میوا از پیشگاه مکرمت و احسان بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار سرازیر گردیده فرمان مرحمت عنوان مشتمل برین معنی درین روز رسیده بود راجه او را هنگام دیوان طلبیده بجائی بیگ بخشی لشکر ظفر اثر اشاره نمود تا او را تسلیم این عطیه عظمی فرمود و از جانب خود خلعت و یک زنجیر فیل با ساز نقره داده پس از چند روز سیوا نیز از راجکده رسید و چون عادل خان حاکم بلجاپور قبل ازین مصدر برخی تقصیرات که از آن جمله تاخیر و امهال در ایصال وجوه پیشکش بود گشته درین اوقات برای اصلاح کارهای ناهنجار خویش ملا احمد فایده را که در سلک عمده و اعظم دولت او انتظام داشت نزد راجه فرستاده بود بیست و ششم ربیع الاول که او بشش گروهی معسکر ظفر اثر رسید راجه اودیراج منشی خود را باستقبال او فرستاد و ملایحی برادرش را که مدتی قبل ازین چنانچه گزارش یافته دیاروی طالع در سلک بندهای درگاه آسمان جاه منسلک گشته در آن جیش فیروزی بود نیز دستوری بدینش داد و پس از سه روز که ساعت ملاقات ملا احمد بود راجه مقرر نمود که راجه رایسنگه و کبریت سنگه رفته او را بیاورند و آنها اندک مهلتی طی کرده در افذای راه باو

برخورند و او را آورده راجه ملاقی ساختند آن عمده راجهای عظام مراسم نکو داشت و احترامش بجای آورد و دو اسب عرواقی با ساز طلا و یک زنجیر فیل با ساز نقره و دو تقویر از نفائس اقمشه باو داده بارطان خودش رخصت نمود عادل خان مصحوب او در زنجیر فیل و برخی جواهر و مرصع آلات برای راجه فرستاده بود و چون از آن وقت باز که سیوا برسم مجرمان بی سلاح آمده راجه ملاقی شده بود تا این وقت یراق نمی بست راجه درین هنگام یک قبضه شمشیر و یک قبضه چمندر فرمود با ساز مرصع باو داده تکلیف یراق بستن نمود - اکنون کلک حقانق نگار سر رشته سوانح دکن را اینجا گذاشته بتحریر وقائع حضور پرنور سیی پردازد نوزدهم ذی حجه که خبر فتح قلعه پورندهر و کیفیت آمدن سیوا نزد راجه جیسنگه را عرضه داشت آن عمده راجها بمسامع جاه و جلال رسید باشاره معلی شادپایه اقبال بنوازش آمد و عواطف خسروانه راجه را بعطای خلعت خاص و شمشیر خاصه با ساز میناکار و یک زنجیر فیل با یراق نقره و جل زر بهفت نواخته دو هزار سوار از تابینانش دو اسبه سه اسبه مقرر فرمود که منصبش از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و کنور رامسنگه خاف الصدق راجه مذکور که دولت اندوز خدمت حضور پرنور بود بعد از خلعت و برخی از حلی مرصع و یک زنجیر ماده فیل نوازش یافت و از عمدهای آن جیش مسعود دلیر خان و داود خان و راجه رایسنگه سیسودی و کبریت سنگه بمرحمت خلعت قاصت مباحات افراختند و یک هزار سوار از تابینان دلیر خان دو اسبه سه اسبه مقرر شد که

منصبش از اصل و اضافه پنج هزار سوار از آن جمله دو هزار
سوار دو اسبه سه اسبه باشد و از اصل و اضافه راجه سجان سنگه بندبيله
بمنصب سه هزار سه هزار سوار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و
کیرت سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و شرکت از خان
بمنصب هزار شش صد سوار سر بلندی اندوختند و دیگر پنجاه
درخور حال باضافه مناصب و دیگر مواهب نوازش یافتند سیوم
محرم پرتوی سنگه ولد راجه جسونت سنگه از وطن رسیده دولت
اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید و بمنایت پهنوچی و سر پنج
مرصع سر بلند شد نوزدهم ماه مذکور که جشن وزن سال دوازدهم از
سن شریف نهال گلشن ابهت و کامگاری بهار چمن چشمه و
اختیاری بادشاه زاده ارجمند محمد اعظم بود عاطفت ههنشاهانه
آن گوهر درج سلطنت را بعطای يك عقد زمرد نواخت. درین ایام
از وقایع موبه ماله بمصاحف حقائق مجامع پیوست که نوازش خان
برادر خرد خلیل الله خان مرحوم که فوجدار ماندو بود جهان گذران
را پدرود نمود و مرحمت والای پادشاهی افتخار خان میر سامان
و ملتفت خان و میر بهاء الدین پسران اصالت خان مرحوم و
روح الله خان و عزیز الدین پسران خلیل الله خان مغفور را که سمت قرائت باو
برادر زادهای او بودند و کامیاب خان صفوی را که سمت قرائت باو
داشت بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و میر خان مبین
خلف خلیل الله خان را که فوجدار جمون بود بار سال خلعت
کسوت نوازش بخشید و محمد بیگ خان بفوجدار می ماندو تعیین
یافته بمنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار

و پانصدی شش صد سوار سر بلند شد *

تعیین یافتن عمده راجه راجه جیسنگه

با عساکر منصوره بعد فراغ از مهم سیوا

بتخریب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان

هرتبی مغز تیره اختری که از سرمایه دانش و دیده وری و پیرایه
کیاست و خرد پروری که مناط جمیع امور خصوصاً شیوه ریاست و سروری
همان تواند بود بی بهره و حرمان نصیب افتد و از ازل او را بمقتضای
نقصان فطرت و استعداد یا پستی مرتبه اصل و نژاد جوهر والای
بصیرت و پیش بینی و گوهر بی بهای ادب سلجی و مصلحت
گزینی که نظام احوال جهانیان بدان منوط و مربوط است کرامت
نگشته باشد هرائینه در سلوک مسلک زندگانی و تنظیم قواعد آمال
و امانی بوسط خسران و زیان زدگی در انتاده از هرچه کند پیوسته
ندامت و پیشمانی اندوزد و بسا باشد که از کج اندیشی و باطل
پروهي خرمن بخت و سعادت خویش بآتش مخالفت عقل و
دانش بسوزد بارتق مدق این معنی از حال عادل خان حاکم
بیجاپور پرتو ظهور میدهد که چون در اصل فطرت از جوهر شعور و
دانایی محروم و بنقص فرومایه نژادی و بصمت پستی نسب
موسوم است همواره از منبج صالح و جاده صواب عدول ورزیده بکارهای
ناشایسته و اندیشههای خام خود را مورد خسارت و ناکامی می گرداند
و دیده نا عاقبت بین از نتایج کردار نا پسند پوشیده سود کار
خویش از زیان باز نمی داند از جمله نگهیده کارهای او آنکه

دران ایام خیر انجام که صوبه دکن مرکز ریایات اقبال و آرام گاه
موکب جاه و جلال بود و آن نا فایز امر ایالت که بی سابقه ارت
و استحقاق تازه بحکومت آن ولایت رسیده بود امور دولت و امارتش
کمال فتور و اختلال داشت حضرت شاهنشاهی بنابر موجباتی که
ذکر آن موجب اظناپ است با عساکر ظفر اعتصام و امرای عظام که
یکی از آنها معظم خان بود لوای توجه به تسخیر بلجاپور برانراخته
بدان صوبه نصبت فرموده بودند و بنیروی اقبال کشور کشاخص حصین پیدار
و قلعه متین کلبدان را قهرا و جبرا مفتوح ساخته نزدیک بود که ساحات
ولایت بلجاپور بالکلیه از غبار تصرف آن نا سزاوار امر ریاست پذیرایش
یافته بقبضه تملک اولیای دولت بیزوال درآید و در خلال آن حال
بنابر سنج حوادث و وقائعی که دران ایام روی نمود و از جهت کمال
عجز و خشوعی که آن فرور مایه گوهر اظهار کرد فسخ عزیمت آن
مهم نموده و منت جان و مال و ملک و ناموس بر وفاده عنان
معاودت بخطه فیض بنیاد اوزنگ آباد ثافتند آن مجبول النسب
بشکر این عطیه عظمی و موهبت کبری که فوق تصور و خیال
و فرا ترا از اندازه شایستگی و استیصال او بود تقبل دادن مبلغ یک
کرور روپیه بر سبیل پیشکش نمود و بعد از آنکه موکب اقبال از دکن
بمستقر خلافت انتهای نموده سریر سلطنت و جهانبانی و اورنگ
حشمت و کامرانی از جلوس همایون والا پایه شد و عساکر گردون
مآثر یکچند بدنق فتنه پیشکوه و چندی دیگر برنوع شورش انگیزی
نا شجاع و پس از آن بدیگر مهمات و یساقها مشغول شد از آنجا که
تاخیر و تسویف در امور و کوته اندیشی و نا عاقبت بینی و مکیدت

و احتیال از خصائص احوال دکنیان رربه خصال است در ادای وجه
پیشکش تعلل و تاخیر ورزیده درین مدت بلیت و لیل و لطائف
معاذیر و حیل میگذرانید و هرگاه یرابغ همایون یتاکید آن عزم در
می یافت بدیهانی بیجا و عذرهای نا روا تمهید مراسم اعتذار
نموده با وجود اندوختههای وافر حکام ماضیه بلجاپور که بی شایستگی
و اهلیت و با عدم سابقه روانت بقبضه تصرفش آمده بود دعوی انالس
و ناداری و اظهار خجالت و شرمساری می نمود و با وجود ارتکاب این
تقصیرات هنگامی که سیوای ضلالت شعار برو غلبه و استیلا یافته
بر سر بعضی قلاع اوکه بحدود ولایات آن نابکار قریب الجوار بود رفته
کار برو تنگ داشت و نزدیک بود که قلعه نیاله را که از معظمت
قلاع خان مذکور است متصرف شود در رفع تسلط او بجناب
سلطنت و جهانبانی ملتجی شده درین باب بر سبیل تواتر و توالی
مرایض مبنی بر مراسم الحاح و اقتراح و محتوی بر التزام خدمات
و دولت خواهی و رسانیدن وجه آن پیشکش و دیگر پیشکشها
به بندهای بادشاهی بدوگاه سلاطین پناه فرستاد چون عذر نیوشی و
خطا بخشی و فضل پروری و کرم گستری از جلائل خصائل قدسیه
این سریر آرای اقبال و اورنگ نشین کشور انضال است عاطفت
پادشاهانه بر حال او بخشود و باین تشع و اقبال برو تغفل و
ترحم فرمود و مناشیر تهدید و وعید بسبیل صادر گشت و انواع قاهره
دکن را نیز فرمان شد که به تنبیه و تادیب او برانراخته دست استیلا

آن مقهور را کوتاه کنند و او بمدافعه افواج قاهره و حفظ قلاع و ولایات خویش فرومانده عادل خان بدین وسیله از شر او مصون ماند و چون مهم آن مردود بنابر سوء تدبیر سرداران جنود ظفر مآب و دیگر موجبات و امیاب بامداد انجامید و یکچند عهده تعویق درین مطلب افتاده باعث مزید خیرگی آن نابکار گردید فرمان کرامت عنوان بعاذل خان عز صدور یافت که او نیز افواج خویش بر سر آن بد کیش تعیین نماید که چنانچه عساکر گردون مآثر ازین طرف بدفع و استیصال او میکوشد لشکر بلجاپور نیز از آن سمت در قمع و اهلاکش سامی باشد از آنجا که خان مذکور را دیده عاقبت بدین و عقل مصلحت گزین نبود و کونکب تیره بخدیش فروغ سعادت و مقبلی نداشت قدر این نعمت سترگ و عاطفت و الانشناخته مسلک کفران و ناسپاسی سپرد و صلاح کار و سود روزگار خود ندانسته از کج اندیشی و کوته نظری بعاتد دکنیان بنای معامله برخدیعت و حیلہ گیری گذاشت و اگرچه بظاهر چندین وا می نمود که بنابر امتثال امر اعلی در دفع او ساعیست و برخی از لشکرهای خود بحدود ولایت آن مخدول تعیین نموده بود لیکن ازین جهت که دفع آن بدبها و قلع ریشه فساد او را بالکلیه از مقدمات خرابی حال خویش اندیشیده صواب چنان میدانست که آن مقهور میان عساکر منصور و اهل بلجاپور حائل باشد درین اوقات بنابر مصلحت کار خود با او بنامه و پیام و عهود و موافقت سلسله جنیان یکدلی و موافقت گشته متفق و همداستان شده بود و نهانی در مراتب امداد و اسعادهش کوشیده بتفویض اقطاعات و ارمال نفوذ دیگر ساحتاج او را معارضت میکرد

و بدان تدبیر ناقص و اندیشه واهی قطب الملك را نیز برین داشته بود که نصرت و مدد آن مفر ناجر نموده زرها بدو فرستد و باوجود این شنائع اعمال بنابر مراعات حفظ ظاهر همواره عزائن مبذول بر اظهار صدق عقیدت و رسوخ ارادت بدرگاه آسمان جاه میفرستاد چون این حقائق و معانی بر مرآت خاطر مہر نظیر که پیوسته از صیقل الهام جلا پذیر است پرتو وضوح انگنده بدلائل ظاهره و براهین باهره ثبوت یافته بود و آن ناحق شناس نعمت مکرمت و انصال مستوجب تادیب و گوشمال گردیده لاجرم درین هنگام که عساکر فیروزی اعتصام از کفایت مهم سیوای شقاوت گرا فارغ شد پیرایع همایون از موقف جلال بر اجه خیسنگه صادر گشت که بعد از بدو دست قلاع و ولایاتی که از سیوای بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بود با افواج منصور بکاخ ولایت بلجاپور شتافته در تخریب توابع و مضامات آن که همگی سکنش در کیش کفر و جهالت و آئین بت پرستی و ضلالت اند جدو کوشش بکار برد و تا پای قلع بلجاپور رفته و محاصره آن مقید گشته آن قدر که ممکن و مقدر باشد ولایت مذکور را بتازد و هر جا از جنود مخالف اثری ظاهر شود صف آرای کارزار گشته گرد دمار از روزگار آنها برانگیزد تا عادل خان نادان از گران خواب غفلت و بشخبری بانتباه گرائید سرمایه هوشیاری و کار آگهی بدست آرد و کیفیت این مهم نصرت پیرا از مبدا تا منتہی در طی سوانح نهم سال جلوس اشرف سمت گزارش خواهد پذیرفت مقدمه صفر گنج علی خان از کومیان دار الملك کابل که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود دولت زمین

بوس در یافته بمرحمت خلعت مباحی شد و سعادتخان قاتشال که در جاگیر خود بود بفوجدارى معظم نگر از تغیر الله یار پسر خنجر خان مامور گشته بعنایت ارسال خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى هزار سوار سرفرازی یافت و درین ایام بمناسبت موسم بر شکل عاطفت بادشاه ابر کف دریا نوال بادشاهزادهای ارجمند عالی مقدار و امرای نامدار را بعطای خلعت بارانی نواخت و بجهت سرفرازی سیوای که برخی از حقیقت حال و کیفیت معامله آن ضلالت مآل گزارش یافت دگر باره خلعت فاخره از پیشگاه مکرمت مرسل گشت و چون دستور اعظم جعفرخان بر گذار درباری چون منزلی عالی دانشین بنا کرده درین ایام صورت اتمام یافته بود برای امتیاز و سرفرازی آن عمده نوینان هفتم ربيع الذانی خورشید ارج خلافت و جهانبانی پرتو سعادت بسر منزل او افکنده ساعتی تشریف حضور داشتند آن خان رفیع مقدار ادای مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم خدیو روزگار بجای آورده پیشکشی شایسته از جواهر زواهر و مرصع آلات و دیگر رغائب و نوادر بنظر قدسی متأثر در آورد هشتم ماه مذکور چون روز دهم بود که عید هندوانست مهراجة جسونت سنگه و کنور رام سنگه بعنایت خلعت قامت مهابات افراختند و پرتوی سنگه ولد مهراجة بعطای کمر مرصع نوازش یافت و چون عبد الله خان راجی کاشغر در سال گذشته چنانچه رقمزده کلک سوانح نگار گشته صحیفه اخلاصی با برخی از تحف ولایت خویش مصحوب میر حاجی فولاد بدرگاه سپهر بنیاد فرستاده اظهار مراسم مخالفت و بجهتی کرده بود و عاطفت خسروانه اقتضای آن می

نمود که نامه او را جوابی از پیشگاه مهربانی و قدر دانی صادر گشته مصحوب یکی از بندهای پایه مرید عظمت و جهانبانی ارسال یابد لاجرم درین ایام خواجه اسحاق که از بندهای سنجیده رو شناس بود بحجاب کاشغر معین شد و بمرحمت خلعت و اسب و شمشیر و سپر یاساز مرصع و کمر خنجر و جیغه مرصع و انعام هفت هزار روپیه مباحی شده بدان صوب رخصت یافت و قدسی صحیفه عطوفت عنوان در جواب نیاز نامه خان مذکور با یک قبضه خنجر و یک قبضه شمشیر هر دو مرصع بجواهر ثمینه و برخی دیگر از نفائس و رغائب مصحوب او مرسل گردید چهارم بعرض اشرف رسید که رحمت خان دیوان بیوتات بعارضه مرضی که او را طاری شده بود مرخصه هستی پدمود و عاطفت پادشاهانه عبد الرحیم خان داماد و محمد صادق پسرش را بعنایت خلعت از لباس سوگواری بر آورد و از نوشتن وقائع نگاران مسالک شرقی معروض بارگاه جلال گردید که راجه بهروز زمیندار مونگیر را باجل طبعی روزگار حیات سپری شد و در همین اوقات خواجه قادر که در رکاب نصرت مآب شغل جلیل احتساب بدر مقوض بود جهان گذران را پندرد نمود و پسرانش بعنایت خلعت نوازش یافتند و دیانت خان که بخدمت داروغگی داغ قیام داشت بدیوانی بیوتات سرمایه مهابات اندوخت و خواجه صادق بدخشی بخدمت او منصوب گشت و شغل احتساب بمحمد زاهد خلف قاضی اسلام مرحوم که بسمت فضیلت و تروع موسوم است تفویض یافت و مجموع بعنایت خلعت سرفراز گشتند هژدهم سر بلند خان که بموجب یرلیغ همایون

از دکن رسیده بود احراز دولت آستان بوس نمود *

جشن وزن مبارک شمسی

درین اوقات قدسی برکت که نور دولت و فیض معدلت گیتی خدیو داد گر چمن پیرای ریاض امن و آرامش و جهانیان را نقد مقصود و گوهر امید بدامان خواهش بود فرخنده جشن وزن شمسی آفتاب اوج خلافت و گیتی ستانی عالمیان را بشارت بهجت و کامرانی رسانید و اوائل روز چهارشنبه بیست و پنجم ربیع الثانی مطابق سیزدهم ایان که ساعت بانوار سعادت و انتظار میمنت اقتران داشت و بارگاه سلطنت و جهانبانی بآذین خسروانی زیب و آرایش یافته بود در ایوان فیض مکان غسلخانه مبارک بزمی دلکشا و مگفلی نشاط افزا منعقد گشته وزن مسعود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و هفتم شمسی از عمر کرامت قرین شهنشاه دنیا و دین بختیجستگی و بهروزی بانجام رسیده و سال چهل و هشتم جلوه جهان افروزی آماز نمود حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن همایون بایوان شهر نشان خاص و عام که بزیب اسباب تجمل و احتشام بر آراسته گران مایه تخت والا پایه مرصع نگار در انجا بقوام اقبال نصب گشته بود پرتو قدوم گسترده سریر آرای دولت و بخت و اورنگ نشین عظمت و جلال گردیدند درین جشن خسروانه گوهر افسر ایهت و بختیاری فروغ اختر حشمت و کام گاری پادشاهزاده ارجمند محمد اعظم بانعام یک یک رویه مطرح انوار عاطفت گشتند و مهاراجه جسونت سنگه و جعفر

خان هریک بعطای خلعت خاص و دو سراسپ از طویلۀ خاصه یکی با ساز طلا و دیگری با ساز مطلق و محمد امین خان میر بخشی و مرتضی خان هر کدام بهرحمت امپ سر بلندی یافت و چون حقیقت حسن خدمت و جانفشانی داؤد خان که در سالک همراهان راجه جیسنگه بود از وقائع لشکر منصور دکن بموقف عوض همایون رسیده بود عنایت پادشاهانه یک هزار سوار از تابندگان او را دو اسبه سه اسبه مقرر فرمود که منصبش از اصل و اضافۀ پنجهزاری چهار هزار سوار ازان جمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و کفورام سنگه بعطای یک عقد مروارید و میرخان فوجدار جمون باضافۀ پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عبد الله خان باضافۀ پانصدی بمنصب پانصدی دو هزار سوار و پرتی سنگه ولد مهاراجه عنایت جمدهر مرصع با علاقه مروارید و از اصل و اضافۀ بمنصب دو هزار سوار و بهوجراج کچواکه که در سالک کومکبان راجه جیسنگه انتظام داشت از اصل و اضافۀ بمنصب هزار و پانصدی هزار و دصد سوار و قلاح خان فوجدار پونا که قلعه داری یکی از قلاع مفتوحه ولایت سیوا علاوه خدمت او شده بود باضافۀ پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و داراخان باضافۀ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و عنایت ماده فیل و دیانت خان دیوان بیوتات از اصل و اضافۀ بمنصب هزار و پانصدی سی صد و پنجاه سوار و مقیم خان باضافۀ پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و کامگار خان

بافاضه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی درود سوار و از اصل اضافه
سید حامد خان بمنصب هزار و شش صد سوار و لطف الله خان
بمنصب هزار و پانصد سوار و سید علی داروغه کتاب خانه
بمنصب هزار و سی سوار و ادهم بیگ بخطاب ادهم خانی مفتخر
و مباحی کشتند و فرخ فال ولد یمین الدوله آصف خان مرحوم
مغفور که در سلک گوشه نشینان بود بعنایت خلعت و اسب و
انعام ده هزار روپیه نوازش یافته بمسئتر الخلافه اکبر آباد که
در آنجا تمکن گزیده بود مرخص شد و قاسم آقایی فرستاده حسین
پاشای حاکم بصره بعنایت خلعت و جیفه و خنجر مرصع و انعام
دوازده هزار روپیه سرفراز گشته رخصت انصراف یافت و یک هزار
روپیه بهمراهم او مرحمت شد و شاه خواجه بعطای خنجر مرصع و
انعام دو هزار روپیه و عبد الله بیگ و قبیح بیگ که تازه از ولایت
توران بآستان فیض مکن رسیده بود اولین بمرحمت خلعت و خنجر
و شمشیر و انعام سه هزار روپیه و درمیدین بعنایت خلعت و
خنجر و شمشیر و انعام دو هزار روپیه و شیخ حسین عرب و حسن
علی نبیره مرشد قلیخان مرحوم هریک بانعام دو هزار روپیه و
دوازده کس دیگر از بندهای درگاه جهان پناه هریک بانعام یک هزار
روپیه مشمول عاطفت کشتند و ملا عبد الله ولد ملا محمد تقی
مشهور بمجاسی که بعزم بندگی این آستان فیض مکن از ولایت
ایران آمده بود درایت زمین بوس یافته بعنایت خلعت و انعام
دو هزار روپیه و منصب مشایسته کامیاب شد و پنج هزار روپیه بزمرة
نعمه سنجان و سرود سرایان عطا شد و درین جشن عالم افروز فروغ

دیدند حشمت و اقبال پادشاه زاده ارجمند فرخنده خصال محمد
اعظم پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات بنظر مقدس در آورده
بقبول آن ناصیه بختیار بی افروختند و پنج زنجیر فیل و سه هزار
اشرفی از جانب امیر الامراء صوبه دار بنکاله بحمل عرض رسید و سر
بلند خان یک زنجیر فیل بنظر انور در آورد و چندی دیگر از امرا
در خور حال پیشکشیها گذرانیدند و تا سه روز این جشن درایت پیرا
جهانیان را سرمایه نشاط و سلامانی و پیرایه انبساط و کامرانی بود
درین اوقات از وقائع لشکر ظفر اثر دکن که بهمدارسی راجه جیسنگه
بعد از کفایت مهم پیوا چنانچه گزارش پذیرفته بقاخذت ولایت
بیجاپور تعیین یافته بود بعرض همایون رسید که عادل خان بملاحظه
سوابق جرائم و تقصیرات خویش از گران خواب غفلت بیدار
گشته و بصدمه قهر و انتقام عساکر فیروزی اعتصام مغلوب خوف و
هراس شده ملا احمد نایبه را که رکن رکن دولت و مدار مهم
حکومت او بود و بجهت عقل و رای و سمت فضیلت و فهمیدگی از
امرای بیجاپور سمت امتیاز داشت چنانچه قبل ازین در طی سوانح
آن جیش اقبال مذکور گشته درین هنگام بجهت اصلاح کار و تمهید
مراسم دامت و اعتدال و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه جیسنگه
فرستاده است و مصحوب او دو زنجیر فیل و برخی جواهر و مرصع
آلات برای راجه ارسال داشته در مقام خشوع و اقبال است چون
ملا احمد را از صواب اندیشی و بختمندی مدتها بود که آرزوی
ملازمت و تمنی خدمت این آستان فلک نشان مرکوز ضمیر
مصاحت دان گشته همواره وسیله می جهت و منصوبه میخواست

که باین سعادت عظمی فائز آید و در سلک بندگان درگاه جهان پناه
انتظام گزیده سرمایه شرف و مهابت اندرزد درین وقت که حصول
دیرین آرزوی او را چنین تقریبی رو داده فرصت احراز این
دولت ارجمند یافته بود مکنون خاطر خویش را براه جیستگه اظهار
نموده آن عمده راجها کیفیت این معنی به پیشگاه خلافت عرضه
داشت و فرمان مکرمت عنوان طلب بنام مشار الیه عز صدور یافته
با خلعت فاخره و جمدهر مرصع برای سرافرازج او مرسل گشت
و عاطفت پادشاهانه غائبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار
سوار سرمایه افتخار بخشید .

نور آگین شدن ثبت بزرگ بفرغ آثار اسلام و در آمدن زمیندار ضلالت فرجام آنجا بشاهراه اطاعت و بندگی درگاه فلک احترام

چون از سوابق ازمنه و ایام ساحت آن ولایت ظلمت آمده
تغر و غوایت بود و هرگز پرتو نور ایمان بر آن سرزمین نفاخته آثار
دین مقدس و شعار ملت مبین در آنجا رواج نداشت و زمینداران
و سکنه آن ناصیه پیوسته روزگار بجهالت ضلالت و بت پرستی
گذرانیده هرگز طغنه تکبیر و تهلیل بگوش باطل فحش آنها
نرسیده بود و هیچگاه سر بریده اطاعت و فرمان برداری فرمان رویان
اسلام فروغ نیارزیده بودند لاجرم رای عالم آزایی گیتی خدیو حق
پرست چنین اقتضا نمود که سر کوره آن قوم جهالت کیش را
پتدید و زید و اندرز شدید تکلیف اطاعت اسلام نمایند تا آثار

مسلمانی در آن سرز و بوم پدید آمده بتدریج شهر و اعوام سمت
شیوع و قوت گیرد و بی دینان آن کفرستان را که در باطل پرستی
و ضلالت پروری خلیع انذار بودند هوای استبداد و خود سری از سر
بیزون رود و فرمان کرامت عنوانی بنام دلدن نمجمل زمیندار آنجا
بدین مضمون صادر شد که اگر مطیع الاسلام گشته آثار حق پرستی
و معالم مسلمانی در ولایت خود رائج کند و حلقه اطاعت و بندگی
در گوش کشیده خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی مزین سازد
زمیندارج ولایت مذکور برو مسلم خواهد بود و الا انواج جهانکشا
بتخریب آن ولایت و استیصال اهل کفر و غوایت معین خواهند
شد و گرد دمار از روزگار او و اتباعش خواهند انگیزت و فرمان
همایون را نزد سیقخان صوبه دار کشمیر فرستاده امر فرمودند که آنرا
مصحوب یکی از بندگان پادشاهی نزد زمیندار ضلالت شعار فرستد
و در صورتی که استیصال حکم اشرف نماید متعرض احوال او نگردد
و بر تقدیر ابا و امتناع با عساکر کشمیر بر سر ولایت او رفته نصیحت
غزو و جهاد با آن نابکار بدنه اندرزد خان مذکور آن منشور لامع النور
را مصحوب محمد شفیع نام یکی از بندگان درگاه خلایق پناه که
در سلک کومکدان آن صوبه انتظام داشت و چندی از ثابیان خویش
نزد دلدن نمجمل فرستاد چون محمد شفیع با همراهان بدان حدود
رسید مرزبان مذکور از مصلحت بدینی و صلاح اندیشی با اقدام خشوع
و اقبال تا سه کوره استقیال مثال ازم الاستیصال نموده آن منشور عز
و شرف را بفرق مهابت نهاد و آداب تسلیمات بجای آورده اظهار
اطاعت و عبودیت کرد و روز دیگر که جمعه بود با اتباع خویش

تجهت خواندن خطبه بر آمده در مکانی مناسب که خلقی کثیر آنجا فراهم آمده بودند خطبه بنام ناصی و القاب سامعی شهنشاه دولت و دین گیتی خدیو یزدان پرست حق آئین خوانده شد و چون خطیب زبان بنام والی خلیفه جهان گوهر آمود ساخت زر بسیار نثار نمود و بعد از تقدیم مراسم خطبه در سرزمینی مناسب به بنای مسجد اشاره کرد و طلا و نقره بسیار بسکه همایون زینت بخشیده با محمد شقیع و رفقای او مراسم اعزاز و نگو داشت بجای آورد و چون مسامع ساکنان آن دیار بصیت ملت احمد مختار صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار و خطبه دولت و طائفه حشمت شهنشاه روزگار بر افروخت و فرستادگان از تقدیم مراتب و ترویج مراسمی که بدان مامور بودند پرداختن نمودن نمیل آنها را با احترام و اکرام تمام رخصت انصراف داد و عریضه مبني بر وظائف عجز و بندگی و قواعد اطاعت و سرانگندگی و التزام اینکه من بعد همواره بر جاده تویم عبودیت و هوا خواهی ثبت قدم بوده از امتثال احکام و اواصر پادشاهی سر نهادن و ترویج خطبه و سکه مبارک و اشاعت آثار و شعار اسلامی را استقامت نماید با کلید طائفی که اشارت بسپردن آن ولایت باشد و یک هزار اشرفی و ده هزار روپیه مسکوک بسکه همایون و پیشکشی از تحف و رغائب آن دیار مصحوب آنها بدرگاه سپهر مدار فرستاد طول ولایت مذکور زیاده بر شش ماهه راهست و عرضش در برخی مواضع دو ماهه و بعضی جاها یکماهه مغرب رویه آن بکشمیر و کمانون و سری نگر و بهار و بنگاله مفتی میشود و مشرق رویه بارزنگ و خطا میرسد و شمال

رویه تبت خرد و کاشغر و تمام مغلستان است و جنوب رویه بدشت قبیاق پیوسته زمیندار آنجا از دوازده هزار سوار و پیاده بسیار دارد و اکثر نوکرانش از قوم قره قلماق اند بالجمعه چون یازدهم جمادی الاخره از عرضداشت سیفخان که درین مطلب معی و تدبیر درست بکار برده بود حقیقت این مقدمه بر خاطر ملکوت ناظر پرتو ظهور انگشت عاطفت پادشاهانه او را بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب ده هزار و پانصدی دو هزار و سیصد سوار سر بلند گردانید و مراد خان زمیندار تبت خرد را که درین مهم آثار دولت خواهی از بظهور پیوسته بود بمرحمت خلعت نواخت درین ایام مبارجه جسونت سنگه و جعفر خان و محمد امین خان و مرتضی خان و دانشمند خان و دیگر امرای حضور بعطای خلعت زمستانی نوازش یافتند و همچنین امرای اطراف باین عنایت عزیمات اندر رفتند و منشور عاطفت پیرا مبني بر مراتب فضل و مکرمات بنام سیوا عز صدر و یافته خلعت فاخره و جمدهر مرصع برای او مرسل گشت و بعرض اشرف رسید که راجه تودرمل که از فوجداری اداره معزول شده بود و بختیار خان زمیندار دهادهر باجل طبیعی بساط حیات در نور دیدند - و از وقائع صوغه دکن بعرض همایون رسید که جواهر خان حبشی از کومکدان آنجا مرحله هستی پیمود چون شهنشاه یزدان پرست حق آگاه از کمال حسن نیت و توفیق شعاری درین ایام مبلغ سه اک و بیست هزار روپیه از نقد و جنس قدر سنده و مجاورین و زمرد سادات و صاحبین حرمین شریفین زادهما الله قدرا و جلالة فرموده بودند میر عزیز بدخشی

برساختن آن معین گشته خلعت سرافرازی پوشید و درین ایام که
موسم اعتدال هوا و هنگام نشاط اندر زنجی شکار و سیر محرا بود رایت
اقبال مکرر بتغر آباد و خضر آباد توجه نموده صید نیله گاو و دیگر
اقصام شکار بهجت انزای خاطر مقدس خدیو روزگار گردید هفتم
رجب رخشنده اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج جلالت پادشاه
زاده ارجمند کام کار محمد معظم که بفرمان همایون از دکن آمده
بودند چون بکعبه حضور نزدیک رسیده در خضر آباد نزول داشتند
بزرگ امرای عظام جعفر خان حکم شد که بخضر آباد شتافته
آن دره التاج اقبال را بمنز ملازمت اکسیر خاصیت رساند
و آخر روز در غسلخانه مبارک آن عالی قدر والا تبار بانو گل
حدیقه دولت سلطان معزالدین گرامی پسر خویش باحراز
ملازمت اشرف سعادت اندوز گشته یک هزار مهر و چهار هزار روپیه
بر سبیل نذر گذاریدند و مطرح انوار عاطفت و مهر بانی شده
بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقه سرورید و بهوشی
مرصع و دو اسب عربی هر دو با ساز طلا و دو اسب ترکی نوازش
یافتند یازدهم ماه مذکور فروغ دودمان حشمت و کام گاری نهال
بوستان ابهت و بخشناری بادشاهزاده سعادت منش محمد اعظم
بعظایته سراسب یکی از آنها با ساز طلا مشمول انظار مرحمت
گردیدند - درین ایام از نوشته وقایع نگاران دکن بمسامع حقائق
مجامع رسید که ملا احمد نایب که از عمدهای عادل خان بود و

حقیقت آمدن او از بلخاپور و کیفیت طلبیدنش به پیشگاه حضور
لامع المنور قبل ازین رقم زده کلک حقائق طراز گشته برونقی قسمت
و اقتضای تقدیر که هیچکس را از ان چاره و گزیر نیست در راه کعبه
مقصود مرحله هستی پیموده بسر منزل بقا رسید و درین آرزوی
خدمت و بندگی این آستان اقبال را که ساکنان شش جهت و
قاطنان هفت کشور رامنتهای امانی و آمانست بخاک نوینیدی بر
آن مرحوم چون بصدق اخلاص و رسوخ عقیدت عزم بندگی درگاه خلائق
پناه داشت اسد پسر خود را با قشونی از سپاه همراه آورده بود و بیست
و نهم ربیع الاول این سال فرخنده فال که در پای قلعه پورندهر
بلشکر ظفر اثر رسیده بر اجه جیسنگه ملاقی شد راجه بذابرعایت
فضیلت و قابلیت مشار الیه و صدق اوقات و اعتقادش باین آستان
مهر بنیاد با او لوازم احترام و قنوداشت و مراسم دل جوئی و گرم
خوئی بجای آورد و چون عاطفت پادشاه بنده پرور قدر دان چنانچه
گزارش یافته اورا بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و عطای
خلعت و جمدهر مرصع نواخته فرمان مرحمت عنوان مشتمل
بر طلب او به پیشگاه حضور عز صدر یافته بود راجه بموجب حکم معالی
دولک روپیه یار و پنجاه هزار روپیه باند پسرش و دیگر رفقا از سرکار
خاصه شریفه داده سلخ جمادی الاولی اورا روانه درگاه آسمان جاه
گردانید و از جانب خود نیز بقد و جتس تکلفات بجای آورد و ترکناز
خان و غازی بیگ صحبت یساول را همراه کرد که بدرقه نموده
اورا باورنگ آباد فیض بنیاد رساند موسی الیه در راه کویتناک گشته
چون باحمد نگر رسید از جام اجل شربت ناکامی چشیده و دیعت

حیات مستعار سپرد چون این خبر بمسامع جلال رسید عاطفت پادشاهانه اسد بصرش را بعنایت خلعت نواخته فرمان شد که با متسوبان و بازمندگان پدرش به پیشگاه خلافت و جهانبنایی شتاب و او بموجب حکم معلی باورنگ آباد آمده از آنجا روانه درگاه خلایق پناه شد - از سوانح ملال انرا آنکه از نوشته وقائع نگاران مستقر الخلافه اکبر آباد بظهور پیوست که حضرت امین را که دران مرکز حشمت و اہمیت بر مسند عافیت متمکن بودند و روی همت از شواغل صوری و مشاغل دنیوی بر تافته بجمعیّت خاطر و فراغ بال اوقات فرخنده ساعات عبادت و پرستش ایزد بیهمال و تدارک سوابق احوال میگذرانیدند اوائل شب دوشنبه دوازدهم رجب عارضه حبس یون طاری شده شدت آن الی تا صبح باقی یون از درود این خبر کلفت اثر خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قرین اندوه و ملالت گشته سرور محفل اقبال منغص شد و باطنائی که سعادت اندوز خدمت آن حضرت بودند و پیش قدم آنها حکیم مومنائی شیرازی بود که بحس و جذبات موصوف است و از قدیم الایام بمزاج همایون آن حضرت آشنا و مورد اعتماد و محرمیت و مشمول التفات و عنایت بود تأکیدات شد که در ازاله آن عارضه جهد و کوشش بلیغ در کار بوده حقائق احوال همایون لا روز بروز عارضه داشت نماید و پس از ان باخبر متواتر ظاهر شد که تمام روز دو شنبه و شب دیگر نیز در شدت آن عارضه تفاوتی بهم نرسیده و اوائل روز دیگر اگرچه بتدبیرات و معالجاتی که بکار رفته خفگی دران عارضه پدید آمده است لیکن دیگر کوفتها حادث شده و اینک در طبع بهم رسیده و رفته

رفته آن حالت در نژاد است از آنجا که کیفیت من و ضعف شیب دوقریب و واضح بود برین که باوجود اشتداد و امتداد این عوارض و آلام شمع حیات با برکت آن حضرت از مرصرگزند ایام مصون نمی تواند بود و اطبای نیز خال بدین نمط را نموده اظهار یاس از بهبود کردند و پیش نهاد همت پادشاهانه آن شد که لوائی نهضت بمستقر الخلافه اکبر آباد افرافته در چندین وقتی فیض لقای میمنت پیرای آن حضرت دریافته هنگام سنج قضیه ناگزیر آنجا شرف حضور داشته باشند و بکار پردازان پیشگاه سلطنت اشاره معلی صادر شد که بزودی در سامان لوازم این عزیمت کوشیده در جمیع ضروریات اختصار بکار برند و چون سرانجام این مراتب بچند روز می کشید بقای رعایت مراسم احتیاط مقرر فرمودند که مهین باره نبال دولت و کامکاری بپوشش شجره حشمت و بختیاری پادشاه زاده ارجمند محمد معظم بر جناح سرعت و استعجال بیشتر باکبر آباد شتافته تا رسیدن رایات عالیات سعادت اندوز خدمت اکسیر خاصیت حضرت امین باشند و بیست و سیوم ماه مذکور آن عالی قدر والا تبار را بعطای خلعت خاص و یک عقد مرزاید نوازش فرموده مرخص ساختند درین تاریخ امیر خان صوبه دار کابل که بموجب فرمان طالب بحضور لامع النور آمده بود و مکرم خان صوبه دار اوده که از ان خدمت معزول شده بود دولت زمین بوس دریافته بود بعطای خلعت مباحی شدند •

رحلت مغفرت ایت مورد تاییدات ربانی مشمول
توفیقات آسمانی اعلیٰ حضرت صاحب قران
ثانی بوسعت آباد جهان قدس و فرهت جاویدانی

گیتی که در روز راحت جاویدان نیست • در خورد اقامت خردمندان نیست
جائی که نه جای آرمیدن باشد • چندانکه درونگه گئی چندان نیست
بیدار دلان هوشمند و خرد پروران حقیقت پیوند که واقفان
اسرار دانش و بیدار گار آگاهان کارخانه آمرینش اند بیدارین
دانند که این ویرانه دیر سست بنا کهن خرابه معصومه نما
که روزی چند مسکن و موطن آدمی گشته جاردان جای اقامت
جان پاک و مهد این گوهر تابذات نتواند بود بلکه شهرستانی است
بر رهگذر واردان غیبی که چون نبرد نژادان ارواح و نفوس بیرونق
تقدیر قادر نور الجلال بعزم تحصیل معرفت و کمال از نزعت آباد
کشور قدس و دار الملک اعلیم جبروت در اهتزاز آیند و بمصلحت
حکمت ربانی بر سر ارباب قوالب هیولانی و مطایبی هدایا جسمانی
راکب گشته آهنگ سیر صحرای شهود و میل وادی ظهور و نمود
نمایند بعد از قطع مراحل تمادی و مدت بدان خطه عاریت اساس
رسیده برسم مسافران! اینجا بحاط نزل اندازند و بضرورت طیلان
تعلقات تشای کوه برداروش فطرت گزیده روزی چند اعتقادات و
احکام آن در سازند تا بدستداری فوی و مشاعر و مددکاری حواس
باطن و ظاهر که گزین اصحاب معرفت حضرت رب الارباب اند مشاهده
غرائب منع بچگون و عجائب ارکه کن فیکون نموده بقدر مهلت

و استعداد در شناخت و پرستش ایزد جهان آفرین که مقصود از
آفرینش همین است کوشش نمایند و فریفته وضع مستعار و دل بسته
لذات تا باید از آن دار بیدار نگشته از گوهر بی بهای عرفان و یزدان
شناسی و دست آویز رجوع بموطن اصلی هر مایه عیش و مرور نشاء
حقیقی بدست آرند و پس از سامان برگ و ساز باز گشت ازین
حیر همواره از سر انتظار گوش بر نداد جان فزای • یَا أَيُّهَا النَّفْسُ
الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً داشته چون فرمان طلب
در رعد بخشنودی و رضا پذیرائی حکم ناند قضا گشته بافنگ کعبه
وصال و عزیمت بازگاه وصول از نقضای این دار فنا و راحت این
مرحله پر خوف و عذراحت اقامت بر گیرند و دگر باره بنشاط آباد
شهرستان انس و کشور روح پرور قدس رسیده بشمول فیض رحمت
و غفران ایزدی کامیاب سرور ابدی و بهره مند حضور سرمدی
شوند و جاردان بمشاهده انوار جمال و جلال حی الایزال و ادراک
نعم بافیه و لذات دائمی آن نشاء بی زوال مورد روح و راحت و
مشمول امن و استراحت باشند خاصه برگزیدگان بازگاه احدیت و
دست پروردگان لطف صمدیت که از ان گروه قدسی شکوه اند سروران
حلت اسلام و سلاطین دین پرور والا مقام چه این زمره عالیشان
در علو مرتبه ذات و رفعت منزلت نفس و دانش و بیدار شدن خدا داد
با مؤیدات و صاحبان نفوس قدسیه شریک العباد اند و راحت
جهان بی بقا بر جولان سمند همت بلند شان تنگ فضا و فطرت
ارجمند و قوت نفس تایید پیوند آن قدسی منشان همواره طالب
رفعت و اعتلا و جویای عروج بر معارج اعلیٰ است علی الخصوص

اقبال مذهبی که بیمن فضل و موهبت ایند مآمال سیر مدارج
دولت و اقبال کرده در دنیا باقصی مراتب کامرانی فائز گردیده
باشد و در سلوک آن مذهب پرخطر سر رشته آگاه دای و هشدار خرسی
و رعایت مراسم دین پروری و عدالت گستری و اشاعت انوار
رأست و مکرمت برگزیده خلایق از کف گذاشته قبل از هجوم رافعه
ناگزیر از مشاغل عالم صورت که شواغل قرب و ارتباط بجهان معنی
است امراض نموده بتلافی و تدارک زلات نشاء بشریت موقوف
گشته باشد از شواهد این تمهید قضیه رحلت مغفرت آیت مورد
جلال توفیقات ربانی مشمول انظار تأییدات سبحانی حضرت
فرهوس آشیانی صاحب قران ثانی است که ایام حشمت و کامرانی
و خلافت و جهان بینی بعدالت و دینداری و پاسداری کفای رعایا و
تحصیل رضا و خشنودی حضرت خالق البرایا گذرانیده پس از
«ی» و یک سال سلطنت و کشور ستانی توفیق ترک اشتغال
باسور دنیا و اختیار عزالت و انزاد در یافتن یقین عمرگران سایه بهمنی
جمعیت خاطر و توجه باطن بطاعت و عبادت و یزدان پرستی
مصرف ساختند و چون ایام مقدر مهلت و مدت موعود اقامت
درین دار غرور و سرای بی سرور بانجام رسیده داعی و الله یدعوا الی
دار السلام مرده طلب بگوش حق نبوش آن سرور دین پرور رسانید
از سر صدق پیروی و ایمان بایک اجابت گویا ساخته با ساز
و برگ مصالح اعمال و کرائم افعال آهنگ کعبه وصال نمودند و
سر بر سلطنت نشاء باقی را بشکوه دین پروری پایه اندوختند تبیین
این ساخته عظمی آنکه چون عارف آن حضرت چنانچه گزارش

پذیرفت باشتاداد و امتداد انجامید و ضعف و ناتوانی بر پیکر
مقدس غالب شد امراض مختلفه و عوارض متضاده که معالجه
یکی «دب» از دید دیگری می شد حادث گشته از کمال انحلال قوی
رعشه و اختلاج عظیم در انضام رسید و روز بروز قوت بدن در کاهش
و استیلاهی مرض در فراش بوده و بر تدبیرات اطبا و استدمال ادویه
و تناول اشربه و انذیه اندری مترتب نمی گشت و به هیچ وجه
صورت صحت و بهبود در آئینه حال چهره نمی نمود تا آنکه اوائل
شب در شبیه بیست و ششم رجب شدت مرض متزائد گشته آثار
تغیر حال و علامات قرب ارتحال ظاهر شد و آن حضرت بنبروی
توفیق و قوت ایمان دران حالت روی دل بپذاب کبریا آورده خاطر
از غیر حق برداشتند و نخست شکر جلال نعمتهای بی منتهای
آلهی که بمحض کرامت و فضل نامتناهی بآن حضرت عطا شده
بود ببالغ وجهی ادا فرموده از صمیم قلب مقدس اظهار تسلیم و
رضا بقضای ایزدی و تقدیر آسمانی که غنی و فقیر و امیر و
وزیر را ازان چاره و گزیر نیست نموده مکرر المله طایفه توحید
از روی کمال شعور و آگاهی بر زبان حق بیان جاری ساختند و
در خلال این حال پرده گزین تلقی عظمت و احترام صدر نشین
مشکوی ابهت و احتشام زبده مآدات زمان مالمه جهان بیگم
صاحب و چندی از پروردگاران حرم عفت و پرستاران بارگاه عزت را
که شرف اندوز حضور بودند از ناله و زاری و جزع و بیقراری نهی
فرموده و شرائف و صایا و جلال مواظ که سرمایه سعادت جاوید
تواند بود بجای آورده بکلمات قدسیه ایمانی خاطر سوگواران بیقراران

در مصیبت را تسلی بخشیدند و پس از اتمام طائر عرش
پرواز روح پر فتوح آن خاقان سرفراز از غبار ما سوی بال و پر
انسانده بهوای سیر حدیقه قدس و گلگشت سراستان جنان طیران
نمود و در نشیمن خلد و نزهتگاه فردوس جای گرفته با طوطیان
سدره آشیان جنت هم آواز شد از وقوع این حادثه کبری دوران
لباس کدورت در بر کرد و گردون غبار حسرت بر سر بیخست قدسیان
مواضع افلاک با مقیمان سلامت خاک درالم این درد جگر سوز
مهدیم گشته جیب جابه جان چاک کردند و روشنان پیر اعلی
و ساکنان چرخ والا بعزم پوسش این قضیه هولناک آهنگ خطه
خاک کردند و خرد و بزرگ را خاطر دستخوش اندوه و تحسیر گشت
و رضع و شریف را باطن مورد ملال و تآثر گردید * مولفه *
غم و سوگوزی دگر عالم شد * صبری بدنبال آرام شد
دریغا ازان گوهر بی بها * که آخر بچویدین صدف کرد جا
برفت آن شکوه مجسم دروغ * ازان زینت انزای عالم دریغ
اگرچه گذشتند شاهان بسی * دل آگاه نگذشته زینسان کسی
ازین بزم مستان چه هشدار رفت * بخواب عدم یخت بیدار رفت
روانست تا ذکر این کهنه دیر * روانش بود تازه از ذکر خیر
بالجمله بعد از فتوح این واقعه ملالت اثر بموجب اشاره نواب تقدس
نقاب خورشید احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب رعده انداز خان قلعه
دار و خواجه پهل بدرون غلخانه حاضر آمدند و کهرکی دروازه‌های
قلعه کشوده باحضر سید محمد فتوحی که فضل و تقوی با شرف
فقر و سبادت فراهم دارد و در ایام انزوی اعلی حضرت خلد آرامگاه

پیوسته سعادت اندوز خدمت آن حضرت بود و قاضی قربان که
شغل قضای مستقر الخلافه باو تعلق داشت کس فرمادند که
آمده بامر تجهیز و تکفین پیر زرد و دو پاس شب که آنها حاضر
شدند نخست بسر اسقاط نماز و روزه با آنکه هیچگاه ازان خدیو
موقوف فوت نشده بود قیام نموده مبلغی خطیر برای قضای صوم
و صلوة مقور ساختند و پس ازان در برج هشتم که طائر روح
فردوس آشیان آن حضرت دران مکان شفقار شده بود بامر نواب
علیه بار یافتند و نعش مقدس را بایوانی که نزدیک برج مذکور
است نقل کرده بآئین شرع مهین و سنت رسول امین صلوات الله
و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین * بادای مراسم غسل
پرداختند و بعد از تقدیم وظائف تجهیز و تکفین جسد نور آگین
را در صندوقی از صندل گذاشتند و دروازه شیب برج مذکور را
که مسدود بود کشوده نعش مطهر را بآئینی شایسته از قلعه
بر آوردند و از دروازه شیر حاجی که محاذی آن دروازه بود گذرانیده
بیرون حصار بردند و هوشدار خان صوبه دار باجمیع بندهای پادشاهی
همراه گشته هنگام صبح بگذار دریا رسیدند و ثابوت رحمت
نثار آن سزاوار غفران پروردگار را از آب گذرانیده بروضه مفور
طیبه که بر آورده معمار همت ارجمند آن حضرت است و مرتد
منور نواب ثریا جناب خورشید احتجاب تقدس نقاب رابعه اطوار
آسیده آثار بیگم بیگمن معظم بانوی بانوان عالم سرور زنان زمان
صفوة نساء دوزان قدوة مطهرات اسوه مقدسات ملکه ملکی خصائل
مالکه قدسی شمائل مهبط انوار رحمت بزدانی مورد انتظار مغفرت

روانی بلقیس دوم و مریم ثانی مهد علیا ممتاز الزمانی در آنجا
است و کیفیت آن نزهتگاه قدس در کتاب مستطاب پادشاه نامه
مشروح گشته رسانیدند و سید محمد و قاضی قربان و سایر صلحا و
اتقیا بر جنازه آن مصفوف انوار منفرت نماز گزاردند و نعش مطهر را
بدرون گنبد برده بجوار رحمت ایزدی سپردند • اللهم كما وقفه
لقطع علائق الشر والفساد - و قلع اصول البغی والعناد - و هدم
بذیان الجور والاعتساف - و نصب رايك العدل والانصاف - و اعلاء
اعلام الدين - و ترويج الشرع المبین - حتی بلغت دولته عنان
السماء - و منقطع القضاء - و قوت الوامع - لطافته القاهرة - و سواع
معدله الباهرة - اقطار الارض و اكفافها - و ارجاء الدنيا و اطرافها -
اسكنه في اقصى درجات الخلد و اعلى عليين - و احشره في زمرة
اهل الحق و الصدق و اليقين - اسقه من ماء معين - و زنه بحور
عین - تاریخ رحلت منفرت آیت آن حضرت را یکی از نکته
منجیان (شاه جهان و ناث کرد) یافته و راقم این صغیفه اقبال آن را
چنین در ملک نظم کشیده •
• مولفده •

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات
برخواست بعزم عقبی از تخت حیات
جستم از عقل سال تاریخش را
گفتا خردم شاه جهان کرد وفات

مدت زندگانی آن سریر آرای سلطنت جاودانی هفتاد و شش سال
و سه ماه قمری و بیست و هفت روز و هفتاد و چهار سال شمسی
سه روز کم - و ایام فرمان روائی و حکم رانی آن حضرت سی و یک

سال و دو ماه قمری و بیست و سه روز و سی سال و چهار ماه شمسی
و هزده روز بود بالجمعه اول خورشیدی که قضیه ارتحال آن مصفوف فضل
و غفران در الجلال وقوع یافت بدین خبر کافیت اثر در هفت گروهی
اکبر آبک برخشوده اختر برج حشمت فروزنده گوهر درج سلطنت
پادشاهزاده والا قدر محمد معظم که بموجب حکم اشرف که بآن
مستقر خلافت مرخص گشته بودند رسید و آن عالی نسب والا تبار
بر جناح سرعت طی آن مسافت نموده اوائل روز که آن پادشاه
خالد مکان مدفون گردیده بود بشهر رسیدند و روز دیگر بقلمه مبارکه
رفته مراسم پریش و تعزیه با ملئقه قدسی سیرت قدوسی نژاد
بیکم صاحب و دیگر پردگیان استار دولت بجای آوردند و بر
حسب امر اعلی وظائف خیرات و مبرات و خدات قرآن بتقدیم
رسانیدند و مکرر مجلس مولود بانیی که برای سلاطین نامدار و
خوایین عالی مقدار در خور و سزاوار باشد منعقد ساخته بانفاق
اهل استحقاق و اطعام صلحا و علما روح مقدس آن حضرت را سرور
و راحت بخشیدند و بسید محمد و قاضی محمد قربان و زمزمه مشایخ
و ارباب فضل و اصحاب تقوی اکرامات سنیه بجای آوردند و چون
اواخر روز بیست و ششم ماه مذکور که در شبش این قضیه سانج
گشته بود منبیهان تیزپی از مستقر الخلافة به پیشگاه جلال و جلال
رسیده خبر وقوع این سانحه و حشمت را رسانیدند از استماع این
راقمه هائده خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قرین هزاران غصه و
الم و رهین فراوان تحسرو افسوس گشته بی اختیار قطرات عبرت
بر وجنات همایون فرو بارید و با وجود ثبات و تحمل خسروانی و

شکوه و وقار سلیمانی و وسعت دستگاه صبر و حوصله جهانپناهی آثار
قلق و بیقراری و علامات کمال تاثیر و سوگواری که هرگز از حلول
هیچ سائحه داخلش ازان حضرت کسی را مشهود و معاین نگشته
بود ظاهر شد و چندان سیل شرک از چشم جهان بین آن خدیو جهان
روان گردید که مقربان بارگاه دولت و محرم حریم سلطنت را
تزلزل در پناهی طاعت اندک و در اندوه این حادثه آن حضرت و
پادشاهزادهای ارجمند و الا قدر و جمیع ثمرات ریاض عفت و مقدسات
تثقی عصمت مانند صبح سفید پوش شدند و همچنین امرای
نامدار و ارکان دولت پدیدار لباس کدورت پوشیدند و حکم اشرف
بصدور پیوست که در السنه و افواه و رقائم و مناشیر نام نامی آن
پادشاه خلد آرام گاه حضرت فردوس آشیانی مذکور و مرقوم گردد
و بر زبان حق ترجمان گذشت که همگی آرزوی دل و متمنای
خاطر آن بود که هنگام سنوح این قضیه حاضر باشیم و دیده بدیدار
باز پسین آن حضرت نور آگین ساخته بتکفل لوازم این امر فاگیر
اجر و سعادت اندوزیم چون با اقتضای تقدیر آن امنیت بحصول
نه پیوست اکنون تدارک آن باین تواند بود که تسخیر عزیمت اکبر آباد
نکرده بآن مستقر خلافت شتابیم و بزیارت مرقوم منور و مضجع مطهر
آن حضرت تبرک جسته و گرامی همشیره تقدس نقاب تذه حجاب
بیگم صاحب و دیگر سوگواران این مصیبت را تسلیه و دلجوئی نموده
از لباس کدورت براریم و بذایر تصمیم این عزیمت چهارم شعبان
مطابق بیست و دوم بهمن بشاره والا متصدیان پیشخانه همایون
سرافات اقبال بیرون برده در خضر آباد باوچ حشمت و جلال

بوامر اخذند و درین روز امیرخان پیشکشی مشتمل بر یک صد اسب
مراقی و ترکی و نوادر جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه و آمگه
بظفر انور رسانید و نهم ماه مذکور مطابق بیست و ششم بهمن که
ساعت نهضت الوبه ظفر طراز بود دانشمند خان بصوبه داری
و حراست قلعه مبارکه دار الخلانه تعیین یافتند بعد از آن خلعت
خاصه و اسب سر بلند شد و چون معاودت رایات عالیات بزودی
مقرر بود قرار یافت که مخدرات سرا پرده ابهت و احتشام محلیات
تثقی عزت و احترام محمول آزای دولت همراهی نگشته در مشکومی
سلطنت بمانند و پس از انقضای درازده گهزی از روز مذکور حضرت
شاهنشاهی با فر آلهی و عظمت و شکوه جهان پناهی از قلعه مبارکه
سوار سفینه اقبال گشته روی توجه بخضر آباد آوردند و آنروز در
عمارات فیض بنیاد آن نزول سعادت نموده روز دیگر از آنجا نهضت
فرمودند و مقرر شد که از راه گذار دریای چون که در هر منزلی باغی
خد آئین و عمارتی عالی دلنشین بجهت دولتخانه والا سلخته شده طبع
مسافت فرمایند و چون مرکز خاطر اقدس آن بود که بعد از وصول
بمستقر خلافت ثا از مراسم تعزیه و تسلیه مخدرات تثقی عفت و
احتجاب نپزدانند در قلعه مبارکه اقامت نگزینند اشاره معلی
به پیشکاران سلطنت صادر شد که منزل پیشکوه را برای نزول اشرف
زینت و صفا بخشند و در مرحله دوم امیر خان صوبه دار کابل را
بعطای خلعت خاصه و اسب با ساز طلا و جمدهر با علاقه مروراید
نواخته رخصت معاودت بدار الملک کابل نمودند و در منزل ششم
هوشدار خان صوبه دار اکبر آباد که استقبالی موکب جلال نموده بود

بعز ملازمت همایون فائز گشت و روز دیگر عبد الذبی خان فوجدار
متبر آدوات زمین بوس دریافت بالجمله رايات عاليات کوچ برگز
قطاع مراحل نموده بیستم ماه مذکور مطابق هجتم اسفندار که ساعت
دخول مستقر خلافت بود حضرت شاهنشاهی از موضع بهادر پور بر
کشتی نشسته از راه دریا متوجه شهر کرامت بهر اکبر آباد گردیدند
و پس از وصول بآن مرکز سلطنت بمنزل پیشکوه که بجهت نزول
اشرف قرار یافته بدست بساط دولت زینت پذیرفته بود شرف ورود
بخشیدند و روز دیگر بروضة منوره حضرت علین مکنی فردوس
آشپانی پرتو قدوم گسترده رسم طواف و زیارت بجای آوردند و
بفاتحه و دعا و طلب رحمت و غفران روح مطهر والدین کریمین
شریفین را راحت و سرور انزودند و دل حق منزل را تاثیر و رقت
عظیم دست داده از دیده اشکبار گوهر سرشک بسیار نثار آن دو سرور
مغفرت انوار فرمودند و دوازده هزار روپیه بخدم و مجاورین آن سزار
فیض آثار عطا کرده نماز ظهر در مسجد روضه مکرمه ادا نمودند و
چون از تقدیم این مراتب برداختند قرین سعادت مراجعت کردند
و بعد از یک روز بفر قدوم اشرف رفعت بخش قلعه مبارکه گشته
شبستان دولت را بانوار طلعت مهر فروغ بر افروختند و با نخل
کریمه و باض حشمت ثمره طیبه نهال ایهت ملکه تقدس نقاب
خورشید احجاب بیگم صاحب ملاقات نموده مراسم پرورش و
دلجوئی بتقدیم رسانیدند و بانواع ملاطفت و ملامت خاطر شریف

ایشان تسلی بخشیدند و همچنین با جمیع محبوبات سراق
عزت لوازم تلافی و مهربانی بجای آوردند و از نقاش اتمشه
تورهای شایسته بهر يك مكرمت کرده مجموع را از لباس کدورت
بر آوردند و دو پاس از روز گذشته مراجعت فرمودند و پس از دو
روز دوم باره بقلعه مبارکه شرف قدوم بخشیده آن ملکه قدسی
خصال را بقیض حضور پرنور سرور گردانیدند و اشاره معلی صادر
شد که جمیع امرای فامدار و بندهای آستان سلطنت مدار بدر حرما
دولت رفته بخدمت آن ملکه قدسی نقاب کورنش برسانند و
نذرهای بگذرانند و چون بقدهای سده خلافت بموجب حکم لازم
الامتثال بعبه شبستان اقبال حاضر آمده کورنش رسانیدند از سرکار
آن پرده آرای هودج عزت و بختیاری جمیع امرا تا هزاری خلع
فلخره عطا شد و بعد از چند روز دگر باره گرامی همشیره قدسی نژاد را
بدیدار همایون آثار مسرت اندوز ساخته ملاطفت و دلجوئی نمودند
و آن ملکه ملکی اطوار مراسم پای انداز و نثار بجای آورده
پیشکشی شایسته بنظر انور رسانیدند و حضرت شاهنشاهی هر چند
روز بروز بروضة منوره پرتو قدوم گسترده دعا و فاتحه اجر و سعادت
می اندوختند و مکروران روضه فیض آمود مجلس مولود منعقد
ساخته بانفاق محتاجین و فقرا و انعام صلحا و فضلا هدیة سرور
بروح مبرور حضرت فردوس آشپانی علین مکانی فرستادند و
از آنجا که برخی مصلحت های دولت و جهانبانی مقتضی آن
گشت که رايات عاليات روزی چند در مستقر خلافت ابد بوند
اقامت نماید مخدرات سراق سلطنت را از دار الخلافه شاه جهان

آباد طلب فرمودند و عهد الهی خان و مخلص خان و خدمت خان خواجه سرا را با جمعی دیگر از بندگان تعیین نمودند که بآن مرکز اقبال شتافته هنگام آمدن در ملازمت هودج عفت بیگمان باشند و چون عید سعید فطر نزدیک بود اشاره والا صادر شد که تخت فیروز بخت مرصع و سایر اسباب و لوازم جشن مسعود را نیز همراه بیاورند و درین ایام نجف قلی غلام والی ایران که از جانب آن والا دودمان خربزه برسم سوغات آورده بود به پیشگاه خلافت رسیده دولت زمین بوس سده سنیه دریافت و دوهزار و هفت صد خربزه که بر پنجاه جمازه بار بود با سه خوان طلا از نظر معلی گذرانیده بمعنایت خلعت سرفراز گداید و پس از چند روز دگر باره بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مباحی گشته رخصت انصراف یافت و چون نهال ریاض دولت و کامکاری بهار چمن ابهت و بختیاری پادشاهزاده والا قدر ارجمند محمد معظم را اندک انحراف مزاجی روی داده قصد کرده بودند بیست و ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی از روی عطوفت و مرحمت پرتو قدوم بصر منزل ایشان انگنده ساعتی چند قریب دولت آنجا تشریف حضور داشتند و آن کامکار بخت بیدار مراسم پیشکش و نثار تقدیم نموده شکر مقدم همایون بجای آوردند .

گفتار در فتح قلعه چانگام از متعلقات ولایت رخنک

چون والا قدر نیک اخترى را دست تاید آسمانی انسر گیتی پناهی و جهان خسروی بر تارک عزت نهاد و فضل

و موهبت ربانی از عطا خانه تقدیر بخت جهان ستان و طالع عالمگیر دهد لاسکاله بمیامن دولت ارجمندش پیوسته کارهای دشوار کشاید و بذیری اقبال بلندش همواره فتوحات شگرف رخ نماید مصدق این کلام کشایش قلعه چانگام است از کفر آباد ولایت رخنک که هرگز پرتو ماهیچه اعلام اسلام بر ساحات آن کفر بوم نپاشیده و هیچیک از فرمان رویان هندوستان را خیال تسخیرش در پیشگاه ضمیر راه نیافته بود و درین سال فرخنده بمساعی جمیل زنده نوینان عظام امیرالامراء حیدر بنگاله صورت وقوع یافته چهره افروز دین و دولت شد - تبیین این مقال آنکه دسیرتان ولایت رخنک که از کمال جهالت و ضلالت بصد مرحله از شهرستان مردمی دور اند و برانواة والسنة بقوم مگه مشهور بنابر قرب جوار رخنک بنگاله و اتصال سرحد آن دو ولایت بهم هنگام انتظار فرصت از بدگوهری و فتنه پیروزی جسارت ورزیده بانواره و ترقه خانه و کثرت و جمعیت تمام بمرحد ولایت بنگاله می آمدند و سکنه و رعایای بعضی مواضع که بر سر راه آن گمراهان بود آسیب دیداد آن گروه بدفهاد می رسید و اگرچه از قدیم الایام آبپانی که راه در آمد نواری آن شور بخندانست بر هر دو کنار آن قلاع و ثپانها محکم ساخته شده بتعیین مردم کاری استواری دارد و همواره جمعی با نواری پادشاهی نیز بر روی دریا سیر نموده از دستبرد آنها با خبر میباشند لیکن از آنجا که آن قوم بد مآب را در مراتب حرب و پیکار روی آب از کثرت مزاولت و ممارست ملکه و مهارتی عظیم است و سفائن جنگی آنها بحسب مامان توپخانه و متانت و استحکام مزیت تمام بر

نواره بنگاله دارد بالکلیه راه جسارت آن دیو خصلتان مردود مسدود
 نبود و چون ائثر اوقات در کمین فرصت می بودند هرگاه قابو می
 یافتند دست تعرض و تطاول بسکنه و رعایای سواحل دراز کرده
 اموال و اشیای آنها را عرضه انتهاب می ساختند و از هندو و مسلمان
 و مرد وزن چندانکه میسر بود بقتل اسیر می آوردند و بعضی
 اوقات بغلبه و استیلا تمام آمده نهایت خلل و خرابی بولایت
 پادشاهی می رسانیدند چنانکه در سوابق از منته نزدیک جهانگیر
 نگر رسیده باسرو نهیب آن حدود پرداخته بودند و زمزمه انبوه و خلقی
 کثیر از صغیر و کبیر اسیر ساخته از آنجا که همواره همت فلک نهمت
 این طرازنداد اورتنگ خلافت را امن و آرامش بلاد و عباد و قلع
 مواد شر و فساد پیش نهاد است چندی قبل ازین که حقیقت
 جهارت و خیرگی آن شقاوت منشان و آمدن نواره آنها بسرحد
 ولایت پادشاهی از نوشته سوانح نگاران بنگاله معروض پیشگاه اقبال
 گردید از موقوف عظمت و جلال یرایغ همایون بزیده امرای عظام امیر
 الامرا سپه دار آن صوبه عز صدور یافت که در حفظ ثغور آن ولایت
 و استحکام قلاع و تپانها که بر ممر آن قوم بد گهر واقع است بیشتر
 از پیشتر کوشیده در دفع شر و منع ضرر آنها که اینبغی ساعی باشد
 و قلاع تازه و تپانهای جدید در هر جا مناسب داند احداث نموده
 چنان کند که من بعد راه آمدن آن اشرار نا بکار بحدود ولایت پادشاهی
 مسدود شود و آسیب و گزند از آن جمع شقاوت پیوند بسکنه
 و رعایای مستمند نرسد و بالکلیه قطع مواد افساد آن گروه بد نهاد از
 آن بوم و بر صورت بدد همت برکشایش ولایت رخنگ بسته نخست

تسخیر چانگام که کلید فتح آن کفرستان و تصرف دران موجب
 سد طریق جرأت و دست اندازی آن گروه بولایت بنگاله است وجه
 قصد ساخته در سامان اسباب این عزیزمت خیر اثر کوشش تمایذ
 بنابر آن امیر الامرا کمر همت بتمشیت این مهم بر میدان عبودیت
 بسته بسر انجام مقدمات این مطلب پرداخت و چون تپانه
 نواکالی که آن طرف تپانه سنگرام کده و بهلوه و جگدیه نزدیک بدریای
 شور واقع است منتهای تپانهای پادشاهی و از آنجا چانگام قریب
 المسافت است و هرگاه نواره مقهور آن بعزیمت شقاوت پروری
 سفری می شود از نزدیک آن گذشته بملک پادشاهی منتشر می
 گردد و از آنجا کپیقت و کمیت نواره آن تیره بخندان بد مآب درهنگام
 ذهاب و ایاب معلوم می شود و ازین جهت در عهد صوبه داری
 ابراهیم خان فتح جنگ همواره جمعی از جنود قاهره بحفاظت آن
 قیام داشتند لهذا امیر الامرا باقتضای رای اخلاص پیرا استحکام تپانه
 مذکور از ضروریات این مطلب شمرده اوائل صفر این سال نصرت مآل
 سعید نام افغانی از نوکران خود با پانصد پیاده تیر انداز و تهنکیچی
 بحراست آن تعیین نمود و برخی از نواره پادشاهی با جمعی
 دیگر بامداد و اعانت او مقرر ساخت و باستحکام تپانه سنگرام کده
 که الحال موسوم بعالمگیر نگر و محل جدا شدن آبهای است که ممر
 مخازیل مگه است پرداخته محمد شریف فوجدار بقدر هوکلی را با
 پانصد برق انداز و تیر انداز و یک هزار پیاده بندو تپچی بتپانه داری
 آنجا معین ساخت و بیست توپ از خود و کلان با لوازم آن بدانجا
 فرستاد و محمد بیگ اباکش و ابو الحسن نام یکی از جماعه داران

خود را با نوار که در سری پور بود تعیین نمود که بر تبدیل نوبت
 بر روی آب سیر نمایند و از سری پور تا عالمگیر نگر که بیست و یک
 کوه مسافت است چون آل که هنگام برشکل بآن تردد توان نمود فبدر
 سقر ساخت که آل بپندند تا در موسم طغیان آبها که زمینها را آب
 می گیرد طریق وصول کومک و آذوقه به تنهائ مذکور مسدود نباشد
 و از آنجا که دلاور زمیندار سوندیپ که بظاهر اظهار اطاعت و بندگی
 می نمود بظاہر مصلحت کار خویش باطناً با مقاهیر مکه موافقت
 داشت بابو الحسن نوشت که آن تیره بخت بی سعادت را که نقش
 نفاق و دورویی از روی کارش لایع بود تکلیف رفاقت در سیر روی
 آب نماید و اگر از آمدن ابا و امتناع کند تنبیه و تادیب او را جویای
 وقت و فرصت باشد چون ابو الحسن درین باب باو پیام نمود جواب داد
 که مغرور آمده در نواکهای ملاقی می شوم ابو الحسن بآنجا رفته
 یکروز انتظار کشید و چون اثری از وعده او ظاهر نشد خود با نوار
 و جمعی که همراه داشت بقصد بریدن او عازم سوندیپ شد و چون
 بدان سر زمین رسید آن تیره بخت اعلان آثار خلف اندیشی و
 عصیان منشی نموده با اتباع خویش بجنگ پیش آمد و ابو
 الحسن با همراهان قدم همت فشرده بازوی جزأت و جلالت
 به پیکار کشود دلاور بدگر پس از کوشش و آویزش بسیار قرار نموده
 بقلعه که دران جزیره داشت محصور گشت و سپاه منصور
 از پی او شتافته و پهای قلعه رسیده بکاهش آن پرداختند و قهرا
 و نجرا انرا مستخر ساختند و آن مقهور بصد حیل و سعی خود را
 از آن مهلکه بر آورده به پناه جنگل در خزید و مردم متفرق خود

را آنجا فراهم آورده با هفت هشت هزار کس دگر باره روی جزأت
 بمحاربه مبارزان فیروز مند آورد ابو الحسن با وجود قلت عدد
 همراهان قدم استقامت استوار داشته جنگی مردانه کرد و دلاور
 در زخم تیر بر داغته بجنگل نرار نمود و بسیاری از مردمش بتدیغ
 سطوت دلاوران شهامت کیش سپری شدند و از بهادران نصرت
 شعار نیز چندی جان نثار و برخی زخمدار گردیدند و درین اثنا
 خبر رسید که برخی از نوار مقهوران رخگ نموده شده چون با
 ابو الحسن آن قدر کس نبود که گروهی بحراست جزیره گذارد و با
 جوتی دیگر همت بر مقابله و مدافعه رخگیان گمارد با مجموع
 همراهان و نوار بدفع مخذران روان شد چون مقاهیر رخگ صالح
 در جنگ فدیعه نوار خون بیک سو کشیدند ابو الحسن نیز بظاہر
 مصلحت متعرض پیکار آنها فکشته پنهان نواکهای آمد امیر الامرا
 بعد از آگاهی برین مقدمه ابن حسین داروغه نوار و جمالخان
 دلزاق و سرانداز خان و قراولخان و محمد بیگ اباکش و گروهی
 دیگر از منصبداران و یک هزار و پانصد کس از اهل توبخانه و چهار
 صد سوار از تابندگان خون با نوار تازه سوای آنچه بسیر روی آب
 مقرر بود تعیین نمود که ابو الحسن را با رفقای او بخود منضم
 ساخته بتسخیر جزیره سوندیپ پردازند و عرصه آن سرزمین
 بالکلیه از خار وجود دلاور تیره اختر پردازند چون ابن حسین با
 همراهان بنواکهای که صحابی سوندیپ است رسید باقتضای
 صلاح اندیشی خود با محمد بیگ اباکش و نوار منصور بجهت
 مد راه مقهوران رخگ آنجا توقف گزید و ابو الحسن با تابندگان

امیر الامرا و زمینداران از احوال جمادی آخره این سال همایون
بر جزیره مذکوره رفته هنگامه آرای کاوار شد و بنیروی بازمی
جهد و کوشش قلعه چند که زمیندار شقاوت شعار در کنار دریا
ساخته بود بدست آورده مورچالها بست و جمعی کثیر از اتباع
دلوار بدلت تیغ دلواران شهابت پرور مسلک ندستی پیموند و
شریف پسرش زخمی شده دستگیر گشت و دلوار بدستیر چون تاجیه
مدافعت از بضاعت همت خویش فزون دید بچنگل گریخته در
مکانی که پناه جای خود اندیشیده بود قرار گرفت و ابوالحسن
تعاقب او نموده بسیاری از اتباع و مردمش را که رفته صفت
در جنگل خزیده بودند علف تیغ انتقام ساخت و آن تیره بخت
را با اهل و عیال دستگیر کرده ساخت آن جزیره از خار تصرفش
پرداخت و او را با نو و دو تن از مرد و زن که باو متعلق بودند
همراه منور زمیندار نزد امیر الامرا فرستاد آن زبده نوینان بعد از
آگاهی برین معنی عبد الکرم برادر رشید خان را بحراست آنجا
مقرر ساخته در صد سوار و یک هزار پداده بندوچی با او تعیین نمود
و چون عزیمت تسخیر چانگام داشت باین حسین داروغه توخانه
نوشت که با همراهان دران حدود توقف گزیده وقتی که دیگر جنود
فیروزی اعتصام به تسخیر چانگام معین شوند از نذر با رفقا و قوازه
بدان گروه ملحق گردند و چون استماله فرنگیانی که در چانگام
سکونت گزیده با زمیندار رخنگ موافقت داشتند از مقدمات
ضروریه مطلب بود بصوابدید رای سدید خطوط مبني بر لطائف
مواعید بآن گروه نوشته بفرنگیانی که در بندرهای ولایت بنگاله

تمکن داشتند حواله نمود که با نوشتههای خود نزد آنها فرستند
اتفاقا چندی ازان نوشتهها بدست گرام کبری نام یکی از مقامهیر
همگه که زمیندار رخنگ او را بعادت نگویده خویش با برخی از
لواره برسم قزاقی بطرف سوندیپ فرستاده بود در آمد و از نوشتهها
را نزد زمیندار مذکور ارسال داشت و بدین جهت آن مقهور بر
طائفه فرنگیان بی اعتمان گشته بگرام کبری نوشت که آن فریق را
با متعلقان از چانگام بوخنگ فرستد فرنگیان ازین معنی آگاهی
یافته با رخنگیان در مقام مخالفت و محاربت در آمدند و برخی
از سفائن آن بخت برگشتگان را آتش زده با کل اتباع رگشتههای
خود بمنز بندگی و درلت خواهی این آستان اقبال آشیان روی
عزیمت بولایت بنگاله آوردند و بیست و یکم جمادی الآخره پنججاه
حلیه فرنگی که مشحون بود بتوپ و تفنگ و سایر آلات جنگ و
تمام طائفه فرنگیان چانگام داخل تپانه نواکهای شد فرهاد خان
تپانه دار پهلوه چندی از سرداران آنها نزد امیر الامرا فرستاده
ما بقی را نزد خود نگاه داشت و آن عمده نوینان آن گروه را بنمود
صراح پادشاهی تسلیم و استماله نموده هم از سرکار والای پادشاهی و
هم از جانب خود بآنها رعایتها کرد بالجملة چون این مقدمات
روی نموده اسباب و معدنات فتح چانگام بسعی کار کزان آسمانی
سلسله وار بصورت بهم داد و قابوی سرکردن آن سهم بدست آمد
امیر الامرا آن عزیمت مضام نموده بزرگ امید خان خلف خوش
را با در هزار سوار از تاپیدان خود رسید اختصاص خان بازه و
سبل سنگه سیسودی و میانه خان و کرن کهچی و چندی دیگر از

متصداران و جمعی که پیشتر با عسکر خان بهمیم کوچ بهار معین بودند بآن مهم تعیین نموده بیست و هفتم ماه مذکور رخصت کرد و چون مقرر گشته بود که خان مشارالیه با همراهان از راه خشک عازم مقصد شود بفرهاد خان تپانه دار بهلوه نوشت که با این حسین داروغه نواره و منور زمیندار و دیگر بندها و لشکری که آنجا بودند سفینه عزیمت را از آن حدود لنگر برگرفته براه دریا روان شوند و میر مرتضی داروغه توبخانه را نیز رخصت نمود که برجذاج سرعت بفرهاد خان رسیده او را با دیگر همراهانش در پیش رفتن سزاولی نماید و کپتان سوز سرگروه فرنگیان چاگام را با دیگر سرداران آنها خوشدل و مستمال ساخته مقرر گردد که با تمام اتباع و نواره خویش درین عزیمت فیروزی اثر رفیق جنود فتح بوده بمراسم خدمت و هوات خواهی پردازد و کمال پسر زمیندار سابق رخنک را که از دست تسلط و استیلای زمیندار حال در عهد فرمان رزائی اعلی حضرت علیین مکلفی فردوس آشیافی طاب قراة پابین دولت فلک رفعت پناه آورده بجهانگیر نگر آمده بود بوعده تفویض سرگروهی قوم او امیدوار از عنایت پادشاهانه ساخته مقرر نمود که با فریقی از قوم مگه که در جهانگیر نگر بودند همراه میر مرتضی بروند و مراسم خدمت و جانفشانی درین مهم بتقدیم رساند و پروانه مبنی بر ترغیب مراتب عبودیت و دولت خواهی و استماله بمراحم والی پادشاهی بحاکم چاگام نگاشته مصحوب یکی از مردم مگه نزد او فرستاد چون نوشته امیر الامرا بفرهاد خان رسید و میر مرتضی با رفقا بدر پیوست بصوابدید و تکلیف دولت خواهان چنین قرار

یافت که خان مذکور و میر مرتضی با دیگر بندهای پادشاهی و تابندگان امیر الامرا برسم منقلای از راه خشک مراحل مقصد سپارند و این حسین داروغه توبخانه و محمد بیگ اباکش و منور زمیندار با دیگر زمینداران از راه دریا روانه شوند و بنا برین قرار داد فرهاد خان جمعی را با بیلداران و تبرداران و برخی از پیادهای تفر انداز و بند و قچی بجهت ساختن راه و بریدن جنگل تعیین نمود و شانزدهم رجب با میر مرتضی و دیگر همراهان از نوکهای کوچ کرده بتهانه جکدیه نزول کرد و این حسین و همراهانش که با نواره بودند زورق عزیمت را لنگر برگرفته نهدگ آما بحر فرما گشتند و هژدهم ماه مذکور فرهاد خان با همراهان از آب پهنی عبور کرد و از روی تدبیر و کاردانی طبعی مراحل نموده بیست و چهارم نزدیک تالابی که از آنجا تپاچاگام یکروزه مسافت نشان میدادند بانظار رسیدن بزرگ امید خان نزول کرد و خان مذکور بیست و یکم رجب از آب پهنی گذشته بآئین حزم و احتیاط و هوشیاری که مناط سپاهگری و سرداریست قطع مسافت دشوار و طبعی مسالک ناهموار کرد و بکوشش و تدبیر تمام از آبها و دریاها و خونیوار و جنگل های متراکم اشجار عبور نموده بیست و پنجم بهشت گروهی موضعی که فرهاد خان و میر مرتضی نزول داشتند و از آنجا تا قلعه چاگام ده کروه مسافت بود و جنگلی در کمال انبوهی و راهی بغایت صعب داشت رسیده منزل گزید فرهاد خان هر روز قدری راه را جنگل بریده و هموار ساخته پیش میرفت و نواره پادشاهی در موضع درمیه از منعلقات چاگام که تا موضع اقامت بزرگ امید خان

قریب بیدست گروه بود توقف نموده منتظر قرب وصول جنود
فیروزی بود غنیم عاقبت و خیم که در کمین گاه انتظار فرصت
باندیشه آنکه تا عساکر بودند مآثر از نوارده منصور دور است شاید
دستبردنی توانند نمود نوارده خود تیزتر نموده بیدست و هفتم ماه
مذکور بجمعیت و اجماع تمام بر سر نوارده پادشاهی آمده بجنگ
پیوستند این حسین و منصور زمیندار و دیگر مبارزان نصرت شعار
باعتماد تابید آسمانی که همواره قرین حال این دولت جاودانیدست
دست سعی و کوشش گشوده بمداغ و مقابله اعدای در آمدند
نواير جدال و قتال بر روی آب التهاب یافته هنگامه کوشش و
آویزش از طرفین گرمی پذیرفت سطح دریا از آمیزش خون نهنگان
بحر دعا سپهری شفق گون و بچار موج صدمات تیر و تفنگ و
توپ و ضرب زن کشتی عمر مخالفان غریق دریای خون گردید
بدارش ابر مدار کمان مدف سیف دشمنان از گوهر آبدار پیکان لبریز
و رعد غرش پندوق جانستان نمودار آوار روز رستاخیز شد اینجا که
ستیزه باطل با حق و آویزه ظلمت با نور بیجای نمیرسد اعدای
ضالعت فرجام تاب ثبات و پایداری با مبارزان اسلام نیاورده روی
پوادی قرار آوردند و این حسین داروغه نوارده با کشتیهای جنگ تیزتر
بتعاقب در آمده ده غراب و سه حایه ازان تیره بخان بدست آورد
و مقارن این حالت نوارده بزرگ مقاهیر نمودار شد و دگر باره بحر
طوفان خیز مجاریه و ستیز بتلاطم آمده بعد از حرب و ضرب بسیار
چون روز بآخر رسید مخالفان ظلمت سرشت روی از عرصه مقابله
بر تانده رهگرای ابدار شدند و این حسین تعاقب آن مدبران نموده

چون نوارده آنها بدریای کرن پهولې در آمد و سفائن بزرگ پادشاهی
همراه نرسیده بود صلاح درپیش رفتن ندیده نوارده را در مکانی
مناسب باز داشت و شب را با کین پاسداری گذرانید چون بزرگ
امیدخان ازین معنی آگاهی یافت بفرهادخان و میر مرتضی بتاکید تمام
نوشته که بجنگل بری و ساختن راه مقید نا شده برجناح استعمال
روان کردند و بهر عنوان که باشد خودش را نزدیک بنوازه رسانند و
خود نیز ترک جنگل بری کرده بسرعت میر رهگرا شد فرهادخان
و میر مرتضی با همراهان روز دیگر پکنار دریا رسیدند و مقاهیر
تیره ایام را از مشاهده لشکر اسلام رایست همت نگونسار شد درین
روز این حسین با نوارده منصور بدریای کرن پهولې که نوارده مخالف
دران لطمه خور امواج ناکامی بود در آمده با اعدای نابکار هنگامه
آزای کارزار شد و دیگر باره نواير جدال بشدت تمام اشتعال یافته
حربی صعب و نبردی شدید روی داد و تا دوپاس روز از طرفین
نهایت مرتبه کوشش و آویزش بظهور رسید و آخر الامر دران موج
خیز حرب و قتال بان مراد عنایت ایزدی سفینه آمل مبارزان
فیروزی مآل بساحل نصرت و فیروزی رسانید و مخالفان باطل
ستیز شکست فاحش یافته روی پوادی گریز آوردند و جمعی
کثیر از مقاهیر کشتی حیات بگرداب نیستی فرو شد و گروهی انبوه
بقید اساری گرفتار آمدند و بسیاری از غلبه دهشت و فرط ارتعاب
خود را بآب در افکنده ازان راه بتأش دروخ پیوستند و آن روز
پس از فتح نوارده منصور در دریای کرن پهولې پائین قلعه چانگام
توقف گزید و چندی از فرنگیان چانگام که آنجا مانده بودند و جمعی

دیگر از اهل فرنگ که درین وقت از رخنگ بکوساک آنها رسیده بودند
 باین حسین ملاقی شدند و کپتان مور که قبل ازین با همراهان خودش
 چنانچه گزارش یافته است از چانگام نزد امیرالامرا آمده درین
 مهم همراه لشکر نصرت پناه بود مصدر خدمت و دولت خواهی
 گشته ترددات شایسته بظهور آورد و روز دیگر بزرگ امید خان با تخته
 حدود نصرت اقتضای قلعه چانگام رسید و افواج قاهره از برو
 بحر بر قلعه محیط گشتند محصوران بعد از تلاش بسیار و کوشش
 بیشمار چون تاب مقاومت و مدافعت از اندازه قدرت و نیروی
 مکنت خودش فروزون دیدند و سطوت و استیلائی جنود مسعود رعب
 افکن باطن ضلالت مسکن شان گشته بود ناچار ترک مخالفت و پیکار
 چسبه دست توسل بدامان استیذان زدند و روز دوم محاصره
 که منتهی رجب بود رخت قاصت از قلعه بیرون کشیده اولیای
 دولت ابدی دوام آن حصن متین و معقل حصین را که در
 متانت و حصانت و استحکام شهرت ایام است و هرگز کمند عزیمت
 هیچیک از سلاطین اسلام و خواتین دین پرور و الامقام بکنگرف تسخیرش
 نرسیده و اقدام جنود خطرات و اوهام بسپردن ساحمت تصرفش
 آشنا نگردیده با کل ولایت چانگام و تمام توپخانه و نوار آنجا
 منصرف گشتند و بمیامن ثابیدات قادر متعال و برکات توندیقات
 ایزد نصرت بخش بدیخال این قسم فکری که سرمایه تشدید
 صیانتی دین و ملت و بپروایه تنظیم قواعد ملک و دولت بود احبابی
 سلطنت و اصفیائی خلافت را نصیب گشته عرصه آن برو بوم کفر و
 ضلال از لوث تصرف ارباب حزبی و نکال پرداخته آمد و ولایات

افتدار کفار نا بکار نگویند گشته بجای آن اسلام اسلام افراخته شد
 و حاکم چانگام که عمزاده زمیندار رخنگ بود با یک پسر و چندینی
 از خویشان و قریب سیصد و پنجاه تن و دیگران از بد کیشان یقین
 اسرگرفتار گردید و یکصد و سی و دو کشتی جنگی و یک هزار
 و بیست و شش توپ برنجی و آهنی و تفنگ و زنبورک بسیار و سرب
 و باروت بیشمار و دیگر مصالح توپ خانه و سه زنجیر نیل بدست
 آمد و بمیامن حسن نیت ارجمند و مجاهد همت آسمان پیروند
 گیتی خدیو مؤید فیروز آمدن ساحمت نقر آسمانی آن سر زمین که هرگز
 پرتو خورشید دین مبین بر آن نمانده بود بانوار آثار اسلام روشانی
 پذیرفت و مسامح سکنه و قاطنانش که هیچ کاه جز نوای کفر و
 ضلال نشنیده بود باستماع زمزمه ذفر و تهلل بر افروخت و خلقی
 کثیر از رعایای ولایت بنگاله که بحسب تقدیر از دبر باز بقید اسر
 کفار سیه روزگار گرفتار آمده از یار و دیار دور اندک بودند از شر تسلط
 اشرار نابکار رستند و باماکن و مساکن خویش پیوستند بالجمله بزرگ
 امید خان اسارای چانگام را بهمراهی جمعی نزد امیرالامرا فرستاد
 و خود با جیوش قاهره آنجا بساط اقامت گسترده در صدن بندر دست
 آن ولایت شد میانه خان را با جوقی بجهت استماله رعایا و نشانیدن
 تپانه بهمت شالی چانگام تعین نمود و تاج میانه را با کوسکیدان
 و تابیدانش و یکصد نفر باندو قچی بتهانه داری و محافظت طرق و
 مسالک از چانگام تا کنار دریا پهنی معین ساخت و چون در بندر رامبو

که از چاکام تا آنجا چهار روزه راه و سالیان چاکام و رخنگ واقع است جمعی کثیر از مخالفین رخنگ بودند و بمسارست و نگاهداشت قلعه آن قیام داشتند میر مرتضی داروغه توبخانه را با برخی از افواج قاهره بدانصوب تعیین نمود که باستماله رعایای آن سمت پرداخته از کیفیت مسالک و معابر آن سرزمین آگاهی بخشد و اگر میسر آید بد آنجا رسیده بر تخییر قلعه آن همت گمارد میر مذکور بعد از قطع مزاحل معب و گذشتن از جنگلهای انبوه و آبهای دشوار گذار پس از دوازده روز با همراهان بیک گروهی قلعه رامبو رسیده توقف نمود و از روی کار طلبی کشایش آن حصن متین پیش نهاد همت اخلاص آنین ساخت و روز دیگر هنگامی که جنود مسعود انوار صبح بعز تخییر نیلی حصار آسمان از کعبین گاه انق بیرون تاخت با مبارزان بسالت خو برامبو رسیده باعتضاد عون و امداد آلهی و استظهار اقبال فیروزی، مآل حضرت شاهنشاهی بر قلعه پیروز برد راوی نام برادر زمیندار رخنگ که نظم مهم آن سرزمین باو متعلق بود با همراهان خویش از سر تجاد بمداومت پرداخته بقدر قدرت و توانائی مراسم کوشش بتقدیم رسانید و چون تاب مقاومت از اندازه استطاعت خویش نزون دید با محصوران رخت انصامت از حصار برگرفته بجنگلی که متصل بکوه نزدیک قلعه بود گریخت میر مرتضی با رفقا تعاقب آن بد عافیتان نموده جمعی کثیر را طعمه شمشیر انتقام ساخت و گروهی انبوه دستگیر شدند و برخی از مقهوران ضلالت آنین که از مدینه تبع کین بهادران ظفر قویین رسته در پناه جنگل خزانده بکوه پناه

جسته بودند چون دانستند که دستگیر سرینجه اقبال خواهند گردید امان طلبیده ملاقی شدند و اولیای دولت بی زوال مخدولان را بقید اساری در آوردند و گروهی از مسلمین رعایای بنگاله که آنجا رهین قید کفار نابکار بودند از عذاب صحبت اشرار رهائی یافتند و از میامن دولت قاهره رخت انصامت از ان کفر آباء ضلالت بنیان برگرفته بجانب اوطان خویش شتافتند چون خبر این فتح به بزرگ امید خان رسید و نیز بظهور پیوست که زمیندار صالت شعار رخنگ خوچی از راه خشکی برامبو تعیین نموده بقابر رعایت مراسم احتیاط میانه خان و جمال خان دلزاق و جمعی دیگر را بکومک میر مرتضی فرستاد میر مذکور بعد از تخییر رامبو جوتی از بندوچیان بکنار رودی که بمسافت یک و نیم گره از رامبو واقع است تعیین کرده بود که آنجا اقامت نموده از آمدن غنیم با تخییر باشند روزی ناکه جمعی کثیر از مخالفان با هفت زنجیر فیل از جنگل برآمده بر زمزه بندوچیان حمله آوردند و چندی را از هم گذرانیدند و چون میر مرتضی ازین معنی آگاهی یافت سوار شده با جمعی از جیوش قاهره بدفع آن اشرار روان شد و بکنار رود مذکور رسیده با آنکه آتش عمیق بود و مقهوران شروع در استحکام مورچال در کنار آن نموده بودند با همراهان دلیرانه بآب زده ازان سالم عبور نمود مردودان نابکار بجزگ و پیکار پیش آمده کوششی بلیغ نمودند و آخر الامر تاب ثبات و پایداری نیاز رده رویی بواسطه فرار آوردند و مبارزان منصور تعاقب نموده جمعی کثیر را قتل و امیر ساختند و هشتاد توپ و بندوق بسیار و دیگر ادوات پیکار ازان حرب ادوار

بدست میاهدان ظفر شعار در آمد بالجمله چون مسافت از چانگام
تارامبو بغایت صعب است و کوه و جنگل بسیار و یکدو آب که بی
کشتی متمذر العبور است در راه است و در موسم برشکال همه آن
راه را چنان آب میگیرند که بالکلیه طریق عبور مسدود میگردد و
درین سال از جهت قلت آذوقه و قرب وصول فصل برشکال تعیین
افواج بحر امواج بر خنگ در حیز توقف انداد و بزرگ امید خان
از روی دور بینی در صحت اندیشی نظر بر انسداد طرق و مسالک
و عدم وصول کرمک در هنگام طفیلان آنها نموده بمیر مرتضی نوشت
که با همراهان از انجا برآمده سران و زمینداران و امارا و رعایای رامبو
را بدکن کول که متعلق بچانگام است بدارد میر مذکور بصواب دید
بزرگ امید خان از رامبو بچانگام آمد و چون خبر این فتوحات از
عرضه داشت امیر الامرا و آخر شعبان این سال همایون فال بمسامع
اقبال رسید حضرت شاهنشاهی چانگام را باسلام آبد مومور ساختند
و آن زبده نوینار را بغایت خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع
و دو اسب از طوبه خاصه یکی با ساز طلا و یک زنجیر نعل با تلایر
و بزرگ امید خان خلف او را باضافه پانصدی صد سوار بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و نوهد خان را باضافه پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی سصد و پنجاه سوار و میر مرتضی داروغه
توبخانه را بخطاب میاهد خانی و ابن حسین داروغه نواره را
بخطاب مظفر خانی و هر یک را باضافه منصب و منور زمیندار را
از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار نواختند *

آغاز سال نهم از ستین دولت والای عالمگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و شش هجری

درین فرخنده اوقات که از فیض دین پروری و سعادت گستری
زیباده اوردنگ سلطنت و سروری جهان را اختر نیک اختاری از
مهر مراد طالع و جهانیان را ماه سعادت از انق امید لامع بود
شهر کرامت بهر صیام در رسیده روشنی بخش دیده ایام شده و شب
دوشنبه مطابق هزدهم امقندار رویت آن ماه مهر انوار اتفاق
انقاده سعادت نشان سعادت شعار را سرمایه احراز برکات و ادخار
خسعت گردید و سال نهم از دین خلعت مسنت توبین خدایگان
دولت و دین شهشاه یزدان پوست حق آئین بهزاران خرسی
و بهرزی آغاز جهان امروزی نموده اشاره معلی به پیشکاران پیشگاه
سلطنت صادر شد که تا رسیدن سعید بارگاه جاه و جلال را
آئین حشمت و اقبال بگذرد درین ایام مبارز خان که در جاگیر
خود بود بصوبه دارج کشید از تغیر سیف خان معین گشته
بغایت خلعت و اضافه پانصدی پانصدی سه هزاری دو هزار
سوار سربلندی یافت و گوپال سنگه و جگرم کچهوا از کومکین
صوبه کابل هر یک بمرحمت علم رایت میاهدات انراخت و اسد ولد
ملا احمد فایده که حقیقت آمن او از بلچاپور و سهری شدن روزگار
حیاتش در پلده احمد نگر در مقام خون سمت گزارش پذیرفته
درامت زمین بوس آستان ملک نشان دریافته بغایت خلعت
ناخره و اسب با ساز طلا و خنجر مرصع و منصب هزار و پانصدی

هزار سوار و خطاب اکرام خانی مورد نوازش شد و عید الله
خان موجود در روز که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود
احراز درامت ملازمت اکسیر خاصیت نمود و بعرض اشرف رعید
که دلاور خان حارس قلعه رتبه‌ور باجل طبعی بساط حیات
در نوردید و یک صد و بیست و یک زنجیر نیل که برخی زمیندار
آشام برسم پیشکش فرستاده و بعضی در جنگل های بنگاله صید شده
بود مجموع را امیر الامرای صوبه دار آنجا بجناب معالی ارسال
داشته بنظر خورشید اثر رسید و شب سه شنبه هفدهم فروردین
هلال خجسته شوال از مطلع سعادت و کامرانی رخ نموده چهره
آزای نشاط و شادمانی شد و روز دیگر که عید فرخنده قطار بود نوای
شادمانه اقبال از بارگاه حشمت و جلال بلندی گرای گشته آوازه
طرب و سرور بجهانیان در داد و طنطنه عظمت و شکوه بگوش
گردون رساید بادشاهزاده های والا گوهر عالی تبار و نوبدان رذیع
قدر و امرای نامدار و سایر بندهای آستان سپهر مدار بسده سینه
خلافت و جهان بینی حاضر آمده بتسلیمات تهنیت تارک سعادت
پیرامند حضرت شاهنشاهی بعبادت معبود بر فیلی کوه پیکر بدیع
منظر که تخت زرین بر کوه پشت آن زده بودند سوار شده با فر
آهی و عظمت و شکوه جهان پناهی نوای توجه بمصلی برافراختند
پس از اقامت نماز عید قرین سعادت معاودت نموده در ایوان
عالی بنیان خاص و عام بر سر گردون نظیر مرصع نگار جالوس
فرمودند و دران والا بارگاه بزم کام بخشی و کامرانی آراسته دست
دریای نوال بچود و احسان و مکرمت و انضال کشودند و بعد از

دو پاس و دو گهزی که ازان محفل سپهر نشان برخاستند پرتو قدوم
بانجمن خاص غسلیخانه گسترده با وجود تجشم حرکت و صرف قوت
دماغ بهنگامه آرائی جشن و سرور بدیوان عدالت و داد گستری که اهم
مهمات سلطنت و سرور بهست و در هیچ روز وظیفه آن شغل جلیل
ازان حضرت متخلف نمی شود پرداختند و بمیان عدل کامل
و لطف شامل مظلومان و جور دیدگان را نیز کام دل روا ساختند
بالجماعه تا سه روز هنگامه عیش و طرب و انجمن خرمی و سرور
مرتب بود و دران جشن فرخنده عاطفت پادشاهانه زهره سیمای
حشمت و کام گاری دره محیط شوکت و بختیاری ملکه تقدس
نقاب خورشید احتجاب بیگم صاحب را باکرام یک لک اشرفی
عز اختصاص بخشیده بر سالیانه ایشان که سابق دوازده لک روپیه
بود پنج لک روپیه افزود و بخندرق نقاب عزت پنده آزای مشکوی
ایست پرهیز بانو بیگم و زینت بخش هودج عفت نور انزای
شهبستان دولت گوهر آزای بیگم هر کدام یک لک روپیه عطا فرمود و
بخشنده اختر برج خلافت تابنده گوهر درج سلطنت پادشاهزاده عالیقدر
محمد معظم بمعنایت خلعت خاص و باز بند و پهنه مرصع
و انعام دو لک روپیه و باضافه دو هزار سوار بمنصب پانزده هزار
دوازده هزار سوار و تزه نهال ریاض عظمت گرامی نخل بوستان
حشت پادشاهزاده نامدار محمد اعظم بعبای خلعت خاص رجیفه
مرصع و خنجر با علاقه مرارید و باضافه دو هزار سوار بمنصب
دوازده هزار و هفت هزار سوار مورد نوازش گردیدند و جعفر خان
و مهاراجه جسرقت سنگه هر یک بمعنایت خلعت خاص قاصت

مباهات انراخت و بهرام بن نذر محمد خان با تمام ده هزار روبه
و طاهر خان بمرحمت اسپ با ساز طلا و باضاده پانصد سوار
بمنصب پنج هزاری سه هزار سوار و فیض الله خان و حسن تلیخان
هر یک بمرحمت اسپ با ساز طلا و سربلند خان باضاده پانصدی
بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و اصل و اضافۀ عهد الهی
خان فوجدار متبعا بممنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار از آن جمله
هفت صد سوار دو اسب سه اسب و حکیم الملک بممنصب دو هزار
یک صد سوار و معتمد خان قلعه دار گوالیار بممنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار و عهد الرحیم خان بممنصب هزار و پانصدی سیصد
سوار و قلندر خان از کومکیان لشکر دکن بممنصب هزاری نهصد
سوار و عرب شیخ ولد طاهر خان و بهیم سنگه پسر زمیندار سری نگر
هر یک بممنصب هزاری شش صد سوار و دربار خان خواجه سرا
بمنصب هزاری سیصد سوار و بخشدار خان بممنصب هزاری یک
صد و سی سوار و مکرمت خان و توان گجرات که فوجدار بی اسلام
نگر ضمیمه خدمتش شده بود بعزایت ارسال خلعت و باضاده
شش صد سوار بممنصب دو هزاری دو هزار سوار مشمول عاطفت
گشتند و عهد الله خان فوجدار نرور بمرحمت خلعت و اسپ مورد
النفقات خسروانه گشته بمخدمت مرجوعه مرخص شد و میر
عماد الدین خویش خلیفه سلطان بمخدمت دیوانی بنیوات ركب
سعادت از تغیر ریافت خان منصوب شده بهطای خلعت و
باضافه پانصدی پنجاه سوار بممنصب هزار و پانصدی دو صد پنجاه
سوار نوازش یافت و لطف الله خان بمخدمت داروغگی روزیۀ داران

از تغیر میر مذکور خلعت سرفرازی پوشید و پرتوی سنگه ولد
مبارجه جیونست سنگه بهطای طره مرصع و اسپ و ساز طلا سرمایه
مباهات اندرخت و چون درین هنگام رای عالم آرای حضرت
شاهنشاهی که گنجور کنوز رموز ملک و ملت و مرآت شواهد اسرار
دین و دولست چنین اقتضای نمود که خزان عامره را که در
پنجم سال جلوس میمنت قرین بذایر بعضی مصلحت های
سلطنت و جهانبانی از قلعه دولت بنیاد مستقر الخلافه اکبر آباد
بقلعه مبارکه دار الخلافه شاه جهان آباد نقل کرده بودند دیگر باره
بمحسن سپهر مثال آن مرکز حشمت و اقبال که از سوابق ایام
همواره محل خزان و ذخائر این دولت سپهر اعتصام است
نقل نمایند که بدستور قدیم آنجا باشد لهذا نامدار خان را باهتمام
آوردن آن تعیین نموده بعزایت اسپ با ساز طلا نواختند و دوازدهم
ماه مذکور مرخص ساختند و یرلخ گیتی مطاع بنام دانشمند خان
ناظم مهام دار الخلافه و دیگر متصدیان آن دار الملک مجد و جلال
طنبرای نفاذ یافت که بزودی سرانجام اسباب و لوازم این امر
نموده خزان عامره را بمستقر خلافت فرستند - و درین ایام بعرض
اشرف رسید که حق دردنخان قلعه دار رایدین باجل طبیعی در
گذشت و چون حوی خانم جدۀ فیض الله خان که آنکه نواب
خورشید احتیاج تقدس نقاب ملکه جهان بیگم صاحب بود جهان
گذران را پدرود نموده عاطفت پادشاهانه خان مذکور را با محمد عابد
برادرش و محمد جعفر ولد ارادت خان مغفور که دختر زاده آن
مرحومه است بهطای خلعت از لباس کدورت برآورد - پانزدهم

ذی قعدة چون سیلواهی فتنه گرا که قبل ازین کیفیت احوال آن
ضلالت مآل و فرستادن راجه جیسنگه اورا به پیشگاه جاه و جلال
مفصلا سعادت گزارش پذیرفته بظاهر دار الخلافه رسیده بود حکم
والا بنهائی پیوست که فردای آن که روز جشن وزن مبارک بود
جبهه سالی سده سنه گرده و بجهت استماله قلب آن وحشی دشت
جهالت و گمراهی فرمان شد که دران روز فرخنده کنور رام سنگه
خلف راجه جیسنگه و مخلص خان پذیرفته شده اورا بدولت زمین
یوس استان معالی رسانند و درین تاریخ نامدار خان که چنانچه
سبق ذکر یافته بجهت آوردن خزائن عاصره از دار الخلافه شاه جهان
آباد معین شده بود احرار سعادت ملازمت اکسیر خاصیت نمود و
ان خزائن پیکران و گنجهای روان که بر یک هزار و چهار صد سرباره
بار بود بمستقر خلافت رسانید و مجموع آن در عرض چند روز بتائید
و اهتمام تمام داخل قلعه مبارکه شد •

جشن وزن فرخنده قمری

درین ایام میمنت قرین که از فردولت و فیض معدلت زینت
بخش آفرنگ خلافت و جهانبانی روزگار در عین سعادت و کامرانی
و زمانه هم آغوش شاهد آمال و امانی بود موسم جشن وزن قمری
آن خورشید سپهر سلطنت و سروری در رسیده جهانیان را مرده
عشرت و شادمانی رسانید و روز مبارک یکشنبه هجدهم ذی قعدة
موانق سیوم خردان بعد از انقضای یکپاس و چهار گهزی از روز
مذکور در محفل فیض بنیاد غسالخانه مبارک اکبر آباد که پیشکاران

پیشگاه اقبال آنرا بیسط بساط عظمت و جلال آراسته تخت فیروز
بخت مرصع نگار آنجا نصب نموده بودند دامن امید ترازو از فیض
ملجیدن گیتی خدیو عدل پرور مکرمت گستر لبریز زر و گوهر
گردید وزن مسعود باین معهود بفعل آمده از برکت آن تمنای
عالمی بحصول پیوست و سال چهل و نهم قمری از عمر ابد طراز
خلیفه زمان خاقان گنبدان سنان بسعدت و بهروزی پیرایه انجام
یافته سال پنجاهم بهزاران میمنت و فیروزی آغاز جهان انروزی
نمود حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک بر سریر
گردون نظیر مرصع جلوس فرموده بکام بخشی خلایق پرداختند
درین روز خجسته مهین شعبه درجه سلطنت بهین باد نخل
ایست پادشاهزاده والا قدر محمد معظم بعطای خلعت خاص و طره
مرصع و شمشیر خاصه و یک عقد سرواید و رخشنده اختر برج
کامرانی تابنده گوهر درج بخنداری پادشاهزاده ارجمند محمد اعظم
بعزایت خلعت خاص و سمرن سرواید و شمشیر خاصه و تازه نهال
ریاض اقبال پادشاهزاده والا گهر ستوده خصال محمد اکبر بمرحمت
خجسته مرصع باعلاقه سرواید و نوگل حدیقه دولت سلطان معز الدین
بمرحمت خلعت و یک زنجیر نیل عز اختصاص یافتند و جعفر
خان و مهاراجه جسونت سنگه هر یک بمرحمت خلعت و مکر
خان بعطای شمشیر مشمول عاطفت گشتند و سیوا که بموجب حکم
معالی کنور رام سنگه و مخلص خان پذیرفته شده اورا بسده سپهر
مرتبه آورده بودند با سنبه‌جی پسرش در کمال انکسار و بندگی
و خجالت و سرانگندگی اداب ملازمت و تسلیمات عبودیت بجای

آورده باحرار دولت زمین بوس تارک مباحات انراخت و یک هزار و پانصد اشرفی بر سبیل نذر و شش هزار روپیه برسم نثار گفرا نیده مورد مراحم خسروانه گردید و گنجعلی خان بعنایت خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار شریاند گشته در سلک کومکیان دارالملک کابل انتظام یافت و سردار خان از کومکیان صوبه گجرات باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار ازان جمله هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و از اصل و اضافه معتقد خان فوجدار جونپور بمنصب دو هزار و دو هزار سوار ازان جمله یک هزار و هشت صد سوار دو اسبه سه اسبه و تهور خان بمنصب دو هزار و هزار و سیصد سوار و سید ابراهیم از کومکیان صوبه بنگاله بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد علی خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و صالح خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و مترسین بتدبیل از کومکیان و راجه جیسنگه و راجه مهاسنگه بهدوریه از کومکیان صوبه کابل هریک بمنصب هزار و هزار سوار و سید خان حارس قلعه ازک دولت آباد بمنصب هزار و شش صد سوار و میر مهدی دیوان مستقر الخلاء اکبر آباد بمنصب هزار و یک صد سوار و عزیز الله ولد خلیل الله خان مرحوم که کد خدا میشد بعنایت خلعت و اسب و خدا بخش ولد ناخبر خان که او نیز اراده کدخدائی داشت بانعام ده هزار روپیه و راجه حیات سی زمیندار راجور بعنایت شمشیر با ساز میدا کار امرالله نبیر عبد الرحیم خانخانان مغفور و بدیع الزمان پسر اقامای مرحوم هریک بانعام پنج هزار روپیه و سید محمد صاحب سجاده جناب

قدوة الاولیاء الواصلین حضرت خواجه معین الدین چشتی بانعام دو هزار روپیه و شیخ جمال محدث و پنج کس دیگر هر کدام بمرحمت یک هزار روپیه سر بلندی یافتند و پنج هزار روپیه بزمرد نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا گردید - دهم ذی حجه که عید فرخنده اشکی بود دگر باره بارگاه خلافت و دولت سرای سلطنت طراز عشرت و نشاط و پذیرائی طرب و انبساط یافته نوای کوس دولت و شادیانه انبال مزده بهجت و خرمنی بمسامع جهانیان رسانید و گیتی خدیو دین پرور حق پرست بشیمة قدسیه خویش رایت حشمت بصوب مصلی برافراخته بتوزوک و آئینی که معمول این دولت عالم آراست توجه فرمودند و نماز عید بجماعت ادا کرده قرین سعادت معارفت نمودند درین ایام سیفخان که از صوبه داری کمبر معزول شده بود از انجا رسیده احراز دولت زمین بوس نمود و بعطای خلعت مباحی گشت و میرخان فوجدار کوهستان جمون که بموجب یرلیخ همایون از انجا آمده بود بتلذیم سده سنده فائز شد و دیندار خان بفوجداری نوشهره از تغیر دلیر خان افغان تعیین یافته باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار سرافراز گردید و دلیر خان بفوجداری جمون از تغیر میرخان منصوب گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار سوار از انجمله هشت صد سوار دو اسبه سه اسبه نوازش یافت و غرق صفر شهشاه روزگار پرتو توجه بساحت فتح شکار افکنده دو روز آنجا نشاط اندوز صید بودند و روز سیوم مراجعت فرمودند و درین ایام بمناجست موسم برشکال پادشاهزادهای

کامگار بخت بیدار و امرای رفیع مقدار خلعت بارانی مرحمت شد و امیر الامرا راجه جیسنگه و دیگر عمدها و امرای اطراف نیز باین عنایت سرمایه مباحثات اندوختند و از وقائع دکن بمسامع حقائق مجامع رسید که حشن خان از کومکین آن صوبه باجل طبیعی بساط حیات در نوردید * پانزدهم ماه مذکور سیفخان بصوبه داری ملتان از تغیر ترویج خان تعیین یافت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میخانگار و اسب با ساز طلا و فیل باجل زر بخت و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصد سوار سربلند گشته مرخص شد و حسن علی خان بخدمت داروغگی ملازمان جلو و همت خان بداروغگی گرز برادران از تغیر ملتفت خان و یوسف خان بداروغگی کارخانه مرصع آلات از تغیر عبد الرحیم خان خلعت سرافرازی پوشیدند و چون فیض الله خان اراده گوشه نشینی کرده بود دارالخانی از تغیر او قراول بیگی شده خلعت یافت و درین اوقات عبد النبی خان که بفوجداری چکله متبرای قیام داشت فوجداری نواحی اکبر آباد علاوه خدمتش گشته بعنایت خلعت و باضافه پانصد سوار دو اسبه سه اسبه بمنصب دو هزاری و دو هزار سوار از انجمه یک هزار و سیصد سوار دو اسبه سه اسبه نوازش یافت و باقیخان بحراعت قلعه چاندر و فوجداری نواحی آن از تغیر میر محمد خان منصوب گشته بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار مباحی گردید بیست * و سیوم بعرض اشرف رسید که اصالت خان فوجدار مراد آباد که او را از دبر باز عارضه صعبی طاری شده سرریض و علیل بود و روزگار حیاتش

سپهری شده بعالم بقا رحلت نمود و الله ورد بخان فوجدار گورکپور بجای او تعیین یافته از منصبش که سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گشت و بعنایت ارسال خلعت و فرمان عالیشان مشعر باین معنی سرافراز شد و سادات خان فوجدار شاه آباد بفوجداری گورکپور معین گشته بمرحمت خلعت مورد نوازش شد و منصبش که دو هزار و پانصدی هزار و سیصد سوار بود باضافه پانصدی هفت صد سوار افزایش پذیرفت *

قرار نمودن سیوای ضلالت شعار از درگاه سپهر مدار

هر تیره اختر بد گوهری که ناصیه بخت شقاوت اثرش از خانه تقدیر رقم پذیر نقوش خزی و نکال و طینت ادبار پرورش مفسطور بر سلوک منهج گمراهی و ضلال باشد لا محاله باقتضای فرمان ازلی و خدایان فطری پیوسته از دولت گیریزان بود و از اقبال روی گردان گردد شاهد صدق این معنی رخ تانین سیوای بد نهاک است از آسمان فلک بتیاد و قرار نمودن از مستقر الخلافه اکبر آباد تبیین این قضیه آنکه همچنانچه در مقام خود سمت گزارش یافته بعد از تعیین انواع قاهره باستیصال او چون آن مقهور لذیم بمنهج قویم و مسلک محققیم اطاعت و فرمان برداری گرانید * کامیاب دولت عبودیت و خدمت گزاری گشته بود عمده راجهای عظام راجه جیسنگه بنابر عهد و قوای که با او داشت در صدد اصلاح کار و انتجاع آمال آن خسران مآل بود و درینوقت که آن ضلالت منش را بموجب

خواهش او بدرگاه والا فرستاد و التماس کرده بود که چون پیشگاه
حشمت و جاه رسد بشمول مرام و مکارم پادشاهی بدین الاقران
سر بلند و مباهی گردد لهذا درین هنگام که بسده فلک احترام
آمد حضرت شاهنشاهی که مظهر لطف و رحمت الهی اند نظر
بر سوابق تقصیراتش نکرده با او در مقام فوازش و بقده پروری
در آمدند و میخواستند که آن باطل پزوه را رهین عذابت و احسان
و مورد تفضل و امتنان سازند چنانچه در روز جشن مبارک که
رعیدن و بدولت ملازمت اکسیر خاصیت دران روز مسعود قرار
یافته بود کنور رامسنگه و مخلص خان را حکم شد که بجهت
سرامزای او پذیره شده ان شقارت منش را بعد استان بوس رسانند
و چون ببارگاه خلافت رسیده کامیاب تبدیل سده سنیه گردید بعد از
تقدیم آداب ملازمت باشا والا بر بساط قرب و منزلت بار یافت
و در مقامی مناسب که جای مقریان پیشگاه دولت بود یا امرای
نامدار و نویبان رفیع مقدار دوش بدوش ایستاد و مقرر شده بود
که دران روز فرخنده بمواطف گوناگون سر بلندی باید و روزی
چند دولت اندوز ملازمت اشرف بوده و از میامن الطاف و مکارم
پادشاهانه بمطالب و مقاصد خویش فائز گشته بزودی کامیاب
عزت مباحات رخصت انصراف باید لیکن از انجا که آن تیره بخت
خذلان شعار همواره با وحشیدان دشت ضلالت و دو دام صحرای
جهالت روزگار بسر برده خالی از نشاء خطی نبود و هرگز شرف
ملازمت خواقین نامدار و سلاطین سپهر مقدار که بهین سرمایه تحسین
اخلاق و تهذیب اطوار است در نیافته قواعد آداب مجلس

پادشاهان نمی دانست و هوای بعضی توقعات بیجا و مقاصد دور
از کار در مردداشت و خیالات خام در خاطر بخته بود با وجود عواطف
و مرامی که بمحض تفضل پادشاهانه نسبت بحال او سمت ظهور
یافت بعد از ایستادن دران مجلس بهشت آئین سودای جهل و
نادانی سربیی مغزش را بشور آورد و بگوشه رفته با کنور رامسنگه اظهار
رنجیده خاطری نمود و گلهای بیجا و خواهشهای ناز را آغاز نهاده
پرده از روی سفاکت و بیخردی بر گرفت و جوهر خبط و شورش
دماغش در همان روز جهان افزیز بری روز افتاد و چون پرتو این
معنی بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت شاهنشاهی ثابت اورا قابل
بساط قرب و حضور ندانسته رخصت فرمودند که بمنزل خود رود و بدین
جهت عذایات و مواهبی که نسبت باو مقرر شده بود بظهور نیامد
و آن بیخرد بد کردار از نظر توجه و التفات شهشاه روزگار افتاده
حکم شد که من بعد در پیشگاه حضور بار نیافته از دولت کورنش محروم
باشد و بکنور رامسنگه که واسطه کار آن نابکار بود و در بیرون شهر
منزل داشت حکم شد که آن مقهور را نزدیک اوثاق خویش فرود آورده
از حال او با خیر باشد و حاجت حاجی بهش را که چنانچه سبق ذکر
یافته بمنصب پنجهازاری پنجهزار سوار سر بلند بود هر چند روز با
خود بملازمت اشرف آورد و چون مراتب مکر و شیطانت آن مدبر
نکوهیده اطوار بر خاطر مهر انوار سمت ظهور داشت و مظنه فرار
آن ضلالت شعار میشد بقولاد خان شخته شهر اشاره معلی صادر
گشت که بر اطراف منزل گاه او جمعی از همراهان خود و برخی
از اهل توپخانه بجهت پادداری ببلشند و منشور لامع العور

محتوی بر صورت حال و کیفیت معامله آن مقهور بر ارجه جیسنکه که مشغول مهم اینجا بود و با آن بد کیش عهد و قول در میان داشت عز صدر یافته حکم شد که آنچه در ماده او اصلاح دولت داند بدرگاه آسمان جاه معروض دارد تا بر وفق صوابدید و ملتسم آن عهده راجها با آن مردود معامله زود و پس از دو سه روز که آن شقاوت اندوز مورد بی توجهی و تلخکام زهر بیعتی گشته از دولت کورنش محروم بود شور سودای پندار و غروری که در سر داشت فور نشسته از مدهوشی نشاء سفاکت بهوش آمد و از بیم قهر و عتاب پادشاهانه جگر ریخته در صدف چاره کار خود شد و توسل با امرای رنج و تن و نوبیان و ااجاه جسته اظهار عجز و ندامت پیش گرفت و چندانکه خضوع و الحاح نمود پرتو التفات پادشاهی بر ساخت حال آن ضلالت منسفتا فتنه دولت بار و رخصت کورنش نیافت لیکن سنبه‌اجی پسرش بموجب حکم معالی با کنور رامسنکه بعز کورنش میرسید و بعفایات و مراحم خسروانه مقتضی و مبادی میگذشت در خلال این حال عرصه داشت راجه جیسنکه در جواب منشور اصع النور رسید معروض داشته بود که چون این فدیری با آن مخدول مراتب عهد و میثاق در میان آورده و هنوز بمهمات این حدرد مشغول است اگر فضل و کرم پادشاهانه از جرم او در گذرد هم این بنده رهین منت بخشایش و احسان و سرفراز در زمره افعال و اقران میگردد و هم این معنی بصلاح کار پادشاهی و تمشیت مهم این حدود اقرب مینماید و متعهد گشته بود که آن مطرود از مسلک بندگی و فرمان پذیری انحراف نوزاده جرأت بر سلوک جاده یغی

و عصیان نخواهد نمود بنابراین عاطفت خسروانه آن عهده راجها را بقبول این ملتسم سر بلند می بخشیده پرتو عفو و بخشایش بر حال آن باطل سگال گسترده و حکم اشرف بغولادخان صادر شد که جمعی که بر دور منزلگاه او بجهت خبرداری نشانیده بود برخیزند تا خاطر وحشت زده اش بجمعیست و اطمینان گراید و بسنبه‌اجی پسرش پیشتر از پیشتر آثار عذابت و مرحمت بظهور رسیده مرکوز باطن اقدس این بود که پس از چند روزی آن مقهور را نیز کامیاب دولت کورنش گردانند و مشمول الطاف و اعطاف ساخته رخصت انصراف دهند از اینجا که باطن ضلالت موطن آن تیره بخت از تصور شذائع افعال و اطوار سابق و اوضاع ناهنجار و اداهای قالدایق که بتازگی از مرز نا ایدن بود و غلبه خوف و دهشت غضب پادشاهی که نمودار قهر و سخط الهی است او را ببقرا داشت درینوقت که اهل توپخانه و قابیضان فولاد خان از اطراف منزلگاه او برخاستند و کنور رامسنکه نیز از پاسداری حال او غفلت ورزید انتظار فرصت نموده مکیدت و احتیال را کار بست و تغیر وضع داده در شب بیست و هفتم صفر با سنبه‌اجی پسر خویش رهگرای والی فرار و مرحله پیمایی دشت ادبار گردید چون این معنی بعرض اشرف رسید کنور رامسنکه مورد خشم و عتاب پادشاهانه شده از منصب معزول و از دولت کورنش ممنوع گردید و بر ارجه جیسنکه فرمان شد که نیتوی ضلالت خورا که با آن یغی افدیش فتنه جو سمع قربانت داشت و چنانچه مذکور شده قبل ازین سر لشکر او بود و بنابر مصلحت دولت و صوابدید راجه جیسنکه بمنصب پنج

هزارهی سربلندی یافته در لشکر ظفر اثر همراه راجه بود بحسن تدبیر دستگیر ساخته بجناب خلافت و جهانبانی فرستد که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آمده از جیش نصرت شعار فرار نماید و بآن عصیان منشر تیره روزگار گراید درین ایام خان زمان ناظم مهام احمد نگر بمصوبه داری خاندیس از تغییر داود خان منصوب شده بعنایت خلعت و صدور فرمان عالیشان مشعر باین معنی سربلندی یافت و چون فوجدارى پلاون از تغییر منگلی خان باشکر خان صوبه دار پتله مقوض گشته بود بعنایت خلعت نوازش یافته بکهنزار سوار تابیدانش دو اسبه سه اسبه مقرر شد که بمنصبش از اصل و اضافه چهار هزاره چهار هزار سوار از انجمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و مرحمت خان بقوجدارى آره معین گشته بمرحمت خلعت و باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزارهی نهصد سوار مباحی شد و جلال افغان که برهبری تخت از لشکر عادل خان جدائی گزیده بعزم بندگی درگاه خلایق پناه براجه جیسنکه پیوسته بود بموجب تجویز آن عمده راجه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سرافرازی یافت و چون بنابر اسباب و مقتضائی که مذکور خواهد شد عزیمت توجه بدار الخلافه شاه جهان آباد مرکوز خاطر فیض بنیاد حضرت شاهنشاهی گشته بود رای عالم آرای چنین اقتضا نمود که قبل از انتهای الویه جهان کشا مهد عفت و هود چ دولت پرده آرایان شهبستان حشمت و اقبال بان دارالملک مجد و جلال نهضت سعادت نماید بنابراین درین ایام که موسم برشکال بانجام رسیده هوا باعتدال گرایده بود نخست مخدرة سراق

عزت محبوبه استار ابهت ملکه تقدس نقاب روشن رای بدگم را باثمرات طیبات نهال سلطنت بدان صوب مرخص ساختند و مخلص خان را با جمعی از منصبداران و احدیان و برق اندازان همراه تعیین نمودند و اورا بعنایت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره شش صد سوار نواخته حکم فرمودند که چون گوهر انیسر عظمت و بختیاری فروغ اختر شوکت و نامدارى بادشاهزاده والا قدر ارجمند محمد معظم که فرستادن ایشان با افواج نصرت لوا چنانچه مذکور خواهد شد بدار الملک کابل مقرر شده بودند بدار الخلافه رسند در سلک گومکيان رکاب ظفر مآب ایشان منتظم باشد و پس از چند روز مسکن نشین حرمکده عزت و احترام زینت بخش سراق ابهت و احتشام ملکه آفاق بدگم صاحبه را که رفتن ایشان نیز بدار الخلافه شاه جهان آباد مقرر شده بود رخصت آن صوب نمودند وصفی خان را بملازمت هود چ اقبال آن زهره سیمای سعادت و کمال تعیین فرموده بعنایت اسپ باساز طلا سربلندی بخشیدند •

تعیین مهین شعبه درجه سلطنت و فرمان
روائی گزین باوه نهال خلافت و کشور کشائی
بادشاهزاده کامگار بخت بیدار محمد معظم
بافواج نصرت طراز بدار الملک کابل

تبیین مجمعی از منشای این مقصد خیر انجام آنکه چون شاه عباس فرمان روالی ایوان در سال چهارم از سنین این دولت

میمنت قرین بوداق بیک پسر قلندر سلطان جواد تهذیبی اتاسی را با نامه خلعت پیرا و ارمغانی شایسته بجهت اداء مراسم تهذیبیت جلوس همایون بر سریر سلطنت روز افزون برسم سفارت چنانچه در مقام خود سمت ذکر یافته بدرگاه فلک پدشگاه فرستاده اظهار مراتب صدق و صفا و ابراز مراسم یکجهتی و ولا نموده بود و بر ذمت همت بادشاهانه باقتضای آئین قنوت پروری و صداقت گستری فرستادن جواب آن تهذیبیت نامه با شایسته ارمغانی لازم و مستحکم می نمود لاجرم تهذیبیت خان که از بندهای عمده بارگاه آسمان جاه است بسفارت ایران معین گشته در سال ششم جلوس اشرف از پدشگاه خلافت رخصت آن صوب یافت و چون بایران رسیده در اصفهان بشاه ملاقی شد آن سلطنت پناه بخان مذکور خوب بر نخورده بی منشاء و باعثی آثار نقار خاطر و غبار باطن ظاهر ساخت و برخلاف آئین مخالفت و وداد و قانون یکجهتی و اتحادی که در تهذیبیت نامه ابراز آن نه نموده بود با او سلوک نمود و بعضی اوقات عزم میله کشی و رزم آزمائی و داعیه فرستادن لشکر بسرحد ولایت پادشاهی و دیگر امور که مشعر بر نبش بود اظهار میکرد بالجمله تهذیبیت خان پس از یکسال در فرج آباد مرخص گشته روانه هندوستان شد و شاه بعد از روانه شدن خان مذکور اراده اشکر کسی که اظهار کرده بود پیشهاد خاطر ساخته سپاهی گران با توپخانه فرزان بخراسان تعیین نمود و از فرج آباد روانه اصفهان شد که سر انجام اسباب این عزیمت نموده خود نیز متعاقب بخراسان آید چون این مراتب قبل ازین مهجلا بمسامع حقایق مجامع رسیده بود و درین

وقت که تهذیبیت خان داخل حدود و ممالك محروسه گشته عرائض او بدرگاه آسمان جاه رسید حقیقت این احوال بتفصیل بر پدشگاه ضمیر خورشید نظیر گیتی خدیو عالمگیر پرتو انگنده شعله غیرت خسروانه زبان بهر کشیده عزیمت ایران زمین پیشهاد همت بلند نهمت ساختند و باین اراده بهار گلشن جاه و جلال فروغ اختر حشمت و اقبال بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم را با مهاراجه جسونت سنگه و جمعی دیگر از امراء نامدار و عساکر نیروزی شعار که برخی شرف اندوز رکاب ظفر مآب و بعضی در محال تبول و توپخانه برق سطوت رعد آثار و سامانی شایسته و سزوار در خور این دولت پایدار بدار الملک کابل تعیین نموده مقرر فرمودند که خود نیز متعاقب رایت خورشید تاب بصوب پنجاب برافرازند و امثله جلیله بطلب بهادر خان و دلیر خان و داؤد خان و دیگر سران و سپهداران که از پایه سر بر گردون نشان دور بودند عز صدر یافتند حکم شد که بر جلدی سرعت و استعجال خود را بمایه چتر اقبال رسانند و روز سه شنبه چهارم ربیع الاول مطابق بیست و سوم شهر یور بعد از انتقاصی هفت گهری از روز مذکور که ساعت بانور سعادت و انظار میمنت قرین بود آن عالی قدر والا تبار را با مهاراجه و دیگر امراء عظام و مبارزان ظفر اعتصام مرخص گردانیدند و هنگام رخصت آن نهال حدیقه ابهت را بمعطاء خلعت

خاص و حیفة مرصع و یکمقد مروارید که دانهای زمره گران بها فیروز
دران منظم بود و سر بندی از دو قطعه لعل آبدار و دو زمره و دو
دانه مروارید شاهوار و شمشیر با ساز مرصع و خنجر مرصع باعلاقه
مروارید و ترکش با ساز مرصع و برخی جواهر دیگر که قیمت
مجموع در لک و شصست هزار روپیه بود و یکصد راس اسب از
انجمله بیست و پنج راس عربی و عراقی یکی با زین طلا و ساز
میقاتر و دیگری با ساز طلا و یکمقد خنجر فیل از حلقه خاصه با تلایر و
ساز نقره و جل زر بفت و انعام پنج لک روپیه مشمول عواطف
گوناگون ساختند و نو گل گلین حشمت سلطان معزالدین مهدین خلف
ایشان را بمرحمت ماله زمره و خنجر مرصع نواختند و از عموهای
کومکیان آنچیش اقبال مهاراجه بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز
میدناکار و جمدهر مرصع باعلاقه مروارید و دو اسب یکی از طویل خاصه
و یکی با ساز طلا و فیل با ساز نقره و جل زر بفت و میرزا سلطان
صفوی و نامدار خان هر یک بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و غیرتخان
بعطای خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو
هزار و پانصدی سوار و سر بلند خان بمکرم خلعت و شمشیر
و اسب و الله داد خان خویشگی بعنایت خلعت و اسب و ماده
فیل و از سابق و حال بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار از انجمله
هشتصد سوار دوامده سه اسبه و از اصل و اضافه خواجه رحمت الله
ده بیدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و التافتخان
بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و صفاخر خان

بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار و مجموع بعنایت خلعت
و برخی بمرحمت اسب و محمد ابراهیم ولد شیخ میر مرحوم با
دو برادر خود هر کدام بعطای خلعت و اسب و شاه قلی میر توزک
بعنایت خلعت و خطاب هزبرخانی و گزوهی دیگر بمرحمت
خلعت و جمعی بعطای اسب مقتدر و مباحی گشتند و خواجه
صادق بدخشی بخدست بخشیدگری آن لشکر ظفر اثر خلعت
سرفرازی پوشید و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار
سر بلند گردید و درین تاریخ بعرض همایون رسید که تربیت خان
بظاهر مستقر الخلافه رحیده است چون در مراتب سفارت بعضی
تقصیرات از صادر گشته بود مورد عتاب بادشاه مالک رقاب گشته از دولت
ملازمت اشرف ممنوع شد درین ایام از نوشته سوانح نگاران بنادر
سورت بموقف عرض رسید که میر عزیز بدخشی که چنانچه سبق
ذکر یافته بیجهت رسانیدن وجوه نذر و خیرات بمکه معظمه زاده الله
قدرا و جلالت معین گشته بوده بعد از ادراک سعادت زیارت و طواف
دران مقام ملائک مطاف باجل طبعی در گذشت *

نهضت الویه مهر پیرایه از مستقر الخلافه

اکبر آباد بدار الخلافه شاه جهان آباد

چون پناهر مقدساتیکه سمت گزارش پذیرفت توجه رایات
اقبال بآن دار الملک مسجد و جلال و از انجا بسمت پنجاب و کابل
پیش نهاد سمت والا وجهت عزیمت جهان کشا گشته بود یازدهم
ربیع الثانی مطابق هژدهم مهر که ساعتی مسعود بود اشاره

معلى به پيشگاه سلطنت صادر شد كه مرادقات همايون از شهر بمرزن زنند و بدستور معهود عملة پيشخانه بعنايت خلعت مياهي گشتند و روز مبارك دو شنبه نوزدهم ماه مذکور مطابق بيست و ششم مهر بعد از انقضاي سه پاس ازان روز نيز روز كه ساعت نهضت رايات عاليات بود حضرت شاهنشاهي با شان آسمي و فرجهان پناهي سوار سفينه سعادت گشته براه دريا لوائي عزيمت برافراختند و نزديك موضع بهادر پور منزلگاه عز و جاه گشت و هوشدار خان بدستور سابق بصوبه دارج اكبرآباد معين گشته بعنايت خلعت واسپ با ساز طلا سر بلند شد و رعد انداز خان بخدمت آخته بيگي و مير توزكي از تغير ملتفت خان مياهي گشته خلعت يافت و عبد النبي خان بخدمت مرجوعه مرخص گردیده بعنايت خلعت سر بلند شد و مير مهدي ديوان آن مستقر الخلاء بخدمت سابق خلعت سر افزاي پوشيد و بهرام ولد نذر محمد خان كه دران مركز حشمت و جلال وظيفه خوار احسان و افصال شهشاه ابركف دريا نوال بود بعباء خلعت و انعام ده هزار روپيه كامياب عاطفت گشته مرخص شد و رشيداي خوشنويس كه در ملك دعا گوياي دولت قاهره انتظام يافته بود بعنايت خلعت و محمد جعفر آصفخان و نيردون حسين ولد تهور خان مرحوم كه در زمرة گوشه نشينان آن مصر دولت بودند هريك بانعام ده هزار روپيه مورد عاطفت شد باجملة موكب مسعود از طريق ساحل درياي جون راه نوره مقصود گشته شهشاه جهان اكثر اوقات از آن طرف دريا شكر گنان ميد افگزان طي راه ميفرمودند و گاه

از يمن ركوب اشرف كشتي را محيط گوهر اقبال ساخته آب روي دريا ميغزودند و بچهارده منزل قطع آن مسافت نموده غرة جمادى الاولى ساعت نيفس بنديك خضرآباد از سايه سلجق جهان كشانوار ميمنت پذيرفت و چهار روز در عمارات نزهت آئين آن بسر برده ششم ماه مذکور مطابق ميانهم ابان قريب نسه پاس روز كه فرخنده ساعتی ميمنت قريه بود راكب سفينه سعادت گشته لواء توجه بشهر برافراختند و اواخر روز قلعه مبارك را از نيفس دخول و فر نزل رشك بيت الشرف خورشيد ساختند و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافه بموجب امر معلى همانجا شرف اندوز ملازمت والاگرديد و درين تاريخ بهادر خان صوبه دار اله آباد كه برطبق يرليغ گيتي مطاع از انجا آمده بود دولت زمين بوس دريافته يكهزار مهر و ده هزار روپيه بر سبيل نذر گذرانيد و بعنايت خلعت خاص قامت مهابات افراخت و چون موسم جشن وزن مبارك شمسی در رسیده بود مقرر شد كه آن جشن مسعود را در مركز خلافت و جهانداري بفعل آورند و روزی چند تا فراهم آمدن مبارزان نيروزمند و مجاهدان ظفر پيوند كه مناشير مطاعه بطلب آنها از اطراف واكناف صادر شده بود دران سربرگاه عز و جاه گذرانیده اواخر جمادى الآخرة موكب منصور بصوب دار السلطنة لاهور نهضت نمايد *

جشن وزن مبارك شمسی

درين اوقات ميمنت سمات كه انوار نصرت و نيروزی و آثار

خجستگی و بهروزی از همه موقرین حال هواخواهان این دولت
آسمان جاد و گردون بحسن موافقت و متابعت احباء سلطنت همایون
از اعدای کینه خواه بود جشن وزن شمسی شهنشاه ظفررایت
توفیق سپاه خدیو بزدان پرمیت حق آگاه جهانیان را کامیاب نشاط
و شادمانی و هم آغوش شاهد آمل و امانی گردانید و هشتم
جمادی الاولی مطابق پانزدهم آبان بعد از انقضاء پنج گهزی از
روز مذکور در انجمن خاص حشمت و جلال و نگارین سرای دولت
و اقبال اعنی غسلخانه میارک که باشا را والا برای وقوع این
جشن طرب پیرا زیب و آرایش یافته بود وزن مسعود بآئین معهود
صورت وقوع یافته از نیش سلجیدن شهنشاه آفاق گیتی خدیو معدلت
پرویز قدسی اخلاق ترزوی میزان عدل را گران مصداق آمد و سال چهل
و هشتم از عمر کرامت طراز قرین تاییدات آلهی و سعادات نامتناهی
برای اختتام پذیرفته سال چهل و نهم چهار آغاز بگلگون حسن انجام
برافروخت حضرت شهنشاهی بعد فراخ از مراسم وزن مبارک ساعتی
دران بزم گاه عز و جاه مرید آرای ابهت و آمرانی گشته از انجا بدارگاه
والای خاص و عام پرتو عظمت و احتشام گسترند و ساعتی چند
آنجا بزم اقبال آراسته کام بخش خلائق گردیدند و بنیروی توفیق
و خدا آگاهی ازان گزین محفل ابهت و گیتی پناهی بخلوتگاه
عزت و جلالت خرامش نموده بشیمه کریمه خویش زمانی برادرنگ
عدالت نشسته درین بزم جهان افروز اختر سپهر دولت و کامکاری
گوهر محیط شوکت و بختیاری بادشاهزاده والا قدر محمد انظم: طای
خدمت خاص و یکه بضمه شمشیر مورد عاطفت گشتند و جعفر

خان و دانشمند خان نیز بعزایت خلعت قامت امتیاز افراختند و
عاطفت بادشاهانه طراز کسوت حشمت و ارجمندی زیبت مسند
شوکت و سر بلندی پادشاه زاده کام کار محمد معظم و مهاراجه
جسرویت سنگه را بار سال خلعت خاص نوازش نمود و یک هزار سوار
از تابندگان بهادر خان و یک هزار سوار از تابندگان وزیر خان دو اسبه
سه اسبه مقرر شد که از اصل و اضافت بمنصب نخستین پنج هزار
پنج هزار سوار از انجمله چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه و بمنصب
دومین پنج هزار سوار و مکرم خان باضافت هزار سوار بمنصب
پنج هزار سوار و فدائی خان باضافت پانصد سوار و همتخان
باضافت پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و دو صد سوار و
عافل خان باضافت پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و هفت صد
سوار و مرید خان که بفروجداری دامن کوه کمانون معین گشته بود
باضافت پانصد سوار بمنصب هزار و پانصد سوار و سردار
خان بمرحمت اسب و دلقه دار خان تهاذه دار غزنین بخطاب نصرت
خانی و عرب شیخ ولد طاهر خان بخطاب مغلخانی و ملک
حسین ابدالی از کومکیان صوبه ملتان بخطاب ودا دار خانی و میر
اسفندیار معموری بخطاب معمور خانی و از اصل و اضافه هرچس
کر بمنصب هزار سوار و میر پرهانی بمنصب هزار
پانصد سوار سر بلندی یاداند و عبد الرحمن بن نادر محمد خان
بانعام پنج هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نادر محمد خان
و میر جعفر استرا بادی هر یک بانعام چهار هزار روپیه و حکیم
مهدی شیرازی بانعام دو هزار روپیه و محمد وارث و نعمت خان

و سعیدای خوش نویس و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه
نوازش یافتند و چهار هزار روپیه بزمزمه نوا سنجان و سرود ستریان آن
بزم مسعود عطا شد بالجمله تا سه روز آن جشن نشاط افزیز کام
بخش جهانیان بود یازدهم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی اوائل روز
بمنزل شریف پرده آرای هودج عزت زیفت بخش مشکوی ابهت
ملکه تقدس نقاب ثریا جذاب بدگم صاحب پرتو قدوم گسترده ساعتی
چند ایشان را کامیاب فیض حضور گردانیدند آن ملکه ملکی سیرت
قدسی اطوار مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم همایون خدیو
روزگار بجای آورد و دو پاس روز از آنجا بسعادت معاودت فرمودند
از سوانح مقبول شدن اعتماد خافست بتیغ جسارت یکی از مجاهیل
ترکمانان چون امیر خان صوبه دار کابل درین ایام چندی از مغولان
بی سرو پا را بمظنه جاسوسی گرفته بدرگاه جهان پناه فرستاده بود
حضرت شاهنشاهی خان مذکور را که بسمت کار آگاهی و معامله
فهمی موموم بود بتحقق حال آنها مامور ساخته بودند اواز یکی
ازان چند کس را که ترکمانی سپاهی وضع بود بی علاقه بقد و زنجیر
در خلوت نزد خویش طلبیده بموجب امر لازم الامتثال از وقتیش
احوال می نمود درین وقت عرق جهالت آن مجبول حرکت کرده
ناگهان از جای درآمد و خود را بخادمی که در بیرون اسلحه او داشت
رسانید و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکي برگشت
و ضربتی کاری بخان مذکور رسانیده بنهمان زخم قطع رشته حیاتش
نمود و چندی که نزدیک بودند آن تیره روز شقاوت اندرز را در میان
گرفته بتیغ انتقام از هم گذرانیدند از آنجا که خان مذکور بحلیه فضل

و کمال و قدمیت خدمت و محرمیت بازگاه جاه و جلال اتصاف
داشت و از معتمدان راست گفتار درست کردار بود خدیو عاطفت
پرویز مهربان را وقوع این سانحه خاطر حق شناس بقاثر گرائید و پرتو
التفات بحال بازماندهای او افکنده پسران و خویشانش را بعنایت
خلعت نواختند و همگی را باضافه مناصب و دیگر مزاحم و مواهب
کامیاب ساختند شانزدهم نزهنگاه خضر آباد از سایه چتر اقبال فرورغ
سعادت گرفت و روز دیگر حضرت شاهنشاهی از آنجا بروقه قدسیه
جذاب قدوة الوالیای و الواصلین حضرت خواجه قطب الدین قدس
سره العزیز توجه فرمودند و فیض زیارت آن مزار فیض الانوار اندوخته
فردای آن دو هزار روپیه بمجاوران آن بقعه کریمه انعام نمودند و هژدهم
رایت معاودت بشهر افراخته فردای آن بهادر خان را رخصت فرمودند
که بشکر ظفر اثری که در رکاب پادشاهزاده کلم کار بخت یار محمد
معظم بصوب دار الملک کابل تعیین یافته بود ملحق گردد و هنگام
رخصت او را بمرحمت اسب با ساز طلا و قیل با یراق نقره نواختند
و مدیر برهانی خلعت یافته در سلک همراهان خان مذکور درآمد
بیست و سوم بجهت سرافرازی زبده امرای عظام جعفر خان منزل
او را بانوار قدیم اشرف بر افروختند آنخان اخلاص آئین بشکر مقدم
فیض قرین مراسم پای انداز و نثار بجای آورده پیشکشی از نوادر
جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکت در آورد و برخی ازان رتبه
قبول یافت خاقان جهان سامتی چند آنجا تشریف حضور داشته
قبل از دو پاس روز مراجعت فرمودند و درین هنگام خواجه اسحاق
که سال گذشته چنانچه سابق ذکر یافته بحجابت کاشغر معین شده

بود و بنا بر استماع اخبار حلال و فکور آن ولایت از راه مراجعت کورده
به پیشگاه حضور آمده چون بظهور پیوست که احوال آن دیار بانساق
و انتظام گرانیده است دگر باره بدان صوب مرخص گشت بیست و یکم
جمادی الآخره رایت درایت فرمانروائی عالم پرتو ورود بعرضه شکارگاه
پالم انگنده دو روز آنجا بشکار آهو نشاط اندوز بودند و از آنجا بعزم صید
نیله گاو که موسم آن رسیده بود ساحت خاص شکار را جولانگاه سمند
اقبال ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور که گیتی خدیو عالم گیر
دران شکارگاه دایمیر نشاط اندوز صید نخچیر بودند خبر درگذشتن
شاه عباس فرمانروای ایران از عرایض زمینداران حدرد ملتان و
و قددهار به سامع جاه و جلال رسید تبیین مجملی از کیفیت این
واقع آنکه چون شاه از فرج آباد عزیمت اصفهان نمود در راه عارضه
خناق بهمرسانیده مریض شد و چون مرض شدت داشت باندک
روزی آزارش را کار از تدبیر و مداوا در گذشته غره ربيع الاول این
سال ازین دار غرور رحلت نمود و پس از وقوع این سانحه
بصوابدید امرا و ارکان دولت ایران بودلاق بیک جولانگهی اقامتی
که چنانچه درین دناتر متأثر دولت سمت گزارش پذیرفته برسم
سفارت بجناب خلافت و جهانپانی آمده بود از ارکو جدا شده برجناح
سرعت و استعجال باصفهان آمد و صفی میرزای پسر بزرگ اوراکه
آنجا بود برآورده باتفاق اکابر واعیان بلند مذکوره برمسند حکومت
و ایالت آن دیار متمکن گردانید و متعاقب امرا و لشکریان رسیده
بدو گرویدند بالجملة از آنجا که بزرگ نژادی و والا نهادی ذات قدسی
صفات شهشاه جهانست از استماع این خبر اصلا اثر بهجت و بشاشت

آزان حضرت بظهور نه پیوست بلکه اظهار ملالت و قبض خاطر کرده
فرمودند که مرغوب طبع مقدس آن بود که شاه در قید حیات بوده
فدما بدین اتفاق صفت آرائی می افکند اکنون که چنین روی داد
کمال فتوت و صروت اقتضای آن نمی نماید که افواج جهانکشا بر سر
ایران زمین تعیین یابد بنا برین اندیشه قدسی اساس یربلغ کرامت
عنوان بنام فروزنده اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج خلافت پادشاه
زاده ارجمند محمد معظم عز صدر یافت که از دار السلطنت لاهور
پیش گرفته روزی چند در آنجا اقامت گزینند و چون فرمان طلب در
رسد با افواج منصور آهنگ که بیخ حضور نمایند و نیز منشور لامع
النور به پادشاه خان که درین ژودی بخدمت آن ناه دار والا تبار مرخص
گشته بود صادر شد که از راه برگشته پدایه سریر خلافت شتابد بالجملة
خاقان جهان دوازده روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز مسرت اندوز
شکار بوده زیاده بر هفتاد نیله گاو و آهوی بسیار صید فرمودند و سیوم
رجب بشهر معاودت نمودند چهاردهم ماه مذکور رایت اقبال پرتو
ورود بخضر آباد انگند و خدیو حق پرتو از آنجا بروضه قدوه اصفیای کرام
سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس سره توجه فرموده فیض زیارت
اندوختند و عبادت معهود یک هزار روپیه بمجاوران آن مزار قدسی
انوار عطا فرمودند و بعد مراجعت از آنجا دگر باره باغرایان فیض
بنیاد عز قدوم بخشیدند و چند روز در شکار گلهای نواحی آن بصید
نیله گاو مسرت پذیرای طبع اندس گشته بیست و چهارم بشهر
معاودت نمودند درین ایام طراز کسوت حشمت و سروری فروغ اختر
سعادت و نیک اختر ی پادشاهزاده والا تبار بخت بیدار محمد معظم

و مهاراجه جسونت سنگه را بعنایت خلعت زمستانی نواختند و
جعفرخان و دانشمندخان و مکرم خان و مرتضی خان و دیگر امرای
حضور و عمدهای اطراف را باین عنایت سر بلند ساختند و طاهرخان
از جاگیر و اورد خان و قطب الدین خان و صف شکیخان و تباد خان از دکن
رسیده بتقییل سده اقبال استماع یافتند و پیرزمل بندیده و منکلی
خان که از فوجدارچی پلاون معزول شده بود در سلف کومکیان دارالملک
بل منتظم گشته نخستین بعنایت خلعت و علم و باضافه پانصدی
دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و دومین بعنایت
خلعت و اسب نوازش یافت و نصیری خان بفوجدارچی در بنگه و از
اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافراز گردید و مکرم شکیخان
خان دیوان گجرات از تغیر شفیع خان بدیوانی صوبه دکن و خان
مذکور بدیوانی صوبه گجرات منصوب شده بعنایت خلعت سرمایه
مباهات اندوختند و میر رستم خوانی بفوجدارچی برده خلعت
- و افزای پوشیده باضافه پانصد سوار بمنصب هزاری هزار سوار
مباهی شد و در اینجا قراول بیگی بمرحمت خلعت و اسب نوازش
یافت و بزم قراولان خلعت بمرحمت شد و بعرض اشرف رسید که
شاه قلی خان فوجدار ارده باجل طبعی بسط حیات در نور دیده
پنج شعبان بهادر خان که چنانچه سابق ذکر یافته بملازمت رکاب
ظفر مآب بادشاهزاده عالیقدر و آلا تبار محمد معظم معین شده
بعد از رسیدن خبر فوت والی ایران بموجب فرمان از راه برگشته بود
بتقدیم سده عظمت و جهانپانی جیدن ارادت نورانی ساخت و بعطای
خلعت خاص قامت امتیاز افراخت و هفدهم ماه مذکور باله آباد

که صوبه دارین آن بدو مفروض بود سرخص گشته هنگام رخصت بعنایت
خلعت و خنجر مرصع با علاقه مرورید مشمول عاطفت شد و درین
اوقات نیتوی خوشش میداد که چنانچه گزارش یافته پس از فرار
آن ضلالت کیش جهالت شعار از درگاه جهان مدار راجه جیسنگه اورا
در دکن دستگیر کرده بجناب معلی فرستاده بود بدایه اوزنگ خلافت
رسید و اشاره والا صادر شد که فدائی خان میر آتش جدهی از اهل
توبخانه بحراستش گماشته از حال او با خبر باشد و پس از چند روز
که در قید ضبط خان مذکور بود بدالالت درامت و هدایت سعادت
داعیه قبول اسلام از خاطرش سر بر زده بوساطت خان صومی الیه
در پیشگاه خلافت التماس نمود که اگر عاطفت بادشاهانه این بنده
را بجان امان بخشد از روی صدق اعتقاد مسلمان میشود چون
ملتمس اربعرض همایون رسید شهنشاه دین پرور حق پزوه را آن
داعیه مرضیه مستحسن افتاده پرتو عفو و انضال بر حال او گسترند
و آن بخت مند نیک سر انجام که عمری بضلالت کفر و جهالت
و بیت پرستی روزگار بسر برده بود توفیق ادراک شرف اسلام دریافته
زاویه باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد و بمیان این کرامت علیا
از ورطه قهر و غضب پادشاهی که نمونه از سخط الهی است نجات
یافته کامیاب مقاصد دارین شد و عنایات و مراحمی که بعد ازین
نسبت بار همت ظهور یافت عنقریب گزارش خواهد پذیرفت -
اکثون کلک سوانح نکار سرشته تحریر وقایع حضور مهر انوار را اینجا
گذاشته بشرح مساعی و تردیدات افواج ظفر لوا که بسر گردگی
راجه جیسنگه که در سال گذشته بعد از اتمام مهم سنوا بغایر اسباب

و موجب آنکه در مقام خود مذکور شده بتاخت ولایت بلجاپور و تنبیه و تادیب عادل خان معین شده بود پرداخته وقایع و کیفیات آن مهم نصرت فرجام از آغاز تا انجام بر سهیل تفصیل رقم زده کلاک حقائق ارقام میسازد •

شرح تاخت ولایت بلجاپور و محارباتی که عساکر جهانکشار با دکنیان شقاوت گرا روی نمود

چون راجه جیسنگه با سایر افواج قاهره که با او معین بودند بعد از کفایت مهم سیوا چنانچه سابق ذکر یافته به تنبیه و تادیب عادل خان و تاخت ولایت بلجاپور مامور شده بود بموجب حکم جهان مطاع بدست و دم جمادی الاولی سال گذشته باین عزیمت فیروزی انجام با دلیر خان و داؤد خان و راجه رایسنگه و قطب الدین خان و سیوا و دیگر جنود ظفر لوا از ای قلعه پورندهر کوچ کرده بسمت مقصد روانه شد و قول بحسن شهادت و استقلال آن عمده راجهای عظام زنوق یافته ملائحتی نایده و پردل خان و جگت سنگه هاده و مانکوجی و ناروجی و سید علی بلجاپوری و بهوجراج کچهاوه و اودیبهان راتهور و سید منور خان باره و زبردست خان و رامسنگه و برق انداز خان و پادل اختیار و جانی خان بخشی و محمد لطیف دیوان لشکر منصور و خواجه عبید الله پسر غالبخان و گروهی دیگر از بندهای پادشاهی و خلاصه سپاه راجه جیسنگه که همگی قریب دوازده هزار سوار بود دران فوج معین شدند و سیوا با افواج خود که هزار و پانصد سوار و هفت

هزار پیاده بود در دست چپ قول تعیین یافت و سرگردگی هراول بهوهر دلیری و شجاعت دلیر خان منوط گشته سرفراز خان و غالب خان و دتاجی و رستم راو و پردل خان و سید نجابت باره و پورنمل بندیل و نرسنگه کور و اولدخان و چتر بهوج چوهان و آتش خان داروغه ترخانیه لشکر ظفر اثر با قریب پانصد برق انداز و اکثر توپخانه پادشاهی و جمعی از مبارزان نصرت پیرا و هزار سوار رانا که همگی قریب هفت هزار و پانصد سوار بودند با او تعیین یافتند و داؤدخان بکار فرمائی برانعامر همت بر میدان عبودیت بسته راجه سجادسنگه و شرزه خان دکنی و جوهر خان حبشی و راو امر سنگه چندراوت و محمد صالح ترخان و مسعود خان و ترینکچی دهنوسله و راجی پسر افضل بلجاپوری و اندرمن بندیل و سید زین العابدین بخاری و سید مقبول عالم و جمعی دیگر از مبارزان بسالت شیم که شش هزار سوار بودند بهمراهی او مقرر گشتند و سردار جیرانغار باستقلال شهادت راجه رایسنگه میسودیه مفوض گشته جادو نرای دکنی و باباجی و شرزه راو و ترینکچی و بهوجی و دولت مند خان با گروهی دیگر از دکنیان و سوهکون و مکر سین بندیل و هرجس کور و ابراهیم پتی و اسمعیل نیازی و جمعی دیگر از دالوران جلالت شعار که زیاده از شش هزار سوار بودند با او معین شدند و قطب الدین خان با هلال خان و دلاور خان و اودا جیرام و چتروچی و برخی دیگر از دکنیان و سید علی اکبر باره و خداوند حبشی و شیخ عبد الحمید و عبد الله شیرازی و سرریز مهمند و گروهی دیگر از منصبداران چنداولی قرار یافت و کیرت سنگه با جوقی از مبارزان شهادت

منش التمش شد و فتح جنگ خان با حسن خان و عبد الرسول و جمعی دیگر در یسار جنود فیروزی آثار بطریق طرح معین گردید و قباد خان با جان نثار خان و مرقه از مغولان بقراولی چهره افروز جرأت و بردایی شد و دو توج دیگر از مبارزان مغول یکی بسر گردگی شهسوار خان و دیگری پیداشلیقی ترکداز خان مقرر گردید که بر یمین و یسار عسکر منصور دور دور برسم قراولی طریق نصرت سپارند و پس از طی در مرحله ابو محمد نیدر پهلوان خان که در سلک سرداران عادل خان انتظام داشت و از نیک اختر و سعادت یاروی بعزم بندگی درگاه خلایق پناه از جدائی گزیده بود با فوجی بلشکر منصور پیوسته بر راجه ملاتی شد و راجه اورا بعزایات و مراحم پادشاهی مستمال ساخته يك قبضه شمشیر مرصع و دو اسب و برخی اقمشه از جانب خود داد و چون حقیقت آمدن او از عرضه داشت راجه بمسامع حقائق مجامع رسید عاطفت پادشاهانه اورا بعزایت خلعت و منصب پنج هزاری چهار هزار سوار سربلندی بخشیده حکم شد که در سلک کوسدیان راجه باشد و آن زندگ راجها اورا با جمعی از مجاهدان بسالت آئین در جانب یمین موکب نصرت قرین بطریق طرح تعیین نمود و هفتم جمادی الآخره از ده گروهی قلعه پلتن که از حصون سرحد ولایت بیجاپور است و بر مرز راه لشکر منصور بود نیدری سر لشکر سیوارا با فوجی از مقرر نمود که پیدای قلعه مذکور رفته در تسخیر آن بکوشد و تا رسیدن خبر از فرار توقف دارد پس از سه روز بظهور پیوست و چون نیتو با همراهان پیدای قلعه رسید متحصنان از غلبه خوف و

وعب قلعه را خالی کرده فرار نمودند و اولیای دولت قاهره آنرا متصرف گشتند راجه باستماع این خبر نازوجی و بهالاجی را با جمعی بحراست آن حصار معین ساخت یازدهم ماه مذکور نزدیک دریای نیرا محل ورود افواج ظفر پیرا شد و چون قلعه پلتن نزدیک بود راجه بدیدن آن رفته بندوبست آن حصار نمود و بیجا جی زمیندار آن بوم آمده ملاقی شد و راجه او را بعزایت پادشاهی مستمال ساخته خلعت داد و نیتو را با همراهانش بتسخیر قلعه منکل بیده که از انجا تا بیجاپور شانزده کروه جریبی مسافت است تعیین نمود و چون سیوا باشاره راجه جوقی دیگر از اتباع خود بتسخیر حصن ناتپوره که هفت گروهی قلعه پلتن است نیز فرستاده بود درین روز خبر رسید که فرستادهای او خوارسان آن حصار را باستمال بر آوردند و آن قلعه نیز بتصرف اولیای دولت روز افزون درآمد و افواج بحرا مواع از کنار دریای تیرا کوچ بر کوچ متوجه پیش شدند و هر روز صفوف قتال بر آراسته مجموع اردو را در میان گرفته بتوزوک و احتیاطی مسافت می نمودند و پس از قطع چند مرحله خبر رسیده که قلعه کهارن را که دران حدود بود متحصنان از سطوت و مولت عساکر گردون متأثر خالی کرده راه فرار سپرده اند راجه مسعود خان را با چندی از منصبداران و سید بندوچی از لشکر سیوا تعیین نمود که حصن مذکور را متصرف گشته بحراست آن قیام نماید بیست و یکم که جنود نصرت اعلام مقام داشت از تقریر منبهان بوضع پیوست که چون نیتو با همراهان پیدای قلعه منکل بیده رسید محصوران تاب ثبات و نیروی استقامت در خود ندیده فرار نمودند

راجعه بعد از آگاهی برین معنی اودیت سنگه (ن) بهندویه را بحراست آن قلعه و سرفراز خان را بفوجدارجی مضامین آن معین ساخت و روز دیگر کوچ شده چون قلعه منکلبیده بمسافت دو گروه بریک سمت راه لشکر گردون شکوه بود راجعه بدیدن آن رفته آن حصار استوار را بنظر احتیاط در آورد و حصن مذکور قلعه امت عالی اساس کهن بنیاد از سنگ و آهک تعمیر یافته خندق عمیق دارد و توپ آهنین و ده زنبورک و سیصد پان دران بود راجعه توپ اندازان و بانداران و دیگر احتشام تعیین کرده بندوبست آن نمود و پاره غله بجهت فخیره فرستاد پیست و پنجم در اثنای قطع مسافت قرار غنیم از دور نمایان شد و شب هنگام مخالفان سیه بخت تیره ایام نزدیک بمعسکر نصرت اثر آمده چنانچه آئین آن گروه ادبار پزوه است بانی چند انداختند چون مبارزان بخت بیدار در مورچالها مسلح و مستعد کار بودند سوار شده بدفع جسارت منشان پرداختند و از آنجا که مذهبیان خبر رسانیدند که گروهی انبوه در پنج گروهی معسکر ظفر قرین اقامت دارند راجعه روز دیگر مقام کرده دلیر خان و راجعه رایسنگه و قطب الدین خان و قباد خان و کیرت سنگه و فتح جنگ خان و ابوالمحمد و سیوا و گروهی دیگر از مبارزان نصرت لوا بنادیب و تنبیه آن جمع شقاوت گرا تعیین نمود جنود مخالف باستماع این خبر کوچ کرده و از لشکر گاه پیشتر رفته صفوف اقبال آراسته بودند اواج مصوره بجائی که مقهوران را نشان داده بودند

(ن) اودی سنگه

رسیده معسکر شان را خالی یافتند و چون از لشکرگاه گذشته بر اثر آنها پاره پیشتر رفتند فوجی عظیم از غنیم لغیم که قریب درازده هزار سوار بود و سردارانش سرزه مهدوی و ابوالمحمد ندیر و بخت و خواص و جادون کلپانی و انکوی بهونسله بودند یسال بسته و صفوف آراسته نمایان شدند بمحور دیدن فوج اعادی دلیر خان و راجعه رایسنگه و کیرت سنگه که در یمین و یسار آن خان شهابت شعار بودند بدیروی شجاعت و دلیری جلو ریز بر مخالفان تاختند و مصاص انتقام و تیغ کین بخون آن مخذولان ادبار آئین رنگین ساختند مقاهیر تیره روز خیره روی بمشاهدت نیروی بازوی سطوت و جلالت بهادران شهابت خوی تاب ثبات در خود ندیده روی همت از عرصه تبرک بر تافتند و چنانچه عادت آن گروه بی سعادت است که بقزاقی و حيله روی فرصت دستبرد میجویند و قابوی کارزار می طلبند متفرق شده بپنجاه فوج منقسم شدند جوتی بسمت میمنه و قشونی بطرف میسره و خریقی از پی قول در آمدند و جمعی بفوج قرارل مقابل شدند تا مگر بدین طریق کاری از پیش توانند برد از آنجمله فرجی از دست چپ راجعه رایسنگه جلوریز رسیده بار بکارزار پیوست راجعه مذکور روی همت بمداغه آورده نبردی مردانه کرد و سر به کون و متبرمین بندیده که هر اول او بودند مصدر ترددات شایسته گردیدند و پس از زد و خورد بسیار مقهوران را پای قرار از جای رفته عار فرار گزیدند درین آرزوی یافتن حبشی ارعدهای آن سیه دروزان بر خاک هلاک انداد و پانزده تن دیگر از مردم نامی آنها بتیغ بدیوبغ بهادران غی و زمند سپری

گشتند و علم و چتر و اسب و اسلحه بسیار از کشتگان آن بخت
بر گشتگان بدست مبارزان نصرت نشان در آمد و همچنین دلیرخان
و دیگر بهادران کار طلب پیکار جواز هر سو بازوی جلالت کشوده باعدا
در آویختند و حملات متواتر بر آنها پیموده بضرب تیغ آبدار و سندان
آتشبار گرد دمار از روزگار شان انگیزتند خصوصا دلیر خان که روی
صولت و دلیری بهر طرف که می آورد در دم لوای غلبه و
استیلا می افراخت و سلاک جمعیت دشمنان را متفرق و پراکنده
میداشت باجمعه بعد از تردد بسیار و آویزش بی شمار که مخالفان
مردود رهگرای فرار گشته بودند چون روز بآخر رسید و لشکر ظفر
اثر شش گروه طی مسافت کرده تجمیع حرب و قتال اندوخته بود
و سرداران جیش نیروزی صلاح در تعاقب ندیده روی توجه بمعسكر
نصرت قرین آوردند چون مخالفان بر معاونت ادواج گردون شکوه
آگهی یافتند عنان ادبار از سمت فرار بر تافته چنانچه شیوه دکنیان
برگشته روزگار است از دو طرف لشکر منصور نمایان شدند و خیرگی
نموده شروع در انداختن بان کردند و هرگاه ظفر سپاه پناه بر آنها حملهور
میکشت بسان خاشاک میکشید و سر از پیش باد صرصر گریزان گشته
پای ثبات نمی افشردند و چون مبارزان شهامت کیش عنان بر
می تافتند دگر باره همان مسلک می سپردند درین اثنا جوقی
ازان تیره بختان بر نیتو که با فوج میوا بر سر چنداولی از عقب
لشکر نصرت لوا می آمد حمله آورده باویزش در آمدند نیتو بمداغه
آنها پرداخته کوشش مردانه کرد و دگر باره جمعی کثیر ازان مدبران
در رسیده بر نیتو حمله آوردند درین وقت کثرت سنگه و فتح جنگ

خان یامداد و اعانت او پرداخته ترددات شایسته بظهور رسانیدند
و مخالفان را از دفع کرده رهگرای وادی فرار گردانیدند و درون آویزش
گوله بند و قچی بجادون کلانی رسیده گرمی آن بر پیکر پلیدش
با حریق نار سعیر در آمیخت و معدودی از مبارزان شهامت شعار
جان نثار گشته جمعی زخم دار شدند و نوبتی دیگر گروهی از
مقاهیر بر راجه رایسنکه حمله آوردند و قطب الدین خان و کثرت
سنگه بگومگ او پرداخته آنها را منهنم ساختند و دلیرخان با جنود
مسعود وقت شام بمعسكر نیروزی اعقاص رسید و درین تاریخ از
نوشتۀ اودیت سنگه قلعه دار منکل بیده بظهور پیوست که روز
پیش هنگام صبح سه فوج از غنیم عاقبت و خیم که قریب شش
هزار سوار بودند بر سر قصبۀ منکل بیده آمده بجانب دروازه قلعه
صف بسته ایستادند و با آنکه راجه جیسنگه از روی احتیاط و پیش
بینی بسر افراز خان فوجدار آنجا تاکید بلوغ کرد؛ بود که اگر فوج
کلانی از مخالفان با آنطرف آید چون جمعیت سپاه با او کم است
قصد مدافعه و پیکار باعدای بابکار بکرده بقلعه در آید خان مذکور
بمقتضای حمیت و بسالت مصلحت و تدبیر را کار نبسته با سپاه
قلیل خود که نه در خور مدافعه اشادی بود با آنها مقابل شد و
جنگی مردانه و نیروی دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار که
نهایت مرتبۀ جرأت و تهور بود بظهور رسانید و محاقبت الامر بسر
بازی رتبه سرافرازی یافت و از همراهانش چندی نقد جان
در باخته برخی مجروح شدند و میلایش زخمها برداشتند بعد از وقوع
این قضیه پسران او با بقیده سپاه و فیلان از صلاح اندیشی خود را

بقلعه کشیدند مخالفان تا دروازه حصار آمده چون از برج و باره
تیر و تفنگ بر آن محال اندیشان باطل آنگ بازیدن گرفت
و جمعی از آن خاکساران باد پیمای بر خاک هلاک افتادند خائب و
خاسر از پای قلعه برگردیدند بالجملة راجه دو روز دیگر در آن موضع
اقامت نموده بیست و نهم کوچ کرد و غره رجب نزدیک بمنزل
منهیان آگاهی دادند که فوجی از غنیم نمودار گشته راجه مقصود
ببگ علی دانشمندی را برسم قراولی برای تشخیص خبر تعیین
نمود و از باز گشته خبر رسانید که مخالفان بصرعت و تعجیل می
آیند راجه قباد خان و آتشخان داروغه توبخانه را برای محافظت
بنگاه گذاشته راجه زایسنگه و قطب الدین خان را مقرر ساخت که
با سپاه خویش بیرون لشکرگاه ایستاده خبردار باشند و خود با
دیگر افواج قاهره که آماده کارزار بودند از نزدیک منزل برگشته
بمقابله مردودان روان شد نیم گروه طی کرده بود که سپاهی لشکر
آن تیره روزان نمودار گردید و ابوالمحمد نبیره پشتر و شرزه مهدوی
و نبیره بهلول و خواص با دیگر سرداران غنیم یک فوج عظیم شده
بگام جسارت می آمدند و فوجی دیگر نیز از عقب این گروه بود
مخالفان چون نزدیک رسیدند بر وفق رسم و آئین خویش
جوقی بیمین و فریقی به بسیار متفرق گردانیدند و از طرفین
جنگ بان و تفنگ سر شده راجه دلیر خان را با فوج هرول
بدفع گروهی که در جانب یسار جانود نصرت شعار بودند اشاره
کردند و خود بر قول اعادی که فوجی انبوه بود حمله آور شد
و کبریت سنگه و نفع جنگ خان و سیدوا را پیش روی خود کرد اجل

سنگه کچهواه با قشونی از راجپوتان راجه پیشتر ازین جماعه جاو ریز
میرنند مقهوران بعد از نگرهیده خویش نخست روی گردان شده
سری بگریز آغاز نهادند چون پیش روان عرصه کارزار تعاقب آن
برگشته بخدان نموده نزدیک رسیدند و راه گریز بر آنها تنگ شد
بحکم ضرورت عطف عدان نموده بجنگ شمشیر در آمدند و اجل سنگه
و همراهانش را با آنها حربی صعب روی داد و قریب صد تن از
مخدولان در آن آویزش طعمه تیغ مبارزان فیروز مند گشته بسیاری
مجرور شدند و برخی از راجپوتان راجه نیز پیکر مهدوی بزیفت
زخم آراستند و معدودی بمردانگی سر بختیپ نیکنامی فرو بردند
آخر الامر مردودان نابکار را پای ثبات و قرار از جای رفته نیل عار
فرار بر چهره روزگار خود کشیدند و بهادران منصور تا سه گروه آنها
را تگمشی کردند و داوود خان با همراهان خود بفوجی که مقابل او
بود در آریخته پذیردنی شهامت و دلوری لوالی ضلعه و استیلا بر
افراخت و راجه سچانسنگه که هرول او بود مصدر ترددات نمایان
شد و دلیر خان که بفوج دست چپ حمله برده بود چون بمخالفان
قریب شد و نزدیک بود که کار پیکار از تفنگ و تیر گذشته بنیزه
و شمشیر رسد مقاهیر رخ از عرصه مقابل او بر تافته راه گریز سپردند
درم ماه مذکور عساکر منصور در پنج گروهی اینجا پور نزل نمود
و تا هفت روز آنجا اقامت گزید عادل خان حصن متین اینجا پور را که
بمداومت و صلابت و وسعت و حصانت شهره روزگار است بنور حارسان
و کثرت آلات و ادوات قلعه داری استحکام تام داده سواهی مردم
مقرر و محافظان سابق سی هزار پداده کرناتکی فراهم آورده داخل

آن حصن منيع کرده بود و تالاب نورس پور و شاه پور را خالي نموده چاهها و بارلي های پيرامون قلعه را همگي بزقوم و خاک انباشته و عمارات و معمورهای بيرون حصار بر زمین يکسان ساخته آنچه سپاه ظفر پناه را در تخریب آنجا بایستی کرد خود بجای آورده بود و چنانچه رسم و آئين حکام بلچاپور است خود دران حصن حصين و معقل متين تحصن جسته مجموع سرداران و افواج خویش را در بيرون بمدايعت و مقاومت جنود قاهره مامور گردانیده بود و درين وقت باشاره آن بي بهره جوهر سعادت شرزه مهدوی و سيدي مسعود و عزيز و چندی ديگر از لشکريانش بولایت بادشاهی در آمده غبار انگيز شورش گشته بودند تا اگر افواج گيهانستان را عزم محاصره و تسخير قلعه باشد باستماع اين خپر منزلزل گشته دست از محاصره بدارند و از پای قلعه بر خيزند و ما بقي لشکرش در نواحی قلعه بود بالجملة راجه در منزل مذکور دلوران مغول را با برخی در دست راست و پاره پيش روی لشکر ظفر اثر و جمعی از دکنيان در دست چپ و زمره در عقب بخبرداري و اهتمام کهي مقرر نموده بود و برسيميل نوبت اين جماعه بمحافظت اهل کهي ميرفتند روزی جادونراي و ديگر دکنيان که بآئين معهود بجانب دست چپ رفته بودند خبر فرستادند که قراول غنيم نمايان شده راجه رايسنه و قطب الدين خان باشاره راجه بدانسو شتافته بعد از طی دو کروه بقراول غنيم بر خوردند و از طرفين باني چند انداخته تا شام فريبدين در برابر يکديگر ايستاده بودند و چون حجاب ظلمت شب درميان حائل شد

سرداران فيروزی نشان طريق معاودت سپردند بمجرد برگشتن آنها مخالفان جسارت و خيبرگي کرده جوق جوق رو بطرف جنود مسعود آوردند مبارزان بسالت کيش پمدافعه آن جمع محال انديش عنان بر تافتند نخست جمعی ازان تيره روزان بمقابله بايلجي گهونسله و شرزه راو و ديگر دکنيان که در سمت يمين راجه رايسنه بودند در آمده آغاز خيبرگي نمودند راجه مذکور بدليبری و دلوزی بر مخدولان حمله برده آنها را دفع کرد و چندی ازان مدبران بر خاک هلاک افتاده برخی مجروح گردیدند و گروهی رو بسمت فوج قطب الدين خان آورده ازان جمله قريب دو صد سوار جلالت شعار تيغها آهنيخته مرکب جسارت بر انگيختند آن خان جلالت جو بازوی همت بدفع آنها کشاده کوششي مردانه نمود و چندی ازان سیه بخنان طعمه مصمص انتقام مبارزان نصرت اعتصام گشته برخي مجروح شدند راجه جيسننه پس از آگهی بر کيفيت حال دلير خان و دارود خان و کيرت سنه را بکمک تعيين نمود و خود با فوج قول که آماده کار و مستعد پیکار بود بيرون دایره گاه ايستاده انتظار خبر ميبرد نام بردها در راه بر راجه رايسنه و قطب الدين خان و ديگر سپاه ظفر پناه که غنيم را دنع نموده قرين نصرت و استيلا معاودت نموده بودند بر خورده باتفاق روان شدند و قريب پاسي از شب گذشته داخل معسکر فيروزی گشتند بالجملة چون عساکر منصور را قصد محاصره قلعه بلچاپور مرکوز خاطر نبود و بنا بر عدم اين اراده توپخانه سنگين که تسخير آن حصن حصين را شايد و ديگر ادوات قلعه کشتی همراه نيارده بودند و از سرحد ولايت پادشاهی تا نزديک

قلعه بیجاپور بی سپر تلخت و تاراج افواج بحر امواج گشته از تخریب
نواحی و مضامات قلعه دقیقه نامرعی نماند و نیز مخالفان
چنانچه گزارش یافت تالابها را شکسته و چاهها و یاولی هلی
اطراف قلعه را مانند چشمه سار بخت خویش بخاک انباشته دران
نواحی اثری از آب و آبادانی نگذاشته بودند و باوجود قلمت آب
شله و آذوقه در لشکر ظفر قرین کمیاب شده بود لاجرم راجه و سایر
دولتخواهان خیراندیش تعاتب و تادیب مردودانی که بملک
پادشاهی در آمده غبار شورش انگیزده بودند صلاح دولت و مقتضای
مصلحت دانسته بهم مله مذکور از نواحی بیجاپور کوچ کردند
و روی عزیمت بسمت قلعه منکل بیده آوردند و کوچ بر کوچ
طی مراحل نموده پانزدهم کنار دریای بهیوره منزل گزیدند
درین روز چون راجه نزدیک دایره گاه رسید باافواج قاهره بآئین مقرر
صف بسته ایستاده بود جنود غنیم که بطریق معهود خویش عقب
چنداول می آمدند از یمین و یسار نمودار شده جوئی بطرف دایر
خان روی جسارت آوردند خان مذکور بید حمله مردان گرد دمار
از روزگار شان بر آورد و همچنین فریقای بدآور خان و قشونی بر راجه
سجانشنگه مقابل شدند و بظیروی بازوی جرأت و پسالت مبارزان
فیروزمند مغلوب و منکوب گردیده راه ناکامی و فرار پیمودند و افواج
فیروزی لوا بعد از دفع اعدا نزول نمودند اکثر اوقات مخدولان
تیره ایام انتهاز فرصت نموده باهل کبی دست اندازی میکردند و
مبارزان شهامت آئین از کمین کین بر آمده سزای کردار آن گروه
نابکار میدادند درین ایام راجه بامقتضای رای اخلاص پیدای سیوارا

بطرف قلعه تپاله تعین نمود تا مخالفان مذنب خاطر گشته برخی بآن
طرف مشغول شوند و اگر مدیسر آید قلعه مذکور را مستحضر سازد و ظاهر شد
که شرزه مهدوی و دیگر مقامبر که بولایت پادشاهی در آمده بودند
بامتداع توجه جنود مسعود بدینصوب از ولایت پادشاهی بر آمده
به نبدیر بپهل و ابو احمد و مردودان دیگر که عقب لشکر فتح
رهبر بودند ملحق شدند و مذهبیان از جانب پریزده رسیده آگهی
دادند که سکندر برادر فتح جنگ خان از آنجا عازم لشکر منصور
شده در چهار گروهی پریزده فرود آمده بود شرزه مهدوی و دیگر
افواج غنیم که نزدیک بودند خبر یافته پیغام کردند که بما ملاقی
شوار بمقتضای صدق عهدیت و رشوخ عقیدت جواب داد که
محل ملاقات ما و شما میدان نبرد و عرصه کارزار است مخدولان
بی فتوت نابکار با شش هزار سوار بر سر او آمدند و با او همگی یک
صد سوار بود چهل سوار از تائبینان خودش و شصت سوار دیگر از
پریزده بر نفامت آمده بودند و چون اعدای نزدیک شدند تائبینانش
بمقتضای نمکخوارگی ثبات قدم ورزیده دیگران متفرق گشتند
سکندر را حفظ ناموس شجاعت و سداگیری دامن گرفته روی
بر تادین ازان گریه بی راه روی تجویز نکرد و از کمال پسالت
و مردانگی با رفیقان یکدل جلالت کیش خویش بقصد سر برزی
و نیکل سرخروئی و سرافرازی از اسب فرود آمده داک مردی
و مردانگی داد و بسیاری ازان نا جوانمردان را طعمه تیغ
شجاعت و دایری ساخته با همراهان و فاهار نقد حیات مستعار
فرار از عار مردانه وار در باخت و پسرش را با دو تن دیگر که

زخمهای نمایان برداشته در میدان افتاده بودند مقهوران برگرفته
بقلعه سولا پور فرستادند القاصه چون افواج نکبت اثر غنیمت یکجا
فرار آمدند در عقب لشکر فتح رهبر بودند راجه بقصد اینکه قابوی
تنبیه آن مدبران بدست آید تا سه روز در کنار دریای بهیونره اقامت
نموده در فکر تادیب آنها بود و از نتیجهت که آن گروه فرار پیشه یکجا
قرار نگرفته بهر سو پویان و گریزان بودند دران مکان اینمعنی صورت
نه پذیرفت بنابراین بیستم ماه مذکور کوچ کرده در موضع دیگر از کنار
دریا نزول نمود و روزی چند دران مقام اقامت گزید و دیانت
رای که در سلک معتمدان عادل خان بود از جانب او آنجا رسیده
بعضی پیغامهای مبنی بر مراسم اعتذار و اظهار عجز و ندامت
بر راجه آورد و برخی مرصع آلات که فرستاده بود رسانید و درین هنگام
راجه سید عهد العزیز بخاری را بقلعه دارعی منگل بیده تعین
نمود و اودرت سنگه قلعه دار سابق را نیز بهمراهی او معین ساخت
و اسباب حفظ و حراست آن حصار بنهیمی شایسته سامان نموده
قرار داد که خود با افواج قاهره مابین سولا پور و پرینده اقامت نماید
و در آنجا احوال و انقال عساکر اقبال را تخفیف داده و سبکبار شده
دیگر بار بر سر ولایت بیجا پور رود و بیست و چهارم با جنود ظفر
مآب از آب گذشت و از تقریر منتهیان بظهور پیوست که سیوا که
بطرف قلعه نهاله معین شده بود بپای آن قلعه رسیده اواخر شب
با سپاه خویش بران یورش برد چون محصوران خبردار و آماده
مدافعت و پیکار بودند حربی صعب و کارزاری شدید واقع شده جمعی
از مردم او مقتول و مجروح گشتند و چون کار از پیش نرفت

از آنجا بقلعه کهنه از قلاع خودش که بمسافت بیست کوه از قلعه
نهاله واقع است رفته قرار گرفت و جوتی چند از مردم خود بناخت
ولایت غنیم فرستاد و درین وقت نیتوی سر لشکرش ازو جدائی
گزیده بمخالفان پیوست بیست و ششم که موضع لوهری از اعمال
برونده مورد نزول جنود مسعود میگشت راجه قریب دو پاس
روز بکنار قلعه که نزدیک منزل بود رسیده برای محافظت بهیور و
گذرانیدن توپخانه در دست چپ اردو قرار گرفته بود و قراولان را
بهر سو فرستاده که خبر غنیم بیاورند و دلیر خان با فوج هر اول موسم
معهود پیشتر بمنزل رسیده بدستور هر روز در پیش لشکرگاه صف بسته
بود درین وقت از دست راست اردو فوجی از اعدای ظاهر شد داوود
خان باشا را راجه از ناله گذشته آنطرف ایستاد و دلیر خان از جایی
که بود باره پیشتر آمده بجای که بان اعدای می رسید قرار گرفت
و راجه قطب الدین خان را عقب اردو راجه رایسنگه را در دست
چپ بجای خود گذاشت که اردو را از ناله گذرانیده بمحافظت
لشکرگاه قیام نمایند و خود بتعجیل از ناله گذشته میان فوج دلیر
خان و داوود خان ایستاد و قریب هفت هزار سوار از فوج بزرگ
غنیم جدا شده رو بروی راجه و داوود خان صف آرا گشتند و مابقی
رو بروی دلیر خان نهادند راجه کیرت سنگه را با فوج القمش
و فتح جنگخان را با لشکر طرح بامداد دلیر خان فرستاد و پس از
اندک زمانی از جمله این هفت هزار سوار که در برابر راجه و داوود
خان بودند نیز پیشتری بمسند دلیر خان شتافته برو هجوم آوردند
بمشاهده این حال راجه نیز با سپاه قول بخان مذکور ملحق شد

و بیکپاس از روز مانده مقهوران با فوج دلیر خان بکارزار درآمدند
آن خان شهابت شعار بدفع آن جمع نابکار در آمده بتلاشهای
مردانه و حملهای دلیرانه سالک جمعیت آنها را از هم گسیخت و
جمعی ازان گروه ادبار پزوه را بتدیغ الماس گون چون بخاک معرکه
برآمیخت غیرت و مظفر برادر زادهای او و ابوالمحمد نبیره
بهلول و غالبخان و قباد خان و دیگر مبارزان جان نشان و بندهای
اخلاص نشان که دران فوج بودند دستبردهای نمایان نمودند و در هر
طرف که بر سپاه نصرت پناه از استیلائی اعدا و هجوم خصوم کار
تنگ میشد دلیر خان خود را رسانیده دشمنان منکوب را مغلوب
می ساخت چون مخالفان از مقابله فوج دلیر خان طرپی نه بستند
خاسر و ناکام ازان سمت عذر همت برتافته بفوجی که مقابل راجه
و داؤد خان بود ملحق شدند و راجه دلیر خان را طاییده بجانب
دست چپ خود باز داشت و کبریت سنگه و فتح جنگخان را پیش
روی خود کرده آهنگ جنگ با آن گروه باطل آهنگ نمود درین
اندا مخدولان خیرگی کرده قدم جرأت پیس نهادند کبریت سنگه
با فوج التمش و راجه پوتان راجه و فتح جنگخان و جمعی دیگر از
مردان مرد که پیش قدم عرصه نبرد بودند بر آن جسارت منشان حمله ور
گشتند و هرناتیه چوهان که از راجه پوتان عمده راجه بود و جمعی
دیگر از متهوران جلالت کیش سبقت نموده بمخالفان در آریختند
و بتدیغ تیز و سدان خون ریز بسیاری از مقهوران باطل ستیز را تار و
پود حیات از هم گسیختند و دران آویزش هرناتیه بیست و یک زخم
برداشته با همراهان خویش نقد جان دو باخت و جمعی دیگر از

راجه پوتان نامی راجه بزخمهای نمایان چهره بسالت برانبروختند و
سید منور خان باره و رامسنگه راتهور و بوانرش که در فوج قول
بودند از روی کار طلبی بر غنیم تاخته ترددات پسندیده بظهور
رسانیدند بمشاهده این حال راجه نیز بمداغ اعدا عذران گرا گشته
بنیروی دلیری و دلاوری خیل مخالف را از پیش برداشت و از اسباب
بدفع گروهی که از طرفی دیگر آغاز جسارت کرده بودند برگشته
لوی قلبه و استیلا برافراشت القصه دکنیان مقهور چندانکه مقدور
و میسر بود کوشش و آویزش نمودند و جمعی کثیر ازان قوم بدفرجام
طعمه تیغ بهادران بهرام انتقام گشته بسیاری را آسیب زخمهای
کاری رسید و آخر الامر بسان بخت و روزگار خویش برگشته بکام
ناکامی و ادبار راه فرار سپردند و سپاه ظفر پناه تا ده گروه آن گروه
شعوت پزوه را تگاشی نموده کامیاب نصرت و فیروزی بازگشتند
راجه پس از فتح بمکانی که پشتهای کشتگان افتاده بود آمده ایستان
و اشاره کرد تا آنها را برداشتند و کبریت سنگه را بطریق چند ادوی
در عقب گذاشته با جنود مسعود بمنزلگاه روانه شد و بیکپاس و سه
گهری از شب گذشته بمعسكر فیروز ری رسید درین محاربه و پیکار
یکصد و نود تن از دلاوران صف شکن و هزیران خصم افکن سر
بجیب نیکدستی در کشیدند و قریب دو صد و پنجاه کس گلهای
زخم از شاخسار سردی چیدند و مرائب بسیار از پای در آمده
برخی زخمدار گشتند و از غنیمت لایم زیاده از چهار صد کس مقتول
و مجروح شدت و از تقریر برخی مجروحان لشکر غنیم که بدست
آمده بردند بظهور پیوست که درین جنگ گوله تفنگی بر اسب

سواری خواص که از سرداران مخالف بود رسیده از اسب نر اتحاد
و چون او را بر اسب دیگر سوار کردند بآن نیز تیری رسید و شهید از
افغان که او هم از سرداران آن حزب ادبار بود زخم تیری از شصت
جلادت مبارزان منصور بر سینه خورد بالجمله لشکر منصور در منزل
مذکور یک مقام کرده از آنجا بطریق سه مرحله غرقه شعبان در هشت
گروهی قلعه پریزده فنزل نمود و بمقتضای مصلحت بیست و چهار
روز آنجا اقامت گزید و بتواتر اخبار ظاهر شد که قطب الملک از
کج اندیشی و بی خردی سود خویش از زیان باز ندانسته با عادل
خان متفق شده است و با آنکه سابق شرزه نام نوکر خود را با چهار
هزار سوار و ده هزار پیاده بکرمک لشکر او فرستاده بود درین هنگام
رضا قلی خواجه سرا را از نوکران خویش که بخطاب نیکنامخانی
بدقامی داشت با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بامداد
و معاونت آن باطل اندیش بی خرد تعیین نموده با افواج او پیش
گروهی بیجاپور رسیده و رضا قلی بقلعه رفته نزد عادل خانست
و از نوشته مسعود خان قلعه دار که این بوضوح پیوست که سیدی
جوهر از سرداران غنیم با جمعی کثیر از مقامیر بر سر قلعه مذکور
آمده آنرا قبل کرده بود اتفاقاً گوله تفنگی از قلعه بار رسیده و هکرای
نیستی شد و رفیقانش متفرق گردیدند و هشتم ماه مذکور نوشته
ادرت سنگه بهدرویه از قلعه منگل بیده رسید مشعر بآنکه فوجی
عظیم از غنیم آنرا در قبل دارند بفرآن راجه داراد خان و راجه
رایسنکه و قطب الدین خان را با همراهم مقرری آنها تعیین
نمود که مخالفان را از پای قلعه دفع کنند و نوزدهم خبر رسید که

مقهورانی که بمحاصره قلعه مسطور جسارت ورزیده بودند از استدعای
توجه افواج قاهره آنصوب از پای قلعه برخاسته راه ادبار سپردند
بیست و چهارم و دوازدهم خان و راجه رایسنکه و قطب الدین خان
برگشته بلشکر فیروزی پیوستند و چون نوشتههای قلعه داران ظفر آباد
و کلیانی و اومه راودکیر مخبر از جسارت و خیرگی نمیر بهلول و
دیگر مخالفان مخدول و در آمدن آنها بملک بادشاهی و شورش
انگیزی و انساد نپتو که چنانچه گزارش یافته در پای قلعه نیاله از
سیوا جدائی گزیده بعاقل خان گزیده بود رسید راجه با عساکر
قاهره بیست و پنجم از نواحی پریزده کوچ کرده از راه دهارا سیون
و تلجاپور روانه شد که دگر باره بولایت غنیم در آمده چند آنکه ممکن
و مقدور باشد در تخریب آن بکوشد و جنود نا مسعود مخالف را
نیز که در آن سمت نشان میدادند تنبیه و تادیب نماید و چون از
نوشته ناروجی بسونت رای که در قلعه بهلتن بود بظهور پیوست
که در قلعه مذکور آب بغایت کم است و اگر محاصره اتفاق افتد بعلت
قلت آب کار بر محصوران تنگ خواهد شد راجه بمقتضای مصلحت
بهلتن را بجاگیر مهداجی خویش سیوا که در سلک بندهای
بادشاهی انتظام یافته بود مقرر ساخته او را بآنجا فرستاد و ناروجی
بسونت رای را نزد خود طلبید و چون در موضع درهوکي از اعمال
بیجاپور قلعه گلیهی بود که جمعی از معاندین در آن متحصن بودند
غالب خان و ناروجی را که بود آتشخان را با برخی از توپخانه بتسخیر
آن تعیین نمود و پس از رسیدن این جماعه بپای آن قلعه محصوران
زینهار خواسته بر آمدند یکصد کس سپاهی و دو صد تن از رعایا

بودند و شرزه راو بحراست آن تعیین یافت و هفتم ماه مبارک رمضان
نهم سال از جلوس همایون قلیچاپور مورد نزول عساکر گردون متأثر
گشت و باقتضای مصلحت شش روز آنجا مقام شد و بظهور پیوست
که نبیره بهلول و ساهو با دیگر مخالفین بیست و هشتم شعبان پدای
قلعه کلیان رسیده غبار جسارت برانگیختند و مبارزان نصرت شعار از
نراز حصار آنها را بتوپ و تفنگ و پان گرفته خاک ادبار بر فرق روزگار
شان بدخند چنانچه شصت تن از آن محال اندیشان رهگرای نیستی
شدند و بسیاری مجروح گشتند و نبیره بهلول ناکام و مخدول از پای
قلعه برخاست و چون منهدمان آگهی دادند که جنود غلیم که در
سمت کلیان و اوسه بودند بسمت ظفر آبک شتافته اند راجه
چهاردهم ماه مذکور با انواع منصور از قلیچاپور کوچ کرده و دهم در
سه گروهی قلعه نلدرک نزول نمود و روز دیگر از آنجا بسمت
قلعه کنجوتی کوچ کرد و چون پیشتر پتنگ راو را با جمعی بتسخیر
کنجوتی تعیین کرده بود خبر آمد که وقتیکه او با همراهان بآنجا
رسید گروهی از مخالفان که در قلعه و قصبه بودند از کوته اندیشی
و بخت یرگشتگی بکام جسارت برآمده بمجادله پرداختند و چندی
از طرفین مجروح شدند و زخم تبری بدست پتنگ راو رسید و
شب هنگام مخدولان فرار نموده مسلک ادبار سپردند و قصبه با قلعه آن
بصرف مبارزان دبروز ماند در آمد و بیستم متصل کنجوتی معسکر
جنود مسعود شد و راجه باقتضای صلاح اندیشی اشاره کرد که قلعه آنرا
منهدم ساختند و روز دیگر هفت و نیم کوه چریبی پیرویه در یک
گروهی نیلنکه که قلعه متین گلین دارد و از آنجا تا کلیان شش و نیم

کروه و تا اوسه ده کوه است منزل گزید و غالب خان و دتاجی
و راکهوجی و کهیلوجی و جمعی دیگر را با آتشخان و برخی از
توپخانه بتسخیر قلعه نیلنکه تعیین نمود و روزی چند آنجا اتفاق
اقامت افتاد چون فرستاده ها بآنجا رسیدند محصوران قلعه حصار
عانیت بر خود تنگ نضا دیده دست توسل بدامان استخوان زدند
و قلعه را بتصرف اولیای دولت سپردند راجه سلیمان بیجاپوری را
اسپ و خلعت داده بحراست قلعه مذکور معین ساخت و چون آن
زیده راجه با مقتضای مصلحت و کار آگهی باستمال و تالیف
قلب فیتو که مجملی از حال او گزارش یافته است پرداخته او را
بجاده قویم بندگی و مسلک مستقیم دولتخواهی رهنمون شده بود
درین وقت بیارزی بخت و دولت از کردار نا صواب خویش برگشته
از خیل مخالف جدا شد و بلشکر نصرت اثر پیوسته بر راجه ملاقی
گردید و از آنجا که سیوا را آرزوی استقامت سزیه مرکوز خاطر بود راجه
بر وفق خواهش والتماس او درین باب به پیشگاه خلافت و جهان پانی
مرضه داشت نموده بود و فضل و عاطفت حضرت شاهنشاهی که
پرتو خورشید لطف و کرم الهی است قبول ملتمس او کرده یرایغ
مکرم پدرا صادر گشته بود که جریده آمده ناصیه ساری آستان
معلى گردد درین ایام آن ضلالت کیش با سنبهای پسر خویش و
برخی نوکران خود از راجه مرخص شده روانه درگاه خلائق پناه
گردید و چون راجه دتاجی و همراهانش را از فوج هراول و ترکناز
خان را از فوج التمش با جمعی دیگر برای طلایه انواج نصرت
پیما تعیین نموده بود دتاجی از نیلنکه دو کوه پیشتر رفته

بحر است اهل کبھی قیام داشت درین افدا شرزه مهدوی که بانواج مخالف نزدیک بود فوجی بمقابلۀ ترکناز خان فرستاد خان مذکور بمداغۀ آنها در آمده کوشش مردانه نمود و چندی از همراهانش زخم برداشتند و شرزه با سه چهار سوار بر سر دتاجی آمد و مخالفان از هر چهار طرف او را با همراهانش قبل کرده هنگامه آرای کارزار شد مبارزان هزبر آهنگ چون کار بر خود تنگ دیدند از او پان فرود آمده بازوی جلالت بچنگ کشودند و دتاجی با رفقای خویش قدم همت و دلیری فشرده آنچه منتهای سرتیۀ کوشش و سپاهگری بود بظهور رسانید و بضرب تیغ سرافشان بسیاری از ان شقاوت مژشان بر خاک هلاک انداخت و آخر الامر زخم بسیار برداشته جان سپردنی در راه عبودیت در باخت و رستم راو مجروح شده در معرکه افتاد و سپاه غنیم او را بر گرفته بردند و میدی ریحان کوششهای مردانه کرده سر بجیب نیکدانی فرو برد و بسونت رای و راهجوی پسران دتاجی که زخمهای کالی برداشته بودند با برخی از همراهان خود را بیک سو کشیدند و چون بمعسکر ظفر پیوستند بسونت رای بهمان زخمها در گذشت و در همین روز ابوالقاسم پسر قباد خان برسم قراولی از لشکر گاه برآمده بود گروهی از غنیم نابکار نمودار شده باو در آویختند و او چون سپاهی درخور مدافعۀ اعدا همراه نداشت بآئین قزاقی از آنجا برآمده اواخر روز دلیر خان را ازین معنی آگاهی داد آن خان شهادت نشان بلا توقف با فوج هراول روانۀ آنصوب شد و بجائی که جنگ واقع شده بود رسید شب آنجا توقف گزید و قریب صد و پنجاه تن از مبارزانی که جان نثار شده

بودند اشاره کرد که لشهای آنها را از خاک برداشته مسلمانان را دفن کردند و هندوانرا سوختند و راجه رایستکه نیز اشاره راجه اواخر شب رفته باو پیوست خان مذکور روز دیگر بدفع اعدای که بمسافت سه کره از جنگ گاه اقامت داشتند روان شد و مخالفان از اجتماع خبر آمدن او و بواجی فرار نهادند پنجم شوال عساکر نصرت مآل از نیلکنه بسمت اوسه نهضت نمود و هفتم که مقام بود راجه قطب الدین خان و داؤد خان را با همراهان آنها بحر است کبھی تعیین نمود و چون آگاهی یافته بود که لشکر بیجاپور و گلکنده سواهی ابوالاحمد نبیره بچتر و رضاقلی که در عقب بودند بسه فوج منقسم گشته اند یکی بسردارجی شرزه مهدوی و دوم بهسرگردگی خواص حبشی و سوم بکار فرمانی نبیره بهلول الجرم همواره مستعد کار و متروصد پیکار بوده گوش بر خبر آن افواج نکبت اثر داشت تا آنکه اواسط روز مذکور خبر رسیده که شرزه با فوج خود بر سر اهل کبھی آمده برخی شتران که از افواج منصور بسمت دست راست رفته پاره دور شده بودند گرفته و دو فوج دیگر بداؤد خان و قطب الدین خان مقابل شده و آنها شتران کبھی را پیش انداخته جنگ کزان می آیند راجه باستماع این خبر دلیر خان را با فوج هراول بتعجیل هرچه تمام تر بکومک فرستاد خان مذکور بسمتی که داؤد خان و قطب الدین خان با غنیم لایم آویزش داشتند روان شد و چون پاره راه رفت اتفاقا داؤد خان فوجی از اعدا بقصد اینکه از عقب فوج داؤد خان و قطب الدین خان در آیند از جنود مخالف جدا شده باین سمت که خان مذکور میرفت آمده بود آنخان جلالت پرور بران روزه

صفقان حیدله در حمله آور شده آنها را متفرق ساخت و از آنجا
پیشتر رفته در حالتی که داود خان و قطب الدین خان در آب گهی
را سالم از تعرض معاندین روانه معسکر نصرت قرین نموده از سر
جمعیت خاطر با غنیم خویش معرکه آرای نبرد بودند با آنها پیوست
لودیخان و غیرت برادر زاده دلیر خان که پیش روی او بودند مرکب
جلالت بر انگیزته دلیر اند بر مخالفان تاختند و رایت غلبه و استیلا
افراخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و چون فوجی دیگر از آن
خیل ادبار بکوسک رسید دلیر خان از فیل فرو آمده بر اسب سوار
شد و جلو ریز بر سر آن سیه بخشان رسیده بطمع سر پنجه همت و
دلیری روی جرأت و جسارت شان از عرصه کارزار بر تافت بسیاری
را طعمه مصمص انتقام ساخته تا دو کوه در پی آن مدبران شقاوت
پژوه تاخت و راجه جیسنگه که بعد از فرستادن دلیر خان ملا یحیی
و نیتو و سیدی منیل را با دیگر حبشیان و چنددی از مبارزان
مغول و جمعی از بغدوچیان پیاد داری معسکر فیروزی تعیین کرده
با باقی سپاه ظفر پناه سوار شد و چون نزدیک رزگاه رسید فوجی
از سمت یمین نمودار گشت راجه جلو ریز بر آن گزوه باطل ستیز
حمله برده بشعله تیغ آبدار و برق سنان آتشبار درد سودای پندار
از دماغ نخوت شان بر آورد و فتح جنگخان با فوج طرح و کثرت سکه
بالشکر آتش کوششهایی نمایان بکار بردند و فوجی دیگر از جانب
یسار نمودار گشته راجه با جنود خزانکار بر آنها تاخت و بیابری همت
و دلوری سلک جمعیت آن جسارت کیشان از هم گسیخت و سوبه کورن
و مترسین بندیده که پیش روی او بودند ترددات شایسته بجای

آوردند و سایر مبارزان منصور که در هر فوج معین بودند مصدر
تلاشهای مردانه گردیدند بالجملة مخالفان قابو جو چون از همه
مردست جرأت و جلالت فیروزی بازوی شهاست و صرامت مبارزان
فیروزمند بر تافته دیدند سر رشته ثبات و پایداری از کف داده
بادیه پیمای فرار و رهگرای وادی ادبار شدند و بعد از پشت دادن
اعداد راجه بتکامشی آنها در آمده مسانعی بعید در پی آن عبید
خوین گریز یا شقاوت و چون منبر زمان پیاپی اسپان تازی نژاد
یسرعت برق و باد پویان بودند و روز نیز بی گاه شده بود راجه عنان باز
کشیده بسمت داودخان و قطب الدین خان روان شد و در راه خبر
شنید که آنها نیز قرین فتح و ظفر بجانب او می آیند و از آنجا
بسمتیکه دلیر خان بود میل کرده چون آگاهی یافت که خان مذکور
نیز مظفر و منصور می آیند عنان یوادی معاودت تافته روانه معسکر
فیروزی شد و داود خان و قطب الدین در راه بر راجه پیوسته قریب
یکپاس از شب گذشته مجموع سپاه ظفر پناه بلشکرگاه رسیدند درین
فیروزی مصاف از مبارزان لشکر منصور قریب دو صد تن بمردی
و مردانگی نقد جان در باختند و چهار صد و شصت و پنچ کس دیگر
شجاعت بزیور زخم زینت پذیر ساختند و از سپاه مخالف مضاعف
این مقتول و مجروح گردیدند و روز دیگر که مقام بود از تقریر
مبشران اقبال بظهور پیروست که الیاس مهدی مخاطب بشرزه خان
که در جلالت و دلوری و فنون مردازی و میاهگری مسلم اهل دکن
و رکن اعظم آن جیش پر مکر و فن بود هرین جنک بزخم تغلنگی
که بدستش رسید و زخم نیزه که بر کتفش آمد از پای و افتاد

و مذبذبان لش را از معرکه برگرفته بیرون بردند و پسر خردش را آسیب زخمهای کاری رسید و نیز منهدان آگاه گزارش نمودند که درین آویزش سپاه بلجاپور و لشکر گلکنده زیاده بر بیست و دو هزار سوار بود نه ماه مذکور افواج قاهره از جای که اقامت داشتند نهضت نموده در موضع سات سوز از اعمال اوسه نزول کردند و پس از هشت روز از آنجا نهضت نموده در مقام اودن منزل نمودند و بیست و یکم کنار آب تیر که آن نیز از متعلقات اوسه و از آنجا تا تلجاپور هشت کروزه رسمیت معسکر جنود فتح رهبر شد روزی چند آنجا اتفاق اقامت افتاده سیوم دی قعده شب هنگام نوجی از مخالفان خسران مآب بآن روی آب آمده قریب سه هزار بان بلشکر فیروزی انداختند و آسیب آن بدعضی مردم و برخی دراب رسید پنجم ماه مذکور کوچ شده موضعی دیگر از کنار آن آب مورد نزول گشت و دهم نزدیک قلعه تیر از اعمال برگرفته دهوکی که متعلق به بلجاپور است محل ورود جیش مسموم شد راجه بعد از وصول بدان منزل بآنین معبود از راه حزم و دور بینی نزدیک بمعسکر فیروزی توقف گزیده افواج قاهره را جا بجا باز داشت و انگی از اردو بلشکر گاه رسیده چنداول هتوز نرسیده بود درین اثنا منهدان خبر رسانیدند که لشکر نکبت اثر بلجاپور و گلکنده بهیئت مجموعی نزدیک بلچنداول رسیده است راجه بمجموع استماع این خبر با لشکر قول و فوج طرح و التمش بجانب اعدای روان شد و بدلیرخان و دیگر سرداران فیروزی نشان پیام نمود که خود را زود برسانند و آنها نیز در راه بر راجه پیوستند چون بغداد نزدیک رسیدند دلیر

خان پیش روی راجه شد راجه رایسنکه در دست خان مذکور قرار گرفت و از غنیمت عاقبت و خیم حواص و پسر شرزه مهدوی و دیگر بلجاپوریان و حیدر آبادیان قطب الملکی با قریب هفت هزار سوار روبروی دژ خان و قطب الدین خان صف آرا گشتند و نپذیرد بهلول با تمام افغانان بلجاپوری و انکوی بهوسله و مانجی کهواپره و دیگر سرهتای بلجاپوری و شرزه حیدر آبادی که نوجی گران بودند بدلیرخان مقابل شده بانی چند انداختند آن خان شهادت نشان بچنگ توپخانه مقید نا شده دلیرانه سمنند جلالت بدفع مخالفان برانگیخت و نزدیک بآنها رسیده به تیغ تیز و سنان خون ریز بآن گروه باطل ستیز در آواخت و چون اشتعال نیران حرب و قتال شدت پذیرفت اعدای بدسگال سطوت و صولت مجاهدان جیش اقبال را تاق نیازده روی همت از مقابله بر تافتند و دلیران عرصه نبرد و شیران پیشه نوردان روزه صفنان شقاوت کیش را پیش انداخته بتعاقب درآمدند غیرت و نعمت برادر زادهای خان مذکور که از پیش روان معرکه کارزار بودند کوششهای مردانه بجای آوردند و رحیمدان برادر زاده دیگرش زخمهای کاری بوداشته از مرکب فرود افتاد و ابوالمحمد نپذیرد بهلول مصدر ترددات نمایان شده چندی از همراهانش بزخمهای شمشیر چهره آرای مردانگی گشتند و کرن راهپور و برادرش جوهر جلالت بظهور رسانیده گلهای زخم از شاخسار مردی چیدند و آتشخان داروغه توپخانه و حسن بیگ منک باشی و جمعی دیگر از گروه برق اندازان که مقدمه این موج بودند ترددات شایسته نمودند و دلیر خان بهر جا غلبه از سپاه مخالف مشاهده میکرد

پدایمردیج شهاست و مردانگی خود را رسانیده بدفع آنها می پرداخت
 راجه نیز که در سمت یمن آن خان بسالت آئین بود مساعی شایان
 و تلاشهای نمایان بتقدیم رسانیده معاندان تیره بخت انتهاز فرصت
 نموده بزجاد و نرایی که در دست راست فوج راجه مذکور بود و اندکی
 از فوج دور بود هجوم آوردند او بمدافعه اعدا ثبات قدم ورزیده
 کوششی شایسته نمود و چندی از همراهانش سر بر سر مردانگی
 نهاده برخی مجروح شدند و راجه رایسنگه بکومک او رسیده سقاهیر
 را منهنز ساخت و جنود گردون شکوه تا هفت گروه تعاقب
 مخدولان ادبار پزوه نموده پالکی و جهتری بسیار و شتران پر بار از
 جوشن و زره و بان و دیگر اسلحه پیکار از آنها بدست بهادران نصرت
 شعار افتاد و راجه داود خان و قطب الدین خان را در برابر خواص
 و پسر شرزه مهدوی و دیگر مخدول که بآن دو خان جلالت نشان
 مقابل بودند گذاشته بآهنگ کومک دلیر خان روان گشته بود چون
 یک گروه پیمود این گروه نیز بقصد اینکه از عقب دلیر خان در
 آیند رخ از عرصه مقابله داود خان و قطب الدین خان بر تافته
 از آنجا برگشتند و آنها برای محاربت دایره گاه ماندند در خلال
 اینحال خبر رسید که همراهان دلیر خان غنیم خود را رانده دور
 رفته اند و بتعاقب اعدای هر سو متفرق شده و خان مذکور با سیصد
 کس مانده راجه بمجرد استماع این خبر از کوهچ که در میان او
 و دلیر خان حائل بود گذشته نزدیک بآنخان دلیر رسید کبریت سنگه
 و فتح جنگ خان که مقدمه فوج راجه بودند باو پیوستند و از آنجا
 که فوج بزرگ مخالف تنبیه یلیغ یامنه رهگرایی فرار گشته بود

و روز بآخر رسیده باقتضای رای مصلحت پیرا صلاح در معارفت
 و ترک تعاقب دیده دلیر خان پدام نمود که عذر باز کشیده
 فوج متفرق خود را فراهم آورد و روانه معسکر فیروزی گود و چون
 فیلی از فتح جنگ خان که آسیب صدمه بان باو رسیده مراحمه
 میگرفت در وقت روانه شدن راجه بسمت دلیر خان عقب مانده
 بود درین وقت پسر شرزه و خواص و جمعی مخدولان که از دور نمایان
 بودند انتهاز فرصت نموده در پای کوهچ مذکور فیل را قبل کردند
 راجه ازین معنی آگهی یافته بلا توقف با جمعی قلیل جلو ریز
 خود را بسر کوهچ رسانید مخالفان چون همراهان راجه را بغایت
 کم دیدند فیل را گذاشته و یکجا فراهم آمده مهیبی ستیز و آویز گشتند
 درین وقت کبریت سنگ و فتح جنگ خان رسیدند و بآن جمع نابکار
 و گروه سیه روزگار در آویخته بضرب تیغ آبدار و سنان برق آثار بسیاری
 را بر خاک نیستی انداختند و بداد حملهای مردانه عرصه کارزار
 از غبار جمعیت و هجوم آنها پیراسته تا یک گروه بتعاقب پرداختند
 و راجه نیز با وجود وقار سرداری خود را بهر طرف رسانیده آثار
 شهاست و دلوری بظهور میسرسانید چون شام در رسید و نسائم
 غلبه و استیلا بر پرچم رایست مبارزان ظفر لوا وزیده اثری از غنیم
 ندیدیم نمائد اتواج فاعره کوس نصرت نواخته و علم فیروزی افراخته
 بدایره گاه معارفت کردند درین آویزش حیدر ترکمان را از سرداران
 قطب الملک زخم تیری بر ران رسید و زیاده بر پانصد تن از سپاه
 بیجاپور و گنگنده که از آن جمله موسی افغان سر لشکر ندیر و بهلول
 و مانکوی پسر نایک که راره و چندی دیگر از عمد ها بودند بدالاست

تبع بهادران منصور راه عدم پیمودند و قریب هزار کس زخمی شدند و از سپاه ظفر پناه یکصد و سی و پنج تن بفقده جان گوهر نیک نامی خریدند و هفت صد و نود و چهار کمر مجروح گردیدند بالجملة راجه دران منزل سه روز اقامت نموده از آنجا بطریق دو مرحله پانزدهم ماه مذکور برکنار آب مانجیره که بمسافت ده کوه رسمی از فتح آباد معروف بدهارور واقع است نزول نمود از آنجا که مخالفان نابکار سیماب وار یکجا قرار نگرفته برسم قزانی چنانچه شیوه سپاه دکن است هنگام انتهاز فرصت آویزش می نمودند و چون مغلوب میگشتند بدستیارچی سبکباری و پایمردی مراکب باد رفتار مرحله پیمای وادی فرار میگشتند و دگر باره قابو دیده مساک جسات می سپردند و افواج بحر امواج نابهر گرانباری و سنگینی اردو بدعاقب آن بد عاقبتان شقاوت خود مسافت بعید نمی توانستند پیمود راجه باقتضای رای مصلحت پیرا عزیمت آن کرد که جنود نصرت شعار را جویده و سبکبار ساخته بر سر آن جیش نکبت افروز و آنها را تنبیه و تادیبی چنان نماید که من بعد جرأت بستیز و آریز نتوانند نمود و باین اراده جریده شده خیمه مختصری برداشت و همچنین همه سرداران و لشکریان را تاکید کرد که مخفف و سبکبار شوند و مجموع احوال و اقبال اردو و لشکر را بفتح آباد فرستاد که آنجا باشد و پیرم دیو میسودیه و جگت سنگه هاده و کهلوجی و جمعی دیگر را که دو هزار و سیصد کس بودند بجهت حراست پنه و اردو در آنجا تعیین نمود و بیست و دوم ذی قعدة باین عزیمت صائب از کنار آب مانجیره کوچ کرده بسمت دهاراسیون

که مخدولان را آنجا نشان میدادند پنج و نیم کوه جریبی پیمود و جاهدوسان گزارش نمودند که غنیمت مردود خبر توجه جنود مسعود شنیده از دهاراسیون بطرف تلچاپور رهگرایی ادبار شد و افواج قاهره بیست و هفتم ماه مذکور از دریای سین عبور نموده در موضع سهری از اعمال پرینده که مخاذیل آنجا گرد شورش انگیزده بودند نزول کرد و روز دیگر برکنار دریای بهیونره منزل نمود و از تقریر منبهیان ظاهر شد که افواج مخالف یکجا فراهم آمده در سه کروهی سولاپور اقامت گزیده اند و بتحقیق پیوست که چون عادل خان بر کیفیت غلبه و استیلائی جنود اقبال و حقیقت ضعیف حال و پیریشانی و اختلال افواج نکبت مآل خویش آگهی یافته بدیقین دانسته که از مقابل و مدافعه عساکر گردون شکوه ستوه آمده نیروی کوشش و آویزش در آنها نمانده است ناچار مصلحت کار در ترک پیکار دیده ابوالمحمد نبیره بچتر را با لشکری که بخاص خیل معروف اهل دکنست نزد خود طلبیده بسرداران خود نوشته است که بعد ازین قدم جرأت و جسارت بنزدیک مسکر ظفر قرین نگذاشته از آسیب سطوت و صولت مبارزان نیروزی نشان بر کران باشند و با بقیه لشکر ادبار افری که با آنها مانده تا هنگامی که جنود مسعود دران حدود است نزدیک سولاپور اقامت نمایند و همچنین قطب الملک نیز لشکر خود را که بکومک تلچاپوریان فرستاده بود بحیدر آباد طلبیده است از آنجا که افواج جهانکشا در تحریک ولایت مخالف که بدان مامور بودند دقیقه نا مرعی نگذاشته تمام محال متعلقه تلچاپور را مکرر بی شهر تاخت و تاراج

ساخته بودند چنانچه گذارش یافت چندین مرتبه با جنود اعدا صف آرا گشته هر دفعه اوای غلبه و استیلا برانراخته و مبارزان ظفر شعار از کثرت حرکت و توالی رکضات و تحشیم محاربات و مقاتلات بی در پی دستخوش رنج و تعب گشته مراکب و دواب بسیار تلف شده بود معینا موسم برشگل در رسیده مجال تردد نماند و در خلال این حال بذایر مقدمات مذکوره یرلیغ لازم الاستدال از پیشگاه جاه و جلال بر اجه جیسنگه صادر شد که با جنود مسعود ببلد فاختره اورنگ آباد معاودت نموده موسم برشگل را آنجا بگذرانند و برخی امرا و لشکریان را بمجال تیول خویش رخصت نمایند که صرفه و آسوده حال شوند راجه بموجب امر اعلی ترک پیکار مخالفان نهاد و عزیمت معاودت باورنگ آباد نمود و چون مقدمات و استحکام قلعه منگل بیده و سامان اسباب و لوازم حراست آن در مرتبه نبود که وقتی که عسکر ظفر اثر از آن حدود رایست معاودت برانرازد، اثر تعرض اعدای مصون تواند ماند راجه باقتضای رای مصلحت بجز صلاح درین اندیشید که قلعه مذکور را خالی کند بفابرین دلیل خان با راجه رایسنگه و قباد خان تعیین نمود که اسباب توخانه و ذخائر قلعه بر آورده اودوت سنگه حارس آنرا با رفقای او همراه بیاورد و خان مذکور با همراهان سلخ ماه مسطور عازم منگل بیده شده چون بدانجا رسید آن قدر سرب و باروت که در قلعه بود به بندهای بادشاهی و تفنگچیان و بیلداران و دیگر مردم قسمت نمود که بلشکر ظفر اثر رسانند و لشکریان را اشاره نمود که غلات و سایر ذخائر قلعه را چندانکه توانند تصرف نمایند و آنچه بماند آتش

در زند و بیلداران گماشت که کنگره های قلعه را انداخته آن قدر که میسر باشد در هدم و تخریب آن حصار بکوشند و بعد فراغ ازین مراتب مردم قلعه را همراه گرفته ششم ذی حجه با همراهان بلشکر منصور رسید و روز دیگر راجه با انواج قاهره از کنار آب بهیوضه بسمت پرینده کوچ کرد و نهم از آب عبور نموده در هشت گروهی پرینده منزل گزید و از آنجا بنزدیک موضع بهوم رسیده بذایر مصلحت تا هفتم ربیع الثانی آنجا نزول داشت و از آنجا بنواحی بدر آمده تا آخر ماه مذکور آنجا بود و چون درین ایام سیوای فتنه گرا که بدرگاه معلی رفته بود از سر جهالت و کینه اندیشی چنانچه در طبع گزارش رقابح حضور پرنور مذکور گشته از مستقر الخلافت اکبر آباد که دران هنگام مرکز ریاست جاه و جلال بود روی گردان شده مرحله پیمای وادی فرار و آواره دشت ابدار گردیده بود یرلیغ همایون بر اجه جیسنگه صادر شده که نیتوی خویش او را دستگیر نموده بدلیز خان سپاه و خان مذکور او را همراه گرفته بجایب خلافت آن راجه جمعی بجهت آوردن نیتو که در فتح آباد بود تعیین نمود و آن جماعه او را پنجم جمادی الاولی بلشکر ظفر اثر رسانیدند و راجه آن مسعود العاقبه را که حقیقت رسیدنش بسده شهر احترام و شرف اندوزی او بادر اک شرف اسلام سبق ذکر یافته با پسرش حواله دلیر خان نمود و آن خان بسالت نشان روز دیگر نزدیک بدر از راجه جدا شده بموجب فرمان طلب روانه درگاه معلی شد و راجه قیز بیست و نهم ماه مزبور از نزدیک بدر بعزیمت اورنگ آباد کوچ نموده هشتم جمادی الآخره در ظاهر آن بلد فاختره نزول نمود *

تعیین یافتن دلیر خان با فواج قاهره به تنبیه زمیندار چانده و تحصیل پیشکش نمایان

ایزد بیهمال که لطف کامل و فضل شاملش چهره کشای
شواهد بدائع آمال است چون این زبندۀ اورنگ خلافت را بمزید
تایید و انبال و کمال نوازش و افضال از سلاطین والا شکوه کرامت
امتداز بخشیده و بخامۀ موهبت ازلی بر او حقه جبین طالع مسعودش
رقم نصرو اعزاز کشیده لاجرم همواره بازوی بخت ارجمند شد و در یافتن
سر پنجه نخوت! سرکشان مغرور و عاصیان مقهور بندوری توفیقات
ربانی مؤید است و پدوسته اولیای دولت و سلطنت ابد پیوندش
را در احراز فتوحات نبیله و تحصیل غنائم جلیله امداد تیسیرات
آسمانی معاضد از شواهد صدق این مدعا درین هنگام تعیین افواج
جهان کشا است بسر گردگی دلیر خان بر سر زمیندار چانده و پیدار
گشتن او از خواب غفلت و دادن پیشکش شایسته باوایی دولت -
تبدیل این مقال آنکه چون آن تیره بخت از کمال سفاهت کبشی
و نا عاقبت اندیشی از منهج قویم اطاعت و مسالک مستقیم عبودیت
انحراف جسته شیوه بغی و عصیان ورزیده بود و بخدای محال و
پندار دور از کار مصدر حرکات زاهدگار گردیده بذات آن تنبیه و گوشه‌ال
آن خسران مآل پیش نهاد همت خسروانه گشته فرمان قهرمان
جلال بدلبرخان که با برخی از عسکر منصور دکن بعد فراخ از
تاخت ولایت بدجاپور به پیشگاه حضور طلب شده بود صادر گشت
که بهرجا رسیده باشد بمحور و روز منتهی "مع التور برگشته باهمراهمان

بر سر ولایت آن مقهور رود خان مذکور در منزل از دریای نبرده
گذشته بود که بوصول یرلیغ کرامت نشان مبهامی گشته با رندوله خان
و راجه سجان سنگه بقدیله و رار بهاوسنگه هاده و رار کرن بهورثیه
و راجه نرسنگه کور و جگت سنگه هاده و قادر داد خان و زبردست
خان و آتش خان و برق انداز خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت
نشان اواخر جمادی الآخره این سال همايون فال عازم مقصد گشت
و بموجب امر والا ایرج خان فوجدار ایلچینور و فتاح خان فوجدار
پونار و جمعی دیگر نیز در سلاک کومکیان انتظام یافتند و چون
اواسط شعبان با افواج قاهره بحدود ولایت چانده رسیده مانجی ملار
زمیندار نابکار آن سر زمین بسطوت عساکر ظفر قرین از بی‌بوشی
نشامی پندار بخوبش آمده جنون خوف و رعب بر باطن ضلالت موافقتش
استیلا یافت و سراز هوای بغی و طغیان و خاطر از اندیشه
استبداد و عصیان پرداخته چاره کار در سلوک منهج اطاعت و
عبودیت دید و ناکدا نام شخصی که مدار مہام او بود نزد دلیر خان
فرستاده اظهار عجز و ابتیال و ندامت بر سوابق جرائم و سیئات اعمال
نمود و استدعا کرد که چون آن خان دلیر نزدیک شود بآئین مسکنت
و خشوع آمده ملاقی گردد و برای ایمنی خاطر درخواست عهد و
قول نمود خان مذکور نظر بر شیمه فضل و گرم پادشاهی که نمودار
الطاب الهی است نموده متمنای او را پیرایه انجراح بخشید و
فرستاده را باز گردانید که نوید حصول این مامول بدو رسانیده آن
ضلالت کیش را بیارزد و چون ناکدا از لشکر فیروزی معاودت نموده
خاطر وحشت زده او را از جانب دلیر خان مطمئن گردانید این

معنی را موزی عظیم و تعجبی شگرف شناخته بلا توقف بعزم ملاقات آن خان شهابت کیش با مدهکر نام مهین پسر خویش روان شد و مبلغی از زر و سیم مسکوک بجهت پیشکش سرکار بادشاهی کد عیاله آوردن آن میسر بود همراه برداشت و بیست و سیوم شعبان که دلیر خان بموضع ماندوره که سرحد ولایت چانده است نزول نمود مرزبان مذکور بلشکر ظفر اثر پیوسته چون قصد ملاقات خان مذکور نموده با اشاره آتخان شهابت نشان آتشخان و رستم برادر ایرج خان رفته آن جهالت پرور را با پسرش پائین مجرمان میان بند در گردن او گندگی بی سلاح و یراق نزد او آوردند و در نهایت خضوع و سرانگزدگی ملاقات کرد و تمهید مراسم ندامت و اعتذار و اظهار مراتب عجز و انکسار نموده یکزار اشرفی و دو هزار روپیه و دو هراصب و یک زنجیر فیل برسم نیاز دلیر خان گذرانید و هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه که بر چند فیل و شتر و عرابه بار کرده همراه آورده بود بصیغه جرمانه و شکرانه اسان بسرکار خاصه شریفه سپرد خان مرزبور باو گفت که اگر سلامت جان و ناموس و بقای موطن و ولایت خویش میخواهی باید که پیشکشی لایق برای سرکار بادشاهی بزدی سرانجام دهی و من بعد باغواهی دیو ضلال و تحریک شقاوت و نکال قدم از شاهراه بندگی و فرمان پذیری بیرون نذهی از آنجا که آن ضلالت شعار بسطوت اقبال دشمن مآل شهنشاه روزگار مغلوب و غلب و یلیم و مورد خون عظیم گشته زوال موطن و مال و هلاک آستینصال خود را بر تقدیر عدم قبول و اعتدال متیقن بود از کار گهی و معامله شناسی سخن دلیر خان را آویزه گوش و هوش

ساخته سرمایه بهبود کار و سود روزگار خویش دانست و چنین قرار یافت که برسم جرمانه مبلغ یک کرویر روپیه از نقود و نغایس اشیا مثل جواهر و مرصع آلات و نقره و فیلان کوه پیکر بدیع منظر در عرض مدت دو ماه سامان نموده باولیدای دولت قاهره واصل نماید و سواى آن پنج لک روپیه بدلیرخان که واسطه اصلاح کار و ذریعه عفو جرائم آن بد کیش نابکار در حضرت خلافت گشته بود بطریق شکرانه بدهد و هر ساله دو لک روپیه پیشکش مقرری بسرکار خاصه شریفه مؤدی سازد و قلعه مانک درک را که از حصون متین آن مدبر غوی و پشت استظهارش بآن قوی بود یزدهای پادشاهی متهدم ساخته با خاک یکمان نمایند و بموجب التماس خان مذکور فرمان عالیشان از جناب فضل و احسان مشتمل بر صفع مآثم آن مورد نکال عصیان و تفویض جا نشینی او به رام سنگه کهین پسرش که اورا نایب مذاب خویش می خواست بصدر پیوندد و چون این مراتب مقرر گردید دلیر خان حقیقت معامده را به پیشگاه سلطنت و جهاننایبی معروض داشته قبول این مطلب را الحاح و اقتراح نمود از آنجا که عفو و بخشایش از جلالت شیم قدسیه شهنشاه مکرمت پرور تفضل منش است بر وفق ملتسم آن خان بسالت نشان رقم معافات بر صیغه ذلت مرزبان مرزبور کشیده از مواقف اطف و اصطناع یرایغ گیتی مطاع مبنی بر این معنی بطمرای نقاد پیوست و باخلعت مخرجه بجهت مرافرازی و اطمینان او از حضرت خلافت مرسل گشت بالجملة دلیر خان مانجی ملار را نزد خود نگاه داشته و کلاهی او را رخصت کرد که

رفته در سرانجام پیشگشی که مقرر شده بود بکوشید و محمد لطیف دیوان لشکر منصور را با جمعی از سوار و پیاده بهمد قلعه مانگ درک تعیین نمود و او با آن گروه بآنجا شتافته در اندک فرصتی آن حصن مذکور را با سطح زمین برابر ساخت و مبلغی خطیر از آنکه که جای آن قلعه مدون بود با قریب پنجاه توپ آهنی در آن چنگی و بندوق بسیار و دیگر ادوات توپخانه بر آورده بلشکر فیروزی رسانید و همچنین جمعی بقلعه بهلولی که در سرحد ولایت دیوکده واقع بود و آن نیز کمال حصانت و مهارت داشت تعیین نمود که بهمد و تخریب آن پردازند و پس از دو ماه که هفتاد و هفت لک روپیه از وجه پیشکش بوصول رسید چون زمین دار مسطور مریض و علیل گشته احوال ولایتش فتور و اختلال پذیرفته بود و سکنه و رعایای آن هر زمین روی بقرار آورده متفرق شده بودند و رخصت نمودن او در وصول تنمۀ پیشکش دخیل بود و فی الجمله تسامح و امهال با او مقتضای مصلحت می نمود لاجرم دلیبر خان از روی صلاح اندیشی مقرر نمود که مانجی ملار را روزی چند رخصت نماید مشروط بدانکه سه لک روپیه دیگر از جمله تنمۀ پیشکش سرکار جهان مدار با مبالغ پنج لک روپیه که تقبل دادن آن بخان مووی الیه قهوه بود که مجموع هشت لک روپیه باشد در عرض مدت دو ماه ادا نماید و بیست لک روپیه باقی را بتدریج در مدت سه سال واصل سازد و درین باب هیچکس از گرفت و بنابرین قرار داد خلعت فاخره که با فرمان مرحمت عنوان از جناب سلطنت بجهت او مرسل گشته دلیر خان بنابر مصلحت تا این هنگام باو نداده بود و جمدهر مرصع و برخی

دیگر از آلات و یک زنجیر فیل باو داده بیست و هفتم شوال او را با راسدنگه پسرش مرخص ساخت که بچانده رفته باصلاح امور ولایت خویش و سرانجام تنمۀ رجه پیشکش پردازد و چون فتاح خان فوجدار پونار درین ایام باقتضای اجل موعود بساط حیات در نورددید از پادشاه خلافت و جهاندار ی قاهر داد خان بجای او معین گشته بود تحصیل تنمۀ پیشکش بعهده سعی و اهتمام خان مشار الیه گذاشته مددگر مهین پسرش را نیز برسم یرعمل تا وصول هشت لک روپیه که ادای آن معجلا قرار یافته بود حواله او نمود و آنچه از نقود و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر در وجه پیشکش بوصول رسیده بود مقرر کرد که برخی را از ان ایرج خان فوجدار ایلیچپور با محمد لطیف دیوان لشکر منصور و جمعی از بندهای بادشاهی و پاره را رستم برادر ایرج خان با گروهی دیگر با ایلیچپور رسانند و خان زمان صوبه دار خاندیس و زین العابدین دیوان آن صوبه را با فریقی بآنجا فرستاد که آنها را به بلده طایفه برهانپور نقل نمایند و از آنجا بدرگاه آسمان جاه برده بمحل عرض رسانند بالجمعه چون کوک سنگه زمیندار ولایت دیوکده که بولایت چانده قرب الجوار است نیز از نا عاقبت اندیشی و سفاهت پروری در ایصال پیشکش مقرری تهران و امهال می ورزید چنانچه پانزده لک روپیه از پیشکش سنوات ماضیه برداشته از جمع آمده بود و در دادن آن بتمهید معاذیر دفع الوقت و تاخیر می نمود و بدلیبر خان فرمان شده بود که بعد از تمشیت مهم چانده بتادیب آن تیره بخت غدار پردازد و او را نیز از گران خراب غفلت بیدار سازد و آنخان بصالت شمار در انهای

اشتغال بهم چنانچه زمیندار مذکور را تضویف و تهدید نموده بود و آن ضلالت فرجام شخصی را که مدار مهم او بود فرستاده تائید تمهید مراسم ندامت و اعتذار و تقبیل ادای وجوه پیشکش بمرکار گنجان مدار اصلاح کار آن نابکار نماید لاجرم خان دلیر بنابر کمال خشوع و ابتهاج آن بدکیش باطل سگال او را بقبول معذرت و تعهد التماس عفو زلات در پیشگاه خلافت منّت پذیر گردانیده مقرر ساخت که پانزده لک روپیه که از پیشکش سنوات سابقه بر ذمه او لازم الادا بود با قریب سه لک روپیه دیگر برسم جرمانه در عرض مدتی معین بمرکار والا رحالد و از انجمله شش لک روپیه در مدت دو ماه واصل سازد و من بعد در ادای پیشکش مقرری که هر ساله مبلغ یک لک روپیه بود مدهنده و مساعد نورزیده سراز خط بندگی و فرمان برداری نه پیشد و بنابرین قرارداد آن ضلالت بهان عجله ده زنجیر نیل کوه تمثال در وجه پیشکش فرستاد و چون دلیر خان خاطر از مهم چنانچه پرداخت و وکیل آن تیره روزگار را که درین مدت ملازم لشکر نصرت شعار بود رخصت نمود که پیشتر رفته بمرانجام مراتب پیشکش پردازد و پانزدهم ذی قعدة از دهم سال این سلطنت بی زوال خود نیز بجهت مزید تاکید با افواج قاهره از حدود چانده که قریب سه ماه آنجا اقامت داشت بجانب ولایت دیوکده روان شد و مانجی ملار زمیندار چانده را نیز طلب داشت که با اتباع خویش آمده بچنود فیروززی پیوندد و چون بحدود ولایت دیوکده رسید کوک سنگه سرزبان آنجا بقدیم عجز و خشوع آمده بآن خان عقیدت آئین ملاقی شد

و پس از چند روز بجهت سرانجام پیشکش مرخص گردید و جملا خان مذکور با چنود منصور روزی چند دران حدود بسر برده برخی از وجوه پیشکش بوصول رسانید و در صدد این بود که ما بقی را بزودی تحصیل نماید و اگر زمیندار خسران مال در ادای آن تعلل و امهال ورزد همت بر تسخیر قلاع و ولایتش گماشته ساخت آن فاحشیت از خار وجود او بپراید در خلال این حال مثال کرامت تمثال از جناب خلافت و جهاندارى بآن خان شهامت پرور صادر شد که معامله زمیندار دیوکده را بهر عنوان باشد زود صورت داده چون تادیب و تنبیه عادل خان و تاخت ولایت بیجاپور دگر باره مرکوز خاطر والا وجه همت جهان کشا گشته با افواج قاهره از آنجا بدکن شتابد و بملازمت رخشده اختر برج حشمت و اقبال تابنده گوهر درج ابهت و جلال پادشاهزاده عالیقدر محمد معظم رسیده هرگاه اشاره معلی صادر شود با افواج بحر افواج بدان مهم قیام نماید لاجرم خان دلیر زمیندار مسطور را که اظهار تنگدستی و پریشان حالی می نمود بمقتضای مصلحت چندی دیگر مهلت داده درباب ایصال تتمه پیشکش بوعده معین مچاکا ازو گرفت و تحصیل آنرا نیز بعهده قادر داد خان نمود و درین ایام مانجی ملار زمیندار ولایت چانده بروتق قرار داد خویش از جمله تتمه پیشکش مبالغ هشت لک روپیه دیگر که ادای آن معجله مقرر گشته بود سرانجام کرده با ولیدای دولت قاهره واصل ساخت که مجموع هشتاد و پنج لک روپیه باشد و چون دلیر خان خاطر از مهمات ولایت چانده و دیوکده پرداخت بموجب یرابغ گیتی مطاع هشتم ربیع الثانی با عساکر

فیروززی روانه دکن شد و عاطفت پادشاه بنده پرور قدردان آن خان
بسالمت منش را بمعنایت خلعت خاص و اسب با ساز طلا نوازش
نموده یک هزار سوار از تابندگان او را دو اسبه سه اسبه مقرر ساخت که
منصبش از اصل و اضافه پنج هزار سوار از انجمله سه هزار
سوار دو اسبه سه اسبه باشد و ایرج خان را باضافه پانصدی بمنصب
دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و قادر داد خان را از اصل و
اضافه بمنصب هزار و هشت صد سوار از انجمله چهار صد سوار دو
اسبه سربلند بخشید *

آغاز سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

درین اوقات خجسته فرجام ماه مبارک صیام بهزاران یمن و
برکت و فرخندگی و میمنت در رسیده پرتو سعادت برجهان گسترده
و شب جمعه مطابق هفتم اسفندار رؤیت آن ماه مهر انوار اتفاق افتاده
ابواب حسنات و ثنوبات بر روی جهانیان باز شد و سال دهم از سنین
سلطنت و فرمان روانی خورشید سپهر خلافت و جهان کشائی قرین
توفیقات آسمانی و تاییدات ربانی آغاز شد و اشارت همایون به پیشکاران
پیشگاه دولت صادر گشت که بتهدیه اسباب و لوازم جشن مسعود
پرداخته تا رسیدن عید سعید فطر بارگاه خلافت و جهانبانی را
بستور هر حال آذین حشمت و کام رانی پذیرند *

نولد نوکل حدیقه دولت پادشاه زاده محمد کام بخش

درین فرخنده هنگام که فیض بهار عدل و رافت پادشاه دریا
نوال از نهال بخت جهانبانی ازهار امانی و اعمال میدمید و بمیامن
افتران دین و دولت و برکت ازدواج ملک و ملت نتایج خیر و سعادت
از بطن کمون بمهد ظهور میرسید در بهارستان خلافت تازه گلی از
گلبن حشمت و کامرانی شگفته مشام اقبال را عطر آگین ساخت
و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان مطابق شانزدهم اسفندار
پس از انقضای دو پاس و چهار گهری از روز مذکور پادشاهزاده
والا گوهر نیک اختیری از بطن یکی از مخدرات تلقی مقت و پرده
گزینان سراق عزت قدم فرخنده بعالم ظهور گذاشت و بمحمد کام
بخش موسوم گشت و چون دین ایام گوهر اکلیل اهبت و بختیاری
فروغ اختر عظمت و نامداری پادشاهزاده ارجمند محمد معظم
بموجب یرلیغ همایون با عساکر مقصور از دار السلطنت لاهور
مراجعت نموده بودند بیست و پنجم ماه مذکور که ساعتی مسعود
بود بانارگ معلی عمده امرای عظام جعفر خان و محمد امین خان
میر بخش تا بدرون شهر پذیره شده آن دره التاج سلطنت را
به پیشگاه حضور آوردند و اوایل روز در انجمن خاص غسلخانه آن
عالیقدر کامگار با سلطان معز الدین مهین خلف خویش بعر ملازمت
اشرف شهنشاه روزگار فائز گردیدند و یک هزار اشرفی و چهار هزار روپیه
برجیل نذر گذرانیدند و میرزا سلطان صفوی و نامدارخان و راجه رایسنکه

سیسودی و مختلص خان و غیرت خان و دیگر امرای نامدار که در
 رکاب آن والا تبار بودند نیز بتقدیل سده سده تارک مباحثات
 برافراختند و عاطقت بادشاهانه آن قرق باصره حشمت را بعطای
 خلعت خاص و یک عقد مرزاید گران بها و عصا و شمشیر با ساز
 مرصع و سلطان معزالدین و مها راجه جسونت سنگه را بعنایت
 خلعت عز اختصاص بخشید و شب یکشنبه هفتم فروردین هلال
 فرخنده شوال از افق سعادت رخ نموده منتظران مقدم خجسته عید
 را بهره مند حصول امید گردانید و صبح روز دل افروز عید نوای
 شادمانه اقبال از بارگاه ابهت و جلال پرده کشای گوش گردون گشته
 پادشاهزادهای کامگار و امرای نامدار و سایر بندگان آستان سپهر
 مدار رسد والای سلطنت و عتبه علیایی خانیت فراهم آمده چون
 خورشید جمال عالم آرای گیتی خدیو حق پرست یزدان پاره از
 مشرق عظمت و جهانبانی طلوع نموده تسلیمات قهیمت و آداب
 مبارکباد بجای آوردند و حضرت شهنشاهی بر فیل فلک شکوهی
 که تخت زرین بر کوه پشت آن منصوب بود سوار شده یائین معبود
 لوانی توجه بمصلی برافراختند و پس از مراجعت ساعتی چند
 در محفل فلک نشان خاص و عام بر سریر مرصع نگار جلوس فرموده
 انجمن آرای کلام بخشی و کامرانی گردیدند درین ایام فرخنده
 پادشاهزادهای کامگار ارجمند بخت پیدار محمد معظم و محمد
 اعظم و رکن السلطنت جعفر خان بعطای خلعت خاص مشمول
 ماطت گشتند و مکرخان بسرحمت اسب با ساز طلا مهابی شد و
 اعتقاد خان بعطای علم لوای افتخار افراشت و دلاور خان بصوبه ناری

برآر تعیین یافته بعنایت خلعت و جمده مرصع و اسب با ساز طلا
 سرافراز گردید و یک هزار سوار از تابانانش دو اسبه سه اسبه مقرر شد
 که بمنصبش از اصل و اضافه پنج هزار چار هزار سوار از انجمله
 سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و راجه رایسنگه سیسودی
 که بمنصب پنج هزار چار هزار سوار سربلندی داشت پانصد سوار از
 تابانانش دو اسبه سه اسبه مقرر گشت و تربیت خان که بنابر بعضی
 اسباب چنانچه گزارش پذیرفت روزی چند مورد عتاب پادشاه مالک
 رقاب گشته از منصب معزول و از سعادت کورنش محروم بود از
 مبامن مراحم پادشاهانه رخصت ملازمت یافته بعفو تقصیر
 کامیاب نضل و بخشایش خدیو جرم بخش عذر پذیر گشت
 و بمنصب چار هزار چار هزار سوار سرافرازی یافت و میرزا خان
 نبیره عهد الرحیم خان خافان که از مدتی ایام این سلطنت گیتی طراز
 تا این هنگام در سلک گوشه نشینان بود مورد انتظار عنایت
 گشته بمنصب سه هزار چار هزار سوار و عطای خلعت خنجر
 مرصع سربلند شد و قطب الدین خان باضافه پانصدی پانصد سوار
 بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار از انجمله دو هزار سوار
 در اسبه سه اسبه مهابی گردید و نیتوجی خویش سیوا که حقیقت
 حال و کیفیت نیک سرانجامی او بتوفیق ادراک شرف احلام قبل
 ازین مرقوم کلک حقایق نگار گشته چون سنت ختان بجای آورده
 شعار و آداب مسلمانی اندوخته بود مطمح انتظار مراحم شهنشاه دین
 پرور مکرمت گستر گشته بعنایت خلعت فاخره و جمده مرصع
 و شمشیر با ساز میناکر و اسب با ساز طلا و ماده فیل و بمنصب

سه هزاری دو هزاری سوار و خطاب محمد قلی خان کلبیاب نواز شد و از اصل و اضافه غیرت خان بمنصب سه هزاری دو هزار و دو صد سوار و صفی خان بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و انعام دو هزار روپیه و موبه کرن بلدیله بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و سید منور خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و هادیخان بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و شهسوار خان بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و زاهد خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و شیخ نظام بمنصب هزار و پانصدی یکصد سوار و محمد طاهر نواسه رستم خان بمنصب هزاری هفت صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری پانصد سوار و بادل بختیار بمنصب هزاری سیصد و پنجاه سوار سر بلندی اندوختند و سید فیروز خان که در ملک کومکیان صوبه بنگاله انتظام داشت از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی یکهزار و پانصد سوار از انجمله پانصد سوار دو سه اسبه و چکمت سنگه هاده اضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مفتخر و مبهی شدند و بیرم دیو سیسودیه که بذابر تقصیری از منصب معزول شده بود بعطای خلعت و منصب هزاری و پانصد سوار مورد عنایت شد و میر عماد الدین دیوان بیوتات بخطاب رحمت خانی و عزیز الدین برادرزاده جعفر خان بخطاب بهره مند خانی و خواجه محمد یوسف بخشی صوبه کابل بخطاب ارشد خانی و بهادر بیگ بخشی سرکار بادشاهزاده فرخنده شیم محمد معظم بخطاب ضابط خانی سرهانی کامرانی

اندوختند و محمد منصور کاشغری بعنایت ماده قبل و سید علی داروغه کتابخانه بانعام ده هزار روپیه و جمیل بیگ ارلات که تازه باحتملام عتبه خلعت رسیده بود بانعام شش هزار روپیه و اورس بی و ملا قاضی از اهل توران که آنها نیز درین ایام بجناب معالی آمده بودند هر یک بانعام پنجهزار روپیه و عوض بیگ و بیات قرة هریک بانعام چهار هزار روپیه و شاه خواجه بمرحمت اسپ و انعام سه هزار و قاضی عبد الرحمن که بصدارت خطه فیض بنیاد اورنگ آباد تمعین یافته بود و گدا بیگ قلمناق هریک بانعام سه هزار روپیه و حاجی یاسین بانعام دو هزار روپیه و خواجه رحمت الله ده بیدی و حکیم مقیم و یازده کس دیگر هریک بانعام یکهزار روپیه بهره اندوز بمرحمت گشتند و چون خواجه عبد الغفار برسم معبود هر ساله از مارواه النهر بوسیله عریضه اخلاص و عبودیت استفاضه انوار مکرمت خسروانه نموده بود دوازده هزار روپیه در وجه انعام او عطا گردید و دو هزار روپیه بسید محمود فرستاده خواجه مذکور عنایت شد و عبد الله پدیک ملازم عبد العزیز خان والی آنجا را که از جانب آن خان والا در دلمان سوغاتی از میوه آورده بود بعنایت خلعت و انعام سه هزار روپیه مبهی شده رخصت انصراف یافت و محمد سعید فرستاده سلطان حاکم خضر موت که حامل عریضه او بود بمرحمت خلعت و انعام سه هزار روپیه سرافراز گشته مرخص شد و پنجهزار روپیه از خزانه احسان بیکران باز حواله رفته که از امتعه هندوستان خرید نموده برای سلطان محمد مذکور ببر و سید زید حاکم مخا که او نیز عریضه مبنی بر مراسم اخلاص و عبودیت بسد سنیه فرستاده

بود بارصال خلعت و انعام سه هزار روپيه سر بلندي يافت و سه هزار روپيه بزمه نغمه سلجان و سرود سرايان آن بزم مسعود عطا شد و در آن جشن جهان افروز از جانب پديده آرای هودج عزت و اقبال زينت امزاي تقوى ابهت و جلال ملکه ملک سیرت قدسی خصال بيگم صاحب و نخله کریمه رياض دولت شعبه درخه چمن سعادت ملکه تقدس نقاب روشن رای بيگم و ديگر معظمت سرادق سلطنت پيشکشهای شايسته بنظر همایون رسیده و زبده امرای عظام جعفر خان و محمد امين خان مير بخشى و دانشمند خان و دارو خان و قطب الدين خان و چندي ديگر از عمدهای بارگاه سلطنت پيشکشهای شايسته از جواهر و صرغ آلات بنظر قدسی برکت رسانيدند و پيشکش وزیر خان صوبه دار مالوه مشتمل بر دو زنجير نيل کوه پيکر و پنج سراپ عراقی و نفایس جواهر و ديگر تحف و نوادر بمحل عرض رسيد و آن محفل شاماني تا سه روز جهانيان را سرمايه نشاط و کامرونی بود - از سوانح اين ايام فرستادن رخسوده اختر برج حشمت تابنده گوهر درج ابهت بادشاهزاده کامگار بخت بيدار محمد معظم است بدکن اگرچه بعد از آمدن آن عالی قدر والا نسب بموجب فرمان طلب در اواخر سال هشتم جلوس همایون از دکن به پيشگاه حضور نظم مهام آن صوبه بقاير بعضي مصلحتها بعدد راجهای عظام راجه جيسنگه که با افواج قاهره به تنبيه عادل خان قيام داشت تفويض يافته بود ليکن چون در حقيقت صوبه دارى آنجا بآن گوهر اکلیل شوکت و بختياري متعلق بود بنابر اقتضای مصالح دولت يکچند در خدمت اشرف

سعادت اندوز بودند درين ايام که راجه جيسنگه از تاخت و اليت بلچاپور فارغ شده بموجب يرليغ معلى با جنود فيروز بخرطه اورنگ آباد آمده بودند درين ايام که براي عالم آرای حضرت شاهنشاهی که مرات چهره نمایی اسرار ملک و ملت است چنان پرتو افکند که آن نامدار والا تبار را بدکن رخصت نمايند که بر نهج سابق بصوبه دارى آنجا قيام نمايند و راجه جيسنگه را بحضور لامع النور طالب فرمايند بنابر آن هفتم شوال آن گوهر انسرحشمت و اقبال را بعطای خلعت خاص و سر بلندي گران بها از ايكدانغه لعل آبدار و دو دانغه مرواريد شاهوار و دو سراپ باد رفتار يکي ازان با ساز ميذا کار و ديگرى با ساز طلا و نيل با ساز نقره و جل زربغت و ماده فيل و انعام پنج لک روپيه و باضافه پنجهزاری بمقصب بيست هزارى دوازده هزار موار و سلطان معز الدين خلف آن عالی قدر را بعنايت يکعقد مرواريد مشمول عاطفت ساخته رخصت فرمودند و بنابر بعضي مصلحتهاى ملک و دولت مهاراجه جسوفت سنگه و راجه راي سنگه کچوايه و غيرت خان و صف شکن خان و صفی خان و راجه راي سنگه کچوايه و غيرت خان و سر بلند خان و جمعي ديگر از امرا و عمدهای آستان خلافت را در رکاب نصرت آثار آن نامدار بلند مقدار تعيين فرمودند و هنگام رخصت مهاراجه بعنايت خلعت و شمشير با ساز صرغ و درامپ يکي با ساز طلا و راجه راي سنگه ميسوديه بعطای خلعت و جمدهر صرغ و صف شکنخان بعنايت خلعت و جمدهر ميناکار و اسپ با ساز طلا و صفی خان بعنايت خلعت و اسپ با ساز طلا و ماده فيل و غيرتخان و سر بلند خان هر يک بمهرمت خلعت و جمدهر ميناکار

و راجه رایسلنگه کچواغه بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و مخلص
خان و ملتفت خان هریک بعطای خلعت و سید منور خان و
برق انداز خان هر کدام بمرحمت خلعت و اسپ و شهباز خان
بعزایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و ترکناز خان و سید
زین العابدین بخاری و پهل خان و شجاع و جانباز خان و سید نجابت
هریک بمرحمت اسپ سر بلند می یافتند و جمعی دیگر نیز در خور
حال بعطای پادشاهانه از خلعت و اسپ و شمشیر مبهامی
گرفتند و میرزا سلطان صفوی خلعت یافته بجایگزین سرخص
شد که بندر بست آن نموده از آنجا بمخدمت پادشاه زاده عالیقدر
شداید و یرلیخ گیتی مطاع. براجه جیسلنگه صادر شد که بعد از
وصول آن والا نژاد بخطه اورنگ آباد عازم پیشگاه حضور گشته دولت
آستان بوس دریافت و درین ایام میرزا خان بعزایت اسپ و ماده فیل
مبهامی شده رخصت جایگزین یافت و معین خان بدیوانی دارالملک
کابل معین گشته بمرحمت خلعت و اسپ سرافراز شد و لطف الله
خان که کد خدا میشد بعزایت خلعت و اسپ و فیض الله نبیره
میرزا والی مرحوم که او نیز کد خدا میشد بعطای خلعت و جیغه
مرصع و اقام پنجهاز روپیه کامیاب عاطفت گردیدند و بعرض
اشرف رسید که کفور پرتهی سنگه وک مہاراجه جسونت سنگه و
هریاز خان فوجدار هوشنگ آباد و رزق الله خان شیخ زاده که در
فن طب و جراحی مهارتی وافیه داشت باجل طبیعی بساط حیات
در نوشتند و زاهد خان بمرحمت خنجر مرصع و اسپ مفتخر گشته
در سلک کومکین صوبه کابل انتظام یافت و منکلی خان پنهان داری

نوشهره که در راه کابل است معین گشته از اصل و اضافه بمذنب
هزار و پانصدی هزار سوار از انجمله دو صد سوار دو اسبه سه اسبه
مورد نوازش گردید و زبردست خان بفوجدارعی هوشنگ آباد
منصوب گشته از اصل و اضافه بمذنب هزار سوار از انجمله
پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سر بلند شد و بهرام خان بقلعہ داری
فتح آباد دکن از تغیر درویش خان بیگ قاتشال تعیین یافته
بعزایت خلعت و باضافه پانصدی صد سوار بمذنب هزار
و هفت صد سوار تارک مہاهاات افراخت *

شورش انگیزی افغانان یوسف زئی در سواحل دریای بلابل و تنبیه و تادیب آن طائفه باغیه به نیروی اقبال دشمن مال شهنشاه مالک رقاب

پوشیده نماند که این قوم عصیان منش شقاوت پزوه زمره کذبر
و گروهی انبوه اند در سواحل ایام یورت و مسکن آنها سرزمین
قندهار و قرا باغ بود بنابر بعضی موجبات ازان حدود پراگنده شده
در زمانی که میرزا الخ بیگ کابلی حکم روی کابل بود روی
عزیمت بدان صوب آوردند و چون ریشہ اقامت در سرزمین نزهت
قرین کابل محکم نتوانستند نمود روی بطرف لمعانات نهادند و
از آنجا تاکشغر شدند و آخر الامر در سرزمین سواد و بجور رنگ اقامت
ریخته رحل سکونت انداختند و دران سرزمین گروهی که لقب
سلطانی داشتند و خود را از نژاد دختر سلی سلطان سکندر می پنداشتند
مرزبان بودند نخست این نایکاران عداوت از راه خدمت گذاری درآمده

خویش را دران ناحیت جای کردند و آخر الامر بذاتین غدر و معادات چهره وفا و وفای خراشیده طریق کفران نعمت و ناحق شناسی پدیدند و بچیره دستی و خیره روئی بر سلطانان آنجا تسلط و استیلا یافتند و خار تصرف آن مخدولان تمامی دشت و کوه آن سرزمین را فرو گرفته مرزبانان دیرین بزوایای فاکمی و پیغولهای گمنامی مادی گزیدند و جمعی ازان ستم دیدگان هنوز بانتضای حب وطن دران مرز و بوم مسکن دارند و ترک یورت قدیم دشواری انکارند و بالفعل زیاده از صد سالست که متغلبان یوسف زئی دران حدود بسطاط تمکن گسترده بذاتیر نافرمانی و استبداد و دزدی و رهنرئی و انساد بسر میبردند و بنگاه آنها کوهستان سواد و بجزر است و سرزمین بدون کوه را نیز گرفته اند طول آن کوهستان سی کرده و عرض در بعضی مواضع بیست کرده و در برخی اماکن پانزده گروهست و مرغزارهای خوش و جنگلهای نزه دلکش دارند آن سرزمین از دو جانب بدریای نیلاب و از یگانب بدریای که از خطه کابل آمده از پیش نوشهره میگذرد و از جانبی دیگر بکوهستان شمالی محاط است در عهد سلطنت حضرت عرش آشنایی اکبر بادشاه چون آثار بغی و فساد آن قوم بد نژاد بظهور رسید بود زین خان گوگلتاش که از اعظم دولت آن حضرت بود با لشکری فراوان به تنبیه آن بغی اندیشان معین شد و بعد از و راجه بیبرل که از باریافتگان بارگاه قرب و منزلت بود و حکیم ابو الفتح که در ملک عمدها و مقریان انتظام دشت با دیگر جنود قاهره تعیین یافتند که ضمیمه لشکر پیش شده در دفع و استیصال آن گروه بدسگال بکوشند جیوش

مذکوره بآن کوهستان درآمده آویزشهای سترگ و کوششهای عظیم نمودند و نخست غلبه و استیلائی تمام یافته عرصه بجزر از غبار تسلط اشرا بر داشتند و اکثری از سواد بحیطه تصرف آورده قلاع و تهاها ساختند و آخر الامر از عدم اتفاق و یکدلای سرداران چشم زخمی عظیم بدان لشکر رسیده شکستی فاحش روی داد و جمعی کثیر تلف شدند و راجه بیبرل دران میانه نقد زندگی در باخت و پس از وقوع آن قضیه مراسم جبر و تدارک بر وجه احسن بکار نرفت و چون از قبل و غارت انواع بادشاهی نخرانی تمام باحوال آن جمع بدفرجام راه یافته بود ازان وقت باز تا این هنگام ترک فتنه پروری و عصیان منشی کرده قدم جرأت از حد خویش بیرون نمیگذاشتند و اگرچه خود - مرو خلیج انذار در سرز و بوم خرد بسر بره گردن بر بقیه باج گذاری نمیدادند لیکن بحدود خود در ساختم بدست چهل و غرور لوای جسارت نمی افراشتند درین ایام از تبه رائی و کوه اندیشی هوای عویش پروری و نسا کیشی در دماغ پندار انگنده قدم جرأت یوادی خلاف و طغیان گذاشتند و بیهاکوی شقاوت خوی که سر گروه آن جمع بی راه و روی بود بمقتضای شقاوت فطری و شرارت ذاتی محرک سلسله فساد گشته قباثل آن قوم جاهل را با خود متفق و همدستان ساخت و یکی از گدایان مجهول را بادعای آنکه از نژاد مقتدایان آن گروه جهالت پژوهست محمد شاه لقب نهاده دست آویز فتنه انگیزی گرد و نخست ملا چالاک که از مالایان بی قام و نشان ولایت بهیره و خوشاب است و در میان آن مجاهیل دوکانچه زرق و تلبیس کشوده بدست آویز را و نیز و رسمت عزت و ریاستی یافته بصلاح دید

بهاکوی فساد اندیش با پنج هزار کس از افغانان یوسف زئی بر سر قلعه چهاچل که در حدود پکهایی است رفته قلعه مذکور را که شمشیر نام گذاشته شادمان مرزبان آنجا دران بود بلطایف غدر و مکیدت متصرف شد و در آن حدود آغاز شورش انگیزی نموده و گروهی انبوه از افغانان فتنه پزوه یوسف زئی در کنار دریای نیلاب و حدود اتک پای جسارت از حد خویش پیش گذاشته دست تعرض و تجاوز برخی از مواضع ممالک محروسه دراز نمودند چون این خبر از نوشته وقایع نگاران آن حدود بمسامع جاه و جلال رسید بکاملخان فوجدار اتک فرمان شد که فوجداران و جاگیر داران نواحی دریای نیلاب را فراهم آورده حتی المقدور بتدابیر آن طائفه خسران مآب پردازد و بامیرخان صریحه دار کابل یرایع کرامت طراز بفغان پیوست که شمشیرخان را با چندی دیگر از عمدهای کومکیان و جمعی از لشکریهای آن صوبه که مجموع پنج هزار کس باشد بدفع آن فساد کیشان محال اندیش تعیین نماید بکاملخان از روی جلالت و کار طلبی برسیدن شمشیر خان مقید نگشته با همراهان خویش و لشکری کهکهر و اشرف و خوشحال ختک و برخی دیگر از بندهای پادشاهی که باو نزدیک بودند از اتک برآمده بگذر هارون که در بروی ولایت یوسف زئی واقع است بقصد تنبیه آن جهالت منشان روان شد و چون از عبدالرحیم ملازم امیرخان که بنیادیت خان مذکور در پشاور می بود طالب گومک نموده بود و او باشا امیرخان محالیه مراد قلی سلطان کهکهر و راجه مهاسنگه بهدوره را با چندی دیگر از بندهای پادشاهی بکومک تعیین کرده این گروه شانزدهم شوال بگذر اتک از دریای نیلاب

گذشته بکاملخان پیوستند مخدولان یوسف زئی از تیره رائی و خیره روئی بجمعیت تمام باین روی دریا آمده بعزم جنگ و پیکار در گذر هارون اقامت ورزیده بودند کامل خان چون بفرمانهای آگهی یافت از گذر سرکه و طورستانی که سه گروهی اتک است و آنجا اقامت داشت بعزم رزم مقهوران سوار شده مراد قلی سلطان را هراول ساخت و راجه مهاسنگه را برانگار کرده خود قول شد و بنابر آنکه آب نیلاب در دست چپ بود ترتیب فوج جرانگار در کار ندانست و چون جنود مسعود بگذر هارون رسیدند از عاصیان فتنه پرور قریب بیست و پنج هزار کس از سوار و پیاده باین روی آب آمده بودند و از انجمله ده هزار سوار و پیاده انتخاب کرده بآهنگ جنگ مستعدگشته نخست مراد قلی سلطان که هراول بود با تابدندان خود که همگی مسلح و آماده کارزار بودند و در نعل ماده با ساز پیش روی آنها بود بمقاهیر ملاقی گشته بجنگ در پیوست و نبردی مرهانه و کوشش دایرانه بظهور رسانید و کامل خان و راجه مهاسنگه و لشکری کهکهر نیز بفیروزی همت و جلالت حمله درگشته تیغ انتقام از خون فساد آن مفسدان تیره ایام لعل فام ساختند و حربی صعب و رزمی شدید روی داد و عاقبت الامر بامداد نصر و قایید الهی و یاوروی اقبال دشمن مال حضرت شاهشاهی اولیای دولت بی زوال بکرامت نصرت و فیروزی مخصوص گشته لوای استیلا برافراختند و گروه بنغیان چون از سطوت و صولت مبارزان فیروزمند جوهر همت در باخته بودند از میدان ستیز روی بواستی گریز آورده سراسیمه و هراسان بدریای نیلاب زدند و مجاهدان ظفر مآب تعاقب نموده آتش کارزار برافروختند

و گروهی انبوه را در میان آب دریا خاشاک هستی بسیلاب فلما داده
ازان غلبه نمایان مسرت و خرمی اندوختند و قریب دو هزار ازان
دک سیرتان بهائم خو بقتل رفته بسیاری مجروح گشتند و اکثری از آنها
نیز در دریا دستخوش امواج فلما شده از راه آب بآتش دوزخ پیوستند
و چون در گذر هارون دریای نیلاب منسحب به شعبه گشته بعضی
مواقع پایاب بود بقعة السیف بهزاران خواری و دشواری رخت
حیات بساحل سلامت کشیدند و چهل تن دستگیر و بقیه انتقام
بهادران ظفر اعتصام گردیدند مبارزان منصور چهار صد سر ازان خود
سران ننگه پرور جدا کرده بودند کامل خان از انجمله یکصد و بیست
سربه پشاور فرستاد و از مابقی کله مناری ساخت تا سرمایه عبرت دیگر
گمراهان شوریده سرگرد و چند تپانه که در بروی ولایت یوسف زئی
واقع است و مقهوران متصرف گشته بودند باز بمصرف بندهای
پادشاهی در آمد و چون این خبر بمسامع جاء و جلال رسید کاملیخان
بهطای خلعت و فیل و باضایه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار
و پانصد هفت صد سوار و مراد قلی سلطان بمرحمت خلعت و راجه
مها ننگه بهدوریه بغایت خلعت و از اصل و افزایه بمنصب هزار
هزار سوار از انجمله پانصد سوار دوا سده سه اسبه مورد نوازش خسروانه
گردیدند بالجملة کاملیخان با دیگر اربابای دولت قاهره بعد از دنع
اعادی در گذر هارون اقامت ورزید و پس از وقوع این فتح حسین
بیگ هان با برخی از یوز باشیان و برق اندازان کومکي صوبه کامل
که امیرخان صوبه دار آنها را با آنجمع برسم کومک بانگ تعذیب
نموده بکاملیخان پیوست و همچنین الله داد خان و منکلیخان که در

سلک کومکیان صوبه کابل انتظام یافته از پیشگاه حضور بدان صوب
معین گشته بودند و ثانی الحال اشارت معالی صادر شده بود که چون
باتک رسند بکومک کاملیخان قیام نمایند بخان مذکور ملحق گشتند
و هر دم ذی قعدة شمشیر خان و راجه دیبھی سنگه بندهای و گوبال
سنگه و جگرم و امر سنگه و دیگر بندهای پادشاهی و عبدالرحیم
ملازم امیرخان یا فوجی از تابندگان خان مذکور که بغایت این مهم
معین شده بودند از دریای نیلاب گذشته بطرف اٹک آمدند و در
برابر ولایت یوسف زئی از دریای مذکور عبور نموده بسر زمین آن
عاصیان تضرع آئین در آمدند و مخالفان شقاوت پیوند در موضع
ارهند که دهنگه کوهستان آن متاذیل است دگر باره اجتماع نموده
مترصد فرصت جسارت و فتنه انگیزی بودند و تقدم این احوال
در مقام خود گزارش خواهد یافت *

نعمین یافتن محمد امین خان با افواج قاهره و تنبیه افغانان یوسف زئی

چون آن گروه خدلان پزوه بمقتضای جهالت ذاتی و شقاوت
فطری چنانچه سمت گزارش یافت مصدر آزار بنی و طغیان گشته
از روی تمرد و استبداد غبار شورش و انساک بر انگیزته بودند و
سر رشته اطاعت و فرمان برداری که حبل متین نلاح و رستگار است
بدست جسارت و بی آزر می گسیخته لجرم چهره قهر و عقاب شه نشاه
مالک رقاب از شغامت کردار آن قوم بد مآب بسان خورشید فروزان
گشته بر پیشگاه خاطر عاظر چنین پرتو انگند که آن خیره رویان تیره

بخت را مالشی بسزا داده از گران خواب غفلت بیدار سازند و با آنکه کاسلخان فوجدار اتک و مراد قلی سلطان کهکهر بالشکرهاى آن حدود مکرر بآن جمع شقاوت پرور آویزشهاي مردانه نموده استیلا و ظفر یافته بودند و بموجب یرلیغ همایون امیر خان صوبه دار کابل شمشیر خان را بالشکری از کومکيان آن صوبه بتادیب آن زمره باغبه تعیین نموده بود درین هنگام باقتضای رای عالم آرای که عکس پذیر نقوش الهامات ربانی و مرآت صوابهای اسرار دولت و جهانیانیت محمد امین خان میر بخشی را با میرخان و قباد خان و قطب الدین خان خوشگي و چندی دیگر از امرای نامدار و مبارزان نصرت شعار که مجموع نه هزار سوار بودند بقاییت مهم آن اشرار نابکار تعیین نموده هر دهم ذی قعدة بآن صوب مرخص ساختند و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای خلعت خاص واسپ با ساز طلا و قیل با ساز نقره نواختند و از کومکيان آن جيش ظفر لوا میرخان و قباد خان و قطب الدین خان و رگه ناته سنگه بهورتیه و کیسری سنگه بهورتیه هر کدام بمرحمت اسپ و پرده سیسودیه و سوبه گردیدله و شجاع بیک و جمعی دیگر هر یک بعزایت مشمول نوازش گشتند و بگروهی دیگر درخور حال اسپ و خلعت و شمشیر عطا شد.

جشن وزن فرخنده قمری

درین اوقات میمنت اثر که میامن عدل و رافت کیندی

(ن ۲) و هادی خان و سید سلطان کرلائی و اکرام خان و جانباز خان

خدایو حق پزوه بر جهان و جهانیاں و فیض گستر بود جشن وزن قمری آن خورشید سپهر سلطنت و سروری صورت انعقاد یافته عالمیان را دامن امید بگوهر مقصود برآمود و بیست و پنجم ذی قعدة مطابق سوم اردی بهشت اوائل روز در انجمن خاص غسلخانه که بآئین حشمت و ابهت پیرایش یافته بود وزن مسعود بآئین مسعود بفعل آمد و سال پنجاهم قمری از سنین عمر کرامت قرین طرازنده افسر دولت و برارنده اوزنگ دین و ملت بهمارکی و بهر روزی پیرایه انجام یافته سال پنجاه و یکم طراز آغاز پذیرفت در آن بزم خجسته دره التاج شوکت و اقبال قوة الظاهر عظمت و جلال پادشاه زاده ارجمند سعادت پیوند محمد اعظم بعطای خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع و خنجر باعلاقه سردارید و باضافه سه هزاری بمنصب پانزده هزاری هفت هزار سوار مورد انظار عاطفت گشتند و نوگل حدیقه حشمت و کامکاری تازه نهال گلشن ابهت و نامداری پادشاهزاده نیک اختر والا کهر محمد اکبر که تا این هنگام منصب نیافته بودند بمنصب هشت هزار و دو هزار سوار و عطای تومان طوخ و نقاره و آفتاب گیر مطرح انوار مکرمت شدند و جعفر خان بعزایت خلعت خاص و عبد الرحمن خان بن نذر محمد خان بانعام پنجاه هزار روپیه و عابد خان و عاقل خان هر یک بمرحمت خنجر مرصع باعلاقه سردارید و کیسری سنگه بهورتیه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و بنوالی داس برادرش که تازه از وطن باستلام سده سپهر مرتبه فائز گشته بود بعزایت خلعت و اسپ و جده و دهده کی مرصع و منصب هزار و چهار صد

سوار و بخنداور خان از اصل و اضافه بمنصب هزاربی پناه سوار و
محمد جعفر پسر ارادت خان مرحوم بعنایت ماده فیل نوازش
یافتند و شیخ محمد خادم روضه معینیه بعنایت خلعت و انعام
دو هزار روپیه و محمد وارث و نعمت خان و چندین از بندگان
عقیدت شعار باضافه منصب و دیگر عنایات چهاره افتخار بزرگوختند
و از خزانه انعام بادشاهانه بیست هزار روپیه بجمعی از امیدواران
فیض احسان و سه هزار روپیه بزمرد نغمه سنجان و سرود سربان
عطا شد و تا سه روز آن جشن جهان امروز همگان را سرمایه خرمی
و کامیابی بود و درین ایام چون از نوشته محمد خان والی
اورنگ بقصد استفاضه انوار توجهات پادشاهی و اظهار مرلسم اخلاص
و هوا خواهی ایشم بی دیوان بیگی خود را برسم سفارت با
رقیمه الاخلاص و مختصر ارمغانی بدرگاه سلاطین پناه فرستاده
بود. پنجم ذی حجه سفیر مذکور به پیشگاه حضور لامع النور
رسیده دولت زمین بوس دریافت و بعطای خلعت و خنجر
و انعام پنج هزار روپیه میبای شد و درین هنگام عرض اشرف
رسید که ضامن خان صوبه دار تهنه باجل طبعی بساط حیات
در نوشت و حسن علی خان برادرش بعطای خلعت نوازش یافته
الله وردنخان مهندس برادر او که فوجدار مراد آباد بود و ارسلانخان
برادر خردش که فوجدار سیستان داشته و همچنین پسران و دیگر
مفسوبانش با ارسال خلعت مورد عاطفت گشتند و سید عزتخان
موجددار بهکر صوبه دار تهنه همین گشته بعنایت خلعت و
ناضافه پانصدی یک هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار

سرفراز گردید و مصطفی خان فوجدار بیکر تعیین یافته بعنایت
خلعت و اسب و باضافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب دو هزار
و پانصدی دو هزار سوار سرفراز گردید دهم ماه مذکور که عید فرخنده
اضعی بود آن عید سعید بفعل آمده حضرت شاهنشاهی بعادت
معبود لوائی توجه بمصای افراتند و پس از معاودت بر سر
کمرانی نشسته بکام بخشش خلایق پرداختند چون عبد العزیز خان
والی بخارا بظایر تاکید میبانی الفت و داک و تشدید ارکان یکجبهی
و اتحاد رحم بی نام یکی از عمدهای خود را با صحیفه الول و
برخی نفوسات توران دیار برشم ارمغان بدرگاه فلک پیشگاه که ملجا
و مرجع خواقین والاچه است فرستاده بود و سفیر مذکور درینوقت
بظاهر دار الخانه رسیده دوازدهم ماه مزبور حکم معالی صادر شد
که در بیت خان تا بیرون شهر پذیرفته شده ازرا به پیشگاه حضور آورد
در انجمن والای غسلخانه بادراک دولت ملازمت اشرف فائز
گشته بعنایت خلعت ناخوره و خنجر و جیفه مرصع و سی هزار
روپیه میبای شد درین اوقات سیفخان که از صوبه دار بی ملتان و
معصوم خان که از فوجدار بی کر ترویت معزول گشته بودند سعادت
زمین بوس دریافتند و رضونخان بخاری که جمال حالش بحلیه
سپادت و صلاح آراستگی داشت بخدمت جلیل القدر مدارت
اعظم از تغیر عابد خان منصوب گشته بعنایت خلعت و باضافه
پانصدی بمنصب سه هزار پانصد سوار سربلندی یافت و
اشرف خان از تغیر خان مذکور بخدمت دیرانی سرکار برده آرای
هوج عزت نور افزای مشغولی ابهت ملکه قدسی خصال بیگم

صاحب خلعت سرافرازی پوشید و کار طلب خان بفوجداری گوالیار تعیین یافته بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفت صد سوار مبنای شد و میر برهانی بفوجداری باری معین گشته بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و هفت صد سوار نوازش یافت و چون سبحان قلی خان والی بلخ اقتدا بعد العزیز خان مهین برادر خویش کرده خوشی بیگ نام یکی از عمدهای خود را برسم سفارت بآستان فیض مکان تعیین نموده بود و مصحوب او نیاز نامه و ارمغانی از نفایس توران فرستاده و از درین هنگام بظاهر دار الخلافه رسیده در اغراباد نزول داشت چهارم محرم الحرام بموجب امر اشرف بوساطت بخشیان عظام دولت زمین بوس عقبه مهر احترام دریافت و عاطفت پادشاهانه او را بعطای خلعت فاخر و خنجر و جیفه مرصع و انعام پانزده هزار روپیه نواخت درین ایام چون خان دوران صوبه دار اودیسه باجل طبیعی ودیعت حیات سپرده بود تربیت خان بصوبه داری آنجا تعیین یافته بعنایت خلعت و اسب باسار طلا و بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلند گشت و سردار خان فوجدار جوانگده چون فوجداری اسلام آباد علاوه خدمتش شده بود باضافه پانصد سوار در اسبه سه اسبه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله دو هزار و پانصد سوار در اسبه سه اسبه مبنای شد و ساداتخان فوجدار کورکپور بفوجداری جونیپور از تغیر معتقد خان منصوب گشته بعنایت خلعت و باضافه یک هزار و دو صد سوار بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سرافراز شد و جانی

خان بفوجداری نبرد از تغیر عبد الله خان معین گشته بعنایت خلعت و اسب نوازش یافت و درین هنگام بمناسبت موسم برشکال بپادشاهزادهای ارجمند عالیقدر و امرای نامدار خلعت بارانی عنایت شد و رستم بی ایلیچی بخارا بمرحمت کار اوزبکی با ساز مرصع و پاندان طلا با خوانچه و کمر مرصع و ماده نیل با حوضه نقره و انعام بیست هزار روپیه و برخی از همراهانش بمرحمت خلعت و انعام سی و نه هزار روپیه و خوشی بیگ ایلیچی بلخ فبزعنایت کار اوزبکی با ساز مرصع و پاندان طلا با خوانچه و کمر مرصع و ماده نیل و انعام یکصد و شصت و سه روپیه و برخی رفیقانش بعطای خلعت و انعام پنجاه هزار روپیه کامیاب عواطف پادشاهانه گردیدند بیست و هشتم از نوشته سوانح نگاران بلدة طیده برهانپور بمسامع حقایق مجامع رسید که عمده راجهای عظام راجه جیسنگه که چنانچه گزارش پذیرفته بعد فراغ از مهم بیجاپور بخطه اورنگ آباد معارفت نموده از آنجا بموجب حکم والا روانه درگاه معلی شده بود مریض گشته در بلدة برهانپور رخت هستی پر بست گیتی خدیو بنده پرور مهربان کنور رامسنگه مهین خلف او را که دولت اندوز خدمت حضور بود و چنانچه سبق ذکر یافته بغیر تقصیری که در محافظت حیوا ازو بظهور پیوسته بود مورد عتاب خسروانه گشته تا این هنگام از منصب معزول بود مورد انظار عاطفت ساخته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسب عربی با ساز طلا و نیل خامه با جل زریفت و ساز نقره و خطاب راجگی و منصب

چهار هزاری چهار هزار سوار مشمول مصالح گوناگون گردانیدند -
 درین ایام نصرت فرجام از نوشته وقایع نگاران فوجی که بسر گردگی
 شمشیر خان چنانچه گزارش یافته به تنبیه افغانان یوسف زئی
 معین شده بود در پیشگاه خلافت چندی بظهور پیوست که خان
 مذکور را پیش از وصول محمد امین خان با عاصیان مقهور مکرر
 آویزشهای سترگ روی داده محاربات نمایان اتفاق افتاده و آن
 زمره فساد آئین از جنود ظفر قرین تنبیه و تادیب بلاغ یافته منهنز
 و مغلوب و گردیده اند - بتدبیر محملی از کیفیت آن اینکه چون بعد از
 جنگی که کامل خان را با اتفاق مراد قلی سلطان و دیگر بندهایی
 بادشاهی درین روی آب نیلاب با بغی اندیشان خسران مآب روی
 نموده شمشیر خان و عبد الرحیم ملازم امیر خان با عساکر کومک
 کابل بحدود ولایت آن مقصدان رسیدند سرزمین مذکور را که در بیرون
 کوهستان یوسف زئی و محل کشت و زرع و میدان کروفر آن گره شقاوت
 پرور است محل فزول افواج قاهره ساخته باحادث تهبانه و مورچال
 در موضع اوهند که دهنة کوهستان است و ضبط و نسق آن حدود
 پرداختند و مساکن و موطن و قری و مزارع آن تیره بخندان که در
 بیرون کوهستان بود پی سپر تاخت و تاراج و دستخوش نهیب و
 غارت گردانیده رایست استیلا برافراختند و بمحمد امین خان میر
 بخشی که چنانچه مذکور شده بالشکری تازه و توپخانه و سامانی
 شایسته از جناب خلافت و اقبال بااستیصال آن قوم بدسکال معین
 گشته بود فرمان شد که از کومکیان خویش قیاد خان را بر جفاح
 سرعت نزد شمشیر خان فرستد که پیشتر با نجا رسیده ضمیمه

همراهان او گردد بالجملة چون شمشیر خان آگهی یافت که مردودان
 یوسف زئی با مچبولی که او را دست آویز فتنه جوئی ساخته بودند
 در موضع منصور و پنج پر و مرغز که محل سکونت بهاکوی مخدول
 و اتباع او است اجتماع کرده اند عزم تنبیه آن فساد اندیشان نموده
 صبح روز بیست و یکم ذی حجه با افواج قاهره از اوهند که محل
 اقامت جنود فیروز مند بود بر سر آن گره شقاوت پیوند رفت چون
 بموضع پنج پر رسید عاصیان خندان پزوه با گروهی انبوه از سوار
 و پیاده در دامنه کوهی قدم جرأت فشرده دامت بآویزش و پیکار
 کشادند مبارزان شهابت کیش بآن زمره جاهل ناعاقبت اندیش
 در آویخته داد سردی و مردانگی دادند و تیغ زمره نام از خون خصم
 تیره سر انجام لعل گون ساخته بذیری بازوی دلاوری باغیان مقهور را
 از موضع مذکور دفع کردند مخالفان بغی اندیش چون تاب مقاومت
 در خویش ندیدند خود را ببالای کوه کشیده به تیر و تفنگ و سنگ
 دگر باره هنگامه آرای جنگ گشتند و لحظه حرکت المذبحی کرده
 متفرق گردیدند و درین آویزش دار در شمشیر خان بمردانگی
 نقد هستی در باخت و چندی دیگر از دلاوران جلالت شعار گوهر
 جان نثار کردند و بسیاری دیگر شجاعت و دلیری را بطراز زخم زینت
 بخشیدند و اکثری قری و مساکن آن سیه روزان را آتش در زده امتعه
 و مواشی آنها ببلد غارت دادند و پس از دو روز دگر باره شمشیر
 خان بآباد جنود مسعود بر سر موضعی چند که در دست چپ پنج پر
 بود رفته بر نهیب مواشی و اموال و تخریب موطن آن جمع خسران
 مآل گماشت و دران موضع از آبادی اثری نگذاشت و نوبتی دیگر

بر چهار موضع که پنج گروه پیشتر از مرغزار است تاخت برده لوازم
انتخاب و تخریب بتقدیم رسانید بهاکوی حید روی و دیگر ملکان
یوسف زئی بعد از وقوع این مقدمات باعانت و امداد الویس اکو زئی
و ملی زئی گرد آورده که اهل سواد و نبیر اند لشکری فراوان گرد
آورده بخيال محال تدارک و انتقام پانزدهم محرم الحرام با سپاه
نامحسوس بموضع منصور آمدند و آنجا مورچالهای مستحکم در اماکن
مناسب بسته از پیکه بندوچی و تیرانداز که زیاده از مور و مانع
فرارهم داشتند پیکه بدی ها قرار داده مورچالها را مستحکم تام بخشیدند
و روز دیگر عزم پیکار با اشکر فیروزی نموده با گروهی از سوار و پیاده
از موضع مذکور روی جسارت بسوی گلزار آوردند و قراول آن مردودان
بمورچالهای لشکر ظفر اثر نزدیک رسیده آغاز خیرگی کرد شمشیر
خان ترتیب افواج نموده با جنود قاهره متوجه دفع مهاجمین گردید
در فوج هر اول الله داد خان خویشگی و دلیر ولد بهادر خان روهیله
و مصری و سید فیروز و قطب کاسی و ابراهیم و سرمست داود زئی
و عبد الواحد قیام خانی و کور دهن کور و گشن سنگه و میر تقی ملازم
امیرخان با گروهی از تابندگان خان مذکور مقرر شدند و راجه دیبی
سنگه بندپله و راجه مها سنگه بهدوره با جمعی از مبارزان شهابت
شعار در برانغار قرار یافت و گویال و جگرم با جوقی دیگر در جرانغار
تعیین یافتند و آخر خان با زمره از مغولان بقراولی کمر همت بست
و شمشیر خان با عبد الرحیم نایب امیر خان بریک فیل نشسته
کارفرمای قول شد چون جیش نصرت لوا باعدا قریب گشت عامیان
مشهور دست جرات بجنگ بندوق و تیر کشوند و سپاه ظفر پناه

بضرب توپ و شتر نال و بان و بندوق آن خیره رویان جسارت کیش
را از پیش رانده بموضع منصور که چنانچه مذکور شد آنجا مورچالها
بسته پیکه و تفنگچی و تیرانداز بی شمار گذاشته بودند رسانیدند چون
افواج قاهره بمورچالها نزدیک شدند آن گروه عاقبت و خیم مکرر
شلمهای عظیم نموده بندوق بسیار رها کردند و نزدیک بود که روی
لشکر ظفر اثر بر گردد درین اثنا بتجریک شمشیرخان افواج هر اول
و برانغار بیکبار جلو ریز بر مردودان باطل ستیز تاختند خان مذکور
خود نیز با فوج قول بر آن قوم مخدول حمله آور گشت و خربی
صعب در پیوست داوران نصرت نشان بضرب تیغ و طعن سنان
خون بسیاری ازان تیره بختان بخاک معرکه بر آمیختند و داد
کوشش و دلیری داده ملک جمعیت اعدای از هم گسیختند و
مقهوران ادبار جنش شکستی رسوا و هزیمتی فاحش خورده جمعی
تایر علف تیغ انتقام گریهیدند و گروهی انبوه مجروح شدند و از فرط
حرارت هوا بسیاری از گریختگان چون بلب آب پنج پر رسیدند
بی اختیار آب خورده شعله حیات خویش فرو نشانیدند و گروهی از
بی آبی تشنه لب بسر آب عدم رسیدند و برخی که فرصت گریز نیافتند بر
فرز کوهی که در آن موضع بود برآمده بکوشش و آویزش ثبات قدم ورزیدند
عساکر نصرت پرتو بر آن کوه محیط گشته از یک طرف هدایت
برادر شمشیرخان که هر اول او بود با تابندگان خان مذکور و قطب کاسی
و عبد الرحمن خویشگی و جوقی دیگر بجنگ در پیوستند و از طرفی
دیگر الله داد خان و دلیر و مصری و ابراهیم و سرمست و جمعی
دیگر بدفع اهل عصیان پرداختند مبارزان فیروزی آهنگ چون بجنگ

تیر و تنگ دفع متمردان نتوانستند بی توقف و درنگ از مرکب
پیداده شده و سپر ها بر رو گرفته مردانه وار بکوه بر رفتند و گروهی از
مردودان که بجنگ پیش آمدند طعمه تیغ انتقام ساختند و برخی
که دست از جنگ کشیده امان طلبیدند آنها را دستگیر نمودند
چنانچه قریب سیصد تن ازان عاصیان که چندی از ملکان معتبر
الوسات خود بودند اسیر گشتند چون ایام این حقایق و کیفیات
به سامع جاه و جلال رسید عاطفت شهنشاه بنده پرور قدر دان شمشیر
خان را بعنایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری در هزار
و پانصد سوار از انجمله یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه نواخت و از
کومکیان او راجه دیبی سنگه بندیده بمنصب دو هزاری در هزار سوار
و گوپال سنگه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار سوار و جگرم
کچواحه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار سوار و راجه اسرنگه نورزی
بمنصب هزاری شش صد و پنجاه سوار هر یک از اصل و اضافه و
مجموع بعنایت ارسال خلعت مورد نوازش گشتند درین اوقات عابد
خان بصوبه داری اجمیر تعیین یافته بعنایت خلعت و یک زنجیر نیل
و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار
مورد عاطفت شد و الله وردیخان فوجدار مراد آباد بصوبه داری
اله آباد از تغیر بهادر خان معین گشته بعنایت خلعت و اسب و
اصدار فرمان عالیشان مشعر باین معنی نوازش یافت و از تالیقان او
یک هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شد که از اصل و اضافه
منصبش چهار هزاری سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و صوبه
داری گجرات از تغیر مهابتخان به بهادر خان مقوض گشته یرلیغ

گیتی مطاع بار صادر شد که بعد از رسیدن الله وردیخان باله آباد
از انجا عازم گجرات گردیده بنظم مهام آن صوبه قیام نماید و نامدار
خان بفوجداری سرکار مراد آباد منصوب گشته بعنایت خلعت و
اسب باساز طلا و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار
سوار سرفراز شد و اعتقاد خان خلعت یافته برای دیدن مهین برادر
خویش امیر الامرا صوبه دار بنگاله مرخص شد و محمد فلیخان
در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بمطای خلعت و
اسب با ساز طلا و یک زنجیر نیل تارک مباحات افراخت و معتقد
خان که سابق فوجدار جونپور بود بفوجداری سلطان پور بلهری
تعیین یافته باضافه هزار سوار بمنصب دو هزاری یک هزار و پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه سرفراز گردید و چون رادر کرن بهورتیه که در سلک
کومکیان صوبه دکن انتظام داشت مصدر تقصیری شده بود مورد
عتاب خسرو مالک رقاب گشته سرگردگی قوم او و ریاست وطن او
بانوپ سنگه پسرش عطا شد و عاطفت پادشاهانه او را بعطای خلعت
و علم و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرمایه انتخاب
بخشید و چون محمد تقی خان بخشی و واقعه نویس صوبه
اررنگ آباد باجل طبیعی در گذشته بود فرمان شد که غیاث الدین
خان ناظم مهام بندر سورت بصوبه مذکور شتافته بخد مت بخشگیری
و وقائع نگاری آنجا قیام نماید و زین العابدین دیوان خاندیس
بنظم مہمات بندر سورت تعیین یافته بخطاب خانی نامور شد و
چون محمد امین خان که با جنود نصرت نشان چنانچه گزارش
پذیرفته بدفع و استیصال افغانان یوسف زئی معین گشته بود

بولایت آن مردودان که شمشیرخان با لشکرهای کابل آنجا بود رسیده
 از مراتب ناخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن عاصیان چندانکه
 ممکن بود بفعل آورد درین هنگام باقتضای رای عالم آرای یرلیغ همایون
 باوصاف شد که برخی از کومکین خویش را ضمیمه کومکین سابق
 شمشیرخان ساخته و از او بدستور پیش در سرزمین اوهند گذاشته
 خود با تقمه جنود مسعود معاودت نماید و چون بدار السلطنت
 لاهور رسد توقف گزیده از تغیر ابراهیم خان بصوبه دارئی آنجا قیام
 نماید و سپاه همراه او بدرگاه آسمان جاه آیند - مجهلی از کیفیت
 حال خان مذکور دران مهم آنکه دوازدهم ربیع الاول از آب نوشهره
 بگذر نری گذشته بموضع لکی رسید و آنجا سه مقام کرده شمشیرخان را
 از اوهند نزد خود طلبیده که بعضی حقایق ازو تفتیش نموده در صلاح
 کارکنش نماید شمشیرخان خاطر از بندوبست سرزمین اوهند و
 مورچالهای لشکر ظفر پیوند جمع نموده بموجب طلب خان مذکور
 نزد او آمد و چون ملکان قوم ارثمان زئی را که اظهار اطاعت و فرمان
 برداری میکردند و بشمشیرخان ملتجی گشته بودند همراه آورده بود
 محمد امین خان باقتضای مصاحبت آنها را خلعت داده رخصت نمود
 که باوطن خویش بازگشته بدستور پیش در آنجا متمکن و از سطوت
 عساکر قاهره ایمن باشند و مراد قلی سلطان و جمعی از منصبداران
 و احدیان تیرانداز و برق انداز از همراهان شمشیرخان ضمیمه لشکر
 خویش ساخت و چون از فریق یوسف زئی قوم شیرپا که از شهباز کده
 تا کوه کره مار جا آنجا سکونت دارند هنگام انتهاز فرصت دست
 جسارت بدزدی میکشودند و بنابر اظهار آثار شقاوت و نگال سزوار

تادیب و گوشمال بودند بصوابدید رای مصلحت پیرا بعد از سه روز
 اقامت در مواضع لکی بعزیمت تذبذبه آن مفسدان بصوب شهباز کده
 روان شد و چون افغانان باجور نیز سر بفساد برداشته با قوم اکور زئی
 که بهاکوی بد نهاد بامداد آنها مستظهر بود متفق شده بودند
 نخست اغرخان را با قریب هشتصد سوار بدان صوب تعیین نمود
 و پس از ان گنجعلی خان را با دو هزار سوار بآن ناحیت معین
 ساخت که با اغرخان اتفاق نموده در تادیب بغی اندیشان آنجا
 صلاح دانند بکار برند و چون ما بین لنگرکوت و شهباز کده منزل
 گزید میرخان را با سید سلطان و مبهکرن بدبيله و اکرام خان و
 مراد قلی سلطان و کیسری سنگه و رکھناتپه سنگه و گروهی دیگر
 از منصبداران و برخی دیگر از تابدان خویش تعیین نمود که
 مواضع فواحی شهباز کده را بتازند خان مذکور و همراهانش هنگام
 صبح بقریه که در دست راست شهباز کده بود رسید آنرا با چند
 موضع دیگر که در اطراف آن بود تاختند و در نصای اندرون کوه
 کره مار در آمده و چند قریه دیگر را آتش در زده بخاک تیره برابر
 ساختند و قریب شش هزار از مواشی عاصیان نابکار بدست مبارزان
 نصرت شعار در آمد و میرخان با سپاه ظفر پناه مظفر و غافم بمعسکر
 فیروزی پیوست و محمد امین خان با انواع منصور از آنجا بطی
 مرحله بموضع حجاز که بر دره کوه سواد واقع است رسیده باشاره
 او عساکر گردون مآثر بتادیب مفسدان آن مرز و بوم و تخریب بیوت
 و مساکن آنها پرداختند و غبار دمار از روزگار سکنه آن سرزمین برانگیخته
 مواشی بسیار بدست آوردند و چون خان مذکور از تاخت آن خبر

و تغذیه عامیان مردود پرداخت بیست و هفتم ربیع الثانی با عساکر
فیروز مند پاره‌اند رسیده بر حقایق و کیفیات آن سرزمین آگاهی
حاصل نمود و بموجب یرلیغ معلی که درین وقت باو رسید شمشیر
خان را با لشکر سابق که همراه او بود و قریب دو هزار کس دیگر
از همراهان خویش بدستور پیش آنجا گذاشته ششم جمادی الاولی
با جنود مسعود ازان حدود مراجعت نمود درین ایام کیرت سنگه
ولد راجه جیسنگه که همراه پدر خویش بود بتقدیل سده سینه
دولت اندوز گشته بعطای خلعت مشمول مکرمت شد و کشن سنگه
ولد راجه رایسنگه از وطن رسیده احراز ملازمت اشرف نمود و بعطای
خلعت سرمایۀ افتخار اقدار خست - و از سوانح دارالملک کابل بعرض
همایون رسید که عمرخان تهاذه دارباجور باجل طبعی در گذشت

جشن وزن فرخنده شمسی

درین فرخنده ایام میمنت فرجام که از فیض تابش آفتاب
معدلت شه‌نشاه حق پزوه زاویه امید جهانیدان روشن و برشحات سحاب
احسان گیتی خدیو گردون شکوه عرصه جهان رشک ساخت گلشن بود
جشن وزن شمسی خورشید اوج خلالت و کشور ستانی هنگامه آرای
نشاط و شادمانی و مجلس افروز عشرت و کامرانی گردید و بیست و
بنجم جمادی الاولی بیستم ایاب قریب دو پاس روز در انجمن خاص
غسلخانه که برای این جشن همایون بآئین خسروانی آرایش یافته
بود وزن مسعود بآئین مهیون بفعل آمد درین جشن خجسته اختر برج
عظمت و نامداری گوهر درج حشمت و بختیاری پادشاهزاده ارجمند

معدت پیوند محمد اعظم بعطای خلعت خاص و سپر با ساز مرصع
و یکنزنجیر نیل مورد عاطفت کشتند و جعفرخان بغایت خلعت
خاص عزاختصاص یافت و مکرّم خان صفوی مخاطب بمیرزا
مکرّمخان گشته رایت افتخار باوچ بلند نامی افراخت و فدائی خان
بفوجداری گورکهدور از تغیر سادات خان معین گشته بمرحمت
خلعت و اسب با ساز طلا و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب
چهار هزاری چهار هزار سوار سر بلند شد و بعد انداز خان از تغیر
فدائی خان بخدمت داروغگی و توپخانه خلعت سرافرازی پوشید و
کیرت سنگه بغایت تقاره و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و نصرت خان تهاذه دارغزین باضافه
پانصدی پانصد دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از انجمله
هفتصد سوار دو اسبه سه اسبه مباحی شدند و روح الله خان از تغیر
بعد انداز خان اختر بیگی شده بغایت خلعت و باضافه پانصدی
بمنصب دو هزاری شصت سوار مشمول انظار تربیت گردید و کامگار
خان بخدمت میر بخشیدگیری احدیان از تغیر روح الله خان معین
گشته بغایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
سیصد سوار سرافرازی یافت [و از اصل و اضافه رکباته سنگه بهورتیه
بمنصب هزار و پانصدی نه صد سوار و فضل الله خان بمنصب
هزار و پانصدی شش صد و پنجاه سوار و ملتفت خان از کومکیان
دکن بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و صالح خان بمنصب

هزار و پانصدی در صد و پنجاه سوار و مترسین بدیده بمنصب
 هزاری و هزار سوار و مغولخان بمنصب هزاری هفت صد سوار
 و یک تاز خان و سید یادگار حسین هر یک بمنصب هزاری چهار
 صد سوار مفتخر گردیدند [و راجه اندر من دهندهیره از کومکین صوبه
 بنگاله باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و کونداجی دکنی عم محمد قلی خان که کیفیت احوال و
 حقیقت نیک صراحه ای اوسبق ذکر یافت چون درین هنگام
 بموافقت خان مذکور توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود بعنایت
 خلعت و اسب با ساز طلا و شمشیر با ساز میثا کرو انعام دو هزار
 روپیه و بمنصب هزاری هشت سوار سرمایه مباحات و کامرانی
 اندوخت و کشن سنگه ولد راجه رامسنگه که تازه از وطن بسده سنه
 رسیده بود بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز گشته بکنور کشن
 هنگه مخاطب شد [و عبد الرحمن بن نذر محمد خان بانعام پنج
 هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بانعام چهار
 هزار روپیه و باقی محمد برادر خرد او بانعام سه هزار روپیه و خوشحال
 بیگ کاشغری بمرحمت شمشیر با ساز میثا کار او محمد منصور برادر
 عبد الله خان والی کاشغر بطاب ناصر خانی و عنایت جیفه مرصع
 و یک زنجیر فیل و انعام پنج هزار روپیه و ناصر خان ولد امیر انصرا
 بطاب ظفر خانی مطرح انوار عاطفت گشتند [و سید محمد قنوجی
 بانعام چهار هزار روپیه و حکیم مومنا بانعام هزار روپیه و نعمت خان

و محمد وارث و جمعی کثیر هر یک بانعام یک هزار روپیه کامیاب
 عنایت پادشاهانه گردیدند و سه هزار روپیه بزمهره نغمه سنجان
 و سرود سربان عطا شد و آن جشن خسروانه تا سه روز جهانیان را
 سرمایه نشاط و پیرایه انبساط بود بیست و ششم ربیع الثانی رستم بی
 ایلچی عبد العزیز خان بمرحمت خلعت فاخر و شمشیر هر دو با ساز
 مرصع و اسب با ساز طلا و یک زنجیر فیل و انعام سی و چهار هزار
 روپیه و همراهانش بانعام شانزده هزار روپیه و خوشحال بیگ ایلچی
 سبحان قلی خان بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و شمشیر و سپر
 هر دو با ساز طلا و سپر هر دو با ساز مرصع و یک زنجیر فیل و انعام
 سی و چهار هزار روپیه و یار محمد پسرش بمرحمت خلعت و زنجیر
 و انعام یک عدد اشرفی پنجاه مہری و رفیقش بانعام چهار هزار روپیه
 مشمول مراحم پادشاهانه گشته رخصت انصراف یافتند از اول تا
 آخر پسفیر بخارا و رفقای او قریب در لک روپیه و با ایلچی بلخ
 و تبعه او یک لک و پنجاه هزار روپیه عطا شد و ایشم بی فرستاده
 والی اورکنج بعنایت خلعت و انعام شش هزار روپیه نوازش
 یافته مرخص گردید و از روی عاطفت یک قبضه خنجر مرصع گران
 بها مصحوب او برای والی مذکور ارسال یافت و بیست هزار
 روپیه بار حواله رفت که از امتعه هندوستان خرید نموده جهت موسی الیه
 ببرد و از خزانه احسان پادشاهانه برای خواجه موسی و خواجه
 زاهد که از خواجہای جویداری اند هر کدام پنج هزار روپیه مصحوب
 کسان آنها مرسل گشت - از سوانح این ایام آنکه از نوشته وقایع نگاران
 صوبه دل پذیر کشمیر و عرض داشت مراد خان زمیندار تبست معروض پارگاه

خلافت گردید که خان والا دودمان عبدالله خان والی کاشغر که یولجوس
خان پسرش بر مسمولی شده بود با اهل و عیال و معدودی از ملازمان
خویش غارت زده بی سامان بقصد توسل و التجا باین دولت
فیض قرین که ملجای سلاطین و مرجع خواتین است روی عزیمت
از ولایت خویش بدان صوب نهاده و خواجه اسحاق که چنانچه در
مقام خود گزارش یافته از جذاب سلطنت و جهانبانی بر سر سفارت
بدانصوب دستوری یافته بود درین حالت بدرملاتی شده خان مذکور
را در رهائی از آن درطه ممد و معاون گشته است و عنقریب بکشمیر
بهشت نظیر خواهد رسید حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی
ملکاتش مصدر اعطاف الهی و منبع الطاف نامتناهی است باستماع
این خبر از کمال رأیت و قدرانی پرتو تفقد و مهربانی بحال آنخان
سعادت نشان انگنده خواجه صادق بدخشی و سیف الله را بجهت
تقدیم مراسم مهمانداری آن سالک خوانین تعیین نمودند و یک
قبضه خنجر مرصع گران بها و جیغ مرصع و یکصد و نه سراسپ
از عربی و عراقی و ترکی چندی از آنها با ساز مرصع و طلا و درونجیر
فیل و برخی از ظروف طلا و نقره و قدری معتدبه از ملبوسات
و رغائب اثواب و خیمه و خرگاه و نغایس فروش و سایر اسباب
تجمل مصحوب آنها ارسال داشته حکم فرمودند که فرستاده
بکشمیر شتافته آنجا بآن والا دودمان ملاقی شوند و حکم شد که
تا رسیدن خان مسطور به پیشگاه حضور لامع النور بلوازم مهمانداری
قیام نمایند و یرلیغ گیتی مطاع بمبارز خان صوبه دار کشمیر صادر شد
که چون بدان خطه دلپذیر رسد از سرکار اشراف و اطن سامان جمیع

ضروریات و ما یحتاج آنخان رنیع قدر نموده و مبلغ پنجاه هزار روپیه
از خزانه آن صوبه داده هرگاه روانه درگاه سلاطین پناه گردد خود همراه
گشته خان مشار الیه را بدارگاه خلافت رساند و بمحمد امین خان
صوبه دار لاهور فرمان شد که چون بآن مرکز سلطنت وارد گردد لوازم
اعزاز و اکرام و مراسم نیکو داشت و احترام بعمل آورده وظائفیانت
بروجه لائق تقدیم نماید و پنجاه هزار روپیه از مرکز خاصه شریفه و
مبلغی کرانمند بر برخی امتعه از جانب خود بدهد و همچنین
بجمیع حکام و فوجداران که بر سر راه بودند حکم شد که جا بجا
مراتب مهمانداری بظهور رسانند و از حدود متعلقه خویش
بآنین شایسته بگذرانند و در هشتم شوال سال یازدهم از جلوس
همایون بظاهر دار الخلافه رسیده در یکی از بستین نزهت آنین
اغرایاد فرود آمد و در آنجا باشاره والا لوازم ضیافت چنانچه شایسته
جلالت قدر و شان این دولت کرامت نشان باشد بتقدیم رسید
و خانه رستم خان مرحوم که سر منزلی عالی دلنشین است
بر کنار دریای جون و از مرکز خاصه شریفه فرش و دیگر لوازم
آن مهیا گشته رونق و صفای تازه یافته بود بجهت نزول آنخان
والا مکان معین شد و قرار یافت که یازدهم ماه مذکور داخل
دار الخلافه گشته بادرک ملاقات فائز البرکت خدیو جهان که
سروران گیتی و سرافرازان کیهان را هوای تمنای آن در سراست
کامیاب گردد در آن روز بموجب حکم والا زیده امرای عظام جمفر
خان که مدار مهم این دولت گیتی اعتضام است با اسدخان بخشعی
شدم تا بیرون شهر پذیره گشته با احترام تمام آنخان والا مقام را بدارگاه

اقبال آوردند و چون داخل قلعه مبارک شد بامر اعلی رکن السلطنت
جعفر خان اورا از راه باغ حیات بخشش بمسجد همایون غسلخانه
که عبدالنگاه خاص پادشاه حق پرست است و ملاقات خان موسی
الیه را آنجا مقرر شده بود آورد و حضرت شاهنشاهی ساعتی
قبل از نماز ظهر خرامش اقبال بآن بقعه قدسیه فرموده خان
مذکور را از احراز لقای میمنت قرب فیض اندرز و مسرت آگین
ساختند و بسنخان تفقد آمیز عطوفت پیرا عاطفتهای پادشاهانه
بجای آوردند و چون وقت نماز در رسید بآئین معبود نماز ظهر بجماعت
ادا نموده بعد فراغ از نماز آن خان رفیع مغزات را بمنزل رخصت
فرمودند و پیشکاران پیشگاه سلطنت را فرمان شد که هر روز از انواع اطعمه
و اشریه بنوعی که سزوار این دولت مظهر بسطت باشد از سرکار خاصه
شریفه سامان نموده بآئین شایسته میفرستاده باشند و همواره
شهنشاه مکرم مرت پرور مهربان آن سالک خواندین را بملاطفت گوناگون
یاد و شان میفرمودند و خاطر غمدیده رنج کشیده اش را باظهار آثار
قدر شناسی و تقوت پروری مسرور ساخته انواع دل جوئی و کرم خوئی
بظهور میسرانیدند و نوعی دیگر عاطفت خسروانه خان مذکور را در باغ
حیات بخشش از فیض حضور قدسی سرور کامیاب ساختن باجمعه
آن حشمت پناه مدت هشت ماهه قرین خرمی و شادکامی و مشغول
اعزاز و احترام در دار الخلافه شاه جهان آباد بسر برده از کرامت و
محنت سفر بر آسود و بمیامن اعطاف بیکران خدیو زمان غبار مکاره
و نوائب روزگار که باقتضای گردش چرخ دوار اورا روی نموده
بود از صفحه خاطر زدود و چون عزیمت طواف حرمین شریفین

زاد هما الله قدرا و جلاله پیش نهاد همت ساخته در آن اراده فرخنده
رموخ داشت پس از انقضای مدت مذکور باحراز آن مقصد اسامی
مرخص گشت و هنگام رخصت حضرت شاهنشاهی آن شوکت مرتبت
را دگر باره بانجمن حضور طلب داشته انواع تلافیات و مهریانیها
بجا آوردند و باشا و والا کارپردازان پیشگاه سلطنت سامان و
لوازم و محتاج آن سفر میمنت اثر بر وجه لایق نمودند و یرلیغ
کرامت نشان بصوبه داران و حکام و فوجداران از دار الخلافه
شاه جهان آباد تا بندر سورت صادر شد که آن رفیع قدر را از
حدود متعلقه خود بآئین شایسته بگذرانند و مهربانان بدستور
هنگام آمدن معین شدند و از اول تا آخر مبلغ ده لک روپیه از
خزانة پادشاهانه با عائد گردید غرض رجب بعرض اشرف رسید که
خان دوران صوبه دار او دیسه باجل طبیعی رخت هستی بر بست
سیردهم دانشمند خان از تغیر محمد امین خان که چنانچه گزارش
یافته بود بعد فراغ از مهم یوسف زئی بصوبه دار دار السلطنت لاهور
تعیین یافته بود بخدومت جلیل القدر میر بخشگیری سر بلند گشته
بعطای خلعت خاص و قلمدان مرصع نوازش یافت و درین ایام عاطفت
خسروانه پادشاه زنهای عالیقدر و اعتبار و امرای نامدار را بعطای خلعت
زمستانی قامت امتیاز برافراخت ارسلان خان و بقوعداری سلطانپور
بلمیری معین گشته بعزایت خلعت و اسب از اصل و اضافه بمنصب
هزاری هشت صد سوار در اسبه سه اسبه سرافراز شد و خواجه پهل

بقلمه داری گوالیار از تغیر معتمد خان منصوب گردیده بعنائیت خلعت و اسب و خنجر و خطاب خدمتگار خانی مباحی شد و خدمتگار خان بخدمتگذار خان مخاطب گشت نوروز هم ابراهیم خان که از صوبه داری دار السلطنة لاهور معزول شده بود باحرار ملازمت اکسیر خاصیت چهره سعادت بر افروخت و میر خان و هادی خان که در سلک کومندان محمد امین خان بودند بتقبیل سده سینه فائز گردیدند و عنایت خسروانه میر خان را بعطای خلعت نواخت و عبدالنبی خان فوجدار متبر را از آنجا رسیده دولت زمین بوس دریافت درین اوقات چون از سوانج بنگاله بعرض همایون رسید که آشامیان مردود دگر باز از راه نا عاقبت اندیشی قدم جرأت و جسارت از حد خویش پیش نهاده با لشکری انبوه و توارق عظیم بر سر کواهتی که سرحد ولایت بنگاله امت آمده اند و بغایر عدم وصول مدد بسید فیروز خان تهنه دار آنجا آن دو سیرتان بر قلعه کواهتی استیلا یافته خان مذکور با اکثر همراهان بمردی و مردانگی نقد جان در راه عبودیت در باخته است زای عالم آرای چنان اقتضا نمود که یکی از عمدهای آستان سلطنت با لشکری از پیشگاه حضور بدفع ننگ آن عاصیان مقهور و بی دینان از خدا دور معین گردد و برخی از عساکر کومکی آنصوبه نیز بهمراهان خویش مسلح ساخته بتادیب و تنبیه آن گروه خدلان پزوه پردازد بنابر آن راجه رام سنگه بکفایت این مهم معین گردید و بیست و یکم ماه مذکور بعنائیت خلعت و اسب با ساز طلا و جمدهر با علاقه مرزاید مورد نوازش گشته مرخص شد و نصیر خان رکیسری سنگه بهورتیه و رکهناته سنگه میرتیه و پیرم دیو

سیسویه و جمعی دیگر از عمدها و منصبداران و هزار و پانصد احدی و پانصد برق انداز باو تعیین یافتند *

خانمه

سپاس و نیایش ایزد بی همتا را که بدستیار بی بخت بلند و پیشکاری طالع ارجمند ده ساله سوانج ایام سلطنت و کام رانی و اعوام خلافت و جهان ستانی گیتی خدیو مهر افسر سپهر سریر شهنشاه عالم گیر بطرزی بدیع و اسلوبی منیع که پذیرای طبائع دشوار پسندان کار آگاه سخندان و دقائق شناسان رموز الفاظ و معانی تواند بود بی شائبه مبالغه و اطرا نگاشته کلک نکته سنج معنی پیرا گردید و ازان وقائع دولت آثار الواح صحائف روزگار و اوراق دفاتر لیل و نهار زینت جاوید پذیرفته بمیامن نشر مناقب و مآثر و ذکر معالی و مغایر آن اورنگ نشین کشور باطن و ظاهر فام این گمنام بر جریده ایام ثبت افتاد *

لمولفه * نظم *

صد شکر که این شگرف نامه * پیراسته شد بکام خامه
دیباچه حشمت و جلال است * فهرست دفاتر کمال امت
دستور سلوک شهر یاران * آویزه گوش روز گاران
هر نکته او هزار دفتر * هر نقطه درو هزار گوهر
منگر تو که ساده است گفتار * این شاهد ساده هست پرکار
گردم بشگرف کاری کلک * بس گوهر بی بها درین سلک
صد رخنه بدل نگندم از نکر * تا شانه زدم بزلف این بکر
طبعم تا نقش این رقم هست * بس نقش بدیع از قلم هست

بسیار رسید خواب و آرام * کین نامه گرفت حسن انجام
اکنون خامه حقائق نگار برخی از شرائف اطوار و کرائم اخلاق آن
خدیدو انفس و آنای که جداگانه طراز نگارش یافته در ذیل این صحیفه
اقبال ثبت نموده شاهد کلام را بدان زیور اختتام می بخشد *

گزارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو کامل الذات

چون ایزد جهان آفرین آن پایه افزای اورنگ دولت و دین را
مورد انظار فضل و کرم و مطرح انوار تربیت و نوازش خویش
ساخته در خلافت و سروری برتبه اکملیت و برتری از فرمان رویان
گیتی یگانه و ممتاز خواسته لاجرم ذات کرامت سماتش را بحلیه
ملکات فاضله و اخلاق کامله انسانی پیرایه سعادت جاودانی
بخشیده تا بشرائف اوصاف و خصائل و جلال مناقب و فضائل
نسخه انصاف کامل باشد و بوفور حق شناسی و دین پروری و فرط
نصفت شعاری و معدلت گستری مقتدای خواقین دین دار
و پیشوای سلاطین عادل چنانچه صورت این معنی بر صورت خاطر
دیده وزان هوشمند و آگاه دامن حقیقت پیوند از تتبع مراتب شمائل
و عادات و تصفح مدارج تائیدات و سعادات آن حضرت جلوه ظهور
دارد و راقم این صحیفه متأثر اقبال بگزارش برخی از ان چهره آرای
شاهد مقال گشته بدان تقریب برای خسروان جهان و سرورازان
کیهان جریده اخلاق می پردازد که آن گروه والا شکوه را دستور العمل
دولت و بختیاری و قانون ادب حشمت و کامکاری باشد - آن پادشاه

خدا آگاه باقتضای سعادت فطری و نیک بختی ازلی بکمال
رموخ در مراتب دین مبین و نهایت ثبات و استقامت بر جاده
شرع مطهر حضرت خاتم المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی
آله و اصحابه اجمعین چنانچه آثار آن بر روی روزگار آشکار است
متصف و موصوف اند - و از مذاهب اربعه معتبره اسلامی بمذهب
حنیف امام ائمه حضرت امام اعظم قدس الله سره الاکرم که از فروغ
مشکوه هدایتش حریم کعبه دین و ایمان روشن و انوار برکات
مجتهداتش بر اقطار ارض و ارجای جهان پرتو انگن است عاملند
و جمیع عقائد و اعمال آن برگزیده ذوالجلال بر طبق اصول محکمه
و فروع متقنه طائفه حقه حنفیه است - تقوی و صلاح و زهد و توج
آن حضرت بمرتبه ایست که متقین روزگار و ورع کیشان پرهیزگار
از تنبع مراتب احوال سعادت منوال حلقه ارادت در گوش و غاشیه
پیروی بردوش دارند - آن مورد تائیدات آسمانی با وجود جمعیت
اسباب حشمت و کامرانی هم از ریعان سن شباب و عنفوان ایام
جوانی که موسم نو بهار عشرت و شادمانی و هنگام غلبه و استیلا
هوا جس نفسانیت از جمیع مناهای و ملامی و مسکرات و مکررات
متحرز و نفوراند و از رسائی نشاء توفیق هیچگاه مانند هوا پرستان و
غفلت پیشگان لب بشرب رخیق نیالوده بوی مسکرات و مغیرات بمشام
پرهیزگاری آن حضرت نرسیده - و از کمال عفت نفس قدسی
سرشت هرگز طبع مبارک جز با شرائف حلال و زوجات مکررات
مقارنت و مضاجعت نجسته و از مبادی غلوای شباب تا این هنگام
میدمت آغاز خجسته فرجام که سن کرامت قرین منزل خمسین را

مکرمات بملکات برکات و الوف سعادات ساخته میل به نسمان محرمه
در خاطر اشرف اطهر که جلوه گاه دوشیزگان حجله غیب و آئینه
خانه شواهد اسرار الهی است نقش نه بسته - با آنکه بزم آرایان
عشرت و هنگامه پیرایان نشاط از مطریان خوش آواز و سازندهای
دلنواز و نواستنان نادر ترانه و سرود سرایان سرآمد یگانه از هر
صنف و گروه در پایه سرپر گردون شکوه مجتمع اند از کمال تقدس
و تشرع و حق پرستی باستماع سرود و ساز توجه نمی نمایند - و جز
هنگام جشن و سرور و اوقات طرب و سرور که باقتضای آئین شهنشاهی
و رعایت آداب جهان پناهی ارتکاب صحبت ساز و نوا ضرور است
هنگامه رود و سرود در بزم مقدس انعقاد نمی یابد لمولفه شعر *

فکرده بهر رضای خدای عز و جل

نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل

آن خدیو قدسی شیم بلباسهای نامشروع و زینتهای محرم اگرچه شان
سلطنت و شکوه دولت را ممانی نیست تلبس و تزیین نمیفرمایند و
پیموسته لباس مبارک از اثواب فاخره متشوعانه است - و زواهر جواهری
که از پوشش آن حضرت زیب و فرمی یابد آنچه محتاج نگین
خانه است بجای طلا بر سنگ یشب تعبیه یافته نامشروع و مباح
باشد - از کمال پاکیزگی طینت و طهارت جلال همیشه با وضو میباشد -
و با صلوات مفروضه جمیع سذن و نوافل بی شایبه ملال و تکامل ادا
نموده تاخیر نماز از وقت مستحب روا نمیدارند - و روزه ماه مبارک
رمضان سفرا و حضرا بر غایت داشته - در سایر ایام متبرکه نیز بقوت
تایید ازلی و نیروی توفیق آسمانی صائم می باشند - و در ماه

مبارک میام ادای سنت تراویح ضمیمه رواتب عبادات آن پادشاه
حق پرست است - و سرتا سر آن ماه فرخنده بادای طاعت و عبادات
و افاضه خیر و میرات و قیام بصالح اعمال و التزام شرائف احوال
و کام بخشی و فیض رساندن خلایق و تحصیل خشنودی و رضای
خالق اوقات فائز البرکات مصروف ساخته در عشره اخیره بسنت
سیده نبوی در مسجد قدسی اساس غسلخانه معتکف میشوند و
درین ایام بتمام همت و همگی نهمت روی توجه بجناب کبریا آورده
در آن خلوت قدس شب و روز بمسجود عبودیت ناصیه افروز و بحسن
خشوع و خضوع از درگاه صمدیت فیض افروزاند - و در جمعات تشریف
حضور بمسجد جامع می برند و اقامت نماز جمعه هیچگاه از روی
احتیاطی و وقوع مانعی قوی ازان حضرت نوت نمیشود و هرگاه موکب
جاه و جلال در دار الخانه شاه جهان آباد و یا شهری دیگر اقامت
داشته باشد چون عزم توجه بشکارگاههای نواحی شهر می نمایند اول
هفته نهضت اقبال بر موده روز پنجشنبه لواهی مراجعت به شهر
می افزایند تا فتور در ادای نماز جمعه نشود و گاهی که شکار دو
هفته یا بیشتر پیش نهاده خاطر والا گردد در یکی از جوامع قصبات
بزرگ که نزدیک باوردی معلی باشد نماز جمعه می کنند - و در
عیدین خواه سفر و خواه حضر بمصلی پرتو حضور گسترده با کانه
مسلمین نماز عید بجماعت میگذارند - و در ایامی متبرکه باحیای
شب که طریقه زنده دلان خدا طلب است پرداخته از انوار فیض
الهی چراغ افروز بخت و سعادت اند - با آنکه بصحبت مشایخ کرام
و اعظام دین و سالکان مسلک حق و یقین از مواهب قلبی و فتوحات

باطنی چندان سرمایه گرفته اند که بارشاد و هدایت مستعدان آن احوال و مستحقان آن نوال را زکوة فصاب کمال می توانند داد از غایت حق طلبی و خدا جوئی پیوسته خاطر خاطر آن قبله مقبلان جویای محبت فقرا و عرفا و صاحبان است و در هر کس نشانی از مقصود اصلی و مطلوب حقیقی می یابند سلسله جنبان طلب اند - تقدس و تالّه و روحانیت و تیرگی آن خدیو قدسی خصال دران پایه است که خاطر ملکوت ناظر بامتداف لذات جسمانی و مشتبهات نفسانی با آنکه حلال و مباح باشد نیز راغب نیست و پیوسته بر ریاضات بدنی از تقلیل غذا و التزام سهر و کثرت صوم و مواظبت عبادات شافه در تصفیة روح و تلطیف سر و تنزیه باطن میکوشند و همواره عبادت و پرستش کردگار جهان و ذکر و یاد خالق زمین و آسمان پیش نهاد همت حق پزیره داشته به تحصیل کمالات حقیقی و اخلاص نعم روحانی اسباب دولت جاودانی فراهم می آورند و غرض از سلطنت و سروری اعلای اعلام دین پروری و مقصود از خلافت و برتری تشیید ارکان شریعت گستره دانسته در ترویج قواعد دین مبین و تنفیذ احکام ملت متدین و محو رسوم ضلالت و جهالت و رفع آثار بدع و اهو و منع ظهور مناهی و ملامی روح مقدس حضرت رسالت پناهی را صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه از خود خشنود می سازند چنانچه بمیاس مساوی مشکوره آن حضرت دین حلیف و ملت بیضا را درین کشور فیض پیرا قوت و استیلائی دست داده که در زمان هیچ یکی از فرمان دهان باداد و دین غیر از عهد معادلت مهد خلفای راشدین مهیدین رضوان الله

علیهم اجمعین مثل آن صورت وقوع نیافته - از برکات مسلمانی آن حضرت در معابد شرک و منامک ضلال گرد بی رونقی بر چهره پتان نشسته و زناز تعلق بمت پرستان از کیش و آئین کفری گسسته یوما فیوما آثار کفر و جهالت در کاهش و انوار اسلام و ایمان در افزایش است چه در مستقر اورنگ سلطنت و چه در اطراف و اکفاف این مملکت سپهر بسطت پیوسته جمعی از کفار ضلالت شعار شرف اسلام در می یابند و در پایه سریر گردون شکوه هر کس از ان گروه بدالالت سعادت اورد مسلمانی میکنند ناظران مهم شرعیه او را بعتبه بارگاه خلافت حاضر آورده باشاره معلی تلقین کلمه طیبه میدمایند و حضرت شاهنشاهی بجهت تالیف قلوب سایر اهل غوایت آن فریق را بخلمت و انعام نقود و دیگر عطایا و مواهب بر وفق درجات احوال آنها می نوازند و برخی را که از قوم خود امتیازی دارند بی واسطه پزیران حق ترجمان که مفتاح خزائن صدق و ایمان است تلقین شهادتین نموده بین الاقتران سر بلند می سازند لمولفه

بعهد خسرو دین پرور سلیمان قدر

گسسته امت سلیمانی از میدان زناز

توان براه ضلالت کشید از ان سدی

ز بس که شد بت شکنین شکسته از کفار

احکام شریعت غرا و ملت بیضا بحمایمت دین پروری آن حضرت چنان کامیاب نفاذ و جریان است که اگر بدعوی بی نوائی و تظلم کمترین گدائی از محکمه قضا رقم احضار بنام یکی از اعیان

و امرا صادر شود امثال مثال را مجال تأخیر و امهال ندارد
و خواه و نا خواه حکم شرع شریف و فتوی ملت منیف را گردن
اطاعت می گذارد لمولفه * شعر *

گیاه خشک کند دعوی از طراوت خویش
بآفتاب ز دار القضا روز اعلام
تصاص اگر طلبد شمع کشته را آتش
حدیث باد بود خیر باد با ایام

و همچنین که قبل ازین درین دفتراولت متأثر سابق ذکر یافته
در پایه سریر سلطنت و سایر بلاد و اقطار ممالک محروسه
مختصان نافذ حکم بجهت منع منکرات و رفع محرمات مقرر
ساخته اند تا خلایق را بقهر و زجر از ان باز داشته رهنمون طریق
صلاح و سداد و مانع ارتکاب فجور و فساد باشند چنانچه در هیچ
جا احدی از رعیت و سپاهی بلکه بندهای عمده پادشاهی
را جرأت بر اظهار و اعلان مذهبی و ملامتی نداشته و ترویج امر
حساب درین مملکت گردن فسحت بدین غایت از خصائص
احکام این پادشاه دین پناه است و در سؤالی ایام چندان
رواجی نداشته و جز نامی از آن نبوده لمولفه * شعر *

دولتش تا حامی اعلام شد * دین همی باله بخویش از عز و شان
احتساب شرع را از حکم او * دره بر دوش است چرخ از کهکشان
صفت عدل و نصفت آن خدیو کامل عادل را دقتی جداگانه
باید تا به نیروی تگابوی کلک نکته سنج معنی طراز در روزگاری
دراز یکی از هزار و الهکی از بسیدارش بمنصه اظهار تواند آمد در

زمان فرمان روائی و خلافت آن حضرت ظلمی اگر رفته برگزشتگان
و پیشینیان است که ادراک این عهد سعادت مهمل نموده از ظل
حراست و فیض عدالت پادشاهانه محروم بوده اند لمولفه * شعر *

بدوران عدلش که پاینده باد * متمدیده کس ندارد بدین
بآهن رسد گرز عدلش خبر * پدای درخت آب گردد نبر
کند سیل اگر خانه را خراب * شود زهره ابر از بیم آب
ز دریا بگشتی رسد گریبان * گهر گیر از بحر هم سنگ آن
با آنکه خلاصه اوقات فرخنده ساعات صرف داد دهی خلایق
و پژوهش حال رعایا و زیر دستان نموده هر روز بی تخلف دیوان
عدالت میکنند و میر عدل و داروغه عدالت تعیین نموده اند که
متظلمان و داد خواهان را پیشگاه معدلت حاضر آورده مطالب و
مقاصد آنها را بعرض والا میرسانند از غایت اعتنا و اهتمام بشان
این امر جلیل یکی از معتمدان بارگاه خلافت را معین ساخته اند
که اگر متصدیان عدالت در عرض مدعی و انجام مطلب بعضی
ملهوفان بنابر اغراض نفسانی تأخیر و تعویق و مدهانه و مسامحه
ورزند و آن مستغنیان بدو رجوع نموده عرائض مشتمل بر حقیقت حال
خویش باو دهند تا آنها را بنظر انور رساند و در خلوت قدس آن
تظلم نامها بمطالعه اشرف میرسد و جواب مطالب آن فریق بخط
مبارک بر حاشیه آنها طراز نگارش می یابد - و از شرائف تاییداتی
که آن دست پرورد لطف خاص ایزدی بدان کرامت اختصاص
یافته آنست که عقل و حکمت و عدل و رأیت و ضبط و سیاست
و خدا پرستی و شریعت پروری را چنان با هم ترکیب و امتزاج

داده اند که در نظم و نسق مملکتی بدین وسعت و حفظ و خراست دولتی باین عظمت جز حدود و سیاسات شرعیه که متکفلان امور ریاست کبری و متکلمان پار ناموس خلانت عظمی را اجرای آن فاگیر است بکار نمیبرند و هرگز باقتضای قوت غضبی و هوای نفس و شهوات طبع بتخریب بذای حیات فردی از افراد نوع انسان که بدائع صنائع و شرائف و دائع آمردگار جهانند حکم نمی فرمایند - و هیچ یک از پادشاهزادهای کامگار والا تبار و امرا و نوینان رفیع مقدار که بنظم سهام صوبه و ولایتی ازین کشور و هیچ قیام دارند از بیم باز پرس قهر و عتاب پادشاهانه بقتل احدی جرأت نمی توانند کرد - جمعی که مصدر تقصیرات و مستحق عقوبات شده باشند از عرایض حکام و صوبه داران و نوشته و قانع نگاران حقیقت حال شان بمسامع حقائق مجامع می رسد و چون از درگاه معلی بر وفق شریعت غرا حکم سیاست آنها صادر میشود بیامام میروند و در پیشگاه معدلت خسروانه وضع و شریف و ادانی و اقامی را مواخذه و باز پرس یکسانست و در اجرایی حدود شرعیه امرا و اعیان و فقرا و بی نوایان از هم متمیز نیستند - هرگاه یکی از عمدهای بارگاه خلافت در مراتب خدمت و مراسم عبودیت مصدر زلتی شود که بحکم توره سلطنت و پادشاهی و آئین فرماندهی و جهانبانی قادیب و گوشمال او لازم و مستحکم باشد بعزل از خدمت و سلب رتبه عزت و اعتبار و برطرف کردن منصب و جایگزین یا کم کردن منصب در خور جریمه و تقصیر تنبیه و تادیب می باید و پس از چندی اگر جرمش قابل عفو باشد مورد فضل و بخشایش

و مشمول کرم و نوازش می شود و همچنین سایر بندهای آستان والا که جرم و خطائی از آنها سرزند بدین عنوان متنبه و متداب میگردند و این معنی در حقیقت عین تربیت و بنده پروریست که سرمایۀ اصلاح احوال و پیرایۀ تہذیب اخلاق و اطوار بندهای ناهنجار میگردد - و صفت عفو و جرم بخشی و خطا پوشی و عذر نبوشی آن مظهر لطف و احسان و رحمت آفریدگار بخدیست که در ایام فترت و زمان اختلال ملک دولت که آن حضرت برهبری تائید آسمانی بذایر موجبات و اسبابی که در اول این کتاب مستطاب گزارش پذیرفته رایت عزیمت از دکن برافراخته متوجه مستقر الخلافه گشتند و عساکر نصرت مآل را با اعمادی بدسگال محاربات عظیم روی داد و آویزشهای سترگ اتفاق افتاد و عاقبت الامر بدارری نصر و امداد ایزد متعال و اقتضای حکمت و مشیت قادر ذو الجلال سریر سلطنت و اقبال و اورنگ عظمت و استقلال بفر جلوس همایون زیب و زینت یافت جمعی که از بیدولتی و کوتاه اندیشی رخ از سعادت ارادت و هوا خواهی آن برگزیده الهی تافته غبار مخالفت بر فرق روزگار خود پیختند و در معارک و حروب که آن حضرت با اعمادی صعب آرا بودند تیغ جسارت پررویی مبارزان جنود دولت کشیده چون ارز و حیا برخاک - قاهت ریختند و گزوهی که در برخی موافق هیچ از نفاق و دو روئی روی بخت از عسکر ظفر اثر بر تافتند و برای عصیان منشی و خلاف اندیشی شتاندند و مجموع سزایان منوف عتاب و بی توجهی بل مستحق عقوبات عظیمه شده بودند از کمال فضل و کرم جبلی بموجب ایذه معنی که • مصرع •

در عفو لغتی است که در انتقام نیست

جرائم و زلات همه بخشیدند و هیچ یک را باظهار سوء کردار
تخفیف ندادند و در انعام بر تقصیرات شان کشیدند - حیا و شرم
و مردمی و آرزو آنحضرت بغایتی است که هرگز کلمه رکیک و
حرفی مستهجن بر زبان گهر بیان جریان نیامده و هیچگاه مخفی
که موجب شرمزدگی و انفعال و باعث هتک عزت و تقبیح حال
کسی باشد بر وی او نغرموده اند

حیای عالم با او است و این عجب نبود

که چشم عالمیان است و چشم جای حیا است

از غایت بزرگ نهادی و والا نژادی و نهایت پایه شناسی و
قدردانی با فرقه سادات عظام و طایفه مشایخ کرام و زمره علمای
اعلام مراسم توقیر و تبجیل و لوازم اعزاز و احترام باقصی الغایه
رعایت فرموده پاس عزت این گروه را اساس بارگاه سروری و
سرفرازی میدانند و در ایوان عدل و داد چنان کشاده پیشانی
می نشینند و نرم خوئی و مهربانی با متظلمان و داد خواهان بکار
میبرند که آنها را در عرض مطلب و مدعی هیبت محفل سپهر
مشاغل بند و هشت بر زبان نکذاشته بی شایبه خوف و بیم مقاصد
و مدعیات خود بشرح و بسط تمام و بمبالغه و اطناب در کلام
معروض میدارند و از آن بهیچ وجه آثار ملالت در ناصیه حال
اشرف ظاهر نمیشود و باین طیب خلق و کشاده پیشانی لطف
شور باش شان و شکوه و مهابت عظمت و جلال آن قهرمان کشور
اقبال که زهره گداز اکسره ایام است و ترک بهرام را از نهیب آن لرزه

بیم و هراس بر اندام طیش و تندبی و عجلت و اضطراب در هیچ
باب از آن خدیو خورشید قدر نلک جذاب مشاهده نگشته - در کارها
فہایت غور و تأمل و دور بینی و ملاحظه اطراف و عواقب آن بکار
می برند و هرگز امری از امور که خالی از مصلحت دین
و دولت و خیریت و صلاح جمهور باشد از آن حضرت بظهور
نمی رسد - تیقظ و آگاهی در مراتب سلطنت و پادشاهی دران پایه
که حقایق معاملات هر صوبه و سرکار همواره بر سهیل تفصیل
روز نامه دار از نوشته های سوانح نگاران که جابجا معین اند
بموقف عرض اشرف رمیده جزئیات و کلیات کیفیت زیست
و سلوک صوبه داران و حکام و عمال در پیشگاه جلال سمیت
انکشاف می یابد و باقتضای عدالت و نصفت پاداش حسن
عمل و کیفر سوء کردار هر کس میدهند - و از غایت اعتنا و اهتمامی
که باستکشاف احوال ملک و دولت دارند در هر صوبه و - رکار بغیر
واقعه نویس مقرر - یکی از معتمدان بیغرض کار آگاه خفیه معین
فرموده اند که سوانح و حقائق آنجا بی اطلاع دیگری نوشته بدرگاه
آسمان جاع ارسال دارد تا اگر واقعه نگار مقرر بغیر غرضی در
نگارش برخی امور از نفس الامر تجاوز ورزیده باشد از نوشته او
حقیقت حال در جذاب سلطنت و جهان بینی درجه ظهور یابد و
ببرکت این هوشیاری و خیرداری نیکی و راستی بر کردار متصدیان
اشغال و مهام غالب گشته از انعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده
محترز اند

لمولفه * شعر *

دل روشنش آگه از کار ملک * عیان نزد او جمله اسرار ملک

از احوال مردم چنان نکته یاب • که داند چه بینند شبها بخواب
از مراتب جود و احسان و فضل و اصطلاح آن رونق افزای کارخانه
ابداع کلک نکته پرداز تا کجا داستان طراز تواند شد شرائف خیرات و
کرائم مبرات و منوف ادرارات و اکرامات چندانگه ازان مظهر الطاف
الهی بمنصه ظهور رسیده عشر معشار آن از اعظم سلاطین کامگار
و خوانین گردون اقتدار در تمام ایام دولت و مدت حاکمیت روی
نداده و انوار صدق ایمنه معنی از مواهب عالیه و انعامات سامیه
آنحضرت که این دیباچه نسخه صفای و معالی بذکر بعضی ازان
مشحون است بر مراتب ضمیر همگان پرتو افکن میگردد - و از جمله
آن سترگ بخششها عفو کردن باج غلات و حبوبات و وجوه راهداری
و محصول اقمشه و دیگر اموال سایر است در کل ممالک محروسه و
تمام قلم رو دولت قاهره از فرقه مسلمین خصوصا و عفو کردن بعض
وجوه مذکوره از کانه رعایا و قاطبه برایا عموما که مجموع آن هر ساله
مبلغ سی لک روپیه می شود - و ازان جمله بخشیدن مطالبات اجداد و
نیاکان بقندهای آستان خلافت نشان است که بپل ازین درین دولت
جهان مدار و سلطنت گردون اقتدار بر وفق معمول روزگار دیوانیان
عظام و مستوفیان ممالک نظام از تنخواه مناصب و وجوه مواجب
آنها بر سبیل تدریج وضع نموده بسرکار خاصه شریفه عائد میساختند
و اینمعنی موجب پریشانی و اختلال حال بسیاری از منتسبان
متبذره جاه و جلال می گشت و چون این مطالب درین دولت
نیض پرور که مرجع و ملجای خلایق هفت کشور است حد و نهایی
ندارد هر سال بدین جهت مبلغهای خطیر از وجوه طلب امرا و

منصبداران و سایر بندهای درگاه والا که حمت خانه زاد می آستان
معنی دارند وضع شده سرمایه کفایت خزانة عامره میشود - ازان جا
که حمت خیر نهمت آن حضرت پیوسته بر تمهید مراسم لطف
و رأفت و تشدید مهربانی خود و عاطفت مقصور است و همواره وجه
قصد و پیش نهان خاطر اقدس آنکه سرانوزان عیونیت این دولت
اندیشان و سعادت اندوزان خدمت این آستان فیض مکان بطیب
حال و وسعت عیش و فراغ بال و سرور خاطر مخصوص و بهره مند
بوده غبار پریشانی بر چهره حال و گرد ناکامی بر رخسار آمال
آنها نه نشیند بمقتضای استیغای مآثر مکرمت و انضال رقم عفو
بر دفاتر مطالبات مذکور کشیده حکم جهان مطاع از پیشگاه فضل
و اصطلاح بفاظمان مذاطم دیوانی عز و مدور یافت که جمیع بندهای
درگاه خلایق پناه را از منصب دار دو بیستی تا امیری که بمنصب
هفت هزار می رسد بلند است از مطالبه آنچه بر ذمه اجداد و نیاکان
واجب الادا بوده معاف و منعم شمرده بدان جهت تعرض
و مزاحمت نمایند و از دو منصب دار بیستی تا چهار صدی بنا بر
کمی منصب از مطالبه آنچه ذمه آنهاست بدان مشغول باشد نیز
معاف شداسند و از پانصدی تا هفت هزار می بحکم سعت حال
و حصول استطاعت وجوه مطالبات را لازم الادا دانسته اگر موازی
قدر آن میراث یافته باشند بمرور ایام و تدریج شهر و اعوام از عهده
ادای آن بر آیند و اگر بقدر آن میراث نبرده باشند وجه مطالبه
بقدر ترکه ادا کنند و اگر ظاهر شود که بجماعه مذکوره مطلقا ترکه
نرسیده آنها نیز بالکلیه از ادای وجه مطالبه معاف و مرفوع القلم

باشند و آنچه بدین جهت بخشیده همت والا گشته از کوررها
متجاوز است

بقطره ابر و بانجم سپهر نتواند
مخا و بخشش او را نگه داشت شمار
ز آستین عطایش که کوچه امل است
نمونه دوسه چنین است موج دریا بار

و از مبرات عام شامل آن خدیو ایرکف دریا نوال آنکه چون
سابق در بسیاری از مسالک و مشارع این مملکت گریون بسطت
بجهت نزول مسافران خانات و رباطات که محل امن و آرامش
و مقام راحت و آسایش آن گروه تواند شد نبود و خلایق
در بعض راهها خصوصا از بلده فیض بنیاد اورنگ آباد
تا مستقر الخلفه اکبر آباد و از دار السلطنة لاهور تا دار الملک گابل
کمال رنج و تعب می کشیدند رأیت و عاطفت پادشاهانه بر حال
متدردین و مسامرین بخشوده یرایغ لازم الامثال از پیشگاه مکرمت
و افضال پدیرایغ صدور یامت که در جمیع طرق و شوارع این ممالک
کثیر المسالک بهرجا مرا و رباط نباشد از سرکار خالصه شریفه سرای
وسیع الفضا از سنگ و خشت و آهک و گچ در کمال متانت
و استحکام مشتمل بر بازار و مسجد و چاه پخته و حمام بسازند و در
بر مرحله بجهت فرسودگان محنت سفر و رهروان دشت و صحرا
منزل گاهی پردازند که محط رحال و محل صیانت اشیا و اموال آن
فریق باشد و برکت اجر و ثوابش بروزگار این دولت همایون
آثار عائد گردد و همچنین حکم والا صادر شد که هر سرای قدیم

البنیانی که محتاج مرمت باشد بقومیم آن پردازند و در هر موضع
که پل در کار باشد نیز باستحکام تام بسازند چنانچه از خزائن چون و
اکرام پادشاهی بمصارف این بنیاد خیرچندان زرخیز شده و می شود
که مستوفی خیال بدستگیری معمارانندیشه از تخمین آن عاجز است
و بالفعل بمیاس فضل و کرم شهنشاه زمان که رونق بخش کهن
سرای جهان و موسس اساس خیر و احسان است طرق و مسالک
هندوستان بهشت نشان چنان سمث امن و آبادی پذیرفته که مراحل
و منازل و جبال و صحاری از معموری و ایمنی حکم بلاد و امصار
گرفته است و از جمله مکارم سنیه آن حضرت آنکه هم در نخستین
سال جلوس میمنت پیرا که حقیقت بی رونقی و اندراس و افهام
برخی مساجد و معابد اسلام بعرض اشرف رسید یرایغ کرامت طراز
بطغرای نفاذ پیوست که در جمیع ممالک محروسه هرجا مسجدی
مدروس باشد از سرکار خالصه شریفه ترمیم و تجدید عمارت آن کرده
از نورونق و صفا بخشند و امام و مؤذن و خادم و سایر لوازم خیر
مسجد از فرش و چراغ و غیر آن مقرر سازند چنانچه هر سال مبلغهای
خطیر بدین وجه مصروف میشود و از آنجا که توجه خاطر دانش
مآثر بقرویج مراتب فضل و تالیس معالم علم درجه قصوی دارد
و در جمیع بلاد و قصبات این کشور وسیع فضلا و مدرسان را بوظائف
لایقه از روزیانه و املاک موظف ساخته بشغل تدریس و تعلیم
محصلان علوم گماشته اند و برای طلبه علم در هر معمولی و ناحیه
وجوه معیشت درخور رتبه و حالت و استعداد مقرر داشته و هر ساله
بدین وجه نیز از خزائن احسان پادشاهانه مبلغهای معتد به

صرف میشود و از فیض مکرمت و اتصال شهنشاه ابر کف دریا
نوال طالبان علم و کمال سمت افزونی پذیرفته، منشرح البال و مرفه
الحال یکسب و تحصیل علوم اشتغال می ورزند و برکات دهای
اجابت اثر آن گروه سرمایه بقای این دولت آسمانی شکوه میگردند -
و از آن جمله آنست که چون همگی همت والا نهمت شریعت
پیرای آن خدیو دین پرور حق پرزه مصروف است با آنکه کنگه
مسلمین در احکام دین متین بمسائلی که ائمه علمای و ائمه مذهب
شریف حنفی بدان فتوی داده معمول بها و معمول علیها دانسته
عمل نمایند و مسائل مذکوره در کتب فقه و نسخ فتاوی بذایر
اختلاف فقها و علما با روایات ضعیفه و اقوال مختلفه آنها مخلوط است
و معینا مجموع آنها یک کذاب داری نیست و تا کتب مبسوطه
بسیار فراهم نیاید و کسی را دستگیری وسیع و بضاعتی کامل و قدرت
و استحضاری وافی در علم احکام فقه نباشد استکشاف حق صریح
و استنباط مسئله مفتی بها و حکم صحیح نمی تواند نمود لاجرم بر ضمیر
مهر انوار که در امور دین و دولت بفتوی الهام کار گزار است پرتو
این عزیمت تافت که جمعی از علمای پایه سران اعلی کتب
معتبره و نسخ مبسوطه آن فن را که در کتب خانه خاصه شریفه
بروزگاران از اطراف و اکناف عالم فراهم آمده جلوه گاه انظار تذیع
ساخته از روی تحقیق و تدقیق و خوض و غور البیق و جمع و تالیف
آن مسائل پردازند و از مجموع آن نسخه جامعه مرتب سازند تا
همکدان را استکشاف مسئله مفتی بها در هر باب بمراجعت آن
کتاب بسهولت و آسانی دست دهد و قضات و مفتیان اسلام از جمیع

کتب و دفاتر شتی و تذیع و تصفیج جمیع نسخ فتاوی مستغنی
باشند و سرگردگی و اهتمام این مهم صواب انجام بقضیلت مآب
شیخ نظام که جامع فضائل معقول و منقول است تفویض یافت که کمر
سعی و اجتهاد بتمشیت این امر بسته باتفاق سایر اهل فضل و
و دانش جمع و تالیف آن مسائل نماید و گروهی از فضلا و علما
که در پایه اورنگ خلافت بودند بدان شغل شریف مامور شدند و
در اطراف و اکناف کشور فضل پرور هندوستان بهر جا کسی بسمت
اشتهار و مهارت در علوم موسوم بود بموجب یرلیغ هدایون بجناب
والای سلطنت حاضر آمده بموافقت آن جمع تعیین یافت و همگی آن
فریق بوظائف شایسته و مواهب ارجمند کامیاب گشته بتقدیم آن
امر مشغول شدند و از کتبی که تمشیت آن امر را در کار شود نسخ
مکیحه از کتب خانه خاصه شریفه بفضلا حواله رفت و هر سال مبلغی
خطیر در وجوه وظائف و انعامات عمده و ممارسان این شغل جلیل
و خطیب نبیل از خزانه احسان بادشاهی صرف میشود و چون آن کتب
مستطاب صورت اتمام گیرند و پیرایه اختتام پذیرد جهانیان را از
سایر کتب فقهی مغنی خواهد بود و برکات اجر و ثوابش ابد الابد
در نسخه حسنات شهنشاه مؤید قدسی ملکات مثبت و مرقوم
خواهد گشت - شجاعت و شهامت و پیردای و حرمت و صراحت
و مقانت رای و اصابت تدبیر و همت بلند و عزیمت عالم گیر آن
خدیو مهتر انسر سپهر سریر از نرط ثبوت و کمال ظهور مستغنی
از مراتب شرح و تقریر است کار آگهان رموز حرب و وفا و دقائق
همان قواعد زود هیجا درین معنی متفق اند که جز امیر کبیر

و خاقان اعظم مطاع سروران جهان و پیشوای خسروان عالم حضرت صاحبقران کشور سدان طالب ثراه دیگری از سلاطین والا شکوه و بادشاهان عالی مکان را در فنون رزم آزمائی و سیه آرائی و مراتب لشکر کشی و جهان کشائی این مایه خبرت و رسائی و مهارت و دستگاه که آن شهشاه فلک قدر انجم سپاه را است نبوده و هیچ يك از ملوک سابقه و خواقین ماضیه بگونه رای صائب و جوهر تیغ ثاقب این آثار دشمن سوزی و کار نامهای فتح و فیروززی در روزگار نهموده آگاه دلاں دانش آئین از تتبع صادرات احوال میمنت قرین که این دفاتر مآثر گامکاری حوائی برخی ازان است محملا ادراک این معنی توانند نمود - حسن توکل و ثبات و استقلال آن فرزند لوی اقبال در معارک رزم و قتال و مواضع اخطار و احوال بمذابۀ ایست که هرگز نظر همت بلند آن حضرت بر قلت اعدا و انصار و کثرت اعدا و خصوم و اعدای نبوده و جز بر عون عنایت ایزد نصرت بخش فیروزی رسان و وثوق و اعتماد نهموده اند در مضمار کشور کشائی و هنگام صف آرائی اگر خیل بشر مراسر بکین برخیزند و جنود هفت کشور بیک دفعه غبار حمله انگیزند ارکان ثبات و قرار آن برگزیده آفریدگار تنزل نمی یابد و رخ تافتن از میدان رزم و عرصۀ کارزار در ضمیر مهر انوار خطوط نمی نماید حملات مرد آزمائی شجاعان جهان و دلازان عالم بر آن گران رکاب مضمار ثبات قدم لامحاله چون وزیدن ریاح عاصف است بر کوه گران و مانند آهنگ برق خاطف بسوی قطب آسمان

المواغه • شعر •

فتاده بید صفت موج لرزه بر تن شیر

در آن مصاف که امشده است پای وقار
ز خاک پای ثباتش طلا کند بر سر
سپهر بهر مددای کهنه رنج دار

مکرر در موافق هیجا و صفوف و غا چنان روی داده که سلک اجتماع مرکب همایون از هم گسیخته زمره قلیل در رکاب ظفر مآب صانده اند و افواج مخالف بجمعیت و شوکت تمام هنگامه آرای کارزار بوده و آن خدیو خصم افکن دشمن شکن انگیز استقامت و پایداری انگذده چون کوه بصیلاب لشکر اندوه از جا نرفته اند و بحسن صبر و ثبات و نیروی همت و پنداری رایت غلبه و استیلا افراخته مظفر و منصور گشته - و از خصائص عادات آن حضرت آن است که در عین گرمی هنگامه حرب و قتال و زمان اشتغال نوآثر رزم و جدال چون وقت نماز میرسد بقصد عبادت یزدان پاک و معبود بی نیاز از مرکوب خاص فرود می آیند و از سر صدق عبودیت سجاده طاعت و حق پرستی بر زمین نیاز گسترده با ملازمان رکاب دولت صف آرای جماعت میگردند و در کمال حضور و طمانیت و نهایت تخضع و تخشع چنانچه شبیه کریمه آن حضرت است نماز میگزارند و در آن حالت اگر جهان و جهانیان بهم بر آیند در جمعیت قلب و آرام باطن اشرف خلل و فتور نمیورند و بارها در مواقع صعب این صورت ازان خدیو صورت و معنی رخ نموده و دوست و دشمن و موافق و مخالف آنرا معایده نرده اند و بالجمله بیرونی مودای " من استأنس بالله لم يستوحش من غیر الله " جزایزد توانا و خالق بی همدا ترس و بیم و خوف و هراس

از چه هیچ چیز و هیچکس در ذات اقدس نیست اموافه * شعر *

هرگز بر هیچ چیز دلش بی قرار نیست

از بهس گرفته معرفت حق درو قرار

از بزرگ نژادی‌های نفس قدسی نهاده آن بهره مند سعادت خدا داد یکی آنست که از وقوع امور ناملائم و مضامرات طبع که نشاء کون و عالم بشریت از آن خالی نیست غبار ضحوت و ملال بر چهره احوال آنحضرت نمی نشیند و از صدور سوانح مسرت بخش نجات پیدا و حصول مطالب و مقاصد علیا چون ظهور فتوحات ستیغ و مغلوب گشتن اعدا که طبائع بشری را نشاط افزا است آثار نوح و انبساط مقلب از بشره همایون ظاهر نمیشود چنانچه در مصاربات عظامه که جلود اقبال را با اعدای خسران مثال روی داده همه جا فتح و ظفر نصیب اولیای دولت بی زوال گردید صورت صدق اینمعنی مشهور همگان شده است در هر معرکه و کارزار بهس از ظهور غلبه و استیلائی افواج نصرت شعار و هزیمت یافتن دشمنان نابکار چون فدویان اخلاصمقد و نوینان عقیدت شعار نهیم مراسم مبارکد فتح نموده اظهار بشاشت و نشاط مبرکدند حاجب مبارک بآن توجه نفرموده روی التفات همت از آن وادی می تافتند و آن مایه مسرت و شگفتگی که از وقوع آن قسم فتوحات نمایان رخ مینمایند در چهره حال اقدس ظاهر نبود حاصل که در اوقات شدت و رخا و رنج و راحت و اندوه و شادی حال خجسته مآل بیک رتیره و منوال است بر سئوح امور مرغوبه شکر و سپاس «نعم حقیقی بیجا آورده مکروه را بصبر و سکون و ثبات نفس تلقی میفرمایند و هرگز

غلبه مرور و استیلائی حزن از احوال آن مظهر بدیع صفات ذوالجلال مستند نیست نمیکردند و در مقام بشاشت و انبساط خنده آن حضرت از حد تبسم در نمیگذرد و هنگام قهر و شورش طبع هیأت غضبانی آن آیت رحمت ربانی از زهر چشم و چین پیشانی عذاب بیشتر نیست و مع هذا هیبت آن معاتبت زهره گداز رستم و افراسیاب و جگر شیر دلان روزگار از سطوت آن آب است - از کمالات کسبیه آن حضرت که زینت بخش حالات قدسیه و هیبه گشته تتبع علوم دینی از حدیث و تفسیر عربیه و فقه شریف حنفیه است از بس بمارست مراتب شریعه و استکشاف عقائد اصلیه و مسائل فرعیه اشتغال ورزیده اند قوت حافظه اشرف مغزین این حقائق شده و بسیاری از کتب طریقت و سلوک و اخلاق چون احیاء العلوم و کیمیای سعادت و دیگر تصانیف عرفا و اکابر و رسائل و مولفات علمای باطن و ظاهر بمطالعه همایون رسیده حل معضلات و کشف اسرار آن فرموده اند و بالفعل نیز بعد فراغ از نظم مهمام سلطنت و سروری و تمهید مراسم دین پروری و عدالت گستری باین شرائف اشتغال پیوستگی دارند - و از جلائل فضائل آن خدیو بزرگان پرست توفیق حفظ تمام کلام مجید ربانیت در عین اوان سلطنت و جهانباتی و زمان اشتغال با امور ملک رانی و کشور ستانی که هیچ یک از سلاطین اسلام و دین پروران باستانی را این خصیصه سعادت چهره آرائی دولت نگشته و عزیمت این مقصد بلند و داعیه همت بسند در خاطر نگذاشته بلکه کمتری از ارباب فضل و کمال و اصحاب علم و معرفت را این کرامت و شرف دست نداده اگرچه هم از مبادی

حال دولت و اقبال برخی از سور کریمه قرآنی و بسیاری از آیات
بیانات فرقانی محفوظ خاطر اقدس بود لیکن حفظ مجموع کلام الله
ازان پادشاه خدا آگاه بعد جلوس بر اورنگ محشمت و جاه
اتفاق افتاد و چون به نیروی تأیید ربانی این خطر الهی و داعیه
آسمانی بر باطن تقدس موطن پرتو افکند بمیامن همت پادشاهانه
و عزیمت خسروانه و یاروی توفیق کردگار و مساعدت بخت سعادت
آثار در عرض اندک وقتی و مختصر فرصتی مجموع کلام مجید و فرقان
حمید با رعایت مراتب قرائت و شرائط تحوید و ادراک شان و نزول
آیات بیذات و تفسیر معانی و فهم اسرار و نکات آن بر لوحه حافظه
اشرف که لوح محفوظ اسرار غیبی است مرتسم گشت چنانچه
تاریخ شروع آن حفظ شریف را حروف کریمه "سفر و ک نالتنسی"
باعتساب جمل پوره از رخ می کشاید و تاریخ اتمامش از اعداد
لوح محفوظ جلوه ظهور می نماید از رتبه خط و حسن تحریر آن
شهنشاه فلاطین فطمت سکندر نظیر که صفحات روزگار و اوراق دناتر
لیل و نهار ازان زیست پذیر است خانه نکته پرداز جادو فن
را چه یارای دم زدن بقدرت کلک بدائع آثار معنی استادی و
سحرنگاری را چنان بر کرسی نشانیده اند که دست استادان اقالیم
مبعث خط بدان نتواند رسید و بر شمع فیض انامل در بار نهال
موزون قلم را در خوشنویسی شاخ و برگ بی بخشیده که یکدیگران
صنعت خط از تتبع آن شیوه جز خجالت شرمی نتوانند چید - خط
نسخ آن حضرت که رقم نسخ خط یقوت و صیرفی تواند بود در غایت
بخشگی و سزه و مقادیر و اسلوب است و کمال قدرت در نوشتن

آن دارند و اکثر اوقات توفیق ثواب اندوختن کتابت کلام الله از مقام
عبادات و کرائم عادات آن شهنشاه دین پناه است در ایام میمنت
انجام پادشاهزادگی مصحفی مجید بخط مبارک صورت اتمام داده
آفرایا دیگر شرائط تحف و رغائب و میلغی خطیر برسم نذر و
آئین نیاز بمکه معظمه و کعبه مشرفه زاده الله قدرا و جلاله فرستادند
که دران حرم محترم و بقعه مکرم برکت تلاوتش بروزگار خجسته آثار
عائد گردند و بعد از جلوس بر سریر سلطنت و اقبال با وجود کثرت
مشاغل صوری و معنوی و نظم و پرداخت امور دینی و دنیوی و فرط
توجه اشتغال بحیراست و پاسداری جهانیان و تأسیس قواعد عدل
و احسان عزیمت نگارش مصحفی دیگر از خاطر انور سر بر زده شروع
دران مقصد والا فرمودند و هر روز بعد فراغ از اشغال ضروریه دین و
دولت و تنظیم مهام ملک و ملت و ادای وظائف طاعت و عبادت
شطری از اوقات میمنت قرین بدحریر سطری چند از کتاب مجید
مصروف ساخته در عرض اندک وقتی بدستگیری تأیید و مدد گار
بخت سعید جلدی دیگر از مصحف مجید با تمام رسانیده سعادت
جارید اندوختند و سوای این در مصحف کریم مکرر بتحریر
پنج سوره و دیگر سور قرآنی موفق گشته اند - خط نستعلیق آن
حضرت بی شایبه اطرای مدح طرازی و اغراق نکته پردازي دران
رتبه است که قطعهای که در عین ایام ذوق و سرگرمی مشق رقم
پذیر خامه اشرف گشته بقطعیهای خوب استادان که هر گرانمایه
صرف تحصیل آن سرمایه ساخته بتکمیل امری دیگر پرداخته اند
در نظر خط شناسان موصوفه می شود - و شکسته نستعلیق در

غایت مغزداري و صفات متانت و پختگی می نویسند که شکستهای
زلف دایران سلسله نسب بآن درست میدهند و خط دثار سیمین
عارضان سر مشق دایرانی و نظر تربیتی ازان می گیرند همانا تسخیر
خطه خط و فرمانروای قلمرو این فن بدیع نمط چون فتح کشور دیگر
فضائل و کمالات از متممات عالمگیری و جهان کشائی آنحضرت است
در اکثر اوقات باقتضای غنایت و مرحمت یا بنابر بعضی مطالب
سری و مصالح ملکی مناشیر کرامت عنوان پادشاهزادهای ارجمند
کامکار و نویندگان نامدار بخط مبارک می نویسند و کم وقتی میگذرد
که بر عنوان امثله جلیله که باصرای ذی شان و عمدهای آستان
سپهر نشان زینت صدر می یابد سطری چند نگارش نمیفرمایند -
نکته دانی و معنی شناسی و ربط و مناسبت نظری و کسبیه آن
حضرت بمراتب نثر و انشای انواع کلام در مرتبه ایست که سخن
سنبان معنی طراز و فصاحت پیشگان نکته پرداز از فیض تعلیم
و ارشاد آن مظهر کمالات قدسی عمرها استفاده دقائق و رموز سخن
می توانند کرد هرگاه بادای منشور منشیان بلاغت گستر انشا
نامه میفرمایند بحسن تقریر دل پذیر بنوعی تمهید مطلب و
تلقین مدعی می نمایند که اگر نگارنده قوت حافظه را درج آن
در شاهوار و لایع آبدار ساخته بنگارش همان الفاظ گهر نثار بنظم و
تالیفی که از زبان حق بیان استماع نموده اکتفا نماید از تجشم نکر
و تکلف انشا مستغنی است و چون مسوده آن درست میشود
بمطالع اشرف رسیده از قلم بدائع رقم آن شهنشاه نکته رس
هوشمند چندان بتصرفات مرغوب و اصلاحهای داپسند زینت

می یابد که ادیب اریب از ملاحظه آن بعجز و تصور معترف گشته
سرمایه بصیرت در اسلوب و قواعد سخن و پدیرایه خبرت و مهارت
دران فن می اندوزد و همچنین مناشیر جلالت نشانی که منشیان
بلاغت آثار پادشاهزادهای کامکار بخت بیدار و عمدهای این
دولت پادار می نویسند نخست مسوده آنها بنظر انور در آمده
بزیر اصلاح پادشاهانه مزین می شود - آن زبان سرور بخت
و اقبال اگرچه اکثر اوقات بزبان سلیس ملیح فارسی تکلم مینمایند
لیکن ترکی چغتائی را بغایت خوب می دانند و با ترکان بدان زبان
سخن می کنند و با جمعی از اهل هند که فارسی نمیدانند یا
نیکو نمیتوانند گفت بصورت زبان بلغت هندی می کشایند - و
قواعد و آداب سپاهگری و صنوف هنرهای که لازم مرتبه حشمت
سرور است از علم صید و شکار و شیوه کمانداری و تنگ اندازی
و اسب تازی و دیگر لواحق این امور کمال آن برگزیده ذوالجلال
بحدیست که مهارت پیشگان آن فنون که سعادت اندوز بساط قرب
و ملتزم رکب اقبالند پیوسته از مشاهده عجز و نقصان خویش در
جنب آن کمالات عرق تشویر و انفعال بر ناصیه عبودیت دارند - و از
کرائم اخلاق آن خدیو کشور انفس و آفاق حسن تربیت فرزندان ارجمند
عالی گهر و پادشاهزادهای والا قدر نیک اختر است که بمیامن
توجه باطنی و ظاهری و پرورش صوری و معنوی آن حضرت
بکمالات قلیه فضائل سنیه نائز گشته از صلاح و طاعت و پرهیزکاری
و عقل و رای و دانش و هوشیاری و قواعد و آداب سروری
و سرداری و صنوف هنرهای کسبی نصیبه وافی دارند و همگی

بیمین استغاضه انوار تربیت شاهنشاه خدا آگاه حافظ کلام الله اند و
تحصیل قدر معتد به از مراتب علم و ادب کرده در نوشتن اقسام
خطوط مهارت اندوخته و با فصاحت و بلاغت زبان فارسی و ترکی
نیکو آموخته اند - و همچنین ثمرات طایبات نهال حشمت و اقبال
و خلات شریفات ریاض عظمت و جلال و دیگر صدر نشینان مشکوی
عزت و احترام و پرده گزینان شیعستان ایهت و احتشام و سایر
مکنجیات استار عفت و مخدرات سرادق عصمت بمیامن ارشاد و
هدایت و برکت خدمت فیض آیت آن حضرت اکتساب عقائد
حقه و احکام ضروریه دینیه و تحصیل خط و سواد نموده همه بر سجاده
طاعت و حق پرستی و از کمال تقدس و تفره برکت بخش خاندان
وجود و شرافت افزای دودمان هستی اند و پیوسته بتلاوت و
کتابت قرآن مجید و موظفیت خیرات و مبرات و تحصیل حسنات
و مژوبات اشتغال می دارند *

ذکر کرائم اشغال شهنشاه حق پزوه خیر اندوز در اوقات شبانروزی

آن حضرت قبل از طلوع انوار صبح صادق از بستر استراحت
با بیغت بیدار و دل هوشیار برخاسته از چشمه سار توفیق وضو
میکند و از خوابگاه مقدس بیرون خرامیده بمسجد فیض آمود
تجسسخانه مبارک پرتو قدوم می گسترند و مستقیماً قبله بجای
نماز نشسته بموجب حدیث شریف نبوی علی قاتله شرائف
الصلوات و کرائم التحیات که "المنظر للصلوة کمن هو فی الصلوة"

بانتظار وقت ثواب اندوز می باشند و چون وقت نماز می رسد پس
از اقامت سنت موکده مفروضه صبح را ادا می نمایند و بعد از نماز
بتلاوت کلام مجید و ادعیه مانوره و اقامت ادران و وظائف معهوده
که در آن مراتب بمیامن توفیقات اینرسی و تأییدات آسمانی گوی
مزیت از سجاده نشینان عبادت پژوه و زاویه گزینان حق پرست
ربوده اند پرداخته تا چاشتگاه باین امور مشغول می باشند و بعد
از فراغ قرین بخت و سعادت و کامیاب فیض عبادت ازان معبود
همایون برآمده بخلوتگاه عز و جاه که نشیمن خاص آن خدیو خدا
آگاه است شرف قدوم می بخشند و در آن وقت برخی مسترمان حریم
دولت و مقریان پیشگاه انبیا را با خواص خدم شرف بار داده بر
سریر معدلت و داد دهی می نشینند و در روغن عدالت جمعی از
متظلمان و داء خوانان چه از اهل دار الخلافه و مردم حضر پرور و
چه از مردم دور دست و سکنه اقطار بلاد و صوبها که بر آنها ستمی
رفته و باستماع صیحت بصفت و مظلوم نوازی و استظهار آثار
معدلت و ظلم گدازگی آن طرازنده اورنگ سروری و سرانرازی
از مساکن و اوطان خویش مهاجرت گزیده بآستان پیر بیداد که
موقف عدل و داد است می آیند در پیشگاه معدلت حاضر آورده
صورت تظلم و استعائنه آنها بی شایبه اغماض و غایله اغراض
بخدمت اشرف ارفع رفع نموده مطلب هر یک مفصل و مشروح
بعرض همایون می رسانند و آن حضرت بنفس دعیس متوجه تفتیش
و استکشاف حال آنها گشته چون صورت احوال شان در حضرت
خلافت پیرانه ظهور می یابد قضایای شرعیه باشاره رالا بر وفق

شریعت غرا و مطابق ملت بیضا بقطع و فیصل میسرند و مراتب
 سوانح توزع سلطنت و جهان بینی و آئین معدلت خسروانی
 و تشخیص می یابد و از ارباب تظلم و استغاثه جمعی که
 دلائل مسکنت و اضطرار و مخائل احتیاج و افتقار از چهره احوال
 شان نمودار باشد از خزانه احسان بیکوان دامن امید بنقد مقصود
 آورده فیض اندوز فضل و مکرمت میگردند و پس از تقدیم مراتب
 معدلت گستره بشیستان اقبال خرامیده بعضی اوقات چون مهر
 منیر و خورشید عالم گیر که از دریچه مشرق جهانتاب گردد از منظر
 مبارک درسن جلوه سعادت نموده منظران دیدار میمنت آثار
 را فروغ بخش ابرار میگردند و در فضایی پای درسن خلقی انبوه
 از هر صنف و گروه فراهم آمده بی منفع و مزاحمی استغاضه انوار
 فیض الهی از جمال عالم آرا مینمایند آن خدیو خورشید قدر انجم
 حشر شان افواج قاهره بیشتر دران عرصه پهنار می بینند و در جمعات
 که برای اقامت نماز جمعه بجامع دار الخلافه پرتو قدوم میگسترند
 بعضی امرا از تائیدان خود را در فضای دلکشای پای قلعه بنظرانور
 عرص میدهند و متصدیان فیلان سرکار خاصه شریفه برخی انیال
 مست خود سر که آوردن آنها بخاص و عام دشوار است در پای
 درسن از نظر اندس میگذرانند و گاه بعضی از فیلان کوه پیکر بدیع
 منظر ابر خرام رعد خروشن در عقب اسبان برق تگ باد رفتار
 میدوانند تا بدویدن از دنبال اسپ و حمله بر راکب و مرکوب که
 در معارک و غا از آنها مطلوبست خوگر شوند و بعضی اوقات باشاره
 معلی فیلان کوه تمثال فلک شکوه که عید مست باد جنگجویی

و عربده خونی گشته باشند از یک زنجیر تا پنج زنجیر بقدر خواهش
 طبع اقدس دران میدان وسیع بجنگ می اندازند و نظاره آن
 شگرف هنگامه دلغریب که از غرائب دیدنیهای عالم است ازان
 منظر والا مسرت پیرای خاطر ملکوت ناظر شهشاه جهان و حیرت
 افزای زمره نظارگیدان میگردد و دران جلوه گاه اقبال دو گهزی و گاه
 بدشمن و گاه کمتر می نشینند و از انجا بسعادت برخاسته بچهره
 ایوان چهل ستون خاص و عام که در وسعت و عظمت و شکوه و شان
 نمونه از ایوان کیوان است و خامه نکته سنج را وصف زیب و
 آراستگی آن فزون از نبوری قدرت و توان جلوس سعادت می
 نمایند و دران محفل همایون بتوزک و آئینی که معمول این
 دولت ابد قرین است دیوان بزرگ کرده متوجه پرداخت عظام
 امور ملکی و کلیات مهمات مالی می شوند و بواسطت بخشیان
 عظام مراتب معاملات و مهمام امرا و منصب داران بعرض اشرف
 رسیده جمعی که بتفویض خدمات و اضافت مذاصب و دیگر عطایا
 و مواهب کامیاب میگردند یا بدولت بلندگی این درگاه آسمان جاه
 تازه سر بلندی می یابند تقدیم رسم تسلیم می نمایند و گروهی
 که بصوبها و خدمات بیزنی تعیین یافته باشند خلعت سرارازی
 پوشیده در خور پایه و حالت مورد دیگر مرحام گردیده از پیشگاه
 خلانت مرخص می شوند و گروهی که امیدوار درانت بلندگی و
 خدمت و اضافت منصب اند از نظر امور گذشته در خور شایستگی
 و قابلیت بمطالب و متمنیات خویش فائز میگردند و همچنین
 مهمات زمره برق اندازان که عبارت از تفنگچیان سوار اند خواه

منصبدار و خواه احدی و فرقه احدیان تیر انداز بوساطت میر آتش
و بخشی احدیان بموقف عرض میرسد و آن گروه از نظر اقدس می گذرند
و بوسیله مقریان بارگاه و امیران درگاه عرائض صوبه داران و متصدیان
هر صوبه و سرکار و پیشکشهای آنها بمحل عرض میرسد و متصدی
خدمت عرض مکرر احکام مطاعه که در باب منصب و جاگیر و
دیگر مراتب و مهمات و اقسام معاملات صادر می شود مکرر بعرض
اقدس می رساند و آئینه بیگی و داروغه اقبال هر روز برخی اسپان
و چندی از قبیلان بزیست و آراستگی تمام بنظر انور در می آورند
و اگر اسپانی یا قبیلی زبون و لاغر شد متکفلان امور آنها بمعرض
عتاب و باز خواست می آیند و اسپان داعی و تابینان و منصبداران
را داروغه داغ و تصحیح بنظر خورشید اثر می نمایند و اگر اسپانی یا
سواری بنظر همایون زبون در آید رد فرموده تابین باشی را بمعرض
عتاب می آورند بالجملة کلیات امور و عظام مطالب جمهور درین
دیوان اقبال و ایوان جلال پیرایه انتظام می گیرد و چهار پنج
گرمی آنجا اوقات میمنت سمات آنحضرت بچلائل اشغال
پادشاهی و شرائف مهم گیتی پذهی مصروف می شود و قبل
از دو پاس روز قرین بخت و سعادت ازین دیوان بزرگ و محفل
سدرگ برخاسته بانچمن خاص غسل خانه عز قدوم می بخشد
و دران نگارین سرای دولت بر اوزنگ قدر و حشمت نقشه تا
دو پاس روز سریر آرای کام بخشی و کمرانی و انتظام بخش امور
خلفت و جهان بانی می باشند و اکثر اعیان دولت و ارکان سلطنت
و متصدیان مهمات و اهل خدمات و گروهی از گرز برداران و بندهای

جلو و اهل خاص چوکی رجمی از چیلها و قورچیان و مردمی که
وجود شان ضروری باشد آنجا شرف بار می یابند و دیوانیان
عظام و بخشیان ممالک نظام و متصدیان مهم بیوتات و چندی
از داروغهای کار خانجات و دیگر ارباب خدمات که رخصت عرض
دارند از مطالب و مهمات کلی و جزوی بنویست معروض داشته
بجوابهای با عواب که ارباب الباب را سرمایه بخردی و پیرایه
هوشمندی تواند بود ارشاد می یابند و صدر الصدور اهل استحقاق
و نیاز مندان فیض انفاق را جوق جوق بنظر کمیا اثر شهشاه آفاق
در آورده مراتب احوال و صورت امانی و آمال آنها بشرف آنها
میرساند و آن گروه بر وفق نصیبه ازلی بتعین وظائف و عطای
اراضی مدد معاش و انعام نقود کامیاب عوطف باشاهانه می
گردند و عرائض صوبه داران و حکام اطراف اکثر درین محفل فیض
قرین بوساطت بار یافتگان بساط قرب از نظر فیض اثر گذشته
برخی بمطالع اشرف میرسد و بعضی دیگر را و زیر اعظم خوانده
مضمون بعرض همایون میرساند و احکامی که در جواب هر یک
می شود دستور خرد گنجور بمنشیان عطار نشان ابلاغ می نمایند
و اکثر مسودات نخست یاسر از نظر انور نور آگین گشته بتصرفات
بدیعه و اصلاحهای کاملانه پادشاهانه در الفاظ و معانی که ماهران رموز
سخن سنجی و نکته دانی را دستور العمل فصاحت و قانین الادب
بلاغت تواند بود زیست می یابند و چون مفاسیر جلیل القدر نوشته
می شود دستور اعظم آنها را بنظر معلی میرساند و عنوان بعضی
امثال جلیله که یاسرای نامدار و نویسمان رفیع مقدار عز صدور یافته

باشد بجهت تفاخر و مباهاات آن گروه یا مزید قدغن و تآکید در مطالب و احکام بخط خاص که از سواک خط پیدانج مقبلان خوشتر است مزین میسازند و وقائع هر صوبه و سرکار از زوی نوشتهای سوانح نگاران اطراف و اکذاف این کشور فلک وسعت کم برسبیل تواتر و توالی به پیشگاه حضور عز و صل می یابد درین والا بارگاه بمسامع حقائق مجامع میرسد و برخی اوقات جانوران شکاری از باز و جره و شالین و چرخ و بحری و یوز و غیر آن بوساطت قوش بیگی و قزاول بیگی از نظر اشرف میگذرد و لختی تماشای پری چهره اسپان برق سرعت باد رفتار که متصدیان اصطبل سرکار خاصه شریفه بآراستگی تمام از نظر انور میگذرانند و رانسان و چابک سواران نیز در محن غسلخانه سوار شده می گردانند مسرت پیرای طبع اندس میشود و درین مجلس همایون نیز داروغه عدالت مستغنیان و داد خواهان را حاضر ساخته عرض احوال و مطالب آنها می نمایند و شهنشاه حق آگاه در اثنای اشتغال بمهمات سلطنت و سروری که مجملی ازان سمت گزارش پذیرفت بحال متظلمان نیز پرداخته داد دهی خلایق می فرماید و از ایام هفته روز چهارشنبه خاص بامر عدالت است دران روز بدیوان خاص و عام شرف حضور نمی بخشند و جمیع متصدیان عدالت و قاضی عساکرو مفتیان و فضلا و علما و ارباب عمائم و شنگان شهر در محفل خلعت آئین غسلخانه حاضر آمده همگی اوقات قدسی سمات مصروف بعدل پروری و داد گستری میشود و مردمی که آنجا ضروری الوجود قباشدند در آن والا بارگاه بار نمی یابند بالجمله شهنشاه جهان تا

قریب دو پارس روز پایین مراتب اشتغال دارند و ازین محفل همایون قرین سعادت برخاسته بمشکوی قدس و حرمکده اقبال عز قدوم می بخشند و آنجا بر سفره نعمت خاصه نشسته بقصد تحصیل قوت طاعت و عبادت ایزدی بقدر قوت روحانیان از اغذیه طیبه که از خزانه وجه حلال سرانجام می یابد تناول می نمایند و بجهت ترطیب دماغ و حفظ صحت و قوام بدن و اعتدال مزاج ساعتی با دل بیدار دیده بشکر خواب می سپارند و قبل از در آمدن وقت نماز ظهر از بستر استراحت برخاسته وضو می کنند و دگر باره نور انزای ساحت قدس مسجد گشته بعد از ادای دوگانه تحیت پائین تشیع و عبودیت بر سجاده توفیق مستقبل قبله می نشینند و از روی کمال آگاهی و حضور دمی چند تذکر و تسبیح حق و یاد پروردگار مطلق بمنوانی که از اعظم ملمات و اکابر دین و اهل باطن و ارباب یقین فرا گرفته اند سعادت اندوز گشته چون وقت ادای صلوٰه میرسد با جمعی از علما و سادات و مشایخ و فقرا و برخی از خواص و نزدیکان که در آن وقت حاضر اند فریضه ظهر بجماعت گزارده تمام سنن و نوافل و ابرار و وظائف معهوده که اوقات متعبدان تجرد کیش و متنسکان زهد اندیش از استیغای آن قاصر است ادا نموده بعد فراخ ازین مراتب خلوت کده خاص را که مابین حرم کده قدس و ایوان مبارک غسلخانه است بقدم همایون فروغ سعادت می بخشند و تا رسیدن وقت نماز عصر دران آرامگاه دولت بکرائم اعمال و شرائف اشغال مانند تلاوت قرآن مجید و کتابت و مقابله آن و تتبع مسائل دینی و خوض در معارف یقینی و

مطالعه کذب و رسائل عرفا و اکابر اوقات فراخنده آیات مصروف میدارند و بعضی اعیان در آن نشیمن جاه و جلال بعضی از عمدهای آستان اقبال و ناظران منظم ملک و مال را شرف یار داده به تنظیم و تمشیت برخی مصالح و مهمات ضروری سلطنت می پردازند و عرائض بعضی داد خواهان و الذماس مظلومان بواسطت بار یافتگان بساط قرب بنظر بیدش در رسیده جواب آنها از پیشگاه عدل و مکرمت صادر میشود و درین وقت گاه حرم سرای دولت را ساعتی بنور حضور مشرف میسازند در آن شستمان اقبال نیز صدر نشینان مشکوی عزت و احترام و پرده گزینان تدقی عظمت و احتشام و شرائف عفاف سعادت پیوند و سخدرات عاقله هوشمند که بار یافتند پیشگاه قرب و خدمت اند احوال مستورات محنت زده و بیوگان و یتیمان بموقف عرض میرسانند و حوائج آنها بانجاش مقرون گشته هر یک در خور حال از آثار فیض وجود و بر عطای این دولت جاوید بقا کامیاب میگردد و چون وقت نماز عصر میرسد دگر باره بمسجد مبارک غسلخانه پرتو قدوم گسترده فریضه عصر بجماعت ادا می نمایند و بعد از فراغ بخلوت کده دولت معاودت فرموده ساعتی دیگر بهوشیار دای و آگاهی و نظم مهم خلالت و جهان پناهی می گذرانند و چون از روز یک دو گهزی باقی می ماند ازان خلوتگاه عز و نجاه پر آمده در انجمن خاص غسلخانه سریر آرای حشمت و اختیار میگردند و برخی از مهمات ملک و دولت بمعرض میرسد و بار یافتگان پیشگاه سلطنت در آن محفل فردوس آئین بدستور روز پیشین شرف باز یافته سعادت کورنش می یابند و

جمعی از امرا و منصبداران که قیوت کشک آنها باشد در آن وقت حاضر میشوند و میرتوزکن بهرام صولت و صحبت و یساولان پیشگاه دولت آن فریق را بحسب تفاوت پایه و قدر بر دو طرف قور خامه باز داشته از مردم عمده صفی در پیش می آریند و در عقب آن صفوف دیگر مرتب میدارند و بخشیان عظام باشاره والا آنها را بدستوری که درین سلطنت ابد طراز معمول است تسلیم قور می فرمایند و بعد فراغ ازین امر که متصل بوقت شام می باشد چون مؤذن اذان مغرب میگوید شهنشاه یزدان پرست حق آگاه روی دل از هنگامه کثرت و گیر و دار سلطنت بر تافته بخضوع تمام متوجه شنیدن اذان می شوند و پس از استماع آن از سرگردن نظیر بر خاسته نماز مغرب بجماعت در مسجد ادا می نمایند و بشیعه کریمه خویش جمیع سنن و نوافل با اوراق و وظائف معبوضه بجای می آرند و این مراتب بدو گهزی میکشد و بعد فراغ نماز از مسجد برآمده دگر باره در نشیمن والای غسلخانه که از کثرت مشاغل مهر فروغ و دفور شمعههای کافوری زرین لکن و فانوسهای طلائی مه پرتو چون بزم سپهر بچراغان انجم لبریز نور می شود بر تخت فیروزی بخت جلوس سعادت فرموده بنظم و پرداخت امور ملک و مال و تمشیت مهمات دولت و اقبال توجه میفرمایند و وزیر اعظم درین وقت مهمات کلیده و جزئیة دیوانی بعرض اشرف رسانیده بجوابهای رسا و احکام دولت پیرا که خوردنندگان روزگار و مدبران امور کار را دستور العمل آگهی و هوشمندی تواند شد ارشاد می یابد و چون چهار گهزی از شب میگذرد و مؤذن اذان عشا میگوید

شهنشاه بیدار بخت از فراز تخت برخاسته اکثر مردم را اذن رفتن از غسلخانه میشود و نماز عشا نیز با جمعی از خواص و نزدیکان بجماعت گزارده بآرامگاه خاص عز ورون می بخشد و روزهایی پنجشنبه بدیوان اول روز در ایوان سپهر نشان خاص و عام اکتفا نموده دیوان آخر روز و انعقاد مجلس خلد آئین غسلخانه در شب موقوف میدارند و آن شب متبرک بامور دنیوی و مهمات صوری نپرداخته همگی اوقات فائض البرکات مصروف طاعت و عبادت و تحصیل اسباب ثواب اندوژی و سعادت میشود و در شبها چون خاطر مقدس از مشاغل کونیه و وظائف عبادات پرداخته بقصد استراحت و آرام بخلوت گاه انس پرتو قدوم می گسترند اکثری از شب را با دل بیدار و خاطر آگاه به تیقظ و انتباه و مشغولی بیدار پرورده کار جهان و تفکر و تدبیر در مصنوعات خالق کون و مکان و شکر و سپاس نعم والی بی منتهای الهی که از پیشگاه فضل و احسان نامتناهی بآن سزاوار صریح شهنشاهی و شایسته اوزنگ گیتی پناهی عطا شده میگذرانند تا هنگامی که باقضاء بشریت حواس قدسی احساس را بخت بیدار خواب در می یابد دوسه گهزی بی اختیار تن به بستر استراحت میدهند و در شبانروزی آسایش و خواب آن بادشاه مالک رقاب زیاده از یک پاس شب نیست لمولفه

* نظم *

سر چو بدالین هوس کم نهاد * بر سر خود بار دو عالم نهاد
خلق میکند ز گران باریش * تنه گران خواب ز بیداریش
امید که تا نخلبند قضا به پرورش اشجار ممکنات نصارت بخش

گلشن امکان است باوه اقبال این فہال سایه گستر بوستان نجاه و
جلال پر بار شد و تا نقشبند قدر بنقوش صور موجودات صورت طراز
نگار خانه کون و مکان است نقش بدیع دولت این اوزنگ نشین
عظمت و اعتدال بر روزی کار باشد * ع *

زین دعاها بر اجابت منت بسیار باد

تمام شد

THE HISTORY OF THE

REIGN OF

CHARLES THE FIRST

BY

JOHN BURNET

OF THE UNIVERSITY OF OXFORD

IN TWO VOLUMES

LONDON

Printed by J. Streater, at the

Sign of the Anchor, in St. Dunstons

Church, 1679.

Price 1s.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بر آرای مهر پدیرای دانشوران خرده بین و خردمندان والا
تمکین که بسیاحی غرض فکر لای دل پذیر و درازی بی مثل و
نظیر معانی از قلم طبع بساحل قرطاس آورده گوش هوش سامعین
را زینت تازه می بخشند و عرائس اخبار عجیبه و سوانح غریبه
سلاطین نامدار و دیگر امروای والا تبار را بجواهر بیان متحلی
ساخته پدیرای بارگاه سلطنت و پسندیده حضرات ملوک عالی
منقبت می گردانند تا عالمیان از احوال پاستانی عبرت گیرند
و پند پذیرند و از افعال قبیحه و خصائل فضیحه که باعث بدنامی
و غرامت و سبب سوء سرانجامی و وخامت است اجتناب ورزیده
خود را بکارم اخلاق آراسته و بمحاسن اوصاف پدراسته نمایند
مخفی و محتجب نماند *

که کتاب عالم گیر نامه فرخنده کتابی ست زیبا و گرامی نسخه

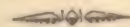
BIBLIOTHECA INDICA

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE

ĀLAMGĪR NĀMAH

BY

MUHAMMAD KAZIM IBN-I MUHAMMAD
AMIN MUNSHI

EDITED BY

Mawlawis Khadim Husain and Abd al-Hai.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF
MAJOR W. N. LEES LL. D.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

CALCUTTA

1868.

دل کشا و گلستانی ست بی خزان و تازه بوستانی ست که هزاران
ریاحین معانی در وی شکفته و خندان اگر بآب زر نگاشته آید بجا و
اگر دفتری از فصاحت خوانم را *

از رشک کلک گوهر سلک مجلی میدان سخن پروری و مقدم
مضمار انشا پردازی مدرنشین بزم سوانح نگاری زینت بخش محفل
عبارت آرائی جهان گیر ملک سحر بیانی عالم گیر کشور سخن دانی
منشی بی مثل و بدیل بیقیین محمد کاظم بن محمد امین
مشهور بمیرزا کاظم ولد امینای کاشی که در فن انشا علم " انا
ولا غیري " بر افراشته و در رنگین نگاری رایت " انا افصح " برداشته
و در فصاحت و بلاغت گوی سبقت از همه ر بوده و در اعجاز کلامی
شهره آفاق و کاشمس رابعة النهار " بوده طبع انشائی داشت و در
نظم دقیقی این بیت ازوست *

نیست از چاه زخندان بدان قسمت ماء غیر آبی که ز خسرت بدهان می گردد
اما در بدو حال بمقتضای مشیت ایزدی برخی از اوقات
گران مایه جوهر زندگانی را دست فرسوده بیحاصلی کرده روزگار
به بطالت می سپرد و یک چند در دام نامساعدی روزگار چون
مرغ زیرک بسر می برد و در زوایه گم نامی با شاهد ناکامی دست
در آغوش می بود و روی شاهد نامرادی بمرات حال می نمود و از
خار حسرت عسرت غنچه مرادش چاک چاک می گشت و شرک
خواری و بی اعتباری سینه اش را می خست و بار صفر الیدی
بر خود می کشید و شربت تلخ تهی دستی می چشید *
و چون همای طالعش به پرواز آمد و دولتش یآوری نمود و توفیق

ایزدی را نمایش گردید بآبروی سخن در آغاز نخستین سال
جلوس همایون شرف ملازمت سده فلک احترام مذبح آثار عظمت
و جلال مطلع انوار ابهت و اقبال سپهر بلند اختری سرور اقلیم سری
و سروری والا همت قوی صولت کعب اسلام مرجع انام صبح سیمای
مشرق ضمیر خورشید رای جمشید نظیر نخل پیرای ریاض سعادت
ابدی گل چین حدیقه خلق محمدی حق دوست باطل دشمن
زنار گسل بت شکن کامل نصاب جوهر دانش و بیض مالک
رقاب کشور آفرینش فروغ گوهر خرد فرق کنند میان لیک و بد
سلیمان ثانی صاحب قرانی سلطان ابوالمظفر محی الدین محمد
اورنگ زیب عالم گیر یانته بیمن مدینه سنجی آن اورنگ نشین کشور
معانی گوی سبقت از همه ر بود و غبار بی رونقی از چهره اقبالش
زدود و بدست یاری طبع سخن سرا از حسیض ذلت و خمول بر آمده
بر بساط عزت و شرف قبول نشست و بخت غنوده سراز کنارش
بر گرفت و ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصیه سعادت و نیک
بختی بنقش ارادت آراسته در سلک بندگی گزید بشکرانه آن
بقلم استعجال صفحه چند بانشاء محامد آن ذات اقدس نگاشته
هدیه انجمن اقبال و تحفه بارگاه عز و جلال گردانید *

چونکه در مجلس عزت انصاف و قدر دانی را پایه بلند و از
محاسن عادات و مکارم اخلاق پادشاه ارجمند آن بود که از اصحاب
معانی گلی بباغی می گرفتند و گوهری بکافی می پذیرفتند
آن عبارات معجز آیات پسند خاطر همایون افتاد و اسلوب کلامش
خیلی ملایم طبع سلطانی آمد *

اشاره صادر گردید که بدائع سوانح دولت کرامت آئین و مملکت سعادت قرین که مثل آن دیگر سلاطین نام دار و خواقین والا تبار را با وعف جد فراوان وسعی بی کران روی نداده بکوشش تمام جمع نموده بی بیش و کم بکلک صدق رقم تسطیر نماید و تحریر سازد و آن درارجی دل پذیر اقبال را در سلك تالیف انتظام بخشد و آن عرائس اخبار را بحلی تقریر دل چسپ و مرغوب آرایش دهد تا بر صفحه روزگار یادگار ماند و پس ماندگان قافله وجود را اطلاع بر سوانح این عهد سعادت توامان گردد مؤلف را درین عهد سوانح نگاری و کار وقائع نویسی مقرر فرموده حکم عالی شرف نفاذ یافت که وقائع نگاران نسخه واقعات سامی فهرست واردات احوال گرامی ماه به ماه سال بسال با وقائع هوجات و سوانح ولایات یدو سپارند و مقرر گشت که هرچه از اخبار و سوانح بحیز تحریر و معرض تسطیر در آید بعد از ترتیب داستان داستان از آن در خلوت همایون باوقات مناسب معرض اشرف پادشاه برسد *

و حکم فرمودند که چون احوال پادشاه زادگی از حین تولد تا زمان عالم آرایی در کتاب پادشاه نامه مذکور و مسطورست عنان اسب بیان از آن سمت معطوف داشته بتحریر احوال ایام سلطنت پردازد و از آغاز انکشاف صبح کشور کشائی که در جمادی الاولی سنه یک هزار و شصت و هفت هجری بوقوع آمده داستان طراز گشته هژده ساله احوال را یک مجلد سازد بر طبق فرمان سلطانی مؤلف این کتاب سوانح ایام سلطنت پروری وقائع ازمنه

معدلت گمتری از جمادی الاولی سنه مذکور تا رجب المرجب سنه هزار و هفتاد و هشت هجری اعنی ده ساله احوال ایام سلطنت و کامرانی و اعوام خلافت و جهان بانی آنچه از قوه بفعل آمده بود بعبارت دل پذیر بدیع اسلوب و فقرات رنگین و مرغوب بطرزی بدیع و وضعی منیع که پذیرای طبع دشوار پسندان کارگاه سخن دانی و دقائق شناسان رموز الفاظ و معانی تواند بود بمعرض تحریر در آورده داد انشا پروری در داد *

و چون بندگان حضرت اعلی خاقانی بمقتضای دانش خداداد و فطرت بلند و علوهمت و وسعت حوصله ابقاء آثار ظاهر را در جنب محور آن وقتی نه نهاده بتاسیس مآثر باطن بیشتر توجه داشتند بعد از تدوین واقعات ده ساله حکم حقیقت شیم صادر شد که گذارند داستان مفاخر و مکارم محمد کظم مصنف کتاب مستطاب عالمگیر نامه من بعد وقائع را بقید کتاب در نیارند لهذا او هم بدان قدر اکتفا نمود - و پس از وفات پادشاه عنایت الله خان مرید خاص عالم گیم در عهد پادشاه ابوالنصر قطب الدین شاه عالم پادشاه غازی محمد ساقی مستعد خان را باعث شد که باقی احوال چهل ساله و کسری بقید تحریر در آورد *

و مؤلف درین صحیفه تصریح باسم اورنگ زیب نه نموده در هر جا از آن بلفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام ست چون شهنشاه گیتی پناه - و شهنشاه دانش آئین - و شهنشاه آفاق - و پادشاه دادگستر - و خاقان جهان - و خدیو فیروز بخت کام یاب - و آنحضرت * و شاه جهان را باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده -

و از دارا شکوه و شجاع بی شکوه و ناشجاع سخن سرانیده *
و چون ولد امینا از ذکر حبس کردن عالم گیر پدر پیر خود
شاه جهان را تا هشت سال و در همان حال انتقال کردنش
بدارالبقا و همچنین دیگر سوانح ناپسندیده و وقائع غیر حمیده که
در اوایل ایام سلطنت او صورت بسته اغماص نموده مجملی ازان
در اینجا بطور نمونه ذکر کرده می شود *

در سنه یک هزار و شصت و هفت هجری شاه جهان را که بعدالت
و انصاف و نطانت و کیاست معروف بود بمقتضای مشیت ایزدی
عارفه حبس بول ظاهر شد و بالتماس دارا شکوه بسواری کشتی
عمره دل کشای اکبرآباد از پرتو رایت جاه و جلال مطاع خورشید
اقبال گشت و تا غره ربیع الثانی سنه مذکور بمنزل دارا شکوه اقامت
داشته بتاریخ غره شهر مذکور نهضت فرمای ایوان شهریاری و
زیبت بخش کاخ معدلت گستری گردید و زینت تازه بخشید
تا این سال انجام امور سلطنت و انصرام کارهای مملکت
بالاستقلال بقبضه اقتدارش بود و فتق هر امور می فرمود
چون عارفه جسمانی بر پیکر مقدس و عنصر همایون طاری شده
مزاج اشرف از منهج صحت و قانون اعتدال منحرف گشت و ایام
کوفت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز سمت تضعف و اشتداد
می پذیرفت ازان جهت بنظم و نسق امور جهان داری انواع
اختلال راه یافته فساد عظیم در مملکت هندوستان بهم رسید و مصر
خزان بی انتظامی بگلاستان مملکت وزید دارا شکوه که همیشه
خلعت استحقاق امور کشور کشائی و جهان بانی بمقراض طمع بر

قامت خود می برید و خود را از دیگران اخق می دید هنگام
مرض شهنشاه زمان خسرو دوران انتهاز فرصت نموده زمام اختیار
سلطنت بقبضه اقتدار خود در آورد و دست استقلال آن حضرت از
مراتب ملک و مال کوتاه ساخته باقتضای رای خود جمیع کارهای
مالی و ملکی انجام می کرد اورنگ زیب که در آن وقت بملک دکن
اقامت میداشتند و در نظم و نسق آن نواحی مشغول بودند چون
اخبار بیماری پدر بزرگوار خویش و بی اختیاری او و اقتدار دارا
شکوه در امور جهان بانی و دادگستری اصفا فرمودند مصلحت در
امهال و صلاح در اهمال ندیده باشتهار عزم شرف ملازمت والد امجد
از خطه اورنگ آباد نهضت فرمای سمت دار الخلافه شاه جهان
آباد گردیدند و در اثنای راه با مهاراجه جسونت سنگه و دیگر
امرا و افواج پادشاهی که باشاره دارا شکوه سد راه بودند مقاتله
کنان و محاربه و زران با حصول غلبه و نصرت تا مقام اعزآباد نزول
اجلال اوزانی داشتند آخر چون پدر و برادر را مغلوب یافتند بروز جمعه
غره ذی قعدة سنه یک هزار و شصت و هشت هجری در عمارت
دل پذیر اعزآباد مجلسی دل کشا و جشنی جهان آرا باهتمام
امرای موافق ترتیب داده بعد انقضای پانزده گهری و بیست و
دو پل روز مذکور مطابق شش ساعت رفته دقیقه نجومی بر سر
فرمان دهی بی ادای رسوم که سلاطین نام دار و التبار را حین
جلوس پر اورنگ دولت معمولی و ضروری ست جلوس اجال
فرموده بسبب طمع سلطنت و حرص مملکت پدر پیر خود را
محبوس فرمودند *

و تا هشت سال جلوس عالم گیر شاه جهان بزندادان مانده در همان قید از زندان بدن پس از سی و یک سال و در ماه سلطنت باوانلر شب دوشنبه بیست و ششم شهر رجب المرجب سنه یک هزار و هفتاد و شش هجری داهی اجل را بیک اجابت فرمود تاریخش * شاه جهان وفات کرد * و نیز * بیت *

سال هجری فوت شاه جهان * رضي الله - گفت اشرف خان
و هم * مصراع * ز عالم سفر کرد شاه جهان * یافتند

اگرچه ذات مستجمع صفات آن پادشاه دین پناه بحر علوم خدایگانی و معدن خصائل جهان یانی موصوف بحکمت و شجاعت و دانشمندی در امور سلطنت بود اما از مطاعن عقوق پدر و سفک دماء برادر و تعدیب بعضی از اولاد و تجویز قتل جماعه مسلمین در محاربات بیجاپور و حیدرآباد و غیره ممالک دکن صرف بطمع متکثر دنیوی که این همه در پرده حیئل شرعیه اجرا می نمود خالی نبود *

تمام شد این عجائله نافع در اخصر و اهم احوال کتاب عاگیرنامه - بحکم عالم علوم عربیه و فارسیه علامه زمان پروفیسر مستتر ایچ بلخان صاحب بهادر ام اے سکریٹری اشیاٹک سوسائٹی اف بنگال - رقم زده شکسته قلم - خاکسار عبدالحی مدرس مدرسه عالیہ کلکتہ عفا عنه الله و رحم * و فهرست مفصله اسماء رجال و مواضع واقع عالم گیر نامه عنقریب بحلیه طبع جلوه گرو منتخبتر شدنی ست *

فهرست اسماء مواضع واقع در کتاب
عالم گیرنامه بترتیب حروف تہجی *

بسم الله الرحمن الرحيم

* ۱ *

آره * ۹۷۲ *

آشام * ۵۸۶ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۷۰۰ -

۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۶ - ۷۳۱ -

۷۶۷ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۵ - ۸۰۷ -

* ۸۱۰ - ۹۵۸ *

آنچه * ۱۸۸ *

آره * ۷۲۳ *

آهن محل * ۲۷۲ *

آثار * ۱۲۷ - ۲۳۷ - ۳۴۰ - ۳۷۵ - ۴۰۴ - ۷۶۵ - ۸۷۴ - ۸۸۵ *

اٹک * ۵۶۸ - ۸۸۵ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ *

اجیر * ۱۱۹ - ۲۰۵ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۱۰ - ۳۱۱ -

۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۵ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۵ -

* ۳۵۹ - ۴۱۰ - ۴۱۳ - ۵۱۸ - ۶۳۱ - ۱۰۵۶ *

آجین * ۱۸۳ - ۳۲ *

احمد آباد * ۱۹۷ - ۲۹۷ - ۴۰۴ - ۵۶۶ - ۶۳۴ *

احمد پور * ۴۵۶ *

احمد نگر * ۹۵۷ *

ادستان ۴۳۴

ارک * ۵۳ - ۱۹۳ - ۱۴۱۶ - ۱۴۱۴ - ۱۴۷۲ - ۵۸۸ - ۸۳۴

اسلام زکریہ ۹۶۰

اسلام آباد - ۸۳۵ - ۹۵۶ - ۱۰۵۰ •

اعز آباد * ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۶۱ - ۲۲۰ - ۲۲۷ - ۳۱۸ - ۳۲۸

- 1191 - 1189 - 1187 - 1185 - 1183 - 1181 - 1179 - 1177 - 1175 - 1173 - 1171 - 1169 - 1167 - 1165 - 1163 - 1161 - 1159 - 1157 - 1155 - 1153 - 1151 - 1149 - 1147 - 1145 - 1143 - 1141 - 1139 - 1137 - 1135 - 1133 - 1131 - 1129 - 1127 - 1125 - 1123 - 1121 - 1119 - 1117 - 1115 - 1113 - 1111 - 1109 - 1107 - 1105 - 1103 - 1101 - 1099 - 1097 - 1095 - 1093 - 1091 - 1089 - 1087 - 1085 - 1083 - 1081 - 1079 - 1077 - 1075 - 1073 - 1071 - 1069 - 1067 - 1065 - 1063 - 1061 - 1059 - 1057 - 1055 - 1053 - 1051 - 1049 - 1047 - 1045 - 1043 - 1041 - 1039 - 1037 - 1035 - 1033 - 1031 - 1029 - 1027 - 1025 - 1023 - 1021 - 1019 - 1017 - 1015 - 1013 - 1011 - 1009 - 1007 - 1005 - 1003 - 1001 - 999 - 997 - 995 - 993 - 991 - 989 - 987 - 985 - 983 - 981 - 979 - 977 - 975 - 973 - 971 - 969 - 967 - 965 - 963 - 961 - 959 - 957 - 955 - 953 - 951 - 949 - 947 - 945 - 943 - 941 - 939 - 937 - 935 - 933 - 931 - 929 - 927 - 925 - 923 - 921 - 919 - 917 - 915 - 913 - 911 - 909 - 907 - 905 - 903 - 901 - 899 - 897 - 895 - 893 - 891 - 889 - 887 - 885 - 883 - 881 - 879 - 877 - 875 - 873 - 871 - 869 - 867 - 865 - 863 - 861 - 859 - 857 - 855 - 853 - 851 - 849 - 847 - 845 - 843 - 841 - 839 - 837 - 835 - 833 - 831 - 829 - 827 - 825 - 823 - 821 - 819 - 817 - 815 - 813 - 811 - 809 - 807 - 805 - 803 - 801 - 799 - 797 - 795 - 793 - 791 - 789 - 787 - 785 - 783 - 781 - 779 - 777 - 775 - 773 - 771 - 769 - 767 - 765 - 763 - 761 - 759 - 757 - 755 - 753 - 751 - 749 - 747 - 745 - 743 - 741 - 739 - 737 - 735 - 733 - 731 - 729 - 727 - 725 - 723 - 721 - 719 - 717 - 715 - 713 - 711 - 709 - 707 - 705 - 703 - 701 - 699 - 697 - 695 - 693 - 691 - 689 - 687 - 685 - 683 - 681 - 679 - 677 - 675 - 673 - 671 - 669 - 667 - 665 - 663 - 661 - 659 - 657 - 655 - 653 - 651 - 649 - 647 - 645 - 643 - 641 - 639 - 637 - 635 - 633 - 631 - 629 - 627 - 625 - 623 - 621 - 619 - 617 - 615 - 613 - 611 - 609 - 607 - 605 - 603 - 601 - 599 - 597 - 595 - 593 - 591 - 589 - 587 - 585 - 583 - 581 - 579 - 577 - 575 - 573 - 571 - 569 - 567 - 565 - 563 - 561 - 559 - 557 - 555 - 553 - 551 - 549 - 547 - 545 - 543 - 541 - 539 - 537 - 535 - 533 - 531 - 529 - 527 - 525 - 523 - 521 - 519 - 517 - 515 - 513 - 511 - 509 - 507 - 505 - 503 - 501 - 499 - 497 - 495 - 493 - 491 - 489 - 487 - 485 - 483 - 481 - 479 - 477 - 475 - 473 - 471 - 469 - 467 - 465 - 463 - 461 - 459 - 457 - 455 - 453 - 451 - 449 - 447 - 445 - 443 - 441 - 439 - 437 - 435 - 433 - 431 - 429 - 427 - 425 - 423 - 421 - 419 - 417 - 415 - 413 - 411 - 409 - 407 - 405 - 403 - 401 - 399 - 397 - 395 - 393 - 391 - 389 - 387 - 385 - 383 - 381 - 379 - 377 - 375 - 373 - 371 - 369 - 367 - 365 - 363 - 361 - 359 - 357 - 355 - 353 - 351 - 349 - 347 - 345 - 343 - 341 - 339 - 337 - 335 - 333 - 331 - 329 - 327 - 325 - 323 - 321 - 319 - 317 - 315 - 313 - 311 - 309 - 307 - 305 - 303 - 301 - 299 - 297 - 295 - 293 - 291 - 289 - 287 - 285 - 283 - 281 - 279 - 277 - 275 - 273 - 271 - 269 - 267 - 265 - 263 - 261 - 259 - 257 - 255 - 253 - 251 - 249 - 247 - 245 - 243 - 241 - 239 - 237 - 235 - 233 - 231 - 229 - 227 - 225 - 223 - 221 - 219 - 217 - 215 - 213 - 211 - 209 - 207 - 205 - 203 - 201 - 199 - 197 - 195 - 193 - 191 - 189 - 187 - 185 - 183 - 181 - 179 - 177 - 175 - 173 - 171 - 169 - 167 - 165 - 163 - 161 - 159 - 157 - 155 - 153 - 151 - 149 - 147 - 145 - 143 - 141 - 139 - 137 - 135 - 133 - 131 - 129 - 127 - 125 - 123 - 121 - 119 - 117 - 115 - 113 - 111 - 109 - 107 - 105 - 103 - 101 - 99 - 97 - 95 - 93 - 91 - 89 - 87 - 85 - 83 - 81 - 79 - 77 - 75 - 73 - 71 - 69 - 67 - 65 - 63 - 61 - 59 - 57 - 55 - 53 - 51 - 49 - 47 - 45 - 43 - 41 - 39 - 37 - 35 - 33 - 31 - 29 - 27 - 25 - 23 - 21 - 19 - 17 - 15 - 13 - 11 - 9 - 7 - 5 - 3 - 1

• 1.8. - 9.12. - 1.1. - 1.1. - 1.1. - 1.1.

اعظم آباد • ۷۶۳ •

اکبر آباد * ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۰۷، ۱۰۸ -

-197 - 191- 1AM - 1VA - 1VV - 1WV - 1WY - 1ZM - 1Z - 109

- ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۱۹۳

- P91E - P99F - PA1G - P1E1 - P1G9 - P1V5 - P1W6 - P1X1 - P1X-

• ۲۱۶۵ - ۲۱۶۱۵ - ۲۱۶۳۰ - ۲۱۶۴۲ - ۲۱۶۵۰ - ۲۱۶۶۲ - ۲۱۶۷۰ - ۲۱۶۸۱ - ۲۱۶۹۵

$$= |c_A| = |c_B| = |c_C| = |c_D| = |c_E| = |c_F| = |c_G| = |c_H| = |c_I| = |c_J|$$

• 4412 - 4411 - 4410 - 4311 - 4212 - 4111 - 4011 - 3911 - 3811 - 3711

- AM9 - AM8 - AM7 - A19 - V4P - V49 - V4A - V1M - V1I

9855 - 9859 - 91A - 8A^W - 8V1^W - 8V^W - 8V1 - 884 - 81^W

① 121 - 944 - 945 - 946 - 947 - 948

اکبر پور ۵۳

اکبر نگر ۲۲۴ - ۳۴۳ - ۲۴۴ - ۱۴۲۳ - ۱۴۹۴ - ۵۵۵ - ۶۸۳

• ۴۲۵ • اکبری

۱۸۰ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۲ - ۱۶۶ * آباد

- ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۱۹۲

-P7P - P89 - PAV - P89 - P88 - P81C - P80 - P121C - P1C+ - P79

-A8A- 9M1 - 841E - 109M - 109Y - 10A9 - 10V1E - 10Y8 - 11E9 - 1100

1-67 - 1-67 - 9A7 - 9V9 - A9.

اذا ساگر : ۹۰۳

* ۸۱۴۹ - ۸۱۴۸ - ۷۶۵ - ۲۱۹ * اقبالیان

۹۰۵ - آگوز

انڈی باری * ۸۷۶ *

* ۸۰۷ - ۷۳۶ - ۷۲۵ - ۷۲۲ * اوتړکول

* ۲۷۲ - ۲۰۵ * ارجحہ

• ۱۴۱ - ۱۰۵ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۸ - ۷۵ - ۵۹ - ۱۴۹ - ۳۳۰ • اوجیه

• ۱۰۰۷ - ۸۸۵ • اوی گدیو

* 9A4 - A4+ - F+2 - 12V * 400

$$* 1^{\circ} 47' - 1^{\circ} 50' - 1^{\circ} 57' - 2^{\circ} 01' - 2^{\circ} 15' - 2^{\circ} 28' * \sin \bar{3} | * \sin \bar{3} |$$

آرامگاه آیدان * ۳۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۸۱ - ۲۱۹ - ۳۸۹ - ۵۵۲ - ۸۸۷

* | * 5 | - | * 7 A - | * 7 8 - | * 7 * - 9 7 8 - 9 | -

$$= 1 + \frac{1}{2} \mu^2 + \frac{1}{6} \mu^4 + \frac{1}{24} \mu^6 + \dots$$

* ۱۰۶۰ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۲ - ۱۰۴۰ *

- 9-8 - 977 - 497 # 4581

© 1984 by J. R. Kohn, Jr. and J. L. ...

— — — — —

[illegible]

* ایوان چهل ستون * ۳۵۱ - ۳۶۲ - ۵۹۱ - ۸۵۱ *

漢 書

باري * ۱۰۵۰

باغ نور منزل * ۱۱۸ *

بالا پور * ۱۴۵۴ - ۸۸۵ *

بائس برلہ * م * بائس بویلی * ۵۶ *

* ۷۸۱ * بانسی

بخارا * ۶۲۸ - ۶۳۷ - ۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۳ - ۶۷۵ - ۶۷۷ - ۶۷۹ - ۶۸۱ - ۶۸۳ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۷ - ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۲۷ - ۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۳۳ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۳ - ۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۷۵ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۳ - ۷۸۵ - ۷۸۷ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۷۹۳ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۷۹۹ - ۸۰۱ - ۸۰۳ - ۸۰۵ - ۸۰۷ - ۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۳ - ۸۳۵ - ۸۳۷ - ۸۳۹ - ۸۴۱ - ۸۴۳ - ۸۴۵ - ۸۴۷ - ۸۴۹ - ۸۵۱ - ۸۵۳ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۱ - ۸۶۳ - ۸۶۵ - ۸۶۷ - ۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۸۷۵ - ۸۷۷ - ۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۸۸۷ - ۸۸۹ - ۸۹۱ - ۸۹۳ - ۸۹۵ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۱۱ - ۹۱۳ - ۹۱۵ - ۹۱۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۳ - ۹۲۵ - ۹۲۷ - ۹۲۹ - ۹۳۱ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۷ - ۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۳ - ۹۴۵ - ۹۴۷ - ۹۴۹ - ۹۵۱ - ۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۷ - ۹۵۹ - ۹۶۱ - ۹۶۳ - ۹۶۵ - ۹۶۷ - ۹۶۹ - ۹۷۱ - ۹۷۳ - ۹۷۵ - ۹۷۷ - ۹۷۹ - ۹۸۱ - ۹۸۳ - ۹۸۵ - ۹۸۷ - ۹۸۹ - ۹۹۱ - ۹۹۳ - ۹۹۵ - ۹۹۷ - ۹۹۹ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۹ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۹ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۹ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۵ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۱ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۳ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۹ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۵ - ۱۴۳۷ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۱ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۷ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۳ - ۱۴۵۵ - ۱۴۵۷ - ۱۴۵۹ - ۱۴۶۱ - ۱۴۶۳ - ۱۴۶۵ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۹ - ۱۴۷۱ - ۱۴۷۳ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۷ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۵ - ۱۴۸۷ - ۱۴۸۹ - ۱۴۹۱ - ۱۴۹۳ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۷ - ۱۴۹۹ - ۱۵۰۱ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۷ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۳ - ۱۵۱۵ - ۱۵۱۷ - ۱۵۱۹ - ۱۵۲۱ - ۱۵۲۳ - ۱۵۲۵ - ۱۵۲۷ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۱ - ۱۵۳۳ - ۱۵۳۵ - ۱۵۳۷ - ۱۵۳۹ - ۱۵۴۱ - ۱۵

بدخشان * ۶۰۵ *

بیزار ۱۹۹

برصہا پتھر : ۶۸۵ - ۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵

* $VVY - VV^W - VYV - YV^W - VYI - VIY - VI^W$

بروز ۴ * ۹۸۶ *

برهان پور * ۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۶ - ۹۱ -

• 1081 - 1025 - 1438 - 1994 - 119 - 109

بری تله * ۶۸۳ - ۶۸۴ *

برای ۲۶۸ *

باصطلاح ۴۱۹ - ۴۴۹

بقا انه * ۳۳۷ *

ریخت گداز ۹۰۵

• ۵۴۹ - ۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۴۶ - ۵۴۵ - ۵۴۴ •

۱۸۵

* ۸۸۹ - ۸۸۸ - ۸۸۷ - ۸۸۶ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۳ - ۸۸۲ - ۸۸۱ - ۸۸۰ *

• ۸۲۲ • ٻلري جو گي هتي

• ۸۲ - ۸۱ • بلوچ پور

* ۷۰۰ - ۶۹۹ * بذاس

بنارس * ۲۹ - ۱۹۳ - ۲۲۲ - ۲۳۵ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۷ - ۲۴۹

● 140 - 100

بہج رتن * ۶۶۷ *

بذکر این * ۳۱۴۴ *

• ۲۹ - ۳۱ - ۱۴۱ - ۱۷۵ - ۱۸۰ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۴

- 1030 - 1022 - 1020 - 1019 - 1014 - 1009 - 1001 - 1000 - 1000

- 1279 - 1281 - 1282 - 1291 - 1294 - 1295 - 1296 - 1297 - 1298 - 1299

- 848 - 849 - 850 - 851 - 852 - 853 - 854 - 855 - 856 - 857 - 858 - 859 - 860 - 861 - 862 - 863 - 864 - 865 - 866 - 867 - 868 - 869 - 870 - 871 - 872 - 873 - 874 - 875 - 876 - 877 - 878 - 879 - 880 - 881 - 882 - 883 - 884 - 885 - 886 - 887 - 888 - 889 - 890 - 891 - 892 - 893 - 894 - 895 - 896 - 897 - 898 - 899 - 900 - 901 - 902 - 903 - 904 - 905 - 906 - 907 - 908 - 909 - 910 - 911 - 912 - 913 - 914 - 915 - 916 - 917 - 918 - 919 - 920 - 921 - 922 - 923 - 924 - 925 - 926 - 927 - 928 - 929 - 930 - 931 - 932 - 933 - 934 - 935 - 936 - 937 - 938 - 939 - 940 - 941 - 942 - 943 - 944 - 945 - 946 - 947 - 948 - 949 - 950 - 951 - 952 - 953 - 954 - 955 - 956 - 957 - 958 - 959 - 960 - 961 - 962 - 963 - 964 - 965 - 966 - 967 - 968 - 969 - 970 - 971 - 972 - 973 - 974 - 975 - 976 - 977 - 978 - 979 - 980 - 981 - 982 - 983 - 984 - 985 - 986 - 987 - 988 - 989 - 990 - 991 - 992 - 993 - 994 - 995 - 996 - 997 - 998 - 999 - 1000

- 955 - 959 - 960 - 969 - 975 - 977 - 985 - 988 - 995

- ۷۹۱ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۲ - ۷۱۷ - ۷۸۷ - ۷۸۲ - ۷۸۰ - ۷۷۸

- A0A - A00 - A0P - A1A - A10 - A1P - A09 - VAP - VVP

- 9152 - 9151 - 9122 - 9111 - 8822 - 8800 - 8750 - 8710 - 869

2 1048 - 1049 - 1050 - 1051 - 1052 - 988 - 989

بذوله * ۵۱ *

• بوریہ • ۱۴۶ - ۱۴۸ •

بہادر پور * ۱۲۴ - ۱۴۲۲ - ۹۷۸ *

بہار * ۱۲۷ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۴۰ - ۵۸۹ - ۷۴۹ - ۹۲۲

بھاگرتی * ۵۴۴ - ۵۴۶ *

بہانچہ * ۶۹۷ *

بہرائیج * ۸۲۷ - ۸۱۸ - ۵۹۳ - ۳۴۱ *

بہرہ * ۱۰۴۱ - ۱۹۸ - ۱۹۷ *

بہکر * ۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۲۱ - ۲۳۰ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۳ - ۲۸۴ *

۳۰۵ - ۳۱۱ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۸۱ - ۶۲۵ - ۱۰۴۹ *

بہکرناتھ * ۱۷۸ *

بہلقن * ۱۰۰ *

بہلسہ * ۳۴۶ - ۳۸۱ *

بہلولی * ۱۰۲۶ *

بہلورہ * ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۹۴۳ - ۹۴۸ *

بہنڈر * ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ *

بہنڈ ادربک * ۹۰۵ *

بہوتفت * ۶۸۸ - ۶۹۰ *

بہوم * ۱۰۲۱ *

بہیرہ * ۱۹۷ *

بہیور * ۱۰۰۳ *

بہیورڈ * ۵۸۵ - ۵۸۵ - ۱۰۰۰ - ۱۰۱۹ *

بیاسا * ۵۷۳ *

بیادہ * ۱۱۴۵ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۹۹ - ۲۰۵ - ۲۷۲ *

بیجاپور * ۲ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۸۳ - ۱۴۷۱ - ۵۷۰ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ *

۵۷۸ - ۵۹۸ - ۸۵۱ - ۸۶۰ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۹ *

۹۷۰ - ۹۸۸ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۱۴ *

۱۰۱۷ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۷ - ۱۰۵۱ *

بیجا گڈہ * ۱۹۹ *

بیج ہوارہ * ۸۳۵ *

بیجراتھہ * ۵۶۸ *

بیجربہوم * ۱۴۹۶ *

بیجسوارہ * ۱۴۵۰ *

بیکا * ۵۷۱ *

بیگم آباد * ۸۳۶ - ۸۳۷ *

بیل تلی * ۸۰۷ *

* پ *

پیالہپور * ۴۹۵ *

پالم * ۸۷۵ *

پانی پت * ۲۲۰ - ۸۴۹ *

پاندو * ن - ماندو - ٹاندو * ۷۰۰ *

پتام * ۸۰۷ *

پتورہ * ن * ہنورہ * ۵۱۶ *

پتن * ۲۱۳ - ۶۰۳ *

پتندہ * ۲۹ - ۳۱ - ۱۲۱ - ۱۶۸ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ *

۲۲۴ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۸۶ *

پرنالہ * ۵۷ - ۵۷۸ *

پرندہ * ۵۹۶ - ۸۸۲ - ۸۹۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۶ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۱ *

پشاور * ۱۷۸ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ *

پکس کھول * ن * پلس کھول * ۹۰۵

پگہلی * ۱۰۴۲

پلاون * ۶۴۸ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹

پلٹن * ۹۹۱ - ۹۹۰

پنجاب * ۱۴ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۳۰۱

۲۲۵ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۱۹۳ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۳۵۰ - ۳۱۹ - ۶۶۱

۸۶۳ - ۷۶۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶

پورب * ۴۵۰

پورکھور * ن * پورکھور * ۸۹۶

پورنکھر * ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۹۰۰ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵

۹۰۶ -

پونار * ۱۰۲۷

پونچ * ۸۲۰

پوند * ۵۷۵ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۸۸ - ۵۸۸

۸۹۲ - ۸۹۶ - ۸۹۹ - ۹۰۳

پہنی * ۶۵۳

پہلور * ۷۶۶

* ت *

تاراگڈہ * ۲۶۴

تامی کتورہ * ۸۹۶

تبت * ۸۲۶ - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۸۶۰ - ۹۲۳ - ۱۰۶۳

نپکی * ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

نپکی * ن * تنگی * ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

تردی پور * ۵۵۴ - ۵۵۵

ترمہانی * ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۸۰۵

ترہار * ۵۶۵

ترہت * ۸۵۲ - ۱۰۴۹

تکونہ * ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

تلچاپور * ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۹

تلکوکن * ۵۸۴ - ۸۹۳

تلون * ۱۴۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۸۰ - ۱۸۲

تلونڈی * ۷۶۶ - ۷۶۸

تلینڈہ * ۲۰۵

تردہ * ۳۰۵ - ۳۳۶

توران * ۳۹۲ - ۴۴۲ - ۶۰۶ - ۱۰۳۵ - ۱۰۵۰

تہانیسر * ۲۲

تیر * ن * تیرا * ۹۹۱ * ۱۰۱۳

* ت *

ٹانڈہ * ۴۶۱ - ۴۷۶ - ۴۸۳ - ۵۵۳ - ۵۵۷

ٹٹہہ * ۲۱۷ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۳۸۵ - ۴۲۷ - ۷۷۸ - ۱۰۴۸

* ج *

جالناپور * ۴۵۴

جالندر * ۲۱۹

جام * ن * ہالار * ۷۶۸

چنگی * ۹۴۳ *

جلال آباد * ۱۲۸ *

جندھرا * ۷۱۳ - ۷۲۵ - ۸۰۷ *

جھون * ۱۷۹ - ۱۹۶ - ۳۲۰ - ۶۰۹ - ۷۵۷ - ۷۶۸ - ۸۴۰ - ۸۴۳ - ۸۴۷ *

* ۸۵۹ - ۸۷۶ - ۸۸۵ - ۹۰۶ - ۹۱۷ - ۹۶۵ *

جذیر * ۸۸۸ - ۸۹۳ *

جودہ پور * ۱۸۳ - ۲۸۸ - ۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ *

جورا گڈہ * ۱۹۲ *

جوگی کمپہ * ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ *

جرون * ۷۶ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۲۳۳ - ۴۵۰ - ۴۷۹ - ۶۲۱ *

* ۶۴۳ - ۶۶۴ - ۸۴۹ - ۹۷۸ *

جوناکڈہ * ۲۸۳ - ۵۶۴ - ۷۶۸ - ۷۷۰ *

جون پور * ۲۱۵ - ۲۳۹ - ۲۶۳ - ۲۸۷ - ۴۷۸ - ۸۵۳ - ۸۵۹ - ۱۰۵۰ *

* ۱۰۵۷ *

جہانگیر پور * ۵۳ *

جہانگیر نگر * ۳۳۶ - ۴۶۱ - ۴۷۷ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ *

* ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۳ - ۶۸۹ - ۷۱۴ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۶۹ *

* ۹۴۸ *

جیسی * ۲۷۲ *

جیاسہ * ۵۱۸ *

جیسلمیر * ۲۲۱ - ۲۷۵ *

جیل ماری * ۵۲۸ *

* ۹۴ *

چانگام * ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۹۴۰ - ۹۴۳ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ *

* ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۶ *

چانگ نگر * ۴۹۶ *

چانگ * ۸۰۲ - ۸۱۰ *

چانگڈہ * ۵۷۴ - ۵۸۴ - ۵۸۵ *

چاند پور * ۱۷۱ *

چانڈہ * ۱۴۵ - ۱۰۲۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۲۴ *

چانڈی * ۱۷۳ - ۲۹۳ *

چناب * ۲۱۶ - ۸۳۷ - ۸۳۹ *

چناتڈہ * ۱۴۱۸ - ۱۴۹۳ - ۵۹۴ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ *

چنیل * ۷۹ - ۸۰ - ۸۵ - ۸۹ - ۹۰ *

چنپال * ۲۱۷ *

چنپہ * ۸۴۳ - ۸۴۷ *

چنداروی * ۳۴۳ *

چنگش مٹی * ۸۲۳ *

چوراگڈہ * ۱۹۲ - ۲۱۸ *

چور نرائنہ * ۵۶ *

چول * ۲۸۳ - ۲۹۶ *

چوناگڈہ * ۲۸۳ *

چوهریل * ۲۱۷ *

چچل * ۱۰۴۲ *

چیت پور * ۵۴ - ۵۵ *

چین پور * ۹۵۰ *

چیل * ۵۷۱۴ - ۹۰۵ *

* ح *

حبشه * ۸۸۵ *

حضر موت * ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۱۰۳۵ *

حیدر آباد * ۱۰۱۹ *

* خ *

خان پور * ۸۲۱ - ۸۲۶ *

خاندیس * ۱۴۳ - ۱۴۶ - ۱۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۶ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹ *

* ۲۳۳ - ۲۴۲ - ۸۷۳ - ۹۷۲ - ۱۰۲۷ - ۱۰۵۷ *

خانوة * ۶۳۴ *

ختا * ۷۲۲ *

ختن * ۷۲۲ *

خضر پور * ۶۸۳ *

خضر آباد * ۱۱۴۰ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۶ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۳۹۶ - ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ *

* ۱۴۴۳ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۷۵۶ - ۷۶۵ - ۸۴۹ - ۸۷۵ - ۹۲۴ - ۹۳۶ - ۹۳۷ *

* ۹۸۳ - ۹۸۵ *

خضری * ۱۴۲۵ *

خلم * ۱۴۴۳ *

خوشاب * ۱۰۴۱ - ۱۹۹ *

خیبر آباد * ۱۶۱ - ۸۶۲ *

* د *

دادر * ن * دهادر ۴۰۸ - ۴۱۲ - ۴۱۵ - ۴۳۰ *

درهنگه * ۹۸۶ - ۸۵۰ - ۶۵۰ *

درنگ * ۷۲۵ - ۸۱۱ *

دکن * ۲۵ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۴۰ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۳ - ۵۶ - ۱۲۷ -

۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۳۸ - ۳۶۹ - ۳۹۴ - ۴۱۶ -

۴۱۷ - ۴۲۶ - ۴۳۹ - ۴۴۶ - ۴۵۱ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۵ - ۵۶۵ -

۵۶۶ - ۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۷۸ - ۵۸۶ - ۵۸۹ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۶ - ۶۱۹ -

۶۲۶ - ۶۳۰ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۷۵ - ۷۳۳ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۸۲۷ - ۸۳۳ -

۸۵۱ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۰ - ۸۶۰ - ۸۷۱ - ۸۸۱ - ۸۸۴ -

۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۷ - ۹۹۰ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۶ -

* ۱۰۳۹ - ۱۰۶۱ *

دکهن کول * ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۳۶ - ۸۰۸ *

دولت آباد * ۴ - ۴۴ - ۱۵۸ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۲۹۰ - ۴۱۶ -

* ۵۷۵ *

دوله * ۷۲۲ *

دهاپه * ۵۵۷ *

دهار * ۵۷ *

دهارا سینون * ۱۰۰۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ *

دهارور * ۱۰۱۸ *

دهامونی * ۱۹۲ - ۲۱۸ *

دهرمات پور * ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ *

دهلي * ۸۷ - ۱۰۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۹ - ۱۴۳۱

دهندپور * ۶۳۲

دهنك * ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۲۳ - ۷۳۵ - ۸۰۴

دهن كرت * ۸۲۸

دهم كي * ۱۰۱۴

دهول پور * ۷۹ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۹

ديداپور * ن * ديناپور * ۵۰۲

ديپال پور * ۵۵ - ۵۷ - ۱۹۷ - ۲۰۵ - ۴۶۳ - ۸۴۶ - ۸۷۵

ديکھو * ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۹ - ۸۰۱ - ۸۰۵

دينې پور * ۸۳۵

ديوانې * ۷۳۵ - ۷۸۳

دين * ۲۴۴ - ۶۰۱

ديورانې * ۳۱۴

ديوگده * ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹

ديول گانو * ۷۱۸ - ۷۷۷ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۱۰

* د *

درو مريه * ن * درو مريه * ۷۰۳ - ۸۱۰ - ۸۱۱

* ر *

راجپور * ۸۶

راج گده * ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۶

راجواله * ۵۸۳

راجور * ۸۳۸

رامپو * ن * رامپو * م * راجور * ۹۵۳ - ۹۵۴

رام سر * ۳۰۶ - ۳۳۶

راڊي * ۲۱۶

راهون * ۱۸۵ - ۱۹۷ - ۱۹۸

رتن پور * ۸۷۶

رخنگ * ۱۴۸۴ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۹۴۰ - ۹۴۲ - ۹۴۵

* ۹۵۴ - ۹۴۷

ردر مال * ۹۰۵

رنگا مائي * ۴۹۵ - ۶۸۲ - ۶۸۴ - ۶۹۴

روپ گده * ۹۰۵

روهر * ۱۶۳ - ۱۸۳ - ۱۸۴

رو هڙه * ۸۹۵ - ۹۰۳ - ۹۰۵

رهناس * ۲۲۵ - ۴۵۵ - ۴۷۵ - ۶۳۰ - ۸۵۳ - ۸۶۵ - ۸۶۹ - ۸۷۶

* س *

سا پور * ن * ساپور * ۵۸۲

سات سور * ۱۰۱۴

سا سور * ۸۸۸ - ۸۸۹

ساگر گده * ۹۰۵

سدگه * ۲۰۱

ستاج * ۱۱۴۳ - ۱۴۷۰ - ۱۶۴ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۲

* ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۲۰۵ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۷۲ - ۷۶۶ - ۸۱۴۸

سدنيه * ۷۲۵

سرگند * ۲۹۷ *

سرصور * ۲۲۱ - ۲۳۱ - ۴۴۱ - ۵۶۴ - ۷۶۵ - ۸۴۹ *

سورن گهاٹ * ۴۵۷ - ۴۵۸ *

سروپ گڈہ * ۹۰۵ *

سرهند * ۱۷۹ - ۸۴۹ *

سری پور * ۵۵۷ *

سری گھاٹ * ۷۰۰ - ۷۰۱ *

سری نگر * ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۹۹ - ۲۹۳ - ۴۲۱ -

۴۴۱ - ۴۷۹ - ۵۸۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۱۸ - ۶۲۵ - ۷۲۲ - ۷۵۷ -

۸۷۲ - ۸۸۱ - ۹۲۲ *

سکندریہ * ۳۴۶ *

سرول * ۵۷۹ - ۵۸۰ *

سکھر * ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۴ *

سایانی * ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۸۰ *

سلطان پور * ۱۶۶ - ۱۸۲ - ۱۹۸ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۴۵۵ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۷ *

سایم پور * ۱۲۸ *

سایم گڈہ * ۱۴۷۸ - ۶۰۲ *

سمرقند * ۲۷۱ *

سموگر * ۱۱۱ - ۱۱۲ *

سند * ۱۴۱ - ۴۱۷ *

سندر باڑی * ۱۱۴۶ - ۱۴۷ - ۲۲۷ - ۴۷۱۴ *

سنگرام گڈہ * ۹۴۳ *

سنگوس * ۶۹۲ *

سوپا * ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۸۹۱ *

سوتی * ۵۲۸ *

سورت * ۲۶۸ - ۴۷۱ - ۶۰۶ - ۶۱۸ - ۶۶۲ - ۷۶۵ - ۷۶۸ - ۸۲۷ - ۸۵۱ -

۸۸۰ - ۹۷۷ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۷ *

سورزن * ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۳۹۰ - ۴۹۳ *

سولا پور * ۱۰۰۲ - ۱۰۱۹ *

سولا گڑی * ۷۸۷ - ۸۰۶ *

سوله گڈہ * ۷۱۶ *

سون پری * ۵۷۸ *

سون گڈہ * ۹۰۵ *

سونی پست * ۶۷۵ - ۸۵۰ *

سپان پور * ۱۲۶ - ۱۴۸ *

سپرنک * ۱۲۶ - ۱۴۲ - ۱۶۶ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۸۴۸ *

سپوڑ * ۶۳۲ *

سپری * ۱۰۱۹ *

سینل گھاٹ * ۵۴۶ *

سیدہ گڈہ * ۷۰۴ - ۷۲۳ *

سین * ۱۰۱۹ *

سینو پور * ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۸۶۵ *

سینوستان * ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۳۰۰ - ۴۴۷ - ۸۸۱ - ۱۰۴۸ *

* ش *

شاجه مرگ * ۸۶۱ *

شاه آباد * ۲۱۹ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۷۰ - ۸۷۴ *

شاه جهان آباد * ۲۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۸ -

۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۶۴ - ۱۷۳ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۱۱ - ۲۱۶ - ۲۲۰ -

۲۲۱ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۴ - ۳۳۵ - ۳۴۳ - ۳۴۷ - ۳۸۱ - ۴۰۸ -

۶۱۰ - ۶۲۵ - ۷۵۹ - ۸۲۷ - ۸۴۵ - ۸۴۹ - ۹۳۹ - ۹۶۱ - ۹۷۲ -

۹۷۳ - ۹۷۷ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ *

شاه جهان پور * ۱۶۹ *

شاه نهر * ۴۳۵ *

شکر پور * ۴۷۹ *

شمس آباد * ۴۶۱ - ۴۶۳ *

شهباز گد * ۱۰۵۸ - ۱۰۸۹ *

شیر پور * ۵۵۴ *

شیر حاجی * ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۳۳ *

* ص *

صاحب آباد * ۲۳۳ *

* ظ *

ظفر آباد * ۶۲۴ *

ظفر نگر * ۵۶۷ *

* ع *

عالمگیر نگر * ۹۹۴ - ۹۹۳ - ۹۹۴ *

عمان پور * ۲۸۹ *

عمان * ۳۵۲ *

* غ *

غزنین * ۱۹۵ - ۳۴۱ - ۶۲۵ - ۶۴۷ - ۸۳۴ - ۸۸۵ - ۹۸۱ - ۱۰۶۱ *

* ف *

فتح آباد * ۵۶۵ - ۷۶۶ - ۱۰۱۸ - ۱۰۲۱ - ۱۰۳۹ *

فتح پور * ۲۴۰ - ۲۸۷ - ۳۴۰ - ۴۲۴ - ۶۳۴ *

فرخ آباد * ۹۷۴ - ۹۸۴ *

فرمان باڑی * ۵۰ - ۵۱ *

فیروزه * ۲۲۱ - ۲۷۵ *

فیروز پور * ۴۵۵ *

فیض آباد * ۸۴۹ *

* ق *

قنچاق * ۹۲۳ *

قرا باغ * ۱۰۳۹ *

قلعه بابر * ۱۲۰ *

قلعه جمهر * ۷۰۳ - ۷۰۴ *

قلعه چاندور * ۱۶۳ *

قلعه دیو کن * ۶۵۰ *

قلعه کجالی * ۸۱۰ - ۸۱۱ *

قلعه کفله * ۶۵۰ - ۶۵۱ *

قلعه کنواری * ۸۹۶ *

قلعه کوتی * ۶۵۲ - ۶۵۱ - ۶۵۰

قندسار * ۱۸۸ - ۲۰۵ - ۲۷۵ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۷۶ - ۵۶۶ - ۶۰۸ - ۹۸۹

* ۱۰۳۱

ک

کابل * ۱۲۹ - ۱۷۸ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۲۱۵ - ۲۱۹ - ۳۰۲ - ۳۰۸

۳۳۹ - ۳۴۳ - ۳۴۹ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۷۵ - ۳۸۱ - ۳۸۵ - ۳۸۶

۱۴۸۷ - ۴۰۳ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۵ - ۴۴۷ - ۴۶۱ - ۷۵۲ - ۷۴۱

۷۶۱ - ۸۳۴ - ۸۴۲ - ۸۴۷ - ۸۵۸ - ۸۶۴ - ۸۷۷ - ۹۱۳ - ۹۵۷ - ۹۷۳

۹۸۲ - ۹۸۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۲ - ۱۰۵۷

* ۱۰۶۰ - ۱۰۵۸

کاجورد * ۵۷ - ۵۶

کاشغر * ۵۶۵ - ۸۵۸ - ۸۶۱ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۲۳ - ۹۸۳ - ۱۰۳۶ - ۱۰۶۲

* ۱۰۶۴

کاکوجان * ۷۹۴

کالی بهیت * ۷۷

کامروپ * ۶۷۸ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۷۶

کانگزه * ۱۹۹ - ۲۱۷ - ۲۸۶ - ۲۹۲

کانوداهن * ۸۴۷

کانه تال * ۱۷۴

کچل * ۶۸۰

کچ پور * ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۷۸ - ۷۸۳ - ۷۹۶ - ۸۰۲

کچ * ۲۸۳ - ۲۹۶ - ۷۷۰ - ۷۷۲

کچ پور * ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۸۴

کراچه * ۵۸۲ - ۵۸۰

کراکاو * ۷۰۴ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۷

۷۲۸ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۸۴ - ۷۸۴

۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲

* ۸۰۹ - ۸۰۵ - ۸۰۴

کرناال * ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۲۲۰ - ۷۶۴ - ۸۴۹

کرفاک * ۴۴۰ - ۵۷۵

کره مار * ۱۰۵۸

کره پهلوی * ۹۵۱

کری * ۱۴۱۱

کری باری * ۹۷۹ - ۹۸۱ - ۹۸۲

کره * ن * کوره * ۱۶۸ - ۲۱۱ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۷

کره مانک پور * ۲۱۸ - ۵۶۵

کشمیر * ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۸۷ - ۵۶۴ - ۶۱۹ - ۶۳۴ - ۷۶۸ - ۷۶۸

۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۵

* ۸۷۸ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۱۰۶۳

کلنگ * ۸۰۸ - ۸۱۰

کلیا بر * ۷۹۷

کلیان * ۱۲۷ - ۱۹۴ - ۲۱۵ - ۲۱۰ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸

کمانون * ۱۴۱ - ۵۹۵ - ۷۶۵ - ۸۶۱ - ۹۲۲ - ۹۸۱

کن * ۲۷۳

کچھوتی * ۱۰۸ *

گذاشتند ۸۹۵ - ۹۰۵ - ۹۰۶

کنور * ۷۷ *

कुछ बेहार * १८३ - १८४ - १८५ - १८६ - १८७ - १८८ - १८९ *

* 87A - 87V - 87G - 870 - 87F *

کوکله پھاڑی * ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ *

* १८२ * कौल

• ۳۱۳ • گویہ گتہ

گہا تم پور * FAV - FVI *

کہاؤں : ۱۰۰۶

کھری پور * ۱۴۹۱ *

کے طور پر ۲۰۲

کھنڈا کا ۹۰۵

$$= 1 + \frac{1}{2} \mu \frac{d \ln \mu}{d \ln k} \approx 1 + \frac{1}{2} \mu \frac{d \ln \mu}{d \ln k}$$

گجرات * ۲۹ - ۳۳ - ۴۳ - ۵۵ - ۶۶ - ۱۳۱۵ - ۱۹۷ - ۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۸۱

- 3122 - 3135 - 3137 - 399 - 498 - 495 - 494 - 496 - 487 - 482

$$= |c| \lambda \delta - |c| \nu | - |c| \delta^2 - |c| |c| \lambda + |c| | - |c| \nu - |c| \nu^2 - |c| \delta \delta - |c| |c| \nu$$

- ۷۷۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۱۵۷ - ۷۴۷ - ۷۲۹ - ۵۹۲ - ۵۹۸ - ۵۷۱۶

- 99E - AA! - AA* - AYI - A00 - AFA - AFV - AFR - VV*

0107 - 105 - 984

گده بیدهای * ۳۲۶ *

گذشتہ سہارنگ ۱۸۵

گلکندولا ۳۰۱۱ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۷

گنگ ۳ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۵ -

- 1041c - 1041w - 1049 - 1047 - 1018c - 1018w - 7A0 - 7A1c - 1VV

1691 - 1692

گوالیار * ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۳۳ - ۵۹۱۰

* 1.7A - 1.80 - 1.97 - 2.04 - 2.11 - 2.18

گواہی * ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۶۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۲۲ - ۷۲۵ - ۸۱۱ - ۸۱۲

• 4 9 A

• ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ * گویند وال

گورکھ پور ۲۰۲ - ۱۵۷۶ - ۵۷۳ - ۵۹۰ - ۶۱۴۸ - ۷۱۴۱ - ۸۵۰ - ۸۷۱۵

• 1-91 - 1+8 - - 997 - 888

$$\bullet \quad V \cdot F = \frac{1}{2} \sum_{j=1}^n \log y_j^2$$

گون رکھنے کے لئے

گھوڑا گھات * ن * کہوتڈا گھات * ۶۷۷ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۹۱ - ۶۸۲

امری ازگ * ۷۱۹ *

الأصيلة * ٧٢٢ *

- 1A7 - 1A8 - 1V9 - 1V8 - 1K9 - 10P - 1CP - 1R8 - AV * 2

- 1112 - 1110 - 1107 - 1109 - 1107 - 1108 - 1107 - 1109 - 1110

- 470 - 1077 - 1078 - 1199 - 1211 - 1215 - 1216 - 1217

- APO - APF - AP! - AIA - AIB - AIF - V99 - V01 - VFA - 991

8105A 105V - 105A - 1001 - 923 - 1004 - 1005 - 1006 - 1007

ملاچور * ن * بلاچور * ۱۸۵

ملتان * ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۷۲ -

۲۹۰ - ۳۲۸ - ۳۸۵ - ۵۸۹ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۲۸ -

۷۴۴ - ۸۴۵ - ۹۶۶ - ۹۸۱ - ۱۰۴۹ *

منجوة * ۵۱۶ - ۵۱۸ *

منگل بیدہ * ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۵ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶ - ۱۰۲۰ *

مور بختن * ۹۰۵ *

موسمن پور * ۲۰۳ *

مورنگ * ۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۹ - ۸۷۵ *

مونگیر * ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۰ - ۳۴۳ - ۳۹۳ - ۴۹۴ -

۴۹۵ - ۶۵۰ - ۹۱۵ *

مہاندی * ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۶ - ۱۴۴۸ *

میرٹھہ * ۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۰ *

* ن *

ناردرگ * ۹۰۵ *

نامروپ * ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۳۳ - ۷۸۷ - ۷۸۹ - ۷۹۸ - ۸۰۵ - ۸۰۶ -

۸۱۱ *

ناندیر * ۵۹۸ *

ناتھورہ * ۹۶۱ *

نڈیفہ * ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۶ *

نربہ * ۳۲ - ۳۳ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۲۲۳ *

نرسی * (ترہسی) ۶۵۳ - ۶۵۵ *

نریلہ * ۱۶۱ *

نلدرک * ۱۰۰۸ *

نواکھالی * ۹۱۷ - ۹۱۷ - ۹۱۷ *

نورنگر * ۴۵۸ *

نوشہرہ * ۱۸۵ - ۸۲۳ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۵۸ *

نڈالہ * ن * پنالہ * ۱۹ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۷ *

نیلاب * ۸۲۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۲ - ۱۰۵۲ *

نیلنگہ * ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ *

* و *

واہل * ۵۷۴ *

وزیر پور * ۳۰۳ *

ویوناک * ۸۳۵ - ۸۳۷ *

* ۵ *

ہاجورا * ۶۷۸ *

ہالار * ۷۷۵ *

ہٹیفہ پل * ۲۱۴ - ۴۲۵ - ۷۶۷ *

ہجراپور * ۵۵۵ *

ہجراہٹی * ۵۵۴ *

ہردوار * ۱۴۸ - ۱۵۶ - ۱۶۶ - ۱۷۲ - ۱۷۷ *

ہرسول * ۱۴۴ - ۱۴۵ *

هفت چنار * ۸۲۶ *

هند * ۵۷۹ - ۳۶۱ - ۲۵ *

هندوستان * ۵۶۵ - ۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۱۳ - ۲۱۲ - ۱۳۴ - ۹۵ - ۳۲ - ۲۷ *

- ۸۴۸ - ۸۱۴ - ۷۸۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۰۷ - ۶۷۳ - ۶۱۵ - ۶۰۵

* ۱۰۶۳ - ۱۰۳۵ - ۹۷۴ *

هندون * ۳۳۸ - ۳۰۳ *

هرشدگ آباد * ۱۰۳۹ - ۱۰۳۸ - ۷۵۸ - ۵۹۳ *

هوگلی * ۹۴۳ *

هیدیت پور * ۲۰۰ *

هیره تور * ۸۳۸ - ۸۲۹ - ۸۲۱ *

* ی *

يمن * ۸۸۳ - ۳۳۱ *

(۱)

- ۶۴۴ - ۵۶۴ - ۴۸۸ - ۴۶۲ - ۴۲۸

- ۸۵۵ - ۸۴۹ - ۸۴۰ - ۸۱۸ - ۷۶۹

۱۰۶۸ - ۱۰۵۸ - ۹۷۹

ابراهیم خان فتح جنگ .. ۹۴۳

ابراهیم خورشیدی .. ۳۰۸

ابن حسن .. ۴۶۳

ابن حسین ۵۲۳ - ۵۱۴ - ۵۵۴ - ۷۱۳

- ۸۴۵ - ۸۰۹ - ۸۰۲ - ۷۹۶ - ۷۱۷

- ۹۵۱ - ۹۵۰ - ۹۴۹ - ۹۴۸ - ۹۱۶

۹۵۶

ابوالبشر .. ۳۸۶

ابوالبقا .. ۱۹۷

ابوالحسن ۴۰۱ - ۷۸۳ - ۸۰۱ - ۸۰۴

- ۹۴۳ - ۸۹۳ - ۸۴۴ - ۸۰۴ - ۸۰۳

۹۴۹ - ۹۴۵ - ۹۴۴

ابومعید .. ۶۲۳ - ۶۲ - ۵۵

ابوطالب .. ۵۹۵ - ۱۴۰

ابوالفتح ۱۵۸ - ۲۹۱ - ۴۱۶ - ۱۰۴۰

ابوالفضل .. ۳۸۷ - ۷۷ - ۵۳

ابوالقاسم ۴۲۱ - ۵۷۴ - ۸۹۹ - ۱۰۱۰

آتش خان ۴۵۲ - ۴۵۱ - ۴۷۹ - ۵۷۲

- ۱۰۰۷ - ۹۹۶ - ۹۸۹ - ۸۶۸ - ۸۹۰

۱۰۲۴ - ۱۰۲۳ - ۱۰۰۹

آتش قلاقل ۱۴۸ - ۲۴۶ - ۳۰۸

۳۳۱ - ۳۳۳ - ۴۴۸

آصف خان ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۲۸۲ - ۳۹۴

- ۹۷۵ - ۹۱۸ - ۸۵۶ - ۶۵۱ - ۴۰۵

۹۸۲

آغرخان .. ۲۸۴ - ۲۷۶

آقا علی سدانی .. ۴۱۸

آقا ملا .. ۹۶۴

آقا یوسف ۲۰۶ - ۲۴۸ - ۳۰۷ - ۳۷۰

۴۰۴ - ۴۴۸

ابابکر خورشیدی .. ۳۲۴ - ۳۲۲

ابراهیم ۳۲۶ - ۶۲۶ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵

ابراهیم بیگ نجم ثانی ۱۰۶ - ۲۱۸

۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۸۶۴

ابراهیم خان ۹۵ - ۱۳۹ - ۱۵۸ - ۲۲۰

- ۴۲۶ - ۳۹۹ - ۳۴۶ - ۲۳۶ - ۲۳۰

ابو محمد ۳۴۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲	۱۹۳ - ۱۹۶ - ۴۰۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳
۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴ - ۱۰۱۱	۸۷۲ - ۸۸۵
۱۰۱۵ - ۱۰۱۹	احمد بیگ لجم ثانی ۸۸۵
ابو احمد ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱	احمد خورشیدی ۷۷ - ۱۹۲
۱۰۰۴ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷	احمد سرهندي ۵۹۵
۱۰۱۹	احمد عرب ۸۸۲ - ۸۸۶
ابو مسلم ۹۲ - ۲۰۶ - ۲۴۶ - ۶۵۷	احمد مختار صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ۹۲۲
ابو المظفر محي الدين محمد ۱۱	احمد نایب ۵۷۵ - ۸۵۸ - ۹۰۶ - ۹۱۹
۲۵ - ۳۲۷ - ۵۶۷	۹۲۴ - ۹۵۷
ابو المعالي ۲۵۱	اختصاص خان ۸۳ - ۱۳۹ - ۵۱۲
ابو البکار ۲۴۷ - ۳۰۶ - ۳۲۴ - ۳۳۴	۵۹۳ - ۶۸۳ - ۹۴۷
۷۸۸ - ۸۸۸ - ۸۹۹	اختیار ترین ۲۴۸
اچل سنگھ لچوانه ۸۹۳ - ۸۹۵	اخلاص خان ۹۲ - ۱۲۸ - ۱۹۱ - ۱۹۶
۸۹۶ - ۹۹۶ - ۹۹۷	۲۴۹ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۱۲ - ۵۲۲
احتجاب بیگم صاحب ۱۳۴ - ۵۶۹	۵۳۳ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۷۳
۶۲۰ - ۷۴۳ - ۹۳۸ - ۹۵۹	۵۶۳ - ۶۱۸ - ۷۵۱ - ۷۶۵ - ۸۶۰
احتشام خان ۲۱۵ - ۲۴۶ - ۲۶۹	اخلاص خان خورشیدی ۲۶۹ - ۵۲۲
۲۸۳ - ۸۵۳ - ۸۵۵ - ۸۶۸ - ۸۷۱	۵۴۸ - ۵۵۵ - ۵۹۳ - ۶۱۸ - ۷۶۰
۸۸۸ - ۸۹۱	۷۶۵
احمد بیگ ۵۱ - ۷۷ - ۷۸ - ۹۲ - ۱۵۸	

ادرا جي رام ۱۲۸	اسد کاشی ۷۶ - ۱۱۵ - ۱۴۲ - ۱۵۷
ادهم بیگ ۹۱۸	۱۹۵ - ۲۳۲ - ۲۴۹ - ۳۰۸ - ۳۲۱
ادیب سنگھ بهدریہ ۴۱	۳۲۳ - ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰
ازاد خان ۱۱۹ - ۱۲۷ - ۲۰۲	۴۰۴ - ۴۲۸ - ۴۳۹ - ۵۶۴ - ۵۶۵
۲۳۶ - ۲۴۵ - ۴۷۹ - ۵۲۴ - ۵۴۶	۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۷۶۲ - ۷۷۰
۵۶۶ - ۶۹۱ - ۹۶۱ - ۲۰۴۸	۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴ - ۸۱۶ - ۹۲۵
ارجن گور ۶۵ - ۶۶ - ۷۰ - ۳۵۷	۹۲۶ - ۹۵۷
۴۵۷ - ۱۰۶۷	اسفندیار ۷۳ - ۱۰۶ - ۲۵۱ - ۳۲۸
ارسلان خان ۸۱۷ - ۸۷۵ - ۸۸۱	۱۴۹۷ - ۵۲۳ - ۵۵۴ - ۵۹۵ - ۶۸۸
۱۰۴۸ - ۱۰۶۷	۶۸۹ - ۶۹۱ - ۷۸۲ - ۸۱۲ - ۸۵۱
ارسلان علی ۱۴۷۱ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۸۱۷	اسفندیار بیگ ۱۰۶ - ۶۸۸ - ۶۸۹
۸۷۵	۶۹۴ - ۸۵۱
ارسی ۱۳۹ - ۱۶۶	اسفندیار معمری ۴۹۶ - ۵۰۴ - ۵۲۳
ارشاد خان ۱۰۳۴	۵۵۴ - ۸۶۳ - ۹۸۸
استق بیگ ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۹۵	اسکندر روهیلہ ۲۶۹
اسد خان ۱۱۹ - ۱۹۵ - ۲۴۸ - ۳۲۶	اسلام خان ۷۷ - ۹۲ - ۹۸ - ۱۲۴
۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۳۹	۱۲۷ - ۱۳۵ - ۱۵۷ - ۲۳۰ - ۲۳۷
۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۲	۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۶۹
۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۵۸	۴۰۱ - ۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۰۸ - ۴۱۸ - ۵۰۴
۸۸۱ - ۱۰۹۵	۵۱۲ - ۵۱۸ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۳۰

۵۳۳ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۶۷	۵۳۳ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۶۷
۶۲۷ - ۶۲۸	۶۲۷ - ۶۲۸
اسمعیل .. ۳۴۸ - ۷۰۲ - ۸۸۳	اسمعیل .. ۳۴۸ - ۷۰۲ - ۸۸۳
اسمعیل افغان ۱۴۵ - ۶۸۰ - ۸۲۳	اسمعیل افغان ۱۴۵ - ۶۸۰ - ۸۲۳
۸۴۶ - ۸۳۲ - ۸۳۹	۸۴۶ - ۸۳۲ - ۸۳۹
اسمعیل بیگ .. ۹۳۶ - ۱۰۹	اسمعیل بیگ .. ۹۳۶ - ۱۰۹
اسمعیل خان ۱۲۸ - ۱۴۵۲ - ۵۴۸	اسمعیل خان ۱۲۸ - ۱۴۵۲ - ۵۴۸
۷۵۵ - ۸۷۳	۷۵۵ - ۸۷۳
اسمعیل خوشگي .. ۶۲ - ۷۹	اسمعیل خوشگي .. ۶۲ - ۷۹
اسمعیل کوماني .. ۲۲۱ - ۴۸۷	اسمعیل کوماني .. ۲۲۱ - ۴۸۷
اسمعیل نیازی ۳۵ - ۶۲ - ۷۷ - ۹۲	اسمعیل نیازی ۳۵ - ۶۲ - ۷۷ - ۹۲
۹۵ - ۱۰۹ - ۱۲۸ - ۲۲۱	۹۵ - ۱۰۹ - ۱۲۸ - ۲۲۱
۳۱۶ - ۳۴۰ - ۳۵۴ - ۳۸۷ - ۵۳۳	۳۱۶ - ۳۴۰ - ۳۵۴ - ۳۸۷ - ۵۳۳
۵۵۷ - ۸۷۳ - ۸۸۲ - ۹۸۹	۵۵۷ - ۸۷۳ - ۸۸۲ - ۹۸۹
اشرف الله .. ۴۷۹	اشرف الله .. ۴۷۹
اشرف خان ۶۱۹ - ۶۴۲ - ۷۶۲ - ۱۰۴۲	اشرف خان ۶۱۹ - ۶۴۲ - ۷۶۲ - ۱۰۴۲
۱۰۴۹	۱۰۴۹
امالت خان ۵۳ - ۶۳ - ۷۵ - ۹۳	امالت خان ۵۳ - ۶۳ - ۷۵ - ۹۳
۹۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۳۳۱ - ۳۳۳	۹۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۳۳۱ - ۳۳۳
۳۴۱ - ۳۵۳ - ۳۵۸ - ۳۶۵ - ۴۰۰	۳۴۱ - ۳۵۳ - ۳۵۸ - ۳۶۵ - ۴۰۰

۹۵۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۹	۷۴۲ - ۶۸۰ - ۶۷۰ - ۶۶۱ - ۶۵۰
الله داد .. ۵۷۳	۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۴ - ۸۸۱ - ۹۲۸
الله وردی خان ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۴۱	۹۳۲ - ۹۴۸
۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۵۹ - ۴۶۰	۴۳۳ - ۴۸۱ [آخر خان]
۴۶۳ - ۴۸۱ - ۴۸۸ - ۴۹۱	۴۶۸ - ۴۵۱ - ۵۵۵ - ۶۸۱
۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۷۳ - ۶۴۸	۶۸۲ - ۷۵۸ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۹
۷۴۱ - ۷۵۷ - ۸۵۰ - ۷۰۸	افشار خان ۶۵ - ۷۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷
۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۷	۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۴۲
العیار بیگ ۶۳ - ۹۴ - ۱۴۱ - ۱۰۵۹	۴۰۱ - ۴۰۳ - ۵۱۴ - ۶۲۷ - ۶۳۵
العیار خان ۲۴۸ - ۶۸۸ - ۷۴۲	۶۴۲ - ۶۶۳ - ۷۴۳ - ۷۵۱ - ۸۱۷
۷۵۱ - ۷۶۳ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۴۹	۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۴۲ - ۸۸۰ - ۹۰۸
التفات خان ۴۷۸ - ۴۸۹ - ۶۳۵ - ۸۱۷	افضل خان ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۸۳۴
۸۷۰ - ۹۷۶	۹۰۰ - ۹۸۹
الع بیگ .. ۱۰۳۹	اقلاطون خان چیلک .. ۴۸۸
الف خان .. ۴۸۱ - ۵۷۲ - ۹۲۵	اقبال بیگم .. ۴۷۴
الله داد ۲۹۱ - ۸۷۲ - ۹۷۶ - ۱۰۴۲	اکبر بارهه .. ۲۴۶
۱۰۵۴ - ۱۰۵۵	اکبر پادشاه ۳۸۷ - ۸۲۳ - ۱۰۴۰
الله قلی بیگ .. ۴۲۹	اکرام خان ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۶۲
الله قلی چیلک .. ۸۳۲	۲۶۳ - ۲۶۸ - ۳۰۱ - ۳۴۲ - ۳۴۵
الله وردی خان ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۸۴	۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹

۹۹۷ - ۱۰۱۵۸ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷	۱۰۵۷ - ۱۰۵۶ - ۱۰۱۵۸ - ۹۹۷
الله یار بیگ ۱۱۴۱	۹۸۹ - ۸۶۳
الله یار خان ۱۹۹ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۳۱	امیر سنگهه رانهور ۱۳۹
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰ - ۲۸۹ - ۳۰۸	امیر سنگهه روزی ۵۵۵ - ۶۸۳ - ۸۵۸
۳۹۶ - ۳۹۷	۱۰۵۹
الوس رانهور ۳۰۹ - ۴۷۹ - ۴۸۹ - ۶۰۳	امید خان .. ۲۹۱ - ۸۵۶ - ۸۶۶
۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۴۹ - ۸۵۱	امیر ۵۹۷
۸۷۳ - ۸۸۲ - ۹۱۳	امیر اعلی ۹۰۲
الوس رکوزئی ۱۰۵۳	امیر الامرا ۱۵۹ - ۲۲۶ - ۲۹۱ - ۲۹۳
الهام الله ۷۶ - ۶۲	۳۰۶ - ۳۱۵ - ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۴۹
امام اسمعیل ۸۸۳ - ۳۶۱	۳۹۱ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۴۱۶ - ۴۱۷
امام قلی اغر ۱۸۶ - ۲۱۹	۴۲۹ - ۴۶۲ - ۴۷۷ - ۵۶۸ - ۵۷۴
امام قلی خان ۸۵ - ۲۰۳ - ۵۵۹	۵۸۸ - ۵۹۲ - ۸۴۸ - ۹۵۴ - ۹۵۹
۵۹۰	۹۵۸ - ۹۶۲
امان الله ۱۹۷ - ۲۱۳ - ۶۰۴ - ۸۶۲	امیر خان ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۹۲ - ۳۰۴
امانت خان ۳۵۸ - ۴۱۸	۳۰۶ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۴۵ - ۳۹۵
امیر الله ۹۹۴	۱۰۰۰ - ۱۲۷ - ۱۴۸ - ۱۴۸ - ۵۷۰
امیر سنگهه ۷۷ - ۲۰۷ - ۲۱۵ - ۲۴۶	۵۷۲ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۲۶
۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۹۴ - ۸۵۶ - ۱۰۴۵	۶۶۱ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۱
امیر سنگهه چندراوت ۶۵ - ۷۱ - ۲۶۸	۸۱۸ - ۸۴۲ - ۸۴۷ - ۹۱۸ - ۹۲۷

۹۸۸ - ۸۹۰	۱۰۵۲ - ۱۰۵۳
اودی راج ۹۰۲ - ۹۰۶	امیر فتح الله شیرازی ۳۸۷
اودی کرن ۴۵۴	امیر قلی ۵۳۹
اورس بی ۱۰۳۵	امینای نجراتی ۲۹۸
اورنگ خان ۵۲ - ۵۳ - ۶۲ - ۹۳	انداز خان ۵۲۱
۲۴۶ - ۳۰۷	اندرمن ۹۰۳ - ۵۱۸ - ۴۷۹
اورنگ زیب ۱۱ - ۳۶۷	اندرمن بندیل ۲۹۰ - ۳۰۲ - ۴۴۸
اوزلیک خان ۵۳ - ۲۴۷ - ۳۵۷ - ۵۶۵	۴۷۹ - ۵۱۳ - ۵۱۷ - ۵۳۳ - ۸۹۰
۵۸۸ - ۵۸۹	۸۹۱ - ۹۸۹
اهتمام خان ۵۰۹ - ۵۰۸ - ۶۱۹ - ۹۴۹	اندرمن دهندیر ۶۳۲ - ۸۷۴ - ۱۰۶۲
اهیم بیگ ۹۰۷	انکوی بیونسله ۹۹۳ - ۱۰۱۵
ایرج خان ۱۴۶ - ۱۶۲ - ۱۰۲۳	انوپ سنگهه ۲۷۱ - ۵۹۹ - ۶۰۶ - ۸۵۷
۱۰۲۴ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸	انور بیگ ۷۷۸ - ۷۹۶
ایشم بی ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴	انور خان ۶۳۶
ایمن افریدی ۳۱۴	اوتار خان ۱۴۷۶
ایوب افغان ۴۱۳	اودا احترام ۱۲۸ - ۹۸۹
(ب)	اودوت سنگهه ۹۹۲ - ۹۹۵ - ۱۰۰۲
بابا بیگ ۱۴۵۶	۱۰۰۴ - ۱۰۲۰
باباجی ۵۴ - ۶۳ - ۱۲۸ - ۹۸۹ - ۹۹۹	اودی بهان رانهور ۱۴۸ - ۲۰۴ - ۳۰۸

۷۷۳	باچا	برخوردار بیگ	۸۵۱
۸۷۱-۸۶۸-۲۰۷	بادل اختیار ۶۳-	بوسو جی دکنی	۸۷۵-۸۵۷ ..
۱۰۳۶-۹۸۸-۸۹۰		برق انداز خان	۹۵-۳۱۴-۱۳۳۴-
۷۶۶-۷۶۵-۴۱۴	باقرخان		۸۷۱-۸۶۸-۸۶۱-۸۵۶-۴۳۵-
۱۷۴-۱۷۰-۱۲۵	باقی بیگ		۱۰۳۸-۱۰۲۳-۹۸۸
۹۶۶-۷۶۲-۵۷۳	باقی خان	برندوله خان	۱۲۸
۱۰۶۲	باقی محمد	برهان الدین	۸۳۳-۸۱۸ ..
۸۷۶	بانوبیگم	بزرگ امید خان	۱۴۹-۲۹۱-۱۴۱۶-
۹۳	بایزید عرض افغان		۹۵۲-۹۱۶۹-۹۱۶۷-۸۶۵-۴۳۳-
۳۰۹	بایزید غازی		۹۵۶-۹۵۵-۹۵۳
۹۹۱	بجایی	بسرمد خان	۷۵۶-۶۲۶-۲۳۲ ..
۱۰۱۹-۹۹۶-۹۹۳	بجتر	بسنه خان	۲۷۴
۵۸۶	بجی سنگه	بسونت راء ۶۳-	۱۰۱۰-۱۰۰۷-
۹۶۰-۸۷۰	بختاور خان	بشارت خان	۹۶۴
۱۴۴۱-۱۴۳۰-۵۳-	بختیار خان ۵۲-	بشن نراین	۶۸۸
۱۴۹۴-۷۴۲-۸۱۷-۸۵۶-		بقا بیگ	۸۱۴
۱۰۴۸		بلال دکنی	۴۷۲
۸۵۷	بدایت الله	بلبدر چیرو	۶۵۰
۲۶۸	بدر النسا بیگم	بلند اختر ۲۴۹-	۲۵۷-۲۵۰-۲۶۴-
۹۶۴-۵۹۴	بدیع الزمان		۵۵۷-۵۵۲-۵۵۰

۷۷۵	بلند چرو		۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۱۵-۳۳۱-
۹۱۹	بلند خان		۳۳۷-۳۳۰-۳۴۱-۱۴۱۵-۱۴۱۸-
	بلوی چوهان - بلوچی چوهان		۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۴۶-
۴۵۱-۲۵۴			۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۶۵-۱۴۷۹-۱۴۸۴-
۱۰۴۷	بنوایی داس		۱۳۸۶-۵۶۴-۶۲۰-۶۶۱-۷۰۸-
۶۰۸-۶۰۷-۲۰۹	بوداق بیگ		۸۱۴۴-۸۶۰-۹۷۵-۹۷۹-۹۸۱-
۶۰۹-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۲۱-			۹۸۳-۹۸۵-۹۸۶-۱۰۵۴-۱۰۵۶-
۶۲۲-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-			بهارخان بنج کوتی .. ۱۴۶۵-۱۴۷۹
۶۶۴-۸۱۴۴-۸۱۴۹-۸۶۴-			بهار لوهانی ۱۷۶
۹۱۸-۹۲۳-۹۶۰-۹۷۴-۹۸۴-			بهاسی ۸۹۸
۶۶۳-۶۲۷-۴۵	بهاء الدین		۱۰۵۶-۱۰۵۴-۱۰۵۳-۱۰۴۱-بهاکوتی
۱۰۳۴-۲۴۵-۶۵	بهادر بیگ		بهاو سنگه ۲۳۱-۳۵۶-۱۴۸۷-۶۰۹-
۵۹۵-۵۶۴-۴۴۱-۳۰۲-	بهادر چند		بهاو سنگه هار ۲۲۰-۲۲۱-۲۳۵-
۸۶۱-۷۶۵			۶۰۹-۶۹۲
۶۸-۹۳-۶۲-	بهادر خان ۵۴-		بهرام ۹۳-۱۱۴-۲۴۹-۳۴۸-۱۴۸۱-
۱۰۷-۱۲۵-۱۲۸-۱۴۶-۱۶۰-			۱۴۸۶-۸۸۵-۸۹۸-۹۶۰-۹۷۸-
۱۶۴-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۴-			۱۰۳۹
۱۸۲-۱۸۴-۱۸۸-۱۹۰-۲۰۵-			بهگوتی داس ۱۴۵۲
۲۰۷-۲۰۸-۲۱۶-۲۲۹-۲۳۰-			بهگونت سنگه ۶۳-۱۹۲-۲۴۹-
۲۳۹-۲۴۶-۲۵۹-۲۶۷-۳۰۳-			۳۰۸-۳۵۲-۱۴۱۸-۱۴۵۹-۱۴۶۶-

۴۷۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶	بیاقوق ۱۰۲۵
بهاوجي ۹۹۱	بیتهوجي ۱۴۷ - ۶۲ - ۶۳ - ۹۷ - ۹۸
بہلتن ۱۰۰۷	بیجکلی بھوکن ۷۹۸ - ۷۹۵ - ۷۸۷
بہلول خان ۹۹ - ۹۹۹ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴	۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۹
۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷	۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰
بھوانی داس ۱۷۳	بیریل ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱
بھوبت سنگھ ۸۹۸	بیرم دیو سیسوردیہ ۹۵ - ۲۳۵ - ۲۴۶
بھوجی راج کچھواہہ ۳۰۶ - ۳۳۱	۳۰۶ - ۳۳۸ - ۱۰۱۸ - ۱۰۳۴
۳۳۴ - ۹۱۷ - ۹۸۸	۱۰۶۸
بھولانا تھہ ۶۷۹ - ۶۸۶ - ۶۸۸ - ۶۸۹	بی شکوہ ۲۵ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴
۹۹۳	۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۶ - ۱۴۹ - ۱۵۷ - ۱۶۹
بھینل داس کور ۱۹۳ - ۶۵	۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۷
بھیل افغان ۶۱۵ - ۵۲	۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۸۳۷
بھیل سنگھ ۹۶۰	۸۷۲ - ۹۱۰ - ۹۳۷ - ۹۳۸
بھیم ۶۵ - ۹۵ - ۱۰۲	بیک محمد خوشگي ۹۳
بھیم نرائن ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱	(پ)
۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۶ - ۶۸۷	بیم سنگھ ۵۹۹ - ۶۰۶ - ۶۹۸
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۲ - ۷۸۱	پرتھراج بھائی ۱۶۳
۷۸۲ - ۸۱۲ - ۸۱۵	پرتھو ۳۵
بیس راو ۳۸	پرتاپ ۶۹۸ - ۶۵۰

پرتاپ سنگھ ۳۳۸	پندت ۹۰۰
پرتھی چند ۲۳۷ - ۳۴۲ - ۴۵۹ - ۴۶۲	پونمل ۷۹۹ - ۸۶۸ - ۸۷۱ - ۹۸۹
پرتھی خان ۴۶۲	پیر محمد ۵۱۹ - ۵۲۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰
پرتھی راج ۳۴۲ - ۳۰۶ - ۹۵	(ک)
پرتھی سنگھ ۴۵۹ - ۴۶۲ - ۵۹۵ - ۶۰۰	نثار بیگ ۵۲ - ۵۳
۶۰۱ - ۹۰۱ - ۹۱۸ - ۹۴۵ - ۹۰۸	نثار خان ۹۵۳
۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۶۱ - ۱۰۳۸	نراج نیازی ۱۷۶
پر دل خان ۶۱ - ۹۲ - ۱۶۱ - ۲۰۳	نار خان ۴۵۸ - ۵۴۱ - ۶۰۵ - ۸۵۶
۲۰۸ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۳۱ - ۳۳۴	نصرت خان ۳۱۴
۱۴۲۳ - ۱۴۴۸ - ۱۴۷۹ - ۱۵۷۳ - ۱۶۱۵	نوریت خان ۷۸ - ۱۰۸ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۹
۷۵۸ - ۸۹۴ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۸۸	۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۸۵ - ۵۶۸
۹۸۹	۵۸۹ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۹۱۴
پرموجی ۶۶ - ۷۱ - ۹۶ - ۲۳۱ - ۳۳۸	۸۱۷ - ۸۱۴ - ۸۱۶ - ۸۴۵ - ۸۷۴
۵۹۴ - ۸۵۷	۹۶۶ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۷
پرسو دکني ۱۴۰	۱۰۳۳ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰
پرم دیو ۲۱۳ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۶۲ - ۱۰۴۶	توسوجي ۷۱
پرهیزبانو بیگم ۹۵۹	توک تارخان ۲۸۱ - ۳۰۴ - ۳۰۸
پریم سنگھ ۸۸۱ - ۸۷۲	۳۳۱ - ۵۷۲ - ۶۳۲ - ۸۹۱ - ۸۹۸
پرتھی بت ۴۴۱ - ۴۴۱	۹۰۹ - ۹۲۵ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۳۸
پلنگ حملہ ۲۴۸ - ۲۸۸ - ۳۰۷	ترمک جي ۱۲۸

قربك جي بهونسله ۴۸-۱۲۸-۵۸۵	جالويي ۱۹۷
۹۸۹-۴۵۴-۱۴۷۱-۵۶۵	جان بازخان ۱۸۹-۳۰۸-۱۴۷۹-۱۴۷۹
تشریف خان .. ۱۴۵۴-۱۴۷۱-۵۶۵	۱۰۳۸-۱۰۴۶
تقرب خان ۱۱۶-۱۲۴-۲۰۷-۲۳۲	جان بيگ ۳۱۳-۳۲۶-۵۴۴-۵۵۲
۲۹۲-۳۹۴-۳۶۰-۳۹۵-۱۴۱۶	۵۵۸
۱۴۵۱-۴۶۶-۴۸۵-۴۸۹-۶۴۰	جان سپار خان ۵۷۲
۶۶۲-۷۱۴۹-۷۵۷	جان نثار خان ۳۰۶-۳۰۸-۳۳۱
تماجي ۶۲۵-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۳	۴۳۳-۹۹۵
۷۷۵	جاني بيگ ۶۵-۵۱۱-۵۷۴-۸۷۱
تنوجي ۱۴۷	۹۰۶
تهور خان ۵۵-۶۳-۹۲۰-۱۸۹-۲۱۷	جاني خان ۹۸۸-۱۰۵۰
۲۴۸-۳۰۷-۱۴۶۷-۵۶۵-۶۵۰	جسونت راو ۵۵
۶۵۳-۶۵۵-۶۵۹-۶۵۷-۸۵۶	جسونت سنگهه .. ۳۳-۱۴۱-۱۴۹
۹۷۸-۹۶۴	جعفرخان ۳۱۴-۳۱۵-۱۴۱۸-۱۴۱۹
(ج)	۴۳۱۴-۴۸۵-۵۹۰-۵۹۲-۶۳۱۴
جادو راو ۱۴۷	۷۱۴۱-۷۱۴۳-۷۶۱-۸۳۷-۸۵۲
جادوراے ۶۳	۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۶۰-۸۶۵
جادون ۹۹۳	۸۶۹-۸۷۹-۸۸۴-۹۱۴-۹۱۶
جادو نراون ۵۵-۱۶۱-۵۷۸-۵۸۴	۹۲۳-۹۵۹-۹۶۳-۹۸۰-۹۸۳
۵۸۶-۵۹۷-۹۸۹	۹۸۹-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۴

۱۰۳۶-۱۰۴۷-۱۰۶۵-۱۰۶۵	جهان باز خان [جان بازخان] ۱۸۹
۱۰۶۶	۱۴۷۹-۶۳۵
جگت سنگه ۲۲۱-۲۳۵-۲۶۴	جهان بيگم ۷۴۲-۹۶۱
۳۰۶-۴۵۱-۱۴۵۴-۸۹۱-۹۸۸	جهان گيرقلي بيگ ۲۱۴۸-۵۹۴
۱۰۱۸-۱۰۲۳-۱۰۳۴	۸۱۴۸-۸۴۹
جگرام ۹۵۷-۱۰۴۵-۱۰۵۴-۱۰۵۶	جهان گيرقلي خان ۳۰۸-۷۶۵-۸۸۱
جلال افغان ۹۷۲	جيدده سنگه ۶۷۸-۷۳۱
جلال خان .. ۵۹۳-۷۵۷-۷۵۸	جيستنگه بهدوريه .. ۲۴۶-۳۰۲
جلال الدين .. ۱۴۴-۱۴۳-۵۹۳	* ج *
جمال بيجاپوري .. ۶۱-۹۲	چاند خان ۱۴۱
جمال خان ۱۴۷-۲۰۳-۳۱۴-۶۹۸	چتر بهوج ۲۷۰-۴۹۷-۸۹۱-۹۸۹
۷۰۸-۷۰۹-۷۱۷-۹۱۵-۹۵۵	چنورجي ۲۰۶-۹۸۹
جمال دلزاق .. ۵۴-۵۴۱	چگرسين بهيل .. ۱۴۷۴-۶۱۵
جمال غوري ۲۱۴۸-۵۲۶-۵۴۱-۵۴۴	چلپي بيگ ۱۴۷۶
۵۴۵-۵۴۷-۵۵۵	چنبت بنديله ۷۸-۹۲-۱۶۳-۲۱۷
جيشيد ۳۸۹-۷۳۹	۳۰۱
جديل بيگ ۱۰۳۵	چند راوت خان ۲۴۶
جواهر خان .. ۸۱۴۲-۸۶۶-۹۲۳	[چريز خان] ۱۴۶۴
جوهر خان ۶۳-۵۸۹-۶۲۶-۶۴۴	* ج *
۸۷۱-۸۹۱-۹۸۹	حاجي الله وردي ۲۷۴

حاجي بقا .. ۱۶۷-۲۱۶	حسن خويشگي ۲۵۱-۲۵۷-۲۶۱
حاجي بلوچ .. ۲۱۲	۲۶۳
حاجي بيگ .. ۱۰۶	حسن علي ۱۱۶-۲۵۹-۲۷۰-۲۹۰
حاجي حسين .. ۲۴۶	۳۰۲-۳۰۶-۳۴۷-۳۵۱-۳۵۷
حاجي خان .. ۲۰۵-۴۴۱	۵۹۳-۶۳۴-۶۴۷-۷۴۱-۷۵۱
حاجي شفيق .. ۸۷۰	۷۵۴-۷۶۵-۸۵۶-۸۷۰-۸۸۰
حاجي قاسم .. ۶۲۰-۸۵۷-۸۷۲	۹۱۸-۹۶۶-۱۰۴۸
حاجي محمد .. ۸۴۱-۸۵۱	حسن فوجدار .. ۵۵
حاجي محمد خان .. ۸۲۵	حسن قلي خان .. ۲۴۷
حاجي محمد سعيد .. ۲۹۴-۸۸۲	حسين بيگ ۵۵-۹۵-۱۱۵۰-۲۱۸
حاجي محمد طاهر .. ۸۴۶	۵۵۹-۵۶۰
حاجي يس .. ۱۰۳۵	حسين پاشا ۶۰۹-۶۱۵-۶۱۹
حافظ رحيم الدين .. ۸۴۴	۶۲۶-۶۳۶-۸۸۷
جامد خان .. ۸۵۶	حسين خان .. ۴۶۳-۵۲۳
حبش خان .. ۵۸۵	حسين داروغه .. ۷۱۷
حسام الدين ۵۲-۶۲-۹۲-۱۹۹	حضرت اعلى [شالا جهان پادشاه]
۳۰۲-۳۳۹	۱۴۶-۱۴۸-۱۵۱-۱۶۱
حسن بخش .. ۹۹	حضرت خاتم المومنين .. ۳۶۶
حسن بيگ .. ۱۶۳-۷۰۲-۱۰۱۵	حق وردي خان .. ۵۱۴-۹۶۱
حسن خان ۴۰۴-۴۶۳-۷۲۱-۸۹۱	

خافي خان .. ۹۰۵۰	حقيقت خان .. ۴۵۱-۸۷۵
خان جهان .. ۱۱۴-۱۳۰	حكيم احمد .. ۸۸۲-۸۸۵
خان خانان ۷۹-۹۲-۱۱۴-۱۱۷	حكيم جمالای كاشي .. ۵۹۴
۱۳۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۴-۶۸۷	حكيم شمسائي .. ۵۶۷
۶۹۰-۶۹۳-۶۹۹-۷۰۱-۷۰۲	حكيم ابوالفتح .. ۱۰۴۱
۷۰۶-۷۰۸-۷۱۷-۷۲۷-۷۳۶	حكيم صائب .. ۸۴۴
۷۳۷-۷۶۷-۸۰۴-۸۰۸-۸۰۹	حكيم صال ۲۹۴-۳۴۴-۴۰۴-۶۳۵
۸۱۱-۸۵۷	۸۷۰
خان دوران ۷۹-۹۳-۱۳۱-۱۹۲	حكيم محمد امين .. ۳۹۹-۵۶۷
۲۱۵-۲۱۶-۲۲۵-۲۲۶-۲۴۶	حكيم محمد مهدي ۳۹۹-۵۶۷
۲۸۶-۳۰۳-۴۷۸	۶۲۶-۷۱۴-۷۵۰-۸۳۲-۸۹۱
خان زمان .. ۹۲-۱۱۹-۴۱۷	حكيم مقيم .. ۵۶۷-۱۰۳۵
خان عالم ۲۰۷-۲۴۵-۲۹۰-۳۰۶	حكيم مومنا .. ۹۲۶-۱۰۶۲
۳۴۱-۴۴۷	حكيم نورالدين .. ۳۴۴
خانقار خان ۹۰-۱۲۷-۲۴۹-۲۷۰	حكيم يوسف .. ۶۲۴
۲۹۰-۳۰۸-۳۳۳-۴۷۵-۵۹۴	حميدالدين .. ۵۵-۶۲-۷۷
۶۲۳-۸۴۷	حميد كاكر .. ۶۲-۷۷
خدابخش .. ۹۹۴	حيات افغان .. ۵۴
خداداد .. ۷۶۵	حيات زميندار .. ۲۱۷
خدمت خان ۶۶۴-۹۴۰-۷۶۷	(خ)

۷۸۶-۷۸۴-۷۸۳-۷۷۷-۷۷۶	۶۰۸-۶۱۵-۶۳۱-۶۶۲
۷۸۸-۷۸۹-۷۹۶-۷۹۸-۷۹۹	۶۶۳-۸۲۸-۹۰۸-۹۶۴
۱۰۱۴	خنجر خان ۱۷۹-۱۹۷-۱۹۸-۶۲۵
خدمت طلب خان ۷۴۳-۸۳۲-۸۴۳	۸۱۵-۸۱۷-۸۲۹-۸۶۲-۸۷۰
۸۸۱	۸۷۳-۹۱۴
خدمت گار خان ۲۴۸-۶۶۴-۷۶۸	خواجه ابونئای ۶۰۹
۱۰۶۸	خواجه احمد ۶۲۹-۶۳۷-۶۳۸-۶۴۴
خدمت گزار خان ۱۰۶۸	۶۶۲-۶۶۴-۷۳۸-۸۱۹-۸۶۳
خسرو ۱۱۴-۱۵۸-۱۶۲-۲۴۲	خواجه اسحاق ۹۱۵-۹۸۳-۱۰۶۴
۲۴۸-۲۷۰-۲۹۳-۳۰۸-۳۹۹	خواجه انور ۹۰۱
۵۹۳-۶۸۱-۱۰۶۲	خواجه بختاور ۲۴۸-۳۰۸
خضر ۴۴۷-۶۰۵	خواجه برخوردار ۴۵۵-۶۶۴
خلیل الله خان ۸۴-۹۵-۹۹-۱۱۴	خواجه بهار الدین ۸۴۴
۱۱۵-۱۱۹-۱۳۰-۱۴۷-۱۶۳	خواجه پهل ۲۷۲-۱۰۶۷
۱۶۴-۱۶۶-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۷	خواجه حسن ۹۳-۲۴۷-۳۰۸
۱۸۸-۱۸۹-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸	خواجه خان ۱۰۶
۲۰۰-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۷	خواجه خداوند محمد ۶۲۹-۸۳۲
۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۵-۲۲۹	۸۶۳
۳۴۱-۳۴۹-۳۶۲-۳۷۳-۳۷۷	خواجه خسرو ۳۳۹-۲۶۱-۵۱۵
۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۷-۵۷۴	خواجه رحمت الله ۲۴۷-۳۰۴-۳۰۸

۱۰۳۵	خواجه قادر ۷۵۶-۸۴۰-۸۷۲-۹۱۵
خواجه زاهد ۱۰۶۳	خواجه قطب الدین ۴۳۴-۴۴۴-۹۸۳
خواجه سکندر ۸۸۱-۸۷۲	خواجه کلان ۷۷
خواجه صادق ۱۸۸-۲۱۳-۲۴۹	خواجه کمال ۴۹۶-۴۹۷
۳۰۸-۶۱۹-۶۲۸-۶۶۱-۷۵۸	خواجه کمال الدین ۸۷۲
۹۱۵-۹۷۷-۱۰۶۴	خواجه محمد شریف ۲۴۷
خواجه طرب ۸۸۱	خواجه محمد یوسف ۱۰۳۴
خواجه عابد ۵۱-۱۴۵	خواجه مشکي ۵۲۶-۵۳۶-۵۳۷
خواجه عبدالرؤف ۸۳۲	۵۴۰-۵۴۱
خواجه عبدالغفار ۱۴۶۲-۶۰۵-۸۱۴۸	خواجه معقول ۱۴۰۹-۱۴۱۳
۸۷۶-۱۰۳۵	خواجه معین الدین ۸۳۲-۸۸۱
خواجه عبدالمنان ۷۵۵	خواجه منظور ۱۴۴
خواجه عبدالله ۶۳-۹۳-۱۳۲	خواجه موسی ۶۱۹
۲۹۰-۳۰۱-۳۴۹-۴۱۸-۸۳۸	خواجه نذیر ۸۵۳-۸۶۵
۹۸۸	خواجه وفا ۸۵۷
خواجه عبدالوهاب ۱۱۴-۲۳۷-۴۰۳	خواجه خواص ۹۹۳-۹۹۶
۴۹۴	خواجه خان ۹۳-۹۲-۱۳۲-۲۴۹
[خواجه عنایت] ۳۴۳	۲۶۸-۲۶۹-۳۴۹-۴۱۸-۸۳۴
خواجه عنایت الله ۳۰۵-۳۳۹-۵۱۳	۸۳۸
۸۸۵	خواجه شال بیگ ۵۳-۶۶-۱۰۱

۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۴۷۱-۱۴۵۱-۱۶۳	۲۷۳-۲۷۴-۲۷۱-۲۳۰-۲۲۵
خوشحال خان ۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵	۲۷۹-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۵
۸۵۷-۶۱۴	۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴
(۵)	۲۸۵-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۱-۲۹۲
دادلجي ۵۸۵-۴۸	۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸
داراب خان ۶۷۵-۴۵۴-۲۸۷-۲۴۷	۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳
۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹	۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲
۹۶۶	۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵
دارا شکوه [بي شکوه] ۲۷-۲۵	۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹
۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵	۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵
۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷	۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴
۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶	۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴
۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶	۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴
۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶	۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴
۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱	۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴
۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱	۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴
۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵	۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴
۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳	۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴
۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱	۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴

۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷	۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱
۱۰۳۶-۱۰۳۷	دانيال
۹۸۹-۸۷۱-۹۲۵-۱۲۸	دور داد خان ۷۶۳-۵۶۸-۲۱۸
۱۰۱۰-۱۰۰۹	۸۳۷
دریار خان ۸۴۳-۶۰۵-۴۴۸-۳۰۸	داؤد خان ۱۴۳-۱۰۶-۹۵-۸۵
۸۶۶-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲	۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰
درجن سال ۵۵-۵۴	۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴
درويش بيگ ۸۰۶-۳۰۳	۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹
درويش خان ۱۰۳۹	۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶
درويش محمد ۵۵۴-۴۲۱	۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶
دکھناتيه سنگه ۱۶۱	۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴
دلاور ۶۲-۹۳-۹۸-۱۹۰-۲۴۶	۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲
۲۶۹-۲۸۷-۵۲۲-۵۳۳-۵۹۷	۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴
۸۷۶-۸۷۷	۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴
دلاور خان ۶۲-۲۸۷-۵۳۳-۵۹۷	۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴
۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹	۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴
دلبدل خان ۶۱۳	۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴
دلدار بيگ ۱۳۶-۱۳۰	۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹
دلدار خان ۲۱۳	۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴
دل دوست ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱	۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴

دایر ۱۶۰ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۱۵ -	۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ -
۳۳۷ - ۶۶۱ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ -	۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ -
دایر افغان ۷۵۸	۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ -
دایر خان ۱۴۲ - ۱۳۸ - ۱۳۰ - ۱۰۴ -	۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ -
۱۴۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۷ - ۱۶۹ -	۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ -
۱۷۰ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۲۰۷ -	۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ -
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ -	دوران خان ۸۵۶
۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۳۰۵ - ۳۰۶ -	دوست افغان ۲۱۵ - ۷۸
۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ -	دوست بیگ ۳۰۸
۳۳۷ - ۳۴۰ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۰۳ -	دوست محمد ۸۶۱
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۵۲۵ - ۵۳۳ - ۵۳۵ -	دولت بیگ ۵۲۳ - ۹۳
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱ -	دولت مند خان ۹۸۹ - ۹۳ - ۹۳
۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -	دهرم راج ۱۹۰
۵۵۰ - ۵۵۵ - ۵۶۵ - ۶۲۳ - ۶۹۵ -	دیانت خان ۹۶۰ - ۹۱۷
۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ -	دیانت رای ۱۰۰۲
۷۸۸ - ۷۸۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۷ -	دیوبی چند ۸۱۸
۸۰۸ - ۸۱۲ - ۸۶۰ - ۸۶۸ - ۸۷۱ -	دیوبی سنگه ۴۸۱ - ۷۶ - ۷۴ - ۷۱
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ -	دیندار خان ۲۳۱ - ۱۰۷ - ۱۰۱۰ - ۹۳
۸۹۴ - ۸۹۸ - ۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۴ -	۳۴۸ - ۳۰۷ - ۳۲۹ - ۳۹۹ - ۴۱۲ -
۹۶۵ - ۹۷۵ - ۹۸۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ -	۵۷۲ - ۸۳۸ - ۸۷۵ -

۲۴۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۳۹ - ۵۱۳ -	(۵)
۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۳۳ - ۸۷۴ - ۹۲ -	ذوالفقار خان ۷۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۴ -
۲۳۰ - ۲۲۰ - ۱۹۳ - راجه انورده کدور	۷۵ - ۷۶ - ۷۹ - ۹۲ - ۱۰۱ -
۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۹۸ - ۲۷۱ - ۲۷۰ -	۱۰۷ - ۱۵۷ - ۱۶۳ - ۲۳۹ - ۲۳۹ -
۲۴۵ - ۵۶۵ - راجه بهادر چند	۲۴۵ - ۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۹۹ - ۱۴۳ -
۵۳۳ - ۵۲۴ - ۴۰۴ - راجه بهرور	۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۵۰۲ - ۵۰۴ -
۵۳۴ - ۶۵۰ - ۶۵۳ - ۶۵۷ - ۶۵۷ -	۵۱۲ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱ -
۸۱۲	۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۳۸ -
راجه بیتل داس گورکھ ۱۰۲ - ۹۵ -	۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۶۷ - ۶۳۰ -
۱۹۳ - ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷ -	ذوالقدر خان ۹۳ - ۶۷ - ۶۹ - ۹۵ - ۱۲۴ -
راجه بیزیل ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ -	۱۲۷ - ۲۱۵ - ۲۴۸ - ۲۶۲ - ۲۶۷ -
راجه بیتام ۸۰۸	۲۶۹ - ۳۰۸ - ۳۴۸ -
راجه تودرمل ۲۱۶ - ۱۹۰ - ۱۴۲ -	(۶)
۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۴۰ - ۲۷۵ - ۸۷۴ -	راج سنگه ۱۰۷ - ۱۲۹ - ۱۶۶ - ۱۹۴ -
۸۸۵	۲۴۵ - ۲۶۷ - ۲۸۸ - ۳۰۷ - ۳۴۹ -
راجه چسونت سنگه ۳۲ - ۳۳ - ۴۱ -	۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۵۶۴ - ۵۸۶ -
۱۴۹ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ -	۶۶۱ - ۷۳۳ - ۷۴۱ - ۷۶۷ - ۸۹۱ -
۷۱ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۵ - ۱۳۹ -	راج امر سنگه ۷۸۳ - ۷۳۴ - ۷۹۴ -
۱۴۱ - ۱۸۳ - ۱۸۹ - ۲۲۰ - ۲۲۶ -	۸۵۸
۲۴۶ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۸۸ -	راجه اندر من ۶۳ - ۶۲ - ۷۶ - ۹۲ -

- ۲۹۳-۲۰۲-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۰
 - ۱۴۱-۱۴۲-۳۲۲-۳۲۰-۳۰۷
 - ۶۳۵-۶۲۵-۶۰۹-۵۰۹-۴۷۹
 ۹۷۱-۵۸۹-۹۳۹-۶۳۸-۶۱۷
 - ۱۴۱-۷۰-۶۵-۳۹-رایسنگه
 - ۲۴۶-۲۴۲-۲۰۷-۱۵۷-۱۴۷
 - ۳۰۶-۳۰۵-۲۸۸-۲۷۰-۲۶۷
 - ۱۴۱۷-۱۴۰۵-۳۱۴۱-۳۳۸-۳۳۶
 - ۵۸۳-۵۸۱-۵۷۲-۱۴۴۱-۱۴۲۱
 - ۷۷۰-۷۶۹-۶۴۳-۶۲۷-۶۲۳
 - ۸۱۷-۷۷۵-۷۷۱-۷۷۳-۷۷۱
 - ۸۹۱-۸۹۰-۸۷۱-۸۶۸-۸۳۸
 - ۹۰۳-۸۹۷-۸۹۶-۸۹۵-۸۹۳
 - ۹۹۲-۹۸۹-۹۸۸-۹۰۷-۹۰۶
 - ۱۰۰۳-۹۹۸-۹۹۶-۹۹۳
 - ۱۰۱۶-۱۰۱۵-۱۰۰۷-۱۰۰۶
 - ۱۰۳۷-۱۰۳۳-۱۰۳۱-۱۰۲۰
 ۱۰۶۰-۱۰۳۸
 - ۱۵۸-۱۰۲-۹۵-راجہ روپ سنگه
 ۸۷۱-۶۳۵-۶۱۰-راجہ راجروپ
 - ۷۵۷-۷۴۹-۷۴۱-۶۳۶-۶۳۴
 - ۸۶۹-۸۱۸-۸۱۶-۷۶۱-۷۶۰
 - ۸۵۷-۸۵۵-۸۱۸-۸۱۰-۸۳۸
 - ۸۶۹-۸۶۸-۸۶۶-۸۶۵-۸۶۰
 - ۸۸۷-۸۸۳-۸۷۹-۸۷۳-۸۷۱
 - ۸۹۷-۸۹۶-۸۹۵-۸۹۲-۸۹۰
 - ۹۰۷-۹۰۳-۹۰۰-۸۹۹-۸۹۸
 - ۹۲۰-۹۱۹-۹۱۷-۹۱۲-۹۰۹
 - ۹۶۷-۹۶۶-۹۶۴-۹۶۲-۹۳۵
 - ۹۸۸-۹۸۷-۹۷۵-۹۷۱-۹۷۰
 - ۱۰۲۰-۱۰۱۲-۹۹۹-۹۹۵
 - ۱۰۳۸-۱۰۳۷-۱۰۳۶-۱۰۲۱
 ۱۰۶۰-۱۰۵۱
 - ۲۴۶-راجہ چرمین
 ۸۶۴-۸۳۸-۸۲۴-راجہ حیات
 - ۲۰۶-۱۳۹-۹۶-راجہ دیپ سنگه
 - ۵۷۲-۳۸۱-۳۴۶-۳۴۱-۲۴۷
 - ۱۰۴۵-۷۵۸-۶۳۲-۶۲۵
 ۱۰۵۶-۱۰۵۴
 - ۱۸۷-۱۸۱-۱۷۹-راجہ راجروپ

- ۳۴۶-۳۱۱-۳۰۹-۳۰۰-۲۹۲
 - ۱۴۵۹-۱۴۴۶-۱۴۲۰-۱۴۰۱۵-۳۵۹
 - ۵۶۸-۵۲۳-۱۴۹۷-۱۴۸۵-۱۵۶۲
 - ۶۴۰-۶۳۴-۶۳۱-۵۹۵-۵۹۲
 - ۸۱۶-۷۶۱-۷۵۴-۷۴۱-۶۱۷
 - ۸۶۷-۸۶۵-۸۵۵-۸۴۸-۸۱۹
 - ۹۰۸-۸۸۸-۸۸۷-۸۸۴-۸۶۸
 - ۹۶۱-۹۵۹-۹۲۳-۹۱۶-۹۱۴
 - ۱۰۳۷-۱۰۳۴-۹۸۶-۹۸۵-۹۶۳
 ۱۰۳۸
 - ۱۴۱-۱۳۹-۹۶-۳۰-راجہ جیسنگه
 - ۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۵۷-۱۴۶
 - ۱۸۷-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۷۰
 - ۲۲۹-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۸-۲۰۲
 - ۳۲۱-۳۱۵-۳۰۹-۳۰۶-۲۶۹
 - ۱۴۱۵-۱۴۱۴-۱۴۰۲-۳۳۱-۳۲۴
 - ۱۴۵۷-۱۴۴۷-۱۴۴۶-۱۴۳۴-۱۴۱۹
 - ۱۴۸۶-۱۴۸۵-۱۴۷۹-۱۴۶۵-۱۴۶۲
 - ۶۰۲۰-۶۰۱-۵۹۹-۵۶۸-۱۴۹۷
 - ۶۲۹-۶۲۷-۶۲۰-۶۱۸-۶۰۳

- ۲۹۳-۲۰۲-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۰
 - ۱۴۱-۱۴۲-۳۲۲-۳۲۰-۳۰۷
 - ۶۳۵-۶۲۵-۶۰۹-۵۰۹-۴۷۹
 ۹۷۱-۵۸۹-۹۳۹-۶۳۸-۶۱۷
 - ۱۴۱-۷۰-۶۵-۳۹-رایسنگه
 - ۲۴۶-۲۴۲-۲۰۷-۱۵۷-۱۴۷
 - ۳۰۶-۳۰۵-۲۸۸-۲۷۰-۲۶۷
 - ۱۴۱۷-۱۴۰۵-۳۱۴۱-۳۳۸-۳۳۶
 - ۵۸۳-۵۸۱-۵۷۲-۱۴۴۱-۱۴۲۱
 - ۷۷۰-۷۶۹-۶۴۳-۶۲۷-۶۲۳
 - ۸۱۷-۷۷۵-۷۷۱-۷۷۳-۷۷۱
 - ۸۹۱-۸۹۰-۸۷۱-۸۶۸-۸۳۸
 - ۹۰۳-۸۹۷-۸۹۶-۸۹۵-۸۹۳
 - ۹۹۲-۹۸۹-۹۸۸-۹۰۷-۹۰۶
 - ۱۰۰۳-۹۹۸-۹۹۶-۹۹۳
 - ۱۰۱۶-۱۰۱۵-۱۰۰۷-۱۰۰۶
 - ۱۰۳۷-۱۰۳۳-۱۰۳۱-۱۰۲۰
 ۱۰۶۰-۱۰۳۸
 - ۱۵۸-۱۰۲-۹۵-راجہ روپ سنگه
 ۸۷۱-۶۳۵-۶۱۰-راجہ راجروپ
 - ۲۹۳-۲۰۲-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۰
 - ۱۴۱-۱۴۲-۳۲۲-۳۲۰-۳۰۷
 - ۶۳۵-۶۲۵-۶۰۹-۵۰۹-۴۷۹
 ۹۷۱-۵۸۹-۹۳۹-۶۳۸-۶۱۷
 - ۱۴۱-۷۰-۶۵-۳۹-رایسنگه
 - ۲۴۶-۲۴۲-۲۰۷-۱۵۷-۱۴۷
 - ۳۰۶-۳۰۵-۲۸۸-۲۷۰-۲۶۷
 - ۱۴۱۷-۱۴۰۵-۳۱۴۱-۳۳۸-۳۳۶
 - ۵۸۳-۵۸۱-۵۷۲-۱۴۴۱-۱۴۲۱
 - ۷۷۰-۷۶۹-۶۴۳-۶۲۷-۶۲۳
 - ۸۱۷-۷۷۵-۷۷۱-۷۷۳-۷۷۱
 - ۸۹۱-۸۹۰-۸۷۱-۸۶۸-۸۳۸
 - ۹۰۳-۸۹۷-۸۹۶-۸۹۵-۸۹۳
 - ۹۹۲-۹۸۹-۹۸۸-۹۰۷-۹۰۶
 - ۱۰۰۳-۹۹۸-۹۹۶-۹۹۳
 - ۱۰۱۶-۱۰۱۵-۱۰۰۷-۱۰۰۶
 - ۱۰۳۷-۱۰۳۳-۱۰۳۱-۱۰۲۰
 ۱۰۶۰-۱۰۳۸
 - ۱۵۸-۱۰۲-۹۵-راجہ روپ سنگه
 ۸۷۱-۶۳۵-۶۱۰-راجہ راجروپ

زین الدین ۴۵۰ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۴۹۳ -	سپهر ۹۵ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۱۰۸ -
۵۰۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۵۶ - ۵۵۷ -	۲۹۶ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۳۳ -
۵۵۸	سپه دار خان ۷۲
زین العابدین ۴۵ - ۳۰۶ - ۵۰۴ - ۵۱۵ -	سچان سنگه ۷۰ - ۱۰۶ - ۲۱۶ - ۲۶۷ -
۵۵۲ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۲۲ - ۸۸۹ -	۵۵۶
۱۰۵۷ - ۱۰۲۷	سراج الدین ۱۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۱۷ -
زینت النساء بیگم .. ۳۶۸ - ۴۸۹ -	۵۵۴ - ۵۵۶ -
(س)	سرام خان .. ۶۲۹ - ۶۴۴ -
سادات خان ۴۵ - ۵۳ - ۶۲ - ۹۳ -	سراذخاں ۷۰۸ - ۷۷۸ - ۷۷۹ -
۲۴۷ - ۱۷۱ - ۲۸۹ - ۸۷۰ - ۱۰۵۰ -	۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۴ -
سازنگ دهر .. ۱۹۶ - ۲۱۹ - ۲۸۶ -	۸۰۴ - ۹۴۵ -
ساقی بیگ ۸۱ -	سرباز خان ۱۰۳۸ -
سالار خان ۳۴۶ - ۴۱۹ - ۵۲۷ - ۵۴۰ -	سربلند خان ۹۶ - ۱۱۳ - ۸۱۷ - ۹۱۵ -
۵۴۱ - ۵۴۴ - ۵۴۷ -	۹۱۹ - ۹۶۰ - ۹۷۶ - ۱۰۳۷ -
ساحو پونسله ۵۷۵ -	سردار خان ۶۴ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۲۷ -
سبجان قلی خان ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۵۵ -	۲۱۳ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۳۴۵ - ۴۰۳ -
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۸۱۴ - ۸۴۸ -	۱۴۱ - ۵۶۴ - ۶۲۹ - ۸۲۷ - ۸۳۷ -
۸۶۴ - ۸۸۶ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۳ -	۹۶۴ - ۹۸۱ - ۱۰۵۰ -
سیل سنگه میسوریہ ۲۱۱ - ۲۳۷ - ۳۰۶ -	سرفراز خان ۴۷ - ۱۳۹ - ۴۱۷ - ۵۸۱ -
۹۴۷	۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۹۷ - ۹۰۱ - ۹۴۲ -

مرمست ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ -	سلطان حسین .. ۶۵ - ۹۵ -
مزاروار خان ۶۳ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۲۷ -	سلطان علی عرب .. ۵۸۶ -
۱۴۴۸ - ۸۴۳ - ۸۵۱ - ۸۸۰ -	سلطان سکندر ۱۰۳۹ -
معدت خان ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۰ -	سلطان محمد ۱۰۳۵ -
۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۲۰ - ۲۳۶ - ۳۰۰ -	سلطان یار ۱۰۷ -
۱۴۳۴ - ۱۴۴۲ - ۶۶۱ - ۸۸۵ - ۹۱۴ -	سلیمان ۲۵ - ۳۴ -
معدالک خان ۱۶۱ - ۲۱۴۸ - ۳۰۳ -	سلیمان بے شکوه ۳۰ - ۳۲ - ۸۰۶ -
۶۶۱ - ۸۸۵ - ۹۱۴ -	۱۲۱ - ۱۳۸ - ۱۳۰ - ۱۴۱ -
سعید ۷۶۳ - ۷۶۲ -	۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۸ - ۱۵۹ -
سعید جعفر ۸۳۲ -	۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ -
سعید اے خوشنویس ۸۷۲ - ۸۸۲ -	۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۴ - ۱۹۸ - ۱۹۹ -
۹۸۲	۲۰۰ - ۲۱۳ - ۳۰۳ - ۴۲۱ - ۴۰۰ -
سعید خان ۱۳۱ - ۱۴۱ - ۱۹۵ - ۳۳۹ -	۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۴ - ۱۰۰۹ -
۴۱۹ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۸۷ - ۵۹۳ -	سنبه جی ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۹ - ۹۶۳ - ۹۶۹ -
۷۶۲	۹۷۰ - ۹۷۱ - ۱۰۰۹ -
سعید الله ۸۸۱ -	سنجر ۲۹۴ - ۲۹۰ -
سکت (مسکت) سنگه ۳۳۱ -	سندراس .. ۲۴۶ - ۲۸۸ - ۳۳۸ -
سکندر ۶۳ - ۷۴ - ۱۴۸ - ۲۴۵ - ۲۹۱ -	سویکرون ۶۳ - ۹۳ - ۱۵۷ - ۲۴۹ -
۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ -	۲۶۸ - ۲۹۴ - ۳۰۱ - ۴۷۸ - ۴۷۹ -
سلطان بیگ ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۸۷ - ۴۵۶ -	۵۶۵ - ۶۳۱ - ۶۳۵ - ۸۹۵ -

۸۹۸ - ۹۰۹ - ۹۸۹ - ۹۹۹	سید بهادر ۹۶ - ۲۴۶ - ۲۹۳
۱۰۱۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۶	۳۰۸ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۵۷۲
سورجمل ۱۹۲ - ۳۰۶ - ۳۳۱	۶۰۵
سولنگه ۷۷ - ۵۵	سید قاتر ۲۴۹ - ۲۷۵ - ۲۸۸
سولنگه ۵۵	۳۰۷ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۶۵۷
صهراب خان ۸۸۵ - ۸۶۴ - ۱۴۵۴	۷۱۳
سیادت خان ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۳۲۱۴	سید تاج ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۰
۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱ - ۰	سید تاج الدین ۵۲۶
سید ابراهیم ۳۱۳ - ۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱ - ۰	سید جعفر ۱۴۱۸ - ۵۶۶ - ۶۳۶
۳۶۷ - ۱۹۶۴ - ۱۰۶۱	۸۸۳ - ۸۶۱ - ۸۸۱
سید ابومحمد ۳۴۹	سید جلال ۲۹۹ - ۴۱۱ - ۴۱۸ - ۴۸۷
سید احمد ۱۷۶ - ۲۴۶ - ۲۹۹ - ۴۱۱	۵۶۶ - ۶۳۶ - ۷۵۵ - ۸۳۲
سید اختصاص خان بارهه ۶۸۳ - ۹۴۷	۸۶۱ - ۸۷۲
سید اسمعیل ۱۰۶	سید جان ۱۹۳ - ۶۱۹ - ۸۸۰ - ۹۶۴
سید اشرف ۴۰۵	سید جوان ۲۷۴ - ۴۷۵
سید انور ۸۶۲ - ۱۶۱	سید حامد ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۴۴۹
سید بایزید ۱۰۶	۴۸۶ - ۶۱۹ - ۹۱۸
سید بدایت الله قادری ۸۵۷	سید حسن ۵۵ - ۶۲ - ۹۲ - ۱۳۹
سید بدیع الدین ۲۴۱	۱۴۰ - ۱۴۸ - ۵۶۶ - ۵۸۵
سید بهار ۴۴۳ - ۳۶۹ - ۶۲	سید حسین ۵۹۵ - ۶۲۰

سید خان جهان ۱۹۶ - ۱۹۷	سید شیر خان ۹۶ - ۹۷ - ۱۱۵ - ۲۱۵
سید دلاور خان ۲۲ - ۹۳ - ۹۸ - ۱۰۷	۲۴۵ - ۲۶۹ - ۸۷۶
سید دلیر خان ۱۳۹	سید شیر زمان ۱۴۷ - ۵۴
سید راجن ۲۵۲ - ۲۵۱	سید شیر محمد ۵۶۷ - ۸۷۲
سید زبردست ۲۴۶	سید صادق ۹۸۷
سید زید ۱۰۳۵	سید صدر جهان ۸۵۱
سید زین العابدین ۳۰۶ - ۶۳۵ - ۸۶۱	سید صلابت خان ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۹۸
۸۹۳ - ۹۸۹ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۸	۱۹۹ - ۲۶۹ - ۶۰۵
سید سالار خان ۱۲ - ۶۵ - ۳۴۶	سید عالم ۲۳۹ - ۲۵۲ - ۲۶۰ - ۲۶۵
۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۶۸۱	۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۱۴ - ۵۴۷
۷۸۹ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۲	۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۱
سید سلطان ۸۴۰ - ۸۴۳ - ۸۷۰ - ۸۷۶	سید عبدالجلیل ۲۲۵ - ۲۸۵
۸۸۰ - ۱۰۴۶ - ۱۰۵۹	سید عبدالرحمن ۱۴۸ - ۵۵ - ۸۸۳
سید شاه خان ۶۵	۸۸۶
سید شاه محمد ۵۵ - ۵۱	سید عبدالرزاق ۲۷۴
سید شجاعت خان ۱۴۹ - ۱۷۷ - ۳۴۵	سید عبدالرشید ۱۵۴
سید شمس ۲۴۶	سید عبدالرؤف ۶۲۶
سید شهابت خان ۶۲۵	سید عبدالعزیز ۶۶۱ - ۱۰۰۲
سید شیخ ۸۷۲	سید عبدالله ۸۸۳ - ۸۸۹
سید شیخن ۱۰۷	سید (میر) عبدالعزیز ۸۵

سيد عرب ٢٧٠	سيد محمد ٥٥ - ٣١٥ - ٣١٧ - ٣٩٧
سيد عزت خان ١٨٠ - ٢٠٧ - ٢١٨	١٤١٩ - ١٤٢٧ - ١٤٨٧ - ٥٩٩ - ٥٩١٤
٢٧٠ - ٥٩٣ - ٨٥٥ - ١٠٣٨	٩٢٠ - ٩٣٩ - ٧١٨ - ٧٣٤ - ٨٩١
سيد علي ٨٢٩ - ٨٣٤ - ٨٨١ - ٩١٨	٩٠٢ - ٩٣٢ - ٩٣٤ - ٩٣٥ - ٩٧٥
٩٨٨ - ٩٨٩ - ١٠٣٥	١٠٦٢
سيد علي اكبر ١١٦٩ - ١٢٩ - ٢٨٨	سيد محمد جواد ٩٠٣
٣٠٧ - ٩٨٩	سيد محمد صالح .. ٥٦٩ - ٦٢٩
سيد عنايت الله ٨٨١	سيد محمد قنوجي ١٠٩٢
سيد فيروز ١٦١ - ٢١٣ - ٢١٦ - ٦٠٩	سيد مسعود ٢٠٧ - ٢٢٩ - ٢٢٨ - ٢٨٨
١٠٥٤	٣٠٧ - ٤٠٣ - ١٥١٤
سيد فيروز خان ١٣٩ - ١٤٩ - ٢٤٠	سيد مصطفى ٣٥١
٢٦٩ - ١٠٦٨	سيد مظفر ٩١ - ٩٢ - ١٢٩
سيد قاسم ٢٥٧ - ٢٨٥ - ٢٨٩ - ٣٠٣	سيد مظفر خان ١٢ - ٢٦٩ - ٢٩١
٣٠٥	٥٢٢ - ٥٣٣
سيد قطب عالم .. ٢١٧ - ٥٦٩	سيد مقبول عالم ٩٦ - ١٤٧ - ٨٩١
سيد قلي ٥٢٧ - ٥٣٥ - ٥٤٧ - ٥٥٠	٩٩٩
٥٥٢ - ٥٥٧ - ٥٦١	سيد منصور ٦٣ - ٩٣ - ١٣٩ - ١٤٨
سيد كرم الله ٢٣٦	١٩٠ - ٢٠٨ - ٢١٩ - ٣٠٦ - ٣٣٧
سيد جمال الدين ... ١٠٩	سيد منور ٩٦ - ٥٧٢ - ٨٠٦ - ٨٩١
سيد لطف علي ١٤٩ - ١٤٩	٩٨٨ - ١٠٥٥ - ١٠٣٤ - ١٠٣٨

سيد سنبلك ٢٠١٢	١٠٤٨
سيد فولاد ٥٦٧	سيد مير .. ٩٢ - ٩٢ - ١٥٩
سيد كامل ٨٨٢ - ٨٨٦	سيد ميرزا ٣٢٩ - ٥٣٤ - ٧١٣ - ٧٦٧
سيد مسعود ٩٩٨	سيد ناصر خان ١٠٤
سيد الله ١٤٥ - ١٤٣ - ١٤٧ - ١٤٩	سيد نجابت خان ٩٦ - ٩٥٧ - ٩٨٩
٥٠٠ - ٥٠١ - ١٠٦٤	١٠٣٨
سيد بيجا پوري ٦٣ - ١٦٣ - ٢٢٩	سيد نصير الدين ١٤٥ - ٩٢ - ١٤٨
٢٨٨	٢٠٣ - ٣١٤ - ٣١٤ - ٣١٩ - ٥٢٧
سيد الدين ٧٨ - ٢١٩ - ٢٧٠ - ٢٢٧	٥٣٤ - ٥١٥ - ٦٨١ - ٦٩٧ - ٧٠٠
٦٦٣ - ٧٦٢ - ٧٦٥ - ٨٧٠	٧٦٧ - ١٧١٣
سيد خان ٩٢ - ١٦٣ - ١٦٥ - ٢١٣	سيد نورالعينان ٩٦ - ٢٢٥
٢٢١ - ٢٢٩ - ٢٥٩ - ٢٦٢ - ٢٦٣	سيد هدايت الله ١١٢ - ٢١٣ - ٢١٨
٢٨٦ - ٢٨٧ - ٢٨٩ - ٣١٤ - ٣١٥	٥٩٤
١٥١ - ١٥٢ - ١٥٣ - ١٥٣ - ١٥٤	سيد يارگار حسين .. ٢٢٦ - ١٠٦
١٥٨ - ١٥٩ - ١٦٢ - ١٦٣ - ١٦٤	سيد يحيى .. ٨٨١ - ٨٨٢ - ٨٨٦
٦٥٥ - ٧٥٧ - ٧٥٩ - ٨٢٩ - ٨٣٢	سيد يوسف ٦٢ - ٦٨١
٨٣٩ - ٨٤٣ - ٨٧٧ - ٩٢١	سيد احمد ٨٥٩
٩٢٣ - ٩٥٦ - ٩٦٠ - ٩٦٥ - ٩٦٦	سيد بلال ٦٢٦
١٠٤٩	سيد جوهر ٦٤٦
سيد رحمان ١٠١٠	٥٧٩ - ٥٧٧ - ٥٧٦ - ٥٧٩

شاد يوسف ٢١٠	٨٦٩-٨٦٦-٨٦٥-٥٨٢-٥٨٠
شایسته خان ٦٥١	٨٩٢-٨٩٣-٨٩١-٨٨٨-٨٨٧
شجاع ٢٥- ٣١- ٣١- ١٧١- ١٧٥-	٩٠٥-٩٠٤-٩٠٣-٨٩٩-٨٩٨
١٠٣٨- ١٠٣٩	٩١٣- ٩١١- ٩٠٩- ٩٠٧- ٩٠٦
شجاعت خان ٥٤- ٧٦- ٧٦- ٩٢-	٩٨٨- ٩٦٧- ٩١٩- ٩١٧- ٩١٤
١١٧- ١٢٩- ١٢٩- ١٩٣- ٢٢٦-	١٠٢١- ١٠٠٢- ١٠٠٠- ٩٩٦- ٩٩٢
٢٢٧- ٢٢٧	١٠٥١- ١٠٣٣
شجاع خان ٢٢٠- ٢٢٨- ٣٠٦- ٣١٨-	(ش)
٨٥٦	شاد خان ١٩٣
شرزه ١٠١٥	شاه بیگ خان ١٤٠- ٦٥٠- ٧٨٠- ٢٢٧-
شرزه خان ٩٢- ٢٠٨- ٢٠٩- ٣٠٤-	١٢٧٥- ١٢٠١
٣٠٧- ٣٣٩- ٥٨٠- ٨٧١- ٨٩١-	شاهزاده دانیال ١٢٣٣
٨٩٣- ٩٨٩- ١٠١٣	شاهزاده مراد ١٢٣٣
شرزه راو ٩٨٩	شاه قلی چیله ٨٨٥
شرزه مهدی ٩٩٦- ١٠١٠	شاه محمد ٥١- ١٢٥٦- ١٢٦٦- ١٢٨٦-
شرف خان ٢١٢٩- ٢٩٠- ٢٩٥	٩٧٧- ٨٨٥- ٧٩٠- ٦٢٦
شفقت الله ١٢٧	شاه نواز خان ٢٩- ١٣٥- ٥١- ٥٢-
شفیع خان ٩٨٦	١٩٠- ٢٠٩- ٢٩٦- ٢٩٩- ٣٢٣-
شمس الدین ١٢٥- ١٥٧- ٥٢٠- ٥٨١-	٣٢٥- ٣٣٩- ١٢٢٠- ٨٥٢- ٨٦٤-
٥٨٢- ٥٨٣- ٥٨٥- ٥٨٧- ٦٩٦	٨٧٦

شیر خان ١٦٥- ٣٢١- ٢١٩-	شیر خان ١٦٥- ٣٢١- ٢١٩-
١٢٤٢- ١٢٧١- ١٢٨٧- ١٢٨٧- ٨٣٢-	١٢٤٢- ١٢٧١- ١٢٨٧- ١٢٨٧- ٨٣٢-
١٠٢٢- ١٠٢٥- ١٠٢٦- ١٠٢٢-	١٠٢٢- ١٠٢٥- ١٠٢٦- ١٠٢٢-
١٠٥٣- ١٠٥٤- ١٠٥٥- ١٠٥٦-	١٠٥٣- ١٠٥٤- ١٠٥٥- ١٠٥٦-
١٠٥٨- ١٠٦٠	١٠٥٨- ١٠٦٠
شهاب الدین ٢٢٦	شهاب الدین ٢٢٦
شهابت خان ٣٠٥- ٣١١- ٢٥٧-	شهابت خان ٣٠٥- ٣١١- ٢٥٧-
٦١٤٧- ٨٣٢	٦١٤٧- ٨٣٢
شهباز خان ١٢٨- ١٢٧- ١٢٦- ١٢٧٥-	شهباز خان ١٢٨- ١٢٧- ١٢٦- ١٢٧٥-
٦٢٥- ٧٥٧	٦٢٥- ٧٥٧
شهباز بیگ ١٨٦- ٢٠٣- ٣٠٨-	شهباز بیگ ١٨٦- ٢٠٣- ٣٠٨-
٣٣١- ٣٣٢- ٦٢٦	٣٣١- ٣٣٢- ٦٢٦
شهباز خان ٩٩٠- ١٠٣٢- ١٠٣٨-	شهباز خان ٩٩٠- ١٠٣٢- ١٠٣٨-
شیخ ابوالفضل ٣٨٧	شیخ ابوالفضل ٣٨٧
شیخ احمد ٥٩٥- ٩٥٧	شیخ احمد ٥٩٥- ٩٥٧
شیخ احمد سرهندي ٣٩٣- ٥٩٥	شیخ احمد سرهندي ٣٩٣- ٥٩٥
شیخ الله داد ٨٧٢	شیخ الله داد ٨٧٢
شیخ برهان ٥٩٧	شیخ برهان ٥٩٧
شیخ بدشو ٦١٤- ٦١٦- ٧٦٣	شیخ بدشو ٦١٤- ٦١٦- ٧٦٣
شیخ پیرمحمد ٨٨١	شیخ پیرمحمد ٨٨١
شیخ زکات ٦٥٧- ٦٥٣	شیخ زکات ٦٥٧- ٦٥٣
شیخ بهاء الدین ١٢٨٧	شیخ بهاء الدین ١٢٨٧
شیخ جمال ٨٥٧	شیخ جمال ٨٥٧
شیخ حسین ٩١٨	شیخ حسین ٩١٨
شیخ حمید ٥٣٣- ٥٣٤	شیخ حمید ٥٣٣- ٥٣٤
شیخ خان محمد ١٠٦	شیخ خان محمد ١٠٦
شیخ سعد الله ٨٥٩	شیخ سعد الله ٨٥٩
شیخ سلیم ٣٢٠	شیخ سلیم ٣٢٠
شیخ صفی ٦٥٧- ٦٥٩	شیخ صفی ٦٥٧- ٦٥٩
شیخ ظریف ٢٥١- ٢٥٢- ٢٥٧-	شیخ ظریف ٢٥١- ٢٥٢- ٢٥٧-
٢٩١- ٣٠٨	٢٩١- ٣٠٨
شیخ عباس ١٢٤- ١٢٦- ١٢٧- ١٥١٧-	شیخ عباس ١٢٤- ١٢٦- ١٢٧- ١٥١٧-
شیخ عبدالحمید ٩٨٩	شیخ عبدالحمید ٩٨٩
شیخ عبدالرحیم ٢٧٥	شیخ عبدالرحیم ٢٧٥
شیخ عبدالسلام ٦٨٠	شیخ عبدالسلام ٦٨٠
شیخ عبدالعزيز ٧٢- ٧٢- ٧٢- ١١٢١-	شیخ عبدالعزيز ٧٢- ٧٢- ٧٢- ١١٢١-
شیخ عبدالقوي ٥٢- ٩١٤- ٢٣١-	شیخ عبدالقوي ٥٢- ٩١٤- ٢٣١-
٢٢٨- ٣٠٧- ٣٩٩- ٦١٩- ٦٥٧	٢٢٨- ٣٠٧- ٣٩٩- ٦١٩- ٦٥٧
شیخ عبدالکریم ٢٢٠- ٢٢٠- ٢٢٠- ٢٢٠-	شیخ عبدالکریم ٢٢٠- ٢٢٠- ٢٢٠- ٢٢٠-
شیخ عبدالله ٨٥٧- ٨١٨- ٦٢٠	شیخ عبدالله ٨٥٧- ٨١٨- ٦٢٠

شیخ عبدالعزیز	۵۲۹
شیخ عبدالملك	۸۷۲
شیخ عبدالوهاب	۸۱۸-۷۵۶-۲۳۲
۸۹۱	
شیخ فرید	۳۰۷-۱۹۲-۱۹۱ ..
شیخ قطب	۸۵۷-۶۲۰-۴۸۸-۳۹۷
۸۹۱	
شیخ کتب؟	۲۱۸
شیخ محبوب محمد	۴۵۹
شیخ محسن	۸۳۲
شیخ محمد اشرف	۸۸۵-۸۵۷ ..
شیخ محمد حیات	۵۱۳
شیخ محمد سعید	۵۹۵-۲۹۳ ..
شیخ محمد مالا	۸۸۶-۸۸۳-۸۸۱
۱۰۴۸	
شیخ محمد معصوم	۲۹۳
شیخ محمد یوسف	۸۱۸
شیخ مصري	۸۹۱
شیخ معظم	۱۰۶-۹۹
شیخ موسی	۹۲۶-۴۲۸
شیخ میر	۵۳-۶۸-۹۲-۹۸-۱۱۷
۱۳۸-۱۴۲-۱۵۸-۱۶۰	
۱۶۷-۱۹۵-۲۰۸-۲۱۲-۲۱۷	
۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵	
۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲	
۲۸۳-۲۹۲-۲۹۵-۳۰۳-۳۰۴	
۳۰۶-۳۱۶-۳۲۱-۳۲۲	
۳۲۴-۳۲۵-۳۳۲-۳۴۴-۳۶۱	
۷۱۳-۸۵۶-۹۷۷	
شیخ ولی فریدی	۲۵۷-۲۵۲-۲۵۰
۲۶۱-۲۶۳	
شیر افغان	۲۸۷
شیرینک	۴۵۴
شیر حاجی	۹۳۳
شیر سنگه	۱۹۲-۱۴۱-۱۴۷-۱۴۳-۸۴۳
۸۴۷-۸۹۱	

(ص)

صاحب قرآن ثانی	۲۵
صادق محمد	۲۹۸
صالح بهادر	۸۴۷

صالح بیگ	۲۴۸
صالح خان	۱۰۶۱-۹۶۴-۸۸۰ ..
صف شکن خان	۹۲-۸۰-۶۸-۶۳
۱۳۱-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۷-۱۸۴	
۱۸۷-۱۸۸-۱۹۶-۱۹۷-۲۰۳	
۲۰۴-۲۰۸-۲۱۱-۲۱۲-۲۷۲	
۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷	
۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲	
۲۸۳-۳۰۳-۳۰۴-۳۱۴	
۳۱۵-۳۲۶-۳۳۴-۳۹۲-۴۹۲	
۴۸۵-۶۳۴-۶۶۰-۷۵۱-۷۶۲	
۷۶۵-۸۲۲-۸۳۸-۸۴۳-۸۴۶	
۸۵۲-۸۸۰-۹۸۶-۱۰۳۷	
صفي خان	۲۹۲-۳۴۹-۴۱۸
۴۴۲-۵۹۳-۶۳۷-۷۴۳-۷۵۱	
۷۶۳-۸۷۸-۹۷۳-۱۰۳۷	
۱۰۴۳	
صفي میرزا	۹۸۴
صلاوت خان	۱۷۲-۱۹۹
صالح الدین	۶۲۳
صوت سنگه	۶۵۴
(غ)	
ضیاء الدین	۸۷۵
(ط)	
طاهر خان	۱۱۳-۹۵-۱۴۷-۱۴۹
۱۸۶-۱۸۸-۲۰۷-۲۱۲-۲۴۹	
۲۹۰-۳۰۴-۳۰۶-۳۰۸-۳۴۱	
۳۰۲-۳۰۴-۳۷۴-۵۹۴-۶۰۴	
۶۱۸-۶۲۲-۷۴۱-۸۱۷-۸۲۰	
۸۲۲-۸۵۵-۸۵۶-۸۶۰-۸۸۰	
۸۸۴-۹۶۰-۹۸۱	
طلب خان	۵۹۶-۷۴۳-۹۷۶
طیب خواجہ	۶۰۵-۶۱۹
(ظ)	
ظفر خان	۱۱۵-۹۶-۲۳۶-۳۴۶
۴۰۰-۴۰۵-۴۵۱-۴۶۴-۴۶۹	
۸۳۲	
ظلال الحق	۳۷۰-۱۰۹۲
(ع)	
عابد خان	۵۵-۷۶-۲۴۸-۳۰۷

- ٢٩٥ - ٢٩٩ - ٢٥٩ - ٢٥٢ - ٢٥١	- ٨٥٥ - ٨٤٩ - ٧٩٢ - ٧٠٩ - ٦٥٣
- ٣٤٨ - ٣٤٧ - ٣٢٩ - ٣٢٨ - ٢٩٩	١٠٥٧ - ١٠٤٩ - ١٠٥٧
- ٣٥٩ - ٣٥٧ - ٣٤٢ - ٣٩١ - ٣٥٩	عادل خان ٨٣ - ٢٩٨ - ٣٩٧ - ٣٥٥ -
- ٣٢٤ - ٣٢٣ - ٣٨٢ - ٣٩١ - ٣٢٤	- ٣٥٥ - ٣٩٧ - ٢٩٨ - ٨٣ -
- ٥٧٠ - ٥٢٢ - ١٤٨٢ - ١٤٩١ - ١٤٢٤	- ٣٧١ - ٣٤٩ - ٣١٧ - ٣١٦ - ٣١٥
- ٦١٤ - ٦٣٢ - ٦٢٨ - ٥٩٦ - ٥٩١	- ٥٩٨ - ٥٩٦ - ٥٧٩ - ٥٧٧ - ٥٧٥
- ٨٤١ - ٧٣٩ - ٧٣٣ - ٦٩٦ - ٦١٤	- ٨٥٧ - ٨٥١ - ٨٥٠ - ٧٦٧ - ٧٣٤
٩٨٤ - ٩٧٥ - ٩٤٣ - ٨٤٥	- ٩١٩ - ٩١٢ - ٩٠٩ - ٩٠٧ - ٩٠٦
٣٠٧	- ٩٩٧ - ٩٩٠ - ٩٨٨ - ٩٧٢ - ٩٢٤
٣٠٧ - ٢٧٠ - ٢٤٩ - ٢١٥ - ٢١٣	- ١٠١٩ - ١٠٠٧ - ١٠٠٦ - ١٠٠٢
٦٠٧	- ١٠٤٩ - ١٠٤٧ - ١٠٣٩ - ١٠٢٩
عبد الباري ٩٢ - ٩٢ - ٢٤٥ - ٢٩١	١٠٥٦
- ٧٧٤ - ٧٧٢ - ٧٧١ - ٧٧٠ - ٥٥٥	عادل خان ٤٤ - ١٩٤ - ١٠١ - ١٠١ - ١٠١
١٦٣	- ٨٤٣ - ٧٣٠ - ٦٢٥ - ١٤٧٨ - ١٤٧١
- ١٤٥١ - ١٤١٨ - ١٤١٤ - ١٤١٤ - ١٤٥١	١٠٤٧ - ٩٨١ - ٨٥١
- ٩٤٤ - ٩٦١ - ٩١٥ - ٨٥٦ - ١٤٥٧	عالم خان ٨٨٥ - ٦٢٥
- ١٠٤٥ - ١٠٤٢ - ١٠٣٣ - ٩٦٦	عالم سنگه ٧٧
١٠٥٢ - ١٠٥٢	عالم گير ٢٥٠ - ٢٦ - ٥٦ - ٦٣ -
- ٢٥٠ - ٧٦ - ٦٢ - ٥٥ - ٢٥٠	- ١٣٣ - ١١٦ - ١١٢ - ٦٨ - ٦٤
- ٣٤١ - ٣٠٧ - ٢٦٧ - ٢٦٥ - ٢٥٧	- ٢٠١ - ١٨٣ - ١٥٤ - ١٥١ - ١١٤٩
- ٦٣٤ - ١٤٧٥ - ١٤٢٠ - ١٤١٨ - ٣٩٥	- ٢٢٧ - ٢٢٦ - ٢٢٤ - ٢٢٠ - ٢١٢

١٠٩٤	- ٨١٣ - ٨١٧ - ٨١٤ - ٧٩٣ - ٧٧٣
عبد المجيد ٢٩١ - ٢٤٩	- ١٠٥٥ - ١٠٤٧ - ٩٨١ - ٨٨٠
- ١٣١ - ١٢٧ - ١١٥ - ٩٦ - ٩٦	١٠٩٢
- ٩٤٠ - ٥٧٣ - ١٤٤٣ - ١٤٤٠ - ٢٤٧	عبد الرسول ٢٤٧ - ٢٤٧ - ٢٤٧ - ٢٤٧ - ٢٤٧
١٠٩٨ - ٩٧٨ - ٩٦٦	٩٩٠ - ٨١٨ - ٧٩٥ - ٧٩٢ - ٧٩١
عبد الواحد ١٠٥٤	- ٦٣٧ - ٦٢٨ - ٦٢٠ - ٦٢٠ - ٦٢٠
عبد الوهاب ١٦١	- ٨٤١ - ٧٣٨ - ٦٧٣ - ٦٦٢ - ٦٣٨
عبد الله ٥٩٧ - ٥٩٦ - ١٤٧٣ - ١٩٨ - ٥٩٧	- ١٠٣٥ - ٨٦٤ - ٨٦٣ - ٨٥٩ - ٨٤٤
- ٩١٤ - ٨٦١ - ٧٥٨ - ٧٤٣ - ٦٠٣	١٠٦٣ - ١٠٥٠ - ١٠٤٩
١٠٥١ - ٩٨٩ - ٩٦٠ - ٩٥٨	عبد الكرام ٩٤٦
عرب خان ١٠٦٠	عبد الله ٨٧٢
عرب شيخ ٩٨١ - ٩٧٠ - ٨٥٦ - ٢٤٩	عبد الله بيگ ١٤٧ - ١٤٧ - ١٣٢ - ١٣٨ -
عزت خان ٨٠ - ٣٠٢ - ٣٤١ - ٥٩٣ -	- ٢٤٨ - ٢٤٦ - ٢١٢ - ١٩٩ - ١٨٩
١٠٦٥	٩٨١ - ٨٥٢ - ٣٠٨ - ٢٨١
عزت ٩٩٨	عبد الله خان ٥٥ - ٦٣ - ٩٣ - ١٣١ -
عزت الدين ١٠٣٤ - ٩٠٨ - ٧٤٣	- ١٤٠٢ - ٣٠٨ - ٢٨٨ - ٢٤٩ - ١١٤٨
عزت الله ٧٦٧ - ٦٦٣ - ٦٦٢ - ١٤٨٧	- ٥٦٥ - ٥٥٥ - ٥٤٥ - ٥٤٠ - ٥٢٧
٩٦٤	- ٨٥٨ - ٨١٨ - ٧٩٢ - ٧٤٣ - ٦٥٠
عسکر خان ٣٣٤ - ٣٢٦ - ٣١٣ - ٩٥	- ٩١٧ - ٩١٤ - ٨٧٤ - ٨٧٢ - ٨٦١
- ٦٦١ - ٦٢٧ - ٦٢٥ - ١٤٦٥ - ٣١٢	- ١٠٦٣ - ١٠٥١ - ١٠٣٥ - ٩٨٩

۶۹۸ - ۸۱۲ - ۷۸۲	عبدالدین	۶۹۰
۸۱۴	عورتون	۲۸۷ - ۲۷۰ - ۲۴۷
۶۹۹	عنایت الله	۸۸۱
۶۷۶	عنایت خان	۲۰۳ - ۱۳۰ - ۹۳ - ۹۲
۸۷۴	عظیم الدین	۲۶۸ - ۳۱۴ - ۳۳۹ - ۴۵۱ - ۴۰۵
۲۹۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷	عقیدت خان	۸۳۲ - ۸۹۱ - ۸۸۵
۷۱۶	عیسی بیگ	۳۴ - ۴۶ - ۴۹ - ۵۳
۵۱۷	علاءالدین	۱۰۷
۱۳۵	علی تقی	(ح)
۴۰۱	علی خان	۸۰۲
۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸	علی عادل خان	۷۹ - ۶۲
۵۹۲ - ۶۲۶	غازی بیگ	۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۲۵
۵۸۶ - ۲۴۷	غالب	۵۹۶ - ۵۹۷ - ۸۷۱ - ۹۸۸
۲۴۶ - ۲۳۵ - ۱۴۰ - ۱۳۹	علی قلی	۹۸۹ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۹
۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۳۴ - ۵۵۵	غریب داس	۱۳۹ - ۱۰۷
۷۴۲ - ۷۶۳ - ۸۸۵	غضنفر خان	۱۱۱ - ۱۶۷ - ۱۷۷
۱۳۲ - ۱۰۶ - ۹۵	علی مردان خان	۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۷۵ - ۴۷۷ - ۴۷۸
۱۳۹ - ۱۴۸ - ۱۸۹ - ۱۹۶ - ۲۲۰	غلام محمد	۸۵۳ - ۹۵۹ - ۹۶۴ - ۱۰۴۸
۴۶۰ - ۴۲۶	غیاث الدین	۳۰۵ - ۳۳۹ - ۴۷۵
۵۸۶		۸۵۱ - ۸۸۰ - ۱۰۵۷

۹۳ - ۹۲ - ۶۲ - ۵۵	غیرت بیگ	۳۴۵
۲۳۲ - ۲۰۶ - ۱۹۳ - ۱۰۷ - ۹۹	فتح بیگ	۲۴۶ - ۹۱۸
۱۷۸ - ۱۰۱ - ۹۳ - ۶۳	غیرت خان	۲۶۹ - ۲۴۵ - ۱۲۸
۲۴۸ - ۳۰۷ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۱ - ۱۴۷۵		۲۹۰ - ۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۲۲
۵۹۴ - ۸۲۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۹۷۶		۵۳۰ - ۵۵۵ - ۹۰۴ - ۹۹۳ - ۹۹۴
۱۰۲۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۳۷		۱۰۰۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۱۲
(ف)		۱۰۱۷ - ۱۰۱۶
۲۴۸ - ۲۳۶ - ۱۱۱ - ۹۶	فاخر خان	۱۰۴۴
۳۴۶ - ۴۰۱ - ۴۹۴ - ۴۸۶ - ۶۳۵	فتح خان	۵۹۸ - ۵۵
۷۴۳ - ۷۶۴	فتح روئیلہ	۷۶ - ۶۲ - ۵۱ - ۴۷
۱۲۴ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۴	فتح اللہ خان	۲۳۹ - ۲۴۸ - ۲۱۸
۲۶۳ - ۲۹۱ - ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۳۳۸		۴۱۹
۳۳۹ - ۳۴۶ - ۳۹۵ - ۴۵۲ - ۴۸۵	فدائی خان	۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۴۶ - ۱۷۳
۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۵۵۱ - ۶۲۳		۱۹۷ - ۲۰۲ - ۲۲۹ - ۲۷۶ - ۴۷۷
۶۶۰ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۷۱۵ - ۷۴۳		۵۰۴ - ۵۱۲ - ۵۱۸ - ۵۲۲ - ۵۳۰
۷۴۹ - ۷۵۸ - ۷۶۲ - ۷۹۴ - ۷۶۶		۵۳۳ - ۵۳۸ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۹۰
۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۲۲ - ۸۲۶ - ۸۳۱		۵۹۳ - ۶۱۱ - ۶۳۱ - ۷۱۵ - ۷۶۲
۸۳۳		۸۱۷ - ۸۲۲ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۴۳
۹۱۷ - ۸۸۰ - ۲۴۷ - ۱۲۵	فتح خان	۸۴۷ - ۸۷۶ - ۸۷۰ - ۹۸۱
۱۰۲۷		۹۸۷ - ۱۰۶۱

فرخ فال ٩١٨ - ٨٥٦	فیض الله خان ٩٦ - ١١٣ - ١١٩
فروغ بیگ ٢٨٧ - ٢٦٨ - ٢١٥٩	١٢٩ - ٢٠٧ - ٣٠٧ - ٣٢٦ - ٣٣٤
٢٨٨ - ٣٠٧ - ٣٣٠	٣٦٥ - ٣٩٦ - ٣٠٠ - ٣٤١ - ٣٤٠
فروغ خان ٥٥٥ - ٥٣٨ - ٥٢٨	٣٥٦ - ٣٦٢ - ٥٩٣ - ٦٧٣ - ٧٦٥
٦٨٩ - ٧٠٨ - ٧٠٨ - ٧١٨ - ٧٨٣	٨١٧ - ٨٢٨ - ٨٤٣ - ٨٥٦ - ٨٥٨
٧٨٤ - ٧٨٥ - ٧٨٦ - ٧٨٩ - ٧٩٠	٨٧٠ - ٨٧٥ - ٩٦٠ - ٩٦١ - ٩٦٦
٧٩١ - ٧٩٢ - ٧٩٣ - ٨٨٠ - ٩٢٧	١٠٣٨
٩٢٨ - ٩٢٩ - ٩٥١ - ٩٥٦	(ق)
فریدون حسین ٩٧٨	قابل خان ٢٤٩ - ٢٦٨ - ٣٠٨ - ٣٤٧
فضل الله خان ١٩٦ - ٢٣٧ - ٣٠٧	٣٢٠ - ٣٥١ - ٧٥١
٣٤٧ - ٣٩٩ - ٣٠٢ - ٣١٨ - ٣٢٧	قادر ٢٩١
٣٤٨ - ٣٥٦ - ٣٦٢ - ٥٩٣ - ٦٤٧	قادر داد ٦٢ - ٩٢ - ٢٤٥ - ٢٦٩
٣٧٣ - ٦٧٥ - ٧٦٥ - ٨٥٦ - ١٠٦١	٣٥٨ - ٣٤٨ - ٥١٣ - ٦٣٥ - ١٠٢٣
فقیر الله ٧٨	١٠٢٧ - ١٠٢٩ - ١٠٣٠
فوجداد خان .. ٣٤٢ - ٦٢٥ - ٨٦٦	قاسم ٢٤٧ - ٣٩٩ - ٣٠٢ - ٣٤٢ - ٣٨١
فولاد خان .. ٨٦٦ - ٩٦٩ - ٩٧١	٣٨٨ - ٣٩١ - ٥١١ - ٥٥٤ - ٩٠٦
فیروز خان ١٤٠ - ١٤٥ - ٧٦٧ - ٨٢٦	٦١٩ - ٦٢٦ - ٦٢٨ - ٩١٨
٨٧٥ - ٩٢٨ - ١٠٦٨	قاسم خان ٣٣ - ٣١ - ٥٦ - ٦٥
فیروز میروانی ٩٦ - ٢٠٥ - ٣١٣ - ٣٢٥	٧٢ - ٩٦ - ١١٥ - ١٢٧ - ١٧٦
١٠٦ - ١١١ - ١٢٧ - ١٢٧ - ٨٢٦	١٧٧ - ٢٢٥ - ٣٤٢ - ٣٨١ - ٣٨٨

١٠٠٤ - ١٠١٠ - ١٠٢٠ - ١٠٢٤	١٠٩١ - ٥١١ - ٥٦٥ - ٥٧٣ - ٥٧٤
١٠٥٢	قاضي اسلام ٩١٥
قیدج بیگ ٩١٨	قاضي عبدالرحمن ١٠٣٥
قدر انداز خان ٥٢١	قاضي عبد الوهاب ٢٣٢ - ٣٩٩ - ٤٠٤
قراول خان ٥٥٥ - ٧٠٨ - ٧٨٣	١٤٦٢ - ١٤٥٨ - ١٤٨١ - ١٤٨٨ - ١٤٩١
٧٨٦ - ٧٩٣ - ٨٠٣ - ٩٢٥	٥٩٥ - ٦٤٤ - ٨٣٣ - ٨٣٤ - ٨٨٢
قزل باش خان ٩٣ - ٩٣ - ٢٤٠	قاضي عارف ٨٧٢
٢٤٥ - ٢٦٩ - ٢٩١ - ٣٢٦ - ٣٨٦	قاضي قربان .. ٩٣٣ - ٩٣٤ - ٩٣٥
٥١٣ - ٥٢٤ - ٥٣٣ - ٥٦٦	قاضي نظامی ٥٣ - ١٤٨
قطب الدین خان ٣٩ - ١٢٥ - ١٢٦	قباد ٨٥ - ٩٥ - ١١٣ - ١٢٠ - ١١٨
٢٠٢ - ٣٣٨ - ٣٤٧ - ٥٦٤ - ٦١٨	٢٠٨ - ٢١٢ - ٢٧٢ - ٢٧٣ - ٢٧٤
٦٤٧ - ٦٦٢ - ٧٦٨ - ٧٦٩ - ٧٧٠	٢٨٢ - ٢٩٠
٧٧١ - ٧٧٢ - ٧٧٣ - ٧٧٥ - ٨٢٧	قباد بیگ ١٦٣ - ٢٢٨ - ٢٩٠ - ٣٠٧
٨٧١ - ٨٨٨ - ٨٩٣ - ٨٩٦ - ٨٩٧	١٤٤٢ - ٦١٣
٩٨٣ - ٩٨٦ - ٩٨٨ - ٩٨٩ - ٩٩٢	قباد خان ٩٥ - ١١٣ - ١٢٠ - ٢٧٢
٩٩٥ - ٩٩٦ - ٩٩٨ - ٩٩٩ - ١٠٠٣	٢٧٣ - ٢٨٢ - ٢٩٠ - ٣٦٦ - ٣٨٥
١٠٠٦ - ١٠٠٧ - ١٠١١ - ١٠١٢	٦٢٣ - ٦٢٦ - ٦٢٧ - ٦٣٤ - ٦٣٧
١٠١٣ - ١٠١٥ - ١٠١٦ - ١٠٣٣	٧٦١ - ٨١٧ - ٨٢٢ - ٨٦٣ - ٨٦٨
١٠٣٦ - ١٠٣٦	٨٧١ - ٨٩٢ - ٨٩٣ - ٩٠٣
قطب کاشی ٢٢٨ - ٢٦٨ - ٣٠٧	٩٨٦ - ٩٩٠ - ٩٩٢ - ٩٩٦

۴۰۱۱ کاشي	۴۲۷ - ۴۲۰ - ۷۵۱ - ۱۰۵۴
کاگر خان ۲۱۸ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۶۹	۱۰۵۵
۸۵۶	قطب الملک ۲۹۸ - ۴۴۰ - ۵۶۸
کالي افغان ۹۳	۱۰۰۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۹
کام کار خان ۱۱۴ - ۲۴۷ - ۳۰۷	قلعه دار خان ۴۸ - ۴۵۹ - ۴۷۱
۱۰۶۱ - ۹۱۷ - ۷۵۱ - ۴۵۶ - ۳۴۶	۸۸۵ - ۸۷۰ - ۸۳۴
کامل بیگ ۸۸۵ - ۲۴۸	قلندر ۹۶۰ - ۸۴۴ - ۳۰۸
کامل خان ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴	قلندر بیگ ۱۲۷
۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۵۲	قلندر سلطان ۸۴۲ - ۹۰۷
کامیاب ۱۴۱	قلي بیگ ۵۹۴
کب اندر ۸۸۲	قلیچ بیگ ۹۰۵
کب اندر هندی ۸۱۸	قلیچ خان ۶۳ - ۹۳ - ۱۹۷ - ۳۱۴ - ۴۷۱
کب راي ۵۸	قاي خان ۴۶۶ - ۴۷۵ - ۴۸۶ - ۵۰۴
کبیراي ۸۸۲	۷۶۵ - ۸۶۰
کپتان مور ۹۵۲	قوج علي ۲۷۶
کرم افغان ۲۳۷	قور خان ۵۹۴
کرم سنگه ۸۸۵ - ۸۱۸	قیام خاني ۴۹۰
کرن راتهور ۱۰۱۵ - ۸۹۱	(ک)
کرن کچهي ۵۲ - ۶۲ - ۹۲ - ۹۴۷	کار طلب خان ۵۵ - ۶۲ - ۷۶ - ۱۲۸۰
کشن سنگه ۱۴۹ - ۲۴۷ - ۴۷۳	۵۶۲ - ۱۰۵۰

۱۰۵۴ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۲	کفایت خان ۷۷ - ۴۷۶ - ۵۹۴ - ۸۳۹
کمال خان ۳۱۴	کمال لودي ۶۰۵ - ۷۶ - ۶۱
کنور رام سنگه ۹۶ - ۱۹۵ - ۲۶۹	کنور رام سنگه ۹۶ - ۱۹۵ - ۲۶۹
۴۴۶ - ۴۵۹ - ۴۶۷ - ۵۹۳ - ۶۰۰	۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۱۸
۶۲۷ - ۶۴۷ - ۷۵۵ - ۷۵۷ - ۸۳۱	۸۵۷ - ۸۸۵ - ۸۹۱ - ۹۰۷ - ۹۱۴
۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰	۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰
۱۰۶۸	۱۰۵۱ - ۹۷۱
(گ)	کنور لال سنگه ۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۳۹
گچ سنگه ۲۷۱	۲۶۷ - ۳۴۱
گدایک ۲۰۳ - ۳۰۸ - ۵۴۵ - ۸۷۰	کروچلي بیگ ۸۴۴ - ۸۴۱
۱۰۳۵	کوک سنگه ۱۰۲۸ - ۱۰۲۷
گردشور ۲۲۱ - ۲۳۱ - ۲۳۵ - ۲۶۹	کهدلوجي ۱۰۱۸ - ۱۰۰۹
۲۸۷ - ۴۶۷ - ۸۵۷	کیرت سنگه ۹۶ - ۲۲۱ - ۳۴۷ - ۴۴۷
گل محمد ۴۱۳	۴۵۱ - ۴۶۵ - ۷۶۰ - ۸۶۸ - ۸۷۱
گمان سنگه ۱۰۶	۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۸
گنچ علي خان ۲۰۷ - ۲۴۶ - ۳۰۶	۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸
۱۰۵۹ - ۹۶۴ - ۹۱۳ - ۴۸۶ - ۴۲۷	
گوپال سنگه ۳۳۹ - ۸۵۸ - ۹۵۷ - ۱۰۴۵	
۱۰۵۴ - ۱۰۵۶	

گوردهن ۶۵ - ۷۶۹ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۶	مانگوجي ۹۸۸
گوهر آراي بيگم ۹۵۹	مبارز خان ۱۹۵ - ۱۰۴۰ - ۹۳۶ - ۱۰۶۲
(ل)	مبارك خان . ۴۵۴ - ۴۷۵ - ۸۷۰
لشكر خان ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۴	محمد بيگ پوري ۱۳۹
۲۱۷ - ۴۲۸ - ۵۷۴ - ۶۰۳ - ۸۷۸	محمد .. ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۷۷۲ - ۷۷۵
۹۷۲	محمد ابراهيم ۴۵ - ۵۱ - ۳۴۳ -
لشكر گهگر .. ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳	۵۹۳ - ۶۶۱ - ۹۷۷
لطف الله ۱۶۱ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۳۰۳	محمد اسحق ۳۴۳ - ۶۶۱
۶۷۸ - ۸۴۳ - ۹۱۸ - ۹۶۰ - ۱۰۳۸	محمد اسماعيل ۴۸ - ۴۴۳
لطيف بيگ ۶۶۲ - ۶۶۴	محمد اشرف ۸۸۵
لعل چند ۶۱۹	محمد اعظم ۶۲ - ۶۲ - ۹۳ -
لودي خان ۶۱ - ۷۶ - ۹۴ - ۲۱۰	۱۲۴ - ۱۵۶ - ۱۹۹ - ۳۰۰ - ۲۰۱ -
۲۴۵ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۰۲ - ۵۲۲	۲۱۳ - ۲۱۸ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۸۷ -
۵۳۳ - ۵۳۸ - ۵۴۸ - ۵۴۵ - ۵۶۴	۳۰۷ - ۳۶۹ - ۴۱۷ - ۴۲۶ -
۸۹۳ - ۹۰۶ - ۹۸۹ - ۱۰۴۲	۱۶۶ - ۱۸۵ - ۲۹۳ - ۵۶۲ -
(م)	۶۲۹ - ۷۴۰ - ۷۶۱ - ۸۱۶ - ۸۲۳ -
مالوجي ۶۶ - ۷۱ - ۹۲ - ۱۵۸ - ۳۹۶	۸۳۶ - ۸۵۵ - ۸۵۹ - ۸۶۹ - ۸۷۹ -
۴۳۴ - ۵۵۵ - ۵۶۴ - ۷۵۱	۸۸۴ - ۹۰۸ - ۹۱۶ - ۹۲۴ -
مان سنگه ۱۵۸ - ۱۹۹ - ۲۱۷ - ۳۳۶	۹۵۹ - ۹۶۳ - ۹۸۰ - ۱۰۳۶ - ۱۰۴۷ -
۱۴۶۷ - ۱۴۵۴ - ۹۳۵ - ۸۵۷ - ۸۸۵	۱۰۶۱

محمد اعز ۶۱ - ۵۱۹ - ۵۳۹ - ۵۴۰	۵۹۳ - ۹۸۱ - ۱۰۶۲ -
محمد افغان ۲۴۷	محمد بيگ ۵۱ - ۶۵ - ۷۷ - ۲۴۹ -
محمد اكبر ۱۳۳ - ۲۶۰ - ۳۰۱ - ۳۶۹	۲۸۸ - ۳۰۶ - ۳۲۶ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -
۳۸۷ - ۴۲۴ - ۴۳۳ - ۵۶۳ - ۶۶۳ -	۱۴۲۷ - ۵۶۵ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۸۱۱ -
۷۱۰ - ۷۶۱ - ۸۷۹ - ۹۶۳ - ۱۰۴۷ -	۸۵۱ - ۹۰۸ - ۹۴۳ - ۹۴۵ - ۹۴۹ -
محمد امين خان ۱۴۵ - ۵۱ - ۸۳ -	محمد پاشا ۸۵۲
۸۴ - ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۱۶ - ۱۵۷ -	محمد نقي ۲۱۸ - ۲۴۸ - ۴۴۸ - ۷۵۵ -
۲۰۱ - ۲۱۴ - ۲۲۹ - ۲۴۹ - ۲۶۷ -	۸۲۰ - ۸۳۴ - ۸۸۱ - ۹۱۸ - ۱۰۵۷ -
۲۸۸ - ۲۸۹ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۳۸ -	محمد جعفر ۹۷۸ - ۱۰۴۹ -
۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۲۶ - ۴۵۲ - ۴۷۴ -	محمد حسين ۲۰۰ - ۲۱۰ - ۲۱۳ -
۴۷۷ - ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۵۶۷ - ۶۲۰ -	۲۴۶ - ۴۱۷ - ۴۶۹ - ۶۲۲ - ۶۲۳ -
۶۲۶ - ۶۴۹ - ۷۳۶ - ۷۴۰ - ۷۴۱ -	۶۲۴
۷۴۶ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ -	محمد خان ۲۴۸ - ۳۰۷ - ۳۹۵ - ۴۲۱ -
۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۲۲ - ۸۴۸ -	۱۴۲۷ - ۵۶۷ - ۶۳۴ - ۸۱۷ - ۹۸۱ -
۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۵ - ۸۸۴ - ۹۱۷ -	۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ -
۹۲۳ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۶ - ۱۰۴۰ -	محمد رحيم ۶۶۲
۱۰۴۶ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ -	محمد رشيد ۴۵۷
۱۰۵۹ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ -	محمد زاهد ۹۱۵
محمد بدیع ۱۱۴ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۲۳۱ -	محمد زمان ۵۵۴ - ۵۱۷ -
۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۳۰۷ - ۳۵۹ -	محمد سديد ۸۸۲ - ۱۰۳۴ -

محمد سلطان ۱۲ - ۱۴ - ۵۲ - ۶۱ -	محمد عاروق ۳۳ - ۵۵ - ۹۳ - ۱۰۷ -
۶۴ - ۷۵ - ۹۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۷ -	۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۳۲ - ۳۴۸ - ۵۳۱ -
۱۲۲ - ۱۲۷ - ۱۵۶ - ۱۶۷ - ۱۹۳ -	۷۵۵ - ۸۱۸ - ۹۱۵ -
۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۶ -	محمد صالح ۱۶۱ - ۲۲۱ - ۲۷۶ -
۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۵ -	۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۹۴ - ۳۴۷ - ۴۰۰ -
۲۵۴ - ۲۶۲ - ۲۶۶ - ۲۶۹ - ۲۸۵ -	۱۴۳۷ - ۱۴۵۱ - ۵۶۶ - ۷۸۲ - ۸۷۶ -
۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۰۳ - ۳۳۶ -	۸۹۱ - ۹۸۹ -
۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۳ - ۳۶۹ - ۳۹۷ -	محمد طاهر ۴۹ - ۵۰ - ۵۳ - ۲۸۸ -
۴۰۶ - ۴۱۴ - ۴۲۰ - ۴۲۶ - ۴۷۸ -	۳۰۷ - ۳۴۲ - ۸۱۴ - ۱۰۲۴ -
۴۷۹ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ -	محمد عابد ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۲۴۸ -
۴۹۷ - ۵۰۱ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ -	۲۷۰ - ۶۳۵ - ۷۳۴ - ۸۱۴ - ۹۶۱ -
۵۱۰ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ -	محمد عاقل ۵۳ -
۵۲۲ - ۵۲۷ - ۵۳۲ - ۵۳۵ - ۵۳۸ -	محمد عسكري ۴۸۷ -
۵۳۹ - ۵۴۲ - ۵۴۵ - ۵۶۶ - ۶۰۲ -	محمد علي ۲۰۷ - ۲۳۲ - ۲۴۸ - ۲۷۶ -
محمد سليم ۱۹۶ -	۳۰۷ - ۴۱۵ - ۷۵۷ - ۸۵۶ - ۹۶۴ -
محمد شاه ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ -	محمد قاسم ۲۶۸ - ۳۳۹ - ۴۰۳ -
محمد شريف ۵۴ - ۶۳ - ۱۳۵ - ۳۰۸ -	۴۰۴ - ۸۷۴ -
۳۱۴ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۴۰۴ - ۸۶۳ -	محمد قالي ۵۵ - ۸۲۵ - ۱۰۳۴ - ۱۰۵۷ -
۹۴۳ -	۱۰۶۲ -
محمد شفيع ۹۲۲ - ۹۲ -	محمد کامگار ۸۵۶ - ۱۶۲ -

محمد لطيف ۹۸۸ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ -	۹۷۳ - ۹۷۵ - ۹۸۱ - ۹۸۵ - ۹۸۶ -
محمد مراد بيگ ۱۵۸ - ۲۴۶ - ۵۰۳ -	۱۰۲۹ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۴ -
۵۱۹ - ۵۳۲ - ۵۴۴ - ۷۷۹ - ۷۸۳ -	۱۰۳۶ -
محمد معصوم ۵۱ - ۲۷۶ - ۲۷۷ -	محمد مقیم ۶۵ - ۷۸ - ۲۴۸ - ۳۰۱ -
۲۸۱ - ۸۸۱ -	۳۰۲ - ۶۸۴ - ۸۷۲ -
محمد معظم ۴۳ - ۱۴۱ - ۱۲۹ - ۱۵۶ -	محمد منصور ۷۶۲ - ۸۵۷ - ۱۰۳۵ -
۱۹۱ - ۲۱۰ - ۳۳۸ - ۳۶۹ - ۳۹۴ -	۱۰۶۲ -
۳۹۶ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۵۳ -	محمد منعم ۵۱ - ۴۵ -
۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۰ - ۴۶۴ -	محمد مؤمن ۱۴۷۶ - ۷۱۴ - ۷۸۴ -
۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۸۴ - ۴۸۸ -	محمد مهدي ۳۹۹ -
۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۵۴۳ - ۵۶۸ -	محمد ميرطالب ۱۴۹ -
۵۶۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۰۹ - ۶۱۴ -	محمد ميرک ۲۲۳ -
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۲۹ - ۶۳۸ - ۶۳۸ -	محمد ناصر ۳۹۷ - ۴۱۶ - ۸۸۱ -
۶۳۹ - ۶۴۷ - ۶۸۳ - ۷۴۰ - ۷۴۹ -	محمد وارث ۵۹۵ - ۸۴۴ - ۸۷۲ -
۷۵۱ - ۷۵۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۷ -	۹۸۱ - ۱۰۶۳ - ۱۰۸۴ -
۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۳ - ۸۳۶ - ۸۴۸ -	محمد يعقوب ۳۴۳ -
۸۵۲ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۰ -	محمد يوسف ۲۱۰ - ۵۳ -
۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۷۴ -	محمد بيگ ۷۱۱ - ۷۰۶ -
۸۷۵ - ۸۷۹ - ۸۸۷ - ۹۱۹ - ۹۲۴ -	محمد خان ۲۴۷ -
۹۲۷ - ۹۳۵ - ۹۴۰ - ۹۵۹ - ۹۶۳ -	محمد دلزاق ۶۱۹ -

(محرم خان) ۲۹۴
 مختارخان ۱۴۷-۵۱-۶۲-۹۲-۱۲۷-۱۰۵۹-۱۰۵۸-۱۰۵۶
 ۱۴۶۶-۵۷۸-۵۹۸-۸۸۲
 مخلص خان ۶۳-۷۸-۶۵-۶۳
 ۱۹۵-۲۳۱-۲۳۸-۲۴۸-۲۹۴
 ۳۴۰-۳۴۴-۳۹۶-۴۳۳-۴۴۰
 ۴۵۷-۴۷۷-۵۲۷-۵۳۳-۵۳۴
 ۵۳۸-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۵-۶۸۳
 ۸۴۳-۸۵۹-۸۶۰-۹۴۰-۹۶۲
 ۹۶۳-۹۶۸-۹۷۳-۱۰۳۲-۱۰۳۸
 مراد بخش ۲۹-۳۰-۳۲-۳۳
 ۴۰-۴۱-۴۳-۵۶-۶۲
 ۶۳-۷۱-۷۵-۹۲-۹۹
 ۱۰۰-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۳-۱۱۷
 ۱۱۸-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۹
 ۱۱۴۲-۱۶۳-۲۰۹-۲۳۶-۲۹۱
 ۲۹۸-۲۹۹-۳۰۴-۳۶۳-۶۱۳
 مراد بیگ ۵۰۳-۵۲۸-۹۲۳
 مراد خان ۲۴۸-۲۴۷-۴۲۶-۸۳۲
 ۸۳۸-۸۶۰-۹۶۳

مرزا سلطان ۱۴۶-۱۹۲-۲۱۸-۸۷۳
 ۸۸۰-۹۷۶-۱۰۳۱-۱۰۳۸
 مرزا شیخ موسی ۸۲۶
 مرزا علی ۲۴۷-۳۰۷-۵۶۵-۵۶۷
 ۹۷۶
 مرزا محمد مهدی ۵۱۵
 مرزا محمد وکیل ۸۷۴
 مرزا نور صفوی ۲۹۳-۴۴۲-۴۴۶
 ۵۹۳-۸۵۸
 مرزا هوشدار ۱۴۷
 مرشد علی قلی خان ۱۴۴-۹۱۸
 مرشد قلی خان ۱۴۴-۵۴-۶۲-۶۶
 ۶۷-۷۴-۲۱۵-۶۱۹
 مروج الدین ۱۳۴
 مرید خان ۶۴۸-۹۸۱
 مسعود خان ۳۰۶-۳۳۸-۹۸۹
 ۹۹۱-۱۰۰۶
 مسعود منکلی ۷۷-۶۳
 مسعود یادگار ۷۸
 مصاحب بیگ ۱۸۰-۶۲۹
 مصری افغان ۵۳-۳۳۱-۴۵۴
 مصری خان ۵۳
 مصطفی خان ۶۰۶-۶۸۳-۷۵۱
 ۷۶۵-۱۰۴۹
 مظفر ۱۹۳-۴۵۱-۵۴۲-۵۳۳-۵۴۹
 مظفر بیگ
 مظفر خان ۹۴-۱۲۸
 مظفر لودی ۵۱
 معتقد خان ۱۵۸-۲۰۶-۸۵۳-۸۷۳
 ۹۶۴-۱۰۵۰-۱۰۵۷
 معتمد خان ۱۴۹-۲۴۸-۲۹۴-۳۴۰
 ۳۴۲-۴۴۸-۴۵۱-۴۶۶-۴۷۹
 ۶۰۲-۶۰۳-۸۶۴-۸۷۰-۹۶۰
 ۱۰۶۸
 معزالدین ۹۱۴-۸۶۲-۹۲۴-۹۶۳
 ۹۷۶-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۷
 معصوم خان ۲۱۰-۳۳۳-۵۱۵
 ۶۰۴-۸۵۲-۱۰۳۷-۱۰۴۹
 معظم خان ۲۹-۸۳-۸۴-۱۱۱
 ۱۹۰-۲۱۸-۲۳۳-۲۴۲-۲۴۸

مغول خان ١٩٥ - ٣١٤ - ١٤٠٠ - ١٣٣٩	٢٨٩ - ٢٨٥ - ٢٦٩ - ٢٥٢
١٠٦٢	١٤١٩ - ١٤٠٧ - ١٤٠٦ - ١٣٩٣ - ١٣٣٩
مقاخر خان .. ٨٣٢ - ٨٥٨ - ٩٧٩	١٤٦٢ - ١٤٥٣ - ١٤٥٢ - ١٤٤٤ - ١٣٤٠
مفتخر خان .. ١٤٧ - ٥١ - ٧٥	١٤٨٥ - ١٤٨٤ - ١٤٧٧ - ١٤٧٦ - ١٤٦٥
مقصود بيگ ٥٢١	١٤٩٥ - ١٤٩٤ - ١٤٩٣ - ١٤٩٢ - ١٤٨٨
مقيم خان ٩٣ - ١٢٨ - ٢٤٧ - ٣٣٩	١٤٩٨ - ٥٠٥ - ٥٠٣ - ٥٠٢ - ٥٠١
٨١٥ - ٨٣٩ - ٨٧٧ - ٩١٧	٥٠٧ - ٥٠٦ - ٥١١ - ٥١٢ - ٥١٣
مکتوب خان ٨٥٥	٥١٤ - ٥١٥ - ٥١٧ - ٥١٨ - ٥١٩
مکروهيج ٨١١	٥٢٠ - ٥٢٢ - ٥٢٣ - ٥٢٤ - ٥٢٥
مکرم خان ٢١٥ - ٢٣٩ - ٢٥١ - ٣٥٧	٥٢٦ - ٥٢٧ - ٥٢٩ - ٥٣٠ - ٥٣١
٢٦٣ - ٢٦٧ - ٢٨٧ - ٣٧٧ - ٩٢٧	٥٣٢ - ٥٣٣ - ٥٣٥ - ٥٣٧ - ٥٣٨
٩٦٣ - ٩٨١ - ٩٨٦ - ١٠٣٢ - ١٠٩١	٥٣٩ - ٥٤٠ - ٥٤١ - ٥٤٣ - ٥٤٤
مکرم خان ٧٥٥ - ٨٧١ - ٨٨٠	٥٤٥ - ٥٤٦ - ٥٤٧ - ٥٤٨ - ٥٤٩
٩٦٠	٥٥٠ - ٥٥١ - ٥٥٢ - ٥٥٣ - ٥٥٤
مکند سنگه .. ٦٥ - ٦٦ - ٧٠ - ١٠٣	٥٥٥ - ٥٥٧ - ٥٦٣ - ٥٧٠ - ٦٧٩
ملا احمد ٥٧٥ - ٥٧٦ - ٨٥٨ - ٨٥٠	٦٨٣ - ٩١٠ - ١٠٣٦
٨٦٠ - ٩٠٦ - ٩١٣ - ٩٢٥	معين خان ٩٢
ملا چالاک ١٠٤١	معين خان ٢١٣ - ٢١٨ - ٣٠٣
ملا حيدر علي ٨٦١	١٤٦٥ - ٨٣٢ - ٨٧٧ - ١٠٣٨
ملا عبدالله ٩١٨ - ٨٦١	معين الدين .. ٣٠٣ - ٦٢٠ - ٩٦٥

ملا عيسى وچيه ٢٣٢ - ٣٩٢ - ١٤٤٨	منعم خان ٥٥ - ٦٣ - ٩٣ - ٢٤٨
٨٥٨ - ٨٤٠	٣٥١
ملا فروغي ... ٦٢١ - ٨٥٧ - ٨٨٢	منکلي خان ٩٣ - ٩٣ - ٣٠٦ - ٣٣٩
ملا قاضي ١٠٣٠	٦٢٧ - ٦٦٠ - ٨٦٢ - ٨٦٩ - ٩٧٢
ملا مجير ٨٥٠ - ٨٥٨ - ٨٦٠ - ٨٦٨	٩٨٦ - ١٠٣٨ - ١٠٤٤
٨٧١ - ٩٠٦ - ٩٨٨ - ١٠١٢	منور خان ٥١٥ - ٥٥٦ - ٧١٣ - ٧١٧
ملا محمد امين ٨٨١	٧٩٦
ملا محمد خان ١٤٤٨	منوهر داس ١٣٩ - ١٤٠ - ٢٢١
ملا يحيى ٨٦٨	٢٨٧
ملنقت خان ١٤٧ - ٥١ - ٦٢ - ٧٥	موهن سنگه ٦٥ - ٧٠
٢٧٠ - ٣٠٧ - ٣٩٩ - ٥٩٣ - ٦٢١	مهايت خان ١٢٩ - ١٩٤ - ٢١٩
٦٢٧ - ٦٦٢ - ٧٦٣ - ٧٥٢ - ٧٥٩	٢٢٩ - ٣٠٢ - ٣٤١ - ٣٩٧ - ٤١٩
٨٣٠ - ٨٣٣ - ٨٤٩ - ٨٥١ - ٨٨٠	١٢٢ - ١٤٥ - ١٤٨ - ١٥١ - ١٥٩
٩٠٨ - ٩٦٦ - ٩٧٨ - ١٠٣٨	٦٠٣ - ٦٢٤ - ٦٣٢ - ٦٦١ - ٧٥٢
١٠٦١ - ١٠٦٩	٧٥٤ - ٨٣٨ - ٨٥٥ - ١٠٥٦
ملك عنبر ٥٩٨ - ٨٦١	مها سنگه ٩٦ - ٧٦٥ - ٩٦٥ - ١٠٤٢
ميرز مهتد ٥٣ - ٦٢ - ٩٢ - ٩٩	١٠٤٣ - ١٠٤٤ - ١٠٥٤
١٠٧ - ٢٤٦ - ٢٨٩	مهدي جي ١٠٠٧
منصور خان ٧١٣	مهدي ٥٦٥
منصور کاشغري .. ٦٠٥ - ٨٥٢	مهدي بيگ ١٠٦

مهدى قلي خان ٣٠٤ - ٥٦٦ - ٨٨١	مير اسفنديار ٨٦٣
مهيس داس ٦٥ - ١٦٣ - ١٨٩ - ٢١٤٦	مير باقى .. ١٤٦٣ - ١٤٨٧ - ١٤٩٩
٢٥٤	مير بهادر دل ١٢٧ - ٦٢
ميان سلطان قلي خان ١٤٢٢ - ١٤٣٣	مير نقي ١٠٥١٤
ميانه خان ٥٠٩ - ٥١٤ - ٥١٤ - ٥١٤	مير جعفر .. ٧٥٥ - ٩٨١
٥٥٥ - ٩٠٨ - ٩٦٨ - ٧٠٩ - ٧٣٥	مير حاجي فولاد ٨٥٨ - ٨٦١ - ٩١١
٧٣٦ - ٧٨٠ - ٧٨٧ - ٧٩١ - ٩١٧	مير حسن ٢٢٧ - ٢٨٧
٩٥٥ - ٩٥٣	مير حسين ٢٣٢
مير آق ٥٦٧	مير حسيني ٢٤٦
مير ابراهيم ٥١ - ٦٣ - ٩٤ - ١٥٨	مير خان ٩٥ - ١٢٧ - ٢١٧ - ٢٤٢
١٦٣ - ١٩٣ - ٣٠٧ - ٣٣٣ - ٣٤٥	١٤٧٣ - ١٤٧٣ - ١٤٧٣ - ١٤٧٣
٣٩٧ - ٣٤٨ - ١٤٥٠ - ١٤٨٧ - ١٤٧٧	٨١٥ - ٨١٨ - ٨١٥٠ - ٨١٧ - ٨٥٩
٧١٣ - ٨٥٦	٨٧٦ - ٩٠٨ - ٩١٧ - ٩٦٥
١٠٥٩	١٠٥٩
مير ابوالبقا ٢٩٣	مير داد افغان ٢١٠ - ٣٠٩
مير ابوالحسن .. ١٤٧ - ١٦١ - ١٤٠١	مير رحمت الله .. ٢٧١ - ١٤٧٦
مير ابوطالب .. ١٤٨٧ - ٥٩١٤	مير رستم ٢٣٢ - ٢٤٩ - ٢٧٤ - ٢٧٥
مير ابوالفضل .. ٥٣ - ٦٢ - ٧٧	٣٠٩ - ٣٩٩ - ٧٧٠ - ٧٧١ - ٧٧٢
مير ابوالمعالي ٢١٤٠	٩٨٦
مير احمد ١٤٥ - ٥٣ - ١٤٥٠ - ١٤٧١ - ٨٨٥	مير رضى الدين ٨٦٢
مير اسحق ٣١٤٥	

مير رفيع الدين ٢٦٨ - ٢٧١	مير غلام الدين ٥١٧
مير زين العابدين .. ٦٢٢ - ٦٢٣	مير علي اصغر ٧٦٧
مير سلطان حسين .. ١٥٨	مير عماد ١٣٨٦ - ٧٦٣
مير سيدي ١٤٢٨	مير عمان الدين ١٠٣٤
مير شرف الدين ١٤٢٦	مير عيسى ٧٧
مير شمس الدين .. ١٤٧ - ٥١	مير غضنفر ٨٥٦ - ٥٩١٤
مير صالح ١٤٥ - ١٦٠ - ٣١٤٣ - ١٤٢٧	مير قنارح .. ١٣٩ - ١٤٠ - ٣١٤٢
مير ضياء الدين حسين ١٤٣ - ١٤٤ - ١٤٦	مير قنارح .. ٢٩٥
٧٦ - ٥١	مير فضل الله ١٥٨
مير فايد ٢١٤٢	مير محمد صادق ٨١٨
مير عارف ٢٧١	مير محمد مراد ١٤٨
مير عبد الرحيم ٢١٤٧	مير محمد مهدي ١٢٩ - ١٤٥ - ١٦٣
٧٦٨ - ٧٨٠	٢٠٠
مير عبد الله ٢١٥ - ٥٦٦ - ٩٧٣	مير محمد شادي ٢٦٨ - ٢٧١ - ٢٨٧
مير عبد المعين .. ٥٨٥ - ٥٩٧	مير محمود ٢٩٣ - ١٤٦٣ - ١٤٧٢
٢٧٥ - ٢٧٤ - ٢١٤٦ - ٢٧٥	١٠٣٥ - ٨٨٢ - ٩١٩ - ١٤٨٧
٥١٣ - ٥٥١ - ٦٢١ - ٨٦٠	مير مراد ٥١٤
٩٧٧ - ٩٢٣	مير مرتضى ٥١٩ - ٥١٤ - ٥٥١٤
مير عسكري ١٣٤	٧٩٥ - ٧٠٣ - ٧٠٩ - ٧٠٨ - ٧٠٩
مير علاء الدولة .. ١٥١	٧١١ - ٧٣٤ - ٧٣٦ - ٧٧٠ - ٧٨٠

- ۲۲۳-۲۱۱-۱۹۳-۱۸۰-۱۶۱	- ۷۹۱-۷۹۰-۷۸۸-۷۸۶-۷۸۳
- ۲۳۸-۲۳۶-۲۳۵-۲۲۶-۲۲۵	- ۹۱۴۸-۸۱۰-۸۰۹-۸۰۳-۷۹۲
- ۲۴۴-۲۴۳-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹	۹۵۹-۹۵۵-۹۵۴-۹۵۱-۹۴۹
- ۲۵۵-۲۵۴-۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰	میر مظفر حسین
- ۲۶۵-۲۶۳-۲۶۱-۲۵۸-۲۵۷	میر معصوم
- ۲۸۴-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸	میر ملک حسین
- ۳۳۶-۳۰۹-۲۹۳-۲۸۹-۲۸۵	میر معین
- ۴۲۱-۴۰۶-۴۰۴-۳۴۹-۳۴۳	میر موسی
- ۴۵۸-۴۵۶-۴۴۴-۴۲۳-۴۲۲	میر مهدی ۸۳۹-۹۶۴-۹۷۸
- ۴۷۹-۴۷۶-۴۷۰-۴۶۰-۴۵۹	میر نعمان .. ۳۴۱-۴۵۰-۴۴۷
- ۴۹۸-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۱-۴۸۳	میر نعمت الله ۲۷۰-۲۴۸-۲۸۷
- ۵۰۳-۵۰۲-۵۰۱-۵۰۰-۴۹۹	میر نور
- ۵۱۲-۵۱۱-۵۱۰-۵۰۹-۵۰۵	میر هاشم
- ۵۱۷-۵۱۶-۵۱۵-۵۱۴-۵۱۳	میر هوشدار
- ۵۲۵-۵۲۴-۵۲۳-۵۲۰-۵۱۹	میر یحیی
- ۵۳۰-۵۲۹-۵۲۸-۵۲۷-۵۲۶	میر یعقوب .. ۱۹۵-۳۴۵
- ۵۴۴-۵۴۳-۵۴۱-۵۳۵-۵۳۱	(ن)
- ۵۵۰-۵۴۹-۵۴۸-۵۴۷-۵۴۶	ناروجی ۹۸۸-۱۰۰۷
- ۵۵۵-۵۵۴-۵۵۳-۵۵۲-۵۵۱	ناشجاع (یعنی شاعرانه شجاع)
- ۵۶۳-۵۶۱-۵۶۰-۵۵۸-۵۵۶	- ۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹

- ۶۷۹-۶۷۳-۶۳۱-۵۷۳-۵۶۷	- ۶۷۹-۶۷۳-۶۳۱-۵۷۳-۵۶۷
- ۶۸۱-۶۸۰-۶۷۹-۶۷۸-۶۷۷	- ۶۸۱-۶۸۰-۶۷۹-۶۷۸-۶۷۷
۹۱۰-۷۸۳-۶۹۴-۶۸۲	۹۱۰-۷۸۳-۶۹۴-۶۸۲
۱۰۶۲ ناصر خان	۱۰۶۲ ناصر خان
۵۵۶-۷۴۲-۶۲۵ .. ناظر خان	۵۵۶-۷۴۲-۶۲۵ .. ناظر خان
- ۱۶۲-۱۵۷-۱۱۵-نامدار خان	- ۱۶۲-۱۵۷-۱۱۵-نامدار خان
- ۴۴۰-۴۳۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۱	- ۴۴۰-۴۳۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۱
۱۰۳۱-۹۷۶-۹۶۲-۸۶۴-۸۱۷	۱۰۳۱-۹۷۶-۹۶۲-۸۶۴-۸۱۷
۱۲۸ ناناجی	۱۲۸ ناناجی
۱۰۳ .. ناصر خان	۱۰۳ .. ناصر خان
- ۴۸-۴۶-۴۵-۴۲-۴۰-لجابت خان	- ۴۸-۴۶-۴۵-۴۲-۴۰-لجابت خان
- ۷۵-۶۸-۶۴-۶۱-۵۴-۵۱	- ۷۵-۶۸-۶۴-۶۱-۵۴-۵۱
- ۳۴۶-۳۴۸-۳۴۵-۳۳۶-۳۳۰	- ۳۴۶-۳۴۸-۳۴۵-۳۳۶-۳۳۰
- ۴۶۵-۴۵۱-۴۴۷-۴۴۳-۳۹۶	- ۴۶۵-۴۵۱-۴۴۷-۴۴۳-۳۹۶
- ۸۱۷-۷۶۲-۵۹۴-۵۷۰-۵۶۴	- ۸۱۷-۷۶۲-۵۹۴-۵۷۰-۵۶۴
- ۸۵۵-۸۴۲-۸۳۷-۸۲۴-۸۱۸	- ۸۵۵-۸۴۲-۸۳۷-۸۲۴-۸۱۸
۸۷۳-۸۶۵-۸۶۴	۸۷۳-۸۶۵-۸۶۴
۹۷۹-۹۴۰ لطف قلی	۹۷۹-۹۴۰ لطف قلی
- ۱۶۲-۱۵۸-۱۱۴-نذر محمد خان	- ۱۶۲-۱۵۸-۱۱۴-نذر محمد خان
- ۲۶۴-۲۵۷-۲۵۰-۲۴۸-۲۴۲	- ۲۶۴-۲۵۷-۲۵۰-۲۴۸-۲۴۲
- ۳۲۱-۳۰۷-۲۹۳-۲۷۰-۲۶۷	- ۳۲۱-۳۰۷-۲۹۳-۲۷۰-۲۶۷
- ۴۲۷-۴۲۱-۴۱۸-۳۱۹-۳۱۵	- ۴۲۷-۴۲۱-۴۱۸-۳۱۹-۳۱۵
- ۸۴۳-۸۱۷-۷۶۳-۶۳۴-۵۹۳	- ۸۴۳-۸۱۷-۷۶۳-۶۳۴-۵۹۳
- ۱۰۴۷-۵۸۱-۹۶۰-۹۶۰-۸۸۰	- ۱۰۴۷-۵۸۱-۹۶۰-۹۶۰-۸۸۰
۱۰۶۲	۱۰۶۲
نرسنگه نرسنگه	نرسنگه نرسنگه
۲۷۰ نرسنگه داس	۲۷۰ نرسنگه داس
۹۸۹-۸۶۵-۳۰۶-۳۰۴-نرسنگه کور	۹۸۹-۸۶۵-۳۰۶-۳۰۴-نرسنگه کور
- ۲۶۸-۲۴۹-۲۴۸-۷۹-نصرت خان	- ۲۶۸-۲۴۹-۲۴۸-۷۹-نصرت خان
- ۳۹۹-۳۰۸-۳۰۷-۲۸۸-۲۸۷	- ۳۹۹-۳۰۸-۳۰۷-۲۸۸-۲۸۷
۱۰۶۱-۱۰۶۲	۱۰۶۱-۱۰۶۲
- ۶۹۸-۳۹۹-۹۴۰-۴۵-نصیر الدین	- ۶۹۸-۳۹۹-۹۴۰-۴۵-نصیر الدین
۷۱۲	۷۱۲
۹۸۶-۸۵۶-۵۶۵ نصیری خان	۹۸۶-۸۵۶-۵۶۵ نصیری خان
۲۶۹-۷۶ نظام الدین	۲۶۹-۷۶ نظام الدین
۶۲۴-۶۲۳-۶۲۲ نظر قلی	۶۲۴-۶۲۳-۶۲۲ نظر قلی
۱۰۶۲-۳۹۷ نعمت خان	۱۰۶۲-۳۹۷ نعمت خان
- ۱۰۴۸-۹۸۱-۹۲۰-۹۲۰-۵۴-نعمت الله	- ۱۰۴۸-۹۸۱-۹۲۰-۹۲۰-۵۴-نعمت الله
۱۰۶۸	۱۰۶۸
نوازش بانو بیگم	نوازش بانو بیگم

فوازش خان ۱۱۳ - ۱۲۹ - ۱۸۹ -	۱۴۵۲ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۳ - ۱۴۸۱ -
۲۷۰ - ۳۳۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۸۸ - ۵۹۳ -	۶۲۰ - ۷۱۴ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۴ -
۹۰۸	۸۱۹ - ۸۵۵ - ۸۶۵ - ۸۷۳ -
نوبت خان ۸۴۰	۸۸۰ - ۸۸۴ - ۹۸۱
نوح ۳۸۶	وزیر کرمان ۷۱۴۳
نودر صفوی ۵۹۳	ولی بیگ ۲۴۹ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۳۰۸ -
نورالحسین ۱۴۶۰ - ۱۴۹۹ - ۵۰۴ -	۵۹۴ - ۴۶۰
۵۰۵ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۵۵۱ - ۵۶۵	ولی محملدار ۴۵
نورالدین محمد جهانگیر ۳۸۷ - ۸۴۰ -	ولی محمد انصاری ۲۴۸
۸۷۷	(۵)
نوری بیگ ۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۳ - ۲۱۶	هادی دادخان ۵۳ - ۶۲ - ۹۳ - ۱۰۰
نہال چند ۸۵۷	۱۰۷ - ۱۴۷ - ۵۱۳ - ۶۸۰
نیازی خان ۲۶۹ - ۲۴۹	۱۰۳۴ - ۱۰۴۶ - ۱۰۶۸
نیتو ۹۷۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۳۳	هدایت الله ۱۲ - ۳۰۳ - ۳۷۳ - ۴۷۳
نیک نام خان ۵۲۲ - ۵۳۳ - ۶۲۷ -	هرچس کور ۲۷۰ - ۳۲۰ - ۳۳۶ -
۸۷۶	۳۳۷ - ۴۵۷ - ۴۸۷ - ۹۶۹
(۶)	هررام ۲۴۶ - ۲۵۴
وزیر بیگ .. ۲۳۲ - ۴۷۹ - ۵۶۶	هرناتیه ۱۰۰۴
وزیر خان ۱۲۹ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۱۴ -	هریرخان ۵۵ - ۶۳ - ۹۳ - ۱۶۱ -
۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۴۸ - ۴۱۷ - ۴۴۸ -	۲۴۰ - ۲۸۸ - ۳۰۷ - ۴۰۳ - ۴۳۳ -

یادگار بیگ ۲۰۳ - ۲۴۹ - ۳۰۶ - ۳۳۳ -	۶۳۰ - ۸۵۳ - ۸۶۶ - ۹۷۵ -
یادگار خان .. ۶۹۷ - ۷۰۸ - ۷۹۶ -	هلال خان ۸۷۱ - ۹۸۶ -
یادگار مسعود ۶۵	همایون بادشاه ۲۳۳ - ۴۴۳ -
یار محمد ۱۰۶۳ - ۱۴۴۶ -	همت خان ۶۲ - ۹۲ - ۱۰۷ - ۲۳۱ -
یزدانی ۲۴۰	۲۴۶ - ۲۹۱ - ۳۱۳ - ۴۳۵ -
یسونب راو ۶۳	۵۹۴ - ۶۲۷ - ۶۳۴ - ۸۲۳ - ۸۴۹ -
یعقوب ۶۲ - ۵۹۷ - ۶۳۵ -	۸۵۴ - ۸۵۶ - ۸۸۰ - ۹۶۶ - ۹۸۱ -
یکه قازخان ۹۳ - ۱۱۷ - ۱۴۸ - ۲۰۷ -	هوشدار خان ۶۲ - ۹۲ - ۱۲۷ - ۱۵۷ -
۲۱۴۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۴۵۸ -	۲۰۲ - ۲۴۶ - ۲۶۷ - ۲۹۱ - ۳۰۲ -
۵۲۱ - ۵۴۷ - ۶۰۵ - ۸۸۵ - ۱۰۶۲ -	۳۰۷ - ۳۲۱ - ۳۲۶ - ۳۳۹ - ۳۴۱ -
یمین الدوله ۱۱۱ - ۱۱۴ -	۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۷۹ - ۴۸۸ - ۶۲۹ -
یوسف خان ۱۰۴ - ۲۴۷ - ۷۱۴ -	۶۱۷ - ۶۷۵ - ۷۶۲ - ۷۶۱ - ۸۳۹ -
۸۸۰ - ۹۶۶	۸۴۲ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۸۸۰ - ۸۸۳ -
یوسف زئی ۱۰۵۸ - ۱۰۶۷ -	۹۰۲ - ۹۳۳ - ۹۷۸ -
یوسف گردیزی ۲۱۷	(ی)
یوسف نیازي ۳۱۴ - ۳۳۱	یادگار ۱۹۳

تمام شد

